توجه : با توجه به این که اتمام تقریر نوارهای استاد ، مصادف شد با ۳۰ صفر سال ۱۴۰۰ (۱۵ / ۷ / ۱۴۰۰) لذا خواهشمندم دوستانی که می خواهند از این جزوه استفاده کنند ، هر بار که استفاده می کنند ، یک صلوات برای شادی امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیه) و حضرت رضا (علیه السلام) بفرستند . ان شا الله که این جزوه بتواند به طلاب کمک بکند .

نوار اول : موضوع علم

ما در بحث امروز دو مطلب داریم :

مطلب اول :

کتاب کفایه از ۳ قسمت تشکیل شده است

اول : مقدمه : این مقدمه درباره ی ۱۳ امر است .

دوم : هشت مقصد

سوم : خاتمه : درباره ی اجتهاد و تقلید است .

مطلب دوم : موضوع علم

من برای این مطلب دوم ۴ مقدمه بیان کنم تا این مطلب دوم روشن بشود .

مقدمه ی اول : اصطلاحات عرض

عرض دو اصطلاح دارد :

۱. **اصطلاح فلسفی :** عرض در فلسفه عبارت است از : ماهیه اذا وجدت ، وجدت فی الموضوع ف عرض به آن حقیقتی گفته می شود که اگر بخواهد در عالم خارج واقع بشود و موجود بشود باید در ضمن یک موضوعی موجود بشود که در مقابل عرض ، جوهر است که عبارت است از ماهیه اذا وجدت ، وجدت لافی الموضوع ف جوهر آن حقیقتی است که اگر بخواهد در عالم واقع ، موجود بشود نیازی به موضوع ندارد .
مثلا سفیدی که عرض است اگر بخواهد در عالم واقع موجود شود ، باید در ضمن یک موضوعی محقق شود مثلا در ضمن یک کاغذی ،دیواری ... باید محقق شود . به این سفیدی می گویند عرض .
ضرب ، اکل ، قیام مثال های دیگری برای عرض هستند .
۲. **اصطلاح منطقی :** عرض در منطق به آن امر کلی گفته می شود که دارای دو ویژگی است :
   - **ویژگی اول :** خارج از ماهیت موضوعش است
   - **ویژگی دوم :** قابل حمل بر موضوع است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثال اول : الانسان ضاحک . الان ضاحک کلی است که این کلی خارج از ماهیت موضوع است یعنی خارج از ماهیت انسان است ، ماهیت انسان حیوان ناطق است اما قابل حمل بر انسان است . به این عرض منطقی گفته می شود .

مثال دوم : الانسان ماشی

حالا بحث ما در کفایه در عرض منطقی است .

مقدمه ی دوم : صور عرض منطقی

عرض منطقی ۳ صورت دارد :

۱. **صورت اول : گاهی واسطه ندارد**

مثلا الاربعه زوج . الان این زوج عرض منطقی است چون زوج خارج از ماهیت اربعه است ، و بدون واسطه عارض بر اربعه می شود

۲. **صورت دوم : گاهی واسطه ی داخلیه دارد** : این صورت خودش دو صورت دارد :

- **حالت اول : گاهی واسطه مساوی با موضوع است .**

الانسان متکلم . الان متکلم عارض بر انسان شده است . این متکلم عرض است برای انسان ، یعنی متکلم یک امری است که خارج از حقیقت و ماهیت انسان است لذا می شود عرض لکن اگر این متکلم بخواهد بر انسان عارض شود نیاز به واسطه دارد ، و در این جا ناطق بودن انسان واسطه شده تا متکلم بودن عارض بشود بر انسان . الان این جا واسطه ناطق بودن است و موضوع انسان . واسطه در این جا داخلیه است زیرا داخل در ماهیت انسان است و واسطه با موضوع مساوی است . یعنی هر انسانی ناطق و هر ناطقی انسان است .

- **حالت دوم : گاهی واسطه اعم از موضوع است .**

الانسان متحرک . متحرک بودن حمل بر انسان شده لذا عرض است برای انسان . خارج از حقیقت انسان است لکن اگر بخواهد حمل بر موضوع (انسان)بشود نیاز به واسطه دارد و ان واسطه حیوان است ، و حیوان بودن واسطه ی داخلیه است که نسبت به موضوع اعم است

۳. **صورت سوم : گاهی واسطه ی خارجیه دارد** : این صورت خودش چهار صورت دارد :

- **حالت اول : واسطه مساوی با موضوع است**

الانسان ضاحک . الان ضاحک بودن عرض است برای انسان زیرا خارج از ماهیت انسان است و اگر بخواهد ضاحک بودن عارض بر انسان بشود نیازمند به واسطه است و آن واسطه ، تعجب است یعنی انسان اول تعجب می کند بعد می خندد . الان این متعجب بودن واسطه است که یک واسطه ی خارجی است زیرا تعجب خارج از حقیقت و ماهیت انسان است . و از طرفی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تعجب که واسطه باشد با انسان که موضوع باشد ، مساوی هستند . کل انسان متعجب و کل متعجب انسان .

- **حالت دوم : واسطه اعم از موضوع است**

الابیض متحیز (سفید ، جا اشغال می کند) متحیر عرض ابیض است زیرا خارج از ماهیت ابیض است اما اگر بخواهد عارض بر آن بشود نیاز به به واسطه دارد و ان واسطه جسم بودن است ، آن ابیض باید جسم باشد تا این جسم بودن مجوز باشه برای حمل متحیز بر ابیض . و جسم که واسطه است اعم از ابیض است یعنی هر ابیضی جسم است اما عکسش صحیح نیست .

- **حالت سوم : واسطه اخص از موضوع است .**

الحیوان ضاحک . اگر ضاحک بخواهد عارض بشود نیاز به واسطه دارد و ان واسطه انسان است و انسان که واسطه است اخص از حیوان که موضوع است ، می باشد

- **حالت چهارم : واسطه مباین با موضوع است .**

الماء حار . آب گرم است . الان حار بودن عرض است برای آب زیرا گرم بودن در ماهیت و حقیقت آب ، نخوابیده است لکن اگر حار بودن بخواهد بر آب عارض شود نیاز به واسطه است و ان واسطه اتش است . و نسبت بین اتش و آب تباین است .

در نتیجه عرض منطقی ۴ قسم پیدا کرد .

مقدمه ی سوم : اقسام واسطه

واسطه ۳ نوع است :

۱. **واسطه در عروض :**

به ان واسطه ای گفته می شود که عرض حقیقتا مال واسطه است و لذا اسناد عرض به موضوع می شود مجاز عقلی و اسناد عرض به واسطه اسناد حقیقی است .

مثال : المیزاب جار ، جار را حمل کردید بر ناودون ، این جا یک چیزی واسطه شده است تا شما بتوانید چنین جمله ای را بگویید و آن واسطه ، آب است . در این مثال آن عارض که جریان باشد حقیقتا مال آب است لذا اسناد جریان به آب ، اسناد حقیقی است و اسناد به میزاب ، اسناد مجزی است . به این آب ، واسطه در عروض می گویند

۲. **واسطه در ثبوت :**

به ان واسطه ای گفته می شود که این واسطه علت می شود برای این که عرض حقیقتا قائم به موضوع بشود . مثلا الماء حار ، الان گرم بودن را عارض بر آب کردید . یک چیزی باید واسطه شود تا آب گرم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بشود و الا آب گرم نمی شود و ان چیزی که سبب گرم شدن آب می شود ، آتش است ، لذا آتش واسطه است زیرا آتش علت می شود که گرما به آب منتقل شود و حقیقتا آب گرم می شود و حقیقتا گرما قائم به آب است لکن چیزی که سبب شده گرما قائم به آب بشود ، آتش است . به این آتش واسطه در ثبوت می گویند .

۳. واسطه در اثبات :

به ان حد وسطی که در قیاس می آید ، واسطه در اثبات می گویند . به عبارت دیگر به ان واسطه ای که اگر شما از علم به ان ، علم پیدا کردید به ثبوت محمول برای موضوع ، واسطه در اثبات می گویند مثل کلمه ی المتغیر در قیاس زیر :

العالم متغیر

و کل متغیر حادث

العالم حادث

یک نکته در صناعات خمس : هر واسطه در ثبوتی ، واسطه در اثبات هست اما هر واسطه در اثباتی ، واسطه در ثبوت نیست .

مقدمه ی چهارم :

این مقدمه یک سوال است . سوال این است که از بین اقسام سبعه عرض ،کدام عرض ذاتی است و کدام عرض غریب است ؟؟ در مساله ۳ نظریه است (ما فقط نظریه ی اول و دوم را بیان می کنیم)

- **نظریه ی مشهور :**

ان عرضی که واسطه ندارد یا واسطه ی مساوی دارد را عرض ذاتی گویند . بنابراین قسم اول و قسم دوم (داخلیه ی مساوی) و قسم چهارم (خارجیه ی مساوی) طبق مشهور عرض ذاتی هستند .

ان جائی که واسطه داخلیه ی اعم باشد ،این جا اختلاف وجود دارد و بعضی می گویند عرض ذاتی است و بعضی می گویند عرض غریب است و در بقیه ی موارد اتفاق نظر است که عرض غریب هستند

- **نظریه ی صاحب کفایه ، صاحب فصول و مرحوم حاجی سبزواری :**

عرض ذاتی به ان عرضی گفته می شوند که واسطه در عروض نداشته باشد . از بین این ۷ قسم عرض ، هرکدام واسطه در عروض نداشت می شود عرض ذاتی و بقیه عرض غریب خواهند بود .

واسطه در عروض ندارد یعنی این که یا اصلا واسطه ندارد یا اگر واسطه دارد ، واسطه اش واسطه در عروض نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قسم اول ، قسم دوم و سوم (هر دو قسم واسطه ی داخلیه) عرض ذاتی هستند زیرا این واسطه ای که در این دو قسم در کار است ، واسطه در عروض نیست بلکه واسطه در ثبوت است یعنی عرض حقیقتا قائم به موضوع است .

در جائی که واسطه خارجیه ی مباین باشد آنهم در بعضی امثله ، عرض ذاتی است مثل الماء حار.

اما۳ قسم دیگر عرض غریب هستند .

- **نظریه ی مرحوم رشتی**

نکته : حالا این جا باید یک سوالی بکنید و ان این است که چرا در الانسان ضاحک ، که واسطه تعجب بود ، واسطه واسطه ی در عروض است اما در واسطه ی داخلیه ، هردو قسم واسطه ، واسطه در ثبوت است ؟؟؟ علتش چیست ؟ بهترین کسی که این مطلب را توضیح داده است میرزای نائینی است . ایشان یک ملاکی بیان فرموده است برای این که ما تشخیص بدهیم کدام واسطه ، واسطه در ثبوت است و کدام واسطه ، واسطه در عروض است . ایشان در اجود التقریرات ج ۱ ص ۸ این مطلب را بیان فرموده اند .

اصل مطلب دوم : موضوع علم

هر علمی از ۳ جزء تشکیل شده است که به این ۳ جزء ، اجزاء العلوم گفته می شود . موضوع و مسائل و مبادی (تصوریه و تصدیقیه) .

درباره موضوع ما دو نکته داریم :

- **نکته ی اول : تعریف موضوع :**

موضوع به چیزی می گویند که از اول علم تا آخر علم درباره ی عرض ذاتی آن چیز بحث می شود .

- **نکته ی دوم : رابطه ی بین موضوع علم با موضوعات مسائل**

می خواهیم بدانیم بین موضوع علم با موضوعات مسائل چه ارتباطی برقرار است ؟

مثلا یک قول در موضوع علم نحو این است که موضوعش کلمه است . الفاعل مرفوع و المفعول منصوب و المضاف الیه مجرور . موضوعات مسائل در این جا عبارتند از الفاعل و المفعول و المضاف الیه . می خواهیم بدانیم چه ارتباطی بین کلمه که موضوع علم نحو است با الفاعل و المفعول و المضاف الیه که موضوع مسائل هستند ، برقرار است ؟؟ می گویند همان رابطه ای است که بین کلی و افرادش برقرار است و آن رابطه این است که تغایرمفهومی واتحاد وجودی دارند .

تطبیق :

الأول [تعریف علم الأصول و موضوعه]

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

أن موضوع کل علم و (نکته ی اول : تعریف موضوع) **هو** (موضوع) **الذی یبحث فیه** (چیزی است که بحث می شود در علم) **عن عوارضه الذاتیهٔ** (از عوارض ذاتیه ی ان چیز) **أی بلا بواسطهٔ فی العروض هو** (خبر ان – موضوع علم) **نفس موضوعات مسائله عینا** (خارجا) **و ما** (عطف بر نفس – عطف تفسیری است –موضوع علم یک کلی ای است که) **یتحد معها خارجا** (اتحاد دارد ان کلی با موضوعات مسائل در خارج) .

نوار ۲ : مسائل علم – تداخل علوم

خلاصه ی درس دیروز :

گفتیم که عرض دو اصطلاح دارد یکی در فلسفه و یکی هم در منطق . این مقدمه ی اول . مقدمه ی دوم عرض کردم که عرض منطقی ۳ صورت دارد : گاهی بدون واسطه عارض می شود بر موضوع و گاهی با واسطه ی داخلیه و گاهی هم با واسطه ی خارجیه عارض بر موضوع می شود . ان جایی که با واسطه ی داخلیه عارض می شود گاهی این واسطه ی داخلیه مساوی با موضوع است و گاهی اعم از موضوع است اما آن جائی که واسطه خارجیه باشد ۴ صورت دارد گاهی این واسطه ی خارجیه مساوی با موضوع و گاهی اخص از موضوع و گاهی اعم از موضوع و گاهی مباین با موضوع است .

در مقدمه ی سوم گفتیم واسطه بر ۳ نوع است : واسطه ی در عروض ، واسطه در ثبوت و واسطه ی در اثبات

مقدمه ی چهارم یک سوال بود و ان این که از بین این ۷ قسم عرض ، کدام عرض ذاتی هستند و کدام عرضغریب هستند . گفتیم در این مساله ۳ نظریه است . نظریه ی اول نظریه ی مشهور است . نظریه ی دوم ، نظریه ی صاحب کفایه و صاحب فصول و نظریه ی سوم ، نظریه مرحوم رشتی است .

با حفظ این چهار مقدمه ، وارد مطلب دوم شدیم .

هر علمی از ۳جزء تشکیل شده است که به این ۳ جزء می گویند اجزاء العلوم . کسی که حاشیه ی ملاعبدالله را خوانده اند در آخرش همین بحث مطرح می شود . این ۳ جزء عبارتند از موضوع و مسائل و مبادی .

درباره ی موضوع ما دو نکته را مطرح می کنیم :

- **نکته ی اول : تعریف موضوع :** به چیزی می گویند که از اول تا اخر علم درباره ی عوارض ذاتیه ی ان بحث می شود .
- **نکته ی دوم : رابطه ی موضوع علم با موضوعات مسائل علم :**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثلا موضوع علم نحو علی قول کلمه است . حالا چند مساله ی نحوی : الفاعل مرفوع . المفعول منصوب . المضاف الیه مجرور . می خواهیم بدانیم چه رابطه ای است بین کلمه که موضوع علم است با الفاعل و المفعول و المضاف الیه که موضوع مساله هستند ؟؟

صاحب کفایه می فرماید رابطه ، رابطه ی کلی و فرد است . موضوع علم کلی است و موضوع مساله فرد آن کلی است . حالا چه رابطه ای است بین کلی و فرد ؟؟ این ها مفهوما تغایر دارند اما مصداقا و خارجا اتحاد دارند .

درس امروز :

مطلب اول : مسائل علوم

جزء اول که موضوع بود را بیان کردیم . حالا می رویم سراغ جزء دوم که مسائل باشد . مسائل به چه چیزی گفته می شود .

مسائل به قضایایی گفته می شود که در آن علم طرح و مطرح می شوند و همه ی این قضایا در غرض دخالت دارند یعنی تمام این قضایا ما را به ان غرضی که علم بخاطر آن غرض وضع شده است ، می رسانند .

مثلا غرض از علم نحو ، حفظ اللسان عن الخطا است . حالا به مسائل نگاه کنید : الفاعل مرفوع و المفعول منصوب و.... تمام این قضایا در آن غرض دخالت دارند و ما را به این غرض می رسانند . اگر کسی بداند المفعول منصوب دیگر مفعول را مرفوع نمی خواند .

مطلب اول کفایه تمام شد .

مطلب دوم : تداخل بعض العلوم

برای تداخل بعضی العلوم در مسائل دو صورت متصور است :

- **صورت اول : تداخل بعض العلوم در بعض المسائل**
  - **نکته ی اول** : این تداخل بعض العلوم در بعض المسائل یعنی چی ؟؟ یعنی این که بعضی از مسائل هم مساله ی این علم است و هم مساله ی اون علم . مثلا الامر حقیقه فی الوجوب . این یک مساله است که هم مساله ی علم لغت است و هم مساله ی علم اصول است .
  - **نکته ی دوم** : تداخل بعض العلوم در بعض المسائل کجا هست ؟؟ در جائی است که این بعض المسائل دخالت دارد هم در غرض این علم و هم در غرض اون علم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نکته ی سوم** : ایا تداخل بعض العلوم در بعض المسائل ممکن هست یا نیست ؟ صاحب کفایه می فرمایند ممکن است . چه اشکالی دارد که عقلا دو علم جدا بنویسند که این دو علم در بعضی از مسائل تداخل داشته باشد ؟!!

❖ **صورت دوم : تداخل بعض العلوم در تمام المسائل**

- **نکته ی اول** : تداخل بعض العلوم در تمام مسائل یعنی چی ؟ یعنی تمام مسائل این علم ، مسائل آن علم دیگر هم هستند و تمام مسائل ان علم دیگر ، مسائل این علم هم هستند .
- **نکته ی دوم** : این تداخل بعض العلوم در تمام مسائل کجا هست ؟ در جائی است که غرض از این علم ، و غرض از ان علم تلازم داشته باشد یعنی هر جا این غرض هست ، آن غرض دیگر هم باشد .
- **نکته ی سوم** : تداخل بعض العلوم در تمام مسائل امکان دارد یا ندارد ؟ صاحب کفایه می فرماید به دو علت ممکن نیست :
  - **علت اول** : تلازم دو غرض عادتا محال است . یعنی صاحب کفایه می فرماید ما جائی نداریم که دو غرض با هم تلازم داشته باشند و وقتی که این طور شد ، نتیجه این می شود که تداخل بعض العلوم در تمام مسائل ممکن نیست .
  - **علت دوم** : اگر دو علم در تمام مسائل تداخل داشته باشند اصلا ، استفاده از کلمه ی تداخل غلط است زیرا تداخل فرع بر تعدد است یعنی باید دو علمی وجود داشته باشد یا تداخل معنی بکند و فرض این است که تعدد در این جا منتفی است و عقلا می گویند این جا دو علم نیست بلکه یک علم است که دارای دو غرض است .

تطبیق :

و إن کان (**اگر چه موضوع علم**) **یغایرها** (مغایرت دارد موضوعات مسائل را از جهت مفهوم – یعنی مفهوم موضوع علم با مفهوم موضوعات مسائل یکی نیستند) **مفهوما تغایر** (تغایر دارند از نوع تغایر کلی و مصادیقش) **الکلی و مصادیقه و** (این واو ، واو تفسیر است [1] و عطف خاص بر عام نیست) **الطبیعی و أفراده** .

و المسائل عبارة عن جملة من قضایا متشتتة (مسائل عبارت است از تعدادی از قضایای مختلف که) **جمعها** (جمع کرده است تمام این قضایا را) **اشتراکها فی الداخل فی الغرض** (مشترک بودن این قضایا در دخالت داشتن در غرض علم) **الذی لأجله دون هذا العلم** (آن غرضی که بخاطر آن غرض ، این علم نوشته و تدوین شده است) **فلذا** (شروع مطلب بعدی – بخاطر این که علم بخاطر غرض تدوین شده است)

[1] **چرا واو تفسیر است ؟ بهترین کسی که توضیح داده است مرحوم حکیم و مشکینی هستند . مراجعه کنید .**

قائل ضدا @soda96
www.soda96.ir

قد (صورت اول تداخل علوم) **يتداخل بعض العلوم فی بعض المسائل مما** (اشاره به نکته ی دوم - دارد بیان بعض المسائل می کند – بعض المسائلی که می باشد برای آن بعض المسائل دخالت در دو غرض – غرض از علم لغت فهم معنی و غرض از علم اصول قدرت بر استنباط است ، این الامر حقیقه فی الوجوب ما را به هردو غرض می رساند) **كان له دخل فی مهمين لأجل كل منهما دون علم علی حدة** (که بخاطر هر یک از این دو غرض یک علم جداگانه نوشته شده است) **فيصير** (حالا که این بعض المسائل در غرض هردو علم دخالت دارد ، پس می گردد از مسائل هردو علم) **من مسائل العلمين** .

لا يقال (صاحب کفایه با این لایقال می خواهد صورت دوم تداخل در علوم را بفرماید – ما قبل از لایقال گفتیم که اگر بعض المسائل دخالت در هردو غرض داشت ، این بعض المسائل از مسائل هردو علم می شوند . حالا یک نفر می آید اشکال می گیرد که بنابراین پس می توان یک جا را پیدا کرد که هردو غرض تلازم دارند در نتیجه این دو علم در تمام مسائل مشترک می شوند . صاحب کفایه می فرماید این کلام شما صحیح نیست) **علی هذا** (تداخل بعض العلوم در بعض المسائل بخاطر دخالت این بعض المسائل در غرض) **يمكن تداخل علمين فی تمام مسائلهما** (یعنی تمام مسائل این علم بشوند مسائل آن علم و بالعکس) **فی** (اشاره به نکته ی دوم) **ما كان** (در دو علمی که بوده است در ان دو علم دو غرضی که) **هناک مهمان متلازمان** (این دو غرض تلازم دارند در مترتب شدن بر مجموعه ای از قضایا و مسائل) **فی الترتب علی جملة من القضايا لا يكاد** (صفت دوم برای مهمان) **انفكاكهما** (این دو غرض ای که ممکن نیست جداشدنشان) .

فإنه يقال مضافا (جواب اول) **إلی بعد** [۲] **ذلک** (تلازم دو غرض) **بل امتناعه عادة** (عرفا) **لا يكاد** (جواب دوم – صحیح نیست نزد عقلا) **يصح لذلک** (برای این دو غرض متلازم) **تدوين علمين و تسميتهما باسمين بل تدوين علم واحد يبحث فيه** (جست و جو می شود از طرف خواننده در آن یک علم) **تارة لكلا المهمين** (در عرض هم) **و أخری لأحدهما** (در طول هم) **و هذا** (تداخل بعض العلوم در تمام مسائل) **بخلاف التداخل فی بعض المسائل** (اگر دو علم در تمامی مسائل عین هم باشند عقلا می گویند یک علم نوشته می شود اما اگر دو علم فقط در بعضی مسائل عین هم باشند عقلا می گویند این ها دو علم اند زیرا در خیلی از مسائل با هم تفاوت دارند) **فإن حسن تدوين علمين** (نیکو بودن تدوین دو علم عند العقلا) **كانا مشتركين فی مسألة أو أزيد** (که این دو علم در یک مساله یا بیشتر مشترک هستند) **فی جملة مسائلهما المختلفة** (می خواهد بگوید این دو علم در ضمن مسائل اختصاصی و اختلافیشان ، مسائل مشترک هم دارند) **لأجل مهمين** (متعلق به حسن تدوین علمین) **مما لا يخفی** (این حسن تدوین از ان چیزهایی است که مخفی نیست) .

---

[۲] بهترین کسی که این بُعد را توضیح داده مرحوم محقق اصفهانی در نهایه الدرایه است .

کانال صدا @soda96
www.soda96.ir

نوار ۳ : ملاک تمایز علوم / موضوع علم / موضوع علم اصول

در بحث امروز ۳ مطلب داریم

مطلب اول : ملاک تمایز علوم

این مطلب یک سوال و جواب است .

سوال : علت تمایز علوم چیست ؟؟

توضیح : تمایز یعنی جدا بودن . علت تمایز علوم چیست ، علت جدا بودن علوم چیست . می خواهیم ببینیم چه علتی سبب شده یک نویسنده یک مجموعه ای از مسائل را انتخاب بکند و اسم انها را بگذارد علم نحو و یک مجموعه ی دیگری را انتخاب کند اسمش را اصول بگذار و اسم مجموعه ی دیگر را منطق بگذارد . چه چیزی سبب شده است که این علوم از یکدیگر جدا بشوند ؟؟

جواب :

نکته : در این مساله ۷ احتمال است . که صاحب کفایه فقط ۳ احتمال را ذکر کرده است و بعضی از این احتمالات قائل دارد و بعضی دیگر قائل ندارند .

در این مساله ۳ احتمال است :

- **احتمال اول (عقیده ی صاحب کفایه) : اختلاف غرض**

یعنی این مجموعه ی مسائل ما را به یک غرضی می رساند مثلا ما را به حفظ لسان عن الخطا می رساند که می شود نحو . یک مجموعه ی دیگری ما را به غرض دیگری می رساند مثلا حفظ ذهن از خطای در تفکر که می شود منطق . و مجموعه ی دیگری ما را به غرض دیگری می رساند که می شود اصول فقه .

- **احتمال دوم : اختلاف موضوعات مسائل (نه موضوع علم)**

الان این مجموعه ، موضوعات مسائل این مجموعه فرق دارد با موضوعات مسائل مجموعه ی دیگر و چون موضوعات مسائل این علوم باهم فرق دارند سبب شده این علوم از هم جدا بشوند .

- **احتمال سوم : اختلاف محمولات مسائل (عقیده ی محقق بروجردی [۳])**

محمولات مسائل این مجموعه با محمولات مسائل مجموعه ی دیگر فرق دارد و این اختلاف محمولات سبب جدایی این علوم از یکدیگر شده است .

---

[۳] ما از ایشان سوال می کنیم که مرادتان از محمولات مسائل علم چیست ؟ ایا مرادتان خود محمولات مسائل است یا جامع بین محمولات مسائل ؟ اگر مرادتان خود محمولات مسائل است ، که کلام باطل است اما اگر جامع بین محمولا مسائل است که این بر می گردد به غرض

قائل صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثلا در علم نحو ، محمولات مرفوع و منصوب است اما در علم منطق محمولات تصور و تصدیق و حصولی و حضوری است .

اشکال صاحب کفایه بر احتمال دوم و سوم :

صاحب کفایه می فرمایند احتمال دوم و سوم باطل است

- **صغری** : اگر اختلاف موضوعات مسائل و اختلاف محمولات مسائل ، موجب تمایز علوم بشود لازمه اش این است که هر بابی و بلکه هر مساله ای علمی علی حده باشد .

توضیح : این ملاکی که شما گفتید (اختلاف در موضوعات – اختلاف در محمولات) در مسائل یک علم هم هست مثلا یک علم این دو مساله را دارد : الفاعل مرفوع و المفعول منصوب . شما ملاکی که برای تمایز در علوم گفتید ، عبارت بود از اختلاف در موضوعات یا محمولات و این ملاک در مسائل یک علم هست .مگر الفاعل مرفوع و المفعول منصوب دو مساله ی یک علم نیستند ؟؟ موضوعشان بایکدیگر فرق دارند ، موضوع یکی فاعل و موضوع دیگری مفعول است و تازه محمولاتشان هم با یکدیگر فرق دارند لذا با توجه به ملاکتان باید به الفاعل مرفوع یک علم بگویید !! در نتیجه کسی که ۱۰۰ مساله ی نحوی بلد است را باید بگوییم ۱۰۰ علم را بلد است در نتیجه علامه می شود !!

- **کبری** : والازم (هر بابی بلکه هر مساله ای علم مستقلی بشود) باطل یعنی هر مساله یک علم نیست بلکه مجموعه یک علم است .
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

مطلب دوم : موضوع علم

اجمالا موضوع علم روشن شد و ان عبارت است است کلی متحد با موضوعات مسائل . شما به هر علمی رسیدید می تونید بگویید موضوعش کلی متحد با موضوعات مسائل است .

لکن علوم دو صورت دارند :

۱. بعضی از علوم ، موضوعشان اسم مشخصی دارند مثل علم نحو که موضوعش کلمه است .
۲. بعضی از علوم موضوعشان اسم مشخصی ندارند لذا در این گونه علوم اگر سوال کردند موضوعش چیست ؟ می گوییم کلی متحد با موضوعات مسائل مثل علم اصول بنابر عقیده ی صاحب کفایه . عقیده ی ایشان این است که موضوع علم اصول یک کلی است اما کلی بی نام و نشان .

مطلب سوم : موضوع علم اصول

در این که موضوع علم اصول چیست ، ۳ نظریه وجود دارد

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : ایشون می فرماید موضوع علم اصول یک کلی بی نام و نشان است

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی دوم (میرزای قمی)** : موضوع علم اصول ادله اربعه با وصف حجیت است . یعنی موضوع علم اصول عبارت است از : الکتاب الحجه (کتابی که حجت است یعنی قرآنی که دلیل بودنش در یک علم دیگری اثبات شده است و حجت شده این می شود موضوع علم اصول) ، السنه الحجه ، الاجماع الحجه و العقل الحجه
- **نظریه ی سوم (صاحب فصول)** : موضوع علم اصول خود ادله اربعه بدون وصف حجیت است یعنی موضوع علم اصول ، کتاب و سنت و اجماع و عقل است .

اشکال صاحب کفایه بر نظریه ی دوم و سوم :

ایشان می فرمایند نظریه ی دوم و سوم باطل است .

- **صغری** : اگر موضوع علم اصول ، ادله اربعه باشد چه با وصف حجیت (میرزای قمی) و چه بدون وصف حجیت (صاحب فصول) لازمه اش این است که بسیاری از مسائل علم اصول ، از علم اصول خارج شوند .

توضیح :

- **کبری** : والازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

تطبیق [۴] :

و قد انقدح (به تحقیق روشن شد) **بما ذکرنا** (به واسطه ی مطلبی که ذکر کردیم ما آن مطلب را – در اول صفحه یک عبارتی بودن : جمعها اشتراکها فی الدخل فی الغرض) **أن تمایز العلوم إنما هو باختلاف** (جدا شدن علوم فقط بخاطر اختلاف اغراضی است که دعوت کرده است ما را به نوشتن علم و تدوین ان علم) **الأغراض الداعیة إلی التدوین لا الموضوعات** (عطف بر اغراض است – مراد موضوعات مسائل است نه موضوع علم چون ردی که صاحب کفایه بر این نظر می زند شاهد بر این است که مرادش از این موضوعات ، موضوعات مسائل است نه موضوع علم) **و لا المحمولات و إلا** (اگر تمایز علوم به اختلاف موضوعات و محمولات باشد) **کان کل باب بل کل مسألة من کل علم علما علی حدة کما هو** (همین طور که علم علی حده شدن) **واضح لمن کان له أدنی تأمل . فلا یکون الاختلاف بحسب الموضوع** (موضوع مسائل) **أو المحمول موجبا للتعدد کما** (می خواهد بگوید همان طوری که اگر ما یک مساله داشتیم که داخل در

---

[۴] **تنقیح اصول را باید از نائینی یادبگیرید و استدلال کردن را از محقق اصفهانی . نائینی اصول را توضیح می دهند و محقق اصفهانی اصول را استدلال می آورد .**

قاتل صُدا @soda96

www.soda96.ir

دو علم مطرح شده است ، موضوع این مساله و محمول این مساله که یک چیز است و این سبب نمی شود که حتما فقط داخل در یک علم مطرح بشود بلکه ممکن است در علم دیگری هم مطرح بشود مثل الامر حقیقه فی الوجوب) **لا یکون وحدتهما** (موضوع و محمول در یک مساله) **سببا لأن یکون** (سبب نمی شود که بوده باشد آن یک مساله) **من الواحد** (علم واحد) .

ثم إنه ربما (چه بسا) **لا یکون لموضوع العلم** (**و هو** (موضوع علم) **الکلی المتحد** (اتحاد دارد وجودا) **مع** (با) **موضوعات المسائل**) **عنوان خاص** (اسم لایکون) **و اسم مخصوص فیصح** (حالا که بعضی از علوم موضوعشان اسم خاصی ندارد پس صحیح می باشد که) **أن یعبر عنه** (موضوع) **بکل ما دل علیه** (به هر چیزی که دلالت بکند بر موضوع) **بداهۀ عدم دخل ذلک** (عنوان و اسم مخصوص) **فی موضوعیته أصلا** .

و قد انقدح بذلک (موضوع علم کلی متحد با موضوعات مسائل است) **أن موضوع علم الأصول هو الکلی المنطبق علی موضوعات مسائله المتشتتۀ** (مختلفه) **لا خصوص الأدلۀ الأربعۀ بما هی أدلۀ** (رد بر میرزای قمی) **بل** (چرا گفته بل ؟ میرزای قمی می گوید موضوع علم اصول ادله اربعه است با وصف حجیت . یک اشکال بر این نظریه وارد است . صاحب فصول برای این که این اشکال وارد نشود آمده است یک نظریه دیگه داده است . صاحب کفایه می فرماید این صاحب فصول هم که در مقام این است که یک نظریه ای بدهد که اشکال بهش وارد نشود باز بر نظریه ی ایشان اشکال وارد است) **و لا بما هی هی** (و نیست موضوع علم نیست ادله اربعه به عنوان این که ادله اربعه خودش است – بدون وصف حجیت – رد بر صاحب فصول)

نوار ۴ : اشکال صاحب کفایه بر نظریه ی دوم و سوم در موضوع علم اصول / جواب شیخ انصاری به اشکال صاحب کفایه / اشکال صاحب کفایه به جواب شیخ انصاری

خلاصه ی درس دیروز :

عرض کردیم که درباره ی موضوع علم اصول ۳ نظریه است :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : موضوع علم اصول ، کلی متحد با موضوعات مسائل است .
- **نظریه ی دوم (میرزای قمی)** : ادله اربعه با وصف حجیت یعنی الکتاب الحجه ....
- **نظریه ی سوم (صاحب فصول)** : ذوات ادله اربعه است یعنی ادله اربعه بدون وصف حجیت یعنی فقط کتاب موضوع علم اصول است .

اشکال صاحب کفایه بر نظریه دوم و سوم :

❖ **صغری** : اگر موضوع علم اصول ، ادله اربعه باشد ، لازمه اش این است که بسیاری از مسائل علم اصول از علم اصول خارج شود .

توضیح (درس امروز) :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یکی از ادله اربعه سنت است . در سنت دو احتمال است :

۱. **احتمال اول :** مراد از سنت ، قول و فعل و تقریر معصوم باشد یعنی آن عبارتی از دهان مبارک معصوم (علیهم السلام) خارج می شود ، به ان عبارت سنت می گویند و به ان کار و تقریر معصوم سنت گفته می شود .

طبق این احتمال دیگر به خبر و روایت دیگر سنت گفته نمی شود بلکه آنها حاکی سنت هستند .

طبق این احتمال ؛ دو تا مبحث مهم که از مسائل علم اصول است از علم اصول خارج می شوند .

بحث اول : تعادل و تراجیح (البته نه همش بلکه عمده اش)

ما در بحث تعادل و تراجیح این گونه می گوییم که این دو خبری که با هم تعارض کردند (ثمن العذره سحت و ثمن العذره لیس بسحت) ایا احد الخبرین حجت هست یا نیست . حالا حجت هست ایا به نحو ترجیح یا تخییر ؟؟

خب حالا در این جا ایا بحث می کنیم از عوارض کتاب ؟ خیر . بحث می کنیم از عوارض عقل ؟ خیر . بحث می کنیم از عوارض اجماع ؟ خیر . بحث می کنیم از عوارض سنت ؟؟ خیر . زیرا ما در این جا بحث می کنیم از عوارض خبر و خبر که سنت نیست طبق این احتمال . در نتیجه این مساله از مسائل علم اصول نخواهد بود .

بحث دوم : حجیت خبر واحد

ما در این بحث دوم بحث می کنیم که آیا خبر واحد حجت هست یا نیست . سوال : ایا ما در این مساله از عوارض سنت بحث می کنیم ؟؟ خیر زیرا خبر واحد طبق این احتمال که سنت نیست . در نتیجه مساله ی اصولی نیست زیرا تمام مسائل اصولی باید بحث از عوارض موضوع بکند و اگر گفتیم موضوع علم اصول ادله اربعه است (کتاب و سنت و اجماع و عقل) و مراد از سنت را خود قول و فعل و تقریر معصوم (علیهم السلام) گرفتیم ،؛ شما در مساله حجیت خبر واحد که بحث می کنید خبر واحد حجت هست یا نیست ، بحث از عوارض کتاب یا سنت یا اجماع یا عقل نمی کنید .

- **کبری :** والازم (خروج بسیاری از مسائل علم اصول از علم اصول) باطل
- **نتیجه :** فلملزوم (موضوع علم اصول ادله اربعه باشد) باطل

جواب شیخ انصاری به اشکال صاحب کفایه :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شیخ انصاری می خواهد یک کاری بکند که بحث از این دو مساله را ، برگرداند به بحث از عوارض سنت . اگر شیخ در این تلاش موفق شد ، هردو مساله مساله ی اصولی خواهند شد .

- **صغری :** مساله ی حجیت خبر واحد و حجیت احد الخبرین المتعارضین بحث از عوارض سنت است.

توضیح : ما در مساله ی خبر واحد بحث می کنیم از این که خبر واحد حجت هست یا نیست . شیخ انصاری می فرماید این بحث بازگشت می کند به این بحث که ایا سنت با خبر واحد ثابت می شود یا خیر ؟؟

و ما در مساله ی تعادل و تراجیح ، بحث از این می کنیم که ایا احد الخبرین حجت هست یا نیست ؟؟ شیخ انصاری می فرماید این بحث بازگشت می کند به این مساله که ایا سنت با احد الخبرین المتعارضین ثابت می شود یا خیر ؟

در این صورت هردو مساله ، مساله ی اصولی می شود زیرا طبق این بیان بحث از این دو مساله بحث از عوارض سنت است و سنت هم موضوع علم اصول است .

- **کبری :** بحث از عوارض سنت مساله ی اصولی است
- **نتیجه :** مساله ی حجیت خبر واحد و حجیت احد الخبرین المتعارضین مساله ی اصولی هستند .

نکته : شیخ این جواب را فقط در مورد مساله ی حجیت خبر واحد داده است اما چون فرقی بین بابا حجیت خبر واحد یا خبرین متعارضین نیست ، صاحب کفایه آمده است این جواب را در هر دو باب پیاده کرده است .

اشکال صاحب کفایه به جواب شیخ انصاری :

صاحب کفایه می فرماید : مراد شمای شیخ انصاری از این ثبوت چیست ؟ در این که مراد از ثبوت چیست ، دو احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول :** یحتمل مراد شما از ثبوت ، ثبوت واقعی باشد .

ثبوت واقعی یعنی وجود ، یعنی مراد این می شود که ایا سنت به وسیله ی خبر واحد موجود می شود یا خیر .

در این صورت ، این دو مساله حتی با ارجاع هم مساله ی اصولی نمی شوند . زیرا

  - **صغری :** بحث از ثبوت واقعی سنت ، بحث از وجود سنت است .

چه موقع یک مساله می شود مساله ی اصولی ؟؟ وقتی که اول سنت ثابت بشود و بعد از عوارض این سنت موجود شده بحث کنیم . و حال انکه اگر مراد شیخ ، ثبوت واقعی باشد ، در واقع بحث از این است که سنت موجود می شود یا نه یعنی بحث از اصل وجود موضوع می کنید و بحث از اصل وجود موضوع جزء مسائل علم اصول نیست .

  - **کبری :** بحث از وجود سنت ، مساله ی اصولی نیست

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نتیجه :** بحث از ثبوت واقعی سنت ، مساله ی اصولی نیست .

- **احتمال دوم :** یحتمل مراد از ثبوت ، ثبوت تعبدی باشد .

ثبوت تعبدی یعنی این : ایا سنت تعبدا به وسیله ی خبر واحد ثابت می شود یا خیر . این یعنی چه ؟ یعنی ایا همان طور که عمل به خود سنت (خود فعل و تقریر و قول) واجب است ایا عمل به خبر واحد هم واجب است یا خیر ؟؟

صاحب کفایه می فرماید اگر مراد از ثبوت ، ثبوت تعبدی باشد این دو مساله با ارجاع هم باز مساله ی اصول نمی شوند زیرا :

- **صغری :** بحث از ثبوت تعبدی سنت به واسطه ی خبر ، بحث از عوارض خبر است .

توضیح : شیخ انصاری فرمود که ما در مساله ی حجیت خبر واحد از این بحث می کنیم که ایا خبر واحد حجت هست یا نیست و این بحث بازگشت می کند به این بحث که ایا سنت تعبدا به وسیله ی خبر واحد ثابت می شود یا خیر ؟؟ و این جمله معنایش این است که ایا خبر واحد واجب العمل هست یا نیست ؟؟ و این یعنی ما در واقع داریم بحث از عوارض خبر واحد می کنیم و بحث از عوارض خبر واحد بحث از عوارض سنت نیست زیرا فرض ما این است که سنت به خود قول و فعل و تقریر معصوم می گویند نه به خبر واحد .

- **کبری :** بحث از عوارض خبر ، مساله ی اصولیه نیست
- **نتیجه :** بحث از ثبوت تعبدی سنت به واسطه ی خبر ، مساله ی اصولیه نیست .

تطبیق :

ضرورة (رد نظریه ی دوم و سوم در موضوع علم اصول) **أن البحث فی غیر واحد** (بحث در بسیاری از مسائل علم اصول) **من مسائله المهمة** (صفت مسائله) **لیس من عوارضها** (خبر ان – نیست از عوارض ادله ی اربعه) **و هو** (و این نبودن) **واضح** (احتمال اول در معنای سنت) **لو کان المراد بالسنة منها** (ادله اربعه) **هو نفس قول المعصوم أو فعله أو تقریره کما هو** (نفس قول و فعل و تقریر معصوم) **المصطلح فیها** (سنت) **لوضوح عدم البحث فی کثیر من مباحثها المهمة** (بدلیل این که واضح است که بحث نشده است در بسیاری از مباحث مهم علم اصول) **کعمدة مباحث التعادل و الترجیح بل و مسألة حجیة خبر الواحد لا عنها** (متعلق به عدم البحث – نه از سنت) **و لا عن سائر الأدلة .**

و رجوع (مبتدا – رجوع یعنی یک شخصی آمده است این مساله ی تعادل و تراجیح را برگردانده است به یک مساله ی دیگر . چرا این کار را کرده است ؟ می خواهد این بحث را بحث از عوارض سنت بکند . صاحب کفایه می فرماید این برگرداندن مفید نیست) **البحث فیهما** (عمده مباحث تعادل و تراجیح و حجیت خبر واحد) **فی الحقیقة إلی البحث عن ثبوت السنة بخبر الواحد فی مسألة حجیة الخبر** (ایا سنت به وسیله ی خبر واحد ثابت می شود یا خیر ؟؟) **کما أفید** (همان طور که افاده شده است این رجوع – شیخ انصاری

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

این رجوع را افاده کرده) **و بأی الخبرین** (عطف بر بخبر الواحد) **فی باب التعارض فإنه** (باب تعارض) **أیضا** (مثل مساله ی حجیت خبر واحد) **بحث فی الحقیقة عن حجیة الخبر فی هذا الحال** (حال تعارض) **غیر مفید** (خبر رجوع) **فإن البحث** (احتمال اول – مراد از ثبوت ، ثبوت واقعی باشد) **عن ثبوت الموضوع** (سنت) **و ما هو مفاد کان التامة** (بحث کردن از چیزی که آن چیز معنی کان تامه است) **لیس بحثا عن عوارضه** (نیست بحث از عوارض موضوع) **فإنها مفاد کان الناقصة.**

لا یقال (احتمال دوم – مراد از ثبوت ،ثبوت تعبدی است) **هذا** (این که بحث از ثبوت بحث از عوارض نیست) **فی الثبوت الواقعی و أما الثبوت التعبدی کما هو المهم فی هذه المباحث** (مساله ی حجیت خبر واحد و تعادل و تراجیح) **فهو** (ثبوت تعبدی سنت) **فی الحقیقة یکون مفاد کان الناقصة** (عوارض) .

نوار ۵ : ادامه ی اشکال صاحب کفایه بر میرزای قمی و صاحب فصول / تعریف علم اصول

خلاصه ی درس دیروز : دیروز عرض کردیم که درباره ی موضوع علم اصول ۳ نظریه است . صاحب کفایه فرمودند موضوع علم اصولی یک کلی است که با موضوعات مسائل اتحاد خارجی دارد . میرزای قمی فرمودند که موضوع علم اصول ادله اربعه است با وصف حجیت و صاحب فصول فرمودند که موضوع علم اصول ذوات الادله الربعه است .

صاحب کفایه فرمودند نظریه ی دوم و سوم باطل است . زیرا اگر موضوع علم اصول ادله اربعه باشد لازمه اش این است که بسیاری از مسائل علم اصول از علم اصول خارج بشوند و لازم باطل فلملزوم مثله . بعد رفتیم سراغ صغری و صغری را داشتیم توضیح می دادیم . بیان کردیم که یکی از ادله اربعه سنت است . گفتیم در سنت دو احتمال است :

۱. یحتمل مراد از سنت ، خود فعل و قول و تقریر معصوم باشد یعنی به خبر سنت نمی گویند . طبق این احتمال بحث حجیت خبرواحد و عمده ی مسائل تعادل و تراجیح از علم اصول خارج می شوند زیرا در مساله ی حجیت خبر واحد شما بحث می کنید که خبر واحد حجت هست یا نیست یعنی درباره ی عوارض خبر واحد دارید صحبت می کنید و خبر واحد که سنت نیست لذا این بحث ای که می کنید این بحث ، بحث از عوارض سنت نیست در نتیجه خارج از علم اصول است .
۲. (اول درس امروز) یحتمل مراد از سنت ، قول و فعل و تقریر معصوم و روایت باشد . اگر زراره کلام امام معصوم را نقل کرد به این کلام زراره هم سنت گفته می شود . طبق این احتمال آن اشکالاتی که قبل گرفتیم (خروج مساله ی حجیت خبر واحد و عمده ی مباحث تعادل و تراجیح) دیگر وارد نیست اما اشکالات دیگری وارد است و طبق این احتمال ، مسائل دیگری از علم اصول خارج می شود مثل مباحث الفاظ . مثلا بحث می کنیم صیغه ی امر ظهور در وجوب دارد یا ندارد ،مراد ما از صیغه ی امر خصوص آن صیغه ی امری که در آیات و روایات وارد شده نیست و بحث ما در مطلق اوامر است حالا که بحث ما شد کلی ، ایا ما بحث کردیم از عوارض سنت ؟ خیر . در صورتی بحث ما ، بحث

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

از عوارض سنت می شود که مراد ما از صیغه امر ، صیغه ی امری باشد که در کتاب و سنت آمده باشد .

مباحث استلزامات عقلیه هم از علم اصول خارج می شود . ما بحث می کنیم که ایا امر به شی ، دلالت دارد بر نهی از ضد . شما وارد مسجد شدید و دارند اذان می گویند و می بینید مسجد نجس شده است ، امر ازل النجاسه عن المسجد می آید روی گردنتان . ما در این مساله بحث می کنیم که ایا امر به ازاله نجاست از مسجد دلالت دارد بر نهی از صلاه یا دلالت ندارد . ما این جا داریم در مورد امر صحبت می کنیم اما مرادمان از امر ، مطلق اوامر است چه مولی ، مولی شرعی باشد و چه مولی عرفی.

تطبیق :

فإنه یقال نعم (بله اگر مراد از ثبوت ، ثبوت تعبدی باشد این بحث ، بحث از عوارض است) **لکنه** (ثبوت تعبدی) **مما لا یعرض السنة** (بر سنت عارض نمی شود) **بل الخبر الحاکی لها** (بلکه از چیزهایی است که عارض می شود بر خبری که حکایت می کند سنت را) **فإن** (می گوید چطوری ثبوت تعبدی بحث از عوارض خبر است ؟ می گوییم خبر واحد حجت هست یا نیست . این بازگشت می کند به این که ایا سنت به واسطه ی خبر واحد تعبدا ثابت می شود یا خیر . و این بازگشت می کند به این که ایا خبر واحد واجب العمل هست یا نیست) **الثبوت التعبدی یرجع إلی وجوب العمل علی طبق الخبر کالسنة المحکیة به** (مثل سنتی که حکایت می شود به واسطه ی خبر – یعنی همان طور که عمل کردن به سنت واجب است ، عمل کردن به خبر حاکی از سنت هم واجب است) **و هذا** (وجوب العمل) **من عوارضه** (از عوارض خبر است نه از عوارض سنت) **لا عوارضها کما لا یخفی.**

و بالجملة (در کفایه این طور نیست که همیشه بالجمله به معنای خلاصه و جمع بندی مطلب باشد و گاهی اوقات صاحب کفایه بعد از بالجمله مطالب جدیدی بیان می فرماید) **الثبوت الواقعی لیس من العوارض** (بلکه بحث از اصل وجود است) **و التعبدی و إن کان منها** (هرچند بحث از عوارض است) **إلا أنه لیس للسنة** (ثبوت تعبدی از عوارض سنت نیست) **بل للخبر فتأمل جیدا .**

و أما (احتمال دوم در معنای سنت) **إذا کان المراد من السنة ما یعم حکایتها** (زمانی که باشد مقصود از سنت ، معنایی که شامل می شود حکایت سنت را یعنی سنت علاوه بر خود قول و فعل و تقریر شامل حاکی و خبر از این ها هم می شود) **فلأن البحث** (می خواهد بگوید در این صورت اشکال قبلی ما وارد نیست) **فی تلک المباحث** (حجیه خبر واحد و عمده مباحث تعادل و تراجیح) **و إن کان عن أحوال السنة** (اگر چه می باشد بحث از حجیه خبر و عمده مباحث تعادل و تراجیح ، بحث از احوال و عوارض سنت) **بهذا المعنی** (در نتیجه داخل در علم اصول می شود پس اشکال قبلی ما دیگر وارد نیست) **إلا** (اما اشکال دیگری وارد است) **أن البحث فی غیر واحد** (بسیاری) **من مسائلها** (اصول) **کمباحث الألفاظ و جملة من**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

غیرها (مثل استلزامات عقلیه) **لا یخص الأدلة** (خبر ان البحث) **بل یعم غیرها** (بلکه شامل می شود این بحث ، غیر ادله را) **و إن کان المهم** (برای مجتهد) **معرفة أحوال خصوصها** (ادله) **کما لا یخفی .**

مطلب جدید : تعریف علم اصول

در کفایه دو تعریف برای علم اصول بیان شده است که تعریف اول برای مشهور است و تعریف دوم برای صاحب کفایه است . می خواهیم ببینیم که چرا صاحب کفایه تعریف مشهور را قبول نکرد و خودش یک تعریف دیگری را ارائه داده است . تعریف مشهور از نظر ایشان دارای دو اشکال است .

- **تعریف مشهور :** علم به قواعدی است که این قواعد برای استخراج احکام شرعیه کلیه ی فرعیه آماده شده اند .

توضیح :

یک قواعد و قوانینی هست که این قواعد برای این آماده شده اند که ما از این قوانین کمک بگیریم تا بتوانیم احکام شرعیه فرعیه کلیه را استنباط کنیم . اگر شما این قواعد را دانستید به این دانستن شما می گویند علم اصول یعنی به خود قواعد علم اصول گفته نمی شود بلکه به علم به قواعد ، علم اصول گفته می شود .

مثال اول : صیغه الامر ظاهر فی الوجوب . این یک قانون است . ما به وسیله ی این قانون ، حکم شرعی فرعی کلی مثل وجوب صلاه را استنباط می کنیم . الان اگر این صیغه الامر ظاهره فی الوجوب را بدانید به این دانستن شما علم اصول می گویند .

مثال دوم : کل مشکوک الحرمه حلال ظاهرا . این برائت شرعی است . الان این یک قانون است که شما به وسیله ی این قانون به یک حکم شرعی فرعی کلی می رسید . مثلا می رسید به این که استعمال دخانیات حلال است . الان اگر به این قانون علم داشتید ، به این علم داشتن شما علم اصول می گویند .

- **تعریف صاحب کفایه :** علمی است که به ما قواعدی یاد می دهد که این قوانینی یکی از این دو خصوصیت را دارد :
  ۱. این قوانین ما را می رساند به حکم شرعی فرعی کلی مثل همین دو مثال بالا
  ۲. یا اگر ما را به حکم شرعی فرعی کلی نمی رساند اما مجتهد در مقام عمل منتهی به این قوانین می شود . مثلا برائت عقلیه در شبهه حکمیه .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

من شک دارم استعمال دخانیات حلال است یا حرام . عقل می گویند عقاب بلابیان قبیح است . بعضی وقت ها مجتهد مجبوری به چنین قواعدی پناه ببرد زیرا ادله ی اربعه در کار نیست .

یک سوال : چرا صاحب کفایه از تعریف مشهور به تعریف خودش عدول کرده است ؟؟

جواب : بدلیل این که به تعریف مشهور دو اشکال وارد است که این دو اشکال به تعریف صاحب کفایه وارد نیست :

اشکال اول :

- **صغری :** اگر تعریف اول ، تعریف علم اصول باشد لازمه اش این است که مساله حجیه الظن علی الحکومه ، از تعریف علم اصول و از مسائل علم اصول خارج شود .

توضیح :

یک دلیلی هست به نام دلیل انسداد . این دلیل بنابر عقیده ی شیخ از ۴ مقدمه و بنابر عقیده ی صاحب کفایه از ۵ مقدمه تشکیل شده است . در این که ، نتیجه ی این دلیل چیست ، اختلاف وجود دارد و دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول :** نتیجه ی این دلیل ، حجیه الظن علی الکشف است . یعنی نتیجه ی این دلیل این است که ما کشف می کنیم که شارع مقدس هر ظنی را حجت کرده است (مگر ظنونی که شارع آنها را رد کرده مثل قیاس و ...)

طبق تعریف مشهور ، تعریف شامل این حجیه الظن علی الکشف می شود زیرا این حجیه الظن علی الکشف یک قانونی است که ما به وسیله ی این قانون به حکم شرعی رسیده ایم .

- **نظریه ی دوم :** نتیجه ی دلیل انسداد ، حجیه الظن علی الحکومه است . یعنی نتیجه ی دلیل انسداد این است که عقل حکم می کند که ظنی که پیدا کردید حجت است .

طبق این مبنی ، ما به وسیله ی این قانون به حکم شرعی نمی رسیم زیرا این قانون یک قانون شرعی نیست و فقط یک قانون عقلی است .

در نتیجه تعریف مشهور شامل این قانون نمی شود . در نتیجه از علم اصول خارج می شود .

- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : هردو تعریف موید این هستند که موضوع علم اصول ادله اربعه نیست زیرا اگر موضوع علم اصول ادله اربعه بود باید علم اصول را این گونه تعریف می کردند : علمی است که بحث می کند از احوالات کتاب و سنت و اجماع و عقل .

تطبیق :

و یؤید ذلک (موضوع علم اصول ، ادله اربعه نیست) **تعریف الأصول بأنه (العلم بالقواعد** (دقت کنید که گفته است العلم بالقواعد نه خود قواعد) **الممهدة لاستنباط الأحکام الشرعیة) و إن کان الأولی** (اولی تعیینیه) **تعریفه** [5] (علم اصول) **بأنه (صناعة** (فن – می خواهد بگوید این علم یک علم تئوریک خالی نیست) **یعرف بها** (صناعه) **القواعد التی یمکن أن تقع فی طریق استنباط الأحکام أو التی ینتهی إلیها** (منتهی می شود مجتهد به این قواعد) **فی مقام العمل) بناء** (متعلق است به التی ینتهی) **علی أن مسألة حجیة الظن علی الحکومة** (قید حجیت است) **و مسائل الأصول العملیة** (مراد اصول عملیه ی عقلیه است) **فی الشبهات الحکمیة** (زیرا شبهات موضوعیه از مسائل علم اصول خارج اند) **من الأصول** (خبر ان مساله حجیه الظن) **کما هو** (هریک از این دو – مساله ی حجیت ظن بنابر حکومت و اصول عملیه) **کذلک** (از مسائل علم اصول هستند) **ضرورة** (دلیل برای کما هو کذالک – دلیل برای اصولی بودن این دو مساله) **أنه لا وجه لالتزام الاستطراد** (طردا للباب مطرح کردن) **فی مثل هذه .**

نوار ۶ : ادامه ی تعریف علم اصول / تعریف و اقسام وضع

خلاصه ی درس دیروز :

گفتیم که در کفایه دو تعریف برای علم اصول شده است : تعریف مشهور و تعریف صاحب کفایه .

تعریف مشهور : علم اصول علم به قوانینی هست که این قوانین برای استنباط حکم شرعی فرعی کلی آماده شده اند .

تعریف صاحب کفایه : علمی است که به ما یک قواعدی یاد می دهد که این قواعد یکی از این دو خصوصیت را دارد :

الف : این قواعد ما را به حکم شرعی فرعی کلی می رساند

ب : این قواعد گاهی ما را به حکم شرع فرعی کلی نمی رساند لکن در مقام عمل مجتهد به این قوانین پناهنده می شود .

---

[5] **این جا حضرت امام خیلی زحمت کشیده اند . حضرت امام تتبعشان کم اما تفکرشان زیاد است**

قاتل صدا @soda96

www.soda96.ir

بعد یک سوال مطرح کردیم و آن این که چرا صاحب کفایه از تعریف مشهور عدول کرد ؟؟ گفتیم که چون به تعریف مشهور دو اشکال وارد است :

اشکال اول :

- **صغری :** اگر تعریف اول تعریف علم اصول باشد لازمه ش این است که مساله حجیه الظن علی الحکومه از تعریف علم اصول و از مسائل علم اصول خارج شود .
- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله .

درس امروز :

اشکال دوم :

- **صغری :** اگر تعریف اول ، تعریف علم اصول باشد لازمه اش این است که مساله ی اصول عملیه ی عقلیه جاریه در شبهات حکمیه ، از تعریف علم اصول و از مسائل علم اصول خارج شود .

توضیح :

من شک دارم که شرب تتن حلال است یا حرام . این می شود شبهه حکمیه . حالا می خواهم اصل عملی عقلی را جاری کنم یعنی عقاب بلا بیان قبیح است را می خواهم جاری کنم . این برائت عقلیه است . و این برائت عقلیه یعنی این که اگر شارع مقدس بیاید شما را در مقابل سیگار کشیدن عقاب بکند این عقاب کردنش قبیح است .

این قبح عقاب بلابیان قانون هست قطعا اما به وسیله ی این قانون به حکم شرعی فرعی کلی نمی رسید . یعنی این قانون جواز استعمال دخانیات را ثابت نمی کند . این قانون صرفا معذر است . در نتیجه این قانون داخل در تعریف علم اصول و مسائل علم اصول نیست . و حال آنکه بالاتفاق شبهه حکمیه داخل در مسائل علم اصول است و هرچی که در آن جاری شود چه اصل عملی عقلی و چه شرعی ، می شود جزء مسائل علم اصول .

توضیح بیشتر : شبهه دو نوع است :

۱. **شبهه موضوعیه :** مثل این که من شک داریم این مایع شراب است یا سرکه . اصل عملی ای که در شبهه موضوعیه جاری می شود یا عقلی است یا شرعی . عقاب بلابیان قبیح است و شرب این مایع جایز است . اصل عملی عقلی ما را به حکم شرعی نمی رساند و اصل عملی شرعی ما را به حکم نمی رساند باز زیرا اگر شما اصل عملی شرعی را جاری کردید ، به شما می گوید این مایع پاک است و نمی گوید هر مایعی طاهر است یعنی شما را به حکم جزئی می رساند نه حکم شرعی کلی .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بنابراین شبهه موضوعیه ، اصل عملی ای که در آن جاری می شود چه اصل شرعی باشد و چه اصل عقلی ، جزء مسائل علم اصول نیست بلکه جزء قاعده ی فقهیه است .

۲. **شبهه حکمیه :** مثلا من شک دارم که استعمال دخانیات حلال است یا حرام . این جا هم گاهی اصل عملی عقلی جاری می شود و گاهی اصل عملی شرعی .

من شک دارم استعمال دخانیات حلال است یا حرام ، برائت شرعی را جاری می کنم و می گویم کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام . در نتیجه استعمال دخانیات حلال است . طبق این معنی ، این برائت یک قانون است و ما را به حکم شرعی فرعی کلی می رساند . در نتیجه داخل در تعریف اول علم اصول است .

اما یک مرتبه شما درشبهه حکمیه ، اصل عملی عقلی جاری می کنید . و این اصل ما را به حکم شرعی فرعی کلی نمی رساند در نتیجه داخل در تعریف علم اصول بنابر تعریف مشهور نیست .

- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

نکته : تطبیق این قسمت در جلسه قبل وارد شده است

مطلب جدید : تعریف و تقسیم وضع

وضع یعنی چه ؟ برای وضع ۵ تعریف شده است که چون این تعاریف پیش صاحب کفایه صحیح نیست ، خودشان آمده اند یک تعریف کرده اند.

وضع عبارت است از یک نحوه اختصاص و ارتباطی که بین لفظ و معنی است . یعنی لفظ مخصوص شده به معنی به طوری که تا لفظ را بیان کردند ، معنی به ذهن می آید . مثلا لفظ حیدری مختص به من است و تا لفظ حیدری را می شنوند ، بنده به ذهن دوستان می آیم .

تقسیمات وضع :

تقسیم اول (این تقسیم به اعتبار منشا وضع است) : وضع در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول : وضع تعیینی (تخصیصی) :**

وضعی است که در ان یک واضع معین بیاید یک لفظ را برای یک معنی قرار بدهد . (حالا در این که واضع کیست ، اختلاف وجود دارد . در مساله ۴ نظریه است کتاب مفاتیح الاصول را نگاه کنید) مثلا یک اقایی یک بچه گیرش می آید بعد می گوید اسم بچه ام را می گذارم علی . به این وضع تعیینی می گویند .

- **نوع دوم : وضع تعینی (تخصصی)**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

وضعی است که در ان یک لفظ کثیرا در یک معنی به کار برود به طوری که این معنی با ذهن شنوندها انس بگیرد به طوری که تا لفظ را می گویند بدون قرینه این معنی به ذهن بیاید .
مثل لفظ صلاه که وضع شده است برای نماز بدلیل کثرت استعمال .

تطبیق :

الثانی [تعریف الوضع و أقسامه]

الوضع هو نحو اختصاص للفظ بالمعنی (یک نحوه مخصوص شدن لفظ است به معنی) **و ارتباط خاص بینهما** (لفظ و معنی) (حالا این ارتباط چگونه پیدا شده است ؟ یک مرتبه به واسطه ی واضع معین که می شود وضع تعیینی و یک مرتبه به واسطه ی کثرت استعمال که می شود وضع تعینی) **ناش من تخصیصه** (ارتباطی که ناشی می شود از مخصوص کردن لفظ به معنی) **به تارۀ و من کثرۀ استعماله** (لفظ) **فیه** (معنی) **أخری و بهذا المعنی** (با این معنایی که برای وضع کردیم) **صح تقسیمه إلی التعیینی و التعینی کما لا یخفی .**

مطلب جدید :

مقدمه اول : کلی ۳ خصوصیت دارد که جزئی این خصوصیت ها را ندارد :

- **خصوصیت اول :** کلی صفت و عنوان برای افراد قرار می گیرد لذا بر افراد حمل می شود . مثلا زید جزئی است و انسان کلی است . انسان برای ایشون عنوان و اسم قرار می گیرد مثلا به ایشون می گوییم اقای انسان . یا می توانیم بگوییم این اقا انسان است . اما جزئی نه صفت برای جزئی دیگری قرار می گیرد و نه صفت برای کلی . مثلا زید و بکر را در نظر بگیرید ف ما نمی توانیم به بکر اشاره کنیم و بگوییم بکر ، زید است . زید نمی تواند عنوان باشد برای بکر .
- **خصوصیت دوم :** کلی حاکی از افراد است و آینه ای است برای نشان دادن افرادش اما جزئی این گونه نیست . یک مرتبه می گویید : زید ضاحک است ، بکر ضاحک است ، خالد ضاحک است و .... شما می خواهید تمام افرادی که در این دنیا زندگی می کنند را می خواهید نام ببرید و بگویید ضاحک است ، خب خیلی وقت می گیرد لذا به جای همه ی این ها ، یک کلمه بگو الانسان ضاحک و در این جا الانسان حکایت می کند از تمام افراد . اما زید فقط اقای زید را نشان می دهد .
- **خصوصیت سوم :** اگر کسی کلی را تصور بکند ، تمامی افراد را اجمالا تصور کرده است .

اگر کسی انسان را در ذهنش بیاورد انگار که تمام افراد در جهان را تصور کرده است اما نه صورت تفصیلی بلکه به طور اجمالی .

مقدمه ی دوم :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

واضع زمانی که می خواهد یک لفظی را برای یک معنایی قرار بدهد ، هم باید لفظ را در ذهنش بیاورد و هم معنی را . هردو را در ذهنش می آورد بعد لفظ را برای معنی قرار می دهد .

اصل مطلب : با حفظ این دو مقدمه وارد اصل مطلب می شویم که ما این مطلب را با دو بیان عرض خواهیم کرد :

بیان اول :

وضع در یک تقسیم ۴ نوع است :

- **قسم اول :** وضع خاص ، موضوع له خاص مثل اعلام شخصیه

یعنی واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع بکند ، معنای جزئی را در ذهنش می آورد و این لفظ را قرار می دهد برای همان معنای جزئی .

نکته : مراد از وضع در این جا ، معنای متصور است .

- **قسم دوم :** وضع عام ، موضوع له عام **مثل اسم های نکره**

یعنی واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع کند ، یک معنای کلی را در ذهنش تصور می کند و بعد لفظ را برای این معنای کلی وضع می کند

- **قسم سوم :** وضع عام ، موضوع له خاص

واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع کند ابتدا یک معنای کلی را در ذهنش می آورد لکن لفظ را برای ان معنای کلی وضع نمی کند بلکه لفظ را برای افراد آن کلی قرار می دهد

- **قسم چهارم :** وضع خاص ، موضوع له عام

واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع کند ابتدا یک معنی جزئی را در ذهنش می آورد اما لفظ را برای آن معنی جزئی قرار نمی دهد بلکه لفظ را برای کلی آن جزئی قرار می دهد می گویند این قسم امکان ندارد اما مرحوم حائری یزدی و میرزا حبیب الله رشتی می گویند ممکن است .

تطبیق :

ثم إن الملحوظ (معنای متصور) **حال الوضع** (ان چیزی که تصور شده است هنگام وضع) **إما یکون** (یا این که می باشد ان معنای متصور و ملحوظ) **معنی عاما فیوضع اللفظ له** (وضع می شود لفظ برای ان

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

معنای عام – عام عام) **تارة و لأفراده و مصادیقه أخری** (یا این که وضع می شود لفظ برای افراد ان معنای عام – عام خاص) **و إما یکون** (یا این که معنی متصور شده یک معنی جزئی است) **معنی خاصا لا یکاد یصح إلا وضع اللفظ له** (در این صورت صحیح نیست وضع لفظ مگر برای معنای خاص – در این صورت وضع لفظ فقط برای معنی خاص و جزئی صحیح است) **دون العام** (وضع لفظ برای معنی عام صحیح نیست)

نوار ۷ : اقسام وضع

خلاصه ی درس دیروز :

دیروز بنده دو مقدمه بیان کردم

مقدمه ی اول : و ان این بود که کلی ۳ خصوصیت دارد که جزئی این ۳ خصوصیت را ندارد:

- **خصوصیت اول :** کلی صفت و عنوان برای افراد قرار می گیرد لذا بر افراد حمل می شود .
- **خصوصیت دوم :** کلی حاکی از افراد است .
- **خصوصیت سوم :** اگر کسی کلی را تصور کرد ، تمامی افراد را اجمالا تصور کرده است زیرا کلی در دورن تک تک افراد وجود دارد لذا کسی که انسان را تصور کند کان تمام افراد انسان را تصور کرده است .

مقدمه ی دوم : واضع عند الوضع و وقتی می خواهد یک لفظی را برای یک معنایی قرار بدهد باید هم لفظ را و هم معنی را تصور کند .

درس امروز :

نکته ی اول : وضع در یک تقسیم (به اعتبار معنی) ۴ نوع است :

- **قسم اول :** وضع (معنای متصور) خاص ، موضوع له خاص

یعنی واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع بکند ، معنای جزئی را در ذهنش می آورد و این لفظ را قرار می دهد برای همان معنای جزئی .

در این جا دو بحث داریم :

- **بحث اول :** ایا این قسم امکان دارد یا ندارد ؟ صاحب کفایه می فرماید ممکن است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **بحث دوم** : ایا این قسم واقع شده است یا یا خیر یعنی مثال دارد یا ندارد ؟ می فرماید مثال هم دارد و واقع شده است . مثال آن اعلام شخصیه است [۶] .

❖ **قسم دوم** : وضع عام ، موضوع له عام

یعنی واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع کند ، یک معنای کلی را در ذهنش تصور می کند و بعد لفظ را برای این معنای کلی وضع می کند .

در این جا هم دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول** : ایا این قسم امکان دارد یا خیر ؟ بله امکان دارد
- **بحث دوم** : بر فرض امکان ، واقع شده است یا خیر ؟ بله واقع شده است ، تمام اسم جنس ها و اسم های نکره مثل کلمه ی رجل .

❖ **قسم سوم** : وضع عام ، موضوع له خاص

واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع کند ابتدا یک معنای کلی را در ذهنش می آورد لکن لفظ را برای ان معنای کلی وضع نمی کند بلکه لفظ را برای افراد آن کلی قرار می دهد

در این جا هم دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول** : ایا این قسم امکان دارد یا خیر ؟ می فرماید ممکن است بدلیل این که اشکالی که در صورت بعدی وارد به این صورت وارد نیست
- **بحث دوم** : ایا واقع شده است یا خیر ؟؟ اختلاف وجود دارد .

صاحب کفایه می فرماید واقع نشده است اما مشهور می گویند واقع شده و مثال دارد و مثالش هم حروف است . مشهور می گویند حروف وضعشان عام ، موضوع لهش خاص است.

واضع وقتی می خواسته است لفظ من را برای یک معنی وضع بکند ، ابتدا یک معنای کلی (شروع و ابتداء) را تصور کرده است اما لفظ من را برای خود ابتدا و شروع وضع نکرده است بلکه برای افراد شروع وضع کرده است .

❖ **قسم چهارم** : وضع خاص ، موضوع له عام

واضع زمانی که می خواهد لفظی را برای یک معنایی وضع کند ابتدا یک معنی جزئی را در ذهنش می آورد اما لفظ را برای آن معنی جزئی قرار نمی دهد بلکه لفظ را برای کلی آن جزئی قرار می دهد

در این قسم هم دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول** : ایا این قسم امکان دارد یا ندارد ؟؟ صاحب کفایه می فرماید امکان ندارد .

دلیل : ما در مقدمه ی دوم گفتیم که واضع عند الوضع هم لفظ را و هم معنی را باید بیاورد در ذهنش . در این جا معنی موضوع له ، کلی است ، واضع باید عند الوضع این معنی کلی را

---

[۶] حضرت امام این مطلب را قبول ندارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تصور بکند ،ایا واضع در این قسم (وضع خاص ، موضوع له عام) این معنی کلی را تصور کرده است یا نکرده است ؟ نکرده است زیرا فرض این است که جزئی را تصور کرده است و گفتیم که جزئی عنوان برای کلی محسوب نمی شود .

بنابراین در این قسم کلی نه بنفسه و نه بوجهه ، تصویر نشده است .

بنفسه تصویر نشده است زیرا فرض این است که جزئی تصور شده است و اما بوجهه و عنوانه تصور نشده زیرا ما عنوان کلی را تصور نکرده ایم زیرا جزئی وجه و عنوان برای کلی نیست .

- **بحث دوم :** ایا واقع شده است یا خیر ؟؟ وقتی ممکن نبود دیگر نوبت به این بحث نمی رسد [۷].

نکته ی دوم :

جزئی از دو چیز تشکیل شده است :

۱. **ما به الاشتراک** : آن امری است که مشترک بین این جزئی و جزئیات دیگر است . که مثلا ذر مورد انسانات ، مابه الاشتراک حیوان ناطق است . تمام افراد انسان ، حیوان ناطق هستند .
۲. **ما به الافتراق :** ان چیزی که می آید این جزئی را از بقیه ی جزئیات جدا می کند . ما به الفتراق در مورد انسان ، مشخصات فردیه است .

گاهی واضع یک جزئی را در ذهنش می اورد اما نگاه می کنم به ما به الاشتراکش یعنی از ما به الافتراقش قطع نظر می کنم ، ان وقت لفظ را وضع می کنم برای آن ما به الاشتراک .

سوال : اسم این کار چیست ؟؟ وضع عام ، موضوع له عام . وضع عام است زیرا من در این جا این جزئی را یک پلی قرار دادم برای رسیدن به ان ما به الاشتراک . لکن این وضع عام ، موضوع له عام با وضع عام ، موضوع له عام های دیگر فرق دارد . در این جا واسطه دارد اما جاهای دیگر واسطه ندارد.

تطبیق :

فتکون الأقسام ثلاثة و ذلک (۳ قسم بودن) **لأن** (دلیل برای ممکن بودن عام ، خاص – زیرا شما که کلی را تصور کردی ، درضمن ان کلی ، افراد را هم تصور کردی اما بوجه و عنوانه اما در خاص ، عام معنای موضوع له نه بنفسه تصور می شود و نه به وجهه) **العام** (کلی صلاحیت دارد که بوده باشد این کلی وسیله ای برای تصور افرادش) **یصلح لأن یکون آلة للحاظ أفراده و مصادیقه بما هو کذلک** (به عنوان این که ان عام ، عام است) **فإنه** (کلی و عام) **من وجوهها** (از عناوین افراد است – کلی یک آینه ای است برای نشان دادن افراد) **و معرفة وجه الشیء معرفته بوجه** (و شناختن عنوان و آینه ی شی ، شناختن آن شی

---

[۷] مرحوم حائری یزدی و مرحوم میرزا حبیب الله رشتی می گویند این قسم چهارم ممکن است و مثالشان ، مثالی است که در اصول فقه خوانده اید : کما اذا رایت شبحا من بعید.

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

است به یک شکلی) **بخلاف الخاص فإنه بما هو خاص لا یکون وجها للعام و لا لسائر الأفراد فلا یکون معرفته و تصوره معرفة له** (پس نمی باشد شناختن و تصور خاص ، شناختن عام) **و لا لها** (و نه سایر افراد) **أصلا و لو بوجه** (یعنی حتی تصور اجمالی هم نیست) .

نعم (نکته ی دوم) **ربما یوجب تصوره** (چه بسا موجب می شود تصور خاص) **تصور العام بنفسه** (تصور خود عام را) **فیوضع له اللفظ** (پس وضع می شود برای آن عام ، لفظ) **فیکون الوضع عاما کما کان الموضوع له عاما و هذا** (تصور عام بنفسه به واسطه ی تصور خاص) **بخلاف ما فی الوضع العام و الموضوع له الخاص فإن الموضوع له و هی الأفراد لا یکون متصورا** (در عام ، خاص) **إلا بوجهه** (خاص) **و عنوانه** (خاص) **و هو** (عنوان و وجه خاص) **العام و فرق واضح بین تصور الشیء بوجهه** (در عام ، خاص) **و تصوره بنفسه** (عام ، عام) **و لو کان بسبب تصور أمر آخر** (هرچند تصور بنفسه به واسطه ی امر دیگر باشد) .

و لعل خفاء ذلک (فرق بین قسم سوم و چهارم – در قسم سوم معنای موضوع له متصور می شود اما در قسم چهارم اصلا تصور نشده است) **علی بعض الأعلام و عدم تمیزه** (تشخیص ندادن این فرق) **بینهما** (بین قسم سوم و چهارم) **کان موجبا لتوهم إمکان ثبوت قسم رابع** (این مخفی ماندن سبب شده است برای توهم کردن این که قسم رابع ممکن است) **و هو أن یکون الوضع خاصا مع کون الموضوع له عاما مع أنه** (فرق بین قسم ۳ و ۴) **واضح لمن کان له أدنی تأمل** .

ثم (از این جا می خواهد هر ۴ صورت را از حیث امکان و وقوع بررسی کند) **إنه لا ریب فی ثبوت الوضع الخاص و الموضوع له الخاص کوضع الأعلام** (اعلام شخصیه) **و کذا الوضع العام و الموضوع له العام کوضع أسماء الأجناس و أما الوضع العام و الموضوع له الخاص فقد توهم** (مشهور) **أنه** (عام ، خاص) **وضع الحروف و ما ألحق بها من الأسماء** (مثل اسم موصول ، اسم اشاره) **کما توهم** (توهم تفتازانی) **أیضا** (مثل توهم اول) **أن المستعمل فیه فیها** (حروف) **خاص مع کون الموضوع له کالوضع عاما** .

نوار ۸ : ادامه ی اقسام وضع (وضع حروف)

درباره ی کیفیت وضع حروف ، ۳ نظریه است :

- **نظریه ی اول (مشهور)** : وضع عام ، موضوع له خاص ، مستعمل فیه خاص

توضیح :

یعنی واضع زمانی که می خواهد حروف را برای یک معنایی وضع بکند ، اول یک معنای کلی در ذهنش می آورد اما حروف را وضع می کند برای افراد آن کلی و در مقام استعمال هم ، انسان ها این حروف را در افراد استعمال می کنند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثال : کلمه ی من حرف جر است . وقتی واضع می خواهد حرف من را برای یک معنایی قرار بدهد ابتدا یک معنای کلی (شروع و ابتدا) را تصور می کند و بعد لفظ من را برای افراد شروع وضع می کند ودر مقام استعمال نیز حرف من را در افراد شروع استعمال می کنند .

- **نظریه ی دوم (تفتازانی) :** وضع عام ، موضوع له عام ، مستعمل فیه خاص

واضع زمانی که می خواهد حروف را برای یک معنایی وضع بکند ، اول یک معنای کلی را در ذهنش می آورد و بعد حروف را برای همان معنای کلی وضع می کند اما در مقام استعمال این حروف ، در افراد به کار می رود نه در معنای کلی .

بنابراین طبق نظریه تفتازانی مستعمل فیه حروف غیر موضوع له آن است .

- **نظریه ی سوم (صاحب کفایه) :** وضع عام ، مستعمل فیه عام ، مستعمل فیه عام

واضع زمانی که خواست لفظ رجل را وضع کند چه کار کرده است ؟؟ ابتدا یک معنای کلی (ذات ثبت له الرجولیه) را در ذهنش آورده است و بعد لفظ رجل را برای همان معنای کلی وضع کرده و در مقام استعمال هم رجل همیشه در همان معنای کلی استعمال می شود . بنابراین وضع و موضوع له و مستعمل فیه رجل عام است .

ممکن است کسی بگوید ما گاهی اوقات رجل را در فرد به کار می بریم که جواب می دهیم این جا از باب انطباق است . یعنی لفظ در معنای کلی خودش به کار رفته اما منطبق شده است بر این فرد مثلا جاء رجل یدرس الکفایه ، الان رجل واقعا در معنای کلی خودش (مرد) به کار رفته است اما منطبق بر این فرد است .

بنابراین صاحب کفایه می فرماید وقتی که واضع خواسته است لفظ من را برای یک معنی وضع کند ابتدا یک معنای کلی را تصور کرده و بعد لفظ من را برای همان معنای کلی وضع کرده است و در مقام استعمال هم لفظ من در همین معنای کلی استعمال می شود اما در عین حال که در معنای کلی استعمال شده است در سرت من المدرسه ، منطبق می شود بر این فرد .

اشکال صاحب کفایه به نظریه ی اول ودوم :

صاحب کفایه می فرمایند نظریه ی اول و دوم باطل است

- **صغری** : مراد از خاص در این دو نظریه ی یا جزئیه خارجی است و یا جزئی ذهنی
- **کبری :** و هردو باطل است
- **نتیجه :** این دو نظریه باطل است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : مشهور می گویند موضوع له خاص است ، مرادتا از خاص چیست ؟ یا مرادتان جزئی ذهنی است یا جزئی خارجی . هردو باطل است .

مقدمه :

توضیح قانون فلسفی الشی ما لم یتشخص ، لم یوجد سوا کان وجودا ذهنیا ام خارجیا : این قانون را ما در ضمن دو مرحله توضیح می دهیم :

- **مرحله ی اول :** هر چیزی که در عالم خارج از ذهن وجود دارد ، جزئی خارجی است .
- **مرحله ی دوم :** هر چیزی که تصور می شود ، می شود جزئی ذهنی . اگر چیزی را شما تصور کنید ، یعنی به ان وجود دادید اما در ذهنت به ان وجود دادی . زیرا قانون می گوید شی تا جزئی نشود به وجود نمی آید و فرض این است که شما به این شی در ذهنت وجود دادی لذا می شود جزئی ذهنی .

مثلا کسی که این جا نشسته ، می تواند چشم هایش را ببندد و هم مباحثه اش را تصور بکند . یعنی به هم مباحثه اش در ذهنش وجود داده است ، این صورتی که در ذهنش است چون وجود پیدا کرده است می شود جزئی ذهنی زیرا قانون فلسفی می گوید شی تا جزئی نشود موجود نمی شود و فرض این است که این شی موجود شده لذا جزئی است .

از طرفی جزئیات خارجی مباین با هم هستند ، جزئیات ذهنی هم مباین با هم هستند یعنی مثلا ساعت ۱۱ صورت هم مباحثه ات را بیاور در ذهنت الان به این صورت در ذهنت وجود دادی . این خودش یک وجود است که آن وجود ساعت ۱۱ است . بعد دوباره ساعت ۱۲ صورت هم بحثت را در ذهنت بیاور ، این هم یک وجود دیگری است غیر از وجود ساعت ۱۱. به این می گویند قاعده ی تشخص .

با حفظ این مقدمه : در این که مراد از خاص در این دو نظریه چیست ، دو احتمال است :

- **احتمال اول :** یحتمل مراد ، جزئی خارجی باشد که این احتمال باطل است .

توضیح : حروف دو حالت دارند :

۱. **حالت اول :** در قلیلی از موارد ، در جزئی خارجی به کار می رود مثل سرت من البصره
۲. **حالت دوم :** در کثیری از موارد در کلی به کار می رود مثل سر من البصره

باحفظ این نکته ،

- **صغری :** اگر مراد از خاص در این دو نظریه ، جزئی خارجی باشد لازمه اش کثره المجاز (بنابر قول مشهور) و کثره خلاف فرض (بنابر قول تفتازانی) است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : اگر مرادشان از خاص ، جزئی خارجی باشد ، می دانیم که در قلیلی از موارد حرف در جزئی خارجی به کار رفته مثل این که یک نفر به ما خبر می دهد سرت من الدار ، این اقا دارد از یک شروع به حرکت جزئی ، به ما خبر می دهد اما در کثیری در موارد در معنای کلی به کار می رود مثل این که یک مولی به عبدش می گوید سر من البصره ، شروع به حرکت از کدام نقطه ؟؟ کلی است یعنی شروع به حرکت از هر نقطه ای که می خواهد باشد .

حالا بنابر قول مشهور که می گویند موضوع له جزئی است ، نتیجه این می شود که در کثیری از موارد که حرف در معنای کلی به کار می رود ، مشهور باید در این کثیری از موارد ، قائل به مجاز بشوند

اما بنابر تفتازانی لازمه اش کثرت خلاف فرض است زیرا ایشون فرمود مستعمل فیه خاص است در حالی که می بینیم مستعمل فیه در اکثر موارد عام و کلی است .

- **کبری :** والازم (کثرت مجاز و کثرت خلاف فرض) باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

جواب صاحب فصول :

صاحب فصول آمده است به این اشکال ، جواب داده است و فرموده است که مراداز خاص در این دو نظریه جزئی اضافی است .

یعنی اگر مشهور می گویند موضوع له خاص است مرادشان جزئی اضافی است وما در منطق خوانده ایم که جزئی اضافی هم شامل جزئی حقیقی است و هم شامل کلی . لذا دیگر اشکال شما وارد نمی شود .

اشکال صاحب کفایه بر صاحب فصول :

صغری : لازمه ی کلام صاحب فصول ، ایجاد شق ثالث است

توضیح : هم مشهور و هم تفتازانی می گویند وضع عام است . اگر این را می گویند یعنی معنای متصور کلی است . حالا که معنای متصور کلی است ما فقط دو اجازه داریم نه بیشتر : یا باید لفظ را برای همان معنای کلی وضع کنیم و یا باید برای افراد آن معنای کلی لفظ را وضع کنیم .

اما طبق جواب صاحب فصول وضع شده است برای جزئی اضافی که اعم از جزئی حقیقی و کلی است و این لازمه اش ایجاد شق ثالث است .

کبری : والازم باطل

نتیجه : ئفلملزوم مثله .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **احتمال دوم (ابتدای نوار ۹) :** یحتمل مراد از خاص ، جزئی ذهنی باشد .

صاحب کفایه می فرماید وقتی واضع می خواهد کلمه ی من را برای معنایی قرارا دهد ، یک معنای کلی را در نظر می گیرد اما لفظ من را برای این معنای کلی وضع نمی کند و بلکه برای افراد کلی وضع می کنم اما کدام افراد ؟ فرض این است که مراد از خاص جزئی ذهنی است ، یعنی واضع می آید کلمه ی من را برای شروع های متصور وضع می کند .

شروع های متصور یعنی چی ؟ شمای متکلم وقتی می خواهی من را استعمال بکنی اول معنای من را تصور می کنی و آن را در ذهنت می اوری و بعد ان را استعمال می کند . اگر شما معنای من را تصور کردید ، این معنای من می شود جزئی ذهنی چون الشی ما لم یتشخص لم یوجد حالا واضع آمده است کلمه ی من را وضع کرده است برای آن شروع هایی که مستعملین انها را تصور کرده اند .

در این احتمال دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول :** چگونه معنای حروف جزئی ذهنی می شود ؟ با تصور .

معنی دو نوع است :

۱. **معنای اسمی**

اگر شما معنی را مستقلا و به صورت طرف نسبت در نظر گرفتید به این معنی معنای اسمی می گویند .

کلمه ی من حرف است . کلمه ی الابتدا اسم است . معنای هردو هم شروع است . یک مرتبه شروع را این گونه در ذهنت می آوری که طرف نسبت است ، به عنوان طرف نسبت آن را در ذهنت می آوری یعنی به عنوان این که موضوع قضیه ، قرار می دهی و می خواهی چیزی را بر او بار بکنی . یا این که ان را محمول قرار می دهی و می خواهی ان را بر چیزی دیگری حمل بکنی.

این جا به این شروع ، معنای اسمی گفته می شود .

۲. **معنای حرفی**

اگر معنی به عنوان حالت برای غیر تصور بشود ، به این معنی معنی حرفی می گویند .

شما ساعت ۷ صبح از خونه شروع به حرکت می کنید . در این جا شما هستید و حرکت و خانه . چه رابطه ای بین این ۳ چیز است ؟؟ ایا رابطه ی انتهائیت است ؟ یعنی حرکت شما ساعت ۷ صبح به خانه منتهی شد ؟ خیر . ایا رابطه ی ظرفیت است یعنی حرکت شما ساعت ۷ صبح در خانه واقع شده ؟ خیر .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

پس بین شما و خانه و حرکت چه رابطه ای و چه حالتی وجود دارد ؟ ان حالت عبارت است از شروع . اگر شما این شروع را به عنوان این که یک حالتی است برای غیر ، در ذهنتان در نظر گرفتید به این شروع معنای حرفی گفته می شود .

اگر تصور جزء معنای حروف باشد ، معنای حروف جزئی ذهنی می شود . اگر بگویید کلمه ی من وضع شده است برای الشروع المتصوره حاله للغیر ، این جا معنی من می شود جزئی ذهنی .

- **بحث دوم :** ایا این احتمال دوم صحیح هست یا خیر ؟؟

این احتمال دوم صحیح نیست :

اگر تصور جزء معنی حروف باشد ، معنای حروف جزئی ذهنی می شود اما به ۳ دلیل تصور جزء معنی حروف نیست .

دلیل اول :

مقدمه (بهترین کسی که این مقدمه را توضیح داده است مرحوم صدر است) :

هنگام استعمال ، تصور دو چیز لازم است :

۱. **تصور لفظ**
۲. **تصور معنی**

❖ **صغری :** اگر تصور جزء معنی حروف باشد لازمه اش این است که علاوه بر تصور لفظ ، دو تصور دیگر نیز لازم باشد :

الف : تصوری که جزء معنی است

ب : تصوری که مصحح استعمال است

توضیح : اگر تصور جزء معنی حرفی باشد یعنی معنی من ، الشروع المتصور باشد . زمانی که من می خواهم کلمه ی من را به کار ببرم ، باید کلمه ی من را تصور کنم . باید شروع را نیز در ذهنم بیاورم .

سوال : اگر من شروع را در ذهنم بیاورم ، معنی من را تصور کرده ام یا خیر ؟؟

خیر زیرا فرض این است که معنی من الشروع المتصور است .

بنابراین علاوه بر این که لفظ من را باید تصور کنم و همچنین شروع را نیز تصور کنم ، باید دوباره الشروع المتصور را تصور کنم زیرا گفتیم که مصحح استعمال ، تصور المعنی است و معنی ما ، الشروع المتصور است یعنی باید الشروع المتصور را تصور کرد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **کبری** : والازم باطل عقلا و وجدانا [۸] .

بالوجدان وقتی که انسان من را می خواهد به کار ببرد ، فقط دو تصور دارد یکی تصور لفظ و دیگری هم تصور معنی .

❖ **نتیجه** : فلملزوم مثله .

دلیل دوم :

❖ **صغری** : اگر تصور جزء معنی حروف باشد لازمه اش یکی از دو چیز است :

۱. عدم امکان امتثال تکالیف

۲. مجازیت

توضیح :

من به این اقایی که جلوی من نشسته است می گویم سر من المسجد . بر تو واجب است که از مسجد حرکت کنی . اگر معنی من ، الشروع المتصور باشد معنی اش این می شود که بر تو واجب است که این شروعی که من در ذهنم آوردم را شما در خارج انجام بدهید و می دانیم که اگر این اقا در خارج شروع را انجام بدهد ، این شروعی که در خارج انجام می دهد غیر از شروعی است که من در ذهنم آورده ام .بنابراین اگر بگوییم معنای من ، الشروع المتصور است هیچکسی دیگر قادر به امتثال تکالیف نیست . بله مگر این که بگویید کلمه ی من در الشروع المتصور به کار نرفته است بلکه در شروع به کار رفته است که در این صورت مجازیت لازم می آید .

❖ **کبری** : والازم باطل

❖ **نتیجه** : فلملزوم مثله .

دلیل سوم (ابتدای نوار ۱۰) :

❖ **صغری** : اگر تصور آلیت جزء معنی حروف باشد و موجب جزئی ذهنی شدن معنای حروف بشود لازمه اش این است که تصور استقلالیت جزء معنی اسماء بشود و موجب ، جزئی ذهنی شدن معنی اسماء بشود .

توضیح :

واضع وقتی می خواهد کلمه ی من را برای یک معنایی قرار بدهد ، چه کار می کند ؟؟ مستعمل هم وقتی که می خواهد کلمه ی من را به کار ببرد چه کار می کند ؟؟

---

[۸] بهترین کسی که این کبری را توضیح داده است مرحوم حکیم است .

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

واضع وقتی می خواهد کلمه ی رجل را برای یک معنی وضع کند چه کار می کند ؟؟ مستعمل هم وقتی می خواهد کلمه ی رجل را به کار ببرد چه کار می کند؟؟

واضع وقتی می خواهد لفظ من را برای یک معنی قراردهد ، می آید شروع را تصور می کند به عنوان این که حالتی است برای غیر . می شود الشروع المتصورحاله للغیر .

مستعمل هم وقتی می خواهد کلمه ی من را استعمال کند اول این شروع را به عنوان این که حاله للغیر است در نظر می گیرید و بعد من را به کار می گیرد .

عین همین حرف در رجل هم هست .

واضع وقتی می خواهد لفظ رجل را وضع کند ، یک معنایی را مستقلا تصور می کند ، ذات ثبت له الرجولیه را مستقلا تصور می کند و بعد لفظ رجل را برای این معنی وضع می کند و همچنین مستعمل .

اگر تصور جزء معنی حرف باشد و سبب شود ، معنی حرف جزئی ذهنی شود خب تصور در اسم هم جزء معنی است لذا معنی اسم هم باید جزئی ذهنی شود .

- **کبری** : والازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

نتیجه نهایی : معنی اسم و معنی حرف یکی است

تطبیق :

و التحقیق حسب ما یؤدی إلیه النظر الدقیق أن حال المستعمل فیه و الموضوع له فیها (حروف) **حالهما** (مستعمل فیه و موضوع له) **فی الأسماء و ذلک** (تعلیل و التحقیق) **لأن الخصوصیهٔ المتوهمهٔ** (نظریه ی مشهور و تفتازانی) **إن کانت هی** (اگر این خصوصیت) **الموجبهٔ لکون المعنی** (موضوع له بنابر مشهور و مستعمل فیه بنابر تفتازانی) **المتخصص بها جزئیا خارجیا** (اگر این خصوصیت موجب می شود که موضوع له و مستعمل فیه ای که خصوصیت پیدا کرده اند به واسطه ی این خاص بود ، جزئی خارجی) **فمن الواضح أن کثیرا ما** (خیلی زیاد) **لا یکون المستعمل فیه فیها** (نمی باشد مستعمل فیه در حروف) **کذلک** (جزئی خارجی) **بل کلیا** (مثلا سر من البصره) **و** (جواب صاحب فصول) **لذا** (بدلیل این که مستعمل فیه کثیرا کلی است) **التجأ بعض الفحول** (صاحب فصول) **إلی جعله جزئیا إضافیا** (مجبور شده است که قرار بدهد ان معنی را جزئی اضافی) **و هو** (کلام بعض الفحول) **کما تری**

نوار ۹ : ادامه ی بحث وضع حروف

مطالب این نوار بدلیل این که در ادامه مباحث قبل بود ، در جلسه قبل پیاده شده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تطبیق :

و (احتمال دوم) **إن کانت هی** (اگر بوده باشد آن خصوصیتی که توهم شده است) **الموجبة لکونه جزئیا ذهنیا** (این خصوصیت موجب می شود که معنی (موضوع له و مستعمل فیه) بشود جزئی ذهنی) **حیث** (می خواهد بیان جزئی ذهنی شدن را بکند) **إنه لا یکاد یکون المعنی حرفیا** (نمی بوده باشد معنی ، معنای حرفی) **إلا إذا لوحظ حالة لمعنی آخر** (هنگامی که تصور بشود آن معنی به عنوان حالت برای معنای دیگری) [۹] **و من خصوصیاته القائمة به** (به عنوان این که از خصوصیات معنای دیگری است) **و یکون حاله کحال العرض** (و می باشد حال معنای حرف در ذهن مثل حال عرض در خارج - اگر سفیدی بخواهد در عالم خارج محقق شود باید در ضمن یک موضوعی محقق شود ، معنی حرفی هم همین طور است یعنی اگر معنای من را خواستید در ذهنتان بیاورید باید در ضمن معنای دیگری باشد) **فکما لا یکون فی الخارج إلا فی الموضوع کذلک هو** (معنای حرف) **لا یکون فی الذهن إلا فی مفهوم آخر** (مگر در ضمن معنای دیگری)

و لذا (بخاطر این که معنای حرف در ذهن نمی آید مگر در ضمن مفهوم دیگری) **قیل فی تعریفه** (حرف) **بأنه ما دل علی معنی فی غیره** (حرف لفظی است که دلالت دارد بر معنایی که این معنی در غیر خودش است) **فالمعنی و إن کان لا محالة یصیر جزئیا** (اگرچه معنی جزئی می گردد) **بهذا اللحاظ** (به سبب این تصور) **بحیث** (می خواهد بگوید اگر معنی جزئی ذهنی شد چه اتفاقی می افتد) **یباینه** (به طوری که تباین دارد معنی با این تصور) **إذا لوحظ ثانیا** (هنگامی که این معنی برای باردوم تصور شود) **کما لوحظ أولا** (یعنی اگر همان طوری که معنی را برای بار اول تصور کردی ، در بار دوم هم تصور کنی باز این ها یک وجود نیستند بلکه دو وجودند و با هم مباینت دارند) **و لو کان اللاحظ واحدا إلا** (اشکالات بر جزئی ذهنی – اشکال اول) **أن هذا اللحاظ** (این تصور حاله للغیر) **لا یکاد یکون مأخوذا فی المستعمل فیه و إلا** (اگر اخذ شده باشد) **فلا بد من لحاظ آخر** (ناچاریم از یک تصور دیگری – مراد از لحاظ آخر تصور استعمالی است) **متعلق بما هو ملحوظ بهذا اللحاظ** (تعلق گرفته است به معنایی که آنمعنی تصور شده است با این تصور – مراد از بهذا اللحاظ تصور جزء معنی است –بنابراین مراد از بما هو ملحوظ بهذا اللحاظ ، الشروع المتصور است که بعد تصور استعمالی به این الشروع المتصور تعلق گرفته است) **بداهة** (علت برای لابد) **أن التصور المستعمل فیه مما لا بد منه فی استعمال الألفاظ و هو** (این تعدد لحاظ و تصور) **کما تری**

نوار ۱۰ : ادامه ی بحث وضع حروف /

ابتدای این نوار بدلیل این که ادامه ی مباحث قبل بود در نوار ۸ بیان شده است

اشکال : شما به این نتیجه رسیدید که معنی حرف و اسم یکی است و این دارای اشکال است :

---

[۹] بهترین کسی که این قسمت را توضیح داده است مرحوم کمپانی است .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری :** معنی حرف و معنی اسم یکی باشد و این دو مترادف باشند لازمه اش این است که استعمال هر یک از این دو به جای دیگری صحیح باشد .

توضیح :

صاحب کفایه فرمودند که معنای اسم و حرفی یکی است مثلا معنای من شروع است و معنای ابتداء هم شروع است .

حالا مستشکل اشکال می گیرد که اگر این دو یک معنی داشته باشند ، این یعنی اسم و حرف مترادف هستند در نتیجه باید بتوانند به جای یکدیگر به کار روند .

- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

جواب اشکال [10] :

اسم و حرف مترادفان هستند و معنی هردو یکی است و عدم صحت استعمال هریک به جای دیگری بخاطر شرط واضع است .

صاحب کفایه می خواهد بگوید این که می بینید این دو نمی توانند به جای یکدیگر به کار روند بخاطر شرط واضع است یعنی واضع شرط کرده است که اگر معنی را به عنوان مستقل در ذهنت اوردی ، باید از اسم استفاده کنی و حق استفاده از حرف را نداری اما اگر همین معنی را به عنوان این که حالتی برای غیر است لحاظ کردی باید از حرف استفاده کنی و حق استفاده از اسم را نداری [11] .

تطبیق :

مع (دلیل دوم بر باطل بودن جزئی ذهنی بودن معنی حرف) **أنه یلزم أن لا یصدق** (لازم می آید این که صدق نکند معنی حرف) **علی الخارجیات لامتناع صدق الکلی العقلی** (وجود ذهنی – الشروع المتصور) **علیها** (خارجیات) **حیث لا موطن له إلا الذهن** (زیرا جایگاهی نیست برای کلی عقلی مگر در ذهن) **فامتنع امتثال مثل سر من البصرة إلا** (استثنی از امتناع – بله در یک صورت می شود ان را امتثال کرد و

---

[10] اشکال محقق خوئی به صاحب کفایه : این جواب دقیق نیست زیرا شرط واضع ، زمانی قابلیت تبعیت است که یا مربوط به لفظ باشد یا مربوط به معنی اما این جا شرط مربوط به استعمال است و مقام استعمال ربطی به واضع ندارد . مثلا واضع می گوید من کلمه ی بِر را وضع کردم برای نیکی کردن به شرطی که به کسر ب باشد . این شرط واضع مربوط به لفظ است لذا باید تبعیت کنیم و همیشه با کسره بخوانیم .

جواب استاد حیدری به محقق خوئی : زیرا این شرطی که صاحب کفایه می فرماید شرط لغوی است

[11] کلام صاحب کفایه را مرحوم خوئی خوب توضیح داده است البته در این جا محقق نائینی هم خوب زحمت کشیده است .

قاتل صدا @soda96

www.soda96.ir

ان در صورتی است که من در الشروع المتصوره به کار نرفته باشد بلکه فقط در الشروع به کار رود) **بالتجرید** (تجرید معنی حرف از تصور) **و إلغاء الخصوصیة** (که در این صورت مجاز لازم می آید)

هذا مع (دلیل سوم بر باطل بودن جزئی ذهنی بودن معنی حرف – جواب نقضی) **أنه لیس لحاظ المعنی حالة لغیره** (نیست تصور معنی به عنوان این که حالتی است برای غیر) **فی الحروف إلا کلحاظه فی نفسه فی الأسماء** (مگر مثل تصور معنی مستقلا در اسماء) **و کما لا یکون هذا اللحاظ** (همان طور که نمی باشد این تصور) **معتبرا فی المستعمل فیه فیها** (اسماء) **کذلک** (معتبر نیست) **ذاک اللحاظ** (تصور حاله للغیر) **فی الحروف کما لا یخفی .**

و بالجملة لیس المعنی فی کلمة من و لفظ الابتداء مثلا إلا الابتداءَ (شروع) **فکما لا یعتبر فی معناه** (اسم) **لحاظه فی نفسه و مستقلا کذلک لا یعتبر فی معناها** (همچنین شرط نمی باشد در معنای حروف) **لحاظه** (تصور معنی) **فی غیرها** (حروف) **و آلة** (وسیله ای برای فهماندن حالات غیر) **و کما لا یکون لحاظه فیه** (و همان طور که نمی باشد تصور معنی در اسم ، موجب برای جزئی شدن ذهنی معنی) **موجبا لجزئیته فلیکن کذلک فیها** (پس تصور معنی سبب جزئی ذهنی شدن معنی در حروف نمی شود) .

إن قلت علی هذا (بنابر این بالجمله) **لم یبق فرق بین الاسم و الحرف فی المعنی و لزم کون مثل کلمة من و لفظ الابتداء مترادفین** (و لازم می آید که مثل کلمه ی من و الابتدا ، مترادفین بشوند) **صح استعمال کل منهما فی موضع الآخر و هکذا** (صح استعمال کل منهما فی موضع الاخر) **سائر الحروف مع الأسماء الموضوعة لمعانیها و هو** (صح استعمال کل منهما فی موضع الاخر) **باطل بالضرورة کما هو واضح .**

قلت الفرق بینهما (اسم و حرف) **إنما هو فی اختصاص کل منهما بوضع** (در مخصوص شدن هر یک از این دو تا به وضعی است) **حیث [إنه] وضع الاسم لیراد منه** (غرض از وضع اسم) **معناه بما هو هو و فی نفسه** (وضع شده است اسم برای این که اراده بشود از اسم ، معنای اسم به عنوان این که اون معنی ، اون معنی است نه به عنوان این که اون معنی حالتی برای غیر است) **و الحرف لیراد منه** (و حرف وضع شده است برای این که اراده بشود از حرف ، معنای حرف نه فی نفسه بلکه به عنوان این که معنی حالتی است برای غیرآن معنی) **معناه لا کذلک بل بما هو حالة لغیره کما مرت الإشارة إلیه** (همان طور که به این فرق اشاره شد آنهم نه یک بار بلکه چندبار) **غیر مرة فالاختلاف بین الاسم و الحرف فی الوضع یکون موجبا لعدم جواز استعمال أحدهما فی موضع الآخر و إن اتفقا** (هرچند اتفاق دارند اسم و حرف) **فیما له الوضع** (معنای موضوع له)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۱ : وضع جملات خبری و انشائی ، وضع اسماء مبهم (اسم اشاره و موصول و ضمیر)

در بحث امروز دو مطلب و یک نکته داریم .

مطلب اول [۱۲] :

جمله در یک تقسیم بر ۳ نوع است :

۱. جملاتی که فقط به صورت خبر استعمال می شوند مثل این که شما می گویید مطره السماء
۲. جملاتی که فقط به صورت انشاء استعمال می شود یعنی به معنای خبر نیست مثل اقیموا الصلاه
۳. جملاتی که گاهی به صورت خبر و گاهی به صورت انشاء استعمال می شوند مثل بعت

در این قسم سوم دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی صاحب کفایه :** اختلاف این جملات در صورت خبر بودن با این جملات در صورت انشاء بودن در امری خارج از معنی است یعنی قصد مستعمل .

صاحب کفایه می فرماید این بعت خبری که شما قبلا یک خرید و فروشی کردی و با بعت از ان خبر می دهی با ان بعت انشائی که در حین عقد می گویی بعت ، صاحب کفایه می فرماید این دو بعت در اصل معنی با یکدیگر هیچ فرقی ندارند و هردو به معنای فروش است .

پس فرق این دو در چیست ؟ فرق این دو در یک امری است که خارج از معنی است و آن امر خارج از معنی ، قصد مستعمل است . ان کسی که استعمال می کند اگر قصدش حکایت باشد ، بعت می شود خبری و اگر قصد مستعمل ایجاد باشد ، بعت می شود انشائی .

این مثل حرف صاحب کفایه است در معنی اسم و حرف که می گفت فرق بین من با ابتدا در قصد مستعمل است . اگر قصد مستعمل این باشد که این معنی را مستقلا استعمال کند ، از اسم استفاده می کند و اگر قصد مستعمل این باشد که این معنی را به عنوان این که حالتی است برای غیر استعمال بکند ، از حرف استفاده می کند . **فتامل** [۱۳]

- **نظریه ی مشهور :** اختلاف این جملات در صورت خبر بودن با این جملات در صورت انشاء بودن ، در اصل المعنی است .

---

[۱۲] این مطلب را هم محقق خوئی و هم محقق اصفهانی خوب توضیح داده اند .

[۱۳] اشاره دارد به ضعف مطلب خود صاحب کفایه

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

مشهور می گویند اصلا معنی بعت خبری یعنی حکایت و معنی بعت انشائی ، ایجاد است و این دو در اصل معنی با یکدیگر اختلاف دارند .

مطلب دوم :

درباره ی مبهمات (اسم اشاره ، موصول و ضمائر) نیز ۳ نظریه وجود دارد :

۱. **نظریه ی مشهور** : وضع عام ، موضوع له خاص ، مستعمل فیه خاص

مشهور می گویند هذا ، وضعش عام است ، موضوع له آن خاص و مستعمل فیه ان خاص است .

هذا وضعش عام است یعنی واضع ، زمانی که می خواهد لفظ هذا را برای یک معنایی وضع بکند یک معنی عام و کلی (مفرد مذکر) را تصور می کند .

اما واضع نمی آید هذا را برای این معنی عام (مفرد مذکر) وضع کند بلکه می آید هذا را برای افراد مفرد مذکر وضع می کند در نتیجه موضوع له هذا خاص است .

و در مقام استعمال هم این هذا در افراد به کار می رود .در نتیجه مستعمل فیه آن هم خاص است .

در مورد الذی و هو هم همین شکل است .

۲. **نظریه ی تفتازانی** : وضع عام ، موضوع له عام ، مستعمل فیه خاص

۳. **نظریه ی صاحب کفایه** : وضع عام ، موضوع له عام ، مستعمل فیه عام با انطباق

واضع وقتی می خواسته است التی را برای یک معنی وضع کند ابتدا یک معنی کلی را در نظر گرفته است (وضع عام) سپس لفظ التی را برای همین معنی عام وضع کرده (موضوع له عام) و در مقام استعمال هم ، التی در همین معنی عام استعمال می شود اما در عین حال که کلمه ی التی در مفرد مونث به کار رفته است ، این التی به کار رفته در مفرد مونث منطبق می شود بر این فرد خارجی .

سوال : منشا تشخص و جزئیتی که در مبهمات وجود پیدا می کند ، چیست ؟؟

صاحب کفایه فرمود اسم موصول هم وضعش و هم موضوع له آن و هم مستعمل فیه ان عام است لکن ما می بینیم که الذی در مورد جزئی به کار می رود . سرو کله ی این جزئی از کجا پیدا شده است ؟؟ منشا پیدا شدن این جزئیت کجاست ؟؟

جواب :

می فرماید این جزئیت از یک چیزی پیدا شده است که این چیز در معنی مبهمات نیست یعنی منشا جزئیت یک امری است که این امر داخل در معنی مبهمات نیست . منشا پیدایش جزئیت در اسم اشاره و ضمیر غائب و ضمیر متکلم ، اشاره و منشا پیدایش جزئیت در موصول ، صله و منشا پیدایش جزئیت در ضمیر مخاطب ،

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

تخاطب است . و اشاره و صله و تخاطب از معانی اسم اشاره و ضمیر غایب و ضمیر متکلم و موصول و ضمیر مخاطب خارج است .

وقتی که ما اسم اشاره را به کار می بریم ، انصافا پای یک جزئی در میان است . ما همیشه به جزئی اشاره می کنیم زیرا کلی که اصلا وجود ندارد . در خارج فقط جزئی وجود دارد . و اشاره سبب پیدایش جزئی شده و اشاره که معنی هذا نیست ، معنی هذا ، کتاب و قلم و مرد و ..... است . اشاره خارج از معنی هذا است .

تطبیق :

و قد عرفت بما لا مزید علیه (به ان چه که نیست زائدی بر او یعنی هر چیزی که بود را ما گفتیم) **أن نحو إرادة المعنی** (نحوه ی قصد کردن معنی از ناحیه ی مستعمل – قصد معنی گاهی به صورت مستقل است و گاهی به صورت حالتی برای معنای دیگر است) **لا یکاد یمکن** (ممکن نیست که بوده باشد نحوه ی قصد کردن معنی) **أن یکون من خصوصیاته و مقوماته** (معنی).

ثم (مطلب اول) **لا یبعد أن یکون الاختلاف فی الخبر** (بعت خبری) **و الإنشاء** (بعت انشائی) **أیضا کذلک** (مثل اختلاف اسم و حرف است یعنی خبر و انشاء معنایشان یکی است و اختلافشان در قصد مستعمل است) **فیکون الخبر موضوعا** (پس می باشد خبر وضع شده برای معنی) **لیستعمل** (لام غایت – یعنی از لام به بعد خارج از معنی بعت خبری است – وضع شده برای این هدف که استعمال شود این خبر در حکایت کردن ثبوت معنایش) **فی حکایة ثبوت معناه فی موطنه و الإنشاء** (و می باشد انشاء وضع شده برای معنایش تا استعمال شود انشاء در قصد وجود معنی) **لیستعمل فی قصد تحققه و ثبوته و إن اتفقا فیما استعملا فیه** (اگر چه اتفاق دارند بعت خبری و انشائی در معنایی که استعمال می شوند این دو در ان معنی) **فتأمل** .

ثم إنه (مطلب دوم) **قد انقدح مما حققناه** (روشن شد از مطالبی که تحقیق کردیم ما ان مطالب را – آن مطلب این بود که فرق بین اسم و حرف در قصد است نه در معنی) **أنه یمکن أن یقال إن المستعمل فیه فی مثل أسماء الإشارة و الضمائر أیضا** (مثل وضع و موضوع له) **عام و** (اشاره به سوال و جواب . سوال این بود که اگر موضوع له و مستعمل فیه آن علم است پس این جزئیت از کجا پیدا شده است ؟ از یک امری پیدا شده است که آن امر از معنی خارج است) **أن تشخصه** (و تشخص مستعمل فیه) **إنما نشأ من قبل طور استعمالها** (پیدا شده است ان تشخص از ناحیه ی نحوه ی استعمال این اسماء مثلا این اسم اشاره با اشاره به کار رفته ، این با اشاره به کار رفتن ، نحوه ی استعمال اسم اشاره است – نحوه ی استعمال ضمیر مخاطب این است که با تخاطب است و نحوه ی استعمال موصول این است که با صله است) **حیث إن أسماء الإشارة وضعت** (برای معنایش) **لیشار بها** (این لیشار خارج از معنی اسم اشاره است – اسم شاره وضع شده است برای معنایش به هدف اشاره به معنایش) **إلی معانیها و کذا بعض الضمائر** (ضمیر غائب – اشاره

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ی ذهنیه) **و بعضها** (ضمایر – ضمیر مخاطب) **لیخاطب به المعنی** (بعض الضمایر وضع شده اند برای معانیشان تا خطاب بشود به وسیله ی این ضمایر ، معنای ضمیر) **و الإشارة و التخاطب یستدعیان التشخص** (چون اشاره و خطاب همیشه به جزئی است و هیچ وقت به کلی اشاره یا تخاطب نمی شود) **کما لا یخفی .**

فدعوی أن المستعمل فیه فی مثل [هذا] أو هو أو إیاک إنما (مستعمل فیه ، مفرد مذکر است) **هو المفرد المذکر و تشخصه** (و تشخص مستعمل فیه) **إنما جاء من قبل الإشارة أو التخاطب بهذه الألفاظ إلیه فإن** (علت است برای انما جاء – می خواهد بگویید چرا تشخص از قبل اشاره و تخاطب آمده است) **الإشارة أو التخاطب لا یکاد یکون إلا إلی الشخص** (مربوط به اشاره) **أو معه** (مربوط به تخاطب) **غیر مجازفة .**

نوار ۱۲ : نکته / توقف صحت استعمال مجازی بر ذوق یا وضع

نکته : تشخص و جزئیتی که به وسیله ی امر خارج از معنی پیدا می شود ، دو صورت دارد :

۱. گاهی جزئی ذهنی است مثل تصور معنای حروف
۲. گاهی جزئی خارجی است مثل اشاره

وقتی که معنای حروف را توضیح می دادیم ، بیان کردیم که چگونه معنای حروف می شود جزئی ذهنی ، گفتیم که اگر شما معنای حرفی را در ذهنت اوردی مثلا معنی من را بیاوری در ذهنت و معنی من را الشروع المتصور بگیری ، در این صورت معنی من ، می شود جزئی ذهنی .

الان این تصور خارج در معنی من است . الان این امر خارجی موجب پیدایش جزئی ذهنی شده است. و گاهی جزئی ، جزئی خارجی است مثل اشاره . شما اشاره به چیزی می کنید که در خارج است . با این اشاره ، سروکله ی جزئی خارجی پیدا می شود . و اشاره خارج از معنی اسم اشاره است .

صاحب کفایه در ادامه می فرمایند که اصلا کسی از قدما را ندیدیم که بگویند موضوع له یا مستعمل فیه حروف خاص است .

مطلب جدید :

مقدمه [۱۴] : استعمال ۳ صورت دارد :

- **صورت اول :** استعمال حقیقی : عبارت است از استعمال لفظ در موضوع له مثل استعمال اسد در حیوان مفترس

[۱۴] این مقدمه را در اصول فقه علامه مظفر خوانده اید که انجا غلط بود و ما این جا درستش را بیان می کنیم .

کانال صدا @soda96
www.soda96.ir

- **صورت دوم :** استعمال مجازی : عبارت است از استعمال لفظ در غیر موضوع له مناسب (مناسب با موضوع له) مثل استعمال اسد در رجل شجاع
- **صورت سوم :** استعمال نه حقیقی و نه مجازی : این صورت هم خودش دو نوع است
  - **نوع اول :** استعمال غلط : استعمال لفظ در غیر موضوع له غیر مناسب مثل استعمال لفظ اسد در دیوار
  - **نوع دوم :** استعمال صحیح : مثل استعمال لفظ در نوع یا صنف یا شخص و یا مثل .

لاشک در این که استعمال مجازی صحیح است اما درباره ی استعمال مجازی دو نظریه است :

❖ **نظریه ی مشهور :** صحت استعمال مجازی متوقف بر اجازه ی واضع است .

حالا واضع یک جاهایی را اجازه داده و یک جاهایی اجازه نداده است . در جاهایی اجازه دارد که در محدوه ی آن علاقه هایی باشد که در علم بیان ، ذکر شده اند . مثل اطلاق جزء بر کل .

❖ **نظریه ی صاحب کفایه :** صحت استعمال مجازی متوقف بر ذوق است . یعنی اگر ذوق انسان این استعمال مجازی را پسندید ، این استعمال مجزی صحیح است ولو در محدوده ی آن علایق نباشد .و اگر ذوق استعمال مجازی را نپسندید ، ان استعمال صحیح نیست ولو د محدوده ی آن علائق باشد . دلیل ایشان وجدان است .

صاحب کفایه می فرماید وقتی ما به درونمان مراجعه می کنیم می بینیم که درون ما یک سلسله استعمالات مجازی را جایز می داند ولو واضع اجازه ندهد و یک سلسله مجازات را اجازه نمی دهد ولو واضع اجازه بدهد .

مثلا یک نفر خیلی زیاد سوار الاغ باشد . به این شخص حال و به الاغ محل می گویند . خب پس می شود به صورت مجازی گفت این اقا الاغ است ؟؟! از باب اطلاق محل بر حال . ایا می توانید به این اقا الاغ بگویید ؟؟ اگر بخواهیم به مبنای مشهور عمل کنیم باید بتوانیم به این فرد الاغ بگوییم .

نکته : صحت استعمال لفظ در نوع و صنف و مثل و شخص از باب پسندیدن ذوق است [۱۵] .

تطبیق :

فتلخص مما حققناه (خلاصه شد از مطالبی که ما ان مطالب را تحقیق کردیم) **أن التشخص الناشئ من قبل الاستعمالات** (شما وقتی که اسم اشاره را به کار می بری ،جزئیت خارجی موجود می شود اما وقتی که حرف را به کار می بری جزئیت ذهنی موجود می شود) **لا یوجب تشخص المستعمل فیه سواء** (می خواهد

---

[۱۵] این مطلب را چون که ربطی به مطلب قبل نداشت به صورت نکته بیان کردم والا بعضی از محشین این مطلب را به عنوان دلیل بر مساله بیان کرده اند . با توضیحی که من دادم این مطلب نمی تواند دلیل بر مطلب باشد زیرا عده ای این را دلیل آورده اند بر این که ملاک ذوق است در حالی که ذوق مال استعمال مجازی است در حالی که این ها استعمال مجازی نیستند .

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

بگوید آن جزئیتی که از قبل استعمال ایجاد می شود دو حالت دارد یکبار خارجی است و یکبار ذهنی) **کان تشخصا خارجیا کما فی مثل أسماء الإشارة أو ذهنیا کما فی أسماء الأجناس و الحروف و نحوهما من غیر فرق فی ذلک** (عدم تشخص معنی به واسطه ی تشخص ناشی از استعمال) **أصلا بین الحروف و أسماء الأجناس** (مثل رجل)

و لعمری هذا واضح و لذا (و بخاطر این روشنی) **لیس فی کلام القدماء من کون الموضوع له أو المستعمل فیه خاصا فی الحرف ، عین و لا أثر** (اسم لیس) **و إنما ذهب إلیه** (بودن موضوع له و مستعمل فیه خاص) **بعض من تأخر و لعله** (شاید مذهب این عده بخاطر این توهم باشد که) **لتوهم کون قصده بما هو فی غیره** (قصد معنی به عنوان این که آن معنی ، غیر مستقل است) **من خصوصیات الموضوع له أو المستعمل فیه** (داخل در موضوع له و مستعمل فیه است) **و الغفلة من أن قصد المعنی من لفظه علی أنحائه** (قصد کردن معنی از لفظ معنی (یعنی وقتی که یک لفظی را به کار می بریم قصد معنی اش را می کنیم) به انحاء قصد معنی (مثل قصد حالیت و قصد استقلالیت ، قصد حکایت و قصد ایجاد)) **لا یکاد یکون من شئونه و أطواره** (نمی باشد قصد معنی با انحاءش از اجزاء معنی ، به عبارت دیگر قصد معنی با نحوه های مختلفش جزء معنی نیست) **و إلا** (اگر قصد المعنی با انحائش جزء معنی باشد – اشاره دوباره به اشکال سوم بر جزئی ذهنی بودن موضوع له و مستعمل فیه) **فلیکن قصده** (پس باید بوده باشد قصد المعنی مستقلا) **بما هو هو و فی نفسه کذلک** (از شئون معنی و اجزاء معنی باشد و حال آنکه نیست) **فتأمل فی المقام** (معنی حروف) **فإنه دقیق و قد زل فیه أقدام غیر واحد من أهل التحقیق و التدقیق .**

الثالث [کیفیة استعمال المجازی]

صحة استعمال اللفظ (اسد) **فیما یناسب** (در معنایی که مناسبت دارد – رجل شجاع) **ما وضع له** (موضوع له را – حیوان مفترس) **هل هو** (صحت) **بالوضع** (یعنی باید واضع اجازه بدهد که واضع با آن علایق اجازه داده است) **أو بالطبع وجهان بل قولان أظهرهما أنه بالطبع بشهادة الوجدان بحسن الاستعمال فیه و لو مع منع الواضع عنه** (در صورتی منع می کند که علاقه در کار نباشد) **و باستهجان الاستعمال فیما لا یناسبه** (در معنایی که ذوق و طبع آن را مناسب تشخیص نمی دهد) **و لو مع ترخیصه** (واضع) **و لا معنی لصحته إلا حسنه** (مدعی صاحب کفایه این بود که استعمال لفظ فی ما یناسب موضوع له صحیح است . یعنی مدعی ما صحت استعمال است . بعد دلیل ایشان حسن استعمال است . یعنی موقعی که دلیل می آورد کلام را می برد روی حسن . صاحب کفایه می فرماید حسن همان صحت است) **و الظاهر أن صحة استعمال اللفظ فی نوعه أو مثله من قبیله** (استحسان طبع) **کما یأتی الإشارة إلی تفصیله .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۳ : اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف و مثل و شخص / اختلاف در اطلاق لفظ و اراده ی شخص

در بحث امروز دو مطلب داریم :

مطلب اول :

اطلاق لفظ دو صورت دارد :

۱. اطلاق لفظ و اراده ی معنی مثل زید قائم . شما می گویید زید قائم . الان شما زید را اطلاق کردید ، مراد شما از زید چیست ؟ معنای زید است یا لفظ زید است ؟؟ معنای زید زیرا آن چیزی که قائم است معنای زید است نه لفظ ان

۲. اطلاق لفظ و اراده ی لفظ یعنی انسان لفظ را اطلاق می کند و مرادش از لفظ ، لفظ است نه معنی . این صورت خودش ۴ حالت دارد :

- **حالت اول : اطلاق لفظ و اراده ی نوع**

یعنی شما لفظ را اطلاق بکنید و مراد شما از این لفظ کلی این لفظ باشد . مثل زید لفظ . من به شما می گویم زید لفظ ، الان من کلمه ی زید را اطلاق کردم و به شما گفتم . سوال : مراد من از این زید معنی زید است یا لفظ ان ؟ لفظ آن . اما مراد از این زید نوع است یعنی کلیه ی زید ها که از متکلمین صادر می شود .

- **حالت دوم : اطلاق لفظ و اراده ی صنف**

یعنی گاهی متکلم لفظ را می گوید ولی مرادش از این لفظ صنف خاصی است نه کلیه ی این لفظ مثل این مثال ، زید فی ضرب زید ، فاعل . الان این زید که اول آمده و من او را اطلاق کردیم مرادم از زید ، لفظ زید است اما صنف لفظ یعنی مراد از این زید یک صنف خاصی از زیدهاست و ان صنف فاعل است .

- **حالت سوم : اطلاق لفظ و اراده ی مثل**

یعنی گاهی شما لفظ را می گویید و مراد شما از این لفظ یک فرد دیگری است که اون فرد مماثل با این لفظ است . مثل این که یک نفر به ما می گوید ضرب زید اون وقت من می آیم عبارت این فرد را ترکیب می کنم و می گویم زید فاعل . مراد من از زید در این جا ، زیدی است که این اقا گفته است .

- **حالت چهارم : اطلاق لفظ و اراده ی شخص**

یعنی شما لفظ را اطلاق بکنید و مرادت از این لفظ ، خود این لفظ باشد . مثلا می گوییم زید لفظ . و مراد من از زید ، همین زیدی است که از دهان ما خارج شد .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : مصصح استعمال لفظ در نوع و مثل و صنف ، استحسان طبع (ذوق) است نه وضع .

دلیل :

- **صغری :** اگر مصحح استعمال لفظ در نوع یا مثل و یا صنف وضع باشد ، لازمه اش وضع شدن مهملات است .

توضیح : الان لفظ اطلاق می شود و مراد از لفظ ، نوع است و این استعمال صحیح است . اگر بگوییم که ان کسی که می گوید این استعمال صحیح است ذوق است ، دچار مشکلی نمی شویم اما اگر گفتیم کسی که می گوید این استعمال صحیح است ، واضع است دچار مشکل می شویم و آن این است که لازمه اش این می شود که مهملات هم وضع داشته باشند .

گاهی انسان لفظ مهمل را اطلاق می کند و مراد از این لفظ مهم نوعش است مثلا می گویم دیز مهمل . الان من کلمه ی دیز را اطلاق کردم ، و مراد من از این دیز نوع کلمه دیز است یعنی کلیه ی دیزهایی که از متکلمین صادر می شود . الان اطلاق لفظ و اراده ی نوع در مهملات صحیح است . اگر بگوییم مصحح اطلاق لفظ و اراده ی نوع وضع است ، لازمه اش این است که این کلمه ی دیز که هیچ معنایی ندارد ، واضع وضعش کرده باشد برای نوع .

- **کبری :** والازم باطل

توضیح : مهملات با وضع جمع نمی شوند .

- **نتیجه :** فلملزوم مثله

مطلب دوم :

درباره ی اطلاق لفظ و اراده ی شخص ، دو نظریه وجود دارد :

❖ **نظریه ی صاحب فصول :** اطلاق لفظ و اراده ی شخص محال است زیرا :

- **صغری :** اطلاق لفظ و اراده ی شخص لازمه اش یکی از دو چیز است :
  ۱. اتحاد دال و مدلول
  ۲. ترکب قضیه ی عقلیه یا محکیه از دو جزء (محمول و نسبت)

توضیح :

مقدمه : در منطق خوانده ایم که قضیه بر دو نوع است :

۱. **قضیه ی لفظیه یا حاکیه :** به ان قضیه ای گفته می شود که شما به زبان می اورد مثل این که من به شما می گویم زید قائم این زید قائم را همین که از بان من آمد بیرون ، بهش قضیه ی لفظیه می گویند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۲. **قضیه ی عقلیه یا محکیه :** به ان قضیه ی که این قضیه ی لفظیه حکایت از آن می کند ، قضیه ی عقلیه می گوید .

همه قضیه ی لفظیه و هم عقلیه ، همه ی علما معتقدند (به جر فخر رازی) که ۳ جزء دارد : موضوع و محمول و نسبت (فخر رازی اعتقاد دارد که ۴ جزء دارند : موضوع و محمول و نسبت و وقوع نسبت در موجبه و عدم وقوع در سالبه)

حالا توضیح اصل صغری : وقتی که من به شما می گویم زید لفظ ، وقتی که این زید از دهان من خارج می شود ، ایا این زید را دال بر چیزی می گیری یا نمی گیری یا به عبارت دیگری ایا این زید را حاکی از چیزی می گیری یا نمی گیری ؟

اگر این زید را دال بر چیزی می گیری ، آن چیز خودش است زیرا بحث ما در مورد اطلاق لفظ و اراده ی شخص است . و در این صورت لازمه اش اتحاد دال و مدلول است یعنی این زیدی که از دهان من خارج شد هم دال است و هم مدلول [۱۶] .

اما اگر این زید را حاکی از چیزی نمی گیری ، در این صورت این زید قائم حاکی از دو چیز خواهد بود : یکی محمول و دیگری نسبت زیرا فرض این است که شما این زید را حاکی از چیزی نمی گیرید و این معنایش این است که زید محکی ندارد تا ان محکی موضوع باشد برای قضیه ی معقوله .

- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

❖ **نظریه ی صاحب کفایه :** اطلاق لفظ و اراده ی شخص ممکن است .

جواب صاحب کفایه به دو اشکال صاحب فصول :

- **جواب به اشکال تعدد دال و مدلول :**

صاحب کفایه می فرماید دال و مدلول باید غیر از هم باشند لکن تغایر اعتباری بین دال و مدلول کفایت می کند . وقتی که من به شما می گویم زید لفظ . این زیدی که از دهان من خارج می شود دو حیث دارد :

۱. این زید از من صادر شده است

---

[۱۶] و اتحاد دال و مدلول ممتنع است زیرا حاکی فانی در محکی است لذا نظر به حاکی یک نظر آلی است و نظر به محکی یک نظر استقلالی است و لذا لازمه ی اتحاد دال و مدلول ، اجتماع دو نگاه متضاد است و اجتماع دو نگاه متضاد محال است پس اتحاد دال و مدلول محال است . (منتهی الدرایه ج ۱ ص ۷۴)

قاتل صدا @soda96

www.soda96.ir

۲. این زید مراد و مقصود من است .

صاحب کفایه می فرماید زید از حیث اول دال و از حیث دوم مدلول است . و این تغایر اعتباری کفایت می کند [۱۷].

- **جواب به اشکال ترکب قضیه از دو جزء (نوار ۱۴) :**

اجزاء ثلاثه قضیه ی عقلیه در این جا کامل است که این اجزاء عبارتند از موضوع (زید) و محمول و نسبت .

موضوع قضیه ی لفظیه و عقلیه زید است . مرحوم کمپانی می فرماید موضوع قضیه ی عقلیه دو صورت دارد :

الف : گاهی واسطه می خورد .

ب : و گاهی واسطه نمی خورد .

زید قائم این قضیه ی لفظیه است . قضیه ی عقلیه ی این جمله ، صورت زید و صورت قیام و صورت نسبت بین زید و قیام است که در ذهن من هستند .

این جا من موضوع قضیه ی عقلیه را با واسطه به سمت شما فرستادم که این واسطه ، لفظ زید است . اما گاهی موضوع قضیه ی عقلیه واسطه ندارد مثل ما نحن فیه . زید لفظ ، موضوع قضیه ی لفظیه زید است و موضوع قضیه ی عقلیه هم خود زید است لذا واسطه نخورد .

در ذهن صاحب فصول این بوده است که چیزی که موضوع برای قضیه ی لفظیه شد دیگر نمی تواند موضوع باشد برای قضیه ی عقلیه . صاحب کفایه می فرماید این کلام باطل است .

تطبیق :

الرابع لا شبهة فی صحة إطلاق اللفظ و إرادة نوعه به (اراده کردن نوع لفظ به سبب لفظ) **کما إذا قیل ضرب مثلا فعل ماض** (اطلاق لفظ و اراده ی نوع گاهی شامل خودش می شود مثل زید لفظ و گاهی شامل خودش نمی شود مثل همین جلمه ی ضرب فعل ماض زیرا ضرب در این جا اسم است نه فعل ماضی لذا مثال صحیح است) **أو صنفه کما إذا قیل زید فی ضرب زید فاعل إذا لم یقصد به** (هنگامی که قصد نشود از زید اول ،) **شخص القول** (قول متکلم دیگر مثلا یک متکلم از در مسجد وارد می شود و می گوید ضرب زید بعد شما می گوید زید فاعل و بعد مرادتان از زید این زیدی باشد که در کلام متکلم بود) **أو مثله کضرب فی المثال** (یک متکلم از در مسجد وارد می شود و می گوید ضرب زید و بعد من می گوید ضرب فعل ماض ، مراد من از این ضرب همون ضرب ای است که از دهان این اقا خارج شده است) **فیما إذا قصد** (هنگامی که قصد شود خود قول متکلم دیگر) .

---

[۱۷] صاحب کفایه راحت می توانست بفرماید که اتحاد دال و مدلول چه اشکالی دارد مگر ؟؟ یا من دل علی ذاته بذاته ، این جا دال خداوند است و مدلول هم خداوند است این مصداق تام اتحاد دال و مدلول است .

قائل صدا @soda96

www.soda96.ir

و (نکته – مصحح این اطلاقات ذوق و طبع است نه وضع) **قد أشرنا إلى أن صحة الإطلاق كذلک** (نوع و صنف و مثل) **و حسنه** (تفسیر صحه اطلاق) **إنما كان بالطبع** (می باشد آن صحه اطلاق به واسطه ی طبع و ذوق) **لا بالوضع و إلا** (اگر صحه اطلاق بخاطر وضع باشد) **كانت المهملات موضوعة لذلک** (نوع و صنف و مثل) **لصحة الإطلاق كذلک** (صنف و نوع و مثل) **فيها** (چون صحیح می باشد اطلاق این چنینی در مهملات) **و** (این کبری قیاس است) **الالتزام بوضعها كذلک** (ملتزم شدن به این که وضع شده اند مهملات ، به صورت صنف و نوع و مثل) **كما ترى** .

و أما إطلاقه و إرادة شخصه كما إذا قيل زيد لفظ و أريد منه شخص نفسه (و قصد بشود از زید عین خود زید) **ففی صحته بدون تأويل نظر**[18] (پس در صحیح بودن این اطلاق بدون توجیه اشکال است – مفهوم این عبارت این است که این اطلاق بدون توجیه و تاویل صحیح نیست در حالی که با توجه به توضیح خود صاحب کفایه این صحت این اطلاق نیازی به توجیه ندارد و بدون توجیه هم این اطلاق صحیح است) **لاستلزامه** (زیرا این اطلاق مستلزم است) **اتحاد الدال و المدلول أو تركب القضية من جزءين كما فی الفصول** .

بيان ذلک (استلزام – ملازمه بین اراده ی شخص و یکی از دو محذور) **أنه** (زید) **إن اعتبر دلالته على نفسه** (اگر در نظر گرفته شود دلالت زید بر خودش) **حينئذ** (هنگام اراده ی شخص) **لزم الاتحاد** (دال و مدلول) **و إلا** (اما اگر دلالت زید بر خودش در نظر گرفته نشود) **لزم تركبها من جزءين لأن القضية اللفظية على هذا** (بنابراین عدم دلالت) **إنما تكون حاكية عن المحمول و النسبة لا الموضوع فتكون القضية المحكية بها مركبة من جزءين مع امتناع التركب إلا من الثلاثة ضرورة استحالة ثبوت النسبة بدون المنتسبين** (موضوع و محمول) .

نوار ۱۴ : ادامه بحث اطلاق لفظ و اراده لفظ (نوع و صنف و مثل و شخص)

مطلب اول : جواب به قسمت دوم اشکال صاحب فصول :

این قسمت چون در ادامه ی بحث قبل بود در همان جلسه ی قبل پیاده شده است .

[18] رجوع کنید به حاشیه ی مرحوم حکیم

کانال صُدا @soda96
www.soda96.ir

مطلب دوم :

سوال : از بین اطلاقات اربعه لفظ کدام یک از باب القاء موضوع و کدام یک از باب استعمال لفظ در معنی است ؟؟

توضیح : ما ۴ نوع اطلاقات لفظ را مطرح کردیم : اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف و مثل و شخص . حالا می خواهیم ببینیم از بین این ۴ اطلاق کدام یک از باب القاء موضوع است و کدام یک از باب استعمال لفظ در معنی است ؟؟

القاء موضوع یعنی انداختن موضوع . مثلا من یک توپ سفید دارم که این توپ را به سمت اقا سید می اندازم و بهش می گم سفید است . و دیگر در این جا برای فهماندن موضوع از لفظی استفاده نکرده و در این جمله فقط محمول و نسبت وجود دارد . به این می گویند القاء الموضوع .

استعمال لفظ در معنی در جایئ می گویند که ما یک مستعمل داریم و یک مستعمل فیه که این ها غیر از هم اند .

جواب :

اطلاقات لفظ ۴ صورت دارند :

۱. **اطلاق لفظ و اراده ی شخص :** از باب القاء موضوع است چون شرط استعمال (وجود یک مستعمل و یک مستعمل فیه که این دو مغایر با هم باشند) در این جا وجود ندارد .
۲. **اطلاق لفظ و اراده ی مثل :** از باب استعمال لفظ در معنی است . چون شرط استعمال در این جا وجود دارد
۳. **اطلاق لفظ و اراده ی نوع :** زید لفظ ، مراد من از زید کلیه ی زیدهایی است که از متکلمین صادر می شود .
٤. **اطلاق لفظ و اراده ی صنف :** زید اذا وقع فی اول جمله الاسمیه ، فهو مبتدا . مراد از زیدی که در اول جمله آمده کلیه ی زیدها نیست بلکه زیدی است که مبتدا است لذا یک صنف خاص است .

این دو مورد آخر ، با یک ملاحظه از باب القاء موضوع و با یک ملاحظه از باب استعمال لفظ در معنی است .

ملاحظه ی اول (القاء موضوع) در این ملاحظه می گوییم در این دو اطلاق شرط استعمال وجود ندارد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح در ضمن ۳ مرحله :

- **مرحله ی اول :** لفظ موضوع نسبت به نوع یا صنف ، فرد و کلی است .

در زید لفظ نسبت به نوع ، فرد کلی است که زید فرد و نوع کلی است . در مثال زید اذا وقع فی جمله الاسمیه مبتدا ، این زیدی که ابتدا قرار گرفته است فردی از مبتدا است چون خودش مبتدا است پس زید فرد است و صنف کلی است .

- **مرحله ی دوم :** لفظ موضوع به عنوان فرد در نظر گرفته می شود نه به عنوان این که خصوصیت دارد . زید لفظ . این زیدی که از دهان من خارج شد نسبت به نوع چه حالتی دارد ؟ فرد و کلی است یعنی زید یکی از افراد نوع است . اما نگاه شما به این زید ، به عنوان این است که فرد است نه به عنوان این که خصوصیت دارد . زیرا اگر نگاه شما به زید به این عنوان باشد که خصوصیت دارد ، این زید شامل غیر خودش دیگر نمی شود .اما اگر به عنوان فرد آن را در نظر گرفتیم معنایش این است که دیگر خصوصیت ندارد و شامل همه ی زید ها می شود زیرا تمام زیدها فرد هستند .

- **مرحله ی سوم :** در اطلاق لفظ و اراده ی نوع عین این است که بگوییم نوع زید لفظ و در اطلاق لفظ و اراده ی صنف عین است که که بگوییم صنف زید مبتدا ، مبتدا است .

زید لفظ ، این زیدی که از دهان من آمد بیرون ، مراد من از این زید نوع است . این زید فرد این نوع هست . و وقتی نگاه شما به زید این باشد که فرد است دیگر خصوصیتی ندارد در نتیجه این طور می توانی بگویی که نوع زید لفظ . لذا مستعمل نوع زید و مستعمل فیه هم نوع زید است در نتیجه شرط استعمال وجود ندارد .

زید اذا وقع فی اول جمله الاسمیه مبتدا . این زید مرادمان از آن صنف زید مبتدا است . الان این زید ، نسبت به صنف زید مبتدا ، فرد کلی است و نگاه ما به این زید به عنوان فرد است نه به عنوان این که خصوصیت دارد . در نتیجه وقتی می گویی زید اذا وقع فی اول جمله الاسمیه مبتدا عین این است که بگویی صنف زید مبتدا ، مبتدا . در نتیجه مستعمل و مستعمل فیه یکی هستند لذا شرط استعمال وجود ندارد پس می شود از باب القاء موضوع .

تطبیق :

قلت (جواب به اشکال اتحاد دال و مدلول) **یمکن أن یقال إنه یکفی تعدد الدال و المدلول اعتبارا** (قید تعدد) **و إن اتحدا** (هرچند ذاتا و حقیقتا دال و مدلول متحد و یکی باشند) **ذاتا فمن حیث إنه لفظ صادر عن لافظه کان دالا و من حیث إن نفسه و شخصه مراده کان مدلولا مع** (جواب به اشکال ترکب از دو

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جزء) **أن حديث تركب القضية** (عقليه) **من جزءين** (محمول و نسبت) **لو لا اعتبار الدلالة فی البين** (اگر نباشد ملاحظه ی دلالت در بين) **إنما يلزم** (اين ترکب قضيه از دو جزء در صورتی لازم می آيد که) **إذا لم يكن الموضوع نفس شخصه** (اگر که نبوده باشد موضوع خود شخص موضوع) **و إلا** (اگر موضوع خود شخص موضوع باشد) **كان أجزاؤها** (قضيه ی عقليه) **الثلاثة تامة و كان المحمول فيها** (قضيه ی عقليه) **منتسبا إلى شخص اللفظ و نفسه غاية الأمر أنه** (شخص لفظ) **نفس الموضوع لا الحاكی عنه فافهم فإنه لا يخلو عن دقة .**

و (مطلب دوم) **على هذا** (بنابراين که موضوع ، شخص اللفظ است در هردو قضيه) **ليس** (نيست اطلاق لفظ و اراده ی شخص) **من باب استعمال اللفظ بشیء بل يمكن أن يقال إنه ليس أيضا** (مثل اطلاق لفظ و اراده ی شخص) **من هذا الباب** (استعمال لفظ) **ما إذا أطلق اللفظ** (موردی که اطلاق بشود لفظ و اراده بشود نوع يا صنف) **و أريد به نوعه أو صنفه فإنه فرده** (به سبب اين که لفظ موضوع ، فرد نوع و صنف است) **و مصداقه حقيقة لا لفظه** (نه اين که لفظ موضوع ، لفظ صنف و نوع باشد) **و ذاک معناه کی يكون** (تا اين که بوده باشد لفظ موضوع) **مستعملا فيه** (نوع و صنف) **استعمال اللفظ فی المعنی . فيكون اللفظ** (لفظ موضوع – زيد) **نفس الموضوع الملقى إلى المخاطب خارجا قد أحضر** (لفظ موضوع) **فی ذهنه بلا وساطة حاک** (لفظ)

نوار ۱۵ : ادامه ی بحث از اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف و مثل و شخص / وضع الفاظ برای ذات المعانی

خلاصه ی درس ديروز : در جلسه قبل يک سوال مطرح کرديم و ان اين بود که از بين اين ۴ اطلاق کدام يک از باب القاء موضوع است

القاء الموضوع يعنی انداختن موضوع . مثلا من يک توپ سفيد دارم که آن را به طرف سيد می اندازم و می گويم سفيد است . الان من نگفتم توپ من سفيد است و از لفظ توپ استفاده نکردم . اصلا خود موضوع را به طرف مخاطبم انداختم و محمول را تلفظ کردم . اين را می گويند از باب القاء موضوع است .

استعمال لفظ در معنی در جائی است که ما يک مستعمَل (لفظ) داريم وی مستعمل فيه (معنی) که اين دو تا غير هم اندو بعد مستعمل را در مستعمل فيه به کار ببريم . مثلا من می گويم زيد ، معنی زيد اون صورتی از زيد است که در ذهن من است . الان ما يک مستعمل داريم که لفظ زيد است که از دهان من خارج شد و يک مستعمل فيه داريم که صورت زيد است که در ذهن من است و اين دو غير هم اند .

حالا می خواهيم ببينيم از بين اين اطلاقات اربعه کدام يک از باب القاء موضوع و کدام از باب استعمال در معنی است . ما هر ۴ اطلاق را بررسی کرديم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بحث ما رسید به اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف . این جا گفتیم با یک ملاحظه این اطلاق می شود از باب القاء موضوع و یا یک ملاحظه ی دیگر می شود از باب استعمال لفظ فی معنی . بعد شروع کردیم ملاحظه ی اول را توضیح دادن که در نتیجه ی ان این اطلاق می شد از باب القاء موضوع .

مثال ما زید لفظ بود . صاحب کفایه فرمود این زید نسبت به نوع ، فرد و کلی است . و بعد گفتیم نگاهمان به این فرد ، از حیث فردیت است نه به عنوان این که خصوصیت دارد . در این صورت ، معنی اش این است که این زید خصوصیت ندارد . و در مرحله ی سوم گفتیم که زید لفظ عین این است که گفتیم نوع زید ، لفظ است . خب در این صورت مستعل فیه که نوع زید بود الان هم با این توضیحات روشن شد که مستعمل هم نوع زید است لذا این دو یکی است پس شرط استعمال لفظ در معنی وجود ندارد پس از باب القاء موضوع است .

اول درس امروز :

نوبت رسید به ملاحظه ی دوم که در اثر آن اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف از باب استعمال لفظ در معنی می شوند . در این ملاحظه می گوییم در این دو اطلاق شرط استعمال وجود دارد .

توضیح : مراد متکلم این است که لفظ را حاکی از نوع یا صنف قرار بدهد یا به عبارت دیگر لفظ را عنوان برای نوع و صنف قرار می دهد . و استعمال چیزی جز این ها نیست .

موقعی که متکلم می گوید زید لفظ ، مراد من از این زید نوع زید است . مراد من و مقصود من این است که این لفظ زید را حاکی از نوع زید بگیرم . این زید را آئینه ای و عنوانی قرار می دهم برای نشان دادن کلیه ی زید ها . و استعمال هم چیزی جز این نیست یعنی در استعمال شما یک لفظ را حاکی از چیزی دیگری قرار می دهید .

از بین این دو ملاحظه ، ملاحظه ی دوم مقدم است در نتیجه این دو اطلاق هم از باب استعمال لفظ در معنی می شوند . به دو دلیل :

دلیل اول : اطلاقاتی که بین اهل محاوره متعارف است ، ملاحظه ی دوم است یعنی موقعی که ما می رویم در بین مردم ، همه یک سری الفاظی به کار می برند وقتی ما دقت می کنیم در گفتار آنها می بینیم که به ملاحظه ی دو استعمال می کنند یعنی فرد بودن مدنظرشون نیست بلکه این لفظ را حاکی قرار می دهند برای یک معنی .

دلیل دوم : در بعضی از اطلاقات لفظ اساسا القاء موضوع معنی ندارد مثلا ضرب فعل ماضی . این جا این ضرب خودش فعل ماضی نیست و مبتدا است لذا القاء موضوع معنی ندارد لذا این را حاکی بگیر از کلیه ی ضرب هایی که از متکلم صادر می شود البته غیر از خود این ضرب که در جمله آمده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب دوم :

درباره ی الفاظ دو نظریه است :

- **نظریه ی مشهور و صاحب کفایه :** الفاظ برای ذات المعانی و خود معنی وضع شده اند بدون قید . یعنی مثلا انسان وضع شده اند برای حیوان ناطق بدون قید .
- **نظریه ی منسوب به ابن سینا و خواجه نصیر :** الفاظ وضع شده اند برای معانی مراده .

معانی مراده یعنی چی ؟ یعنی معانی متصوره مقصوده لتفهیم .

واضع لفظ انسان را وضع کرده است برای آن حیوان ناطقی که متکلم قبل از تلفظ به انسان ، آن حیوان ناطق را تصور کرده است و قصد دارد که این را به دیگران بفهماند . یعنی شما وقتی که می خواهی کلمه ی انسان را به کار ببری اول معنی انسان را تصور می کنی و ان را در ذهنت می آوری ، این می شود معنی متصور و بعد قصد داری همین حیوان ناطق را به مخاطبت بفهمانی . حالا واضع انسان را وضع کرده است برای حیوان ناطقی که تو مستعمل آن را تصور کردی و قصد داری آن را به دیگران بفهمانی .

اشکالات صاحب کفایه به نظریه ی دوم :

❖ **اشکال اول :**

- **صغری :** اگر قصد المعنی (تصور همراه با تفهیم) جزء معنی الفاظ باشد ، لازمه اش این است که مستعمل در حین استعمال علاوه بر تصور لفظ دو تصور دیگر نیز داشته باشد :
  ۱. تصوری که جزء معنی
  ۲. تصوری که مصحح استعمال است .
- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

تطبیق :

و (ملاحظه ی اول در اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف) **قد حکم علیه** (بر این موضوع – لفظ زید) **ابتداء بدون واسطة أصلا** (توضیح ابتدا - یعنی برای حمل محمول بر موضوع هیچ واسطه ای در کار نیست) **لا لفظه** (عطف بر نفس الموضوع – پس می باشد لفظ (لفظی که موضوع قرار گرفته) خود موضوع نه لفظ موضوع یعنی وقتی من به شما می گویم زید لفظ این گونه نیست که زید لفظ است برای موضوع و موضوع یک چیز دیگری باشد) **کما لا یخفی فلا یکون فی البین لفظ** (لفظی که استعمال شده باشد در معنایی) **قد استعمل فی معنی** (در نتیجه پای دو چیز در میان نیست) **بل فرد** (بلکه موضوع قضیه یک فرد است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

– زید لفظ یک فرد از نوع زید است) **قد حکم فی القضیۀ علیه** (که حکم شده است در قضیه براین فرد) **بما هو مصداق لکلی اللفظ** (به عنوان این که این فرد ، مصداق و فرد کلی و نوع و صنف است) **لا بما هو** (نه به این عنوان که این فرد) **خصوص جزئیه** (اگر من به عنوان خصوص جزئیه ان را لحاظ کردیم دیگر شامل زید های دیگر نمی شود) .

نعم (می خواهد بگوید اطلاق لفظ و اراده ی مثل از باب استعمال لفظ در معنی است) **فیما إذا أرید به** (لفظ موضوع) **فرد آخر مثله کان من قبیل استعمال اللفظ فی المعنی اللهم إلا** (می خواهد ملاحظه ی دوم در اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف را بیان کند) **أن یقال** (ضرب لفظ . این از باب اطلاق لفظ و اراده ی نوع است) **إن لفظ ضرب و إن کان فردا له** (اگر چه می باشد فرد برای نوع و صنف) **إلا أنه إذا قصد به حکایته** (هنگامی که قصد بشود به وسیله ی این ضرب ، حکایت نوع و صنف ضرب) **و جعل عنوانا له** (و قرار داده شود لفظ ضرب عنوان و آئینه ای برای نوع و صنف) **و مرآته کان** (جواب اذا) **لفظه** (می باشد این ضرب ، لفظ نوع و صنف در نتیجه این ضرب می شود لفظ (مستعمل) و نوع و صنف می شوند مستعمل فیه) **المستعمل فیه** (لفظی که این چنین صفت دارد استعمال شده است در نوع و صنف) **و کان** (می باشد این لفظ ضرب) **حینئذ** (حین قصد حکایت) **کما إذا قصد به فرد مثله** (مثل جائی که قصد بشود به وسیله ی این لفظ ضرب ، یک فردی مثل لفظ ضرب یعنی از باب استعمال می شود) .

و بالجملۀ فإذا أطلق (زید لفظ) **و أرید به** (لفظ – زید) **نوعه کما إذا أرید به فرد مثله** (مثل جائی که اراده بشود از آن لفظ ، فردی مثل لفظ) **کان** (جواب اذا – می باشد این اطلاق) **من باب استعمال اللفظ فی المعنی و** (می خواهد بگوید هرچند که این لفظی که موضوع قرار گرفته فرد نوع است اما فرد بودنش مراد متکلم نیست) **إن کان** (اگر چه بوده باشد لفظ – زید) **فردا منه** (نوع و صنف) **و قد حکم فی القضیۀ بما** (محمولی که شامل می شود لفظ موضوع را) **یعمه و** (ملاحظه ی اول را دارد می گوید) **إن أطلق** (اگر اطلاق شود لفظ موضوع – لفظ زید اطلاق شود) **لیحکم علیه** (تا حکم شود بر این لفظ موضوع) **بما هو فرد کلیه و مصداقه** (به عنوان این که لفظ موضوع فرد کلی و نوع آن لفظ است) **لا بما هو لفظه** (نه به عنوان این که این لفظ موضوع ، لفظ کلی و نوع و صنف است که در این صورت موضوع می شود لفظ و نوع و صنف می شود معنی در نتیجه از باب استعمال لفظ در معنی شود) **و به حکایته** (و به سبب این لفظ موضوع حکایت از کلی است) **فلیس** (جواب ان) **من هذا الباب** (باب استعمال لفظ در معنی) **لکن** (دلیل اول برای باب استعمال) **الإطلاقات المتعارفۀ** (در بین اهل محاوره و عرف) **ظاهرا لیست کذلک** (از باب القاء موضوع) **کما لا یخفی و** (دلیل دوم برای باب استعمال) **فیها** (در این اطلاقات – اطلاق لفظ و اراده ی نوع و صنف) **ما لا یکاد یصح أن یراد منه** (اطلاقاتی است که صحیح نیست که اراده شود از این اطلاقات) **ذلک** (القاء موضوع) **مما** (بیان ما لایکاد یصح – از اطلاقاتی که) **کان الحکم فی القضیۀ لا یکاد یعم شخص اللفظ کما فی مثل ضرب فعل ماض**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۶ : وضع الفاظ برای ذات المعانی

درباره ی الفاظ دو نظریه است :

- **نظریه ی مشهور و صاحب کفایه :** الفاظ وضع شده اند برای خود معانی بدون قید .
  مثلا کلمه ی انسان وضع شده است برای حیوان ناطق بدون هیچ قیدی .
- **نظریه منسوب به ابن سینا و خواجه نصیر الدین طوسی :** الفاظ وضع شده برای معانی مراده .

معانی مراده یعنی معانی متصوره مقصوده لتفهیم . شما زمانی که می خواهید لفظ انسان را به کار ببرید مثلا به طرف مقابلت می خواهی بگوید جاء انسان شما ابتدا معنی انسان را تصور می کنی بعد قصدت این است که همین معنایی را که تصور کردی به مخاطبت بفهمانی حالا واضع آمده است لفظ انسان را برای همین معانی که تصورش کردی و قصد داری که ان را به مخاطبت بفهمانی وضع کرده است .

اشکالات صاحب کفایه بر نظریه ی دوم : ایشان می فرماید این نظریه به ۳ دلیل باطل است :

❖ **اشکال اول :**

- **صغری :** اگر قصد المعنی جزء معنی الفاظ باشد ، لازمه اش این است که در حین استعمال الفاظ علاوه بر تصور لفظ دو تصور دیگر هم لازم باشد
  ۱. تصوری که جزء معنی است
  ۲. تصوری که مصحح استعمال است

توضیح : وقتی که انسان می خواهد یک لفظی را در یک معنایی به کار ببرد ابتدا لفظ را تصور می کند و بعد معنا را هم تصور می کند و بعدا الفاظ را القاء می کند به مخاطب لکن این تصور کردن این قدر به سرعت صورت می گیرد که انسان فکر می کند الفاظ و معانی را تصور نکرده است . مثلا وقتی من به شما می گویم زید قائم اولا لفظ زید را و لفظ قائم و معنی زید و قائم را در ذهنم می آورد و بعد می گویم زید قائم . این تصور ، اسمش تصوری است که مصحیح استعمال است لذا استعمال هیچ وقت بدون تصور نمی شود . پس انسان در حین استعمال هم باید لفظ و هم معنی را تصور کند .

حالا اگر ما گفتیم که الفاظ وضع شده اند برای معانی مراده ، معنی انسان این می شود : حیوان ناطق متصور . حالا این اقا می خواهد لفظ انسان را برای مخاطبش به کار ببرد . در این جا باید ۳ تصور داشته باشد

۱. تصور لفظ انسان

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۲. تصور انسان – در این صورت اگر حیوان ناطق را در ذهنش بیاورد ، معنی انسان را تصور نکرده است زیرا معنی انسان حیوان ناطق متصور است زیرا در صورتی این فرد معنی انسان را تصور کرده است که حیوان ناطق متصور را تصور کند

۳. تصور بکند حیوان ناطق متصور را که این سومی مصحح استعمال است .یعنی در ذهنت بیاوری حیوان ناطقی متصور (در ذهنت آمده) شده را .

- **کبری** : والازم باطل عقلا و وجدانا .
- **نتیجه** : فلملزومه مثله .

❖ **اشکال دوم :**

- **صغری** : اگر قصد المعنی جزء معنی الفاظ باشد لازمه اش این است که حمل و اسناد در جمل بدون تصرف صحیح نباشد .

توضیح : هدف و غرض از خبر دادن چیست ؟ اخبار از خارجیات یعنی آن کسی که جمله ی خبریه را بیان می کند هدفش از بیان این جمله ی خبریه خبر دادن از خارج است . حالا چه جمله ی خبریه به صورت حمل باشد مثل زید قائم و چه به صورت اسناد باشد مثل ضرب زید .

حالا اگر قصد المعنی جزء معنی الفاظ باشد این غرض و هدف محقق نمی شود زیرا :

اگر این لفظ زید ، قصد المعنی جزء معنایش باشد ، معنایش می شود زید المتصور و اگر لفظ قائم قصد المعنی جزء معنایش باشد معنایش می شود قائم المتصور . حالا من به شما می خواهم از خارج خبر بدهم و بگویم زید در خارج قائم است ، نمی تونم زیرا اگر کلمه ی زید وضع شده باشد برای زید المتصور و قائم وضع شده برای قائم المتصور ، وقتی به شما می گویم زید القائم ، معنایش این است که زیدی که الان در ذهنم آوردم ، قائمی که در ذهنم اورد برایش ثابت است . و این خبر از خارج نیست لذا هدف از جمله خبریه محقق نشد مگر این که در این جمله تصرف کنم یعنی بگوییم کلمه ی زید در خودش به کار رفته است بدون قید تصور و همچنین قیام .

- **کبری** : والازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **اشکال سوم :**

- **صغری :** اگر قصد المعنی (تصور همراه با اراده ی تفهیم) جزء معنی الفاظ باشد لازمه اش این است که در اسماء اجناس وضع عام و موضوع له خاص (جزئی ذهنی) باشد .

توضیح : اسم جنس مثل رجل ، وضع و موضوع له آن عام است . یعنی واضع وقتی خواسته ی کلمه ی رجل را وضع بکند ، اول یک معنی کلی (ذات ثبت له رجولیت) را تصور کرده است و سپس کلمه ی رجل را برای همین معنی کلی قرار داده است . حالا اگر قصد المعنی جزء معنی الفاظ باشد لازمه اش این است که کلمه ی رجل وضعش عام و موضوع له آن خاص باشد زیرا :

واضع وقتی می خواهد لفظ رجل را وضع کند ، یک معنی کلی را تصور می کند . تا این جا وضع عام شد . اما این لفظ رجل را برای ، ذات ثبت له رجولیت متصوره وضع کرده است و وقتی تصور پیش آمد می شود جزئی ذهنی

- **کبری** : والازم باطل (هیچ کس نگفته که رجل وضع عام موضوع له عام است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

تطبیق :

الخامس [وضع الألفاظ للمعانی الواقعیة لا بما هی مرادة]

لا ریب فی کون الألفاظ (انسان) **موضوعة بإزاء معانیها من حیث هی** (بدون قید – از جهت معانی) **لا من حیث هی مرادة للافظها** (نه از آن جهت که آن معانی مراد و مقصود لافظ الفاظ است) **لما عرفت** (علت برای لاریب) **بما لا مزید علیه من أن قصد المعنی** (تصور معنی) **علی أنحائه من مقومات الاستعمال** (یعنی استعمال بدون قصد و تصور نمی شود) **فلا یکاد یکون من قیود المستعمل فیه** (پس نمی باشد قصد المعنی از قیود و جزء معنای مستعمل فیه زیرا اگر قید مستعمل فیه بگیرید در هنگام استعمال الفاظ باید ۳ تصور باشد که این معقول نیست).

هذا مضافا (اشکال دوم) **إلی ضرورة صحة الحمل و الإسناد فی الجمل بلا تصرف فی ألفاظ الأطراف** (اطراف نسبت یعنی موضوع و محمول) **مع أنه لو کانت موضوعة لها بما هی مرادة** (اگر الفاظ وضع شده باشند برای معانی از این جهت که آن معانی مراد و مقصود هستند) **لما صح بدونه** (حمل و اسناد در جمل بدون تصرف صحیح نخواهد بود) **بداهة** (بدیهی است – وجدانا) **أن المحمول علی زید** (قائم) **فی زید قائم و المسند إلیه** (ان چیزی که اسناد داده می شود به زید – ضرب) **فی ضرب زید مثلا هو** (خبر ان المحمول) **نفس القیام و الضرب لا بما هما مرادان** (نه به عنوان این که این قیام و ضرب مراد و مقصود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

برای تفهمیم هستند) **مع** (اشکال سوم) **أنه یلزم** (اگر الفاظ وضع شده باشد برای معانی مقصوده لازم می آید) **کون وضع عامة** (منظور از عامه ، تمام الفاظی است که وضع و موضوع له انها عام است) **الألفاظ عاما و الموضوع له خاصا** (جزئی ذهنی) **لمکان اعتبار خصوص إرادة اللافظین فیما وضع له اللفظ** (زیرا وجود دارد معتبر بودن خصوص اراده ی لافظین در موضوع له الفاظ یعنی خصوص تصور این اقا در استعمالش دخالت دارد) **فإنه لا مجال لتوهم أخذ مفهوم الإرادة فیه** (مجالی نیست برای این که کسی توهم بکند که اخذ شده است مفهوم اراده (به حمل اولی) در موضوع له) **کما لا یخفی** (قصد یعنی اراده و یعنی تصور همراه با اراده ی تفهیم . اراده دو نوع است : اراده ی به حمل اول (معنی اراده) که کلی است و اراده به حمل شایع یا مصداق اراده که جزئی است زیرا می رود سراغ شخص . سوال : یک نفر به صاحب کفایه می گوید که اگر قصد المعنی جزء معانی الفاظ باشد چرا سبب می شود که موضوع له انها بشود جزئی ؟ خب ما قصد به حمل اولی را جزء معنی بگیریم ؟ صاحب کفایه می فرماید شما نمی توانید قصد به حمل اولی را جزء معنی بگیرید زیرا آن چیزی که استعمال قوامش به ان است ، اراده ی حمل شایع است نه به حمل اولی) **و** (ادامه ی اشکال دوم) **هکذا الحال** (و همچنین است وضعیت – در زید قائم ما قائم را حمل می کنیم بر خود زید نه زید متصور) **فی طرف الموضوع** .

نوار ۱۷ : اقسام دلالت لفظ بر معنی / توهم صاحب فصول از کلام بوعلی و خواجه نصیر و جواب صاحب کفایه به صاحب فصول

دلالت لفظ بر معنی ، بر دو قسم است :

- **قسم اول : دلالت تصوریه :** ذهن شنونده به مجرد شنیده لفظ به معنی لفظ منتقل شود . اگر شنونده به محض شنیدن لفظ منتقل شود به معنی لفظ چه متکلم معنی لفظ را اراده کرده باشد و چه نکرده باشد ، این جا می گویند لفظ دارای دلالت تصوریه است .

مثلا بعضی از افراد عادت دارند که در خواب بلند حرف می زنند حالا اگر شما کنار یک شخصی هستید که خواب است و این فرد دارد بلند بلند حرف می زند . این الفاظی که از دهان این اقا خارج می شود ، شما از این الفاظ به معانیشان منتقل می شوید ، به این دلالت ، دلالت تصوری می گویند.

اگر برای لفظ بخواهد دلالت تصوریه حاصل شود ، ۳ شرط دارد :

۱. لفظ باید برای معنی وضع شده باشد
۲. شنونده لفظ را بشنود
۳. شنونده علم به وضع داشته باشد .

- **قسم دوم : دلالت تصدیقیه** : کلام دلالت بکند بر این که معنایش مراد متکلم است . لذا شما می توانی معنی اش را بر گردن متکلم بگذاری .

دلالت تصدیقیه علاوه بر ۳ شرطی که برای دلالت تصوریه گفتیم ، ۳ شرط دیگر نیز دارد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۱. باید احراز بکنیم که متکلم در مقام بیان است . یعنی باید احراز کنیم که این اقای متکلم در مقام توضیح مقصود و مرادش است و در مقام اجمال و اهمال [۱۹] و تقیه نیست .
۲. باید احراز کنیم که متکلم معنای کلامش را اراده و قصد کرده است .

اشکال : یک اشکالی به این شرط گرفته می شود که اگر بگویید این شرط دوم ، شرط دلالت تصدیقی است ما می گوییم اصلا دلالت تصدیقی همین است . یعنی یک چیزی را برای خودش شرط قرار داده اید .

جواب : دلالت تصدیقی مربوط به مقام اثبات است یعنی دلالت تصدیقی مربوط به کلام است اما در این شرط مربوط به مقام ثبوت و درون متکلم است .

۳. قرینه بر خلاف موضوع له نباشد زیرا اگر قرینه بود این جا دلالت تصدیقیه پیدا می شود اما طبق قرینه نه بر طبق موضوع له

مثال : یک متکلم به شما می گوید جئنی به اسد ، اگر ما احراز کنیم که این متکلم در مقام بیان است یعنی هدفش این است که مرادش را توضیح بدهد و بعد احراز کنیم که معنی کلامش را اراده کرده و ان را می خواهد و بر خلاف موضوع له (آوردن اسد) قرینه ای نباشد مثلا در این مثال قرینه ای نباشد که مراد از اسد ، رجل شجاع است . اگر این ۳ شرط را اضافه کردیم می توانیم قسم بخوریم که جئنی به اسد دلالت دارد بر آوردن حیوان مفترس مراد متکلم است که این دلالت ، دلالت تصدیقی است .

حالا ابن سینا و خواجه نصیر یک عبارتی دارند که عبارتشان این است : الدلاله تابعه للاراده . یعنی اول اراده است و بعد دلالت. صاحب فصول خیال کرده است که مراد ابن سینا و خواجه نصیر از این عبارت این است که این دو محقق می خواهند بگویند الفاظ وضع شده اند برای معانی مراده .

صاحب فصول می فرماید ابن سینا و خواجه نصیر الدین این عبارت را دارند که الدلاله تابعه للاراده ، یعنی اول لفظ وضع می شود برای معنای مراد و بعدا لفظ دلالت دارند بر معنی .

صاحب کفایه می فرماید این عبارت بوعلی مربوط به دلالت تصدیقیه است و می خواهند یکی از شرایط دلالت تصدیقیه هستند .

سوال : اگر عبارت بوعلی مربوط به دلالت تصدیقیه است پس چرا از بین شرایط دلالت تصدیقیه فقط این شرط را بیان کرده اند ؟

---

[۱۹] **فرق بیان اجمال و اهمال :**

در اجمال ، می خواهد نگوید یعنی اصلا هدف متکلم اجمال گویی است اما در اهمال نمی خواهد بگوید یعنی هدفش اجمال گویی نیست بلکه کلام را مسکوت می گذارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جواب : چون این شرط خیلی اهمیت دارد .

نکته : ولی انصافا از عبارت اشارات و از عبارات جوهر النضید کاملا بر می آید که حق با صاحب فصول است .

اشکال : اگر بگوییم دلالت تصدیقیه تابع اراده است (یعنی اول باید احراز کنیم که متکلم معنی کلامش را اراده کرده تا برای کلام دلالت تصدیقیه پیدا بشود) حالا یک نفر اشکال می گیرد که اگر گفتیم دلالت تصدیقیه تابع اراده است ، لازمه اش این است که دو دو مثال دلالت تصدیقیه درکار نباشد :

- **مثال اول :** در جائی که شنونده اشتباه می کند و یقین پیدا می کند به چیزی که مراد متکلم نیست مثلا من به مخاطبم می گویم جئنی به اسد ، مراد من از اسد ، رجل شجاع است اما مخاطب من اشتباه می کند و یقین پیدا می کند که مراد من از اسد ، حیوان مفترس است . حال اگر گفتیم که دلالت تصدیقیه تابع اراده است لازمه اش این است که نسبت به حیوان مفترس دلالت تصدیقیه برای کلام پیدا نشود زیرا من اراده ی حیوان مفترس نکردم .
- **مثال دوم :** در جائی که شنونده اشتباه می کند و یقین پیدا می کند به چیزی که اصلا مراد متکلم نیست مثل این که یک نفر نمی خواست حرف بزند و یک دفعه حرف زد و گفت جاء زید . بعد شنونده فکر می کند که واقعا زید آمده است . متکلم هیچ چیزی را اراده نکرده زیرا سهوا این حرف را بیان نکرده است و اگر گفتیم دلالت تابع اراده است لازمه اش این است که جاء زید دلالت تصدیقیه نداشته باشد .

  فرق این دو مثال : در مثال اول متکلم اراده داشت اما اراده ی رجل شجاع اما در مثال دوم متکلم اصلا اراده ندارد .

تطبیق :

و (**أما ما** (مطلبی که حکایت شده است) **حکی عن العلمین الشیخ الرئیس و المحقق الطوسی من مصیرهما** (از این که تمایل پیدا کرده اند این دو نفر) **إلی أن الدلالة تتبع الإرادة** (تصور همراه با قصد)) **فلیس** (نیست این ما حکی) **ناظرا إلی کون الألفاظ موضوعة للمعانی بما هی مرادة** (این عبارت این دو عالم ناظر به این که الفاظ وضع شده اند برای معانی مراده ، نیست) **کما توهمه** (همان طور که خیال کرده است این ناظر بودن را صاحب فصول) **بعض الأفاضل بل ناظر إلی أن دلالة الألفاظ علی معانیها بالدلالة التصدیقیة أی** (تفسیر برای دلاله الفاظ علی معانیها بالدلاله التصدیقیه) **دلالته** (الفاظ) **علی کونها** (معانیها) **مرادة للافظها تتبع** (خبر ان دلاله الالفاظ) **إرادتها منها** (تبعیت می کند اراده کردن متکلم معانی را از الفاظ – یعنی تابع این است که متکلم معانی را اراده کرده باشد از الفاظ) **و** (عطف بر تتبع) **یتفرع علیها** (متفرع می باشد دلالت تصدیقیه بر اراده) **تبعیة** (مفعول مطلق – می فرماید دلالت تصدیقیه تابع و متفرع بر اراده است چنانکه ، مقام اثبات تابع ثبوت و کشف تابع واقع است) **مقام الإثبات للثبوت و**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تفرع الكشف على الواقع المكشوف (ما یک اثبات داریم و یک ثبوت . اثبات یعنی علم به ثبوت یک چیز در واقع . اثبات یعنی مقام علم و ظاهر . اما ثبوت یعنی ثبوت چیزی در واقع و همیشه اثبات تابع ثبوت یعنی اگر شما علم پیدا کردید که چیزی در واقع ثابت است ، باید چیزی در واقع ثابت باشد چون اگر چیزی در واقع ثابت نباشد این اثبات ، یک اثبات تخیلی خواهد بود . ما یک کشف هم داریم که یعنی کشف کردن چیزی در واقع . کشف هم فرع بر بودن چیزی در واقع است والا اگر چیزی در واقع نباشد و شما یک چیزی را کشف کنید این کشف شما یک کشف تخیلی است بنابراین کشف هم تابع واقع است – حالا می گوید دلالت تصدیقیه تابع اراده است چگونه اثبات تابع ثبوت است و چگونه کشف تابع واقع است ، دلالت هم تابع اراده است) **فإنه لو لا الثبوت فی الواقع لما كان للإثبات و الكشف و الدلالة مجال** (در ما نحن فیه ثبوت اراده ی متکلم معنی را) .

و لذا (بخاطر این که دلالت تصدیقیه تابع اراده است - یک چیزی دیگری هم در دلالت تصدیقیه شرط است این لذا دقیق نیست زیرا صاحب کفایه می خواهد این طور بگوید که چون که دلالت تصدیقیه این شرط را دارد که تابع اراده است پس این شرط هم که باید در مقام بیان باشد را نیز دارد اما این دوشرط جداگانه هستند و متفرع برهم نیستند) **لا بد من إحراز كون المتكلم بصدد الإفادة** (در صدد بیان است) **فی إثبات إرادة ما هو ظاهر كلامه** (برای اثبات اراده کردن متکلم چیزی را که ان چیز ظاهر کلامش است) **و** (عطف بر اثبات) **دلالته على الإرادة** (دلالت کردن کلام متکلم بر اراده) **و إلا** (اگر احراز نشود) **لما كانت لكلامه هذه الدلالة** (دلالت تصدیقیه) **و إن كانت له** (اگر چه می باشد برای کلام متکلم دلالت تصوریه) **الدلالة التصورية أی كون سماعه** (شنیدن کلام سبب می شود برای خطور و حضور معنی لفظ در ذهن) **موجبا لإخطار معناه الموضوع له و لو كان من وراء الجدار** (این قید به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است متکلم در پشت دیوار باشد و واقعا هم معنی کلامش را اراده کرده باشد لذا باید این قید را اضافه می کرد که معلوم نیست و احراز نشده است که مراد کلامش را اراده کرده است) **أو من لافظ بلا شعور و لا اختيار.**

نوار ۱۸ : اشکال بر تبعیت دلالت تصدیقی از اراده و جواب آن / وضع جملات

اشکال :

اگر دلالت تصدیقیه تابع اراده است لازمه اش این است که در این دو موردی که نام می بریم دلالت تصدیقیه وجود نداشته باشد :

- **مورد اول :** در جائی که شنونده اشتباه می کند و قطع پیدا می کند به چیزی که مراد متکلم نیست مثلا من به مخاطبم می گویم جئنی باسد و مراد من از اسد ، رجل شجاع است . اما مخاطب یقین دارد که مراد من حیوان مفترس است . الان من متکلم رجل شجاع را اراده کرده ام و حیوان مفترس را اراده نکرده ام . اگر گفتیم دلالت تصدیقیه تابع اراده است دیگر جمله ی جئنی به اسد نسبت به حیوان مفترس دلالت تصدیقیه نداشته باشد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **مورد دوم :** در جائی که شنونده اشتباه می کند و یقین پیدا می کند به چیزی که اصلا مراد متکلم نیست . مثلا متکلم اصلا نمی خواست حرفی زند اما سهوا از دهان متکلم ، جاء زید پرید بیرون .و مخاطب هم یقین پیدا می کند که مراد من از این جمله ، آمدن زید است در حالی که من متکلم اصلا این را اراده نکرده ام .

جواب :

صاحب کفایه می فرماید خب این چه اشکالی است که شما به ما می گیرید ؟؟! خب بله ما می گوییم که در این دو مورد دلالت تصدیقیه در کار نیست .

تطبیق :

إن قلت علی هذا (بنابر این که دلالت تصدیقیه تابع اراده باشد) **یلزم أن لا یکون** (لازم می آید که نبوده باشد) **هناک** (در کلام) **دلالۀ** (دلالت تصدیقیه) **عند الخطإ** (خطای مخاطب) **و القطع بما لیس بمراد** (قطع پیدا می کند مخاطب به چیزی که مراد متکلم نیست) **أو الاعتقاد** (اعتقاد پیدا می کند مخاطب) **بإرادۀ شیء و لم یکن له** (در حالی که نمی باشد برای متکلم از این لفظ مرادی) **من اللفظ مراد .**

قلت نعم لا یکون حینئذ (در این دو مورد) **دلالۀ** (تصدیقی) **بل یکون هناک** (در این دو مورد) **جهالۀ و ضلالۀ یحسبها** (گمان می کند این جهاله و ضلاله را) **الجاهل دلالۀ و لعمری ما أفاده العلمان من التبعیۀ** (دلالت تابع اراده است) **علی ما بیناه** (طبق بیانی که ما ان را روشن کردیم که این عبارت مربوط به دلالت تصدیقیه است) **واضح لا محیص عنه** (نیست راه فراری از ما بیناه) **و لا یکاد ینقضی تعجبی** (تمام نمی شود تعجب من از صاحب فصول) **کیف رضی المتوهم أن یجعل کلامهما ناظرا إلی ما** (وضع الفاظ برای معانی مراده) **لا ینبغی صدوره عن فاضل** (صاحب کفایه دارد می فرماید تعجب می کنم از صاحب فصول که این کلام دو علم را زده است به وضع الفاظ برای معانی مراده با این که این زدن از هیچ اهل فضلی صادر نمی شود) **فضلا** (چه برسد از کسی که ان کس علمی باشد) **عمن هو علم فی التحقیق و التدقیق.**

مطلب دوم :

جمله که از یک مفرداتی تشکیل شده است بالاجماع ، جمله دو وضع دارد :

۱. **وضع مفردات :** یعنی مفرداتی که در این جمله به کار رفته اند ، تک تک وضع شده اند . مثلا در زید قائم ، این جمله وضع مفردات را دارد . مفرداتی که در جمله به کار می رود یا جامدند یا مشتق . اگر جامد بود هیات و ماده اش روی هم رفته وضع شخصی دارد مثل زید یعنی واضع آمده ماده ی زید را در نظر گرفته است (ز ی د) و هیات را در نظر گرفته (فَعل ُ) و ان وقت روی هم رفته زید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

را وضع کرده است برای این فرد اما اگر مشتق بود مثل قائم ، ماده ی آن قیام و هیات ان فاعل است . ماده ش وضع شخصی دارد یعنی واضع ق ، ی ، ا ، م را در نظر گرفته ان وقت این ها را برای ایستادن وضع کرده . اما هیات قائم را وضع کرده است برای یک معنی ، آمده است وضعش کرده است برای من صدر عنه القیام ، در نتیجه وضعش نوعی است یعنی واضع یک وضع می کند که شامل همه موارد بشود . یعنی هیات فاعل را وضع کرده است برای من صدر عنه المبدا .

۲. **هیات عارضه بر مفردات متصله بهم** . یعنی این مفردات بعد از این که به هم متصل شدند یک هیات و یک شکلی پیدا می کنند که این هیات و شکل هم یک وضع دارد .
مثلا کلمه زید را متصل کنید به قائم می شود زید قائم ، بعد از این که این دو را به هم متصل کردید ، هیات و شکل جمله ی اسمیه پیدا می کند ، واضع این هیات جمله ی اسمیه را نیز برای یک معنی وضع کرده است که معنی ثوبت شی لشی است .

سوال : این جا یک سوال مطرح می شود و ان این است که ایا جمله غیر از این دو وضع ، وضع سومی نیز دارد یا خیر ؟؟ که وضع سوم این باشد که واضع تک تک مفردات را آورده در ذهنش و ان هیات عارض بر مفردات را نیز آورده در ذهنش و این دو را بایکدیگر برای چیز دیگری وضع کرده باشد ، ایا چنین وضعی هم وجود دارد یا خیر ؟؟

جواب : صاحب کفایه می فرماید خیر و دیگر وضع سومی در کار نیست .

دلیل اول :

- **صغری** : اگر در جمله وضع سوم باشد لازمه اش یا لغویت است یا تحصیل حاصل

توضیح : اگر بگوییم در زید قائم ، وضع سومی هم در کار است ، سوال می کنیم که ایا این وضع سوم با یک هدفی صورت گرفته است یا با هدفی صورت نگرفته است ؟ اگر بگویید بدون هدف صورت گرفته است که لازمه اش این است که این وضع سوم لغو باشد اما اگر گفتی خیر این وضع سوم با یک هدفی صورت گرفته است . سوال می کنیم که با چه هدفی ؟ هدف این است که جمله به وسیله ی این وضع سوم یک معنی ای را برساند . سوال می کنیم که آن معنی چیست ؟ جواب می دهند ثبوت شی لشی . جواب می دهیم که این معنی که می خواهید با وضع سوم برسانید با وضع دوم هم تامین می شده است لذا وضع سوم تحصیل حاصل خواهد بود .

- **کبری** : والازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

دلیل دوم :

- **صغری :** اگر در جمله وضع سوم در کار باشد لازمه اش این است که هر جمله ای ، دو مرتبه دال بر معنی خودش باشد .

توضیح : الان این زید قائم ، وضع اول مال مفرداتش بود و وضع دومش مال هیات عارضه بر مفردات متصله بود . با این دو وضع ، جمله ی زید قائم دال بر این معنی است که زید ایستاده است . حالا اگر بگوییم که وضع سوم هم در کار است ، این وضع سوم مربوط به مجموع مفردات و هیات عارضه است که با این وضع سوم می خواهیم بفهمانیم زید ایستاده است ، خب اگر این وضع سوم دال بر این معنی باشد لازمه اش این است که زید قائم دو مرتبه دال بر ایستاده بودن زید باشد ، یک مرتبه به اعتبار وضع دوم و یک مرتبه به اعتبار وضع سوم .

- **کبری :** والازم باطل وجدانا . هر جمله ای وجدانا فقط یک بار دال بر معنی خودش است .
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

تطبیق :

السادس [وضع المرکبات]

لا وجه (این عبارت را باید به گونه ای معنی کرد که رد بر وضع سوم بشود و نباید به گونه ای معنی شود که رد بر وضع اول و دوم شود زیرا هم صاحب کفایه و هم همه وضع اول و دوم را قبول دارند) **لتوهم وضع للمرکبات غیر وضع المفردات** (مراد از مفردات یعنی اجزاء تشکیل دهنده ی مرکب و اجزاء تشکیل دهنده ی مرکب دو چیز است : الف : اجزاء مادی که همین مفردات باشد ب : اجزاء صوری که عبارت است از هیات عارضه بر مفردات متصله یعنی این مفردات را باید به گونه ای معنی کرد که هم شامل وضع اول بشود و هم شامل وضع دوم در این صورت معنی عبارت این است که هیچ دلیلی بر قائل شدن به وضعی غیر از وضع اول و دوم وجود ندارد) **ضرورة عدم الحاجة إلیه** (زیرا احتیاجی نیست به وضع سوم) **بعد وضعها بموادها فی مثل زید قائم و ضرب عمرو بکرا شخصیا** (می خواهد بگوید مواد این مرکبات (مراد از مواد یعنی مفردات) وضع شخصی دارند) **و بهیئاتها المخصوصة من خصوص إعرابها نوعیا** (این جمله ای که از دهان متکلم بیرون می آید یک اعرابی هم دارد و این اعراب هم برای یک معنی وضع شده است وقتی که شما می گویید زید قائم ، این رفعی که روی زید است ، این رفع را واضع برای مبتدا بودن وضع کرده است – وضع علائم اعراب نوعی است) [۲۰] **و منها** (می خواهد وضع هیات عارضه بر مفردات متصله را بیان کند) **خصوص هیئات المرکبات الموضوعة لخصوصیات النسب و الإضافات بمزایاها** (با مزایایی که این هیات ها دارند) **الخاصة من تأکید و حصر و غیرهما نوعیا** (مفعول مطلق است برای عامل محذوف که الموضوعه باشد یعنی هیات

[۲۰] صاحب کفایه وضع هیات مشتقات را بیان نفرموده است که این اشکال مرحوم حکیم است که اشکال واردی هم هست چون تا الان در مرکبات ، دو وضع را بیان فرموده است : وضع مواد مفردات و وضع اعراب

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

عارضه بر مفردات متصله که ان هیات هم وضع شده برای یک معنی حالا این وضع یا بی مزیت است یا با مزیت و این وضع یک وضع نوعی است) **بداهۀ** (دلیل برای لاوجه) **أن وضعها کذلک** (وضع شدن مرکبات بموادها و هیاتها) **واف بتمام المقصود منها کما لا یخفی من غیر حاجۀ إلی وضع آخر لها** (برای مرکبات) **بجملتها** (به مجموع این مرکبات)

نوار ۱۹ : بیان توجیه وضع سوم / علامات معنای حقیقی

نکته : صاحب کفایه یک توجیه می آورد و می فرماید لعل که این کسانی که قائل به وضع سوم هستند ، مرادشان از این وضع سوم ، وضع سوم نباشد بلکه مرادشان در حقیقت وضع دوم است . اما این توجیه است زیرا تعبیر آنها ، وضع سوم است چگونه شما می گویید مرادشان وضع دوم است ؟!

مع (دلیل دوم بر این که وضع سومی در کار نیست) **استلزامه** (با این که مستلزم می باشد این وضع سوم) **الدلالۀ علی المعنی تارۀ بملاحظۀ وضع نفسها** (یک مرتبه به ملاحظه ی وضع خود مرکبات یعنی وضع سوم) **و أخری بملاحظۀ وضع مفرداتها** (و بار دیگر به ملاحظه ی وضع مفردات مرکبات – مراد از مفردات اجزاء تشکیل دهنده ی مرکبات است اعم از اجزاء مادی و صوری) **و لعل المراد من العبارات الموهمۀ لذلک** (وضع سوم) **هو** (ان مراد شاید عبارت است از) **وضع الهیئات علی حدۀ** (مستقلا) **غیر وضع المواد** (یعنی مرادشان وضع اول است) **لا وضعها بجملتها** (نیست مراد این ها وضع مرکبات به مجموع مرکبات) **علاوۀ علی وضع کل منهما** (مفردات و هیات عارضه) .

مطلب جدید : علائم وضع (علامت حقیقت و مجاز)

علائم وضع یعنی علائمی که ما می توانیم به کمک این ها تشخیص بدهیم که لفظ برای این معنی وضع شده است یا وضع نشده است

- **علامت اول** (این علامت را مرحوم محمد تقی اصفهانی بیان کرده است ولی صاحب کفایه آن را بیان نفرموده است) : **تنصیص واضع** یعنی خود واضع بیاید تصریح بکند که انی وضعت اللفظ الفلانی للمعنی الفلانی .
- **علامت دوم : تنصیص و تصریح اهل لغت :**

اهل لغت و عرب ها بیایند تصریح بکنند که کلمه ی اسد برای حیوان مفترس وضع شده است . البته با قیدی که صاحب فصول زده که آن قید ، عدم معارض است . البته مراد از اهل لغت هر اهل لغتی نیست بلکه مراد سکان البادیه است یعنی عرب های که لغاتشان از تحریف مصون است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **علامت سوم : تبادر**

یعنی اگر یک معنی به ذهن تبادر بکند علامت این است که این لفظ برای این معنی وضع شده است و علامت این است که این لفظ حقیقت در این معنی است و اگر یک معنی تبادر نکند معنی اش این است که این لفظ برای این معنی وضع نشده است و مجاز در این معنی است .

در رابطه با تبادر ، ۳ نکته در کفایه بیان شده است :

- **نکته ی اول : تعریف تبادر :** یک معنی از معانی دیگر سبقت بگیرد و در ذهن حاضر بشود.

فرض کنید که من عرب هستم و با عرب های زیادی نشست و برخواست داشتم و به همین دلیل الفاظ زیادی یادگرفتم که تمام این الفاظ در ذهن من هست و معانی زیادی هم یادگرفتم که تمام این معانی در ذهن من هست اما در حال حاظر توجهی به انها (معانی) ندارم .

- **نکته ی دوم : اشکال دور بر تبادر و جواب آن**

بر تبادر اشکالات متعددی وارد است که صاحب کفایه از بین این اشکالات فقط یک اشکال را مطرح کرده است و ان اشکال دور است

تبادر متوقف بر علم به وضع است و علم به وضع هم متوقف بر تبادر است و هذا دور مصرح است .

یعنی موقعی که شما یک لفظی را می شنوید ، در صورتی با شنیدن این لفظ یک معنی از معانی دیگر سبقت می گیرد و در ذهنتان می آید که شما علم به وضع داشته باشید یعنی اول باید این علم را داشته باشید که این لفظ برای این معنی وضع شده و بعد به مجرد شنیدن این لفظ ، آن معنی در ذهنتان می آید والا اگر کسی علم به وضع نداشته باشد ، اصلا تبادر برایش حاصل نمی شود .

حالا اگر تبادر علامت حقیقت باشد یعنی علامت وضع است یعنی ما با تبادر می توانیم اثبات کنیم که این لفظ برای این معنی وضع شده است و این یعنی علم به وضع متوقف بر تبادر است . و این هم طرف دیگر دور .

جواب های صاحب کفایه به اشکال دور :

- **جواب اول :**

این جا دوری در کار نیست زیرا تبادر متوقف بر علم اجمالی ارتکازی است یعنی اول علم اجمالی ارتکازی است و بعد تبادر و از طرفی علم اجمالی ارتکازی متوقف بر تبادر نیست تا دور لازم بیاید بلکه این علم تفصیلی است که متوقف بر تبادر است .

شمائی که الان این جا نشسته اید یک سری الفاظ در ذهنتان هست و یک سری معانی در ذهنتان هست پس شما علم دارید به آن الفاظ و معانی ولی در حال حاضر توجه و

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

التفاتی به آن الفاظ و معانی ندارید . به این علم شما ، علم اجمالی (علم ارتکازی) می گویند . یعنی این علم ریشه گرفته است در جان شما .

علم تفصیلی یعنی حاضر شدن در ذهن . الان من تا به شما می گویم اکل ، یک معنی در ذهنتان حاضر شد و متوجه به یک معنی می شوید به این توجه شما ، علم تفصیلی می گویند .

حالا می گوییم که تبادر متوقف بر علم اجمالی ارتکازی است یعنی در صورتی برای شخص تبادر پیدا می شود که ان شخص قبلا الفاظ و معانی زیادی را یاگرفته باشد و در حال حاضر هم آن الفاظ و معانی در ذهنش هست اما با شنیدن یک لفظ از بین تمام معانی موجوده در ذهن یک معنی سبقت می گیرد و در ذهن حاضر می شود و بالفعل به آن معنی توجه پیدا می کند . بنابراین تبادر متوقف بر علم ارتکازی است اما علم ارتکازی متوقف بر تبادر نیست بلکه علم تفصیلی متوقف بر تبادر است در نتیجه المتوقف غیر المتوقف علیه است یعنی آن چیزی (علم اجمالی ارتکازی) که تبادر بر آن متوقف است ، غیر از چیزی (علم تفصیلی) است که بر تبادر متوقف است در نتیجه دوری در این جا وجود ندارد .

این جواب مال کسی است که عرب باشد یعنی قبلا علم به وضع داشته لذا این تبادر فقط توجه درست کن است اما وضع درست کن نیست .

❖ **جواب دوم :**

شخص فارسی زبان نسبت به عرب . تبادر عرب زبان برای من فارسی زبان علامت است . علم من فارسی زبان متوقف است بر تبادر عرب اما تبادر عرب متوقف بر علم من نیست بلکه متوقف بر علم اجمالی ارتکازی خودش است . این جواب مال کسی که علم به وضع نداشته است و می خواهد از تبادر عرب زبان ها استفاده کند .

- **نکته ی سوم : اقسام تبادر**

تبادر بر ۳ نوع است :

۱. یک مرتبه یقین داریم که تبادر با قرینه نیست و از خود لفظ صورت گرفته است مثل این که من وقتی کلمه ی اسد را که می شنوم حیوان مفترس در ذهنم می آید و یقین داریم که این آمدن حیوان مفترس در ذهن با شنیدن کلمه ی اسد بخاطر قرینه نبوده است . به این تبادر ، تبادر حاقی گفته می شود . این تبادری که می گویند علامت معنای حقیقی است همین تبادر است .

۲. یک مرتبه یقین داریم که تبادر با قرینه است . این تبادر یقینا علامت معنای حقیقی نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۳. تبادر مشکوک یعنی گاهی یک لفظی می شنوم و یک معنی از بین معانی مختلف به ذهن من سبقت می گیرد و حاضر می شود و من شک دارم که تبادر این معنی مستند به قرینه هست یا نیست .

سوال این است که ایا در این مورد می توان از اصاله عدم قرینه کمک گرفت ؟ یعنی بگوییم اصل این است که قرینه در کار نیست پس تبادر مستند به خود لفظ است بدون قرینه .

در پاسخ به این سوال بعضی از علما مثل صاحب فصول می فرمایند بله می توانید از این اصل کمک بگیرید . اما صاحب کفایه می فرماید خیر از این اصل نمی توانید استفاده کنید زیرا این اصل مربوط به شک در مراد است نه مال شک در استناد .

گاهی یک لفظی هست که شما موضوع له آن را می دانید و یقین دارید که این لفظ برای این معنی وضع شده است اما این اقای متکلم که این لفظ را به کار برده است ، شما نمی دانید مرادش چیست . مثلا متکلم می گوید جئنی باسد ، شما می دانید که اسد برای حیوان مفترس وضع شده است و می دانید که معنای حقیقی آن حیوان مفترس است و رجل شجاع معنی مجازی آن است اما نمی دانید که متکلمی که این را گفته مرادش چیست ایا مرادش حیوان مفترس است یا مرادش رجل شجاع است . این جا شک در مراد است و به راحتی می توانی اصاله عدم قرینه را به کار ببری و بگویی اصل این است که قرینه ای در کار نیست پس مراد متکلم معنای حقیقی و حیوان مفترس است .

اما استناد یعنی این که شک دارید این تبادر مستند به قرینه هست یا نیست تا با این استناد می خواهی به وضع برسی . در این جا حق ندارید از اصاله عدم قرینه استفاده کنی و بگویی اصل این است که قرینه نیست پس تبادر مستند به قرینه نیست و از حاق لفظ است پس اثبات می شود .

تطبیق :

السابع [علائم الحقیقة و المجاز]

لا یخفی أن تبادر المعنی (حیوان مفترس) **من اللفظ** (اسد) **و انسباقه إلی الذهن** (سبقت گرفتن آن معنی به ذهن) **من نفسه** (این سبقت گرفتن معنی به ذهن از کجا ناشی شده است ؟ از خود لفظ و بدون قرینه) **و بلا قرینة** (تفسیر من نفسه) ، **علامة** (خبر ان التبادر) **کونه حقیقة فیه** (علامت این است که آن لفظ حقیقت است در آن معنی) **بداهة** (علت علامه) **أنه لو لا وضعه له** (اگر نبود وضع آن لفظ برای آن معنی ، یعنی اگر آن لفظ برای آن معنی وضع نشده بود) **لما تبادر** (هرآینه تبادر نمی کرد آن معنی) **و**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(نکته ی دوم) **لا یقال کیف یکون علامة** (چگونه می باشد تبادر علامت برای معنای حقیقی) **مع توقفه علی العلم** (در حالی که توقف دارد تبادر بر علم به این که آن لفظ وضع شده است برای آن معنی) **بأنه موضوع له کما هو واضح** (همان طور که این توقف روشن است) **فلو کان العلم به** (پس اگر بوده باشد علم به وضع ، متوقف بر تبادر) **موقوفا علیه لدار.**

فإنه یقال الموقوف علیه (چیزی که متوقف است بر تبادر – علم تفصیلی) **غیر الموقوف علیه** (غیر از علمی است که تبادر بر آن توقف دارد – علم اجمالی) **فإن العلم التفصیلی** (توجه) **بکونه موضوعا له** (به این که لفظ وضع شده است برای معنی) **موقوف علی التبادر و هو** (در حالی که ان تبادر) **موقوف علی العلم الإجمالی الارتکازی به** (وضع) **لا التفصیلی فلا دور هذا** (این جواب) **إذا کان المراد به** (هنگامی است که بوده باشد مراد از تبادر) **التبادر عند المستعلم** (کسی که دنبال علم به وضع است یعنی قبلا عالم به وضع بوده است) **و أما إذا کان المراد به** (اما اگر مراد از تبادر ، بوده باشد تبادر التبادر عند أهل المحاورة (یعنی من فارسی زبان می خواهد تبادر عرب را دلیل بگیرم) **فالتغایر** (تغایر بین موقوف و موقوف علیه) **أوضح من أن یخفی.**

ثم إن هذا (علامت بودن تبادر) **فیما** (در مواردی است که) **لو علم** (معلوم باشد که مستند می باشد انسباق معنی به خود لفظ) **استناد الانسباق إلی نفس اللفظ و أما فیما** (اما در مواردی که احتمال داده می شود استناد انسباق معنی به قرینه) **احتمل استناده إلی قرینة فلا یجدی** (نافع نیست) **أصالة عدم القرینة فی إحراز کون الاستناد إلیه** (در احراز این که می باشد استناد انسباق به خود لفظ) **لا إلیها** (نه به قرینه) **کما قیل** (صاحب فصول – ضمیر قیل به اجداء می خورد – صاحب فصول فرموده است که اصاله عدم قرینه در این چنین مواردی که شک داریم نافع می باشد) **لعدم الدلیل** (علت برای لایجدی) **علی اعتبارها** (دلیلی نداریم بر حجیت اصاله عدم قرینه) **إلا فی إحراز المراد لا الاستناد** (استناد تبادر به خود لفظ) .

نوار ۲۰ : ادامه ی بحث علامات معنای حقیقی

نکته : قسمت اول این نوار نکته ی سوم بود که در جلسه ی قبل پیاده شد . عبارت خوانی این قسمت هم در جلسه قبل پیاده شد .

- **علامت چهارم : صحت حمل** (علامت حقیقی بودن معنی) **یا عدم صحت حمل** (علامت مجازی بودن معنی) (می توان به این تعبیر هم گفته شود صحت سلب (که نشانه ی مجازی بودن معنی است) و عدم صحت سلب (که نشانه ی حقیقی بودن معنی است)) :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ما می بینیم که حمل اسد بر حیوان مفترس صحیح است لذا می فهمیم که حیوان مفترس معنی حقیقی اسد است . ما می بینیم که حمل اسد بر رجل شجاع صحیح نیست بلکه صحت سلب دارد ، و این عدم صحت حمل علامت این است که رجل شجاع معنی حقیقی اسد نیست .

تطبیق

ثم إن عدم صحة (صحیح نبودن) **سلب اللفظ** (ما می بینیم که سلب حیوان مفترس از اسد صحیح نیست و به تعبیر دیگر یعنی حملش صحیح است و این علامت این است که اسد برای حیوان مفترس وضع شده است) **بمعناه المعلوم المرتکز فی الذهن إجمالا کذلک** (مثل تبادر – بهتر بود این کذالک را بعد از عن معنی می آورد) **عن معنی** (حیوان مفترس) **تکون** (خبر ان عدم صحه سلب) **علامة کونه** (لفظ حقیقت در معنی است) **حقیقة فیه کما أن صحة سلبه عنه** (همان طور که صحیح بودن سلب لفظ از معنی) **علامة کونه** (لفظ) **مجازا فی الجملة** [۲۱] .

مقدمه : در منطق بیان شده است که حمل تقسیمات متعددی دارد : حمل در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول : حمل اولی ذاتی :** به ان حملی گفته می شود که موضوع و محمول اتحاد ماهوی دارند یعنی ماهیت هردو یکی است حالا اعم از این که مفهومشان یکی باشد یا نباشد و این یعنی این که اعم از این که آنی که شما از موضوع می فهمی همون چیزی باشد که از محمول می فهمید یا این که خیر همون چیزی نیست که از محمول می فهمید .

مثال اول : الانسان بشر این یک حمل اولی ذاتی است زیرا ماهیت انسان همان ماهیت بشر است و اتحاد مفهومی دارند یعنی شما از انسان همون چیزی را می فهمید که از بشر می فهمید .

مثال دوم : الانسان حیوان ناطق : این حمل هم یک حمل اولی ذاتی است زیرا ماهیت هردو یک چیز است اما مفهومشان با یکدیگر فرق دارند زیرا انسان بسیط است لذا از انسان یک مفهوم بسیط می فهمید اما حیوان ناطق مرکب و از دو کلمه تشکیل شده است .

---

[۲۱] در این که معنی این فی الجمله چیست ، اختلاف است :

مرحوم حکیم می فرمایند معنی فی الجمله این است که اگر می بینید حمل اسد بر رجل شجاع صحیح نیست ، اسد مجاز در رجل شجاع حالا این مجاز یا مجاز در کلمه است که مشهور می گویند و یا مجاز در اسناد است که سکاکی می گوید لذا این فی الجمله یعنی با قطع نظر از نوع مجاز .

بعضی از محشین معنی دیگری گفته اند و ان این است که یعنی اجمال علامت دوم این است و تفصیلش در والتفصیل که در پاراگراف بعدی آمده است ، می آید .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **نوع دوم : حمل شایع صناعی** : به آن حملی گفته می شود که در آن موضوع و محمول در وجود خارجی اتحاد دارند یعنی هردو موجود می شوند به یک وجود

مثال اول : زید کاتب – هردو موجود می شوند به یک وجود (فرد و کلی)

مثال دوم : الانسان ناطق (هردو کلی – نسبت بین این دو کلی تساوی است)

مثال سوم : الانسان حیوان(هردو کلی – نسبت بین این دو کلی عام و خاص مطلق است)

مثال چهارم : الانسان ابیض (هردو کلی – نسبت بین این دو کلی عام و خاص من وجه است)

با حفظ این مقدمه ، اگر خواستیم از این علامت چهارم استفاده کنیم باید دو آزمایش را انجام بدهیم:

- **آزمایش اول** : شما شک داری که فلان لفظ برای فلان معنی وضع شده است یا خیر ؟ در آزمایش اول باید یک قضیه ی حملیه تشکیل بدهید که معنی مشکوک را موضوع و لفظ را محمول قرار بدهید و بعد برویم سراغ انبار معانی ذهن ، و می بینیم که ایا حمل این لفظ بر این معنی را به نحو حمل اولی را اجازه می دهد یا نمی دهد ؟ اگر اجازه می داد می فهمیم که لفظ برای این معنی وضع شد اما اگر اجازه نداد می فهمیم که لفظ برای این معنی وضع نشده در نتیجه استعمال لفظ در این معنی مجازی است .

مثال : من شک می کنم لفظ اسد برای حیوان مفترس وضع شده است یا خیر ؟ حیوان مفترس را موضوع قرار می دهمی و لفظ اسد را بر آن حمل می کنم و می گویم حیوان مفترس اسد . بعد می روم به انبار ذهن و می بینم که بله این انبار حمل لفظ بر این معنی را به نحو حمل اولی اجازه می دهد در نتیجه می فهمیم که لفظ اسد برای حیوان مفترس وضع شده است .

عین همین مثال را می توان برای اسد و رجل شجاع به کار برد .

- **آزمایش دوم** : من شک می کنم این لفظ برای این معنی وضع شده است یا خیر ؟؟ می یایم یک فرد از افراد این معنی مشکوک را موضوع قرار می دهم و لفظ را حمل می کنم بر این فرد . بعد می روم سراغ انبار ذهن ، در انبار ذهن می گردم که ایا حمل لفظ بر این فرد را اجازه می دهد یا نمی دهد . اگر اجازه می دهد ما به این نتیجه می رسیم که این لفظی که محمول قرار گرفته است یک معنی دارد ، و آن وقت این فردی که موضوع قرار گرفته است فرد معنی لفظ است اما معنی لفظ چیست ؟؟ این حمل شایع ما را به معنی نمی رساند و فقط در همین حد به ما می فهماند که این فرد ، از افراد معنی لفظ است اما اگر این حمل را اجازه نداد می فهمیم که این فرد از افراد معنی لفظ نیست لذا استعمال مجازی است .

نکته : از بین این دو حمل ، فقط حمل اولی ذاتی برای تشخیص معنی حقیقی بدرد می خورد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثال : من شک می کنم که کلمه ی انسان معنی اش ولید هست یا نیست . معنی مشکوک ولید است و لفظ انسان است . من در این آزمایش دوم یک فرد از ولید را پیدا می کنم مثلا اقای زید و ان را موضوع قرار می دهم و انسان را بر آن حمل می کنم . بعد می روم سراغ انبار ذهن ، ایا انبار ذهن حمل انسان بر این فرد را می پذیرد یا نمی پذیرد ؟ می پسندد در نتیجه متوجه می شویم که زید از افراد معنی انسان است اما دیگر نمی فهمیم که معنی انسان چیست .

تطبیق :

و التفصیل أن عدم صحة السلب (صحیح نبودن سلب لفظ – اسد) **عنه** (از معنی – حیوان مفترس) **و** (**تفسیر عدم صحت سلب**) **صحة الحمل علیه** (صحیح بودن حمل لفظ بر معنی) **بالحمل الأولی الذاتی** [۲۲] **الذی کان ملاکه** (حمل اول ذاتی) **الاتحاد مفهوما** [۲۳] **علامة** (خبر ان عدم صحه سلب) **کونه نفس المعنی** (علامت این است که آن معنی خود معنی لفظ است) **و** (صحیح بودن حمل لفظ بر فرد) **بالحمل الشائع الصناعی الذی ملاکه** (حمل شایع صناعی) **الاتحاد وجودا** (یعنی موضوع و محمول هردو به یک وجود موجود می شوند) **بنحو من أنحاء الاتحاد** (گاهی اتحاد حلولی است و گاهی صدوری است و گاهی انتزاعی و گاهی اعتباری است) **علامة کونه** (علامت این است که موضوع) **من مصادیقه** (محمول) **و أفراده الحقیقیة .**

کما أن صحة سلبه (لفظ - عدم صحت حمل) **کذلک** (به سلب اولی یا شایع) **علامة أنه** (موضوع) **لیس منهما** (نیست از ان دو – معنی لفظ در حمل اولی و افراد معنی لفظ در حمل شایع)

---

[۲۲] **برای تحقیق بیشتر در رابطه با حمل اولی و شایع رجوع کنید به حاشیه ی مرحوم مشکینی**

[۲۳] **این عبارت صاحب کفایه دقیق نیست و مسامحه دارد و ملاک اتحاد در ماهیت است**

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

نوار ۲۱ : ادامه ی علامات معنای حقیقی

دو نکته در رابطه با صحت حمل باقی مانده است که با گفتن این دو نکته ، پرونده ی علامت صحت حمل بسته می شود .

- **نکته ی اول :** مجاز در یک تقسیم بر دو نوع است :

۱. **مجاز مرسل :** اگر بین معنی حقیقی لفظ و معنی مجازی علاقه ی غیر مشابهات بود به این مجاز ، مجاز مرسل گفته می شود .

مثال اول : مثلا کلمه ی عین ، معنی حقیقی اش چشم است حالا این کلمه ی عین اطلاق بر جاسوس (در صورتی که جاسوس جزء معنی حقیقی عین نباشد) می شود . چه علاقه ای است بین این دو ؟؟ غیر مشابهت آن هم از نوع علاقه ی جزء و کل .

مثال دوم : مثلا به گوسفند راس گفته می شود . راس یک معنی حقیقی دارد که سر باشد و یک معنی مجازی دارد کل هیکل گوسفند . الان بین معنی حقیقی و مجازی ، علاقه ای است غیر از مشابهت آنهم از نوع جزء و کل .

۲. استعاره : اگر بین معنی حقیقی لفظ و معنی مجازی علاقه ی مشابهت بود به این مجاز ، استعاره گویند .

مثال : کلمه ی اسد معنی حقیقی اش حیوان مفترس و معنی مجازی آن رجل شجاع است . الان بین معنی حقیقی و مجازی چه علاقه است ؟ مشابهت زیرا هردو شجاع هستند

حالا در استعاره دو نظریه است :

- **نظریه ی مشهور :** استعاره از باب مجاز در کلمه است یعنی این کلمه ی اسد که در رجل شجاع به کار رفته ، مجازا این کلمه ی اسد در رجل شجاع به کار می رود .
- **نظریه ی سکاکی :** استعاره از باب مجاز عقلی است . این مجاز عقلی غیر از مجاز عقلی بیان شده در علم معانی است بلکه مراد مجاز عقلی ای است که در علم بیان گفته می شود .

آن مجاز عقلی ای که در علم معانی خوانده شده مثل جری المیزاب است که این جری حقیقه مال آب است و می گفتند اسناد به غیر ما هو له است .

مجاز عقلی در این جا یعنی استعمال لفظ اسد در رجل شجاع استعمال حقیقی است (می گویند سکاکی معتقد به حقیقت ادعائیه است) یعنی رجل شجاع معنی حقیقی اسد است اما معنی حقیقی ادعائی . سکاکی می گویند ما تصرف می کنیم در معنی اسد یعنی در حیوان مفترس تصرف می کنیم به این شکل که برای معنی اسد یعنی حیوان مفترس دو فرد می سازیم یکی فرد حقیقی (شیر) و یک فرد ادعائی (رجل شجاع)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

که ما ادعا می کنیم رجل شجاع از افراد حیوان مفترس است با این که حقیقتا جزء افراد حیوان مفترس نیست . فرد ادعائی یعنی آن فردی که با ادعاء ما شده است فرد .

در نتیجه استعمال لفظ اسد در هردو فرد حقیقی است .

با حفظ این مقدمه ، (با توجه به دو آزمایش دیروز) استعمال اسد در رجل شجاع مجاز است زیرا حملش صحیح نیست و در آزمایش دوم گفتیم استعمال حمار در هذا الولید مجاز است زیرا گفتیم صحت سلب دارد .

بنابراین استعمال اسد در رجل شجاع و استعمال حمار در هذا الولید مجاز است اعم از آنکه مجاز در کلمه باشد (که مشهور می گویند) یا مجاز عقلی باشد (که سکاکی می گوید)

- **نکته ی دوم :**

ما وقتی در مورد تبادر بحث می کردیم ، یک اشکال را در رابطه با تبادر مطرح کردیم و دو جواب به آن دادیم ، حالا صاحب کفایه می فرمایند که عین همون اشکال در این علامت صحت حمل و عدم صحت حمل هست و همان دو جواب هم می آیند

صحت حمل متوقف بر علم به وضع است (تا وقتی که علم به وضع نداشته باشید نمی توانید بگویید که این حمل صحیح است یا خیر) و اگر بنابر فرض ما صحت حمل علامت وضع باشد لازمه اش این است که علم به وضع هم متوقف بر صحت حمل باشد .

جواب این اشکال هم عین همان دو جواب قبلی است . در جواب اول ما از طریق علم اجمالی و علم تفصیلی پاسخ می گوییم . اما در جواب دوم می رویم سراغ عالم و مستعمل یعنی صحت حمل پیش یک نفر دیگری است و آن وقت یک نفر دیگر می خواهد علم پیدا بکند به واسطه ی صحت حمل .

تطبیق :

و (نکته ی اول) **إن لم نقل بأن إطلاقه علیه** (اگر چه قائل نباشیم که اطلاق لفظ (اسد) بر موضوع (رجل شجاع) از باب مجاز فی الکلمه است (مشهور می گویند) بلکه قائل باشیم که از باب حقیقی باشد (سکاکی می گوید)) **من باب المجاز فی الکلمة بل من باب الحقیقة و** (تفسیر باب الحقیقه – می خواهد بگوید که چطور استعمال اسد در رجل شجاع حقیقی است) **أن التصرف فیه** (اطلاق - اطلاق اسد بر رجل شجاع) **فی أمر عقلی** (مراد از امر عقلی ، معنی است چون که از مقوله ی لفظ نیست) **کما صار إلیه** (متمایل شده است به این تصرف) **السکاکی و** (نکته ی دوم) **استعلام حال اللفظ** (مشخص کردن وضعیت لفظ) **و** (تفسیر استعلام حال لفظ) **أنه حقیقة أو مجاز فی هذا المعنی بهما** (متعلق به استعلام – مشخص کردن وضعیت لفظ به واسطه ی این دو – مراد از هما صحت و عدم صحت حمل است) **لیس** (خبر استعلام) **علی وجه دائر لما عرفت فی التبادر من التغایر بین الموقوف و الموقوف علیه** (علم اجمالی – چیزی که تبادر بر آن متوقف است) **بالإجمال** (مربوط به موقوف علیه است) **و التفصیل** (موقوف – چیزی که بر تبادر متوقف است) **أو** (جواب دوم) **الإضافة إلی المستعلم و العالم فتأمل جیدا .**

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

- **علامت پنجم : اطراد و عدم اطراد** [۲۴]

در رابطه با اطراد و عدم اطراد ۳ نکته را بیان می کنیم :

❖ **نکته ی اول : تعریف اطراد :** عبارت است از شیوع اطلاق

اطراد این است که یک لفظ اطلاق بر یک فردی می شود چون یک خصوصیتی در این فرد است و آن وقت می بینیم این خصوصیت در هر فرد دیگری که هم باشد این لفظ بر آن افراد نیز اطلاق می شود . از این شیوع اطلاق پی می بریم که این لفظ وضع شده است برای واجد الخصوصیت .

مثال : می بینیم که لفظ عالم بر زید (خصوصیت علم دارد) اطلاق گفته می شود و بر بکر و علی و محمود هم گفته می شود . می فهمیم که به هرکسی که خصوصیت علم در او باشد عالم به او گفته می شود از این جا می فهمیم که لفظ عالم وضع شده است برای (من قام به العلم ، من وجد فیه العلم)

با توجه به توضیحی که در رابطه با اطراد داده شد ، عدم اطراد روشن می شود .

❖ **نکته ی دوم :**

این کسانی که می گویند عدم اطراد ، علامت مجاز است نوع علاقه را در نظر گرفته اند نه صنف علاقه . اگر شما کلمه ی اسد را بر رجل شجاع اطلاق می کنید ، این استعاره است زیرا شباهت در کار است ، در این جا به شباهت می گویند نوع علاقه . حالا تحت شباهت یک اصنافی هست مثل شباهت در شجاعت ، شباهت در موی بلند داشتن ، شباهت در بوی بد دهان .

حالا کسانی که می گویند عدم اطراد علامت مجاز است نوع علاقه را یعنی شباهت را در نظر گرفته اند نه صنف علاقه را (شباهت در شجاعت را) زیرا اگر صنف را در نظر گرفته باشند ، همان طور که معنی حقیقی اطراد دارد ، معنی مجازی هم اطراد دارد . در نتیجه ما به دو نتیجه می رسیم :

✓ **اولا** اطراد علامت برای معنی حقیقی نیست زیرا اطراد اعم است از حقیقت و مجاز
✓ **ثانیا** عدم اطراد علامت برای معنی مجازی نیست زیرا عدم الاطرادی در کار نیست.

[۲۴] مرحوم مشکینی ۴ نظریه در رابطه با نظریه ی اطراد و عدم اطراد بیان فرموده است . فراجع

کانال ضدا @soda96
www.soda96.ir

❖ **نکته ی سوم : کلام صاحب فصول و پاسخ صاحب کفایه به ایشان**

صاحب فصول آمده است به این اشکال جواب داده است و فرموده است که کسانی که می گویند عدم اطراد علامت معنای مجازی است ، صنف علاقه را در نظر گرفته اند و هیچ اشکالی هم پیش نمی آید .

در پاسخ به اشکال می فرماید که اطرادی که در معنی حقیقی است با اطراد در معنی مجازی تفاوت دارد . علامت اطراد حقیقی ، الاطراد علی وجه الحقیقه است و علامت اطراد مجازی الاطرادی الذی لا علی وجه الحقیقه است .

صاحب کفایه جواب می دهد که اگر علی وجه الحقیقه را اضافه کردید ، لازمه اش دور است یعنی اطلاق های حقیقی شایع است و الاطراد علی وجه الحقیقه متوقف بر علم به معنی حقیقی است تا بشود الاطراد علی وجه الحقیقه است . و بنابر فرض شما اگر الاطراد علی وجه الحقیقه علامت باشد معنی حقیقی هم متوقف بر این اطراد می شود در نتیجه دور لازم می آید .

اگر به تعریف مجاز ، لاعلی وجه الحقیقه را اضافه کردیم ، الاطراد لاعلی وجه الحقیقه متوقف است بر مجاز یعنی اول شما باید بدانید این اطلاق یک اطلاق مجازی است تا منجر بشود به االاطراد لا علی وجه الحقیقه است و اگر الاطراد لا علی وجه الحقیقه علامت باشد ، معنی مجازی هم متوقف است بر الاطراد لاعلی وجه الحقیقه و این لازمه اش دور است .

تطبیق :

ثم (نکته ی اول) **إنه قد ذکر الاطراد و عدمه علامة للحقیقة و المجاز أیضا** (مثل دو علامت قبل) **و** (نکته ی دوم) **لعله** (علامت عدم الاطراد بر مجاز) **بملاحظة نوع العلائق المذکورة** (نوع علاقه ، شباهت است نه شباهت در شجاعت) **فی المجازات حیث** (چرا ملاحظه ی نوع کرده اند) **لا یطرد صحة استعمال اللفظ** (مجاز – بدلیل این که اطراد ندارد صحیح بودن استعمال لفظ با وجود نوع علاقه یعنی اگر بگوییم نوع علاقه را در نظر گرفتند دیگر مجاز اطراد ندارد) **معها** (نوع علائق) **و إلا** (اگر به ملاحظه ی نوع نباشد یعنی به ملاحظه ی صنف باشد) **فبملاحظة** (بدل برای الا) **خصوص ما** (علاقه – صنف علاقه) **یصح معه الاستعمال** (به ملاحظه ی خصوص آن علاقه ای که صحیح می شود با آن علاقه ، استعمال) **فالمجاز مطرد کالحقیقة و** (نکته ی سوم) **زیادة** (مبتدا) **قید من غیر تأویل أو علی وجه الحقیقة** [۲۵] **و** (خبر زیاده)

[۲۵] **مرحوم مشکینی می فرماید این عبارت او علی وجه الحقیقه عبارت اخری من غیر تاویل است اما مرحوم حکیم می فرمایند می غیر تاویل اشاره به کلام سکاکی و او علی وجه الحقیقه اشاره به کلام مشهور دارد . به نظر ما این دو عبارت ، عبارت اخری یکدیگرند**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

إن كان موجبا لاختصاص الاطراد كذلک (على وجه الحقيقه) **بالحقيقة** (و زياد كردن قيد من غير تاويل يا به عبارت ديگر على وجه الحقيقه هرچند كه اين زياد كردن سبب مى شود كه اختصاص پيدا كند اطراد اينچنينى به حقيقه) **إلا أنه** (اين اطراد) **حينئذ** (با اين قيد) **لا يكون علامة لها** (حقيقه) **إلا على وجه دائر و لا يتأتى التفصى عن الدور بما** (به دو جوابى كه) **ذكر فى التبادر هنا** (در اين جا) **ضرورة أنه مع العلم بكون الاستعمال على نحو الحقيقة لا يبقى مجال لاستعلام حال الاستعمال بالاطراد أو بغيره.**

نوار ۲۲ : احوال لفظ / حقیقت شرعیه

مطلب اول : لفظ ۵ حالت مهم (این مهم را من خودم اضافه کردم) دارد :

- **حالت اول** : مجاز مثل حالت اسد برای رجل شجاع
- **حالت دوم** : منقول مثل صلاه که از دعا به اعما مخصوصه نقل پیدا کرده است
- **حالت سوم** : مشترک لفظی مثل کلمه عین
- **حالت چهارم** : مخصص مثل اکرم العلما الا الفساق
- **حالت پنجم** : مقدر مثل جاء ربک یعنی جاء امر ربک

این که صاحب کفایه می فرماید لفظ ۵ حالت دارد مرادش غیر از حقیقت است زیرا حقیقت خودش یک حالت است و این که گفتیم ۵ حالت مهم دارد چون ۲۵ ، ۲۶ حالت دارد .

این جا دو بحث مطرح می شود :

- **بحث اول** : اذا دار الامر بین این که از لفظ معنی حقیقی اراده شده یا یکی از این حالات ، وظیفه چیست ؟ یعنی یک لفظی از متکلم صادر شده است نمی دانیم مراد متکلم از این لفظ معنی حقیقی است یا یکی از این حالات است .

مثال : از دهان متکلم کلمه ی اسد بیرون می آید و ما نمی دانیم مراد متکلم از این اسد حیوان مفترس است یا رجل شجاع ؟؟

صاحب کفایه می فرماید در این جا حمل بر معنی حقیقی می شود مگر این که قرینه ی صارفه از معنی حقیقی در کار باشد .

مثلا یک متکلم می گوید جئنی باسد ، امر دائر است بین این که مرادش از اسد حیوان مفترس است یا رجل شجاع و قرینه ای هم نیاورده است ، در این صورت حمل بر حیوان مفترس می شود البته اگر قرینه بیاورد در این صورت مطابق قرینه معنی می شود .

- **بحث دوم** : اذا دار الامر بین حالات خمسه ، وظیفه چیست ؟؟

مثال : صیغه ی امر مشهور و صاحب کفایه می گویند که حقیقت در وجوب است . حالا در یک جا صیغه ی امر به کار رفته است در استحباب . ما نمی دانیم که این صیغه ی امر که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در استحباب به کار رفته است ایا به صورت مجازی به کار رفته است یا به صورت حقیقی در استحباب (که در این صورت ثابت می شود صیغه ی امر مشترک لفظی است) به کار رفته است .

صاحب کفایه می فرماید که قدما یک ادله ای را ذکر کرده اند برای ترجیح دادن بعضی از این حالات بر حالات دیگر . مثلا قدما می گویند مجاز بر مشترک لفظی ترجیح دارد . زیرا مجاز بیشتر از اشتراک لفظی است . صاحب کفایه می فرماید هرچند که قدما یک ادله ای ذکر کرده اند ، اما این ادله قابل اعتنا نیست و ارزشی ندارد . اگر این ادله باعث ظهور شود ، وظیفه ی ما عمل کردن به ظاهر است اما اگر سبب پیدایش ظهور نشوند ، ادله را می گذاریم کنار و می گوییم لفظ مجمل است .

تطبیق :

الثامن [أحوال اللفظ و تعارضها]

أنه للفظ أحوال خمسة و هی (احوال خمسه عبارتند از) **التجوز و الاشتراک** (مشترک لفظی بودن) **و التخصیص** (مخصص بودن) **و النقل** (منقول بودن) **و الإضمار** (مقدر بودن) **لا یکاد یصار إلی أحدها** (تمایل نمی شود به یکی از این حالات) **فیما إذا دار الأمر بینه** (احد) **و بین المعنی الحقیقی إلا بقرینة صارفة عنه إلیه** (مگر به واسطه ی قرینه ی صارفه ی از معنی حقیقی به ان احد) **و أما إذا دار الأمر بینها** (احوال) **فالأصولیون و إن ذکروا لترجیح بعضها علی بعض وجوها** (ادله ای را – بعضی ها می گویند اشتراک لفظی از مجاز بهتر است لابعدیه عن الخطا زیرا انسان را از خطا دور می کند زیرا اگر اثبات شود که مشترک لفظی است تا وقتی که قرینه ی معینه نداشت شما حمل بر چیزی نمی کنی پس خطا هم نمی کنی اما اگر حقیقه و مجاز بگیری اگر قرینه ای در ظاهر نبود شما حمل بر حقیقت می کنی در حالی که ممکن است یک قرینه ای باشد که شما متوجه ان نیستی پس اشتباه کردی) **إلا أنها** (وجوه) **استحسانیة** (ذوقی است) **لا اعتبار بها إلا إذا کانت** (مگر هنگامی که این وجوه سبب بشوند برای) **موجبة لظهور اللفظ فی المعنی لعدم** (علت برای لااعتبار) **مساعدة دلیل علی اعتبارها** (وجوه) **بدون ذلک** (ایجاد ظهور) **کما لا یخفی**

مطلب دوم : حقیقت شرعیه

نکته : این بحث یک بحث بی ارزش و ثمره ی عملی ندارد .

نکته ی اول : ایا حقیقت شرعیه ثابت هست یا نیست .

قبلش حقیقت شرعیه را تعریف می کنم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حقیقت شرعیه این است که یک لفظی در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن هم به واسطه ی خود ایشان نه به واسطه ی اصحاب ایشان حقیقت بشود در معنی جدید ، می شود حقیقت شرعیه . مثل کلمه ی صلاه که معنی لغوی اش دعا بوده است . حالا کسانی که می گویند حقیقت شرعیه ثابت است این را می گویند که کلمه ی صلاه به وسیله ی پیامبر و در زمان پیامبر از معنی دعا نقل پیدا کرده است به اعمال و ارکان مخصوصه به طوری که حقیقت شده در اعمال مخصوصه ، به این می گویند حقیقه شرعیه .

حالا حقیقت شرعیه ثابت هست یا نیست ؟ در این مساله ۴ نظریه معروف هست :

۱. حقیقت شرعیه ثابت نیست
۲. حقیقت شرعیه ثابت هست
۳. الفاظی که کثیر الاستعمال هستند حقیقه شرعیه هستند مثل صلاه اما الفاظی که قلیل الاستعمال هستند حقیقه شرعیه نیستند
٤. باید تفصیل داد بین الفاظ عبادات و معاملات و بگوییم الفاظ عبادات حقیقه شرعیه هستند و الفاظ معاملات حقیقه شرعیه نیستند .

صاحب کفایه می فرماید قبل از این که اقوال و ادله را ذکر کنیم اول باید یک مقدمه را بیان کنیم .

مقدمه :

وضع یک در تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول** : وضع تعینی
- **نوع دوم** : وضع تعیینی : این وضع هم در یک تقسیم بر دو نوع است :
  - **نوع اول : وضع تعیینی قولی** : به ان وضعی گفته می شود که با تصریح واضع به انشاء وضع حاصل می شود یعنی واضع صراحتا می گویند یعنی واضع تصریح می کند که من دارم وضع می کنم . مثل این که یک نفر بچه اش متولد می شود و در بین جمع می گوید سمیت ولدی علیا .
  - **نوع دوم : وضع تعیینی فعلی** : به ان وضعی گفته می شود که لفظ به کار می رود در غیر موضوع له ، به همان کیفیتی که لفظ به کار می رفت در موضوع له .
    سوال : لفظ در موضوع له چگونه به کار می رفت ؟ با قرینه یا بدون قرینه ؟؟ بدون قرینه .
    وضع تعیینی فعلی این است که لفظ را در غیر موضوع له بدون قرینه به کار می بریم .
    مثل این که یک نفر که هنوز اسمی برای بچه اش نگذاشتند ، صدا می زند که ناولونی ولدی هذا علیا (پسرم علی را بیاورید) ما در این قسم با استعمال وضع می کنیم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : در مجاز قرینه لازم است و در وضع تعیین فعلی هم باید قرینه ای در کار باشد اما این دو قرینه با هم فرق دارند . این قرینه ای که در وضع تعیینی فعلی است ، فقط بخاطر این است که به ما این را بفهماند که متکلم هدفش از این استعمال وضع است اما قرینه ی در مجاز این است که لفظ با قرینه هردو با هم دال بر معنی مجازی هستند . **فافهم** (اشاره به این است که در مجاز لفظ به کمک قرینه دال بر معنی مجازی نیست بلکه فقط لفظ به تنهایی دال است)

اشکال : وضع تعیینی فعلی باطل است زیرا :

- **صغری :** وضع تعیین فعلی لازمه اش این است که اولین استعمال نه حقیقت باشد نه مجاز .
- **کبری :** والازم باطل (استعمالی که نه حقیقت باشد و نه مجاز وجود ندارد)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله .

جواب : کبری شما باطل است . چه کسی گفته که استعمالی که نه حقیقت باشد و نه مجاز ما نداریم ؟ ما یک عالمه استعمال داریم که نه حقیقت اند و نه مجاز مثل استعمال لفظ در نوع و مثل .

نکته : اگر یادتان بیاید من در مباحث قبلی گفتم استعمال در یک تقسیم بر ۳ نوع است حقیقی و مجازی و نه حقیقی و نه مجازی . همون جا بعضی از محشین گفته اند که ان استعمال مجازی است . آنها اگر این قسمت را می دیدند و توجه می کردند این حرف را نمی زدند . تقسیم باید درست باشد .

تطبیق :

التاسع [الحقیقة الشرعیة]

أنه اختلفوا فی ثبوت الحقیقة الشرعیة و عدمه علی أقوال و قبل الخوض فی تحقیق الحال (ثبوت و عدم ثبوت) **لا بأس بتمهید مقال** (اشکالی نیست در آماده کردن یک گفتار – این گفتار همان مقدمه است) **و هو** (ان مقال عبارت است از این که) **أن الوضع التعیینی کما یحصل بالتصریح** (تصریح کردن واضع) **بإنشائه** (به انشاء وضع) **کذلک یحصل** (وضع تعیینی) **باستعمال** (استعمال کردن واضع لفظ را در) **اللفظ فی غیر ما وضع له کما** (استعمال لفظ در غیر ما وضع له چگونه به کار می رود ، می فرماید همان طوری به کار می رود که اگر برای آن معنی غیر موضوع له ، وضع شده بود) **إذا وضع له بأن** (توضیح کما اذا وضع له) **یقصد الحکایة عنه** (به این که قصد بشود حکایت کردن از معنی) **و الدلالة علیه بنفسه** (به سبب خود لفظ) **لا بالقرینة** (نه به کمک قرینه) **و إن کان** (اگر چه بوده باشد واضع) **لا بد حینئذ** (حین قصد الوضع بالاستعمال) **من نصب قرینة إلا** (بیان فرق بین قرینه در وضع تعیینی فعلی با قرینه در

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

معنی مجازی) **أنه** (قرینه) **للدلالة علی ذلک** (استعمال به قصد وضع) **لا علی إرادة المعنی کما فی المجاز فافهم** [۲۶].

و (بیان اشکال) **کون استعمال اللفظ فیه** (و می باشد استعمال لفظ (علی) در غیر ماوضع له) **کذلک** (به قصد وضع) **فی غیر ما وضع له بلا مراعاة** (این استعمال ، استعمال لفظ در غیر ما وضع است است بدون این که آن علاقاتی که در مجاز معتبر هستند مراعات و ملاحظه شوند در نتیجه این استعمال نه حقیقی است و نه مجازی) **ما اعتبر فی المجاز فلا یکون بحقیقة و لا مجاز غیر ضائر** (خبر برای کون) **بعد ما کان مما یقبله الطبع** (بعد از این که ذوق این استعمال را می پسندد) **و لا یستنکره و قد عرفت سابقا أنه فی الاستعمالات الشائعة فی المحاورات ما لیس بحقیقة و لا مجاز .**

نوار ۲۳ : حقیقت شرعیه

مطلب اول : درباره ی معانی الفاظ عبادات (مثل صلاه و صوم و...) دو احتمال است :

- **احتمال اول :** یحتمل این معانی ، معانی جدیده باشند یعنی معانی این الفاظ در شرایع سابقه نبوده و در دین اسلام اختراع شده است . طبق این احتمال اگر کسی ادعا بکند که الفاظ عبادات از راه وضع تعیینی فعلی حقیقت در معنی جدید شده این ادعا ، ادعای قریبی است .

دلیل : این دلیل را در ضمن دو مرحله بیان می کنیم :

❖ **مرحله ی اول** [۲۷] : متبادر از الفاظ عبادات در زبان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معنی جدید است و تبادر علامت حقیقت است .

❖ **مرحله ی دوم :** حقیقت شدن الفاظ در معنای جدید از راه وضع تعیینی قولی نبوده لانه لوکان لبان پس از راه وضع تعیینی فعلی بوده است [۲۸] .

یعنی این طور نبوده است که پیامبر بفرمایند وضعت لفظ صلاه لمعنی النماز . سوال می کنیم که چرا از طریق وضع تعیینی قولی نبوده است ؟ جواب می دهند لو کان لبان یعنی اگر بود حتما باید برای ما نقل می شد زیرا صحابه دائما خودکار و کاغذ دستشان بوده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هر کاری می کردند را می نوشتند . اگر پیامبر روزی به منبر رفته بودند و فرموده بودند که وضعت لفظ الصلاه للنماز ، باید برای ما نقل می شد حداقلش باید به

---

[۲۶] رجوع کنید به اقای حکیم . ما یک طور دیگری معنی کردیم .

[۲۷] در کفایه فقط این مرحله ی اول بیان شده است

[۲۸] مرحوم خوئی در این جا اشکال گرفته است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صورت خبر واحد نقل می شد در حالی که نقل نشده است . پس ثبت که از راه وضع تعیینی فعلی [۲۹] .

موید : چون بین معنی لغوی صلاه و معانی جدیده علاقه وجود ندارد .

صلاه معنی لغویش دعا است و معنی جدید نماز است . و بین این دو معنی هیچ علاقه ای وجود ندارد . حالا که هیچ علاقه ای وجود ندارد معلوم میشود که صلاه نمی تواند مجاز باشد در معنی جدید زیرا اگر مجاز باشد باید بین معنی مجازی و لغوی علاقه باشد لذا معلوم می شود که صلاه حقیقه در معنی جدید (نماز) است و وقتی حقیقه شد ، حقیقت شدنش از راه وضع تعیینی قولی نیست پس از طریق وضع تعیینی فعلی است .

اشکال : یک نفر اشکال می گیرد و می گوید بین معنی لغوی صلاه با معنی جدید ان علاقه وجود دارد و ان هم علاقه ی جزء و کل است .

جواب : صاحب کفایه می فرمایند خیر این جا علاقه ی جزء و کل وجود ندارد . علاقه ی جزء و کل شرایطی دارد که آن شرایط در این جا وجود ندارد . این شرایط عبارتند از :

۱. مرکب باید مرکب حقیقی باشد در حالی که صلاه مرکب اعتباری است .

۲. جزء هم باید از اجزاء رئیسه باشد به گونه ای که با منتفی شدن جزء ، کل هم منتفی بشود .

- **احتمال دوم :** یحتمل این معانی ف معانی قدیمه باشد یعنی معانی این الفاظ در دین اسلام اختراع نشده است و قبل از اسلام هم بود (مقتضای بسیاری از آیات و روایات این احتمال است) . طبق این احتمال :

✓ **اولا** حقیقه شرعیه ثابت نیست [۳۰] . چون حقیقه شرعیه متوقف بر این است که معنی یک معنی جدید باشد .

✓ **ثانیا** با در نظر گرفتن این احتمال ، ادله ای که برای ثبوت حقیقت شرعیه ذکر شده است باطل هستند .

کسانی که می گویند حقیقت شرعیه وجود دارد و ثابت است ، یک ادله ای دارد . ما اگر این احتمال را در نظر بگیریم ، تمام آن ادله از بین می روند زیرا حقیقت شرعیه متوقف بر این است که معنی ، معنی جدیده باشد . و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

اشکال بر احتمال دوم : احتمال دوم باطل است یعنی معنی ، معنی قدیم نیست و جدید است

---

[۲۹] این دلیل دقیق نیست زیرا اگر از راه وضع تعیینی قولی نبود ، اثبات نمی شود که از راه وضع تعیینی فعلی بوده است لعل از راه وضع تعینی باشد

[۳۰] این کلام صاحب کفایه صحیح نیست و اقای خوئی هم این جا اشکال گرفته است . حقیقه شرعیه مبتنی بر این که معنی معنی جدید باشد ، نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری :** عبادت شرع ما با عبادت شرایع سابقه مختلف الاجزاء و شرایط هستند . یعنی نمازی که ما می خوانیم با نمازی که در شرایع سابقه می خواندند اجزاء و شرایطشان فرق دارد .
- **کبری :** دو امری که مختلف الاجزاء و الشرایط هستند تغایر ماهیتی دارند .
- **نتیجه :** عبادت شرع ما با عبادت شرایع سابقه تغایر ماهیتی دارد . و این معنی اش این است که عبادت شرع ما قبلا نبوده است و در شرع ما موجود شده است .

جواب : صاحب کفایه می فرمایند کبری باطل است .

- **صغری :** اختلاف عبادت شرع ما با عبادت شرایع سابقه از قبیل اختلاف در مصادیق است .
- **کبری :** و اختلاف در مصادیق مضر به وحدت ماهیت نیست .
- **نتیجه :** اختلاف شرع ما با عبادت شرایع سابقه مضر به وحدت ماهیت نیست .

توضیح :

صاحب کفایه می فرماید ماهیت و حقیقت و ذات عبادت شرع ما با شرایع سابقه یکی است . و می فرماید اختلاف در اجزاء و شرایط از باب اختلاف در مصداق است . ماهیت انسان یک چیز است اما افراد و مصادیقش با هم اختلاف دارند .

صاحب کفایه می خواهد بفرماید ماهیت صلاه در دین ما و در شرایع گذشته یک چیز است و ان ماهیت عبارت است از : ما هو ناهی عن الفحشاء و المنکر ، ما هو معراج المومن ، ما هو قربان کل تقی . ماهیت صلاه در همه ی شرایع همین هاست لکن افراد صلاه در شرایع سابقه با افراد صلاه در شرع ما فرق دارد .

اصلا در دین خودمان ، صلاه یک ماهیت دارد اما افرادش مختلف است مثلا نماز غرقی فقط اشاره است ، نماز انسان سالم غیر مسافر ۴ رکعت است ، نماز مسافر ۲ رکعت است ، نماز مریض ، بدون ایستادن است .

تطبیق :

إذا (احتمال اول) **عرفت هذا** (مقال را) **فدعوی الوضع التعیینی فی الألفاظ المتداولة فی لسان الشارع هکذا** (قید وضع) **قریبة جدا و مدعی القطع به غیر مجازف قطعا و یدل علیه تبادر المعانی الشرعیة منها فی محاوراته و یؤید ذلک أنه ربما لا یکون علاقة معتبرة بین المعانی الشرعیة و اللغویة فأی علاقة بین الصلاة شرعا و الصلاة بمعنی الدعاء و مجرد اشتمال الصلاة علی الدعاء لا یوجب ثبوت**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ما یعتبر من علاقة الجزء و الکل بینهما کما لا یخفی. هذا کله بناء علی کون معانیها مستحدثة فی شرعنا .

و أما بناء علی کونها ثابتة فی الشرائع السابقة کما هو قضیة غیر واحد من الآیات مثل قوله تعالی کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ و قوله تعالی وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ و قوله تعالی وَ أَوْصانِی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا إلی غیر ذلک فألفاظها حقائق لغویة لا شرعیة و اختلاف الشرائع فیها جزءا و شرطا لا یوجب اختلافها فی الحقیقة و الماهیة إذ لعله کان من قبیل الاختلاف فی المصادیق و المحققات کاختلافها بحسب الحالات فی شرعنا کما لا یخفی.

ثم لا یذهب علیک أنه مع هذا الاحتمال لا مجال لدعوی الوثوق فضلا عن القطع بکونها حقائق شرعیة و لا لتوهم دلالة الوجوه التی ذکروها علی ثبوتها لو سلم دلالتها علی الثبوت لولاه و منه [قد] انقدح حال دعوی الوضع التعینی معه و مع الغض عنه فالإنصاف أن منع حصوله فی زمان الشارع فی لسانه و لسان تابعیه مکابرة نعم حصوله فی خصوص لسانه ممنوع فتأمل.

و أما الثمرة بین القولین فتظهر فی لزوم حمل الألفاظ الواقعة فی کلام الشارع بلا قرینة علی معانیها اللغویة مع عدم الثبوت و علی معانیها الشرعیة علی الثبوت فیما إذا علم تأخر الاستعمال و فیما إذا جهل التاریخ ففیه إشکال و أصالة تأخر الاستعمال مع معارضتها بأصالة تأخر الوضع لا دلیل علی اعتبارها تعبدا إلا علی القول بالأصل المثبت و لم یثبت بناء من العقلاء علی التأخر مع الشک و أصالة عدم النقل إنما کانت معتبرة فیما إذا شک فی أصل النقل لا فی تأخره فتأمل

نوار ۲۴ : حقیقت شرعیه : این نوار موجود نیست .

نوار ۲۵ : صحیح و اعم

خلاصه ی درس دیروز :

ایا الفاظ عبادات مثل صلاه و صوم و .... وضع شده اند برای خصوص صحیح (کامل الاجزاء و الشرایط) یا وضع شده است برای اعم از صحیح و فاسد . صاحب کفایه فرمودند که اول ۵ مقدمه بیان می کنیم و بعد وارد بحث اصلی می شویم :

- **مقدمه ی اول :** در مبحث حقیقه شرعیه دو نظریه ی معروف بود :

۱. حقیقه شرعیه ثابت است یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است این الفاظ عبادات را از معنی لغوی نقل داده است به معنی جدید . حالا این کسانی که قائل اند حقیقه شرعیه ثابت است ایا می توانند در این بحث بیایند ؟؟ بله می توانند بیایند به این صورت که ایا رسول اکرم این الفاظ عبادات را وضع کرده است برای معنی جدید ایا برای

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

معنی جدید صحیح وضع کرده اند یا برای معنی جدید اعم از صحیح و فاسد وضع کرده اند ؟؟

۲. حقیه شرعیه ثابت نیست (منکرین) ایا این ها می توانند در این بحث شرکت کنند ؟؟ و مثلا گروهیشان صحیحی و گروهیشان اعمی بشوند ؟؟ در این مساله دو نظریه است :

- **نظریه ی اول : صاحب کفایه** : نمی توانند در این بحث شرکت کنند و حرف همه یک چیز است یا همه صحیحی هستند یا همه اعمی .
- **نظریه ی دوم (درس امروز)** : منکرین حقیقه شرعیه می توانند در این بحث شرکت کنند و بعضیشان بشوند صحیح و بعضی دیگر بشوند اعمی .

از چه طریق می توانند وارد این بحث شوند ؟؟ از طریق سبق المجاز من المجاز.

منکرین حقیقه شرعیه در این بحث دو دسته می شوند :

- **دسته ی اول : صحیحی ها** : صحیحی می فرماید رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که این الفاظ را در معانی جدید به کار می برند ، این استعمال مجازی است (چون فرض این است که این اقایان منکرین حقیقه شرعیه هستند) اما ایشان ابتدا این الفاظ را در معنی صحیح به کار می برد پس این معنی صحیح می شود معنی شرعی و جدید و مجازی صحیح . این صحیح می شود مجاز اول و در این جا ایشان ملاحظه ی بین معنی لغوی و معنی جدید صحیح را کرده اند .

سپس ایشان در اعم از صحیح و فاسد به کار می برند یعنی ملاحظه ی علاقه می کنند بین صحیح و فاسد . در این استعمال دوم هم مجازی است .

- **دسته ی دوم : اعمی ها** : دقیقا بر عکس صحیحی ها می گویند . ایشان می گویند در استعمال اول ، پیامبر لفظ در معنی اعم به کار می برد و بعد در استعمال دوم در معنی صحیح به کار می برد .

سوال : چه فرق است بین مجاز اول و دوم ؟؟

جواب : اگر مراد پیامبر مجاز اول باشد فقط احتیاج به یک قرینه است و ان قرینه ی صارفه از معنی لغوی است . اما اگر مراد ایشان مجاز دوم باشد ، احتیاج به دو قرینه است :

۱. باید یک قرینه ی صارفه از معنی لغوی بیاورند
۲. باید یک قرینه ی معینه بیاورند بر مجاز دوم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکال صاحب کفایه : این طریق سبق المجاز من المجاز باطل است .

- **صغری :** طریقه ی سبق المجاز من المجاز متوقف بر دو چیز است :

۱. اثبات بشود که صحیح بین معنی لغوی و خصوص صحیح و اعمی بین معنی لغوی و خصوص اعمی ملاحظه ی علاقه کرده است

۲. باید اثبات شود که مجاز اول احتیاج به یک قرینه دارد .

- **کبری :** و لکن این دو امر قابل اثبات نیست
- **نتیجه :** پس طریقه ی سبق المجاز من المجاز قابل اثبات نیست (اگر چه ثبوتا ممکن است)

توضیح : صاحب کفایه می خواهد بفرماید که این بیان ثبوتا و در مقام واقع حرف خوبی است اما در مقام اثبات اگر بخواهیم این طریقه ی سبق المجاز من المجاز را ثابت کنیم ابتدا باید دو امر را در مقام ظاهر ثابت کنیم :

الف : اول باید اثبات کنی که صحیحی اول فقط بین معنی لغوی و خصوص صحیح ملاحظه ی علاقه کرده و اعم هم فقط بین معنی لغوی و خصوص معنی اعم ملاحظه ی علاقه کرده است و دلیلی که این مطلب را اثبات کند وجود ندارد .

ب : و باید اثبات شود که مجاز اول فقط به یک قرینه نیاز دارد که این هم قابل اثبات نیست زیرا ممکن است شخصی بگوید مجاز اول هم نیاز به دو قرینه دارد

تطبیق :

العاشر [الصحیح و الأعم]

أنه وقع الخلاف فی أن ألفاظ العبادات أسام لخصوص الصحیحة أو للأعم منها.

و قبل الخوض فی ذکر أدلة القولین یذکر أمور

منها أنه لا شبهة فی تأتی الخلاف علی القول بثبوت الحقیقة الشرعیة

و فی جریانه (صحیح و اعم) **علی القول بالعدم** (عدم ثبوت حقیقه شرعیه) **إشکال .**

و غایة ما یمکن أن یقال فی تصویره (نهایت چیزی که ممکن است گفته شود در به تصویر کشیدن جریان خلاف – یعنی اگر منکرین حقیقه شرعیه را در این اختلاف بیاوریم ، نهایت چیزی که ممکن است گفته شود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این است که) **أن النزاع** (نزاع منکرین حقیقه شرعیه در این بحث) **وقع علی هذا** (عدم ثبوت حقیقه شرعیه) **فی أن** (نزاعشان در این است که مجاز اول کدام است که صحیحی می گوید صحیح مجاز اول و اعمی می گوید معنی اعم مجاز اول است) **الأصل** (ریشه و ابتدا و اول) **فی هذه الألفاظ المستعملة مجازا فی کلام الشارع هو** (آن اصل و اول) **استعمالها فی خصوص الصحیحة** (منکرین صحیحی) **أو الأعم** (منکرین اعمی) ، **بمعنی أن أیهما** (کدام یکی از این دو – صحیح و اعم) **قد اعتبرت** (ملاحظه شده است – پیامبر ملاحظه کرده اند) **العلاقة بینه و بین المعانی اللغویة ابتداء** (ملاحظه شده است علاقه ی بین او و بین معانی لغوی در ابتدا و اصل و استعمال اول) **و قد استعمل فی الآخر** (استعمال دوم) **بتبعه** (مجاز اول) **و مناسبته** (و بخاطر مناسبت با مجاز اول) **کی ینزل کلامه علیه** (تا حمل بشود کلام شارع بر مجاز اول) **مع القرینة الصارفة عن المعانی اللغویة و عدم قرینة أخری معینة للآخر** (اخر یعنی مجاز دوم – زیرا اگر قرینه ی معینه برای مجاز دوم باشد ، کلام شارع حمل بر مجاز دوم می شود) .

و أنت خبیر بأنه لا یکاد یصح هذا (صحیح نیست این تصویر – تصویر سبق المجاز من المجاز بود) **إلا إذا علم** (این علم نشانه ی این است که رفته است سراغ مقام اثبات) **أن العلاقة إنما اعتبرت کذلک** (در نظر گرفته شده است علاقه از طرف شارع ، این چنین ، یعنی صحیح بین صحیح و لغوی و اعمی بین اعم و لغوی) **و أن بناء الشارع فی محاوراته** (مکالماتشان) **استقر عند عدم نصب قرینة أخری** (غیر از قرینه ی صارفه) **علی إرادته** (مستقر شده است بناء شارع بر اراده ی مجاز اول) **بحیث کان هذا** (به گونه ای که این بناء شارع) **قرینة علیه** (مجاز اول) **من غیر حاجة إلی قرینة معینة أخری** (بهتر بود اخری را قبل از معینه می اورد – اخری یعنی غیر از قرینه ی صارفه) **و أنی لهم** (قائلین به این تصویر) **بإثبات ذلک** (و کجا این اقایان می توانند این دو مطلب را اثبات کنند ؟؟) .

قاضی ابوبکر باقلانی در مبحث حقیقه شرعیه یک نظریه دارد ، ما می خواهیم این عقیده را مطرح کنیم و ببینیم که اگر کسی این عقیده را قبول کرد می تواند در بحث صحیح و اعم شرکت کند یا خیر ؟

قاضی می گوید این الفاظ عبادات فقط در معانی لغوی به کار رفته است یعنی شارع وقتی می گوید صل ، یعنی ادع دعا کن . سوال می کنیم که بعضی اوقات شارع از این صل می خواهد نماز را بفهماند ؟؟ می گوید خیر این صل که شارع می خواهد به وسیله ی ان نماز را بفهماند به معنای دعا است لکن با این صل یک قسمتی از نماز را به شما می فهماند و ان قسمت دعای نماز است . آن وقت اجزا و شرایط دیگر نماز با قرائن فهمانده می شود یعنی صل شارع و قرینه ی منضمه مساوی هستند با نماز .

حالا اگر کسی معتقد به این نظریه شد ایا در این بحث صحیح و اعم می تواند شرکت کند یا خیر ؟ صاحب کفایه می فرماید نمی تواند اما شیخ انصاری می فرماید که می تواند . شیخ انصاری می فرماید ما بیایم کلام را ببریم روی قرائن منضمه که ایا شارع به کمک قرائن منضمه می خواهد خصوص صحیح را بفهماند یا می

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

خواهد اعم از صحیح و فاسد را بفهماند که صحیحی می گوید شارع به وسیله ی این قرائن منضمه می خواهد خصوص صحیحه را بفهماند اما اعمی می گوید اعم از صحیح و فاسد را می خواهد بفهماند .

این حرف شیخ انصاری اشکال دارد زیرا ایشان از بحث خارج شد زیرا بحث ما روی لفظ عبادت است اما شیخ کلام را برد روی قرینه .

و قد انقدح [۳۱] **بما** (تصویر نزاع بنابر عدم ثبوت حقیقه شرعیه) **ذکرنا تصویر النزاع علی ما نسب إلی الباقلانی و ذلک** (تصویر نزاع به این صورت است که) **بأن یکون النزاع فی أن قضیهٔ القرینهٔ المضبوطهٔ** (ضمیمه شده به کلام شارع) **التی لا یتعدی عنها إلا بالأخری** (که ما از این قرینه به چیز دیگری تعدی نمی کنیم مگر این که قرینه ی قوی تری بیاید یعنی بر طبق این قرینه عمل می کنیم مگر این که قرینه ی قوی تری بیاید) **الدالهٔ** (صفت قرینه – این قرینه بیانگر سایر اجزاء و شرایط است) **علی أجزاء المأمور به و شرائطه هو** (ان مقتضی عبارت است از) **تمام الأجزاء و الشرائط أو هما فی الجملهٔ** (اعم از تمام یا ناقص)) **فلا تغفل** .

- **مقدمه ی دوم : معانی صحت**

برای صحت معانی زیادی بیان شده است :

۱. یعنی اسقاط الاعاده و القضا . این معنی را فقها بیان کرده اند یعنی وقتی که فقها می گویند فلان عمل صحیح است یعنی این عمل مسقط اعاده است و احتیاجی به اعاده و قضا ندارد .
۲. موافقت با شریعت . این معنی را متکلمین بیان کرده اند

صاحب کفایه می فرماید صحت یک معنی بیشتر ندارد و ان تمامیت است و ان وقت این تمام بودن یک لوازمی و آثاری دارد که در هر علمی آمده اند از تمامیت تعبیر کرده اند به آن اثری که در آن علم مهم است مثلا در علم فقه که بحث از فعل مکلف می کند ، اعاده و قضاد هم فعل مکلف است لذا برای فقیه اسقاط الاعاده و القضا مهم است لذا تمامیت که اثرش اسقاط قضا و اعاده است ، چون این اثر برایش مهم بوده به جای تمامیت از این اثر تعبیر کرده است .

و منها :

أن الظاهر (أن الصحهٔ عند الکل بمعنی واحد (لغه و عرفا)) **و هو** (معنی واحد) **التمامیهٔ و تفسیرها بإسقاط القضاء** (مراد از این قضا اعم از قضا و اعاده است)) **کما عن الفقهاء أو بموافقهٔ الشریعهٔ کما عن**

---

[۳۱] صاحب کفایه خیلی جاها می فرماید از مباحث قبل روش شد در حالی که واقعا روشن نمی شود و یکی از مواردش همین جاست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

المتكلمين أو غير ذلک (غير اين دو تفسير) **إنما هو بالمهم من لوازمها** (صحت) **لوضوح اختلافه** (مهم) **بحسب اختلاف الأنظار و هذا** (اختلاف در مهم) **لا يوجب تعدد المعنى كما لا يوجبه** (تعدد معنى) **اختلافها** (صحت) **بحسب الحالات من السفر و الحضر و الاختيار و الاضطرار إلى غير ذلک كما لا يخفى.**

نوار ۲۶ : ادامه ی صحیح و اعم / نسبی بودن صحت و فساد –

نکته : نسبی بودن صحت و فساد

صحت و فساد دو امر نسبی هستند نه حقیقی یعنی این که یک عمل برای یک مکلف صحیح است و همین عمل برای مکلف دیگری فاسد است . مثلا یک نماز ۴ رکعتی برای مکلف حاضر صحیح است اما برای مکلف مسافر باطل و فاسد است . اگر صحت و فساد یک امر حقیقی باشد معنایش این است که اگر یک عمل صحیح بود برای همه صحیح است و اگر فاسد بود برای همه فاسد است .

و منه (اختلاف صحت به حسب حالات – صحبتی از فساد در میان نیست یعنی عمل صحیح برای این مکلف یک جور است و برای مکلف دیگر یک جور دیگر است) **ينقدح أن الصحة و الفساد أمران إضافيان** (نسبی) **فيختلف شيء واحد** (مثلا صلاه جلوسی – نماز ۴ رکعتی) **صحة و فسادا** (تمییز برای یختلف) **بحسب الحالات فيكون** (می باشد آن شی واحد) **تاما** (صحیحا) **بحسب حالة** (**صلاه جلوسی به حسب حالت عجز**) **و فاسدا بحسب أخرى** (**صلاه جلوسی به حسب حالت قدرت**) **فتدبر جيدا .**

- **مقدمه ی سوم :**

قبل از این که وارد اصل مطلب بشویم ابتدا ۳ مقدمه را بیان می کنیم :

- **مقدمه ی اول :** الفاظ عبادات علی قول (نظریه ی صاحب کفایه هم همین است) وضع در آنها عام عام است . یعنی این که کلمه ی صلاه لفظ عبادت است . زمانی که واضع می خواهد کلمه ی صلاه را برای یک معنی وضع بکند ابتدا یک معنی کلی را در ذهنش آورده است که این معنی کلی دارای افراد و مصادیق کثیره است و بعد این لفظ صلاه را وضع کرده است برای همان معنی کلی .
- **مقدمه ی دوم :** صلاه صحیحه و فاسده دارای افراد کثیره هستند .
- **مقدمه ی سوم :** ما دو قانون فلسفی داریم که این دو قانون مورد قبول بعضی از علماست زیرا در آن اختلاف است :
  - قانون اول (مربوط به علت) : الواحد لایصدر منه الا الواحد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صادر نمی شود از یک چیزی مگر یک چیز . اگر شما یک دسته گل نرگس دارید ، چند تا بو دارید ؟؟ یک بو . (این مثال فقط از باب تفهیم مطلب است و الا دقیق نیست)

- قانون دوم (مربوط به معلول) : الواحد لایصدر الا من الواحد .

با حفظ این ۳ مقدمه :

کسانی که می گویند الفاظ عبادات برای صحیح (کامل الاجزاء و الشرایط) وضع شده است باید یک معنی کلی (قدر جامع) پیدا بکنند که این معنی شامل تمامی افراد و مصادیق نماز صحیح بشود . و وقتی می خواهند لفظ صلاه را وضع بکنند بگویند ما ان معنی کلی را آوردیم در ذهنمان و لفظ صلاه را برای همین معنی کلی وضع کردیم تا وضع بشود عام عام .

اعمی هم همین طور یعنی این گروه هم باید یک معنی کلی پیدا کنند که این معنی کلی در تمامی نماز های صحیح و فاسد وجود دارد .

صاحب کفایه می فرماید صحیحی می تواند قدر جامع را ارائه بدهد . چگونه ؟ می فرماید تمام افراد صحیحه ی نماز یک اثر دارند و ان این است که همه ی این ها ، ناهی عن الفحشاء و المنکر هستند . خب اگر همه ی این ها ، این یک اثر را دارند این یک اثر فقط از یک چیز ناشی می شود بدلیل قاعده ی الواحد لذا معلوم می شود که در تمامی افراد صحیحه ی عبادت یک چیز وجود دارد که همان چیز قدر جامع است . حالا ان چیز چیست ؟ این جا می فرماید قدر جامع یک کلی بی نام و نشان است . یعنی ما نمی دانیم آن معنی کلی و قدر جامع چیست و فقط آثار آن را می دانیم .

بعد صاحب کفایه می فرماید که اعمی نمی تواند قدر جامع را پیدا بکند . سوال می کنیم که همین قدر جامعی که شما گفتید ، برای اعمی ها هم باشد ؟ جواب می دهد که خیر نمی تواند باشد زیرا اعمی ها نماز صحیح دارند و نماز فاسد هم دارند و نماز های فاسد این اثرها را ندارند .

اشکال شیخ انصاری به صحیحی ها :

صحیحی نمی تواند قدر جامع پیدا بکند . زیرا قدر جامع دو حالت دارد :

۱. یا مرکب است
۲. یا بسیط است : در این صورت هم دو حالت دارد
    - **حالت اول :** یا مطلوب هست
    - **حالت دوم :** یا ملزوم مطلوب است

و هرکدام که باشد باطل است در نتیجه صحیحی نمی تواند قدر جامع پیدا بکند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اگر مرکب باشد ، مثلا صحیحی بگوید که قدر جامع بین افراد و مصادیق نماز صحیحه ، یک نماز ۴ رکعتی کامل الاجزاء و الشرایط است . شیخ می فرماید مرکب نمی تواند قدر جامع باشد زیرا :

- **صغری :** مرکب امری است که ممکن است صحیح یا فاسد باشد .

توضیح : اگر صحیحی بگوید قدر جامع مرکب است مثل نماز ۴ رکعتی کامل الاجزاء و الشرایط . شیخ می فرماید این نمی تواند قدر جامع باشد زیرا مرکب گاهی صحیح و گاهی باطل و فاسد است . زیرا همین نماز ۴ رکعتی برای یک نفر صحیح و برای نفر دیگر فاسد است .

- **کبری :** هر امری که ممکن است صحیح یا فاسد باشد قدر جامع افراد صحیحه نیست .
- **نتیجه :** مرکب قدر جامع افراد صحیحه نیست .

اما اگر بسیط باشد که این حالت هم خودش دو حالت دارد :

- **یا مطلوب است** یعنی مورد طلب است یعنی تمام افراد نماز مطلوب هستند پس قدر جامع ما مطلوب است (مراد از مطلوب ، مصداق مطلوب نیست زیرا مصداق مطلوب همین نمازی است که الان دارند آن را می خوانند که مرکب است بلکه مراد از مطلوب معنی و مفهوم مطلوب است) : شیخ می فرماید این هم باطل است
- **یا ملزوم مطلوب** یعنی بگوییم قدر جامع بین نماز های صحیح یک چیزی است که مطلوب لازمه ی آن است انهم لازم مساوی یعنی هر زمان که آن چیز بود ، مطلوب هم هست و هر موقع مطلوب بود ان چیز هم هست مثل وجود نهار نسبت به طلوع شمس . شیخ می فرماید این هم باطل است .

تطبیق :

و منها أنه لا بد علی کلا القولین (صحیحی و اعمی) **من قدر جامع** (یک معنی کلی که قدر جامع بین تمامی افراد است) **فی البین کان هو** (که می باشد ان قدر جامع) **المسمی بلفظ کذا** (نامیده شده به فلان لفظ مثلا صلاه) **و لا إشکال فی وجوده** (قدر جامع) **بین الأفراد الصحیحة و إمکان الإشارة إلیه** (و امکان دارد که اشاره بشود به این قدر جامع به وسیله ی آثارش) **بخواصه و آثاره فإن** (علت برای لا اشکال فی وجوده) **الاشتراک** (مشترک بودن افراد صحیحه در اثر) **فی الأثر کاشف عن الاشتراک فی جامع واحد یؤثر الکل فیه** (تاثیر می گذارند تمام افراد صحیحه در آن اثر به واسطه ی آن قدر جامع) **بذاک الجامع فیصح تصویر المسمی** (قدر جامعی که اسم صلاه را روی آن گذاشتیم) **بلفظ الصلاة مثلا بالناهیة عن الفحشاء و ما هو معراج المؤمن و نحوهما .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و الإشكال (مبتدا) **فيه** (قدر جامع بين افراد صحيحه) **بأن الجامع لا يكاد يكون أمرا مركبا** (مثل نماز ۴ رکعتی) **إذ كل ما فرض جامعا** (هر مرکبی که جامع فرض شود) **يمكن أن يكون صحيحا و فاسدا لما عرفت** (صحت و فساد امر نسبی هستند) **و لا أمرا بسيطا** (و قدر جامع امر بسیط نیست) **لأنه** (امر بسیط) **لا يخلو إما أن يكون هو** (یا این که آن امر بسیط ، عنوان و مفهوم مطلوب است) **عنوان المطلوب أو ملزوما مساويا له** (مطلوب)

نوار ۲۷ : ادامه ی صحیح و اعم / اشکال شیخ انصاری به قدر جامع صحیحی ها و جواب صاحب کفایه

کلام شیخ در رد امکان تصویر جامع توسط صحیحی ها

بحث ما روی اشکال شیخ در پیدا کردن قدر جامع توسط صحیحی ها بود . ایشان فرمود صحیحی ها نمی توانند قدر جامع پیدا کنند زیرا این قدر جامع یا مرکب است که این امکان ندارد و این توضیحش گذشت . یا قدر جامع بسیط است که این همهٔ دو حالت دارد :

اول درس امروز :

- **حالت اول :** قدر جامع مطلوب است اما قدر جامع نمی تواند مطلوب باشد به ۳ دلیل :

یعنی اگر کسی بیاید بگوید که من یک معنی کلی پیدا می کنم که این معنای کلی در تمامی نمازهای صحیح وجود دارد . سوال می کنیم که این معنای کلی چیست ؟ می گوید مطلوب . می گوییم مطلوب نمی تواند قدر جامع باشد به ۳ دلیل :

❖ **دلیل اول :**

- **صغری :** اگر مطلوب ، قدر جامع باشد لازمه اش دور است

توضیح : اگر قدر جامع مطلوب باشد یعنی چی ؟ یعنی یک نفر بیاید بگوید من بین تمامی نمازهای صحیح که مکلف می خواند یک قدر جامع پیدا می کنم که این معنی کلی در تمام این ها هست و ان مطلوب است . یعنی تک تک نمازهای صحیح مطلوب هستند .شیخ می فرماید این ۳ اشکال دارد و اشکال اولش این است که دور است .

چگونه دور لازم می آید ؟ مطلوب متوقف بر امر است و امر متوقف بر مطلوب است . سوال : چه موقع یک چیز می شود مطلوب ؟ وقتی که به آن امر شود . زمانی که شارع این چیز را طلب بکند و وقتی طلب کرد می شود مطلوب . امر هم از طرفی متوقف بر مطلوب است به این بیان که : وقتی که شارع می گوید صل ، امر رفته روی صلاه و صلاه می شود موضوع امر ، اگر قدر جامع را مطلوب بگیریم معنایش

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این است که کلمه ی صلاه وضع شده برای مطلوب . پس موضوع میشود مطلوب . و در جای خودش اثبات شده که موضوع تقدم دارد (تقدم رتبی) زیرا اول باید موضوع باشد تا مولی امرش را ببرید روی موضوع . بنابراین دور روشن شد .

- **کبری :** والازم باطل (دور باطل است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

❖ **دلیل دوم :**

- **صغری :** اگر قدر جامع مطلوب باشد لازمه اش ترادف صلاه و مطلوب است

توضیح : اگر قدر جامع مطلوب باشد یعنی لفظ صلاه برای مطلوب وضع شده باشد در نتیجه لازمه اش این است که لفظ صلاه با لفظ مطلوب مترادف شوند یعنی مثل انسان و بشر بشود و بالضروره این ها مترادف نیستند

- **کبری :** والازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

❖ **دلیل سوم :**

- **صغری :** اگر قدر جامع مطلوب باشد لازمه اش این است که صحیحی هنگام دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی قائل به احتیاط باشد .

توضیح : اگر گفتیم قدر جامع مطلوب است ، لازمه اش این است که در اقل و اکثر ارتباطی قائل به احتیاط باشد . مثلا شک می کنیم سوره جزء نماز هست یا نیست . اگر حزء نماز باشد نماز ۱۱ جزء خواهد داشت و اگر جزء نماز نباشد نماز ۱۰ جزء خواهد داشت . به این می گویند اقل و اکثر ارتباطی . من شک دارم ۱۰ جزء یا ۱۱ جزء است . مشهور می گویند ما قائل به برائت هستیم زیرا شک ، شک در تکلیف است و لذا مجرای برائت است . همین مشهور قائل به صحیح هستند . حالا اگر قدر جامع را مطلوب بگیرند باید در اقل و اکثر ارتباطی باید احتیاط کنند و قائل به احتیاط بشوند و نماز را ۱۱ جزئی بخوانند .

کسانی که می گویند الفاظ عبادات برای خصوص صحیح وضع شده است ، می گویند مولا فرموده است صل ، امر شارع رفته روی صلاه . فرض این است که صلاه یعنی مطلوب . کاملا مامور به مشخص است ، مامور به مطلوب است و شارع مطلوب را می خواهد . پس شک شما در این است که که ایا این نماز ۱۰ جزئی محصل و به وجود آورنده مامور به (مطلوب) هست یا نیست ؟؟ و شک در محصل مجرای احتیاط

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است (در صورتی که مامور به روشن باشد و مشخص باشد که شارع از ما چه چیزی می خواهد)

- **کبری** : فاللازم باطل (صحیحی قائل به برائت است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

- **حالت دوم** : قدر جامع ملزوم مطلوب است . شیخ انصاری می فرماید این حالت هم باطل است به همین دلیل سومی که ما ذکر کردیم . مشهور در اقل و اکثر ارتباط ی قائل به برائت هستند و صحیحی هم هستند حالا اگر بگویند قدر جامع در صحیح ها ملزوم مطلوب است لازمه اش این است که قائل به احتیاط باشند زیرا موضوع امر شارع کاملا شفاف است زیرا شارع معلوم است از ما چی می خواهد ، شارع از ما ملزوم مطلوب را می خواهد . شک ما در این است که اگر نماز بدون سوره بخوانیم یعنی اقل را بخوانیم ، این نماز بدون سوره محصل و محقق ملزوم مطلوب هست یا نیست و شک در محصل همه می گویند که باید احتیاط کرد

تطبیق :

و الأول (قدر جامع مطلوب است) **غیر معقول لبداهۀ** (اشکال اول – اشکال دور – می توان گفت خلف هم هست یعنی ما فرضناه متقدما یکون متاخرا و همچنین می توان گفت تقدم الشی عن نفسه است) **استحالۀ** (بدیهی است که محال می باشد) **أخذ ما لا یتأتی إلا من قبل الطلب** (ما لایتاتی الامن قبل الطلب یعنی مطلوب – بخاطر این که محال می باشد گرفتن و اخذ کردن چیزی که نمی آید مگر از ناحیه ی طلب که ان چیز مطلوب است) **فی متعلقه** (در متعلق طلب یعنی آن مطلوبی که ناحیه ی امر می آید نمی تواند متعلق امر باشد زیرا اگر متعلق امر شد منجر به دور می شود زیرا متعلق متوقف بر امر است و امر هم متوقف بر متعلقش می شود) **مع** (اشکال دوم – اشکال ترادف) **لزوم الترادف بین لفظۀ الصلاۀ و المطلوب** (یادتان هست که دیروز گفتیم آن کسانی که می گویند قدر جامع مطلوب است مرادشان مفهوم مطلوب است ، از این جا فهمیده میشود زیرا ترادف در مفهوم است نه در مصداق) **و** (عطف بر ترادف – اشکال سوم) **عدم جریان البراءۀ** (یعنی احتیاط جاری می شود) **مع الشک فی أجزاء العبادات** (مثال سوره) **و شرائطها لعدم** (علت برای عدم جریان برائت – چرا اگر قدر جامع را مطلوب بگیریم برائت جاری نمی شود ؟ زیرا موضوع امر کاملا روشن و مشخص است و مشخص است که شارع چه چیزی را می خواهد ، شارع مطلوب را می خواهد) **الإجمال** (شک) **حینئذ** (در این هنگام که قدر جامع مطلوب باشد) **فی المأمور به فیها** (عبادات) **و** (سوال می کنیم اگر مامور به واضح است پس شک در چیست ؟ می گوییم که شک در محصل ماموربه و محصل مطلوب است یعنی شک می کنیم نماز بی سوره محقق و محصل مطلوب هست یا خیر و شک در

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

محصل مجرای احتیاط است) **إنما الإجمال فیما یتحقق به** (ما یتحقق به یعنی محصل – شک در آن چیزی است که تحقق پیدا می کند مامور به به واسطه ی آن چیز) **و فی مثله (اجمال فیما یتحقق به) لا مجال لها** (برائت) **کما حقق فی محله** (همان طور که تثبیت شده است این عدم مجال در محل خودش – محل این عدم مجال قسمت برائت است) **مع** (بیان کبری – می خواهد بگوید صحیحی باید قائل به احتیاط بشود اما قائل به برائت است) **أن المشهور القائلین بالصحیح قائلون بها** (برائت) **فی الشک فیها** (اجزاء و شرایط) **و بهذا** (در این که مشار الیه این اسم اشاره کدام اشکال است بین محشین اختلاف وجود دارد . بعضی از محشین گفته اند که هر ۳ اشکالی که بالا بیان کردیم این جا هم هست . بعض دیگر گفته اند اشکال اول و دوم این جا هم هست و بعضی (مثل مرحوم حکیم) گفته اند فقط اشکال سوم جاری می شود حالا برویم ببینیم عبارت صاحب کفایه با کدام نظر می خورد – به واسطه ی همین اشکال) **یشکل** (وارد می شود اشکال) **لو کان البسیط هو ملزوم المطلوب** (ظاهر عبارت انصافا اشکال سوم است زیرا دارد بهذا و هذا برای اشاره به نزدیک است و نزدیک اشکال سوم است) **أیضا** (همان طور که اگر جامع عنوان مطلوب می بود اشکال داشت ، اگر جامع عنوان ملزوم مطلوب باشد اشکال دارد) **مدفوع** (خبر اشکال)

جواب صاحب کفایه به شیخ انصاری :

ایشان می فرماید اولا می گوییم قدر جامع ، بسیط است پس مرکب نیست . یعنی اجزاء ندارد . ثانیا اون بسیط هم ملزوم مطلوب است یعنی ان قدر جامعی بسیط که یک چیزی است بی نام و نشان که مطلوب لازمه ی ان است و ثالثا اشکال شما (قائلین به صحیح باید در شک در اقل و اکثر ارتباط قائل به احتیاط شوند در حالی که قائل به برائت هستند) وارد نیست . می فرماید شیخ گمان کرده است که هرجا شک در محصل بود جای احتیاط است در حالی که شک در محصل دو صورت دارد که در یک صورت احتیاط جاری است و در یک صورت ان برائت جاری می شود . به عبارت دیگر شک در محصلی که در این جا هست جای احتیاط نیست و ان شک در محصلی که جای احتیاط است این جا نیست .

تمام تکیه گاه شیخ انصاری در اشکال سوم ، شک در محصل بود . صاحب کفایه می فرماید شک در محصل هست اما جای احتیاط نیست . این اجمال کلام .

اما تفصیل کلام : مامور به دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی مامور به ممتاز از محصلش است (یعنی مامور به یک وجود دارد و محصل مامور به یک وجود دیگر دارد) اگر در باره ی چنین محصلی شک شود ، جای احتیاط است . مثلا شارع می فرماید تتطهر للصلاه (اگر مراد از طهارت ، طهارت باطنی باشد) این جا مامور به طهارت باطنی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است . سوال : وضو این جا چه کاره است ؟ ایا متحد با طهارت باطنی است یعنی به گونه اس هست که بتوانی به وضو اشاره کنی و بگویی طهارت باطنی است یا خیر ؟ خیر این ها ممتاز از هم هستند و وضو محصل طهارت باطنی است اما محصلی است که متحد با وضو نیست . حالا اگر درباره ی چنین محصلی شک کردید ، مثلا شک کردید بار سوم آب ریختن محصل وضو هست یا نیست . در چنین صورتی جای احتیاط است . زیرا شک در محصل در این صورت بازگشت به شک در مامور به و شک در اصل تکلیف نمی کند .

- **صورت دوم :** گاهی مامور به ممتاز از محصلش نیست بلکه با آن متحد است یعنی هردو یکی هستند . اگر درباره ی چنین محصلی شک کردید ، جای برائت است .

مثال : مثل ما نحن فیه . صاحب کفایه قدر جامع را ملزوم مطلوب گرفت . شارع فرموده صل یعنی امر رفته است روی صلا . صلاه یعنی ملزوم مطلوب . شما یک نماز ده جزئی می خوانی بعد شک می کنی این نماز ۱۰ جزئی محصل ملزوم مطلوب هست یا نیست . این نماز ده جزئی چه رابطه ای با ملزوم مطلوب دارد (اگر در واقع نماز ده جزئی واجب باشد) در این صورت این ها با هم متحد هستند یعنی می توانی به این نماز ۱۰ جزئی اشاره کنی و بگویی این نماز ده جزئی هست و ملزوم مطلوب هم هست . حالا اگر درباره ی این گونه محصلی که متحد با مامور به است شک کردید مجرای برائت است . چون شک در محصل بازگشت می کند به شک در تکلیف زیرا شک در محصل کردی معنایش این است که شک در مامور به داری و شک در مامور به یعنی شک داری که امر شارع روی این جزء هم رفته است یا خیر واین شک در تکلیف است که مجرای برائت است

اقای شیخ هر شک در محصلی جای احتیاط نیست .

تطبیق :

بأن الجامع (قدر جامع بین افراد صحیح) **إنما هو مفهوم واحد** (بسیط – پس مرکب نیست که آن مفهوم بسیط ملزوم مطلوب است) **منتزع** (که این مفهوم واحد انتزاع شده است) **عن هذه المرکبات** (مرکبات خارجیه ی صحیحه) **المختلفة زیادة و نقیصة** (مثل صلاه کامل ، صلاه مسافر ، صلاه با قیام ف صلاه بی قیام) **بحسب اختلاف الحالات متحد** (صفت مفهوم – صاحب کفایه می فرماید مفهوم ، ملزوم مطلوب است که این ملزوم مطلوب با مرکبات خارجیه متحد است یعنی می خواهد بگوید مامور به با محصلش متحد است یعنی به این صلاه صحیحه که دارد می خواند می تانم بگوییم نماز ۱۱ جزئی و می توان به ان بگوییم ملزوم مطلوب) **معها** (مرکبات خارجیه ی صحیحه) **نحو اتحاد** (از نوع اتحاد کلی و فرد – کلی ملزوم مطلوب است) **و فی مثله** (متحد) **تجری البراءة و إنما لا تجری** (جاری نمی شود برائت – احتیاط جاری می شود) **فیما إذا کان المأمور به أمرا واحدا** (بسیط) **خارجیا** (در خارج (مراد درون است نه عالم خارج) موجود می شود) **مسببا عن مرکب** (در مثال من مرکب وضو بود) **مردد بین الأقل** (شستن سوم نمی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

خواهد) **و الأكثر** (شستن سوم را می خواهد) **كالطهارة المسببة عن الغسل و الوضوء فيما إذا شک فی أجزائهما** (غسل و وضو) **هذا** (بیان قدر جامع) **علی الصحيح.**

نوار ۲۸ : ادامه ی صحیح و اعم / تصویر های مختلف از قدر جامع بنابر اعمی و نقد انها

کسانی که می گویند لفظ صلاه برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است باید بین نماز های صحیح و فاسد قدر جامع پیدا بکنند یعنی باید یک معنای کلی پیدا بکنند که این معنای کلی هم در نماز های صحیح باشد و هم در نمازهای فاسد .

و اعمی نمی تواند قدر جامع جامع پیدا بکند زیرا ۵ قدر جامع بیان شده است که هر ۵ تای آنها باطل است .

قدر جامع اول (نظر میرزای قمی) : قدر جامع عبارت است از مجموعه ارکان . یعنی لفظ صلاه برای مجموعه الارکان وضع شده است و این مجموعه ارکان در نمازهای صحیح که هست ، در نمازهای فاسد هم باید وجود داشته باشد و الا اگر ارکان در ان نباشد دیگر به آن صلاه گفته نمی شود ولو مجازا .

صاحب کفایه می فرماید به دو دلیل این قدرجامع باطل است :

- **دلیل اول :**
  - **صغری :** اگر قدر جامع مجموعه ارکان باشد لازمه اش این است که تسمیه وجودا و عدما دائر مدار ارکان باشد

    توضیح : یعنی این که اگر قدر جامع را مجموعه ارکان گرفتید و گفتید صلاه برای مجموعه ارکان وضع شده است پس این اسم صلاه دائر مدار مجموعه ارکان است یعنی هرجا مجموعه ارکان بود اسم صلاه هم هست و هرجا مجموعه ارکان نبود ، اسم صلاه هم نیست .
  - **کبری :** والازم باطل (تسمیه وجود و عدما دائر مدار ارکان نیست – ما می بینیم که گاهی ارکان هست اما اسم نیست و گاهی ارکان نیست اما اسم هست مثل نماز غرقی که فقط یک اشاره است اما صلاه صدق می کند و گاهی ارکان هست اما اسم نیست مثل این که کسی تمام ارکان را انجام می دهد اما مبالات ندارد)
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله

    نکته : میرزای نائینی به این اشکال یک جواب داده است
- **دلیل دوم :**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری** : اگر قدر جامع مجموعه ارکان باشد لازمه اش این است که استعمال صلاه در صلاه کامل الاجزاء و الشرایط مجاز باشد

توضیح : اگر کسی بگوید معنای لفظ صلاه ، مجموعه ارکان است یعنی صلاه برای آن ۵ جزء وضع شده است در این صورت اگر صلاه را استعمال کردید در کامل الاجزاء و الشرایط باید این استعمال مجازی باشد زیرا شما صلاه را برای آن ۵ جزء وضع کرده اید اما آن را استعمال کردید در آن ۵ جزء و اجزاء دیگری و اگر سر سوزنی معنای موضوع له با مستعمل فیه فرق بکند می شود مجاز

- **کبری** : والازم باطل (استعمال صلاه در صلاه کامل الاجزاء و الشرایط مجاز نیست)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

در نتیجه قدر جامع ، مجموعه ارکان نیست

تطبیق :

و أما علی الأعم (بنابراین که بگوییم لفظ صلاه برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده باشد یعنی لفظ صلاه وضع شده برای یک معنی کلی و جامع که هم شامل صلاه صحیحه و هم صلاه فاسده می شود در نتیجه صلاه مشترک معنوی می شود) **فتصویر الجامع فی غایة الإشکال فما قیل** (آن چه که گفته شده در به تصویر کشیدن قدر جامع) **فی تصویره أو یقال** (یا ممکن است گفته شود – چرا به دو شکل بیان کرد ؟ زیرا بعضی از این وجود قائل دارد و بعضی قائل ندارد) **وجوه :**

أحدها أن یکون عبارة عن جملة (مجموعه معینه) **من أجزاء العبادة کالأرکان فی الصلاة مثلا** (مثلا قید برای صلاه است یعنی می خواهد بگوید صلاه از باب مثال است و منظورش این نیست که ارکان از باب مثال است) **و کان الزائد علیها** (و می باشد زائد بر ارکان) **معتبرا فی المأمور به** (یعنی جزء مامور به است و داخل موضوع له نیستند) **لا فی المسمی** .

و فیه ما لا یخفی (اشکالی که مخفی نیست – تعبیر درستی نیست) **فإن** (اشکال اول) **التسمیة بها** (صلاه) **حقیقة لا تدور مدارها** (به سبب این که تسمیه و نامیدن به صلاه ، حقیقتا دائر نیست مدار ارکان – دور نمی زند مدار ارکان) **ضرورة** (علت است برای لاتدور) **صدق الصلاة مع الإخلال ببعض الأرکان** (بل به کل ارکان) **بل** (علت این که بل گفته است قید عند الاعمی است) **و عدم الصدق** (صدق نمی کند صلاه بر ارکان – مثلا موالات را رعایت نمی کند) **علیها** (ارکان) **مع الإخلال بسائر الأجزاء و الشرائط** (مثل موالات) **عند الأعمی** (حتی نزد اعمی – یعنی اگر یک نمازی بود که تمام اجزا و شرایط را داشت اما موالات نداشت ، حتی اعمی به چنین کاری نماز نمی گوید و این نشان می دهد که مجموعه ارکان قدر جامع نیست

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **مع** (اشکال دوم) **أنه یلزم أن یکون الاستعمال** (لازم می آید که بوده باشد استعمال صلاه) **فیما هو** (در چیزی که آن چیز مامور به است با تمامی اجزاء و شرایطش) **المأمور به بأجزائه و شرائطه مجازا** (خبر ان یکون) **عنده** (نزد اعمی) **و** (اگر بگوییم قدر جامع مجموعه ارکان است ، آن وقت لفظ صلاه استعمال شد در یک نماز کامل الاجزاء و الشرایط ، این استعمال از چه بابی است ؟؟ لفظی وضع شده است برای جزء اما استعمال شده است در کل) **کان** (می باشد استعمال صلاه در نماز کامل الاجزاء و الشرایط) **من باب استعمال اللفظ الموضوع للجزء فی الکل لا من باب إطلاق الکلی علی الفرد و الجزئی** (کلی و فرد نظریه میرازی قمی است و حق هم با ایشان است زیرا ایشان مجموعه ارکان را لابشرط می گیرد و لابشرط کلی است اما این نماز با تمامی اجزاء و شرایط ماهیت به شرط شی است و ماهیت به شرط شی یک فرد از ماهیت لابشرط است) **کما هو** (همان طور که این نبودن روشن است) **واضح و لا یلتزم به** (مجازی بودن استعمال صلاه در صلاه کامل الاجزاء و الشرایط – ضمیر به مجاز بودن استعمال می خورد) **القائل بالأعم فافهم** .

قدر جامع دوم : قدر جامع عبارت است از معظم اجزاء اما نه هر معظم الاجزائی بلکه آن معظم الاجزائی که پیش عرف ملاک است . ان معظمی که اگر بود عرف می گوید اسم هست و اگر نبود عرف می گوید اسم نیست

اشکال صاحب کفایه بر قدر جامع دوم :

صاحب کفایه می فرماید این قدر جامع به ۳ دلیل باطل :

- **اشکال اول :** این دلیل همان دلیل دومی است که رد بر قدر جامع اول بود (یعنی اگر قدر جامع معظم اجزاء باشد لازمه اش این است که استعمال صلاه در کامل الاجزاء و الشرایط ، مجاز باشد در حالی که مجاز نیست)
- **اشکال دوم : تبادل ماهیت**

❖ **صغری :** اگر قدر جامع معظم اجزاء باشد لازمه اش این است که ماهیت صلاه در موارد مختلفه ، مختلف بشود

توضیح : اگر بگوییم کلمه ی صلاه برای معظم اجزاء وضع شده است یعنی معنی صلاه معظم اجزاء است . در این صورت ماهیت صلاه در هرجایی با ماهیت صلا در جاهای دیگر فرق می کند زیرا ما نماز یک رکعتی داریم ، نماز دو رکعتی داریم ، نماز ۴ رکعتی داریم و .... معظم اجزاء در نماز ۲ رکعتی با معظم اجزاء در نماز ۴ رکعتی و نماز یک رکعتی فرق دارد ، بنابراین هر جا صلاه یک ماهیتی دارد .در حالی که ماهیت صلاه واحد است

❖ **کبری :** والازم باطل (این که ماهیت صلاه مختلف شود باطل است)

❖ **نتیجه :** فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **اشکال سوم (تردید در ماهیت) :**
  - **صغری :** اگر قدر جامع معظم الاجزاء باشد لازمه اش تردید در ماهیت است

توضیح : تردید در ماهیت یعنی چی ؟ یعنی گاهی اوقات ما مردد می شویم که ماهیت صلاه ، این است یا اون است ؟ به این یا اون می گویند تردید در ماهیت . حالا اگر بگوییم لفظ صلاه وضع شده است برای معظم اجزاء لازمه اش تردید در ماهیت است . کجا ؟ یک شخصی یک نمازی می خواند کامل الاجزاء و الشرایط ، قدر جامع معظم اجزاء است . سوال می کنیم که در این نماز کامل ایا قیامش جزء معظم هست یا نیست ؟؟ اگر باشد ، معظمی که قیام داخل آن هست می شود صلا و اگر نباشد ، معظمی که قیام داخل آن نیست می شود معظم . ما می دانیم که معظم این است یا آن .

- **کبری :** والازم باطل .
- **نتیجه :** فلملزوم مثله .

تطبیق :

ثانیها (دومین از وجوه قدر جامع) **أن تکون موضوعة لمعظم الأجزاء** (این است که باشد الفاظ عبادات وضع شده است برای معظم اجزاء – فرق این قدر جامع با قدر جامع قبلی چیست ؟؟ قدر جامع قبلی فقط شامل ارکان است اما این جا معظم است چه ارکان در آن باشد و چه نباشد) **التی تدور مدارها التسمیة عرفا** (معظم الاجزائی که عرف برای ان حساب باز می کند و اگر بود عرف به آن می گوید صلاه و اگر نبود عرف به آن صلاه نمی گوید – معظم الاجزائی که دور می زند مدار معظم الاجزاء ، تسمیه صلاه روی عرف) **فصدق الاسم کذلک** (پس صدق کردن اسم صلاه عرفا – یعنی اگر عرف به معظم گفت صلاه) **یکشف عن وجود المسمی (موضوع له) و عدم صدقه عن عدمه** (و عدم صدق اسم صلاه بر معظم یعنی اگر عرف به یک نمازی صلاه نگفت این کاشف از این است که معظم اجزاء و موضوع له نیست ، عدم صدق صلاه بر معظم کاشف است از عدم وجود مسمی و موضوع له) .

و فیه مضافا إلی ما (اشکالی که – اشکال اول) **أورد علی الأول أخیرا** (علاوه بر آن اشکالی که وارد شد بر قدر جامع اول) **أنه علیه** (بنابر قدر جامع دوم – اشکال دوم) **یتبادل** (تغییر می کند) **ما هو المعتبر فی المسمی** (چیزی که معتبر می باشد در موضوع له) **فکان شیء واحد داخلا فیه** (موضوع له و مسمی) **تارة و خارجا عنه أخری** (تسبیحات اربعه داخل در معظم اجزاء نیست در نماز وتر و داخل در معظم الاجزاء هست در نماز ۴ رکعتی – یعنی ماهیت صلاه یکبار این است و بار دیگر اون است) **بل** (اشکال سوم) **مرددا** (عطف بر داخلا) **بین أن یکون هو** (شی واحد مثلا قیام) **الخارج** (یعنی خارج از معظم الاجزاء) **أو غیره** (عطف است بر ضمیر در یکون یعنی معنی این طور می شود یا غیر آن شی واحد (مثلا قیام) خارج است) **عند اجتماع تمام الأجزاء** (چرا این جا شرایط را نگفته است) **و هو** (تبادل و تردید) **کما تری**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

سیما (می خواهد مخصوصا در جایی که عبادت مصادیق زیادی داشته باشد و روزانه صورت بگیرد مثل نماز) **إذا لوحظ هذا** (تبادل – مخصوصا اگر در نظر گرفته شود این تبادل) **مع ما علیه العبادات** (با آن چه که عبادات روی انها هستند) **من الاختلاف الفاحش بحسب الحالات .**

نوار ۲۹ : ادامه ی صحیح و اعم / ادامه ی تصویر قدر جامع بنابر اعمی و نقد ها انها

قدر جامع سوم (این قدر جامع در حقیقت قدر جامع نیست بلکه می خواهد قول به اعم را برای ما توضیح بدهد) : الفاظ عبادات مثل اعلام شخصیه است .

توضیح : علم شخص ، این زید علم شخص است و کلمه ی زید وضع شده است برای یک مجموعه ی مرکب از اجزاء . وضع برای این اقایی که سر دارد ، دست دارد ، پا دارد پس وضع شده برای مجموعه ای از اعضا . تغییرات حالات مانع از اطلاق لفظ زید نیست . زید کوچک بوده زید بهش می گفتند . بزرگ شد ، بازهم به ان زید می گویند . کامل بود بهش زید می گفتند ، تصادف کرد پاش قطع شد بازهم به آن زید می گویند پس تغییر حالات مانع از اطلاق لفظ زید نیست . وهکذا لفظ عبادات که الفاظ عبادات وضع شده برای یک مجموعه از اجزاء که تغییر حالات (گاهی مسافر است باید دو رکعت بخواند ، گاهی نمی تواند قیام کند ، گاهی نمی تواند تشهد بخواند) مانع از اطلاق لفظ صلاه نباشد . این در حقیقت قدر جامع نیست بلکه قول به اعم را دارد برای ما توضیح می دهد .

صاحب کفایه جواب می دهد که این قیاس ، قیاس مع الفارق است (قیاس الفاظ عبادات به اعلام شخصیه) چرا قیاس مع الفارق است ؟ صاحب کفایه می فرماید علم شخص وضع شده است برای یک چیزی که این چیز در تمامی حالات موجود است بدون کم و زیاد و اصلا تغییر نمی کند . مثلا زید وضع شده است برای شخصیت زید ، من زید . زید وقتی از شکم مادر متولد شد ، من زید را دارد . این من هستش . ۵ ساله که شد این من هستش . هرچند عوارضش تغییر بکند . جوان شد ، من هستش ، پیر شد من هستش . لکن الفاظ عبادات شما نمی توانید بگویید که لفظ صلاه وضع شده برای چیزی که در تمامی حالات موجود است . یک چیزی که در تمامی نماز های صحیح و فاسد وجود داشته باشد که لفظ صلاه برای آن وضع شده باشد وجود ندارد در نتیجه قیاس مع الفارق است . بنابراین بنابر اعمی ، این قیاس قیاس مع الفارق است لکن اگر صحیحی بشویم یک چیزی در همه ی این ها وجود دارد که می توانیم بگوییم لفظ صلاه وضع شده برای این چیز که اسمش را صاحب کفایه گفت کلی بی نام و نشان که ما با آثار به آن اشاره می کنیم .

قدر جامع چهارم : الفاظ عبادات روز اول وضع شده برای یک صلاه کام الاجزاء و الشرایط . لکن عرف مسامحتا به ناقص هم می گویند صلاه (اعم از این که این ناقص صحیح باشد مثل نماز مسافر ، یا این که ناقص فاسد باشد مثل این که عمدا کسی ۵ جزء نماز را می اندازد) . و حقیقتا هم می گوید صلاه . از چه راهی حقیقتا می گوید صلاه ؟ از یکی از دو راه :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **راه اول :** از راه تنزیل یعنی عرف می آید این ناقص را به منزله ی کامل . یادتان هست حرف سکاکی ، حقیقه ادعائی ؟؟ ، که سکاکی می آمد رجل شجاع را به منزله حیوان مفترس قرار می داد و حقیقت به رجل شجاع ، اطلاق اسد می کرد در استعاره . می گوییم عرف به این ناقص هم حقیقتا می گوید صلاه بخاطر تنزیل . چون شکلشان شبیه به هم هستند ناقص را به منزله ی کامل قرار می دهد .
- **راه دوم :** حقیقتا اطلاق لفظ صلاه بر ناقص می کند از راه وضع تعینی یعنی دو مرتبه ، ۳ مرتبه کافی است که این لفظ صلاه در ناقص به کار برود . همین که این طور شد این لفظ صلاه حقیقه در ناقص هم می شود . چرا ۲ ۳ مرتبه کافی است و بیشتر لازم نیست ؟ چون این ها خیلی شبیه به هم هستند

تطبیق :

ثالثها (سومین وجه از وجوه قدر جامع) **أن یکون وضعها** (این است که بوده باشد وضع الفاظ عبادات) **کوضع الأعلام الشخصیة** (مثل وضع اعلام شخصیه) **کزید** (لفظ صلاه مثل لفظ زید است) **فکما لا یضر** (پس همان طور که ضرر نمی زند) **فی التسمیة فیها** (در نامیدنی که در اعلام است ، تغییر حالات مختلفه) **تبادل الحالات المختلفة من الصغر و الکبر و نقص بعض الأجزاء و زیادته** (زیادت بعض اجزاء – گوشت نداشت ، گوشت دار شد – ۲۰ کیلو بود شد ۵۰ کیلو) ، **کذلک** (همچنین ضرر نمی زند تبادل حالات مختلف) **فیها** (در الفاظ عبادات) .

و فیه (در این وجه سوم است این اشکال) **أن الأعلام** (مثل زید) **إنما تکون موضوعة للأشخاص** (وضع شده است برای اشخاص – اشخاص یعنی ذات های معینه و ذات های معینه یعنی منیت های معینه یعنی لفظ زید وضع شده برای این من خاص) **و التشخص إنما یکون بالوجود الخاص** (الشی ما لم یتشخص لم یوجد ، شی به مجرد این که موجود شد می شود جزئی – معین بودن این ذوات همانا می باشد به واسطه ی وجود خاص) **و یکون الشخص** (ذات معین مثل من زید) **حقیقة باقیا ما دام وجوده باقیا** (و می باشد شخص حقیقتا باقی تا وقتی که وجود این شخص (وجود من زید) باقی است) **و إن تغیرت عوارضه** (اگر چه تغییر می کند عوارض شخص (من زید)) **من الزیادة و النقصان و غیرهما من الحالات و الکیفیات فکما لا یضر اختلافها فی التشخص** (همان طور که ضرر نمی زند اختلاف عوارض در شخصیت و من زید) **لا یضر اختلافها** (عوارض) **فی التسمیة** (نامیدن) **و هذا** (عدم ضرر رساندن در تسمیه بخاطر اختلاف عوارض – ما ذکر) **بخلاف مثل ألفاظ العبادات مما کانت موضوعة للمرکبات و المقیدات** (الفاظ عبادات از آن چیزی هایی است که می باشد موضوع (وضع شده است) برای مرکبات و مقیدات – مرکبات و مقیدات یک چیز هستند لذا واو ، واو تفسیر است) **و لا یکاد یکون موضوعا له** (موضوع له الفاظ عبادت نمی باشد) **إلا ما کان جامعا لشتاتها** (شتات یعنی مختلفات) **و** (تفسیر جامعا) **حاویا لمتفرقاتها** (مگر چیزی که بوده باشد ان چیز جامع باشد برای مختلفات مرکبات (یعنی مرکبات مختلفه) و بوده باشد حاوی متفرقات مرکبات یعنی مرکبات متفرقه مختلفه – یعنی موضوع له الفاظ عبادات فقط چیزی است که شامل مرکبات

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مختلفه باشد) **کما** (مثال برای منفی است یعنی برای جایی که جامع هست – تا قبلش می گفتیم جامع نیست الان مثال بزند برای جایی که جامع است) **عرفت** (جامع را) **فی الصحیح منها** (چون همه ی این ها اثر واحد دارند و اثر واحد ناشی از چیز واحد است و اثر واحد در همه است پس آن چیز واحد در همه است) .

رابعها أن ما وضعت له الألفاظ ابتداء (چیزی که وضع شده است برای آن چیز الفاظ عبادات در ابتدا – یعنی اولین روزی که شارع می خواست لفظ صلاه را وضع بکند) **هو** (ان چیز) **الصحیح التام الواجد** (معنی تام) **لتمام الأجزاء و الشرائط إلا أن العرف یتسامحون کما هو دیدنهم** (همان طور که تسامح کردن عادت عرف است) **و یطلقون** (حقیقتا) **تلک الألفاظ** (اطلاق می کند عرف ان الفاظ را بر فاقد بعض الاجزاء – یعنی عرف به آن فاقد بعض الاجزاء هم صلاه می گوید و این گفتن هم حقیقتا است نه مجازا) **علی الفاقد للبعض تنزیلا له** (علت اول و راه اول برای اطلاق کردن – برای این که قرار می دهد عرف ، فاقد بعض را به منزله واجد زیرا این ها خیلی شبیه به هم هستند) **منزلة الواجد فلا یکون مجازا فی الکلمة علی ما** (طبق قولی که) **ذهب إلیه السکاکی فی الاستعارة** (در مقابل مجاز مرسل) **بل** (بیان راه دوم – وضع تعینی ، در این جا صاحب کفایه می فرماید که یک مرتبه استعمال کردن هم کافی است . سوال می کنیم که یک مرتبه که کثره استعمال نمی آورد تا نتیجه اش وضع تعینی باشد ؟ جواب می دهد شباهت کامل جای کثرت استعمال را پر می کند چون نماز کامل با نماز فاقد بعض خیلی شبیه به هم اند لذا یک بار هم لفظ صلاه در نماز فاقد به کار برود عین این که خیلی زیاد به کار رفته است) **یمکن دعوی صیرورته** (ممکن است ادعی شود گردیده است لفظ حقیقت در فاقد) **حقیقة فیه بعد الاستعمال فیه کذلک** (بعد از استعمال لفظ در فاقد مثل تنزیل – چطور اگر از راه تنزیل وارد می شدی این لفظ حقیقت در فاقد بود الان هم که از راه تنزیل وارد نشدی بازهم می گوییم لفظ حقیقه در فاقد است) **دفعة أو دفعات** (قید استعمال) **من دون** (متعلق به صیروره – لفظ صلاه حقیقه می شود در فاقد بدون این که احتیاجی باشد به کثرت استعمال و شهرت استعمال) **حاجة إلی الکثرة و الشهرة للأنس** (علت برای عدم حاجت – چرا نیاز به کثرت استعمال نیست ؟؟ می گوید چون خیلی در این جا صحیح و غیر صحیح شبیه به هم هستند و مانوس با هم هستند . شکلشان که عین هم است و گاهی اوقات هم اثر آن را دارد) **الحاصل** (بخاطر انسی که حاصل است بین صحیح و غیر صحیح) **من جهة المشابهة فی الصورة** (بخاطر مشابهت در شکل و صورت – این که می گویند غیر صحیح با صحیح مشابه است ، مراد کدام غیر صحیح است ؟ هم غیر صحیح فاقد و هم غیر صحیح واجد) **أو المشارکة فی التأثیر** (یا از جهت مشارکت در تاثیر یعنی غیر صحیح شبیه به صحیح است در اثر گذاشتن یعنی همان اثری که صحیح می گذارد ، غیر صحیح هم می گذارد . این مربوط به کجاست ؟ زمانی که غیر صحیح درست باشد . مثال : نماز مسافر) **کما فی أسامی المعاجین الموضوعة ابتداء لخصوص مرکبات واجدة لأجزاء خاصة** (یعنی اجزائش کاملا واضح و مشخص است) **حیث** (علت است برای کما – چرا مثل اسامی معاجین است ؟ زیرا صحیح می باشد اطلاق اسامی معاجین بر آن مرکبی که فاقد بعضی از اجزاء است) **یصح إطلاقها** (اسامی معاجین) **علی الفاقد لبعض الأجزاء المشابه له صورة** (فاقدی که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مشابه می باشد با ان واجد از جهت شکل و صورت) **و** (بالا او آورده بود اما این جا واو اورده است ، فکر کنید چرا) **المشارک فی المهم أثرا** (در ان چیزی و اثری که مهم است) **تنزیلا** (قید است برای اطلاق – این اطلاق اسم واجد بر فاقد حقیقه است یا از راه تنزیل یا از راه وضع تعینی) **أو حقیقة** (این او حقیقه دقیق نیست زیرا تنزیل هم خودش حقیقت است لذا باید عبارت را به گونه ی دیگری می آورد) .

نوار ۳۰ : ادامه ی صحیح و اعم / ادامه تصویر قدر جامع بنابر اعمی و نقد انها

اشکال صاحب کفایه به قدر جامع چهارم :

صاحب کفایه می فرماید این بیانی که شما دارید ، در مرکبات غیر عبادی مثل معجون درست است اما در مرکب های عبادی درست نیست .

توضیح : معجون از یک اجزاء کاملا مشخص درست شده است مثلا ۵ جزء . اگر در این معجون ، هر ۵ جزء وجود داشته باشد به آن صحیح یعنی کامل الاجزاء و الشرایط می گویند و پیش همه هم صحیح است لذا شما می توانید بگویید لفظ شیر موز برای این صحیح (معجون ۵ جزئی) وضع شده است . و اگر هم استعمال شد در غیر صحیح ، حقیقه است یا به نحو تنزیل یا به نحو اصطلاحی . در مرکب های غیر عبادی صحیح داریم اما در مرکب های عبادی شما می گویید لفظ صلاه روز اول برای صحیح وضع شده استع . سوال می کنیم که صحیح را به ما نشان بده ؟؟ منظورتان از صحیح چیست زیرا قبلا بیان کردیم که صحیح گونه های مختلفی دارد یعنی صحیح پیش ایشون یک گونه است اما پیش یک شخص دیگر گونه ی دیگری است و بیان کردیم که صحت و فساد امر نسبی است . شما که می گویید لفظ صلاه برای صحیح وضع شده است برای کدام صحیح وضع شده ؟ یعنی صاحب کفایه می خواهد بگوید قدر جامع وقتی درست است که ما صحیح مطلق داشته باشیم یعنی یک چیزی داشته باشیم که پیش همه صحیح باشد و هرگز فاسد نباشد و صحیح و فاسد مطلق فقط در مرکبات غیر عبادی داریم . این اشکال اول .

به بیان دیگر : مرکب بر دو نوع است :

- **نوع اول : مرکب غیر عبادی** : این بیان در مرکب غیر عبادی درست است زیرا مرکب غیر عبادی یک سلسله اجزاء کاملا مشخص و معین دارد که کم و زیاد نمی شود .
- **نوع دوم : مرکب عبادی** : این بیان در مرکب عبادی صحیح نیست زیرا همین صحیح نسبت به یک فرد دیگر می شود فاسد .

اشکال دوم (این اشکال را صاحب کفایه نفرموده است) : ایشان می توانست این طور جواب بدهد که ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد . این کسانی که می گویند الفاظ عبادات برای اعم وضع شده است می گویند الفاظ عبادات مشترک معنوی است یعنی می گویند لفظ صلاه وضع شده است برای یک معنی که این معنی هم شامل صحیح می شود و هم فاسد . کسانی که قائل به اعم هستند می گویند لفظ صلاه مشترک معنوی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است در حالی که این بیان و قدر جامع چهارم مشترک لفظی را اثبات می کند زیرا گفت لفظ صلاه در روز اول برای صحیح وضع شد و بعدا این لفظ صلاه حقیقت می شود در غیر صحیح و این می شود مشترک لفظی بنابراین ما قصد (مشترک معنوی) لم یقع و ما وقع (مشترک لفظی) لم یقصد .

و فیه (در این قدر جامع چهارم هست این اشکال) **أنه إنما یتم** (قدر جامع چهارم صحیح می باشد) **فی مثل أسامی المعاجین و سائر** (عطف بر معاجین) **المرکبات الخارجیة** (مثل ماشین) **مما یکون الموضوع له فیها ابتداء مرکبا خاصا** (از ان اموری که می باشد موضوع له در آن امور در اول ، یک مرکب مشخص یعنی مرکبی که از اجزاء معین تشکیل شده باشد) **و لا یکاد یتم فی مثل العبادات** (و صحیح نمی باشد این قدر جامع چهارم در مثل عبادات) **التی** (عباداتی که) **عرفت أن الصحیح منها یختلف حسب اختلاف الحالات** (یعنی صحیح گونه های مختلفی دارد) **و کون** (عطف بر ان) **الصحیح بحسب حالة فاسدا بحسب حالة أخری کما لا یخفی فتأمل جیدا** (صحیح و فساد نسبی هستند یعنی یک عمل در نزد شخصی صحیح است و در نزد شخص دیگر فاسد است – فتامل اشاره به اشکال دوم دارد) .

قدر جامع پنجم (در حقیقت قدر جامع نیست) : می گوید الفاظ عبادات مثل الفاظ مقادیر (مثل وزن ، کیل و ..) است . مثلا لفظ مثقال ، لفظ مقدار است زیرا لفظ است برای یک وزنی . مثقال دو گونه است :

۱. واضع زمانی که می خواهد لفظ مثقال را وضع بکند یک مقدار خاصی در ذهنش می آورد (۴ گرم و خورده ای) ولکن لفظ مثقال را برای خصوص ۴ گرم وضع نمی کند بلکه وضع می کند برای اعم از ۴ گرم و یکم بیشتر و یکم بیشتر . اولین وضع مثقال این طور بوده است . بگوییم لفظ صلاه هم عین لفظ مثقال است یعنی وقت واضع می خواسته است لفظ صلاه را وضع بکند ابتدا یک نماز صحیح را تصور کرده اما لفظ صلاه را وضع کرده برای اعم از صحیح و یکم کمتر و یکم بیشتر
۲. واضع زمانی که می خواهد مثقال را وضع بکند یک مقدار خاص (۴ گرم) را تصور می کند و لفظ مثقال را برای خصوص این ۴ گرم وضع می کند و لکن این لفظ مثقال کثیرا در غیر ان مقدار هم به کار می رود حالا یکم کمتر یا بیشتر و این سبب می شود که در انها هم بشود حقیقت . در مورد صلاه هم همین را می گوییم یعنی وقتی واضع می خواسته لفظ صلاه را وضع بکند ابتدا یک نماز صحیح را تصور کرده و وضع کرده است لفظ صلاه را برای همین نماز صحیح لکن در مورد غیر صحیح هم به کار می رود در نتیجه در ان هم می شود حقیقت .

اشکالش : همان اشکالی که بر قدر جامع چهارم وارد است براین قدر جامع هم وارد است .

خامسها (قدر جامع) **أن یکون حالها** (این است که می باشد حال الفاظ عبادات مثل صلاه) **حال أسامی المقادیر و** (عطف خاص بر عام است زیرا مقدار هم به وزن می گویند و هم به غیر وزن مثل متر) **الأوزان مثل المثقال و الحقة** (۲۸۰ مثقال) **و الوزنة** (۳۹۰ درهم) **إلی غیر ذلک** (غیر این ۳ مثال مثل رطل)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مما لا شبهة فی کونها (از این اموری که شکی نیست در این که این امور حقیقت است در زائد و ناقص) **حقیقة فی الزائد و الناقص فی الجملة** (یعنی خیلی ناقص یا زائد نباشد) **فإن الواضع و إن لاحظ مقدارا خاصا** (زیرا واضع اگرچه در نظر گرفته است یک مقدار خاصی را) **إلا أنه لم یضع له بخصوصه** (اما واضع وضع نکرده است برای ان مقدار خاص بخصوص مقدار خاص) **بل للأعم منه** (بلکه وضع کرده است برای اعم از مقدار خاص) **و من الزائد و الناقص أو** (بیان نحوه ی دوم) **أنه و إن خص به أولا** (اگر چه مخصوص کرده است به این مقدار خاص ابتدا یعنی واضع روز اول مثقال را برای آن ۴ گرم وضع کرده است) **إلا أنه** (لفظ) **بالاستعمال** (به وسیله ی استعمال زیاد) **کثیرا فیهما** (زائد و ناقص فی الجمله – چرا لفظ کثیرا در زائد و ناقص زیاد استعمال می شد ؟؟ بخاطر این که) **بعنایة أنهما** (زائد و ناقص) **منه** (از همان مقدار خاص است) **قد صار** (خبر الا انه) **حقیقة فی الأعم** (اعم از ان مقدار و زائد و ناقص) **ثانیا** .

و فیه أن الصحیح کما عرفت فی الوجه السابق یختلف زیادة و نقیصة (یعنی صحیح گوناگون است) **فلا یکون هناک** (پس نمی باشد در عبادات) **ما** (مقیاس – صحیحی که) **یلاحظ الزائد و الناقص بالقیاس علیه** (در نظر گرفته شود زائد و ناقص با مقایسه بر او) **کی یوضع اللفظ لما هو الأعم** (تا این که وضع شود لفظ برای چیزی که اعم است) **فتدبر جید** .

درباره ی الفاظ عبادات دو نظریه است :

نظریه ی اول : وضع عام ، موضوع له آنها هم عام است . یعنی واضع زمانی که می خواسته لفظ صلاه را وضع بکند ابتدا یک معنی کلی را در ذهنش آورده است و بعد لفظ صلاه را برای همان معنای کلی وضع کرده است .

نظریه دوم : وضع عام ، موضوع له خاص . یعنی وقتی که واضع می خواسته است لفظ صلاه را وضع بکند ابتدا یک معنی کلی را در ذهنش آورده است اما لفظ صلاه را برای افراد این معنی کلی وضع کرده است

صاحب کفایه می فرماید نظریه دو باطل است زیرا :

- **صغری :** اگر وضع در عبادات ، عام ، خاص باشد لازمه اش این است که در ان الصلاه تنهی عن الفحشا و المنکر ، صلاه در کلی استعمال نشده باشد و یا اگر در کلی استعمال شده باشد استعمالش مجازی باشد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : اگر وضع صلاه عام و موضوع له خاص است ، یا باید بگویید صلاه در معنی کلی به کار نرفته یا اگر در معنی کلی به کار رفته مجاز است زیرا لفظ صلاه برای کلی وضع نشده بلکه برای افراد وضع شده است .

- ❖ **کبری** : والازم باطل زیرا متبادر به ذهن وقتی که ایه گفته می شود صلاه خاص نیست بلکه کلی صلاه است ثانیا اگر هم بگوییم مجاز است باز درست نیست زیرا مجاز قرینه می خواهد که در این جا قرینه منتفی است
- ❖ **نتیجه** : فلملزوم مثله

و منها أن الظاهر (متبادر این است که) **أن یکون الوضع و الموضوع له فی ألفاظ العبادات عامین و احتمال کون الموضوع له خاصا بعید جدا لاستلزامه** (خاص بودن موضوع له) **کون استعمالها** (الفاظ عبادات) **فی الجامع** (کلی) **فی مثل** الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ **و** (: **الصلاة معراج المؤمن و** [**عمود الدین**]) **و** (: **الصوم جنة من النار**) **مجازا** (زیرا موضوع له کلی نبوده است) **أو** (عطف بر کون – لاستلزامه کون استعمالها) **منع** (زیرا این که موضوع له خاص باشد مستلزم می باشد ، منع استعمال الفاظ در جامع را در مثل این امثله) **استعمالها فیه فی مثلها و کل منهما** (مجازیت و منع استعمال در جامع) **بعید** (اولا به دلیل تبادر در کلی استعمال شده و ثانیا مجاز نیست زیرا مجاز نیاز به قرینه دارد) **إلی الغایة کما لا یخفی** (همان طور که این بعید بودن مخفی نیست) **علی أولی النهایة** .

نوار ۳۱ : ادامه ی صحیح و اعم / ثمره ی بین صحیح و اعم

ثمره بحث صحیح و اعم :

این بحث صحیح و اعم چه ثمره ای دارد ؟ مثلا یک نفر بشود صحیحی یا اعمی در فقه چه استفاده ای می تواند از این نظرش بکند ؟؟ صاحب کفایه ۳ ثمره را نقل می کند که از خودشان نیست بلکه شیخ این ۳ ثمره را نقل کرده است

- **ثمره اول** : صحیحی عند الشک در جزئیت و شرطیت یک شی حق تمسک به اطلاق خطاب ندارد . مثلا من شک دارم سوره جزء نماز هست یا نیست یعنی شک دارم در جزیئت سوره . در این صورت ، صحیح نمی تواند تمسک کند به اطلاق اقیموا الصلاه و بگوید صلاه اطلاق دارد و بگوید اگر سوره واجب بود شارع باید قید می زد و از قید نزدن معلوم می شود که سوره واجب نیست بنابراین صحیحی به وسیله اطلاق صلاه نمی تواند جزئیت سوره را منتفی کند . چرا ؟؟
  - ❖ **صغری** : شرط تمسک به اطلاق ، احراز صدق الاسم است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **کبری** : احراز صدق الاسم بنابر قول صحیحی منتفی است .
- **نتیجه** : شرط تمسک به اطلاق بنابر قول صحیحی منتفی است

توضیح : چون اگر کسی بخواهد تمسک به اطلاق خطاب بکند باید یک شرطی وجود داشته باشد که در این جا آن شرط وجود ندارد و آن شرط این است که آن خطاب باید صدق بر فرد مشکوک بکند ، بعد از این که بر فرد مشکوک صادق بود ما شک بکنیم در یک امر زائد این جا ، جای تمسک به اطلاق خطاب است . مثلا فرض کنید شارع فرموده است اعتق رقبه بعد شما یک رقبه کافره را آزاد کردید . شما شک می کنید که ایا در عتق ایمان شرط هست یا نیست . الان این خطاب شامل رقبه کافره می شود و رقبه ، بر رقبه کافره صدق می کند و شک ما در یک امر زائد است که ایمان باشد لذا تمسک می کنیم به اطلاق اعتق رقبه و می گوییم اگر ایمان را می خواست باید قید می زد اما قید نزده است . اما در ما نحن فیه اگر صحیحی شدیم شرط تمسک به اطلاق نیست . من شک دارم سوره جزء نماز هست یا نیست و از طرفی معتقدم که صلاه برای خصوص صحیح وضع شده است . حق ندارم که تمسک کنم به اطلاق صلاه زیرا اگر گفتم صلاه برای خصوص صحیح وضع شده است (صحیح یعنی کامل الاجزاء و الشرایط) خب حالا که صحیح یعنی این ، صلاه یعنی صلاه صحیحه ، حالا ایا به نماز بدون سوره اطلاق صلاه می شود یا نمی شود ؟ شک داریم زیرا اگر سوره جزءش نباشد به این صلاه هم صلاه می گویند اما اگر جزء باشد دیگر به آن صلاه نمی گویند . یعنی وقتی شک دارم سوره جزء نماز هست یا نیست ، این شک من برگشت می کند به این که ایا این عمل بدون سوره اساسا صلاه هست یا نیست ؟؟ معلوم شد که شرط تمسک به اطلاق وجود ندارد زیرا شرط تمسک به اطلاق این است که اسم صادق و منطبق باشد .

اما اعمی حق تمسک به اطلاق دارد با دو شرط :

۱. **شرط اول** : شی مشکوک الجزئیه و الشرطیه ، محتمل المدخلیه در موضوع له نباشد (اعمی در صورتی می تواند به اطلاق خطاب تمسک کند که این چیزی که در جزئیت یا شرطیت آن شک داریم ، احتمال دخالتش در موضوع له نرود زیرا اگر چنین احتمالی رفت اعمی هم مثل صحیحی حق تمسک به اطلاق ندارد به همان دلیل . اگر یادتان باشد میرزای قمی اعمی است و لفظ صلاه وضع شده است برای مجموعه ارکان . حالا من شک می کنم که مقارنت نیت با تکبیر الاحرام ایا جزء رکنی صلاه ، هست یا نیست ؟ الان این چیزی که شک دارم در جزئیت و شرطیتش ، که مقارنت باشد این مقارنت احتمال دخالتش در موضوع له می رود زیرا موضوع له عبارت بود از مجموعه ارکان و مقارنت احتمال دارد که جزء ارکان باشد بنابراین احتمال دارد جزء موضوع له باشد . در این صورت اعمی حق تمسک به اطلاق ندارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به همان دلیل زیرا شرط تمسک به اطلاق این است که خطاب شامل فرد مشکوک بشود . سوال : ایا صلاه بدون مقارنت به آن صلاه اعمی گفته می شود یا خیر ؟ شک داریم زیرا اگر رکن نباشد به آن صلاه می گویند و اگر رکن باشد به آن صلاه نمی گویند . حالا که شک در صدق صلاه بر صلاه بدون مقارنت دارید پس صدق الاسم احراز نشده در نتیجه شرط تمسک به اطلاق منتفی است پس نمی توان به اطلاق تمسک کرد .

۲. **شرط دوم :** اعمی در صورتی می تواند به خطاب تمسک کند که خطاب در مقام بیان (در مقام بیان تمامی اجزاء و شرایط باشد) باشد .

فرض کنید معتقد هستیم که صلاه هم برای صحیح وهم برای فاسد وضع شده است . آن وقت معتقد شدیم به اعتقاد میرزای قمی که موضوع له و قدر جامع ، مجموعه ارکان است بعد شک داریم که سوره جزء نماز هست یا نیست . در این جا اعمی می تواند به اطلاق اقیموا الصلاه ، تمسک کند و می تواند بگوید اطلاق دارد و قید سوره ندارد در نتیجه واجب نیست سوره . چرا می تواند تمسک کند ، زیرا بنابر اعمی به نماز بدون سوره هم نماز گفته می شود چون چیزی که شک در جزئیت و شرطیت آن داریم احتمال مدخلیت آن در موضوع له نمی رود بنابراین صدق الاسم محرز می شود در نتیجه می توان به اطلاق دلیل تمسک کرد .

و منها (از ان امور است که گفتیم قبل از بیان ادله اموری را ذکر می کنیم) **أن ثمرة النزاع إجمال الخطاب** (مجمل یعنی مردد یعنی مردد است که شامل این فرد می شود یا نمی شود) **علی القول الصحیحی و** (عطف بر اجمال – عطف لازم بر ملزوم یعنی لازمه ی مجمل شدن این است که) **عدم جواز الرجوع إلی إطلاقه فی رفع ما** (در برداشتن چیزی که) **إذا شک فی جزئیة شیء** (بهتر است به جای شی این طور می فرمود : جزئیته) **للمأمور به أو شرطیته** (شک شده است در جزئیت یا شرط بودن ان شی برای مامور به) **أصلا** (قید است برای عدم جواز رجوع) **لاحتمال** (علت برای عدم جواز رجوع به اطلاق – چون احتمال دارد داخل بودن آن شی در موضوع له – و وقتی احتمال دخالت دادیم شک می کنیم که عمل بدون این شی مشکوک اساسا صلاه هست یا نیست در نتیجه اسم صدق نمی کند) **دخوله فی المسمی کما لا یخفی و جواز الرجوع إلیه** (اطلاق خطاب) **فی ذلک** (رفع ما اذا شک فی جزئیته او شرطیته للماموربه) **علی القول الأعمی فی** (شرط اول) **غیر ما احتمل دخوله فیه** (این چیزی که شک داریم در دخالتش ، احتمال دخول آن در موضوع له را ندهیم – در غیر چیزی که احتمال داده می شود دخول آن چیز در مسمی و موضوع له که مثال من برای غیر محتمل سوره بود) **مما** (بیان غیر ما احتمل) **شک فی جزئیته أو شرطیته** (یعنی این چیزی که شک در شرطیت یا جزئیتش داریم غیر ما احتمل باشد)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نعم (بیان شرط دوم – متکلم در مقام بیان تمام اجزاء و شرایط باشد) **لا بد فی الرجوع إلیه** (ناچار است اعمی در رجوع کردن به اطلاق) **فیما ذکر** (در چیزی که ذکر شد – مراد از ما ذکر ، رفع جزئیت و شرطیت است) **من** (خبر لابد – ناچار است از این که این اطلاق وارد شده باشد در مورد بیان) **کونه واردا مورد البیان کما** (می خاوهد بگوید در مقام بیان بودن منحصر به این خطاب نیست بلکه تمام خطابات باید در مقام بیان باشند) **لا بد منه** (همان طور که ناچاریم از در مقام بیان بودن) **فی الرجوع إلی سائر المطلقات**

من شک داریم سوره جزء نماز هست یا نیست . صحیحی حق تمسک به اطلاق اقیموا الصلاه ندارد . خب نسبت به سوره چه باید بکنیم ؟ دستمان از دلیل اجتهادی کوتاه شد نوبت به اصل عملی می رسد . در اصل عملی اختلاف است یا برائت است یا احتیاط . اما اعمی ، اگر اثبات شد دو شرط تمسک می کند به اطلاق خطاب اما اگر برای ما اثبات نشد که در مقام بیان است ف دست ما از این آیه کوتاه می شود لذا باید رفت سراغ اصل عملی که یا برائت است یا احتیاط

و بدونه (کونه وارد مورد البیان – اگر خطاب در مقام بیان نبود) لا مرجع (نیست مرجعی برای اعمی) **أیضا** (مثل صحیحی) **إلا البراءة أو الاشتغال علی الخلاف فی مسألة دوران الأمر بین الأقل و الأکثر الارتباطیین .**

- ثمره دوم (این ثمره از میرازی قمی است) : ایشان فرموده است که اگر صحیحی شدید مرجع (هنگام شک در جزئیت و شرطیت) احتیاط است و اگر اعمی شدید مرجع برائت است .

نقد صاحب کفایه : ایشان می فرماید این ثمره درست نیست زیرا صحیحی این جا می تواند برائتی شود یا احتیاطی و اعمی هم می تواند برائتی یا احتیاطی شود لذا مشهور با این که صحیحی هستند اما قائل به برائت هستند .

چرا صحیح و اعمی هردو می توانند هم برائتی شوند و هم احتیاطی ؟؟ من شک دارم که سوره جزء نماز هست یا نیست . این شک بازگشت می کند به این که نماز ۱۰ جزء هست یا ۱۱ جزء ؟ به این می گویند اقل و اکثر ارتباطی . ما علم اجمالی داریم به این که یا اقل واجب است و یا اکثر . پس علم اجمالی داریم . حالا اگر کسی قائل به انحلال علم اجمالی شود (انحلال به علم تفصیلی و شک بدوی) یعنی بگوید نسبت به ۱۰ جزء علم تفصیلی داریم و نسبت به سوره شک بدوی دارم بنابراین قائل به برائت می شود اما اگر قائل به انحلال نشد به هر دلیلی ، احتیاط جاری می شود . بنابراین احتیاطی یا برائتی شدن مبتنی بر صحیح یا اعمی بودن نیست بلکه مبتنی بر انحلال و عدم انحلال است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و قد انقدح بذلک (رد ثمره دوم – روشن شد از این ۳ خط) **أن الرجوع** (چه زمانی بحث از رجوع به اصل عملی مطرح می شود ؟ زمانی که حق تمسک به اطلاق نداشته باشیم) **إلی البراءة أو الاشتغال فی موارد إجمال الخطاب أو إهماله علی القولین** (خبر ان الرجوع) **فلا وجه لجعل الثمرة هو الرجوع إلی البراءة علی الأعم و الاشتغال علی الصحیح و لذا** (بخاطر این عدم الوجه – می خواهد شاهد بیاورد) **ذهب المشهور إلی البراءة مع ذهابهم إلی الصحیح .**

- **ثمره سوم : نذر** . مثلا کسی نذر می کند که اگر در امتحان قبول شدم یک درهم به مصلی . حالا یک نفر دارد آن جا نماز می خواند اما نمی دانیم نمازش صحیح است یا فاسد . اگر اعمی بشود یک درهم بدهد به این فرد به نذرش عمل کرده اما اگر صحیحی باشد ، اگر پول بدهد به این اقا به نذرش عمل کرده است .

و ربما قیل (ثمره سوم) **بظهور الثمرة فی النذر أیضا** (مثل ثمره ی قبلی)

قلت و إن کان تظهر (هرچند ظاهر می شود ثمره) **فیما لو نذر لمن صلی إعطاء درهم فی البر** (متعلق به تظهر – کجا ظاهر می شود این ثمره) **فیما لو أعطاه لمن صلی و لو علم بفساد صلاته لإخلاله (علت فساد صلاه) بما لا یعتبر فی الاسم علی الأعم** (بدلیل این که اخلال ورزیده است در چیزی که در صدق عنوان و اسم معتبر نیست و الا اگر در چیزی که در صدق اسم معتبر باشد اخلال ورزیده باشد حتی بنابر اعمی هم نمی تواند به او درهم را بدهد)

نوار ۳۲ : ادامه ی صحیح و اعم / اشکال بر ثمره سوم – بیان ادله صحیحی ها

اشکال صاحب کفایه بر ثمره سوم :

صاحب کفایه می فرماید این نذر (نه هر نذری) ثمره برای مساله صحیح و اعم نیست . دلیل :

- **صغری :** در مثال نذر نتیجه ما ، حکم شرعی فرعی کلی منتفی است
- **کبری :** حکم شرعی فرعی کلی بودن شرط ثمره بودن برای مساله اصولی است .
- **نتیجه :** در مثال نذر شرط ثمره بودن برای مساله اصولی منتفی است .

چون مساله اصولی ثمره اش باید یک حکم شرعی فرعی کلی باشد . هر مساله ی اصولی ثمره اش باید در این ظاهر بشود مثلا در مساله مقدمه واجب که یک مساله اصولی است ثمره اش حکم شرعی فرعی کلی است و ثمره اش این است که مقدمه واجب ف واجب است . و در این مثال نذر ، حکم شرعی فرعی کلی منتفی است . در نتیجه این نذر ثمره برای این مساله نیست . چگونه حکم شرعی فرعی کلی منتفی است ؟؟ اگر شما صحیحی بشوید ، ثمره اش عدم اطاعت نذر است یعنی اگر به این اقا یک درهم بدهی نذر را اطاعت نکرده ای . عدم اطاعت ثمره ی صحیح شد . و اطاعت ثمره ی اعمی است . پس این جا پای اطاعت نذر و عدم اطاعت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نذر در میان آمد و اطاعت یا عدم اطاعت نذر که حکم عقلی است نه حکم شرعی فرعی کلی . اگر صحیح شدی و یک درهم به این اقا دادی عقل می گوید نذرت را اطاعت نکردی زیرا ماتی به با نذر تطابق ندارد . یا اگر اعمی شدی و یک درهم دادی به این اقا عقل می گوید شما به نذرت عمل کردی زیرا ماتی به با نذرت مطابقت دارد .

تطبیق :

و عدم البر علی الصحیح إلا أنه (نذر) **لیس بثمرة لمثل هذه المسألة** (نیست ثمره برای این مساله – چرا کلمه ی مثل آورده است ؟؟ می خواهد بگوید این مساله جزء مسائل مهم است لذا این نذر نمی تواند ثمره باشد برای ان و امثال آن) **لما عرفت من أن ثمرة** (بهتر بود کلمه ی ثمره را نمی آورد) **المسألة الأصولیة هی** (ثمره مساله اصولی) **أن تکون نتیجتها** (این است که نتیجه ان ثمره مساله اصولی واقع شود در) **واقعة فی طریق استنباط الأحکام الفرعیة فافهم** (اشاره به ۵ ، ۶ مطلب دارد – می گوییم که حاکم به اطاعت عقل است و معتقدیم که بین حکم عقل و شرع ملازمه است پس بالاخره منجر به حکم شرع می شود اما باز می گوییم که منجری می شود که این منجر شدن فایده ندارد زیرا در تعریف علم اصول ، متبادر به ذهن ان مساله ای است که بدون واسطه به حکم شرعی برسد) .

و کیف کان (و هر چه که باشد نذر – یعنی چه ثمره باشد و چه نباشد)

بیان ادله صحیحی و اعمی :

فقد استدل للصحیحی بوجوه (مرحوم شیخ ۸ دلیل را ذکر کرده است که مرحوم صاحب کفایه ۴ تا را ذکر کرده است)

دلیل اول : تبادر (تبادر دلیل وجدانی است نه برهانی لذا در افراد مختلف فرق می کند بنابرای اعمی ها هم دلیل اولشان تبادر است) : وقتی می گویند زید یصلی ، متبادر به ذهن ، نماز صحیح است . و تبادر هم علامت حقیقت است .

اشکال : صاحب کفایه وقتی که می خواست ثمره صحیح و اعم را بگوید فرمود بنابر قول به صحیح ، الفاظ عبادات می شوند مجمل (اولین ثمره) ، خب خصوصیت لفظ مجمل این است که هیچ چیزی از آن متبادر نیست . اما این جا می گویید متبادر صحیح است . این دو حرف با هم نمی خواند . اگر مجمل است تبادر معنی ندارد و اگر تبادر هست مجمل معنی ندارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جواب اشکال : صاحب کفایه می فرماید این دو حرف با هم سازگاری دارند زیرا مراد از اجمال در انجا ، اجمال مصداقی است و مراد از تبادر ، تبین مفهومی است .

ایشان می فرماید همون جا که گفتیم اگر صحیحی بشویم الفاظ عبادات مجمل می شوند ، مراد ما از مجمل ، اجمال مصداقی است یعنی همان جا هم ادعای ما این است که معنی صلاه کاملا روشن است و ان خصوص صحیح است لکن این صلاه مردد است که ایا به صلاه بدون سوره اطلاق می شود یا نمی شود یعنی صلاه بدون سوره مصداق صحیح هست یا نیست ؟ اما این جا می گوییم که تبادر می کند صحیح ، البته دقیقا معنی صحیح را نمی دانیم چیه یعنی معنای صحیح می آید در ذهنمان اما نه خود ان معنی بلکه صحیحی که آن آثار را دارد یعنی کلی بی نام نشان البته کلی ای که به وسیله ی آثار می توان به آن اشاره کرد [۳۲] .

دلیل دوم : صحت سلب (این دلیل هم وجدانی است نه برهانی)

یعنی می بینیم که لفظ صلاه از صلاه فاسده سلب می شود یعنی یک نفر دارد نماز می خواند که این نمازش باطل است . ما می بینیم صلاه از کار این اقا سلب می شود و می توان گفت این شخص نماز نخواند و نماز نمی خواند و صحت سلب علامه مجاز است و معلوم می شود که صلاه وضع شده است برای خصوص صحیح .

دلیل سوم : دو دسته از آیات و روایات [۳۳]

- **دسته ی اول** : آیات و روایاتی که یک سلسله آثار و خواصی را برای صلاه اثبات کرده است مثل ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر . چگونه این آیه دلیل است بر این که صلاه برای خصوص صحیح وضع شده است ؟ مراد از کلمه ی صلاه در آیه شریفه در این آیه ، ماهیت و طبیعت صلاه است و مراد فرد خاصی نیست زیرا قرینه وجود ندارد . ما از خارج می دانیم که این آثار اثر صلاه صحیح است یعنی اگر کسی نماز صحیح بخواند این اثر را دارد که او را نهی می کند از کارهای خلاف . خب فرض

---

[۳۲] این حا مرحوم بروجردی یک اشکالی دارند که انصافا اشکال ایشان وارد است . اشکالش این است که تبادر فرع بر این است که معنی کاملا مبین باشد در حالی که شما می گویید قدر جامع کلی بی نام و نشان و این که در ذهن نمی آید . اشکال دومی هم دارند اقای بروجردی و آن این که وقتی چند نفر نماز می خوانند ، از تک تک افراد بپرسید که وقتی لفظ صلاه را می شنوید ایا در ذهن شما معراج المومن هم می آید یا خیر ؟؟ قطعا خیر حتی بزرگان هم وقتی که نماز می خوانند این در ذهنشان نمی آید (نهایه الاصول مرحوم بروجردی ص ۴۶)

[۳۳] بهترین کسی که این قسمت را توضیح داده است مرحوم شیخ انصاری است در مبحث مجمل و مبین . چه ربطی به مجمل و مبین دارد ؟

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این است که این اثر برای ماهیت صلاه ثابت شده لذا از این جا معلوم می شود که ماهیت صلاه ، صلاه صحیحه است .

- **دسته ی دوم :** یک سری روایاتی داریم که در ان ماهیت صلاه از فاقد بعض الاجزاء و الشرایط نفی شده است . مثلا فرموده است لاصلاه الا بطهور . از عملی که در آن طهارت نیست ، ماهیت صلاه نفی شده است . این هم دلیل بر این است که الفاظ برای صحیح وضع شده است . و این معلوم می شود که برای اعم وضع نشده و اگر برای اعم وضع شده ما حق نداریم ماهیت صلاه را از روی ان برداریم .

تطبیق :

أحدها التبادر و (توضیح تبادر – تبادر یعنی این ، ادعای این که آن چه به اذهان سبقت می گیرد از این الفاظ عبادات ، خصوص صحیح است) **دعوی أن المنسبق إلی الأذهان منها** (الفاظ عبادات) **هو الصحیح و** (جواب به اشکال مقدر) **لا منافاة** [۳۴] **بین دعوی ذلک** (تبادر صحیح) **و بین کون الألفاظ علی هذا القول** (قول صحیح) **مجملات فإن المنافاة إنما تکون** (تنافی همانا می باشد تنافی – یعنی تنافی در صورتی هست که) **فیما إذا لم تکن معانیها** (منافات می باشد در جایی که نباشد معانی الفاظ عبادات) علی هذا (بنا بر این قول یعنی صحیحی) **مبینة بوجه** (تنافی در صورتی هست که از الفاظ عبادات هیچی نفهمیم اما ما به وسیله ی آثار چیزهایی می فهمیم . چه چیزی را می فهمیم ؟ چیزی که معراج مومن است ، چیزی که ناهی از منکر است و ... – صاحب کفایه می فرماید اگر مراد از اجمال ، اجمال به طور کلی باشد اشکال وارد است لکن اجمال به طور کلی وجود ندارد و ما یک چیزهایی می فهمیم اما اقای بروجردی می فرماید ما نمی فهمیم – بوجه یعنی به هیچ وجه) **و قد عرفت** (شناختی تو – کجا شناختی ؟؟ در شناخت قدر جامع) **کونها** (معانی الفاظ روشن میباشد) **مبینة بغیر وجه** (نه به یک وجه یعنی با وجوه کثیره) .

ثانیها صحة السلب عن الفاسد (صحت سلب لفظ صلاه از صلاه فاسد) **بسبب** (متعلق به فاسد – چرا فاسد است) **الإخلال ببعض أجزائه أو شرائطه بالمداقة** (متعلق به صحت سلب – یعنی صحیح می باشد سلب لفظ عبادات از عبادت فاسد با دقت) **و إن صح الإطلاق (صلاه) علیه (صلاه فاسد) بالعنایة** (مجازا) .

ثالثها (دسته ی اول) **الأخبار الظاهرة فی إثبات بعض الخواص و الآثار للمسمیات** (معانی) **مثل** (: **الصلاة عمود الدین**) **أو** (**معراج المؤمن**) **و** (: **الصوم جنة من النار**) **إلی غیر ذلک أو** (دسته ی دوم) **نفی** (عطف بر اثبات) **ماهیتها و** (واو تفسیر) **طبائعها مثل** (: **لا صلاة إلا بفاتحة الکتاب**) **و نحوه** (و مثل لاصلاه الا بفاتحه الکتاب) **مما** (از آن اخباری که ظهور دارند در نفی ماهیت و حقیقت) **کان ظاهرا فی نفی الحقیقة بمجرد فقد ما یعتبر فی الصحة شطرا أو شرطا** (به مجرد نداشتن چیزی که در صحت معتبر

---

[۳۴] اقای بروجردی می فرمایند تنافی هست

کانال صُدا @soda96
www.soda96.ir

است چه به صورت جزء و چه به صورت شرط) **و** (یک نفر می گوید در دسته ی اول ، مراد از صلاه ، صلاه صحیح است اما این به کار رفتن مجازی است پس دیگر دلیل نمی شود که لفظ در ماهیت به کار رفته باشد و آثار هم مال صحیح است پس ماهیت می شود مال صحیح . اما در دسته ی دوم کلمه ی صحت در تقدیر است یعنی لا صلاه صحیحه الا بطهور یعنی این طور نیست که نفی ماهیت شده باشد تا بگوییم لازمه اش این است که ماهیت مال صحیح است – صاحب کفایه جواب می دهد هردو مطلبی که بیان کردید مجاز است و مجاز نیاز به قرینه دارد و قرینه در این جا منتفی است بنابراین صلاه در هردو دسته در ماهیت و طبیعت به کار رفته است) **إرادة خصوص الصحیح من الطائفة الأولی** (یعنی بگوییم مراد از صلاه در دسته ی اول ، خصوص صحیحه است) **و نفی الصحة من الثانیة** (الطائفه الثانیه) **لشیوع** (علت است برای نفی صحت – چون شیوع دارد استعمال این ترکیب در نفی مثل صحت و کمال) **استعمال هذا الترکیب** (شکل لا و اسم و خبرش) **فی نفی مثل الصحة أو الکمال خلاف الظاهر لا یصار إلیه** (تمایل نمی شود به این خلاف اظهر) **مع عدم نصب قرینة علیه** (خلاف ظاهر)

نوار ۳۳ : ادامه ی صحیح و اعم / ادامه ادله صحیحی ها ، دلیل اعمی ها

نکته : در تمامی مواردی که لای نفی جنس به کار رفته است ، لا در نفی ماهیت به کار رفته است ولی نفی ماهیت دو صورت دارد (صاحب کفایه می فرماید هر جا لای نفی جنس دیدید آن لا در نفی ماهیت به کار رفته است یعنی می خواهد بگوید ماهیت نیست ولکن نفی ماهیت دو صورت دارد)

- **صورت اول** : گاهی نفی ماهیت حقیقتا است . یعنی حقیقتا نفی ماهیت می شود . مثلا شما در خانه هستی و هیچ مردی هم در خانه نیست بعد کسی در می زند شما به آن می گویید لارجل فی الدار . الان لا برای نفی ماهیت به کار رفته است . این جا حقیقتا به کار رفته است . یا مثل این مثال لاصلاه الا بطهور در صورتی که صحیحی بشویم . یعنی عملی که طهارت ندارد صحیحی می گوید چنین عملی اصلا ماهیت صلاه نیست [۳۵] .
- **صورت دوم** : گاهی نفی ماهیت ادعائا است . یعنی اولا یک ادعی می کنیم و بعد از این که ادعی را کردیم نفی ماهیت می کنیم . مثلا روایت داریم لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد . کسی که همسایه مسجد است اما نمازش را در خانه می خواند این نمازی که در خانه می خواند لاصلاه . الان

---

[۳۵] **یکی از کسانی که در این بحث خیلی زحمت کشیده است جناب شیخ انصاری در بحث مجمل و مبین است . نگویید چه ربطی به مجمل و مبین دارد زیرا یکی از مجملات همین عباراتی است که با لای نفی جنس می آید و در همان جا شیخ بحث تناسب حکم و موضوع را بحث کرده است**

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

لا در نفی ماهیت است یعنی اصلا ماهیت صلاه نیست اما این نفی حقیقی نیست بلکه ادعائی است یعنی ما اومدیم این نماز را اول بمنزله عدم قرار دادیم بعد نفی ماهیت کردیم . از قضا در این روایت باید نفی ماهیت هم بشود زیرا امام (علیه السلام) در مقام مبالغه است و می خواهد مبالغه کند که نماز در مسجد خیلی با ارزش است .و مبالغه بودن با نفی ماهیت سازگاری دارد نه با نفی کمال . لکن این نفی ماهیت ، نفی ماهیت ادعائی است . این که امام بفرماید نماز در خانه کامل نیست با در مقام مبالغه بودن سازگار نیست .

و(یک نفر ادعی کرد که کلمه ی صحت را در تقدیر بگیریم ، الان صاحب کفایه جواب می دهد) **استعمال هذا الترکیب** (لای نفی جنس با اسم و خبرش) **فی نفی الصفۀ ممکن المنع** (یعنی در نفی صفت به کار نرفته است بلکه در نفی ماهیت به کار رفته است) **حتی** (چرا از حتی استفاده کرده است مگر این مثال چه خصوصیتی دارد ؟ چون قرائن خارجیه قائم شده که این مثال در نفی کمال به کار رفته است یعنی نماز ، نماز کاملی نیست) **فی مثل (: لا صلاۀ لجار المسجد إلا فی المسجد) مما** (امثال این روایت چیست ؟ از آن مواردی که معلوم می شود که مراد نفی کمال است) **یعلم أن المراد نفی الکمال بدعوی** (متعلق به ممکن المنع) **استعماله فی نفی الحقیقۀ فی مثله** (به سبب ادعای استعمال این ترکیب در نفی ماهیت در مثل لاصلاه لجار المسجد الا فی المسجد ،) **أیضا** (مثل مواردی که حقیقتا نفی ماهیت شده است) **بنحو** (متعلق به استعمال) **من العنایۀ** (به نحوی از تصرف – مراد از عنایت ادعا است) **لا علی الحقیقۀ** (یعنی نفی ماهیت نشده حقیقتا) **و إلا** (اگر مراد نفی ماهیت نباشد) **لما دل** (دلالت نمی کند مثل لاصلاه) **علی المبالغۀ فافهم** (صاحب کفایه همین جا یک حاشیه دارد – با این حاشیه می خواهد دسته ی اول از روایات و آیات را می خواهد رد بکند و می خواهد بگوید انصافا آنها دلیل بر صحیح نیستند) .

دلیل چهارم : سیره ی عقلا

سیره ی عقلا دلیل بر این است که الفاظ برای خصوص صحیح وضع شده است . لفظ نماز وضع شده برای نمازی که تمام اجزاء و شرایط را داشته باشد . این سیره ی عقلا از دو مقدمه قطعی تشکیل شده است :

الف : روش عقلای عالم این است که زمانی که یک مرکبی را اختراع می کنند اول اسم می گذارند روی مرکب کامل الاجزاء والشرایط سپس لفظ را مجازا روی ناقص به کار می برند . مثل : روز اول کسی که تلویزیون را اختراع کرد ، تلویزیون اجزاء دارد ، لفظ تلویزیون را قرار داد برای تلویزیونی که تمام ازاجزاء را داشته باشد و بعدا در ناقص به کار می برد مجازا

ب : روش شارع هم همین است یعنی شارع مقدس وقتی صلاه را اختراع کرد ، اول لفظ صلاه را برای کامل الاجزاء و الشرایط قرار داد و بعد مجازا در ناقص به کار می برد .

در نتیجه صحیح ثابت می شود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید ما قطعی بودن این دو مقدمه را قبول نداریم . در آخر می فرماید فافهم که اشاره به این دارد که انصافا همین طور است یعنی وجدانا اگر انسان تفکر کند همین طور است لذا این دلیل را قبول می کند .

رابعها دعوی القطع (مرحوم حکیم می فرماید ادعای قطع سخت است) **بأن طریقة الواضعین و دیدنهم** (سیره واضعین و مخترعین و عادت واضعین این است که) **وضع الألفاظ** (وضع کردن الفاظ است برای مرکبات تامه – تامه یعنی کامل الاجزاء و الشرایط) **للمرکبات التامة کما هو** (همان طور که وضع الفاظ برای مرکبات تامه مقتضی حکمت است – حکمت وضع چیست ؟ حکمت ضع تفهیم است یعنی واضع آمده است الفاظ را برای این معانی وضع کرده تا وقتی که خواستیم این معانی را به دیگران بفهمانیم از این الفاظ استفاده کنیم پس حکمت وضع تفهیم است . اما در این جا حکمت وضع یک چیزی دیگر است و آن تفهیم مرکب صحیح است زیرا انسان بیشتر احتیاج دارد راجع به صحیح صحبت بکند) **قضیة الحکمة الداعیة إلیه** (حکمتی که داعی و علت شده است برای وضع) **و** (سوال می کنیم که گاهی اوقات عقلای عالم احتیاج دارند که معنی غیر صحیح را بفهمانند ؟ جواب : عقلا عالم اول برای صحیح وضع می کنند و بعدا مجازا در غیر صحیح به کار می برند) **الحاجة و إن دعت** (اگر چه نیاز دعوت می کند) **أحیانا إلی استعمالها** (الفاظ مرکبات) **فی الناقص أیضا** (مثل استعمال الفاظ مرکبات در کامل) **إلا أنه** (اما این حاجت) **لا یقتضی أن یکون** (اقتضی نمی کند این که بوده باشد استعمال الفاظ در ناقص) **بنحو الحقیقة** (تا اثبات اعم بشود) **بل** (می خواهد بگوید استعمال لفظ در ناقص می شود مجازا و احتیاج هم براورده می شود) **و لو کان** (اگر چه می باشد استعمال در ناقص) **مسامحة** (مجازا) **تنزیلا للفاقد منزلة الواجد** (از این عبارت به ذهن مطلب سکاکی می آید یعنی اول عقلای عالم می آیند ناقص را به منزله کامل می گیرند بعد لفظ را در ناقص به کار می برند ظاهر عبارت این است اما قطعا این ظاهر مراد نیست ایشان می خواهد علاقه درست بکند یعنی می خواهد بگوید عقلای عالم روی اول لفظ را وضع کرده اند برای صحیح و بعد در ناقص به کار می برند چون این ناقص به کامل شباهت دارد – چرا حرف سکاکی را نمی زند ؟ زیرا کسانی که می گویند الفاظ وضع شده است برای اعم می گویند استعمال لفظ در ناقص ، حقیقه لغوی است یا ادعائی ؟؟ لغوی و این کسانی که می گویند برای صحیح وضع شده استعمال آن در ناقص را مجاز لغوی می دانند یا ادعائی ؟ لغوی . هیچکسی نگفته مجاز ادعائی است) **و الظاهر أن الشارع غیر متخط** (تخطی نکرده است از طریقه واضعین) **عن هذه الطریقة** (چرا شارع تخطی نکرده است ؟ زیرا خودش از عقلاست بلکه رئیس عقلاست بلکه خالق عقل و عقلاست و اگر یک روشی غیر از عقلا داشت باید بیان می کرد و چون بیان نکرده پس روشش همان روش عقلاست) **و لا یخفی أن هذه الدعوی** (ادعای سیره عقلا و تبعیت شارع از آن سیره) **و إن کانت غیر بعیدة إلا أنها** (این دعوی – ما قبول نداریم سیره این باشد و بر فرض هم سیره این باشد قبول نداریم شارع روشش همین باشد) **قابلة للمنع فتأمل .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ادله اعمی ها (اعمی ها ۱۰ دلیل دارند که شیخ انصاری در مطارح هر ۱۰ دلیل را ذکر کرده است **اما صاحب کفایه ۵ دلیل را ذکر کرده است**) :

دلیل اول : تبادر یعنی وقتی می گویند فلان یصلی متبادر به ذهن این است که نماز می خواند و متبادر خصوص صحیح نیست

اشکال : صاحب کفایه می فرماید شما اعمی ها در قدر جامع گیر کردید . کسی که در قدر جامع گیر می کند با لفظ صلاه چی در ذهنش تبادر می کند ؟؟ اگر کسی می گوید الفاظ عبادات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است اول باید یک معنی پیدا بکند که این معنی هم شامل صلاه صحیحه شود و هم شامل صلاه فاسده بعد ادعای تبادر بکند . شما در قدر جامع گیر کردید چطور ادعای تبادر می کنید .

دلیل دوم : عدم صحب سلب : اعمی می گوید سلب صلاه از صلاه فاسده صحیح نیست یعنی اگر یک نفر نماز فاسد بخواند حق نداری بگویید فلان لم یصل . حالا که سلب صحیح نیست به عبارت دیگر حمل صلاه بر صلاه فاسده صحیح است و صحت حمل علامت حقیقه است .

جواب : بله این جا صحت حمل وجود دارد اما این صحت حمل مسامحه ای هست یا صحت حمل مداقه ای و صحت حمل مداقه ای علامه حقیقت است بنابراین صحت حملی که این جا هست بدرد نمی خورد و صحت حملی که بدرد می خورد این جا نیست

دلیل سوم : گاهی صلاه را تقسیم می کنید و می گویید صلاه دو نوع است صحیحه و فاسده . الان این مقسم ، مقسم در چی به کار رفته ؟ در خصوص صحیحه که به کار نرفته است زیرا اگر در صحیحه به کار رفته باشد لازمه اش این است که یک شی به خودش و غیر خودش تقسیم بشود که باطل است . در فاسده هم به کار نرفته است . پس در چی به کار رفته است ؟ در اعم . در این صورت تقسیم صلاه به صحیح و فاسد صحیح خواهد بود و وقتی استعمال صلاه در اعم صحیح بود اصل در استعمال حقیقت است پس ثبت که الفاظ عبادات برای اعم وضع شده است .

جواب : استعمال اعم از حقیقت و مجاز است . این صلاه استعمال شده در اعم اما نه حقیقتا بلکه مجازا بخاطر آن ادله قطعی که ذکر کردیم برای وضع برای صحیح

تطبیق :

و قد استدل للأعمی أیضا (مثل صحیحی) **بوجوه**

. منها تبادر الأعم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و فیه أنه قد عرفت الإشکال (فهمیدی تو اشکال ما را) **فی تصویر الجامع الذی لا بد منه** (قدر جامعی که ناچاریم از این قدر جامع – شما اول باید قدر جامع را درست بکنید تا بعد بگویید متبادر این قدر جامع است) **فکیف یصح معه** (چگونه صحیح می باشد با این اشکال) **دعوی التبادر.**

و منها عدم صحة السلب عن الفاسد و فیه منع لما عرفت (عدم صلحت سلب مسامحتا است اما با دقت صحیح است) .

و منها صحة التقسیم إلی الصحیح و السقیم

و فیه أنه (می گوییم مقسم در اعم به کار رفته است اما مجازا – چرا مجازا ؟ زیرا ما ادله قطعی آوردیم که الفاظ عبادات برای صحیح وضع شده اند) **إنما یشهد علی أنها** (الفاظ برای اعم است) **للأعم** (البته به کمک اصاله الحقیقه فی الاستعمال) **لو لم تکن هناک** (اگر نباشد درباره الفاظ دلالتی) **دلالة علی کونها موضوعة للصحیح و قد عرفتها فلا بد أن یکون التقسیم بملاحظة ما** (معنایی که استعمال می شود لفظ صلاه در ان معنی ولو مجازا) **یستعمل فیه اللفظ و لو بالعنایة.**

نوار ۳۴ : ادامه ی صحیح و اعم / ادامه ی دلیل اعمی ها (دلیل چهارم و پنجم)

دلیل چهارم : دو روایت

این دو روایت دلیلی بر این هستند که الفاظ عبادات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده اند .

- **روایت اول** : حضرت می فرمایند : **بنی الإسلام علی خمس الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولایة و لم یناد أحد بشیء کما نودی بالولایة فأخذ الناس** (این مردم – اهل سنت) **بأربع** (این قسمت از روایت دال بر این است که الفاظ عبادات برای اعم وضع شده است - امام می فرمایند این ها نماز می خوانند ، روزه می گیرند – چگونه دلیل است ؟ عبادت تارکین ولایت باطل است یعنی اگر تارک ولایت نماز بخواند نمازش باطل است و همچنین حج و صوم و زکاه ان . حالا امام علیه السلام اطلاق صلاه کرده است بر عمل این هایی که تارک ولایت هستند با این که صلاتشان باطل است یعنی امام علیه السلام اطلاق صلاه کرده بر صلاه فاسده و اصل در استعمال این است که حقیقه باشد در نتیجه ثبت الاعم یعنی صلاه برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است) **و ترکوا هذه** (ولایت را) **فلو أن أحدا صام نهارُه** (اگر کسی روزه بگیرد روزش و شبش بایستد) **و قام لیله و مات بغیر ولایة لم یقبل له صوم و لا صلاة**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **روایت دوم : قوله علیه السلام: دعی الصلاۀ أیام أقرائک** . این روایت دلیل بر این است که الفاظ عبادت برای اعم وضع شده است . چگونه دلیل است ؟؟ نمازی که حائض انجام می دهد فاسد است ، امام علیه السلام در این روایت به عملی که زن حائض انجام می دهد یا می خواهد انجام بدهد ، اطلاق صلاه کرده است و اصل در استعمال حقیقت است پس ثبت الاعم .

اشکالات صاحب کفایه :

اشکال مشرک :

ایشان اول یک جوابی می دهد که مشترک بین دو روایت است . در هردو روایت ما از یک اصل استفاده کردیم و آن این بود الاصل فی الاستعمال الحقیقه . صاحب کفایه می فرماید چه کسی این قاعده را بیان کرده است ؟ خیر الاستعمال اعم من الحقیقه و المجاز .

اعمی ها برای این که اثبات کنند الفاظ عبادات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است باید بگویند اولا لفظ صلاه در این روایات استعمال شده است و اطلاق شده است بر صلاه فاسد و ثانیا این استعمال ، حقیقی است که این را با اصل ثابت کردند که صاحب کفایه می فرماید این اصل باطل است و استعمال اعم از حقیقت و مجاز است . این جواب ، مشترک بین دو روایت است .

اما اشکال مختص : صاحب کفایه دو جواب می دهد به روایت اول و بعد می رود سراغ روایت دوم .

اشکالات مختص به روایت اول :

- **اشکال اول (تصرف در اخذ) :** اخذ در این روایت ، اخذ اعتقادی است (یعنی صاحب کفایه تصرف می کند در اخذ نه در ماخوذ) اخذ اعتقادی یعنی چی ؟؟ امام علیه السلام در این روایت فرمودند اخذ الناس بالاربع یعنی اخذ می کنند تارکین ولایت به این ۴ تا . صاحب کفایه می فرماید این اخذ ، اخذ اعتقادی است ، اخذ توهمی و تخیلی است یعنی صاحب کفایه می خواهد بگوید الفاظ در این روایت در خصوص صحیحه به کار رفته است . صلاه صحیحه و صوم صحیحه . الاربع یعنی صلاه صحیحه و ... لکن اخذ ، اخذ اعتقادی است یعنی این ها خیال می کنند که عمل می کنند به صلاه صحیحه [۳۶] .
- **اشکال دوم (تصرف در ماخوذ) :** یعنی کلمه اخذ به معنی خودش است لکن این الاربع در فاسده به کار رفته است مجازا . مجاز نیاز به قرینه دارد ، این جا قرینه چیست ؟ همان ادله ای که ذکر کردیم برای اثبات وضع برای صحیح .

---

[۳۶] **این جواب که مراد از اخذ ، اخذ اعتقادی باشد خلاف ظاهر است چون اخذ ظهور دارد در اخذ واقعی نه اخذ اعتقادی و خیالی و وهمی**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکال مختص به روایت دوم :

اعمی ها گفتند که صلاه در صلاه فاسده به کار رفته زیرا صلاه صحیحه مقدور زن حائضه نیست . صاحب کفایه می فرماید مراد از صلاه صلاه صحیح است . سوال می کنیم که صلاه صحیحه که مقدور مکلف نیست ؟ می فرماید این نهی ، نهی ارشادی است نه مولوی .

نهی مولوی به ان نهی ای گفته می شود که به انگیزه ی طلب صادر می شود . مثل این که شارع می فرماید لاتکذب . این جا نهی به انگیزه ی طلب ترک فعل صادر می شود .

نهی ارشادی به ان نهی ای گفته می شود که به انگیزه ی طلب صادر نشده بلکه به انگیزه های دیگر صادر شده مثلا یک دکتر است که خودش خادم مولاست . این دکتر به مولایش می فرماید لاتاکل الحامض . این نهی نمی تواند مولوی باشد بخاطر این که این دکتر علو ندارد و شرط نهی و امر مولوی علو است . بنابراین ارشادی است یعنی موقعی که دکتر به مولایش می گوید لاتاکل الحامض ، این لاتاکل به انگیزه طلب از مولی نیست زیرا صلاحیت این را که در مسند طالب بودن بنشیند ندارد بلکه به انگیزه این است که خوردن حامض به مصلحت تو نیست .

سوال : چه امر و نهی است که متعلق امر و نهی آن باید مقدور مکلف باشد ؟؟ امر و نهی مولوی . اما در ارشادی لازم نیست . صاحب کفایه می فرماید مراد از نهی در این جا نهی ارشادی است بنابراین می تواند مراد از صلاه ، صلاه صحیح باشد . سوال می کنند صلاه صحیحه که مقدور نیست ؟؟ می گوید مقدور نباشد ، اصلا هدف از نهی همین است یعنی شارع می خواهد به حائض بگوید تو بر صلاه صحیحه مقدور نیستی .

سوال : اصل در نهی این است که مولوی باشد پس چرا این جا ارشادی گرفته است ؟ صاحب کفایه برای این قسمت باید دلیل بیاورد . دلیل بماند برای جلسه بعد

تطبیق :

و منها استعمال الصلاۀ و غیرها فی غیر واحد (بسیاری از اخبار) **من الأخبار فی الفاسدۀ (کقوله علیه الصلاۀ و السلام: بنی الإسلام علی خمس الصلاۀ و الزکاۀ و الحج و الصوم و الولایۀ و لم یناد أحد بشیء کما نودی بالولایۀ فأخذ الناس** (این مردم – اهل سنت) **بأربع و ترکوا هذه** (ولایت را) **فلو أن أحدا صام نهارُه** (اگر کسی روزه بگیرد روزش و شبش بایستد – اعمی به این قسمت هم می تواند استدلال بکند به این صورت که امام فرموده است اگر کسی روزه بگیرد ، یعنی امام به این عمل اقایی که تارک ولایت است گفته است صوم) **و قام لیله و مات بغیر ولایۀ لم یقبل له صوم و لا صلاۀ) فإن** (این فان نحوه ی استدلال است – چگونه این روایت دال بر این است که الفاظ عبادت برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است ؟) **الأخذ بالأربع** (به سبب این که اخذ کردن ناس به ان ۴ تا) **لا یکون بناء علی بطلان عبادات تارکی الولایۀ** (نمی باشد بنابر ، این نظریه که عبادات تارکین ولایت باطل است ، مگر این که بوده باشد این

کانال ضدا @soda96

www.soda96.ir

الفاظ عبادات اسامی برای اعم – می خواهد بگوید اگر بخواهیم طبق این نظریه پیش بیاییم که عبادات تارکین ولایت باطل است این کلمه ی اخذ الناس بالاربع طبق نظریه ی اعمی جور در می آید) **إلا إذا كانت أسامی للأعم و** (**قوله عليه السلام : دعی الصلاة أيام أقرائک** (قرء از الفاظ متضاده است یعنی دارای معانی متضاد است که گاهی به معنی عادت است و گاهی به معنی پاکی است) **ضرورة** (بیان نحوه ی استدلال به این روایت برای اثبات الفاظ عبادات برای اعم) **أنه لو لم يكن المراد منها الفاسدة** (اگر نباشد مراد ازصلاه ، صلاه فاسده یعنی اگر مراد از صلاه در این جا صلاه صحیحه باشد دچار مشکل می شویم . همیشه متعلق امر و نهی باید مقدور مکلف باشد یعنی چیزی که امر می رود روی آن باید مقدور مکلف باشد . پس نهی برود روی پرواز و بگوید پرواز نکن این نهی باطل است زیرا متعلق نهی باید مقدور مکلف باشد و پرواز کردن یا نکردن مقدور مکلف نیست . حالا که متعلق امر و نهی باید مقدور باشد برویم سراغ روایت ، مراد از صلاه در این روایت حتما صلاه صحیحه نیست زیرا صلاه صحیحه مقدور زن حائض نیست بنابراین نهی نمی تواند برود روی صلاه صحیحه بنابراین نهی رفته روی صلاه فاسده و وقی صلاه فاسد شد امام علیه السلام به صلاه فاسده اطلاق صلاه کرده و اصل در استعمال حقیقت است پس ثبت الاعم) **لزم عدم صحة النهی عنها** (صلاه) **لعدم قدرة الحائض علی الصحيحة منها .**

و فيه (در وجه چهارم است این اشکال که – اشکال مشترک به هردو روایت) **أن الاستعمال أعم من الحقيقة مع** (اشکال اول مختص به روایت اول) **أن المراد فی الرواية الأولی** (مراد صدر روایت است یعنی اخذ الناس بالاربع) **هو خصوص الصحيح بقرينة أنها** (به قرینه ی این که این اربع از آن چیزهایی است که بناء شده است بر این چیز ها اسلام و اساس اسلام صلاه صحیحه است نه فاسده) **مما بنی عليها الإسلام** (۵ چیز صحیح می تواند شالوده و پی باشد نه فاسد) **و لا ينافی ذلک** (منافات ندارد اراده خصوص صحیح ، می گوییم از طرفی شما می گویید عبادات این ها فاسد است و از طرفی می گویید مراد از الاربع ، صحیحه است و این ها با هم منافات دارد ؟ جواب می دهد که خیر مراد صحیح به حسب اعتقاد و وهم است یعنی خیال می کنند که صحیح است اما در واقع صحیح نیست - می گوییم مراد از این جا صلاه صحیحه است ؟ می گوید خیر این ها خیال می کنند که دارند صلاه صحیحه را عمل می کنند) **بطلان عبادة منكری الولاية إذ** (علت برای لاینافی) **لعل أخذهم بها** (بدلیل این که شاید اخذ کردن ناس به اربع) **إنما كان بحسب اعتقادهم** (می باشد این اخذ به حسب اعتقاد ناس باشد) **لا حقيقة** (نه اخذ حقیقی) **و ذلک** (اخذ اعتقادی – اگر مراد از اخذ را اخذ اعتقادی بگیرید ، الاربع در خصوص صحیح به کار رفته است) **لا يقتضی استعمالها** (این اخذ اعتقادی اقتضی نمی کند استعمال اربع در فاسد یا اعم را بلکه فقط در صحیح استعمال شده) **فی الفاسد أو الأعم و الاستعمال** (استعمال صوم در صوم مردم) **فی قوله فلو أن أحدا صام نهاره [إلی آخره] كان كذلک** (جواب استعمال – می باشد آن استعمال این چنین) **أی** (تفسیر کذلک) **بحسب اعتقادهم أو للمشابهة** (یعنی مراد از صوم ، صوم فاسده است اما مجازا ۰ عطف است برا کذالک) **و المشاكلة .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و فی الروایة الثانیة الإرشاد إلی عدم القدرة علی الصلاة (ارشاد است به قادر نبودن حائض بر صلاه صحیحه یعنی شارع به حائض می گوید من در این جا طالب ترک از او نیستم بلکه می خواهم بگویم حیض بودن مانع از صلاه است یعنی انگیزه ی شارع بیان مانعیت حیض است نه طلب ترک تا بشود مولوی) **و** (در نوار ۳۵) **إلا** (اگر نهی برای ارشاد نباشد یعنی اگر مولوی باشد) **کان** (می خواهد بگوید اگر نهی مولوی شد اگر زن حائض عملی انجام شود که عرف به این عمل ، صلاه بگوید این عمل زن حرام است) **الإتیان بالأرکان** (می باشد اتیان حائض به ارکان یعنی زن حائض ارکان نماز را انجام دهد و بقیه چیزهایی که شرط می باشد در نماز را نیز انجام دهد) **و سائر ما یعتبر فی الصلاة بل بما یسمی فی العرف بها** (بلکه می باشد اتیان حائض به چیزی که نامیده می شود در عرف به صلاه یعنی اگر زن حائض عملی انجام داد که عرف به این عمل می گویند صلاه) **و لو أخل بما لا یضر الإخلال به بالتسمیة عرفا** (هرچند زن حائض اخلال وارد کند به چیزی که با اخلال وارد کردن به این چیز باز عرف به آن می گویند صلاه - و این اخلال کردن به این چیز ضرر نمی زند این اخلال به تسمیه ی عرفی) **محرما** (خبر کان الاتیان)**علی الحائض ذاتا و إن لم تقصد** (اگر چه قصد نکند حائض) **به** (به این اتیان صلاه) **القربة** .

و لا أظن أن یلتزم به المستدل (گمان نمی کنم که ملتزم بشود به حرمت ذاتی صلاه ، کسی که استدلال می کند به این روایت که این شخص اعمی است) **بالروایة فتأمل** (چه اشکال دارد که صلاه زن حائض حرام ذاتی باشد مثل عقیده ی خود صاحب کفایه که ایشان هم عقیده دارد صلاه زن حائض حرام ذاتی است) **جیدا**

نوار ۳۵ : ادامه ی صحیح و اعم / نقد دلیل چهارم (دو روایت) اعمی ها ، دلیل ارشادی بودن نهی در روایت – دلیل پنجم اعمی ها و نقد ان

بحث ما دررابطه با روایت دوم بود که امام علیه السلام فرمود صلاه را در ایام حیض ترک کن . این جا امام علیه السلام صلاه را در صلاه فاسده زن حائض استعمال کرده است یعنی به عمل زن حائض اطلاق صلاه کرده و اصل در استعمال هم حقیقت است پس استعمال صلاه در صلاه فاسده می شود حقیقه در نتیجه اعم ثابت می شود

صاحب کفایه جواب می دهند :

ایشان می فرمایند صلاتی که در این روایت به کار رفته ، صلاه صحیحه است لکن این نهی (دعی) نهی ارشادی است . نهی ارشادی نهی ای است که به انگیزه ی طلب ترک صادر نشده بلکه به انگیزه های دیگر صادر شده است و امام (علیه السلام) می خواهد به زن حائض بفهماند که شما قادر به انجام صلاه صحیح نیستی . بنابراین نهی ، نهی ارشادی است در مقابل نهی مولوی که به انگیزه ی طلب ترک صادر می شود .

دلیل ارشادی بودن نهی در این روایت :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری** : اگر نهی در روایت ، ارشادی نباشد لازمه اش این است که صلاه بر زن حائض حرام ذاتی باشد

توضیح : اگر این دعی ، نهی ارشادی نبود بلکه مولوی بود ، یعنی این دعی به انگیزه ی طلب ترک صادر شده باشد ، نهی مولوی روی چیزی می رود که مقدور مکلف باشد . صلاه صحیح مقدور زن حائض نیست بنابراین مراد از صلاه در این جا نمی تواند صلاه صحیح باشد پس قهرا مراد از صلاه ، صلاه فاسده خواهد بود . ان وقت معنایش این است که ای زن حائض ، صلاه فاسد در ایام عادت بر شما حرام است .

نکته : یک بحثی است در فقه که نمازی که زن حائض می خواند حرام است و در حرمتش هیچ بحثی نیست اما این که چه نوع حرامی است اختلاف است مثلا بعضی می گویند حرام تشریعی است یعنی اگر بخواهد نماز را با قصد قربت بخواند حرام است . یعنی این طور می گوید که دو رکعت نماز صبح می خوانم به قصد این که اطاعت کرده باشم امر شما واجب تعالی را . در این صورت چون وارد تشریع می شود ، حرام می شود از نوع حرام تشریعی . اما بعضی می گویند اصلا نماز زن حائض حرام ذاتی است یعنی چه قصد قربت کند و چه قصد قربت نکند ، نماز بر او حرام است .

اگر این دعی ، نهی مولوی باشد متعلق نهی مولوی باید مقدور مکلف باشد و نماز صحیح مقدور زن حائض نیست پس قهرا مراد از صلاه ، صلاه فاسد خواهد بود و وقتی صلاه فاسد شد این طور می شود که شارع می فرماید : ای زن حائض ، صلاه فاسد بر تو حرام است و این حرام ، حرام ذاتی است . بنابراین اگر این نهی ، ارشادی نباشد یعنی مولوی باشد لازمه اش این است که نماز زن حائض حرام ذاتی باشد زیرا شارع می گوید نماز فاسد بر تو حرام است

- **کبری** : والازم (حرام ذاتی بودن صلاه) باطل عند الاعمی (اعمی صلاه زن حائض را حرام ذاتی نمی داند)
- **نتیجه** : فلملزوم (ارشادی نبودن نهی) مثله (باطل است) در نتیجه نهی ارشادی است

دلیل پنجم :

اگر کسی این نذر را بکند : خدایا اگر من در امتحان قبول شدم ، نماز در حمام نخوانم . این نذر منعقد می شود . این کلمه ی صلاتی که از دهانش آمد بیرون ، در این دلیل پنجم می خواهیم بگوییم که این کلمه ی صلاه ، در صلاه فاسده به کار رفته است و اصل در استعمال حقیقه است فثبت الاعم

دلیل برای این که اثبات کند مراد از صلاه ، صلاه صحیحه نیست :

- **صغری** : اگر صلاتی که نذر شده انجام داده نشود صلاه صحیحه باشد ، لازمه اش دو چیز است :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۱) با انجام صلاه در حمام ، حنث نذر نشود یعنی اگر مراد صلاه صحیحه باشد با انجام صلاه در حمام نذر را نشکسته باش
۲) از صحت صلاه ، عدم صحه صلاه حاصل می شود

توضیح : اگر مراد از صلاه ، صلاه صحیحه باشد یعنی طرف نذر می کند که اگر در امتحان قبول یک نماز صحیحی در حمام نمی خوانم . اگر این نذر رفته باشد روی صلاه صحیح لازمه اش دو چیز است :

- **الف** : اگر رفت در حمام صلاه خواند ، نذرش شکسته نمی شود زیرا این اقا نذر کرده نماز صحیح نخواند . حالا اگر رفت در حمام صلاه صحیحه خواند حنث نذر شده اما این نمازی که الان این اقا در حمام می خواند صحیح نیست بلکه فاسد است زیرا نذر کرده که صلاه صحیحه را ترک بکند در حمام و این نذر ترک صلاه صحیحه یعنی امر رفته روی ترک صلاه صحیحه در حمام و امر به شی مقتضی نهی ضد است و ضد ترک صلاه صحیحه ، انجام صلاه صحیحه است ، در نتیجه نهی رفته روی انجام صلاه صحیح و وقتی نهی رفت روی آن ، نهی در عبادت موجب فساد است پس صلاتش فاسد است در نتیجه نذر شکسته نمی شود . این اقا نذر کرده بود نماز صحیح نخواند و الان هم نماز صحیح نخوانده و نماز فاسد خوانده است
- **ب** : می گویند چیزی که از وجودش ، عدمش لازم بیاید محال است [۳۷] . حالا اگر مراد از صلاه ، صلاه صحیحه باشد ، از صحه صلاه ، عدم صحه صلاه لازم بیاید . اگر بگوییم مراد از صلاه در این جملات ، صلاه صحیحه باشد نذرش منعقد شد . نذر که منعقد شد ، همان صحتی که قبلا از دهانش بیرون آمده بود می شود فاسد .

- **کبری** : والازم باطل (یعنی اگر این اقا در حمام صلاه بخواند ، حنث نذر می شود – چیزی که از صحیح شدنش عدم صحتش لازم بیاید باطل است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله (پس مراد از صلاه ، صلاه صحیحه نیست بلکه فاسده است و در صلاه فاسده به کار رفته است و اصل در استعمال حقیقت است در نتیجه ثبت الاعم)

اشکالات صاحب کفایه :

- **اشکال اول** : تمام دلیل شما این مطلب را اثبات می کند که نذر به صلاه صحیح تعلق نمی گیرد زیرا اگر نذرش برود روی صلاه صحیحه دچار این مشکلات می شویم پس نهایت چیزی که اثبات می

---

[۳۷] این قاعده که می گویند اگر جیزی از وجودش ، عدمش لازم بیاید محال است ، هیچکس نگفته است که فقط مربوط به امور واقعی و تکوینی است . در امر اعتباری هم مولای حکیم حق ندارد یک چیزی را که از وجودش ، عدمش لازم می آید ، اعتبار بکند زیرا اعتبارش می شود لغو . حتی عرف معمولی هم این کار را انجام نمی دهد

@soda96 کانال صدا
www.soda96.ir

شود این است که نذر به صلاه صحیحه تعلق نمی گیرد اما دیگر اثبات نمی کند که برای صحیح وضع نشده است . ربطی به بحث وضع ندارد . و این قانون الاصل فی الاستعمال حقیقه ، باطل است . به بیان دیگر الحاصل لایفید و المفید لایحصل

- **اشکال دوم** : این جواب از لازم دوم است که گفت لازمه اش این است که از صحت صلاه ، عدم صحت صلاه لازم می آید . ایشان می فرماید چنین لازمه اش ندارد زیرا مراد از صحیح ، صحیح لو لم نذر است یعنی عملی که اگر نذر نبود صحیح بود . قبل از نذر ، صحیح لو لم نذر هست . حالا نذر کرد ، بعد از نذر رفت نماز خواند ، این نمازی که الان دارد در حمام می خواند ، صحیح لو لم نذر هست یعنی یک عملی است که اگر نذر نبود ،صحیح می بود . پس چیزی که قبل از نذر بوده ، بعد از نذر هم به حال خودش باقی است . بنابراین از کجا می گویید از صحت ان عدم صحت لازم می آید . البته این که مراد از صحه ، صحت لو لم نذر باشد خلاف ظاهر است اما اگر قرینه باشد اشکال ندارد که در این جا هم قرینه داریم و ان قرینه عبارت است از این که فسادی که از ناحیه ی نذر می آید هیچ وقت در موضوع نذر اخذ نمی شود یعنی وقتی یک کسی می گوید نذر می کنم ترک صلاه را . با این نذر فساد حاصل می شود اما این فساد وارد متعلق نذر نمی شود .
- **اشکال سوم (جواب از لازم اول – حنث نذر نمی شود)** : صاحب کفایه می فرماید حنث نذر می شود زیرا مراد از صحیح ، صحیح لو لم نذر است . این اقا نذر کرده است که صحیح لو لم نذر را ترک بکند ، حالا اگر بعد از نذر نماز خواند ، این اقا صحیح لو لم نذر را انجام داده لذا حنث نذر کرده است .

تطبیق :

و منها (دلیل پنجم اعمی ها) **أنه لا شبهة فی صحة تعلق النذر** (شکی نیست در صحیح بودن تعلق گرفتن نذر و شبه نذر مثل یمین و عهد) **و شبهه بترک الصلاة فی مکان تکره فیه** (صحیح است تعلق گرفتن نذر به ترک صلاه در مکانی که نماز خواندن در ان مکان کراهت دارد – مثل حمام) **و** (عطف بر صحت – شکی نیست که حاصل می شود حنث و شکستن نذر با انجام صلاه در حمام) **حصول الحنث بفعلها و لو کانت الصلاة المنذور ترکها** (اگر بوده باشد این صلاتی که نذر شده است ترکش کنیم) **خصوص الصحیحة** (خبر کانت) **لا یکاد یحصل به** (حاصل نمی شود به وسیله فعل و انجام صلاه ، شکستن نذر) **الحنث أصلا** (زیرا ایشان نذر کرده است نماز صحیح نخواند و الان هم نماز صحیح نخوانده است) **لفساد** (علت برای عدم حصول حنث) **الصلاة المأتی بها** (زیرا صلاتی که اورده شده است فاسد است و با آوردن صلاه فاسد حنث نذر نمی شود زیرا نذر کرده بود که صلاه صحیحه انجام ندهد) **لحرمتها** (علت برای فساد صلاه ماتی به – بخاطر حرام بودن صلاه ماتی به . سوال : این حرام از کجا آمده است ؟؟ از نذر . نذر رفته روی ترک صلاه پس امر رفته روی ترک صلاه پس نهی رفته روی فعل صلاه و نهی در عبادات مقتضی فساد عبادت است) **کما لا یخفی بل** (بیان لازمه ی دوم) **یلزم المحال** (یلزم من صحه الصلاه ، عدم صحه الصلاه) **فإن النذر حسب الفرض قد تعلق** (تعلق گرفته است نذر) **بالصحیح منها** (صلاه) **و لا یکاد یکون معه** (و

@soda96 کانال صُدا

www.soda96.ir

نمی باشد صلاه با این نذر ، صحیح) **صحیحهٔ** (زیرا به مجرد این که نذر کرد ، ان صلاه صحیحه اش تبدیل می شود به فساد) **و ما یلزم من فرض وجوده عدمه محال** .

قلت لا یخفی أنه لو (**صح ذلک** (اگر صحیح باشد این استدلال – نشان می دهد که این استدلال از راس صحیح نیست) **لا یقتضی** (اقتضی نمی کند این استدلال) **إلا عدم صحهٔ تعلق النذر بالصحیح** (مگر این را که صحیح نیست تعلق گرفتن نذر به ترک نماز صحیح) **لا** (مقتضی استدلال این نیست که) **عدم وضع اللفظ له شرعا** (نه این که وضع نشده است لفظ برای صحیح در شرع مقدس) **مع** (اشکال دوم – اشکال بر لازم دوم) **أن الفساد من قبل النذر** (چون کسی که نذر می کند من نماز صحیح در حمام نخوانم همین که نذر کرد ، نمازش در حمام می شود فاسد) **لا ینافی صحهٔ متعلقه** (نذر – در صورتی تنافی ندارد که متعلق نذر ، صحیح لو لم نذر باشد) **فلا یلزم من فرض وجودها** (صحه) **عدمها** .

و (اشکال سوم - اشکال به لازم اول) **من هنا** (از همین جوابی که به لزوم محال دادیم روشن می شود که) **انقدح أن حصول الحنث إنما یکون لأجل الصحهٔ لو لا تعلقه** (صحیح بودن ما لم نذر) **نعم** (اگر کسی نذر را ببرد روی صحیح مطلق یعنی عملی که حتی با نذر هم صحیح باشد ، در این صورت حنث نذر نمی شود) **لو فرض تعلقه** (اگر فرض بشود تعلق گرفتن نذر) **بترک الصلاهٔ المطلوبهٔ** (صحیحه) **بالفعل** (بالفعل یعنی ولو مع النذر) **لکان منع حصول الحنث بفعلها بمکان من الإمکان** (منع حصول حنث امکان دارد یعنی حنث نمی شود) [۳۸] .

نوار ۳۶ : ادامه ی صحیح و اعم / عبارت خوانی جلسه قبل – دعوا در الفاظ معاملات

از این جا به بعد وارد بحث معاملات می شویم :

نکته : مراد از معاملات در این جا هم عقود است (عقود به چیزی می گویند که احتیاج به دو طرف دارد : موجب و قابل مثل بیع) و هم شامل ایقاع است (ایقاع به چیزی می گویند که فقط به یک طرف نیاز دارد : موجب مثل طلاق)

در رابطه با الفاظ معاملات دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه اول :** بعضی می گویند الفاظ معاملات وضع شده است برای مسببات یعنی بیع وضع شده برای ملکیت . ملکیت مسبب و معلول بعت و قبلت است . یا لفظ طلاق وضع شده برای جدایی .

---

[۳۸] صاحب کفایه می فرماید در این صورت حنث نذر نمی شود . ما می گوییم اگر حنث نذر نشود نماز صحیح خواهد بود و وقتی نماز صحیح باشد حنث نذر می شود یلزم من عدم وجود الشی (عدم حنث) وجود الشی (حنث) یعنی همان اشکالی که شما بر آنها می گیرد بر خودتان وارد می شود

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید اگر قائل به این نظریه بشویم ، نزاع صحیح و اعم در این جا جاری نمی شود زیرا مسببات امر بسیط هستند و امر بسیط یعنی اجزاء ندارد ، امر بسیط یا هست یا نیست . اگر سببش بود هست و اگر نبود نیست و کسی نمی تواند بگوید مسبب هست اما ناقص است . نمی توان گفت ملکیت هست اما ناقص است یعنی بحث صحیح و اعم در جایی جاری می شود که مرکب باشد

- **نظریه دوم :** بعضی می گویند الفاظ معاملات وضع شده است برای اسباب مثلا لفظ بیع وضع شده است برای بعت و قبلت یا طلاق وضع شده برای انت طالق . طبق این مبنی بحث صحیح (سببی که دارای تمام اجزاء و شرایط باشد) و اعم جاری می شود .

صاحب کفایه می فرماید بنابر نظریه دوم ، بیع وضع شده برای بعت و قبلت . ایشان می فرماید طبق این نظریه عقیده ی ما این است که الفاظ معاملات برای خصوص صحیح وضع شده است . صحیح یعنی آن سببی که کامل الاجزاء و الشرایط است و اثرش را می گذارد و این اثر گذاری هم پیش شرع است و هم عرف . یعنی همان طور که در عبادات صحیحی بود در معاملات هم صحیحی می شود .

سوال می کنیم که : گاهی اوقات شارع و عرف باهم اختلاف دارند ؟ جواب می دهد که اختلاف شارع و عرف در مصداق است نه در مفهوم . یعنی این که مثلا عرف بیع ربوی را صحیح می داند اما شارع آن را صحیح نمی داند . یعنی هردو صحیح را به معنی موثر می دانند اما در مصداق موثر باهم اختلاف دارند .

تطبیق :

بقی أمور : الأول [أسامی المعاملات موضوعة للصحیح أو الأعم]

أن أسامی المعاملات (مراد از معاملات ، معاملات بالمعنی الاعم است در مقابل عبادات یعنی هر چیزی که عبادت نبود را معامله می گویند حتی شستن دست – بیع و طلاق) **إن کانت موضوعة للمسببات** (ملکیت در بیع ، فراق و جدایی در طلاق) **فلا مجال للنزاع فی کونها** (مجالی نیست برای این نزاع – نزاع در این که اسامی معاملات برای صحیح وضع شده اند یا برای اعم) **موضوعة للصحیحة أو للأعم لعدم اتصافها** (**زیرا متصف نمی شوند مسببات به صحیح و اعم**) **بهما کما لا یخفی بل** (بلکه متصف می شوند به وجود یا عدم یعنی ملکیت یا هست (در صورتی که سببش باشد) و یا نیست (در صورتی که سببش نباشد)) **بالوجود تارة و بالعدم أخری و أما إن کانت** (اما اگر اسامی معاملات) **موضوعة للأسباب** (بیع برای بعت و قبلت وضع شده باشد) **فللنزاع فیه** (کونها موضوعه للصحیحه او للاعم – چرا مجالی هست ؟ چون مرکب است) **مجال لکنه لا یبعد دعوی** (بعید نیست که ما ادعی کنیم که اسامی معاملات) **کونها موضوعة للصحیحة أیضا** (مثل الفاظ عبادات) **و** (و بعید نیست که ادعی کنیم موضوع له الفاظ معاملات مثل بیع و طلاق) **أن الموضوع له هو العقد** (باید او ایقاع را اضافه کرد) **المؤثر لأثر کذا شرعا و عرفا و الاختلاف بین الشرع و العرف فیما** (در چیزی که معتبر می باشد در تاثیر عقد مثلا عرف می گوید این چیز در تاثیر

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

عقد معتبر نیست اما شرع می گوید معتبر است) **یعتبر فی تأثیر العقد لا یوجب الاختلاف بینهما** (شرع و عرف) **فی المعنی** [۳۹] **بل الاختلاف فی المحققات و** (واو تفسیر – این مصادیق هستند که محقق کلی است) **المصادیق و** (و موجب می شود اختلاف بین شرع و عرف) **تخطئة الشرع العرف فی تخیل** (متعلق به تخطئه – شارع عرف را تخطئه می کند . در چی تخطئه می کند ؟ در این که عرف خیال کرده بود) **کون العقد بدون ما اعتبره فی تأثیره** (بدون چیزی که معتبر می داند ان چیز را شرع در تاثیر عقد) **محققا لما هو المؤثر** (عرف فکر می کند این چیز محقق و مصداق عقد موثر است) **کما لا یخفی فافهم.**

نوار ۳۷ : ادامه ی صحیح و اعم / ادامه ی الفاظ معاملات – ثمره دارد بودن مساله صحیحی و اعمی در الفاظ معاملات

مقدمه : در باب معاملات ، مراد از صحیح ، صحیح عند العرف است

توضیح : یعنی معامله ی صحیح به معامله ای گفته می شود که عرف ان را صحیح بدانند . پس هر معامله ای که عرف و مردم ان را صحیح بدانند شارع هم آن را صحیح می داند مگر این که شارع صراحتا رد بکند یا این که یک قیودی را اضافه بکند . می دانید چرا صحیح در معاملات ، صحیح عند العرف است و شارع چیزی از خودش نیاورده ؟ زیرا معاملات از امور مستحدثه نیستند بلکه قبل از شارع هم بودند لذا شارع نسبت به معاملات مثل یکی از مردم است برخلاف عبادات .

اصل مطلب : یک سوال مطرح می شود : ایا نزاع بین صحیحی و اعمی در باب معاملات ، ثمره دارد یا خیر ؟ مثلا صحیحی ها می گویند لفظ بیع وضع شده است برای بعت و قبلت ای که تمام اجزاء و شرایط را داشته باشد لذا اگر یک مقدار از اجزاء و شرایطش کم شد دیگر به آن بیع نمی گویند و اگر گفته شود مجازی است اما اعمی می گوید الفاظ معاملات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده یعنی بعت و قبلت چه کامل الاجزاء و الشرایط باشد و چه کامل نباشد در هر صورت به آن بیع می گویند . حالا این نزاع ثمره دارد یا ندارد ؟؟

جواب : شک در شرطیت یا جزئیت یک شی دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی شک در جزئیت و شرطیت یک شی در صحت معامله ، عند الشارع است . در این صورت هم صحیحی برای نفی شرطیت و جزئیت می تواند به اطلاق خطاب تمسک کند هم اعمی می تواند بکند .

---

[۳۹] **امام در این جا می فرمایند که حرف صاحب کفایه دقیق نیست و اختلاف شارع و عرف اتفاقا در معنی است نه در مصداق .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مردم یک معامله ای انجام می دهند با فعل مضارع . یک اقایی می گوید ابیع و طرف مقابل می گوید اقبل . ما شک می کنیم ماضی بودن ، در صحیح بودن معامله عند الشارع شرط هست یا نیست ؟ ایا شارع برای صحیح بودن این معامله ماضی بودن را شرط کرده است یا نکرده است ؟؟

در این صورت هم صحیحی و هم اعمی می توانند به اطلاق خطاب شارع تمسک کنند مثلا شارع فرموده است ((احل الله البیع)) هردو گروه می توانند به اطلاق این خطاب تمسک کنند .

اول برویم سراغ اعمی . این بیعی که این دو نفر انجام دادند اعمی به این بیع می گوید . و شک ما در اعتبار امر زائد است که ایا یک چیز زائدی در این بیع شرط هست یا نیست لذا تمسک می کند به اطلاق (احل الله البیع) و می گوید شرط نیست زیرا اگر شرط بود باید شارع می فرمود

صحیحی هم می تواند تمسک کند به اطلاق و بگوید این بیع صحیح است زیرا او می گوید این کلمه ی البیع وضع شده برای صحیح و مراد از صحیح ، صحیح عرفی است و عرف به این معامله صحیح می گوید بنابراین کلمه ی البیع بنابراین که برای صحیح وضع شده باشد شامل این بیع می شود بعد شک می کنیم که ایا چیز دیگری لازم هست یا نیست ، صحیحی تمسک می کند به اطلاق خطاب و می گوید چیز دیگری لازم نیست زیرا اگر لازم بود شارع باید می فرمود .

- **صورت دوم** : گاهی شک در جزئیت و شرطیت یک شی در صحت معامله ، عند العرف است .

در این صورت اعمی حق تمسک به اطلاق خطاب دارد اما صحیح چنین حقی را ندارد . این دو نفر یک معامله انجام می دهند با فعل مضارع . ما شک می کنیم که برای صحیح شدن این معامله پیش عرف (برخلاف صورت اول که عند الشارع بود) ایا ماضی بودن شرط هست یا نیست .

این جا اعمی می تواند به اطلاق احل الله البیع تمسک کند و بیع را درست بکند اما صحیحی نمی تواند . شارع فرموده است احل الله البیع ، البیع وضع شده برای اعم ، البیع بنابر قول به اعم ، شامل این بیع می شود و شک در امر زائد است که ایا لازم هست یا نیست ، تمسک می کنیم به اطلاق خطاب و می گوییم لازم نیست .

اما صحیحی نمی تواند زیرا صحیح می گوید البیع در خطاب ، وضع شده است برای صحیح و مراد از صحیح هم صحیح عند العرف است . حالا این البیع بنابر قول به صحیح ایا شامل این بیعی که اتفاق افتاده می شود یا نمی شود ؟؟ نمی شود زیرا شک داریم که ماضی بودن شرط صحت بیع در نزد عرف هست یا نیست ، و معلوم نیست که به آن بیع می گویند یا خیر . لذا شرط تمسک به اطلاق وجود ندارد .

تطبیق :

الثانی (بیان صورت اول) **أن کون ألفاظ المعاملات** (به تحقیق بودن الفاظ معاملات ، اسم برای صحیح یعنی اگر بگوییم الفاظ معاملات وضع شده است برای صحیح – صحیح بعنی آن سببی که کامل الاجزاء و

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الشرایط باشد و موثر باشد) **أسامی للصحیحة لا یوجب إجمالها** (موجب نمی شود مجمل بودن این الفاظ یعنی لفظ بیع مجمل نیست چه طبق اعمی و چه طبق صحیحی) **کألفاظ العبادات** (مثال برای منفی – مثل الفاظ عبادات که مجمل می شوند یعنی می گوید الفاظ معاملات مثل الفاظ عبادات نیست) **کی** (می خواهد بگوید اگر مجمل می شد این مشکل پیش می آمد – متفرع بر اجمالها است یعنی نتیجه ی اجمالها است) **لا یصح التمسک بإطلاقها** (تا این که صحیح نباشد تمسک کردن به اطلاق الفاظ معاملات) **عند الشک فی اعتبار شیء** (هنگام شک در معتبر بودن چیزی مثل ماضی بودن صیغه) **فی تأثیرها** (متعلق به اعتبار – در تاثیر گذاشتن ان معامله) **شرعا** (قید تاثیر) **و ذلک** (تمسک به اطلاق الفاظ در معاملات – چرا تمسک به اطلاق صحیح است ؟؟) **لأن إطلاقها** (بدلیل این که اطلاق و گفتن الفاظ معاملات – شارع فرموده است احل الله البیع ، شارع این البیع را اطلاق کرده یعنی بیان کرده) **لو کان مسوقا** (اگر این گفتن و اطلاق آورده شده باشد در مقام بیان) **فی مقام البیان ینزل** (حمل می شود – یعنی کلمه ی البیع که شارع فرموده حمل می شود) **علی أن المؤثر عند الشارع** (بر این که آن معامله ای که عند الشارع موثر است ، همان معامله ای است که موثر است عند العرف) **هو المؤثر عند أهل العرف و لم یعتبر فی تأثیره** (ضمیر می خورد به موثر عرفی – شرط نشده است در تاثیر موثر عرفی در نزد شارع ، غیر از آن چیزی که شرط شده است در موثر عرفی در نزد عرف) **عنده** (شارع) **غیر ما اعتبر فیه** (موثر عرفی) **عندهم** (عرف) **کما** (می خواهد بگوید این طور نیست که فقط کلام شارع را حمل کنیم بر عرف ، بلکه کلام دیگران را نیز حمل می کنیم بر عرف یعنی شارع در این جا (معاملات) خصوصیت ندارد برخلاف عبادات که شارع خصوصیت دارد) **ینزل علیه** (همان طور که حمل می شود بر این موثر عند العرف) **إطلاق کلام غیره** (شارع) **حیث** (علت است برای ینزل اول – ینزل علی ان الموثر عند الشارع هو الموثر عند اهل العرف – چرا می گویید موثر عند العرف همان موثر عند الشارع است ؟؟) **إنه منهم** (زیرا شارع از عرف است) **و لو اعتبر فی تأثیره** (و اگر معتبر می دانست شارع در تاثیر موثر عرفی) **ما شک فی اعتباره** (چیزی را که شک شده است در معتبر آن چیز – در مثال ماضی بودن) **لکان علیه البیان و نصب القرینة علیه** (و بود بر شارع نصب قرینه بر اعتبار ما شک) **و حیث لم ینصب** (چون که قرینه نصب نکرده است) **بان عدم اعتباره عنده** (روشن می شود معتبر نبودن ما شک فی اعتباره ، در نزد شارع) **أیضا** (مثل عرف – یعنی همان طور که عرف ماضی بودن را شرط نمی داند ، شارع هم شرط نمی داند) **و لذا** (بخاطر مجمل نشدن الفاظ معاملات بنابر قول صحیحی) **یتمسکون** (تمسک می کنند علماء) **بالإطلاق** (استعمال شارع – احل الله البیع البته اگر اطلاق اصطلاحی هم بگیرید درست است) **فی أبواب المعاملات مع ذهابهم إلی کون ألفاظها موضوعة للصحیح**

نعم (بیان صورت دوم) **لو شک فی اعتبار شیء فیها** (اگر شک بشود در معتبر بودن چیزی – برای خرید و فروش اول بایع بگوید بعت اما در این معامله اول مشتری می گوید قبلت ، این جا شک می کنیم که این معامله پیش عرف صحیح هست یا نیست . چرا شک می کنیم زیرا احتمال می دهیم که پیش عرف اول آمدن بعت و ایجاب شرط صحت معامله باشد ، در این جا حق تمسک به اطلاق خطاب را صحیحی ندارد اما اعمی می تواند تمسک کند) **عرفا فلا مجال** (برای صحیحی) **للتمسک بإطلاقها** (الفاظ معاملات) **فی عدم**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اعتباره بل لا بد من اعتباره (زیرا اگر دست صحیحی از اطلاق احل الله البیع کوتاه شد باید برود سراغ اصل عملی و اصل عملی در معاملات ، اصاله الفساد است – عند الشک باید آن شی را بیاوریم) **لأصالة** (استصحاب) **عدم الأثر بدونه فتأمل جیدا**

مطلب جدید :

اموری که در مامور به دخالت دارد ۴ صورت دارد :

صورت اول : جزء الماهیه – بعضی از امور جزء ماهیت است که اگر از شما بپرسند که اجزاء این ماهیت را برای ما بشمار ، این را اسم می برید مثل رکوع که جزء ماهیت صلاه است

صورت دوم : شرط الماهیه - بعضی از امور شرط ماهیت است مثل وضو

صورت سوم : جزء الفرد

صورت چهارم : شرط الفرد

تطبیق :

الثالث [أقسام دخل شیء فی المأمور به]

إن دخل شیء وجودی (مثل رکوع) **أو عدمی** (تروک عشره در صوم مثل ترک شرب) **فی المأمور به :**

تارة بأن یکون داخلا فیما یأتلف منه و من غیره (یکبار به این است که آن شی وجودی یا عدمی داخل است در مامور به ای که تالیف شده است و مرکب شده است آن چیز از ان شی وجودی یا عدمی و غیر – صلاه تشکیل شده است رکوع و غیر رکوع) **و جعل جملته** (و قرار داده می شود مجموع مرکب ، متعلق امر یعنی شارع امرش را می برد روی صلاه که صلاه مرکب از رکوع و غیر رکوع است) **متعلقا للأمر فیکون** (پس می باشد ان شی وجودی یا عدمی) **جزءا له** (جزء برای مامور به) **و داخلا فی قوامه.**

نوار ۳۸ : ادامه ی صحیح و اعم / امور ۴ گانه دخیل در مامور به

اموری که در مامور به دخالت دارند ۴ صورت دارند :

- **صورت اول : جزء الماهیه** (قیدا و تقیدا داخل است) – بعضی از امور جزء ماهیت است که اگر از شما بپرسند که اجزاء این ماهیت را برای ما بشمار ، این را اسم می برید مثل رکوع که جزء ماهیت صلاه است . یا مثل ترک شرب در ماهیت صوم . اگر از ما بپرسند که ماهیت صوم چیست می گوییم ترک اکل ، ترک شرب و ....

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صورت دوم : شرط الماهیه** (تقیدا داخل در ماهیت است اما قیدا خارج است از ماهیت) - بعضی از امور شرط ماهیت است مثل وضو . این شرط ماهیت ۳ نوع است :
  - ❖ **قسم اول :** شرط متقدم مثل وضو
  - ❖ **قسم دوم :** شرط مقارن مثل استقبال الی القبله
  - ❖ **قسم سوم :** شرط متاخر – مثل خانمی که مستحاضه است به استحاضه کثیره است ، که امروز روزه می گیرد اما شب باید غسل کند که این غسل بعدی شرط روزه قبلی است .
- **صورت سوم : جزء الفرد** . یعنی این امر جزء ماهیت نیست یعنی اگر از شما بپرسند جزء این ماهیت چیست اسم این را نمی برید ولکن این فرد از ماهیت که به وسیله ی مکلف در خارج انجام گرفته یا دارد انجام می گیرد این ، جزئش است . که این هم خودش دو صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی سبب مزیت است . مثل اعوذ بالله گفتن قبل از بسم الله گفتن . این اعوذ بالله جزء ماهیت نیست بلکه جزء فرد در حال انجام است و این جزء سبب مزیت است و سبب می شود ثواب نماز بیشتر شود .
  - **صورت دوم :** گاهی سبب منقصت است .
- **صورت چهارم : شرط الفرد** . این امر شرط ماهیت نیست بلکه این عملی که دارد این اقا انجام می دهد همراه این شرط است . که این ۳ صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی سبب مزیت است . بودن در مسجد شرط ماهیت صلاه نیست اما این اقا دارد در مسجد نماز می خواند . جزء هم که نیست بلکه شرط است یعنی قید خارج از این فرد است اما تقید به آن داخل این فرد است
  - **صورت دوم :** گاهی سبب منقصت است . مثل بودن در حمام . این اقا نماز را در حمام می خواند . می گویند این نماز با چه شرایط صورت گرفت ؟ می گویند با بودن در حمام
  - **صورت سوم :** نه سبب مزیت است نه سبب منقصت است مثل بودن در خانه .

نکته : اگر کسی جزء یا شرط الماهیه را انجام داد صلاتش باطل و فاسد است اما اگر کسی جزء یا شرط فرد را انجام نداد ، نمازش صحیح است اما صلاه در ضمن فرد دیگری محقق می شود

تطبیق :

و أخری (وارد شرط الماهیه می شود) **بأن یکون خارجا عنه** (به این است که می باشد شی دخیل (مثل وضو – استقبال الی القبله و غسل بعدی) خارج است از مامور به) **لکنه** (می گوید این موارد از خارج از ماهیت است . سوال می کنیم که حالا که خارج از ماهیت هستند خب آنها را انجام ندهیم ؟ می گوید نمی شود زیرا شارع صلاه و صوم را با خصوصیتی می خواهد که این خصوصیت وقتی پیدا می شود که ان شرط باشد و ان خصوصیت ، تقید است . تقید یعنی این که : شارع صلاه نمی خواهد بلکه صلاه با وضو می خواهد

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

. به این کلمه ی با می گویند تقید – اگر با بخواهد محقق شود باید قبلش وضو باشد- لکن ان شی دخیل) **کان مما لا یحصل الخصوصیۀ المأخوذۀ فیه بدونه** (می باشد از آن اموری که حاصل نمی شود آن خصوصیتی (تقیدی که) که اخذ شده است در ماموره به بدون شی دخیل یعنی اگر خواستی صلاه با وضو ، این با وضو را بیاوری باید قبل از صلاه وضو بگیری) **کما** (می خواهد اقسام شرط را بیان کند) **إذا أخذ شیء** (منظور از شی ، مامور به است – همان طور که اخذ بشود ماموربه مسبوق – اشاره به شرط متقدم) **مسبوقا أو ملحوقا به** (اشاره به شرط متاخر – مامور به ملحوق یعنی مامور به قبل است در نتیجه شرطش بعد است) **أو مقارنا له** (یا مقارن باشد به شی دخیل) **متعلقا للأمر** (می خواهد بگوید صلاه با وضو قبلی ، امر رفته روش و امر نرفته روی صلاه خالی) **فیکون** (پس می باشد شی دخیل) **من مقدماته** (یعنی شرایط) لا مقوماته (به اجزاء می گویند مقوم) .

و (بحث جزء الفرد) **ثالثۀ بأن یکون** (به این که می باشد شی دخیل مثل بودن در خانه ، بودن در مسجد) **مما** (از اموری که) **یتشخص به** (تحقق پیدا می کند همراه با این شی دخیل) **المأمور به** (یعنی صلاه همراه با استعاذه است) **بحیث یصدق علی المتشخص به** (به گونه ای که صدق می کند بر فردی که تحقق پیدا کرده است همراه با آن شی دخیل) **عنوانه** (عنوان ماموربه – صلاه) **و ربما یحصل له** (چه بسا حاصل می شود برای مامور به و فرد) **بسببه** (به سبب شی دخیل) **مزیۀ أو نقیصۀ و دخل هذا** (دخالت داشتن این شی دخیل) **فیه** (در فرد) **أیضا** (مثل دخالت داشتن شی دخیل در ماهیت) **طورا** (یک مرتبه به نحو جزئیت است) **بنحو الشطریۀ و أخری بنحو الشرطیۀ** (بیان نکته : اگر کسی به جزء یا شرط الماهیه اخلال ورزید نمازش باطل هست اما اگر به جزء یا شرط فرد اخلال ورزید صلاه باطل نیست و صحیح است) **فیکون الإخلال بما له دخل** (پس می باشد اخلال ورزیدن به چیزی که می باشد برای آن چیز دخالتی به یکی از دو نحو یعنی جزئا یا شرطا) **بأحد النحوین فی حقیقۀ** (متعلق به دخل) **المأمور به و ماهیته موجبا** (خبر فیکون) **لفساده لا محالۀ** (قهرا) **بخلاف ما له الدخل فی تشخصه و** (عطف متلازم بر متلازم) **تحققه** (برخلاف چیزی که می باشد برای آن چیز دخالت در تشخص و فرد مامور به) **مطلقا شطرا** (خبر کان ، آن ما له الدخل شرط باشد یا جزء باشد) **کان أو شرطا حیث** (شما در مسجد نماز نخواندی . نمازت باطل نیست . فقط چیزی که هست نماز شما در نماز در مسجد محقق نشده بلکه در ضمن یک فرد دیگر محقق شده است مثلا نماز در خانه) **لا یکون الإخلال به** (زیرا نمی باشد اخلال به ما له الدخل) **إلا إخلالا بتلک الخصوصیۀ** (مثلا نماز در مسجد) **مع تحقق الماهیۀ بخصوصیۀ أخری** (نماز در خانه) **غیر موجبۀ لتلک المزیۀ** (مزیتی که تلک الخصوصیه (نماز در مسجد) داشت) **بل** (بلکه گاهی اوقات نه تنها آن مزیت را ندارد بلکه گاهی نقصان دارد) **کانت موجبۀ لنقصانها کما أشرنا إلیه** (اشاره کردیم ما به موجب نقصان شدن – در ربما یحصل اشاره کردیم) **کالصلاۀ فی الحمام** .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

گاهی یک عمل مستحب نفسی مستقل است و دارای ثواب جداگانه است . یعنی شارع این عمل را مستحب کرده برای خودش نه این که این عمل مستحب باشد مقدمه باشد برای عمل دیگر زیرا در این صورت مستحب غیری است . اما این مستحب نفسی یعنی خودش مصلحت دارد و ثواب هم دارد لکن شارع گاهی می خواهد این عمل مستحب نفسی را در درون یک عمل مثل نماز انجام بدهیم . مثل قنوت علی قول در صلاه (در قنوت اختلاف است) حالا اگر صلاه ۱۰۰ مصلحت دارد و فرض کنیم قنوت ۵۰ مصلحت دارد ، حالا اگر بپرسند صلاه با قنوت چقدر مصلحت دارد ؟ می گویید ۱۵۰ مصلحت دارد اما صلاه به تنهایی ۱۰۰ مصلحت دارد به این می گویند المستحب فی الوجب یا المستحب فی المستحب .

ثم إنه ربما یکون الشیء (چه بسا می باشد شی – قنوت) **مما یندب إلیه فیه** (از اموری است که خوانده می شود استحبابا به آن شی در مامور به یعنی صلاه) **بلا دخل له** (در حالی که دخالتی نیست برای آن شی اصلا یعنی نه شرط است نه جزئا) **أصلا لا شطرا و لا شرطا فی حقیقته** (ماهیت مامور به) **و لا فی خصوصیته و تشخصه** (نه در فرد مامور به) **بل له دخل** (بلکه برای مامور به دخالتی است ، به عنوان ظرف یعنی صلاه ظرف می شود برای قنوت در مطلوب شدن آن شی) **ظرفا فی مطلوبیته بحیث** (به گونه ای که نمی باید آن شی مطلوب مگر این که شی واقع شود در بین مامور به (صلاه)) **لا یکون مطلوبا إلا إذا وقع فی أثنائه فیکون** (در نتیجه می باشد ان شی – قنوت) **مطلوبا نفسیا فی واجب** (در نماز واجب) **أو مستحب** (در نماز مستحبی) **کما** (بیان یک مثال و نظیر – می خواهد تشبیه بکند یعنی می خواهد مطلوب نفسی حین العمل را تشبیه کند به مطلوب نفسی قبل از عمل (مصل مضمضه و اذان و اقامه) یا بعد از عمل (مثل تعقیبات)) **إذا کان مطلوبا کذلک** (نفسیا) **قبل أحدهما** (واجب – مستحب) **أو بعده** (بعد از احد) **فلا** (اگر کسی به این مطلوب نفسی مستحب اخلال کرد سبب باطل شدن و فاسد شدن مامور به نمی شود) **یکون الإخلال به** (پس نمی باشد اخلال به این مطلوب نفسی سبب برای اخلال به مامور به) **موجبا للإخلال به ماهیة و لا تشخصا و خصوصیة أصلا .**

نوار ۳۹ : آخر صحیح و اعم / اشتراک لفظی

امور ۳ صورت دارند :

- **صورت اول :** بعضی از امور در صدق الاسم دخالت ندارند : یعنی این که این امور باشد اسم صحیح به عبادت اطلاق نباشد ، این امور نباشد هم اسم صحیح بر عبادت اطلاق می شوند (یعنی چه باشد و چه نباشد به این عبادت ، صحیح گفته می شود) این امور ۳ چیز هستند :
  - **امر اول :** جزء الفرد
  - **امر دوم :** شرط الفرد مثل بودن در مسجد
  - **امر سوم :** المستحب النفسی فی واجب او مستحب مثل قنوت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اگر این ۳ امر در یک عبادتی نباشند هم باز به این عبادت ف عبادت صحیح گفته می شود مثلا یک نفر نماز می خواند و قبل از بسم الله ، اعوذ بالله نمی گوید . الان جزء الفرد منتفی شد اما عبادت صحیح است یا یک نفر نماز می خواند اما در مسجد نیست بلکه در خانه می خواند در این جا شرط الفرد منتفی است اما عبادت صحیح است

- **صورت دوم :** بعضی از امور در صدق الاسم دخالت دارند یعنی اگر این امور نبود اسم صادق نیست مثل جزء الماهیه مثل رکوع . اگر یک نفر نماز بخواند بدون رکوع ، به این نماز ، غیر صحیح می گویند بنابراین جزء الماهیه دخالت دارد در اسم
- **صورت سوم :** بعضی امور اختلافی هستند یعنی بعضی می گویند در صدق الاسم دخالت ندارد اما بعضی دیگر می گویند دخالت دارند مثل شرط الماهیه مثل وضو . یک نفر نماز می خواند بدون وضو ، الان می خواهیم ببینیم به این نماز بی وضو ایا نماز صحیح می گویند یا نمی گویند . مراد از صحیح ، صحیح در مقام امتثال نیس بلکه مراد از صحیحی است که در صحیح و اعم مطرح می شود . این جا دو نظریه وجود دارد :
  - **نظریه اول (وحید بهبهانی) :** شرط الماهیه دخالتی در صدق الاسم ندارد یعنی اگر یک نفر نماز کامل الاجزاء بخواند اما وضو ندارد ، ایشان می گویند به چنین نمازی ، نماز صحیح می گویند لذا عقیده ی وحید بهبهانی این است که در اجزاء صحیحی هستم اما در شرایط اعمی هستم . در اجزاء صحیحی هستم یعنی الفاظ عبادات برای خصوص صحیح وضع شده اما صحیح را چگونه معنی می کند ؟ کامل الاجزاء . اما درشرایط اعمی هستم یعنی الفاظ وضع شده برای صحیح ؟ صحیحی یعنی کامل الاجزاء اعم از این که شرایط باشد یا نباشد .
  - **نظریه دوم (صاحب کفایه) :** شرط الماهیه در صدق الاسم دخالت دارد . یعنی اگر شرط بود به آن صحیح می گویند اما اگر شرط نبود به آن صحیح نمی گویند .

دلیل : دلیل ایشان بازگشت می کند به حرفی که قبلا فرمود . ایشان قبلا فرمود کلمه ی صلاه وضع شده برای یک معنی کلی که این معنی کلی ، آثاری دارد مثلا ناهی از فحشا است . چه موقع معنی کلی با این همه آثار پیدا می شود ؟ زمانی که شرایط باشد یعنی از مقام امتثال گریز می زند به مقام وضع . یعنی اگر شرط نبود دیگر به آن صلاه نمی گویند زیرا عقیده ی صاحب کفایه این است که صلاه وضع شده برای یک معنی کلی که این معنی کلی منشا آثار است . آن وقت چه معنایی منشا آثار است ؟؟ معنایی که محققش نمازی باشد که کامل الاجزاء و الشرایط باشد

نتیجه نهائی : صاحب کفایه صحیحی شد .

تطبیق :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

إذا عرفت هذا (ملاحظات (در نظر گرفتن ها) خمسه – جزء الماهیه ، شرط الماهیه ، جزء الفرد و شرط الفرد و المستحب فی الواجب او مستحب) **کله** (هنگامی که این ملاحظات ۵ گانه را شناختی) **فلا شبهة فی عدم دخل** (شکی نیست در این که دخالت ندارد ، آن چیزی که خوانده شده است استحبابا به آن چیز در عبادات ، چه گونه خوانده شده ؟ خوانده شده است به صورت نفسی) **ما** (مثل قنوت) **ندب إلیه فی العبادات نفسیا فی التسمیة بأسامیها** (دخالت ندارد در نامیدن به اسامی عبادات یعنی روی این عبادت اسم عبادت می گذاری و بودن و نبودن قنوت دخالت ندارد) **و کذا** (شبهه ای نیست که دخالت ندارد در چیزی که برای آن چیز دخالتی است در تشخص ماهیت) **فیما له دخل فی تشخصها** (فرد) **مطلقا و** (اشاره به اختلاف وحید بهبهانی و صاحب کفایه) **أما ما له الدخل شرطا** (اما چیزی که برای آن چیز دخالت است به عنوان شرط در اصل ماهیت عبادت) **فی أصل ماهیتها فیمکن** (عقیده ی وحید) **الذهاب أیضا** (ممکن است رفتن مثل شرط الفرد ، به سمت عدم دخل شرط الماهیه در نامیدن به اسامی عبادات یعنی اسم عبادت به این عبادت فاقد الشرط هم به نحو صحیح اطلاق می شود) **إلی عدم دخله فی التسمیة بها مع الذهاب** (با این که می رویم به سمت دخالت داشتن چیزی که برای آن چیز دخالت است به عنوان جزء در ماهیت) **إلی دخل ما له الدخل جزءا فیها فیکون الإخلال بالجزء مخلا بها** (پس خلل وارد کردن به جز مثل رکوع مخل است به تسمیه یعنی اگر کسی صلاه را بدون رکوع انجام داد به ان صلاه صحیحه نمی گویند) **دون الإخلال بالشرط لکنک** (بیان عقیده ی نهایی خودش) **عرفت أن الصحیح** (قول درست) **اعتبارهما فیها** (معتبر بودن جزء و شرط است در تسمیه) .

مشترک لفظی :

مشترک بر دو نوع است :

- **نوع اول : مشترک لفظی :** یک لفظ است که دارای چند معنی است و برای هر معنی وضع شده است و لذا به تعداد معانی ، تعداد وضع داریم . مثلا عین که ۷۰ معنی دارد پس ۷۰ وضع دارد . منشا پیدایش مشترک لفظی چیست ؟ این بماند . یک اشاره ای دارد به این مطلب در اصول فقه علامه مظفر .
- **نوع دوم : مشترک معنوی :** لفظ دارای یک معنی است لکن این معنی مصادیق زیادی دارد مثل انسان ، حیوان

درباره ی مشترک لفظی ۴ نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** مشترک لفظی نه تنها امکان وقوعی دارد بلکه واقع هم شده است . (امکان وقوعی یعنی این که اگر بگوییم وقوع دارد مستلزم محال نیست) به ۳ دلیل :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **دلیل اول : نقل** : یعنی علمای لغت برای ما نقل کرده اند که مثلا فلان لفظ مشترک لفظی است مثلا عین ۷۰ معنی دارد
- **دلیل دوم : تبادر** : یعنی گاهی از یک لفظ دو معنی و بیشتر به ذهن تبادر می کند
- **دلیل سوم : صحه الحمل** : یعنی می بینیم حمل یک لفظ بر چند معنی صحیح است مثلا حمل لفظ عین بر طلا صحیح است و همچنین حمل عین بر نقره صحیح است و صحت حمل دلالت بر معنی حقیقی است

❖ **نظریه ی دوم** : اشتراک لفظی استحاله وقوعی دارد یعنی اگر کسی بگوید اشتراک لفظی وجود دارد لازمه اش محال است : دلیل

- **صغری** : وجود مشترک لفظی ، مخل حکمت وضع است (مگر حکمت و فلسفه ی وضع چیست که با وجود مشترک لفظی به آن اخلال ورزیده می شود ؟ حکمت عبارت است از تفهم و تفهیم یعنی وضع کرده ایم الفاظ را برای معانی تا شما به وسیله ی این الفاظ ، معانی را به دیگران بفهمانید . حالا اگر بگوییم مشترک لفظی وجود دارد به این حکمت خلل وارد می شود زیرا با مشترک لفظی قرینه خفیه هست)
- **کبری** : هر چیزی که مخل به حکمت وضع باشد باطل است
- **نتیجه** : وجود مشترک لفظی باطل است

اشکال صاحب کفایه بر این نظریه :

این نظریه باطل است زیرا :

اولا قرینه ای که با مشترک لفظیه می آید جلیه است نه خفیه (قرینه ی جلیه یعنی مشترک لفظیه به وسیله ی قرینه جلیه متکلم می تواند کاملا مرادش را به مخاطب بفهماند به طوری که مخاطب هم کاملا مراد متکلم را بفهمد مثلا یک عینی که در بازار است و ما قدرت خریدش نداریم (مشخص می شود که مراد طلاست))

ثانیا بر فرض خفیه باشد گاهی غرض متکلم اجمال گویی است یعنی گاهی لازمه ی وجود مشترک لفظی اخلال به حکمت وضع نیست .

❖ **نظریه ی سوم** : وجود مشترک لفظی در قران محال است اما در غیر قران ممکن است .

- **صغری** : لازمه ی مشترک لفظی در قران ، تطویل بدون فائده است

وقتی واجب تعالی در قران مشترک لفظی به کار می برد دو حالت دارد :

  - **حالت اول** : یا با قرینه است . اگر با قرینه باشد ، طولانی کردن کلام است بدون فائده . خب به جای این که مشترک لفظی به کار ببرید همراه با قرینه که کلام بشود طولانی از یک لفظی استفاده کن که مشترک لفظی نباشد تا کلام هم طولانی نشود
  - **حالت دوم** : یا بدون قرینه است . در این صورت لازمه اش اجمال گویی است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **کبری :** طول دادن بدون فائده باطل است مخصوصا از واجب تعالی
- **نتیجه :** مشترک لفظی در قران باطل است

اشکال صاحب کفایه بر این نظریه :

- **اولا** قرینه ای که با اشتراک لفظی می آید هم مراد از مشترک لفظی را می فهماند و هم چیز دیگری را می فهماند پس تطویل بدون فائده نیست
- **ثانیا** کی گفته اجمال گویی با غرض واجب تعالی در تعارض است بلکه گاهی اوقات غرض واجب تعالی به اجمال گویی تعلق می گیرد

❖ **نظریه ی چهارم (ابتدای نوار ۴۰) :** مشترک لفظی ضرورت وقوع دارد . این یعنی چی ؟ یعنی می خواهیم بگوییم نه تنها استحاله وقوع ندارد بلکه ضروری است که در کلام عرب مشترک لفظی باشد

دلیل :

از طرفی الفاظ محدود و متناهی است و معانی نامحدود است و نامتناهی لذا برای این که الفاظ وافی به معانی باشد باید قائل به اشتراک لفظی بشویم .

لغت عرب ، حروف الفبایش ۲۸ عدد است . از این ۲۸ حروف چند کلمه ی دو حرفی می توانید درست کنید ؟ یک تعدادی . چند کلمه ی سه حرفی می توانید درست کنید ؟ یک تعدادی . ۴ حرفی ، ۵ حرفی و .. همه را یک تعدادی می توانید درست کنید در نتیجه کلماتی که به وسیله ی حروف الفبا درست می شود محدود هستند و نامتناهی نیستند . اما معانی ها متناهی نیستند و نامحدودند . برای این که الفاظ نسبت به معانی کم نیایند باید قائل به مشترک لفظی بشویم و بگوییم مثلا این لفظ چند معنی دارد .

اشکالات صاحب کفایه بر نظریه ی چهارم : صاحب کفایه می فرماید این دلیل باطل است

- **اشکال اول** (این اشکال مبتنی بر این است که واضع را بشر بگیریم) :
  - **صغری :** اگر شما بگویید که باید قائل به اشتراک لفظی بشویم ، قائل شدن به اشتراک لفظی برای معانی نامتناهی لازمه اش اوضاع نامتناهی است .

شما این الفاظ را دارید و معانی هم خیلی زیاد است . اگر شما بگویید باید این الفاظ مشترک لفظی باشند تا وافی به ان معانی باشند . ما گفتیم لفظی که مشترک لفظی است به تعداد معانی وضع دارد یعنی اگر یک لفظی ده معنی دارد ، واضع این لفظ را ۱۰ بار وضع کرده است لذا اگر بگویید این الفاظ به صورت مشترک لفظی وضع شده است برای معانی نا محدود لازمه اش این است که وضع های نامتناهی است و بشر وضع های نامتناهی داشته باشد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **کبری** : و لازم باطل (اوضاع نامتناهی باطل است – بشر نمی تواند وضع های نامحدود داشته باشد چون خود بشر متناهی و محدود است و چیز محدود نمی تواند چیز نامحدود انجام دهد)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

- **اشکال دوم** (این اشکال مبتنی بر این است که واضع خداوند متعال باشد) :
  - **صغری** : صاحب کفایه می فرماید وجود مشترک لفظی برای معانی نامتناهی لازمه اش لغویت وضع نسبت به مقدار زائد بر احتیاج است

الفاظ محدود است و معانی نامحدود . اگر بگوییم خداوند متعال این الفاظ را به صورت مشترک لفظی وضع کرده است برای این معانی ، ایا استعمال این الفاظ در تمام این معانی ، مورد نیاز بشر هست یا نیست ؟ نیست چون بشر از لحظه ای که موجود شد تا این که از بین برود ، استعمالاتشان محدود است و خداوند یک عالمه الفاظ برای معانی نامتناهی وضع کرده و این لازمه اش لغویت است یعنی وضع کرده برای معانی ای که بشر هیچ وقت نیازمند به این معانی نمی شود

  - **کبری : و الازم باطل** (لغویت باطل است زیرا فرض این است که واضع خداوند است و خداوند کار لغو انجام نمی دهد)
  - **نتیجه : فلملزوم مثله**

- **اشکال سوم** : صاحب کفایه می فرماید چه کسی گفته است که معانی نامتناهی است بلکه متناهی هستند بلکه این جزئیات است که نامتناهی است اما کلی ها متناهی هستند . لذا وضع الفاظ برای کلیات ما را بی نیاز می کند از وضع الفاظ برای جزئیات .
- **اشکال چهارم** : قبول که الفاظ متناهی و معانی نامتناهی اما چه کسی گفته است که برای هر معنای نا متناهی باید لفظ وضع شود ؟؟ لفظ برای یک تعداد از معانی وضع می شود که در باقی معانی به صورت مجازی استفاده می شود .

نکته : در آخر می فرماید فافهم . اشاره دارد به این که اشکال چهارم دقیق نیست زیرا مشهور می گویند مجاز هم نیازمند به وضع نوعی است . پس در مجاز هم احتیاج به وضع است .

تطبیق :

الحادی عشر [الاشتراک اللفظی]

الحق وقوع الاشتراک للنقل (نقل اهل لغت) **و التبادر و عدم صحة السلب** (صحیح نیست سلب لفظ از دو معنی و بیشتر – به عبارت دیگر حمل صحیح است بر هر دو معنی) **بالنسبة** (هم مربوط به تبادر است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و هم عدم صحت سلب) **إلی معنیین أو أکثر للفظ واحد و** (بیان نظریه دوم) **إن أحاله** (**اگر چه محال می داند این اشتراک را – مراد از استحاله ، استحاله وقوعی است**) **بعض لإخلاله بالتفهم** (علت برای محال بودن مشترک لفظی – بدلیل اخلال ورزیدن اشتراک لفظی به تفهم) **المقصود من الوضع** (تفهمی که هدف می باشد از وضع یعنی هدف از وضع الفاظ این است که دیگران از این الفاظ استفاده کنند و معانی درون خودشان را به دیگران بفهمانند) **لخفاء القرائن** (علت برای اخلال – چرا مشترک اخلال می ورزد به تفهم ؟ چون قراینی که با مشترک می آید ، خفیه هستند) **لمنع الإخلال** (رد صاحب کفایه بر نظریه محال بودن اشتراک لفظی – ایشان می گوید اخلال ورزیدن به حکمت وضع توسط اشتراک لفظی ممنوع است) **أولا لإمکان** (دلیل برای منع – زیرا امکان دارد تکیه کردن متکلم بر قرائن روشن) **الاتکال علی القرائن الواضحۀ و منع کونه** (ممنوع است که وجود اشتراک لفظی مخل باشد برای حکمت وضع) **مخلا بالحکمۀ ثانیا لتعلق الغرض بالإجمال أحیانا کما** (نظریه سوم) **أن استعمال المشترک فی القرآن لیس بمحال کما توهم** (توهم شده است که محال است) **لأجل** (علت است برای محال بودن مشترک معنوی در قران) **لزوم التطویل بلا طائل مع الاتکال علی القرائن** (چون لازم می آید طولانی کردن کلام بدون فائده با اعتماد کردن واجب کردن خدا بر قرائن) **و** (عطف بر تطویل) **الإجمال فی المقال** (ولازم می آید اجمال گویی در گفتار اگر نباشد تکیه بر قرائن) **لو لا الاتکال علیها و کلاهما** (هردوی آنها – تطویل بلاطائل و اجمال فی المقال) **غیر لائق بکلامه تعالی جل شأنه کما لا یخفی و ذلک** (عدم محالیت – اشکال صاحب کفایه بر نظریه سوم) **لعدم لزوم التطویل فیما کان الاتکال علی حال** (چون لازم نمی آید تطویل در کلام در جائی که اعتماد بر قرینه ی حالیه باشد) **أو مقال** (اعتماد بر قرینه ی لفظیه باشد که این قرینه لفظیه آورده شده است برای غرض دیگری غیر از تعیین مراد از مشترک لفظی در نتیجه تطویل بلافائده لازم نمی آید) **أتی به لغرض آخر و** (عطف بر عدم) **منع کون الإجمال غیر لائق بکلامه تعالی مع کونه مما** (با این که این اجمال از اموری است که گاهی غرض واجب تعالی به ان تعلق می گیرد) **یتعلق به الغرض و إلا** (اگر اجمال لائق نبود) **لما وقع المشتبه فی کلامه و قد أخبر فی کتابه الکریم بوقوعه فیه قال الله تعالی فیه** (مِنْهُ) آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ .

و ربما توهم (چه بسا توهم شده است) **وجوب وقوع الاشتراک** (ضرورت دارد واقع شدن اشتراک لفظی در زبان ها) **فی اللغات لأجل** (دلیل برای وجوب وقوع اشتراک) **عدم تناهی المعانی و تناهی** (محدود بودن) **الألفاظ المرکبات** (ترکیب شده از حروف الفباء) **فلا بد من الاشتراک فیها** (پس ناچاریم از اشتراک لفظی در الفاظ) **و هو** (توهم) **فاسد لوضوح** (اشکال اول) **امتناع الاشتراک فی هذه المعانی** (بخاطر این که بدیهی می باشد ممتنع بودن اشتراک لفظ در معانی نامتناهی) **لاستدعائه** (زیرا در خواست می کند این اشتراک) **الأوضاع الغیر المتناهیۀ** (وضع های غیرمتناهی را) **و لو سلم** (اشکال دوم – اگر قبول بشود اشتراک در معانی غیرمتناهی) **لم یکد یجدی** (**نافع نیست اشتراک در معانی غیر متناهی**) **إلا فی مقدار متناه** (مگر در مقدار متناهی از معانی – چون استعمالات بشر محدود است و به تمام معانی نامتناهی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نیاز پیدا نمی کند لذا اگر برای معانی ای که بشر به انها نیاز ندارد وضع شود این وضع لغو خواهد بود) **مضافا** (اشکال سوم) **إلی تناهی المعانی الکلیة و جزئیاتها** (معانی کلیه) **و إن کانت غیر متناهیة إلا أن وضع الألفاظ بإزاء کلیاتها** (معانی) **یغنی عن وضع لفظ بإزائها** (جزئیات معانی) **کما لا یخفی مع** (اشکال چهارم) **أن المجاز باب واسع** (یعنی بگو یک تعدادی از این الفاظ برای تعدادی از این معانی وضع شده اما برای معانی دیگر وضع نشده اما به کار می رود به صورت مجازی) **فافهم** (رد بر جواب چهارم) .

نوار ۴۰ : ادامه ی اشتراک لفظی / استعمال لفظ فی اکثر من معنی

ایا استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز است یا جایز نیست حالا این معانی همه حقیقی باشند یا همه مجازی یا بعضی از معانی حقیقی و بعض دیگر مجازی .

نکته : در کتاب معالم دو بحث آمده است که ایا استعمال مشترک در بیش از یک معنی جایز هست یا نیست و یک بحث دیگر امده است که ایا استعمال لفظ (غیر از مشترک لفظی) در بیش از یک معنی جایز هست یا نیست ؟؟ اما صاحب کفایه این دو بحث را یکی کرده است .

مثال : شما عین را بگویید و مرادتان طلا و نقره باشد که هردو معنی این جا حقیقی است یا اسد بگویید و مرادتان هم حیوان مفترس (معنی حقیقی) و رجل شجاع (معنی مجازی) باشد . می خواهیم ببینیم چنین استعمالی جایز هست یا نیست .

مقدمه : مشترک لفظی ۴ استعمال دارد :

- **استعمال اول :** گاهی مشترک لفظی به کمک قرینه ی معینه به کار می رود در یک معنی مثل این که من به شما می گویم رایت عینا باکیتا (عین به کمک قرینه باکیه در یک معنی استعمال شده است) این استعمال بالاتفاق جایز است و بحثی در آن نیست
- **استعمال دوم :** استعمال مشترک لفظی در یک معنی کلی که هر یک از این معانی ، فردی هستند برای آن معنی کلی . مثل این که شما کلمه ی عین را استعمال کنی در معنی المسمی بعین (یعنی چیزی که نامیده شده است به عین – در این صورت هر یک از معانی ۷۰ گانه فرد هستند برای این معنی) این استعمال هم بالاتفاق جایز است .

  نکته : این استعمال مجازی است زیرا برای المسمی بعین وضع نشده است
- **استعمال سوم :** استعمال لفظ مشترک در یک معنی کل به طوری که هر یک از معانی جزء هستند برای آن معنی کل .

مثل این که کلمه ی عین را استعمال کنیم در مجموع المعانی . مجموع المعانی هم برای خودش یک معنی است . این مجموع المعانی نسبتش با طلا چیست ؟ طلا یک جزء از مجموع المعانی است . برای این که مجموع المعانی محقق شود باید ۷۰ جزء را بیاورید .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این استعمال هم بالاتفاق جایز است . اما این استعمال قرینه می خواهد مثل استعمال دوم

- **استعمال چهارم** : استعمال لفظ مشترک در دو معنی و یا بیشتر به طوری که هر یک از این معانی جداگانه از لفظ اراده شود . یعنی من به شما بگویم عین و مرادم از عین ، طلا و نقره باشد و مرادم از طلا ، طلا هست و گویا انگار که کلمه ی عین استعمال نشده الا در طلا و در همین آن مراد من از عین نقره است انگار که این عین استعمال نشده الا در نقره . یعنی این طور نباشد که شما عین را استعمال کرده باشید در معنی کل به طوری که هر یک از این معانی جزء باشند برای کل که بگوییم هر یک از این معانی مراد متکلم هستند اما در ضمن اراده ی کل . خیر مراد این نیست باید هر یک از معانی به نحو مستقلا اراده شده باشد یعنی جداگانه . (این استعمال در مقابل استعمال سوم است) محل بحث ما در این بحث ، این استعمال چهارم است .

در این مساله ۴ نظریه است .

❖ **نظر اول (صاحب کفایه)** : می فرماید جایز نیست مطلقا (مفرد باشد ، تنثیه باشد ، جمع باشد ، معانی حقیقیه ، معانی مجازی باشند ، معانی مختلف باشند ، استعمال به نحو حقیقت باشد یا مجاز ، در تمام این صورت ها جایز نیستند)

دلیل : این دلیل دارای یک مقدمه است :

- **مقدمه : معنی استعمال**

می گویند این لفظ استعمال شده در این معنی . استعمال یعنی چی ؟ برای استعمال دو معنی شده است :

۱. **معنی اول** : استعمال یعنی لفظ علامت بر معنی است . اگر استعمال معنایش این باشد ، وقتی که شما لفظ را در معنی استعمال می کنید یعنی لفظ را علامت قرار می دهید برای معنی و در این صورت استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی جایز است زیرا یک چیز می تواند علامت باشد برای چند چیز مثلا من به شما می گویم وقتی دستم را بلند کردم اقای بکر شما چایی بیاور ، آقای زید شما برو ، اقای جواد شما بشین

۲. **معنی دوم** : استعمال یعنی ، آیینه شدن لفظ برای معنا اما نه هر آیینه ای بلکه آیینه ی به اندازه . یعنی عنوان شدن لفظ و فانی شدن لفظ در معنی . متکلم لفظ را در معنی استعمال می کند . یعنی چه کار دارد می کند ؟ یعنی لفظ را آیینه قرار می دهد برای معنی ، یعنی لفظ را عنوان قرار می دهد برای معنی یعنی لفظ را فانی می کند در این معنی . طبق این نظریه استعمال در بیش از یک معنی جایز نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : حضرت امام می فرمایند جایز است لکن ایشان وارد مباحث فلسفی شده است .

- **اصل دلیل (ابتدای نوار ۴۱) :**

صغری : استعمال لفظ در بیش از یک معنی لازمه اش این است که انسان در یک آن ، یک لفظ را بیش از یک بار تصور کند

توضیح : اگر من بگویم عین بعد عین را در طلا و نقره به کار ببرم . کسی که لفظ را در معانی به کار می برد باید اول معانی را تصور بکند ، لفظ هم تصور کند یعنی در آن استعمال هم لفظ را و هم معنی را تصور بکند . آن وقت به تبع هر معنایی هم لفظ هم تصور بکنم . در این جا پای دو معنی در میان است لذا به تبع هر معنی باید لفظ را تصور بکنم یعنی همین لفظ را باید دوبار تصور کنیم و این لازمه اش این است که در یک آن یک لفظ را دوبار تصور بکنم .

کبری : والازم باطل (انسان نمی تواند در یک آن یک لفظ را بیش از یک بار تصور کند) ذهن انسان یک چیز را در یک آن فقط یک بار می تواند تصور بکند . چون به محض این که یک چیز را تصور کردی ذهن می شود پر و دیگر نمی شود در همان آن از دوباره همین را برای بار دوم تصور کنید .

نتیجه : فلملزوم مثله

به عبارت دیگر اگر لفظ استعمالش در بیش از یک معنی ، چون که هر یک از معانی به نحو مستقل مراد است بعد از این که لفظ در معنی اول به کار رفت لفظ فانی می شود در معنی اول و آیینه ی به اندازه برای معنی اول است و وقتی این لفظ فانی در معنی اول شد دیگر لفظی باقی نمی ماند تا با اراده ی معنی دوم دوباره ان لفظ را تصور بکنم .

نکته : امام این حرف را قبول ندارد . ایشان می فرماید چرا ذهن چنین قدرتی ندارد ؟ قدرت ذهن خیلی زیاد است . انسان در یک آن چند چیز را می تواند تصور بکند .

نوار ۴۱ : ادامه ی استعمال لفظ فی اکثر من معنی :

متن این درس چون ادامه بحث قبل بود ، در جلسه قبل پیاده شد .

تطبیق :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الثانی عشر [استعمال اللفظ فی أکثر من معنی]

أنه قد اختلفوا (به تحقیق اختلاف دارند علما) **فی جواز استعمال اللفظ** (ایا جایز است استعمال لفظ (اعم از این که این لفظ مشترک لفظی باشد یا غیر مشترک لفظی) در بیشتر از یک معنی) **فی أکثر من معنی** (اعم از این که همه ی این معانی حقیقی باشد یا همه مجازی باشند یا بعضی حقیقی باشد و بعضی مجازی) **علی** (متعلق به استعمال) **سبیل الانفراد** (استعمال کنیم لفظ را به طریق انفراد و جداگانه یعنی هر یک از این معانی مدلول مطابقی لفظ هستند نه این که هر یک از این معانی تضمنا از این لفظ اراده شده باشد) **و الاستقلال بأن** (توضیح استقلال – این که هر یک از معانی مستقلا اراده شده است یعنی چی ؟ دارد توضیح این را می دهد) **یراد منه** (به این که اراده شود از لفظ) **کل واحد** (هر یک از این معانی) **کما إذا لم یستعمل إلا فیه** (همان طوری که زمانی که استعمال نشده است لفظ مگر در هر یک از این معانی – این می خواهد استعمال سوم را خارج کند) **علی أقوال**

أظهرها (اقوال) **عدم جواز الاستعمال فی الأکثر عقلا** (قید برای عدم جواز است – میرزای قمی هم می گوید جایز نیست اما او می گوید وضعا اما صاحب کفایه می فرماید مشکل عقلی داریم)

و بیانه (عدم جواز الاستعمال فی الأکثر عقلا) **أن حقیقة الاستعمال** (ماهیت استعمال لفظ در معنی) **لیس مجرد جعل اللفظ** (در حین استعمال) **علامة لإرادة المعنی** (نیست ماهیت استعمال صرف قرار دادن لفظ علامت برای معنی – اگر این طور باشد جایز می شود) **بل جعله وجها و عنوانا له** (بلکه استعمال قرار دادن لفظ است ، به عنوان وجه برای معنی و عنوان شدن برای معنی است) **بل بوجه نفسه** (بلکه به یک وجه و به یک عبارت ، لفظ خود معنی است) **کأنه الملقی** (کان معنی القا می شود یعنی زمانی که متکلم الفاظ را به سمت مخاطب القا می کند گویا که معانی را القاء می کند لذا مخاطب هیچ توجهی به لفظ و خصوصیات لفظ ندارد و تمام توجه اش به معنی است) **و لذا** (بخاطر این که بوجه نفسه) **یسری إلیه قبحه و حسنه** (سرایت می کند به لفظ قبح و حسن معنی) **کما لا یخفی و** (بیان استدلال برای عدم جواز) **لا یکاد یمکن** (ممکن نیست) **جعل اللفظ کذلک** (قرار دادن لفظ ، این جوری یعنی به عنوان وجه و عنوان) **إلا لمعنی واحد** (مگر برای یک معنی) **ضرورة أن لحاظه هکذا** (بخاطر این که بدیهی است که در نظر گرفتن لفظ این چنین یعنی به عنوان وجه و عنوان) **فی إرادة معنی** (در اراده ی یک معنایی) **ینافی** (در یک استعمال) **لحاظه کذلک فی إرادة الآخر** (منافات دارد با در نظر گرفتن لفظ به عنوان وجه و عنوان در اراده ی معنای دیگر) **حیث** (تعلیلیه – علت برای ینافی) **إن لحاظه کذلک** (چون در نظر گرفتن لفظ این چنین یعنی به عنوان وجه و عنوان) **لا یکاد یکون** (نمی باشد تصور لفظ آن لحاظ مگر به تبع در نظر گرفتن معنی) **إلا بتبع لحاظ المعنی فانیا فیه** (در حالی که لفظ فانی می شود در معنی) **فناء الوجه فی ذی الوجه** (از نوع فانی شدن وجه در صاحب وجه – وجه یعنی آئینه – وقتی شما به آیینه نگاه می کنید هیچ توجهی به خود آینه ندارید) **و العنوان** (مفهوم) **فی المعنون** (افراد – یک بار من می خواهم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بگوید زید می خندد ، بکر می خندد ، علی می خنند و ...۶ میلیارد می خواهم نام ببرم خب من وقت ندارم . این جا می آیم از یک لفظی استفاده می کنم که این لفظ تمام افراد را نشان می دهد و می گویم انسان ضاحک . این جا می گویند خود لفظ انسان مد نظر نیست . خود لفظ انسان زمانی مورد نظر است ، که ماهیت بر او حمل شود مثلا گفته شود الانسان حیوان ناطق . اما در این جا خود انسان مورد نظر نیست) **و معه** (با این فنا لفظ در معنی) **کیف یمکن** (چگونه ممکن است) **إرادة معنی آخر معه** (اراده کردن معنی دیگر با آن معنای اول) **کذلک** (به نحو فناء) **فی استعمال واحد** (متعلق به اراده ، اراده کنیم در استعمال واحد) **و مع استلزامه** (با این که مستلزم می باشد اراده ی معنی دیگر) **للحاظ آخر** (تصور دیگری را برای لفظ (نه تصور دیگر برای معنی)) **غیر لحاظه** (غیر از تصور لفظ برای معنی اول) **کذلک** (به شکل فناء) **فی هذا الحال** (متعلق به استلزام – در حال استعمال یعنی استعمال واحد)

و بالجملة لا یکاد (عقلا) **یمکن فی حال استعمال واحد لحاظه وجها لمعنیین** (تصور کردن و در نظر گرفتن لفظ به عنوان وجه و آئینه برای دو معنی) **و فانیا فی الاثنین إلا أن یکون اللاحظ** (تصور کننده ی لفظ) **أحول العینین** (یک لفظ را دو لفظ ببیند) .

فانقدح بذلک (بالجمله) **امتناع استعمال اللفظ مطلقا مفردا کان أو غیره فی أکثر**(متعلق به استعمال ، ممتنع می باشد استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی مطلقا) **من معنی بنحو الحقیقة أو المجاز**

نکته : مانع از استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی چیست ؟ ۳ نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** مانع ، مانع عقلی است
- **نظریه دوم (صاحب معالم) :** مانع ، مانع وضعی است
- **نظریه ی سوم (میرازی قمی)** مانع ، مانع وضعی است . میرزای قمی می گوید وقتی که واضع می خواهد لفظ را برای معنی وضع بکند یک معنی را تصور کرده است و لفظ را برای آن وضع کرده است و وقتی که خواستن لفظ را برای معنی دوم وضع کند فقط یک معنی در ذهنش آورده و لفظ را برای آن معنی دوم وضع کرده است . بعد می فرماید وضع از امور توقیفی است یعنی شخص مستعمل دقیقا تمام خصوصیت های که واضع عند الوضع رعایت کرده است را باید رعایت بکند در نتیجه استعمال لفظ فی اکثر من معنی جایز نیست زیرا واضع هنگام وضع فقط یک معنی را تصور کرده است پس مستعمل هم باید در هنگام استعمال یک لفظ و معنی را تصور کند

صاحب کفایه می فرماید مانع ، مانع عقلی است بعد می فرماید اگر مانع عقلی نباشد استعمال جایز خواهد بود و این دو حرف باطل هستند

و لولا امتناعه (و اگر نبود امتناع عقلی استعمال در بیشتر از یک معنی – یعنی اگر مانع عقلی نباشد) **فلا وجه** (نیست دلیلی برای) **لعدم جوازه** (برای جایز نبودن استعمال در بیش از یک معنی) **فإن اعتبار**

@soda96 کانال صُدا

www.soda96.ir

الوحدة فی الموضوع له (این رد بر صاحب معالم است - به سبب این که معتبر دانستن وحدت در موضوع له - صاحب معالم می فرماید کلمه ی عین وضع شده برای معنی با قید وحدت یعنی وضع شده است برای طلای به تنهایی . اگر لفظ را در دو معنی به کار ببرید این می شود مجاز) **واضح المنع**

نوار ۴۲ : ادامه ی استعمال لفظ فی اکثر من معنی

ما در بحث امروز دو مطلب داریم .

مطلب اول : مانع از استعمال لفظ در بیش از یک معنی چیست ؟ یعنی استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز نیست ، چه چیزی سبب شده که استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز نباشد ؟ مانع چیست ؟

جواب : در این مساله ۳ نظریه است :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** مانع ، مانع عقلی است . یعنی می فرماید استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز نیست چون عقل آن را اجازه نمی دهد زیرا لازمه ی استعمال لفظ در بیش از یک معنی این است که ذهن در یک آن یک لفظ را دوباره تصور بکند در حالی که یک چیز در یک آن فقط قابلیت دارد یک بار تصور شود نه دوباره
- **نظریه ی دوم (صاحب معالم) :** مانع از استعمال حقیقی لفظ مفرد در بیش از یک معنی ، مانع وضعی است . صاحب معالم می فرماید این لفظی که در در بیش از یک معنی به کار می برید ، اگر مفرد بود مثل کلمه ی عین ، اگر شما این کلمه ی عین را در بیش از یک معنی استعمال کنید ، این استعمال شما ، استعمال حقیقی نیست بلکه مجازی است زیرا مانع وجود دارد برای استعمال حقیقی . این که مانعش چیست یک ده دقیقه ی دیگر می رسیم .
- **نظریه ی سوم (میرزای قمی) :** مانع از استعمال لفظ در بیش از یک معنی ، مانع وضعی است . هم صاحب کفایه و هم میرزای قمی می فرمایند استعمال لفظ در بیش از یک معنی جایز نیست و محال است . چه مفرد باشد چه تثنیه و چه جمع ، معانی حقیقی باشند یا مجازی یا مختلف ، فرقی ندارد . اما صاحب کفایه می فرماید مانع عقلی است اما میرزای قمی می فرماید مانع وضع است . کلام ایشان را در ضمن دو مرحله توضیح می دهد :
  - ❖ **مرحله ی اول :** واضع عند الوضع یک معنی را تصور کرده است . میرزای قمی می فرماید وقتی که می خواست کلمه ی عین را وضع بکند چند معنی را تصور بکند ؟ یک معنی و ان طلا . بعد یک روز دیگر احتیاج پیدا کرد و می خواست به دوستانش بفهماند من نقره دیدم از دوباره آمدن معنی نقره را تصور کرد بعد لفظ عین را وضع کرد برای نقره . پس واضع عند الوضع همیشه یک معنی را تصور کرده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **مرحله ی دوم** : وضع از امور توقیفیه است لذا مستعمل هنگام استعمال باید تمام خصوصیاتی که عند الوضع رعایت شده را رعایت کند . میرازی قمی می فرماید وضع از امور توقیفی است یعنی ما باید در محدوه ی وضع استعمال کنیم بدون کم و زیاد یعنی هر عملی را که واضع عند الوضع انجام داده است ، مستعمل هم هنگام استعمال باید آنها را انجام بدهد و واضع عند الوضع یک معنی را تصور کرده و لفظ را برای همان معنی وضع کرده است لذا مستعمل هم هنگام استعمال باید یک معنی را تصور بکند و لفظ را در همان معنی به کار ببرد .

در نتیجه استعمال لفظ فی اکثر من معنی جایز نیست زیرا کسی که می خواهد لفظ را در چند معنی (مثلا دو معنی) به کار ببرد باید ان چند معنی را تصور بکند در حالی که واضع عند الوضع فقط یک معنی را تصور کرده است .

اشکال صاحب کفایه : ایشان می فرمایند مانع ، عقلی است . اگر این مانع عقلی برداشته شود استعمال لفظ فی اکثر من معنی جایز خواهد بود . لذا این دو نظریه باطل هستند .

و (رد میرزای قمی) **کون الوضع فی حال وحدۀ المعنی** (بودن وضع در حال وحدت معنی یعنی وضع واضع در حال وحدت معنی صورت گرفته یعنی واضع هنگام وضع یک معنی را در ذهنش اورده است و لفظ را وضع کرده است برای همان معنی) **و توقیفیته** (توقیفی بودن وضع) **لا یقتضی عدم الجواز** (عدم جواز استعمال لفظ در بیش از یک معنی) **بعد ما لم تکن الوحدۀ** (بعد از این که نمی باشد وحدت قید برای وضع – وحدت قید برای وضع است یعنی چی ؟ قید وضع یعنی وضع متوقف بر این است که مستعمل فیه معنی با قید وحدت باشد یعنی مستعمل فیه معنی واحد باشد – حالا صاحب کفایه می فرماید وحدت قید وضع نیست یعنی لازم نیست که لفظ استعمال شود در معنی واحد) **قیدا للوضع و لا للموضوع له** (و بعد از این که وحدت نمی باشد قید برای موضوع له – این رد بر صاحب معالم است) **کما لا یخفی** .

مطلب دوم : این مطلب مربوط به مطلب معالم است . بحث استعمال لفظ فی اکثر من معنی در کتاب معالم بسیار دقیق است .

صاحب معالم می فرماید که : لفظی که قصد استعمال او در بیش از یک معنی هست ، دو صورت دارد :

- **صورت اول** : گاهی این لفظ ، مفرد است . مثل کلمه ی عین .

حکم این صورت : در این صورت استعمال لفظ مفرد در بیش از یک معنی مجاز است . یعنی شما کلمه ی عین را بگویید و مرادتان طلا و نقره باشد این می شود مجاز

دلیل صاحب معالم : وحدت جزء معنی است لذا اگر لفظ مفرد در بیش از یک معنی استعمال شود ، لازمه اش الغاء قید وحدت و مجازی بودن استعمال است به علاقه ی کل و جزء . نه جزء و کل .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب معالم می فرماید کلمه ی عین ، وضع نشده برای طلا بلکه وضع شده برای طلا با قید وحدت پس معنی کلمه ی عین مرکب است ، مرکب از معنی + قید وحدت . صاحب معالم می فرماید معنی کلمه عین مرکب است از اصل المعنی و قید وحدت . حالا اگر شما این لفظ عین را که وضع شده برای اصل معنی با قید وحدت ، استعمال کنید در بیش از یک معنی مثلا در طلا و نقره ، در این صورت قید وحدت می افتد و الغاء قید وحدت که شد ف این استعمال می شود مجازی با علاقه ی کل و جزء . موضوع له کل (معنی + قید وحدت) است و مستعمل فیه جزء است .

اشکال صاحب کفایه : می فرماید این کلام به دو دلیل باطل است

- **اشکال اول** : اولا قید وحدت جزء موضوع له نیست زیرا دلیلی نداریم .
- **اشکال دوم** : ثانیا بر فرض که قید وحدت جزء موضوع له باشد استعمال لفظ فی اکثر من معنی ، مجاز نیست بلکه استعمال غلط است . چرا استعمال غلط است ؟

  - **صغری** : می فرماید استعمال لفظ فی اکثر من معنی ، استعمال مباین در مباین است .

    اگر کلمه ی عین در بیش از یک معنی به کار برود ، در روز اول کلمه ی عین وضع شده است برای طلای با قید وحدت . این طلایی که تنها باشد یعنی ماهیت به شرط لا . ماهیت به شرط لا یعنی طلایی که مشروط است به عدم معنایی در کنارش . پس موضوع له می شود ماهیت به شرط لا اما مستعمل فیه چیست ؟ این کلمه عین را که وضع شده بود برای ماهیت به شرط لا ، استعمال کردید در ماهیت به شرط شی چون اگر لفظ عین در بیش از یک معنی استعمال شود ، معنایش این است که لفظ عین استعمال شده است در طلایی که شرطش این است که در کنارش نقره باشد . به این طلا که در کنارش نقره است ماهیت به شرط شی می گویند و ماهیت به شرط لا و ماهیت به شرط شی بایکدیگر تباین دارند .
  - **کبری** : استعمال مباین در مباین ، استعمال غلط است .
  - **نتیجه** : استعمال لفظ فی اکثر من معنی ، استعمال غلط است

    در نتیجه صاحب معالم به هدفش نرسید .

❖ **صورت دوم** : گاهی این لفظ ، تثنیه یا جمع است . شما مثلا می خواهید بگویید عینان .

حکم این صورت : استعمال لفظ در اکثر من معنی در الفاظ تثنیه و جمع به نحو حقیقی جایز است

دلیل صاحب معالم :

- **صغری** : تثنیه و جمع به منزله ی تکرار مفرد است

صاحب معالم می فرماید وقتی شما می گویید عینان ، این عین این است که شما گفته اید عین و عین . حالا که تثنیه مثل عین و عین شد ، اگر کسی گفت عین و عین از هر لفظی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می تواند یک معنی را اراده بکند ، او (تثنیه و جمع) هم مثل این (تکرار لفظ) است . در باب تکرار می تواند بیشتر از یک معنی را اراده کند پس در باب تثنیه و جمع هم متکلم می تواند بیشتر از یک معنی را اراده کند .

- **کبری :** در باب تکرار لفظ مفرد متکلم می تواند از هر لفظ یک معنایی را اراده کند
- **نتیجه :** در باب تثنیه و جمع متکلم می تواند بیش از یک معنی را اراده کند

اشکال صاحب کفایه : ایشان ۳ اشکال می گیرند :

- **اشکال اول :** ما هم قبول داریم که تثنیه و جمع به منزله ی تکرار لفظ است اما در چی به منزله ی تکرار لفظ است ؟ متکلم یک معنایی را در نظر می گیرد . از لفظ اول یک فرد مرادش است و از لفظ دوم یک فرد دیگر نه یک معنایی دیگر یعنی وقتی که متکلم می گوید عین و عین ، طلا در ذهنش است و مراد از عین اول یک فرد از طلاست و مراد از عین دوم یک فرد دیگر از طلاست . به عبارت دیگر صاحب کفایه می فرماید تثنیه و جمع برای ما فردسازی می کند و معنی سازی نمی کند .

نکته (ابتدای نوار ۴۳) : صاحب کفایه یک نکته می گوید که ظاهرا این نکته ربطی ندارد اما بعد از این که خوب هضم شد ربطش می دهیم به عبارت .

در باب تثنیه و جمع دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول :** در تثینه و جمع ، اتحاد لفظی و معنوی مفردات لازم است . یعنی شما دو تا که مفرد دارید ، می خواهید این دو مفرد را تبدیل کنید به یک تثنیه ، در این جا این دو مفرد باید الفاظشان عین همدیگر باشد و معنایشان هم باید عین هم باشند . ووقتی لفظا و معنا عین هم بودند تبدیل می شوند به تثیه . مثل رجل و رجل ، هم لفظشان عین هم است و هم معنایشان . این کلمه ی رجل و رجل را تبدیل می کنیم به رجلان . طبق این نظریه ما در تثنیه ی اعلام شخصیه دچار مشکل می شویم . زیرا می گوییم زید و زید . مراد از زید اول ، زید بن بکر است و مراد از زید دوم ، زید بن خالد است . الان این زید و زید لفظشان عین هم است اما معنایشان غیر هم است لذا اگر قائل به نظریه ی اول بشویم ، در اعلام شخصیه دچار مشکل می شویم
- **نظریه ی دوم :** در تثنیه و جمع ، اتحاد لفظی مفردات کافی است . یعنی این دو لفظی که دارید که می خواهید تبدیلشان کنید به تثنیه همین که لفظشان عین هم باشد کافی است و لازم نیست که معنایشان هم عین هم باشد . طبق این نظریه ما در تثنیه اعلام شخصیه دچار مشکل نمی شویم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حالا این چه ربطی به بحث ما دارد ؟ جواب اولی که صاحب کفایه داد ، صاحب کفایه در جواب اول فرمود تثنیه دلالت دارد بر دو فرد از یک معنی یعنی عینان به معنای دو فرد از طلاست و آن وقت این عینان به منزله ی عین و عین بوده است . صاحب کفایه مراد از عین اول را طلا می گیرد ، و مراد از عین دوم را نیز طلا می گیرد لکن این عین و عین را تبدیل می کند به عینان . این عین و عین لفظا و معنا عین همدیگر هستند . یعنی صاحب کفایه می خواهد بفرماید در تثنیه و جمع ، اتحاد لفظی و معنایی لازم است . یعنی جواب اول صاحب کفایه طبق نظریه ی اول است یعنی تثنیه دلالت می کند بر دو فرد از یک معنی . این جواب را که دارد در جمع و تثنیه ی اعلام شخصیه دچار مشکل می شود زیرا صاحب کفایه می فرماید عینان یعنی دو فرد از یک معنی ، دو فرد از طلا ، حالا برویم روی زیدان و ببینیم حرف صاحب کفایه در زیدان درست هست یا نیست . زیدان یعنی دو فرد از یک معنی . آن یک معنی چیست ؟ مشکل این است که ما این جا یک معنی نداریم . صاحب کفایه می گوید ما می توانیم یک معنی را درست بکنیم که این زیدان می شود دو فرد از آن یک معنی . چگونه یک معنی را درست می کنیم ؟ این زید را تاویل می بریم به المسمی به زید . یعنی کسی که نامیده شده به زید و این عنوان ممکن است صد هراز فرد داشته باشد . بعد تثنیه می بندد آن را و می شود زیدان و بعد زیدان می شود دو فرد از المسمی به زید .

- **اشکال دوم** : می فرماید اقای صاحب معالم شما برای استعمال تثنیه در بیش از یک معنی به چی مثال زدید ؟ چون صاحب معالم زمانی که می خواهد مثال بزند برای این که تثنیه استعمال شده است در بیش از یک معنی ، گفت که عینان در طلا و نقره به کار رفته است . صاحب کفایه می فرماید این مثال از باب استعمال تثنیه در بیش از یک معنی نیست . یعنی اشکال دوم این است که مثال شما از باب استعمال لفظ در بیش از یک معنی نیست بلکه از باب استعمال لفظ در یک معنی است زیرا تثینه وضع شده است برای دو . این را همه قبول دارند .حالا این دو یا دو فرد از یک معنی یا دو معنی . پس انی که مثال شما است ربطی به بحث ما ندارد و آنی که ربط به بحث ما دارد مثال شما نیست
- **اشکال سوم** : صاحب معالم می فرمود اگر تثنیه و جمع در بیش از یک معنی به کار برود این استعمال ، استعمال حقیقی است . صاحب کفایه می فرماید ما الان اثبات می کنیم این استعمال ، مجازی است زیرا در چه صورتی عینان استعمال می شود در بیش از یک معنی ؟ وقتی که مراد از عینان دو طلا ودو نقره باشد . الان ما اثبات می کنیم که اگر کلمه ی عینان در دو طلا و دو نقره به کار برود می شود استعمال مجازی بر خلاف ادعای مرحوم صاحب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

معالم . صاحب معالم در دلیلش ای بود که عینان به منزله ی عین و عین بود . خود صاحب معالم می گفت مفرد وضع شده برای معنی با قید وحدت . خب وقتی که عینان به منزله ی عین و عین است ، این عین اول ، قید وحدت جزئش هست یا نیست ؟ هست پس یعنی عین به تنهایی . این عین دوم هم وحدت جزئش است پس معنایش عین به تنهایی است . یک و یک مساوی است با دو . حالا اگر این عینان در دو معنی استعمال شود ، این استعمال حقیقی خواهد بود اما محل بحث ما نیست حالا اگر عینان را در ۴ تا استعمال کنیم در این جا استعمال می شود مجازی زیرا تثنیه وضع شده برای دو مفرد با قید وحدت و حال آنکه در این جا در ۴ تا استعمال شده است و دو مفرد با قید وحدت می شود دوتا نه چهارتا .

تطبیق :

ثم لو تنزلنا عن (سپس اگر تنزل کنیم ما از – یعنی بگوییم وحدت قید معنی است) **ذلک** (در این که ذالک به چی می خورد ۳ نظریه است که من یکی را بیان می کنم – وحدت قید معنی نیست) **فلا وجه للتفصیل** (وجهی نیست برای تفصیل صاحب معالم) **بالجواز** (می خواهد تفصیل را به تصویر بکشد . مگر تفصیل صاحب معالم چیست ؟ تفصیل به این که جایز است استعمال فی اکثر من معنی ، به صورت استعمال حقیقی در تثنیه و جمع) **علی نحو الحقیقة فی التثنیة و الجمع و علی نحو المجاز فی المفرد** (جایز است استعمال فی اکثر من معنی در مفرد ولی به شکل مجاز) **مستدلا** (در حالی که استدلال کرده است صاحب معالم) **علی کونه بنحو الحقیقة فیهما** (بر این که استعمال در اکثر به نحو حقیقت است در تثنیه و جمع) **لکونهما بمنزلة تکرار اللفظ** (بدلیل این که می باشند تثنیه و جمع به منزله تکرار لفظ) **و بنحو المجاز فیه** (بر این که استعمال در اکثر به نحو مجاز است در مفرد) **لکونه موضوعا للمعنی بقید الوحدة** (به سبب این که مفرد وضع شده است برای معنی به قید وحدت) **فإذا استعمل فی الأکثر** (پس زمانی که استعمال شود مفرد در اکثر من معنی واحد) **لزم إلغاء قید الوحدة** (لازم می آید ملغی شدن قید وحدت) **فیکون مستعملا فی جزء المعنی** (پس می باشد مفرد استعمال شده در جزء المعنی ، یعنی نفس المعنی بدون قید وحدت) **بعلاقة الکل** (معنی + وحدت) **و الجزء** (نفس المعنی) **فیکون مجازا** (پس می باشد مفرد مجاز) **و ذلک** (عدم دلیل بر تفصیل – چرا دلیلی بر تفصیل نیست) **لوضوح** (دلیل اول : اولا وحدت جزء و قید معنی نیست – استاد حیدری : این اشکال وارد نیست چون بعد از این که صاحب کفایه فرمود لو تنزلنا عن ذالک معنایش این است که فرض کلام روی این است که وحدت قید معنی است) **أن الألفاظ لا تکون موضوعة إلا لنفس المعانی** (بخاطر این که بدیهی است که الفاظ وضع نشده است مگر برای خود معانی) **بلا ملاحظة قید الوحدة** (تفسیر نفس المعانی – نفس المعانی یعنی چی ؟ یعنی بدون در نظر گرفتن

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قید وحدت) **و إلا** (اشکال دوم – بر فرض که موضوع له قید وحدت داشته باشد) **لما جاز الاستعمال فی الأکثر** (قطعا جایز نیست استعمال مفرد در اکثر یعنی استعمال ، استعمال غلط خواهد بود) **لأن الأکثر** (مستعمل فیه) **لیس جزء المقید بالوحدة** (صاحب معالم فرمود به علاقه ی کل و جزء . یعنی در ذهن ایشان این بوده که موضوع له کل است و مستعمل فیه جزء است . صاحب کفایه می فرماید مستعمل فیه جزء نیست ، طلا و نقره جزء طلا به قید وحدت نیست بلکه مباین با آن است – نیست جزء موضوع له مفرد) **بل یباینه مباینة الشیء بشرط شیء و الشیء بشرط لا** (بلکه تباین دارد اکثر ، المقید بالوحدت را از نوع تباین الشی بشرط شی و الشی بشرط لا) **کما لا یخفی و التثنیة و الجمع و إن کانا بمنزلة التکرار فی اللفظ** (تثینه و جمع هرچند می باشند این دو به منزله تکرار در لفظ مفرد) **إلا أن الظاهر** (الا این که متبادر به ذهن ما این است که لفظ مفرد در تثینه و جمع مثل این است که آن لفظ تکرار شده است) **أن اللفظ فیهما کأنه کرر و أرید من کل لفظ فرد من أفراد معناه** (لکن اراده شده است از هر لفظی فردی از افراد آن معنی) **لا أنه أرید منه معنی من معانیه** (نه این که اراده شده باشد از هر لفظی معنایی از آن معانی لفظ) **فإذا قیل مثلا جئنی بعینین أرید فردان من العین الجاریة لا العین الجاریة و العین الباکیة**

جلسه ۴۳ : ادامه ی استعمال لفظ فی اکثر من معنی

و التثنیة و الجمع فی الأعلام (اعلام شخصیه مثل زیدان) **إنما هو** (همانا این تثنیه و جمع در اعلام شخصیه به واسطه ی تاویل بردن مفرد است به معنایی که نامیده می شود به این اعلام ، زید یعنی المسمی به زید) **بتأویل المفرد إلی المسمی بها مع** (اشکال دوم بر صاحب معالم) **أنه لو قیل بعدم التأویل** (اگر گفته شود به عدم تاویل به مسمی – یعنی در تثنیه و جمع قائل به قول دوم شویم یعنی در تثنیه و جمع اتحاد لفظی کافی است و اتحاد معنایی لازم نیست – صاحب کفایه این جا می فرماید که سلمنا که در باب تثنیه و جمع اتحاد لفظی کافی باشد لکن یک اشکال دیگر بر شما وارد است) **و** (عطف بر عدم – اگر گفته شود که کافی می باشد اتحاد در لفظ) **کفایة الاتحاد** (اتحاد مفرد در لفظ یعنی دو لفظ مفرد همین که الفاظشان یکی بود کفایت می کند و لازم نیست که معنایشان هم یکی باشد) **فی اللفظ فی استعمالهما** (کفایت می کند در استعمال تثنیه و جمع به نحو حقیقت) **حقیقة بحیث** (می خواهد توضیح بدهد که چگونه اتحاد لفظ برای استعمال حقیقی تثنیه و جمع کافی است) **جاز إرادة عین جاریة و عین باکیة من تثنیة العین حقیقة** (قید اراده – جایز است اراده کردن حقیقی ، عین جاری و عین باکیه از عینان) **لما کان** (جواب لو قیل ، هر آینه نمی بوده باشد این استعمال – استعمال عینان در عین باکیه و عین جاریه – از باب استعمال لفظ در اکثر من معنی) **هذا من باب استعمال اللفظ فی الأکثر لأن هیئتهما** (زیرا هیات تثنیه و جمع) **إنما تدل علی إرادة المتعدد مما یراد من مفردهما** (دلالت می کند بر اراده کردن متعدد (دو تا در تثنیه و سه به بالا در جمع) از همانی که از مفرد اراده کرده ای (چیزی که اراده می شود از مفرد تثنیه و جمع یعنی هر چیزی که از مفرد اراده کرده ای تثنیه و جمع دال بر تعدد آن است) یعنی اگر مراد شما از عین طلا باشد ، تثنیه اش می شود متعدد از طلا یعنی دوتا طلا اما اگر مرادت از عین طلا و نقره باشد تثنیه دلالت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

دارد بر متعدد از اینی که از مفرد اراده کرده ای یعنی تثنیه می شود دو طلا و دو نقره . اقای صاحب معالم اینی که می گویید عینان استعمال شده است در طلا و نقره ، این از باب استعمال در بیش از یک معنی نیست . هیات تثنیه و جمع دلالت بر متعدد دارد . متعدد از چیزی که از مفرد اراده کرده ای . اما شمای صاحب معالم عقیده تان این است که نمی توانیم بگوییم عین و مرادمان از عین طلا باشد و نقره زیرا ایشان می فرماید استعمال مفرد در بیش از یک معنی مجازی است پس اقای صاحب معالم اگر بخواهد استعمال در بیش از یک معنی در تثنیه و جمع درست بکند باید بگوید مفرد در دو معنی به کار رفته است که هیات تثنیه دلالت بکند بر چهار معنی ، دوتا از این معنی و دوتا از آن معنی و حال آنکه صاحب معالم می فرماید استعمال مفرد در بیش از یک معنی جایز نیست) **فیکون استعمالهما** (پس می باشد استعمال تثنیه و جمع) **و إرادة المتعدد من معانیه** (و اراده کردن متعدد از معانی مفرد – یعنی عینان یعنی طلا و نقره) **استعمالهما فی معنی واحد** (خبر فیکون – استعمال آن تثنیه و جمع است در معنی واحد) **کما** (من دو چیز مثال بزنم . عینان یعنی طلا و نقره . دوم : عینان یعنی دو تا طلا . صاحب کفایه اگر مراد شما از عینان طلا و نقره بود این عینا مثل این است که مراد شما از عینان ، دو طلا باشد چون کلمه ی عین هیاتش وضع شده برای دو حالا این دو یا دوتا معنی (طلا و نقره) یا دو فرد از یک معنی (دو طلا)) **إذا استعملا** (قبل از کما می گفتیم دو معنی ، از این کما به این طرف می گوییم دو فرد از یک معنی حالا می فرماید این مثل آن است – همان طور که استعمال بشود تثنیه و جمع و اراده بشود متعدد از معنای واحد یعنی دو فرد از معنی واحد) **و أرید المتعدد من معنی واحد منهما** (تثنیه و جمع) **کما لا یخفی.**

نعم (اشکال سوم بر صاحب معالم – قبل از این نعم مثال برای استعمال لفظ فی اکثر من معنی نبود اما از این نعم مثال است برای استعمال لفظ فی اکثر من معنی اما کلام شما باطل است) **لو أرید مثلا من عینین فردان من الجاریة و فردان من الباکیة کان** (می باشد این اراده) **من استعمال العینین فی المعنیین إلا أن حدیث التکرار لا یکاد یجدی فی ذلک** (حقیقی بودن استعمال) **أصلا** (شما می گفتید که تثنیه به منزله ی تکرار لفظ مفرد است ، این جا تکرار لفظ مفرد این استعمال را حقیقی نمی کنید زیرا خود شما گفتید عینان به منزله ی عین و عین است و هر یک از این عین ها ، قید وحدت دارند یعنی باید یک عدد طلا باشد و یک عدد نقره در حالی که بیشتر است – نافع نمی باشد این حدیث تکرار در حقیقی بودن استعمال) **فإن** (علت برای نافع نبودن حدیث تکرار – در استعمال تثنیه در ۴ تا ، ملغی کردن آن قید وحدتی است که معتبر می باشد بنابر عقیده ی صاحب معالم یعنی شمای صاحب معالم در این صورت آمده اید آن قید وحدتی را که معتبر می دانسته اید ملغی کرده اید) **فیه إلغاء قید الوحدة المعتبرة أیضا** (مثل الغاء قید وحدت در مفرد) **ضرورة** (علت برای الغاء – چرا قید وحدت الغاء می شود) **أن التثنیة عنده** (زیرا بدیهی است که تثنیه و جمع در نزد صاحب معالم می باشند برای دو معنی (یا چند معنی) یا برای دو فرد (یا چند فرد) برای یک معنی با قید وحدت) **إنما یکون لمعنیین أو لفردین بقید الوحدة و الفرق بینهما** (تثنیه و جمع) **و بین المفرد إنما یکون** (همانا می باشد آن فرق در این که مفرد ، وضع شده است برای یک طبیعت با قید وحدت اما تثنیه وضع شده است برای دو فرد از یک معنی با قید وحدت یا دو معنی با قید وحدت)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فی أنه موضوع للطبیعة و هی موضوعة لفردین منها (طبیعت) **أو معنیین** (طلا و نقره) **کما هو** (همان که این فرق) **أوضح من أن یخفی.**

نوار ۴۴ : ادامه استعمال لفظ فی اکثر من معنی / مشتق

مطلب اول : روایات بطون با عقیده ی صاحب کفایه تنافی دارد .

عقیده ی صاحب کفایه این است که استعمال لفظ فی اکثر من معنی عقلا جایز نیست . یعنی متکلم نمی تواند یک لفظی بگوید که مرادش از این یک لفظ ، چند معنی باشد . لکن یک روایاتی هست به آن می گویند روایات بطون که این روایات با این عقیده ی صاحب کفایه تنافی دارند . روایت داریم که می گوید ان للقران بطونا سبعه (برای قران هفت بطن است یعنی دارای هفت معنای باطنی است) اگر قران دارای ۷ معنای باطنی است . خب قران که معنی ظاهری هم که دارد پس لازمه اش این است که الفاظ قران در ۸ معنی به کار رفته باشد . پس روایات بطون با عقیده ی صاحب کفایه تنافی دارد لذا ایشان باید به این روایت جواب بدهند

جواب های صاحب کفایه به روایات بطون :

- **جواب اول** : الفاظ قران فقط در معنای ظاهری به کار رفته است . خب اگر این را بگوییم دیگر از باب استعمال لفظ فی اکثر من معن نیست .. الفاظ قران فقط در معنای ظاهری به کار برده شده است لکن هم زمان با به کار بردن الفاظ قران در معنی ظاهری ، هم زمان با این استعمال ، آن معانی باطنی را نیز اراده کرده اما جدای از آن لفظ نه این که آن لفظ در این معانی باطنی هم به کار برود . خیر .
  اشکال محقق خوئی : این جواب دقیق نیست . ظاهر روایات بطون این است که لفظ در خود این معانی به کار رفته است .
- **جواب دوم** : الفاظ فقط در معانی ظاهری به کار رفته اند و آن معانی باطنی لازمه ی این معنی ظاهری هستند . و لفظ در لوازم به کار نرفته است . مثل این است که من به شما می گویم چایی بیاور ، بعد لازمه ی آوردن چایی ، آوردن شکر هم هست اما این سبب نمی شود که چایی بیاور در شکر بیاور به کار رفته باشد . این لوازم هم فقط اهل بیت (علیهم السلام) می فهمند . جواب دوم انصافا درست است

وهم و دفع

لعلک تتوهم (شاید تو خیال کنی) **أن الأخبار الدالة علی أن للقرآن بطونا سبعة** (که اخباری که دلالت می کنند بر این که برای قران بطون سبعه یا سبعین است) **أو سبعین تدل علی وقوع استعمال اللفظ فی أکثر من معنی واحد فضلا عن جوازه** (دلالت می کند این اخبار بر واقع شدن استعمال لفظ در بیش از

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یک معنی چه برسد از امکان استعمال لفظ فی اکثر من معنی) **و** (جواب اول) **لکنک غفلت عن أنه لا دلالة لها أصلا** (دلالتی نیست برای این اخبار) **علی أن إرادتها** (از طرف خداوند) **کان من باب إرادة المعنی من اللفظ** (بر این که اراده ی معانی باطنی بوده است آن اراده از باب اراده کردن معنی از لفظ تا بشود استعمال لفظ در بیش از یک معنی) **فلعله** (سبب برای لا دلاله له – به سبب این که شاید شان چنین است ، بوده است اراده ی معانی باطنی) **کان بإرادتها فی أنفسها** (اراده ی معانی باطنی چگونه است ؟ جدای از لفظ یعنی خداوند هم زمان با این که الفاظ را در معانی ظاهری به کار برده است ، آن معانی باطنی را جداگانه اراده کرده است . در نتیجه از باب استعمال لفظ فی اکثر من معنی نیست – بوده است اراده ی معانی باطنی به اراده ی معانی باطنی ، خود آن معانی باطنی ، خود آن معانی باطنی یعنی جدای از لفظ) **حال الاستعمال فی المعنی** (در حالی استعمال الفاظ قران در معنی ظاهری) **لا من اللفظ** (توضیح فی انفسها هست – خداوند آن معانی باطنی را اراده است ، خود ان معانی باطنی یعنی نه از لفظ تا بشود از باب استعمال لفظ در بیش از یک معنی) **کما إذا استعمل فیها** (همان طور که اگر استعمال می شد لفظ در معانی باطنیه – می گوید این طور نیست) **أو** (جواب دوم) **کان المراد من البطون** (یا این که بوده است مقصود از بطون) **لوازم معناه** (لوازم معنی ظاهری لفظ) **المستعمل فیه اللفظ** (معنی ای که لفظ در آن استعمال شده است) **و إن کان أفهامنا قاصرة عن إدراکها** (اگرچه اذهان ما کوتاه می باشد از فهمیدن آن لوازم)

بحث مشتق :

نکته : ما ۳ نوع حال داریم :

- **نوع اول : حال نسبت :** آن زمانی که شما می خواهید بگویید در این زمان ، این ذات دارای این وصف است ، به این زمان حال نسبت می گویند .

مثال اول : کان زید مسافرا . من می خواهم بگویم این ذات (زید) در چه زمانی مسافر بوده است ؟ گذشت . حالا می خواهد مسافر بوده باشد یا نبوده باشد . الان عبارت من این را می خواهد بگوید ک زید در گذشته مسافر بوده است . به این گذشته می گویند حال نسبت

مثال دوم : زید مسافر . الان که به شما می گوییم زید مسافر . این ظاهرش چیست یعنی می خواهم بگوییم کی زید مسافر است ؟ ظاهرش این است که زید الان مسافر است . پس عبارت من نشانگر این است که الان زید مسافر است . من این را می خواهم بگویم . به این الان ، حال نسبت گفته می شود

- **نوع دوم : حال نطق**
- **نوع سوم : حال تلبس**

مطلب اول : اطلاق مشتق بر ذات ، ۳ صورت دارد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صورت اول** : اطلاق مشتق بر ذاتی که این ذات در حال نسبت حقیقتا مشغول به وصف بوده است . این اطلاق بالاتفاق ، اطلاق حقیقی است .

مثال اول : زید دیروز مسافر بوده است حقیقتا . بعد من به شما می گویم زید کان مسافرا . الان من اطلاق کردم مشتق را (مسافر) بر یک ذاتی که این ذات در حال نسبت مشغول به وصف بوده است . بالاتفاق این اطلاق ، حقیقی است

مثال دوم : زید الان سفر است بعد من به شما می گویم زید مسافر . الان ما مشتق را که مسافر باشد اطلاق کردیم بر ذاتی که (زید) در حال نسبت (الان) مشغول به وصف است

- **صورت دوم** : اطلاق مشتق بر ذاتی که در حال نسبت مشغول به وصف نیست ، آینده مشغول به وصف می شود . این اطلاق بالاتفاق ، اطلاق مجازی است .

مثال : دانشجوی رشته پزشکی ، تا ثبت نام کرد و قبول شد به او اقای دکتر می گویند . این اقا کی متصف به طبیب و طبابت می شود ؟ آینده . وقتی به او الان می گویند دکتر ، بلحاظ الان به او دکتر می گویند . الان اطلاق دکتر بر این اقا در حال نسبت (الان) و در حال نسبت این اقا مشغول به طبابت نیست یعنی در حال نسبت ، مشغول به وصف نیست . این اطلاق بالاتفاق مجازی است

- **صورت سوم** : اطلاق مشتق بر ذاتی که در گذشته مشغول به وصف بوده است ولی در حال نسبت مشغول به وصف نیست . بحث روی این است که اطلاق مشتق بر چنین ذاتی ، مجازی است یا حقیقی . اختلاف است . در مساله ۸ نظریه است لکن دو نظریه معروف است

زید دیروز سفر بوده است اما الان دیگر سفر نیست . می خواهیم ببینیم اطلاق مسافر به زید ، زید مسافر ، در این زید مسافر حال نسبت الان است یعنی ظاهرش این است که می خواهم بگیم همین الان مسافر است ، می خواهیم ببنیم این اطلاق مسافر به زید به نسبت الان حقیقی است یا مجازی

توضیح عنوان بحث : اختلاف کرده اند در این که مشتق مثل مسافر ، حقیقت است در خصوص قسم اول (ذاتی که در حال نسبت مشغول به وصف بوده) و مجاز است در قسم سوم (ذاتی که قبلا مشغول به وصف بوده اما در حال نسبت مشغول به وصف نیست) یا حقیقت در هردوست . تمام این توضیحی که داده ایم مبتنی بر این است که مراد از حال ، در عبارت عنوان بحث ، حال نسبت باشد ولی بعدا بررسی می کنیم که همه ی علما بحث کرده اند که بعضی گفته اند باید حتمال مراد حال نسبت باشد و بعضی دیگر گفته اند حتما باید حال تلبس باشد و ما هم نظرمان این است که هردو می تواند باشند .

مطلب دوم : مراد از مشتق اصولی چیست ؟

این جا صاحب فصول زحمت کشیده است و مشتق نحوی را برای ما توضیح داده است و بعد مشتق اصول را معنی کرده و نسبت بین این دو را مشخص کرده . این را سرجای خودش خواهیم رسید .

مشتق اصولی به لفظی که دارای دو ویژگی باشد ، مشتق اصولی می گویند که این دو ویژگی عبارتند از :

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

۱. این لفظ حمل شود بر ذات و عنوان قرار بگیرد برای ذات مثل مسافر . با این ویژگی مصدر و افعال خارج شد . شما نمی توانید بگویید زید ضَرَبَ است . چون افعال عنوان برای ذات قرار نمی گیرد
۲. این را بعدا می گوییم .

بحث ما روی کدام مشتقات است ؟ اختلاف است . صاحب فصول می فرماید اسم فاعل ، صفهت مشبه ای که به معنی اسم فاعل است و مصدری که به معنی اسم فاعل است . دلیل هم دارد . ایشان دو دلیل ذکر می کند . دلیل اول ایشان این است که علما همه اش به اسم فاعل مثال زده اند . جواب این دلیل این است که تمثیل دلیل بر انحصار نیست . دلیل دوم را هم بعدا می رسیم .

الثالث عشر [المشتق]

أنه اختلفوا (اختلاف کرده اند علما) **فی أن المشتق** (مسافر) **حقیقة فی خصوص** (در این که مشتق حقیقت است در خصوص) **ما** (ذاتی که) **تلبس بالمبدإ فی الحال** (مشغول است به مبدا (سفر) در حال نسبت – ایا مشتق حقیقت است در خصوص قسم اول) **أو** (یا این که حقیقت است در قسم اول و سوم) **فیما یعمه** (یا این که حقیقت است در اعم از قسم اول و قسم سوم – حقیقه است در ذاتی که شامل می شود آن ما تلبس بالمبدا فی الحال را یعنی قسم اول) **و ما انقضی عنه** (و ذاتی که زائل شده است مبدا از آن ذات – قسم سوم) **علی أقوال بعد الاتفاق علی کونه** (بعد از این که علما اتفاق دارند بر این که مشتق مجاز است) **مجازا فیما یتلبس به فی الاستقبال** (در ذاتی که مشغول می شود به مبدا در آینده) **و قبل الخوض فی المسألة و تفصیل الأقوال فیها و بیان الاستدلال علیها**

ینبغی تقدیم أمور

أحدها [المراد بالمشتق]

أن المراد بالمشتق هاهنا (در این مبحث) **لیس مطلق المشتقات** (نیست مقصود کلیه ی مشتقات – یعنی به تمام مشتقات صرفی ، در اصول مشتق گفته نمی شود مثلا ضرب (فعل ماضی) مشتق صرفی هست اما مشتق اصولی نیست) **بل خصوص ما** (بلکه خصوص مشتقاتی است که) **یجری منها علی الذوات** (حمل می شو از ان مشتقات بر ذوات) **مما یکون مفهومه منتزعا عن الذات** (اگر من به این اقا می گویم ضارب ، چرا به او ضارب می گویم ؟ زیرا مشغول به ضرب است . یعنی مشغول شدن به این مبدا سبب اطلاق این وصف بر او شده است (مثال برای صدوری) . اگر من به این اقا می گویم مریض ، چرا به او می گویم مریض ؟ زیرا مشغول به مرض است . مرض در آن حلول کرده است (مثال بر مبدا حلولی). این دست راست

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

من بالای دست چپم است . چرا اشاره می کنم به دست راستم و بعد می گویم هذا فوق ؟ زیرا مشغول به فوقیت است (مثال بر انتزاعی) . حالا می گوید معنی مشتق را ، اطلاق مشتق که می کنید چرا اطلاق می کنید ؟ بخاطر این که مشغول به مبدا است – از آن مشتقاتی که می باشد مفهوم و معنای آن مشتقات ، گرفته شده از ذات) **بملاحظة اتصافها بالمبدء** (به ملاحظه ی متصف شده ذات به مبدا) **إو اتحادها** (به معنی ارتباط است نه یکی شدن – به ملاحظه ی مرتبط شدن آن ذات با ان مبدا) **معه** (مبدا) **بنحو من الاتحاد كان** (باشد آن اتحاد) **بنحو الحلول أو الانتزاع أو الصدور و الإيجاد** (در برخی نسخه ها به جای واو ، او آمده است . در این صورت او ظهور در این دارد که صدور و ایجاد غیر از هم هستند لذا باید یک فرقی بین آنها بگذاریم . فرقش این است که صدور در جایی است که فعل از فاعل صادر شده است اما فعل قائم به چیز دیگری است اما ایجاد درجایی می گویند که فعل از فاعل صادر شده است و فعل قائم به فاعل است . کسرت الکوزه فانکسر . شکستن توسط فاعل رخ داده است اما قائم به کوزه است . این جا اطلاق صدور می کنند . اما ایجاد مثل ضرب) **كأسماء** (مثال برای مشتق) **الفاعلين و المفعولين و الصفات المشبهات بل** (چرا بل گفته است ؟ چون ممکن است در ذهن کسی بیاید ، چون جای توهم این هست که این ها محل بحث نیستند . صاحب کفایه با این بل می خواهد آن توهم را رد بکند . اما صیغه ی مبالغه جای توهمش هست بدلیل این که صیغه ی مبالغه دال بر فعل نیست بلکه دال بر کثره الفعل است لذا ممکن است کسی توهم کند که بحث ما در مشتقاتی است که دال بر اصل فعل هستند اما صیغه مبالغه دال بر کثره الفعل است . در بقیه هم خواهند آمد) **و صيغ المبالغة و أسماء الأزمنة و الأمكنة و الآلات**

نوار ۴۵ : مشتق / کلام صاحب فصول در تحریر محل نزاع در مساله مشتق و نقد ان توسط صاحب کفایه

عنوان بحث : نزاع در کدام یک از مشتقات است ؟ زیرا مشتقات زیادند ، اسم فاعل ، اسم مفعول ..

در این مساله دو نظریه است :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** می فرمایند نزاع در کلیه ی مشتقاتی است که حمل بر ذات می شود و عنوان برای ذات قرار می گیرد لذا نزاع در اسم فاعل هست (زید مسافر) ، اسم مفعول و زمان و مکان و ..و همه چیز داخل بحث است زیرا همه ی این ها عنوان قرار می گیرند
- **نظریه ی دوم (صاحب فصول) :** نزاع فقط در ۳ چیز است : اسم فاعل ، صفت مشبهه به معنی اسم فاعل (مثل رحیم که به معنی راحمیت است) و مصدر به معنای اسم فاعل

ادله صاحب فصول :

❖ **دلیل اول :** تمثیل علما . می گوید علما در بحث مشتق فقط به اسم فاعل مثال می زنند .

جواب صاحب کفایه : تمثیل دال بر انحصار نیست

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **دلیل دوم** : بقیه اتفاقی و اجماعی است لذا نیازی به بحث ندارند . بقیه یعنی غیر از اسم فاعل مثل اسم مفعول و اسم زمان و مکان و .. . می فرماید علما در آنها اجماع دارند که در بعضی از بقیه همه اعمی هستند یعنی این ها وضع شده اند برای اعم از متلبس و منقضی و در اسم مفعول لازم همه ی علما قائل به خصوص هستند یعنی می گویند وضع شده است برای خصوص ذاتی که در حال نسبت مشغول به وصف است . بنابراین نزاع فقط در این ۳ مورد اتفاق می افتد مثلا خیاط که صیغه ی مبالغه است ، خیال کرده است که حقیقت در اعم است . یک نفر مشغول خیاطی باشد به آن خیاط گفته می شود و یک نفر خیاط ، مشغول خیاطی نباشد بلکه دارد چایی می خورد باز به او خیاط گفته می شود . برخلاف مسکون (اسم مفعول از فعل لازم) به چی می گویند مسکون ؟ تا وقتی که سکونت هست به ان مسکون گفته می شود و همین که سکونت را از دست داد دیگر مسکون نیست .

جواب صاحب کفایه : این دلیل باطل است زیرا در بقیه هم اختلاف است لذا بقیه هم داخل در محل نزاع است

نکته : اقای خوئی در این نکته خیلی خوب بحث کرده اند . این نکته را اول خوب زیرسازی می کنیم بعد ربطش می دهیم به مطلب .

مبادی (ریشه و مواد) مشتقات ۴ صورت دارند :

- **صورت اول :** بعضی از مبادی از قبیل فعلیات و کاریات است . مثل قائم . مبدا قائم ، قیام است . قیام جزء فعلیت و کارها است یعنی اگر شخص بالفعل قیام داشته باشد به او می گویند متلبس بالقیام اما اگر شخص بالفعل قیام نداشته باشد به او می گویند منقضی (کسی که قبلا مشغول به قیام بوده اما قیام از آن زائل شده است) در این صورت ، تلبس به این است که بالفعل آن مبدا را داشته باشد و انقضایش این است که بالفعل نداشته باشد .
- **صورت دوم :** بعضی از مبادی از قبیل ملکه هستند . از قبیل ملکات هستند . تا وقتی که ملکه هست می گویند متلبس است . اما وقتی که این ملکه را از دست دارد می گویند منقضی مثل مجتهد که مبداش اجتهاد است و اجتهاد از امور ملکه ای هست . تا وقتی که ملکه را دارد به او مجتهد می گویند ولو الان در حال استنباط نباشد اما اگر ملکه را از دست بدهد ، به ان منقضی می گویند
- **صورت سوم :** بعضی از مبادی از قبیل حرفه و صنعت هستند . در این صور که تا وقتی که این اقا این حرفه را دارد و این حرف را رها نکرده باشد و نرفته باشد سراغ حرفه دیگر می گویند مشغول است اما اگر آن حرفه را رها کرد به او می گویند منقضی مثل خیاط که مبدا آن خیاطت است و خیاطت از قبیل حرفه و صنعت است . تا وقتی که این حرفه را رها نکرده به آن می گویند حقیقتا متلبس است و وقتی رها کرد می شود منقضی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صورت چهارم :** بعضی از مبادی از قبیل شانیات است . آن وقتی که این شانیت است می گویند متلبس است اما وقتی که شانیت را از دست داد می گویند منقضی است مثل منشار . منشار یعنی ابزار بریدن . مبداش نشر است و نشرش از قبیل شانیات است یعنی تا وقتی که این وسیله قابلیت بریدن را دارد می گویند متلبس است ولو الان با ان مشغول بریدن نیستید اما اگر شانیتش را از دست داد می شود منقضی .

صاحب فصول یک حرف دیگر دارد و آن حرف دیگر این است که نزاع علما فقط در قسم اول است و در سه قسم دیگر علما اختلافی ندارند و همه اعمی هستند یعنی مشتق هم حقیقت است در خصوص متلبس و هم حقیقت است در منقضی مثل اره ، تا وقتی که با این اره مشغول بریدن هستید به ان منشار می گویند اما وقتی هم مشغول بریدن نیستید به ان منشار می گویند . لکن قائم ، یک نفر نیم ساعت پیش این جا ایستاده بود اما الان نشسته است . الان بحث می کنیم که ایا اطلاق قائم بر آن فرد ، حقیقت است یا مجاز .

جواب صاحب کفایه : می فرماید اقای صاحب فصول بحث ما در مورد هیات مشتق است . هیات یعنی شکل . می خواهیم ببینیم هیات فاعل حقیقت در خصوص است یا حقیقت در اعم است . بحث ما در هیات است با قطع نظر از ماده . حالا این هیات ماده اش هر چیزی که می خواهد باشد کاری به ماده اش نداریم لذا بحث ما در هر ۴ تا هست . لذا اگر کسی بگوید بحث ما فقط در صورت اول است در واقع بحث را برده است روی ماده . در حالی که می خواهیم ببینیم وزن فاعل برای خصوص متلبس بالمبدا وضع شده است یا اعم . علاوه بر این که اختلاف مواد سبب اختلاف نحوه ی تلبس و انقضی می شود (مثلا تلبس در یکی طولانی است و دیگری در آن کوتاه است) . اقای صاحب فصول اختلاف مبادی موجب اختلاف نحوه ی تلبس و انقضی است نه موجب اختلاف در اعم بودن یا خصوص بودن بنابراین بحث در کلیه ی مشتقاتی است که حمل و عنوان بر ذات می شود اعم از این که مشتق صرفی باشد یا جامد صرفی . حتی اگر جامد صرفی بود اما مشتق اصولی بود داخل در محل بحث است . حالا شاهد چیست که می گوید جامد صرفی هم داخل در محل بحث است ؟ می گوید شاهد ما یک مساله فقهی است .

کما هو (همان طوری که این تعمیم – تعمیم بحث که شامل کلیه ی مشتقات می شود) **ظاهر العنوانات** (ظاهر عنوانات اصولیون است - یعنی تیتر و عنوانی که علمای اصول برای این بحث انتخاب کرده اند این است که این بحث شامل کلیه ی مشتقات است . علما عنوان را این طور بیان کرده اند که ایا مشتق حقیقت در خصوص است یا اعم ؟ کلمه ی مشتق در این عنوان و تیتر ، اطلاق دارد و ظاهرش این است که شامل کلیه ی مشتقات می شود) **و صریح بعض المحققین** (همان طور که این تعمیم صراحت بعضی از محققین است مثل صاحب هدایه المسترشدین و میرزای قمی) **مع عدم صلاحیة ما یوجب اختصاص النزاع بالبعض إلا التمثیل به** (با این که صلاحیت ندارد چیزی که موجب بشود مخصوص شدن نزاع را به بعض مشتقات مگر مثال زدن به بعض – این الا التمثیل به اشاره به دلیل اول صاحب فصول است) **و هو** (این تمثیل به

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بعض المشتقات) **غير صالح** (صلاحیت ندارد برای اثبات اختصاص نزاع به بعض) **کما هو** (همان طور که این عدم صلاحیت روشن است) **واضح** .

فلا وجه (دلیل مهمی نیست) **لما زعمه بعض الأجلة** (برای آن چیزی که گمان کرده است آن چیز را بعضی از اجله – صاحب فصول) **من** (بیان ما زعم) **الاختصاص باسم الفاعل** (از این که اختصاص دارد نزاع به اسم فاعل و آن چیزی که به معنای اسم فاعل است از صفات مشبهه و چیزی که به صفات مشبهه ملحق می شود که مراد مصدر به معنی اسم فاعل است) **و ما بمعناه** (آن چیزی که به معنی اسم فاعل است) **من الصفات المشبهة و ما یلحق بها** (و چیز هایی که ملحق به صفات مشبهه می شوند – مرادش مصدر به معنی اسم فاعل است) **و** (عطف بر اختصاص)**خروج سائر الصفات** (و خارج است بقیه ی صفات از محل نزاع) **و لعل منشأه** (دلیل دوم صاحب فصول – شاید منشا زعم صاحب فصول) **توهم کون ما ذکره لکل منها من المعنی مما اتفق علیه الکل** (توهم کردن این باشد که آن چیزی که ذکر کرده است صاحب فصول آن چیز را از معنایی (معنی عموم – معنی خصوص) برای هر یک از صفات از آن چیزهایی است که کل و تمام علما بر آنها اتفاق دارند - صاحب کفایه می فرماید صاحب فصول خیال کرده است که آن معانی برای بقیه ی صفات بیان کرده است اجماعی است لذا گفته است بقیه صفات داخل در محل بحث نیست در حالی آن معنایی که برای بقیه کرده است محل اختلاف است) **و هو** (این توهم) **کما تری** (یعنی در انها هم که صاحب فصول بیان کرده است ، اختلاف وجود دارد) **و** (بیان نکته – مبادی ۴ نوع است . صاحب فصول فرموده است نزاع در اولی است اما صاحب کفایه می فرماید در هر ۴ تا نزاع وجود دارد) **اختلاف أنحاء التلبسات** (مختلف بودن انحاء تلبس ذات به مبدا) **حسب تفاوت مبادی المشتقات** (به حسب مبادی و مواد مشتقات یعنی اخلتف مبادی و مواد در مشتقات سبب اختلاف در نحوه ی تلبس می شود) **بحسب** (متعلق به تفاوت) **الفعلیة و الشأنیة و الصناعة و الملکة حسب ما نشیر إلیه** (به حسب آن چیزی که اشاره می کند صاحب فصول به آن – تفاوت مبادی مشتقات) **لا یوجب تفاوتا فی المهم** (موجب نمی شود تفاوتی را در مهم از محل نزاع که نزاع در هیات باشد) **من محل النزاع هاهنا** (در بحث مشتق) **کما لا یخفی.**

ثم (نتیجه بحث) **إنه لا یبعد أن یراد بالمشتق** (بعید نیست که اراده بشود از مشتق) **فی محل النزاع مطلق ما** (هر لفظی که بوده است معنی آن لفظ) **کان مفهومه و معناه جاریا علی الذات** (حمل می شود بر ذات) **و منتزعا عنها** (معنایش انتزاع می شود از ذات – من از این اقایی که الان نشسته است ، نشسته بودن را انتزاع می کنیم و نشستن را بر او حمل می کنیم و می گوییم این اقا نشسته است) **بملاحظة اتصافها بعرض أو عرضی** (به ملاحظه متصف بودن آن ذات به عرض یا عرضی – عرض و عرضی در فلسفه یک معنی دارد اما صاحب کفایه آنها را به یک معنی دیگر می گیرد . مراد از عرض از نگاه صاحب به مبدا اصیل می گویند . ماده ای که در خارج جقیقتا وجود دارد اما مراد از عرضی از نگاه صاحب کفایه یعنی هر امر اعتباری و انتزاعی . امر انتزاعی مثل فوقیت و اعتباری مثل ریاست اما در فلسفه به مبدا می گویند عرض اما به وصف

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می گویند عرض . در فلسفه به بیاض می گویند عرض و به ابیض می گویند عرضی) **و لو کان جامدا** (هرچند که بوده باشد آن لفظ ، جامد صرفی) **کالزوج و الزوجۀ و الرق و الحر**

نوار ۴۶ : ادامه ی مشتق : نتیجه ی نهایی بحث در محل نزاع / محل نزاع شامل برخی اسم های جامد نیز می شود ، ویژگی دوم مشتق اصولی

نتیجه ی نهایی بحث : می خواهیم بحث هایی که در طول ۲ ، ۳ جلسه قبل داشتیم نتیجه نهایی آنها را بیان کنیم . این نتیجه یک خط است : بحث ما در کلیه ی مشتقاتی است که حمل بر ذات می شود و عنوان برای ذات قرار می گیرد اعم از این که مشتق صرفی باشد یا جامد صرفی و شاهد بر این که جامد صرفی داخل در محل بحث است یک مساله ی فقهیه است .

صاحب کفایه می فرماید بحث ما در مشتق که بحث می کنیم ایا مشتق حقیقت است در خصوص متلبس بالمبدا یا حقیقت است در اعم از متبلس و من النقضی عنه التلبس ، بحث ما در تمامی مشتقاتی است که حمل بر ذات می شود و عنوان برای ذات قرار می گیرند . تمام این گونه مشتقات داخل در محل بحث است حالا این مشتقاتی که عنوان برای ذات قرار می گیرد چه در علم صرف مشتق باشد چه در علم صرف جامد باشد . کلمه ی مسافر در علم صرف مشتق است ، در اصول هم این مسافر عنوان برای ذات قرار می گیرد لذا داخل در محل نزاع است . یا زوج که یک نفر قبلا زوج بود الان زوجیت او از بین رفته است . الان بحث می کنیم که این اقا که قبلا متصف به زوجیت بود اما در حال حاضر متصف به زوجیت نیست ، اطلاق کلمه ی زوج الان به او ایا اطلاق حقیقی است یا مجازی . این کلمه ی زوج در علم صرف جامد است . و از طرفی عنوان برای ذات قرار می گیرد و شما می توانید بگویید زید زوج لذا داخل در محل نزاع است .

حالا می خواهیم یک شاهد بیاوریم که جامد صرفی هم داخل در محل بحث است . شاهد یک مساله ی فقهیه است .

مساله ی فقهی : یک نفر را فرض کنید مثلا اقای زید . ۳ خانم دارد . دو خانم کبیره دارد . یک خانمش صغیره است که با اجازه ی ولی به عقد خودش در آورده تا بعدا بزرگ بشود . کبیره ی اول ، می اید به این صغیره با شرایطش شیر می دهد ، به مجرد این که با شرایطش شیر داد ، هردو بر زید می شوند حرام . چرا می شوند حرام ؟ زیرا شیر که داد می شود ام الزوجه و ام الزوجه حرام است و خانم کوچک می شود بنت الزوجه و بنت الزوجه با یک شرط حرام می شود و آن این است که مادرش مدخول بها باشد . اما کبیره ی دوم می آید شیر می دهد ، ایا حرام می شود یا نمی شود ؟ علما گفته اند حرام شدن یا نشدنش بستگی به بحث مشتق دارد . این کبیره ی دوم شیر می دهد به صغیره ، الان این صغیره قبل از این که کبیره ی اول به او شیر بدهد ، اطلاق زوجه به او می شد اما بعد از این که کبیره ی اول به او شیر داد دیگر زوجه منقضی شد و شد بنت الزوجه . حالا اگر گفتیم زوجه حقیقت در اعم است یعنی ذاتی که بالفعل زوجیت داشته باشد به او می گویند زوجه و ذاتی هم که قبلا زوجیت داشته اما الان زوجیت از او زائل شده باز به او می گویند زوجه . طبق این

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نظریه کبیره ی دوم هم می شود حرام زیرا الان هم به این صغیره زوجه گفته می شود و این کبیره اگر شیر داد می شود ام الزوجه و ام الزوجه که شد می شود حرام . اما اگر گفتیم مشتق حقیقت در خصوص است یعنی زوجه حقیقت است در ذاتی که بالفعل متلبس به زوجیت است ، در این جا کبیره ی دوم حرام نمی شود زیرا بخاطر این که این کبیره دوم دیگر ام الزوجه نیست زیرا این صغیره دیگر زوجه نیست بلکه در گذشته زوجه بوده است .

نکته : زوج و زوجه جامد نیستند بلکه مشتق هستند ، صفت مشبهه هستند

و إن‌أبیت (صاحب کفایه می فرماید اگر کسی بخواهد پافشاری بکند که ما در این بحث اصولی فقط بحث می کنیم از مشتق صرفی ، اگر کسی این را گفت می گوییم باشه بحث ما در مورد مشتق صرفی است اما این جامدهای صرفی هم در این جا محل بحث قرار می گیرد – اگر امتناع کردی تو مگر از این حرف) **إلا عن اختصاص النزاع المعروف بالمشتق** (اختصاص دارد نزاع معروف به مشتق صرفی) **کما هو** (اختصاص نزاع به مشتق صرفی) **قضیهٔ الجمود علی ظاهر لفظه** (همان طور که این اختصاص نزاع معروف به مشتق صرفی مقتضای جمود بر ظاهر لفظ مشتق است زیرا عنوان بحث مشتق بود (هل المشتق حقیقه .....)) **فهذا القسم** (جواب ان ابیت – پس این قسم از جوامد (جوامدی که حمل بر ذات می شود)) **من الجوامد أیضا** (مثل مشتق) **محل النزاع** (و لو عنوان آن را نگیرد اما ما با تبصره آنها را داخل در محل نزاع می کنیم) .

کما یشهد به (همان طور که شهاد می شود به این محل نزاع بوده) **ما عن الإیضاح** (مطلبی که از ایضاح مرحوم فخر المحققین ج ۳ ص ۵۲ است) **فی باب الرضاع** (در باب شیر دادن) **فی مسألهٔ من کانت له زوجتان کبیرتان** (در کساله کسی که بوده است برای آن شخص دو زوجه کبیره) **أرضعتا زوجته الصغیرهٔ** (که شیر می دهند این دو زوجه کبیره ، زوجه صغیره ی آن شخص را) **ما** (کلامی که) **هذا لفظه** (این عبارت بعدی لفظ آن کلام است – صاحب کفایه دارد می گوید عین عبارت فخرالمحققین را می آوریم) **تحرم المرضعهٔ الأولی و الصغیرهٔ** (حرام می شود مرضعه اول (کبیره اول) و صغیره) **مع الدخول بالکبیرتین** (با دخول به هردو کبیره – برای حرام شدن کبیره اول ، مدخول بها بودن کبیره دوم شرط نیست لذا در این جا همه محشین اشکال گرفته اند و گفته اند باید عبارت این شکل باشد : مع الدخول بالکبیره الاولی . این عبارت اقاضیا در نهایه الافکار است) **و أما المرضعهٔ الأخری** (کبیره ی دوم) **ففی تحریمها خلاف** (در حرام شدن کبیره دوم و مرضعه دیگر اختلاف است) **فاختار والدی المصنف** (پس انتخاب کرده است پدر مصنف من ، مرادش علامه حلی است) **رحمه الله و ابن إدریس تحریمها** (حرام بودن مرضعه دیگر یعنی کبیره دوم را – زیرا این دو بزرگوار در بحث مشتق اعمی هستند) **لأن هذه** (به دلیل این که مرضعه اخری و کبیره دوم) **یصدق علیها أم زوجته** (صدق می کند بر کبیره دوم ، ام الزوجه بودن برای آن شخص) **لأنه لا یشترط فی المشتق** (شرط نیست در مشتق یعنی زوجه) **بقاء المشتق منه** (باقی ماندن مشتق منه یعنی زوجیت) **هکذا** (همچنین است یعنی در مشتق باقی ماندن مشتق منه لازم نیست) **هاهنا** (در زوجه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یعنی در صدق زوجه ، باقی ماندن زوجیت لازم نیست) **و** (عطف بر ما عن الایضاح – شاهد می خواهیم بیاوریم که جامد صرفی هم محل بحث قرار می گیرد) **ما عن المسالک فی هذه المسألة** (رضاع) **من ابتناء الحکم فیها** (از این که مبتنی شده است حکم در این مساله) **علی الخلاف فی مسألة المشتق** (شهید ثانی به صراحت فرموده است که حرام شدن یا نشدنش بستگی دارد به بحث مشتق)

مطلب جدید : مشتق اصولی بر لفظی گفته می شود که دارای دو ویژگی باشد :

- **ویژگی اول** (قبلا این ویژگی را بیان کردیم) : حمل بر ذات می شود و عنوان برای ذات قرار می گیرد
- **ویژگی دوم** : با از بین رفتن تلبس و اتصاف ذات به مبدا ، ذات از بین نرود . الان این اقا متصف به این مبدا بود . حالا اتصافش به این مبدا از بین رفت یعنی مشغول به آن ریشه و مبدا نیست . باید ذات باقی بماند و از بین نرود ، ذات باشد تا ما بحث کنیم که اطلاق مشتق بر این ذاتی که قبلا مشغول به مبدا بوده اما الان مشغول نیست ایا حقیقت است این اطلاق یا مجاز است .

زید دیروز سفر بود . سفر مبدا است برای مسافر . تا وقتی که دیروز سفر بود وقتی دیروز به او مرتبا می گفتیم مسافر ، این اطلاق مسافر بر او حقیقت بود . اما الان زید دیگر سفر نیست . ذات که زید باشد باقی است و الان مشغولیتش به بمبدا از بین رفته است حالا بحث می کنیم که اطلاق مسافر بر زید ایا حقیقی است یا مجازی .

بنابراین محمولاتی از قبیل نوع و جنس و فصل و عرض لازم از محل بحث خارج است . بنابراین بحث ما فقط در عرض مفارق است مثل مسافر .

- **مثال اول :** الانسان انسان بحث ما در این انسان است . این انسان نوع است . من از این اقا کلمه ی انسان بودن را انتزاع کردم و بر او حمل کردم . چرا من کلمه ی انسان را از ایشان انتزاع کردم ؟ چون ایشان متصف به انسانیت است پس مبدا انسان شد ، انسانیت . مثل این که مبدا مسافر ، سفر است . حالا از این اقا چون متصف به انسانیت است ، انسان را انتزاع می کنم و بر او حمل می کنم . حالا اگر انسانیت از بین برود ، دیگر ذاتی باقی نمی ماند تا بیاییم بحث کنیم که اطلاق انسان بر این ذات به نحو حقیقت است یا مجاز .
- **مثال دوم :** الانسان حیوان . چرا حیوان را بر انسان حمل می کنید چون انسان متصف به حیوانیت است . حالا اگر حیوانیت انسان از بین برود دیگر ذاتی باقی نمی ماند تا بحث کنیم که اطلاق حیوان بر او به نحو حقیقت است یا مجاز
- **مثال سوم :** الانسان ناطق چون متصف به ناطقیت است .
- **مثال چهارم (مثال عرض لازم) :** الانسان ممکن . چون انسان متصف به امکانیت است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فعلیه (بنابراین تعمیم نزاع به بعضی از جوامد) **کلما** (هر لفظی که) **کان مفهومه** (بوده است معنای آن لفظ – معنای جالس ، نشسته است ، من از این اقا جالس را انتزاع می کنم چون متصف به جلوس است) **منتزعا من الذات** (انتزاع شده است از ذات – ذات یعنی این فرد) **بملاحظة اتصافها بالصفات الخارجة عن الذاتیات** (به ملاحظه متصف بودن این ذات به صفاتی که خارج اند از ذاتیات) **کانت عرضا** (حالا این صفات خارجهع عرض باشند یعنی امر اصیل و واقعی باشد) **أو عرضیا** (یا عرضی باشند یعنی اعتباری یا انتزاعی باشد) **کالزوجیة** (من از فرد زوج را انتزاع می کنم و بر او حمل می کنم . چرا زوج را انتزاع کردم ؟ چون متصف به زوجیت است و زوجیت امر انتزاعی است) **و الرقیة و الحریة و غیرها** (من به ایشان می گویم هذا رئیس . چرا به ایشان می گویم رئیس ؟ چون متصف به ریاست است و ریاست امری اعتباری است) **من الاعتبارات و الإضافات کان** (جواب کلما – هر لفظی که این گونه بود . چگونه بود ؟ هر لفظی که معنایش از ذات انتزاع شده چون آن ذات متصف به مبدا است) **محل النزاع و إن کان جامدا** (اگر چه بوده باشد آن لفظ ، جامد صرفی) **و** (از این جا به بعد می خواهد جنس و فصل را خارج کند) **هذا** (می خورد به ما کان مفهومه منتزعا من الذات الی ....) **بخلاف ما** (بر خلاف لفظی که) **کان مفهومه** (می باشد معنای ان لفظ) **منتزعا عن مقام الذات و الذاتیات فإنه** (علت است برای بخلاف) **لا نزاع فی کونه** (نزاعی نیست در این که ((ما کان مفهومه منتزعا عن مقام الذات و الذاتیات)) حقیقت است در خصوص) **حقیقة فی خصوص ما إذا کانت الذات باقیة بذاتیاتها.**

نوار ۴۷ : ادامه ش مشتق : جریان نزاع در اسم زمان

درباره ی اسم زمان دو نظریه است . یوم العاشورا مقتل سیدالشهدا ، مقتل اسم زمان است و به معنی زمان قتل است . سوال : زمان قتل کی بود ؟ هزار و سیصد و خرده ای سال پیش . زمان هم از امور متصرم الوجود است یعنی یک جزء از زمان موجود می شود و بعد معدوم و وقتی معدوم شد جزء بعدی به وجود می آید ، دوباره این جزء بعدی معدوم می شود و جزء بعدی به وجود می آید . این طور است یعنی زمان هیچ وقت ثابت نیست . حالا درباره ی اسم زمان مثل مقتل دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول :** اسم زمان داخل در محل بحث نیست . یعنی این نزاع مشتق داخل در اسم زمان نیست . زیرا ما در بحث مشتق نزاعمان این است ، که الان ایشان نشسته است اما قبلا ایستاده بود بعد ما بحث می کنیم که ایا کلمه ی قائم حقیقت است در کسی که الان قیام کرده است و مجاز است در کسی که قبلا ایستاده بوده اما در حال حاضر نایستاده یا این که حقیقت در هردو است . بحث ما در این است . حالا بعضی از علما می گویند این بحث در اسم زمان جاری نیست .

دلیل :

❖ **صغری :** ذات در اسم زمان ، زمان است

توضیح : این اقا قبلا ایستاده بود اما الان نشسته است . این جا ذات ، این اقا است . ما بحث می کنیم که اطلاق قائم بر این اقا الان که نشسته است به نحو حقیقت است یا مجاز . در

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

قائم ذات این اقاست . اما در اسم زمان ذات چیست که بگوییم این ذات قبلا مشغول به مبدا بوده است اما در حال حاضر مشغول به مبدا نیست ، اطلاق اسم زمان بر این ذات ایا به نحو حقیقت است یا مجاز ؟ ذات در اسم زمان ، زمان است . یعنی ما باید ببریم نزاع را روی زمان . یعنی باید بگوییم این زمان متصف به مبدا (قتل) بوده است ولی آن زمان الان هست اما متصف به مبدا نیست زیرا عاشوراهای بعدی که متصف به مبدا و قتل نیست و قتل فقط در اولین عاشورا صورت گرفته است . لذا نزاع را می بریم روی زمان و می گوییم آن زمانی که قبلا بوده مشغول به قتل بود الان آن زمان الان هست اما مشغول به قتل نیست و قتل در آن صورت نگرفته است ایا اطلاق قتل بر این زمان (زمانی که مشغول به مبدا نیست) به نحو حقیقت است یا مجاز ؟

- ❖ **کبری** : زمان در حالت فقدان مبدا ، باقی نیست . اولین عاشورا که سیدالشهدا به شهادت رسید ، آن زمانی بود که قتل در ان واقع شد . مشغول به مبدا بود . الان این زمان الان مثل عاشورای امسال ، ما بحث می کنیم که اطلاق مقتل بر عاشورای امسال به نحو حقیقت است یا مجاز ؟ اقاجان در حالت فقدان مبدا (عاشوراهای بعدی) آن زمان باقی نیست و آن زمان رفت که رفت و دیگر پیدا نمی شود زیرا زمان از امور متصرم الوجود است و دیگر بر نمیگردد
- ❖ **نتیجه** : ذات در حالت فقدان مبدا باقی نیست و بحث مشتق در صورتی است که ذات باقی باشد و حال آنکه ذات در اسم زمان باقی نمی ماند

به عبارت دیگر در غیر زمان ذات دو فرد دارد گاهی متلبس است و گاهی منقضی است یعنی همان ذات هست اما آن وصف را ندارد اما در اسم زمان ، دو فرد وجود ندارد و فقط یک فرد وجود دارد و ان فرد متلبس است و دیگر فرد منقضی وجود ندارد زیرا اگر فرد منقضی بخواهد وجود پیدا کند باید همان زمانی که قبلا بوده الان باشد ولکن وصف را نداشته باشد و این ممکن نیست . در نتیجه این نظریه ی اول می گوید همه در اسم زمان باید قائل به خصوص شوند .

- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه)** : نزاع در اسم زمان هم جاری است .

یعنی اعمی ها (کسانی که می گویند مشتق حقیقت در اعم است) در اسم زمان هم می توانند بگوید حقیقت در اعم است به این صورت که این ها می گویند مقتل وضع شده است برای زمان حالا اعم از این که این زمان مشغول به مبدا (قتل) باشد یا نباشد . لکن این کلی (زمان قتل) در خارج یک فرد بیشتر ندارد و ان فرد متلبس است . اما اگر یک معنای کلی یک فرد بیشتر نداشته باشد این سبب نمی شود که بگوییم لفظ وضع شده است برای آن فرد . می گوییم لفظ برای معنی کلی وضع شده است [۴۰] . صاحب کفایه می فرماید اعمی در اسم زمان همین حرف ها را می تواند بزند و بگوید

[۴۰] اقول : این را می توان به عنوان یکی از ثمرات بحث صحیح و اعم در بحث مشتق مطرح کرد

@soda96 قتل ضدا

www.soda96.ir

چگونه شما می گویید کلمه ی جالس وضع شده برای ذاتی که الان جلوس دارد و هم برای ذاتی که قبلا جلوس داشته اما الان ندارد ، اعمی عین همین حرف را در مورد مقتل می زند یعنی می گوید وضع شده است برای زمانی که الان در او قتل صورت گرفته و مبدا قتل را دارد و هم وضع شده برای زمانی که قبلا متصف به قتل بوده اما الان متصف به قتل نیست .

بیان دو شاهد توسط صاحب کفایه :

- **شاهد اول : اختلاف علما در لفظ الله** . در کلمه ی الله دو نظریه است :
  - **نظریه ی اول :** بعضی می گویند کلمه ی الله ، علم شخص است یعنی اسم است برای ان ذات مشخص و معین
  - **نظریه ی دوم :** بعضی می گویند کلمه ی الله اسم جنس است و وضع شده است برای معنی کلی و ان الذات المستجمع لجمیع صفات الکمالیه

  این اختلاف علما شاهد بر این است که یک معنی کلی ممکن است یک فرد داشته باشد و لفظ برای آن فرد وضع نشده باشد . چگونه شاهد می شود ؟ این معنی دوم ، چند فرد دارد ؟ یک عدد و ان هم همان ذات است . اگر یک معنی کلی ، یک فرد داشته باشد و این یک فرد داشتن سبب شود که بگوییم لفظ برای آن فرد وضع شده است ، در این صورت باید تمام علما بالاتفاق بگویند لفظ الله برای همان ذات وضع شده است و دیگر نباید یک عده ای بگویند لفظ الله وضع شده است برای ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمالیه است .
- **شاهد دوم : اتفاق علما :** تمام علما اجماع دارند که این عبارت (واجب الوجود بالذات) وضع شده است برای یک معنی کلی و آن ما وجب وجوده بالذات . این کلمه ی واجب الوجود بالذات برای یک معنی کلی وضع شده است که این معنی کلی یک فرد دارد . و صرف این که این معنی کلی فقط یک فرد دارد اگر سبب شود که بگوییم لفظ وضع شده برای ان فرد ، در این صورت علما باید می گفتند که لفظ واجب الوجود بالذات وضع شده است برای ان فرد یعنی آن ذات مشخص در حالی که هیچکسی نگفته است که این لفظ وضع شده است برای ان ذات مشخص . از این جا مشخص می شود که ممکن است معنی کلی یک فرد داشته باشد در عین حال لفظ برای آن فرد وضع نشده باشد . خب اعمی ها همین را در اسم زمان می گویند .

ثانیها [جریان النزاع فی أسماء الزمان]

قد عرفت (در امر اول) **أنه لا وجه** (نیست دلیلی – دلیل مهم) **لتخصیص النزاع ببعض المشتقات الجاریۀ علی الذوات** (برای منحصر کردن نزاع به بعضی از مشتقات (صاحب فصول نزاع در منحصر کرده

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بود در اسم فاعل و صفت مشبهه و مصدر به معنی اسم فاعل) که حمل می شوند بر ذات) **إلا أنه ربما یشکل** (الا این که چه بسا اشکال می شود) **بعدم إمکان جریانه** (نزاع) **فی اسم الزمان** (به این که امکان ندارد جاری شدن نزاع در اسم زمان- یعنی تمام علما در اسم زمان باید خصوصی بشوند یعنی باید بگویند مقتل حقیقت است در زمانی که قتل در او صورت گرفته است و مجاز است در زمانی که قتل در آن صورت نگرفته است . می گوییم چرا ؟ می گوید اگر نزاع بخواهد جاری بشود فرع بر این است که ذات باقی بماند یعنی ذاتی که قبلا بوده ، مشغول به مبدا بودن آن ذات الان باقی باشد اما الان مشغول به مبدا نیست تا بحث کنیم که اطلاق مشتق بر این ذاتی که قبلا مشغول به مبدا بوده الان مشغول به مبدا نیست ، ایا به نحو حقیقت است یا مجاز ، خب در اسم زمان ذات همان زمان است و زمانی که قبلا بوده الان نیست و اینی که الان هست قبلا نبوده است) **لأن الذات فیه** (زیرا ذات در اسم زمان) **و هی** (ذات) **الزمان بنفسه ینقضی و ینصرم** (و آن ذات زمان است بنفسه یعنی خود زمان ، به دلیل این که ذات در اسم زمان نابود می شود و می گذرد – حالا که این زمان گذشت و نابود شد) **فکیف یمکن أن یقع النزاع** (چگونه ممکن است که واقع شود نزاع) **فی أن الوصف** (مقتل) **الجاری علیه** (در این که وصفی که حمل شده بود بر زمان) **حقیقة فی خصوص المتلبس بالمبدإ فی الحال** (حقیقت است در خصوص زمانی که مشغول بوده است به آن زمان به مبدا در حال نسبت و مجاز است در ذاتی که متلبس بالمبدا بوده اما در حال نسبت متلبس بالمبدا نیست) **أو فیما** (یا حقیقت است در زمانی که شامل می شود ، هم زمانی که در حال نسبت مشغول به مبدا بوده و هم آن زمانی که در حال نسبت مشغول به مبدا بوده اما آن زمان مشغول به مبدا نیست یعنی حقیقت در هردو است) **یعم** (شامل می شود آن زمانی که مشغول به مبدا است در گذشته) **المتلبس به فی المضی** .

و یمکن حل الإشکال بأن انحصار مفهوم عام بفرد (به این که منحصر بودن یک معنای کلی به یک فرد (فرد متلبس)) **کما فی المقام** (همان طور که در ما نحن فیه است یعنی اگر شما آمدید گفتید کلمه ی مقتل وضع شده است برای اعم از متلبس و منقضی ، این اعم فقط یک فرد دارد) **لا یوجب أن یکون وضع اللفظ بإزاء الفرد دون العام** (موجب نمی شود که وضع بشود لفظ (اسم زمان – مقتل) در مقابل آن فرد نه در مقابل معنی کلی) **و إلا** (بیان دو شاهد – اگر انحصار معنی کلی در یک فرد سبب شود که بگوییم این لفظ وضع شده است برای فرد به بیان دیگر : و ان یوجب) **لما وقع الخلاف** (هر آینه واقع نمی شود اختلاف در چیزی که وضع شده است برای آن چیز لفظ جلاله الله یعنی همه بالاتفاق باید بگویند کلمه ی الله وضع شده است برای ذات مشخص) **فیما وضع له لفظ الجلالة مع** (شاهد دوم) **أن الواجب** (مراد ، واجب الوجود بالذات) **موضوع للمفهوم العام** (معنی کلی – ما وجب وجوده بالذات) **مع انحصاره** (با این که منحصر می باشد ان مفهوم عام یعنی واجب) **فیه** (الله) **تبارک و تعالی** .

ثالثها [خروج الأفعال و المصادر المزید فیها عن حریم النزاع]

أنه من الواضح (از امور بدیهی است) **خروج الأفعال** (خارج شدن افعال و مصدر مزید فیه) **و المصادر المزید فیها عن حریم النزاع** (متعلق به خروج – از حریم نزاع) **لکونها** (افعال و مصادر مزید فیه) **غیر**

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

جاریة علی الذوات (زیرا افعال و مصادر مزید فیه حمل نمی شوند بر ذات – یعنی شما نمی توانید بگویید زید ضَرَبَ است) **ضرورة أن المصادر المزید فیها کالمجردة** (زیرا بدیهی است که مصادر مزید فیه مثل مصادر مجرد است در دلالت کردن بر مبدئی که) **فی الدلالة علی ما** (مبدا) **یتصف به الذوات** (که متصف می شود به آن مبدا ذوات و قوام پیدا می کند آن مبدا به آن ذوات) **و یقوم بها** (قوام پیدا می کند ان مبدا به ذوات) **کما لا یخفی و** (فعل مثل ضرب یک ماده دارد و یک هیات . ماده اش همان ض ، ر ، ب است که دال بر ریشه است . فعل با توجه به ماده قابل حمل نیست . هیاتش دال بر چیست ؟ نسبه المبدا الی الذات . و این هم که قابل هم حمل بر ذات نیست . ایا شما می توانید بگویید زید نسبه المبدا الی الذات است ؟ خیر . پس در وجود فعل چیزی نیست که به استناد او بتواند فعل حمل بر ذات بشود) **أن الأفعال إنما تدل** (**افعال دلالت می کنند بر**) **علی قیام المبادئ بها** (قائم شدن مبادی به ذات) **قیام صدور أو حلول أو** (عطف بر قیام است لذا علی را بیاورید رویش) **طلب فعلها أو ترکها منها** (چه نوع قیامی ؟ قیام صدوری مثل ضرب ، قیام حلولی مثل علم یا دلالت دارد بر طلب انجام مبادی در فعل امر یا دلالت می کند بر طلب ترک مبادی از ذوات در فعل نهی) **علی اختلافها** (با اختلافی که افعال دارند).

نوار ۴۸ : ادامه مشتق : دلالت نکردن فعل بر زمان

درباره ی فعل دو نظریه است :

- **نظریه ی اول (مشهور نحاه)** : می گویند فعل دال بر زمان است . چه نوع دلالتی ؟ دلالت تضمنی . یعنی اصلا زمان جزء معنی فعل است . اگر کلمه ی ضرب را بدهید در دست نحاه ، ضرب را این گونه معنی می کنند : زد یک مرد غائب در زمان گذشته . پس این زمان جزء معنی فعل است
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه)** : فعل دال بر زمان نیست از نوع دلالت تضمنی (بحث روی دلالت تضمنی است زیرا صاحب کفایه می گوید بالالتزام دال بر زمان هست) یعنی زمان جزء معنی فعل نیست لذا اگر ضرب را بدهید در دست صاحب کفایه ، چگونه معنی می کند ؟ زد .

ادله صاحب کفایه :

❖ **دلیل اول** : می فرماید هر فعلی از دو جزء تشکیل شده است :

۱. **ماده** : ماده فعل یعنی ریشه که دال بر طبیعت است . صحبتی از زمان نیست در آن

۲. **هیات** : هیات یعنی شکل و قیافه . این ضرب یک شکل دارد و شکلش فَعَلَ است . هیات امر دال بر طلب فعل است . اگر فعل ، فعل نهی بود هیاتش دال بر طلب ترک است . اگر غیر از فعل ماضی و مضارع بود ، هیات دال بر نسبه المبدا الی الذات است یعنی هیات دال بر این است که این ذات رابطه دارد با مبدا .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نتیجه : هر فعلی از دو جزء تشکیل شده پس فعل دال بر زمان نیست زیرا هیچکدام از این دو جزء دال بر زمان نیستند پس فعل هم دال بر زمان نیستند .

ضرب فعل ماضی است که دارای دو جزء است :

جزء اول : ماده : ضَرب به معنی زدن . در زدن ، زمان وجود ندارد

جزء دوم : هیات : شکلش فَعَلَ است که دال بر نسبه المبدا الی الذات است یعنی فاعل رابطه دارد با زدن و هیچ دلالتی بر زمان ندارد .

❖ **دلیل دوم :** ایشان اول خوب زیرسازی و مقدمه سازی می کند بعد دلیل را بیان می کند :

- **مقدمه سازی :** فعل ۳ صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی فعل اسناد داده می شود به زمانی (به چیزی زمانی گفته می شود که زمان ظرف وجود آن است مثل اقای زید زیرا زمان ظرف وجودش است) مثلا گفته می شود ضرب زید
  - **صورت دوم :** گاهی فعل اسناد داده می شود به زمان مثل مضی الزمان . زمان گذشت .
  - **صورت سوم :** گاهی فعل اسناد داده می شود به مجردات (امور مافوق زمان) مثل علم الله .
- **اصل دلیل :** صاحب کفایه می فرماید با حفظ این مقدمه :

صغری : اگر فعل دال بر زمان باشد (به دلالت تضمنی یعنی جزء معنی فعل باشد) لازمه اش این است که اسناد فعل در صورت دوم و سوم مجاز باشد .

توضیح : اگر کسی بگوید فعل دال بر زمان است در جایی که فعل به یک زمان یا امور مجرد نسبت داده می شود باید گفت این موارد مجاز هستند . یعنی در این گونه موارد باید بگوییم فعل تجرید شده است از زمان یعنی دال بر زمان نیست . اگر یک فعلی زمان جزء معنایش باشد و بعد این فعل به کار برود در حالی که در زمان به کار نرفته باشد لازمه اش این است که مجاز باشد . مثلا مضی را اسناد بدهید به زمان . اگر بگویید کلمه ی مضی که فعل ماضی است معنایش خودش را دارد ، می دانید معنایش چیست ؟ معنایش این است : گذشتن زمان واقع شد در زمان گذشته . به عبارت دیگر اگر کلمه ی مضی دلالت بر زمانش محفوظ باشد معنایش این است که زمان (زمان اول ، فاعل است) واقع شد در زمان (زمان دوم از معنی مضی آمد) و زمان در زمان واقع نمی شود . زیرا اگر زمانی در یک زمان واقع

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شود نقل کلام می کنیم در ان زمان ، و می گوییم ان زمان هم باید واقع شود در یک زمانی دیگر و نقل کلام می کنیم به این زمان دیگر و .... می شود تسلسل . اگر بگویید یکی از انها نیاز ندارد که در زمان واقع شود می گوییم چرا نیاز ندارد ؟ می شود دور . حالا باید مضی الزمان را درست کنیم زیرا فرض این است که عرب فصیح به کار برده است . پس باید گفت این مضی در معنای اصلی خودش به کار نرفته است در نتیجه می شود مجاز . یا در صورت سوم ، علم الله ، این علم فعل ماضی است و اگر فعل ماضی دال بر زمان باشد می دانید ما در علم الله دچار چه مشکلی می شویم ؟ این جور ، معنای علم الله این طور می شود : علم خدا واقع شد در زمان گذشته . علم خدا می تواند در زمان گذشته واقع شود ؟ خیر زیرا اگر علم خدا بیاید در زمان گذشته اصلا زمان گذشته را خراب می کند چون علم خدا محدود نیست بلکه نامحدود است و زمان گذشته محدود است و محدود نمی تواند بر نامحدود احاطه داشته باشد . در نتیجه باید بگوییم علم الله در معنی خودش به کار نرفته است در نتیجه علم الله باید مجاز باشد .

- **کبری :** واللازم باطل (اسناد فعل در صورت دوم و سوم مجاز نیست – شما این مضی الزمان و علم الله را بدهید دست یک عرب زبان ، برای هردو یک جور معنی می کند لذا معلوم می شود که زمان جزء معنی فعل نیست زیرا اگر زمان جزء معنی فعل بود نباید معنای هر دو یکی می شد)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله (یعنی فعل دال بر زمان نیست)

نکته : فعل دال بر زمان است بالالتزام . یعنی همراه با معنی فعل یک خصوصیتی هست که این خصوصیت ۳ ویژگی دارد :

۱) **اولا** آن خصوصیت سبب می شود که فعل ماضی دلالت کند بر زمان گذشته و فعل مضارع دلالت کند بر زمان حال یا آینده پس ضرب یعنی زد . آن وقت به همراه این زد یک خصوصیتی است که این خصوصیت ۳ ویژگی دارد . خصوصیتی که در فعل ماضی است دلالت می کند که این معنی در زمان گذشته واقع شده است .

۲) **ثانیا** آن خصوصیت منشا توهم نحاه شده است یعنی آن خصوصیتی که همراه با معنی فعل است سبب شده است که نحاه بگویند فعل ماضی دال بر زمان گذشته است و فعل مضارع دال بر زمان حال یا آینده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۳) **ثالثا** ان خصوصیت سبب می شود که افعال نتوانند جای یکدیگر به کار بروند

آن خصوصیت در فعل ماضی عبارت است از تحقق [۴۱] . تحقق یعنی عمل از عدم خارج شد و آمد در وجود یعنی عمل از حالت بالقوه خارج شد و بالفعل شد . لازمه ی تحقق این است که این عمل قبل از این که من بگویم ضرب ، واقع شده باشد

آن خصوصیتی که در فعل مضارع است ، ترقب و انتظار است . ترقب یعنی این که عمل از حالت عدم خارج نشده به حالت وجود بلکه ما انتظار خروجش را داریم . حالا این انتظار یا انتظار تقارنی است (یعنی من انتظار دارم این زدنی که معدوم بوده است ، در زمان حال و بعد از تلفظم به وجود بیاید که این می شود زمان حال) یا آن انتظار ، لحوقی است یعنی بعد از گفتن انتظار داریم . اخر صاحب کفایه می فرماید فافهم . فافهم یعنی این که این خصوصیت ، همان زمان است .

مویدات صاحب کفایه (نوار ۴۹) : صاحب کفایه دو موید ذکر می کند برای این که فعل دلالت بر زمان ندارد .

❖ **موید اول** : اول باید مقدمه سازی بکنیم بعد اصل موید را بگوییم

- **مقدمه** : کسانی که می گویند فعل دال بر زمان است ، مرادشان از زمان ، مصداق زمان است . صاحب کفایه می فرماید این کسانی که می گویند فعل دال بر زمان است مرادشان مصداق زمان است یعنی زمان خارجی . یعنی چی ؟ مثلا کسانی که می گویند فعل مضارع دال بر زمان حال است ، مرادشان از زمان حال ، زمان خارجی است . چون عمل در چه زمانی واقع می شود ؟ در زمان خارجی یا در معنی زمان که در ذهن من است ؟ در زمان خارجی . مثلا یضرب زید ، یک نفر می گویند این یضرب دال بر زمان حال است ، منظور این فرد این است که این زدن در این محدوده از زید صادر شده است .
- **اصل موید** : با حفظ این نکته و مقدمه ؛ بین دلالت فعل بر زمان و اشتراک معنوی بودن فعل مضارع تنافی است پس فعل دال بر زمان نیست .

کسانی که می گویند فعل دال بر زمان است مرادشان از زمان ، مصداق زمان است . از طرفی اکثر نحاه می گویند فعل مضارع مشترک بین حال و آینده است . مشترک

[۴۱] محقق بروجردی این جا خیلی اشکال می گیرد به صاحب کفایه

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

بین حال و آینده که شد می شود غلط زیرا اگر گفتیم فعل مضارع مشترک بین حال و آینده است یعنی فعل مضارع وضع شده است برای یک زمانی که این زمان قدر جامع است بین زمان حال و آینده و ایا واقعا می توانید بین مصداق زمان حال و مصداق زمان آینده قدر جامعی پیدا کنید ؟؟

❖ **موید دوم :** فعل ماضی و مضارع دو صورت دارند :

- **صورت اول : ماضی و مضارع حقیقی :**

ماضی حقیقی : به گذشته ی نسبت به زمان تکلم ، می گویند گذشته ی حقیقی
مضارع حقیقی : به آینده ی نسبت به زمان تکلم ، مضارع و آینده ی حقیقی می گویند .
مثل این که زید نیم ساعت پیش نشسته بوده است . من الان به شما می گویم جلس زید . به این جلس می گویند ماضی حقیقی

- **صورت دوم : ماضی و مضارع نسبی**

ماضی نسبی : به آینده ی حقیقی که نسبت به یک چیزی گذشته است می گویند ماضی نسبی . مثل این مثال که من به شما می گویم یجیئنی زید بعد عام (یک سال دیگر زید می آید) و قد ضرب قبله بایام (اما چند روز قبل از آمدنش می زند) در این مثال زدن زید آینده است اما این زدن نسبت به آمدنش گذشته است .
مضارع نسبی : به گذشته ی حقیقی که نسبت به یک چیزی آینده است ، مضارع نسبی می گویند . مثل این مثال : قد جاء زید و هو یضرب (زید در گذشته آمد اما بعد از این که آمد زد – این زدن در گذشته از زید صادر شده اما نسبت به آمدن بعد است به این زدن مضارع نسبی می گویند زیرا این زدن حقیقتا در گذشته است اما نسبت به آمدن آینده است)
با حفظ این نکته :
صغری : اگر فعل دال بر زمان باشد لازمه اش این است که فعل ماضی در ماضی نسبی و فعل مضارع در مضارع نسبی مجاز باشد
کبری : واللازم باطل (هیچکسی نمی گوید استعمال فعل ماضی در ماضی نسبی و فعل مضارع در مضارع نسبی ، مجاز است)
نتیجه : فلملزوم مثله (پس معلوم می شود که فعل دال بر زمان نیست)

إزاحة شبهة (بر طرف کردن شبهه) **[عدم دلالة الفعل علی الزمان]**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قد اشتهر فی ألسنة النحاة دلالة الفعل علی الزمان (به تحقیق مشهور شده است در زبان نحاه ، دلالت تضمنی فعل بر زمان – کجا معروف شده است ؟ مثلا وقتی که فعل ماضی را تعریف می کنند می گویند فعل ماضی دل علی ما وقع فی زمان الماضی) **حتی أخذوا الاقتران بها فی تعریفه** (به طوری که گرفته اند نحاه ، اقتران ازمنه را در تعریف فعل – فعل مقترن بزمن الماضی) **و هو** (این اخذ) **اشتباه** (دلیل اول – فعل یک ماده دارد و یک هیات و نه ماده اش و نه هیاتش دال بر زمان نیستند) **ضرورة عدم دلالة الأمر و لا النهی علیه** (بخاطر این که بدیهی است که دلالت ندارد امر و نهی بر زمان) **بل** (اضرب دال بر طلب ضرب است لکن این طلب ضرب در زمان واقع شده است و این سبب نمی شود که این زمانی که ظرف است برای طلب ضرب جزء معنی آن است و هکذا در لاتضرب) **علی إنشاء طلب الفعل** (بله امر و نهی دلالت می کند بر ایجاد طلب کار یا طلب ترک) **أو الترک غایة الأمر نفس الإنشاء فی الحال** (نهایت امر ، خود انشاء به آن دو (طلب الفعل و طلب الترک) در زمان حال – یعنی وقتی که متکلم گفت اضرب این اضربش در زمان حال واقع شده است چون وقتی که انسان حرف می زند نمی گویند که حرف زدنش در زمان گذشته است یا آینده بلکه در زمان حال است . بله انشاء در زمان حال است اما این زمان ظرف است نه این که جزء معنی باشد) **کما هو** (در زمان حال بودن) **الحال فی الإخبار بالماضی أو المستقبل** (همان طوری که این در زمان حال بودن ، وضعیت می باشد در خبر دادن به وسیله ی فعل ماضی و مستقبل – کسی که به وسیله ی فعل ماضی یا مستقل خبر می دهد ، خبردادنش در زمان حال است و این طور نیست که من که الان دارم می گویم ضرب ، این حرفم در گذشته باشد) **أو بغیرهما** (غیر ماضی و مضارع مثل جمله ی اسمیه – جمله ی اسمیه را که دیگر هیچ احدی نمی گوید دال بر زمان است ، زمان داخل در معنیش نیست اما همین جمله ی اسمیه در زمان حال واقع شده است ، حالا ایا می گویند زمان حال داخل در معنی جمله ی اسمیه است) **کما لا یخفی بل** (این بل دقیق نیست . چرا چون در ذهن صاحب کفایه ظاهرا این بوده است که تا قبل از بل در مورد امر و نهی دارد صحبت می کند بعد با این بل می خواهد در مورد غیر امر و نهی صحبت بکند در حالی که قبل از بل در مورد غیر امر و نهی صحبت کرد لذا بل گفتن معنی ندارد) **یمکن منع دلالة غیرهما** (غیر امر و نهی یعنی ماضی و مضارع) **من الأفعال علی الزمان** (بلکه ممکن می باشد ممنوع بودن دلالت غیر فعل امر و نهی ، بر زمان یعنی بگوییم غیر امر و نهی هم دلالت بر زمان ندارد) **إلا بالإطلاق و الإسناد إلی الزمانیات** (باید بگوییم افعال دیگر دال بر زمان نیست و فقط در یک صورت دال بر زمان است و ان هم زمانی است که اسناد داده می شوند به زمانی – مگر به وسیله ی اطلاق (اطلاق در جایی گفته می شود که فعل به صورت خبر می آید مثل زید ضرب) و اسناد (اسناد در جایی گفته می شود که فعل به صورت جمله ی فعلیه می آید مثل ضرب زید) به زمانیات) **و إلا** (اگر فعل دال بر زمان باشد) **لزم القول بالمجاز** (لازم می آید قائل شدن به مجاز) **و** (عطف سبب بر مسبب چون وقتی که معنی فعل را از زمان تجرید کردیم ، مجاز حاصل می شود) **التجرید** (مجرد کردن فعل از زمان) **عند الإسناد إلی غیرها** (هنگام اسناد به غیر زمانیات) **من** (بیان غیرها) **نفس الزمان و المجردات** .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نعم لا يبعد أن يكون لكل من الماضي و المضارع (بله بعید نمی باشد این که بوده باشد برای هر یک از فعل ماضی و مضارع) **بحسب المعنى خصوصيۀ أخرى** (خصوصیت دیگری غیر از زمان – آن خصوصیت در ماضی ، تحقق است و در مضارع ، ترقب است) **موجبۀ** (صفت خصوصیت – خصوصیتی که موجب بشود برای دلالت بر واقع شدن نسبت در زمان ماضی در فعل ماضی و دلالت بکند بر واقع شدن نسبت در زمان حال یا استقبال در فعل مضارع) **للدلالۀ على وقوع** (وقوع خارجی) **النسبۀ** (رابطه ی بین فعل و فاعل) **في الزمان الماضي في الماضي و في الحال أو الاستقبال في المضارع فيما كان الفاعل من الزمانيات** (در موردی که بوده باشد فاعل در آن مورد ، از زمانیات یعنی می خواهد بگوید اگر فاعل از زمانیات نباشد مثلا زمان یا مجرد باشد فعل حتی به صورت التزامی هم دال بر زمان نیست)

نوار ۴۹ : ادامه مشتق / بیان مویدات بر دلالت نکردن فعل بر زمان / معنی حرف

نکته : مویدات صاحب کفایه به دلیل این که دنباله ی بحث قبل بود در جلسه قبل پیاده شد

مطلب دوم : درباره ی حروف ۷ نظریه است که در کفایه دو نظریه ذکر شده است .

و يؤيده (تائید می کند عدم دلالت (تضمنی) فعل بر زمان را – چرا گفته است یوید ؟ چون تمام این یوید بر این اساس است که فعل مضارع مشترک معنوی باشد . بعضی از علما در نحو می گویند فعل مضارع مشترک معنوی است ولی بعضی می گویند مشترک لفظی است و بعض دیگر می گویند فقط دال بر زمان حال است و بعض دیگر می گویند فقط دال بر زمان استقبال است ، بر اساس این ۳ نظریه ی دیگر دیگر این کلام موید نیست) **أن المضارع يكون مشتركا معنويا بين الحال و الاستقبال** (همانا فعل مضارع می باشد مشترک معنوی بین حال و استقبال - کسانی که می گویند فعل مضارع مشترک بین حال و استقبال است مرادشان مصداق حال و مصداق استقبال است ، حالا که می گویند مشترک معنوی است باید یک زمان به ما نشان بدهد که این زمان هم شامل زمان حال بشود و هم شامل استقبال بشود . از جهت مفهومی می توانند چنین زمانی را نشان بدهند اما از جهت مصداقی خیر زیرا فعل در مصداق زمان واقع می شود نه در مفهوم زمان) **و لا معنى له** (نیست معنایی برای اشتراک معنوی) **إلا** (الا این که حرف ما را بزنید و بگویید فعل دال بر زمان نیست بلکه کنار فعل یک خصوصیتی است که آن خصوصیت دال بر زمان است) **أن يكون له خصوص معنى** (مگر این که باشد برای فعل ، معنای مخصوصی (تحقق در فعل ماضی و ترقب در فعل مضارع)) **صح انطباقه** (خصوص معنی) **على كل منهما** (که صحیح می باشد انطباق آن معنای مخصوص بر هر یک از حال و استقبال) **لا أنه يدل على مفهوم زمان يعمهما** (نه این که فعل دلالت دارد بر یک مفهوم و معنایی که آن معنی شامل می شود حال و استقبال را – چرا این طور نباید گفت ؟ زیرا آن کسانی که می گویند فعل دلالت بر زمان می کند مرادشان از زمان ، مصداق زمان است نه مفهوم ان) **كما** (نظیر است – می خواهد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بگوید جمله ی اسمیه دال بر زمان نیست به گونه ای که زمان جزء ان باشد اما دال بر یک معنایی هست که لازمه ی آن معنی ، زمان است زیرا جمله ی اسمیه دال بر ثبوت است و ثبوت یعنی همه زمانی) **أن الجملة الاسمیة کزید ضارب** (همان طوری که جمله ی اسمیه مثل زید ضارب) **یکون لها معنی صح انطباقه علی کل واحد من الأزمنة** (می باشد برای جمله ی اسمیه معنایی که صحیح است انطباق این معنی بر هر یک از زمان ها) **مع عدم دلالتها علی واحد منها** (با این که دلالت ندارد جمله ی اسمیه بر هیچیک از این ازمنه) **أصلا فکانت الجملة الفعلیة مثلها** (پس می باشد جمله ی فعلیه ، مثل جمله ی اسمیه)

و ربما یؤید (چه بسا تائید می کند – چرا فرموده است موید ؟ زیرا موید مبتنی بر این نظریه است که فعل ماضی دلالت بکند بر ماضی حقیقی در حالی نظریه دیگری می گوید فعل ماضی دال بر زمان ماضی است مطلقا چه ماضی حقیقی چه نسبی) **ذلک** (عدم دلات تضمنی فعل بر زمان) **أن الزمان الماضی فی فعله** (زمان گذشته در فعل ماضی – که این زمان گذشته در فعل ماضی دو نوع است گاهی گذشته ی حقیقی است و گاهی گذشته ی نسبی) **و زمان الحال أو الاستقبال فی المضارع ، لا یکون** (خبر ان الزمان الماضی) **ماضیا أو مستقبلا حقیقة لا محالة** (نمی باشد آن زمان ، ماضی یا مستقبل حقیقی) **بل ربما یکون فی الماضی مستقبلا حقیقة** (بلکه چه بسا می باشد زمان در فعل ماضی ، مستقبل حقیقی – می شود ماضی نسبی) **و فی المضارع ماضیا کذلک** (و چه بسا می باشد زمان در فعل مضارع ، ماضی حقیقی - می شود مضارع نسبی) **و إنما یکون ماضیا أو مستقبلا فی فعلهما بالإضافة** (و می باشد زمان گذشته است یا آینده است در فعل ماضی یا مستقبل ، به نسبت چیز دیگری – اما حقیقتا آینده یا گذشته است) **کما یظهر من مثل قوله** (همان طور که ظاهر می شود این بالاضافه بودن از قول قائل) **یجیئنی زید بعد عام و قد ضرب** (شاهد مثال روی قد ضرب است – ضرب حقیقتا آینده است اما همین زدن نسبت به آمدن گذشته است لذا می شود ماضی نسبی) **قبله بأیام و قوله جاء زید فی شهر کذا** (این زمانش گذشته است) **و هو یضرب فی ذلک الوقت** (در وقت آمدن) **أو فیما بعده** (یا در ما بعد آمدن یعنی اول آمد بعد زد لکن این زدنش در گذشته بوده است) **مما مضی فتأمل جیدا.** (باید این نکته را هم اضافه کنید تا استدلال کامل شود . مراد این کسانی که می گویند فعل ماضی دال بر زمان ماضی است ، مرادشان ماضی حقیقی است در نتیجه استعمال فعل ماضی در ماضی نسبی باید بشود مجاز و حال انکه بالضروره مجاز نیست در نتیجه فعل دال بر زمان نیست)

ثم لا بأس (همین جا محشین گفته اند که خودش عین اشکال است که مطلبی را که قبلا گفتی و این جا هم اضافه ای ندارد دوباره ی تکرار کنی) **بصرف عنان الکلام** (اشکالی ندارد به برگرداندن افسار سخن به آنی که قبلا گفتیم) **إلی بیان ما به یمتاز الحرف عما عداه** (به بیان کردن آن چیزی که به وسیله ی آن چیز ممتاز می شود (جدا می شود) حرف از غیر حرف یعنی اسم و فعل) **بما یناسب المقام** (متعلق به صرف – برگردانیم افسار سخن را به فرق بین حرف و غیر حرف به مقداری که مناسبت دارد با ما نحن فیه) **لأجل الاطراد فی الاستطراد** (بخاطر توسعه دادن در توسعه دادن) **فی تمام الأقسام (** بحث اصلی ما چی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بود ؟ مشتق . ما طردا للباب وارد فعل شدیم . طردا للباب یعنی می خواهیم این باب را توسعه بدهیم . حالا می خواهیم در طرد قائل به طرد بشویم – تمام الاقسام یعنی اسم و فعل و حرف .)

فاعلم أنه و إن اشتهر بین الأعلام (اگرچه مشهور شده است بین بزرگان) **أن الحرف ما دل علی معنی فی غیره** (که حرف لفظی است که دلالت می کند بر معنایی در غیر خودش (غیر مستقل) – در سرت من الدار پای ۴ چیز در میان است : حرکت کردن ، شما ، منزل و شروع . کلمه من دلالت دارد بر شروع که این شروع در غیر خودش است . یعنی ان ۳ تا . یعنی حالت است برای غیر خودش یعنی حالت است برای آن ۳ تا) **و قد بیناه فی الفوائد بما لا مزید علیه** (در حالی که به تحقیق روشن کردیم ما این تعریف را در کتاب فوائد (ایشان یک کتابی دارد به نام الفوائد الاصول که کتاب خوبی است – این کتاب بعضی از جاها خیلی بدرد می خورد و می رسیم حدود یک ماه دیگر که ما متن کفایه را بر خلاف ظاهر معنی می کنیم به استناد فوائد زیرا اگر بخواهیم بر طبق ظاهر معنی کنیم دچار مشکلات زیادی می شویم) به مقداری که زائد بر آن مقدار نیست یعنی هرچی بوده و نبوده را گفتیم) **إلا أنک عرفت فیما تقدم** (جز این که تو شناختی در مطلبی که مقدم شد – مراد امر ثانی است در اوایل کفایه) **عدم الفرق بینه** (حرف) **و بین الاسم بحسب المعنی** (نبود فرق بین حرف و بین اسم از جهت معنی)

نوار ۵۰ : ادامه ی مشتق / معنی حرف

مطلب اول : درباره ی حرف ۷ نظریه وجود دارد که در کفایه به دو نظریه اشاره شده است :

- **نظریه ی مشهور** : مشهور می گویند اسم برای معنای مستقل و حرف برای معنای غیر مستقل وضع شده است به گونه ای که استقلال و عدم استقلال جزء معنی است .

اسم وضع شده برای معنی مستقل . معنی مستقل یعنی آن معنایی که طرف نسبت و طرف ربط قرار می گیرد یعنی موضوع قرار می گیرد و چیزی بر او حمل می شود یا محمول قرار می گیرد و بر چیز دیگری حمل می شود . کلمه ی الابتدا که مصدر و اسم است وضع شده است برای شروع اما شروعی که موضوع و محمول قرار می گیرد . یک مرتبه می گویید شروع بهتر از پایان است . این جا شروع موضوع قرار گرفته است .

اما حالا برویم سراغ کلمه ی من که حرف است . کلمه ی من وضع شده است برای شروع غیر مستقل . شروع غیر مستقل یعنی شروعی که طرف نسبت قرار نمی گیرد و موضوع و محمول نیست بلکه رابطه ای است حداقل بین دو چیز . شما ساعت ۷ صبح از منزلتان حرکت می کنید به سمت مدرسه ، الان بین حرکت کردن و شما و منزل ، یک رابطه ای و یک ارتباطی است و ان رابطه ی شروعی است .

- **نظریه ی صاحب کفایه** : حرف و اسم هردو برای اصل المعنی وضع شده است و استقلال و عدم استقلال خارج از معنی است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بنابر نظریه ی اول کلمه ی الابتدا برای شروع مستقل وضع شده بود و کلمه ی من برای شروع غیر مستقل وضع شده است . صاحب کفایه می فرماید این مستقل و غیر مستقل را بیاندازید یعنی کلمه ی الابتدا و کلمه من برای شروع وضع شده اند . لکن واضع کلمه ی الابتدا را که وضع کرده برای شروع با ما یک شرطی کرده است و آن این است که اگر این معنی را مستقلا تصور کرده اید یعنی به عنوان طرف نسبت تصور کرده اید باید از اسم استفاده کنی و حق استفاده از حرف را ندارید اما اگر این معنی را به عنوان نسبت و رابطه ی بین دو چیز تصور کردی باید از حرف استفاده کنی و حق استفاده از اسم را ندارید بنابراین استقلال و عدم استقلال هنگام استعمال حاضر می شوند . این شرط استعمال است [۴۲] .

طبق نظریه ی الابتدا وضع شده است برای شروع لکن واضع با ما شرط کرده است که اقای مستعمل و ای کسی که می خواهی این الفاظ را به کار ببری ، اگر این شروع را موضوع قضیه قرار می دهی یا به عنوان محمول قرار می دهی ، این جا باید از الابتدا استفاده کنی و حق استفاده از حرف را نداری سوال : اگر من به جای اسم به کار برود مثلا می خواهید بگویید الابتدا خیر من الانتها ، در این جا به جای الابتدا از حرف من استفاده کردید یا به جای من ، الابتدا استفاده کردید ، ایا در این جا لفظ در غیر موضوع له به کار رفته است ؟ یا در موضوع له به کار رفته است ؟ در موضوع له به کار رفته است . اما بر خلاف شرط عمل کرده اید .

و أنه (ان معنی - شروع) **فیهما** (در اسم و حرف) **لم یلاحظ فیه** (در نظر گرفته نشده است در ان معنی) **الاستقلال** (استقلال در معنی – یعنی مستقل بودن داخل در ان معنی (که در مثال ما شروع بود) نیست) **بالمفهومیهٔ و لا عدم الاستقلال بها** (و نه عدم استقلال در معنی یعنی عدم استقلال معنی در معنی حرف لحاظ نشده است) **و** (سوال می کند که اگر استقلال و غیر استقلال در معنی اسم و حرف لحاظ نشده است پس فرق بین اسم و حرف در چیست) **إنما الفرق** (و این است که فقط فرق این است که) **هو** (حرف) **أنه وضع لیستعمل** (لام در لیستعمل لام غایت است و غایت که شد خارج از وضع می شود و می شود غرض از وضع) **و أرید منه معناه حالهٔ لغیره** (وضع شده است حرف برای معنی تا استعمال بشود حرف و اراده بشود از حرف معنایش به عنوان حالت برای غیر آن معنی (غیر آن معنی یعنی آن ۳ چیز یعنی حرکت ، شما ، منزل)) **و بما هو فی الغیر** (و به عنوان این که آن معنی در غیر است) **و وضع غیره** (و وضع شده است غیر حرف یعنی اسم برای معنی) **لیستعمل** (از این لیستعمل از معنی لفظ خارج شدیم و وارد غرض غرض وضع شدیم – تا این که استعمال شود اسم) **و أرید منه** (و اراده بشود از ان اسم) **معناه بما هو هو** (معنای

---

[۴۲] محقق خوئی می فرمایند که این شرط واضع ، واجب المتابعه نیست . شرط واضع زمانی واجب المتابعه است که شرط مربوط به لفظ باشد یا معنی .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اسم به عنوان این که ان معنی ، آن معنی است نه به عنوان این که آن معنی ، در غیر است و حالت برای غیر است) .

و علیه (بنابراین فرق) **یکون کل من الاستقلال بالمفهومیۀ و عدم الاستقلال بها** (می باشد هر یک از استقلال داشتن در معنی و عدم استقلال در معنی) **إنما اعتبر فی جانب الاستعمال** (این است که در نظر گرفته شده است از ناحیه ی واضع در جانب استعمال مستعمل یعنی این شرط از طرف واضع است اما مستعمل باید آن را رعایت کند) **لا فی المستعمل فیه** (نه در مستعمل فیه و موضوع له یعنی می خواهد بگوید استقلال و عدم استقلال جزء موضوع له و مستعمل فیه نیست) **لیکون بینهما تفاوت بحسب المعنی** (تا این که بوده باشد بین اسم و حرف تفاوتی از جهت معنی یعنی بین اسم و حرف تفاوتی از جهت معنی وجود ندارد) **فلفظ الابتداء** (پس کلمه ی الابتدا که اسم است) **لو استعمل فی المعنی الآلی** (اگر استعمال شود در معنای وسیله ای – یعنی معنایی که وسیله ای است برای ربط) **و لفظۀ من** (و کلمه ی من که حرف است) **فی المعنی الاستقلالی** (استعمال شود در معنی استقلالی) **لما کان مجازا** (هر آینه نمی باشد استعمال ، مجاز – چرا مجاز نیست ؟ زیرا تعریف مجاز ، استعمال لفظ در غیر موضوع له است و در این جا در غیر موضوع له استعمال نشده است) **و استعمالا له فی غیر ما وضع له** (و نیست این استعمال ، استعمال برای این لفظ در غیر ان معنایی که وضع شده است برای ان معنی) **و إن کان بغیر ما** (نحوه ای است که) **وضع له** (هرچند این استعمال ، به غیر ان نحوه ای است که وضع شده است هر یک از اسم و حرف برای آن نحوه – کلمه اسم وضع شده است برای ان معنی به نحوه ی استقلالی و حرف وضع شده است برای آن معنی به نحوه ی غیر مستقل)

مطلب دوم : ابتدا یک مقدمه بیان می کنیم و سپس وارد اصل بحث می شویم .

مقدمه : ما یک قانونی داریم به نام قانون تشخص . این قانون را در ضمن یک خط و دو مرحله توضیح دادیم . قانون این است که الشی ما لم یتشخص لم یوجد سوا کان وجودا ذهنیا ام خارجیا . این قاعده را در ضمن دو مرحله توضیح می دهیم :

- **مرحله ی اول** : هر چیزی که در عالم خارج از ذهن وجود دارد ، جزئی خارجی است . چون این قانون می گوید شی تا جزئی نشود موجود نمی شود و از این جا که موجود شده است معلوم می شود که جزئی است .
- **مرحله ی دوم** : هر چیزی که در ذهن تصور می شود این چیز می شود جزئی ذهنی است زیرا این قانون می گوید شی تا جزئی نشود موجود نمی شود و از این جا که موجود شده معلوم می شود که موجود شده است مثل این که صورت این اقا سید را در ذهنتان می اورید . به مجرد این که این صورت اقا سید را تصور کردید ، این صورت می شود جزئی زیرا تا قبل از این ، این صورت در ذهن شما وجود نداشته ، تا به این صورت در ذهنتان وجود دادید می شود جزئی . زیرا این قانون می گوید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تا شی تا زمانی که جزئی نشود موجود نمی شود و از این جا که موجود شده معلوم می شود جزئی است . و جزئی است زیرا این صورت فقط صورت اقا سید را نشان می دهد و صورت شخص دیگری را نشان نمی دهد .

اصل مطلب : معنی را می توان به دو صورت در نظر گرفت :

- **صورت اول :** گاهی معنی غیر مقید به استقلالیت و عدم استقلالیت در نظر گرفته می شود . یعنی گاهی شما خود معنی را در نظر می گیرد والسلام . مثلا کلمه من معنایش چیست ؟ شروع . کلمه ی الابتدا معنایش چیست ؟ شروع . شما خود شروع را در نظر می گیرید . خود معنی را . سوال : اگر کسی خود شروع را در نظر بگیرد ، خود شروع کلی طبیعی است . کلی طبیعی یعنی کلی ای که بر افراد کثیره منطبق می شود
- **صورت دوم :** گاهی معنی مقید به تصور استقلالیت یا عدم استقلالیت در نظر گرفته می شود . یعنی گاهی شما این الشروع المتصور استقلالا در نظر می گیرید . یا الشروع المتصور آله یا حاله در نظر می گیرید و تصور می کنید . می خواهیم ببینیم به این الشروع المتصور چه می گویند ؟ اگر خود الشروع را تصور کرده بودیم به ان کلی طبیعی می گفتند ، ولی اگر الشروع المتصور را در نظر گرفتید ، این دو اسم دارد :

اول : کلی عقلی (مراد از کلی عقلی که صاحب کفایه می گوید غیر از کلی عقلی منطقی و فلسفی است . کلی عقلی در این جا یعنی امری که مقید است به یک چیز ذهنی . شما الشروع را در نظر گرفتید به این شکل ؛ الشروع المتصور آله او استقلالا ، الان الشروع مقید شده است به یک چیز ذهنی که ان تصور باشد . در منطق و فلسفه گفته شده است که کلی ۳ نوع است : کلی طبیعی ، کلی عقلی و کلی منطقی . اگر شما گفتید الانسان الکلی اگر توجه کنید به کلمه ی اول می گویند کلی طبیعی و اگر توجه کنید به کلمه ی دوم می گویند کلی منطقی و اگر توجه کنید به هردو می گویند کلی عقلی)

دوم : جزئی ذهنی چرا به ان جزئی ذهنی می گویند زیرا تا زمانی که شی جزئی نشود موجود نمی شود .

فالمعنی فی کلیهما فی نفسه کلی طبیعی (پس معنی در اسم و حرف ، خود معنی (یعنی بدون قید تصور) کلی طبیعی است که صدق می کند بر کثیرین) **یصدق علی کثیرین و مقیدا** (در مقابل فی نفسه است – و این معنی در حالی که مقید است به تصور استقلالی یا آلی ، کلی عقلی است) **باللحاظ الاستقلالی أو الآلی کلی عقلی** (مراد از کلی عقلی عنی امر مقید به امر ذهنی است) **و** (هرچند که یک اسم دیگر به نام جزئی ذهنی هم دارد) **إن کان بملاحظة أن لحاظه وجوده ذهنا کان جزئیا ذهنیا** (اگر چه می باشد معنی با قید تصور به ملاحظه ی این که تصور معنی ، وجود معنی است در ذهن ، می باشد این معنی جزئی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ذهنی) **فإن الشیء ما لم یتشخص لم یوجد** (به سبب این که شی (معنی) تا زمانی که جزئی نشود موجود نمی شود) **و إن کان بالوجود الذهنی** (اگر چه ان وجود به وجود ذهنی باشد) **فافهم و تأمل فیما وقع فی المقام** (معنای حرف یعنی درباره ی معنای حرف دقت کن تا دچار اشتباهات علما نشوی) **من الأعلام من الخلط و الاشتباه و توهم کون الموضوع له** (مشهور توهم کرده اند که موضوع له در حروف خاص است) **أو** (توهم تفتازانی) **المستعمل فیه فی الحروف خاصا بخلاف ما عداه** (بر خلاف غیر حرف که اسم باشد) **فإنه** (موضوع له) **عام**

نوار ۵۱ : ادامه ی مشتق / کیفیت وضع حروف

درباره ی کیفیت وضع حروف ۳ نظریه است :

- **نظریه ی اول (مشهور)** : وضع عام ، موضوع له خاص و مستعمل فیه خاص است . این یعنی چی ؟ یعنی واضع زمانی که می خواهد من را وضع بکند یک معنی کلی را در ذهنش می آورد به نام شروع (وضع عام) بعد کلمه ی من را وضع می کند در افراد شروع (موضوع له خاص) و در مقام استعمال هم حروف و حرف من در افراد استعمال می شود (مستعمل فیه خاص)
- **نظریه ی دوم (تفتازانی)** : وضع عام ، موضوع له عام ، مستعمل فیه خاص . یعنی واضع زمانی که می خواهد من را وضع بکند یک معنی کلی را در ذهنش می آورد به نام شروع (وضع عام) بعد کلمه من را وضع می کند برای همین معنای کلی اما در مقام استعمال ، کلمه من استعمال می شود در افراد شروع (مستعمل فیه خاص)
- **نظریه ی سوم (صاحب کفایه)** : وضع عام ، موضوع له عام و مستعمل فیه عام با انطباق . یعنی واضع زمانی که می خواهد من را وضع بکند یک معنی کلی را در ذهنش می آورد به نام شروع (وضع عام) بعد کلمه من را وضع می کند برای همین معنای کلی (موضوع له عام) و در مقام استعمال هم کلمه ی من در معنی خودش یعنی شروع به کار رفته است (مستعمل فیه عام) لکن کلمه ی من که در معنی خودش به کار رفته است منطبق بر افراد می شود . مثل کلمه رجل که در معنی خودش که مرد باشد به کار می رود اما گاهی منطبق بر این فرد است .

حالا صاحب کفایه می خواهد نظریه ی اول (مشهور) و نظریه ی تفتازانی را می خواهد رد بکند . اگر یادتان باشد قبلا صاحب کفایه مفصل رد کرد و فرمود مراد این ها از خاص چیست ؟ مشهور می گویند موضوع له خاص ، تفتازانی می گوید مستعمل فیه خاص ، صاحب کفایه می فرماید مراد شما از این خاص چیست ؟ ایا مراد خاص و جزئی خارجی است یا مراد جزئی ذهنی است ؟ و هردو را رد کرد اما در این جا فقط جزئی ذهنی را رد می کند . و اگر یادتان باشد قبلا صاحب کفایه وقتی که می خواهد جزئی ذهنی را رد بکند ، ۳ اشکال گرفت . اما این جا دو رد را فقط بیان می کند .

اشکالات صاحب کفایه بر قول اول و دوم :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **اشکال اول** (این اشکال سوم ابتدای کفایه است) :

- **صغری** : اگر قصد حالیت جزء معنای حروف باشد و موجب جزئی ذهنی شدن معنای حروف بشود لازمه اش این است که قصد استقلالیت هم جزء معنی اسماء باشد و موجب جزئی ذهنی شدن معنای اسماء بشود .

توضیح : مشهور می گویند موضوع له حروف جزئی است . تفتازانی می گوید مستعمل فیه حروف جزئی است . اگر مراد مشهور و تفتازانی از این خاص ، جزئی ذهنی باشد چه چیزی سبب شده که معنی حروف بشود جزئی ذهنی ؟ تصور حالیت . تصور حالیت یعنی چی ؟ یعنی واضع بیاید کلمه ی من را وضع بکند برای الشروع المتصور حاله . شروعی که تصور شده است به عنوان حالت برای غیر . سوال : این الشروع المتصور حاله جزئی است یا کلی ؟ جزئی است . بدلیل قاعده ی تشخص که الشی ما لم یتشخص لم یوجد . اگر گفتیم تصور حالیت جزء معنای حروف باشد این لازمه اش این است که معنی حروف بشود جزئی ذهنی . حالا صاحب کفایه می فرماید اگر تصور حالیت جزء معنی حروف باشد خب تصور استقلالیت را نیز بگویید جزء معانی اسماء است یعنی بگویید رجل وضع شده است برای الرجل المتصور استقلالا . در نتیجه معنی اسماء هم می شود جزئی ذهنی .

چرا اگر تصور حالیت جزء معنی حروف شد لازمه اش این است که تصور استقلالیت هم جزء معنی اسماء بشود ؟ مگر چه تلازمی این جا وجود دارد ؟ می گوید چون واضع همان کاری که در حروف می کند در اسماء هم همان کار را انجام می دهد . واضع زمانی که می خواهد کلمه ی من را وضع بکند چه چیزی را تصور می کند ؟ شروع ای که حالت است برای غیر . حالا واضع زمانی که می خواهد کلمه ی الابتدا را وضع بکند چی را تصور می کند ؟ شروع را مستقلا تصور می کند به عنوان طرف نسبت . در مورد استعمال هم همین طور است .

- **کبری** : والازم باطل (احدی از علما نگفته اند که کلمه ی الابتدا وضعش عام و موضوع له آن خاص است بلکه همه گفته اند وضعش عام ، موضوع له عام است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

❖ **اشکال دوم** :

- **صغری** : اگر قصد حالیت (یعنی انسان معنی حروف را به عنوان حالت برای غیر تصور بکند) جزء معنی حروف باشد و موجب جزئی ذهنی شدن معنی حروف بشود لازمه اش این است که در اخبار خبر از خارجیات ، و در انشاء ، امتثال محال باشد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : مشهور می گویند موضوع له خاص است و تفتازانی می گوید مستعمل فیه خاص است و اگر مرادشان از خاص ، جزئی ذهنی باشد ، از کجا می گویند موضوع له حروف جزئی ذهنی است ؟ از راه تصور یعنی می گویند کلمه ی من وضع شده است برای الشروع المتصور . و شروع المتصور جزئی ذهنی است زیرا الشی ما لم یتشخص لم یوجد . صاحب کفایه می گوید اگر قصد حالیت یعنی تصور این که این شروع حالت است برای غیر ، جزء معنی حروف باشد یعنی بگوییم کلمه ی من وضع شده است برای الشروع المتصور ، لازمه اش این است که وقتی که متکلم خبر می دهد ، خبر از خارجیات ندهد و وقتی که متکلم امر می کند ، امتثال این امر محال باشد . یک مولایی به عبدش می گوید سر من البصره ، اگر بگوییم این کلمه ی من وضع شده است برای الشروع المتصور ، این معنایش این است که اقای عبد بر تو واجب است که شروع به حرکت بکنی از بصره ، کدام شروع را باید انجام بدهد ؟ آن شروعی که در ذهن من است را باید انجام بدهی . ایا عبد می تواند ان شروعی که در ذهن مولاست را انجام بدهد ؟ خیر . زیرا آنی که عبد انجام می دهد ، اون چیزی که در ذهن مولاست نیست و آن چیزی که در ذهن مولاست اینی که عبد انجام می دهد نیست زیرا این چیزی که عبد انجام می دهد شروع خارجی است . پس امتثال می شود محال .

در اخبار هم همین طور است . وقتی از دهان یک نفر یک جمله ی خبری بیرون می آید ، هدفش از جمله خبری چیست ؟ خبر از خارجیات است مثل این که من ساعت ۷ صبح از خانه شروع به حرکت کردم الان می خواهم بیایم و به شما خبر بدهم که سرت من البصره ، خب هدف من از گفتن این جمله چیست ؟ این است که خبر بدهم ساعت ۷صبح شروع به حرکت در خارج از من صادر شد . حالا اگر کلمه ی من وضع شده باشد برای الشروع المتصور . این می دانید معنایش چیست ؟ یعنی من آن شروع را انجام دادم . دارم خبر می دهم از کدام شروع ؟ الشروع المتصور بله در ذهنم شروع را انجام دادم . این خبر از خارجیات نشد که . من از شروع خارجی می خواهم خبر بدهم . بنابراین اگر حروف وضع شده باشند برای جزئی ذهنی لازم می آید که در جمله ی خبریه از امر ذهنی خبر بدهم در حالی که جمله ی خبریه برای اخبار از خارج است .

- **کبری :** واللازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : گاهی گفته می شود که معنای حروف کلی طبیعی است . گاهی گفته می شود معنی حروف جزئی ذهنی است و گاهی گفته می شود معنی حروف کلی عقلی است . صاحب کفایه می فرماید این ها با یکدیگر تنافی ندارند . زیرا وقتی می گویند معنی حروف کلی طبیعی است ، در من ، خود شروع را در نظر گرفته اند . و وقتی می گویند معنی من ، جزئی ذهنی است ، الشروع المتصور را در نظر گرفته اند و وقتی می گویند معنی من کلی عقلی است باز الشروع المتصور را در نظر گرفته اند . پس این ها به اعتبارات مختلفه است .

و لیت شعری (کاش می دانستم من) **إن کان قصد الآلیۀ فیها موجبا لکون المعنی جزئیا** (اگر بوده باشد قصد آلیت و تصور آلیت (آلیت یعنی این شروع وسیله ای است برای ایجاد ربط بین آن ۳ چیز : حرکت کردن ، من ، خانه در مثال سرت من الدار) در حروف موجب بشود برای این که معنی بشود جزئی ذهنی) **فلم لا یکون قصد الاستقلالیه فیه موجبا له** (پس به چه علت نمی باشد تصور استقلالیت (یعنی شروع به عنوان طرف نسبت) در اسم ، موجب برای کون المعنی جزئیا به عبارت دیگر به چه علت تصور استقلالیت در اسم سبب نمی شود که معنی جزئی ذهنی بشود ؟) **و هل** (هل به معنی نفی می باشد) **یکون ذلک** (دقیقش می خورد به عدم ایجاب) **إلا لکون هذا القصد** (قصد استقلالیت در اسم) **لیس مما یعتبر فی الموضوع له و لا المستعمل فیه** (و نمی باشد این عدم ایجاب مگر بخاطر این که این قصد (قصد استقلالیت در اسم) نیست از آن چیزی هایی که معتبر می باشد در موضوع له و نه در مستعمل فیه یعنی قصد استقلالیت در موضوع له و مستعمل فیه لازم نیست و جزء ان نمی باشد) **بل فی الاستعمال** (بلکه این قصد معتبر است در استعمال – این همان شرط واضع است ، واضع با ما شرط کرده است که اگر خواستی از اسم استفاده کنی باید معنی را مستقلا تصور کنی اما اگر می خواهی از حرف استفاده کنی باید معین را حاله للغیر تصور کنی) **فلم لا یکون فیها کذلک** (پس به چه علت نبوده باشد قصد آلیت در حروف ، مثل قصد استقلالیت در اسماء – چگونه قصد استقلالیت داخل در معنی اسماء نیست خب قصد آلیت هم داخل در معنی حروف نیست) **کیف** (بیان اشکال دوم – اگر قصد آلیت و حالیت جزء معنی حروف باشد امتثال تکلیف و خبر دادن از خارج ممکن نخواهد بود – چگونه قصد حالیت خارج نباشد از معنی حروف) **و إلا** (اگر خارج نباشد و داخل در معنی حرف باشد) **لزم أن یکون معانی المتعلقات** (مرتبطات به حروف که عبارتند از حرکت کردن ، شخص و خانه در مثال سرت من الدار) **غیر منطبقۀ علی الجزئیات الخارجیۀ** (من در خارج جزئی است ، حرکت من در خارج جزئی است ، منزل هم در خارج جزئی است . حالا من می خواهم به شما خبر بدهم که ساعت ۷ صبح از خانه شروع به حرکت کردم . ما این جا یک لفظ من داریم و یک سری چیزهایی که در ارتباط با من است مثل من ، حرکت کردن و خانه ، اگر این کلمه ی من وضع شده باشد برای الشروع المتصور ، شما زمانی که می گویید سرت من الدار ، این کلمه ی من وضع شده است برای الشروع المتصور ، این الشروع المتصور آن بقیه ی امور را با خودش می کشاند و می آورد در ذهن زیرا الشروع المتصور قوامش به حرکت کردن و خانه و من ، است لذا وقتی که کلمه ی من وضع شده باشد برای آن معنی ذهنی ، چون که این معنی چسبیده به چیزهای دیگر هست پس این سبب می شود که آن معنی ، آن چیزهای دیگر را نیز بکشاند

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و بیاورد در ذهن در نتیجه اخبار از خارجیات و امتثال تکلیف می شود محال یعنی وقتی من می گویم سرت من البصره معنایش این است که من دارم خبر می دهم به شما که من در ذهنم تصور کردم شروع از بصره را – لازم می آید که این که بوده باشد معانی مرتبطات ، منطبق نباشد بر جزئیات خارجیه) **لکونها علی هذا کلیات عقلیة** (می گوییم چرا منطبق نیستند ؟ می گوید بخاطر این که معانی متعلقات بنابراین دخول ، کلیات عقلی می شوند . کلی عقلی یعنی هر امری که مقید شده است به امر ذهنی) **و الکلی العقلی لا موطن له إلا الذهن** (و کلی عقلی نیست جایگاهی برای آن کلی عقلی مگر در ذهن) **فالسیر و البصرة و الکوفة فی سرت من البصرة إلی الکوفة لا یکاد یصدق علی السیر و البصرة و الکوفة** (صدق نمی کند بر ....) **لتقیدها** (علت برای لایکاد یصدق و این که صدق نمی کند – به دلیل مقید بودن این ۳ (سیر و بصره و کوفه) به چیزی که (معنی حرفی ای که) شرط می باشد در آن چیز قصد و تصور حالیت) **بما** (معنی حرفی) **اعتبر فیه القصد** (تصور حالیت) **فتصیر عقلیة** (پس می گردد این ۳ ، عقلیه – چرا این ۳ می شود عقلیه ؟ زیرا رابطه ای که بین انهاست مثل رابطه ی بین سیر و بصره و رابطه ی بین سیر و کوفه ، این رابطه عقلی و ذهنی است و رابطه هم سبب می شود که این ها هم ذهنی و عقلی بشوند) **فیستحیل انطباقها علی الأمور الخارجیة** (در نتیجه محال می شود منطبق شدن این ۳ بر امور خارجی)

و بما حققناه (می خواهد نکته را بگوید – گاهی می گویند معنی حرف کلی طبیعی و گاهی جزئی ذهنی و گاهی کلی عقلی است . این ها از حیث اعتبارات مختلف است لذا تنافی با هم ندارند – به واسطه ی مطالبی که ما تحقیق کردیم آن مطالب را) **یوفق بین جزئیة المعنی الحرفی بل الاسمی** (توفیق می شود (یعنی وفق داده میشود یعنی آشتی داده می شود بین معانی کلمات) بین جزئی بودن معنی حرفی بلکه معنای اسمی . یک جا می گویند معنی اسم جزئی ذهنی است) **و الصدق علی الکثیرین** (وصادق بودن بر کثیرین) **و أن الجزئیة** (جزئی بودن معنی) **باعتبار تقید المعنی** (می خواهد ما حققناه را بیان کند – به این که جزئی بودن معنی به اعتبار مقید بودن معنی است به لحاظ و تصور) **باللحاظ فی موارد الاستعمالات** (در حین استعمال ها) **آلیا** (در حروف – قید برای لحاظ) **أو استقلالیا** (در اسماء) **و کلیته** (و کلی بودن معنی) **بلحاظ نفس المعنی** (به لحاظ خود معنی است ، خود معنی یعنی بدوت قید تصور) **و منه** (ما حققناه) **ظهر عدم اختصاص الإشکال** (ظاهر می شود که اختصاص ندارد اشکال – مراد از اشکال یعنی اشکال تنافی بین جزئیت معنی و کلیت معنی است) **و الدفع** (دفع اشکال – دفع اشکال به دو اعتبار بودن است) **بالحروف بل یعم غیره** (بلکه شامل می شود اشکال و دفع اشکال غیر حرف را یعنی اسم) **فتأمل فی المقام** (معنی حرف) **فإنه** (مقام) **دقیق و مزال الأقدام للأعلام** (محل لغزشگاه قدم ها علماست) **و قد سبق فی بعض الأمور** (امر دوم) **بعض الکلام و الإعادة مع ذلک** (تکرار با وجود این سبق) **لما فیها من الفائدة و الإفادة** (بخاطر آن نکته است که در این تکرار است از فائده و افاده کردن یعنی هم خودمان فایده بردیم و فایده رسانیدم) **فافهم**

رابعها [اختلاف المبادئ لا یوجب اختلافا فی الهیئة]

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

أن اختلاف المشتقات فی المبادئ (مختلف بودن مشتقات در مبادی و ریشه و ماده) **و کون المبدإ فی بعضها حرفة و صناعة** (و بودن مبدا و ریشه در بعضی از مشتقات ، حرفه و صناعه) **و فی بعضها قوة و ملکة و فی بعضها فعلیا لا یوجب** (خبر ان اختلاف المشتقات – سبب نمی شود اختلاف را در دلالت مشتق از جهت هیات اصلا) **اختلافا فی دلالتها بحسب الهیئة أصلا** (خلافا لل فصول و الفاضل التونی) **و** (عطف سبب بر مسبت) **لا تفاوتا فی الجهة المبحوث عنها** (و موجب تفاوت در جهتی که بحث می شود از ان جهت نمی شود – بحث از هیات) **کما لا یخفی**

نوار ۵۲ : ادامه ی مشتق / دو خصوصیت اختلاف مبادی – مراد از حال در عنوان مساله

صاحب کفایه می فرماید اختلاف مبادی (ریشه مشتقات) دو خصوصیت دارد یعنی اگر مبادی مشتقات مختلف شد این اختلاف مبادی دو خصوصیت دارد :

- **خصوصیت اول** : اختلاف مبادی موجب اختلاف نحوه ی تلبس و انقضی است . یعنی مشتقات مبادیشان مختلف است . این مختلف مبادی باعث می شود که نحوه ی تلبس و انقضی مختلف بشود مثال اول : قائم مشتق است . مبدا و ریشه اش قیام است . قیام جزء فعلیات است یعنی اگر مکلف نیم ساعت پیش ایستاده بود و الان نشسته می گویند مکلف نیم ساعت پیش متلبس به قیام بود و الان منقضی از تلبس است . اگر مکلف الان ایستاده ، می گویند الان مکلف متلبس به قیام است .
مثال دوم : اما یک نفر که ملکه اجتهاد دارد ، تا چه وقتی می گویند این اقا متلبس به اجتهاد است ؟ تا وقتی که این ملکه را دارد ولو در عمرش حتی یک مساله را نیز استنباط نکرده باشد . حالا چه موقع انقضی ؟ زمانی که ملکه برود . نه این که مشغول خوردن چایی باشد . وقتی مشغول خوردن چایی است باز ملکه را دارد لذا به آن مجتهد گفته می شود لذا ببینید وقتی مبادی مختلف شود این سبب می شود که نحوه ی انقضی و تلبس مختلف شود .
- **خصوصیت دوم** : اختلاف مبادی سبب نمی شود که بعضی از مشتقات اجماعی باشند . یعنی مثل مرحوم فاضل تونی و صاحب فصول فرموده اند بالاجماع کلمه ی مجتهد حقیقت در اعم است یعنی هم ذاتی که بالفعل مشغول به استنباط است و هم کسی که قبلا مشغول به استنباط بوده و الان نیست را مجتهد می گویند . این دو بزرگوار می گویند در بعضی از مشتقات بالاجماع حقیقه در اعم هستند و در بعضی از مشتقات اختلاف وجود دارد . صاحب کفایه می فرماید اختلاف در مبادی سبب اجماعی بودن نیست زیرا بحث ما در مشتقات ، بحث در مورد هیات است و ما کاری به مبدا و ماده نداریم

غایة الأمر أنه یختلف التلبس به (مختلف می شود (به اختلاف مبادی) تلبس به مبدا ، مشغولیت به مبدا) **فی المضی أو الحال** (در گذشته یا حال) **فیکون التلبس به فعلا** (پس می باشد تلبس به مبدا و مشغولیت به مبدا بالفعل – فعلا خبر یکون است) **لو أخذ حرفة أو ملکة** (در چه صورت تلبس به مبدا

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بالفعل است ؟ اگر اخذ بشود مبدا به عنوان حرفه مثل خیاطت یا به عنوان ملکه مثل اجتهاد) **و لو لم یتلبس به إلی الحال** (ولو این اقای مجتهد در حکمش یک عدد حکم شرعی هم استنباط نکرده باشد یا خیاط تا الان یک خیاطی هم نکرده باشد – اگر چه مشغول نشده باشد مکلف به مبدا تا حال نسبت یعنی الان) **أو انقضی عنه** (یعنی این اقای مجتهد قبلا اجتهاد کرده بود اما الان مشغول به استنباط و اجتهاد نیست – به این اقا مجتهد می گویند ولو الان مشغول به اجتهاد نباشد . یا سپری شده است مبدا از آن ذات) **و** (عطف بر یکون اول – دارد توضیح می دهد که نحوه تلبس مختلف می شود یعنی چی) **یکون مما مضی أو یأتی لو أخذ فعلیا** (یا بوده باشد تلبس از اموری که گذشته بوده یا از اموری که می آید ، در صورتی که مبدا اخذ بشود به صورت فعلی مثل قیام) **فلا یتفاوت فیها أنحاء التلبسات** (پس تفاوت نمی کند در دلالت مشتق به حسب هیات ، گونه های تلبس ذات به مبدا) **و أنواع التعلقات** (و انواع ارتباطات ، ارتباط ذات با مبدا) کما **أشرنا إلیه** (همان طور که اشاره کردیم به این عدم تفاوت) .

مطلب جدید : مراد از حال چیست ؟ اول مبحث مشتق ، تیتر مشتق این بود ((المشتق حقیقه فی خصوص ما تلبس فی الحال)) می خواهیم ببینیم مراد از این الحال چیست . اول یک مقدمه بیان می کنیم و بعد می گویم در این مساله دو نظریه است .

مقدمه : ما ۳ نوع حال داریم :

- **نوع اول : حال تلبس :** به آن زمانی که ذات دارای مبدا هست ، حال تلبس گفته می شود . زید دیروز سفر بود اما الان از سفر آمده است . حال تلبس دیروز است .
- **نوع دوم : حال نسبت :** به ان حالی که و زمانی که متکلم می خواهد بگوید ذات در آن حال و زمان ، دارای مبدا و وصف است ، حال نسبت می گویند . گاهی اوقات متکلم می خواهد بگوید ذات در گذشته دارای وصف است حالا و گاهی می خواهد بگوید در حال حاضر دارای وصف است و گاهی می خواهد بگوید در آینده دارای وصف است . زید ضارب ، من کی می خواهم بگوید زید ضارب است ؟ الان . حال نسبت الان است حالا واقعا ایا ضارب هست یا نیست . فرقی نمی کند .
- **نوع سوم : حال نطق :** زمان تکلم . اگر من ساعت ۹ صبح شروع می کنم به حرف زدن ، حال نطق ساعت ۹ صبح است

  اگر زید فردا می رود سفر اما من به شما بگویم زید کان مسافر ، حال نطق الان است و حال نسبت گذشته است و حال تلبس آینده است .

اصل مطلب : مراد از حال چیست ؟ حال را هر چیزی که گرفتیم ، تیتر بحث را باید بر همان اساس ، معنی کنیم . در این جا دو نظریه است :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی اول (عضدی) :** مراد از حال ، حال نطق و زمان تکلم است . حالا باید بر این اساس تیتر را معنی کنیم : مشتق (مسافر) حقیقت است در خصوص ذاتی که مشغول می باشد به سفر در حال نطق و مجاز است در ذاتی که قبلا مشغول به سفر بوده اما در حال نطق مشغول در سفر نیست ، یا حقیقت در هردوست

ادله ی این نظریه :

❖ **دلیل اول :** کلمه ی حال ، موقعی که می گویند حال ، متبادر به ذهن ، زمان حال است یعنی حال نطق

اشکال (خود صاحب کفایه این دلیل را رد نکرده است) : تبادر وقتی ارزش دارد که دلیل قطعی بر خلافش وجود نداشته باشد

❖ **دلیل دوم :** در دلیل اول کلام را بردیم روی کلمه ی حال . اما در این دلیل کلام را می بریم روی کلمه ی مشتق . مشتق زمانی که حمل بر یک ذات می شود مثلا من می گویم زید مسافر ، این مشتق انصراف دارد به این که الان مسافر است . انصراف مشتق به زمان حال قرینه است بر این که مراد از حال ، حال نطق یعنی زمان حال و الان است .

اشکال : الحاصل بالانصراف لایفید و المفید لایحصل بالانصراف

بحث ما در تیتر بحث است که مراد از الحال چیست . بحث ما در این است که موضوع له مشتق چیست . ما می خواهیم ببینیم مشتق برای چه چیزی وضع شده است . و انصراف موضوع له را برای ما درست نمی کند . انصراف مراد را برای ما درست می کند یعنی بعد از این که لفظ برای یک معنی وضع شد و موضوع له ان درست شد و متکلم این لفظ را به کار می برد ، مراد متکلم ایا موضوع له لفظ است یا غیر ان . این جا از انصراف کمک می گیریم و می گوییم انصراف می گوید مراد موضوع له آن است .

اشکال صاحب کفایه : صاحب کفایه می فرماید این نظریه باطل است

❖ **صغری :** اگر مراد از حال ، حال نطق باشد لازمه اش دو چیز است :

۱) مثال کان زید ضاربا امس ، اختلافی باشد

۲) مثال سیکون زید ضاربا غدا مجاز باشد

توضیح صغری :

اگر مراد از حال ، حال نطق باشد لازمه اش این است که مثال کان زید ضاربا امس ، اختلافی باشد . بحث ما در مشتق در جایی است که ذات دارای مبدا بوده ولی مبدا از او زائل شده است . بعد از زائل شدن مبدا از ذات بحث می کنیم که اطلاق مبدا بر ذات ایا حقیقت است یا مجاز . حالا اگر مراد از حال حال نطق باشد لازمه اش این است که مثال کان زید ضاربا امس ، اختلافی باشد چون زید الان در حال نطق مشغول به ضرب نیست اما دیروز مشغول

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به ضرب بوده ، حالا می گوییم کان زید ضارب امس ، این جا اختلاف است زیرا این اقا در حال نطق مشغول به ضرب نیست لذا می گوییم اختلاف هست و عده ای می گویند اطلاق ضارب بر او حقیقت است و عده ی دیگر می گویند مجاز است . چون ایشان در گذشته ضارب بوده است اما در حال نطق ضارب نیست لذا دقیقا می شود محل بحث ما در مشتق . عده ای می گویند حقیقت و دیگران می گویند مجاز است . در حالی که این مثال حقیقت است بالاتفاق زیرا معنی این جمله این است که زید ضارب دیروز است و این حقیقت است نه مجاز و اگر مراد از حال ، حال نطق باشد لازمه اش این است که مثال سیکون زید ضاربا غدا ، مجاز باشد . زیرا این اقا در حال نطق که ضارب نیست بلکه آینده ضارب است پس اطلاق ضارب بالاتفاق بر ایشان باید مجاز باشد . و این مثال هم حقیقت است زیرا معنی این جمله این است : زید ضارب فرداست و این حقیقت است .

- **کبری :** والازم باطل (هردو مثال بالاجماع حقیقت است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

اشکال به صاحب کفایه :

مثال اول : کان زید ضارب امس – صاحب کفایه فرمود اجماع بر حقیقت داریم در این مثال

مثال دوم : زید ضارب امس – اختلافی

مثال سوم : سیکون زید ضاربا غدا – صاحب کفایه فرمود اجماع بر حقیقت داریم در این مثال

مثال چهارم : زید ضارب غدا – اجماع بر مجاز

یک نفر اشکال می گیرد به صاحب کفایه و می گوید شمای صاحب کفایه گفتید که زید کان ضارب امس بالاجماع حقیقت است ، این حرف شما تنافی دارد با کلام علما در زید ضارب امس . زیرا همه می گویند این مثال اختلافی است . این دو حرف با هم سازگاری ندارند .

مستشکل می گوید شما در مثال سیکون زید ضاربا غدا گفتید بالاجماع حقیقت است در حالی علما در مثال زید ضارب غدا ، می گویند اجماع داریم که این مثال مجاز است و این دو حرف باهم سازگار نیستند .

جواب صاحب کفایه به اشکال : ایشان می فرمایند این کلام ما تنافی ندارد .

ایشان می رود سراغ مثال اول . مثال اول این بود : کان زید ضارب امس . صاحب کفایه می فرماید این کلمه ی امس بیانگر حال تلبس است یعنی می خواهیم بگوییم زید در گذشته زننده بوده است . و کلمه ی کان بیانگر حال نسبت و هردو زمان گذشته بودند پس اطلاق حقیقی است . اما در مثال مستشکل (زید ضارب امس) این امس بیانگر حال تلبس یعنی زید دیروز ضارب است اما من می خواهم بگویم الان زید ضارب است لذا می شود اختلافی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

چون این اقای زید در گذشته مشغول به ضرب بوده اما در حال نسبت مشغول به ضرب نیست در نتیجه اختلافی است

اما مثال دوم صاحب کفایه فرمود سیکون زید ضاربا غدا ، صاحب کفایه می فرماید کلمه ی غدا بیانگر حال تلبس است و سیکون بیانگر حال نسبت و هردو یکی هستند پس اطلاق حقیقت است . اما در مثال مستشکل (زید ضارب غدا) غدا بیانگر حال تلبس یعنی زید در واقع فردا ضارب است اما متکلم می خواهد بگوید الان ضارب است پس حال تلبس آینده و حال نسبت الان است پس نسبت دادن مجازی است .

- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه و میرزای قمی)** : مراد از حال ، حال نسبت است . طبق این نظر عنوان را ترجمه می کنیم : ایا مشتق حقیقت است در خصوص ذاتی که این ذات مشغول به وصف است در حال نسبت (یعنی دقیقا همان زمانی که می خواهید بگویید این ذات دارای این وصف است ، دقیقا در همان وقت این اقا مشغول به وصف هست) یا حقیقت در هردوست .

موید صاحب کفایه : این موید از دو قیاس تشکیل شده است :

❖ **قیاس اول** :

- **صغری** : می فرماید مشتق اصولی ، اسم است
- **کبری** : و اسم دال بر زمان نیست
- **نتیجه** : پس مشتق اصول دال بر زمان نیست .

❖ **قیاس دوم** :

- **صغری** : اگر مراد از حال ، حال نطق باشد لازمه اش این است که مشتق دال بر زمان باشد زیرا مراد از حال نطق یعنی زمان حال . یعنی در واقع عضدی می گوید مشتق حقیقت است در ذاتی که مشغول به وصف است در زمان حال . پس زمان حال داخل معنی مشتق شد .
- **کبری** : واللازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

خامسها [المراد بالحال فی عنوان المسألة]

أن المراد بالحال (مقصود از کلمه ی حال در تیتر و عنوان مساله مشتق) **فی عنوان المسألة هو** (ان مقصود عبارت است از) **حال التلبس** (بعضی از نسخه ها دارد هو حال النسبه) **لا حال النطق** (نیست مراد حال نطق یعنی زمان تکلم) **ضرورة أن مثل کان زید ضاربا أمس أو سیکون غدا ضاربا حقیقة** (همانا مثل این دو مثال ، حقیقت است) **إذا کان متلبسا** (هنگامی که زید متلبس باشد به ضرب در امس در مثال اول – یعنی اگر زید دیروز ضارب بوده بعد شما بگویید کان زید ضاربا امس ، این اطلاق بالاجماع حقیقت است

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

) **بالضرب فی الأمس فی المثال الأول و متلبسا به** (و زید متلبس باشد به ضرب در غد در مثال دوم یعنی اگر زید فردا ضارب بشود بالاجماع این جمله حقیقت است – و حال انکه بنابر قول عضدی مثال اول باید اختلافی باشد و مثال دوم باید مجاز باشد) **فی الغد فی الثانی فجری المشتق** (پس حمل کردن مشتق بر ذات – این که می گوییم زید ضارب است) **حیث کان بلحاظ حال التلبس** (چون که می باشد این حمل به لحاظ حال تلبس) **و إن مضی زمانه** (اگر چه گذشته است زمان تلبس در یکی از دو مثال ، مراد مثال اول است) **فی أحدهما و لم یأت بعد فی آخر** (و نیامده است زمان تلبس هنوز در مثال دیگر یعنی مثال دوم) **کان حقیقة** (خبر فجری المشتق – این حمل کردن مشتق بر ذات حقیقت است بدون هیچگونه اختلافی) **بلا خلاف و** (مستشکل می گوید اقای صاحب کفایه ، کان زید ضارب بالامس بالاجماع حقیقت است در حالی که زید ضارب امس اختلاف دارند و این دو با هم نمی سازند – صاحب کفایه جواب می دهد که این دو کلام با هم تنافی ندارند) **لا ینافیه** (منافات ندارد اتفاق بر حقیقت در هردو مثال را) **الاتفاق علی أن مثل زید ضارب غدا مجاز** (اتفاق علما بر این که مثل زید ضارب غدا مجاز است) **فإن الظاهر أنه** (ظاهر این است که اتفاق بر مجازیت) **فیما إذا کان الجری** (در جایی است که نسبت در زمان نطق باشد) **فی الحال کما هو** (بودن نسبت و جری در زمان نطق) **قضیة الإطلاق** (مقتضای اطلاق است – قید نزدن در مثال زید ضارب غدا) **و** (اگر می گویید اطلاق دارد و قید نزده است پس این غدا در جمله چیست ؟ می گوید این بیانگر حال تلبس است نه بیانگر حال جری و حال نسبت) **الغد إنما یکون لبیان زمان التلبس فیکون الجری و الاتصاف فی الحال و التلبس فی الاستقبال.**

و من هنا (از این توضیح در مثال اول روشن می شود وضعیت در امثال زید ضارب امس) **ظهر الحال فی مثل زید ضارب أمس و أنه** (زید ضارب امس) **داخل فی محل الخلاف و الإشکال و** (اگر کلمه ی امس در مثال اول و غد در مثال دوم هم بیانگر حال تلبس باشد و هم حال نسبت ، هردو اطلاق می شوند حقیقت) **لو کانت لفظة أمس** (در مثال اول : زید ضارب امس) **أو غد** (در مثال دوم) **قرینة علی تعیین زمان النسبة و الجری أیضا** (مثل حال تلبس) **کان المثالان حقیقة.**

نوار ۵۳ : ادامه ی مشتق / بیان اشکال و جواب ، دو دلیل بر این که مراد از حال ، حال نطق است و رد صاحب کفایه بر این دو دلیل

مطالب این جلسه چون ادامه ی مباحث قبل بود در ضمن مطالب نوار قبل اضافه شده است

و بالجملة (خلاصه) **لا ینبغی الإشکال** (سزاوار نیست که کسی این اشکال را بگیرد) **فی کون المشتق حقیقة فی ما إذا جری علی الذات بلحاظ حال التلبس** (در این حرف که مشتق حقیقت است در موردی که حمل بشود مشتق بر ذات به لحاظ حال تلبس – کسی نباید به این مطلب اشکال بگیرد – چرا حقیقت است ؟ زیرا حال نسبت با حال تلبس یکی است) **و لو کان فی المضی أو الاستقبال** (اگر چه بوده باشد آن تلبس در گذشته یا در آینده) **و** (اختلاف در کجا هست ؟) **إنما الخلاف فی کونه** (اختلاف در این است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

که مشتق حقیقت است در خصوص حال تلبس (و مجاز است در ذاتی که قبلا متلبس بوده و در حال نسبت متلبس نیست) یا حقیقت در هردوست) **حقیقة فی خصوصه** (حال تلبس) **أو فیما یعم** (یا حقیقت است در ذاتی که شامل می شود آن ذات) **ما** (ذاتی را) **إذا جری علیها فی الحال بعد ما انقضی عنه** (ذاتی را که حمل می شود مشتق بر آن ذات در حال نسبت بعد از این که تمام شده است از ان ذات ، تلبس به مبدا) **التلبس بعد الفراغ** (اگر دانشجو رشته پزشکی آینده دکتر می شود اما شما الان به او اطلاق دکتر می کنید ، اطلاق دکتر بر او الان ، بالاتفاق مجازی است) **عن کونه مجازا** (بعد از این که مشتق مجاز است) **فیما إذا جری علیها فعلا** (قید جری – حال نسبت – یعنی الان می خواهیم بگوییم طبیب است) **بلحاظ التلبس فی الاستقبال** (در مورد ذاتی که حمل می شود مشتق بر این ذات فعلا و الان به لحاظ و اعتبار حال تلبس در آینده – یعنی شما به چه مجوزی به این فرد دکتر می گویید ؟ چون در آینده می خواهد دکتر بشود) **و یؤید** (دلیل این که چرا گفته است یوید ، بخاطر این است که اهل ادبیات عرب بر این مطلب اجماع ندارند) **ذلک** (مراد از حال ، حال نسبت است) **اتفاق أهل العربیة** (ادب) **علی عدم دلالة الاسم علی الزمان** (اتفاق داشتن اهل ادبیات عرب بر دلالت نداشتن اسم بر زمان) **و منه** (و از اسم است) **الصفات الجاریة علی الذوات** (یعنی مشتق – دیگر ادامه ی دلیل را صاحب کفایه نفرموده است) **و** (صاحب کفایه فرمود اسم دال بر زمان نیست . از طرفی از جمله ی اسم ، اسم فاعل و اسم مفعول و ... است . یک نفر به صاحب کفایه اشکال می گیرد که ما یک دلیل می آوریم که اسم دال بر زمان است . می گوید علما می گویند اگر اسم فاعل و اسم مفعول بخواهند عمل نصبی انجام دهند این اسم فاعل و اسم مفعول باید به معنی حال یا آینده باشد مثل زید ضارب بکرا . این قرینه بر این است که اسم دال بر زمان است . صاحب کفایه جواب می دهد که این که ما می گوییم اسم دال بر زمان نیست ، مرادمان دال بالتضمن است یعنی داخل معنی اسم فاعل زمان نخوابیده است اما این کسانی که می گویند اگر اسم فاعل و اسم مفعول بخواهند عمل نصبی بکند باید به معنی حال یا آینده باشد مرادشان این نیست که خودشان به معنی حال و آینده باشند بلکه می گویند یک قرینه ای بیاید که آن قرینه دلالت بکند بر آن حال یا آینده . به این می گویند تعدد دال و مدلول) **لا ینافیه** (منافات ندارد اتفاق را – اتفاق بر این که اسم دال بر زمان نیست) **اشتراط العمل فی بعضها** (مشروط بودن عمل نصبی در بعضی از صفات مثل اسم فاعل و اسم مفعول) **بکونه** (به این که آن بعض به معنی حال یا آینده باشند) **بمعنی الحال أو الاستقبال ضرورة** (علت برای لاینافی) **أن المراد الدلالة علی أحدهما** (این که مراد این اقایان که شرط گذاشته اند این است که بعضی از صفات دلالت بکنند بر یکی از این دو (حال و آینده) به کمک قرینه) **بقرینة** (نه وضعا) **کیف لا** (چگونه مرادشان این نباشد) **و** (این افرادی که می گویند اسم فاعل و مفعول اگر بخواهند عمل نصبی بکنند باید معنی حال یا آینده داشته باشند ، اگر مرادشان این باشد که این حال و آینده داخل خود معنی اسم فاعل و اسم مفعول است ، پس نباید بگویید که اگر اسم فاعل و مفعول نسبت به آینده به کار رفت می شود مجاز در حالی که همه می گویند مجاز است) **قد اتفقوا علی کونه مجازا فی الاستقبال .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(می خواهیم دو دلیل بیاوریم برای کسانی که می گویند مراد از حال ، حال نطق است . بعد این دو دلیل را رد می کنیم) **لا یقال یمکن أن یکون المراد بالحال فی العنوان زمانه** (ممکن است که بوده باشد مقصود از حال در عنوان مساله ، زمان حال یعنی حال نطق) **کما هو الظاهر منه عند إطلاقه** (همان طور که این زمان حال ظاهر است از لفظ حال هنگام اطلاق کردن لفظ حال) **و** (همان طور که ادعی شده است که زمان حال ظاهر است در مشتقات هنگام حمل) **ادعی أنه الظاهر فی المشتقات** (عند الحمل – مثلا وقتی می گوییم زید مسافر ، ظاهر در این است که الان مسافر است) **إما لدعوی الانسباق** (انصراف) **من الإطلاق** (اطلاق و به کار بردن مشتق بدون کمک از قرینه) **أو بمعونة قرینة**

لأنا نقول هذا الانسباق (این انصراف به زمان حال) **و إن کان مما لا ینکر** (اگرچه است از اموری که انکار نمی شود) **إلا أنهم** (الا این که علما در این عنوان) **فی هذا العنوان بصدد تعیین ما وضع له المشتق** (در صدد مشخص کردن موضوع له و معنی مشتق هستند) **لا تعیین ما یراد بالقرینة** (انصراف) **منه** (نه تعیین چیزی که اراده بشود به کمک قرینه از مشتق) .

نوار ۵۴ : ادامه ی مشتق / امر ششم : نبود اصل لفظی در مساله – وجود اصل عملی در مساله – علت زیاد شدن اقوال در مساله – نظر مختار و ادله ان

مطلب اول : این مطلب یک سوال و یک جواب است .

سوال : ایا در مساله ی مشتق اصلی وجود دارد که دلالت بکند بر این که مشتق وضع شده است برای خصوص یا وضع شده است برای اعم ؟

توضیح سوال : بحث ما در مشتق ، در این است که ایا مشتق وضع شده برای آن ذاتی که مشغول به مبدا هست در حال نسبت و مجاز است در ذاتی که قبلا مشغول به مبدا بوده و در حال نسبت مشغول به مبدا نیست یا این که مشتق در هردو حقیقت است ؟ حالا بحث ما در این است که ایا ما در بحث مشتق یک قانونی داریم که این قانون به ما بگوید مشتق وضع شده برای اعم یا وضع شده برای خصوص ؟

جواب : صاحب کفایه می فرماید اصلی وجود ندارد یعنی ما یک قانونی نداریم که به وسیله ی این قانون بگوییم مشتق وضع شده برای اعم یا خصوص . اصلی وجود ندارد .

اشکال : حالا یک نفر اشکال می گیرد و می گوید دو اصل و قانون وجود دارد که این دو اصل دلالت می کنند که مشتق وضع شده است برای اعم :

- **اصل اول : اصاله عدم ملاحظه ی خصوصیت .**

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

این اصل می گوید مشتق برای اعم وضع شده است

اصاله عدم ملاحظه ی خصوصیت یعنی چی ؟ یعنی این که اصل این است که واضع زمانی که می خواسته مشتق را وضع بکند خصوص را در نظر نگرفته است پس عموم را در نظر گرفته و لفظ مشتق را برای عموم وضع کرده است . ملاحظه ی خصوصیت یعنی در نظر گرفتن خصوص و این در نظر گرفتن خصوص یک امر حادثی است که قبلا نبوده است بعد زمانی که واضع می خواسته است لفظ مشتق را وضع بکند ما شک می کنیم که ملاحظه ی خصوص را کرده است یا خیر ، اصل در هر حادثی عدم ان حادث است لذا استصحاب عدم ملاحظه ی خصوصیت را می کنیم .

اشکال صاحب کفایه : ایشان می فرماید این اصل به دو دلیل باطل است :

- **اشکال اول :** تعارض این اصل با اصل عدم ملاحظه ی عمومیت

این اصل با اصاله عدم ملاحظه ی عمومیت معارض است زیرا ملاحظه ی عمومیت یعنی در نظر گرفتن عموم (عموم از متلبس و منقضی) . این در نظر گرفتن عموم هم یک امر حادثی است که مسبوق به عدم است . بعد واضع زمانی که می خواهد لفظ مشتق را وضع بکند شک می کنیم که ملاحظه ی عمومیت کرده است یا خیر ، اصل عدم ملاحظه ی عمومیت است .

- **اشکال دوم :** عقلا به چنین اصلی اعتنا نمی کنند . عقلای عالم برای این اصول ارزشی قائل نیستند .

- **اصل دوم : غلبه**

غلبه یعنی این که ما می بینیم مشتق در منقضی به کار می رود . مثلا یک نفر دیروز مسافر بوده و در حال سفر بوده است اما الان سفر نیست . ما می بینیم که مردم به این اقا مسافر می گویند . حالا که مشتق در منقضی به کار رفت ، امر دائر است بین این که استعمال مشتق در منقضی مجاز باشد یا حقیقت باشد ، بعد می گوییم اشتراک معنوی در کلام عرب ، بیشتر از مجاز است . حالا که بیشتر بود می گوییم استعمال مشتق در منقضی حقیقت است پس مشتق وضع شده است برای اعم .

اشکال صاحب کفایه : ایشان می فرمایند این غلبه به دو دلیل باطل است :

- **اشکال اول :** غلبه مقبول نیست یعنی قبول نداریم در کلام عرب ، مشترک معنوی بیشتر از مجاز باشد
- **اشکال دوم :** بر فرض که غلبه وجود داشته باشد ، غلبه دلیل نیست زیرا نهایتا غلبه مفید ظن است و ظن حجت نیست

مطلب دوم : این مطلب هم یک سوال و جواب است .

سوال : ایا اصل عملی وجود دارد که وظیفه ی ما را در قبال مشتق مشخص بکند ؟

جواب : صاحب کفایه می فرماید اصل عملی وجود دارد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : ایجاب و انقضی دو صورت دارد :

- **صورت اول :** اول ایجاب بوده است بعد انقضی . این جا مجرای استصحاب است . مثلا شارع فرمود اکرم العلماء . یعنی اکرام علما واجب است . اقای زید هم عالم بود . دو سه روز بعد من رفتم اکرام زید بکنم و دیدیم که ایشان ملکه ی علم را از دست داده یعنی انقضا شده است . این جا اول ایجاب بود بعد انقضی . حالا من شک می کنم که این اقایی که اول عالم بود و اکرامش واجب بود اما الان علم از او زائل شده ، شک می کنم که اکرامش واجب هست یا نیست ، استصحاب وجوب اکرام می کنم . تا قبل از انقضی اکرام زید واجب بود ، بعد از انقضی شک می کنم که اکرامش واجب هست یا نیست ، استصحاب وجوب اکرام زید را می کنم .

نکته : این جا با دقت عقلیه موضوع استصحاب از بین رفته است اما عرف می گوید این موضوع همان موضوع است و مسامحه می کند و ملاک در بقاء موضوع ، عرف است .

- **صورت دوم :** اول انقضی است بعد ایجاب . این جا مجرای برائت است . مثلا اقای زید عالم بود . بعد علمش را از دست داد . بعد از این که فراموش شد ، شارع فرمود ، اکرم العلما ، من این جا شک می کنم که اکرام زید واجب هست یا نیست ، این جا مجرای برائت است زیرا این شک ، شک در تکلیف است .

نکته : این دو اصل (برائت و استصحاب) در مشتق جاری نیست بلکه در آن مساله ای جاری است که مشتق دارد بر خلاف دو اصل قبل که درباره ی خود مشتق به کار رفته اند .

سادسها [عدم أصل لفظی فی مسألة المشتق]

أنه لا أصل (نیست اصلی در خود این مساله) **فی نفس** (کلمه ی نفس اشاره به چی دارد ؟ یعنی خود این مساله ی مشتق اصلی ندارد اما آن مساله ای که حکم ان مساله را که عبارتی که مشتق در آن است مشخص کرده است ، اصل دارد) **هذه المسألة** (مساله مشتق) **یعول علیه عند الشک** (که تکیه بشود بر آن اصل هنگام شک – شک در معنی مشتق) **و** (بیان اشکال – یک نفر می گوید اصل وجود دارد) **أصالة عدم ملاحظة الخصوصیة** (و استصحاب عدم ملاحظه ی خصوصیت – اصل این است که واضع ملاحظه در نظر نگرفته است حین الوضع ، خصوصیت را) **مع معارضتها بأصالة عدم ملاحظة العموم** (علاوه بر این که تعارض می کند این اصاله با اصاله در نظر نگرفتن عموم) **لا دلیل علی اعتبارها** (نیست دلیل بر حجت بودن اصاله عدم ملاحظه ی خصوصیت) **فی تعیین الموضوع له و** (بیان اصل دوم – غلبه) **أما ترجیح الاشتراک المعنوی علی الحقیقة و المجاز** (ترجیح دادن اشتراک معنوی (پس ثبوت اعم) بر حقیقت و مجاز) **إذا دار الأمر بینهما** (هنگامی که دوران پیدا می کند قضیه بین این دو) **لأجل الغلبة** (معتلق به ترجیح – ترجیح دادن مشترک معنوی بخاطر غالب بودن) **فممنوع** (جواب اما ترجیح) **لمنع الغلبة أولا** (

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بخاطر ممنون بودن غلبه ی مشترک معنوی) **و منع نهوض حجة علی الترجیح بها** (و ممنوع بودن قائم شدن دلیلی بر ترجیح به واسطه ی غلبه – می خواهد بگوید غلبه دلیل ندارد پس سبب ترجیح نیست) **ثانیا.**

و أما الأصل العملی فیختلف فی الموارد (مختلف می شود اصل عملی در موارد) **فأصالة البراءة** (اول انقضی بعد ایجاب) **فی مثل أکرم کل عالم یقتضی** (اقتضی می کند اصاله البرائه) **عدم وجوب إکرام ما انقضی عنه المبدأ قبل الإیجاب** (واجب نبودن اکرام ذاتی که سپری شده است از آن ذات ، مبدا (علم) که این سپری شدن قبل از واجب شدن اکرام است) **کما أن قضیة الاستصحاب وجوبه** (همان طور که مقتضی استصحاب ، وجوب اکرام است در صورتی که ایجاب اکرام قبل از منقضی شدن مبدا از ذات باشد) **لو کان الإیجاب قبل الانقضاء .**

مطلب سوم : علت تکثیر نظریات در مساله

درمساله مشتق فقط دو نظریه بوده است (یک عده ای اعمی بوده اند و عده ی دیگری خصوصی) اما متاخرین نظریات را بیشتر کرده اند . دلیل بیشتر کردن این نظریات چیست ؟ دو علت دارد :

- **علت اول : اختلاف مبادی :** مبادی مشتقات به دلیل این که مختلف هستند این اختلاف مبادی سبب شده است که نظریات بیشتر بشوند مثلا عده ای گفته اند که اگر مباید از قبیل حرفه و ملکه و شانیت بود ، مشتق حقیقت در اعم است اما اگر از قبیل فعلیات بود ، مشتق حقیقت در خصوص است
- **علت دوم : موقعیت مشتق در جمله :** مثلا بعضی از علما فرموده اند که اگر مشتق ، مسند الیه باشد در جمله (مثل السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما) این جا حقیقت در اعم است . اما اگر مسند به باشد مشتق حقیقت در خصوص است مثل این که اشاره می کنید به یک نفر و می گویید هذا ضارب

صاحب کفایه می فرماید هیچکدام سبب اقوال نیستند زیرا اختلاف در مبادی را که قبلا بیان کردیم زیرا اصلا بحث ما در مبادی نیست بلکه بحث ما در هیات است و دومی را هم چند روز دیگر رد می کنیم

فإذا عرفت ما تلونا علیک (هنگامی که شناختی تو ان امور سته ای که تلاوت کردیم ما بر تو) **فاعلم أن الأقوال فی المسألة و إن کثرت** (اگرچه زیاد می باشند این اقوال – ۶ قول وجود دارد) **إلا أنها حدثت بین المتأخرین** (این اقوال به وجود آمده است بین متاخرین) **بعد ما کانت ذات قولین بین المتقدمین** (بعد از این که بوده است مساله صاحب دو قول در بین متقدمین) **لأجل** (علت است برای حدثت – چرا این اقوال بین متاخرین پیدا شده است ؟ بخاطر این که توهم کردند که مختلف می شود مشتق در معنی به واسطه ی مختلف بودن مبادی مشتق) **توهم اختلاف المشتق باختلاف مبادیه فی المعنی** (متعلق به اختلاف المشتق) **أو بتفاوت** (عطف بر باختلاف مبادیه) **ما یعتریه من الأحوال** (به واسطه ی تفاوت چیزی که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

عارض می شود مشتق را که آن چیز عارض احوال و موقعیت هاست مثلا اگر مشتق مسند الیه باشد حقیقت در اعم است) **و قد مرت الإشارة إلى أنه** (گذشت اشاره به این که اختلاف مبادی موجب نمی شود تفاوت را در مطلبی که ما در صدد ان مطلب هستیم – آن مطلب عبارت است از بحث از هیات) **لا یوجب التفاوت فیما نحن بصدده (ما) و یأتی له** (می اید برای عدم تفاوت) **مزید بیان** (یک بیان اضافه و زیادی) **فی أثناء الاستدلال علی ما** (قولی که) **هو المختار** (زمانی که می خواهیم دلیل ذکر کنیم بر نظر مختار خودمان ، رد این ها دوباره خواهد آمد)

مطلب چهارم : اقوال در مساله و نظر مختار به همراه ادله

در رابطه با مشتق دو نظریه ی معروف وجود دارد :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : مشتق وضع شده است برای خصوص یعنی ذاتی که مشغول به وصف است و مجاز است در ذاتی که قبلا مشغول به وصف است و در حال نسبت مشغول به وصف نیست .

ادله صاحب کفایه :

❖ **دلیل اول : تبادر** : صاحب کفایه می فرماید موقعی که می گویند فلان مسافر ، متبادر به ذهن چیست ؟ یعنی در حال نسبت مسافر است . حال نسبت من الان است . پس مسافر یعنی در حال نسبت سفر است . و تبادر هم علامت حقیقت است

❖ **دلیل دوم : صحت سلب از منقضی** . زید نیم ساعت پیش قائم بود اما الان نشسته است . صاحب کفایه می فرماید اگر الان به او بگویید قائم ، این مجاز است . سلب می شود قائم از این اقا و می توانید بگویید هذا لیس بقائم . و صحت سلب هم علامت مجاز است پس مشتق وضع شده است برای خصوص .

صغری : اگر سلب مشتق از فرد منقضی صحیح نباشد لازمه اش اجتماع ضدین است .

توضیح صغری : این اقا نیم ساعت پیش ایستاده بود اما الان نشسته است . از این اقای سلب قائم می شود و می توان گفت هذا لیس بقائم حالا اگر سلب مشتق از این اقا نشود لازمه اش این است که به این اقا هم بتوانیم بگوییم قائم و هم قاعد و این اجتماع ضدین است و اجتماع ضدین هم محال است پس معلوم می شود که سلب صحیح است

کبری : واللازم باطل (اجتماع ضدین باطل است)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نتیجه : فلملزوم مثله (صحیح نبودن سلب مشتق از فرد منقضی صحیح نیست یعنی سلب مشتق از فرد منقضی صحیح است)

❖ **دلیل سوم (دلیل از مرحوم رشتی در بدایع الافکار است) :** برهان تضاد .

- **مقدمه :** الفاظ در یک تقسیم بر دو نوع هستند :

  - **نوع اول :** گاهی الفاظ ، متباینان هستند . دو لفظ هستند که هرکدام معنی خاص خودش را دارد مثل شجر و غنم : الفاظ متباین خودشان ۳ صورت دارند :
    - **صورت اول :** گاهی متماثلان هستند
    - **صورت دوم :** گاهی متخالفان هستند
    - **صورت سوم :** گاهی متقابلان هستند : این صورت هم خودش ۴ نوع است :
      - **نوع اول :** گاهی متضادان هستند
      - **نوع دوم :** گاهی متنافضان هستند
      - **نوع سوم :** گاهی متضایفان هستند
      - **نوع چهارم :** گاهی ملکه و عدم ملکه هستند

  ما با دوتای این ها یعنی متخالفان و متضادان کار داریم .

  متخالفان : به دو لفظی گفته می شود که معنی انها اگر جزء صفات باشد ، قابل جمع هستند مثل حلاوت (شیرینی) و سواد (سیاهی) . این ها در خرمای سیاه جمع شده اند .

  متضادان : اگر دو چیز متضاد بودند قابل جمع نیستند مثل قیام و قعود . انسان در یک لحظه نمی تواند هم قیام داشته باشد و هم قعود .

  - **نوع دوم :** گاهی الفاظ مترادفان هستند . به دو لفظی که یک معنی دارند مترادف گفته می شود مثل اسد و لیث

- **اصل دلیل :**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری** : اگر مشتق حقیقت در اعم باشد ، لازمه اش انقلاب است (انقلاب صفات متضاده به صفات متخالفه)

توضیح : صاحب کفایه می فرماید اگر مشتق حقیقت در اعم باشد لازمه اش این است که صفات متضاده به صفات متقابله منقلب شوند . مثلا یک اقایی قبلا ایستاده بود اما الان نشسته است . اگر قائم حقیقت در اعم باشد یعنی هم به شخصی که الان قائم است ، قائم گفته شود و هم به شخصی که قبلا قائم بوده ولی الان قائم نیست و نشسته است قائم گفته شود ، الان به این شخصی که الان نشسته است هم قائم بگویند خب الان به این شخص قاعد هم گفته می شود . قائم و قاعد متضادان هستند لذا قابل جمع نیستند اما اگر گفتیم قائم حقیقت در اعم است این دو دست از متضاد بودن بر می دارند و می شوند متخالفان و این انقلاب است .

- **کبری** : واللازم باطل (انقلاب باطل است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

اشکال (این اشکال از مرحوم رشتی است که بیانش را از مرحوم مشکینی بیان می کنیم – بدایع الافکار ص ۱۸۱ – ابتدای نوار ۵۶) : ایشان فرموده است این برهان تضاد ، دور است در نتیجه باطل است :

صاحب کفایه آمد با برهان تضاد اثبات کرد که مشتق وضع شده است برای خصوص حالا مرحوم رشتی آمد به برهان تضاد اشکال گرفته و فرموده است این برهان تضاد دلیل نیست برای این که مشتق برای خصوص وضع شده است زیرا برهان تضاد دور است . چگونه دور است ؟

تضاد قائم و قاعد متوقف بر وضع این دو برای خصوص است . حال اگر وضع این دو برای خصوص متوقف بر تضاد باشد دور است . یعنی تضاد متوقف بر خصوص و خصوص هم متوقف می شود بر تضاد لذا دور است .

توضیح :

تضاد متوقف است بر خصوص . اقا قائم و قاعد تضاد دارند یعنی در یک فرد با هم جمع نمی شوند بخاطر این که قائم وضع شده برای خصوص و فرض این است که این اقا نشسته است . پس اگر می بینید قائم و قاعد در یک جا با هم جمع نمی شوند بخاطر این است که این ها برای خصوص وضع شده

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اند پس تضاد این دو بخاطر وضعش برای خصوص است . حالا اگر شما بگویید این دو وضع شده اند برای خصوص بخاطر تضادی که بایکدیگر دارند این می شود دور

جواب صاحب کفایه به اشکال : این اشکال وارد نیست و در حقیقت دور نیست . ایشان می فرماید علم علما به وضع این دو برای خصوص متوقف بر تضاد است اما تضاد این دو متوقف بر علم علما به وضع نیست بلکه ارتکازی است . ایشان می فرماید علمای اصول علم پیدا کرده اند که قائم وضع شده برای خصوص متلبس و همچنین قاعد . این علم علمای اصول برای وضع مشتق به خصوص متوقف است بر تضاد . اما تضاد این دو متوقف بر علم علما نیست و ارتکازی است و ماخوذ از عرف است یعنی در ذهن مردم ریشه گرفته است که این دو با هم تضاد دارند و این تضاد ارتکازی منشا شده است برای قول به خصوص

اشکال به جواب صاحب کفایه : مستشکل می گوید تضاد ارتکازی منشا برای قول به خصوص نیست زیرا در تضاد ارتکازی دو احتمال است :

- **احتمال اول** : یحتمل تضاد ارتکازی بخاطر انصراف باشد یعنی اگر می بینید در ذهن مردم ریشه گرفته شده است که بین کلمه ی قاعد و قائم تضاد وجود دارد بخاطر این است که ذهن مردم از قائم منصرف به متلبس است و ذهن مردم از قاعد منصرف به متلبس است و این انصراف سبب شده است این دو با هم یک جا جمع نشوند
- **احتمال دوم** : یحتمل این تضاد ارتکازی به خاطر وضع باشد . یعنی این که مردم در ذهنشان ریشه گرفته است که این دو کلمه با هم تضاد دارند بخاطر وضع است یعنی کلمه ی قائم وضع شده برای خصوص متلبس و همچنین قاعد و این وضع سبب شده است که به این فردی که نیم ساعت پیش ایستاده بود ولی الان نشسته است نتوانیم بگوییم قائم .

اذا جاء الاحتمال ، بطل الاستدلال .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جواب صاحب کفایه به اشکال به جواب : این اشکال شما صحیح نیست و حتما منشا تضاد ارتکازی وضع است . یعنی اول وضع بوده و بعد ارتکاز و بعد پیش علما قول به خصوص حاصل می شود . ایشان می فرماید اگر منشا خصوص ، انصراف باشد ، انصراف نیازمند به یک شرطی است که این شرط در این جا موجود نیست و ان شرط ، عبارت است از : کثرت استعمال . در چه صورتی می توانیم بگوییم انصراف به خصوص متلبس منشا شده است برای تضاد ارتکازی ؟ در صورتی که مشتق کثیرا در متلبس به کار برود در حالی که مشتق کثیرا در منقضی به کار می رود .

اشکال مستشکل به جواب صاحب کفایه : مستشکل می گوید اگر مشتق کثیرا در منقضی استعمال شود این لازمه اش کثره المجاز است (در صورتی که بگوییم مشتق برای خصوص وضع شده است) و کثره المجاز اولا بعید است زیرا غالب استعمالات مجاز نیست ثانیا با حکمت وضع تنافی دارد زیرا حکمت وضع اقتضی دارد که اگر نیاز است که مشتق زیاد در منقضی به کار برود ، حکمت وضع اقتضی می کند مشتق برای اعم وضع شود . خب اگر مشتق کثیرا در منقضی به کار می رود خب بگو مشتق برای منقضی وضع شده است .

جواب مستشکل به اشکال خودش : می گوید کثره المجاز بعید نیست و منافاتی با حکمت وضع هم ندارد زیرا اکثر مکالمات مجاز است .

اشکال مستشکل به جواب خودش به اشکال خودش : این که می گویند اکثر مکالمات مجاز است ربطی به ما نحن فیه ندارد . این که می گویند اکثر مکالمات مجاز است می دانید مربوط به کجاست ؟ مربوط به جایی است که لفظ یک معنی حقیقی دارد و چند معنی مجازی دارد که این لفظ در این معانی مجازی به کار رفته بعد مجموع استعمالات سبب می شود که استعمالات مجازی از استعمالات حقیقی بیشتر شود . این کلام مربوط به این جاست نه ما نحن فیه که مساله ی مشتق باشد پس اشکال مای مستشکل به حال خودش باقی است .

جواب صاحب کفایه به مستشکل : ایشان به مستشکل دو جواب می دهد

- **جواب اول :** شما گفتید کثره المجاز لازم می آید . خب ما می گوییم لازم بیاید مگر چه اتفاقی می افتد ؟ بعد از این که ما دلیل

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اوردیم مشتق حقیقت در متلبس است هر چی که در منقضی استعمال شود مجازی خواهد بود

به بیان دیگر (ابتدای نوار ۵۷) : مجرد بعید بودن کثرت المجاز مضر نیست . صاحب کفایه فرمود مشتق حقیقت در خصوص متلبس است لکن کثیرا در فرد منقضی به کار می رود . مستشکل آمد گفت این استعمال لازمه اش کثره المجاز است و کثره المجاز هم بعید است . صاحب کفایه می گوید بعید نیست . با وجود ان ادله ای که بیان کردیم برای وضع مشتق در خصوص ، خب زیاد استعمال شود مشتق در منقضی ، چه اشکالی دارد ؟ صرف بعید بودن کثره المجاز این مضر نیست و هیچ اشکالی ندارد .

- **جواب دوم** : این درست است که مشتق کثیرا در منقضی به کار می رود اما می توانیم به یک نحوی این استعمال را حقیقی بکنیم . و ان نحو این است : به لحاظ حال تلبس . این اقا نیم ساعت پیش ایستاده بود اما الان نشسته است . می گویند این اقا ایستاده است . می شود به یک لحاظی این استعمال را حقیقی کرد ، چگونه ؟ از طریق به لحاظ حال تلبس یعنی بکوییم این اقا ایستاده ی دیروز است . به بیان دیگر کثره المجاز زمانی لازم می آید که ما نتوانیم استعمال مشتق در فرد منقضی را حقیقت بکنیم اما ما چنین کاری می توانیم انجام بدهیم .

- **نظریه ی دوم (اعمی ها – نوار ۵۹)** : مشتق در اعم حقیق است یعنی وضع شده است برای اعم . در این صورت استعمال مشتق در منقضی هم حقیقت است ولو بالانطباق .

دلیل اعمی ها (این ها ۱۱ دلیل دارند که هرکدام که ضعیف تر است را صاحب کفایه نقل کرده است و جواب می دهد) :

- **دلیل اول : تبادر** : زمانی که مشتق گفته می شود متبادر به ذهن ما خصوص متلبس نیست بلکه اعم از متلبس و منقضی است و تبادر علامت حقیقت است پس مشتق حقیقت در اعم است مثلا وقتی گفته می شود فلانی مدرس است در ذهن انسان نمی آید که همین الان مشغول تدریس است بلکه اگر قبلا ۳۰ دوره قبلا رسائل گفته و الان مشغول کفایه شده بازهم به او مدرس گفته می شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جواب صاحب کفایه : ما قبلا گفتیم که متبادر خصوص متلبس است یعنی این تبادر شما ، تبادر بدوی است اما اگر یک دقت کنید خصوص متلبس متبادر می شود

❖ **دلیل دوم : عدم صحت سلب** . می گویند سلب مشتق از فرد منقضی صحیح نیست به عبارت دیگر اگر حمل مشتق بر فرد منقضی صحیح است ، صحه الحمل علامت حقیقت است پس معلوم می شود که مشتق در منقضی حقیقت است . بعد مثال می زند که یک نفر یک سال پیش کشته شده است . الان در سردخونه است الان به ایشان می گویند مقتول است با این که دوسال هم گذشته است

جواب صاحب کفایه : کلمه ی قتل دارای دو معنی است : یک معنی حقیقی و یک معنی مجازی . معنی مجازی قتل ، عدم روح و نداشتن روح است و یک معنی حقیقی دارد و ان فری الاوداج یعنی برش گلو . صاحب کفایه می فرماید اگر به این اقا می گویند مقتول ، این کلمه ی قتل در معنی مجازی به کار رفته یعنی عدم روح پس مقتول به این معنی است که کسی که روح در بدن ندارد . در این صورت این اقایی که الان در سردخانه هست مشغول به قتل هست . صاحب کفایه می فرماید اگر به این اقا مقتول اطلاق می شود چون ایشان فرد متلبس است نه بخاطر این که این فرد ، فرد منقضی است تا بگویید مشتق اطلاق شده بر فرد منقضی و اطلاق مشتق بر منقضی علامت حقیقت است . اما اگر مراد از قتل معنی حقیقی باشد مقتول به این معنی می شود : کسی که مشغول به برش گلو است . گلو بریده شده . در این صورت باید بررسی کنیم که اطلاق مقتول بر این فرد چگونه است . اگر به لحاظ حال تلبس باشد ، صحیح است یعنی این مقتول گذشته است . اما اگر به لحاظ حال تلبس نباشد یعنی شما به لحاظ الان می خواهید بگویید این فرد مقتول است ، این اطلاق صحیح است اما مجازی است نه حقیقی .

❖ **دلیل سوم (ابتدای نوار ۶۰) :** استدلال امام (علیه السلام) و تعریض امام

توضیح : امام (علیه السلام) به وسیله ی کلمه ی ظالمین که در این آیه (لا ینال عهدی الظالمین) هست استدلال می کنند بر این که بت پرست صلاحیت خلافت و ولایت بر مردم را ندارد . امام می خواهند تعریض کنند به آن ۳ نفر و بگویند ان ۳ نفر ظالم هستند و صلاحیت خلافت بر مردم را ندارند .

نحوه ی استدلال : چگونه استدلال و تعریض امام دلیل می شود برای این که مشتق برای اعم وضع شده است ؟

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری** : اگر مشتق حقیقت در خصوص باشد لازمه اش این است که استدلال امام (علیه السلام) صحیح نباشد

توضیح : به مقتضای بعضی از آیات قران ، به بت پرست اطلاق ظالم شده است . حالا اگر بگوییم ظالمین که مشتق است وضع شده است برای خصوص متلبس یعنی کسی که بالفعل بت پرست است ، در این صورت استدلال امام (علیه السلام) صحیح نخواهد بود زیرا این ۳ نفر در حین خلافت و ولایت ظاهرا بت پرست نبوده اند بلکه قبلا بت پرست بوده اند لذا اگر بگویید ظالمین برای خصوص متلبس وضع شده است ، معنی آیه این می شود که کسی که بالفعل مشغول به بت پرستی است به این مقام نمی رسد اما انها که بالفعل بت پرست نیستند که پس امام (علیه السلام) نمی تواند به وسیله ی این آیه استدلال کند که این ها صلاحیت خلافت را ندارند پس باید گفت مشتق وضع شده است برای اعم تا استدلال امام (علیه السلام) صحیح بشود .

- **کبری** : واللازم باطل (صحیح نبودن تعریض امام باطل است یعنی تعریض امام صحیح است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله (وضع شدن مشتق برای خصوص ، باطل است پس برای اعم وضع شده است)

جواب صاحب کفایه به اشکال : ایشان اول یک مقدمه بیان می کند سپس جواب می دهد:

- **مقدمه** : مشتقاتی که در لسان دلیل ذکر می شوند ۳ صورت دارند :
  - **صورت اول** : گاهی مشتق صرفا عنوان مشیر است و هیچ دخالتی در حکم ندارد .

ببینید اگر وسائل الشیعه را نگاه کنید در خیلی از روایت ها هست که در این روایت ها مشتق موضوع قرار گرفته اند . حالا این مشتقی که موضوع قرار گرفته است در روایت ۳ صورت دارد گاهی عنوان مشیر است و دخالتی در حکم ندارد . یعنی چی صرفا عنوان مشیر است ؟ یعنی حکم مال این مشتق نیست بلکه مال یک چیز دیگری است اما آن چیز دیگر را نگفتیم و از مشتق استفاده کردیم زیرا در بین مردم این چیز دیگر به این مشتق معروف است والا اصل و اساس حکم مال چیز دیگری است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثلا امام صادق (علیه السلام) در مسجد نشسته اند و آن طرف مسجد هم زراره نشسته است . یک نفر می آید از حضرت سوال می پرسد . امام می فرمایند علیک بهذا الجالس . الان این علیک حکم است . این حکم رفته است روی مشتق اما این جالس بودن هیچ دخالتی در مرجع بودن ندارد یعنی مرجع بودن زراره بستگی به نشستن و جالس بودن ندارد بلکه زراره چه نشسته و چه ایستاده و در هر حالتی مرجع برای سوالات هست . نشستن زراره هیچ دخالتی در مرجع بودن او ندارد .

سوال : چرا امام (علیه السلام) نفرموده علیک بالزراره و فرمود علیک بهذا الجالس ؟ جواب : زیرا زراره در مسجد نشسته است و این فرد از کلمه ی جالس بهتر پی می برد که به کی رجوع کند زیرا چه بسا این فرد زراره را نشناسد . بنابراین جالس بودن زراره هیچ دخالتی در حکم که وجوب رجوع به زراره باشد ، ندارد .

- **صورت دوم :** گاهی مشتق دخالت در حکم دارد ولو اناما

این یعنی چی ؟ یعنی همین که در یک زمان بر این فرد اطلاق مشتق شد ، تا ابد حکم برایش ثابت است . مثل السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما . فرض کنید یک نفر ۱۰۰ سال عمر کرده است . از سن بلوغ به بعد همین که یک لحظه و یک آن کلمه ی سارق برش صادق بشود یعنی یک دزدی بکند ، به او سارق می گویند و تا ابد وجوب حد بر گردنش هست .

- **صورت سوم :** یک مرتبه مشتق دخالت در حکم دارد حدوثا و بقائا

یعنی این مشتق بر این ذات که صادق شد ، حکم هم ثابت می شود . تا چه زمانی این حکم برای این ذات ثابت است ؟ تا زمانی که اطلاق مشتق بر این ذات صادق باشد ، این حکم هم برای موضوع ثابت است .

مثلا اقتدء العادل . به عادل اقتدا کن . به مجرد این که یک نفر عادل شد . این جا جواز اقتداء ثابت می شود . این جواز اقتدا تا کی وجود دارد ؟ تا زمانی که عدالتش وجود داشت و ادامه پیدا کرد . اگر عادل بودنش از بین رفت ، جواز اقتدا به او هم از بین می رود .

- **اصل جواب :** ایشان از این آیه ی شریفه دو جواب می دهد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **جواب اول** : منزلت خلافت و ولایت آن قدر عظیمه است که اگر کسی بخواهد متصدیش بشود باید در هیچ لحظه ای از لحظات نباید ظالمین بر ان شخص صادق باشد و این ۳ نفر اگر ۶۰ سالگی اسلام آورده باشند ۵۹ سال بت پرست و ظالم بوده اند
- **به بیان دیگر (ابتدای نوار ۶۱)** : این جواب در ضمن دو مرحله بیان می شود :

  - **مرحله ی اول** : درباره ی کلمه ی ظالمین که در این آیه هست دو احتمال وجود دارد :

۱) **احتمال اول** : یحتمل کلمه ی ظالمین به صورت سوم باشد . یعنی همین که ظالم به یک نفر اطلاق شد یعنی در یک برهه ای از زمان متصف به ظالم شد حکم می آید (نرسیدن به خلافت) ان وقت این حکم تا زمانی ادامه دارد که اطلاق ظالم بر ان ذات ادامه داشته باشد . طبق این احتمال در صورتی استدلال امام (علیه السلام) صحیح می باشد که مشتق حقیقت در اعم باشد چون اگر حقیقت در اعم بود از ان زمانی که این ها ظالم شدند تا ابد به این ها اطلاق ظالم می شود .

در این صورت اعم ثابت می شود .

۲) **احتمال دوم** : یحتمل کلمه ی ظالمین به صورت دوم باشد یعنی همین که اطلاق این ظالم بر یک فرد در یک زمانی صادق شد این می شود علت برای صدور ابدی حکم . یعنی همین که شخص در یک زمان بت پرست بود سبب می شود که حکم تا ابد ادامه پیدا کند . طبق این احتمال اگر بخواهد استدلال امام (علیه السلام) صحیح باشد متوقف بر اعمی بودن نیست زیرا اگر قائل بشویم که کلمه ی ظالمین حقیقت در خصوص متلبس است بالاخره این ها رد یک آن متلبس به ظلم بوده اند و در همان آن اطلاق ظلم به انها صحیح بود و همین که در یک آن اطلاق ظالم بر آن ها صحیح بود این حکم تا ابد ادامه دارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بنابراین اعمی باید از بین این دو احتمال ، احتمال اول را تثبیت بکند تا استدلال امام صحیح باشد اما دومی به درد او نمی خورد

- **مرحله ی دوم :** صاحب کفایه می فرماید :

✓ **اولا** هردو احتمال را بالسویه احتمال می دهیم و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

✓ **ثانیا** به قرینه ی تناسب حکم و موضوع ، ظالمین فقط صورت دوم را شامل می شود یعنی همین که در یک آن شخص بت پرست شد این سبب می شود که آن حکم (نرسیدن به مقام امامت و خلافت) تا ابد برای او ثابت باشد . چون امامت منصبی بسیار عظیم است لذا کسانی که می خواهند به این لباس منصوب شود باید در هیچ لحظه ای از زندگی اش ملبس به بت پرستی نباشد .

در نتیجه اعم ثابت نمی شود .

جواب دوم :

و هو (آن قولی که مختار است عبارت است از) **اعتبار التلبس فی الحال** (شرط می باشد تلبس (یعنی مشغولیت به مبدا) در حال نسبت) **وفاقا لمتأخری الأصحاب و الأشاعرة و خلافا لمتقدمیهم** (اصحاب) **و المعتزلة و یدل علیه** (اعتبار التلبس فی الحال) **تبادر خصوص المتلبس بالمبدإ فی الحال** (تبادر کردن خصوص کسی که مشغول به مبدا است در حال نسبت) **و صحة السلب مطلقا** (صحیح است سلب مشتق ، مطلقا یعنی سلب مطلق یعنی می توان گفت هذا لیس بقائم . این سلب مطلق است و هیچ قیدی ندارد) **عما انقضی عنه** (از ذاتی که زائل شده است مبدا از آن ذات) **کالمتلبس به فی الاستقبال** (چگونه کسی که در آینده می خواهد دکتر شود الان به او می گوییم هذا لیس بطبیب ، خب کسی هم در گذشته متلبس بوده و الان نیست می توان گفت هذا لیس بقائم)

نوار ۵۵ : ادامه ی مشتق / ادامه ی نظریه ی مختار ؛ ادامه ی دلیل دوم ، بیان دلیل سوم و اشکال بر آن

مطالب این نوار به دلیل این که در ادامه ی مطالب جلسه ی قبل بود در جلسه ی قبل پیاده شده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و ذلک (توضیح صحت سلب) **لوضوح** (صحت سلب بخاطر این است که بدیهی است - می گوید به کسی که الان قیام ندارد نمی گویند قائم ، قائم که نمی گویند ، مرادف قائم که ایستاده باشد نیز به او نمی گویند) **أن مثل القائم و الضارب و العالم و ما یرادفها من سائر اللغات لا یصدق** (مثل القائم) **علی من لم یکن متلبسا بالمبادئ** (به دلیل این که امثال قائم و ضارب و عالم و چیزی که مرادف است با قائم و ضارب و عالم از زبان های دیگر مثل فارسی (ایستاده و زننده و دانشمند) صدق نمی کند بر کسی که متلبس و مشغول به مبدا نباشد – مبادی یعنی قیام و ضرب و علم) **و إن کان متلبسا بها قبل الجری و الانتساب** (هرچند که بوده است این شخص مشغول به مبادی قبل از حمل و نسبت دادن – ولو این اقا در گذشته قیام داشته اما الان قیام ندارد پس به او قائم نمی گویند) **و** (عطف بر لایصدق) **یصح سلبها عنه** (و صحیح می باشد سلب مثل قائم از آن شخصی که الان مشغول نیست اما قبلا مشغول بوده است) . **کیف** (چگونه سلب صحیح نباشد) **و ما** (صفاتی که – قاعد و جاهل) **یضادها** (تضاد دارد صفات مذکوره را) **بحسب** (متعلق به یضاد – از کجا می گویید این قاعد با قائم تضاد دارد ؟ از انجا که این دو در ذهن ما ریشه گرفته اند که قابل جمع نیستند) **ما ارتکز من معناها** (به حسب چیزی که ریشه گرفته از معنای صفات مذکوره) **فی الأذهان یصدق علیه** (در حالی که صفاتی که تضاد دارد صفات مذکوره (قائم و ضارب و عالم) را صادق است بر این شخصی که الان مشغول به مبدا نیست و این تضاد داشتن به حسب آن معنای ارتکاز گرفته شده در اذهان است) **ضرورۀ صدق القاعد علیه فی حال تلبسه بالقعود بعد انقضاء تلبسه بالقیام** (بخاطر این که بدیهی است که صدق می کند قاعد بر آن شخص (شخصی که مشغول به قیام نیست) در حال مشغول بودن آن شخص به قعود بعد از سپری شدن مشغولیت آن شخص به قیام) **مع وضوح التضاد بین القاعد و القائم بحسب** (متعلق به تضاد) **ما ارتکز لهما من المعنی** (با این که بدیهی است وجود تضاد بین قاعد و قائم از جهت آن چیزی که ریشه گرفته است برای این دو از معنی یعنی به حسب معنایی از این دو لفظ در ذهن ما ریشه گرفته است تضاد دارند) **کما لا یخفی** (همان طور که تضاد مخفی نیست) .

(دلیل سوم – برهان تضاد) **و قد یقرر هذا** (و گاهی بیان می شود این تضاد) **وجها علی حدۀ** (به عنوان یک دلیل مستقل – مستقل یعنی در مقابل دلیل صحت سلب است نه این که تتمه ی ان دلیل دوم باشد) **و یقال لا ریب فی مضادۀ الصفات المتقابلۀ** (شکی نیست در این که تضاد دارند صفاتی که در مقابل هم هستند مثل قائم و قاعد) **المأخوذۀ** (تضاد این صفات از کجا گرفته شده است ؟ از مبادیشان . مثل قیام و قعود . و تضاد قیام و قعود هم ارتکازی است) **من المبادئ المتضادۀ علی ما ارتکز لها من المعانی** (صفاتی که اخذ شده اند از مبادی متضاده (قیام و قعود) بنابر معانی ریشه گرفته شده برای این صفات) **فلو** (بیان اصل استدلال) **کان المشتق حقیقۀ فی الأعم** (اگر بوده باشد مشتق حقیقت در اعم) **لما کان بینها مضادۀ** (هرآینه نمی باشد بین صفات متقابله ، تضاد) **بل مخالفۀ** (بلکه تخالف است بین انها) **لتصادقها** (علت برای این که تخالف می شوند ؟ زیرا صدق می کنند صفات متقابله) **فیما** (در ذاتی که) **انقضی عنه**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

المبدأ (سپری شده است از آن ذات مبدا مثل قیام) **و تلبس بالمبدإ الآخر** (و مشغول شده است آن ذات به مبدا دیگر مثل قعود)

نوار ۵۶ : ادامه ی مشتق / اشکال به دلیل سوم صاحب کفایه و جواب صاحب کفایه به ان

مطالب این نوار به دلیل این که ادامه ی مباحث قبل بود در جلسه ی ۵۴ بیان شده است

و لا یرد علی هذا التقریر (برهان تضاد) **ما أورده** (اشکالی که وارد کرده است این اشکال را) **بعض الأجلة من المعاصرین من** (بیان ما اورده – بیان اشکال) **عدم التضاد** (مرحوم رشتی می فرماید بنابر قول به اعم تضادی نیست پ معلوم می شود که تضاد متوقف بر خصوص است حال اگر خصوص هم متوقف بر تضاد باشد این می شود دور) **علی القول بعدم الاشتراط** (عدم الاشتراط یعنی اعم – تضاد نیست (بین قائم و قاعد) بنابر قول به اعم و عدم اشتراط تلبس در صدق مشتق یعنی تلبس برای صدق مشتق شرط نیست و این عبارت اخری اعمی است) **لما** (علت برای لایرد – صاحب کفایه می فرماید اشکال مرحوم رشتی وارد نیست) **عرفت من ارتکازه بینها** (بخاطر آن چیزی که شناختی تو از مرتکز بودن و ریشه گرفتن تضاد بین صفات – یعنی در ذهن مردم ریشه گرفته است که این صفات با یکدیگر تضاد دارند) **کما فی مبادئها** (همان طور که در مبادی صفات در ذهن مردم ریشه گرفته شده است که این ها با هم تضاد دارند)

إن قلت لعل ارتکازها (تضاد) **لأجل الانسباق من الإطلاق** (شاید ریشه گرفتن تضاد بخاطر انسباق و انصراف (انصراف به خصوص متلبس) است) **لا الاشتراط** (نه بخاطر این که شرط می باشد تلبس در صدق مشتق ، نه بخاطر شرط بودن تلبس در صدق مشتق یعنی وضع للخصوص)

قلت (این ریشه گرفتن حتما منشاش وضع است و انصراف نمی تواند منشا این ارتکاز باشد) **لا یکاد یکون لذلک** (این ریشه گرفتن تضاد ، نمی باشد بخاطر انسباق و انصراف) **لکثرة استعمال المشتق فی موارد الانقضاء لو لم یکن بأکثر** (چون کثیر می باشد استعمال مشتق در موارد انقضا یعنی مشتق کثیرا در منقضی به کار می رود ، اگر استعمال مشتق در موارد انقضا اکثر نباشد)

إن قلت علی هذا (بنابر کثرت و اکثریت استعمال مشتق در منقضی) **یلزم أن یکون فی الغالب** (مربوط به جایی است که صاحب کفایه فرمود لکثره) **أو الأغلب** (مربوط به جایی است که صاحب کفایه فرمود اکثر) **مجازا** (لازم می آید این که بوده باشد استعمال مشتق در غالب اوقات یا غالب اوقات ، مجازی) **و هذا** (غلبه یا اغلبیت مجاز) **بعید ربما** (علت برای بعید – چه بسا سازگاری ندارد غلبه یا اغلبیت مجاز با حکمت وضع) **لا یلائمه حکمة الوضع** (تفهم)

لا یقال (اشکال مستشکل بر اشکال خودش – کسی این اشکال را نگیرد) **کیف** (چگونه کثرت و اکثریت مجاز بعید و منافی با حکمت وضع است) **و قد قیل** (و حال انکه گفته شده است) **بأن أکثر المحاورات**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مجازات (به این که اکثر مکالمات مجازی هستند) **فإن** (جواب به لایقال) **ذلک** (به سبب این که این قبل) **لو سلم** (اگر قبول بشود که اکثر محاورات مجازی هستند – اشاره به این که قبول نداریم اکثر محاورات مجازی باشند) **فإنما هو** (این قیل و گفتن این که اکثر محاورات مجازی است) **لأجل تعدد المعانی المجازیۀ بالنسبۀ إلی المعنی الحقیقی الواحد** (بخاطر متعدد بودن دمعانی مجازی است نسبت به معنی حقیقی واحد) **نعم ربما** (چه بسا کم اتفاق می افتد که لفظ یک معنی حقیقی دارد و یک معنی مجازی اما کثیرا در معنی مجازی به کار می رود – اما این کم اتفاق می افتد برخلاف مشتق که بسیار زیاد در منقضی به کار می رود) **یتفق ذلک** (اکثر بودن استعمال به نسبت یک معنی مجازی) **بالنسبۀ إلی معنی مجازی لکثرۀ الحاجۀ إلی التعبیر عنه** (چون زیاد می باشد نیاز به تعبیر از آن معنی مجازی) **لکن أین هذا** (اتفاقی بودن اکثر بودن استعمال لفظ در معنی مجازی) **مما إذا کان دائما کذلک** (لکن کجاست این از آن استعمال مجازی ای که بوده باشد ان استعمال مجازی دائما کثیر و اکثر) **فافهم** (مراجعه کنید به مرحوم مشکینی)

نوار ۵۷ : ادامه ی مشتق / ادامه رد و جواب صاحب کفایه با مستشکل

قلت (جواب ان قلت علی هذا یلزم ان یکون ...) **مضافا إلی أن** (علاوه بر این که – جواب اول) **مجرد الاستبعاد** (مجرد بعید شمردن غلبه مجاز) **غیر ضائر بالمراد** (ضرر زننده نیست به مراد . مراد چیست ؟ وضع مشتق برای خصوص متلبس) **بعد مساعدۀ الوجوه المتقدمۀ علیه** (بعد از کمک کردن ، ادله ای که مقدم شدند بر مراد) **أن** (جواب دوم) **ذلک** (کثره المجاز) **إنما یلزم** (کثره المجاز زمانی لازم می آید که) **لو لم یکن استعماله فیما انقضی بلحاظ حال التلبس** (اگر نباشد استعمال مشتق در ذاتی که سپری شده است مبدا از آن ذات ، به لحاظ حال تلبس – بلحاظ خبر لم یکن است) **مع أنه بمکان من الإمکان** (با این که استعمال مشتق به لحاظ حال تلبس امکان دارد) **فیراد** (پس اراده می شود از جاء الضارب یا جاء الشارب) **من جاء الضارب أو الشارب و قد انقضی عنه الضرب و الشرب** (و حال انکه سپری شده است ، جائی ضرب و شرب) **جاء الذی کان ضاربا و شاربا** (آمد کسی که بود ضارب و بود شارب قبل از آمدنش یعنی این طور ترجمه می شود ضارب قبل از آمدن ، امد یا شارب قبل از آمدن ، امد یعنی کسی که قبل از آمدنش شارب بود ، آمد) **قبل مجیئه حال** (ظرف برای ضاربا یا شاربا – ضارب ، ضارب است در حال مشغولیت به مبدا) **التلبس بالمبدإ لا** (عطف بر قبل مجیئه) **حینه بعد الانقضاء** (آمد کسی که بود ضارب و بود شارب قبل از آمدن ، نه این که آمد کسی که ضارب است در حین امدن – نه حین آمدن بعد از انقضاء مبدا یعنی ضرب و شرب) **کی یکون الاستعمال بلحاظ هذا الحال** (تا این که بوده باشد استعمال مشتق (ضارب و شارب) به لحاظ این حال یعنی حال انقضاء – قهرا استعمال می شود مجازی) **و** (عطف بر الاستعمال) **جعله معنونا بهذا العنوان فعلا** (تا این که باشد قرار دادن ان شخص معنون به این عنوان (ضارب و شارب) در حین مجی- یعنی می گوییم در حین مجی ضارب و شارب است) **بمجرد تلبسه قبل مجیئه** (چرا می

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

گویی الان که در حال امدن است ، ضارب و شارب است ؟ چون قبلا ضارب و شارب بوده است . در این صورت استعمال مجازی می شود – بخاطر صرف مشغول بودن ان شخص به مبدا قبل از آمدنش یعنی چون قبل از این که بیاید مشغول به ضرب و شرب بوده الان که دارد می آید اما مشغول نیست به او ضارب و شارب می گوییم) **ضرورة** (علت است برای انه بمکان من الامکان – ما در انه بمکان من الامکان گفتیم که اگر مشتق در فرد منقضی استعمال شد می توانیم این استعمال را حقیقی کنیم ان هم به وسیله ی حال تلبس . سوال می شود که این که بتوانیم به وسیله ی حال تلبس ، استعمال را حقیقی کنیم ، چرا ممکن است ؟ می گوید بخاطر این که استعمال مشتق در اعم که صحیح است. می گوید همان طور که استعمالش در اعم صحیح است ، به عبارت دیگر بنابر اعمی استعمال در فرد متلبس صحیح است ، حالا همین که استعمال مشتق در فرد متلبس صحیح شد خصوصی هم می تواند یک کاری بکند که بشود عین اعمی . یعنی با این که عقیده اش این است که استعمال مشتق در منقضی مجاز است اما می تواند یک کاری بکند که این استعمال بشود حقیقت یعنی می خواهد بگوید همان طور که اعمی می تواند این کار را بکند ، خصوصی هم می تواند این کار را بکند . سوال : چگونه این حرف دلیل می شود برای بمکان من الامکان ؟ چون اگر یک کاری محال شد این کار برای همه محال است . می گوییم که اگر اعمی می تواند این کار را انجام دهد که استعمال کند به لحاظ حال تلبس ، خب معلوم می شود که برای ما که صحیح هستیم این کار امکان دارد) **أنه لو کان للأعم** (مشتق اگر باشد برای اعم هر آینه صحیح است استعمال مشتق به لحاظ هردو حال یعنی حال تلبس و حال انقضاء) **لصح استعماله بلحاظ کلا الحالین** (وقتی این کار برای اعمی ممکن شد برای مای صحیح هم ممکن می شود)

و بالجملة (خلاصه ی جواب صاحب کفایه است . لعل ارتکازها لاجل الانسباق .. قلت . این بالاجمله خلاصه ی قلت است – خلاصه این است که مشتق کثیرا در فرد منقضی به کار می رود و این سبب می شود که دو خصوصیت پیدا شود :

- **الف :** ادعای انصراف به خصوص متلبس صحیح نیست زیرا انصراف منشا می خواهد و منشا انصراف کثره الاستعمال است و وقتی که کثره الاستعمال در فرد منقضی است شما چگونه ادعای انصراف می کنید به خصوص متلبس
- **ب :** این کثرت استعمال در فرد منقضی را می شود به نحوی حقیقتش کرد)

کثرة الاستعمال فی حال الانقضاء (کثرت استعمال مشتق در حال انقضاء) **یمنع عن دعوی انسباق خصوص حال التلبس من الإطلاق** (مانع می شود از ادعای انسباق و انصراف خصوص حال تلبس از گفتن مشتق) **إذ** (علت است برای سوال مقدر . سوال مقدر این است : ایا کثره الاستعمال در حال انقضی و فرد منقضی مستلزم مجازیت مشتق نیست ؟ صاحب کفایه می فرماید نیست . بنابر قول به اعم که نیست زیرا اعمی می گوید استعمالش در فرد منقضی حقیقت است و بنابر خصوصی هم می شود یک کاری کرد که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مجازی نباشد و ان این است که استعمال را نسبت به حال تلبس انجام بدهیم) **مع عموم المعنی** (به دلیل که با عام بودن معنی مشتق – یعنی اگر اعمی بشویم) **و قابلیة کونه حقیقة فی المورد** (و قابلیت این که مشتق حقیقت باشد در مورد یعنی مورد انقضاء) **و** (کلمه ی انسان کلی است . زید هم فرد است . استعمال انسان در زید ، حقیقت است . حالا کسانی که می گویند مشتق حقیقت است برای اعم . این مشتقی که در اعم حقیقت است ، اگر در خصوص متلبس استعمال شود ، حقیقت است از باب انطباق کلی بر فرد . همان طور که اگر در منقضی استعمال شود حقیقت است از باب انطباق کلی بر فرد) **لو بالانطباق** (ولو با انطباق کلی (اعم از متلبس و منقضی) بر فرد (منقضی)) **لا وجه لملاحظة حالة أخری** (اگر کسی اعمی شد و بخواهد مشتق را استعمال کند در منقضی دیگر احتیاج ندارد که این مشتق را استعمال کند در منقضی به لحاظ حال تلبس – وجهی نیست برای در نظر گرفتن حال دیگر (حال تلبس)) **کما لا یخفی بخلاف ما إذا لم یکن له العموم** (بر خلاف موردی که نباشد برای مشتق عموم یعنی نظریه ی خصوص) **فإن استعماله حینئذ** (که معنی مشتق عام نیست ، بلکه خصوص است) **مجازا بلحاظ حال الانقضاء و إن کان ممکنا** (می گوید اگر خصوص بخواهد مشتق را در انقضا استعمال کند می تواند به لحاظ حال انقضا استعمال کند که در این صورت استعمال مجازی است و می تواند به لحاظ حال تلبس استعمال کند که در این صورت استعمال حقیقی است – همانا استعمال مشتق در این هنگام به صورت مجاز به لحاظ حال انقضی هرچند این استعمال ممکن است) **إلا أنه لما کان بلحاظ حال التلبس علی نحو الحقیقة بمکان من الإمکان** (هرچند که این استعمال چون که می باشد به لحاظ حال تلبس به نحو حقیقه ، ممکن پس وجهی نیست برای استعمال مشتق و حمل کردن مشتق بر ذات به صورت مجازی – یعنی خصوصی می تواند به گونه ای مشتق را استعمال کند که مجازی بشود (در صورتی که به لحاظ حال انقضی استعمال کند) و می تواند به گونه ای استعمال کند که حقیقی بشود (در صورتی که به لحاظ حال تلبس استعمال کند) و این مصداق قانون دوران بین حقیقت و مجاز است و حقیقت مقدم است زیرا مجاز نیاز به قرینه و علاقه دارد) **فلا وجه لاستعماله و جریه علی الذات مجازا و بالعنایة** (پس وجهی نیست برای استعمال کردن مشتق و حمل کردن مشتق بر ذات به صورت مجازی و با علاقه) **و** (عطف لازم بر ملزوم چون لازمه ی مجازیت ملاحظه ی علاقه است) **ملاحظة العلاقة** (علاقه ی ما کان) **و** (بنابر نظر خصوصی اگر خصوصی مشتق را استعمال کند در فرد منقضی به لحاظ حال انقضی ، در این صورت استعمال مجازی است . استعمال اسد در رجل شجاع هم مجاز است . بین این دو مجاز چه فرق است ؟ استعمال اسد در رجل شجاع مجاز است اما به هیچ نحو نمی شود این استعمال را حقیقی کرد اما استعمال مشتق در منقضی را می توان به گونه ای به استعمال حقیقی بر گرداند) **هذا** (استعمال مشتق در منقضی بنابر قول به خصوص) **غیر استعمال اللفظ** (غیر از استعمال لفظ است در چیزی که (رجل شجاع) صحیح نیست استعمال لفظ در آن چیز به نحو حقیقت) **فیما لا یصح استعماله فیه حقیقة کما لا یخفی فافهم** (اشاره دارد به ضعف فلاوجه الاستعمالیه و جریه علی الذات – زیرا امر استعمال در دست مستعمل است . دوست دارد لحاظ حال تلبس می کند و دوست دارد لحاظ حال تلبس نمی کند)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۵۸ : ادامه ی مشتق / اشکال به دلیل دوم صاحب کفایه بر خصوص صحیح و جواب ایشان به اشکال

مطلب اول : ابتدا دو مقدمه بیان می کنیم و سپس وارد اصل مطلب می شویم :

- **بیان دو مقدمه** :
  - **مقدمه اول :** سلب بر دو نوع است :
    - **نوع اول :** سلب مقید . مثل سلب انسان ابیض (شد مقید) از زنگی (انسان آفریقایی) . شما می گویید زنجی (انسان آفریقایی) انسان سفید نیست . الان انسان ابیض از زنجی سلب شده است . به این می گویند سلب مقید .
    - **نوع دوم :** سلب مطلق . مثل سلب انسان از زنجی یعنی بگویید الزنجی لیس بانسان . این جا سلب مطلق است زیرا انسان که سلب شده است مطلق است و قید ندارد

    نکته : سلب مطلق اعم از سلب مقید است یعنی هرجا که سلب مطلق بود ، سلب مقید هم هست اما هر جا که سلب مقید هست ، سلب مطلق نیست . مثلا اگر شما شما توانستید اثبات کنید زنجی انسان نیست خود به خود اثبات می شود که انسان ابیض هم نیست اما اگر توانستید ثابت کنید که زنجی انسان ابیض نیست ثابت نمی شود که انسان نیست .
  - **مقدمه دوم :** یکی از علائم مجاز صحت سلب است . کدام صحت سلب علامت مجاز است ؟ صحت سلب مطلق . مثلا اگر انسان سلب بشود از زنجی ، این علامت این است که استعمال انسان در زنجی مجاز است اما اگر انسان ابیض سلب بشود از زنجی و این سلب صحیح باشد ، این علامت این نیست که انسان در زنجی مجاز است .
- **اصل مطلب : اشکال بر دلیل دوم صاحب کفایه**

صاحب کفایه فرمود که مشتق وضع شده است برای خصوص متلبس و دلیل دوم ایشان این بود که سلب مشتق از فرد منقضی صحیح است و صحت سلب علامت مجازیت است پس استعمال مشتق در فرد منقضی مجازی است

حالا یک نفر به این دلیل صاحب کفایه اشکال می گیرد و می فرماید آن صحت سلبی که علامت مجاز است این جا نیست و ان صحت سلبی که این جا هست ، علامت مجاز نیست.

زید دیروز مسافر بود اما الان مسافر نیست . صاحب کفایه می فرماید الان از این زید ، مسافر بودن سلب می شود و می شود گفت زید لیس بمسافر . این صحت سلب علامت این است که مسافر مجاز است در منقضی . مستشکل می گوید صحت سلب مطلق علامت مجاز است اما صحت سلب مطلق در این جا جایز نیست و شما حق ندارید بگوید زید لیس بمسافر مطلقا . زید مسافر نیست نه الان و

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نه قبلا . این غلط است زیرا زید قبلا مسافر بوده . چه نوع صحت سلبی علامت مجاز است ؟ صحت سلب مطلق یعنی مسافر مطلق از زید سلب بشود ولکن سلب مسافر مطلق از زید صحیح نیست اما صحت سلبی که شمای صاحب کفایه می گویید هست این است : زید مسافر نیست در حال انقضاء ، یعنی دارید به این سلب قید می زنید . زید مسافر نیست در حال انقضا و این چنین سلبی علامت مجاز نیست .

جواب صاحب کفایه به اشکال :

ایشان می فرمایند که درباره ی قید فعلا (زید لیس بمسافر فعلا) ۳ احتمال است :

- **احتمال اول (سلب المقید) :** یحتمل این قید ، قید ماده ی محمول باشد . زید لیس بمسافر . محمول مسافر است و ماده اش سفر است . حالا بگوییم فعلا قید است برای سفر . این طور می شود زید لیس ، بمسافر فعلا . ترجمه این طور می شود : زید نیست ، مسافر به سفر فعلی . طبق این احتمال ، سلب صحیح است اما علامت مجاز نیست زیرا زید مسافر به سفر فعلی نیست و این تنافی ندارد که زید همین الان مسافر باشد به واسطه ی سفر گذشته . شما باید یک کاری بکنید که زید الان به هیچ وجه عنوان مسافر نداشته باشد نه بخاطر سفر فعلی و نه بخاطر سفر گذشته در حالی که احتمال اول می گوید زید نیست ، مسافر به سفر فعلی . این جا سلب صحیح است اما این تنافی ندارد با این که به زید مسافر گفته شود به اعتبار سفر گذشته . در چه صورت اثبات می شود که کلمه ی مسافر در زید مجاز است ؟ که اثبات شود از ریشه عنوان مسافر از زید سلب بشود . یعنی زید نه بخاطر سفر فعلی و نه بخاطر سفر گذشته ، مسافر نباشد و حال انکه مسافر در احتمال اول فقط بخاطر سفر فعلی از او سلب شد اما اشکال ندارد به لحاظ سفر گذشته به او مسافر گفته شود . این احتمال به درد مستشکل می خورد .
- **احتمال دوم (السلب المقید – مقید صفت سلب است) :** یحتمل این قید ، قید سلب باشد یعنی قید لیس باشد . آن وقت این طور می شود زید لیس فعلا بمسافر و ترجمه این می شود : زید ، نیست فعلا مسافر . این جا سلب صحیح است و علامت مجاز هم هست . چرا علامت مجاز است ؟ چون این جا مطلق از مطلق سلب شده است اما خود این سلب ، سلب مقید است . این احتمال به درد مستشکل نمی خورد زیرا مستشکل امد اشکال گرفت و گفت صحت سلبی که این جا وجود دارد علامت مجاز است . اما اگر صاحب کفایه مرادش از صحت سلب ، چنین صحت سلبی باشد اشکال مستشکل وارد نیست زیرا صاحب کفایه می فرماید این جا سلب صحیح است و صحت سلب هم از نوع صحت سلب مطلق است چون مطلق از مطلق سلب می شود فقط اصل سلب مقید است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **احتمال سوم (السلب عن المقید)** : یحتمل این قید ، قید موضوع باشد یعنی قید زید باشد . در این صورت این طور می شود زید فعلا لیس بمسافر و این گونه ترجمه می شود : زید المنقضی عنه السفر ، لیس بمسافر . سلب این جا صحیح است و علامت مجاز هم هست زیرا علامت مجاز سلب مطلق است و در این جا مسافر مطلق سلب شده است از زیدی که سفر از او منقضی شده . یعنی می توان گفت این اقای زید مسافر نیست نه به سفر گذشته و نه به الان . به لحاظ الان مسافر نیست که واضح است ، اما چرا به نسبت سفر گذشته چرا می توان گفت مسافر نیست ؟ چون این زید قبلا نبوده است زیرا موضوع ، زید المنقضی عنه السفر است و این قبلا نبوده است و آنی که بوده زید متلبس بوده است صاحب کفایه می فرماید قید فی حال الانقضا یا فعلا اگر قید ماده ی محمول باشد سلب صحیح است اما علامت مجاز نیست اما مرادمان از صحت سلب این معنی نیست اما اگر قید ، قید موضوع یا سلب باشد سلب صحیح است و در عین حال علامت مجاز هم هستند . چرا این ها علامت مجازند ؟ چون مطلق سلب شده اند . پس در هر ۳ صورت سلب صحیح است اما صورت اول علامت مجاز نیست ولی صورت دوم و سوم علامت مجاز هستند و مراد ما صورت اول نیست بلکه صورت دوم یا سوم مراد ماست .

ثم إنه (اشکال بر دلیل دوم صاحب کفایه – دلیل دوم این بود که سلب مشتق از فرد منقضی صحیح است و صحت سلب علامت مجاز است) **ربما أورد علی الاستدلال بصحة السلب بما** (متعلق به اورد) **حاصله** (چه بسا ایراد شده است و اشکال شده است بر استدلال کردن به واسطه ی صح سلب ، به آن چیزی که ، اشکالی که خلاصه ی ان اشکال این است) **أنه إن أرید بصحة السلب صحته مطلقا فغیر سدید** (اگر قصد بشود از صحت سلب ، صحت سلب مطلقا یعنی فعلا و سابقا ، یعنی شما به این زیدی که قبلا سفر بوده اما الان سفر نیست بگویید زید لیس بمسافر فعلا و لیس بمسافر سابقا ، اگر مراد شما این باشد این صحیح نیست چون این اقای زید در سابق مسافر بوده است) **و إن أرید مقیدا** (اگر اراده شود صحت سلب در حال مقید) **فغیر مفید** (اگر اراده شود صحت سلب ، صحت سلب مقید یعنی بگوییم زید لیس بمسافر فعلا ، پس مفید نیست – این چنین صحت سلبی درست است اما چنین صحت سلبی علامت مجاز نیست لذا مفید نیست) **لأن** (علت برای غیر مفید – چون در صورتی اثبات می شود که مسافر برای این اقا مجاز است که مطلقا مسافر از ایشان سلب بشود و اصلا به ایشان مسافر گفته نشود چه به لحاظ سفر فعلی و چه به لحاظ سفر گذشته) **علامة المجاز هی صحة السلب المطلق** (زیرا علامت مجاز عبارت است از صحت سلب مطلق یعنی از ریشه بتوانی مسافر را از این اقا سلب بکنی یعنی بگوییم این اقا مسافر نیست نه بخاطر سفر فعلی و نه بخاطر سفر گذشته ، اگر چنین کاری را بتوانی بکنی این صحت سلب علامت مجاز خواهد بود اما نمی توانید چنین کاری بکنید پس این صحت سلب نمی تواند علامت مجاز باشد پس مجاز بودن استعمال مشتق در منقضی ثابت نمی شود) .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و فیه أنه (احتمال اول – سلب المقید) **إن أرید بالتقیید** (اگر اراده شود از تقیید – مراد از تقیید : مقید کردن به قید فعلا) **تقیید المسلوب** (مقید کردن محمول) **الذی** (صفت تقیید المسلوب) **یکون سلبه** (محمول مقید) **أعم من سلب المطلق** (تقییدی که می باشد سلب محمول مقید اعم از سلب محمول مطلق – اعم است یعنی چی ؟ یعنی هرجا سلب مطلق بود ، سلب مقید هم هست و لاعکس) **کما هو واضح فصحة سلبه** (پس صحیح بودن سلب محمول مقید) **و إن لم تکن علامة علی کون المطلق مجازا فیه** (اگرچه نیست صحت سلب بر این که مطلق (محمول مطلق – مشتق) مجاز است در فرد منقضی – چرا علامت نیست ؟ زیرا شما از این فرد منقضی ، مسافر به سفر فعلی را سلب کردید لذا ممکن است مسافر باشد به سفر دیروز لذا چون سلبتان مطلق نیست و مقید است ، صحت سلب مقید علامت مجاز نیست) **إلا أن تقییده ممنوع** (الا این که مقید کردن محمول ممنوع است زیرا دلیلی بر ان نداریم و مراد ما هم این نیست) **و** (احتمال دوم – السلب المقید) **إن أرید تقیید السلب** (اگر اراده شود از تقیید ، تقیید سلب یعنی سلب مفید شود) **فغیر ضائر بکونها علامة** (پس ضرر زننده نیست به این که این صحت سلب علامت برای مجاز باشد) **ضرورة** (علت برای غیر ضائر) **صدق المطلق علی أفراده علی کل حال** (زیرا صدق می کند مطلق بر افرادش در هر حالی در حالی که در این جا مطلق (مسافر) بر این فردش در این حالت صدق نکرده لذا معلوم می شود که مجاز است) **مع** (احتمال سوم – السلب عن المقید) **إمکان منع تقییده أیضا** (مثل احتمال اول ، چطور نسبت به احتمال اول گفتیم قید ، قید محمول نیست ، ممکن هست بگوییم این قید ، قید سلب نیست) **بأن یلاحظ حال الانقضاء** (به این که در نظر گرفته شود حال الانقضا یعنی قید) **فی طرف الذات** (طرف ذاتی یعنی موضوع ، که همان زید باشد) **الجاری علیها المشتق** (ذاتی که حمل می شود بر آن ذات ، مشتق) **فیصح سلبه مطلقا** (پس صحیح می باشد سلب مشتق به نحو مطلق یعنی فعلا و سابقا) **بلحاظ هذا الحال** (این حال یعنی حال انقضا یعنی می توانی بگویی این اقای زید المنقضی اصلا مسافر نیست نه به لحاظ الان (سفر فعلی) و نه به لحاظ گذشته) **کما** (تشبیه معکوس – چنانکه این صحیح نیست ، همان طور که صحیح نیست سلب مشتق به لحاظ حال تلبس ، یعنی همان طور که ان صحیح بود این صحیح نیست) **لا یصح سلبه بلحاظ حال التلبس فتدبر جدا.**

نوار ۵۹ : ادامه ی مشتق / نتیجه ی نهایی صاحب کفایه از بحث مشتق – ذکر ادله اعمی ها و مناقشه در انها

در امروز یک نیم صفحه نتیجه نهایی می گیریم و بعد در حد یک صفحه می رویم سراغ ادله اعمی ها .

مطلب اول : نتیجه نهایی : سلب مشتق از فرد منقضی صحیح است مطلقا . مطلقا یعنی دو چیز . زید دیروز سفر بود اما الان سفر نیست الان زید می شود منقضی . سلب مسافر از او صحیح است و می توانی بگوی زید لیس بمسافر . این سلب صحیح است مطلقا . این مطلقا یعنی دو چیز که عبارتند از :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **امر اول :** اعم از این که مشتق لازم باشد یا متعدی یعنی اگر مشتق لازم باشد از فرد منقضی سلب می شود و اگر متعدی هم باشد از فرد منقضی سلب می شود .

مثال : قائم لازم است حالا یک نفر قبلا ایستاده بود و الان نشسته این جا سلب قائم از او صحیح است با این که قائم لازم است . ضارب متعدی است . سلبش از منقضی صحیح است . یک نفر نیم ساعت پیش می زد اما الان نمی زند لذا می توان به او گفت لیس بضارب .

می دانید صاحب کفایه چرا این را بیان کرده است ؟ چون بعضی از علما می گویند اگر مشتق لازم بود ، مشتق حقیقه در خصوص است و سلب صحیح است اما اگر متعدی بود مشتق حقیقه در اعم است و سلب صحیح نیست

- **امر دوم :** اعم از این که ذات مشغول شده باشد به ضد مبدا سابق یا به غیر ضد .

مثال اول : بین قائم و قاعد ، رابطه ی تضاد است . یک نفر قبلا ایستاده بود الان نشسته است یعنی الان مشغول شده است به ضد مبدا سابق (قیام) این جا مشتق که قیام باشد از او سلب می شود .

مثال دوم : خیاط و بقال ، بین این دو نسبت تضاد نیست اما یک نفر قبلا خیاط بود این شغل را گذاشت کنار و بقال شد . در این زمان که بقال شده است می توان به او گفت لیس بخیاط . با این که در زمان انقضا مشغول به ضد مبدا سابق نیست

سوال : چرا صاحب کفایه این را بیان کرده است ؟

جواب : چون بعضی از علما معتقد هستند که اگر فرد منقضی مشغول به ضد بود سلب مشتق از او صحیح است اما اگر مشغول به ضد نبود سلب مشتق از او صحیح نیست .

تطبیق :

ثم لا یخفی أنه لا یتفاوت فی صحة السلب (تفاوت نمی کند در صحیح بودن سلب مشتق از آن چیزی (ذاتی که) که سپری شده است از آن چیز مبدا) **عما** (ذاتی که) **انقضی عنه** (ما – آن ذات – ما انقضی عنه یعنی فرد منقضی) **المبدأ بین** (متعلق به لایتفاوت – تفاوت ندارد در صحت سلب بین این که مشتق لازم باشد و بین این که مشتق متعدی باشد) **کون المشتق لازما و کونه متعدیا لصحة** (علت برای لایتفاوت – بخاطر این که صحیح می باشد سلب ضارب از کسی که قبلا مشغول به ضرب بوده اما در حال نسبت مشغول به ضرب نیست – چرا کلام را برده است روی ضارب فقط و بحث را روی قائم پیاده نکرده است ؟ چون که متعدی است و در مورد متعدی بعضی علما گفته اند که متعدی حقیقت در اعم است لذا سلب صحیح نیست) **سلب الضارب عمن یکون فعلا** (حال نسبت) **غیر ملتبس بالضرب** (از کسی که می باشد آن شخص فعلا و در حال نسبت ، غیر متلبس به ضرب یعنی در حال نسبت متلبس و مشغول به ضرب نیست) **و کان متلبسا به سابقا** (و می باشد ان شخص سابقا مشغول به ضرب) **و** (یک نفر می گوید ما به این اقا اطلاق ضارب می کنیم با این که الان ضارب نیست . صاحب کفایه می گوید بیایید بررسی کنید که به چه لحاظی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اطلاق ضارب می کنید . اگر به لحاظ حال تلبس باشد درست است اما اگر به لحاظ حال انقضی هست این اطلاق صحیح نیست) **أما** (جواب سوال مقدر : سوال این است که بر فرد منقضی اطلاق ضارب می شود) **إطلاقه علیه فی الحال** (اما اطلاق کردن مشتق بر (من یکون فعلا غیر متلبسا بالضرب - منقضی) در حال انقضاء) **فإن کان بلحاظ حال التلبس** (اگر بوده باشد آن اطلاق به لحاظ حال تلبس) **فلا إشکال کما عرفت و إن کان بلحاظ الحال** (اما اگر بوده باشد این اطلاق به لحاظ حال انقضا – یعنی شما می خواهید بگویید این اقا همین الان و در حال انقضاء عنوان ضارب بر او صادق است) **فهو و إن کان صحیحا** (بله قبول داریم اطلاق می شود اما این اطلاق مجازی است) **إلا أنه** (الا این که این اطلاق نیست دلالتی بر این که این اطلاق به نحو حقیقت است) **لا دلالة علی کونه بنحو الحقیقة لکون الاستعمال أعم منها** (بخاطر بودن استعمال اعم از حقیقت – از این که صاحب کفایه این گونه تعلیل آورده است روشن می شود که مرادش این جا از اطلاق همان استعمال است اما ما قبلا بیان کردیم که اطلاق غیر از استعمال است . در استعمال لفظ بر لفظ اطلاق به آن گفته می شود اما در این که استعمال هست یا نیست اختلاف است) **کما لا یخفی** (همان طور که مخفی نیست این اعم بودن استعمال از حقیقت) **کما لا یتفاوت فی صحة السلب عنه بین تلبسه بضد المبدإ و عدم تلبسه** (همان طور که تفاوت نمی کند در صحیح بودن سلب مشتق از منقضی بین مشغول بودن ذات و منقضی به ضد مبدا و مشغول نبودن منقضی به ضد مبدا) **لما عرفت (علت برای لایتفاوت) من وضوح صحته مع عدم التلبس** (از این که روشن می باشد صحت سلب با این که مشغول به ضد مبدا نشده است – با عدم تلبس به ضد مبدا) **أیضا** (مثل تلبس و مشغول بودن به ضد – یعنی همان طور که اگر شخص منقضی مشغول به ضد مبدا شده باشد سلب صحیح است در صورتی که به ضد مبدا هم مشغول نشده باشد سلب صحیح است) **و إن کان معه** (هرچند که با وجود تلبس به ضد روشن تر است صحت سلب) **أوضح و مما ذکرنا** (از این توضیحاتی که از اول بحث مشتق تا الان بیان کردیم ظاهر می شود وضعیت بسیاری از تفاصیل) **ظهر حال کثیر من التفاصیل فلا نطیل بذکرها علی التفصیل.**

در نتیجه عقیده ی صاحب کفایه این است که مشتق وضع شده است برای خصوص متلبس

مطلب دوم : ادله اعمی ها : این قسمت به دلیل این که در ادامه ی مباحث نوار ۵۴ بود ، این بخش را در ادامه ی نوار ۵۴ بیان کرده ایم

حجة القول بعدم الاشتراط (اعم – دلیل قول به شرط نبودن ، تلبس به مبدا در صدق مشتق یعنی اگر مشتق بخواهد صادق باشد ، تلبس به مبدا شرط نیست) **وجوه**

. الأول التبادر : و قد عرفت أن المتبادر هو خصوص حال التلبس [۴۳].

---

[۴۳] **این اشکال ساده ترین اشکال است و بهترین اشکال ، اشکال حضرت امام است که می فرماید تبادر متوقف است بر قدر جامع و قدر جامع منتفی است**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الثانی عدم صحۀ السلب (یعنی صحت حمل) **فی مضروب و مقتول عمن انقضی عنه المبدأ** (از کسی که زائل شده است از آن شخص مبدا)

. و فیه أن عدم صحته فی مثلهما (همانا صحیح نبودن سلب در مثل مضروب و مقتول) **إنما هو** (این عدم صحت سلب بخاطر این است که اراده شده است از مبدا (قتل و ضرب) معنایی که) این اقا متلبس به این معنی هست) که می باشد تلبس ذات به این معنی باقی در حال نسبت) **لأجل أنه أرید من المبدإ معنی یکون التلبس به باقیا فی الحال و لو مجازا** (ولو ان معنی ، معنای مجازی است)

و قد انقدح من بعض المقدمات (به تحقیق روشن شد از بعضی از مقدمات – مقدمه چهارم – روشن شد که بحث ما در هیات است و کاری به ماده نداریم) **أنه لا یتفاوت الحال** (تفاوت پیدا نمی کند وضعیت در چیزی که آن چیز مهم است در محل بحث) **فیما هو المهم** (ما هو المهم عبارت است از بحث از معنی هیات و کاری به ماده نداریم) **فی محل البحث و الکلام و** (عطف بر المهم – تفاوت پیدا نمی کند وضعیت در چیزی که آن چیز مورد نقض و اشکال است) **مورد النقض و الإبرام باختلاف ما یراد من المبدإ** (به سبب اختلاف آن چیزی که اراده شده است از مبدا) **فی کونه** (متعلق به اختلاف – در این که ما یراد حقیقت باشد یا معنی مجازی – یعنی شما از مبدا معنی حقیقی را اراده کنی یا معنی مجازی در آن مبحث اصلی دخیل نیست) **حقیقۀ أو مجازا و أما لو أرید منه** (اگر اراده شود از مبدا) **نفس** (نفس یعنی خودش نه اثرش – خودش بریدن گلوست نه اثرش که خروج روح از بدن باشد) **ما وقع علی الذات** (خود آن چیزی که واقع شده است بر ذات – ما وقع علی الذات ، بریدن گلوست) **مما صدر عن الفاعل** (از آن چیزی که صادر شده است از فاعل) **فإنما لا یصح السلب** (همانا صحیح نیست سلب مشتق یعنی حمل مشتق صحیح است) **فیما لو کان بلحاظ حال التلبس** (در انجایی که بوده باشد حمل مشتق به لحاظ حال تلبس) **و الوقوع کما عرفت لا بلحاظ الحال** (عطف بر بلحاظ حال التلبس – حمل مشتق (صحیح نبودن سلب مشتق) بر این ذات صحیح است نه به لحاظ حال نسبت یعنی به لحاظ حال نسبت حمل مشتق یا عدم صحیح بودن سلب درست نیست) **أیضا** (مثل حال تلبس) **لوضوح صحۀ أن یقال إنه لیس بمضروب الآن بل کان.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۶۰ : ادامه ی مشتق / استدلال سومی اعمی ها و جواب صاحب کفایه به انها

مطالب این نوار به دلیل این که ادامه ی مباحث قبل بود در جلسه ی ۵۴ پیاده شده است

الثالث [العابد للصنم ظالم و إن تاب]

استدلال الإمام علیه السلام تأسیا بالنبی صلی اللّه علیه و آله [۴۴] (استدلال کردن امام (علیه السلام) به تاسی از پیامبر) کما عن غیر واحد من الأخبار (همان طور که از غیر واحدی از اخبار است یعنی همان طور که از بسیاری از اخبار است) **بقوله** (متعلق به استدلال – استدلال کردن امام به وسیله ی قول واجب تعالی) **لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ علی** (متعلق به استدلال – این که گفته می شود دو جار و مجرور نمی تواند متعلق به یک چیز باشد حرف غلطی است - استدلال کرده اند بر چی ؟ بر نداشتن لیاقت کسی که عبادت کرده است صنم را یا وثن را برای منصب امامت و خلافت) **عدم لیاقة من عبد صنما أو وثنا** (فرق بین صنم و وثن : در فروق اللغه و صحاح جوهری می گویند فرقی بین این دو نیست) **لمنصب الإمامة و الخلافة تعریضا بمن تصدی لها** (بخاطر گوشه زدن به کسانی که متصدی شده اند آنها برای خلافت) **ممن** (بیان من تصدق – از ان چیزی هایی و کسانی که که عبادت کرده اند صنم را مدت مدیدی) **عبد الصنم مدة مدیدة و من الواضح توقف ذلک** (استدلال) **علی کون المشتق موضوعا للأعم** (از امور بدیهی است که توقف دارد استدلال بر این که مشتق (ظالم) وضع شده است برای اعم) **و إلا** (اگر مشتق برای اعم وضع نشده باشد) **لما صح التعریض** (هرآینه صحیح نمی باشد تعریض و گوشه زدن امام علیه السلام) **لانقضاء تلبسهم بالظلم و عبادتهم للصنم** (به دلیل این که سپری شده است مشغولیت این کسان به ظلم و عبادت این ها بت را) **حین التصدی للخلافة** (در هنگام تصدی خلافت) **و الجواب منع التوقف** (جواب این است که منع می کنیم توقف استدلال بر وضع مشتق برای اعم را) **علی ذلک بل یتم الاستدلال** (بلکه صحیح می باشد استدلال امام علیه السلام هرچند که مشتق برای خصوص متلبس وضع شده باشد) **و لو کان موضوعا لخصوص المتلبس.**

و توضیح ذلک (جواب) **یتوقف علی تمهید مقدمة** (توقف دارد بر آماده کردن یک مقدمه ای) **و هی** (ان مقدمه عبارت است از) **أن الأوصاف العنوانیة** (مراد از عنوانیه یعنی اوصافی که عنوان قرار گرفته اند برای موضوعی مثلا در علیک بهذا الجالس ، جالس یک وصف است که عنوان قرار گرفته است برای زراره) **التی تؤخذ فی موضوعات الأحکام تکون علی أقسام** (اوصاف عنوانیه ای که گرفته شده اند در موضوع احکام (یعنی برای ک حکم ، موضوع هستند) می باشند آن اوصاف عنوانیه بر اقسامی)

---

[۴۴] مرحوم مشکینی در حاشیه فرموده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ وقت به این آیه استناد نکرده اند بر این که ظالم صلاحیت خلافت ندارد . مراجعه کنید به تفسیر برهان ج ۱ ص ۱۵۱ و ببینید ایشان استدلال به آیه فرموده اند یا خیر

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

أحدها أن يكون أخذ العنوان (یکی از آن اقسام این است که بوده باشد گرفتن عنوان برای مجرد و صرف اشاره به چیزی که آن چیز در حقیقت موضوع است برای حکم) **لمجرد الإشارة إلى ما** (ذات – زراره) **هو فی الحقیقة موضوعا للحکم** (علیک – وجوب رجوع) **لمعهودیته بهذا العنوان** (بخاطر معلوم بودن موضوع به این عنوان) **من دون دخل لاتصافه به فی الحکم أصلا** (بدون این که دخالتی باشد برای متصف شدن موضوع (زراره) به این عنوان (جالس بودن) در حکم – یعنی جالس بودن زراره دخالتی برای وجوب رجوع به او ندارد)

ثانیها (دومین از اقسام) **أن یکون** (این که بوده باشد اخذ عنوان و گرفتن عنوان) **لأجل الإشارة إلى علیة المبدإ للحکم** (بخاطر اشاره کردن به علیت مبدا (سرقت) برای حکم (وجوب قطع ید) است) **مع کفایة** (با این که کافی است برای حکم) **مجرد صحة جری المشتق علیه** (مجرد صحیح بودن حمل مشتق بر آن ذات) **و لو فیما مضی** (ولو این حمل مشتق بر ذات در گذشته باشد)

ثالثها أن یکون لذلک (این که بوده باشد اخذ عنوان برای اشاره کردن به علیت مبدا برای حکم – ذالک می خورد به لاجل الاشاره الی علیه المبدا للحکم) **مع عدم الکفایة** (همراه با عدم کفایت مجرد صحیح بودن حمل مشتق بر ذات) **بل کان الحکم** (بلکه می باشد حکم – وجوب اقتدا) **دائرا مدار صحة الجری** (دائر مدار صحیح بودن حمل مشتق بر ذات) **علیه و اتصافه به حدوثا و بقاء** (و دائر مدار صحیح بودن متصف بودن ذات به مشتق است حدوثا و بقائا)

نوار ۶۱ : ادامه ی مشتق / جواب صاحب کفایه به دلیل سوم اعمی ها

مطالب این نوار به دلیل این که در ادامه ی مباحث گذشته بود در جلسه ی ۵۴ پیاده شده است

إذا عرفت هذا (زمانی که این مقدمه را شناختی) **فنقول إن الاستدلال** (استدلال کردن برای اعم) **بهذا الوجه** (به واسطه ی این وجه – دلیل سوم یعنی استدلال امام علیه السلام) **إنما یتم** (همانا صحیح می باشد این استدلال) **لو کان أخذ العنوان فی الآیة الشریفة علی النحو الأخیر** (اگر بوده باشد گرفتن عنوان (ظالمین) در آیه ی شریفه به نحو صورت سوم باشد یعنی از زمانی که بر فرد اطلاق ظالم شد این حکم یعنی لاینال می آید و این حکم تا زمانی ادامه دارد که اطلاق ظالم بر این افراد درست باشد و باقی باشد و بنابر اعمی اطلاق باقی است) **ضرورة أنه لو لم یکن المشتق للأعم** (اگر نباشد مشتق برای اعم) **لما تم** (استدلال با دلیل سوم همانا صحیح نیست) **بعد عدم التلبس** (بعد از این که مشغول نیستند این ها به مبدا در حین تصدی خلافت و امامت) **بالمبدإ** (ظلم) **ظاهرا حین التصدی فلا بد أن یکون للأعم** (پس ناچار است از این که بوده باشد مشتق برای اعم) **لیکون حین التصدی حقیقة من الظالمین** (برای این که بوده باشد متصدی خلافت در حین تصدی حقیقتا از ظالمین) **و لو انقضی عنهم التلبس بالظلم** (اگرچه سپری شده است از این افراد مشغولیت به ظلم)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و أما إذا كان على النحو الثانی (اما اگر بوده باشد اخذ عنوان به شکل دوم یعنی یک آن بت پرست بود این سبب می شود که خلیفه نشدن تا اخر عمر باقی باشد) **فلا** (فلایتم الاستدلال علی الاعم – صحیح نیست استدلال به واسطه ی آیه بر اعم زیرا اگر گفتیم ظالمین طبق صورت دوم است اگر هم قائل به خصوص شوید استدلال صحیح خواهد بود) **کما لا یخفی** (همان طور که مخفی نیست این عدم صحت استدلال) **و** (بیان مرحله ی دوم) **لا قرینۀ علی أنه علی النحو الأول** (نحو اول مرادش صورت سوم است زیرا در عبارت صاحب کفایه اول صورت سوم را بیان فرمود – و نیست قرینه ای بر این که اخذ عنوان به صورت اول یعنی صورت سوم است) **لو لم نقل بنهوضها علی النحو الثانی** (اگر نگوییم به قائم شدن قرینه بر صورت دوم – که ما این را می گوییم) **فإن** (علت برای نهوض – در حقیقت می خواهد به تناسب حکم و موضوع اشاره کند) **الآیۀ الشریفۀ فی مقام بیان جلالۀ قدر الإمامۀ و الخلافۀ و عظم خطرها و رفعۀ محلها** (همانا ایه ی شریفه در مقام بیان جلالت و عظیم بودن منزلت امامت و خلافت و بلند بودن مقام خلافت است) **و أن لها خصوصیۀ من بین المناصب الإلهیۀ** (و در مقام بیان این است که برای خلافت یک ویژگی است از بین مناصب الهی) **و من المعلوم أن المناسب لذلک** (این که مناسب با این منصب) **هو** (مناسب این است که) **أن لا یکون المتقمص بها متلبسا بالظلم أصلا** (نباشد ملبس به این خلافت ، مشغول به ظلم اصلا یعنی کسی که خلیفه می شود اصلا و لو فی آن واحد ظالم نباشد) **کما لا.**

نوار ۶۲ : ادامه ی مشتق / بیان یک اشکال و جواب در ادامه دلیل سومی اعمی ها ، کلام غزالی و اشنوی و رد کلامشان توسط صاحب کفایه

مطلب اول : اشکال و جواب

مستشکل می خواهد بگوید مشتق باید حقیقت در اعم باشد تا استدلال امام (علیه السلام) صحیح باشد .

بیان اصل اشکال : مستشکل می گوید که استدلال امام (علیه السلام) قطعا صحیح است . ولی صحیح بودن استدلال متوقف بر یکی از دو چیز است :

- **امر اول :** شما اعمی بشوید . اگر اعمی شدیم استدلال امام صحیح می شود زیرا مشتق وضع شده برای اعم از متلبس و منقضی لذا به کسی که الان بالفعل بت پرست است ظالم می گویند و به کسی که قبلا بت پرست بوده اما الان نیست بازهم حقیقتا به او ظالم می گویند .

اگر شما اعمی شدید یعنی گفتید مشتق وضع شده برای اعم از متلبس و منقضی ، به دو سوال جواب بدید :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

سوال اول : این کلمه ی ظالمین ظهور در این ها دارد یا ندارد ؟ دارد زیرا این ها ظالم اند حقیقتا زیرا فرض این است که اعمی هستند

سوال دوم : این ظهور کلمه ی ظالمین در این ها ، ظهور وضعی است یا قرینه ای ؟ وضعی است زیرا کلمه ی ظالمین وضع شده برای اعم از متلبس و منقضی و منقضی یعنی این ها (۳ خلیفه)

- **امر دوم :** از قرینه ی مقامیه استفاده کنید تا ظالمین بیافتد در صورت دوم . ما از قرینه ی مقامیه استفاده کنیم و بگوییم امام (علیه السلام) در استدلال به این آیه در مقام بیان عظمت خلافت و ولایت است و حال که وضعیت این چنین است پس کسی که می خواهد متلبس به خلافت بر مردم بشود باید درهیچ لحظه ای از لحظات عمرش ظالم و بت پرست نباشد . این ها که مدت زیادی از عمرشان ظالم بوده اند پس صلاحیت خلافت را ندارند .

طبق صورت اول اگر اعمی شدید ، کلمه ی ظالمین در این ها ظهور وضعی دارد اما طبق این امر کلمه ی ظالمین در این ها ظهور دارد اما ظهور قرینه ای نه وضعی . زیرا این ها در یک زمانی ظالم بر این ها صادق بوده هرچند که ظاهرا الان بر انها صادق نیست چون الان بت پرست نیستند . اما اگر کلمه ی ظالمین بیافتد در صورت دوم ، ظهور در این ها دارد بخاطر این که این ها در یک زمانی ظالم بر آنها صادق بود اما ظهورش قرینه ای است نه وضعی .

سوال : اگر ما بگوییم صحت استدلال امام (علیه السلام) متوقف است بر این که شما از ظهور قرینه ای استفاده بکنید ، استعمال ظالمین در این ها حقیقت است یا مجاز ؟

جواب : مجاز زیرا فرض این است که این امر دوم در مقابل امر اول است و امر اول اعمی شدن بود ، لذا روشن می شود که در امر دوم شما خصوصی هستند پس استعمال ظالمین در این ها می شود مجازی .

مستشکل می گوید ظاهر امام (علیه السلام) این است که می خواهد به کمک ظهور وضعی ظالمین استدلال کند که این ها شایستگی مقام خلافت را ندارند . در نتیجه ثبت الاعم . چون می خواهد به وسیله ی ظهور وضعی استدلال کند . پس باید معتقد بشوید که مشتق برای اعم وضع شده است .

جواب صاحب کفایه : ایشان دو جواب می دهند :

- **جواب اول :** اولا قبول نداریم که ظاهر معصوم این است که می خواهد به وسیله ی ظهور وضعی استدلال بکند . ایشان می خواهد به واسطه ی ظهور استدلال کند حالا این ظهور از هر جا که می خواهد پیدا شده باشد
- **جواب دوم :** بر فرض که ایشان بخواهد به واسطه ی ظهور وضعی استدلال بکند ، ما الان درستش می کنیم یعنی خصوصی می شویم و ظهور وضعی را هم درست می کنیم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به این بیان که ما قائل به اخص می شویم و می گویم مشتق برای خصوص متلبس وضع شده است و وقتی خصوصی شدیم ، استعمال ظالمین در این ها می کنیم در حال نسبت اما به لحاظ حال تلبس یعنی این طور می شود ظالم گذشته نمی تواند خلیفه مردم باشد . و این ظهور ، ظهور وضعی است . شما قائل شدید که مشتق برای خصوص متلبس وضع شده است ، اگر شما مشتق را استعمال کردید در فرد منقضی ولی به لحاظ حال تلبس شما مشتق را در فرد متلبس استعمال کرده اید در نتیجه این ظهور ، ظهور وضعی خواهد بود یعنی امام (علیه السلام) دقیقا مبتنی بر معنی حقیقی مشتق استعمال کرده است حتی بنابر اخصی .

مطلب دوم : کلام غزالی و اشنوی و نقد ان

مرحوم صاحب کفایه یک کلامی از غزالی و اشنوی نقل می کند . این ها عقیده شان این است که اگر مشتق محکوم علیه بود حقیقت در اعم است اما اگر مشتق محکوم به بود ، حقیقت در خصوص متلبس است . مثلا السارق و السارقه حقیقت در اعم است اما اگر محکوم به بود مثل زید ضارب ، این جا ضارب حقیقت در خصوص است . سوال می کنیم دلیل شما چیست ؟ می گویند دلیل ما این است که به وسیله ی همین آیه ی شریفه ی (والسارق و السارقه فاقطعوا ایدهما) استدلال می کنند بر این که کسی که قبلا سرقت کرده اما الان سرقت ندارد با این آیه استدلال می کنند که باید بر او حد زد و در صورتی می توان به او حد زد که بشود حقیقتا به او گفت سارق پس معلوم می شود که سارق برای اعم وضع شده است .

به بیان دیگر :

- **صغری :** اگر مشتق حقیقت در خصوص متلبس بود لازمه اش این بود که به وسیله ی آیه ی السارق و السارقه بر وجوب اجراء حد بر فرد منقضی استدلال نشود
- **کبری :** واللازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

جواب صاحب کفایه : ایشان می خواهد بگوید وجوب اجراء حد ، اثبات اعم نمی کند .

- **جواب اول :** ایشان می فرماید اگر می بینید فقها به وسیله ی این ایه استدلال می کنند که این اقا (قبلا سارق بوده اما الان سارق نیست) این بخاطر اعمی بودن نیست بلکه این بخاطر این است که سارق و السارقه جزء صورت دوم است که اگر فردی آنا ما سرقت بکند و کلمه ی سارق بر او صادق شد تا قیامت وجوب حد بر او ثابت می شود . یا بخاطر این است که السارق و السارقه را استعمال می کنند در متلبس یعنی سارق و سارقه ی گذشته را دستش را قطع کنید . پس از وجوب اجراء حد نمی توانید به اعمی بودن برسید . زیرا در مقابل وجوب اجراء حد ۳ چیز است : اعمی بود ، اخصی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بودن و مشتق جزء صورت دوم باشد ، اخصی بودن و به لحاط حال تلبس . و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

- **جواب دوم** : شما می گویید مشتق اگر این جای جمله باشد حقیقت در اعم است و اگر آن جای جمله باشد حقیقت در اخص است . این حرف باطل است زیرا وضعیت قرار گرفتن کلمه در جای سبب تغییر معنی کلمه نمی شود .

به بیان دیگر :

صغری : تفصیل مذکور لازمه اش تعدد وضع در مشتق به لحاظ جایگاه است

کبری : واللازم باطل (تعدد وضع در مشتق به اعتبار جایگاه باطل است)

نتیجه : فلملزوم مثله

إن قلت نعم (بله قبول داریم که کسی که می خواهد خلیفه مردم باشد باید در هیچ لحظه ای در لحظه های عمرش بت پرست نباید باشد) **و لکن الظاهر** (ولکن متبادر به ذهن من این است که) **أن الإمام علیه السلام إنما استدل بما هو قضیة ظاهر العنوان وضعا** (امام علیه السلام می خواهد به واسطه ی ظهور وضعی کلمه ی ظالمین استدلال بکند ، امام علیه السلام استدلال کرده است به چیزی که آن چیز مقتضای ظهور وضعی عنوان است یعنی ظهور وضعی ظالم) **لا بقرینة** (عطف بر بماهو قضیه) **المقام مجازا** (استدلال نکرده است به وسیله ی قرینه ی مقامیه – مجازا می خواهد بگوید اگر شما از قرینه ی مقامیه استفاده کردید استعمال ظلمین در این افراد می شود مجاز – علت مجاز بودن استفاده از قرینه ی مقامیه نیست بلکه چون شما گفتید صحت استدلال متوقف است بر یکی از دو چیز یا اعمی بشوید یا این که اعمی نشوید یعنی خصوصی شوید و در صورت خصوصی شدن استعمال ظالمین در این ها می شود مجاز) **فلا بد أن یکون للأعم** (پس ناچار است از این که بوده باشد مشتق برای اعم) **و إلا** (اگر مشتق برای اعم نباشد) **لما تم** (هر آینه تمام نیست استدلال امام زیرا ظاهر کلام امام این است که ایشان می خواهند از ظهور وضعی استفاده کنند و اگر شما اخصی شدید ، ظهور وضعی از بین می رود)

قلت لو سلم (اگر قبول بشود ، آن ظاهر – ان جه که گفت لکن الظاهر – یعنی ما این ظاهر را قبول نداریم) **لم یکن یستلزم** (مستلزم نیست یعنی قضیه این طور نیست که مستلزم باشد) **جری المشتق علی النحو الثانی کونه مجازا** (حمل کردن مشتق به نحو دوم (آنا ما) بوده باشد مشتق مجاز) **بل یکون حقیقة** (بلکه می باشد مشتق حقیقت اگر بوده باشد مشتق به لحاظ حال تلبس) **لو کان بلحاظ حال التلبس کما عرفت فیکون معنی الآیة** (پس می باشد معنی آیه) **و الله العالم من کان ظالما** (چون کان دارد یعنی به لحاظ حال تلبس است) **و لو آنا فی زمان سابق** (ولو یک آن در زمان سابق) **لا ینال عهدی أبدا و من الواضح أن إرادة هذا المعنی** (و از امور بدیهی است که اراده کردن این معنی (من کان ظالما و او آنا ما فی زمان سابق لا ینال عهدی ابدا)) **لا تستلزم الاستعمال** (مستلزم نیست استعمال را نه به لحاظ حال تلبس یعنی مستلزم این نیست که این مشتق استعمال شده باشد نه به لحاظ حال تلبس تا بشود مجازی – یعنی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

می گوید کسی نگوید که اگر ایه را این طور معنی کردید مستلزم این است که مشتق به لحاظ حال تلبس استعمال نشده باشد ، می گوید کسی این را نگوید زیرا مستلزم این نیست) **لا بلحاظ حال التلبس.**

و منه (از این حمل مشتق به لحاظ حال تلبس) **قد انقدح** (روشن می شود – رد دلیل غزالی و اشنوی) **ما فی الاستدلال** (اشکالی که در استدلال بر تفصیل است بین محکوم علیه (اعمی) و محکوم به (اخصی)) **علی التفصیل بین المحکوم علیه و المحکوم به باختیار عدم الاشتراط** (اعم – شرط نیست تلبس در صدق مشتق) **فی الأول** (محکوم علیه) **ب آیة** (استدلال کرده اند به واسطه ی آیه ی شریفه) **حد السارق و السارقة و الزانی و الزانیة و ذلک** (و این انقداح و روشن شدن) **حیث ظهر** (از انجایی که ظاهر شده است که) **أنه لا ینافی إرادة خصوص حال التلبس** (تنافی ندارد اراده کردن خصوص تلبس با دلالت کردن آیه بر ثبوت قطع و جلد مطلقا یعنی می خواهد بگوید ما خصوصی هستیم و این خصوصی بودن منافاتی با لحاظ حال تلبس ندارد) **دلالتها علی ثبوت القطع و الجلد مطلقا و لو** (بیان مطلقا) **بعد انقضاء المبدإ مضافا إلی** (علاوه بر این که) **وضوح** (واضح است باطل بودن تعدد وضع به حسب واقع شدن مشتق محکوم علیه یا محکوم به) **بطلان تعدد الوضع حسب وقوعه محکوما علیه أو به کما لا یخفی.**

و من مطاوی (از اثناء مطالبی که ذکر کردیم) **ما ذکرنا هاهنا** (در ادله خصوصی و در رد اعمی) **و فی المقدمات** (عمده ، مقدمه ی چهارم است) **ظهر حال سائر الأقوال** (ظاهر می شود وضعیت بقیه ی اقوال) **و ما ذکر لها من الاستدلال** (و ظاهر می شود وضعیت آن چیز هایی که ذکر شده است برای این اقوال از استدلالات) **و لا یسع المجال لتفصیلها** (و گنجایش ندارد مجال برای تفصیل این اقوال) **و من أراد الاطلاع علیها فعلیه بالمطولات** (قوانین و فصول و مفاتیح الاصول)

نوار ۶۳ : ادامه ی مشتق / معنی مشتقات صرفیه – بیان دو نظریه : بساطت و ترکب مشتق – دلیل سید شریف بر بسیط بودن ، اشکال صاحب فصول بر احتمال اول از دلیل سید و نقد این اشکال توسط صاحب کفایه

درباره ی معنی مشتقات صرفیه (مراد از مشتقات صرفیه ، فقط اسماء است نه افعال . مثل کلمه ی قائم یا مسافر) دو نظریه ی معروف (در مساله ۳ نظریه است ، نظریه سوم مربوط به میرزا ابوالقاسم کلانتر است مقرر بحث شیخ انصاری در مطارح الانظار) وجود دارد :

- **نظریه ی اول (مشهور) :** معنی مشتقات صرفیه ، معنی ترکیبی است . این یعنی چی ؟ یعنی مشهور می گویند در معنی مشتق کلمه ی شی ، ذات اخذ شده است . اگر کلمه ی قائم را بدید دست مشهور و بگویید اقای مشهور این کلمه ی قائم را برای ما معنی کنید . در این جا مشهور قائم را معنی ترکیبی می کند یعنی به گونه ای معنی می کند که در ان کلمه ی شی است . مثلا می گوید قائم یعنی شی له القیام . یا ضاحک را این طور معنی می کند شی یا ذات له الضحک .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی دوم (سید میر شریف جرجانی [۴۵] و صاحب کفایه) :** معنی مشتقات صرفیه ، معنی بسیط است . معنی بسیط است یعنی شی در معنی مشتق اخذ نشده است .

این جا را شیخ انصاری خوب توضیح داده است . ایشان می فرماید اگر قائم را بدهید دست سید میر شریف و بگویید قائم یعنی چی ؟ او نمی گوید شی له القیام بلکه ایستاده معنی می کند . ضاحک را خندان معنی می کند . می گوید خندان را می توان به دوچیز تحلیل کرد که خندان یعنی شی له الضحک . این را بعدا جواب می دهیم .

حالا سید میر شریف به چه مناسبتی فرموده است این را ؟ در متن مطالع النظر این طور تعریف شده است : النظر ترتیب امور حاصله یتوصل بها الی تحصیل غیر الحاصل . فکر یعنی چینش دادن اموری است . شارح مطالع گفته است که علت این که امور در این تعریف به کار رفته است که جمع است ؟ زیرا چینش دادن حداقل بین دو امر است و در یکی وجود ندارد . شارح مطالع فرموده کلمه ی امور به کار رفته چون چینش حداقل بین دو امر است بعد شارح مطالع اشکال گرفته است بر این تعریف و خودش جواب داده است .

اشکال : تمامی تعریفات (اسد را تعریف کن ، زید را تعریف کن و ...) یک نوع نظر هستند و یک نوع چینش هستند . حالا که تمامی تعاریف نظر هستند این تعریفی که برای نظر شد باید شامل تمامی تعاریف بشود . و حال انکه شامل تعریف به واسطه ی فصل به تنهایی یا عرض خاص به تنهایی نمی شود زیرا وقتی یک شی را فقط به واسطه ی فصل تعریف می کنید این جا فقط یک چیز است و چینشی وجود ندارد .

جواب اشکال : این کلمه ی ناطق درست است که در ظاهر یک امر است اما در واقع امور است و عبارت است از شی له النطق . ضاحک ظاهرش یک چیز است اما باطنش دو چیز است ، شی له الضحک در نتیجه تعریف شامل این دو مورد هم می شود .

سید شریف یک حاشیه دارد بر شرح مطالع ، سیر شریف به این جواب اشکال گرفته است و بیان کرده است که معنی مشتق بسیط است .

دلیل نظریه ی دوم و سید میر شریف :

درباره ی شی ای که مشهور می گویند در معنی مشتق اخذ شده است ، دو احتمال است :

- **احتمال اول :** یحتمل مراد از شی ، مفهوم شی و معنی شی باشد . این احتمال باطل است

دلیل :

- **صغری :** اگر مفهوم شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش دخول عرض عام در فصل است

[۴۵] حاشیه بر شرح مطالع

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : یکی از مشتقات کلمه ی ناطق است . ناطق فصل انسان است . فصل جزء ذاتیات انسان است . حالا اگر مفهوم شی در معنی ناطق اخذ شود و ناطق یعنی شی له النطق . شی عرض عام است برای انسان .

چرا عرض است ؟ چون خارج از حقیقت و ماهیت انسان است . انسان یعنی حیوان ناطق .

خب این عرض ، عام است یا خاص ؟ عام است زیرا مختص به انسان نیست و به چیزهای دیگر هم حمل می شود مثلا گفته می شود گاو شی است و ... پس شی می شود عرض عام برای انسان

حالا اگر شی در معنی ناطق اخذ شود لازمه اش این است که عرض عام داخل در فصل باشد و این باطل است زیرا فصل ذاتی انسان است و عرض عام غیر ذاتی است و غیر ذاتی نمی تواند داخل در ذاتی باشد زیرا ذاتی مقدم نوع است اما عرض عام مقوم نوع نیست .

- **کبری :** واللازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

نکته : از احتمال اول (اخذ مفهوم شی در تعریف مشتق) دو جواب داده شده است . یک جواب را صاحب فصول داده است و یک جواب صاحب کفایه . مرحوم صاحب کفایه جواب صاحب فصول را رد می کند . جواب صاحب کفایه از خودش نیست بلکه از ملاهادی سبزواری است .

اشکالات به احتمال اول :

اشکال اول (اشکال صاحب فصول) :

ایشان می فرمایند علمای منطق ابتدا کلمه ی ناطق را از معنی شی مجرد کردند سپس در منطق آن را فصل قرار دادند . یعنی ایشان می خواهد صغری را رد بکند . صغری این بود که اگر مفهوم شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش دخول عرض عام در فصل است . حالا صاحب فصول می خواهد بفرماید ملازمه ای در بین نیست و می خواهد بگوید ما می گوییم که علما معتقد به ترکب معنی مشتق هستند در عین حال لازمه اش دخول عرض عام در فصل نیست .

صاحب فصول می فرماید کلمه ی ناطق در لغت مرکب است و به معنی شی له النطق است اما علمای منطق وقتی که می خواهند این کلمه را وارد منطق کنند و فصل قرار بدهند برای انسان ، ناطق را از شی مجرد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می کنند و می گویند در معنای ناطق ، شی نیست . در نتیجه حالا اگر علما قائل به ترکب معنی ناطق هستند لازمه اش ترکب در منطق نیست . چون این ها در لغت قائل به ترکب هستند . و در منطق قائل به بساطت هستند .

اشکال صاحب کفایه به اشکال صاحب فصول :

تغییر معنی خلاف اصل است و محتاج به دلیل است و دلیل منتفی است . ایشان می فرماید اقای صاحب فصول کلام شما باطل است زیرا شما می گویید علمای منطق کلمه ی ناطق را از معنایی که در علم لغت داشته است تغییر داده اند و نقل داده اند به یک معنی دیگر . اصل عدم نقل است و نقل محتاج به دلیل است و دلیل هم وجود ندارد

- **اشکال دوم (صاحب کفایه – ابتدای نوار ۶۴) :**

فصل بر دو نوع است :

۱) **نوع اول : فصل حقیقی حکیمی :** به امر گفته می شود که ذاتی نوع و مقوم نوع است (نوعیت نوع و شیئت شی به آن است)

ذاتی نوع است یعنی امری است که داخل در حقیقت نوع است و مقوم نوع است یعنی نوعیت نوع به ان است . انسانیت انسان به ان است . بقریت بقر به آن است . ما یک حیوان داریم که این حیوان حصه حصه می شود ، قسمت قسمت می شود . یک قسمت می شود انسان و قسمت دیگر می شود بقر و .. . چه چیزی سبب شده که انسان بشود انسان ؟ حیوانیتش ؟ خیر زیرا اگر حیوانیتش سبب شده بود که بشود انسان پس باید به گاو هم انسان گفته شود . پس چه چیزی سبب شده است که به انسان ، انسان گفته شود ؟ همان امر ذاتی . به ان امری که سبب شده انسان بشود انسان و بقر بشود بقر ، به ان امر فصل حقیقی حکیمی گفته می شود که این را فقط خدا می داند چیست و ان کسانی که خداوند انها را آگاه کرده است

۲) **نوع دوم : فصل مشهوری منطقی :**

یعنی آن چیزی که در بین علمای منطق مشهور است که فصل است مثل ناطق و ساهل .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به امری گفته می شود که ذاتی نوع نیست (یعنی داخل در حقیقت و ماهیت نوع نیست بلکه خارج از حقیقت نوع است) بلکه عرضی برای نوع است و بعد از تمامیت ذاتیات عارض بر نوع می شود . مثل ناطق . ناطق چه به معنی تکلم و چه به معنی درک بگیرید عرضی است برای انسان و ذاتی نیست . و بعد از این که ذاتیات انسان تمام شد این ناطق عارض بر انسان می شود .

با حفظ این نکته ،

صغری : دخول عرض عام در فصل زمانی لازم می آید که ناطق ، فصل حقیقی حکیمی باشد

کبری : و لکن ناطق فصل حقیقی حکیمی نیست

نتیجه : پس دخول عرض عام در فصل لازم نمی آید

به بیان دیگر :

صغری : مبنای اشکال دخول عرض عام در فصل ، فصل حقیقی بودن ناطق است

کبری : فصل حقیقی بودن ناطق ، منتفی است

نتیجه : مبنای اشکال دخول عرض عام در فصل ، منتفی است و با انتفاء مبنای اشکال ، خود اشکال هم باطل می شود

صاحب کفایه دارد می گوید اصلا ناطق ذاتی نیست پس نهایتا اگر مفهوم شی را در مفهوم مشتق اخذ کنیم ، عرض عام در عرضی داخل می شود و این دخول اشکال ندارد .

شاهد بر این که ناطق و امثال ناطق فصل حقیقی نیست : علمای منطق برای حیوان دو فصل قریب ذکر کرده اند که این ها در عرض هم هستند و هیچکدام نزدیک تر به حیوان نیستند :

الف : حساس ب : متحرک بالاراده

این دلیل بر این است که ناطق و امثال ناطق فصل حقیقی نیست زیرا فصل قریب هرگز متعدد نمی شود . دلیل :

صغری : اگر فصل قریب متعدد باشد لازمه اش توارد علتین بر معلول واحد است

توضیح : فصل علت این حصه از جنس است . چه چیزی سبب شده است که حیوان حصه حصه شود و یک حصه از حیوان بشود انسان و

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حصه ی دیگر بشود بقر و حصه ی دیگر بشود فرس ، چه علتی سبب شده برای این حصه حصه شدن ؟ فصل علت است . پس فصل می شود علت . حالا که فصل شد علت و نوع شد معلول ایا یک شی می تواند دو علت داشته باشد ؟ خیر محال است به دلیل قاعده ی الواحد .

کبری : واللازم باطل (توارد علتین بر معلول واحد باطل است)

نتیجه : فلملزوم مثله (فصل قریب متعدد نیست)

استاد حیدری : این کلام صاحب کفایه دقیق نیست زیرا علمای منطق نمی آیند بگوید دو فصل قریب است بلکه می گویند یک فصل وجود دارد لکن فصل گاهی مفرد است و گاهی مرکب است و این جا مرکب است از حساس متحرک بالاراده

- **احتمال دوم :** یحتمل مراد از شی ، مصداق شی (یعنی افراد شی مثل انسان و بقر و ..) باشد . این احتمال هم باطل است . دلیل :
  - **صغری :** اگر مراد از شی مصداق شی باشد لازمه اش انقلاب قضیه ی ممکنه ی خاصه به قضیه ی ضروریه است

توضیح : یکی از مشتقات صرفی کلمه ی ضاحک است . این کلمه را بعد از انسان بگذارید : الانسان ضاحک . این قضیه ، قضیه ی ممکنه ی خاصه است (یعنی نه ضحک برای انسان ضروری است و نه عدم ضحک ، سلب الضروره عن الطرفین) حالا اگر مصداق شی در معنی ضاحک اخذ شود ، الانسان ضاحک تبدیل به این می شود : الانسان شی له الضحک ، مراد از شی هم مصداق شی است . سوال : کدام مصداق شی است که له الضحک ؟ انسان . پس این قضیه ی الانسان ضاحک منحل می شود به الانسان انسان له الضحک و این قضیه ی ضروریه است چون ثبوت شی برای نفس ضروری است .

  - **کبری :** واللازم باطل (انقلاب محال است)
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله .

پس نه مفهوم شی اخذ شده و نه مصداق شی پس اساسا شی در مفهوم مشتق اخذ نشده است پس مشتق بسیط است .

اشکال صاحب فصول به احتمال دوم :

صاحب فصول به سید شریف می گوید اگر مصداق شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش انقلاب نیست . این الانسان ضاحک را به این رساندیم : الانسان شی له الضحک بعد این را رسانیدم به : الانسان انسان له الضحک . اقای صاحب فصول می

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فرماید در این قضیه یک موضوع هست و یک محمول و یک قید . اگر موضوع الانسان باشد و محمول هم انسان باشد فقط ، این جا انقلاب لازم می آید اما محمول انسان خالی نیست بلکه محمول عبارت است از انسان له الضحک و ان وقت ثبوت انسان له الضحک برای الانسان ضروری نیست و آن چیزی که ثبوتش برای الانسان ضروری است انسان است . اما انسان له الضحک ضروری نیست برای الانسان زیرا اگر ضروری باشد انسان همیشه باید ضاحک باشد . بنابراین قضیه بر ممکنه ی خاصه باقی می ماند .

اشکال صاحب کفایه به اشکال صاحب فصول : صاحب کفایه می خواهد بفرماید انقلاب هست .

سوال : محمول در قضیه ی الانسان ، انسان له الضحک چیست ؟

جواب : در این که محمول در این قضیه چیست ، ۳ احتمال است :

- **احتمال اول :** محمول فقط مقید است . در این مثال ، در انسان له الضحک ما ۳ چیز داریم :
  1) مقید یعنی انسان
  2) قید یعنی له الضحک
  3) تقید یعنی رابطه ی بین انسان و له الضحک .

  طبق این احتمال اگر محمول فقط انسان باشد ، در این صورت انقلاب هست و وقتی که انقلاب بود حرف سیر میر شریف درست و اشکال صاحب فصول غلط خواهد بود .
- **احتمال دوم :** محمول مقید + تقید – قید است . یعنی محمول فقط مقید و تقید است . در الانسان انسان له الضحک ، محمول دو جزء است یعنی عبارت است از انسان + ارتباطش با له الضحک . محمول عبارت است از انسان با ارتباطش و ضحک داخل در محمول نیست .

  طبق این احتمال ، انقلاب هست . بخاطر این که همان طور که حمل انسان بر الانسان قضیه ی ضروری است حمل انسان مرتبط بر الانسان قضیه ی ضروریه است . در نتیجه حرف صاحب فصول باطل می شود و حرف سیر میر شریف صحیح خواهد بود
- **احتمال سوم :** محمول مقید + قید + تقید ، است . صاحب کفایه می فرماید در این صورت قضیه ی الانسان ، انسان له الضحک به دو قضیه منحل می شود :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۱. الانسان انسان

۲. الانسان له الضحک

الانسان ، انسان قضیه ی ضروریه است زیرا ثبوت شی لنفسه قضیه ی ضروریه است

الانسان له الضحک ، قضیه ی ممکنه ی خاصه است .

در این احتمال ، انقلاب لازم می آید ولو به اعتبار یک قضیه اش باشد . پس در این صورت حرف سید میر شریق مقبول است و حرف صاحب فصول غلط است . البته انقلاب در این صورت با دو صورت قبل تفاوت دارد.

سوال : به چه علت قضیه الانسان انسان له الضحک طبق این احتمال سوم منحل به دو قضیه سد ؟

جواب : صفت بر دو نوع است :

۱) گاهی مخاطب علم به ثبوت صفت برای موصوف ندارد . یعنی مخاطب شما قبل از این که بگویید فعل زید الکاتب ، نمی داند که زید کاتب است . در این صورت می گویند الصفه تفید فائده الاخبار . یعنی در این صورت متکلم گویا دو خبر دارد می دهد یکی این که فعل زید و دیگر این که زید کاتب .

۲) گاهی مخاطب علم به ثبوت صفت برای موصوف دارد . مثل این که من هنوز نگفته ام فعل زید الکاتب ، مخاطب این را می داند که زید کاتب است . در این صورت می گویند الصفه تفید فائده الصفت یعنی فائده اش توضیح است . در این جا من یک خبر داده ام . بنابراین این قانون است که صفت خبر از علم خبر است . حالا همین قانون را در مورد خبر پیاده می کنیم . اگر مخاطب قبل از این که خبر به او بدهید به این خبر علم داشته باشد ، این جا می گویند الخبر تفید فائده الصفت یعنی برای توضیح است .

در احتمال سوم می گوید الانسان ، انسان له الضحک . انسان موصوف است و له الضحک صفت است بعد این قضیه را به دو قضیه منحل کردیم . در احتمال سوم فرض این است که مخاطب علم به ثبوت این خبر ندارد و در این صورت صفت می شود خبر . بنابراین انسان را متصل کردیم به الانسان و می شود یک قضیه بعد له الضحک را متصل می کنیم به الانسان و این می شود قضیه ی دوم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته (این نکته هیچ ربطی به بحث ما ندارد) : یک اختلافی پیش می آید بین ابن سینا و فارابی . این الانسان ضاحک شد الانسان انسان له الضحک و بعد این قضیه تبدیل شد به دو قضیه . می گوید خود کلمه ی الانسان که موضوع است منحل می شود به یک قضیه ای . الانسان منحل می شود به یک مرکب و آن این است : شی له الانسانیه . این قضیه طبق نظر فارابی جهتش بالامکان است یعنی شی له الانسانیه بالامکان انسان له الضحک (چیزی که انسانیت برایش امکان دارد ولو تا ازل و ابد متصف به انسانیت نشود ، ضحک برایش ثابت است) اما طبق عقیده ی ابن سینا جهتش بالفعل است یعنی شی له الانسان بالفعل انسان له الضحک یعنی چیزی ای که در احد ازمنه ثالثه انسانیت برایش ثابت باشد ، ضحک برایش ثابت است .

بقی أمور (۶ امر)

الأول [بساطة مفهوم المشتق و البرهان علیها]

أن مفهوم المشتق (به تحقیق معنی مشتق – مراد مشتق صرفی و ان هم اسم است نه فعل) **علی ما حققه المحقق الشریف** (بنابر آن چیزی که تحقیق کرده است آن چیز را ، محقق شریف) **فی بعض حواشیه** (در بعضی از حواشی هایش – مراد حاشیه اش بر شرح مطالع ص ۱۱ است) **بسیط** (معنی مشتق ، بسیط است) **منتزع عن الذات** (چرا به این اقا خندان می گوییم ؟ به اعتبار این که ایشان مشغول به مبدا است . مبدا یعنی خندیدن . چون مشغول به خندیدن است ، خندان و ضاحک را از ایشان انتزاع می کنیم – این معنی بسیط انتزاع شده و گرفته شده است از ذات) **باعتبار تلبسها بالمبدإ** (به اعتبار مشغول شدن ذات به مبدا) و **اتصافها به** (و در ارتباط بودن ذات به مبدا ، یعنی چون این ذات در ارتباط با خندیدن است ما خندان را از ذات انتزاع می کنیم) **غیر مرکب** (خبر بعد از خبر ، مفهوم و معنی مشتق بسیط است ، مرکب نیست) **و** (دلیل سید شریف) **قد أفاد فی وجه** (افاده کرده است محقق شریف در عل بساطت مشتق) **ذلک** (بساطت) **أن مفهوم الشیء** (معنی و مفهوم شی درنظر گرفته نمی شود در معنی ناطق) **لا یعتبر فی مفهوم الناطق مثلا** (از باب مثال) **و إلا** (اگر معنی شی در نظر گرفته شود در معنی ناطق) **لکان العرض العام داخلا فی الفصل** (و دخول عرض عام در فصل باطل است) **و لو اعتبر فیه** (و اگر در نظر گرفته شود در مشتق) **ما صدق علیه الشیء** (چیزی که صدق می کند بر آن چیز ، شی – مصداق شی) **انقلبت مادة الإمکان الخاص** (منقلب می شود ماده ی امکان خاص) **ضرورة** (به ضرورت – منصوب به نزع خافض است) **فإن الشیء الذی له الضحک** (به سبب این که شی ای که برای آن شی ضحک است ، آن شی انسان است) **هو الإنسان و ثبوت الشیء لنفسه ضروری** (و ثابت بودن یک چیز برای خودش

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ضروری است) **هذا ملخص ما أفاده الشریف علی ما لخصه** (بنابر آن چه که خلاصه کرده است آن چیز را بعضی از اعاظم – فصول ص ۶۱) **بعض الأعاظم**

و (اشکال صاحب فصول بر احتمال اول) **قد أورد علیه** (ایراد شده است بر شریف) **فی الفصول بأنه یمکن أن یختار الشق الأول** (ممکن است که انتخاب شود شق اول (که مفهوم شی در معنی مشتق اخذ شود)) **و یدفع الإشکال** (و ممکن است که دفع بشود اشکال شریف – یعنی اشکال دخول عرض عام در فصل ممکن است که دفع شود) **بأن** (چگونه دفع شود ؟ به این که بودن ناطق از باب مثال فصل ، مبنی است بر عرف منطقیین زیرا که منطقیین معتبر دانسته اند ناطق را مجردا از مفهوم ذات یعنی شی) **کون الناطق مثلا فصلا مبنی علی عرف المنطقیین حیث اعتبروه مجردا عن مفهوم الذات و ذلک** (تجرد از ذات عند المنطقی) **لا یوجب وضعه** (سبب نمی شود که وضع شده باشد ناطق در لغت) **لغة کذلک** (مجردا عن مفهوم الذات – یعنی لازمه ی بسیط بودن منطقی ، بسیط بودن لغوی نیست لذا در منطق بسیط است اما در لغت مرکب است)

و فیه (اشکال صاحب کفایه به اشکال صاحب فصول) **أنه من المقطوع أن مثل الناطق قد اعتبر فصلا بلا تصرف فی معناه أصلا بل بما له من المعنی** (بلکه به ان چه که هست برای ناطق از معنی لغوی ، علمای منطق آورده اند او را در منطق و گذاشته اند او را فصل) **کما لا یخفی.**

نوار ۶۴ : ادامه ی مشتق : معنی مشتقات صرفیه – اشکال صاحب کفایه به احتمال اول در کلام سید شریف – اشکال صاحب فصول به احتمال دوم در دلیل سید شریف

و التحقیق (اشکال صاحب کفایه به احتمال اول استدلال سیر شریف) **أن یقال** (تحقیق این است که گفته شود) **إن مثل الناطق لیس بفصل حقیقی** (به تحقیق امثال ناطق ، فصل حقیقی نیستند - تا اشکال دخول عرض عام در فصل لازم بیاید) **بل لازم ما هو الفصل** (بلکه ناطق لازمه ی فصل حقیقی است نه این که خودش فصل حقیقی است – بلکه ناطق لازمه ی چیزی است که ان چیز فصل است) **و أظهر خواصه** (سوال می کنیم پس چرا از بین لوازم فصل حقیقی ، ناطق را انتخاب کردند و لوازم دیگر را نام نبردند ؟ می گوید چون ناطق آشکار ترین خاصیت فصل حقیقی است – البته این حرف هم دقیق نیست زیرا اظهر خواص مبتنی بر این است که بدانیم فصل حقیقی چیست و تمام لوازم هم بدانیم چی هستند و بگوییم از بین این لوازم ، اظهر این است – ناطق روشن ترین خاصیت ما هو الفصل است) **و إنما یکون فصلا مشهوریا منطقیا** (و امثال ناطق می باشد فصل مشهوری منطقی) **یوضع مکانه** (قرار می گیرد مثل ناطق مکان فصل حقیقی را) **إذا لم یعلم نفسه** (زمانی که معلوم نباشد خود فصل حقیقی) **بل لا یکاد یعلم کما حقق** (همان طور که تثبیت شده است این عدم معلومیت در محل خودش که فلسفه باشد) **فی محله** (عدم معلومیت) **و** (شاهد برای این که ناطق و امثال ان فصل حقیقی نیستند) **لذا** (بخاطر این که امثال ناطق فصل حقیقی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نیست) **ربما یجعل لازمان مکانه** (چه بسا قرار داده می شود دو لازم به جای فصل حقیقی – این بر طبق اعتقاد خودش است زیرا صاحب کفایه به حساس می گوید یک لازم و به متحرک بالاراده می گوید لازم دوم اما منطق دانان به این دو ، دو لازم نمی گویند بلکه این دو را مجموعا فصل قریب می دانند) **إذا کانا متساوی النسبة إلیه** (زمانی که بوده باشند این دو لازم ، مساوی باشد رابطه ی انها با فصل حقیقی یعنی هیچکدام اظهر از دیگری نیست – چرا گفته است متساوی النسبه ؟ چون اگر مختلف النسبه باشد و یکی اظهر از دیگری باشد دیگر اشکالی وارد نیست) **کالحساس و المتحرک بالإرادة فی الحیوان و علیه** (بنابر این که امثال ناطق فصل حقیقی نیست) **فلا بأس بأخذ مفهوم الشیء فی مثل الناطق** (پس اشکالی نیست در اخذ کردن و گرفتن مفهوم شی (چیز) در مثل ناطق) **فإنه** (مفهوم شی) **و إن کان عرضا عاما** (به سبب این که مفهوم شی هرچند عرض عام است برای انسان) **لا فصلا مقوما للإنسان** (نیست فصل مقدم برای انسان) **إلا أنه بعد تقییده بالنطق** (جز این که مفهوم شی بعد از مقید کردن مفهوم شی به نطق (یعنی بعد از این که مفهوم شی داخل در نطق شد) و متصف شدن مفهوم شی به نطق) **و اتصافه به کان** (می شود مفهوم شی از اظهر خواص انسان) **من أظهر.**

و بالجملة (خلاصه ی اشکال به احتمال اول) **لا یلزم من أخذ مفهوم الشیء فی معنی المشتق إلا دخول العرض فی الخاصة** (لازم نمی آید از اخذ کردن مفهوم شی در معنی مشتق مگر داخل شدن عرض عام در عرض خاص نه در ذاتی) **التی هی من العرضی** (خاصه ای که ان خاصه از عرضی است یعنی ذاتی نیست) **لا فی الفصل الحقیقی الذی هو من الذاتی** (داخل نشده است عرض عام در فصل حقیقی ای که آن فصل حقیقی از ذاتی است) **فتدبر جیدا.**

ثم قال (اشکال صاحب فصول به احتمال دوم) **إنه یمکن أن یختار الوجه الثانی** (ممکن است انتخاب شود احتمال دوم) **أیضا** (مثل انتخاب احتمال اول) **و یجاب** (و جواب داده می شود) **بأن المحمول لیس مصداق الشیء و الذات مطلقا** (به این که محمول نست مصداق شی و ذات مطلقا یعنی بدون قید – مصداق شی را انسان گرفتیم ، این جا می گوید محمول ، انسان خالی نیست) **بل مقیدا بالوصف** (بلکه محمول مقید به وصف است ، محمول انسان له الضحک است) **و لیس ثبوته** (و نیست ثبوت مصداق شی برای موضوع که الانسان باشد) **للموضوع حینئذ** (در حال مقیدا بالوصف) **بالضرورة لجواز أن لا یکون ثبوت القید ضروریا** (زیرا ممکن است که ثبوت قید ضروری نباشد بلکه امکانی باشد مثل ضحک) **انتهی** .

نوار ۶۵ : ادامه ی مشتق / اشکال صاحب کفایه بر اشکال صاحب فصول بر احتمال دوم در استدلال میر سید شریف

مطالب این جلسه در نوار ۶۳ پیاده شده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و يمكن أن يقال (ممكن است که گفته شود – رد بر صاحب فصول) **إن عدم كون ثبوت القيد ضروريا** (ضروری نبودن قید مثل الانسان انسان له الضحک) **لا يضر بدعوى الانقلاب** (صاحب فصول گفت که آن قید دو حالت دارد : یا آن قید ثبوتش برای موضوع ضروری است و یا ضروری نیست . اگر ضروری بود مثل الانسان انسان له النطق ، الان له النطق قید است و ثبوتش برای انسان ضروری است این جا قضیه ضروریه است اما یک مرتبه این قید ثبوتش برای موضوع ضروری نیست مثل الانسان انسان له الضحک .الان له الضحک قیدی است که ثبوتش برای الانسان ضروری نیست . این جا صاحب فصول فرمود این جا قضیه ضروریه نیست . حالا صاحب کفایه می فرماید اگر قید ضروریه نبود شمای صاحب فصول گفتید که انقلاب نیست اما من می گویم اگر قید ضروری نبود این مضر به ادعای شریف یعنی مضر به انقلاب نیست پس بازهم انقلاب هست – ثابت نبودن قید به صورت ضروری ضرر نمی زند به ادعای انقلاب ، انقلاب قضیه ی ممکنه ی خاصه به ضروریه پس حالا که مضر نیست بازهم انقلاب هست) **فإن** (با این عبارت می خواهد احتمال اول و دوم را بگوید) **المحمول** (محمول بر الانسان) **إن كان ذات المقيد** (اگر بوده باشد محمول ، خود المقید یعنی انسان) **و كان القيد خارجا** (و بوده باشد قید (له الضحک) خارج از محمول – تا حالا گفتیم که قید خارج است حالا می خواهد تقید هم خارج باشد که می شود احتمال اول یا می خواهد تقید داخل باشد که می شود احتمال دوم) **و إن كان التقيد** (ارتباط بین مقید و قید) **داخلا** (اگر چه بوده باشد تقید داخل در محمول) **بما هو معنى حرفي** (انسان که معنی اسمی است نه حرفی و له الضحک هم معنی حرفی نیست و اسمی است زیرا طرف نسبت قرار می گیرد اما تقید معنی حرفی است یعنی قوامش حداقل به دو چیز است – به عنوان این که این تقید معنی حرفی است) **فالقضية** (جواب ان کان ذات المقید و .. – پس قضیه ی الانسان انسان له الضحک) **لا محالة تكون ضرورية** (می شود ضروری در نتیجه حرف سید شریف مقبول است و اشکال صاحب فصول صحیح نیست) **ضرورة** (این جا مثال ایشان غلط است زیرا سید شریف احتمال دون را روی مثال ضاحک پیاده کرده است اما صاحب کفایه بحث را برده روی ناطق در حالی که ما در ناطق مشکلی نداریم زیرا این قضیه از اصل ضروری است لذا مرحوم مشکینی فرموده است من سهو القلم – علت برای این که قضیه در این دو احتمال ، ضروری می شود) **ضرورية ثبوت الإنسان** (محمول) **الذي يكون مقيدا بالنطق** (بخاطر بدیهی بودن ضروری بودن ثبوت انسانی که مقید به نطق است برای انسان) **للإنسان** (موضوع) **و** (احتمال سوم در محمول) **إن كان المقيد** (اگر بوده باشد محمول مقید به عنوان این که آن مقید ، مقید است بنابر این که بوده باشد قید داخل در محمول باشد) **به بما هو مقيد على أن يكون القيد داخلا فقضية الإنسان ناطق** (باید می گفت الانسان ضاحک) **تنحل في الحقيقة إلى قضيتين إحداهما قضية الإنسان إنسان و هي** (ان قضیه الانسان انسان) **ضرورية و الأخرى قضية الإنسان له النطق و هي** (و آن قضیه ی الانسان له الضحک) **ممكنة و ذلك** (این علت انحلال قضیه به دو قضیه) **لأن الأوصاف** (له الضحک) **قبل العلم بها أخبار كما أن الأخبار بعد العلم تكون أوصافا** (همان طور که خبر بعد از علم به خبر می باشد آن خبر ، صفت) **فعقد الحمل** (محمول – البته تعبیر به محمول دقیق نیست زیرا عقد الحمل به اتصاف موضوع به محمول گفته می شود اما مراد صاحب کفایه در این جا از عقد الحمل ، محمول است) **ينحل إلى**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

القضیهٔ کما أن عقد الوضع (موضوع ، الانسان) **ینحل إلی قضیهٔ مطلقهٔ عامهٔ عند الشیخ و قضیهٔ ممکنهٔ عامهٔ عند الفارابی فتأمل**

نوار ۶۶ : ادامه ی مشتق / اشکال صاحب فصول بر اشکال خودش بر احتمال دوم استدلال سید میر شریف ، اشکال صاحب کفایه بر اشکال صاحب فصول بر اشکال خودش

سید میر شریف در احتمال دوم چی گفت ؟ گفت اگر مصداق شی در مفهوم مشتق اخذ شود لازمه اش انقلاب است . صاحب فصول گفت لازمه اش انقلاب نیست . حالا صاحب فصول آمده است به این اشکال خودش اشکال گرفته است یعنی می گوید این اشکال من وارد نیست یعنی من تا الان می گفتم انقلاب نیست اما الان می گویم انقلاب است .

عبارت صاحب فصول پنج خط است . صاحب کفایه از عبارت ایشان یک چیزی فهمیده است بعد می آید بر طبق فهم خودش عبارت صاحب فصول را معین می کند و اشکال می گیرد بر صاحب فصول در حالی که صد در صد مراد و مقصود صاحب فصول این چیزی که صاحب کفایه بیان فرموده است ، نیست . بهترین کسی که این جا توضیح داده است مرحوم قوچانی است . مرحوم مشکینی هم خوب گفته است .

اشکال صاحب فصول بر اشکال خودش : می خواهد بگوید انقلاب است .

در قضیه ی الانسان ضاحک که قضیه ی ممکنه است ، موضوع چیست ؟ (این ها بیانات صاحب فصول است طبق فهم صاحب کفایه – یعنی صاحب کفایه خیال می کنند صاحب فصول این را می خواهند بگویند) :

جواب : موضوع دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی موضوع الانسان به شرط المحمول است . در این صورت قضیه ضروریه موجبه می شود . این قضیه ی الانسان کاتب قضیه ی ممکنه است زیرا کاتب برای انسان امکان دارد و ضروری نیست . این جا موضوع چیست ؟ می گوید دو صورت دارد یکی موضوع این باشد : الانسان به شرط المحمول . به شرط المحمول یعنی چی ؟ محمول کاتب بود ، یک کلمه ی به شرط بیاورید رویش و بگذاری جلوی الانسان و بگویید الانسان بشرط الکاتب . به این می گویند موضوع به شرط محمول . سوال : انسان به شرط این که کاتب باشد ، کاتب بودن برایش ضروری است یا ممکن ؟ ضروری است . اگر گفتید موضوع عبارت است از الانسان به شرط محمول یعنی الانسان به شرط کاتب ، کاتب بودن برایش ضرورت دارد
- **صورت دوم :** گاهی موضوع الانسان به شرط عدم المحمول است . در این صورت قضیه ضروریه ی سالبه است (ضروریه به شرط عدم محمول) . اگر گفتیم موضوع یعنی الانسان به شرط عدم محمول . یک کلمه ی عدم بگذارید روی محمول و بگذارید بعد از الانسان یعنی این طور : الانسان بشرط عدم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الکاتبیه . الانسان به شرط این که کاتب نباشد ، ایا کاتب بودن برایش ضروری است یا کاتب نبود ؟ کاتب نبودن . لذا باید این طور گفت الانسان به شرط عدم الکاتبیه لیس بکاتب بالضروره .

حالا صاحب فصول می گوید مراد سید شریف از انقلاب ، انقلاب در این دو صورت است لذا کلامش صحیح است .

یعنی صاحب فصول می فرماید این که مرحوم شریف فرموده است قضیه ی الانسان ضاحک ، که قضیه ی ممکن است تبدیل به ضروریه می شود مرادش این دو نوع ضروریه است یعنی ضروریه به شرط المحمول (الانسان بشرط الضاحکیه ، ضاحک بالضروره) یا ضروریه به شرط عدم المحمول (الانسان بشرط عدم الضاحکیه لیس بضاحک بالضروره) حالا که مرادش از این ضروریه این دو نوع ضروریه است ، حرفش درست است و اشکال ما وارد نیست . صاحب کفایه از عبارت صاحب فصول این مطلب را فهمیده است .

کلام صاحب فصول پر از قرینه است که مراد ایشان اینی که صاحب کفایه بیان کرده است ، نیست .

حالا این که چطور صاحب کفایه این طور فهمیده است را بیان می کنم .

اشکالات صاحب کفایه به اشکال صاحب فصول به اشکال خودش :

- **اشکال اول :** می گوید اقای صاحب فصول ، انقلاب شریف غیر از انقلاب شماست . ایشان می فرماید آن انقلابی که سید شریف ادعی کرد ، از چه ناحیه ای ادعی کرد ؟ از گرفتن مصداق شی در معنی مشتق . ولی این انقلابی که شمای صاحب فصول دارید درست می کنید ، این انقلاب را از کدام ناحیه دارید درست می کنید ؟ از ناحیه ی موضوع . در حالی که سید می گوید به موضوع دست نزن . خلاصه این که : انقلاب شریفی غیر از انقلاب فصولی است .
- **اشکال دوم :** صاحب کفایه می فرماید :
  - ❖ **صغری :** اگر ما از این راه شما وارد بشویم لازمه اش این است که تمام قضایای عالم بشود قضیه ی ضروریه زیرا هر قضیه ای را که به دست شما بدهند می گویید موضوع به شرط محمول می شود قضیه ی ضروریه موجبه و موضوع به شرط عدم محمول می شود قضیه ی ضروریه ی سالبه
  - ❖ **کبری :** واللازم باطل (ما فقط قضیه ی ضروریه نداریم بلکه قضایا اقسامی دارند)
  - ❖ **نتیجه :** فلملزوم مثله

لکنه (لکن صاحب فصول) **قدس سره تنظر فیما أفاده بقوله و فیه نظر** (اشکال گرفته است در چیزی که (اشکال خودش بر سید) افاده کرده است صاحب فصول آن چیز را به سیله ی سخن خودش که فرمود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در این اشکال من ، اشکال است) **لأن** (از این جا تا انتهی این ها عبارت صاحب فصول است – صاحب کفایه از ضروریه ی عبارت صاحب فصول ، ضروریه به شرط المحمول و ضروریه شرط عدم المحمول فهمیده است) **الذات** (به دلیل این که ذات – صاحب کفایه مراد از این ذات را موضوع گرفته است یعنی الانسان – درحالی که مراد صاحب فصول از این ذات موضوع نیست بلکه همان شی ای است که در معنی ضاحک است) **المأخوذة مقیدة بالوصف** (ذاتی که در نظر گرفته می شود در حالی که این ذات مقید است به وصف (محمول – کاتب) – در حالی که مراد صاحب فصول از ماخوذه ، گرفته می شود است نه در نظر گرفته می شود) قوة أو فعلا (قید وصف ، حالا آن وصف بالقوه باشد مثل الانشان بشرط کاتب بودن بالقوه یا آن وصف فعلی باشد مثل این : الانسان به شرط کاتب بودن بالفعل) **إن** (خبر ان) **کانت مقیدة به واقعا** (اگر بوده باشد آن ذات ، در نظر گرفته شود به عنوان مقید به وصف در واقع یعنی شما این را در نظر گرفتید که این ذات این وصف را در واقع داراست) **صدق الإیجاب بالضرورة** (صدق می کند ایجاب بالضروره یعنی موجبه ی ضروریه – اگر موضوع را شما این طور در نظر گرفتید که در واقع دارای وصف است ، خب آن وصف ثبوتش برای این موضوع ضروری است در نتیجه انقلاب هست) **و إلا** (این جا محشین به این الا اشکال گرفته اند اما من طوری معنی می کنم که اشکال بهش وارد نشود – اگرمقید به عدم الوصف باشد – تا الان بحث ما روی مقید به وصف بود – اما از الان به بعد موضوع را طوری در نظر می گیریم که موضوع مقید به عدم وصف است) **صدق السلب بالضرورة** (سالبه ی ضروریه) **مثلا لا یصدق زید کاتب بالضرورة** (صادق نیست زید کاتب باضضروره زیرا کاتب بودن برای زید ضروری نیست اما اگر گفتید زید الکاتب ، کاتب بالضروره این درست است) **لکن یصدق زید [الکاتب] بالقوة أو بالفعل کاتب بالضرورة** (منشا توهم صاحب کفایه همین است . مرحوم مشکینی و مرحوم فیروز آبادی توضیح داده اند . در عبارت فصول این بوده است : زید زید کاتب . این زید دوم از کجا آمده است ؟ مصداق شی در کاتب اخذ شده است ، زید کاتب شده است زید شی له الکتابه و مراد از شی مصداق شی است و مصداق شی یعنی همین موضوع پس شده زید زید الکاتب . بعد دیده است دو تا زید است در عبارت ، فکر کرده یکی اضافی است و یکی را خط زده است . صاحب کفایه به متن فصول نگاه کرده و دیده چنین نوشته شده است : زید الکاتب ، و دیده است خبر ندارد ، آمده است از جیب خودش یک خبری درست کرده و گفته زید الکاتب ، کاتب و در ذهن مبارکش آمده است که صاحب فصول موضوع را به قید محمول گرفته است) **انتهی** .

و (اشکال اول صاحب کفایه بر اشکال صحاب فصول بر اشکال خودش) **لا یذهب علیک أن صدق الإیجاب بالضرورة** (صدق کردن موجبه ی ضروریه) **بشرط کونه مقیدا به واقعا** (به شرط این که موضوع (انسان) در نظر گرفته شود که این موضوع مقید است در واقع به محمول ، یعنی الانسان کاتب یعنی الانسان به قید الکاتبیه ، کاتب بالضروره) **لا یصحح دعوی الانقلاب** (صادق بودن موجبه ی ضروریه آن انقلاب شریف را درست نمی کند زیرا شما در موضوع دست بردید اما شریف دست در موضوع نمی برد بلکه دست در مصداق شی می برد – تصحیح نمی کند ادعای انقلاب را) **إلی الضروریة ضرورة** (علت برای لا یصحح) **صدق**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الإيجاب بالضرورة بشرط المحمول فی کل قضیة (بخاطر این که بدیهی است که صدق می کند ایجاب بالضروره (موجبه ی ضروریه) به شرط محمول در هر قضیه ای هرچند بوده باشد ان قضیه ممکنه)

نوار ۶۷ : ادامه ی مشتق / بیان کلامی از صاحب فصول و رد بر آن

و لو کانت ممکنة کما (این عبارت می خواهد بگوید وقتی یک قضیه را دست شما می دهند نباید هیچ تصرفی در موضوع ان انجام بدهید لذا اگر الانسان ضاحک را بدهند دست شما و بپرسند این چه قضیه ای است ؟ باید بگویید ممکنه ولو با تصرف بشود یک قضیه ی ضروریه) **لا یکاد یضر** (چی بهش ضرر نمی زند ؟ این که شما موضوع را مقید کنید به عدم المحمول – با این کار و تصرف شما قضیه از ممکنه بودن خارج نمی شود) **بها صدق السلب کذلک** (بالضروره – در چه صورت سلب صادق است بالضروره ؟ در صورتی که موضوع را مقید کنید به عدم المحمول مثل این قضیه الانسان بشرط عدم الضحک ، لیس ضاحکا بالضروره) **بشرط عدم کونه** (در نظر گرفته نشود موضوع ، که مقید است به محمول در واقع) **مقیدا به واقعا** (همان طوری که ضرر نمی زند به ممکنه بودن (یعنی قضیه ، قضیه ی ممکنه است) صادق بودن سلب ، بالضروره به شرط نبودن موضوع ، مقید به محمول در واقع – می گوید اگر شما آمدید موضوع را مقید کردید به عدم المحمول و قضیه را تبدیل کردید به ضروریه ، این ضروریه بودن مضر به ممکنه بودن نیست یعنی نباید هیچ تصوری در موضوع انجام بدهید) **لضرورة السلب** (چرا با این شرط سالبه بالضروره صادق است ؟) **بهذا الشرط** (بخاطر ضروری بودن سلب با این شرط – موضوع به شرط عدم المحمول) **و** (علت برای لایصحح – می خواهد بگوید بازهم حرف شما انقلاب شریفی را درست نمی کند) **ذلک** (علت دوباره لایصحح) **لوضوح** (در منطق یک ماده داریم و یک جهت . ماده به آن ارتباط واقعی می گویند که بین موضوع و محمول است . مثلا یک نفر می گوید الانسان ضاحک و بعد از ضاحک هیچ کلمه ای نمی آورد . اگر از شما سوال کنند که چه رابطه ای است بین انسان و ضاحک ، می گویید امکان است . به این امکان ماده می گویند . جهت به ان ماده ای گفته می شود که در قضیه ذکر شده است مثلا شما می گویید الانسان ضاحک بالامکان یا الانسان ناطق بالضروره . صاحب کفایه می فرماید اقای صاحب فصول وقتی که قضیه را به ما دادند باید به موضوع و محمول دست نزنید و ببینید که بین موضوع و محمول چه نسبی و چه ماده ای بر قرار است اما شما آمدید به موضوع دست زدید و تصرف کردید) **أن المناط فی الجهات و مواد القضایا** (بخاطر این که بدیهی است این که ملاک و ضابطه در جهت قضیه و ماده ی قضیه – می خواهد بگوید ضابطه ی پیدا کردن ماده ی قضیه این است که شما در موضوع و محمول تصرف نکنید بعد ببینید چه ماده و چه رابطه ای بین موضوع و محمول برقرار است) **إنما هو** (همانا می باشد آن مناط) **بملاحظة** (با در نظر گرفتن این است که) **أن نسبة هذا المحمول إلی ذلک الموضوع** (نسبت این محمول با آن موضوع) **موجهة بأی جهة منها** (موجه می باشد به کدام جهتی از آن جهات یعنی اگر خواستی جهت قضیه را پیدا کنی باید نگاهت فقط به موضوع و محمول باشد نه این که به موضوع باشد با شرط محمول یا شرط عدم المحمول) **و مع أیة منها فی نفسها صادقة** (و با کدام از آن مواد ، خود این نسبت صادق است) **لا بملاحظة** (توضیح فی نفسها – نه با در نظر گرفتن

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ثبوت نسبت برای موضوع در واقع یا عدم ثبوت نسبت برای موضوع در واقع) **ثبوتها له واقعا أو عدم ثبوتها له کذلک** (واقعا) **و إلا** (اگر ملاحظه بشود – چی ملاحظه شود ؟ موضوع مقید به محمول یا مقید به عدم محمول) **کانت الجهۀ منحصرۀ بالضرورۀ** (می باشد جهت قضیه منحصر به ضروریه) **ضرورۀ** (دلیل انحصار) **صیرورۀ الإیجاب أو السلب بلحاظ الثبوت و عدمه واقعا ضروریا** (بخاطر این که بدیهی است که می گردد ایجاب یا سلب با در نظر گرفتن ثبوت (در نظر بگیریم که محمول برای موضوع ثابت است) و عدم ثبوت (در نظر بگیریم که محمول برای موضوع در واقع ثابت نیست) در واقع ، می گردد آن ایجاب و سلب ضروری) **و یکون** (و می شود از ضروری) **من باب الضرورۀ بشرط المحمول**.

و بالجملۀ (انقلاب شمای فصول غیر از انقلاب سید میر شریف است) **الدعوی** (ادعای سید میر شریف) **هو** (عبارت است آن ادعی) **انقلاب مادۀ الإمکان** (امکان خاص) **بالضرورۀ** (منقلب شدن ماده ی امکان به ضروره است) **فیما** (در قضیه ای که خود موضوع در نظر گرفته شود و تصرفی در موضوع نشود) **لیست مادته واقعا فی نفسه و بلا شرط غیر الإمکان** (در قضیه ای که نیست ماده ی آن قضیه در واقع ، خود آن قضیه و بدون شرط (نه این که موضوع را تصرف کن درش و موضوع را به شرط محمول یا شرط عدم محمول بگیر) غیر از امکان یعنی سید شریف در قضیه ای ادعای انقلاب می کند که اگر ما باشیم و خود موضوع و خود محمول و تصرفی در آن نکنیم ماده ی آن قضیه امکان است)

مطلب دوم : صاحب کفایه یک حرف دیگر از صاحب فصول نقل می کند و ان را رد می کند . این رد هم مال خود صاحب فصول است . یعنی صاحب کفایه با اشکالی که صاحب فصول بر سید گرفت می آید بر حرف دیگر صاحب فصول اشکال می گیرد .

کلام صاحب فصول : سید شریف گفت که اگر مصداق شی در مفهوم مشتق اخذ شود لازمه اش انقلاب است . حالا حرف فصول این است که حتی اگر مفهوم شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش انقلاب است . نه این که فقط در صورت دوم لازمه اش انقلاب است . مثلا الانسان ضاحک . این یک قضیه ی ممکنه است حالا اگر در معنی ضاحکم مفهوم شی اخذ شود یعنی این طور بشود : الانسان شی له الضحک یعنی انسان چیزی است که برایش ضحک است . اقا ثبوت شی له الضحک برای انسان ضروری است . ثبوت شی برای انسان ضروری است زیرا شما یک انسانی نمی توانی پیدا کنی که شی نباشد .

اشکال صاحب کفایه : اگر شی به تنهایی حمل شده بود بر الانسان ، ضروری بود اما فرض این است که شی به تنهایی حمل نشده بلکه شی با قیدش حمل شده و شی ضحک دار ثبوتش برای انسان ممکن است نه ضروری . این اشکال صاحب کفایه بر طبق مبنای صاحب فصول است و الا صاحب کفایه این حرف را قبول نداشت .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و قد انقدح بذلک (ولایذهب علیک تا سر همین مطلب) **عدم نهوض ما أفاده** (قیام نمی کند چیزی که افاده کرده صاحب فصول ان چیز را – ما افاده یعنی فیه نظر صاحب فصول) **رحمه الله بإبطال الوجه الأول** (برای باطل کردن وجه اول – اخذ مفهوم شی در معنی مشتق) **کما زعمه** (همان طور که گمان کرده است ، نهوض را) **قدس سره فإن** (علت برای قد انقدح) **لحوق مفهوم الشیء و الذات** (به دلیل این که عارض شدن مفهوم شی و ذات برای مصادیق این دو) **لمصادیقهما** (مراد از مصادیق موضوع است یعنی عروض شی بر الانسان) **إنما یکون ضروریا** (می باشد این لحوق و عروض ضروری) **مع إطلاقهما** (با مطلق بودن شی و ذات یعنی خود شی را محمول بگیری بدون قیدش – حال انکه محمول شی خالی نیست بلکه شی است با قیدش مثلا شی له الضحک) **لا مطلقا** (نه به نحو مطلق) **و لو مع التقید** (ولو این شی با قیدش – یعنی این طور نیست که شی مطلقا برای الانسان ضروری باشد . فقط شی خالی ثبوتش برای موضوع ضروری است اما شی با قید ثبوتش برای موضوع امکانی است) **إلا بشرط تقید المصادیق به** (در یک صورت ضروری می شود – مگر به شرط مقید بودن موضوع به محمول) **أیضا** (همان طور که شی مقید است – یعنی همان طور که شی مقید به له الضحک است شما بیایید الانسان که موضوع است را نیز مقید به له الضحک کنید در این جا ثبوت ضاحک برای الانسان مقید به له الضحک ضروری است) **و قد عرفت حال الشرط** (شرط تقید المصادیق به) **فافهم** .

نوار ۶۸ : ادامه ی مشتق / استدلال صاحب کفایه بر رد احتمال دوم – دلیل دوم بر بسیط بودن مشتق – مراد بسیطی ها از بسیط بودن معنی مشتق

مطلب اول : صاحب کفایه خودش یک دلیلی درست کرده است و می گوید اگر سید میر شریف برای رد احتمال دوم از این دلیل ای که ما می گوییم هم اولی بود از دلیل خودش و هم الیق بود از دلیل خودش .

الیق (سزاوارتر) و اولی به جای دلیل بر رد احتمال دوم این است که گفته شود :

- **صغری** : اگر مصداق شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش دخول نوع در فصل است
- **توضیح** : اگر بگوییم مصداق شی در معنی مشتق اخذ شده است ، لازمه اش دخول نوع در فصل است . چگونه لازمه اش دخول نوع در فصل است ؟ شما می گویید الانسان ناطق . ناطق فصل است برای انسان است . حالا اگر مصداق شی در معنی ناطق اخذ شود ، الانسان ناطق می شود الانسان شی له النطق . بعد مراد از شی ، مصداق شی باشد . از بین مصادیق شی ، مراد در این جا باید انسان باشد زیرا از بین مصادیق شی ،این انسان است که له النطق است . ان وقت الانسان ناطق می شود الانسان انسان له النطق و این یعنی دخول نوع در فصل و دخول نوع در فصل باطل است زیرا فصل خودش جزء نوع است .
- **کبری** : واللازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

سوال : علت الیق بودن و علت اولی بودن این استدلال چیست ؟

جواب :

- علت الیق بودن عبارت است از : احتیاج نداشتن به عوض کردن مثال است . سید میر شریق موقعی که می خواست احتمال اول را رد بکند مثال به ناطق زد اما وقتی که خواست احتمال دوم را رد کند مثال را عوض کرد و مثال به ضاحک زد زیرا دلیلش اقتضی می کرد که مثال عوض بشود . اما اگر سید میر شریف دلیل ما را بگویید دیگر نیازی به عوض کردن مثال ندارد . نه تنها نیازی به عوض کردن مثال نیست بلکه باید مثال عوض نشود . این علت از مرحوم مشکینی است .
- علت اولی بودن عبارت است از : دخول نوع در فصل باطل است مطلقا چه امثال ناطق فصل حقیقی باشد و چه مشهوری منطقی باشد . صاحب کفایه این را می خواهد بگوید که اگر سید از دلیل ما استفاده می کرد این دلیل ما همه جانبه است . شما این کلمه ی ناطق را اگر فصل حقیقی بگیرید دخول فصل حقیقی در نوع باطل است زیرا فصل حقیقی جزء نوع است . و اگر امثال ناطق را فصل مشهوری منطقی بگیرید یعنی بگویید ناطق عرض خاص است بازهم دخول نوع در عرض خاص باطل است زیرا عرض خاص یک امری است خارج از حقیقت انسان حالا اگر این انسان جزء عرض خاص باشد مشکل این است که انسان جزء چیزی باشد که ان چیز خارج از حقیقت و ماهیت خودش است یعنی انسان اجنبی می شود از خودش .

ثم إنه (به تحقیق شریف) **لو جعل التالی فی الشرطیۀ الثانیۀ** (اگر مصداق شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش انقلاب است – این کلمه ی لازمه اش انقلاب است را تالی می گویند و به قبل از آن مقدم می گویند – اگر قرار بدهد شریف تالی را در قضیه ی شرطیه ی دوم) **لزوم أخذ النوع فی الفصل** (لازم آمدن اخذ شدن نوع در فصل یعنی این طور می گفت اگر مصداق شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اشد دخول نوع در فصل است) **ضرورۀ** (علت برای لزوم) **أن مصداق الشیء الذی له النطق هو الإنسان** (بخاطر این است که بدیهی است که مصداق شی ای که له النطق است و نطق دارد ، انسان است) **کان ألیق** (جواب لو) **بالشرطیۀ الأولی** (می بود این تالی سزاوارتر از شرطیه ی اول) **بل کان أولی** (بلکه این تالی اولی است) **لفساده** (تالی – اخذ نوع در فصل) **مطلقا** (علت برای اولی بودن – به دلیل فاسد و باطل بودن دخول نوع در فصل مطلقا – چه ناطق فصل حقیقی باشد و چه فصل مشهوری منطقی) **و** (بیان مطلقا) **لو لم یکن مثل الناطق بفصل حقیقی** (اگرچه نبوده باشد مثل ناطق فصل حقیقی یعنی فصل مشهوری منطقی باشد) **ضرورۀ** (علت برای باطل بودن اخذ نوع در فصل مشهوری منطقی) **بطلان أخذ الشیء فی لازمه و خاصته** (عرض خاص شی) **فتأمل جیدا**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب دوم : دلیل دوم بر بساطت

- **صغری :** اگر معنی مشتق ، مرکب باشد لازمه اش ، تکرر موصوف است

توضیح : شما می گویید زید الکاتب کذا . این زید مبتدا و موصوف است . کاتب صفت و کذا ، خبر است . حالا اگر بگویید در الکاتب مفهوم شی اخذ شده است ، لازمه اش این است که موصوف کتابت تکرار شده باشد زیرا این طور می شود زید شی له الکتابه کذا . معنی این می شود : زیدی که این صفت دارد ، شی ای که این صفت دارد کاتب است ، کذا .

حالا اگر مصداق شی اخذ شود این طور می شود زید ، زید له الکتابه کذا . زیدی که این صفت دارد و زیدی که این صفت دارد دارای کتابت است کذا . پس چه مفهوم شی و چه مصداق شی در معنی مشتق اخذ شود لازمه اش تکرار موصوف است .

- **کبری :** واللازم باطل (لانه خلاف الوجدان و المتفاهم عرفا عند استعمال المشتق)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

ثم إنه (می خواهد دلیل دوم بیاورد برای بسیط بودن) **یمکن أن یستدل** (ممکن است که استدلال بشود بر بسیط بودن معنی مشتق) **علی البساطۀ بضرورۀ** (به سبب بدیهی بودن – بدیهی بودن بخاطر تبادر است) **عدم تکرار الموصوف** (تکرار نشدن موصوف) **فی مثل زید الکاتب و لزومه** (و لازم آمدن تکرار موصوف) **من الترکب** (از مرکب بودن معنی مشتق) **و** (تفسیر ترکب) **أخذ الشیء مصداقا أو مفهوما فی مفهومه**

مطلب سوم : اقسام بساطت : بساطت بر دو نوع است :

- **نوع اول : بساطت به حسب المفهوم :** یعنی از لفظ معنی واحد تصور و ادراک شود اعم از این که این معنی واحد با تحلیل عقلی منحل به دو شی بشود یا منحل نشود . اگر می گویند این لفظ به حسب مفهوم بسیط است ، این جمله یعنی چی ؟ یعنی با شنیدن این لفظ یک معنی در ذهن می آید .

مثال اول : انسان . شما با شنیدن لفظ انسان یک معنی در ذهنت می آید . اما این معنی با تجزیه و تحلیل عقلی به دو چیز تحلیل می شود حیوان و ناطق . این جا می گویند انسان به حسب مفهوم بسیط است

مثال دوم : بیاض . شما با شنیدن کلمه ی بیاض یک معنی در ذهنت می آید اما این سفیدی با تجزیه و تحلیل عقلی ، منحل نمی شود به دو معنی .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در مقابل بساطت به حسب مفهوم ، مرکب به حسب مفهوم است که یعنی با شنیدن لفظ دو معنی به ذهن می آید . مثل کلمه ی حیوان ناطق

- **نوع دوم : بساطت به حسب الحقیقه .** صاحب کفایه این را نگفته است . ما این را بیان کردیم . از لفظ معنای واحد تصور و ادراک شود و این معنی حتی با تجزیه و تحلیل عقلی هم منحل به دو شی نشود . مثل واجب الوجود تعالی یا بیاض .

در مقابل بساطت به حسب الحقیقه ، مرکب به حسب الحقیقه است . مثل انسان

نسبت بین این دو بساطت ، عام و خاص مطلق است . یعنی هر بسیط به حسب الحقیقه ، بسیط به حسب المفهوم هست و لاعکس .

این توضیحات برای این است که کسانی که می گویند مشتق بسیط است ، بسیط به حسب المفهوم مرادشان است . مثلا می گویند با شنیدن قائم یک معنی در ذهن می آید و آن ایستاده است اما اگر ایستاده را بخواهید تحلیل کنید دو چیز در ذهن می آید که عبارت است از : شی ثبت له القیام .

نتیجه نهایی : صاحب کفایه مرکبی شد نه بسیطی . اگر هم قاطعانه نگوییم باید بگوییم احتمالا مرکبی است .

إرشاد [معنی البساطة مفهوما]

لا یخفی أن معنی البساطة بحسب المفهوم (مخفی نیست این که معنی بسیط بودن به حسب مفهوم و معنی) **وحدته إدراکا و تصورا** (یکی بودن مفهوم است از جهت درک و تصور یعنی شما با شنیدن لفظ یک معنی برای شما تصور می شود) **بحیث لا یتصور عند تصوره إلا شیء واحد** (به گونه ای که تصور نمی شود هنگام تصور مفهوم مگر یک شی) **لا شیئان** (نه دو چیز) **و إن انحل بتعمل من العقل إلی شیئین** (اگر چه منحل می شود آن شی با تحلیلی از ناحیه ی عقل به دو شی) **کانحلال مفهوم الشجر و الحجر إلی شیء له الحجریة أو الشجریة مع وضوح بساطة مفهومهما** (با روشن بودن بسیط بودن مفهوم حجر و شجر)

اگر یک معنی با تجزیه و تحلیل عقلی به دو چیز منحل شد ایا این مضر به بساطت به حسب المفهوم هست یا نیست ؟ نیست زیرا ممکن است لفظ معنایش بسیط باشد اما با تجزیه و تحلیل عقلی منحل بشود به دو چیز

و بالجملة لا ینثلم (شکسته نمی شود به وسیله ی منحل شدن به دو چیز) **بالانحلال إلی الاثنینیة بالتعمل العقلی** (به واسطه ی تحلیل عقلی) **وحدة المعنی و بساطة المفهوم** (چه چیزی شکسته نمی شود ؟ یکی بودن معنی و بسیط بودن مفهوم) **کما لا یخفی و إلی ذلک** (بساطت مفهومی و مرکب تحلیلی عقلی) **یرجع الإجمال و التفصیل** (به همین رجوع می کنید اجمال و تفصیل – شما می گویید الانسان

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حیوان ناطق . این الانسان مجمل است و حیوان ناطق مفصل آن مجمل است . این یعنی این که انسان به حسب مفهوم بسیط است اما به حسب حقیقت مرکب است) **الفارقان بین المحدود** (این اجمال و تفصیل فرق می گذارند بین محدود یعنی معرف (انسان)) **و الحد** (معرف یعنی حیوان ناطق) **مع ما هما علیه** (با آن چیزی که این دو بر آن چیز هستند) **من الاتحاد ذاتا** (بیان ما هما علیه – از متحد بودن ذاتی یعنی ماهیتا و ذاتا یک چیز هستند) **فالعقل بالتعمل** (پس عقل به واسطه ی تحلیل عقلی) **یحلل النوع** (تحلیل می کند نوع را) **و یفصله** (تکه تکه می کند نوع را) **إلی جنس و فصل بعد ما کان أمرا واحدا إدراکا** (بعد از این که این نوع امر واحد است ادراکا و یک شی است از جهت تصور) **و شیئا فاردا تصورا فالتحلیل یوجب** (پس تحلیل سبب می شود شکافته شدن چیزی که ان محدود روی آن چیز بوده است از جمع و بستن یعنی انسان بسته بود بعد عقل آمد آن را شکافتش و تبدیل شد به حیوان ناطق) **فتق ما هو علیه من الجمع و الرتق**

نوار ۶۹ : ادامه ی مشتق / وجود فرق واقعی بین مشتق و مبدا و جواب صاحب کفایه به اشکال صاحب فصول به کلام فلاسفه

مطلب اول :

- **مقدمه :** بین موضوع و محمول باید از یک جهتی اتحاد باشد و الا حمل محمول بر موضوع صحیح نیست . اگر شما یک قضیه ی حملیه درست می کنید و یک چیز را موضوع و و چیز دیگری را محمول قرار می دهید این موضوع و محمول از یک جهت باید یکی باشند چون اگر این دو از هیچ جهتی یکی نباشند ، این ها می شوند دو امر متباین و حمل متباین بر متباین صحیح نیست . مثل این که شما بگویید زید عمرو . این حمل ، غلط است .

یکی بودن بر ۳ نوع است :

۱) **نوع اول : اتحاد خارجی یا مصداقی :** یعنی موضوع و محمول از حیث خارج یکی هستند یعنی این موضوع و محمول هردو موجود می شوند به یک وجود مثل الانسان جالس . اگر این الانسان و جالس هردو یکی هستند به حسب موجود خارجی پس تغایرشان به حسب چیست ؟ تغیرشان هم مفهومی است و هم ماهوی . مفهوم و ماهیت انسان با مفهوم و ماهیت جالس فرق دارد

۲) **نوع دوم : اتحاد خارجی و ماهوی :** یعنی این موضوع و محمول هردو موجود می شوند به یک وجود و هردو یک ماهیت هستند . مثل الانسان حیوان ناطق . الانسان و حیوان ناطق هردو به یک وجود موجود می شوند و هردو یک ماهیت هستند . در این صورت تغایرشان از چه جهت است ؟ تغایر ، تغایر مفهومی است زیرا انسان بسیط است به حسب مفهوم اما حیوان ناطق به حسب مفهوم مرکب است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۳) **نوع سوم : اتحاد خارجی و ماهوی و مفهومی** : یعنی موضوع و محمول خارجا و ماهیتا و مفهوما یک چیز هستند مثل الانسان بشر یا الانسان نسان . تغایر بین این ها در چیست ؟ تغیرشان اعتباری است یعنی فرضی است . یعنی شما این الانسان انسان را به کسی می گویید که خیال می کند سلب الشی عن نفسه ممکن است .

- **اصل مطلب** : در این بحث ما دو نکته داریم :

❖ **نکته ی اول** : بین مشتق و مبدا آن فرق حقیقی و واقعی وجود دارد نه فرق اعتباری و ملاحظه ای یعنی معنی مشتق ، معنایی قابل حمل بر ذات است به گونه ای که قابلیت حمل بر ذات جزء معنی مشتق است ولی معنای مبداء معنایی غیر قابل حمل بر ذات است به طوری که عدم قابلیت حمل بر ذات ، جزء معنی مبدا است .

توضیح : ما یک مشتق داریم و یک مبدا مشتق . مثلا جالس مشتق است و مبداش جلوس است . قیائم مشتق است و مبداش قیام است . صاحب کفایه می فرماید بین مشتق و مبدائش فرق حقیقی است یعنی ذاتا دو چیز هستند . ایشان می فرماید مشتق وضع شده برای یک معنی که این معنی قابل حمل بر ذات است به گونه ای که این قابلیت حمل بر ذات جزء معنی است یعنی اگر می گویند معنی مشتق چیست ، یک نفس باید بگویید معنای قابل حمل بر ذات . و اگر بگویند معنی مبدا چیست می گویید معنی غیر قابل بر ذات به طوری که عدم قابلیت حمل بر ذات جزء معنی مبدا است .

نه این که شما بگویید معنی مشتق با مبدا یک چیز است و قابلیت و عدم قابلیت خارج از معنی است زیرا اگر گفتید قابلیت و عدم قابلیت خارج از معنی است معنای مشتق و مبدا یک چیز خواهد بود و فرقشان به یک چیزی است که خارج از معنی است .

صاحب کفایه می فرماید معنی ضاحک با ضحک یکی نیست .

حالا ان معنی چیست ؟ قائم وضع شده برای ایستاده . ایستاده قابلیت حمل دارد اما مبدا وضع شده است برای ایستادن . ایستادن قابل حمل بر ذات نیستند زیرا موضوع و محمول با هم اتحاد نخواهند داشت اما قائم را می شود حمل کرد زیرا بین ذات و قائم اتحاد است آن هم اتحاد خارجی لذا می توانید بگویید زید قائم اما نمی توانید بگویید زید قیام .

نکته : این بحث بنابر قول به بساطت است زیرا بنابر قول به ترکب فرق بین این دو واضح است زیرا بنابر قول به ترکب در معنی مشتق ، شی اخذ شده است زیرا بنابر قول به بسیط بودن است که ممکن است توهم شود این دو عین هم هستند

❖ **نکته ی دوم** : فلاسفه یک حرفی زده اند ، صاحب فصول حرف این ها را بد فهمیده است و بعد به فلاسفه اشکال گرفته است . صاحب کفایه می فرماید فهم شما از کلام فلاسفه صحیح

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نیست لذا اشکال شما هم بر فلاسفه درست نیست . بعد صاحب کفایه هم یک شاهد می آورد که مراد فلاسفه اینی که شمای صاحب فصول فهمیده اید نیست .

کلام فلاسفه که می گویند بین مشتق و مبدا آن به واسطه ی لابشرط از حمل و به شرط لای از حمل فرق است اشاره به این دارد که بین مشتق و مبدا ان فرق حقیقی و واقعی است.

توضیح : اهل معقول می گویند بین مشتق و مبدا فرق است مثل قائم و قیام . می گوییم چه فرقی است ؟ می گویند مشتق نسبت به حمل لابشرط است یعنی قابل حمل است اما مبدا به شرط لا است از حمل یعنی نمی توانی حمل کنی آن را . می گوید اهل معقول که می گویند بین مشتق و مبدا فرق است و مشتق قابل حمل است ولی مبدا قابلیت حمل ندارد این کلام فلاسفه اشاره دارد به این که بین مشتق و مبدا فرق حقیقی است . یعنی دارند همین حرف ما را می زنند . یعنی فلاسفه می خواهند بگویند لابشرط و به شرط لا جزء معنی است .

شاهد صاحب کفایه (ابتدای نوار ۷۰) :

حالا صاحب فصول خیال کرده است که فلاسفه می گویند معنی مشتق و معنی مبدا یک چیز است و فرقشان با اعتبار است . یعنی یکی را لابشرط و دیگری را به شرط لا در نظر می گیریم .

صاحب کفایه می فرماید بین ماده و جنس فرق حقیقی است و بین فصل و صورت هم فرق حقیقی است یعنی حقیقتا با هم فرق دارند . با این حال که فرق حقیقی دارند ، اهل معقول می گویند ماده به شرط لا است و جنس لابشرط لاست و می گویند صورت به شرط لاست و فصل لابشرط است . از این جا معلوم می شود که این تعبیر لابشرط و بشرط لا در مقام بیان فرق حقیقی به کار می رود .

توضیح :

الف : معنی حیوان چیست ؟ جسم نام (رشد می کند) حساس (حس دارد) متحرک بالاراده (با اراده حرکت می کند) . این تعریف را می توانید به دو نحوه در نظر بگیرید :

۱) یک مرتبه به عنوان این که حاکی از جزء خارجی انسان است در نظر می گیرید . جزء خارجی انسان ، بدن است . بدن یعنی همان جسم نام حساس متحرک بالاراده . در این صورت به این جسم نام حساس متحرک بالاراده ماده می گویند زیرا این بدن ریشه می شود برای این که صورت انسانی بیاید روی آن . و به این جسم نام .. می گویند به شرط لا یعنی قابل حمل بر جزء دیگر انسان نیست و همچنین قابل حمل بر کل انسان نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ایا می توانید به دست اشاره کنید و بگویید این پاست ؟ خیر ، جزء انسان که حمل بر جزء دیکر انسان نمی شود .

و جزء انسان بر کل انسان هم حمل نمی شود . شما نمی توانید بگویید انسان پا است .

حالا اگر شما این جسم نام ... را به عنوان حاکی از بدن در نظر گرفتید حمل بر جزء دیگر انسان نمی شود و حمل بر کل انسان هم نمی شود . جزء دیگر انسان ، روح است و شما حق ندارید بگویید روح ، بدن است . آن وقت این بدن حمل بر کل انسان نمی شود و نمی توانید بگویید انسان بدن است .

۲) یک مرتبه این جسم نام ... را به عنوان مبهم در نظر می گیرید . یعنی این جسم نام ... را به این صورت در نظر بگیرید که این جسم نام .... یا انسان است یا فرس است یا بقر است و ... مبهم است زیرا این جسم نام می تواند صورت انسانی روی آن بیاید و بشود انسان و می تواند صورت بقری روی آن بیاید و بشود بقر و همچنین نسبت به فرس و ... زیرا این جسم نام ... ماده است برای همه ی این موراد و بستگی به این دارد که چه صورتی روی آن می آید . اگر جسم نام را این طور در نظر گرفتید به آن جنس می گویند و به آن لابشرط می گویند یعنی هم قابل حمل بر جزء دیگر است و هم قابل حمل بر کل است . حیوان هم قابل حمل بر ناطق است و هم قابل حمل بر انسان است .

اهل معقول می گویند بین ماده و جنس فرق حقیقی است . ماده ناظر به جزء خارجی است و جنس ناظر به جزء تحلیلی عقلی است . اهل معقول می گویند بین این دو فرق حقیقی است در عین حال به یکی لابشرط و به دیگری به شرط لا می گویند از این جا معلوم می شود که این دو اصطلاح در بیان فرق گذاری حقیقی به کار می روند

ب : ناطق یعنی نفس ناطقه و روح انسان . ناطق هم می شود به دو صورت می توان ملاحظه و در نظر گرفت :

۱) گاهی نفس ناطقه را به گونه ای می توان در نظر گرفت که دارد حکایت می کند از جزء خارجی انسان . جزء خارجی انسان ، روح انسانی است . در این صورت به نفس ناطقه ، صورت می گویند زیرا خداوند متعال در عالم خارج می آید این چیز خارجی را یعنی روح انسانی را می برد روی ان چیز خارجی یعنی بدن بعد بدن + روح انسانی = انسان . ان وقت می شود به شرط لا . یعنی قابل حمل بر جزء دیگر انسان و کل انسان نیست . شما حق ندارید بگویید البدن نفس . و حق ندارید بگویید الانسان نفس . انسان که روح به تنهایی نیست بلکه روح و بدن است

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

۲) گاهی نفس ناطقه را به عنوان این که محصل نوع است در نظر می گیرید . محصل یعنی به وجود آورنده . گاهی شما نگاهتان به نفس ناطقه به این صورت است که محصل نوع است . جنسی داریم به نام حیوان . حیوان در انسان و بقر و شتر و ... وجود دارد . چه چیزی سبب شده است که حیوان حصه حصه شود ؟ فصل . حالا یک مرتبه نفس ناطقه را این طور در نظر می گیرید ، به عنوان این که محصل و ایجاد کننده ی نوع است . در این صورت به او فصل می گویند و لابشرط است یعنی قابل حمل بر جزء دیگر و کل است .

خب همان اهل معقولی که می گویند بین فصل و صورت فرق حقیقی است و همین ها می گویند فرق این دو در این است که یکی لابشرط است و دیگری به شرط لا است . یعنی از این دو اصطلاح برای بیان فرق حقیقی استفاده کرده اند .

الثانی [الفرق بین المشتق و مبدئه]

الفرق بین المشتق (قائم) **و مبدئه** (قیام) **مفهوما** (از حیث معنی) **أنه** (فرق بین مشتق و مبدا مشتاق از حیث معنی و مفهوم این است که – انه خبر الفرق است) **بمفهومه لا یأبی عن الحمل علی ما** (چیزی که – ذاتی که) **تلبس بالمبدإ** (همانا مشتق به سبب معنایش (با آن معنایی که دارد) امتناع ندارد از حمل بر ذاتی که مشغول می باشد آن ذات به مبدا) **و لا یعصی** (و نافرمانی نمی کند مشتق) **عن الجری علیه** (از حمل شدن بر ذات) **لما هما علیه من نحو من الاتحاد** (چرا مشتق قابلیت حمل را دارد ؟ چون بین مشتقف با ذات یک نحو اتحاد هست – علت برای لایابی – بخاطر آن چه که این مشتق و ذات بر آن چیز هستند از یک نحو از اتحاد که اتحاد خارجی باشد) **بخلاف المبدإ فإنه بمعناه** (به سبب این که مبدا با ان معنایش) **یأبی** (امتناع دارد مبدا) **عن ذلک** (حمل) **بل إذا قیس** (بلکه زمانی که مقایسه شود مبدا و نسبت داده شود مبدا به ذات – مثلا قیام را با زید مقایسه کنید) **و نسب إلیه کان غیره** (می باشد مبدا غیر از ذات – قیام غیر از زید است) **لا هو هو** (هو هو نیست ، نه این که ذات مبدا است – یعنی این همانی نیست زیرا در قضیه حملیه شما باید بتوانید بگویید این موضوع ، این محمول است اما در حمل مبدا بر ذات این را نمی توانید بگویید) **و ملاک الحمل و الجری** (و حال آنکه ملاک حمل) **إنما هو نحو من الاتحاد و الهوهویة** (می باشد آن ملاک یک نحوه ای است از یکی بودن موضوع و محمول و این همانی) **و إلی هذا** (فرق واقعی – به این فرق واقعی رجوع می کند چیزی که ذکر کرده است آن چیز را اهل معقول در فرق بین مشتق و مبدا – این بحث را در بحث ماده و صورت ذکر کرده اند) **یرجع ما ذکره أهل المعقول فی الفرق بینهما من أن المشتق یکون لا بشرط** (مشتق می باشد لابشرط و مبدا می باشد به شرط لا) **و المبدأ یکون بشرط لا أی یکون مفهوم المشتق غیر آب عن الحمل** (یعنی می باشد معنی مشتق ، اباء نمی کند از حمل) **و مفهوم المبدإ یکون آبیا عنه** (حمل) **و صاحب الفصول رحمه الله حیث توهم** (چون خیال کرده است) **أن مرادهم** (این که مراد اهل معقول این است که) **إنما هو** (آن مراد این است : بیان

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

فرق است (بین مشتق و مبدا) به واسطه ی این دو اعتبار) **بیان التفرقة بهذین الاعتبارین بلحاظ الطوارئ و العوارض الخارجیة** (به لحاظ عوارض خارج از معنی است – این عوارض خارجی مرادش حمل و عدم حمل است) **مع حفظ مفهوم واحد** (یعنی صاحب فصول فکر کرده است که اهل معقول می گویند معنی و مفهوم مشتق و مبدا یکی است و فرقشان اعتباری است به لحاظ عارض خارجی حمل و عدم حمل) **أورد علیهم** (جواب حیث ، چون خیال کرده است مراد اهل معقول این است ، وارد کرده است صاحب فصول بر اهل معقول) **بعدم استقامة الفرق** (به این که صحیح نمی باشد فرق بخاطر این اعتبار) **بذلک لأجل امتناع حمل العلم و الحرکة علی الذات** (زیرا ممتنع می باشد حمل علم و حرکت بر ذات اگرچه در نظر گرفته شود علم و حرکت لابشرط) **و إن اعتبرا لا بشرط و غفل عن أن المراد ما ذکرنا** (در حالی که صاحب فصول غفلت کرده است از این که مراد اهل معقول چیزی است که ما آن را ذکر کردیم – ما ذکرنا این بود که بین مشتق و مبدا فرق واقعی است نه اعتباری) **کما یظهر منهم** (همان طور که ظاهر می شود این مراد از اهل معقول) **من بیان الفرق بین الجنس و الفصل و بین المادة و الصورة** (از بیان فرق بین جنس و و ماده – فصل و صورت) **فراجع .**

نوار ۷۰ : ادامه ی مشتق : بحث ملاک الحمل

مطلب اول : صاحب فصول یک حرفی زده است . صاحب کفایه از حرفش یک چیز فهمیده است بعد دو اشکال گرفته است بر صاحب فصول و حال آنکه حق با صاحب فصول است و صاحب کفایه حرف صاحب فصول را بد فهمیده است

- **مقدمه :** زمانی که ما یک چیزی را بر چیز دیگری حمل می کنیم باید بین موضوع و محمول از یک جهت اتحاد باشد و از یک جهتی تغایر باشد . اتحاد بر ۳ نوع است :

۱) اتحاد خارجی است : در این صورت تغایر بین موضوع مفهومی و ماهوی خواهد بود مثل الانسان ضاحک . این موضوع و محمول از جهت خارجی یکی هستند و تغایرشان مفهومی و ماهوی است

۲) اتحاد خارجی و ماهوی است . در این صورت تغایر بین موضوع و محمول مفهومی است . الانسان حیوان ناطق .

۳) اتحاد خارجی و ماهوی و مفهومی است . در این صورت تغایر اعتباری است مثل الانسان انسان .

- **اصل مطلب :** درباره ی اتحاد دو نظریه وجود دارد :

❖ **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** اتحاد بین موضوع و محمول باید اتحاد حقیقی باشد . اتحاد حقیقی یعنی همان اتحادی که در مقدمه گفتند یعنی یا اتحاد خارجی داشته باشند یا اتحاد خارجی و ماهوی یا اتحاد خارجی و ماهوی و مفهومی داشته باشد . اگر قائل به این

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نظریه بشویم پس حمل علم بر زید صحیح نیست زیرا اتحاد حقیقی وجود ندارد . زیرا بین علم و زید اتحاد خارجی و اتحاد ماهوی و اتحاد مفهومی ندارند .

- **نظریه ی دوم (صاحب فصول)** : اتحاد بین موضوع و محمول ، اگر اعتباری باشد کافی است . اعتباری یعنی ساختگی و غیر حقیقی . اما با ۳ شرط :

نکته : این حرف صاحب فصول که می فرماید اتحاد اعتباری کافی است مربوط به جایی است که بخواهیم متغایر را بر متغایر حمل کنیم مثل زید علم . کلام صاحب فصول در چنین مواردی است .

۱) **شرط اول** : ما این دو متغایر را به منزله ی یک شی قرار می دهیم . زید علم . ما این را که حمل متغایر بر متغایر است ، این زید و علم را به منزله ی یک چیز قرار می دهیم . و از این دو متغیر یک مرکب اعتباری درست می کنیم به نام زید و علم

۲) **شرط دوم** : ما این مرکب را موضوع قرار می دهیم و متغایر دیگر را حمل بر آن می کنیم . یعنی این طور می گوییم : زید و علم ، علم .

۳) **شرط سوم** : متغایری که محمول قرار گرفته است لابشرط در نظر می گیریم . الان قضیه ما زید و علم ، علم شده است . می گوید علم در محمول را لابشرط در نظر بگیرید . الان عبارت ابن سینا را ضمیمه کنید به مطلب : لابشرط اعم از به شرط شی . (یک مرتبه رقبه را نسبت به ایمان به شرط شی در نظر می گیرید می شود رقبه مومنه اما یک مرتبه رقبه را نسبت به ایمان لابشرط در نظر می گیرید که در این صورت م شود رقبه . و از بین این دو لابشرط اعم است و به شرط شی اخص است . به شرط شی فرد است و لابشرط کلی است) حالا صاحب فصول فرموده است (این قسمت در کفایه ذکر نشده بلکه مطلب را از فصول نقل می کنیم) این کلمه ی علم در محمول ، لابشرط در نظر بگیر . لابشرط یعنی علم حالا زید در کنارش باشد یا نباشد . در این صورت زید و علم نسبت به علم می شود فرد و کلی . زید و علم یک فرد از علم است زیرا علم در محمول را لابشرط در نظر گرفته ایم . می تواند در کنار علم زید باشد و می تواند نباشد . در نتیجه موضوع فرد و محمول کلی است و بین فرد و کلی اتحاد است به این صورت که هردو به یک وجود ، موجود می شوند یعنی اتحاد خارجی اعتباری درست شد .

اشکالات صاحب کفایه بر صاحب فصول :

- **اشکال اول :**

صغری : کلام صاحب فصول لازمه اش حمل جزء بر کل است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید این طوری که صاحب فصول پیش آمد موضوع می شود کل و محمول می شود جزء چون محمول یک جزء از موضوع است و حمل جزء بر کل باطل است .

- **کبری :** واللازم باطل (حمل جزء بر کل باطل است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله .

فتامل جدا (این جا موضوع و محمول کل و جزء نیست بلکه فرد و کلی است)

- **اشکال دوم :** این کلام صاحب فصول خلاف وجدان است زیرا بالضروره وقتی یک چیزی را بر چیز دیگر حمل می کنیم ، محمول را بما له المعنی بدون هیچ تصرفی در نظر می گیریم و همچنین موضوع .

الثالث [ملاک الحمل]

ملاک الحمل (قانون حمل همان طور که اشاره کردیم ما به این ملاک) **کما أشرنا إلیه هو** (موضوع) **الهو** (محمول است) **هویهٔ و الاتحاد من وجه** (و یکی بودن از جهتی) **و المغایرهٔ من وجه آخر** (و تغایر از جهت دیگر) **کما یکون بین المشتقات و الذوات** (همان طور که می باشد ملاک در بین مشتقات و ذات ، شما بگو الانسان ضاحک ، ملاک را دارد) **و لا یعتبر معه** (رد بر صاحب فصول - و شرط نمی باشد با این ملاک) **ملاحظهٔ الترکیب بین المتغایرین** (در نظر گرفتن ترکیب بین دو متغایر مثل زید علم - این جا صاحب کفایه نباید می فرماید لایعتبر زیرا هیچ کسی نگفته است که اعتبار ساختگی شرط است بلکه باید می گفت لایجدی زیرا می خواهد صاحب فصول را رد بکند ، صاحب فصول می خواهد بگوید اعتبار ساختگی کافی است نه این که شرط است) **و** (بیان شرط دوم) **اعتبار کون مجموعهما** (و در نظر گرفتن این که مجموع متغایرین یعنی زید وعلم) **بما** (به عنوان این که) **هو** (ان مجموع) **کذلک** (مجموع است) **واحدا** (واحد یعنی شما به عنوان یک موضوع که مرکب است به او نگاه می کنید) **بل یکون لحاظ ذلک** (بلکه می باشد در نظر گرفتن ترکیب) **مخلا** (مخل به هم – زیرا این طوری که صاحب فصول پیش آمد موضوع و محمول را کل و جزء کرد و جزء حمل بر کل نمی شود – ما دفاع کردیم که کل و جزء نشد بلکه فرد و کلی شد) **لاستلزامه المغایرهٔ بالجزئیهٔ و الکلیهٔ** (علت برای مخلا – بخاطر این که مستلزم می باشد ترکیب ، مغایرت را بین محمول و موضوع به جزء بودن و کل بودن)

و من الواضح أن ملاک الحمل (بدیهی است که ملاک حمل) **لحاظ نحو اتحاد** (در نظر گرفتن یک نحوه اتحاد است بین موضوع و محمول – که این نحوه اتحاد باید حقیقی باشد که ۳ صورت دارد) **بین الموضوع و المحمول مع** (اشکال دوم – خلاف وجدان) **وضوح عدم لحاظ** (با این که روشن می باشد این که در نظر گرفته نشده است ترکیب) **ذلک** (ترکیب) **فی التحدیدات** (در تعریفات) **و سائر القضایا فی طرف**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الموضوعات بل لا یلاحظ فی طرفها إلا نفس معانیها (بلکه در نظر گرفته نشده است در طرف موضوعات مگر خود معانی موضوعات یعنی بدون ترکیب) **کما هو الحال فی طرف المحمولات** (همان طور که لحاظ کردن خود معنی وضعیت می باشد در طرف محمولات) **و لا یکون حملها** علیها (و نمی باشد حمل محمولات بر موضوعات مگر به خاطر در نظر گرفتن چیزی که محمولات و موضوعات روی آن چیز هستند از یک نحو از اتحاد همراه با چیزی که موضوعات و محمولات روی آن هستند از مغایرت هرچند این مغایرت اعتباری باشد) **إلا بملاحظة ما هما علیه من نحو من الاتحاد مع ما هما علیه من المغایرة و لو بنحو من الاعتبار.**

فانقدح (روشن شد) **بذلک** (به واسطه ی این دو اشکال) **فساد ما جعله فی الفصول** (فاسد بودن چیزی که قرار داده است صاحب فصول در فصول) **تحقیقا للمقام و فی کلامه** (صاحب فصول) **موارد للنظر** (اشکال) **تظهر بالتأمل و إمعان النظر.**

نوار ۷۱ : ادامه ی مشتق : کافی بودن تغایر مفهومی بین مبدا و ذات

ابتدا یک مقدمه بیان می کنیم سپس وارد اصل بحث می شویم :

- **مقدمه :** صفات خداوند در یک تقسیم بر دو نوع است :

❖ **نوع اول : صفات ذاتیه :** به ان صفاتی گفته می شوند که اگر خداوند بخواهد متصف به این صفات بشود احتیاج به امر خارجی نیست . یعنی امر خارجی باشد یا نباشد خداوند متصف به این صفات می شود مثل حی . خداوند حی است حالا عالمی باشد یا نباشد ، اگر عالم هست در این عالم موجودی باشد یا نباشد . این طور نیست که اگر خداوند بخواهد متصف به حیات باشد حتما باید عالمی وجود داشته باشد . عالمی باشد یا نباشد خداوند متصف به این صفت می شود . یا مثل عالم و قادر .

❖ **نوع دوم : صفات فعلیه :** به آن صفاتی گفته می شوند که اگر خداوند بخواهد متصف به این صفات بشود احتیاج به فرض امر خارجی است یعنی باید اول یک امر خارجی فرض کنیم که هست تا خداوند متصف به این صفت بشود مثل این که خداوند رازق است . البته رازق در این جا به معنی رزق داده است نه به معنی قدرت بر رزق دادن . اگر بگویید رازق یعنی قادر بر رزق است این می شود جزء صفات ذاتیه . لذا اگر شما بخواهید بگویید خدا رزق داده این متوقف بر این است که خداوند در خارج به افرادی رزق داده باشد . یا مثل خالق به معنی خلق کرده نه به معنی قادر بر خلق .

بحث امروز ما مربوط به صفات ذاتیه است . صفات ذاتیه یعنی صفات ای که ذات خداوند برای انتزاع این صفات کافی است و نیازمند به امر خارجی نیستیم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **اصل بحث :** درباره ی صفات ذاتیه ای که حمل بر خداوند می شوند مثل الله عالم ، دو نظریه است :

❖ **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** این صفات ، همگام حمل بر خداوند همان معنایی دارند که هنگام حمل بر غیر خداوند دارند . مثلا می گوییم زید عالم ، وقتی می گوییم الله عالم ، این عالمی که حمل بر الله شده همان معنایی را دارد که حمل بر زید شده است .

موقعی که کلمه ی عالم حمل بر زید می شود معنایش چیست ؟ معنای عالم این است : ذاتی که مبدا با او مغایر است . چون درباره ی ممکنات است و در نتیجه این ذات می شود ممکن . و یک امر ممکن و ذات ممکن با علم که مبدا باشد دو چیز هستند و تغایر دارند هم مفهوما و هم خارجا و هم ماهیتا . حالا در الله عالم ، عالم همان معنی را دارد یعنی عالم یعنی ذاتی که مبدا مغایر با اوست .

سوال می کنیم که عقیده ی علمای شیعه این است که ذات خداوند در خارج عین علم خداوند است . علم خدا عین ذات خداست خارجا یعنی چی ؟ یعنی هردو به یک وجود موجود می شوند .

مثلا الانسان جالس ، این دو کلمه هردو موجود می شوند به یک وجود یعنی این وجودی که جلوی من نشسته هم انسان است و هم جالس است .

حالا در مورد علم خداوند هم خداوند و هم علم هردو به یک وجود موجود می شوند . یعنی یک وجود خارجی هم مصداق است برای خداوند و هم مصداق است برای علم الله .

حالا ما به صاحب کفایه می گوییم شما می گویید کلمه ی عالم وقتی که حمل بر خداوند می شود معنایش ، ذاتی است که مغایر با مبدا است ، صاحب کفایه می گوید بله عالم مغایر با واجب تعالی است لکن تغایر دارد از حیث مفهوم . مفهوم از خداوند یک چیز است اما مفهوم از علم الله چیز دیگری است . و همین تغایر کافی است .

❖ **نظریه ی دوم (صاحب فصول) :** این صفات هنگام حمل بر واجب تعالی معنایی دارند غیر از معنایی که هنگام حمل بر غیر واجب تعالی دارند . صاحب فصول می فرماید وقتی عالم حمل بر زید می شود ، معنی عالم این است : ذات ای که مغایر با مبدا است . اما وقتی که حمل بر واجب الوجود می شود و می گویید الله عالم ، معنی عالم این است : ذاتی که متحد با مبدا است زیرا صفات عین ذات خداوند است .

اشکال صاحب کفایه بر صاحب فصول :

این کلام باطل است زیرا در صحه الحمل تغایر ذات با مبدا لازم است و این تغایر در صفات محموله بر واجب تعالی هم وجود دارد و نقل و تجوز بر خلاف است .

صاحب فصول می گوید وقتی عالم بر غیر واجب حمل می شود معنایش این است : ذاتی که مبدا مغایر با آن است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما وقتی عالم بر واجب تعالی حمل می شود باید بگوییم این کلمه ی عالم نقل معنی پیدا می کند به معنی دیگر یعنی مجازا در معنی دیگر (ذاتی که متحد با مبدا است) به کار می رود . صاحب کفایه می فرماید نقل و مجازیت بر خلاف اصل است علاوه بر این که در صحت الحمل به تغایر نیاز داریم و در صفاتی که حمل بر واجب تعالی می شود تغایر هست لکن تغایر مفهومی .

الرابع [یکفی فی الحمل المغایرة مفهوما]

لا ریب (شکی نیست) **فی کفایة** (در کافی بودن برای صحت حمل – یعنی اگر حمل بخواهد صحیح باشد در صحت حمل کافی است که) **مغایرة المبدإ مع ما** (ذاتی که – واجب الوجود) **یجری المشتق** (عالم) **علیه مفهوما** (مغایر بودن و تغایر داشته باشد مبدا با ذاتی که حمل می شود مشتق بر آن ذات از جهت مفهوم) **و إن اتحدا عینا و خارجا** (هرچند متحد باشند و یکی باشند ذات و مبدا در خارج) **فصدق** (مبتدا) **الصفات** (پس صدق کردن صفات) **مثل العالم و القادر و الرحیم و الکریم** (بحث ما در رابطه با صفات ذات است – یکی از اشکالاتی که محقق خویی دارند بر همین جاست ، ایشان می فرمایند رحیم و کریم جزء صفات فعل است بنابراین صاحب کفایه نباید این دو صفت را ذکر می کرد) **إلی غیر ذلک** (این چند صفت) **من صفات الکمال و الجلال** (مراد از جلال ، صفات سلبیه نیست بلکه مراد تفسیر کمال است) **علیه** (بر واجب الوجود) **تعالی علی ما ذهب إلیه أهل الحق** (طبق آن نظریه ای که رفته اند به سمت آن نظریه اهل حق) **من** (بیان آن نظریه) **عینیة صفاته** (از عینی بودن صفات واجب الوجود – صفات عین ذات واجب تعالی است) **یکون** (می باشد این صادق بودن) **علی الحقیقة** (خبر فصدق – صادق بودن عالم بر واجب الوجود ، حقیقی است) **فإن المبدأ** (علم) **فیها** (در این صفات) **و إن کان عین ذاته تعالی خارجا** (اگر چه می باشد این مبدا عین ذات خداوند در خارج) **إلا أنه** (الا این که مبدا از جهت مفهوم غیر از ذات واجب تعالی است) **غیر ذاته تعالی مفهوما.**

و منه (از این کفایت مغایرت مفهومی بین مبدا و مشتق در حمل) **قد انقدح** (روشن می شود – مرحوم مشکینی می فرمایند این جا یک کلمه ی فساد افتاده است یعنی در اصل این طور بوده است : قد انقدح فساد ما فی الفصول) **ما فی الفصول** (چیزی که در کتاب فصول است) **من الالتزام بالنقل أو التجوز** (در فصول صحبتی از تجوز نیست) **فی ألفاظ الصفات الجاریة علیه تعالی** (در الفاظ صفات ای که حمل می شوند بر واجب تعالی بنابر انی که حق است از عین بودن صفات با ذات) **بناء علی الحق من العینیة لعدم المغایرة** (چرا صاحب فصول ملتزم شده است به نقل یا تجوز ؟ صاحب فصول گفته است بالاجماع وقتی یک صفتی را بر ذاتی حمل می کنی باید مغایرت وجود داشته باشد و موقعی که عالم حمل بر واجب تعالی می شود تغایری وجود ندارد . صاحب کفایه می فرماید شما می گویید مغایرت لازم است ما می گوییم در الله عالم مغایرت هست ، آن هم مغایرت مفهومی – بخاطر نبودن مغایرت بین ذات و مبدا که این مغایرت شرط می باشد برای

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صحه حمل) **المعتبرة بالاتفاق و** (علت انقداح فساد) **ذلک لما عرفت من** (بیان ما عرفت) **کفایة المغایرة مفهوما** (از این که کافی می باشد مغایرت مفهومی بین ذات و مبدا) **و** (می گوید ما اجماع نداریم که غیر این مغایرت لازم است و بلکه اجماع داریم که غیر این مغایرت لازم نیست) **لا اتفاق علی اعتبار غیرها** (نیست اجماعی بر معتبر بودن و شرط بودن غیر مغایرت مفهومی – یعنی اجماع فقط بر اصل مغایرت است اما روی نوع مغایرت اجماعی وجود ندارد) **إن لم نقل بحصول الاتفاق علی عدم اعتباره** (اگر نگوییم ما به این که حاصل است اجماع بر شرط نبودن غیر مغایرت مفهومی) **کما لا یخفی و قد عرفت ثبوت المغایرة کذلک** (مفهومی) **بین الذات و مبادی الصفات** (شناختی تو که ثابت است مغایرت مفهومی بین ذات و مبادی صفات)

الخامس [أنحاء قیام المبدإ بالذات]

مطلب دوم : اگر مشتق بخواهد بر ذات حمل شود ، به دو شرط نیاز است :

- **شرط اول (این شرط اتفاقی است) :** ذات ، مغایر با مبدا باشد که این را خواندیم
- **شرط دوم (این شرط اختلافی است) :** ایا مبدا باید به ذات قوام پیدا بکند یا لازم نیست قوام پیدا بکند به ذات . این جا دو نظریه (در کل ۵ نظریه وجود دارد) است :
  - ❖ **نظریه ی اول (بعضی از علما) :** قوام لازم نیست . چرا ؟

می گوید کلمه ی مولِن بر فاعل صادق است . شما درد را بر یک نفر وارد کردید . به شما می گویند مولِن . مولن به شما صادق است و حال انکه مبدا مولن که الم باشد به شما قائم نیست . الم قائم به مفعول است بنابراین از این جا مشخص می شود که برای این که مشتق اگر بخواهد حمل بر یک ذاتی بشود لازم نیست که مبدا آن مشتق قائم به ذات باشد .

  - ❖ **نظریه ی دوم (صاحب کفایه – ابتدای نوار ۷۲) :** صاحب کفایه می فرماید قوام لازم است لکن قوام اقسامی دارد .
    - **قسم اول :** گاهی قیام صدوری است . یعنی مبدا مشتق قائم به این ذات است و قیامش هم به این است که این مبدا از ذات صادر شده است مثل زید ضارب . الان مبدا ضارب که ضرب است ، قوام پیدا کرده به زید و قوامش به این شکل است که از زید صادر شده است
    - **قسم دوم :** گاهی قیام حلولی است یعنی مبدا مشتق قائم به این ذات است و قوام پیدا کردنش به این شکل است که این مبدا در ذات حلول کرده است مثل زید مریض . مرض که مبدا است قوام پیدا کرده است به زید و شکل قوامش به این است که مرض حلول کرده است در زید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **قسم سوم :** گاهی قیام ، وقوعی است یعنی می گویند مبدا قائم به این ذات است و قوامش به این است که مبدا بر ذات واقع شده است یا در ذات واقع شده است یا به واسطه ی ذات واقع شده است . یعنی قائم وقوعی خودش بر سه قسم است .
  - **قسم اول :** وقوع علیه در اسم مفعول است . شما می گویید زید مقتول . ذات زید است و مبدا مقتول ، قتل است . قتل قوام پیدا کرده است به زید . سوال می کنیم که قاتل شخصی دیگر است ، شما چگونه می گویید قتل قوام پیدا کرده است به زید ؟ می گوید قتل چون که حمل شده بر زید می گوییم قتل قوام پیدا کرده است به زید اما قوامش ، وقوع علیه ای است یعنی قتل واقع شده بر زید یعنی باید زید باشد تا قتل باشد .
  - **قسم دوم :** یک مرتبه وقوع فیه ، است که وقوع فیه در اسم زمان و مکان است . شما می گویید المسجد مقتل زید . الان ذات مسجد است . مقتل مبدائش قتل است . الان قتل قوامش به مسجد است . قوامش به مسجد است یعنی قتل در مسجد واقع شده است . یا یوم العاشورا مقتل سیدالشهدا که در این جا ذات یوم العاشورا و مبدا قتل است .
  - **قسم سوم :** یک مرتبه وقوع به است که در اسم آلت است . شما به کلید اشاره می کنید و می گویید هذا مفتاح . مبدا فتح است و ذات کلید . قوام فتح به کلید اس یعنی فتح به وسیله ی کلید رخ می دد .
- **قسم چهارم :** گاهی قیام ، انتزاعی مشوب (مخلوط) است یعنی این مبدا قوامش به این ذات است . چه نوع قوامی ؟ انتزاعی یعنی این مبدا از این ذات انتزاع شده است لکن انتزاعی مشوب . این مبدا چون در عالم خارج وجود دارد به او انتزاعی صرف گفته نمی شود و به او انتزاعی مشوب گفته می شود . مشوب بودن به این دلیل است که چون مبدا در عالم خارج وجود دارد و وجود داشتن در عالم خارج خصوصیت امر انتزاعی نیست ولی چون این مبدا در عالم خارج وجود دارد به ان انتزاعی مشوب می گویند مثل الله عالم . مبدا عالم ، علم است . الان کلمه ی علم قوام پیدا کرده است به الله . چه نوع قوامی است ؟ انتزاعی یعنی علم از الله انتزاع شده است لکن انتزاعی مشوب زیرا علم الله در خارج حقیقتا وجود دارد زیرا الله و علم الله هردو موجودند به یک وجود .
- **قسم پنجم :** گاهی قیام ، انتزاعی صرف است یعنی مبد قوامش به ذات است و قوامش به این است که مبدا از ذات انتزاع شده و این انتزاع هم انتزاع صرف است یعنی خود مبدا در خارج وجود ندارد اما منشا انتزاعش که همان ذات باشد در خارج

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

وجود دارد مثل زید زوج . الان زوجیت قوامش به زید است به نحو انتزاعی صرف . یعنی بعد از این که زید گفت انکحت و قبلت ، زوجیت را انتزاع می کنیم اما این زوجیت در خارج وجود ندارد فقط منشا انتزاعش که زید باشد در خارج وجود دارد

أنه وقع الخلاف (واقع شده است اختلاف بعد از اجماع علما بر معتبر بودن مغایرت ذات با مبدا) **بعد الاتفاق على اعتبار المغايرة كما عرفت** (در امر چهارم) **بين المبدإ و ما يجرى عليه المشتق** (متعلق به مغایرت ، مغایرت بین مبدا و ذاتی که حمل می شود بر آن ذات مشتق) **فى اعتبار** (متعلق به خلاف – در چه چیزی اختلاف واقع شده ؟ در شرط بودن قائم بودن مبدا به ذات در صادق بودن مشتق به نحو حقیقت یعنی اگر مشتق بخواهد به نحو حقیقت صادق باشد ایا قیام مبدا به آن ذات لازم است یا لازم نیست) **قيام المبدإ به فى صدقه على نحو الحقيقة و قد استدل من قال** (استدلال کرده است کسی که قائل است به) **بعدم الاعتبار** (معتبر نبودن و شرط نبودن قیام مبدا به ذات) **بصدق الضارب و المؤلم مع قيام الضرب و الألم بالمضروب و المؤلم بالفتح.**

نوار ۷۲ : ادامه ی مشتق / نظر صاحب کفایه در مورد شرط حمل مشتق بر ذات – حمل صفات ذاتیه بر واجب تعالی

مطالب اول این جلسه به دلیل این که در ادامه مباحث قبل بود در جلسه قبل پیاده شده است .

و التحقيق أنه لا ينبغى أن يرتاب من كان من أولى الألباب (سزاوار نیست این که شک بکند کسی که می باشد از صاحبان عقل) **فى أنه** (متعلق به یرتاب – یعنی سزاوار نیست که صاحب عقل در این مطلبی که الان می گوییم شک بکند – ان مطلب چیست ؟ در صدق حقیق مشتق بر ذات قوام مبدا به ذات شرط است یعنی مبدا باید قوام پیدا کند به ذات) **يعتبر فى صدق** (صدق حقیقی) **المشتق على الذات** (شرط می باشد در صدق کردن مشتق بر ذات و حمل کردن مشتق بر ذات ، مشغول بودن و ارتباط ذات به مبدا) **و جريه عليها من التلبس** (قوام و ارتباط) **بالمبدإ بنحو خاص على اختلاف أنحائه** (به نحو خاصی با ان انحاء مختلفه ای که تلبس دارد) **الناشئة** (می گوییم این انحاء تلبس از کجا پیدا شده است ؟ می گوید بعضی از نحوها از اختلاف ماده پیدا شده است مثل صدوری و حلولی و انتزاعی صرف و مشوب و یعضی از نحوها از اختلاف هیات پیدا شده است مثل وقوعی) **من اختلاف المواد تارة** (انحاء تلبس که ناشی شده است یک مرتبه از اختلاف مواد) **و اختلاف الهيئات أخرى** (و ناشی شده است از اختلاف هیات مرتبه ی دیگر) **من** (بیان نحو خاص) **القيام صدورا أو حلولا أو وقوعا عليه** (ذات) **أو فيه** (ذات) **أو انتزاعه عنه مفهوما** (انتزاعی مشوب – انتزاع شدن مبدا از ذات ، که این انتزاع یک انتزاع مفهومی است) **مع اتحاده معه خارجا** (با یکی بودن مبدا با ان ذات در خارج یعنی هردو موجود می شوند به یک وجود) **كما فى صفاته تعالى على ما أشرنا إليه آنفا** (طبق آن مطلبی که اشاره کردیم ما به آن مطلب قریبا – آنفا از انف به معنی بینی گرفته شده یعنی این که این مطلب آن قدر به تو نزدیک است که بویش داخل بینی ات است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **أو** (می خواهد انتزاعی صرف را بگوید) **مع عدم تحقق إلا للمنتزع عنه** (با این که وجودی نیست مگر برای منتزع عنه یعنی ذات یعنی فقط ذات وجود دارد و مبدا وجود خارجی ندارد) **کما فی الإضافات و الاعتبارات** (مثل زوجیت و ریاست) **التی لا تحقق لها** (اعتباراتی که نیست تحقق و وجودی برای این اعتبارات) **و لا یکون بحذائها فی الخارج شیء** (و نمی باشد در قبال این اعتبارات در خارج چیزی) **و تکون من الخارج المحمول** (دو اصطلاح منطق است : یکی خارج المحمول و یک محمول بالضمیمه . مراد صاحب کفایه هر کجا که می گوید الخارج المحمول بر خلاف اصطلاحی منطقی است و مرادش امر اعتباری است و هر جا می گوید محمول بالضمیمه مرادش امر اصیل است – و می باشد آن اعتبارات از خارج المحمول) **لا المحمول بالضمیمة** (این اعتبارات نیست محمول بالضمیمه)

مطلب دوم : درباره ی صفات ذاتیه ای که حمل بر الله می شود دو نظریه است :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** صاحب کفایه می فرماید این صفات هنگام حمل بر الله همان معنی ای دارند که هنگام حمل بر غیر الله دارند . عالم وقتی بر غیر واجب تعالی حمل می شود این است که عالم یعنی : ذاتی که مغایر با مبدا (علم) است و مبدا قائم به آن ذات است . بعد وقتی عالم بر واجب تعالی حمل می شود معنایش همین است یعنی الله ذاتی است که مغایر با علم است (تغایر مفهومی) و علم قائم به اوست (قیامش به شکل انتزاعی مشوب است)

اشکال (ابتدای نوار ۷۳) : هدف مستشکل این است که بگوید اطلاق این صفات بر خداوند ، مجازی است .

اول عالم را معنی بکنیم . عالم یعنی ذاتی که مغایر با علم است و علم قائم به اوست . با حفظ این نکته ، عرف الله را مصداق این ذات نمی داند . زیرا قیام عینی (یعنی علم قائم به الله و در عین حال عین خداوند است) از امور خفیه برای عرف است زیرا وقتی می روی پیش عرف و می گویی قیام این به آن ، عرف از کلمه ی قیام دو چیز را می فهمد یعنی این طور می فهمند که در خارج دو چیز وجود دارد که یکی قائم بر دیگری است . پس اطلاق این صفات بر الله ، مجازی است .

جواب : ایشان می فرماید عرف مرجعه در تعیین مفاهیم است نه مصادیق یعنی اگر شما در معنی یک کلمه گیر کردید این کلمه را دست عرف می دهید و می گویید اقای عرف از این کلمه چه می فهمید . حالا عرف مرجع در تعیین مفاهیم است مثلا معنی کلمه ی عالم را نمی دانید می روید سراغ عرف و می گویید معنی عالم چیست ؟ عرف جواب می دهد که عالم یعنی ذاتی که مغایر با مبدا علم است و علم قائم به ان است . اما عرف ادامه می دهد که من خداوند را مصداق چنین معنایی و ذاتی نمی دانم . جواب می دهیم به عرف که تو کسی نیستی که خداوند را مصداق چنین ذاتی بدانی یا نداتی .

- **نظریه ی دوم (صاحب فصول) :** این صفات هنگام حمل بر غیر خداوند یک معنایی دارند و موقعی که این صفات بر خداوند حمل می شوند از آن معنی نقل پیدا می کنند . این صفات زمانی که حمل بر غیر خداوند می شود معنایش این است ، زید عالم ، عالم یعنی ذاتی که مغایر با علم است و علم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قائم به اوست . ولی وقتی که عالم حمل بر واجب تعالی می شود معنی عالم یعنی ذاتی که متحد با علم است . یعنی نقل پیدا کرد به معنی دیگر .

اشکال صاحب کفایه : کلام ایشان باطل است .

- **صغری :** اگر این صفات هنگام حمل بر خداوند ، همان معنایی که هنگام حمل بر غیر خداوند دارند ، نداشته باشند لازمه اش این است که این صفات هنگام حمل بر خداوند یک سلسله الفاظ بی معنی باشند

توضیح : این کلمه ی عالم هنگام حمل بر خداوند ۳ صورت دارد :

- **صورت اول :** همان معنایی را داشته باشد که هنگام حمل بر غیر خداوند دارد .
- **صورت دوم :** معنی مقابل آن معنایی را داشته باشد که هنگام حمل بر غیر خداوند دارد . این صورت باطل است زیرا می خواهی بگویی در این صورت خداوند جاهل است . این که واضح است باطل است . پس می ماند دو احتمال یا همان معنی را دارد یا هیچ معنایی ندارد و قطعا نمی گوییم هیچ معنایی ندارد .
- **صورت سوم :** هیچ معنایی نداشته باشد

- **کبری :** واللازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

ففی صفاته الجاریة علیه تعالی (پس در صفات خداوند که حمل می شود بر خداوند) **یکون المبدأ مغایرا له تعالی مفهوما** (می باشد مبدا مغایر با خداوند از جهت مفهوم) **و قائما به عینا** (و آن مبدا قائم است به واجب تعالی خارجا – لکن این قوام یک قوام خاصی است یعنی یک جور قوامی است که واجب تعالی عین علم الله است یا به تعبیر دیگر انتزاعی مشوب) **لکنه بنحو من القیام** (لکن ان قوام (قوام علم به الله) به نحو خاصی از قیام است که) **لا بأن یکون هناک اثنینیة** (قیام مبدا به الله) (نه به این که بوده باشد در انجا تعدد خارجی) **و** (عطف بر یکون – تفسیر اثنینیت ، در چه صورت اثنینیت محقق می شود ؟ در صورتی که الله یک ما به حذاء داشته باشد و علم الله یک مابه حذاء دیگر داشته باشد) **کان ما بحذائه** (و بوده باشد ما بحاذئه مبدا غیر از ذات) **غیر الذات بل بنحو الاتحاد و العینیة** (بلکه به نحو اتحاد و عینیت است) **و کان ما بحذائه عین الذات** (و می باشد ما بحذائه مبدا عین ذات)

نوار ۷۳ : ادامه ی مشتق / ادامه ی بحث حمل صفات ذاتیه بر خداوند

مطالب این نوار به دلیل این که ادامه ی مباحث قبل بود در جلسه ی قبل پیاده شده است

و (جواب اشکال مقدر : یک نفر اشکال می گیرد که عرف خداوند را مصداق این جور ذاتی نمی دانند . ذاتی که مغایر با مبدا است و مبدا قائم به آن ذات است – حالا صاحب کفایه به این اشکال جواب می دهد) **عدم**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اطلاع العرف [۴۶] (مطلع نشدن عرف) **علی مثل هذا التلبس** (بر مثل این تلبس یعنی قیام عینی) **من الأمور الخفیة** (حال برای هذا التلبس – در حالی که این تلبس از امور خفیه است) **لا یضر** (خبر عدم اطلاع العرف) **بصدقها علیه تعالی علی نحو الحقیقة** (ضرر نمی زند مطلع نشدن عرف به صدق این صفات بر خداوند به نحو حقیقیت یعنی این صفات صادق هستند بر خداوند به شکل حقیقی و مطلع نشدن عرف مضر به حقیقی بودن نیست) **إذا** (می خواهد بگوید اگر می گوییم اطلاق عالم بر واجب تعالی حقیقی است در صورتی است که عالم یک معنی قابل اطلاقی داشته باشد که دارد) **کان لها مفهوم صادق علیه تعالی حقیقة** (زمانی که بوده باشد برای ان صفات یک معنایی که صدق می کند بر واجب تعالی به شکل حقیقت) **و لو** (اگر چه این صدق با دقت کردن باشد) **بتأمل و تعمل من العقل** (و تحلیلی از ناحیه ی عقل باشد یعنی برای عالم یک معنیی ولو عقلی پیدا بکند که بر واجب تعالی صدق می کند) **و** (علت برای لایضر – چرا عدم اطلاق عرف مضر نیست ؟ عرف می باشد مرجع در مشخص کردن معانی نه در تطبیق مفاهیم بر مصادیق آن مفاهیم) **العرف إنما یکون مرجعا فی تعیین المفاهیم لا فی تطبیقها علی مصادیقها**

و بالجملة یکون مثل العالم و العادل و غیرهما من الصفات الجاریة علیه تعالی (می باشد مثل عالم و عادل و غیر این دو ، از صفاتی که حمل می شوند بر خداوند و غیر خداوند) **و علی غیره جاریة** (خبر یکون) **علیهما بمفهوم واحد** (حمل می شوند این صفات بر خدا و غیر خدا با یک معنی ، یعنی یک معنی دارند) **و معنی فارد و** (عالم به همان معنایی که حمل بر خداوند می شود به همان معنی حمل بر غیر خداوند می شوند اما در نحوه ی قیامشان با هم اختلاف دارند . در زید عالم ، قیام علم به زید ، غیر عینی است اما در خداوند این قیام عینی است) **إن اختلفا** (اگر چه مختلف می باشند خداوند و غیر خدا) **فیما یعتبر فی الجری** (در چیزی که شرط می باشد در حمل) **من** (بیان ما یعتبر) **الاتحاد** (ارتباط) **و** (عطف بر ما یعتبر – اگرچه مختلف می باشد خدا و غیر خدا در نحوه ی تلبس و ارتباط به مبدا) **کیفیة التلبس بالمبدإ حیث إنه** (تلبس) **بنحو العینیة فیه تعالی** (به نحو عینیت است در خداوند) **و بنحو الحلول أو الصدور فی غیره** (به نحو حلول یا صدور است در غیر خداوند)

---

[۴۶] این جا اشاره به اشکالی است که صاحب کفایه خیلی ور نرفته است به ان و حال انکه از مباحث بسیار مهم و دقیق و کاربردی علم اصول است . عرف و مردم مرجع در تعیین مفاهیم هست یعنی اگر ما در معنی یک کلمه گیر کردیم می رویم سراغ عرف اما ایا عرف مرجع در تعیین مصادیق هست یا نیست ؟ این جا علمای اصول اختلاف دارند حضرت امام می فرمایند عرف در تعیین مصداق هم مرجع است اما کلامشان باطل است . مشهور علمای اصول می گویند عرف در تعیین مصداق مرجع نیست . حالا این عبارت اشاره به یک اشکال است :

اشکال : عرف ، الله را مصداق ذاتی که مبدا قائم به ان هست نمی دانند . چرا ؟ چون الله یک ذاتی است که مبدا به ان قائم است اما مبدا عین همان ذات است . عرف تا می گویند قیام و قوام عینیت را نمی فهمد بلکه دو چیز می فهمد و می گوید این در خارج قائم به آن است . پس عرف این را نمی فهمد که الله مصداق ذاتی است که مبدا قائم به ان است . عرف که این را متوجه نشد شما در قیام علم به الله دچار مشکل می شوید . صاحب کفایه می فرماید عرف مرجع تعیین مفهوم است نه مرجع تعیین مصداق .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فلا وجه لما التزم به فی الفصول (پس نیست وجهی برای آن چیزی که ملتزم شده است به آن چیز صاحب فصول در فصول) **من** (بیان ما التزم به) **نقل الصفات الجاریۀ علیه تعالی عما هی علیها من المعنی** (از نقل پیدا کردن صفات محمول بر خداوند از ان معانی ای که آن صفات روی آن معانی بوده اند یعنی از آن معنی ای که داشته اند نقل پیدا کرده اند) **کما لا یخفی کیف** (چگونه کلام فصول وجه دارد) **و لو کانت بغیر معانیها العامۀ** (معروفه) **جاریۀ علیه تعالی** (اگر بوده باشد این صفات به غیر ان معانی معروفه ، محمول باشند بر واجب تعالی) **شان کانت صرف لقلقۀ اللسان** (می باشد این صفات صرف حرکت دادن زبان یعنی لفظ بدون معنی می باشند) **و ألفاظ بلا معنی فإن غیر تلک المفاهیم العامۀ الجاریۀ علی غیره تعالی غیر مفهوم** (خبر ان – به سبب این که غیر آن معانی معروفه که حمل می شود آن معنی بر غیر خداوند ، مفهوم نیست برای ما یعنی ما نمی فهمیم یعنی ما وقتی که عالم بر خداوند حمل می شوند دقیقا همان معانی ای را می فهمیم که بر غیر خدا حمل می شود و غیر این معانی معروفه را نمی فهمیم) **و لا معلوم** (و معلوم نیست) **إلا بما یقابلها** (مگر به معنایی که مقابل ان مفاهیم عامه است یعنی اگر می گویید عالم معنی دارد یا معنایش همان معنی عام و معروف است یا معنایش مقابل آن است مثلا عالم به معنی جاهل است) **ففی مثل ما إذا قلنا إنه تعالی عالم** (پس در امثال موردی که می گوییم خداوند عالم است) **إما أن نعنی** (یا این است که قصد می کنیم ما که ، خداوند ذاتی است که روشن می شود نزد ان ذات اشیاء یعنی علم دارد) **أنه من ینکشف لدیه الشیء** (عالم) **فهو** (من ینکشف لدیه الشی) **ذاک المعنی العام** (همان معنی متعارف است) **أو أنه مصداق لما** (معنی ای که – جاهل) **یقابل ذاک المعنی** (یا این که خداوند مصداق است برای معنایی که در مقابل با آن معنی عام است) **فتعالی عن ذلک** (مصداق برای مقابل) **علوا کبیرا و إما أن لا نعنی شیئا** (یا این که قصد نمی کنیم هیچ معنایی را – یعنی عالم معنی ندارد) **فتکون کما قلناه** (پس می باشد عالم همان طور که ما گفتیم این بودن را) **من کونها** (صفات) **صرف اللقلقۀ و کونها بلا معنی** (و بودن این صفات بدون معنی) **کما لا یخفی.**

و العجب (عجیب است از صاحب فصول – چرا عجیب است ؟ زیرا صاحب فصول یک عبارتی دارد که در این عبارت غیره آمده است . به جای غیره باید خداوند نوشته شود) **أنه** (صاحب فصول) **جعل ذلک** (قرار داده است ، نقل صفات از معنی عرفی را) **علۀ لعدم صدقها فی حق غیره** (علت برای صادق نبودن صفات با معنی عرفی در حق غیرخداوند – این جا باید می فرمود خداوند نه غیر خدا) **و هو** (جعل) **کما تری و بالتأمل فیما ذکرنا** (با دقت کردن در مطالبی که ذکر کردیم ما – مراد از ما ذکرنا ، التحقیق است) **ظهر الخلل فیما استدل من الجانبین** (ظاهر و روشن می شود اختلال در آن دلیلی که استدلال شده برای دو طرف – بعضی بگوید قیام مبدا به ذات لازم نیست و بعضی می گویند قیام مبدا به ذات لازم است) **و المحاکمۀ بین الطرفین** (ظاهر می شود اختلال در قضاوتی که بین طرفین است – بعضی ها امده اند به این صورت قضاوت کرده اند که ما این جا دو گروه داریم . یک گروه گفته اند قیام مبدا به ذات لازم است و گروه دیگر می گویند لازم نیست . یک نفر شده قاضی و بعد گفته ان هایی که می گویند قیام مبدا به ذات لازم است آن جایی است که صفات حمل بر غیر خدا می شود و ان جایی که می گویند قیام مبدا به ذات لازم نیست مربوط

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

به جایی است که صفات حمل بر خداوند می شود ، صاحب کفایه می فرماید از مطالبی که در والتحقیق بیان کردیم روشن شد که در هردو طرف قیام هست) **فتأمل**

نوار ۷۴ : ادامه مشتق ، شروع بحث اوامر

مطلب اول :

صاحب کفایه در بحث امروز عجیب پیش رفته است . یعنی سر تا سر بحث اشتباه است لذا تقریبا تمام محشین دادشان بلند است مخصوصا مرحوم حکیم . برای این که اشتباهات ایشان روشن شود اول یک مقدمه بیان می کنیم بعد وارد اصل مطلب می شویم :

- **مقدمه :** مجاز بر دو نوع است :

❖ **نوع اول : مجاز در کلمه :** به استعمال لفظ در غیر موضوع له ، مجاز در کلمه می گویند مثل استعمال اسد در رجل شجاع .

در مقابل مجاز در کلمه ، حقیقت در کلمه یعنی استعمال حقیقی است . استعمال حقیقی عبارت است از استعمال لفظ در موضوع له مثل استعمال اسد در حیوان مفترس .

❖ **نوع دوم : مجاز در اسناد (مجاز عقلی)** : اسناد فعل یا شبه فعل به غیر ما هو له را مجاز در اسناد می گویند . غیر ما هو له یعنی شما فعل یا شبه فعل را به چیزی نسبت بدهید که این فعل یا شبه فعل مال آن چیز نیست مثل جری المیزاب . این کلمه ی جری ، در معنی حقیقی اش به کار رفته است و همچنین المیزاب زیرا مراد از میزاب ، ناودان است و ناودان معنی حقیقی میزات است اما استاد جری به میزاب مجاز است زیرا شما جریان را به چیزی نسبت داده اید که جریان مال آن نیست زیرا جریان مال آب است نه ناودان .

در مقابل مجاز در اسناد ، حقیقت در اسناد است که تعریفش این است : اسناد فعل یا شبهه فعل به ما هو له مثل جری الماء . این نوع مجاز ۴ صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی دو طرف اسناد (مسند و مسند الیه) حقیقت در کلمه است یعنی هردو در معنی حقیقی خودشان به کار رفته اند ولی اسنادشان مجازی است مثل : رویانید بهار ، سبزیجات را . الان رویاندن به بهار نسبت داده شده است که این استاد مجازی است . الان روانید (مسند) و بهار (مسند الیه) هردو در معنی حقیقی خودشان به کار رفته است .
- **صورت دوم :** گاهی دو طرف اسناد ، مجاز در کلمه است یعنی هردو کلمه در معنی مجازی به کار رفته اند و اسنادشان هم مجازی است .

احی الارض شباب الزمان . رویانید زمین را جوانی زمان . الان اسناد احیاء به شباب نسبت داده شده است . این اسناد مجازی است زیرا احیاء حقیقتا مربوط به واجب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تعالی است . کلمه ی احیاء که مسند است در معنی مجازی به کار رفته است زیرا معنی حقیقی احیاء یعنی حیات داد و به زمین که نمی شود حیات داد زیرا حیات یعنی حرکت با اراده و حس داشتن . لذا احیاء به معنی اعطاء حیات نیست بلکه در این جا به معنی رویانید است و شباب الزمان هم در معنی حقیقی اش به کار نرفته بلکه در معنی مجازی به کار رفته است زیرا شباب الزمان در این جا به معنی بهار است زیرا معنی حقیقی آن یعنی جوان .

- **صورت سوم :** گاهی مسند حقیقت در کلمه و مسند الیه مجاز در کلمه است .

مثل : انبط شباب الزمان البغل . در این حا انبط حقیقت و شباب مجازی است و اسناد هم مجازی است .

- **صورت چهارم :** گاهی مسند مجاز در کلمه و مسند الیه حقیقت در کلمه است مثل احی الربیع البغل . احی مجاز است اما الربیع حقیقت است و اسناد هم مجازی است .

من می خواهم بگویم ملازمه نیست بین حقیقت عقلیه و حقیقت در اسناد . ممکن است دو کلمه در معنی حقیقی به کار رفته باشند اما اسناد بین این دو مجازی باشد

- **اصل مطلب :** زمانی که یک مشتق حمل بر ذات می شود ، در این مشتق دو بحث وجود دارد مثلا شما می گویید الماء جار ، ما در این کلمه ی جار دو بحث می خواهیم بکنیم یا مثلا می گوییم زید ضاحک :

❖ **بحث اول :** بحث از معنی هیات مشتق با قطع نظر از حمل و اسناد یعنی شما یک مشتقی را حمل می کنید بر یک ذاتی ، حالا بحث اول این است که می خواهیم ببینیم با قطع نظر از حمل و اسناد معنی این مشتق نیست یعنی گویا حملی صورت نگرفته است ، معنی مشتق چیست ؟

این جا صاحب کفایه می فرماید اگر بخواهد مشتق در معنی حقیقی خودش به کار برود ، شرط نیست که اسناد مبدا به ذات ، حقیقت عقلیه باشد .

می خواهیم بحث کنیم با قطع نظر از حمل معنی مشتق چیست . صاحب کفایه می فرماید اگر بخواهد مشتق در معنی حقیقی خودش به کار برود شرط نیست که اسناد مبدا این مشتق به ذاتش ، استاد حقیقی باشد .

مثلا الماء جار یا المیزاب جار . در این دو مثال ، مشتق و محمول ما جار، است . الان جار در معنی حقیقی خودش به کار رفته است . جار یعنی جاری شد . با این که اسناد مبدا جار که جری باشد به یکی اسناد حقیقی (الماء جار) است و به دیگری (المیزاب جار) اسناد مجازی است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **بحث دوم** : بحث از مشتق با در نظر گرفتن اسناد و حمل به عبارت دیگر بحث از اسناد و حمل مشتق . یعنی یک مرتبه شما مشتقی را بر یک ذاتی حمل می کنید حالا می خواهیم از این اسناد و حمل بحث کنیم . این جا صاحب فصول یک چیزی گفته است . صاحب فصول می فرماید اگر بخواهد اسناد مشتق به ذات حقیقت عقلیه باشد شرطش این است که اسناد مبدا به ذات حقیقت عقلیه باشد .

شما مشتق را حمل می کنید بر ذات . الان می خواهیم بحث کنیم از اسناد و حمل . صاحب فصول می فرماید اگر این اسناد بخواهد حقیقت عقلیه باشد حتما شرطش این است که اسناد مبدا این مشتق به ذات حقیقت عقلیه باشد .

مثلا الماء جار . الان می خواهیم از اسناد جار به ماء صحبت کنیم . اگر بخواهد اسناد جار به الماء حقیقی باشد قطعا باید اسناد جریان به الماء ، اسناد حقیقی باشد .

صاحب کفایه خیال کرده است این شرطی که صاحب فصول (اسناد مبدا به ذات باید حقیقت عقلیه باشد) گفته ، صاحب فصول این شرط را در بحث اول مطرح کرده است لذا آمده است به ایشان اشکال گرفته است و گفته است اگر کلمه بخواهد در معنی خودش به کار برود شرط نیست که اسناد کلمه به ذات ، حقیقت عقلیه باشد [۴۷] .

السادس [فی عدم اعتبار قیام المبدإ بما یجری علیه المشتق حقیقة]

الظاهر (متبادر به ذهن این است) **أنه لا یعتبر فی صدق المشتق** (شرط نمی باشد در صادق بودن مشتق بر ذات – این عبارت ناظر به بحث دوم است زیرا صدق یعنی حمل لذا بحث رفته روی حمل و اسناد – ما گفتیم که اگر بخواهد حمل ، حمل و اسناد حقیقی باشد باید اسناد مبدا به ذات حقیقی باشد ، صاحب کفایه می فرماید شرط نیست . ما می گوییم این شرط نبودن غلط است و شرط است . مگر می شود اسناد مبدا به ذات حقیقت نباشد اما اسناد مشتق به ذات حقیقت باشد ؟ - می توانستیم بگوییم مراد از صدق المشتق یعنی معنی حقیقی مشتق یعنی بحث اول . بله اگر مشتق بخواهد در معنی حقیقی خودش به کار برود لازم نیست که اسناد مبدا به ذات حقیقی باشد ولی کلمه ی صدق و حمل وقتی می گویند یعنی بحث از حمل یعنی قطع نظر از حمل نکرده اید و حمل را در نظر گرفته اید) **و جریه علی الذات حقیقة** (و حمل حقیقی مشتق بر ذات) **التلبس** (نائب فاعل لایعتبر – مشغول بودن ذات به مبدا حقیقتا – صاحب کفایه می خواهد بگوید اگر اسناد مشتق به ذات بخواهد حقیقی باشد شرط نیست که اسناد مبدا مشتق به ذات حقیقی باشد که ما گفتیم این حرف ، درست نیست) **بالمبدإ حقیقة و** (واو تفسیر است برای حقیقه) **بلا واسطة فی العروض** (این است که شما یک چیزی را اسناد می دهید به چیز دیگر و این اسناد نیازمند به واسطه است یعنی در واقع محمول مال واسطه است مثل المیزاب جار که در این جا الماء واسطه است . به این واسطه ، واسطه در عروض

---

[۴۷] بهترین کسی که این بحث را توضیح داده است مرحوم حکیم است . ایشان می فرمایند عبارات صاحب کفایه مضطرب است . در بعضی عبارات بحث را برده روی بحث اول اما در بعض دیگر عبارات کلام را برده است روی بحث دوم .

@soda96 کانال صدا
www.soda96.ir

می گویند . بدون این واسطه حمل غلط است – حالا صاحب کفایه می خواهد بفرماید اسناد مشتق به ذات اگر بخواهد حقیقت عقلیه باشد شرطش این نیست که واسطه در عروض نداشته باشد در حالی که ما می گوییم حتما این شرطش هست) **کما فی الماء الجاری** (می خواهد بفرماید اگر بخواهد اسناد الجاری به الماء حقیقی باشد شرط نیست که اسناد جری به الماء حقیقی باشد) **بل یکفی** (کفایت می کند در صدق مشتق به نحو حقیقت) **التلبس به** (مشغول بودن ذات به مبدا هرچند مجازی) **و لو مجازا و مع هذه الواسطة** (مجازی باشد یعنی چی ؟ یعنی ولو با این واسطه ی در عروض باشد) **کما فی المیزاب الجاری** (صاحب کفایه می خواهد بفرماید اگر بخواهد اسناد الجاری به المیزاب ، حقیقت باشد همین که اسناد جریان به المیزان واسطه ی در عروض داشته باشد کافی است یعنی حتی اگر اسناد جریان به المیزاب مجازی باشد بازهم اسناد الجاری به المیزاب حقیقت است) **فإسناد الجریان إلی المیزاب** (پس اسناد دادن جریان به میزاب) **و إن کان إسنادا إلی غیر ما هو له** (اگر چه می باشد این اسناد ، اسناد به غیر ماهو له زیرا اسناد مال اب است نه مال المیزاب) **و بالمجاز إلا أنه فی الإسناد** (لکن مجاز در اسناد است) **لا فی الکلمة فالمشتق فی مثل المثال بما هو مشتق** (مشتق (الجار) در مثل این مثال (المیزاب جار) به عنوان این که آن مشتق ، مشتق است یعنی با قطع نظر از حمل و اسناد یعنی کلام را برده روی بحث اول) **قد استعمل فی معناه الحقیقی** (به تحقیق استعمال شده است مشتق در معنای حقیقی اش) **و إن کان مبدؤه مسندا إلی المیزاب بالإسناد المجازی** (هرچند که می باشد مبدا این مشتق ، اسناد داده شده به میزاب به اسناد مجازی) **و لا منافاة بینهما** (حقیقت بودن کلمه و مجاز بودن اسناد) **أصلا کما لا یخفی و لکن ظاهر الفصول بل صریحه** (فصول) **اعتبار الإسناد الحقیقی فی صدق المشتق حقیقة** (شرط بودن اسناد حقیقی مبدا به ذات است در صادق بودن مشتق به شکل حقیقی) **و کأنه** (این اعتبار) **من باب الخلط بین المجاز فی الإسناد و المجاز فی الکلمة و هذا** (مجاز در کلمه) **هاهنا محل الکلام** (پس کلام صاحب فصول درست نیست) **بین الأعلام و الحمد لله و هو خیر ختام .**

نوار ۷۵ : این نوار موجود نیست .

نوار ۷۶ : بحث ماده ی امر – توجیه کلام اصولیون توسط صاحب فصول ، بیان ۳ نکته از صاحب کفایه

در جلسه ی قبل گفتیم که درباره ی ماده ی امر ، دو بحث داریم :

- **بحث اول** : بحث لغوی
- **بحث دوم** : بحث اصولی : گفتیم که علمای اصول می گویند کلمه ی امر حقیقت است در قول مخصوص و ان صیغه ی افعل است . پس اگر علمای اصول می گویند امر ، امر یعنی صیغه ی افعل.

اشکال : بعد یک اشکال گرفتیم به علمای اصول و ان اشکال این بود که :اگر مراد از امر ، صیغه ی افعل است پس قابل اشتقاق نیست زیرا امری که به معنی صیغه ی افعل است یک معنی حدثی نیست

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در حالی که مشتقات از کلمه ای گرفته می شود که معنی حدثی دارند مثلا ضارب و مضروب و ... از ضرب که دارای معنی حدثی است گرفته می شود و حال انکه علمای اصول از امر به معنی اصطلاحی ، مشتقات می گیرند . علمای اصول می گویند امر ، یامر ، آمر و مامور به از امر به معنی اصطلاحی گرفته می شود پس معلوم می شود معنی امر اصطلاحی ، صیغه ی افعل نیست .

حالا اول درس امروز . صاحب فصول آمده است کلام اصولیون را توجیه کرده است . صاحب فصول می خواهد یک کاری بکند که امر معنی حدثی پیدا بکند .

توجیه کلام اصولیون توسط صاحب فصول :

مراد اصولیون از این که می گویند امر حقیقت در صیغه ی افعل است این است که امر حقیقت در طلب کردن به واسطه ی صیغه ی افعل است .

ما گفتیم علمای اصول می گویند صیغه ی افعل و این معنی یک معنی حدیثی نیست . صاحب فصول می خواهد کلام علمای اصول را توجیه کند . ایشان می فرماید این که علمای اصول می گویند امر حقیقت در صیغه ی افعل است ، در این جا یک کلمه انداخته شده است و منظورشان این است که امر حقیقت است در طلب کردن به واسطه ی صیغه ی افعل . امر یعنی طلب کرد یک مرد غایب در زمان گذشته به واسطه ی صیغه ی افعل . آمر یعنی طلب کننده توسط صیغه ی افعل .

بیان ۳ نکته توسط صاحب کفایه :

- **نکته ی اول :** صیغه ی امر صادر از شخص عالی به دو نحوه ملاحظه می شود .
  - **نحوه ی اول :** گاهی بما هی صیغه ملاحظه می شود . در این صورت از مصادیق امر به معنی طلب نیست
  - **نحوه ی دوم :** گاهی بما هی طلب ملاحظه می شود . در این صورت از مصادیق امر به معنی طلب ، است

توضیح : یک شخص عالی را در نظر بگیرید . یک صیغه ی افعل از دهانش بیرون می آید مثل این که یک پدری به پسرش می گوید اقرء الدرس . این اقرء یک صیغه ی افعل است که از دهان یک شخص عالی صادر شده است . ما این صیغه ی افعل را می توانیم به دو شکل در نظر بگیریم :

الف : گاهی این صیغه را به عنوان این که صیغه است در نظر می گیریم . یعنی این اقرء الدرس را به عنوان این که صیغه ی افعل است در نظرگرفتیم . در این صورت حق نداریم بگوییم این اقرء الدرس از مصادیق امر به معنی طلب است . چون علمای اصول می گویند امر حقیقت است در قول مخصوص بعد گفتیم که علمای اصول می گویند مشتقات از امر اصطلاحی هست ، حالا که از امر اصطلاحی است پس معلوم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می شود که امر به معنی صیغه ی افعل نیست . چون صیغه ی افعل معنی حدثی ندارد تا بتوان از او اشتقاق کرد .

ب : گاهی شما این صیغه ی امری که از شخص عالی صادر شده است را به عنوان طلب در نظر می گیرید . وقتی که از دهانش اقرء الدرس بیرون آمد از دهانش یک طلبی موجود می شود . در این صورت این صیغه ی امر از مصادیق امر به معنی طلب است .

❖ **نکته ی دوم :** کلمه ی امر در معانی زیادی (طلب ، شی ، فعل و ...) به کار رفته است . در این جا ۳ احتمال است .

- **احتمال اول :** یعنی کلمه ی امر مشترک لفظی باشد یعنی در تمام این معانی حقیقت باشد .
- **احتمال دوم :** کلمه ی امر مشترک معنوی باشد یعنی کلمه ی امر برای یک معنی وضع شده که این یک معنی شامل تمام آن معانی می شود
- **احتمال سوم :** یحتمل در بعضی از معانی حقیقی و در بعض دیگر مجاز است مثلا صاحب کفایه فرمود در طلب و شی حقیقیت است و معانی دیگر زیر مجموعه شی هستند

وجوهی برای ترجیح بعضی از این احتمالات بر بعض دیگر گفته شده است [۴۸] که این وجوه به ۳ دلیل باطل است :

- **دلیل اول :** فی نفسه صحیح نیست . یعنی خود این دلیل باطل است .
- **دلیل دوم :** بر فرض فی نفسه صحیح باشد معارض دارد
- **دلیل سوم :** بر فرض صحیح باشد و معارض نداشته باشد نهایتا مفید ظن است و ظن حجت نیست

❖ **نکته ی سوم :** اگر کلمه ی امر ، ظهور در احد المعانی پیدا کرد ، امر حمل بر او می شود . حالا منشا ظهور هر چیزی که می خواهد باشد .

---

[۴۸] مثلا بعضی از علما گفته اند که این کلمه امر اگر حقیقت در بعض المعانی باشد مجاز در بعض المعانی باشد این بهتر است از این که مشترک لفظی یا معنوی باشد زیرا ما قانون داریم که المجاز خیر من الاشتراک للغلبه . اشکالات وارد بر این وجوه ترجیح : اولا خود دلیل باطل است یعنی در این مثال این که مجاز خیر من الاشتراک للغلبه را قبول نداریم و به نظر ما مشترک معنوی بیشتر است ثانیا با وجوهی که برای احتمالات دیگر گفته شده تعارض می کند مثلا گفته شده است که الاشتراک خیر من الحقیقه و المجاز لابعدیته عن الخطا زیرا اگر یک لفظی را مشترک لفظی گرفتید اگر قرینه معینه داشت خب مشخص است اما اگر نداشت این مشترک لفظی را کنار می گذارید اما اگر یک لفظی را حقیقت و مجاز گرفتید اگر در کنارش قرینه ی صارفه نبود حمل بر معنی حقیقی می کنید در حالی که یحتمل مراد مولی مجاز باشد لذا در خطا می افتید .ثالثا بر فرض دلیل درست باشد و معارض هم نداشته باشد این قانون نهایتا مفید ظن است و ظن هم حجت نیست

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

المقصد الأول الأوامر

المقصد الأول فی الأوامر و فیه فصول

الأول فیما یتعلق بمادة الأمر

من الجهات و هی عدیدة.

[الجهة] الأولی أنه (قد ذکر للفظ الأمر معان متعددة

منها الطلب کما یقال أمره بکذا.

و منها الشأن کما یقال شغله أمر کذا.

و منها الفعل کما فی قوله تعالی وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

و منها الفعل العجیب کما فی قوله تعالی فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا*

و منها الشیء کما تقول رأیت الیوم أمرا عجیبا.

و منها الحادثة و منها الغرض کما تقول جاء زید لأمر کذا).

و لا یخفی أن عد بعضها من معانیه من اشتباه المصداق بالمفهوم ضرورة أن الأمر فی جاء زید لأمر ما استعمل فی معنی الغرض بل اللام قد دل علی الغرض نعم یکون مدخوله مصداقه فافهم و هکذا الحال فی قوله تعالی فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا* یکون مصداقا للتعجب لا مستعملا فی مفهومه و کذا فی الحادثة و الشأن.

و بذلک ظهر (ما فی دعوی الفصولمن کون لفظ الأمر حقیقة فی المعنیین الأولین) و لا یبعد دعوی کونه حقیقة فی الطلب فی الجملة و الشیء هذا بحسب العرف و اللغة.

و أما بحسب الاصطلاح فقد نقل الاتفاق علی أنه حقیقة فی القول المخصوص و مجاز فی غیره و لا یخفی أنه علیه لا یمکن منه الاشتقاق فإن معناه حینئذ لا یکون معنی حدثیا مع أن الاشتقاقات منه ظاهرا تکون بذلک المعنی المصطلح علیه بینهم لا بالمعنی الآخر فتدبر.

و (توجیه صاحب فصول) **یمکن** (ممکن می باشد که بوده باشد مراد اصولیون) **أن یکون مرادهم به** (کونه حقیقه فی القول المخصوص – یعنی مراد اصولیون از این که می گویند امر حقیقت است در قول مخصوص

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **هو الطلب بالقول لا نفسه** (آن مراد ، طلب کردن به وسیله ی قول (قول مخصوص – صیغه ی افعل) است نه خود قول) **تعبیرا عنه بما یدل علیه** (می گوییم چرا طلب را ذکر نکرده اند ؟ می گوید اطلاق دال و اراده ی مدلول . یعنی دال را گفته اند . دال همین قول مخصوص است اما مرادشان از این دال ، مدلول است و مدلول طلب کردن است – بخاطر تعبیر کردن از طلب به چیزی که (قول مخصوصی که) دلالت می کند بر آن طلب) **نعم القول المخصوص أی صیغة الأمر** (قول مخصوص یعنی صیغه ی ار – این اقرء الدرس ای که از دهان پدر خارج می شود) **إذا أراد العالی** (هنگامی که اراده می کند عالی به این صیغه ، طلب را – این می خواهد موارد غیر طلب را خارج بکند مثلا امر می کند برای امتحان کردن) **بها** (صیغه) **الطلب یکون من مصادیق الأمر** (می باشد این قول مخصوص از مصادیق امر به معنی طلب) **لکنه** (در چه صورت این صیغه ی امر می شود از مصادیق امر به معنی طلب ؟ در صورتی که این صیغه ی امر را بما هی طلب در نظر بگیریم – لکن این قول مخصوص) **بما هو طلب مطلق أو مخصوص** (در صیغه ی امر اختلاف است . عده ای می گویند صیغه ی امر حقیقت است در طلب اما عده ی دیگری می گویند حقیقت است در یک طلب مخصوصی و مرادش از مخصوص مثلا طلب وجوبی است – به عنوان این که این قول مخصوص طلب مطلق است یا طلب مخصوص است)

و کیف کان (هرگونه که باشد این قول مخصوص - یعنی از مصادیق امر به معنی طلب باشد یا نباشد) **فالأمر** (قضیه ی در اشتقاق آسان است – یعنی این اشتقاق خیلی شما را اذیت نکند یعنی می گوییم امر در اصول حقیقت است برای قول مخصوص . بعد در اشتقاقات مشکل پیدا می کردیم . جواب می دهیم که اشتقاقات از امر به معنی دیگر گرفته شده است نه ازامر به معنی قول مخصوص) **سهل لو ثبت النقل** (نقل به معنی اصطلاحی یعنی اگر برای ما ثابت شد که در اصطلاح علمای اصول امر حقیقت در قول مخصوص است ما این را می گیریم و از آن اشتقاق جواب می دهیم) **و لا مشاحة فی الاصطلاح** (و نیست نزاعی در اصطلاح – اگر اثبات شد که امر مصطلح شد در قول مخصوص این اصطلاح را می گیریم و در ان نزاع نمی کنیم) **و** (نکته ی دوم) **إنما المهم بیان ما هو معناه عرفا** (مهم فقط بیان کردن چیزی است که آن چیز معنی عرفی و لغوی امر است) **و لغة لیحمل** (علت برای المهم – برای این که حمل شود امر بر معنی عرفی و لغوی) **علیه فیما إذا ورد بلا قرینة** (در جایی که وارد شود امر بدون قرینه) **و قد استعمل فی غیر واحد من المعانی فی الکتاب و السنة** (و به تحقیق امر استعمال شده است در بسیاری از معانی در قران و روایات) **و لا حجة علی أنه** (و نیست دلیلی بر این که استعمال به نحو اشتراک لفظی است یا اشتراک معنوی است یا حقیقت و مجاز است) **علی نحو الاشتراک اللفظی أو المعنوی أو الحقیقة و المجاز.**

و ما ذکر فی الترجیح (و ادله ای که ذکر شده است در ترجیح بعض احتمالات بر بعض دیگر مثل این که بیاییم حقیقت و مجاز را بر اشتراک لفظی و اشتراک معنوی ترجیح بدهیم) **عند تعارض هذه الأحوال** (هنگام تعارض کردن این احوال – ۳ حالت با هم تعارض می کردند) **لو سلم** (اگر قبول بشود ما ذکر – یعنی اگر خود دلیل درست باشد) **و لم یعارض بمثله** (و تعارض نکند ان دلیل به مثل آن دلیل) **فلا دلیل علی**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الترجیح به (نیست دلیلی بر ترجیح دادن آن دلیل) **فلا بد مع التعارض** (تعارض ادله) **من الرجوع إلی الأصل فی مقام العمل** (پس ناچار است با وجود تعارض بین ادله از رجوع کردن به اصل عملی) **نعم** (نکته ی سوم – استدراک از رجوع به اصل عملی است . صاحب کفایه فرمود رجوع به اصل عملی می شود اما بله در بعضی موارد به اصل عملی رجوع نمی شود) **لو علم ظهوره فی أحد معانیه** (بله اگریقین پیدا بشود ظهور امر در یکی از معانی امر مثلا اگر ظهور پیدا کرد در معنی طلب) **و لو احتمل أنه** (اگرچه احتمال داده بشود که این ظهور) **کان للانسباق** (انصراف) **من الإطلاق** (این ظهور می باشد بدلیل انصراف امر از اطلاق و گفتن امر یعنی وقتی امر گفته می شود منصرف به یک معنی می شود مثلا طلب) **فلیحمل علیه** (پس باید حمل بشود امر بر آن احد معانیه) **و إن لم یعلم أنه حقیقة فیه** (اگرچه یقین و علم نداریم به این که امر حقیقت در خصوص این احد المعانی است) **بالخصوص أو فیما یعمه** (یا حقیقت است در معنایی که شامل می شود آن احد را) **کما لا یبعد أن یکون** (همان طور که بعید نیست که بوده باشد امر) **کذلک** (ظاهر) **فی المعنی الأول** (طلب)

نوار ۷۷ : ادامه ی ماده ی امر : اعتبار علو در صدق معنی امر – حقیقت بودن امر در وجوب

مطلب اول : درباره ی امر ۳ نظریه است :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : در معنی امر ، عالی بودن طالب شرط است .

وقتی که یک نفر کلمه ی امر از دهانش بیرون می آید مثلا می گوید امرتک بکذا . شرط این کلمه ی امر این است که طالب و امر کننده عالی باشد لذا اگر مادر بگوید امرتک بکذا درست است و امر در معنی حقیقی خودش به کار رفته است و همچنین اگر پدر بگوید . معلم باشد هم همین طور . اما اگر یک هم بحث مساوی به هم بحثش بگوید این جا کلمه ی امر در معنی حقیقی خودش به کار نرفته است . به ۲ دلیل :

- ❖ **دلیل اول : تبادر** . وقتی یک نفر به طرف مقابلش می گوید که امرتک بکذا ، متبادر به ذهن ما این است که این طالب ، عالی است . و تبادر هم علامت حقیقت است پس امر وضع شده برای طلب از ناحیه ی شخص عالی
- ❖ **دلیل دوم** : صحت سلب امر از طلب غیر عالی . یک نفر هست که عالی نیست و علو ندارد و رتبه اش بالا نیست از مخاطبش . یک در خواستی از مخاطبش می کند که ما می توانیم به درخواست او اشاره کنیم و بگوییم این درخواست او ، امر نیست . یعنی سلب امر از این درخواست صحیح است و صحت سلب علامت مجاز است .

- **نظریه ی دوم** : در معنی امر ، مستعلی بودن طالب شرط است . عالی یعنی شخصی که حقیقتا علو مرتبه و منزلت دارد اما مستعلی یعنی کسی که خودش را بالا می گیرد . یعنی اگر یک شخصی از

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

طرف مقابلش در خواستی کرد اگر این درخواست همراه با استعلاء بود به این درخواست او امر گفته می شود .

دلیل : توبیخ عقلا طالب سافل را به مثل لم تامره : اگر یک شخصی منزلتش پایین است . یک نفر جلویش هست که این شخص منزلتش بالاست . حالا این شخصی که منزلتش پایین است خودش را بالا بگیرد و از آن طرف عالی درخواست بکند ، عقلای عالم این شخص طالب را مذمت می کنند که چرا داری امر می کنی . این توبیخ عقلا دلیل بر این است که در معنی امر ، مستعلی بودن شرط است زیرا عقلای عالم با این توبیخ اسم این طلب اقا را امر گذاشتند و می گویند چرا داری امر می کنی .

اشکال صاحب کفایه : توبیخ عقلا بر استعلا است نه بر امر بعد از استعلاء .

صاحب کفایه می فرماید ما قبول داریم که عقلای عالم چنین فردی را توبیخ و مذمت می کنند . اما توبیخ بخاطر استعلاست یعنی عقلای عالم این فرد را سرزنش می کنند که چرا تو داری خودت را بالا می گیری و این طور نیست که این اقا بعد از این که خودش را بالا گرفت ، به طلبش می گویند امر و بعد عقلای عالم می آیند بر امرش توبیخش می کنند .

سوال : چرا عقلای عالم اسم طلب این اقا را امر گذاشته اند ؟

جواب : زیرا عقلای عالم می خواهند هماهنگ با عقیده ی این شخص حرف بزنند . یعنی این اقا استعلاء کرده است و عقیده اش این است که بعد از استعلاء به طلبش امر می گویند و عقلا می خواهند بر طبق عقیده ی او حرف بزنند . چون که او اعتقاد دارد به طلبش بعد از استعلاء ، امر گفته می شود عقلای عالم هم بر طبق همین عقیده حرف می زنند .

مثلا یک نفر پیش ما ادعای اجتهاد می کند و عقیده ی خودش این است که مجتهد است. حالا من بر طبق عقیده ی او حرف می زنم و می گویم ای مجتهد این مساله را برای من روشن کن .

- **نظریه ی سوم :** در معنی امر ، عالی بودن طالب یا مستعلی بودن طالب شرط است . یعنی کلمه ی امر وضع شده است برای طلب العالی او طلب المستعلی

صاحب کفایه می فرماید این نظریه باطل است زیرا دلیل برای این نظریه وجود ندارد . عدم الدلیل ، دلیل علی العدم

الجهة الثانية

الظاهر (متبادر به ذهن) **اعتبار العلو** (بلند مرتبه بودن) **فی معنی الأمر** (شرط بودن علو در معنی امر است یعنی امر وضع شده است برای طلب العالی) **فلا یکون الطلب من السافل** (طلب از ناحیه ی سافل را استدعا می گویند) **أو المساوی** (به طلب از ناحیه ی مساوی التماس گفته می شود) **أمرا** (پس نمی باشد طلب از ناحیه ی کم منزلت یا مساوی ، امر) **و لو أطلق علیه** (اگر اطلاق می شود امر بر الطلب من السافل او المساوی) **کان بنحو من العنایة** (می باشد این اطلاق به نوعی از عنایت یعنی یک نوع مجاز است) **کما**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(اشاره به قول دوم) **أن الظاهر عدم اعتبار الاستعلاء** (همان طور که متبادر به ذهن ، شرط نبودن استعلا است – استعلاء یعنی اظهار علو) **فیکون الطلب من العالی أمرا و لو کان مستخفضا لجناحه** (پس می باشد طلب از ناحیه ی شخص عالی و بلند مرتبه امر ، هرچند بوده باشد شخص عالی ، پایین بیاورد بالش را یعنی خاشع باشد)

و (اشاره به قول سوم) **أما احتمال اعتبار أحدهما** (اما احتمال دادن شرط بودن یکی از این دو) **فضعیف** (لعدم الدلیل) **و تقبیح** (رد دلیل نظریه ی دوم - مبتدا) **الطالب السافل من العالی المستعلی علیه** (تقبیح کردن عقلا ، طلب کننده ی سافل از شخص عالی را که طالب این صفت دارد استعلا می کندبر عالی) **و توبیخه** (و توبیخ کردن عقلا طالب سافل را – عطف بر تقبیح) **بمثل أنک لم تأمره** (چگونه طالب سافل را توبیخ می کنند ؟ به مثل این جمله : تو به چه علت داری امر می کنی عالی را) **إنما** (خبر تقبیح) **هو علی استعلائه** (این تقبیح فقط بر استعلاء طالب سافل است) **لا علی أمره** (نه بر امر طالب سافل حقیقتا) **حقیقة بعد استعلائه و إنما** (چرا عقلای عالم اسم طلب این اقا را با این که امر نیست ، امر می گذارند ؟ چون بر طبق عقیده ی او دارند حرف می زنند) **یکون إطلاق الأمر علی طلبه** (همانا می باشد اطلاق و گفتن امر توسط عقلا بر طلب سافل) **بحسب ما** (اطلاق امر از ناحیه ی سافل – یعنی سافل بعد از این که استعلا کرد به طلبش اطلاق امر می کند و این که عقلا به طلب او امر می گویند به حسب این است که سافل به طلبش امر اطلاق می کند) **هو قضیة استعلائه** (به حسب آن چیزی است که آن چیز مقتضای اعتقادی ، استعلاء طالب سافل است یعنی طالب سافل خیال می کند بعد از این که استعلا کرد به طلبش امر گفته می شود) **و کیف کان** (دلیل دوم صاحب کفایه – هر جوری که بوده باشد تقبیح عقلا یعنی این تقبیح بر استعلا باشد یا بر امر بعد از استعلاء باشد) **ففی صحة سلب الأمر عن طلب السافل و لو کان مستعلیا** (پس در صحیح بودن سلب امر از طلب کردن شخص سافل هرچند که سافلا مستعلی باشد کفایت است برای شرط بودن علو در معنی طلب و کافی نبودن استعلا در معنی امر) **کفایة.**

مطلب دوم :

درباره ی کلمه ی امر دو نظریه (کلا ۸ نظریه است – اول بحث اوامر کتاب معالم) معروف وجود دارد :

- **نظریه ی اول (مشهور و صاحب کفایه) :** امر حقیقت در وجوب است یعنی وقتی که یک نفر به مخاطبش می گوید امرتک بکذا این معنی امرتک یعنی من اون کار را بر تو واجب کردم

این نظریه ۲ دلیل و ۳ موید دارد :

بیان ادله این نظریه :

❖ **دلیل اول : تبادر** . وقتی یک نفر شخص دیگری را امر می کند و می گوید امرتک بکذا ، متبادر به ذهن این است که با این امر دارد یک کاری را بر مخاطبش واجب می کند

❖ **دلیل دوم** (ابتدای نوار ۷۸) **: مواخذه عبد در قبال مخالفت با امر صحیح است** . اگر یک عبدی با امر مولایش مخالفت کند مثلا مولی گفته است امرتک بکذا ، و این عبد با این

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

امر مولی مخالفت کند عقلای عالم می گویند مواخذه این عبد صحیح است همین صحیح بودن مواخذه ی عبد دال بر این است که کلمه امر حقیقت در وجوب است زیرا چه چیزی است که مخالفت با او مواخذه دارد ؟ واجب . مستحب را اگر مخالفت کردید مواخذه نمی شوید [۴۹] .

بیان مویدات این نظریه (مویدات در نوار ۷۷ بیان شده است) :

- **موید اول** [۵۰] : آیه ی قران موید این است که کلمه ی امر حقیقت در وجوب است . کدام آیه قران ؟ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ . معنی ایه : باید بترسند کسانی که مخالفت می کنند با امر خداوند. این آیه دلیل بر این است که امر حقیقت در وجوب است . چرا ؟ چه نوع امری است که کسی که مخالفت با آن امر می کند باید بترسد ؟ امر وجوبی . امر استحبابی اگر مخالفت باهاش کرد که ترسی ندارد .

  چرا می گوییم موید است ؟ زیرا استعمال اعم از حقیقت و مجاز است

- **موید دوم** : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : لو لا أن أشق علی أمتی لأمرتهم بالسواک (اگر بر امتم مشتقت نبود امر می کردم این ها را بر مسواک زدن) . این سخن دلیل بر این است که امر حقیقت است برای وجوب زیرا این امر وجوبی است که مشقت دارد و امر استحبابی مشقت ندارد زیرا می توانی آن را انجام ندهی

- **موید سوم** [۵۱] : عایشه یک کنیز داشت به نام بریره . این کنیز شوهر داشت . عایشه آمد این کنیز را آزاد کرد . کنیز اگر آزاد شد می تواند از شوهر طلاق بگیرد . این کنیز هم تا آزاد شد به شوهش گفت می خواهم از تو طلاق بگیرم . بعد شوهر کنیز رفت پیش پیامبر و گفت من نمی خواهم از او جدا شوم . پیامبر رفتند سراغ بریره و به او گفتند : راجعیه یا ارجعیه . یعنی رجوع کن به شوهرت . بریره گفت اتامرنی ، ایا به من امر می کنید . پیامبر فرمودند لا بل إنما أنا شافع . این روایت موید این است که لفظ امر حقیقت در وجوب است . چگونه ؟ کلمه ی شافع در لغت به معنی درخواست استحبابی است . رسول فرمودن من امر نمی کنم بلکه درخواست استحبابی داریم یعنی ایشان درخواست استحبابی را در مقابل تامرنی قرار داده است پس معلوم می شود که تامرنی یک معنایی دارد در مقابل درخواست استحبابی که آن درخواست وجوبی است

  اما این موید است چرا ؟ چون نهایتا تامرنی استعمال شده است در در خواست وجوبی و استعمال اعم از حقیقت و مجاز است

---

[۴۹] این دلیل را می توان دلیل گرفت همان طور که مرحوم حکیم دلیل گرفته است لکن سیاق عبارت نشان دهنده ی این است که موید است

[۵۰] بهترین کسی که این موید را توضیح داده است صاحب معالم و مرحوم شیخ انصاری است

[۵۱] بهترین کسی که این موید را توضیح داده اند صاحب فصول و مرحوم محمد تقی اصفهانی صاحب هدایه المسترشدین است

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

- **نظریه ی دوم (نوار ۷۸)** : امر حقیقت در مطلق الطلب است . یعنی قدر جامع بین وجوب و استحباب . امر نه حقیقت در وجوب و نه حقیق در استحباب است بلکه حقیقت در قدر جامع بین این دوست .

ادله این نظریه :

❖ **دلیل اول** : صحت تقسیم + قانون الاصل فی الاستعمال ، الحقیقه

این اقایان می گویند تقسیم امر به وجوب و استحباب صحیح است یعنی می توانی بگویی امر بر دو قسم است وجوبی و استحبابی . این کلمه ی امری که می گویید بر دو قسم است در هیچکدام از وجوب و استحباب به کار نرفته است زیرا اگر بگویید در وجوب به کار رفته است معنایش تقسیم شی به نفس است یا غیر زیرا این طور می شود : امر وجوبی تقسیم می شود به امر وجوبی و امر استحبابی . کلمه ی امر که در مقسم است در استحباب به کار نرفته است زیرا باز لازمه اش تقسیم شی به نفسه و غیره است . پس این امر که مقسم قرار گرفته است این در طلب به کار رفته است . در این صورت تقسیم درست می شود . و اصل در استعمال حقیقی بودن استعمال است یعنی وقتی که یک کلمه ای در یک معنایی به کار رفت قانون این است که استعمال این کلمه در این معنی ، حقیقت باشد . پس استعمال کلمه ی امر در طلب حقیقی است .

اشکال به دلیل اول : استعمال اعم از حقیقت است . صاحب کفایه می فرماید ما هم قبول داریم که امر در مقسم در طلب به کار رفته است اما استعمال اعم از حقیقت است . استعمال می تواند هم حقیقت باشد و هم مجازی لذا این استعمال می شود مجازی .

سوال می کنیم که از کجا می گویید این استعمال مجازی است ؟ جواب می دهد از ان ادله ای که ذکر کردیم

❖ **دلیل دوم** : کلمه ی امر گاهی در وجوب و گاهی در استحباب استعمال شده است . با حفظ این نکته :

- **صغری** : اگر امر حقیقت در طلب نباشد لازمه اش اشتراک لفظی یا حقیقت و مجاز است :

این ها می گویند گاهی کلمه ی امر در وجوب و گاهی در استحباب به کار رفته است . اگر شما بگویید امر حقیقت در طلب نیست یا باید بگویید که مشترک لفظی است زیرا در هردو به کار رفته است و یا باید قائل به حقیقت و مجاز بشوید و بگویید در یکی حقیقت و در دیگری مجاز است . و قائل شدن به اشتراک لفظی یا حقیقت و مجاز مرجوح است زیرا قانون این است که اصل این این که مشترک لفظی یا حقیقت و مجاز نباشد زیرا مجاز مرجوح است پس ناچار باید بگوییم امر حقیقت در طلب است

- **کبری** : واللازم مرجوح

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نتیجه** : فلملزوم مثله (حقیقت در طلب نبودن مرجوح است پس باید بگوییم حقیقت در طلب است)

به بیان دیگر : در این که معنی کلمه ی امر چیست ۳ احتمال است :

- **احتمال اول** : یحتمل کلمه ی امر مشترک معنوی باشد یعنی وضع شده باشد برای طلب
- **احتمال دوم** : یحتمل کلمه ی امر مشترک لفظی باشد
- **احتمال سوم** : یحتمل کلمه ی امر یک معنی حقیقت و یک معنی مجازی باشد

مستدل می گوید از بین این ۳ احتمال ، احتمال اول راجح و احتمال دوم و سوم مرجوح هستند .

اشکال بر دلیل دوم : هیچ دلیلی بر مرجوح بودن احتمال دوم و سوم نیست . این اصول ، اصولی بوده اند که قدما درست کرده بودند . مثلا قدما می گفتند الاشتراک معنوی خیر من الاشتراک اللفظی و بعد دلیل می آوردند یا الحقیقه و المجاز خیر من الاشتراک الفظی . این ها اصولی بوده اند که قدما درست کرده بودند . کسی مفصل تر از همه این ها را توضیح داده است مرحوم مجاهد صاحب کتاب مفاتیح الاصول است .

صاحب کفایه در قبلا در بحث تعارض الاحوال ، فرمود این حالت ها اگر موجب ظهور شود با ارزش است و الا هیچ ارزشی ندارند

❖ **دلیل سوم :**

- **صغری** : فعل المندوب ، طاعه (انجام مستحب اطاعت است)
- **کبری** : و کل طاعه ، فهو فعل مامور به (هر اطاعتی یعنی انجام مامور به یعنی انجام چیزی که امر به او تعلق گرفته است)
- **نتیجه** : فعل المندوب فهو فعل مامور به یعنی اگر شما مستحب را انجام دادید چیزی را انجام داده اید که امر رفته روی آن پس معلوم می شود که امر یک معنایی دارد که شامل مستحب هم است و امر باید به معنی طلب باشد تا شامل مستحب شود .

اشکال دلیل سوم :

مراد از مامور به در کبری چیست ؟ دو احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول** : یحتمل مراد از مامور به معنی حقیقی باشد . طبق این احتمال کبری مقبول نیست . یحتمل مراد مامور به حقیقی باشد یعنی چیزی که امر به معنی حقیقی به این چیز تعلق گرفته است . در این صورت کبری را قبول نداریم یعنی قبول که هر اطاعتی مامور به حقیقی است زیرا مستحب اطاعت است اما مامور به

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حقیقی نیست زیرا ایشان اثبات کرد امر حقیقت در وجوب است و معنی حقیقی امر ، وجوب است

- **احتمال دوم :** یحتمل مراد از مامور به ، معنی مجازی باشد . در این صورت استدلال نافع به حال خصم نیست . زیرا خصم (کسی که می گوید امر حقیقت در طلب است) می گوید استعمال امر هم در وجوب و هم در استحباب حقیقت است . حالا در گفتیم هر اطاعتی مامور به مجازی است یعنی امر به معنی مجازی به آن تعلق گرفته است . خب این نهایتا این می شود که مستحب یک اطاعتی است که امر به معنی مجازی تعلق گرفته است و این نافع به حال خصم نیست زیرا ایشان می خواهد بگوید استعمال امر در استحباب ، حقیقی است اما طبق این احتمال ثابت می شود که استعمال امر در استحباب مجازی می شود .

الجهة الثالثة :

لا یبعد (بعید نیست) **کون لفظ الأمر حقیقة فی الوجوب** (که بوده باشد لفظ امر حقیقت در وجوب) **لانسباقه عنه عند إطلاقه** (بخاطر تبادر وجوب از لفظ امر هنگام گفتن امر) **و یؤید** (تائید می کند حقیقت بودن امر در وجوب را) **قوله تعالی** فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ **و** (**قوله صلی الله علیه و آله : لو لا أن أشق علی أمتی لأمرتهم بالسواک**) **و** (**قوله صلی الله علیه و آله : لبریرة بعد قولها** (بریره) **أ تأمرنی یا رسول الله لا بل إنما أنا شافع) إلی غیر ذلک** (۳ موید) **و**

نوار ۷۸ : ادامه ی ماده ی امر : دلیل دوم بر حقیقت بودن امر در وجوب – نظریه دوم در مورد امر و استدلالات و اشکال استدلال ها

مطلب اول : دلیل دوم بر حقیقت بودن امر در وجوب : این مطلب در جلسه قبل پیاده شده است

مطلب دوم : نظریه دوم : حقیقی بودن امر در طلب (قدر جامع) و ادله انها و مناقشه در ادله توسط صاحب کفایه – این مطلب هم در جلسه قبل پیاده شده است

(عطف بر انسباق – دلیل دوم) **صحة الاحتجاج** (بخاطر این که صحیح می باشد استدلال کردن مولی بر عبد یعنی عقلا عالم می گویند این مولی می تواند علیه عبد استدلال کند) **علی العبد و مؤاخذته** (و صحیح بودن مواخذه کردن عبد) **بمجرد مخالفة أمره** (به سبب صرف مخالفت امر مولی) **و توبیخه علی مجرد مخالفته** (و صحیح می باشد توبیخ کردن ان عبد به صرف مخالفت عبد) **کما فی قوله تعالی** (همان طور که در گفتار خداوند متعال ، خداوند ابلیس را مذمت کرده است) مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ **و** (دلیل اول نظریه ی دوم) **تقسیمه إلی الإیجاب و الاستحباب** (و تقسیم امر به وجوب و استحباب) **إنما یکون قرینة علی إرادة المعنی الأعم منه** (یعنی طلب) **فی مقام تقسیمه** (می باشد این تقسیم ، قرینه بر اراده کردن معنی اعم از وجوب در مقام تقسیم امر – همین که امر را تقسیم می کنید به وجوب یا استحباب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قرینه است بر این که در معنی اعم یعنی طلب به کار رود زیرا اگر در وجوب یا استحباب به کار برود لازمه اش تقسیم شی به نفسه و غیره است) **و صحة الاستعمال فی معنی** (صحیح بودن استعمال یک لفظ در یک معنایی اعم است از بودن استعمال به نحو حقیقت) **أعم من کونه** (بودن ان استعمال به نحو حقیقت) **علی نحو الحقیقة کما لا یخفی** (همان طور که مخفی نیست این اعم بودن استعمال) **و** (دلیل دوم و رد آن) **أما ما أفید** (اما چیزی که افاده شده است یعنی رسانده شده است) **من أن الاستعمال فیهما ثابت** (استعمال امر در وجوب و استحباب ثابت است یعنی گاهی کلمه ی امر در وجوب و گاهی در استحباب به کار رفته است) **فلو لم یکن موضوعا للقدر المشترک بینهما** (پس اگر نبوده باشد لفظ امر موضوع برای قدر مشترک بین وجوب و استحباب) **لزم الاشتراک** (لازم می آید اشتراک لفظی یا حقیقت و مجاز) **أو المجاز فهو غیر مفید** (اما ما افید مفید نیست) **لما مرت الإشارة إلیه** (بخاطر آن چیزی و مطلبی که اشاره شد به ان مطلب) **فی الجهة الأولی و فی تعارض الأحوال** (در الخامس) **فراجع.**

و (دلیل سوم) **الاستدلال** (استدلال کردن به این که – این دلیل صاحب فصول است) **بأن فعل المندوب طاعة و کل طاعة فهو فعل المأمور به ، فیه ما لا یخفی** (خبر الاستدلال – در این استدلال اشکالی است که مخفی نیست) **من** (بیان ما فیه) **منع الکبری لو أرید من المأمور به** (اگر اراده شود از کلمه ی مامور به ، معنی حقیقی اش یعنی چیزی که امر به معنی حقیقی به او تعلق گرفته است) **معناه الحقیقی و إلا** (اگر اراده نشده باشد از مامور به ، معنی حقیقی اش یعنی معنی مجازی مامور به مراد باشد) **لا یفید المدعی** (فائده نمی دهد این استدلال ، مدعی را)

نوار ۷۹ : ادامه ی ماده ی امر : بحث طلب و اراده –

در بحث امروز اول یک مقدمه بیان می کنیم سپس دو مطلب بیان می کنیم :

- **مقدمه :** طلب ۳ مرتبه دارد یا ۳ نوع است :

❖ **مرتبه اول : طلب حقیقی :** به طلب درونی که قائم به نفس طالب است گفته می شود اعم از آنکه به کمک وسیله ای اظهار شود یا خیر .

گاهی انسان در درونش طالب یک چیزی است . به این طلب درونی ، طلب حقیقی گفته می شود حالا شما یک مرتبه این طلب درونیت را به وسیله ی چیزی ابزار می کند و یک مرتبه ابزار نمی کنی . این طلب درونی قوامش به روح و نفس طالب است . مثل این که ایشان که در کنار من نشسته است تشنه است و طالب آب است ، به این طلبی که در درون ایشان هست و طالب اب است می گویند طلب حقیقی حالا یک مرتبه این طلب درونی را ابزار می کند مثلا می گوید برایم اب بیاور و یک مرتبه این طلب حقیقی را ابزار نمی کند . به این طلب حقیقی اطلاق طلب خارجی می شود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : حمل طلب بر طلب حقیقی از نوع حمل شایع صناعی است . اگر شما این طلب حقیقی را موضوع بگذارید بعد کلمه ی طلب را بر او حمل کنید مثلا بگویید الطلب الحقیقی طلب ، می خواهیم ببینیم این حمل چه نوع حملی است ؟ می فرماید حمل شایع صناعی است یعنی موضوع و محمول هردو به یک وجود موجود می شوند .

- **مرتبه دوم : طلب انشائی :** به طلبی گفته می شود که به کمک وسیله ای اظهار می شود اعم از انکه طالب ، طلب حقیقی داشته باشد یا نداشته باشد . به عبارت دیگر طلب ایجاد شده .

طلب انشائی ، طلب برونی است . به آن طلبی می گویند که به کمک یک وسیله ای ایجاد و انشاء می شود . یک مرتبه ایشان ساکت این جا نشسته است و چیزی نگفته است ، ایا ایشان طلب انشائی دارد یا ندارد ؟ خیر ندارد . اما طلب حقیقی شاید داشته باشد شاید هم نداشته باشد . اما ایشان که ساکت نشسته بود ، می گوید که اضرب زیدا . به مجرد این که گفت اضرب زیدا ، طلب ایجاد و انشاء شد . به این می گویند طلب انشائی . حالا ایشان یک مرتبه هم در درونش هم طالب زدن زید هست که در این صورت طلب حقیقی دارد اما یک بار در درونش طالب زدن زید نیست بلکه مثلا می خواهد مخاطبش را امتحان کند که در این صورت طلب حقیقی وجود ندارد .

نکته ی اول : حمل طلب بر طلب انشائی بنابر عقیده ی ملاصدرا و صاحب کفایه ، حمل شایع صناعی نیست زیرا شرط حمل شایع صناعی نزد این دو محقق این است که موضوع فرد انشائی نباشد و به بیان دیگر در باب طلب انشائی فقط حمل اولی ذاتی وجود دارد به این صورت الطلب الانشائی طلب انشائی .

توضیح : اگر شما طلب انشانی را موضوع بگذارید و کلمه ی طلب را بر او حمل کنید . الطلب الانشائی طلب . می خواهیم ببینیم این حمل چه نوع حملی است ؟ عقیده ی ملاصدرا و صاحب کفایه این است که این حمل ، حمل شایع نیست زیرا عقیده ملاصدرا این است که حمل شایع یک شرط دارد و آن این است که موضوع فرد انشائی نباشد بلکه فرد حقیقی باید باشد . حالا اگر گفتید که الطلب الانشائی طلب ، این الطلب الانشائی فرد حقیقی است یا فرد انشائی ؟ فرد انشائی است پس حمل شایع نیست .

نکته ی دوم : بین طلب حقیقی و طلب انشائی موردا نسبت عموم و خصوص من وجه است ما یک طلب حقیقی داریم که طلب درونی بود و یک طلب انشائی داشتیم که طلب بیرونی است یعنی طلبی که انشاء شده است . بین این دو طلب از حیث مورد نسبت عام و خاص مطلق است یعنی یک مورد اجتماع و دو مورد افتراق وجود دارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ایشان در درونش طالب آب است و آن وقت می گوید آب بهم بده . این جا هم طلب حقیقی است و هم طلب انشائی

ایشان طالب آب است اما چیزی نمی گوید این جا فقط طلب حقیقی وجود دارد

امر خداوند به ذبح اسماعیل که فقط طلب انشائی وجود دارد

❖ **مرتبه سوم : طلب مفهومی :** یعنی معنی کلمه ی طلب که در فارسی از آن تعبیر به خواستن می شود . به این خواستن ، طلب مفهومی گفته می شود .

- **مطلب اول** : کلمه ی امر ۲ ویژگی دارد :
  - **ویژگی اول :** معنی کلمه ی امر ، طلب انشائی است به دلیل تبادر . امر یعنی طلب انشائی کرد . امر یعنی طلب انشائی کردن . به دلیل تبادر یعنی موقعی که گفته می شود امر زید بکرا متبادر به ذهن طلب انشائی است یعنی اقای زید طلب انشائی کرد . و تبادر هم علامت حقیقت است .
  - **ویژگی دوم** : بر فرض که معنی امر طلب باشد ، انصراف به طلب انشائی دارد بخاطر کثرت استعمال . یک نفر پافشاری می کند و می گوید معنی امر فقط طلب است . می گوییم بر فرض هم که معنی امر مطلق الطلب باشد ، می گوییم اما این امر انصراف دارد به طلب انشائی و منشا این انصراف کثرت استعمال است . امر کثیرا در طلب انشائی استعمال می شود .
- **مطلب دوم :** درباره ی طلب و کلمه ی اراده دو نظریه معروف وجود دارد :

❖ **نظریه ی اول (معتزله و اکثر علمای شیعه) :** طلب و اراده مفهوما و انشائا و خارجا یکی هستند . این دو کلمه از ۳ جهت یکی هستند . جهت اول ، مفهوم بود که اشاره دارد به بحث لغوی . کلمه ی انشائا اشاره دارد به بحث اصولی و کلمه ی خارجا اشاره دارد به بحث عقلی فلسفی . صاحب کفایه از این ۳ بحث ، بحث عقلی را مطرح کرده است

این ها مفهوما یکی هستند یعنی این که طلب و اراده مترادف هستند و معنایشان یکی است مثل انسان وبشر .

این ها انشائا یکی هستند یعنی طلب انشائی همان اراده ی انشائی است . ایشان به مخاطبش رو می کند و می گوید به من آب بده . این جا به ابن طلبی که ایجاد شده می گوییم طلب انشائی و به این طلب انشائی ، اراده ی انشائی هم گفته می شود

این ها خارجا یکی هستند .یعنی طلب حقیقی همان اراده ی حقیقی است یعنی در درون انسان یک صفت و خواسته بیشتر وجود ندارد که به این خواسته درونی هم طلب حقیقی و خارجی و هم اراده ی خارجی و حقیقی گفته می شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در نتیجه طلب در هر مرتبه ای متحد با اراده در همان مرتبه است پس طلب در هر مرتبه ای مغایر با اراده در مرتبه ی دیگر است چنانکه طلب در هر مرتبه ای مغایر با طلب در مرتبه ی دیگر است .

۳ مرتبه را برای طلب درست کردیم (مفهومی و انشائی و حقیقی) . همین ۳ مرتبه برای اراده هم هست . این کسانی که می گویند طلب و اراده یکی هستند می گویند طلب در هر مرتبه ای با اراده در همان مرتبه یکی است یعنی طلب حقیقی با اراده ی حقیقی یکی است پس طلب در هر مرتبه ای غیر از اراده در مرتبه ی دیگر است مثلا طلب حقیقی غیر از اراده ی انشائیه است .

- **نظریه ی دوم (اشاعره و قلیلی از علمای شیعه مثل مرحوم سید در المحصول یا مرحوم خوانساری و مرحوم اصفهانی در هدایه المسترشدین) :** طلب و اراده مفهوما و انشائا و خارجا غیر از هم هستند

مفهوما غیر از هم هستند یعنی دو مفهوم متباین هستند . طلب یعنی طلب انشائی و اراده یعنی اراده ی حقیقی .

می دانید چه چیزی سبب شده است که این ها خیال کنند طلب یعنی طلب انشائی و اراده یعنی اراده ی حقیقی ؟ بخاطر انصراف .

صاحب کفایه بحث از طلب حقیقی می کند با این که یک بحث کلامی است . ایشان می فرماید طلب حقیقی غیر از اراده ی حقیقی است یعنی در درون انسان دو صفت است . یعنی در درون انسان دو خواسته وجود دارد .

دلیل : دلیل بر نظریه ی اول ، وجدان است

جمله ۳ صورت دارد :

صاحب کفایه در هر یک از این جملات مخالفینش را حواله می دهد به وجدانشان و می گوید اگر به وجدانتان مراجعه کنید هنگام گفتن هر یک از این جملات یک صفت بیشتر نیست و این طور نیست که هنگام گفتن این جملات در درون انسان دو صفت وجود داشته باشد که اسم یکیش طلب و اسم دیگری اراده باشد

- **صورت اول : جمله ی انشائیه ی طلبیه :** مثل امر : بالوجدان هنگام اطلاق این نوع از جمله در درون انسان چیزی جز اراده و مقدمات اراده وجود ندارد به این صورت : تصور الشی ، تصدیق به فائده ، میل ، هیجان رغبت ، جزم به ایجاد شرایط و دفع موانع ، اراده .

صاحب کفایه می فرمای دلیل ما بر این که این دو خارجا یکی هستند ، وجدان است .

ایشان می فرماید جمله ۳ نوع است . یک : جمله ی انشائیه ی طلبیه . وقتی که یک

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نفر می گوی برای من آب بیاورد . این جمله یک جمله ی انشائیه ی طلبیه است . اگر کسی وجدان داشته باشد و به درون خودش مراجعه کنید و تجزیه و تحلیل کند که چه اتفاقی می افتد که می گوید به من آب بده ، این اتفاقاتی که می افتد را تک تک نام می بریم .

اول : تصور آب می کند

دوم : تصدیق به فائده یعنی اعتقاد پیدا می کند آب فایده دارد

سوم : به آب میل پیدا می کند

چهارم : رغبتش شدید می شود [۵۲]

پنجم : جزم پیدا می کند که موانع برای رسیدن به آب را دفع کند و شرایط آن را فراهم کند

ششم : اراده و خواستن

صاحب کفایه می فرماید اگر کسی به درون خودش مراجعه کند یک خواستن بیشتر وجود ندارد بنابراین دو صفت و دو درخواست نداریم که اسم یکیش اراده و اسم دیگری طلب باشد .

- **صورت دوم : جمله ی انشائیه ی غیر طلبیه مثل تمنی و ترجی (این قسمت در نوار ۸۱ بیان شده)** : در تمنی بالوجدان دو چیز بیشتر وجود ندارد :
  ۱. تمنی انشائی
  ۲. تمنی حقیقی

و چیز دیگری به نام کلام نفسی وجود ندارد . من به شما می گویم لیت زید قائم . این لیت به معنی امید است . امید دارم که زید بایستد . صاحب کفایه می فرماید موقعی که این لیت زید قائم از دهان یک نفر خارج می شود اگر این نفر برود در درون خودش و تجزیه و تحلیل کند فقط دو چیز را می یابد تمنی انشائی (آن آرزویی که با گفتن لیت ایجاد شد که قبل از گفتن این جمله ، این آرزو نبود)

تمنی حقیقی (آن آرزوی درونی که قائم به نفس و روح انسان است)

- **صورت سوم : جمله ی خبریه** : در جمله ی خبریه بالوجدان بیشتر از این دو چیز وجود ندارد :
  ۱) نسبت کلامیه

---

[۵۲] مرحوم ایروانی در حاشیه شان می فرمایند میل و هیجان رغبت یکی چیز است اما یک چیز نیستند ، میل اصل میل است اما هیجان رغبت ، میل شدید است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۲) علم به نسبت

موقعی که من به شما می گویم زید قائم ، اگر کسی به وجدان خودش مراجعه کند و تجزیه و تحلیل کند غیر از این دو چیز وجود ندارد :

الف : نسبت کلامیه : یعنی آن نسبت و ارتباطی که در این عبارت بین زید و قائم است . این نسبت کلامیه با خود همین کلام به وجود می آید . نسبت کلامیه یعنی نسبت و ارتباطی که بین موضوع و محمول وجود دارد .

ب : علم به نسبت یا تصور به نسبت که این تصور گاهی همراه با تصدیق هست و گاهی همراه با تصدیق نیست مثل انسان دروغ گو .

صاحب کفایه می فرماید بالوجدان غیر از این دو ، صفت و معنی دیگری که قائم به ذات متکلم باشد که اسمش کلام نفسی باشد ، وجود ندارد

بیان چند نکته :

نکته ی اول : الان می خواهیم دلیل بیاوریم که طلب و اراده یک چیز هستند . تقریبا به تعداد علمای کلام دلیل داریم .یعنی هر کسی که کتاب کلامی نوشته برای خودش دلیل آورده است برای اثبات یکی بودن طلب و اراده . صاحب کفایه ساده ترین دلیل یعنی وجدان را انتخاب کرده است . خیلی کم اتفاق می افتد که علمای شیعه وقتی بحث اعتقادی پیش می آید که تمسک به وجدان نکرده باشد زیرا معمولا مخالفین ما منکر بدیهیات هستند .

نکته ی دوم : پارسال من این بحث طلب و اراده را ریشه یابی کردم که این بحث از کجا شده یکی و از کجا شده دو تا . بعد این مطلب را به عنوان مقدمه برای توضیح وجدان مطرح می کردم اما امسال ابتدا وجدان را توضیح می دهیم و در پایان به عنوان یک نکته مبحث را ریشه یابی می کنیم

(ابتدای ۸۱) : ریشه ی اختلاف علما در اتحاد و تغایر طلب و اراده اختلافی است که علما در وجود و عدم کلام نفسی دارند و ریشه این اختلاف (وجود یا عدم کلام نفسی) اختلافی است که در معنی کلام خداوند ، دارند .

توضیح : ما این جا ۳ اختلاف داریم که هر اختلاف ریشه می شود برای اختلاف دیگر . این ۳ اختلاف عبارتند از :

الف : علما اختلاف دارند که طلب و اراده یک چیزند یا دو چیز .

ب : علما اختلاف دارند ایا کلام نفسی داریم یا نداریم (این اختلاف ریشه اختلاف الف است – هر کسی که می گوید کلام نفسی وجود دارد می گوید طلب غیر از اراده است و هر کسی که می گوید کلام نفسی نداریم می گوید طلب عین اراده است)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ج : علما اختلاف دارند که معنی کلام خداوند ، چیست . (این اختلاف ریشه است برای اختلاف ب)

بنابراین اختلاف در معنی کلام خداوند علت شده است برای اختلاف در وجود یا عدم کلام نفسی و اختلاف در وجود یا عدم کلام نفسی علت شده است برای اختلاف در متحد بودن یا نبودن طلب و اراده [۵۳] .

توضیح : تمامی مسلمین (امامیه ، معتزله ، اشاعره) اتفاق دارند که یکی از صفات الله ، متکلم است . ولی بعد از این اتفاق ، در ۴ مساله با یکدیگر اختلاف دارند :

- **مساله ی اول : در طریق اثبات این صفت .** معتزله و امامیه طریق را ایات و روایات و اشاعره طریق را عقل می دانند .

  راه اثبات کردم متکلم برای خداوند چیست ؟ امامیه و معتزله می گوید از طریق آیات و روایات . ایه داریم کلم الله موسی . اما اشاعره می گویند از راه عقل اثبات می کنیم [۵۴] . در این اختلاف اول بحثی نداریم .

- **مساله ی دوم : در ماهیت کلام خداوند .** امامیه و معتزله کلام خداوند را از مقوله ی لفظ می دانند یعنی کلام خداوند مثل کلام بشر مرکب از اصوات و حروف است ولی اشاعره کلام خداوند را از مقوله معنی می دانند یعنی کلام خداوند برخلاف کلام بشر مرکب از اصوات و حروف نیست بلکه معنی و صفتی است که قائم به ذات خداوند است که به این معنی و صفت ، کلام نفسی گفته می شود .

  توضیح : یکی از صفات خداوند ، متکلم است . معنی کلام خداوند چیست ؟ معتزله و امامیه می گویند ماهیت کلام خداوند مثل ماهیت کلام بشر است که از صوت و حروف تشکیل شده است و از مقوله لفظ است . من بشر هستم و به شما می گویم زید . این کلام من از مقوله ی لفظ است و از صوت و حروف تشکیل شده است . پس کلام بشر از صوت و حروف تشکیل شده است حالا معتزله می گویند کلام خداوند هم مثل کلام بشر است که از مقوله ی لفظ است .

  اما اشاعره می گویند کلام خداوند از مقوله ی معنی است یعنی کلام خداوند یک معنی است که این معنی قائم به ذات خداوند است مثلا شما می گویید الله حی . حیات یک معنایی است (حیات که لفظ نیست) که قائم به ذات خداوند است . اشاعره می گویند کلام خداوند مثل حیات خداوند است . به این کلام ، کلام نفسی

---

[۵۳] البته محقق خوئی این حرف را قبول ندارد اما حضرت امام بر این حرف اصرار دارند .

[۵۴] شیعه و معتزله جواب می دهند که کلام کمال نیست تا عقل درک کند خداوند مبدا الکمال است پس باید این کمال را داشته باشید . زیرا خوانده اید که تفهمیم منحصر به کلام نیست و از راه های مختلف تفهمیم ممکن است

@soda96 قائل صدا

www.soda96.ir

می گویند پس کلام نفسی به آن معنایی گفته می شود که قائم به ذات خداوند است .

سوال می کنیم که این قران چیست چون قران روز اول لفظ و صوت بوده است ؟ اشاعره می گویند ان کلام لفظی خداست . می گویند خداوند دو کلام دارد : کلام لفظی و کلام نفسی که کلام لفظ دال بر کلام نفسی است

- **مساله ی سوم :** در ما تقوم به هذه الصفه (چیزی که این صفت تکلم قائم به اوست) . می خواهیم ببینیم صفت کلام خدا قائم به چیست ؟ ما تقوم به هذه الصفه در نزد معتزله و امامیه ، غیر خداست لذا متکلم در الله متکلم به معنی موجد الکلام فی محال مخصوصه و در نزد اشاعره ، ما تقوم خود خداست لذا متکلم در نزد اشاعره به معنی مَن قام به الکلام است .

توضیح : امامیه و معتزله می گویند کلام از مقوله ی لفظ است . الان می خواهیم بحث کنیم که کلام خدا قائم به چیست . الان من که در این مجلس دارم صحبت می کنم کلامم قائم به من است . می خواهیم ببینیم کلام خدا قائم به کیست ؟ معتزله و امامیه می گویند کلام خداوند قائم به غیر خداست یعنی قائم به آن سنگ و چوب و درخت و .. است یعنی کلام خداوند از آن سنگ و چوب بیرون می آید . لذا معتزله و امامیه ، متکلم در الله متکلم را این طور معنی می کنند : یعنی خداوند کلام را ایجاد می کند در محل های مخصوص . مثلا حضرت موسی می بیند که از درخت کلامی خارج شد پس کلام قائم به درخت است اما موجد این کلام ، خداوند است . لذا می بینید سنگ به حرف در می آید .

اما اشارع می گفتند که کلام خدا معنی ای است که قائم به ذات خداست چس کلام قائم به خود خداست . لذا الله متکلم را این طور معنی می کنند : الله کسی است که کلام قائم به اوست .

- **مساله ی چهارم : در قدم و حدوث این صفت** . امامیه و معتزله این صفت را حادث می دانند و ضمنا از صفات فعل می دانند اما اشاعره این صفت را قدیم و از صفات ذات می دانند .

کلام خدا حادث است (یعنی یک زمانی نبوده بعد بود شده است) یا قدیم (یعنی تا خدا خدائی می کرده و می کند ، کلام هم هست) ؟ معتزله و امامیه می گویند این صفت حادث است اما اشارع می گویند قدیم است زیرا این ها می گفتند قوامش به ذات خداست و به تعبیری چسبیده به ذات خداست لذا قدیم می شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته اول : با توجه به این توضیحات این که ریشه اختلاف در وجود یا عدم کلام نفسی ، اختلاف در معنی کلام خداست روشن شد اما این که ریشه اختلاف در وحدت یا عدم وحدت طلب و اراده ، اختلاف در وجود یا عدم کلام نفسی است هنوز روشن نشده است .

نکته ی دوم : اشاعره معتقدند که بشر نیز دو کلام دارد :

الف : کلام لفظی : همان کلامی است که از دهان بشر خارج می شود که از مقوله ی لفظ است و مرکب از صوت و حروف است

ب : کلام نفسی : این کلام نفسی در درون انسان است و قائم به روح بشر است . که در خصوص فعل امر ، کلام نفسی اسم دیگری به نام طلب دارد . این کلام نفسی در خصوص فعل امر (زمانی که فعل امر از دهان یک انسان خارجی می شود) همان طلب است . اشاعره می گویند وقتی اضرب از دهان این انسان خارج می شود در وجودش ۷ صفت وجود دارد که ان هفتمی دارای دو اسم است : کلام نفسی و طلب . اما در جملات دیگر مثل جملات نهی (البته علی قول) یا جملات انشائیه ی غیر طلبیه یا جملات خبریه مثل زید قائم ، کلام نفسی فقط دارای یک اسم است و ان کلام نفسی است .

پس اشاعره فقط در خصوص امر می گویند آن کلام نفسی که قائم به ذات متکلم است ، یک اسم دیگر هم دارد و آن طلب است اما در جاهای دیگر اسم دیگری ندارد . پس ریشه اختلاف این که طلب و اراده یکی هستند یا نه این است که ایا کلام نفسی وجود دارد یا خیر ، اگر گفتیم کلام نفسی هست این کلام نفسی در درون انسان بعد از اراده است که در خصوص امر این کلام نفسی یک اسم دیگر دارد به نام طلب اما اگر گفتیم کلام نفسی نداریم طلب و اراده یکی است .

الجهة الرابعة [الطلب و الإرادة]

الظاهر (ویژگی اول – متبادر به ذهن) **أن الطلب الذی یکون هو معنی الأمر لیس هو الطلب الحقیقی** (طلبی که می باشد آن طلب معنی لفظ امر ، نیست آن طلب ، طلب حقیقی) – **الذی یکون طلبا بالحمل الشائع الصناعی** (می خواهد نکته را بگوید که اگر طلب حقیقی را موضوع بگذارید و طلب را بر او حمل کنید می شود حمل ضایع صناعی زیرا موضوع یکی از افراد حقیقی طلب و محمول است – طلب حقیقی که می باشد ان طلب حقیقی ، طلب به حمل شایع صناعی) – **بل الطلب الإنشائی** (بلکه طلبی که معنی امر است ، طلب انشائی است) – **الذی لا یکون بهذا الحمل طلبا مطلقا بل طلبا إنشائیا** (اگر شما طلب انشائی را موضوع بگذارید و طلب را بر او حمل کنید این چه نوع حملی است ؟ هیچی . حمل شایع نیست زیرا طلب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

انشائی که موضوع است از افراد حقیقی محمول نیست بلکه فرد انشائی است و در باب طلب انشائی فقط حمل اولی ذاتی وجود دارد و تازه این حمل اولی ذاتی زمانی وجود دارد که شما طلب الانشائی را حمل کنید بر طلب انشائی یعنی این طور بگویید الطلب الانشائی طلب انشائی - طلب انشائی که نمی باشد با این حمل یعنی حمل شایع ، طلب مطلق و بدون قید یعنی اگر شما طلب بدون قید را حمل کردید بر طلب انشائی و گفتید الطلب الانشائی طلب این حمل ، حمل شایع نیست بلکه طلب انشائی ، طلب انشائی است – از این بل به ذهن می آید با توجه به عبارت که اگر شما طلب انشانی را بر طلب انشائی حمل کردید ، حمل شایع است . باتوجه به عبارت این چنین مطلبی به ذهن می آید اما این ظاهر را نگیرید زیرا حمل طلب انشائی بر طلب انشائی بالاتفاق حمل اولی ذاتی است) **سواء** (می خواهد بگوید معنی امر طلب انشائی است حالا این طلب را با هر وسیله ای که می خواهی انشاء بکن) **أنشئ** (مساوی است انشاء بشود طلب انشائی) **بصیغة افعل أو بمادة الطلب أو بمادة الأمر أو بغیرها** (مثل جملات خبریه ی در مقام طلب) **و** (بیان ویژگی دوم – ما قبل از لو گفتیم معنی کلمه ی امر ، طلب انشائی است اما از این لو به بعد طبق این فرض است که قبول کنیم معنی امر مطلق طلب است) **لو أبیت** (اگر امتناع کنی تو – یعنی هیچ چیزی را قبول نکنی مگر) **إلا عن کونه موضوعا للطلب** (از بودن امر وضع شده برای طلب) **فلا أقل من کونه منصرفا إلی الإنشائی منه** (لا اقل است از این که امر انصراف پیدا کند به انشائی از طلب) **عند إطلاقه** (هنگامی که لفظ امر اطلاق می شود بدون قرینه) **کما** (تا الان بحث ما روی لفظ امر بود اما از حالا بحث می رود روی کلمه ی طلب . می گوید کلمه ی طلب هم انصراف دارد به طلب انشائی) **هو** (همان طور که انصراف به طلب انشائی) **الحال فی لفظ الطلب** (وضعیت می باشد در لفظ طلب) **أیضا** (مثل لفظ امر) **و** (چرا کلمه ی امر انصراف به طلب انشائی دارد) **ذلک** (انصراف امر به طلب انشائی) **لکثرة الاستعمال فی الطلب الإنشائی** .

(تا الان بحثمان روی کلمه ی امر و طلب بود حالا می خواهیم بحث را ببریم روی کلمه ی اراده – می گوید اراده انصراف دارد به اراده ی حقیقی یعنی وقتی می گوند فلان شخص اراده کرده است یعنی در درونش اراده و طالب است) **کما أن الأمر** (قضیه) **فی لفظ الإرادة علی عکس لفظ الطلب** (بر عکس لفظ طلب است یعنی طلب منصرف به طلب انشائی بود اما اراده منصرف است به اراده ی حقیقی) **و المنصرف عنها عند إطلاقها هو الإرادة الحقیقیة** (می خواهد علت را بگوید – چون منصرف از اراده هنگام اطلاق اراده ، اراده ی حقیقیه است) **و اختلافهما** (اختلاف طلب و اراده) **فی ذلک** (انصراف) **ألجأ بعض أصحابنا** (مجبور کرده است بعضی از اصحاب ما را به این که متمایل بشود به چیزی که به سمت ان چیز رفته اند اشاعره) **إلی المیل إلی ما ذهب إلیه الأشاعرة من المغایرة بین الطلب و الإرادة خلافا لقاطبة** (اکثر) **أهل الحق** (شیعه) **و المعتزلة من اتحادهما** (از یکی بودن طلب و اراده از جهت مفهومی و انشائی و خارجی) **فلا بأس بصرف عنان الکلام** (اشکالی ندارد برگرداندن افسار سخن را به بیان چیزی که آن چیز حق است در مقام) **إلی بیان ما هو الحق فی المقام و إن حققناه فی بعض فوائدنا إلا أن الحوالة** (جز این که حواله دادن به کتاب فوائد الاصول چون که نمی باشد آن حواله خالی از محذور) **لما لم تکن عن المحذور خالیة و الإعادة**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بلا فائدة (و تکرار مطلب نیست بدون فائده برای عالم و نیست بدون افاده برای متعلم) **و لا إفادة کان المناسب هو التعرض هاهنا** (در کفایه) **أیضا** (مثل کتاب فوائد الاصول)

فاعلم أن الحق کما علیه أهله (همه ی ضمایر به حق می خورد) **وفاقا للمعتزلة و خلافا للأشاعرة هو اتحاد الطلب و الإرادة** (آن حق یکی بودن طلب و اراده است) **بمعنی أن لفظیهما** (به معنای این که لفظ اراده و طلب وضع شده اند برای یک معنی یعنی مترادف هستند مثل انسان وبشر) **موضوعان بإزاء مفهوم واحد و ما بإزاء أحدهما فی الخارج** (آنی که به ازاء یکی از آن دوست در درون می باشد به ازاء دیگری یعنی در درون انسان یک صفت است که این صفت هم مابه ازاء اراده است و هم ما به ازاء طلب) **یکون بإزاء الآخر و الطلب المنشأ بلفظه** (طلبی که انشاء می شود به واسطه ی لفظ طلب یا غیر لفظ طلب) **أو بغیره عین الإرادة الإنشائیة**

نوار ۸۰ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده

مطالب این جلسه در جلسه ی قبل پیاده شده است

و بالجملة هما (طلب و اراده) **متحدان مفهوما و إنشاء و خارجا** (یکی هستند از حیث مفهوم (یعنی مترادف هستند) و از حیث انشاء و از حیث خارج یعنی طلب حقیقی عین اراده ی حقیقی است) **لا أن** (عطف بر ان لفظیهما – کسانی که می گویند طلب عین اراده است می گویند طلب در هر مرتبه ای عین اراده در همان مرتبه است اما خود این ها می گوید طلب در هر مرتبه ای غیر از اراده در مرتبه ی دیگر است همان طور که طلب در هر مرتبه ای غیر از طلب در مرتبه ی دیگر است – اگر می گویی طلب و اراده یکی هستند به این معنی است که گفتیم نه به این معنی که) **الطلب الإنشائی الذی هو المنصرف إلیه إطلاقه** (نه این که طلب انشائی ای که آن طلب انشائی انصراف دارد به ان طلب انشائی ، اطلاق طلب (چون گفتیم که طلب انصراف به طلب انشائی دارد) متحد است و یکی است با اراده ی حقیقیه ای که انصراف دارد به اراده ی حقیقی ، اطلاق اراده – یعنی این دو که طلب انشائی و اراده ی حقیقی یکی نیستند) **کما عرفت متحد مع الإرادة الحقیقیة التی ینصرف إلیها إطلاقها أیضا** (مثل انصراف طلب به طلب انشائی) **ضرورة أن المغایرة بینهما أظهر من الشمس و أبین من الأمس** (بخاطر این که بدیهی است که مغایر بین طلب انشائی و اراده ی حقیقی روشن تر از خورشید است و مبین تر از دیروز است) **فإذا** (دلیل صاحب کفایه : وجدان) **عرفت المراد** (اتحاد بین طلب و اراده با وحدت رتبه) **من حدیث العینیة و الاتحاد** (پس زمانی که شناختی تو ، مقصود از قضیه ی عین بود و متحد بودن طلب و اراده یعنی شما فهمیدید که مراد از متحد بودن طلب و اراده چیست ، یعنی طلب در هر مرتبه عین اراده در همان مرتبه است) **ففی مراجعة الوجدان** (پس در مراجعه وجدان یعنی اگر کسی به وجدانش مراجعه کند) **عند طلب شیء** (هنگام در خواست کردن چیزی) **و الأمر به حقیقة** (امر حقیقی – در مقابل امر امتحانی چون اگر امر ، امتحانی باشد در درون هیچ چیزی وجود ندارد **کفایة** (مبتدای موخر) **فلا یحتاج إلی مزید بیان و إقامة برهان فإن الإنسان لا یجد غیر الإرادة القائمة**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بالنفس صفة أخرى (پس انسان نمی یابد جز اراده و خواستن ای که قائم می باشد به نفس ، صفت دیگری که قائم باشد به نفس انسان که بوده باشد آن صفت دیگر ، طلب ای که غیر از اراده است) **قائمة بها يكون هو الطلب غيرها سوى ما هو مقدمة تحققها** (چیزی جز اراده نیست غیر از چیزی که آن چیز مقدمه تحقق اراده است) **عند** (دارد بیان مقدمات اراده می کند – صاحب کفایه منظم نفرموده است) **خطور الشيء** (تصور شی) **و الميل و هيجان الرغبة إليه و التصديق لفائدته** (اعتقاد به فائده داشتن شی) **و هو** (ما هو مقدمه تحققها) **الجزم بدفع ما** (جزم پیدا کردن به دفع کردن موانعی که سبب می شوند متوقف شدن انسان از خواستن شی) **يوجب توقفه عن طلبه لأجلها** (متعلق به دفع – چرا انسان دفع موانع می کند ؟ بخاطر منافع)

و بالجملة لا يكاد يكون غير الصفات المعروفة و الإرادة هناك (در نفس) **صفة أخرى قائمة بها يكون هو الطلب** (نمی باشد جز صفات معروفه (مقدمات اراده) و اراده در نفس یک صفت دیگری که قائم باشد به نفس که بوده باشد آن صفت دیگر طلب) **فلا محيص عن اتحاد الإرادة و الطلب** (پس چاره ای نیست از یکی بودن اراده و طلب) **و** (چاره ای نیست از این که بوده باشد آن شوق موکد) **أن يكون ذلك الشوق المؤكد** (مراد از شوق موکد همان اراده است – حضرت امام اشکال می گیرد که شوق موکد همان اراده نیست) **المستتبع** (شوق موکدی که در پی دارد و به دنبال می آورد به حرکت در آوردن عضلات را) **لتحريك العضلات في إرادة فعله** (در اراده کردن انجام دادن شی) **بالمباشرة أو** (یا این که شوق موکد در پی دارد امر را – برای امر کردن عبیدش به آن شی) **المستتبع لأمر عبيده به فيما لو أراده لا كذلك** (در جایی که اراده می کند انسان آن شی را نه به صورت مباشرتا) **مسمى بالطلب و الإرادة** (نامیده می شود آن شوق موکد به طلب و اراده) **كما يعبر به** (همان طور که تعبیر می شود از شوق موکد به طلب یک مرتبه و مرتبه ی دیگر به اراده) **تارة و بها أخرى كما لا يخفى**

نوار ۸۱ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده

و كذا (و مثل امر است در نبودن دو صفت در نفس) **الحال في سائر الصيغ الإنشائية و الجمل الخبرية** (وضعیت در سایر صیغه های انشائیه مثل نهی و جمل خبریه - یعنی غیر از نسبت کلامیه و علم به نسبت صفت دیگری به نام کلام نفسی وجود ندارد) **فإنه لا يكون غير الصفات المعروفة** (نمی باشد غیر از صفات معروفه ای که قائم به نفس هستند) **القائمة بالنفس من الترجي و التمني** (ترجی و تمنی حقیقی) **و العلم** (علم به نسبت) **إلى غير ذلك** (مثل کراهت در نهی) **صفة أخرى كانت قائمة بالنفس** (صفت دیگری که بوده باشد آن صفت دیگر قائم به نفس که دلالت بکند بر آن صفت دیگر ، لفظ) **و قد دل اللفظ عليها**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۸۲ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده : استدلالات اشاعره

ادله اشاعره : می خواهند بگویند طلب مغایر با اراده است در خارج (یعنی طلب حقیقی غیر از اراده ی حقیقی است و در درون انسان دو صفت وجود دارد) :

- **دلیل اول : شعر اختل نصرانی** : ان الکلام لفی الفواد و انما جعل اللسان علی الفواد دلیلا

ترجمه شعر : همانا کلام در قلب و در رون است و فقط قرار داده شده است زبان (کلام زبانی – لفظ) دلیل و راهنمای بر قلب

نحوه ی استدلال : مستفاد از شعر این است که بشر دو نوع کلام دارد :

- **الف** : کلام نفسی
- **ب** : کلام لفظی

و این دلیل بر این است که طلب غیر از اراده است زیرا همین که بتوانند اثبات کنند کلام نفسی داریم ، این کلام نفسی در امر در قالب طلب پیاده می شود پس غیر از اراده ، طلب هم داریم [۵۵]

- **دلیل دوم** : می گویند در بعضی از موارد ، طلب هست اما اراده نیست و همین دلیل بر مغایرت است زیرا معلوم می شود این ها غیر از هم هستند زیرا اگر طلب عین اراده باشد یا باید هردو باشند یا باید هردو نباشند . پس این که از هم جدا و منفک می شوند نشان دهنده ی این است که این دو غیر از هم هستند .

سوال : کجا هست که طلب هست اما اراده نیست و از هم جدا می شوند ؟

جواب : در دو مورد زیر :

الف : در اوامر امتحانی : طلب انشائی هست اما اراده ی حقیقیه نیست . در اوامر امتحانی ، یک مولایی می خواهد عبدش را امتحان کند که ایا این عبد از اوامرش اطاعت می کند یا خیر ، بهش می گوید اضرب ، این جا طلب انشائی دارد اما اراده ی حقیقیه و درونی نیست یعنی مولی در درونش طالب زدن عبد نیست بلکه فقط می خواهد او را امتحان کند

ب : اوامر اعتذاری : اوامر اعتذاری به آن اوامری گفته می شود که عذر درست کن است . مولی می خواهد یک عبدی را بزند اما بهانه ندارد . می ترسد که اگر عبدش را بزند عقلای عالم او را سرزنش کنند ، این مولی می آید یک امری می کند که در درونش این اراده هست که عبد این امر را انجام

---

[۵۵] مرحوم مشکینی در حاشیه به این شعر چند جواب داده اند . من یک جواب از ایشان را نقل می کنم : این شعر از نبی یا وصی نقل نشده است تا حجت باشد .

نکته : بحث اعتقادی را نمی توان با شعر اثبات کرد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ندهد بعد او را بزند . در این جا دیگر عقلای عالم او را سرزنش نمی کنند . به چنین اوامری ، اوامر اعتذاری می گویند . حالا اشارع می گویند در چنین اوامر ، طلب انشائی هست اما اراده حقیقی نیست

اشکال به دلیل دوم : این دلیل رد بر امامیه و معتزله نیست و بلکه موید انهاست . زیرا این دلیل می گوید طلب انشائی و اراده ی حقیقی مغایر هم هستند . خب امامیه و معتزله می گویند این دو تا مغایر هم هستند و آن چیزی که امامیه و معتزله می گویند عین هم هستند طلب و اراده هستند با وحدت رتبه یعنی طلب انشائی عین اراده ی انشائیه است . طلب حقیقیه عین اراده ی حقیقیه است . پس این دلیل همان چیزی را ثابت می کند که امامیه و معتزله به آن اعتقاد دارند .

پس آن چیزی که این دلیل آن را رد می کند ، امامیه و معتزله به آن اعتقاد ندارند و ان چیزی که امامیه و معتزله به آن اعتقاد دارند ، این دلیل آن را رد نمی کند

نکته : مصالحه انداختن بین طرفین (صاحب کفایه می خواهد بین امامیه و معتزله و اشاعره مصالحه بیاندازد) : صاحب کفایه می فرماید مراد معتزله و امامیه اتحاد با وحدت رتبه و مراد اشاعره تغایر با اختلاف رتبه است . ایشان می فرماید این که معتزله و امامیه می گویند طلب و اراده یک چیز است منظورشان با وحدت رتبه است یعنی طلب در هر مرتبه ای عین اراده در همان مرتبه است . مثلا طلب انشائیه همان اراده ی انشائیه است اما اشاعره که قائل به تغایر هستند با اختلاف رتبه منظورشان است یعنی طلب حقیقی غیر از اراده ی انشائیه است و طلب انشائیه غیر از اراده ی حقیقیه است . اگر این حرف را زدیم دیگر اختلافی بین این ها وجود ندارد . **فافهم** (که چنین مصالحه ای ممکن نیست زیرا از بعضی از ادله اشاعره این طور ظاهر می شود که طلب غیر از اراده است در تمام مراتب)

- **دلیل سوم** (این دلیل در نوار ۸۴ بیان شده است) :

خداوند به کفار تکلیف کرده است که ایمان بیاورید . اصلا خداوند به تمامی افراد نافرمان امر کرده است که به فروع دین عمل کنید . صل بنابر عقیده شیعه هم بر گردن کافر می آید و هم برگردن انسان معصیت کار می آید .

با حفظ این نکته ؛ اشاعره این جا می گویند اگر طلب و اراده یک چیز باشد لازمه اش یکی از دو مطلب است :

۱) یا باید بگویید این تکالیف خداوند ، تکالیف حقیقیه نیست بلکه تکالیف صوریه هستند . در صورتی که خداوند اراده ی حقیقیه نداشته باشد . زیرا وقتی اراده ی حقیقیه خداوند نداشت پس طلب حقیقیه هم ندارد و وقتی طلب حقیقیه نبود این امر خداوند به ایمان کافر می شود امر صوری مثل اوامر امتحانی . این مطلب بالاجماع باطل است زیرا تکالیف خداوند ، تکالیف حقیقیه هستند

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۲) اما اگر بگویید خداوند اراده ی حقیقیه دارد یعنی خداوند وقتی به کافر می گویند امنوا ، اراده ی ایمان آوردن کفار را دارد ، اگر این باشد لازمه اش تخلف اراده از مراد است زیرا هر چی که خداوند به کفار می گوید ایمان بیاورید ، این ها ایمان نیاورده اند . و تخلف اراده از مراد محال است . هم عقلا و هم نقلا . عقلا محال است زیرا اراده ی خداوند علت تامه است برای افعال . و تخلف علت تامه از معلول محال است .

اما اگر بگویید اراده غیر از طلب است ما می گوییم اراده حقیقیه نیست اما طلب حقیقیه هست و وقتی طلب حقیقی بود ، تکالیف حقیقیه می شوند و وقتی اراده ی حقیقیه نبود ، تخلف اراده از مراد لازم نمی آید .

به بیان دیگر :

صغری : اگر طلب و اراده یک چیز باشند لازمه اش یکی از دو چیز است :

۱) تکلیف کفار به ایمان و بلکه مطلق افراد نافرمان ، تکلیف صوری باشد ، در صورتی که اراده ی حقیقیه از ناحیه ی خداوند وجود نداشته باشد .

۲) تخلف از اراده از مراد بشود در صورتی که اراده ی حقیقیه وجود داشته باشد .

کبری : واللازم باطل .

نتیجه : فلملزوم مثله .

اشکال صاحب کفایه به دلیل سوم (ابتدای نوار ۸۵) :

اراده ی حقیقیه بر دو نوع است :

- **نوع اول : اراده ی حقیقیه ی تشریعیه :** به علم خدا به وجود مصلحت در فعل ، گفته می شود . این معنایی که گفته شد بر مبنای حکمت متعالیه است .

می گوییم اراده ی تشریعیه دارد ایمان را ، این یعنی چی ؟ یعنی خداوند علم دارد که در ایمان اوردن بندگان و مکلفین ، مصلحت وجود دارد . پس این که می گویند خدا مرید است یعنی علم دارد .

این اراده دو ویژگی دارد :

۱. علت برای تکلیف جدی است . یعنی اگر خداوند علم دارد که در صلاه مصلحت است ، همین که فرمود صل ، این می شود تکلیف جدی . چه چیزی سبب می شود که این تکلیفی که از طرف خداوند صادر می شود بشود تکلیف جدی ؟ اراده ی تشریعیه و همین که خداوند علم دارد در این علم مفسده است اگر نهی کرد از عمل این نهی می شود تکلیف جدی .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۲. تخلف اراده از مراد محال نیست . زیرا خداوند اراده تشریعیه دارد صلاه را یعنی خداوند علم دارد که در نماز خواندن شما مصلحت است اما ممکن است شما نماز نخوانید . این هیچ مشکلی ندارید .

❖ **نوع دوم : اراده ی حقیقیه ی تکوینیه :** به علم خداوند به نظم و ترتیب اتم و اکمل جهان آفرینش و این که نظمی اکمل و احسن از آن نمی باشد ، گفته می شود .

یعنی خداوند علم دارد به این نظم و ترتیبی که حاکم در جهان است و خدا علم دارد که نظم و ترتیب دیگری که بهتر از این نظم و ترتیبی که حاکم بر عالم است ، وجود ندارد .

این یعنی دو چیز :

یعنی خداوند به کل ما وجد و کل ما یوجد الی یوم القیامه ، علم دارد و خداوند علم دارد که هر موجود امکانی در موطن خودش واقع می شود بدون تقدم و تاخر . مثلا صدام یک موجود ممکن است . خداوند می داند که این صدام سال ۱۳۰۰ باید متولد بشود و سال ۱۳۸۴ نابود بشود . و خدا همچنین می داند هر یک از موجودات امکانی باید در موطن خودش به وجود بیاید نه جلوتر و نه عقب تر . چون اگر غیر از این اتفاق بیافتد معلوم می شود که ان نظم و ترتیب بهتر از این نظم و ترتیب است .

این اراده ی تکوینیه دارای دو ویژگی است :

۱. علت تامه برای وجود فعل در خارج است . وقتی خداوند علم دارد به این نظم و ترتیب باید افعال دقیقا در جای خودش واقع بشوند یعنی علم خداوند علت تامه است برای افعال در خارج زیرا اگر افعال در خارج واقع نشوند لازمه اش این است که خداوند جاهل باشد .

۲. تخلف اراده از مراد مجال است .

نکته : دقت کردید که صاحب کفایه هردو اراده را برگرداند به علم در نتیجه اراده می شود جزء صفات ذات

اصل جواب : در مورد تکالیف ، اراده ی حقیقیه تشریعیه ، مثل طلب حقیقی وجود دارد پس تکلیف جدی می شود و تخلف اراده از مراد محال نیست یعنی اگر کافر ایمان نیاورد ، اشکال ندارد .

صاحب کفایه در پایان یک حرفی می زند که این حرف مکمل جواب است و زمینه ساز است برای اشکال بعد .

مکمل جواب : فعل مثل ایمان و اطاعت دو صورت دارد :

❖ **صورت اول :** گاهی متعلق هردو اراده است . در این صورت فعل جبرا انجام می گیرد

❖ **صورت دوم :** گاهی متعلق اراده ی تشریعیه است اما اراده ی تکوینیه بر خلاف آن است . در این صورت فعلا جبرا انجام نمی گیرد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فعل مثل ایمان آوردن ، این ایمان آوردن دو حالت دارد :

حالت اول : گاهی این ایمان آوردن متعلق هردو اراده است یعنی خداوند اراده ی حقیقیه ی تشریعیه ایمان کافر دارد یعنی خداوند علم دارد ایمان آوردن کافر مصلحت دارد و خداوند اراده ی حقیقیه تکوینیه ی ایمان کافر دارد یعنی خداوند علم دارد کافر ایمان می آورد . اگر این فعل متعلق هردو اراده شد ، این فعل و ایمان آوردن جبرا محقق می شود یعنی کافر باید جبرا ایمان بیاورد تا تخلف علم از معلوم لازم نیاید .

حالت دوم : گاهی این عمل فقط متعلق اراده ی تشریعیه است اما اراده ی حقیقیه تکوینیه بر خلاف است مثل این که خداوند نسبت به ایمان کافر اراده ی تشریعیه داشته باشد اما اراده ی تکوینیه بر خلافش باشد یعنی خداوند اراده ی تکوینیه دارد نسبت بعه عدم ایمان کافر . در این صورت خداوند علم دارد در ایمان آوردن کافر مصلحت است اما علم دارد که او ایمان نمی آورد .در این صورت جبرا و قهرا این فعل نباید واقع شود یعنی کافر نباید ایمان بیاورد زیرا اگر ایمان آورد لازمه اش این می شود که علم خداوند تبدیل به جهل شود .

- **دلیل چهارم (ابتدای نوار ۸۷) :**
  - **صغری :** اگر طلب عین اراده باشد لازمه اش این است که منشا در خطابات الهیه علم به مصلحت باشد

اشاعره می گویند اگر طلب عین اراده باشد لازمه اش این است که وقتی که خداوند می گوید اقیموا الصلاه ، با این اقیموا الصلاه ، علم به مصلحت ایجاد شده باشد و علم که عین ذات است بنابراین انگار که خداوند با گفتن اقیموا الصلاه خودش را ایجاد کرده باشد .

سوال : چگونه اگر طلب عین اراده باشد لازمه اش این است که منشا در خطابات الهیه علم به مصلحت باشد ؟

جواب : موقعی که خداوند می فرماید اقیموا الصلاه ، منشا طلب است یعنی طلب را انشاء کرد . طلب عین اراده است . و شمای صاحب کفایه فرمودید اراده یعنی علم به مصلحت . پس منشا همان علم به مصلحت است . پس خداوند با گفتن اقیموا الصلاه ، علم به مصلحت را ایجاد کرد و علم عین ذات خداوند است پس خداوند با گفتن اقیموا الصلاه ، خودش را ایجاد کرده است !!

  - **کبری :** واللازم باطل (با اقیموا الصلاه علم به مصلحت ایجاد نمی شود)
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله

اشکال صاحب کفایه : اراده خارجا و وجودا متحد با علم است . با حفظ این نکته : المنشا لا یتحد مع العلم و المتحد مع العلم لاینشا .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه اول می فرماید اگر می گوییم اراده ی تشریعیه ی خدا عین علم است ، این ها خارجا یکی هستند یعنی در عالم خارج از ذهن علم الله با اراده تشریعیه ی خدا ، هردو موجود می شوند به یک وجود که این یک وجود همان ذات خداوند است زیرا صفات عین ذات خداوند هستند . اما مفهوما یکی نیستند

صاحب کفایه می فرماید آنی که منشا و انی که انشا شده است با علم یکی نیستند تا شما بگویید منشا طلب است و طلب عین اراده است و اراده علم است پس منشا علم است . انی که انشا شده است با طلب ، با علم یکی است و آنی که با علم یکی است ، انشاء نشده است

وقتی خداوند می فرماید اقیموا الصلاه ، با این اقیموا الصلاه ، مفهوم و معنی طلب انشاء می شود و مفهوم طلب قبول داریم که مساوی است با اراده ولی اراده مساوی با علم نیست . زیرا آن چیزی که انشاء شده مفهوم طلب است و مفهوم طلب مساوی است با مفهوم اراده و مفهوم اراده با علم یکی نیست زیرا علم یک مفهوم دارد و اراده یک مفهوم دیگر دارد و علم و اراده فقط در خارج و وجود یکی هستند . آن چیزی که با علم متحد است ، اراده ی حقیقیه و خارجیه است و اراده ی حقیقیه که انشا نشده است . پس صغری کلام شما باطل است و چنین لازمه ای وجود ندارد .

کما قیل (ما قبلا گفتیم که غیر از ترجی و تمنی و علم صفت دیگری نیست ، کما قیل که صفت دیگر وجود دارد – به عبارت دیگر کما ، نظیر است برای منفی)

إن الکلام لفی الفؤاد و إنما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا.

صاحب کفایه از این شعر جواب نمی دهد

و قد انقدح بما (مراد از ما ، الحق ای است که صاحب کفایه فرمود) **حققناه** (روشن شد به سبب چیزهایی که تحقیقی کردیم ما آن چیز را) **ما فی استدلال الأشاعرة** (اشکالی که در استدلال اشاعره است بر مغایرت بین طلب و اراده) **علی المغایرة** (متعلق به استدلال) **بالأمر** (متعلق به استدلال – استدلال کرده اند بر مغایرت به وسیله ی امر – یعنی گفته اند امر هست اما اراده نیست – اگر امر بود این مرادف با وجود داشتن طلب انشائیه است) **مع عدم الإرادة کما فی صورتی الاختبار و الاعتذار** (همان طور که در دو صورت امر امتحانی و امر اعتذاری ، این طور است که امر هست اما اراده نیست) **من الخلل** (بیان ما فی استدلال) **فإنه** (بیان خلل – آن خلل چیست) **کما لا إرادة حقیقة فی الصورتین لا طلب کذلک فیهما** (می گوید شما می گویید اراده ی حقیقیه نیست ، ما می گوییم طلب حقیقیه هم نیست – همان طور که نیست اراده ی حقیقیه در این دو صورت ، نیست طلب حقیقیه در این دو صورت) **و الذی یکون فیهما** (و ان چیزی که در این دو صورت هست) **إنما هو الطلب الإنشائی الإیقاعی** (ایجادی) **الذی هو مدلول الصیغة أو المادة** (آن چیز ، طلب انشائی ایقاعی است که این طلب انشائی مدلول و معنی صیغه یا ماده ی امر و طلب است) **و لم یکن بینا و لا مبینا فی الاستدلال مغایرته مع الإرادة الإنشائیة** (می گوید شما در استدلالتان بیان

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

نکردید که اراده ی انشائیه غیر از طلب انشائیه است بلکه شما اثبات کردید طلب انشائیه هست و اراده ی حقیقیه نیست یعنی اثبات کردید طلب انشائیه غیر از اراده ی حقیقه است که ما هم همین را می گوییم - نیست روشن و نه روشن شده در استدلال ، مغایر بودن طلب انشائی با اراده ی انشائیه) .

و بالجملة الذی یتکفله الدلیل (چیزی که عهده دارد می باشد آن چیز ، این دلیل) **لیس إلا الانفکاک بین الإرادة الحقیقیة و الطلب المنشإ بالصیغة** (آن چیز فقط این است – نیست مگر انفکاک بین اراده ی حقیقیه و طلبی که انشاء شده است به سبب صیغه یعنی طلب انشائیه) **الکاشف عن مغایرتهما** (انفکاکی که کشف کننده است از مغایرت اراده ی حقیقیه و طلب انشائیه) **و هو** (این انفکاک از اموری است که نیست چاره ای از ملتزم شدن به آن یعنی معتزله و امامیه هم به این مطلب ملتزم هستند) **مما لا محیص عن الالتزام به کما عرفت و لکنه** (اما این انفکاک بین طلب انشائیه و اراده ی حقیقیه) **لا یضر بدعوی الاتحاد** (ضرر نمی زند به ادعای متحد بودن – زیرا امامیه و معتزله در جای دیگری می گویند اتحاد وجود دارد و آن جا جایی است که وحدت مرتبه وجود داشته باشد) **أصلا لمکان هذه المغایرة** (بخاطر این که این مغایرت وجود دارد) **و الانفکاک بین الطلب الحقیقی و الإنشائی کما لا یخفی.**

ثم إنه (ایجاد مصالحه بین امامیه و معتزله با اشاعره) **یمکن مما** (مراد از ما یعنی اتحاد طلب و اراده با حفظ مرتبه) **حققناه** (ممکن می شود از مطلبی که تحقیق کردیم ما آن مطلب را) **أن یقع الصلح بین الطرفین و لم یکن نزاع فی البین** (این که واقع بشود صلح بین دو طرف و این که نبوده باشد نزاعی در بین) **بأن** (چگونه دیگر نزاعی در کار نباشد ؟) **یکون المراد بحدیث الاتحاد** (به این که منظور از قضیه ی یکی بودن) **ما عرفت** (چیزی است که شناختی تو از یکی بودن مفهومی ، و یکی بودن وجود حقیقی و یکی بودن انشائی) **من العینیة مفهوما و وجودا حقیقیا و إنشائیا و یکون المراد بالمغایرة و الاثنینیة** (و می باشد مراد و منظور از مغایرت و دوئیت) **هو** (ان مراد) **اثنینیة الإنشائی من الطلب** (تعدد انشائیه از طلب و حقیقی از اراده) – **کما هو** (همان طور که طلب انشائیه خیلی زیاد اراده می شود هنگام اطلاق لفظ طلب) **کثیرا ما یراد من إطلاق لفظه – و الحقیقی من الإرادة کما هو** (همان طور که اراده ی حقیقیه غالبا مراد می باشد از اراده هنگام اطلاق اراده بنابراین بازگشت می کند نزاع به نزاع لفظی) **المراد غالبا منها حین إطلاقها فیرجع النزاع لفظیا فافهم.**

نوار ۸۳ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده – توهم قوشچی و جواب به ان

توهم قوشچی (یکی از متکلمین بزرگ اشاعره) :

امامیه و معتزله صفات معروفه را (اراده ، علم به نسبت ، تمنی حقیقی ، ترجی حقیقی و ..) مدلول کلام لفظی می دانند و این نزد خود انها باطل است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : او خیال کرده است که امامیه و معتزله ، معنی کلام لفظی را ، اراده می دانند یعنی وقتی گفته می شود اضرب زیدا ، معنی اضرب زیدا ، اراده است . توضیح خواهم داد که چگونه این توهم را کرده است . و معنی کلام لفظی را در جمله ی خبریه ، علم به نسبت می دانند .

قوشچی خیال کرده است که امامیه و معتزله معنی زید قائم را علم به نسبت می دانند .

یا وقتی گفته می شود لیت زید قائما ، قوشچی به این ها نسبت داده که این ها معنی لیت زید قائما تمنی حقیقی می دانند .

چه چیزی سبب شده که این توهم را بکند ؟ قوشچی می گوید اشاعره کلام نفسی را مدلول کلام لفظی می دانند . یعنی اشاره می گوید اضرب زیدا دال بر کلام نفسی است و کلام نفسی همان طلب است . پس مدلول و معنی اضرب زیدا ، طلب است . اشاعره در جمله ی خبریه ، مدلول آن را کلام نفسی می دانند که اسم دیگری به نام طلب ندارد . اشاعره کلام نفسی را مدلول کلام لفظی می دانند . قوشچی می گوید حالا امامیه و معتزله آمده اند گفته اند که ما زائد بر صفات معروفه را منکریم . یعنی این کلام نفسی را خط زدند و ما به ان اعتقاد نداریم یعنی عقیده مان این است که اراده هست و مقدمات اراده . یعنی فقط به صفات معروفه قائل هستیم . یعنی در ذهن قوشچی این بوده است که امامیه و معتزله آمده اند روی کلام نفسی خط کشیده اند و به جای ان صفات معروفه را گذاشته اند پس این صفات معروفه می شود مدلول برای کلام لفظی . و این طبق عقیده خودشان باطل است زیرا این ها صفات معروفه را مدلول کلام لفظی نمی دانند .

جواب به توهم قوشچی :

جمله ۲ صورت دارد :

۱. **جمله ی خبریه :** مدلول و معنی جمله ی خبریه ، ثبوت یا عدم ثبوت نسبت در موطنش می باشد (موطن ذهن یا خارج است)
۲. **جمله ی انشائیه :** مدلول و معنی جمله ی انشائیه ، وجود انشائی است و وجود انشائی گاهی منشا برای آثار می شود

صاحب کفایه می فرماید علمای امامیه و معتزله معنی جمله ی خبریه را علم به نسبت نمی دانند که شما دارید این را به آنها نسبت می دهید ، بلکه معنی جمله ی خبریه را ثبوت نسبت در موجبه و عدم ثبوت نسبت در سالبه می دانند . اما این ثبوت یا عدم ثبوت در موطنش .

مثلا النار محرقه . این یک جمله ی خبریه است . معنی این جمله ثبوت نسبت است اما در موطنش که خارج باشد .

الانسان کلی ، این یک جمله ی خبریه است و معنی این جمله ثبوت نسبت است اما این ثبوت نسبت جایگاهش در ذهن است .

حالا صاحب کفایه می گوید معنی جمله خبریه را علم به نسبت نمی دانند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما نسبت به جمله انشائیه ، معتزله و امامیه معنی جملات انشائیه (چه طلبی چه غیر طلبی) را وجود انشائی می دانند . اضرب زیدا یعنی وجود انشانی و وجود انشائی یعنی طلب انشائی . معنی اضرب زیدا ، طلب انشائی است . معنی لعل زید قائم ، ترجی انشائی است و معنی لیت زید قائما ، تمنی انشائی است

سوال : اگر علمای معتزله و امامیه معنی جملات انشانی را وجود انشائی می گیرند ، پس طلب حقیقی و اراده ی حقیقی و ترجی و تمنی حقیقی این جا چه کاره اند ؟ صاحب کفایه با بیان یک نکته به این سوال پاسخ می دهد

نکته (ابتدای نوار ۸۵) : صفات معروفه قائمه ی به نفس مدلول مطابقی جمل انشائیه نیستند بلکه مدلول التزامیه هستند به یکی از دو نحوه :

- **نحوه ی اول :** یا مدلول التزامیه عقلی هستند به این که این صفات قید موضوع له باشند مثلا لیت موضوعه لانشاء التمنی المقید بکونه عن تمنی نفسانی .

توضیح : در ۳ جمله این مطالب را پیاده می کنیم

اول برویم سراغ صیغه ی امر . آن صفات معروفه ای که قائم به نفس است در صیغه ی امر آن اراده ی حقیقیه است . صاحب کفایه می فرماید اراده ی حقیقیه معنی مطابقی صیغه ی امر نیست بلکه مدلول التزامی صیغه ی امر است . حالا معنی التزامی یا معنی التزامی عقلی است یا معنی التزامی عرفی است . معنی التزامی عقلی یعنی اراده ی حقیقیه شرط معنی است یعنی صیغه الامر موضوعه لانشاء الطلبی . لکن این انشاء طلب و طلب انشائی یک شرط دارند و آن شرط عبارت است از : المقید بکونه عن اراده نفسانی . یعنی آن طلب انشائی که ناشی شده است از آن اراده ی درونی . این جا می گویند اراده ی درونی و حقیقی مدلول التزامی عقلی صیغه ی امر است .

اما در لیت آن صفت حقیقیه که قائم به نفس است ، تمنی حقیقی است . صاحب کفایه می فرماید تمنی حقیقی مدلول تطابقی و معنی لیت نیست ان طوری که قوشجی توهم می کرد بلکه معنی التزامی آن است یعنی لیت وضع شده است برای تمنی انشائی (انشاء التمنی) اما آن تمنی انشائی ای که ناشی شده است از تمنی حقیقی و همنچنین نسبت به لعل که معنی مطابقی اش ، ترجی انشائی است که این ترجی ناشی شده است از ترجی حقیقی . لذا اگر کسی در درونش امیدوار نباشد و بعد بگوید لعل زید قائم ، این جا ترجی انشائی هست اما استعمال لعل مجازی است . زیرا بر خلاف شرط وضع عمل کرده است .

- **نحوه ی دوم :** یا مدلول التزامیه ی عرفی هستند به این که ذهن شنونده هنگام استعمال این جملات به وجود این صفات در ذهن متکلم انصراف پیدا می کند .

تا می گویند فلان شخص حاتم است ذهن شما می رود به سمت جواد بودن پس بین حاتم بودن و جواد بودن ملازمه است از نوع ملازمه عرفیه .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حالا چگونه این صفات حقیقیه مدلول التزامیه ی عرفیه ی ، جملات انشائیه هستند ؟ جملات انشائیه ۹۹ درصد موارد در جایی به کار می روند که متکلم ، در درونشان این صفات حقیقیه وجود دارد مثلا وقتی لیت را به کار می برد ، تمنی حقیقی در درونش هست . این کثرت سبب می شود که تا شنونده ، صیغه ی امر را که شنید ذهن شنونده منصرف می شود به این که در دورن متکلم اراده ی حقیقیه است .

بنابراین این صفات حقیقیه از جملات انشائیه منفک نیستند اما عدم انفکاک بخاطر این نیست که این صفات حقیقی معنی و مدلول مطابقی جملات انشائیه هستند بلکه بخاطر این است که این صفات حقیقیه مدلول التزامیه این جملات هستند یا مدلول التزامی عرفی یا عقلی .

دفع وهم (دفع توهم قوشچی)

لا یخفی أنه لیس غرض الأصحاب و المعتزلة (نیست غرض اصحاب (امامیه) و معتزله) **من (نفی غیر الصفات المشهورة** (از نفی غیر صفات معروفه یعنی این ها می گویند ما غیر صفات معروفه را منکر هستیم و فقط صفات معروفه را قبول داریم) **و** (عطف بر نفی) **أنه لیس صفة أخری قائمة بالنفس** (از این که می گویند نیست یک صفت دیگری (غیر از صفات معروفه) که قائم به نفس باشد که بوده باشد آن صفت دیگر کلام نفسی که مدلول باشد برای کلام لفظی) **کانت کلاما نفسیا مدلولا للکلام اللفظی) کما یقول به** (همان طوری که قائل هستند به این کلام نفسی ، اشاعره – حالا صاحب کفایه می فرماید غرض امامیه و معتزله از این عبارت این نیست که این صفات مشهور مدلول و معنی کلام لفظی هستند) **الأشاعرة أن** (خبر لیس اول) **هذه الصفات المشهورة مدلولات للکلام** (این صفات مشهوره (اراده – در جمله ی خبریه ، علم به نسبت – در ترجی ، ترجی حقیقی و در تمنی ، تمنی حقیقی) معانی هستند برای کلام لفظی)

إن قلت (اگر شما می گویید مراد معتزله و امامیه این نیست که این صفات معروفه مدلول کلام لفظی است و این صفات معروفه را معنی کلام لفظی نمی دانند پس مدلول کلام لفظی در نزد انها چیست) **فما ذا یکون مدلولا علیه** (پس چه چیزی می باشد دلالت شده ی بر آن یعنی مدلول کلام خبری و انشائی یعنی می خواهد بگوید مدلول و معنی جمله ی خبری و انشائی چیست) **عند الأصحاب و المعتزلة.**

قلت أما الجمل الخبریة فهی دالة علی ثبوت النسبة بین طرفیها (جمله ی خبریه دلات می کند بر ثوبت نسبت بین طرفین نسبت که مسند و مسند الیه باشند) **أو نفیها** (یا دلالت می کند بر نفی نسبت در سالبه) **فی نفس الأمر** (موطن واقعی نسبت که می تواند ذهن باشد و می تواند خارج باشد) **من ذهن أو خارج کالإنسان نوع** (در ذهن) **أو کاتب** (در خارج).

و أما الصیغ الإنشائیة (چه طلبی باشد مثل امر چه غیر طلبی باشد مثل ترجی و تمنی) **فهی علی ما حققناه فی بعض فوائدنا** (پس آن صیغ بنابر ان چیزی که تحقیق کردیم ما ان چیز را در کتاب فوائد الاصول

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **موجدة لمعانيها** (خبر صيغ الانشائيه – ايجاد می کنند ، معانيشان را –معانيشان وجود انشائی است يعنی اين ايجاد می کند طلب را) **فی نفس الأمر** (غير الفرض – يعنی ايجاد می کنند معانيشان را در نفس الامر و غير فرض يعنی اين طور نيست که اين معنی را ايجاد کنند فقط در عالم فرض و تصور و خيال . حقيقتا معنايشان را ايجاد می کند اما ايجاد انشائی) **أی** (تفسير و معنی کردن موجده لمعانيها) **قصد ثبوت معانيها** (يعنی قصد شده است ثبوت معانی اين صيغ و تحقق اين معانی به واسطه ی اين صيغه) **و تحققها بها و هذا** (وجود انشائی) **نحو من الوجود** (ما يک وجود حقيقی داريم که اين وجود حقيقی يا ذهنی است يا خارجی اما يک نحوه وجود ديگر داريم که وجود انشائی باشد) **و ربما يكون هذا** (چه بسا می باشد اين وجود انشائی) **منشأ لانتزاع اعتبار** (منشا می شود برای انتزاع يک امر اعتباری – مثل زوجيت) **مترتب عليه شرعا و عرفا** (مترتب می شود شرعا يا عرفا بر اين اعتبار) **آثار كما هو** (کون هذا منشا لانتزاع اعتبار) **الحال** (وضعيت می باشد) **فی صيغ العقود و الإيقاعات.**

نوار ۸۴ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده : بيان يک نکته ، دليل سوم اشاعره

مطلب اول : صفات حقيقيه مدلول التزاميه جملات انشائيه هستند . اين مطلب را در جلسه ی قبل پياده کرده ايم .

نعم (بالا گفتيم صفات معروفه مدلول کلام لفظی نيست – حالا با اين نعم می خواهيم بگوييم مدلول مطابقی نيست اما مدلول التزاميه هست) **لا مضايقة** (نيست مانعی) **فی دلالة مثل صيغة الطلب و الاستفهام و الترجی و التمنی** (در دلالت کردن مثل صيغه ی طلب و استفهام و ترجی و تمنی) **بالدلالة الالتزامية** (به وسيله ی دلالت التزاميه – يعنی نه دلالت تطابقی) **علی ثبوت** (متعلق به دلالت) **هذه الصفات حقيقة** (بر ثابت بودن اين صفات حقيقيه – طلب حقيقی ، استفهام و ترجی و تمنی حقيقی) **إما لأجل وضعها** (يا بخاطر اين است که وضع شدن صيغه ی طلب و ...) **لإيقاعها** (برای واقع کردن اين صيغه ها – زيرا به محض اين که اين صيغ را واقع کردی ، طلب انشائی و استفهام انشائی و ترجی انشائی و تمنی انشائی موجود می شوند – می توانيد ايقاعها را غير از صيغه به خود طلب و استفهام و .. بزنيد اما مراد از اين ها نوع انشائی خواهد بود) **فيما إذا كان الداعی إليه** (در موردی که بوده باشد انگيزه ی به سوی ايقاع (يعنی آن انگيزه ای که سبب شده است متکلم اين ايقاع را انجام دهد) ثبوت اين صفات يعنی اراده ی حقيقيه و استفهام حقيقيه و ...) **ثبوت هذه الصفات أو** (عطف بر وضع) **انصراف إطلاقها** (يا بخاطر انصراف داشتن استعمال صيغه ی طلب و استفهام و ....) **إلی هذه الصورة** (صورت ثبوت هذه الصفات) **فلو لم تكن هناک** (پس اگر نباشد در صيغه ی طلب و استفهام و تمنی و ترجی ، قرينه ای بر نبود اين صفات – يک مرتبه صيغه امر از دهان اين فرد خارج می شود و قرينه وجود دارد که اين فرد اراده ی حقيقيه ندارد . اگر قرينه وجود دارد که هيچ اما اگر قرينه وجود نداشت می گوييم حتما اراده ی حقيقيه وجود دارد) **قرينة كان إنشاء الطلب أو الاستفهام أو غيرهما بصيغتها** (می باشد انشاء کردن طلب يا استفهام يا غير اين دو ، به وسيله ی صيغه ی طلب و استفهام و غيرهمان) **لأجل كون الطلب و الاستفهام و غيرهما قائمة بالنفس** (بخاطر بودن

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

طلب و استفهام و غیر این دو قائم به نفس ، است) **وضعا** (قید قائمه – این قائم بودن یا وضعی است یعنی طلب حقیقی قید معنی است که اسمش را گذاشتیم مدلول التزامیه عقلی) **أو إطلاقا** (یا این قائم بودن بخاطر استعمال است)

مطلب دوم : دلیل سوم اشاعره : این مطلب در نوار ۸۲ پیاده شده است

إشکال و دفع

أما الإشکال فهو أنه یلزم (لازم می آید بنابر یکی بودن طلب و اراده) **بناء علی اتحاد الطلب و الإرادة فی** (در کجا لازم می آید ؟ در تکلیف کردن خداوند کفار را به ایمان آوردن) **تکلیف الکفار بالإیمان بل مطلق أهل العصیان فی العمل بالأرکان** (بلکه در مورد تکلیف مطلق اهل معصیت (چه کافر چه غیر کافر) در عمل کردن به ارکان که کنایه است برای عمل کردن به فروع دین) **إما أن** (فاعل یلزم – این عبارت مشکل دارد زیرا اما ان را در جای می اورند که عدل داشته باشد اما این جا عدل ندارد) **لا یکون هناک تکلیف جدی** (یا این نمی بوده باشد درباره ی ایمان و عمل به ارکان ، یک تکلیف جدی) **إن لم یکن هناک إرادة** (اگر نبوده باشد انجا اراده ی حقیقیه یعنی خداوند نسبت به ایمان کافر و عمل به فروع اراده ی حقیقیه نداشته باشد) **حیث** (علت است برای این که اگر اراده حقیقیه نبود ، تکلیف هم جدی نیست) **إنه لا یکون حینئذ** (حین عدم اراده ی حقیقی) **طلب حقیقی** (نمی باشد هنگامی که اراده ی حقیقیه نیست ، طلب حقیقی) **و اعتباره فی الطلب الجدی** (و شرط بودن طلب حقیقی در طلب جدی) **ربما یکون من البدیهی** (چه بسا می باشد این اعتبار و شرط بودن از امور بدیهی) **و إن کان هناک** (درباره ی ایمان کافر و عمل به فروع) **إرادة فکیف تتخلف عن المراد** (و اگر بوده باشد در آن دو مورد اراده ی حقیقی ، پس چگونه تخلف می کند اراده از مراد ؟؟) **و لا تکاد تتخلف إذا أراد الله شیئا یقول له کن فیکون** .

نوار ۸۵ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده – جواب صاحب کفایه به دلیل سوم اشاعره و بیان یک مکمل برای این جواب و ورود به بحث جبر و اختیار – بیان یک اشکال

جواب صاحب کفایه به دلیل سوم اشاعره و بیان مکمل جواب : این مطلب در جلسه ۸۲ و در ادامه ی مطالب بیان شده است .

و أما الدفع (دفع اشکال) **فهو** (پس آن دفع این است که) **أن استحالة التخلف** (محال بودن تخلف اراده از مراد یعنی خداوند اراده داشته باشد اما مراد محقق نشود) **إنما تکون فی الإرادة التکوینیة** (همانا می باشد این محال بودن فقط در اراده ی تکوینیه) **و هی** (و ان اراده ی تکوینیه) **العلم** (علم داشتن خداوند است) **بالنظام** (به نظم و ترتیب داشتن عالم) **علی النحو** (متعلق به نظام – به نظم و ترتیب به نحو کامل و احسن) **الکامل التام دون الإرادة التشریعیة** (نه اراده ی تشریعیه یعنی تخلف اراده از مراد در اراده ی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تشریعیه محال نیست) **و هی** (اراده ی تشریعیه) **العلم بالمصلحة فی فعل المکلف** (علم داشتن خداوند به مصلحت در فعل مکلف) **و ما** (اراده ای که) **لا محیص عنه** (نیست چاره ای از ان اراده) **فی التکلیف** (یعنی آن اراده ای که در تکلیف به آن نیازمند هستیم) **إنما هو هذه الإرادة التشریعیة** (ان اراده ، این اراده ی تشریعیه است نه اراده ی تکوینیه) **لا التکوینیة فإذا** (از این جا وارد شبهه جبر و اختیار می شود – مکمل جواب) **توافقتا** (زمانی که توافق کردند اراده ی تشریعیه و تکوینیه) **فلا بد من الإطاعة و الإیمان** (ناچار است از اطاعت و ایمان یعنی اگر این ها متعلق هردو اراده واقع شدند حتما اطاعت می کند و حتما ایمان می اورد) **و إذا تخالفتا** (و زمانی که این دو اراده مخالفت کردند یعنی فعل متعلق اراده ی تشریعیه است اما اراده ی تکوینیه بر خلافش است) **فلا محیص عن أن یختار الکفر و العصیان** (راه فراری نیست از این که اختیار و انتخاب کند کفر و معصیت را) .

اشکال : در تکلیف بالضروره عدم الجبر و اختیار شرط است یعنی زمانی که شارع مکلف را تکلیف می کند به یک عملی ، مکلف نباشد مجبور باشد زیرا همین که مجبور بیاید در کار دیگر تکلیفی در کار نیست . اصلا شرط تکلیف ، مختار بودن است . حالا یک اشکال این جا به وجود می آید و آن این است که اگر کفر و ایمان و عصیان و اطاعت متعلق اراده ی تکوینیه قرار بگیرند ، مکلف حتما باید ان فعل را انجام بدهد و در نتیجه تکلیف روی این افعال نمی رود و وقتی تکلیف نرفت ، به دنبالش عقابی در کار نیست .

إن قلت إذا کان الکفر و العصیان و الإطاعة و الإیمان بإرادته تعالی (هنگامی که این موارد به واسطه ی اراده ی تکوینیه ی خداوند است یعنی این موارد متعلق اراده ی تکوینیه ی خداوند قرار بگیرند) **التی لا تکاد تتخلف عن المراد** (اراده ای که هرگز تخلف نمی کند از مراد) **فلا** (جواب اذا) **یصح** (صحیح نیست که تعلق به این ۴ مورد ، تکلیف) **أن یتعلق بها التکلیف** (مثلا شارع بفرماید اطاعت بکند و معصیت نکن) **لکونها** (بخاطر بودن این ۴ امر ، خارج از اختیار) **خارجة عن الاختیار المعتبر فیه عقلا** (اختیاری که شرط می باشد در تکلیف عقلا)

نوار ۸۶ : ادامه ی ماده ی امر : ادامه ی بحث طلب و اراده : ادامه ی بحث جبر و اختیار – جواب به اشکال

جواب اشکال : متعلق اراده ی تکوینیه دو صورت دارد :

- **صورت اول** : افعال عبد است بدون واسطه . اراده ی تکوینیه ی خدا ⟵ افعال عبد
- **صورت دوم** : افعال عبد است به واسطه ی اراده ی عبد :

اراده ی تکوینیه ی خدا ⟵ اراده ی عبد ⟵ افعال عبد

اگر صورت اول باشد اشکال وارد است اما صورت دوم مراد است پس اشکال وارد نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : اراده ی تکوینیه ی خدا نسبت به ایمان کافر (یعنی خداوند علم دارد به ایمان آوردن کافر) در یک صورت جبر لازم می آید و در یک صورت جابر لازم نمی آید . اگر متعلق اراده ی تکوینیه ی خدا ، افعال عبد باشد بدون واسطه در این صورت جبر لازم می آید یعنی خدا علم دارد که این افراد مومن می شود . این لازمه ش جبر است زیرا این افراد قهرا و جبرا باید مومن بشوند . اما گاهی متعلق اراده ی تکوینیه ی خدا واسطه می خورد یعنی اراده ی تکوینیه ی خدا یعنی خداوند علم دارد ، خدا علم دارد که این ها با اراده و اختیار خودش افعال را انجام می دهد و ایمان می آورد . این که جبر نیست . و در این جا ، اراده ی عبد واسطه می شود در نتیجه جبری لازم نمی آید .

اشکال دوم [۵۶] : مستشکل می گوید عقاب بر کفر کافر و عصیان عاصی قبیح است . یعنی اگر خداوند بیاید کافر را در مقابل کفرش در قیامت عقاب کند این عقاب کردن قبیح است و همچنین نسبت به عاصی . دلیل :

قسمت اول :

- **صغری** : کفر کافر و معصیت عاصی به اراده ی تکوینیه ی خدا منتهی می شود
- **کبری** : هر چیزی که به اراده ی تکوینیه ی خدا منتهی شود ، امر غیر اختیاری است
- **نتیجه** : پس کفر کافر و معصیت عاصی ، امر غیر اختیاری است

قسمت دوم :

- **صغری** : کفر کافر و معصیت عاصی ، امر غیر اختیاری است
- **کبری** : امر غیر اختیاری ، عقاب بر او قبیح است
- **نتیجه** : کفر کافر و معصیت عاصی ، عقاب بر او قبیح است .

ما در جواب به اشکال اول گفتیم در یک صورت جبر لازم نمی آید و آن در صورتی است که اراده ی تکوینیه ی خدا تعلق گرفته به این که این عبد با اراده ی خودش این فعل را انجام می دهد . یعنی اراده ی تکوینیه با واسطه به فعل عبد تعلق گرفته باشد . مستشکل می گوید بالاخره این فعل عبد به اراده ی تکوینیه ی خدا منتهی می شود پس این کافر باید با اراده و اختیار خودش کافر بشود زیرا خداوند علم دارد که این کافر با اراده ی خودش کافر می شود بنابراین هرچند این جا اختیار هست اما در واقع فقط کلمه ی اختیار هست ولی حقیقتا جبر است .

---

[۵۶] از این اشکال ، ۲۰ جواب داده شده است که محقق خوئی همه ی جواب ها را ذکر کرده است . صاحب کفایه یک جواب را آورده انهم بدترین جواب را

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جواب به اشکال دوم :

صاحب کفایه می فرماید کفر کافر و عصیان عاصی مستند به اراده ی و اختیار کافر است و اراده ی کافر مستند به مقدمات اراده است و مقدمات اراده مستند به شقاوت کافر است . شقاوت ذاتی کافر است .

ذاتی ویژگی اش این است که دیگر در رابطه با او سوال نمی شود . مثلا در همین مورد بحث ، دیگر سوال نمی شود که علت شقاوت کافر چیست . ذاتی غیر از ذات دلیل دیگری نمی خواهد . شقاوت اگر ذاتی شد با خود ذات پیدا می شود یعنی وقتی خداوند یک شخصی را آفرید ، شقاوتش هم با همان خلق ، خلق شد . مثلا وقتی که خداوند انسان را ایجاد کرد با این ایجاد انسان ، حیوانیت و ناطقیت او هم ایجاد نیست و دیگر دو ایجاد ندارد که یک بار انسان را ایجاد کند و بار دیگر حیوانیت و ناطقیت را ایجاد کند .

صاحب کفایه به این جا که می رسد می فرماید : قلم اینجا رسید سر بشکست . این دوباره اشاره به اشکال دیگری دارد و آن این است که اگر شقاوت کافر ذاتی است این شقاوت با خلق ذات ، خلق شده و ذات را خداوند خلق کرده است یعنی خداوند این شقاوت را خلق کرد پس شقاوت هم یک امر جبری می شود نسبت به این فرد

مثال (این مثال از علامه جعفر است) : این مثال برای جواب به شبهه جبر است . مرحوم جعفری فرمودند اگر یک انسانی باشد که اصلا نمی تواند حرکت بکند . یک نفر دیگر آن کنار هست می گوید یک دکمه جلوی من هست که اگر او را بزنم شما می توانید حرکت کنید . در مقابل این انسانی که نمی تواند حرکت کند ، دو راه دیگر هم وجود دارد بعد این اقا دست می گذارد روی دکمه و بعد قدرت وارد بدن انسان می شود و قادر می شود بعد با قدرت خود و اختیار خود می تواند این راه را انتخاب کند یا آن راه را . انتخاب کردن یا نکردن راه دست خدا نیست بلکه دست خود فرد است و آن چیزی که در دست خداست ، قدرت اوست . لا جبر و لا تفویض همین است یعنی خدا قدرت و اختیار را به انسان می دهد . بعد دیگر بقیه اش دست خود انسان است

اما جواب ما : علم خداوند ظرف است و موثر نیست یعنی تمام این اعمال در علم خدا صورت می گیرد اما کاری از دست علم خدا بر نمی آید .

قلت إنما یخرج بذلک (تعلق گرفتن اراده ی تکوینیه) **عن الاختیار** (همان خارج می شوند هر یک از این افعال (ایمان ، کفر ، اطاعت و معصیت) به وسیله ی تعلق گرفتن اراده ی تکوینیه از اختیار یعنی ایمانش و کفرش و اطاعتش و معصیتش اختیاری نیست و جبری است) **لو لم یکن** (کان تامه) **تعلق الإرادة بها** (اگر نباشد تعلق گرفتن اراده ی تکوینیه به این افعال) **مسبوقة** (حال برای ها در بها) **بمقدماتها** (افعال) **الاختیاریة** (در حالی که این افعال مسبوق می باشند به مقدمات اختیاری این افعال یعنی قبل از این افعال ، مقدمات این افعال وجود دارد که این مقدمات اختیاری هستند – مقدمات اختیاری یعنی اراده و مقدمات اراده بنابراین در صورتی این افعال جبری می شوند که اراده ی تکوینیه مستقیما به خود افعال تعلق بگیرد اما

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اگر به واسطه ی مقدمات اختیاری افعال یعنی اراده و مقدمات اراده به فعل تعلق بگیرد در این صورت جبری لازم نمی آید) **و إلا** (اگر تعلق بگیرد اراده ی تکوینیه به این افعال مسبوقه بمقدماتها یعنی اراده عبد واسطه باشد برای تعلق گرفتن اراده ی تکوینیه به افعال) **فلا بد من صدورها بالاختیار** (پس به ناچار صادر شده است این افعال با اختیار) **و إلا** (اگر با اختیار صادر نشود) **لزم تخلف إرادته عن مراده تعالی** (لازم می آید تخلف اراده ی تکوینی خدا از مراد خدا) **عن ذلک** (تخلف اراده از مراد) **علوا کبیرا**

إن قلت (اگر بگویی تو – می خواهد بگوید با این جوابی که شمای صاحب کفایه دادید اشکال جبر بر طرف نمی شود) **إن الکفر و العصیان من الکافر و العاصی و لو کانا مسبوقین بإرادتهما** (هرچند که بوده باشند این دو (کفر و عصیان) مسبوق به اراده ی کافر و عاصی) **إلا أنهما** (اراده ی کفر و عصیان) **منتهیان إلی ما لا بالاختیار** (منتهی می شوند به چیزی که نمی باشد به اختیار یعنی منتهی می شود به یک امر غیر اختیاری و ان چیز غیر اختیاری ، اراده ی تکوینی خداوند است) **کیف** (چگونه به یک امر غیر اختیاری منتهی نشود) **و قد سبقهما الإرادة الأزلیة** (و حال انکه مقدم شده است بر اراده ی کفر و عصیان ، اراده ی ازلیه یعنی اراده ی تکوینی خداوند) **و المشیة الإلهیة و معه** (با این سبق – حالا که قبل از اراده ی کفر و عصیان ، اراده ی ازلی و تکوینی خداوند است) **کیف تصح المؤاخذة علی ما یکون بالأخرة بلا اختیار** (چگونه صحیح می باشد مواخذه بر چیزی که (کفر و عصیانی که) می باشد آن چیز بالاخره غیر اختیاری) .

قلت (می گویم) **العقاب إنما بتبعة الکفر و العصیان** (عقاب همانا تابع کافر و عصیان است – یعنی بعد از کفر و عصیان پیدا می شود) **التابعین للاختیار** (کفر و عصیانی که تبعیت می کنند اختیار را) **الناشئ عن مقدماته** (اختیاری که ناشی شده است از مقدمات اختیار : تصور و تصدیق و...) **الناشئة عن شقاوتهما الذاتیة** (مقدماتی که ناشی شده اند از شقاوت ذاتی کافر و عاصی) **اللازمة** (مراد از لازمه ، معنی لغوی است) **لخصوص ذاتهما** (شقاوتی که ذاتی کافر و عاصی است و شقاوتی که لازم می باشد خصوص ذات کافر و عاصی را) **فإن** (علت برای شقاوت ذاتی) : (**السعید سعید فی بطن أمه و الشقی شقی فی بطن أمه** یعنی سعادت و شقاوت در بطن بوده یعنی شقاوت سعادت در ذات این ولد هست) **و** (: **الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة** – مردم جایگاه هستند و خداوند در این جایگاه ها شقاوت و سعادت می ریزد .) **کما فی الخبر و الذاتی لا یعلل** (ذاتی شی لم یکن معلل یعنی ذاتی علتی جدای از خود ذات نمی خواهد) **فانقطع سؤال أنه لم جعل السعید سعیدا و الشقی شقیا فإن السعید سعید بنفسه و الشقی شقی کذلک و إنما أوجدهما** (و ایجاد کرده است شقی و سعید را) **الله تعالی قلم اینجا رسید سر بشکست قد انتهی الکلام فی المقام إلی ما** (چیزی که – چه بسا نمی رسد ان چیز را بسیاری از ذهن ها) **ربما لا یسعه کثیر من الأفهام و من الله الرشد و الهدایة و به الاعتصام .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۸۷ : تتمه ی بحث طلب و اراده – شروع بحث صیغه ی امر

مطلب اول : دلیل چهارم اشاعره و اشکال شیخ به این دلیل : این مطلب در نوار ۸۲ پیاده شده است

وهم و دفع

لعلک تقول إذا کانت الإرادة التشریعیة منه تعالی عین علمه بصلاح الفعل (زمانی که می بوده باشد اراده ی تشریعیه از طرف خداوند ، عین علم خداوند است به مصلحت در فعل) **لزم بناء علی أن تکون عین الطلب** (بنابراین که بوده باشد اراده عین طلب ، لازم می آید) **کون المنشإ بالصیغة فی الخطابات الإلهیة هو العلم** (بودن منشا به واسطه ی صیغه در خطابات الهیه ، ان منشا علم به مصلحت در فعل باشد) و **هو** (این کون المنشا ....) **بمکان من البطلان** (به بودنی است از بطلان یعنی باطل است)

لکنک غفلت عن أن اتحاد الإرادة مع العلم بالصلاح (متحد بودن و یکی بودن اراده ی تشریعیه ی خداوند با علم به مصلحت) **إنما یکون خارجا** (می باشد این اتحاد ، در خارج) **لا مفهوما** (نه از حیث معنی و مفهوم یعنی مفهوم اراده ی تشریعیه با مفهوم علم متحد نیست) **و قد عرفت أن المنشأ لیس إلا المفهوم لا الطلب الخارجی** (و شناختی تو که انشاء شده نیست مگر مفهوم طلب نه طلب خارجی) **و لا غرو أصلا فی اتحاد الإرادة و العلم عینا و خارجا** (و نیست تعجبی اصلا در یکی بودن اراده ی خدا و علم خدا در خارج) **بل لا محیص عنه** (بلکه چاره ای نیست از این اتحاد) **فی جمیع صفاته تعالی لرجوع** (علت برای لامحیص – به دلیل بازگشت کردن تمام صفات به ذات خداوند) **الصفات إلی ذاته المقدسة** (**قال أمیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه : و کمال توحیده** (کمال یکی دانستن خدا ، اخلاص برای خداست) **الإخلاص له و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه**).

مطلب دوم : صیغه ی امر :

بحث اول : معانی صیغه ی امر : صیغه ی امر در معانی زیادی به کار رفته است . بعضی از معانی عبارتند از :

الف : ترجی (امید وار بودن)

ب : تعجیز (اظهار عاجز بودن مثل فاتوا بسوره من مثله)

ج : تهدید (ترساندن مثل اعموا ما شئتم)

د : تسخیر (مسخر کردن یعنی یک شی را از یک حالتی به حالت اخس و پست تر ، تبدیل کردن مثل کونوا قرده خاسئین)

و .....

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

درباره ی این معانی ، دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (بعضی از علما)** : صیغه ی امر برای این معانی وضع شده است به نحو مشترک لفظی
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه)** : این نظریه را در ضمن ۲ مرحله توضیح می دهم :
  - **مرحله ی اول (در رابطه با مستعمل فیه صیغه)** : صاحب کفایه می فرماید مستعمل فیه صیغه ، طلب انشائی است دائما اما به انگیزه های مختلف . یعنی صیغه ی امر همیشه در طلب انشائی به کار می رود اما انگیزه های صدور طلب انشائی مختلف است . یعنی چه انگیزه ای سبب شده است که صیغه ی امر را در طلب انشائی به کار ببرد ؟ انگیزه ها مختلف است گاهی طلب واقعی است مثل اقیموا الصلاه و گاهی به انگیزه ی تهدید و تعجیز و ... است .
  - **مرحله ی دوم (درباره ی موضوع له صیغه)** : می فرماید موضوع له صیغه ی امر ، طلب انشائی است که به انگیزه ی طلب حقیقی باشد . لذا اگر صیغه ی امر به کار رفت در طلب انشائی اما به انگیزه هایی غیر از طلب حقیقی ، این استعمال ، مجازی خواهد بود

الفصل الثانی فیما یتعلق بصیغة الأمر

و فیه (فصل ثانی) **مباحث .**

[المبحث] الأول

أنه ربما یذکر للصیغة معان قد استعملت فیها (چه بسا ذکر می شود برای صیغه معانی ای که استعمال شده است صیغه در ان معانی) **و قد عد منها** (به تحقیق شمرده شده است از ان معانی) **الترجی و التمنی و التهدید و الإنذار** (ترساندن – فرق بین انذار و تهدید در این است که انذار همراه با ابلاغ است پس هر انذاری تهدید است اما هر تهدیدی انذار نیست) **و الإهانة و الاحتقار** (حقیر دانستن) **و التعجیز** (بیان عاجز بودن) **و التسخیر** (مسخر کردن یک شی از حالتی به حالتی اخس) **إلی غیر ذلک و هذا** (استعمال صیغه در این معانی) **کما تری** (یعنی صحیح نیست) **ضرورة أن الصیغة ما استعملت فی واحد منها** (زیرا صیغه در هیچ یک از این معانی استعمال نشده است) **بل لم یستعمل إلا فی إنشاء الطلب** (بلکه استعمال نشده است صیغه مگر در انشاء طلب و طلب انشائی) **إلا أن الداعی إلی ذلک** (مگر این که انگیزه به این انشاء طلب) **کما یکون تارة هو البعث** (طلب حقیقی) **و التحریک نحو المطلوب الواقعی** (همان طور که می باشد داعی ، یک مرتبه آن داعی بعث و تحریک به سمت مطلوب واقعی) **یکون أخری أحد هذه الأمور** (می باشد باز دیگر آن داعی یکی از این امور) **کما لا یخفی.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قصاری ما یمکن أن یدعی (نهایت چیزی که ممکن است ادعی شود) **أن تکون الصیغة موضوعة لإنشاء الطلب** (که بوده باشد صیغه وضع شده برای انشاء طلب) **فیما إذا کان بداعی البعث و التحریک** (در جایی که بوده باشد آن انشاء طلب به انگیزه ی طلب حقیقی) **لا بداع آخر منها** (نه به انگیزه ی دیگری از آن انگیزه ها) **فیکون إنشاء الطلب بها بعثا** (لاجل البعث و طلب حقیقی) **حقیقة** (پس می باشد انشاء طلب به وسیله ی صیغه برای طلب حقیقی ، می باشد آن استعمال حقیقی) **و إنشاؤه بها تهدیدا مجازا** (و می باشد انشاء طلب به واسطه ی صیغه بخاطر تهدید ، مجاز) **و هذا** (استعمال صیغه به انگیزه ی تهدید و غیر تهدید) **غیر کونها مستعملة فی التهدید و غیره** (غیر از بودن صیغه است استعمال شده در تهدید و غیر تهدید یعنی این که صیغه استعمال می شود به انگیزه ی تهدید و غیره غیر از این است که بگوییم صیغه استعمال شده است در خود تهدید و غیر تهدید) **فلا تغفل** .

نوار ۸۸ : صیغه ی امر : معنی سایر صیغه های انشائی در کلام خداوند ،

نکته : درباره ی صیغه ی استفهام و تمنی و ترجی که خداوند قائل آنهاست ، دو نظریه وجود دارد (خداوند در قران مثلا می فرماید ما تلک بیمینک ، چی چیزی در دست توست . این ما ، مای استفهام است . و کسی هم که این استفهام را می کند خود خداوند است نه این که در قران خداوند از قول کسی ، استفهام را نقل می کند . در این جا دو نظریه وجود دارد) :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : صیغه ی استفهام در انشاء استفهام و صیغه ی تمنی در انشاء تمنی و صیغه ی ترجی در انشاء ترجی به کار رفته است ولی نه به انگیزه ی استفهام یا تمنی یا ترجی . یعنی خداوند طالب فهم نیست زیرا عالم کامل است اما به انگیزه های دیگر به کار برده است مثلا همین ایه ی ما تلک بیمینک ، این جا استفهام را به انگیزه ی استفهام به کار نبرده است بلکه به انگیزه ی محبت به کار برده است . وقتی کسی نسبت به شخص دیگری محبت دارد دوست دارد از او سوال کند ولو سوالش سوال قشنگی نباشد .
- **نظریه ی دوم (مشهور)** : صیغه ی استفهام و تمنی و ترجی از معانی خودشان منسلخ شده اند . یعنی اگر خداوند یکی از این صیغه ها را به کار ببرد و قائل به این ها خود خداوند باشد این جا این صیغه ها در معانی خودشان به کار نرفته است مثلا استفهام در استفهام به کار برده نشده است .

دلیل :

- ❖ **صغری** : اگر صیغه ی استفهام و تمنی و ترجی در معانی خودشان به کار بروند لازمه ی اش جهل و عجز خداوند است

موقعی که خداوند صیغه ی استفهام به کار می برد ، این استفهام در استفهام به کار نرفته است زیرا اگر در استفهام به کار برود لازمه اش جاهل بودن خداست یعنی خداوند جاهل به یک مطلبی است ، بعد از مخاطبش سوال می کند

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **کبری** : واللازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

جواب صاحب کفایه : ایشان می فرماید المحال لیس بواقع و الواقع لیس بمحال . ایشان می فرماید خداوند وقتی که صیغه ی استفهام را به کار می برد این صیغه را در استفهام انشائی به کار می برد اما نه به انگیزه ی استفهام بلکه به انگیزه های دیگر . این واقع شده است . یعنی چیزی که واقع شده است عبارت است از : استعمال استفهام در استفهام انشائی به انگیزه ای غیر از استفهام . و چنین چیزی محال نیست پس الواقع لیس بمحال و انی که محال است واقع نشده . آنی که محال است این است که خداوند صیغه ی استفهام را در انشاء استفهام به کار ببرد به انگیزه ی استفهام که این را ما می گوییم واقع نشده است

إیقاظ (بیدار کردن) [سائر الصیغ الإنشائیة کصیغة الأمر]

لا یخفی أن ما ذکرناه (صیغه ی امر دائما در انشاء طلب استعمال شده ولی دواعی مختلف است) **فی صیغة الأمر جار فی سائر الصیغ الإنشائیة** (می گوید عین همان حرفی که در صیغه ی امر زدیم همان حرف را در سایر صیغ انشائی هم می زنیم . ما در صیغه امر گفتیم در طلب انشائی به کار می رود اما نه به انگیزه ی طلب حقیقی . گاهی به انگیزه ی طلب حقیقی است اما گاهی به انگیزه های دیگر . حالا عین همین حرف را در صیغه های دیگر می گوییم و می گوییم صیغه ی استفهام در استفهام انشائی به کار می رود اما به انگیزه های مختلف که اگر قائل این استفهام خداوند باشد حتما انگیزه اش استفهام نیست – به تحقیق چیزی که ذکر کردیم ما ان چیز را در صیغه ی امر جاری است در بقیه ی صیغه های انشائیه) **فکما یکون الداعی إلی إنشاء التمنی أو الترجی أو الاستفهام بصیغها** (تمنی و ترجی و استفهام) **تارة هو** (ان داعی و انگیزه) **ثبوتَ هذه الصفات** (تمنی و ترجی و استفهام) **حقیقة یکون الداعی غیرها** (هذه الصفات) **أخری** (همان طور که می باشد انگیزه برای انشاء تمنی یا ترجی یا استفهام به صیغه هایشان ، یک مرتبه ان انگیزه می باشد ثابت کردن این صفات حقیقتا (یعنی مثلا انگیزه برای انشاء تمنی ، تمنی حقیقی است) ، باردیگر می باشد انگیزه برای انشاء این مورد ، غیر ثبوت این صفات) **فلا وجه** (رد بر مشهور) **للالتزام بانسلاخ صیغها عنها و** (عطف لازم بر ملزوم) **استعمالها فی غیرها** (پس نیست دلیلی برای ملتزم شدن مشهور به منسلخ و جدا شدن صیغه ی تمنی و ترجی و استفهام از تمنی و ترجی و استفهام و استعمال شدن صیغه های تمنی و ترجی و استفهام در غیر تمنی و ترجی و استفهام) **إذا وقعت فی کلامه** (هنگامی که واقع شوند این صیغ در کلام خداوند) **تعالی لاستحالة** (علت برای التزام – این استحاله دلیل مشهور است) **مثل هذه المعانی** (تمنی و ترجی و استفهام) **فی حقه تبارک و تعالی** (به دلیل محال بودن امثال این معانی در حق واجب تعالی) **مما** (از ان معناهایی که لازمه یان معانی عاجز بودن یا جاهل بودن خداوند است) **لازمه العجز** (در تمنی و ترجی) **أو الجهل** (در استفهام) **و** (تاکیید لا وجه للالتزام می کند) **أنه لا وجه له** (وجهی نیست برای این التزام) **فإن** (اشکال به مشهور – المحال لیس بواقع و الواقع لیس بمحال) **المستحیل إنما**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

هو الحقیقی منها (آن چیزی که محال است برای خداوند ، ان مجال ، حقیقی از انشاء ترجی و تمنی و استفهام است یعنی انشاء استفهام به انگیزه ی استفهام و انشاء تمنی به انگیزه ی تمنی) **لا الإنشائی الإیقاعی** (نه انشائی ایقاعی – تمنی و ترجی انشائی در حق خداوند محال نیست) **الذی** (توضیح انشائی – انشائی یعنی چیزی که به مجرد گفتن صیغه به وجود می آید) **یکون بمجرد قصد حصوله** (هر یک از این معانی یعنی ترجی و تمنی و استفهام) **بالصیغة** (انشائی ای که محقق می شود این انشائی به صرف قصد کردن حاصل شدن هر یک از این معانی به واسطه ی صیغه) **کما عرفت ففی کلامه تعالی قد استعملت فی معانیها** (صیغه های تمنی و ترجی و استفهام) **الإیقاعیة الإنشائیة** (پس در کلام خداوند متعالی به تحقیق استعمال شده است این صیغه های تمنی و ترجی و استفهام در معانی انشائی ایقاعیشان) **أیضا** (مثل کلام غیر خدا) **لا لإظهار ثبوتها حقیقة** (نه به انگیزه ی اظهار ثبوت این معنی حقیقتا یعنی وقتی که خداوند صیغه ی استفهام را به کار می برد نمی خواهد بگوید من در درونم هم واقعا استفهام دارم) **بل لأمر آخر** (بلکه بخاطر امر دیگری است) **حسب ما یقتضیه الحال** (به حسب آن چیزی که اقتضا می کند آن چیز را حال و مقام) **من** (بیان ما یقتضیه) **إظهار المحبة أو الإنکار أو التقریر** (اقرار گرفتن) **إلی غیر ذلک** (غیر این امور) **و منه** (ایقاظ) **ظهر** (روشن شد که این که علمای ادب آمده اند گفته اند صیغه ی استفهام معانی زیادی دارند ، حرف غلطی زده اند) **أن ما ذکر** (آن چیزی که ذکر شده است از معانی زیاد برای صیغه ی استفهام) **من المعانی الکثیرة لصیغة الاستفهام لیس کما ینبغی أیضا** (مثل شمردن معانی برای صیغه ی امر)

المبحث الثانی :

مطلب دوم : درباره ی صیغه ی امر ۴ نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (مشهور و صاحب کفایه)** : صیغه ی امر حقیقت در وجوب و مجاز در استحباب است .

دلیل : تبادر یعنی وقتی یک شخصی می گوید اضرب ، متبادر به ذهن وجوب است و تبادر علامت حقیقت است

موید (ابتدای نوار ۸۹) : سیره ی عقلا . یعنی روش عقلا موید این است که صیغه ی امر حقیقت در وجوب است . عقلای عالم عذر عبدی که مخالفت با امر مولی کرده است را نمی پذیرند و این موید این است که صیغه ی امر حقیقت در وجوب است یعنی اگر یک مولایی به عبدش می گوید اضرب و با این اضرب هیچ گونه قرینه ای وجود ندارد . اگر عبد مخالفت بکند با این امر و امر را انجام ندهد و بعد عذر بیاورد این امر را انجام ندادم بخاطر این که احتمال می دادم مراد مولی ، استحباب باشد . عقلای عالم عذر این عبد را نمی پذیرند و از این نپذیرفتن عذر توسط عقلا روشن می شود که صیغه ی امر حقیقت در وجوب است زیرا اگر حقیقت در استحباب بود عذر عبد را می پذیرفتند

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

چرا گفته موید ؟ چون یحتمل پیش عقلا امر برای وجوب وضع نشده است بلکه انصراف به وجوب دارد و انصراف وضع و حقیقت را اثبات نمی کند

- **نظریه ی دوم (شافعی)** : صیغه ی امر حقیقت در استحباب و مجاز در غیر استحباب
- **نظریه ی سوم (سید مرتضی)** : ایشان می فرماید از حیث لغت ، مشترک لفظی بین وجوب و استحباب است اما در شرع حقیقت در وجوب است
- **نظریه ی چهارم (فاضل تونی)** : ایشان می فرماید حقیقت در طلب است .

فی أن الصیغۀ حقیقۀ فی الوجوب أو فی الندب أو فیهما أو فی المشترک بینهما (در این که صیغه ی امر حقیقت در وجوب است یا حقیقت در استحباب است یا حقیقت در هردوست یا حقیقت است در مشترک بین وجوب و استحباب یعنی حقیقت در طلب است) **وجوه بل أقوال و لا یبعد تبادر الوجوب عند استعمالها بلا قرینۀ** (و بعید نیست متبادر شدن وجوب هنگام استعمال کردن صیغه بدون قرینه)

نوار ۸۹ : صیغه امر : حقیقت بودن صیغه ی امر در وجوب و ادله و موید آن – موید حقیقت بودن صیغه ی امر در وجوب – کلام صاحب کفایه در نقد حقیقت بودن صیغه ی امر در وجوب و اشکال صاحب کفایه به صاحب معالم

و یؤیده (و تائید می کند تبادر وجوب را) **عدم صحۀ الاعتذار عن المخالفۀ باحتمال** (متعلق به اعتذار یعنی چگونه عذر می آورد) **إرادۀ الندب مع الاعتراف بعدم دلالته** (صیغه ی امر) **علیه بحال أو مقال** (صحیح نبودن عذر آوردن عبد برای مخالفت با امر مولی به واسطه ی احتمال داشتن ، اراده کردن مولی ، استحباب را با اعتراف کردن عبد به نبود دلالت صیغه بر استحباب به سبب قرینه ی حالیه یا قرینه ی لفظیه)

مطلب دوم : صاحب کفایه کلام صاحب معالم را ذکر و بعد دو اشکال به آن می گیرد.

نکته : ربط کلام صاحب معالم به بحث ما : این کلام صاحب کفایه در حقیقت رد بر نظریه ی اول و نظریه ی صاحب کفایه است .

- **کلام صاحب معالم** : صیغه ی امر اگرچه حقیقت در وجوب است ولی در اوامر صادره از ائمه (علیهم السلام) باید توقف کرد و نباید حمل بر وجوب یا استحباب شود

توضیح : صاحب معالم می فرماید صیغه ی امر در کلام ائمه (علیهم السلام) خیلی زیاد در استحباب به کار می رود و آن قدر این استعمال در استحباب زیاد است که می شود مجاز مشهور . لذا همان مقداری که احتمال می دهید مراد ائمه وجوب باشد به همان مقدار احتمال می دهید مراد استحباب باشد لذا هیچکدام بر دیگری ترجیح ندارد پس باید توقف کرد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **اشکالات صاحب کفایه بر صاحب معالم :**

❖ **اشکال اول :** کثرت استعمال صیغه در استحباب موجب توقف نیست . چرا موجب توقف نیست ؟

ایشان می فرماید ما هم قبول داریم که صیغه ی امر در کلام ائمه در استحباب به کار می رود اما این کثرت استعمال موجب توقف نیست و خیلی راحت اگر صیغه امر همراهش قرینه ای بر استحباب نبود ، این صیغه را حمل بر وجوب می کنیم . زیرا صاحب کفایه می فرماید صیغه ی امر کثیرا در استحباب به کار می رود ولی از آن طرف صیغه ی امر کثیرا در وجوب هم به کار می رود و در هردو کثرت استعمال دارد . فتعادلا من هذه الجهه (پس وجوب و استحباب از این جهت یعنی کثرت استعمال) می شوند مساوی . فیقدم الوجوب زیرا وجوب یک مرجح دارد و ان این است که صیغه ی امر وضع شده است برای وجوب با توجه به این که خود صاحب معالم هم قبول دارد صیغه ی امر برای وجوب وضع شده است

❖ **اشکال دوم :** کثرت استعمال صیغه در استحباب موجب ، مجاز مشهور شدن استحباب نیست تا گفته شود اذا دار الامر بین معنی حقیقی و مجاز مشهور باید توقف کرد .

صاحب معالم فرمود صیغه ی امر در کلام ائمه (علیهم السلام) کثیرا در استحباب به کار می رود در نتیجه سبب می شود که استحباب بشود مجاز مشهور . لذا وقتی صیغه ی امر از زبان ائمه صادر شد شک داریم که مراد وجوب است که معنی حقیقی است یا مراد استحباب است که مجاز مشهور لذا باید توقف کنیم . حالا صاحب کفایه می فرماید کثرت استعمال صیغه ی امر در استحباب سبب نمی شود که استحباب بشود مجاز مشهور تا شما بگویید اگر امر دائر که مراد از صیغه ی امر معنی حقیقی است یا مجاز مشهور ف در مساله ۳ نظریه است :

- **نظریه ی اول :** معنی حقیقی ترجیح دارد
- **نظریه ی دوم :** معنی مجازی مشهور ترجیح دارد
- **نظریه ی سوم :** قائل به توقف هستیم

بعد ما قائل به توقف می شویم . خیر کثرت استعمال موجب مجاز مشهور شدن استحباب نیست . چرا باعث نمی شود ؟ می گوید چون کثرت استعمالی که این جا هست موجب مجاز مشهور نیست و کثرت استعمالی که موجب مجاز مشهور هست ، در این جا نیست .

می دانید کدام کثرت استعمال باعث مجاز مشهور می شود ؟ این که صیغه ی امر کثیرا در استحباب به کار برود اما با قرینه ی منفصله . مثلا معصوم به عبدش بگوید صل ، صلاه الیل بعد چند روز بعد بفرماید مراد من از صل ، استحباب بوده است . بعد عصر صیغه ی امر به کار برود بعدا قرینه ی منفصله بیاورد که اقا امری که عصری به شما کردم مرادم استحباب بوده است دوباره شب یک امری بکند و بعدا قرینه منفصله بیاورد که مرادم استحباب بوده است . چنین کثرت استعمالی ایست

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

که موجب مجاز مشهور می شود . که متاسفان چنین کثرت استعمالی در رابطه با صیغه ی امری که از معصومین (علیهم السلام) صادر می شود وجود ندارد زیرا درست است که کثیرا در کلام معصومین صیغه ی امر در استحباب به کار می رود اما این کثرت استعمال به همراه قرینه ی متصله بوده است یعنی امام هنوز که کلامشان تمام نشده بوده قرینه می آوردند که مراد ما از صیغه ی امر ، استحباب است .

شاهد براین که کثرت استعمال موجب توقف نیست : این شاهد باب عام و خاص است . مثلا عام ها مثل کلمه ی کل و ال استغراق ، کثیرا استعمال می شوند در خصوص و بعض الافراد . به طوری که این قانون را داریم : ما من عام الا و قد خص . با این که عام کثیرا در خصوص به کار می رود ، وقتی که عام از دهان یک متکلم خارج می شود وقتی که قرینه ای بر خصوص نبود ، ما هیچ توقفی نمی کنیم و حمل بر عموم می کنیم .

و کثرة الاستعمال فیه (و کثرت استعمال صیغه ی امر در استحباب) **فی الکتاب و السنة و غیرهما** (کلام صاحب معالم فقط ناظر به کلام معصوم است و کتاب و سنت و غیر این دو را صاحب کفایه از خودش اضافه کرده و محقق بروجردی به همین دلیل به صاحب کفایه اشکال گرفته است) **لا یوجب نقله إلیه** (سبب نمی شود آن کثرت استعمال ، نقل صیغه ی امر به سمت ندب و استحباب را به طوری که استحباب بشود حقیقت ثانویه به طوری که معنی اولش که وجوب باشد ، متروک شود) **أو حمله** (صیغه ی امر – حمل اعم از نقل است) **علیه** (یا موجب نمیشود کثرت استعمال حمل صیغه ی امر بر استحباب را) **لکثرة** (اشکال اول صاحب کفایه بر صاحب معالم) **استعماله فی الوجوب** (به دلیل کثیر بودن استعمال صیغه ی امر در وجوب – ادامه ی دلیل : بنابراین از جهت کثرت استعمال وجوب و استحباب مساوی هستند و وجوب یک مرجح دارد و آن این است که صیغه ی امر بر وجوب وضع شده لذا ما در دوران اکر بین استحباب و وجوب ، وجوب را می گیریم) **أیضا** (مثل کثرت استعمال صیغه ی امر در استحاب) **مع** (اشکال دوم صاحب کفایه بر صاحب معالم) **أن الاستعمال و إن کثر فیه** (همانا استعمال و هرچند زیاد است استعمال صیغه ی امر در استحباب) **إلا أنه** (جز این که این استعمال صیغه ی امر در ندب) **کان مع القرینة المصحوبة** (می باشد این استعمال همراه با قرینه ی متصله) **و کثرة الاستعمال کذلک** (و کثرت استعمال این چنینی یعنی با قرینه ی مصحوبه) **فی المعنی المجازی** (یعنی اگر صیغه ی امر به این شکل (همراه با قرینه ی متصله) کثیرا در معنی مجازی به کار رفت) **لا یوجب صیرورته مشهورا فیه** (سبب نمی شود آن کثرت استعمال ، گردیدن صیغه ی امر را مشهور در معنی مجازی یعنی سبب نمی شود که آن معنی مجازی بشود معنی مجازی مشهور) **لیرجح** (برای این که ترجیح داده شود معنی مجازی بر معنی حقیقی – این یک نظریه است) **أو یتوقف علی الخلاف فی المجاز المشهور** (یا برای این که توقف شود بنابر اختلافی که در مجاز مشهور است) **کیف** (بیان شاهد بر این که کثرت استعمال سبب توقف نیست – چگونه کثرت استعمال

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

موجب ترجیح مجاز یا توقف می شود ؟) **و قد کثر استعمال العام فی الخاص** (در حالی که به تحقیق زیاد می باشد استعمال عام در خاص یعنی بعض الافرا) **حتی قیل ما من عام إلا و قد خص** (تا این که گفته شده است نیست هیچ عامی مگر این که تخصیص خورده است) **و لم ینثلم به ظهوره فی العموم** (در حالی که از بین نمی رود به واسطه ی کثرت استعمال عام در خاص ، ظهور عام در عموم) **بل یحمل علیه** (بلکه حمل می شود عام بر عموم) **ما لم تقم قرینة بالخصوص** (تا زمانی که نباشد قرینه ی مخصوصی بر اراده کردن بعض الافراد) **علی إرادة الخصوص**.

مطلب سوم : جمله ی خبریه بر دو نوع است :

- **نوع اول :** جمله ی خبریه ای که در مقام طلب نیست : مثلا دارد باران می آید بعد یک نفر می گوید باران در حال بارش است . هدف متکلم از گفتن این جمله طلب کردن و امر کردن نیست
- **نوع دوم :** جمله ی خبریه ای که در مقام طلب هست : مثل این که یک نفر به امام معصوم (علیه السلام) می فرماید فلانی دیشب جنب شد باید چه کند ؟ حضرت به جای این که بفرماید لیتغسل (باید غسل کند) می فرماید یغتسل (غسل می کند) این یک جمله ی خبریه است که در مقام طلب است .

در رابطه با این نوع جملات ، دو بحث داریم :

❖ **بحث اول :** ایا این جملات ظهور در وجوب دارند یا خیر . در این بحث دو نظریه وجود دارد

نظریه ی اول (صاحب کفایه) : می فرماید این جملات نه تنها ظهور در وجوب دارد بلکه دلالتش بر وجوب موکد تر است از دلالت صیغه ی امر بر وجوب است .

دلیل (نوار ۹۰) : انجام مطلوب از ناحیه ی عبد لازمه ی طلب شدید و اکید مولی است . با حفظ این نکته ، مولی به واسطه ی این جمله ی خبریه ، خبر از انجام مطلوب از ناحیه ی عبد داده است . پس مولی به واسطه ی این جملات ، خبر از چیزی داده است که لازمه ی طلب شدید و اکید اوست .

توضیح : موقعی که عبد مطلوب مولی را انجام می دهد این نشانه ی این است که پشت این انجام مطلوب ، طلب شدید وجود دارد . زیرا چه نوع طلبی است که حتما عبد می رود خواسته ی مولی را انجام می دهد ؟ طلب شدید . پس این انجام خواسته لازمه ی طلب شدید و اکید است .

مولی به واسطه ی جمله ی خبریه دارد خبر می دهد از وقوع . این انجام لازمه ی چه نوع طلبی بود ؟ طلب شدید پس وقتی مولی دارد خبر می دهد دارد از چیزی خبر می دهد که این چیز لازمه ی طلب اکید و شدید اوست . یعنی مولی دارد با به کار بردن جمله خبریه می فرماید که پشتوانه این وقوع و این انجام ، طلب شدید و اکید من است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی دوم (میرزا حبیب الله رشتی) :** می فرمایند این جملات خبریه ای که در مقام طلب به کار می روند مجمل است زیرا معنی حقیقی این جملات اخبار است و این جملات حمل بر معنی حقیقی شان که نمی شود زیرا متکلم و شارع در مقام طلب است لذا باید حمل بشود بر معنی مجازی و معنی مجازی هم متعدد است و هیچکدام هم بر دیگری ترجیحی ندارد . یحتمل مراد طلب الزامی باشد و یحتمل مراد استحباب (طلب غیر الزامی) باشد .

❖ **بحث دوم :** ایا این جملات در معنی حقیقی خودشان که اخبار باشد ، به کار رفته اند یا خیر ؟ این جا هم دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (مشهور) :** در معنی حقیقی خودشان به کار نرفته اند بلکه مجازا در طلب به کار رفته اند .
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه) :** این جملات در معنی حقیقی خودشان به کار رفته اند لکن نه به انگیزه ی اخبار بلکه به انگیزه ی طلب هستند .

اشکال به صاحب کفایه :

- **صغری :** اگر این جملات (خبریه در مقام طلب) در معنی حقیقی خودشان استعمال شوند لازمه اش کذب شارع است .
- **کبری :** و اللازم باطل .
- **نتیجه :** فلملزوم مثله .

جواب : کذب زمانی لازم می آید که این جملات به انگیزه ی اعلام و اخبار گفته شده باشد نه به انگیزه ی طلب .

صاحب کفایه می فرماید وقتی که امام می فرماید یغتسل ؛ اگر این اقا غسل نکند کی می گویند کلام امام کذب است ؟ وقتی که امام این کلام و یغتسل را بهد انگیزه ی خبر دادن گفته باشد در حالی که امام یغتسل را به انگیزه ی خبر دادن نگفته است بلکه به انگیزه ی طلب گفته است . به عبارت دیگر صدق و کذب از اقسام مطلق خبر نیست بلکه از اقسام خبری است که به انگیزه ی خبر دادن باشد .

به بیان دیگر (این از مقرر است نه استاد) :

- **صغری :** شرط کذب شدن این جملات ، به انگیزه ی اعلام و خبر دادن بودن است
- **کبری :** به انگیزه ی اعلام و خبر دادن ، منتفی است
- **نتیجه :** شرط کذب بودن این جملات ، منتفی است

شاهد و نظیر : شما در بلاغت خوانده اید در کنایه دو نظریه وجود داشت :

۱) ذکر ملزوم و اراده ی لازم

۲) ذکر لازم و اراده ی ملزوم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

من می خواهم بگویم زید جواد است اما مستقیما این را نمی گویم بلکه می گویم زید کثیر الرماد است . زیرا کسی خاکستر در خانه اش زیاد است که زیاد غذا می پزد و کسی زیاد غذا می پزد که زیاد مهمان دارد و کسی که زیاد مهمان دارد جواد است .

حالا می خواهم یغتسل امام معصوم را با کثیر الرماد مقایسه کنیم . این ، زید کثیر الرماد در معنی حقیقی خودش (خاکستر خونه اش زیاد است) به کار رفته است اما مراد جدی متکلم جواد بودن است نه معنی حقیقی . حالا این یغتسل در معنی حقیقی خودش به کار رفته است اما مراد جدی امام از این یغتسل ، خبر دادن نیست بلکه طلب است .

این دو جمله را با هم مقایسه کنیم . زید کثیر الرماد . این جمله در معنی حقیقی خودش به کار رفته است . یغتسل هم در معنی حقیقی خودش به کار رفته است . معنی حقیقی زید کثیر الرماد مراد جدی متکلم نیست و همچنین یغتسل . اگر اقای زید خاکستر زیاد نداشته باشد اما جواد باشد این زید کثیرالماد راست است زیرا هدف از گفتن این جمله این است که متکلم بگوید زید جواد است و واقعا هم زید جواد است حالا در خانه اش خاکستر هم نباشد . حالا این جمله ی یغتسل هم مثل زید کثیر الرماد است لکن یک فرق بین این دو جمله است و ان این است که زید کثیرالرماد دروغ بردار است و آن موقعی است که زید جواد نباشد اما یغتسل دروغ بردار نیست

المبحث الثالث

هل الجمل الخبريۀ التی تستعمل فی مقام الطلب و البعث (ایا جملات خبریه ای که استعمال می شوند این جملات در مقام طلب و برانگیختن) **مثل یغتسل و یتوضأ و یعید ، ظاهرۀ فی الوجوب أو لا** (ظاهر است در وجوب یا خیر ؟) **لتعدد المجازات فیها** (دلیل برای لا – به دلیل متعدد بودن معانی مجازی در جملات خبریه ی در مقام طلب) **و لیس الوجوب بأقواها** (و نیست وجوب ، اقوای مجازات) **بعد تعذر حملها علی معناها من الإخبار بثبوت النسبۀ و الحکایۀ عن وقوعها** (بعد از متعذر بودن حمل کردن این جمله بر معنی حقیقی این جمل که عبارت است از خبر دادن از ثبوت نسبت و حکایت کردن از وقوع آن نسبت است)

الظاهر الأول بل تکون (جمل) **أظهر من الصیغۀ** (متبادر به ذهن اول است یعنی این جمل ظهور در وجوب دارند بلکه می باشند این جمل ظاهر تر است از وجوب در صیغه)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۹۰ : ادامه ی صیغه ی امر : ظهور جملات خبریه ی در مقام طلب در وجوب ، به کار رفتن جملات خبریه ی در مقام طلب در معنی حقیقی خودشان

مطلب اول : دلیل صاحب کفایه بر ظهور داشتن جملات خبریه در مقام طلب بر وجوب

مطلب دوم : جملات خبریه در مقام طلب در معنی حقیقی خودشان به کار رفته اند

هردو مطلب در جلسه قبل پیاده شده داند

و لکنه لا یخفی أنه لیست الجمل الخبریة الواقعة فی ذلک المقام أی الطلب مستعملة فی غیر معناها (نیست این جمل خبریه ای که در مقام طلب واقع شده اند ، استعمال شده در غیر معنایشان یعنی این جمله ی خبریه در مقام طلب در معنی غیر خودشان استعمال نشده اند بلکه در همان معنی خودشان که خبر دادن باشد ، استعمال شده اند) **بل تکون مستعملة فیه** (بلکه می باشند این جملات خبریه ی در مقام طلب ، استعمال شده در معنی خودشان – ضمیر می خورد به معناها) **إلا أنه لیس بداعی الإعلام بل بداعی البعث بنحو آکد** (جز این که استعمال جملات خبریه در مقام طلب در معنی خودشان نیست به انگیزه ی اعلام و خبر دادن بلکه به انگیزه ی برانگیختن است به گونه ای که اکیید تر است) **حیث** (علت برای آکد بودن) **إنه** (زیرا که شارع خبر داده است به واقع شدن مطلوبش) **أخبر بوقوع مطلوبه** (شارع) **فی مقام طلبه** (حال است برای ضمیر در اخبر – در حالی که در مقام طلب می باشد شارع) **إظهارا** (مفعول له برای اخبر – چرا خبر داده ؟ برای این که شارع اظهار بکند به این که شارع راضی نمی شود مگر با واقع شدن مطلوبش) **بأنه لا یرضی إلا بوقوعه فیکون** (پس می باشند این جمل) **آکد فی البعث من الصیغة** (اکیید تر است ، در برانگیختن از صیغه) **کما هو** (استعمال در معنی به انگیزه ی دیگر) **الحال فی الصیغ الإنشائیة** (وضعیت می باشد در صیغه ی انشائیه طبق آن چیزی که شناختی تو در ایقاظ) **علی ما عرفت من أنها أبدا** (از این که صیغه ی انشائیه همیشه) **تستعمل فی معانیها الإیقاعیة لکن بدواعی أخر** (استعمال می شوند این صیغ انشائیه در معانی انشائیه ی این صیغ لکن به انگیزه های دیگر غیر از طلب) **کما مر**

لا یقال (اشکال بر بل تکون مستعمله فیه – مستشکل می گوید اگر این جملات خبریه در مقام طلب ، در معنی حقیقی به کار بروند لازمه اش کذب شارع است) **کیف** (چگونه این جمل در معنی حقیقی ، استعمال شده اند) **و یلزم الکذب کثیرا** (و حال انکه لازم می آید دروغ ، کثیرا - زیرا کثیرا عبد ها اوامر مولایشان را انجام نمی دهد) **لکثرة** (علت برای زیاد لازم آمدن کذب) **عدم وقوع المطلوب کذلک** (به واسطه ی جمله ی خبریه ی در مقام طلب) **فی الخارج** (به دلیل زیاد بودن واقع نشدن مطلوب این چنینی) **تعالی الله و أولیاؤه عن ذلک علوا کبیرا.**

فإنه یقال إنما یلزم الکذب (لازم می آید کذب) **إذا أتی بها بداعی الإخبار و الإعلام** (هنگامی که اتیان شود و آورده شود به این جملات به انگیزه ی اخبار و اعلام) **لا لداعی البعث** (نه به انگیزه ی بعث یعنی اگر

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این جملات خبریه به انگیزه ی بعث ذکر شوند لازمه اش کذب نیست) **کیف** (چگونه کذب لازم می آید) **و إلا** (اگر کذب لازم بیاید) **یلزم الکذب فی غالب الکنایات** (لازم می آید کذب در غالب کنایات) **فمثل زید کثیر الرماد أو مهزول الفصیل** (زید لاغر می باشد شتر بچه اش) **لا یکون کذبا إذا قیل کنایة عن جوده** (مثل زید کثیر الرماد او مهزول الفصیل نمی باشد کذب هنگامی که گفته شوند از باب کنایه از جود زید) **و لو لم یکن له رماد** (هرچند که نبوده باشد برای زید ، خاکستری) **أو فصیل** (شتر بچه ای اصلا نداشته باشد) **أصلا و إنما یکون کذبا** (و این دو جمله می باشند کذب هنگامی که نبوده باشد زید ، جواد) **إذا لم یکن بجواد فیکون** (نتیجه ی اکد بودن) **الطلب بالخبر فی مقام التأکید** (پس می باشد طلب به وسیله ی خبر در مقام تاکیید) **أبلغ** (بلیغ است – ابلع صفت مشبهه است نه افعل تفضیل) **فإنه** (خبر) **مقال بمقتضی الحال** (گفتاری است به مقتضای حال)

نوار ۹۱ : ادامه ی صیغه ی امر : بیان دو مدعی نسبت به جملات خبریه ی در مقام طلب – ظهور صیغه ی امر در وجوب با فرض نبود حقیقت در وجوب و منشا ظهور آن

مطلب اول : نکته : صاحب کفایه درباره ی این جملات (جملات در مقام طلب – یغتسل در مقام طلب) دو مدعی دارند که این دو مدعی در طول هم هستند (یعنی می گوید اول مدعی ما این است بعد اگر کسی این را قبول نکند ، مدعی دوم را قبول می کنیم) :

- **مدعی اول** : مقتضای دلیل متقدم به کمک مقدمات حکمت این است که این جملات ظهور در وجوب دارند .

صاحب کفایه دو چیز را می چسباند به هم بعد نتیجه می گیرد که این جملات ظهور در وجوب دارند.

حالا آن دو چیز چی هستند ؟ آن دو چیز عبارتند از :

- **چیز اول** : دلیل متقدم (واقع شدن مطلوب و انجام دادن مطلوب مولی توسط عبد این انجام دادن لازمه ی طلب شدید است)
- **چیز دوم** : مقدمات حکمت . مولا در مقام بیان است و این کلام قابلیت تقیید به ندب را دارد و قرینه ای بر تقیید نیست و قدر متقینی در مقام تخاطب وجود ندارد .

مقتضای آن دلیل با این مقدمات حکمت این است که این جملات ظهور در وجوب پیدا کنند [۵۷] .

- **مدعی دوم** : مقتضای دلیل متقدم به کمک مقدمات حکمت این است که وجوب از بین محتملات طلب ، متعین است نه ظهور .

یعنی می گوید اگر کسی قبول نکند که این جمل ظهور در وجوب دارند . دیگر این مدعای دوم را حتما باید قبول کند . ما گفتیم این جمل خبریه در مقام طلب استعمال می شوند . طلب دو فرد دارد

---

[۵۷] صاحب کفایه باید می فرمود ظهور در وجوب اکید دارد اما فقط فرموده وجوب . دلیلش این است که ما دو چیز داریم یکی وجوب و یکی استحباب . این جملات با وجوب سازگاری دارد یعنی چون وجوب را در مقابل استحباب قرار داده است بنابراین دیگر اکیید را نمی اورد

@soda96 صدا 96

www.soda96.ir

: طلب وجوبی الزامی و طلب استحبابی و غیر الزامی . اگر کسی ظهور این جملات در وجوب را قبول نداشته باشد حداقل باید بگوید از بین این دو محتمل طلب ، طلب الزامی متعین است . چرا از بین این دو تا ، طلب الزامی و وجوبی متعین است : صاحب کفایه دلیل متقدم را ضمیمه می کند به مقدمات حکمت و طلب الزامی را متعین می کند . چگونه ؟ امام (علیه السلام) به وسیله ی یغتسل دارد خبر از وقوع غسل می دهد . وقوع غسل لازمه ی طلب شدید است پس امام دارد خبر از وقوع چیزی می دهد که لازمه اش طلب شدید است . و طلب شدید ، وجوبی است نه استحبابی . بعد مقدمات حکمت را ضمیمه کنید . امام می فرمایند یغتسل و این جا امام در مقام بیان است و در مقام شوخی و امتحان و ... نیست . کلام هم قابلیت تقیید به استحباب هم دارد و امام می توانست بفرمایند یغتسل ندبا لکن قرینه ای بر استحباب وجود ندارد . در نتیجه از بین طلب وجوبی و طلب استحبابی ، طلب وجوبی متعین می شود . **فافهم** [۵۸] .

هذا مع (بیان نکته) **أنه** (مولی) **إذا أتی بها فی مقام البیان** (با این که مولی هنگامی اتیان می کند به جمله ی خبریه مثل تغتسل ، در حالی که در مقام بیان است – فی مقام البیان حال است برای ضمیر در اتی) **فمقدمات الحکمة** [۵۹] **مقتضیة لحملها علی الوجوب** (پس مقدمات حکمت اقتضاء می کند حمل کردن این جمله ی خبریه را بر وجوب – مراد از حمل اعم از این است که به نحو ظهور باشد که مدعی اول بود و یا این که به نحو تعین باشد که مدعی دوم بود . به چه دلیل من می گویم این حمل اعم است ؟ به دلیل عبارت بعدی . در رابطه با ضمیمه مقدمات حکمت به دلیل متقدم هم من این دلیل متقدم را از عبارت بعدی بدست آورده ام) **فإن** (سبب برای مقتضیه – چرا مقدمات حکمت سبب می شوند که این جملات را حمل بر وجوب کنیم) **تلک النکتة** (به سبب این که آن نکته – آن نکته یعنی دلیل متقدم – اخبار به وقوع لازمه اش طلب شدید است) **إن لم تکن موجبة لظهورها فیه** (اگر نبوده باشد آن نکته موجب برای ظاهر بودن جمله ی خبریه در وجوب) **فلا أقل من کونها موجبة لتعینه** (پس لا اقل است از بودن آن نکته (به کمک مقدمات حکمت زیرا اگر مقدمات حکمت را ضمیمه کنید از آن نکته دیگر کاری بر نمی آید زیرا اگر آن نکته را بگوید مثلا امام می فرماید یغتسل ، اما دارد خبر از وقوع می دهد یعنی دارد خبر از وقوع چیزی می دهد که ناشی از طلب شدید امام است . خب یحتمل قرینه بر تقیید به استحباب وجود داشته باشد ، شما باید نفی بکندی قرینه بر استحباب را تا ان نکته هنر خودش را نشان دهد . شما ابتدا باید اثبات کنید امام در مقام بیان است تا وجوب اثبات شود و با مقدمات حکم است که ثابت می شود در مقام بیان است) سبب برای متعین شدن وجوب) **من بین محتملات ما هو** (مولی) **بصدده** (از بین محتملات چیزی که مولی در صدد ان چیز است که ان چیز طلب است) **فإن** (علت برای موجبه – می گوید زیرا خبر دادن از وقوع تناسب دارد با وجوب)

---

[۵۸] اشاره به این است که همان طور که استحباب نیاز به قرینه دارد ، وجوب هم نیازمند به قرینه است – رجوع کنید به فیروز آبادی

[۵۹] در این که مقدمات حکمت چندتا هستند اختلاف است . صاحب کفایه می فرماید ۴ تا هستند اما مشهور می فرمایند ۳ تا هستند . حالا چی هستند :

متکلم در مقام بیان است / کالم قابلیت اطلاق و تقیید را دارد / قرینه ای بر تقیید نیست / قدر متقین در مقام تخاطب وجود ندارد

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

شدة مناسبة الإخبار بالوقوع (مدلول جمله) **مع الوجوب** (شدت تناسب خبر دادن به وقوع که معنی جملات خبریه است با وجوب سبب می شود برای متعین شدن اراده کردن وجوب) **موجبة لتعين إرادته إذا كان بصدد البيان** (هنگامی که مولی در مقام بیان باشد) **مع عدم نصب قرينة خاصة على غيره** (همراه با نصب نکردن قرینه ای مخصوص بر غیر وجوب یعنی استحباب) **فافهم** .

مطلب دوم : اگر صیغه ی امر حقیقت در وجوب نباشد ، در این جا دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول :** صیغه ی امر ظهور در وجوب دارد یا خیر (مراد ظهور غیر وضعی است زیرا فرض این است که ما از حقیقت بودن در وجوب ، دست برداشتیم . و ظهور همیشه منشاش وضع نیست گاهی منشاش بناء عقلا است و گاهی منشا ظهور انصراف است و گاهی منشا ظهور ، حکم عقل است یعنی ظهور منحصر به ظهور وضعی نیست) : در این مساله دو نظریه وجود دارد :
  - ❖ **نظریه ی اول :** صیغه ی امر ظهور در وجوب دارد
  - ❖ **نظریه ی دوم :** صیغه ی امر ظهور در وجوب ندارد
- **بحث دوم :** بر فرض صیغه ی امر ظهور در وجوب داشته باشد درباره ی منشا ظهور دو نظریه در کفایه ذکر شده است (چون در مساله ۴ نظریه است) :

❖ **نظریه ی اول : ظهور انصرافی :** یعنی از شنیدن صیغه امر ذهن انصراف پیدا می کند به وجوب . وقتی که مولا به عبدش می گوید اضرب ، این اضرب ظهور در وجوب ضرب دارد آن هم ظهور انصرافی یعنی به ذهن عبد ، وجوب انصراف پیدا می کند . و منشا انصراف یکی از ۳ چیز است :

۱) کثر استعمال صیغه در وجوب

۲) اکثرت وجوب نسبت به استحباب

۳) اکملیت وجوب نسبت به استحباب

توضیح : بعضی از علما می گویند صیغه امر وقتی که از طرف مولی به سمت عبد صادر می شود این صیغه ظهور در وجوب دارد و این ظهور ، ظهور انصراف است و انصراف منشا انصراف می خواهد . می گویند منشا انصراف یکی از ۳ چیز است :

الف : کثرت استعمال یعنی صیغه ی امر کثیرا در وجوب به کار می رود و این سبب می شود که به مجرد این که صیغه ی امر از مولی صادر شد در صورتی که قرینه ای با او وجود نداشته باشد این سبب می شود که به ذهن عبد ، وجوب بیاید .

ب : کثرت الوجود . این اقا می گوید در شرع مقدس واجبات بیشتر از مستحبات است در نتیجه وجوب ها بیشتر از استحباب هاست . این بیشتر بودن سبب می شود که وقتی مولی می فرماید اضرب ، الظن یحمل علی الاعم الاغلب پس این امر هم حمل بر وجوب می شود.

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ج : اکملیت . وجوب نسبت به استحباب کامل تر است زیرا استحباب یک قیدی دارد که او را از کمال می اندازد اما وجوب این قید را ندارد . استحباب چه قیدی دارد ؟ استحباب طلب است لکن با یک قید و ان قید عبارت است از : عدم منع از ترک یعنی ترکش ممنوع نیست اما این دیگر قید وجوب نیست . وجوب طلب شدید است . این سبب می شود که وجوب نسبت به استحباب بشود کامل تر .

اشکال صاحب کفایه :

ایشان می فرماید کثرت استعمال و کثرت الوجود باطل است و اکملیت مقبول است اما فائده ندارد .

ایشان می فرماید تنها علت برای انصراف ، کثرت استعمال است و ما کثرت استعمال را قبول نداریم یعنی قبول نداریم صیغه ی امر کثیرا در وجوب به کار می رود . صیغه ی امر کثیرا در استحباب هم به کار می رود .

کثرت الوجود را هم قبول نداریم یعنی قبول نداریم که واجبات بیشتر از استحباب باشد .

اما ایشان اکملیت را قبول می کنم یعنی قبول داریم که وجوب نسبت به استحباب کامل تر است زیرا وجوب طلب خالص است . اما اکملیت موجب انصراف نیست و موجب ظهور نیست زیرا اکملیت مربوط به یک جاست و ظهور مربوط به جای دیگری است .

اکملیت مال عالم ثبوت و واقع است یعنی در عالم واقع (کاری به لفظ و عبارت و کلام نداریم) وجوب کامل تر از استحباب است اما ظهور مربوط به عالم اثبات و ظاهر و لفظ و کلام است زیرا ظهور یعنی این لفظ انس شدید دارد به این معنی . ظهور مربوط به مقام الفاظ است در حالی که اکملیت مربوط به مقام واقع است .

اگر صاحب کفایه این طور می فرمود که (آنی که ما قبول داریم فائده ندارد و آنی که فائده دارد ما قبول نداریم) انی که قبول داریم اکملیت است که فایده ندارد و انی که فایده دارد (کثرت استعمال و کثرت وجود) ما ان را قبول نداریم ، اگر این طور می فرمود خوب بود.

- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه – نوار ۹۲) : ظهور مقدمه ای :** یعنی ظهوری که ناشی می شود از مقدمات حکمت . یعنی بعد از پیاده کردن مقدمات حکمت ، ظهور در وجوب نتیجه گیری می شود

استحباب طلب مقید است لذا با اطلاق صیغه نمی توان فهماند ولی وجوب طلب مطلق و طلب محض است لذا با اطلاق صیغه می توان فهماند با حفظ این نکته :

اگر مولا در مقام بیان باشد و قرینه ای بر تقیید نباشد و قدر متیقن در مقام تخاطب هم نباشد مقتضی اطلاق صیغه ، ظهور امر در وجوب است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : بعضی از علما می گویند صیغه دی امر ظهور در وجوب دارد و این ظهور یک ظهور مقدمه ای است یعنی ناشی شده است از مقدمات حکمت و وقتی مقدمات حکمت را پیاده که کردیم سبب می شود صیغه امر ظهور در وجوب پیدا بکند . چگونه مقدمات حکمت سبب می شوند که صیغه ظهور در وجوب پیدا بکند ؟

استحباب طلب مقید است . طلب یعنی درخواست کردن . شما باید یک قیدی بگذارید در کنار طلب تا طلب با آن قید بشود استحباب . حالا آن قید چیست ؟ قدم منع از ترک یعنی ممنوع نبودن ترک عمل . یعنی اگر مولا یک عملی را درخواست کرد بعد بگوید البته ترک این عمل ممنوع نیست این طلب و درخواست می شود استحباب . مثل طلب نماز شب . پس استحباب طلب با قید است . حالا که استحباب طلب با قید شد نمی شود که با اطلاق صیغه ی امر ، استحباب را فهماند زیرا زمانی که مولی صیغه ی امر به کار برد ، این صیغه ی امر برای طلب هست ، اگر در کنار صیغه ی امر ، یک قیدی نیاورد نمی توان با چنین صیغه ای استحباب را فهماند زیرا استحباب طلب با قید است .

وجوب طلب مطلق است و طلب محض است یعنی اگر طلب بخواهد وجوب بشود لازم نیست در کنارش قیدی باشد تا طلب به کمک ان قید بشود وجوب . ممکن است در ذهن کسی بیاید که وجوب ، طلب شدید است و همین شدت قید باشد ؟ می گوییم این شدت خودش از جنس طلب است در حالی که قید در استحباب از جنس طلب نیست .

حالا مقدمات حکمت را پیاده می کنیم : مولی زمانی که صیغه ی امر از او صادر می شود در مقام بیان است یعنی در مقام اهمل و اجمال و تقیه و شوخی و امثال این ها نیست . کلام قابلیت تقیید را دارد . و قرینه ای بر تقیید نیاورده است . قدر متیقن در مقام تخاطب وجود ندارد . در نتیجه مقتضی مطلق بودن صیغه ی امر ظهور در وجوب داشته باشد . زیرا استحباب احتیاج به قید دارد اما وجوب نیازمند به قید نیست . در نتیجه صیغه امر ظهور در وجوب دارد . فافهم [۶۰] .

المبحث الرابع [فی ظهور صیغة الأمر فی الوجوب و عدمه]

أنه إذا سلم أن الصیغة لا تکون حقیقة فی الوجوب (زمانی که قبول بشود این که صیغه ی امر نمی باشد حقیقت در وجوب یعنی اگر گفتیم صیغه ی امر ظهور وضعی در وجوب ندارد) **هل لا تکون ظاهرة فیه** (آیا نمی باشد صیغه ظاهر در وجوب) **أیضا** (همان طور که حقیقت در وجوب نیست) **أو تکون** (یا می باشد صیغه ظاهر در وجوب) **قیل بظهورها فیه** (گفته شده است به ظهور صیغه در وجوب) **إما لغلبة الاستعمال**

[۶۰] اشاره به این دارد که همان طور که استحباب احتیاج به قید و بیان دارد ، وجوب هم احتیاج به قید دارد . هردو مقید هستند . وجوب مقید است به این که ترکش ممنوع است (بنابر قدما) یا مقید است به طلب شدید و این شدت باید بیان شود (متاخرین)

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

فیه (یا بخاطر زیاد بودن استعمال صیغه در وجوب) **أو لغلبة وجوده** (یا بخاطر زیاد بودن وجود وجوب) **أو أکملیته** (این ۳ مورد منشا با واسطه برای ظهور هستند زیرا این ها در حقیقت منشا هستند برای انصراف که انصراف منشا می شود برای ظهور) **و الکل کما تری** (هر ۳ دلیل واضح است که باطل است) **ضرورة** (علت برای کما تری) **أن الاستعمال فی الندب** (استعمال صیغه در استحاب) **و کذا وجوده** (و همچنین وجوب استحباب نیست کمتر اگر نبوده باشد بیشتر) **لیس بأقل لو لم یکن** (اگر نبوده باشد استعمال در استحباب و وجود استحاب بیشتر) **بأکثر و أما الأکملیة** (اما کامل بودن وجوب نسبت به استحباب) **فغیر موجبة للظهور** (موجب نمی شود برای ظهور) **إذ الظهور لا یکاد یکون** (زیرا ظهور نمی بوده باشد ظهور جز بخاطر شدید بودن انس لفظ با معنی) **إلا لشدة أنس اللفظ بالمعنی بحیث یصیر وجها له** (به گونه ای که می گردد لفظ عنوان و وجه برای معنی) **و مجرد** (اگر اکثریت استعمالی وجود نداشته باشد) **الأکملیة لا یوجبه** (و صرف اکملیت سبب نمی شود شدت انس را) **کما لا یخفی**

نوار ۹۲ : ادامه ی صیغه ی امر : ظهور داشتن صیغه امر در وجوب در صورت عدم حقیقت بودن صیغه در وجوب – شروع بحث واجب تعبدی و توصلی

مطلب اول : ظهور مقدمی صیغه ی امر در وجوب (این مطلب در جلسه قبل پیاده شده است)

نعم (می خواهد ظهور مقدمه ای را بگوید – صاحب کفایه قبل از نعم فرمود صیغه ظهور در وجوب ندارد از نوع ظهور انصرافی ولی با نعم می خواهد بگوید ظهور در وجوب دارد از نوع ظهور مقدمه ای) **فیما کان الآمر بصدد البیان** (در موردی که بوده باشد آمر در مقام بیان) **فقضیة مقدمات الحکمة هو** (آن قضیه) **الحمل علی الوجوب** (پس مقتضای مقدمات حکمت ، آن مقضتی ، حمل کردن بر وجوب است) **فإن الندب کأنه یحتاج إلی مئونة بیان التحدید و التقیید بعدم المنع من الترک** (می خواهد بفرماید استحباب ، طلب با قید است یعنی در کنار طلب باید یک قیدی بگذارید تا طلب به کمک آن قید بشود استحباب – به سبب این که استحباب ، مثل این که استحباب احتیاج دارد به هزینه و خرج کردن یک بیانی که ان بیان عبارت است از تحدید (محدود کردن) و تقیید (مقید کردن) طلب به عدمن منع از ترک یعنی مقید شود به ممنوع نبودن ترک عمل) **بخلاف الوجوب** (برخلاف وجوب یعنی وجوب طلب خالص است یعنی لازم نیست که قیدی غیر از طلب کنار طلب بگذارید تا به کمک ان قید بشود وجوب) **فإنه** (به سبب این وجوب) **لا تحدید فیه للطلب** (نیست محدود کردنی در وجوب برای طلب یعنی لازم نیست طلب را محدود کنی به چیزی تا طلب به کمک آن چیز دلالت بر وجوب بکند) **و لا تقیید** (و نیست مقید کردنی در وجوب برای طلب) **فإطلاق اللفظ و عدم تقییده** (مطلق آوردن لفظ و مقید نکردن لفظ) **مع کون المطلِق فی مقام البیان** (با این که اطلاق آورنده و متکلم در مقام بیان است) **کاف** (خبر اطلاق) **فی بیانه** (کافی می باشد این اطلاق لفظ در بیان کردن وجوب) **فافهم**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب دوم : واجب تعبدی و توصلی

- **مقدمه :** واجب در یک تقسیم بر دو نوع است :
  - ❖ **نوع اول : واجب توصلی :** به واجبی گفته می شود که به مجرد انجام آن ولو بدون قصد قربت ، غرض مولی حاصل و واجب ساقط می شود مثل دفن میت . مثلا اگر کسی ریائا میت را دفن کند این جا غرض مولی حاصل می شود و واجب ساقط می شود .
  - ❖ **نوع دوم : واجب تعبدی :** به واجبی گفته می شود که فقط با انجام آن به قصد قربت غرض مولی حاصل و واجب ساقط می شود مثل نماز و روزه . مثلا اگر کسی نماز را ریائا بخواند غرض مولی حاصل نشده است و واجب بر گردنش هم ساقط نمی شود .
- **اصل مطلب :** با حفظ این مقدمه ، بحث ما این است که ایا مقتضی مطلق بودن صیغه ی امر ، توصلی بودن واجب است یا خیر ؟

واجبات بر ۳ نوع هستند :

- ❖ **نوع اول :** برخی واجبات را یقین داریم تعبدی هستند مثل نماز
- ❖ **نوع دوم :** برخی واجبات را یقین داریم توصلی هستند مثل دفن میت
- ❖ **نوع سوم :** برخی واجبات را شک داریم که تعبدی هستند یا توصلی مثل عتق رقبه .

می خواهیم ببینیم اگر صیغه ی امر مطلق از مولی صادر شد یعنی نه قید توصلیت داشت و نه قید تعبدیت ، ایا مقتضی مطلق بودن صیغه ی امر این است که واجب بشود واجب توصلی یا مقتضایش این نیست ؟

صاحب کفایه می فرماید قبل از این که وارد بحث بشویم ابتدا چند مقدمه را بیان می کنیم سپس وارد اصل بحث می شویم .

- ❖ **مقدمات :**
  - **مقدمه ی اول :** تقسیم واجب به تعبدی و توصلی – این مقدمه را بیان کردیم
  - **مقدمه ی دوم :** قصد قربت به معنی قصد الامر در عبادت لازم است عقلا نه شرعا

عقلا یعنی امر به ذات العمل تعلق گرفته است ولی عقل می گوید انجام عمل با قصد الامر لازم است .

نه شرعا یعنی امر به عمل با قصد الامر تعلق نگرفته است

توضیح : گفتیم واجب تعبدی با قصد الامر باید اتیان شود . قصد قربت اقسامی دارد (۱۱ قسم دارد) : خدایا من نماز می خوانم به قصد این که به جنهم نرود . خدایا نماز می خوانم به قصد این که وارد بهشت شود . من نماز می خوانم صرفا برای خدا.

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یکی از اقسام قصد قربت ، قصد الامر است یعنی من نماز می خوانم به قصد این که اطاعت کرده باشم امر تو را به نماز . به این می گویند قصد القربت به معنی قصد الامر . حالا بحث ما در این معنی است چون سایر معانی در اخر بحث مطرح می شود بنابراین بحث ما در رابطه با قصد قربت به معنی قصد الامر است .

صاحب کفایه می فرماید قصد قربت به معنی قصد الامر در عبادت لازم است اما لازم است عقلا یعنی شارع امرش را برده روی ذات العمل یعنی خود عمل اما عقل می گوید این عمل را باید به قصد امر انجام بدهید . این جا می گویند قصد الامر در عبادت لازم است عقلا . و این طور نیست که شارع امرش را برده باشد روی عمل با قصد الامر زیرا اگر این طور باشد این قصد الامر در عبادت لازم شده است شرعا .

چرا این طور نیست که قصد الامر در عبادت شرعی نیست ؟ به دو دلیل .

- **دلیل اول (نوار ۹۳) :**
  - **صغری :** اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود لازمه اش تقدم الشی بر نفس به دو مرتبه است .

توضیح : اگر قصد الامر از ناحیه ی آمر در متعلق امر اخذ شود یعنی آمر ، امرش را ببرد روی عمل با قصد الامر ، این لازمه اش این است که شی بر خودش مقدم شود به دو مرتبه .

اگر شارع بخواهد به یک چیزی و متعلقی امر بکند ابتدا باید آن متعلق باشد و بعد به آن امر کند پس ابتدا باید متعلق باشد و بعد امر . قصد الامر جایش کجاست ؟ این قصد الامر بعد از امر است زیرا باید شارع ابتدا امر باید بکند تا بتوانید عمل را با قصد الامر انجام بدهید .

پس : متعلق امر ← امر ← قصد الامر

حالا اگر این قصد الامر در متعلق امر اخذ شود لازمه اش این است که این قصد الامری که ۲ مرتبه متاخر بوده است ، بر جایگاه خودش مقدم شود و در مرتبه ی متعلق قرار بگیرد زیرا قصد الامر در مرتبه متعلق الامر نیست و بعد از امری است که آن امر بعد از متعلق است.

  - **کبری :** واللازم باطل (تقدم الشی بر نفسه باطل و محال است)
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکال بر دلیل اول :

اخذ قصد الامر در متعلق امر محذور ندارد زیرا امر کردن متوقف بر تصور مامور به است و آمر می تواند صلاه با قصد الامر را تصور کند سپس به آن امر کند .

توضیح : یک نفر می گوید اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود ، شما گفتید که اشکال دارد زیرا محذور دارد اما من می گویم اشکالی ندارد زیرا محذوری ندارد زیرا امر کردن (موقعی که شارع امر می کند) این امر کردن یک شرط دارد و آن این است که مامور به را تصور بکند . اول شارع مامور به را تصور می کند بعد حکمش را می برد رویش . شارع می تواند صلاه مع قصد الامر را تصور بکند و در ذهنش بیاورد و بعد امر را می برد روی همان چیزی که تصور کرده بود . این چه محذوری دارد ؟؟

نکته : صاحب کفایه به این اشکال جواب نمی دهد اما محشین به این اشکال جواب داده اند

- **دلیل دوم :**
  - **صغری :** اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود لازمه اش این است که مکلف قادر به امتثال تکالیف نباشد

توضیح : اگر شارع به یک عملی امر می کند ان عمل می شود متعلق . این عمل قبل از این که امر شارع به آن تعلق بگیرد باید مقدور مکلف باشد

مثال (مثال برای مقدور بودن متعلق قبل از امر) : مثلا شارع می فرمود اکرم زید . قبل از امر به اکرام زید شما قادر به اکرام زید بودید .

ولی حالا اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود لازمه اش این است که مکلف قادر به امتثال تکلیف نیست مثلا شارع بفرماید صل مع قصد الامر . امر شارع رفته است روی صلاه با قصد الامر است . ایا قبل از امر شارع قادر به انجام این متعلق هستید یا نیستید ؟ خیر نیستید زیرا قبل از امر شارع نمی توانید صلاه با قصد الامر را انجام بدهید زیرا هنوز امری وجود ندارد .

  - **کبری :** واللازم باطل

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نتیجه :** فلملزوم مثله

اشکال بر دلیل دوم : اخذ قصد الامر در متعلق الامر محذور ندارد زیرا قدرت عبد در مقام عمل شرط است نه حین الامر یا قبل از امر

توضیح : صاحب کفایه گفته بود اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود دیگر مکلف قادر به امتثال تکالیف نیست . سوال می کنیم که چرا قادر نیست ؟ فرمود زیرا قبل از این که امر صادر بشود مکلف باید قادر به انجام تکلیف باشد لذا اگر شارع بیاید قصد الامر را در متعلق اخذ کند ، مکلف قبل از امر قادر به انجام تکلیف نخواهد بود . مستشکل می گوید عبد و مکلف باید قادر به امتثال تکالیف باشد اما این قدرت مربوط به چه زمانی است ؟ در ظرف عمل یعنی هنگامی که می خواهد تکلیف را انجام بدهد باید مقدور مکلف باشد نه قبل از امر یا در حین امر . و این قدرت برای مکلف وجود دارد یعنی مکلف در حین عمل می تواند صلاه را با قصد الامر انجام بدهد

جواب به اشکال بر دلیل دوم :

اگر قصد الامر در متعلق امر لازمه اش این است که مکلف قادر بر انجام صلاه به قصد امر نباشد حتی در ظرف عمل . پس حتما باید قصد الامر در متعلق امر اخذ نشود

هر امری ما را دعوت می کند به انجام متعلق خودش مثلا شارع فرموده است صم ، این صوم می شود متعلق . این صم ما را دعوت می کند به انجام متعلق خودش و ما را دعوت نمی کند به انجام دادن صلاه .

بنابراین هر امری که روی یک عملی می رود ، آن امر ما را دعوت می کند به انجام دادن آن عملی که رفته روی ان نه عمل دیگر

حالا صاحب کفایه می فرماید اگر امر برود روی عمل با قصد الامر ، این جا این امر ما را دعوت می کند به عمل با قصد الامر یعنی صلاه با قصد الامر . این امر ما را به صلاه دعوت نمی کند . حالا که دعوت نکرد شما نمی توانید صلاه را با قصد الامر انجام بدهید زیرا امر روی صلاه نرفته است تا شما این صلاه را با داعی قصد الامر انجام بدهید .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکال بر جواب صاحب کفایه : انجام صلاه با قصد الامر مقدور است زیرا امری که به صلاه با قصد الامر تعلق گرفته است به دو امر منحل می شود :

امر به صلاه و امر به تقید به قصد الامر . لذا مکلف می تواند صلاه را به قصد امتثال امر ضمنی انجام بدهد

مستشکل می گوید اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود شما گفتید که مکلف نمی توانید صلاه را با قصد امر به جا بیاورد ما می گوییم خیر مکلف می تواند صلاه را با قصد امر به جا بیاورد . چرا ؟ چون اگر امر رفت روی یک مرکب ، به تعداد اجزائی که این مرکب دارد ، امر تولید می شود که به این امر ، امر ضمنی گفته می شود . متعلق امر در این جا مرکب از دو چیز است : صلاه و تقید به قصد امر . این امری که رفته روی مرکب به تعداد اجزاء منحل می شود به اوامر متعدده . امر می شود به صلاه و امر می شود به تقید به قصدالامر . حالا که امر منحل شد به دو امر مکلف می تواند صلاه را با قصد امر ضمنی انجام بدهد .

جواب صاحب کفایه (نوار ۹۴) : امر منحل به دو امر نمی شود . چرا منحل نمی شود ؟

- **صغری :** ذات المقید (صلاه) جزء تحلیلی عقلی است

توضیح : رقبه ی مومنه ، این یک وجود دارد در خارج و این طور نیست که از وجودات متعدده خارجی تشکیل شده باشد که از یک رقبه و از یک مومنه تشکیل شده باشد . این طور نیست . رقبه ی مومنه در خارج فقط یک وجود دارد لکن همین رقبه مومنه را وقتی به دست عقل می دهیم عقل می آید آن را به دو جزء تجزیه و تحلیل می کند : رقبه + ایمان .

حالا در ما نحن فیه : صلاه با قصد الامر ، این در عالم خارج یک وجود دارد اما همین را وقتی می دهیم دست عقل ، عقل می آید این صلاه با قصد الامر را تجزیه و تحلیل می کند به دو امر . این صلاتی که این شخص می خواند در

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

خارج یک وجود است اما عقل آن را منحل می کند به دو جزء : صلاه + همراه بودن با قصد الامر .

- **کبری :** جزء تحلیلی عقلی ، متعلق امر قرار نمی گیرد . زیرا جزء تحلیلی عقلی مصلحت و مفسده ندارد تا امر و نهی روی آن واقع شود
- **نتیجه :** ذات المقید (صلاه) متعلق امر قرار نمی گیرد در نتیجه شما حق ندارید بگویید آن امر منحل می شود به دو امر که یک امر به خود صلاه تعلق می گیرد .

اشکال به صاحب کفایه (مستشکل می خواهد بگوید منحل می شود) : درباره ی قصد الامر در صلاه مع قصد الامر دو احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول :** قصد الامر شرط باشد . طبق این احتمال صلاه مع قصد الامر ، مشروط و شرط هستند . در این صورت نفس الصلاه متعلق امر قرار نمی گیرد به همان بیانی که گفته شد .
- **احتمال دوم :** قصد الامر جزء باشد . طبق این احتمال صلاه و قصد الامر ، دو جزء برای این مرکب هستند و با توجه به این که مرکب عین اجزاء است پس امر به مرکب ، امر به اجزاء می باشد . در این صورت مکلف می تواند صلاه را به قصد امر به کل به جا بیاورد .

توضیح : یک شخصی نماز را با قصد الامر می خواند . این قصد الامر چه کاره ی نماز است ؟ دو احتمال است :

احتمال اول : قصد الامر شرط باشد . در این جا صلاه می شود مشروط و قصد الامر می شود شرط . ان امری که رفته است روی صلاه مع قصد الامر ، منحل به دو امر نمی شود به همان بیانی که شما ی صاحب کفایه بیان فرمودید .

احتمال دوم : قصد الامر جزء باشد . در این صورت صلاه مع قصد الامر می شود یک مرکب که یک جزئش نماز و جزء دیگرش قصد الامر است و مرکب همان اجزاء است در نتیجه اگر شارع امر می کند به یک مرکبی و مرکب هم یعنی اجزاء معنایش این است که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شارع امر می کند به اجزاء بنابراین مکلف می تواند این جزء را به قصد امر به کل ، انجام بدهد زیرا مکلف که نمی خواهد فقط این جزء را انجام بدهد و بعد برود دنبال کارش . بلکه می خواهد اولین جزء را انجام بدهد و بعدش جزء دوم و سوم و.... را انجام بدهد .

جواب صاحب کفایه به اشکال :

- **جواب اول :** قصد الامر جزء مامور به نیست . زیرا :

صغری : اگر قصد الامر جزء باشد لازمه اش تکلیف به امر غیر اختیاری است

اگر شما قصد الامر را جزء بگیرید . مستشکل گفت ان امری که می رود روی کل منحل می شود به اوامر متعدده لذا یک امر می رود روی صلاه و یک امر می رود روی قصد الامر . صاحب کفایه می گوید امر نمی تواند برود روی قصد الامر چون قصد الامر امر غیر اختیاری است .

چرا قصد الامر یک امر غیر اختیاری است ؟ چون قصد یعنی اراده و اراده یک امر غیر اختیاری است . زیرا امر اختیاری به آن امری می گویند که مسبوق به اراده باشد . همین مطلب دلیل بر این است که اراده امری اختیاری نیست زیرا اگر یک امر اختیاری باشد باید مسبوق به اراده باشد و نقل کلام می کنیم به آن اراده و هکذا و یتسلل . لذا برای این که دچار مشکل تسلسل نشوید باید بگویید اراده امری غیر اختیاری است

حالا قصد الامر یعنی اراده ی امر و اراده یک امر غیر اختیاری است . اگر قصد الامر جزء است و آن امری که رفته روی کل ، منحل می شود به اوامر روی اجزاء ، این لازمه اش این است که امر برود روی یک

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

امر غیر اختیاری لذا برای این که دچار این مشکل نشوید باید بگوید قصد الامر جزء نیست [۶۱]

- **کبری** : واللازم باطل (تکلیف به امر غیر اختیاری باطل است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله .

- **جواب دوم (نوار ۹۵)** : اگر قصد الامر جزء مامور به باشد ، مکلف دو صورت دارد :

  - **صورت اول** : گاهی مکلف صلاه را به قصد امر به مجموع انجام می دهد . این صورت باطل است یعنی می گوید خداوندا من نماز می خوانم به قصد این که امتثال کرده باشم آن امری را که رفته است روی مجموع (صلاه + قصد الامر) : این صورت باطل است زیرا فرض این است که امر روی خود صلاه نرفته است .
  - **صورت دوم** : گاهی مکلف ، صلاه را همراه با جزء دیگر (قصد الامر) به قصد امر به مجموع انجام می دهد . یعنی می گوید خداوند من نماز به قصد امر می خوانم به قصد امری که به مجموع تعلق گرفته است . این صورت نیز باطل است . چرا باطل است ؟ صاحب کفایه این را نفرموده است و دیگر دلیلی ذکر نکرده است . دلیلیش این است :
    - **صغری** : اگر مکلف صلاه همراه با قصد الامر را به قصد امر به مجموع انجام دهد لازمه اش تقدم شی بر نفس است

      توضیح : چگونه لازمه اش تقدم الشی بر نفس است ؟ زیرا قصد الامر از اموری است که رتبتا متاخر است زیرا شما می گویید من این عمل را انجام می دهم به قصد امر . این

---

[۶۱] صاحب کفایه در این جا می فرماید اراده امری غیر اختیاری است اما در جلد دوم در بحث تجری می فرمایند اراده یک امر اختیاری است زیرا انجا اگر بگوید غیر اختیاری است دچار مشکل می شود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یعنی آخرین چیزی که می آید قصد الامر است . لذا عبارت محقق نائینی این است : **انما یکون** (ضمیر : قصد الامر) **بالاجزاء و القیود** (یعنی انسان اجزاء و قیود را به قصد امر انجام می دهد و این یعنی اول یک اجزاء و قیودی هست بعد این اجزاء و قیود را با قصد امر انجام می دهد)

حالا اگر قصد الامر جزء مامور به باشد و مکلف صلاه را با جزء دیگری (قصد الامر) انجام دهد لازمه اش این است که این قصد الامری که متاخر است در رتبه ی اجزاء قرار بگیرد یعنی این قصد الامر مقدم بشود بر خودش و در رتبه ی اجزاء قرار بگیرد .

- **کبری** : واللازم باطل
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

اشکال بر صاحب کفایه (اشکال از شیخ انصاری است) :

عدم اخذ قصد الامر در متعلق امر در صورتی است که یک امر وجود داشته باشد ولی اگر دو امر وجود داشته باشد اخذ قصد الامر در متعلق امر ، محال نیست .

مثلا شارع یک بار می گوید صل و بعد می فرماید صل مع قصد الامری الذی ذکرناه قبله . این دیگر محال نیست و تقدم الشی بر نفس لازم نمی آید .

جواب های صاحب کفایه :

- **جواب اول** : در شرع مقدس چنین چیزی وجود ندارد یعنی ما دو امر نداریم بنابراین کلام شیخ انصاری ثبوتا مقبول اما اثباتا مردود است .
- **جواب دوم (نوار ۹۶)** : درباره ی امر اول دو احتمال هست
  - **احتمال اول** : یحتمل امر اول به مجرد انجام متعلق ان ولو بدون قصد الامر ، غرض مولی حاصل شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

طبق این احتمال با موافقت امر اول مجالی برای موافقت با امر دوم نیست

یعنی این امر اول یک نوع امری است که اگر شما متعلقش را انجام بدهید ولو بدون قصد الامر ، غرض مولی حاصل می شود . مثلا صل یک نوع امری است که اگر شما صلاه را انجام دادید ولو بدون قصد الامر ، غرض مولی حاصل می شود . اگر امر اول این گونه باشد با مواقفت با امر اول دیگر مجالی برای امر دوم نیست زیرا با موافقت امر اول ، غرض مولی حاصل می شود و دیگر مولی غرضی ندارد تا شما نیاز داشته باشی که با امر دوم اطاعت کنی تا به غرض مولی برسی . مولی یک غرضی داشته است که سبب شده مولی امر بکند . خبر فرض این است که شما با اطاعت و موافقت با امر مولی این غرض مولی حاصل می شود لذا دیگر نیازی به امر دوم نیست .

- **احتمال دوم** : یحتمل به مجرد انجام متعلق آن ولو بدون قصد الامر ، غرض مولی حاصل نمی شود (یعنی حتما باید متعلق را با قصد امر انجام بدهید تا غرض مولی حاصل شود) . طبق این احتمال عقل حکم به تحصیل غرض مولی می کند بدون نیاز به امر دوم یعنی بازهم نیازمند به امر دوم نیستیم زیرا همین که شما احتمال دادید امر اول این طور امری است که متعلقش را باید با قصد الامر انجام بدهید ، عقل می گوید تحصیل غرض مولی بر عبد لازم است و تحصیل غرض مولی به این است که متعلق را با قصد الامر انجام بدهد تا غرض مولی حاصل شود . پس دیگر نیازی به امر دوم نداریم

نتیجه : تعدد امر ، احتیاجی به ان نیست و بلکه لغو است .

- مقدمه ی سوم :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ اصل بحث :

أن إطلاق الصيغة (به تحقیقی مطلق بودن و بدون قید بودن صیغهی امر) **هل يقتضى كون الوجوب توصليا** (ایا اقتضی می کند ان اطلاق ، بودن وجوب را توصلی) **فيجزى إتيانه مطلقا** (فاء نتیجه ، اگر مقتضی اطلاق واجب توصلی باشد پس کافی می باشد اتیان آن واجب مطلقا) **و** (تفسیر مطلقا) **لو بدون قصد القربة أو لا** (یا اقتضاء نمی کند) **فلا بد من الرجوع فيما شک فی تعبديته و توصليته إلى الأصل** (فاء نتیجه ، اگر اقتضای اطلاق ، واجب توصلی نکرد ، پس ناچاریم از رجوع کردن در آن واجبی که شک شده است در تعبدی بودن و توصلی بودن آن واجب ، به اصل عملی – بعضی ها می گویند احتیاط است و بعض دیگر می گویند برائت)

لا بد فی تحقيق ذلک (مبحث خامس) **من تمهيد مقدمات** (ناچاریم در تحقیق کردن مبحث خامس از آماده کردن مقدماتی)

إحداها (یکی از این مقدمات) **: الفرق بين التعبدى و التوصلى**

الوجوب التوصلى هو (ان وجوب توصلی) **ما** (وجوبی است که می باشد غرض مولی از ان وجوب) **كان الغرض منه يحصل** (حاصل می شود غرض مولی از این وجوب به صرف حاصل شدن واجب) **بمجرد** (ولو بدون قصد قربت) **حصول الواجب و يسقط بمجرد وجوده** (و ساقط می شود غرض مولی به صرذف وجود ان واجب) **بخلاف التعبدى فإن الغرض منه** (به سبب این که غرض مولی از تعبدی) **لا يكاد يحصل بذلک** (مجرد الوجود – حاصل نمی شود به واسطه ی صرف وجود پیدا کردن) **بل لا بد فی سقوطه و حصول غرضه من الإتيان به متقربا به منه تعالى** (بلکه ناچاریم در ساقط شدن آن تعبدی و حاصل شدن غرض مولی از تعبدی ، از به جا آوردن آن واجب در حالی که تقرب بشود به سبب این واجب به خداوند متعال)

ثانيتها (دومین مقدمات) **: اعتبار قصد القربة فی الطاعة عقلا**

أن التقرب (تقرب و قربتی که) **المعتبر فی التعبدى** (لازم می باشد در واجب تعبدی) **إن كان**[۶۲] **بمعنى قصد الامتثال** (اگر بوده باشد ان تقرب به معنی قصد امتثال امر) **و** (عطف بر قصد) **الإتيان بالواجب بداعى أمره** (اگر بوده باشد تقرب به معنی انجام دادن واجب به انگیزه ی امر به آن واجب) **كان** (جواب ان) **مما يعتبر فی الطاعة عقلا** (می باشد تقرب به این معنی از آن چیزهایی که لازم می باشد در اطاعت امر مولی به حکم عقل) **لا مما أخذ فی نفس العبادة شرعا** (این تقرب نیست از آن چیزهایی که اخذ شده

[۶۲] از این ان کان معلوم می شود تقرب و قصد قربت معانی دیگری هم دارد

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

است در خود عبادت به حکم شرع یعنی این طور نیست که شارع امرش را برده باشد روی عمل + قصد الامر)

نوار ۹۳ : صیغه ی امر : واجب تعبدی و توصلی – دلیل اول بر لزوم عقلی قصد الامر نه لزوم شرعی

مطلب اول : ادله اعتبار عقلی قصد القربه به معنی قصد الامر در عبادت : بیان دو دلیل و اشکال بر دلیل اول و دوم و جواب صاحب کفایه به اشکال بر دلیل دوم : تمام این مطالب در نوار ۹۲ پیاده شده است

و ذلک (اخذ نشدن قصد الامر در متعلق الامر شرعا) **لاستحالة أخذ** (از ناحیه ی آمر) **ما** (بخاطر محال بودن گرفتن قصد الامری که) **لا یکاد یتأتی إلا من قبل الأمر بشیء** (که نمی آید آن چیز (قصد الامر) مگر از ناحیه ی امر به شی) **فی متعلق** (متعلق به اخذ) **ذاک الأمر** (در متعلق آن امر – یعنی چیزی که به وسیله ی امر می آید و رتبه اش بعد از امر است محال است که در متعلق امر اخذ شود) **مطلقا** (اخذ محال است مطلقا چه به عنوان شرط چه به عنوان جزء یعنی قصد الامر نه به عنوان شرط و نه به عنوان جزء نمی تواند در متعلق اخذ شود) **شرطا أو شطرا فما** (فاء نتیجه - از این جا می خواهد دلیل دوم را بگوید) **لم تکن نفس الصلاة متعلقة للأمر** (پس مادامی که نبوده باشد خود صلاه متعلق امر - یعنی متعلق امر صلاه مع قصد الامر باشد) **لا یکاد یمکن إتیانها بقصد امتثال أمرها** (ممکن نیست به جا آوردن صلاه با قصد امتثال امر صلاه چون امری نیست)

توهم إمکان دخل القربة فی العبادة و دفعه

و توهم (مبتدا – با این عبارت می خواهد به دلیل اول و دوم اشکال بگیرد) **إمکان تعلق الأمر بفعل الصلاة بداعی الأمر** (اشکال بر دلیل اول - و توهم کردن ممکن بودن تعلق گرفتن امر به انجام صلاه به قصد امر – شخصی این طور فکر کند که می تواند که امر تعلق بگیرد به صلاه با قصد الامر) **و** (اشکال بر دلیل دوم – قدرت در حین عمل لازم است نه قبل از عمل) **إمکان الإتیان بها بهذا الداعی** (ممکن بودن انجام دادن صلاه با این داعی یعنی به داعی قصد الامر) **ضرورة** (علت برای توهم و اشکال اول) **إمکان تصور الآمر بها مقیدة** (زیرا بدیهی می باشد امکان داشتن تصور آمر ، صلاه را در حالی که صلاه مقید است به قصد الامر) **و** (دلیل بر اشکال دوم) **التمکن من إتیانها کذلک** (مقیده) **بعد تعلق الأمر بها** (به دلیل این هک بدیهی می باشد قدرت داشتن مکلف از انجام دادن صلاه در حالی که مقید است به قصد الامر بعد از تعلق گرفتن امر به صلاه) **و المعتبر من القدرة المعتبرة عقلا فی صحة الأمر** (آن چیزی که شرط می باشد از آن قدرتی که شرط می باشد عقلا در صحیح بودن امر) **إنما هو فی حال الامتثال** (همانا می باشد آن چیزی که شرط است در حال امتثال است نه در حال قبل از امر) **لا حال الأمر واضح الفساد** (خبر توهم) **ضرورة** (جواب به اشکال دوم) **أنه و إن کان تصورها** (اگر چه می باشد تصور صلاه مقیده به قصد الامر) **کذلک بمکان**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

من الإمكان (ممکن است) **إلا أنه لا یکاد یمکن الإتیان بها** (صلاه) **بداعی أمرها** (ممکن نیست که انجام دادن صلاه به انگیزه ی امر به صلاه) **لعدم الأمر بها** (بخاطر امر نشدن به صلاه – زیرا فرض این است که امر به صلاه با قصد الامر تعلق گرفته است) **فإن الأمر حسب الفرض تعلق بها** (امر تعلق گرفته است به صلاه در حالی که مقید است به ، انگیزه ی امر) **مقیدۀ بداعی الأمر و لا یکاد یدعو الأمر إلا ما تعلق به لا إلی غیره** (و دعوت نمی کند امر مگر به چیزی که امر تعلق گرفته است به آن)

إن قلت نعم و لکن نفس الصلاۀ أیضا (مثل تقید) **صارت مأمورۀ** (بله خود صلاه هم می شود مامور به به سبب امری که خورده است به صلاه مقید به قصد الامر) **بها بالأمر بها مقیدۀ .**

نوار ۹۴ : صیغه ی امر : واجب تعبدی و توصلی

مطالب این نوار در جلسه ۹۲ پیاده شده است

قلت کلا (هرگز نفس الصلاه ماموربها نیست) **لأن ذات المقید** (به دلیل این که خود مقید – صلاه) **لا یکون مأمورا بها** (نمی باشد مامور بها یعنی امر هیچ وقت روی خود صلاه نمی رود) **فإن الجزء التحلیلی العقلی لا یتصف بالوجوب أصلا** (به سبب این که جزء تحلیلی عقلی (ذات المقید – صلاه) متصف نمی شود به وجوب – چون وجوب روی چیزی می رود که مصلحت داشته باشد و منشا اثر باشد در حالی که جزء تحلیلی عقلی منشا اثر نیست و مصلحت ندارد) **فإنه** (به سبب این که مامور به – مامور به صلاه مع قصد الامر است) **لیس إلا وجودا واحدا واجبا بالوجوب النفسی** (نیست مگر یک وجود که واجب است به وجوب نفسی) **کما ربما یأتی فی باب المقدمۀ .**

إن قلت نعم (بله ذات المقید لاتکون مامور بها) **لکنه** (مامور به نبودن ذات المقید) **إذا أخذ قصد الامتثال شرطا** (هنگامی است که اخذ شود قصد امتثال (قصد الامر) به عنوان شرط) **و أما إذا أخذ شطرا** (اما زمانی که گرفته شود قصد الامتثال به عنوان جزء) **فلا محالۀ نفس الفعل الذی تعلق الوجوب به مع هذا القصد یکون** (خبر فلامحاله – می باشد خود این فعل) **متعلقا للوجوب** (پس قهرا خود فعل (خود صلاه که جزء است) ای که تعق گرفته است وجوب به این فعل با این قصد (زیرا فرض این است که امر تعلق گرفته است به صلاه مع قصد الامر) می باشد نفس الفعل متعلق برای وجوب – منظور از این وجوب چیست ؟ اگر قصد الامر جزء نماز باشد این صلاه مع قصد الامر از دو جزء تشکیل شده است : صلاه و قصد الامر . الان خود صلاه هم می شود متعلق امر و امر و وجوب روی این صلاه هم می رود . این وجوب چه نوع وجوبی است ؟ می توانید بگوید وجوب ضمنی است یعنی امر منحل می شود به اوامر متعدده و هم می توانید بگوید این وجوب همان وجوبی است که رفته است روی کل) **إذ** (علت است برای یکون متعلقا للوجوب) **المرکب لیس إلا نفس الأجزاء بالأسر** (به دلیل این که مرکب نیست مگر خود اجزاء یعنی نفس الفعل + قصد الامر) **و یکون تعلقه بکل** (و می باشد تعلق گرفتن وجوب به هر جزئی) **بعین تعلقه بالکل** (به عین تعلق وجوب است به کل یعنی همان وجوبی که رفته است روی کل ، همان وجوب می رود روی هر یک از اجزاء) **و یصح**

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

أن يؤتى به (و صحیح می باشد که اتیان شود به نفس الفعل) **بداعی ذاک الوجوب** (به قصد آن وجوب – وجوب متعلق به کل یعنی شما می توانی صلاه را که یک جزء است به قصد ان امری که رفته است روی صلاه مع قصد الامر ، انجام بدهید زیرا امر به کل همان امر به اجزاء است) **ضرورة صحة الإتيان بأجزاء الواجب بداعی وجوبه** (زیرا صحیح می باشد به جا آوردن اجزاء واجب به انگیزه ی وجوب واجب)

قلت (می خواهد بگوید قصد الامر جزء نیست و شرط است) **مع امتناع اعتباره** (قصد الامر) **كذلك** (علاوه بر این که ممتنع می باشد در نظر گرفتن قصد الامر به عنوان جزء) **فإنه** (به سبب این که این اعتبار و در نظر گرفتن سبب می شود تعلق گرفتن وجوب به یک امر غیر اختیاری را) **يوجب تعلق الوجوب بأمر غير اختياری** (امر غیر اختیاری = قصد الامر) **فإن الفعل و إن كان بالإرادة اختياريا** (فعل و عمل هرچند می باشد فعل به واسطه ی اراده ، یک امر اختیاری) **إلا أن إرادته** (جز این که اراده ی فعل) **حيث لا تكون بإرادة أخرى** (چون که نمی باشد به اراده ی دیگر) **و إلا** (و اگر بوده باشد به اراده ی دیگر قطعا تسلسل می شود) **لتسلسلت ليست باختيارية** (خبر ان – نیست آن اراده یک امر اختیاری) **كما لا يخفى**

نوار ۹۵ : صیغه ی امر : واجب تعبدی و توصلی

مطالب این نوار در نوار ۹۲ پیاده شده است

إنما (جواب دوم به اشکال – می خواهد بگوید قصد الامر جزء نیست – می گوید اگر قصد الامر جزء نماز باشد این جا امر رفته روی مجموع مرکب از صلاه و قصد الامر . اگر کسی صلاه خالی را که یک جزء است به قصد امر به مرکب انجام بدهد این نمی تواند . فقط در یک صورت می تواند (صلاه را به قصد امر به مجموع انجام دهد) و ان در صورتی است که صلاه با قصد الامر را انجام بدهد به قصد امر به مجموع ، در ضمن این کار ، صلاه را به قصد امر به مجموع هم انجام دهد . این هم باطل است چون امر مجموع نسبت به صلاه داعویت ندارد بلکه به صلاه با قصد الامر داعویت دارد) **يصح الإتيان** (صحیح می باشد انجام دادن جزء واجب (جزء : نفس صلاه – واجب : صلاه با قصد الامر)) **بجزء الواجب بداعی وجوبه** (به قصد وجوب ان واجب – یعنی صلاه را انجام می دهد به قصد امر به مجموع) **فی ضمن إتيانه** (در ضمن انجام دادن واجب به این قصد) **بهذا الداعی** (امر به مجموع) **و لا يكاد يمكن الإتيان بالمركب من قصد الامتثال** (و ممکن نمی باشد انجام دادن مرکب از قصد الامتثال و نفس الصلاه – یعنی برای انسان ممکن نیست که اتیان کند صلاه + قصد الامتثال و قصد الامر را) **بداعی امتثال أمره** (به انگیزه ی امتثال امر مرکب)

إن قلت (مطارح ص ۶۰) **نعم** (بله قصد الامر در متعلق امر اخذ نمی شود به ان دو دلیل : لازمه ش تقدم الشی بر نفس و لازمه ش عدم قدرت مکلف بر امتثال تکالیف است) **لكن هذا** (لکن این عدم اخذ قصد الامر در متعلق امر) **كله إذا كان اعتباره فی المأمور به بأمر واحد** (زمانی که بوده باشد معتبر دانستن و لازم دانستن قصد الامر در مامور به ، به واسطه ی امر واحد باشد – تمام این حرف ها زمانی است که یک امر فقط

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

وجود داشته باشد) **و أما إذا كان بأمرين** (اما زمانی که بوده باشد اعتبار (معتبر دانستن قصد الامر) به واسطه ی دو امر که امر اول می رود روی خود عمل و امر دوم می رود روی عمل با قصد امر اول) **تعلق أحدهما بذات الفعل** (که تعلق گرفته است یکی از دو امر به خود عمل) **و ثانیهما بإتیانه بداعی أمره** (و دومین از دو امر تعلق گرفته است به انجام دادن عمل به انگیزه ی امر اول) **فلا محذور أصلا** (پس اصلا محذوری نیست) **کما لا یخفی . فللآمر** (پس برای آمر است این که متوسل بشود به تعدد امر) **أن یتوسل بذلک** (تعدد امر) **فی الوصلة إلی تمام غرضه و مقصده بلا منعة** (در رسیدن به تمام غرضش و مقصدش بدون هیچ مانعی)

قلت مضافا (جواب اول – دو امر در شرع مقدس نداریم) **إلی القطع** (علاوه بر قطع داشتن به این که) **بأنه لیس فی العبادات** (مرادش عبادات واجبه است) **إلا أمر واحد** (که نیست در عبادات مگر یک امر) **کغیرها** (عبادات) **من الواجبات** (توصلیات) **و المستحبات** (ظاهر این عبارت این است که مستحباب ، از امور تعبدی نیستند در حالی این طور نیست و مستحباب هم تعبدی هستند (مثل نماز شب) بنابراین از این جا روشن می شود مراد صاحب کفایه از عبادات ، عبادات واجبه است) **غایة الأمر** (می خواهد بگوید واجب توصلی شد عین واجب تعبدی در این که هردو یک امر دارند اما فرقشان در این است که در واجب تعبدی اگر کسی بخواهد ثواب ببرد باید واجب را به قصد قربت انجام بدهد و اگر با قصد قربت انجام ندهد عقاب می شود اما در واجب توصلی اگر کسی بخواهد ثواب ببرد باید با قصد قربت انجام دهد و اگر صرفا انجام بدهد ولو بدون قصد قربت اطاعت کرده اما اگر اصلا انجام ندهد عقاب می شود) **یدور مدار الامتثال وجودا و عدما فیها** (در عبادات) **المثوبات و العقوبات** (دور می زند ثواب و عقاب در تعبدیات ، مدار امتثال امر وجودا و عدما – یعنی اگر امتثال امر وجود داشت ثواب دارد و اگر وجود نداشت عقاب دارد) **بخلاف ما عداها** (به غیر از عبادات – ما عدای عبادات شامل دو چیز است : واجبات توصلی و مستحبات اما عبارت صاحب کفایه فقط ناظر به واجب توصلی است) **فیدور فیه خصوص المثوبات** (دور می زند در ماعدای عبادات ، خصوص ثواب ، بر امتثال امر دور می زند یعنی ثواب گرفتن در واجب توصلی دائر مدارد امتثال امر است) **و أما العقوبة فمترتبه علی ترک الطاعة** (اما عقوبت در واجب توصلی دائر مدار ترک اطاعت است) **و** (عطف بر طاعته یعنی ترک را بیاور رویش) **مطلق الموافقة** (و ترک مطلق الموافقه یعنی از ریشه عمل را انجام ندهی)

نوار ۹۶ : صیغه ی امر : ادامه ی واجب توصلی و تعبدی : اتمام بحث قصد قربت به معنی قصد الامر – قصد قربت به معنی غیر قصد الامر

إن الأمر الأول (جواب دوم) **إن کان یسقط بمجرد موافقته و لو لم یقصد به الامتثال** (اگر ساقط بشود امر اول به صرف موافقت با امر اول هرچند که قصد نشود به آن امر اول ، امتثال یعنی ولو شما عمل را به قصد امر انجام ندهید) **کما هو** (سقوط به قصد امتثال یعنی قید منفی است ، همان طوری که این سقوط به قصد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

امتثال مقتضی امر دوم است) **قضیة الأمر الثانی فلا یبقی مجال لموافقة الثانی مع موافقة الأول** (پس باقی نمی ماند مجالی برای موافقت امر دوم با موافقت امر اول زیرا اولی را بدون قصد امتثال موافقت کردی اما دومی را باید با قصد امتثال موافقت کنی) **بدون قصد امتثاله** (امر اول) **فلا** (حالا که احتیاجی به امر دوم نیست پس معقول نیست که شارع پناه ببرد به تعدد امر زیرا شارع مقدس یک غرضی داشتند که غرضشان یا امر اول تحصیل شد) **یتوسل الآمر إلی غرضه** (پس نمی رسد آمر به غرضش – غرضش انجام عمل با قضد قربت است) **بهذه الحیلة و الوسیلة** (به وسیله ی این راه چاره یعنی به وسیله ی تعدد امر) **و** (احتمال دوم) **إن لم یکد یسقط** (و اگر ساقط نشود امر اول) **بذلک** (به واسطه ی مجرد موافقت) **فلا یکاد** (می خواهد بگوید چرا امر اول به مجرد موافقت ساقط نمی شود ؟ می گوید چون غرض مولی حاصل نشده است) **یکون له وجه** (پس نمی باشد برای این عدم سقوط ، دلیلی) **إلا عدم حصول غرضه بذلک** (مگر خاصل نشدن غرض آمر به مجرد موافقت از امرش – یعنی آن غرضی که مولا از امر کردن داشت و سبب شده بود که امر کند به واسطه ی صرف موافقت (بدون قصد امر) آن غرض حاصل نشد در نتیجه امر اول ساقط نمی شود) **من أمره لاستحالة سقوطه مع عدم حصوله** (علت برای این که علت عدم سقوط امر فقط عدم حصول غرض است - به دلیل محال بودن ساقط شدن امر اول با حاصل نشدن غرض آمر) **و إلا** (اگر امر ساقط بشود با عدم حصول غرض یعنی با این که غرض حاصل نشده بگوییم امر ساقط شده – این لازمه اش این است که معلوم می شود که این غرضی که الان هست از همان ابتدا قدرت نداشته است که این امر را ایجاد کند و الا اگر از همان اول قدرت ایجاد امر را داشت از همان ابتدا هم این قدرت را داشت که امر را از بین ببرد و ساقط بکند لذا نمی شود غرض نباشد ولی امر باشد و یا غرض باشد ولی امر نباشد) **لما کان** (هر آینه نبوده است آن غرض موجب و علت برای حادث شدن امر) **موجبا لحدوثه و علیه** (بنابراین صورت دوم) **فلا حاجة فی الوصول** (رسیدن مولی) **إلی غرضه** (غرض مولی ، انجام صلاه به قصد امر توسط عبد است) **إلی وسیلة تعدد الأمر** (پس نیازی نیست در رسیدن مولی به غرضی به ابزار تعدد امر یعنی مولی برای رسیدن به غرضش نیازی به تعدد امر ندارد) **لاستقلال العقل** (علت برای لاحاجه – زیرا با وجود عقل ، آن امر می شود لغو – به خاطر این که عقل استقلال دارد با حاصل نشدن غرض آمر به مجرد موافقت امر (بدون قصد الامر) استقلال دارد به واجب بودن موافقت به گونه ای که حاصل بشود به آن نحو ، غرض آمر تا در نتیجه ساقط بشود امر آمر) **مع عدم حصول غرض الآمر بمجرد** (متعلق به عدم حصول) **موافقة الأمر بوجوب** (متعلق به استقلال) **الموافقة علی نحو یحصل به غرضه فیسقط أمره . هذا** (استحاله ی اخذ قصد قربت در متعلق امر) **کله إذا کان التقرب المعتبر فی العبادة** (هنگامی است که بوده باشد قربتی که شرط می باشد در عبادت ، به معنی قصد الامر باشد) **بمعنی قصد الامتثال** .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب دوم : درباره ی قصد قربت به معنی غیر قصد الامر دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول :** ایا قصد قربت به این معنی ، اخذش در متعلق امر ممکن هست یا نیست ؟ بله ممکن است زیرا محذورات قبلی لازم نمی آید . چون انجا قصد الامر بود که نیازمند به امر است اما این معانی دیگری نیازمند به امر نیستند .
- **بحث دوم :** ایا قصد قربت به این معنی بالفعل در متعلق امر اخذ شده است یا خیر ؟ خیر . دلیل :
  - ❖ **صغری :** زیرا اگر اخذ شده باشد لازمه اش این است که صلاه با قصد الامر صحیح نباشد
  - ❖ **کبری :** واللازم باطل
  - ❖ **نتیجه :** فلملزوم مثله

و أما إذا کان (اما اگر بوده باشد تقرب) **بمعنی الإتیان بالفعل بداعی حسنه** (به معنای انجام دادن فعل به انگیزه ی حسن بودن آن فعل مثلا نماز می خوانم چون که نماز خوب است) **أو کونه ذا مصلحة** (یا بودن ان فعل دارای مصلحت مثلا نماز می خوانم زیرا نماز دارای مصلحت است) **أو له تعالی** (یا برای خداوند تبارک تعالی . صل لله) **فاعتباره فی متعلق الأمر و إن کان بمکان من الإمکان** (پس شرط دانستن تقرب به این معنی در متعلق امر اگرچه می باشد این اعتبار ممکن) **إلا** (بحث دوم) **أنه غیر معتبر فیه قطعا** (جز این که تقرب به این معنی معتبر نیست در متعلق امر) **لکفایة الاقتصار علی قصد الامتثال** (به دلیل کافی بودن اکتفا کردن به قصد امر) **الذی عرفت عدم إمکان أخذه (قصد الامتثال) فیه (متعلق امر) بداهة** (قصد امری که شناختی تو ممکن نوبدن اخذ قصد امر را در متعلق امر به روشنی)

تأمل فیما ذکرناه فی المقام (تامل کن در مطالبی که ما ذکر کردیم آن مطالب را در ما نحن فیه) **تعرف حقیقة المرام** (می شناسی حقیقت مقصود ما را) **کیلا تقع** (تا واقع نشوی تو در چیزی که واقع شده اند در ان چیز بعضی از بزرگان) **فیما وقع فیه من الاشتباه بعض الأعلام.**

ثالثتها [امتناع التمسک بإطلاق الأمر]

أنه إذا عرفت بما لا مزید علیه (هنگامی که شناختی تو این توضیحاتی که نیست زیادتی بر آن توضیحات یعنی توضیحات بیشتری دیگر وجود ندارد) **عدم إمکان أخذ قصد الامتثال فی المأمور به** (ممکن نبودن اخذ قصد الامر در مامور به را) **أصلا** (نه شرطا و نه شطرا – نه با یک امر و نه با دو امر)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۹۷ : صیغه ی امر : ادامه ی واجب تعبدی و توصلی – بحث اصل در واجبات : استدلال شیخ بر توصلی بودن عبادات و نقد دلیل ایشان توسط صاحب کفایه و بیان ادله صاحب کفایه بر توصلی بودن

واجب در یک تقسیم بر ۳ نوع است :

- **نوع اول** : بعضی از واجبات را یقین داریم به تعبدی بودنشان مثل این که اجماع قائم شده که این واجب ، واجب تعبدی است مثل نماز
- **نوع دوم** : بعضی از واجبات را یقین داریم به توصلی بودنشان مثلا اجماع یا ضرورتی قائم شده که این واجب ، واجب توصلی است مثل دفن میت
- **نوع سوم** : بعضی از واجبات مشکوک هستند . یک عملی واجب شده است بعد شک می کنیم که ای این واجب ، تعبدی است یا توصلی است . مثل عتق رقبه . شارع فرموده است اعتق رقبه . بخاطر این امر شارع ، عتق رقبه می شود واجب بعد ما شک می کنیم عتق رقبه واجب توصلی است یا تعبدی . شک داریم .

حالا که شک داریم یک سوال ایجاد می شود و آن این است : اصل و قانون در واجبات چیست ؟ قانون و اصل در واجبات این است که تعبدی باشد الا ما خارج بالدلیل یا اصل این است که توصلی باشند الا ما خرج بالدلیل .

جواب : در این مساله دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (محقق کلباسی در اشارات)** : اصل در واجبات ، تعبدیت است یعنی قانون در واجبات تعبدی بودن است الا ما خرج بالدلیل . ایشان برای این مدعی ۳ دلیل دارد که میرزای نائینی هر ۳ دلیل را در اجود التقریرات بیان کرده است و هر ۳ دلیل را رد کرده است
- **نظریه ی دوم (مرحوم شیخ انصاری و صاحب کفایه)** : اصل در واجبات ، توصلیت است الا ما خرج بالدلیل . ولی دلیل این دو نفر با هم فرق دارد .

ادله این نظریه :

- **دلیل شیخ انصاری : اطلاق لفظی متعلق امر .**

شیخ انصاری می فرماید شارع فرموده است اعتق رقبه . الان عتق رقبه می شود واجب . اصل در واجبات هم توصلی بودن است بخاطر مطلق بودن متعلق امر . چگونه ؟

الام امر شارع رفته است روی عتق رقبه . به این عتق رقبه ، متعلق امر می گویند . شیخ می فرماید این عتق رقبه (متعلق امر) مقید به قید قصد الامر نشده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

چون نمی تواند مقید بشود به قصد الامر پس مطلق است در نتیجه عتق رقبه مطلق است و معنی مطلق بودن این است که اگر مکلف این عتق رقبه را بدون قصد قربت انجام بدهد ، کفایت می کند و این همان توصلی بودن عبادت است .

اشکال صاحب کفایه : ایشان می فرمایند این حرف باطل است زیرا تقیید و اطلاق ، ملکه و عدم مکله هستند لذا اگر موردی قابلیت تقیید نداشت ، قابلیت اطلاق هم ندارد پس تمسک به اطلاق صحیح نیست

توضیح : ما دو کلمه داریم : تقیید (مقید بودن) و اطلاق (مطلق بودن) . این دو در مقابل با هم هستند . متقابلان ۴ نوع هستند : تضاد ، تناقض ، تضایف و عدم و ملکه . از اقسام تقابل بین این دو چه نوع تقابلی وجود دارد ؟ در این جا ۴ نظریه وجود دارد . مشهور می گویند عدم و ملکه و صاحب کفایه هم همین را می گوید . از بین این دو تقیید ملکه است و اطلاق عدم است .

عدم و ملکه یک قانونی دارد و آن این است که شما به چیزی می توانید اطلاق عدم بکنید که قابلیت ملکه را داشته باشد

صاحب کفایه می فرماید اقای شیخ انصاری شما می گویید متعلق امر مطلق است . این مطلق بودن متعلق امر فرع بر این است که متعلق امر قابلیت تقیید به قصد الامر را داشته باشد بعد مقید به قصد الامر نشده باشد تا ثابت بشود مطلق است در حالی که ثابت کردیم قبلا که متعلق امر اصلا قابلیت تقیید به قصد الامر را ندارد . پس قابلیت اطلاق هم ندارد لذا حق تمسک به اطلاق متعلق امر را ندارید .

دلیل صاحب کفایه : اطلاق مقامی

اطلاق مقامی یعنی عدم البیان فی مقام البیان ، بیان علی العدم .

یعنی اگر برای ما احراز شود که مولا در مقام بیان تمامی اموری است که در غرضش دخالت دارد هم اموری که اخذ ان در متعلق ممکن است و هم ممکن نیست ، اگر با وجود این که مولی در مقام بیان است بعضی از امور را ذکر نکند ، نشانه ی این است که این بعض الامور دخالتی در غرض مولی ندارند .

توضیح : اگر برای ما احراز و کشف بشود که مولا در مقام بیان است . بیان تمام چیزهایی که در غرضش دخالت دارد . هم در مقام بیان آن چیزهایی است که اخذش در متعلق امر ممکن نیست وهم در مقام بیان چیزهایی است که اخذش در متعلق ممکن هست یعنی مولی در مقام بیان هر چیزی که هست و نیست ، هست . ولی با این حال بعضی از امور را نگفت ، از این کشف می شود که این بعض الامور را نمی خواهد . چون اگر می خواست باید بیان می کرد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما اگر احراز نشد که در مقام بیان است ، نوبت به اصل عملی می رسد زیرا دست مان از امارات کوتاه شده است .

سوال : مقتضی اصل عملی چیست ؟

جواب : در این که مقتضای اصل عملی چیست ، دو نظریه است :

- **نظریه ی اول :** مقتضای اصل عملی ، توصلیت است بخاطر اصاله البرائه .
- **نظریه ی دوم :** مقتضای اصل عملی ، تعبدیت است بخاطر اصاله الاحتیاط

دلیل :

- **صغری :** شک در ما نحن فیه (شک در این که قصد قربت لازم هست یا نیست) شک در سقوط تکلیف نه شک در ثبوت تکلیف
- **کبری :** و شک در سقوط تکلیف مجرای احتیاط است
- **نتیجه :** پس شک در ما نحن فیه مجرای احتیاط است

مثال : شارع فرمود : اعتق رقبه . تا شارع این را فرمود ، عتق رقبه بر گردن ما آمد و بر ما واجب است پس الاشتغال الیقینی امد . حالا اگر عتق رقبه را بدون قصد قربت انجام دادیم شک می کنیم که فراغ ذمه پیدا می کنیم یا خیر ، عقل می گوید تکلیف که مسلم بود الان شک در سقوط تکلیف دارید و شک در سقوط تکلیف مجرای احتیاط است

فلا مجال (اشکال بر کلام شیخ انصاری در قانون در واجبات) **للاستدلال بإطلاقه** (پس مجالی نیست برای استدلال کردن به واسطه ی اطلاق امر – مراد از اطلاق ، اطلاق لفظی است و مراد از امر ، صیغه نیست بلکه ماده یعنی متعلق است) **و لو کان مسوقا فی مقام البیان** (اگرچه بوده باشد این اطلاق ، آورده شده باشد در مقام بیان) **علی عدم** (متعلق به استدلال) **اعتباره** (استدلال کردن بر معتبر نبودن قصد امر) **کما هو** (همان طور که این عدم مجال) **أوضح من أن یخفی** (زیرا تقیید به قصد الامر محال است بنابراین اطلاق هم می شود محال چون رابطه ی تقیید و اطلاق ، ملکه و عدم است) **فلا یکاد یصح التمسک به** (پس صحیح نمی باشد تمسک کردن به اطلاق امر) **إلا فیما** (قیودی که) **یمکن اعتباره** (قیود) **فیه** (مگر در قیودی که ممکن می باشد معتبر دانستن ان قیود در مامور به – من شک دارم که سوره لازم هست یا نیست . این جا شیخ انصاری می تواند تمسک کند به اطلاق صل و بگوید سوره لازم نیست . چون متعلق می تواند مقید به سوره بشود و حالا که مقید نشده معلوم می شود که مطلق است و سوره لازم نیست اما در ما نحن فیه قصد الامر نمی تواند بیاید)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فانقدح بذلک (روشن شد به واسطه ی عدم صحیح بودن تمسک) **أنه لا وجه لاستظهار التوصلیة من إطلاق الصیغة بمادتها** (وجهی نیست برای استظهار کردن توصلیت (کشف کردن توصلیت) از مطلق بودن صیغه به وسیله ی ماده ی صیغه) **و** (بعضی از امور دیگر هم هست که آنها هم عین قصد الامر هستند مثل قصد الوجه (قصد وجوب یا قصد استحباب) . قصد الوجه اخذش در متعلق امر ممکن نیست و مولا نمی تواند بگوید صل مع قصد الوجوب زیرا این قصد الوجوب از خود همین امر امده است پس همان طور که اخذ قصد الامر به دلیل دو مشکل قبلی در متعلق امر ممکن نیست ، اخذ قصد الوجه در متعلق امر به همان دو دلیل ممکن نیست . بنابراین کسی نمی تواند به اطلاق صل تمسک کند و بعد بگوید ماده مقید به قصد الوجه نشده پس ماده مطلق است پس قصد الوجه در عبادت لازم نیست . کسی نمی تواند این را بگوید زیرا تقیید محال است پس اطلاق هم محال است) **لا لاستظهار** (نیست وجهی برای کشف کردن معتبر نبودن امثال وجه) **عدم اعتبار مثل الوجه مما هو ناشئ من قبل الآمر** (از ان چیز هایی که آن چیز ناشی می شود از ناحیه ی امر) **من إطلاق** (متعلق به استظهار – کشف کردن معتبر نبودن امثال وجه از اطلاق ماده در عبادت) **المادة فی العبادة لو شک فی اعتباره فیها** (در صورتی که شک بشود در معتبر بودن مثل وجه در عبادت)

نعم (بیان دلیل صاحب کفایه بر این که قانون در واجبات ، توصلی بودن است) **إذا کان الآمر** (زمانی که بوده باشد آمر) **فی مقام** (در یک جایگاهی) **بصدد بیان تمام ما له دخل فی حصول غرضه** (و به صدد بیان کردن تمامی اموری است که برای آن امور دخالتی است در حاصل شدن غرض آمر – یعنی برای ما اثبات شود که مولا می خواهد هر چیزی که هست و نیست را می خواهد بیان کند) **و إن لم یکن له** (ما له دخل فی حصول غرضه) **دخل فی متعلق أمره** (اگر چه نباشد برای آن امور دخالتی در متعلق امر آمر مثل قصد الامر) **و معه** (کون الامر فی مقام البیان) **سکت فی المقام** (ساکت بشود آمر در آن جایگاه) **و لم ینصب دلالة علی دخل قصد الامتثال فی حصوله** (و قرار ندهد قرینه ای را بر دخالت داشتن قصد الام در حصول غرض) **کان هذا** (می باشد این سکوت قرینه بر دخالت نداشتن قصد امتثال در غرض آمر) **قرینة علی عدم دخله فی غرضه و إلا** (اگر این سکوت قرینه نباشد – یعنی اگر قصد الامر را بخواهد اما سکوت بکند) **لکان سکوته نقضا له** (هر آینه می باشد سکوت آمر ، نقض غرض و خلاف حکمت است) **و خلاف الحکمة فلا بد** (در چه صورتی می توانستیم اطلاق مقامی را اجرا کنیم ؟ در صورتی که اثبات شود مولی در مقام بیان است اما اگر مقام بیان برای ما احراز نشد حق تمسک به اطلاق مقامی نداریم و نوبت به اصل عملی می رسیم) **عند الشک و عدم إحراز هذا المقام** (هنگام شک و محرز نشدن در مقام بیان بودن) **من الرجوع إلی ما یقتضیه الأصل** (ناچاریم از رجوع کردن به چیزی که اقتضی می کند آن چیز را اصل عملی) **و یستقل به العقل** .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فاعلم أنه لا مجال هاهنا (در اعتبار قصد الامر) **إلا لأصالة الاشتغال** (نیست مجالی این جا مگر برای احتیاط – صاحب کفایه می فرماید ولو ما در اقل و اکثر ارتباطی قائل به برائت بشویم اما این جا قائل به احتیاط می شویم زیرا در اقل و اکثر ارتباطی شک در ثبوت تکلیف است اما در این جا شک در سقوط تکلیف است) **و لو قیل بأصالة البراءة** (هرچند گفته شود به اصاله البرائه در موردی که دائر شود امر بین اقل و اکثر ارتباطی) **فیما إذا دار الأمر بین الأقل و الأکثر الارتباطیین و ذلک** (اصاله الاشتغال در این جا) **لأن الشک هاهنا** (در اعتبار قصد الامر) **فی الخروج عن عهدة التکلیف** (شک در خارج شدن از عهده ی تکلیف است یعنی آن تکلیفی که می دانیم بر گردن ما آمده است ایا از عهده ی ان تکلیف خارج شدیم یا خیر) **المعلوم مع استقلال العقل بلزوم الخروج عنها** (با این که عقل استقلال دارد به لازم بودن خارج شدن از تکلیف) **فلا یکون العقاب مع الشک** (پس نمی باشد عقاب با شک در خروج از عهده ی تکلیف) **و عدم إحراز الخروج عقابا بلا بیان** (نمی باشد این عقاب ، عقاب بدون بیان و نمی باشد مواخذه بر این عدم احراز خروج یک عقاب بدون برهان) **و المؤاخذة علیه بلا برهان ضرورة** (علت برای فلایکون) **أنه بالعلم بالتکلیف** (زیرا با علم به تکلیف – وجوب عتق رقبه) **تصح المؤاخذة علی المخالفة** (صحیح می باشد مواخذه کردن بر مخالفت و بر خارج نشدن از عهده تکلیف) **و عدم الخروج عن العهدة لو اتفق عدم الخروج عنها بمجرد الموافقة بلا قصد القربة .**

نوار ۹۸ : صیغه ی امر : اتمام واجب توصلی و تعبدی

اگر شارع به ما بفرماید : اعتق رقبه . به مجرد گفتن این جمله عتق رقبه می شود واجب . لکن شک می کنیم که عتق رقبه واجب توصلی است یا تعبدی . اگر تعبدی باید باید عتق رقبه را با قصد قربت انجام بدهیم اما اگر توصلی باشد همین که عتق رقبه را انجام بدهید با هر قصدی ، بری الذمه می شوید . این جا مقتضای اصل عملی چیست ؟ گفتیم دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (مشهور)** : این جا مجرای برائت است زیرا :
  - ❖ **صغری** : این جا شک در اصل تکلیف است
  - ❖ **کبری** : و شک در اصل تکلیف مجرای برائت است
  - ❖ **نتیجه** : این جا مجرای برائت است
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه)** : این جا مجرای احتیاط است دلیل : زیرا
  - ❖ **صغری** : شک در تعبدی بودن و توصلی بودن شک در سقوط تکلیف است

توضیح : چرا شک در تعبدی بودن و توصلی بودن ، شک در سقوط تکلیف است ؟ زمانی که شارع ما را امر می کند به یک عملی ، موضوع تکلیف کاملا برای ما روشن است یعنی تمام اجزاء و شرایط را می دانیم و قصد قربت هم که نه جزء است و شرط است برای موضوع

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

تکلیف . این را قبلا ثابت کردیم . پس موضوع تکلیف که عتق رقبه باشد کاملا برای ما روشن است اما شک می کنیم که اگر عتق رقبه را بدون قصد قربت انجام بدهیم ایا آن تکلیفی که بر گردن ما آمده است ، ساقط می شود یا نمی شود . این می شود شک در سقوط تکلیف

- **کبری :** و شک در سقوط تکلیف مجرای احتیاط است .
- **نتیجه :** شک در تعبدی بودن و توصلی بودن ، مجرای احتیاط است .

اشکال به صاحب کفایه :

شمای صاحب کفایه در جلد دوم در باب اقل و اکثر ارتباطی قائل به برائت هستید (مثلا شک می کنید سوره جزء نماز هست یا نیست) اما در این جا قائل به احتیاط هستید . مگر چه فرقی است بین این مساله و آن مساله ؟

جواب اشکال : بین این دو مساله ، فرق است . در اقل و اکثر ارتباطی ، شک در ثبوت تکلیف است و شک در ثبوت تکلیف مجرای برائت است یعنی نمی دانیم وجوب رفته روی نماز با سوره یا رفته است روی نماز بی سوره . یعنی تکلیف به سوره تعلق می گیرد یا نمی گیرد لذا شک در ثبوت تکلیف است اما در این جا تکلیف به تمامی اجزاء و شرایط می خورد

نکته : این اموری که بعد از امر پیدا می شوند به استثنای قصد الامر (یعنی شارع اول باید امر بکند بعد این امور پیدا بشوند) مثل قصد الوجه (وجه یعنی واجب یا مستحب) و قصد التمییز (معرفه المامور به بعینه یعنی مامور به را کاملا بشناسید به طوری که وقتی که می خواهد مامور به را انجام بدهد ، این مامور به را از حیث این که مامور به است انجام بدهد) ، صاحب کفایه درباره ی این امور دو بیان دارد با دو نتیجه ی متفاوت : ایا قصد الوجه در عبادت لازم هست یا نیست (مثلا لازم است که این طور بگویم : می خوانم نماز صبح واجب یا لازم نیست) ایا قصد تمییز در عبادت لازم هست یا نیست .

- **بیان اول : تمسک به احتیاط :** اگر شارع امر کرد به یک عملی و فرمود اعتق رقبه . شک می کنیم که قصد وجه در عتق رقبه لازم هست یا نیست . اگر لازم باشد باید این طور عتق رقبه بکنید : من عتق رقبه ی واجب می کنم . ایا قصد تمییز در عتق رقبه لازم هست یا نیست . در این جا تمسک می کنیم به احتیاط . عین تمسک به احتیاطی که در قصد الامر کردیم در نتیجه قصد الوجه و قصد التمییز لازم است یعنی باید قصد وجه و قصد تمییز بکنید تا یقین پیدا کنید به برائت ذمه
- **بیان دوم : تمسک به اطلاق مقامی :** زمانی که شارع ما را امر می کند به یک عملی مثلا می فراید اعتق رقبه . این که برای امتثال این امر شارع قصد الوجه و قصد التمییز لازم باشد مورد غفلت اکثر مردم است وقتی که شارع می فرماید صل ، برای اطاعت کردن این امر شارع قصد الوجه و تمییز لازم باشد اکثر مردم از این

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

غافل هستند (تازه محققین داخل آن گیز هستند که این ها معنایشان چیست چه برسد به مردم) حالا که غافل هستند اگر شارع قصد الوجه و تمییز را بخواهد باید بیان بکند شارع زیرا از طرف می خواهد و از طرفی هم در ذهن مردم نیست و اگر بیان نکند می شود نقض غرض . لذا اگر بیان نکرد معلوم می شود که نمی خواهد در نتیجه قصد الوجه و قصد التمییز لازم نیست زیرا در هیچ آیه و روایت نداریم که این ها لازم هستند .

از بین این دو بیان ، در طول هم هستند یعنی بیان اول بعد از بیان دوم است یعنی اگر دست ما از اطلاق مقامی کوتاه شد نوبت به احتیاط می رسد

اشکال : می گوییم شمای صاحب کفایه در باب اقل و اکثر ارتباطی از نظر عقلی قائل به احتیاط و از نظر شرعی قائل به برائت شرعی هستید . در ما نحن فیه یعنی شک در تعبدیت و توصلیت ، از نظر عقلی قائل به احتیاط شدید ، سوال ما این است که چه مانعی وجود دارد که در این جا هم از لحاظ شرعی قائل به برائت بشوید ؟ یعنی این جا هم بشود عین انجا ، این چه مشکلی دارد ؟

جواب : ایشان می فرماید در این جا که شک دارید قصد قربت در این واجب لازم هست یا نیست ، جای برائت شرعی نیست زیرا برائت شرعی در چیزی جاری می شود که این شرط را داشته باشد : مرفوع شارع باید از طرف شارع قابلیت نصب داشته باشد یعنی شارع با حدیث رفع چیزی را می تواند بردارد که خود شارع بتواند این چیز را قرار بدهد . در اقل و اکثر ارتباطی شارع می تواند خودش سوره را بگذارد لذا می تواند با حدیث رفع سوره را بردارد اما در ما نحن فیه ایا شارع می تواند قصد الامر را بگذارد ؟ خیر نمی تواند بگذارد نه به عنوان جزء و نه به عنوان شرط . لذا قابل رفع هم نیست .

به بیان دیگر (نوار ۹۹) :

در واقع ایشان می فرماید قیاس این جا به اقل و اکثر ارتباطی ، قیاس مع الفارق است .

توضیح در ضمن دو مرحله :

- **مرحله ی اول (بررسی ما نحن فیه) :** مرفوع به وسیله ی حدیث رفع در ما نحن فیه چیست ؟ ما در ما نحن فیه شک داریم که در واجب قصد قربت لازم هست یا لازم نیست ، به وسیله ی حدیث رفع چه چیزی را می خواهیم برداریم ؟ در این که مرفوع به وسیله حدیث رفع در ما نحن فیه ، دو احتمال وجود دارد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **احتمال اول :** یحتمل مرفوع ، دخالت قصد قربت در غرض باشد . غرض یعنی مصلحت پیدا کردن فعل . یعنی ما شک می کنیم که ایا قصد قربت در مصلحت پیدا کردن این عمل دخالت دارد یا ندارد . بعد بخواهیم با حدیث رفع این دخالت داشتن را برداریم و بگوییم ان شا الله این قصد قربت در مصلحت پیدا کردن عمل دخالتی ندارد : این احتمال باطل است یعنی ما به وسیله ی حدیث رفع نمی توانیم بگوییم قصد قربت دخالتی در مصلحت پیدا کردن فعل ندارد . چرا چنین چیزی نمی توانیم بگوییم :

قسمت اول :

- **صغری :** دخالت داشتن قصد قربت در غرض ، امر تکوینی خارجی است

  توضیح : یعنی در خارج و واقع با قطع نظر از شارع ، این قصد قربت یا دخالت در مصلحت دارد یا دخالت ندارد . پس این دخالت قصد قربت در مصلحت یک امر خارجی است و در دست شارع نیست .
- **کبری :** امر تکوینی خارجی قابل جعل شارع نیست
- **نتیجه :** دخالت قصد قربت در غرض ، قابل جعل شارع نیست

قسمت دوم :

- **صغری :** دخالت قصد قربت در غرض ، قابل جعل شارع نیست
- **کبری :** و چیزی که قابل جعل شارع نیست ، شارع نمی تواند آن را بردارد . چون شارع چیزی را می تواند بردارد به وسیله ی حدیث رفع ، که شارع بتواند ان را نصب و جعل کند .
- **نتیجه :** دخالت قصد قربت در غرض ، شارع نمی تواند ان را بردارد

- **احتمال دوم :** یحتمل مرفوع به وسیله ی حدیث رفع ، دخالت قصد قربت در متعلق امر باشد یعنی ما شک داریم قصد قربت در متعلق امر اخذ شده است یا خیر ، حدیث رفع را جاری کنیم و

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بگوییم ان شاء الله اخذ نشده است . حدیث رفع این را نیز نمی تواند بردارد زیرا شارع به وسیله حدیث رفع چیزی را می تواند بردارد که قابلیت گذاشتن را داشته باشد یعنی شارع بتواند ان را قرار بدهد در حالی که شارع قصد الامر و قصد قربت را نمی تواند در متعلق امر اخذ کند چون محال است بنابراین قابلیت رفع هم ندارد .

- **مرحله ی دوم (بررسی اقل و اکثر ارتباطی)** : مرفوع به حدیث رفع در اقل و اکثر ارتباطی چیست ؟ در این جا دو احتمال وجود دارد :
  - **احتمال اول** : یحتمل مرفوع ، دخالت سوره در غرض (مصلحت پیدا کردن فعل) باشد یعنی شک می کنیم سوره در مصلحت پیدا کردن فعل دخالت دارد یا ندارد . بعد بگوییم ان شا الله دخالت ندارد . این احتمال باطل است به همان دلیلی که در مرحله ی اول بیان شد که دخالت سوره در غرض یک امر تکوینی خارجی است . و امر خارجی قابل جعل شارع نیست در نتیجه قابل رفع توسط شارع نیست .
  - **احتمال دوم** : یحتمل مرفوع ، دخالت سوره در متعلق امر باشد یعنی ما شک می کنیم که سوره در متعلق امر اخذ شده یا اخذ نشده بعد بگوییم ان شاء الله اخذ نشده . این ممکن است . چون قابل جعل شارع است و شارع می تواند سوره را در متعلق امر اخذ بکند و امر را ببرد روی صلاه با سوره و به دلیل این که قابل جعل شارع است ، قابل رفع شارع هم هست .

حالا که با حدیث رفع دخالت سوره در متعلق امر برداشته شد پس معلوم می شود که امر نرفته روی مرکب با این مشکوک یعنی نماز با سوره پس [۶۳] امر شارع رفته روی اقل یعنی نماز بدون سوره .

نتیجه نهایی بحث : صاحب کفایه فرمود مقتضای اطلاق مقامی ، توصلی بودن واجب است و در مرحله ی بعد ، مقتضای اصل عملی (احتیاط عقلی) ، تعبدیت واجب است

و (بیان اول) **هکذا** (احتیاط عقلی واجب است – این چنین است) **الحال** (وضعیت) **فی کل ما شک دخله فی الطاعة** (در هر چیزی که شک می شود دخالت ان چیز در اطاعت – یعنی هر چیزی که ما احتمال

[۶۳] با این پس می شود اصل مثبت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می دهیم که اگر عمل را با آن چیز انجام بدهیم اطاعت مولی محقق می شود در مورد این چیز باید احتیاط کرد) **و الخروج به عن العهدهٔ** (و هر چیزی که شک می شود که دخالت داشته باشد در خارج شدن به وسیله آن چیز از عهده ی تکلیف) **مما لا یمکن اعتباره فی المأمور به کالوجه و التمییز** (از ان چیزی که ممکن نمی باشد در نظر گرفتن آن چیز در مامور به مثل قصد الوجه و قصد التمییز) .

نعم (استدراک از وجوب احتیاط) **یمکن أن یقال إن کل ما ربما یحتمل بدوا دخله فی الامتثال أمرا** (هر چیزی که احتمال داده می شود بدوا (احتمال بدوی) دخالت داشتن آن چیز در امتثال امر یعنی هر چیزی که ما احتمال می دهیم در امتثال و اطاعت امر لازم است) **و کان مما یغفل عنه غالبا العامهٔ** (و بوده است آن چیز از آن چیزهایی که غفلت می کنند از آن چیز غالب مردم) **کان** (خبر ان کل ما) **علی الآمر بیانه** (می باشد بر آمر بیان کردم آن چیز و نصب کردن قرینه ای بر داخل بودن آن چیز در واقع و غرض) **و نصب قرینهٔ علی دخله واقعا و إلا** (اگر آمر بیان نکند) **لأخل بما هو همه و غرضه** (قطعا آمر اخلال ورزیده است به چیزی که آن چیز غرض است یعنی اگر آمر قرینه را بیان نکند به غرضش اخلال ورزیده است) **أما إذا لم ینصب دلالهٔ علی دخله** (اما اگر نصب نکند آمر قرینه ای را بر دخالت آن چیز در غرض) **کشف عن عدم دخله** (کشف می کند این عدم نصب از دخالت نداشتن آن چیز) **و بذلک** (این که عدم نصب کاشف از دخالت نداشتن است) **یمکن القطع بعدم دخل الوجه و التمییز فی الطاعهٔ بالعبادهٔ** (ممکن است قطع پیدا کردن به دخالت نداشتن قصد وجه و قصد تمییز در اطاعت کردن به وسیله ی عبادت) **حیث** (علت برای قطع به عدم دخل – چرا قطع پیدا می کنیم به دخالت نداشتن) **لیس منهما عین و لا أثر فی الأخبار و الآثار** (زیرا نیست از قصد وجه و قصد تمییز ، عینی (یعنی مدلول مطابقی روایات نیست) و نه اثری (یعنی روایات به صورت التزامی این دو را بیان نکرده اند)) **و کانا مما یغفل عنه العامهٔ** (و می باشند قصد وجه و قصد تمییز از آن چیزهایی که غافل می شوند از ان چیز مردم) **و إن احتمل اعتباره بعض الخاصهٔ فتدبر جیدا** (هرچند احتمال داده است در نظر گرفتن قصد الوجه و قصد التمییز را بعضی از شیعه یعنی سید مرتضی)

ثم (بیان اشکال – خب شما این جا هم مثل باب اقل و اکثر ارتباطی بشوید یعنی عمان طور که انجا عقلا احتیاطی و شرعا برائتی شدید در این جا هم همین را بگویید) **إنه لا أظنک أن تتوهم و تقول** (و گمان نمی کنم تورا که خیال بکنی و بگویی) **إن أدلهٔ البراءهٔ الشرعیهٔ مقتضیهٔ لعدم الاعتبار** (به تحقیق ادله ی برائت شرعی اقتضی می کنند معتبر نبودن قصد قربت در واجب مشکوک را) **و إن کان قضیهٔ الاشتغال عقلا هو الاعتبار** (اگرچه بوده باشد مقتضی اشتغال عقلی ، معتبر بودن قصر قربت است) **لوضوح** (علت برای لااظن) **أنه لا بد فی عمومها من شیء** (خبر لا – ناچاریم در شامل شدن ادله برائت شرعی از یک شی ای یعنی ادله برائت شرعیه چیزی را می تواند بردارد که قابل نصب و رفع شرعی باشد) **قابل للرفع و الوضع شرعا** (که آن شی قابلیت داشته باشد برای رفع و وضع شرعی) **و لیس** (و نیست شی ای که قابلیت رفع و وضع شرعی را داشته باشد در مساله ی ما) **هاهنا** (در ما نحن فیه یعنی بحث قصد الامر) **فإن دخل**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قصد القربة و نحوها (مثل قصد قربت یعنی قصد وجه و قصد تمییز) **فی الغرض** (همانا دخالت داشتن قصد قربت و مثل قصد قربت در غرض – مراد از غرض مصلحت است) **لیس بشرعی بل واقعی** [۶۴] (شرعی نیست بلکه واقعی است – یعنی شارع نیامده است این قصد قربت را جعل بکند که دخالت داشته باشد در مصلحت این ربطی به شارع ندارد بلکه یک امر خارجی و واقعی است یعنی با قطع نظر از شارع و در واقع عمل با قصد قربت یا مصلحت دارد یا ندارد) **و** (می گوید خب با حدیث رفع ، سوره هم برمی دارید با این که دخالت سوره واقعی است . می گوییم بله دخالت سوره در غرض واقعی است و قابل جعل نیست اما دخالت سوره در متعلق قابل جعل است در نتیجه قابل رفع هم هست) **دخل الجزء و الشرط فیه** (و دخالت جزء و شرط در غرض) **و إن کان کذلک** (اگر چه این دخل این چنین است یعنی واقعی است و شرعی نیست) **إلا أنهما قابلان** (در صورتی که در متعلق امر باشند) **للوضع و الرفع شرعا** (مگر این که جزء و شرط قابلیت دارند برای وضع و رفع شرعی) **فبدلیل الرفع** (شک می کنیم سوره در متعلق امر اخذ شده یا نشده می گوییم ان شاء الله اخذ نشده چس امر خورده است به اقل – پس به واسطه ی دلیل و حدیث رفع) **و لو کان أصلا** (اگرچه بوده باشد این دلیل رفع ، اصل عملی – این یک مسامحه است) **یکشف** (کشف می شود به واسطه ی حدیث رفع) **أنه لیس هناک أمر فعلی** (نیست در اقل و اکثر امر فعلی) **بما** (به مرکبی که) **یعتبر فیه المشکوک** (که لازم می باشد در این مرکب مشکوک – امر فعلی نخورده است به مرکب با سوره) **یجب** (صفت برای امر فعلی) **الخروج عن عهدته** (امر فعلی ای که واجب می باشد خارج شدن از عهده ی این امر فعلی) **عقلا بخلاف المقام** (بر خلاف ما نحن فیه – شک در قصد قربت) **فإنه علم بثبوت الأمر الفعلی** (یقین می باشد به ثابت بودن امر فعلی به مامور به مشخص – یعنی ما یقین داریم به یک امر فعلی و نقد مثل صل و حدیث رفع هم هنری از خودش نشان نمی دهد شک می کنیم که اگر این عملی که امر رفته روی ان را بدون قصد قربت انجام بدهیم بری الذمه می شویم یا نمی شویم . عقل می گویند باید احتیاط جاری بشود) **کما عرفت فافهم** [۶۵]

نوار ۹۹ : صیغه ی امر : بحث ششم : مقتضای اطلاق صیغه ی امر

اگر ما در یک واجبی شک کردیم که نفسی است یا غیری ، اگر صیغه ی امر مطلق بود ، واجب نفسی می فهمیم زیرا واجب غیری محتاج به قید است . اعتق رقبه . شک می کنیم این وجوب عتق ، نفسی است یا غیری و قیدی هم در کار نیست می گوییم حتما نفسی است زیرا اگر غیری باشد قید می خورد و این طور می شود : اعتق رقبه اگرچیز دیگری واجب باشد این هم به عنوان مقدمه ی آن چیز ، واجب است .

اگر در یک واجبی شک کردیم که تعیینی است یا تخییری ، مقتضی اطلاق صیغه تعیینی است زیرا تخییری نیازمند به قید است یک او یا امایی باید وجود داشته باشد

---

[۶۴] نائینی برای این کلمه ی واقعی ۸ صفحه توضیح داده است

[۶۵] اجود التقریرات ج ۱ ص ۱۱۸

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اگر در یک واجبی شک کردیم که عینی است یا کفایی ، مقتضی اطلاق صیغه عینی است زیرا کفایی قید دارد

به بیان دیگر (نوار ۱۰۰) : مقتضای اطلاق صیغه این است که :

اولا وجوب در صورت مشتبه شدن بین نفسی و غیری ، نفسی باشد زیرا غیری احتیاج به قید دارد و قیدش : وجوب شی دیگر است .

توضیح : واجب در یک تقسیم بر ۳ نوع است :

- **نوع اول** : برخی واجبات را یقین داریم که واجب نفسی (ما وجب لنفسه) هستند مثل نماز
- **نوع دوم** : برخی از واجبات را یقین داریم که واجب غیری (ما وجب لغیره یعنی وجوبش بخاطر وجوب غیر است و چون غیر واجب شده است این هم واجب شده) هستند مثل وضو
- **نوع سوم** : برخی از واجبات مشکوک هستند . شارع فرموده است اعتق رقبه . بعد شک می کنیم عتق رقبه واجب نفسی است یا غیری . می خواهیم ببینیم مطلق بودن صیغه ی امر چه اقتضایی دارد ؟ مقتضای وجوب نفسی است یا وجوب غیری ؟ می فرماید مقتضی وجوب نفسی است زیرا وجوب غیری احتیاج به قید دارد . و اگر واجب غیری بود شارع باید این طور می فرمود : اعتق رقبه ان وجب فلان شی

ثانیا وجوب در صورت مشتبه شدن بین تعیینی و تخییری ، تعیینی باشد زیرا تخییری احتیاج به قید دارد و قیدش : عدم انجام شی دیگر است . مثلا شارع فرموده است اعتق رقبه بعد شک می کنیم این عتق رقبه ، واجب تعیینی است یا تخییری ، مقتضی مطلق بودن اعتق رقبه ، تعیینی است زیرا تخییری محتاج به قید است

ثالثا وجوب در صورت مشتبه شدن بین عینی و کفایی ، عینی باشد زیرا کفایی احتیاج به قید دارد و قیدش : عدم انجام مکلف دیگر است .

المبحث السادس :

قضیهٔ إطلاق الصیغهٔ (مقتضای مطلق بودن صیغه) **کون الوجوب نفسیا تعینیا عینیا** (بودن وجوب نفسی ، تعیینی ، عینی است) **لکون کل واحد مما یقابلها** (به دلیل این که هر یک از مقابلات این سه) **یکون فیه تقیید الوجوب** (می باشد در هر یک ، مقید شدن وجوب) **و تضیق دائرته** (و ضیق شدن دائره ی وجوب) **فإذا کان فی مقام البیان و لم ینصب قرینهٔ علیه** (پس هنگامی که بوده باشد مولی در مقام بیان و نصب نکند مولی قرینه ای بر تقید) **فالحکمهٔ تقتضی کونه مطلقا** (پس حکمت اقتضی می کند بودن وجوب را مطلق یعنی مقدمات حکمت اقتضی می کنند که آن وجوب مطلق و بدون قید باشد) **وجب هناک**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شیء آخر (در واجب نفسی) **أو لا أتی بشیء آخر** (در واجب تخییری) **أو لا أتی به آخر أو لا** (در واجب عینی و کفایی) **کما هو واضح لا یخفی.**

نوار ۱۰۰ : ادامه ی صیغه ی امر : امر عقیب الحظر – مره و تکرار

در این امر بعد از نهی (یا امر بعد از توهم نهی) ۸ نظریه وجود دارد که محقق رشتی تمام این نظریات را ذکر کرده اما صاحب کفایه ۴ نظریه را ذکر کرده است .

درباره ی امر بعد از نهی یا امر بعد از توهم نهی ، در این کتاب به ۴ نظریه اشاره شده است :

- **نظریه ی اول (مشهور)** : ظهور در اباحه ی بالامعنی الاخص دارد . اول شارع نهی می کند از صید و می گوید در حال احرام حق صید ندارید بعد می فرماید اذا حللتم فاصطادوا . فاصطادوا صیغه ی امر است که بعد از نهی واقع شده . مشهور می گویند این امر ظهور در اباحه ی بالمعنی الاخص است یعنی جایز است می خواهی صید بکن و می خواهی صید نکن
- **نظریه دوم (فخر رازی)** : ظهور در وجوب دارد یعنی بعد از این که محل شدید صید کردن واجب می شود
- **نظریه ی سوم (عضدی)** : اگر امر به زوال علت نهی معلق شده ، ظهور در حکم قبل از نهی دارد و اگر معلق نشده است ، ظهور در وجوب دارد .

اول خداوند می فرماید اگر محرم شدید ، صید حرام است بعد می فرماید اذا حللتم فاصطادوا . این صید کردن الان معلل شده است به زوال علت نهی یعنی می گوید اگر آن علت زائل شد یعنی اگر محرم شدن زائل شد و محل شدید ، صید کنید . این جا می گویند این اصطادوا ظهور دارد در حکم قبل از نهی ، یعنی قبل از این که محرم بشوید و صید بشود حرام ، صید کردن جایز بود لذا این امر ظهور در جواز دارد .

- **نظریه ی چهارم (صاحب کفایه)** : اگر امر همراه با قرینه ی معینه باشد ، بر طبق قرینه عمل می شود و الا مجمل است .

المبحث السابع : وقوع الأمر عقیب الحظر

أنه اختلف القائلون بظهور صیغة الأمر فی الوجوب (اختلاف دارند کسانی که قائل هستند به ظهور صیغه ی امر در وجوب) **وضعا** (قید برای ظهور – کسانی که می گویند ظهور در وجوب دارد حال این ظهور ، یک ظهور وضعی است (یعنی صیغه امر برای وجوب وضع شده) یا این ظهور یک ظهور انصرافی است یعنی صیغه ی امر انصراف به وجوب دارد) **أو إطلاقا** (انصرافا) **فیما** (متعلق به اختلف – اختلاف دارند در موردی که واقع شود امر بعد از نهی یا در مقام توهم کردن نهی) **إذا وقع عقیب الحظر أو فی مقام توهمه علی أقوال** (متعلق به اختلف – بر چند قول) **نسب إلی المشهور ظهورها** (ظهور داشتن صیغه در اباحه ی بالمعنی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

الاخص) **فی الإباحة و إلی بعض العامة ظهورها فی الوجوب و إلی بعض تبعیته** (صیغه ی امر) **لما قبل النهی إن علق الأمر بزوال علة النهی إلی غیر ذلک** (نسبت داده شده است به بعضی ، تبعیت کردن صیغه ی امر امر ، حکمی که قبل از نهی بودن است اگر معلق بشود امر به زائل شدن علت نهی)

و التحقیق (صاحب کفایه می فرماید این ۳ نظریه رفته اند در جاهایی که امر بعد از نهی به کار رفته است و این جاها را دیده اند ، و هر کسی از این جاها یک برداشتی کرده است . صاحب کفایه می فرماید نباید بروید این جاها را نگاه کنید زیرا در تمام این جاها قرینه وجود دارد لذا نمی شود به این استعمالات مختلفه استدلال کنید) **أنه لا مجال للتشبث بموارد الاستعمال** (مجالی نیست برای استدلال کردن این قائلین به موارد استعمال) **فإنه** (علت برای لامجال – کم است موردی از موارد که باشد آن مورد خالی از قرینه ی بر وجوب یا اباحه یا تبعیت) **قل مورد منها یکون خالیا عن قرینة علی الوجوب أو الإباحة أو التبعیة و مع فرض التجرید عنها** (و با فرض خالی بودن از قرینه) **لم یظهر بعدُ** (بعد یعنی بعد از فرض تجرید – ظاهر نیست بعد از فرض تجرید) **کون عقیب الحظر موجبا لظهورها فی غیر ما** (وجوب) **تکون ظاهرة فیه** (ظاهر نیست بودن بعد از نهی موجب برای ظهور صیغه در غیر وجوبی که می باشد صیغه ی امر ظاهر در ان وجوب – یعنی بعد از نهی واقع شدن سبب نمی شود که ظهور پیدا کند در غیر وجوب یعنی مجمل است)

غایة الأمر یکون موجبا لإجمالها (نهایت امر می باشد وقوع بعد از نهی ، موجب برای مجمل بودن صیغه ی امر) **غیر ظاهرة فی واحد منها** (در حالی که ظهور ندارد در هیچ یک از این معانی مگر به وسیله ی قرینه ی دیگری) **إلا بقرینة أخری** (چرا می گوید قرینه ی دیگری و از این کلمه ی دیگری استفاده کرده ؟ زیرا این جا پای دو قرینه در کار است . می خواهیم ببینیم غیر از همین واقع شدن بعد از نهی ، قرینه ی دیگری هست یا نیست) **کما أشرنا.**

مطلب دوم : مره و تکرار – بهترین کسی که اقوال را این جا مطرح کرده است ، صاحب معالم در معالم است

مثلا وقتی کسی به شما می گوید صل صلاه الظهر ایا دال بر مره دارد یعنی فقط یک بار نماز ظهر بخوان ، یا دال بر تکرار است . در این مساله ۵ نظریه است اما صاحب کفایه فقط نظریه ی خودش را بیان می کند و آن این است که نه دال بر مره است و نه دال بر تکرار است و دلیلش هم تبادر است زیرا صیغه ای که از دهان مولی صادر می شود دو چیز دارد : یک ماده دارد و یک هیات . متبادر از ماده ، طبیعت است که نه داخلش مره خوابیده و نه تکرار . و متبادر از هیات هم طلب ایجاد و انشائی است و داخلش نه مره خوابیده است نه تکرار .

نکته : در بحث مره و تکرار نزاع علما در چیست ؟ مرکز نزاع چیست ؟ نزاع علما در صیغه ی امر است از ناحیه ی هیاتش (یعنی بحث علما این است که ایا هیات صیغه ی امر دال بر مره است یا تکرار) یا نزاع علما در صیغه ی امر است از حیث ماده است یعنی بحث علما این است که ماده ی صیغه امر دال بر مره است یا تکرار

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

؟ مرکز نزاع روی ماده است یا هیات ؟ مرحوم صاحب کفایه [۶۶] می فرماید نزاع از نظر ماده است اما صاحب فصول می فرمایند نزاع از حیث هیات است .

در این که مرکز نزاع در بحث مره و تکرار ، چیست ، دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : مرکز نزاع در صیغه ی امر از حیث ماده است . یعنی صیغه فقط دال بر طلب است و دلالت بر طلب یک بار یا چند بار ندارد [۶۷] . یعنی اختلاف علما در این است که طلب فقط رفته است روی یک ماده یا رفته است روی چند ماده [۶۸] .
- **نظریه ی دوم (صاحب فصول)** : مرکز نزاع در صیغه ی امر از حیث هیات است . یعنی محتوای صیغه یک طلب است یا چند طلب است . یعنی یک طلب رفته روی ماده یا چند طلب رفته است روی ماده .

دلیل : (صاحب فصول با این دلیل می خواهد ماده را از محل نزاع خارج کند)

- ❖ **صغری** : ماده ی مشتقات (من جمله امر – یکی از مشتقات امر است) مصدر است
- ❖ **کبری** : مصدر به اجماع ادباء (این اجماع را سکاکی در ص ۹۳ مفتاح العلوم نقل کرده است) دال بر ماهیت و طبیعت مجرده است (مجرده یعنی بدون مره یا تکرار)
- ❖ **نتیجه** : ماده ی مشتقات من جمله امر دال بر ماهیت و طبیعت مجرده است (یعنی ماده ی مشتقات دال بر مره یا تکرار نیست) پس ماده ی مشتقات باید کنار گذاشته شود لذا فقط می ماند هیات در نتیجه مرکز نزاع می شود هیات نه ماده .

جواب به صاحب فصول : صاحب کفایه می فرماید ماده ی مشتقات ، مصدر نیست . لذا اجماع علما بر این که مصدر دال بر طبیعت مجرده است ، مستلزم دلالت ماده ی صیغه بر طبیعت مجرده نیست.

دلیل صاحب کفایه بر این که مصدر ، ماده ی مشتقات نیست (یعنی مشتقات از مصدر گرفته نشده اند) (نوار ۱۰۱) :

- ▪ **صغری** : مصدر لفظی است که معنایی با مباین با مشتقات دارد
- ▪ **کبری** : هر لفظی که یک معنایی دارد مباین با معنی مشتقات ، ماده برای مشتقات نیست
- ▪ **نتیجه** : مصدر ، ماده برای مشتقات نیست

---

[۶۶] کلام صاحب کفایه ، کلام درستی نیست لذا هم مرحوم آقاضیاء در نهایه الافکار و هم مرحوم حکیم در حاشیه کفایه دفاع کرده اند از صاحب فصول در نتیجه حق با صاحب فصول است

[۶۷] بهترین کسی که نظر صاحب کفایه را توضیح داده است محقق اصفهانی است

[۶۸] صاحب کفایه برای نظر خودش دلیل ذکر نکرده است اما رجوع کنید به نهایه الدرایه ، می بینید محقق اصفهانی بسیار خوب دلیل را بیان کرده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثلا اسد یک معنی مباین با معنی ضارب دارد . حالا موقعی که اسد یک معنایی دارد مباین با معنی ضارب پس اسد نمی تواند ماده باشد برای ضارب . حالا صاحب کفایه می گوید مَثَل مصدر نسبت به مشتقات ، مَثَل اسد نسبت به ضارب است .

مثلا ضرب و ضارب ، ضرب یک معنایی دارد مباین با معنای ضارب بنابراین ضارب نمی تواند ماده اش ضرب باشد . حالا معنی ضرب که مباین با معنی ضارب است چیست ؟ در بحث مشتق معنی ضرب را شناختید . ضرب یک معنی دارد که بخاطر همین معنی قابل حمل بر ذات نیست لذا می گویند مصدر معنی اش به شرط لا است اما مشتق یک معنی دارد که قابل حمل بر ذات است لذا می گفتند معنی مشتق ، لابشرط از حمل است . و این به شرط لا و لابشرط هم جزء معنی است بنابراین مصدر یک معنی پیدا کرد مباین با معنی مشتقات .

مصدر یک معنی به شرط لایی دارد اما مشتقات یک معنی لابشرطی دارند و این ها مباین با هم هستند لذا مصدر نمی تواند ماده و ریشه باشد برای مشتقات . لذا مشتقات از مصدر گرفته نمی شوند .

اشکال :

- **صغری :** ماده نبودن مصدر برای مشتقات ، خلاف مشهور است .
- **کبری :** و هر امری که خلاف مشهور است قابل اعتنا نیست
- **نتیجه :** پس ماده نبودن مصدر برای مشتقات ، قابل اعتنا نیست

جواب های صاحب کفایه :

- **جواب اول :** این مساله که مصدر ریشه برای مشتقات هست یا نیست ، یک مساله ی اختلافی است .

مستشکل می گفت اگر شما بگویید مصدر برای مشتقات نیست خلاف مشهور است بعد صاحب کفایه می گوید این مساله ، اختلافی است . اقای مستشکل که ادعای اجماع نکرد بلکه ادعای شهرت کرد و با اختلاف نمی شود شهرت را رد کرد . بلکه اختلاف می تواند اجماع را رد کرد .

اما کسی نمی تواند این اشکال را بر صاحب کفایه بگیرد زیرا ایشان می خواهد بگوید وقتی این مساله اختلافی شد پیش یک گروه مشهور است و آن در نزد بصریون است یعنی مشهور مطلق نیست . یعنی در جامعه از اول تا آخر یک چیز مشهور باشد نه این که جامعه گروه گروه باشد و پیش هر گروهی یک چیز مشهور است . این شهرت ارزشی ندارد . لذا ایشان می گوید چون مساله اختلافی است پس شهرت مطلق وجود ندارد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **جواب دوم :** مراد از اصل ، اصل در اشتقاق (یعنی بگوییم مصدر ریشه است برای مشتقات و مشتقات از مصدر گرفته شده است یعنی مثلا بگوییم ضارب و اضرب و مضروب از ضرب گرفته شده اند – می گوید مراد این نیست) نیست بلکه اصل در ملاحظه و وضع است (یعنی اولین چیزی که واضع در ذهنش اورده است و اولین چیزی که واضع وضع کرده است ، مصدر است)

توضیح در ضمن دو مرحله :

- **مرحله ی اول :** اولین لفظی که واضع در ذهنش می آورد و این لفظ را برای یک معنی قرار می دهد مصدر است مثلا از بین این مجموعه : ضرب ، اضرب ، ضارب و مضروب ، اولین لفظی که واضع در ذهنش می اورد و می خواهد این لفظ را برای یک معنی وضع بکند ، لفظ ضَربُ است .

نکته : مصدر وضعش شخصی است یعنی واضع این مصدر را با ماده و هیات خاصی که دارد در ذهنش می آورد و برای یک معنایی وضع می کند . مثلا این ضرب یک ماده دارد (ض ، ر ، ب) و یک هیات دارد (فَعلُ) خصوص این دو را در ذهنش می اورد و آن را برای یک معنایی وضع می کند .

- **مرحله ی دوم :** بعد از این که واضع ، مصدر را برای یک معنی وضع کرد مثلا ضرب را برای یک معنایی وضع کرد ، لفظ مصدر با ان معنایی که دارد می اورد در ذهنش ، ان وقت با ملاحظه ی این مصدر و با توجه به این مصدر به عنوان یک میزان بقیه ی مشتقات را وضع می کند . یعنی بقیه ی مشتقات را با مصدر مقایسه می کند بعد وضع می کند .

نکته : این مشتقات مثل ضارب و مضروب و ... ، دو چیز دارند :

الف : هیات : هیات ضارب بر وزن فاعل است . وضع هیات ضارب طبق عقیده ی صاحب کفایه شخصی است اما طبق مشهور ، نوعی است . مراد صاحب کفایه که می گویند هیات ضارب ، وضعش شخصی دارد منظورش این است که واضع خصوص این هیات را در نظر گرفته است و آن را برای یک معنایی وضع کرده است به طوری که شامل هیات ها دیگر نمی شود اما مشهور می گویند هیات مشتق وضعش نوعی است .

ب : ماده : که ضرب باشد . صاحب کفایه وضع این ماده ، نوعی است . صاحب کفایه می فرماید بخاطر این که خصوص ماده ی ضرب در ضارب وضع نشده است بلکه کلی اش در ضمن ضرب وضع شده است یعنی ماده ی ضرب با ماده ی ضارب یکی است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به عبارت دیگر یعنی خصوص ماده ی هر صیغه ای به طوری که خصوص او مورد توجه باشد وضع نشده بلکه کلی آن در ضمن مصدر وضع شده است

المبحث الثامن : المرة و لا التكرار

الحق أن صيغة الأمر مطلقا (دو معنی شده برای مطلقا : غیر مقیده بالمره و التکرار یعنی صیغه ی امر گفته شود بدون مقید شدن به مره و تکرار . معنی دیگری هم محقق مشکینی فرموده که لابمادتها و لابهیاتها که به نظر ما خیلی خوب نیست زیرا بعدش صاحب کفایه آن را بیان می کند) **لا دلالة لها** (نیست دلالتی برای صیغه ی امر بر مره و تکرار) **على المرة و لا التكرار فإن** (علت برای لا دلاله – چرا برای صیغه ی امر دلالتی نیست) المنصرف عنها (به سبب این که منصرف از صیغه ی امر) **ليس إلا طلب إيجاد** (نیست مگر طلب ایجاد کردن (معنی هیات)) **الطبيعة المأمور بها** (طبیعتی که امر شده است به آن طبیعت – معنی ماده) **فلا دلالة لها على أحدهما** (پس دلالتی نیست برای صیغه ی امر بر یکی از این دو یعنی مره و تکرار) **لا بهيئتها و لا بمادتها و** (جواب سوال مقدر – این کسانی که می گویند صیغه ی امر وضع شده است برای مره می گویند اگر مولی به شما امر بکند ، همین که شما یک بار انجام بدهید می گویند کافی است و این که می گویند کافی است نشان دهنده ی این است که وضع شده است برای مره . صاحب کفایه جواب می دهد و می فرماید این که می بینید اگر یک بار انجام دادید می گویند کافی است این به حکم عقل است نه به حکم صیغه . عقل می گوید الطبیعه توجد بوجود فرد واحد) **الاكتفاء بالمرة فإنما هو** (اکتفا کردن به مره ، همانا این اکتفا کردن به مره و یک بار) **لحصول الامتثال بها فی الأمر بالطبيعة** (به دلیل حاصل شدن امتثال به مره است در امر به طبیعت یعنی وقتی امر به طبیعت می شود شما یک مرتبه انجام بدهید امتثال حاصل می شود) **كما لا يخفى**

ثم لا يذهب عليك (اشکال بر صاحب فصول – صاحب فصول می فرمود مرکز نزاع هیات است) **أن الاتفاق على أن المصدر المجرد عن اللام و التنوين** (مصدر دارای ۳ حالت است : الف : مصدر با تنوین : در این حالت مصدر دال بر مره است . ب : مصدر با ال : در این صورت بستگی دارد که ال ان را چه نوع ال بدانیم ج : مصدر بدون ال و تنوین باشد : در این صورت اجماع داریم که دال بر ماهیت است) **لا يدل إلا على الماهية على ما حكاه السكاكي** (و اتفاق و اجماع بر این که مصدر خالی از لام و تنوین ، دلالت نمی کند مگر بر ماهیت طبق آن چیزی (اتفاقی که) که حکایت کرده است آن چیز را سکاکی) **لا يوجب** (خبر ان الاتفاق) **كون النزاع هاهنا (در مساله ی مره و تکرار) فی الهيئة** (سبب نمی شود این اتفاق و اجماع ، بودن نزاع را در این جا در هیات صیغه ی امر) **كما فی الفصول فإنه** (علت برای لایوجب – همانا کون نزاع فی الهیات) **غفلة و ذهول** (غفلتی است از این که بودن مصدر این چنین) **عن كون المصدر كذلك** (لایدل الا علی الماهیه) **لا يوجب الاتفاق على أن مادة الصيغة لا تدل إلا على الماهية** (سبب نمی شود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اتفاق بر این که ماده ی صیغه ی امر دلالت نمی کند مگر بر ماهیت) **ضرورة أن المصدر لیست مادة لسائر المشتقات** (زیرا مصدر نیست ماده برای سایر مشتقات) **بل هو صیغة مثلها** (بلکه مصدر یک صیغه ای است مثل مشتقات)

نوار ۱۰۱ : ادامه ی صیغه ی امر : ادامه ی بحث مره و تکرار

مطالب این نوار در جلسه ۱۰۰ پیاده شده است

کیف (دلیل مصنف بر این که مصدر ماده برای مشتقات نیست – چگونه مصدر ماده برای مشتقات باشد) **و قد عرفت فی باب المشتق** (در حالی که شناختی تو در باب مشتق) **مباینة المصدر و سائر المشتقات بحسب المعنی** (مباین بودن مصدر و سایر مشتقات را از جهت معنی یعنی معنی مصدر تباین دارد با معنی سایر مشتقات) **فکیف بمعناه** (مصدر) **یکون مادة لها** (پس چگونه با این معنایش بوده باشد ماده برای سایر مشتقات) **فعلیه** (بنابراین که مصدر ماده برای مشتقات نیست) **یمکن دعوی اعتبار المرة أو التکرار فی مادتها** (ممکن می باشد ادعا کردن ، معتبر بودن مره یا تکرار در ماده ی صیغه ی امر یعنی ممکن می باشد نزاع در ماده ی صیغه ی امر) **کما لا یخفی** .

إن قلت (اشکال بر ماده نبودن مصدر یعنی می خواهد بگوید مصدر ماده است) : **فما معنی ما اشتهر من کون المصدر أصلا فی الکلام** (پس چیست چیزی که مشهور شده است از بودن مصدر اصل برای کلام یعنی این که مشهور شده می گویند مصدر اصل برای کلام (مشتقات) است ، معنایش چیست)

قلت مع أنه (جواب اول - با این که بودن مصدر ، اصل برای مشتقات محل اختلاف است) **محل الخلاف معناه** (جواب دوم – معنی بودن مصدر اصل برای کلام این است که) **أن الذی وضع أولا بالوضع الشخصی** (بیان مرحله ی اول - چیزی که وضع شده است در اول به وضع شخصی – مصدر وضعش شخصی است) **ثم بملاحظته** (بیان مرحله ی دوم – سپس به ملاحظه کردن (در ذهن آوردن) آن الذی وضع اولا (مصدر) وضع شده است به وضع نوعی یا شخصی ، بقیه ی صیغه ها) **وضع نوعیا** (اشاره به وضع ماده) **أو شخصیا** (اشاره به وضع هیات دارد) **سائر الصیغ التی تناسبه** (سایر صیغی که تناسب دارد الذی وضع اولا را یعنی با مصدر تناسب دارند) **مما** (بیان سایر صیغ – این ضرب ، اضرب ، ضارب یک ماده ای هست که در همه ی این ها هست . به این ماده می گویند ماده لفظ یا ریشه ی لفظ . در همه ی این ها یک معنایی است که در این ها زدن است . به این زدن ریشه معنی می گویند . حالامی گوید وقتی واضع وقتی مصدر را در ذهنش می آورد ، سایر صیغه را با ملاحظه ی مصدر وضع می کند ، سایر صیغه هایی که متناسب با مصدر است یعنی با مصدر ماده لفظ دارند که مشترک است و یک ماده معنی دارند الان در این مثال ماده ی لفظ ضرب است و ماده معنی ، زدن است اما این دو در هر صیغه ای یک شکلی پیدا کرده است) **جمعه معه مادة لفظ** (ض ، ر ، ب) **متصورة فی کل منها** (از آن صیغه هایی که جمع کرده است این صیغه ها را با مصدر ، ماده لفظ که تصور می شود آن ماده لفظ ، در هر یک از این صیغه ها و مصدر به یک صورت خاصی) **و منه** (مصدر)

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

بصورة و معنی (و از ان صیغه هایی که جمع کرده است این صیغه ها را با مصدر ، ماده معنی و ریشه معنایی که تصور شده اند در هر یک از این صیغه ها و مصدر به یک صورت خاصی) **کذلک** (بصوره خاص) **هو** (خبر ان الذی) **المصدر** (طبق بصریون) **أو الفعل** (فعل ماضی – بنابر عقیده ی کوفیون) **فافهم** (معنی کلام ادب که می گویند مصدر اصل کلام است ، اینی که گفتیم نیست) .

نوار ۱۰۲ : ادامه ی صیغه ی امر : ادامه ی مره و تکرار

مقدمه : مره و تکرار دو معنی دارند :

- **معنی اول** : مره به معنی یک دفعات و تکرار به معنی دفعات است .
- **معنی دوم** : مره به معنی فرد و تکرار به معنی افراد است .

بین دفعه و فرد نسبت عام و خاص من وجه است . مولا به شما می گوید اعتق رقبه . شما یک عبد را آزاد می کنید . این هم یک فرد است و هم یک دفعه است . اما یک مرتبه شما با یک انشاء ده عبد را آزاد می کنید این جا یک دفعه است اما افراد است

اصل مطلب : در این که نزاع علما در مساله ی مره و تکرار در مره و تکرار طبق کدام یک از معانی است ، ۳ نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (میرزای قمی و امام)** : مراد از مره و تکرار ، فرد و افراد است یعنی صیغه ی امر وضع شده است برای یک فرد یا افراد وضع شده است
- **نظریه ی دوم (صاحب فصول)** : مراد از مره و تکرار ، دفعه و دفعات است یعنی صیغه ی امر وضع شده است برای یک دفعه یا دفعات متعدد

ادله این نظریه :

- ❖ **دلیل اول : تبادر** . صاحب فصول می گوید متبادر به ذهن از مره و تکرار ، دفعه و دفعات است .
- ❖ **دلیل دوم :**
  - **صغری** : اگر مراد از مره و تکرار ، فرد و افراد باشد لازمه اش این است که این مبحث مره و تکرار ، تتمه برای مبحث آتی باشد و این دو مبحث را علما ، مبحث مستقل قرار ندهند

توضیح : یک بحثی دیگر هست که ایا امر و نهی رفته روی طبیعت یا روی فرد . یعنی وقتی مولی به عبدش می فرماید صل ، این امر به صلاه ایا رفته است روی طبیعت صلاه یا رفته است روی افراد صلاه . این یک بحثی است که آینده مطرح

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می شود . حالا صاحب فصول می فرماید اگر مراد از مره و تکرار ، فرد و افراد باشد این بحث باید تتمه ی ان بحث قرار بگیرد یعنی باید این طور بحث کنیم :
ایا امر تعلق گرفته است به طبیعت یا فرد ، و حالا که به فرد تعلق گرفته است ، تعلق گرفته به یک فرد یا تعلق گرفته است به چند فرد . لذا این دو بحث را نباید دو بحث مستقل قرار بدهند بلکه باید یک بحث قرار بدهند .

- **کبری :** واللازم باطل (تمام علما این دو بحث را دو بحث مستقل قرار داده اند)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

اشکال صاحب کفایه بر این دلیل دوم :

ایشان می فرمایند که در مره و تکرار دو احتمال است :

- **احتمال اول :** به معنی دفعه و دفعات باشند . طبق این معنی هرکدام از قائلین به مره یا تکرار در بحث بعدی می توانند قائل بشوند به این که امر رفته روی طبیعت یا این که قائل بشوند امر رفته روی فرد خارجی .
یعنی تمام کسانی که این جا مره ای هستند آنجا هم می توانند بشوند طبیعتی و هم می توانند بشوند فردی و همچنین کسانی که این جا تکراری هست .
اگر آنجا قائل به طبیعت شویم ، مراد از طبیعت ، وجود طبیعت است والا طبیعت من حیث هی هی امر رویش نمی رود . یعنی شارع وجود طبیعت را می خواهد . قائلین به مره می گویند وجود طبیعت را فقط یک بار می خواهد اما قائلین به تکرار می گویند وجود طبیعت را چند مرتبه می خواهد . حالا اگر امر رفته باشد روی فرد ، قائلین به مره می گویند شارع یک فرد می خواهد اما قائلین به تکرار می گویند شارع چند فرد می خواهد .
- **احتمال دوم (نوار ۱۰۳) :** به معنی فرد و افراد باشند . بازهم صاحب کفایه می فرماید در این صورت این نزاع (صیغه ی امر وضع شده برای فرد یا افراد) طبق هردو قولی که در بحث آتی هست می آید یعنی هم طبق قول کسانی که می گویند امر رفته روی طبیعت و هم طبق قول کسانی که می گویند امر رفته به فرد .
چگونه می آید ؟ اگر در بحث آتی شما قائل شدید که امر رفته است روی ماهیت و طبیعت یعنی وقتی مولی می فرماید صل ، امر مولی رفته است روی طبیعت صلاه ، در این صورت نزاع این جا ، انجا هم خواهد آمد . چگونه می آید ؟ بحث می کنیم که مطلوب مولی ، یک وجود ماهیت است یا وجودات متعدد از ماهیت است .
صاحب فصول می فرمود که اگر مره و تکرار به معنی فرد و افراد باشد این نزاع که صیغه ی امر وضع شده برای فرد یا افراد ، فقط در یک قول می آید و ان قول این

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است که امر رفته روی فرد . اما قائل بشویم که امر رفته روی طبیعت ، دیگر این نزاع جاری نیست اما صاحب کفایه می فرماید این مره و تکرار چه به معنی فرد و افراد است چه به معنی دفعه و دفعات ، طبق هردو قول در مبحث آتی ، این نزاع جاری است .

نکته :

سوال : اگر شما قائل شدید در مبحث آتی که امر رفته است روی ماهیت و طبیعت . مراد از طبیعت و ماهیت ، وجود طبیعت است و وجود طبیعت با فرد طبیعت محقق می شود . پس امر می رود روی فرد . پس چه تفاوتی است بین این که در مبحث آتی قائل شویم که امر رفته روی ماهیت یا روی فرد ؟

جواب : صاحب کفایه می فرمایند فرق دارد . فرقش این است که اگر گفتیم امر رفته روی ماهیت ، دیگر خصوصیات فردیه جزء طلب نیست یعنی مولی به شما می گوید صل ، امر می رود روی ماهیت نماز ظهر ، ماهیت نماز ظهر به این است که یک نماز ظهر بخوانید . اگر به فرض محال شما بتوانید بین ایجاد ماهیت و مشخصات فردیه تفکیک بکنید یعنی بگویید من می توانم ماهیت را در خارج موجود کنم بدون مشخصات فردیه ، صرف انجام دادن ماهیت صلاه ، مجزی است اما اگر قائل شدیم که امر رفته روی فرد ، یعنی این نماز ظهری که الان باید انجام بدهید تمام مشخصات فردیه ای که این نماز دارد ، جزء طلب است لذا به فرض محال اگر شما بتوانید بین ایجاد ماهیت و مشخصات فردیه تفکیک کنید ، اگر شما صرف ماهیت را انجام بدهید بدون انجام دادن مشخصات فردیه ، در این صورت امر مولی را امتثال نکرده اید زیرا وقتی امر می رود روی فرد ، این امر روی مشخصات فردیه رفته است .

- **نظریه ی سوم (صاحب کفایه) :** اختلاف با هردو معنی وجود دارد .

ثم المراد بالمرة و التکرار هل هو الدفعة و الدفعات أو الفرد و الأفراد (سپس مقصود از مره و تکرار ایا مراد دفع و دفعات است یا فرد و افراد است ؟)

و التحقیق (نظریه ی صاحب کفایه) **أن یقعا بکلا المعنیین محل النزاع** (تحقیق این است که واقع می شوند مره و تکرار به هردو معنی ، محل نزاع) **و إن** (اشاره به دلیل اول صاحب فصول یعنی تبادر) **کان لفظهما ظاهرا فی المعنی الأول** (اگرچه لفظ مره و تکرار ظهور دارد در معنی اول که دفعه و دفعات باشد) **و توهم** (مبتدا – اشاره به دلیل دوم صاحب فصول) **أنه لو أرید بالمرة الفرد** (اگر قصد بشود از مره ، به فرد) **لکان الأنسب بل اللازم** (هر آینه مناسب است بلکه لازم است که) **أن یجعل هذا المبحث تتمة للمبحث الآتی من أن الأمر هل یتعلق بالطبیعة أو بالفرد** (قرار داده شود این مبحث تتمه برای مبحث

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

آینده از این که امر ایا تعلق می گیرد به طبیعت یا به فرد خارجی تعلق می گیرد) **فیقال عند ذلک** (می خواهد بیان تتمه بودن بکند یعنی چطوری این مبحث تتمه می شود برای مبحث بعدی – پس گفته می شود در آن بحث آتی) **و علی تقدیر تعلقه بالفرد هل یقتضی التعلق بالفرد الواحد أو المتعدد** (بنابر تقدیر تعلق گرفتن امر به فرد ایا اقتضی می کند امر ، تعلق گرفتن را به یک فرد (قائلین به مره) یا تعلق گرفتن را به افراد متعدد) **أو لا یقتضی شیئا منهما** (یا این که امر اقتضی نمی کند هیچیک از مره و تکرار را – این را صاحب کفایه قائل است) **و** (عطف بر لکان – اگر مراد از مره و تکرار ، فرد و افراد باشد) **لم یحتج إلی إفراد کل منهما بالبحث** (احتیاج نمی باشد به جدا کردن هر یک از این دو مبحث به بحث کردن یعنی نباید هر یک از این دو بحث را برای بحث کردن جدا کنیم و مستقلا بحث کنیم از انها) **کما فعلوه** (همان طور که انجام داده اند این افراد را – یعنی علما این دو بحث را از هم جدا کرده اند و مستقلا از هم بحث کرده اند) **و أما لو أرید بها الدفعة** (اما اگر اراده بشود به مره ، دفعه) **فلا علقة بین المسألتین** (ارتباطی نیست بین دو مساله ی مره و تکرار و مساله ی تعلق امر به طبیعت یا فرد) **کما لا یخفی فاسد** (خبر توهم)

نوار ۱۰۳ : ادامه ی صیغه ی امر : ادامه ی مره و تکرار – ادامه ی اشکال صاحب کفایه بر دلیل دوم صاحب فصول – بیان یک نکته

لعدم العلقة (صاحب فصول گفت اگر مراد از مره و تکرار ، دفعه و دفعات باشد این دو بحث ، دو بحث مستقل خواهند بود . صاحب کفایه می فرماید اگر مراد از مره و تکرار ، فرد و افراد باشد باز همین طور است و هردو یک بحث مستقل هستند) **بینهما** (به دلیل نبود ارتباط بین این دو مساله – مساله ی مره و تکرار و مساله ی تعلق امر به طبیعت یا فرد) **لو أرید بها الفرد** (اگر اراده شود به مره ، فرد) **أیضا** (همان طوری که اگر مراد از مره ، دفعه می بود) **فإن الطلب علی القول بالطبیعة** (همانا طلب بنابر قول به تعلق گرفتن امر به طبیعت و ماهیت) **إنما یتعلق بها باعتبار وجودها فی الخارج** (همانا تعلق می گیرد طلب به طبیعت به اعتبار وجود طبیعت در خارج) **ضرورة أن الطبیعة من حیث هی لیست إلا هی لا مطلوبة و لا غیر مطلوبة** (به دلیل این که بدیهی می باشد این که طبیعت از ان جهت که طبیعت است نیست چیزی مگر خود طبیعت و نه مطلوب است و نه غیر مطلوب) **و بهذا الاعتبار** (اعتبار وجود در خارج) **کانت مرددة بین المرة و التکرار بکلا المعنیین** (می باشد ماهیت و طبیعت مردد بین مره و تکرار با هردو معنا) **فیصح النزاع** (بنابر قول به تعلق گرفتن امر به طبیعت) **فی دلالة الصیغة علی المرة و التکرار بالمعنیین و عدمها** (پس صحیح می باشد نزاع بنابر قول به طبیعت ، در دلالت کردن صیغه بر مرده و تکرار با دو معنایش یا دلالت ندارد)

أما بالمعنی الأول (دفعه و دفعات) **فواضح** (فرض این است که امر رفته روی طبیعت و از طرفی در این جا معنی مره و تکرار را دفعه و دفعات گرفتید . می گوید این نزاع در انجا می آید و می گویید مطلوب وجود ماهیت است یک دفعه یا چند دفعه) **و أما بالمعنی الثانی** (فرد و افراد – از طرفی هم در مبحث آتی قائل

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

هستید به این که امر رفته روی طبیعت و ماهیت – این طور می گویید که ایا مطلوب مولا یک وجود ماهیت است یا چند وجود ماهیت) **فلوضوح أن المراد من الفرد أو الأفراد وجود واحد أو وجودات و إنما عبر بالفرد** (همانا تعبیر شده است به فرد – از وجود واحد یعنی از وجود واحد ماهیت تعبیر به فرد می کنیم) **لأن وجود الطبیعة فی الخارج هو الفرد** (زیرا وجود طبیعت در خارج یعنی همان فرد) **غایة الأمر** (بیان نکته) **خصوصیته و تشخصه علی القول بتعلق الأمر بالطبائع یلازم المطلوب** (مطلوب یعنی وجود طبیعت – چون طبیعت در خارج با فرد محقق می شود و فرد همیشه همراه با خصوصیات و تشخصات است) **و خارج عنه** (در نهایت امر خصوصیت طبیعت و تشخص طبیعت بنابر قول به تعلق گرفتن امر به طبیعت ، ملازم می باشد مطلوب آمر را و خارج از مطلوب آمر است) **بخلاف القول بتعلقه بالأفراد** (بر خلاف قول به تعلق گرفتن امر به افراد) **فإنه مما یقومه** (در این صورت ، خصوصیات فرد و تشخصات فرد از آن چیزی هایی است که قوام می بخشد مطلوب را یعنی جزء مطلوب است)

نوار ۱۰۴ : ادامه ی صیغه ی امر : ادامه ی مره و تکرار : تنبیه

درباره ی صیغه ی امر ۳ نظریه ی اصلی (در مساله ۵ نظریه وجود دارد) وجود دارد :

- **نظریه ی اول** : صیغه ی امر ، وضع شده است برای مره . شارع زمانی که می فرماید صل ، صلاه الظهر . این صل وضع شده برای مره یعنی من شارع از توی عبد طلب می کنم که نماز ظهر را یک مرتبه انجام بدهی .در این صورت اگر مکلف یک بار که مامور به را انجام داد ، امر امتثال می شود و ساقط می شود . سوال : وقتی امر ساقط شد ایا مکلف می تواند مامور به را برای بار دوم به قصد امتثال امر انجام دهد ؟ خیر نمی تواند زیرا برای اولین بار که مامور به انجام داد غرض مولی حاصل می شود و امر مولی ساقط می شود . صاحب کفایه تا این جا بیان کرده است

  اگر صیغه ی امر وضع شده باشد برای مره ، ایا مره به معنی دفعه است یا به معنی فرد است ؟ اگر به معنی فرد بود مکلف یک فرد انجام می دهد یا بیشتر از یک فرد ؟ اگر بیشتر از یک فرد انجام داد ، آن فردی که معنی امر است لابشرط است یا بشرط لا است ؟ این ها با هم فرق دارد . این ها را دیگر صاحب کفایه بیان نکرده است . بهترین کسی که این شقوق مساله را مطرح کرده است مرحوم مشکینی است .
- **نظریه ی دوم** : صیغه ی امر وضع شده است برای تکرار . وقتی مولی به عبد می گوید اعتق رقبه یعنی من مولا طالب این هستم که مکررا رقبه را آزاد کنی . صاحب کفایه این را اصلا بحث نکرده است اما مرحوم مشکینی خیلی خوب بحث کرده است
- **نظریه ی سوم** : صیغه ی امر وضع شده است برای طلب ایجاد طبیعت . وقتی که مولی به عبدش می گوید صل صلاه الظهر این صل وضع شده است برای طلب ایجاد طبیعت نماز ظهر یعنی من مولا از توی عبد می خواهم که طبیعت نماز ظهر را موجود بکنی .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در این جا دوتا بحث وجود دارد :

- **بحث اول** : ایا در مقام امتثال ، اکتفا کردن به یک مرتبه جایز هست یا نیست ؟ به عبارت دیگر ایا زائد بر یک بار واجب هست یا نیست ؟ اگر بگوییم اکتفا به یک مرتبه جایز است معنایش این است که زائد بر یک بار واجب نیست اما اگر گفتیم اکتفا به یک مرتبه جایز نیست معنایش این است که زائد بر یک بار واجب است .

مولی به عبدش می فرماید اعتق رقبه . ایا اگر عبد یک مرتبه عتق رقبه کرد این کافی است ؟ اگر بگوییم بر عبد جایز است که بر یک مرتبه اکتفا کند معنایش این است که زائد بر یک بار واجب نیست اما اگر بگوییم حق ندارد به یک بار اکتفا کند معنایش این است که زائد بر یک بار واجب است

جواب : صاحب کفایه می فرماید باید صیغه ی امر را بررسی کنیم . صیغه ی امر دو حالت دارد :

- **حالت اول** : گاهی در مقام بیان هست . در این صورت اکتفا کردن به یک بار جایز است . تمسک می کنیم به اطلاق صیغه ی امر و می گوییم مولی فرموده است اعتق رقبه . عتق رقبه با یک فرد محقق می شود و اگر زائد بر یک مرتبه را لازم می دانست باید قید می زد حالا که قید نزده است معلوم می شود که زائد بر یک مرتبه لازم نیست .
- **حالت دوم** : گاهی در مقام بیان نیست . در این صورت برائت جاری می شود زیرا شک می کنیم زائد بر این مقدار که انجام دادیم واجب هست یا نیست و این شک در تکلیف است و شک در تکلیف مجرای برائت است .

- **بحث دوم** : بر فرض که اکتفا کردن به یک بار جایز باشد (زائد بر یک بار واجب نباشد) ایا تکرار جایز هست یا جایز نیست ؟ مثلا مولی به عبدش می گوید اعتق رقبه . اعتق برای طلب ایجاد عتق رقبه وضع شده است و ما هم قائل هستیم که عبد جایز است که اکتفا کند به یک بار ، حالا بحث ما این است که تکرار کردن یعنی برای بار دوم عتق رقبه کردن به قصد امتثال امر اول جایز هست یا نیست (به قصد های دیگر مسلما جایز است تکرار کردن) ؟

صاحب کفایه می فرماید بعضی از علما فرموده اند که مقتضی اطلاق صیغه ی امر (این که نه مقید شده به مره و نه مقید شده به تکرار) این است که تکرار جایز است زیرا چون صیغه ی امر رفته است روی طبیعت . بار اول یک مکلف عمل را انجام می دهد یک فرد از طبیعت را انجام داده و بار دوم فرد دیگری از طبیعت است . هردو فرد را به قصد امتثال امر انجام می دهد و این جایز است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید این حرف درست نیست زیرا باید بررسی کنیم : اتیان اول دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی با اولین اتیان ، غرض نهایی مولی حاصل می شود . در این صورت تکرار جایز نیست . زیرا در این صورت امر ساقط میشود و امری دیگر باقی نیست که مکلف اتیان دوم را به قصد امتثال آن امر انجام دهد

مثال : یک مولی ای به عبدش امر می کند که برای من آب بیاور تا بخورم و رفع عطش بکنم . غرض نهایی اش رفع عطش است . این عبد آب می آورد و آب را در دهانش می ریزد . این جا با اولین اتیان غرض نهایی مولی حاصل شد لذا آن آب بیاور ساقط می شود . حالا اگر عبد برای بار دوم بخواهد دوباره آب بیاورد ، دیگر امری نیست تا بخواهد ان را امتثال کند .

- **صورت دوم (نوار ۱۰۵) :** گاهی با اولین اتیان ، غرض نهایی مولی حاصل نمی شود . در این صورت تکرار جایز است چون امر هنوز باقی است . مثلا مولی به عبدش می فرماید برای ما آب بیاور تا وضو بگیر . هدف نهایی مولی ، وضو گرفتن و هدف ابتدائی او ، آوردن آب است . عبد می رود آب می اورد اما هنوز مولی وضو نگرفته است . این آب آوردن علت تامه برای حاصل شدن غرض نهایی مولی نیست لذا حالا که علت تامه نیست این عبد می تواند یک بار دیگر آب بیاورد . به این می گویند تکرار .

تنبیه : فی ما یحصل به الامتثال

لا إشکال بناء علی القول بالمرة فی الامتثال (اشکالی نیست بنابر قائل شدن به مره (یعنی بگوییم صیغه ی امر وضع شده است برای مره) در امتثال) **و أنه لا مجال للإتیان بالمأمور به ثانیا** (و مجالی نیست برای انجام دادن مامور به برای بار دوم) **علی أن یکون أیضا** (مثل بار اول) **به الامتثال** (بنابر این که بوده باشد مثل بار اول به واسطه ی این ثانیا ، امتثال – یعنی همان طوری که بار اول را بخاطر قصد امتثال امر انجام داد بار دوم را نیز به قصد امتثال امر انجام دهد) **فإنه** (الاتیان بالمامور به برای بار دوم) **من الامتثال بعد الامتثال** (و امتثال بعد از امتثال معقول نیست) **و أما علی المختار** (بنابر نظریه ی انتخاب شده توسط من) **من دلالته علی طلب الطبیعة** (از دلالت کردن امر بر طلب طبیعت) **من دون دلالة علی المرة و لا علی التکرار** (بدون دلالت کردن امر بر مره و نه بر تکرار) **فلا یخلو الحال** (بحث اول را دارد مطرح می کند – خالی نیست وضعیت) **إما أن لا یکون هناک** (در امر) **إطلاق الصیغة فی مقام البیان** (یا این است که نمی باشد در امر اطلاق صیغه در مقام بیان یعنی اطلاق صیغه در مقام بیان نیست) **بل فی مقام الإهمال**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

أو الإجمال [۶۹] **فالمرجع هو الأصل** (پس مرجع ، اصل عملی است – اصاله البرائه) **و إما أن يكون إطلاقها فی ذلک المقام** (یا این است که می باشد اطلاق صیغه در مقام بیان) **فلا إشكال فی الاكتفاء بالمرة فی الامتثال** (پس اشکالی نیست در اکتفا کردن به یک مرتبه در مقام امتثال امر) **و** (بحث دوم – تکرار جایز هست یا نیست) **إنما الإشكال فی جواز أن لا يقتصر عليها** (اشکال در جایز بودن این است که اکتفا نشود بر مره ، یعنی ایا تکرار جایز هست) **فإن** (علت برای جایز بودن تکرار) **لازم إطلاق الطبيعة المأمور بها** (لازمه ی مطلق بودن طبیعت مامور به) **هو** (آن لازمه) **الإتيان بها مرة أو مرارا** (انجام دادن طبیعت است یک مرتبه یا چند مرتبه) **لا لزوم** (عطف بر الاتیان – می گوید لازمه ی اطلاق آن است نه این) **الاقتصار علی المرة** (نه این که لازم است اکتفا کردن بر یک بار) **كما لا يخفی**

و التحقيق أن قضية الإطلاق (به تحقیق مقتضای مطلق بودن طبیعت – اطلاق یعنی مقید نشدن به مره) **إنما هو جواز الإتيان بها مرة** (ان مقتضی ، جایز بودن انجام دادن طبیعت است یک مرتبه) **فی ضمن فرد أو أفراد فيكون إيجادها فی ضمنها** (پس می باشد ایجاد طبیعت در ضمن افراد یعنی شما با یک انشاء ده عبد را آزاد کنید) **نحوا من الامتثال** (گونه ای از امتثال) **كإيجادها فی ضمن الواحد** (مثل ایجاد کردن طبیعت در ضمن یک فرد) **لا جواز** (عطف بر جواز الاتیان) **الإتيان بها مرة و مرات** (مقتضی اطلاق نیست جایز بودن انجام دادن طبیعت یک بار یا چند بار) **فإنه مع الإتيان بها مرة** (با انجام دادن طبیعت یک مرتبه) **لا محالة يحصل الامتثال و يسقط به الأمر** (قهرا حاصل می شود امتثال و ساقط می شود به واسطه ی این امتثال امر) **فيما إذا كان امتثال الأمر علة تامة لحصول الغرض الأقصی** (در جایی که بوده باشد امتثال امر توسط عبد ، علت تامه برای حاصل شدن غرض نهایی مولی) **بحيث يحصل بمجرده** (به گونه ای که حاصل می شود غرض به مجرد امتثال امر) **فلا يبقی معه** (پس باقی نمی ماند با این سقوط امر) **مجال لإتيانه ثانيا** (مجالی برای انجام دادن مامور به برای بار دوم) **بداعی امتثال آخر** (به انگیزه ی امتثال دیگر زیرا امتثال دیگری در کار نیست) **أو بداعی أن يكون الإتيانان امتثالا واحدا** (یا به انگیزه ی این که بشوند دو اتیان ، امتثال واحد) **لما عرفت** (علت برای یحصل الامتثال) **من حصول الموافقة بإتيانها** (بخاطر چیزی که شناختی تو از حاصل شدن موافقت با انجام دادن طبیعت) **و سقوط الغرض معها** (**و ساقط شدن غرض با این موافقت**) **و سقوط الأمر بسقوطه** (و ساقط شدن امر با ساقط شدن غرض) **فلا يبقی مجال لامتثاله أصلا** (پس باقی نمی ماند مجالی برای امتثال امر اصلا)

---

[۶۹] در فرق بین اهمال و اجمال همین جا مراجعه کنید به حاشیه ی مشکینی

@soda96 قائل صدا

www.soda96.ir

نوار ۱۰۵ : ادامه ی صیغه ی امر : ادامه ی تنبیه – بحث فور و تراخی – نظریه ی صاحب کفایه و نظریه ی شیخ طوسی و سکاکی – بیان ادله ی شیخ طوسی و سکاکی و اشکال اول و دوم صاحب کفایه بر آنها

مطلب اول : این مطلب در نوار ۱۰۴ پیاده شده است

و أما إذا لم یکن الامتثال علة تامة لحصول الغرض (صورت دوم - اگر نبوده باشد امتثالو اتیان اول ، علت تامه برای حاصل شدن غرض نهایی و اصلی) **کما إذا أمر بالماء لیشرب أو یتوضأ** (مثل جایی که امر می کند مولی به آب آوردن برای این که مولی بنوشد یا وضو بگیرد) **فأتی به** (پس می آورد عبد به آب) **و لم یشرب أو لم یتوضأ فعلا** (و ننوشیده یا وضو نگرفته است فعلا) **فلا یبعد صحة تبدیل الامتثال بإتیان فرد آخر أحسن منه** (می خواهد بگوید تکرار جایز است - پس بعید نمی باشد صحیح بودن تبدیل کردن آن امتثال اول به انجام دادن فرد دیگری که بهتر از امتثال اول است) **بل مطلقا** (بلکه تبدیل صحیح باشد مطلقا به هر صورتی که فرد دیگر می خواهد باشد یعنی احسن باشد یا احسن نباشد) **کما کان له** (همان طور که جایز بودن برای عبد) **ذلک** (اتیان فرد دیگر) **قبله** (قبل از اتیان فرد اول) **علی ما یأتی بیانه فی الإجزاء**

مطلب دوم : درباره ی صیغه ی امر ۴ نظریه است [۷۰] که در این جا به دو نظریه اشاره می کنیم :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** صیغه ی امر نه برای فور و نه برای تراخی وضع شده است . دلیلشان در این جا عین همان دلیلی است که برای مره و تکرار ذکر کردند که صیغه ی امر از دو چیز تشکیل شده است یکی از ماده و دیگری از هیات . متبادر از هیات طلب ایجاد و متبادر از ماده طبیعت مجرده است . پس فور و تراخی از کجا در می آید ؟
- **نظریه ی دوم (شیخ طوسی – سکاکی) :** صیغه ی امر وضع شده است برای فور . یعنی در اولین وقتی که برای مکلف انجام عمل ممکن است باید در همان اولین وقت عمل را انجام بدهد .

دلیل : این ها ادله زیادی دارند که دلیل اولشان دو آیه از آیات قران است :

❖ **آیه ی اول : آیه ی مسارعه :** وسارعوا الی مغفره من ربکم [۷۱] .

صاحب معالم می فرماید مراد از مغفرت ، سبب مغفرت است زیرا مغفرت کار خداوند است لذا معنی ندارد که خداوند به مکلفین امر کند که خیلی زود بخشش انجام بدهید . بخشش گناه که کار مکلف نیست . لذا مراد از مغفرت ، سبب مغفرت است .

با حفظ این نکته :

---

[۷۰] رجوع کنید به مفاتیح الاصول ص ۱۲۱

[۷۱] بهترین کسی که نحوه ی استدلال به این آیه را توضیح داده است ، صاحب معالم است

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

- **صغری :** فعل مامور به سبب مغفرت است یعنی اگر کسی مامور به را انجام بدهد این سبب مغفرت می شود .
- **کبری :** و سبب مغفرت ، سرعت گرفتن به سمتش ، واجب است (زیرا سارعوا فعل امر است و فعل امر ظهور در وجوب دارد)
- **نتیجه :** پس فعل مامور به یجب المسارعه الیه و سرعت گرفتن به سمت مامور به به این است که فورا مامور به را انجام بدهید

❖ **آیه ی دوم : ایه ی استباق :** فاستبقوا الخیرات : فاستبقوا صیغه ی امر است و صیغه ی امر حقیقت در وجوب است . پس الخیرات جمع محلی به ال است پس معنی این می شود : بر شما واجب است که با سرعت تمام خیرات را انجام بدهید و از جمله ی خیرات ، انجام دادن مامور به است .

- **صغری :** انجام مامور به (صلاه) از خیرات است
- **کبری :** سبقت گرفتن به انجام خیرات واجب است
- **نتیجه :** انجام مامور به (صلاه) سبقت گرفتن به ان واجب است

اشکالات صاحب کفایه بر دلالت این دو آیه ی شریفه :

- **اشکال اول :** امر در سارعوا و فاستبقوا ، به معنی وجوب نیست بلکه به معنی استحباب است یعنی سرعت گرفتن و سبقت گرفتن مستحب است و وقتی به معنی استحباب شد حرف قائلین به فور ثابت نمی شود زیرا این ها اعتقاد دارند فور واجب است

سوال : چگونه این امر ها ، به معنی استحباب هستند ؟

جواب :

- **صغری :** ایشان می فرمایند اگر امر به مسارعت و استباق برای وجوب باشد مناسب این بود که خداوند تحذیر کند از ترک نه تحریک کند به فعل .

توضیح : اگر استبقوا و سارعوا برای وجوب باشند ترک سرعت و ترک سبقت موجب غضب خداوند است . اگر این دو به معنی وجوب باشد این جا مناسب این است که خداوند مردم را پرهیز بدهد از ترک این دو یعنی این طور بفرماید فلیحذر الذین لم یسارعوا و لم یستبقوا . ولکن این امر مناسب رعایت نشده است .

سوال : چرا مناسب این است که که با تحذیر بیان کند ؟ زیرا تاثیرش شدید تر است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **کبری :** لکن این امر مناسب ، رعایت نشده است زیرا خداوند تحریک کرده است به فعل
- **نتیجه :** پس امر به مسارعت و استباق ، برای وجوب نیست

- **اشکال دوم :**
  - **صغری :** اگر سارعوا و استبقوا به معنی وجوب باشد لازمه اش تخصیص اکثر است
  - **کبری :** و اللازم باطل (زیرا تخصیص اکثر قبیح است)
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله (پس بودن سارعوا و استبقوا به معنی وجوب قبیح است و باطل)

زیرا اگر سارعوا به معنی وجوب باشد معنایش این است که بر شما واجب است که سرعت بگیرید به سمت سبب مغفرت . حالا این جا باید استثنا زد و گفت مگر در استحباب ، واجبات موسعه ، واجبات مضیقه ای که وقتش هنوز نرسیده است . و این تخصیصی اکثر است .

- **اشکال سوم (نوار ۱۰۶) :** این دو امر به معنی وجوب نیستند
  - **صغری :** این دو امر ، امر ارشادی هستند .

اگر عقل در یک موردی یک حکمی کرد و شارع هم در همان مورد امر و نهی بکند به این امر و نهی ، ارشادی می گویند .

صاحب کفایه می فرماید این دو امر ، امر ارشادی هستند زیرا اگر شرع را بگذارید کنار عقل می گوید سرعت گرفتن و سبقت گرفتن به سوی خیرات خوب است . عقل فقط در حد خوب بودن حکم می کند . حالا این دو امر ارشادی هست . حالا این دو امر ارشادی ، الزامی هستند یا غیر الزامی . بستگی به حکم عقل دارد . اگر حکم عقل الزامی بود این دو حکم هم می شوند الزامی اما اگر حکم عقل غیر الزامی بود ، این دو حکم هم می شوند غیرالزامی . عقل نمی گوید واجب است که با سرعت کار خیر را انجام بدهید و فقط می گوید خوب است که کار خیر را انجام بدهید بنابراین حکم عقل الزامی نیست لذا این دو امر هم الزامی نیست

  - **کبری :** امر ارشادی در الزامی بودن و نبودن تابع حکم عقل است
  - **نتیجه :** پس این دو امر ، تابع حکم عقل هستند . و عقل حکم به حسن می کند . **فافهم** (محشین در توضیح این فافهم اختلاف دارند . مرحوم حکیم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می گویند حرف حق همین است اما مرحوم کمپانی می گویند این مطلب ضعیف است)

نتیجه نهایی : از این دو آیه ، دلالت صیغه ی امر بر فوریت ، استفاده نمی شود .

نکته : اگر قائل بشویم که صیغه ی امر وضع شده است برای فور ، می خواهیم ببینیم معنی صیغه ی امر چیست ؟ ما این جا دو بحث داریم : یک بحث ثبوتی و احتمالات و یک بحث اثباتی (یعنی صیغه دلالت بر کدام یک دارد) :

- **بحث ثبوتی** : اگر بگوییم صیغه ی امربرای فور وضع شده است در این که معنی صیغه ی امر چیست ، ۳ احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول** : معنی صیغه ی امر ، وحدت المطلوب است . یعنی خواسته ی مولا یک چیز است و ان : اتیان مامور به فورا است . در این صورت اگر عبد فورا مامور به را انجام داد که هیچ اما اگر فورا انجام نداد معصیت کرده است و انجام مامور به برای لحظه ی دوم لازم نیست زیرا مولی یک خواسته داشت و ان اتیان مامور به فورا بود .

  مثل جواب سلام که اگر کسی به شما سلام کرد بر شما واجب است که فورا جواب سلام بدهید اما فورا جواب نمی دهید این جا معصیت کرده اید و برای لحظه ی دوم هم دیگر لازن نیست جواب سلام بدهید

- **احتمال دوم** : تعدد المطلوب اما به این شکل ، اتیان الامامور به فورا ففورا یعنی مولی وقتی صیغه ی امر را می گوید دو خواسته دارد یکی این که مامور به را انجام بده ، خواسته ی دوم این است که فورا انجام بده لذا اگر عبد در آن اول مامور به را انجام داد که هیچ اما اگر در لحظه ی اول و به شکل فوری مامور به را انجام نداد ، معصیت کرده و در آن دوم فورا بر او واجب است که مامور به را انجام داده است و اگر در آن دوم فورا انجام نداد دیگر معصیت نکرده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثال : مثل قضاء فوائت . یک نفر نماز صبحش قضا می شود بر او واجب است فورا قضای نماز را انجام دهد (علی احد الاقوال فی المساله) اگر فورا انجام نداد معصیت کرده است

- **احتمال سوم :** تعدد المطلوب اما به این شکل : اتیان المامور به فورا یعنی اصل عمل را می خواهد ، فورا هم می خواهد حالا اگر در لحظه ی اول به صورت فوری عمل را انجام بدهد لذا اگر فورا عمل را انجام نداد ، معصیت کرده است اما برای انجام دادن در لحظات بعدی دیگر فوریت ندارد مثل نماز زلزله . بعد از زلزله باید انسان بلافاصله نماز را بخواند اما اگر بلافاصله نخواند معصیت کرده است و بعدش برای قضائش تا اخر عمر وقت دارد .
  - **بحث اثباتی :** می خواهیم ببینیم این صیغه ی امری که از مولی صادر شده است دلالت بر کدام یک از این ۳ احتمال دارد . صاحب کفایه می فرماید دلالت بر هیچیک از این ۳ احتمال ندارد . لذا اگر عمل را در لحظه ی اول انجام نداد ، نسبت به انجام عمل در لحظه ی دوم باید برویم سراغ قرائن و اگر قرائنی وجود نداشت می رویم سراغ اصل عملی و اصل عملی جاری در این جا ، برائت است .

المبحث التاسع : الفور و التراخی

الحق أنه لا دلالة للصيغة لا على الفور و لا على التراخي نعم قضية إطلاقها (بله مقتضای اطلاق صیغه ی (به وسیله ی ماده اش) امر ، جایز بودن تراخی است یعنی فور هم جایز است) **جواز التراخي و الدليل عليه** (و دلیل بر این حق) **تبادر طلب إيجاد الطبيعة منها** (تبادر کردن طلب کردن ایجاد طبیعت از صیغه است) **بلا دلالة على تقييدها بأحدهما** (بدون این که دلالت کند صیغه بر مقید بودن طبیعت به یکی از فور و تراخی) **فلا بد في التقييد من دلالة أخرى** (پس ناچاریم در مقید بودن طبیعت از یک دلالت دیگری – یعنی دلیل خارجی باید این را اثبات کند) **كما ادعى دلالة غير واحد من الآيات على الفورية** (آن طوری که ادعی شده است دلالت غیر از یکی از آیات بر دلالت صیغه ی امر بر فور)

نوار ۱۰۶ : ادامه ی صیغه ی امر : اشکال سوم صاحب کفایه بر نظریه ی دلالت صیغه ی امر بر فور – بیان یک نکته : بیان معنی صیغه در صورت دلالت آن بر فور

مطلب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و فیه منع (در این ادعی (دلالت کردن غیر واحد من الایات بر فوریت) منع است یعنی این ادعی ممنوع است و این دو صیغه ی امر به معنی وجوب فوری نیست) **ضرورة أن سیاق آیة** وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ **و کذا آیة** فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ **إنما هو البعث نحو المسارعة إلی المغفرة و الاستباق إلی الخیر** (سیاق این دو آیه ، همانا ان سیاق ، تحریک کردن عبد است به سمت سرعت گرفتن به مغفرت و سبقت گرفتن به اعمال نیک) **من دون** (می خواهد بگوید تحریک خداوند به سمت کار خوب از نوع تحریک غیر وجوبی است) **استتباع ترکهما للغضب و الشر** (وجوب – سیاق این آیات این است که خداوند دارد عبد را تحریک می کند به سمت کار خیر ، از نوع تحریک غیر وجوبی – بدون این که مستلزم باشد ترک مسارعه به مغفره و استباق به کار خیر ، غضب و شر را) **ضرورة** (علت برای سیاق – یعنی می خواهد بگوید چرا سیاق آیه این است که تحریک به سمت خیر ، وجوبی نیست) **أن ترکهما لو کان مستتبعا للغضب و الشر کان البعث بالتحذیر عنهما** (ترک مسارعه و ترک استباق) **أنسب** (بخاطر این که ترک این دو (مسارعه و استباق) اگر مستلزم باشد غضب و شر را یعنی اگر وجوبی باشند ، تحریک کردن عبد به پرهیز کردن از این دو ، مناسب تر است) **کما لا یخفی . فافهم** [۷۲] .

(اشکال دوم) **مع لزوم کثرة تخصیصه فی المستحبات و کثیر من الواجبات** (با این که لازم می آید زیاد بودن تخصیص وجوب فور در مستحباب و بسیاری از واجبات بلکه اکثر واجبات) **بل أکثرها فلا بد من حمل الصیغة فیهما علی خصوص الندب أو مطلق الطلب** (پس ناچاریم از حمل کردن صیغه در دو آیه بر خصوص استحباب یا مطلق طلب) **و** (اشکال سوم) **لا یبعد** [۷۳] **دعوی استقلال العقل بحسن المسارعة و الاستباق** (و بعید نمی باشد ادعی کردن استقلال داشتن عقل را به حسن بودن مسارعه و استباق یعنی عقل مستقلا حکم می کند به حسن بودن مسارعه و استباق) **و کان ما ورد من الآیات و الروایات فی مقام البعث نحوه إرشادا إلی ذلک** (و می باشد آن چیزی که وارد شده است از آیات و روایات در مقام تحریک کردن مکلف به مسارعت و استباق ، ارشاد می باشند به حکم عقل) – **کالآیات و الروایات الواردة فی الحث علی أصل الإطاعة** (عقل می گوید اصل اطاعت مولی لازم است پس اطیعوا می شود ارشادی) – **فیکون** (عقل می گوید سرعت حسن است . حالا امر شارع بحاطر آن حسن عقلی است) **الأمر فیها** (پس می باشد امر در آیات و روایاتی که وارد شده اند در مقام تحریک کردن مکلف به مسارعت و استباق) **لما** (برای آن اثری که – حسن عقلی) **یترتب علی المادة بنفسها** (مترتب می شود این اثر بر ماده (یعنی مسارعت و استباق) خود ماده) **و لو لم یکن هناک أمر بها** (اگر چه نباشد در این ماده امری به این ماده یعنی با قطع

---

[۷۲] رجوع به حاشیه ی مشکینی – اشاره دارد که این دلیل باطل است زیرا در این صورت باید بگویید اقیموا الصلاه دال بر وجوب نیست زیرا اگر واجب باشد ترک واجب موجب غضب خداوند است و مناسب تر این بود که خداوند از راه تحذیر وارد شود

[۷۳] وقتی می گوید بعید نیست کار خراب می شود زیرا وقتی می گوید بعید نیست این ها اوامر ارشادی باشند ، یعنی این احتمال هم هست که مولوی باشند و وقتی امر دائر شد که مولوی باشند یا ارشادی قطعا باید حمل بر مولویت بشوند

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نظر از امر شارع مسارعت و استباق حسن داشتند) **كما هو** (كون الامر لما يترتب على الماده) **الشأن فى الأوامر الإرشادية . فافهم**

تتمة : ثمرة دلالة الصيغة على الفور

بناء على القول بالفور فهل قضية الأمر الإتيان فورا ففورا (بنابر قائل شدن به نظريه ى دلالت صيغه ى امر بر فور ، پس آيا مقتضاى امر ، انجام دادن مامور به است فورى پس فورى است ؟) **بحيث لو عصى** (به گونه اى كه اگر مكلف عصيان كرد) **لوجب عليه الإتيان به فورا** (هرآينه واجب مى باشد بر مكلف ، اتيان كردن فورى مامور به در زمان دوم) **أيضا** (مثل وجوب فورى اتيان مامور به در زمان اول) **فى الزمان الثانى أو لا وجهان مبنيان على أن مفاد الصيغة على هذا القول هو وحدة المطلوب أو تعدده** (دو وجه مبتنى بر اين است كه معنى صيغه ى امر بنابر قول به فوريت ، ايا آن معنى وحدت مطلوب است يا تعدد مطلوب) **و لا يخفى** (مقام اثبات) **أنه لو قيل بدلالتها على الفورية** (اگر گفته بشود به دلالت داشتن صيغه ى امر بر فوريت) **لما كان لها دلالة على نحو المطلوب من وحدته أو تعدده فتدبر** (نمى بوده باشد براى صيغه ى امر دلالتى بر نحوه ى مطلوب از وحدت مطلوب يا تعدد مطلوب) **جيدا**

نوار ۱۰۷ : شروع بحث اجزاء – توضيح عنوان بحث : مراد از كلمه ى على وجهه (بيان احتمال اول ، احتمال دوم و اشكالاتش ، احتمال سوم و اشكال اول بر آن)

يكى از مهمترين مسائل علم اصول كه پر از ثمره است ، مبحث اجزاء است .

توضيح : عنوان بحث : انجام دادن مامور به با تمامى اجزاء و شرايطش ايا مقتضى اجزاء هست يا مقتضى اجزاء نيست؟

- **مثال اول** : فرض كنيد الان اذان ظهر مى گويند شما مى رويد وضو مى گيريد و نماز با وضو مى خوانيد . بعد از اين كه نمازتان تمام شد ايا بر شما لازم است كه دوباره يک نماز ديگر بخوانيد با وضو يا ديگر لازم نيست و همان نماز اول مجزى است ؟
- **مثال دوم** : فرض كنيد الان اذان ظهر مى گويند . مى خواهيد وضو بگيريد اما آب نيست لذا تيمم مى كنيد و نماز را با تيمم مى خوانيد . ساعت ۳ ظهر آب پيدا مى كنيد حالا سوال اين است كه ايا نماز با تيمم مجزى است يا مجزى نيست . اگر بگوييم مجزى است ديگر لازم نيست ساعت ۳ نماز با وضو بخوانيد اما اگر گفتيم مجزى نيست ساعت ۳ بر شما واجب است كه نماز با وضو بخوانيد .

توضيح على وجهه : صاحب كفايه مى فرمايد ابتدا بايد اين عنوان را خوب توضيح بدهيم . بحث امروزمان درباره ى كلمه ى (على وجهه) است . درباره ى اين كلمه كه معنايش چيست ، ۳ احتمال وجود دارد :

كانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **احتمال اول :** مراد از علی وجهه این است : یعنی ان کیفیتی که هم شرع و هم عقل طالب این است که مامور به با آن کیفیت انجام بگیرد . به عبارت دیگر یعنی با قیود شرعیه و با قیود عقلیه . قیود شرعیه یعنی آن قیودی که شارع می تواند انها را در متعلق امر اخذ بکند و مراد از قیود عقلیه یعنی آن قیودی که شارع نمی تواند انها را در متعلق امر اخذ بکند . قیود شرعی یعنی طهارت و سوره ، استقبال به قبله و قیود عقلی مثل قصد قربت به معنی قصد الامر

حالا این عنوان را با توجه به این احتمال ، معنی می کنیم : به جا آوردن مامور به با تمامی قیود (هم قیود شرعی و هم قیود عقلی) ایا مجزی هست یا نیست ؟

- **احتمال دوم (از ظاهر عبارت مرحوم شیخ در مطارح الانظار در می آید) :**

یعنی آن کیفیتی که شرع طالب این است که مامور به با آن کیفیت صورت بگیرد یعنی با قیود شرعیه . ترجمه عنوان بحث این طور می شود : انجام دادن مامور به (مثل صلاه) با تمام قیود شرعیه اش ، ایا مجزی هست یا نیست .

اشکالات صاحب کفایه بر این احتمال :

❖ **اشکال اول :**

- **صغری :** اگر مراد از علی وجهه این احتمال (قیود شرعیه) باشد لازمه اش این است که این قید ، بشود قید توضیحی .

توضیح : ما دو نوع قید داریم :

- **نوع اول : قید توضیحی :** به آن قیدی گفته می شود که معنایش از ما قبل فهمیده می شود لذا اگر نیاید هم اشکالی ندارد اما برای تاکیید می آید
- **نوع دوم : قید احترازی :** به آن قیدی گفته می شود که معنایش از ما قبل فهمیده نمی شود . لذا اگر نیاید اشکال دارد .

حالا اگر علی وجهه به این معنی احتمال دوم باشد ، این قید می شود توضیحی یعنی معنی علی وجهه از ما قبل فهمیده می شود . از کلمه ی مامور به فهمیده می شود زیرا مامور به یعنی عملی که شارع به آن امر می کند و به تعبیر دیگر مامور به یعنی عمل با تمام قیود شرعی اش .

- **کبری :** واللازم باطل (این قید ، قید توضیحی نیست زیرا اصل در قیود ، قید احترازی است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **اشکال دوم :**

- **صغری :** اگر مراد از علی وجهه ، این احتمال باشد لازمه اش این است که تعبدیات از محل نزاع در مساله ی اجزاء خارج بشوند یعنی نزاع در مساله ی اجزاء فقط روی توصلیات می رود

توضیح : شما می گویید (انجام دادن مامور به با تمام قیود شرعی اش ایا مجزی هست یا نیست) شما اگر عبادت را (واجبات تعبدی) همین طوری که این عنوان می گوید ، انجام بدهید مثلا صلاه را با تمام قیود شرعی اش انجام بدهید ، یعنی شما نماز بخوانید بدون قصد قربت (زیرا قصد قربت از قیود عقلیه است) در این صورت بالاجماع مجزی نیست و وقتی بالاجماع مجزی نبود ، دیگر نزاعی وجود ندارد بنابراین تعبدیات از محل نزاع خارج می شوند

- **کبری :** واللازم باطل (عمده ی نزاع در مساله ی اجزاء مربوط به تعبدیات است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

- **احتمال سوم :** مراد از علی وجهه ، قصد الوجه باشد یعنی قصد وجوب و قصد استحباب . آن وقت عنوان بحث این طور می شود : انجام دادن مامور به با قصد وجه ، مجزی هست یا نیست

اشکالات صاحب کفایه بر این احتمال :

❖ **اشکال اول :** مشهور می گویند در عبادت قصد الوجه لازم نیست . و این تیتر هم از مشهور است . چگونه مشهور در این تیترشان یک چیزی را ذکر می کنند که خودشان آن چیز را لازم نمی دانند ؟

❖ **اشکال دوم :** کسانی که می گویند قصد الوجه لازم است فقط در عبادات می گویند لازم است در نتیجه اگر وجه را به معنی قصد الوجه گرفتید دیگر این عنوان شامل توصلیات نمی شود

به بیان دیگر :

- **صغری :** اگر مراد از علی وجهه این احتمال باشد ، لازمه اش خروج توصلیات از محل نزاع است (قائلین به اعتبار قصد الوجه ، قصد وجه را فقط در عبادت و تعبدیات لازم می دانند پس مکلف اگر توصلی را بدون قصد الوجه انجام دهد طبق این احتمال سوم محل نزاع نخواهد بود)
- **کبری :** واللازم باطل
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

❖ **اشکال سوم :** لازمه ی ذکر قصد الوجه ترجیح بلا مرجح است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صغری** : اگر مراد از علی وجهه این احتمال باشد ، ذکر قصد الوجه از بین قیودی که در عبادت معتبر است ، مثل قصد قربت ، ترجیح بلا مرجح است
- **کبری** : واللازم باطل (ترجیح بلامرجح باطل است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

الفصل الثالث : فی الإجزاء

الإتیان بالمأمور به (انجام دادن مامور به – انجام دادن صلاه) **علی وجهه** (متعلق به الاتیان – به همان صورت مامور به – یعنی به همان صورتی که حقش این است به آن صورت باشد) **یقتضی الإجزاء** (اقتضاء می کند ان اتیان اجزاء را یعنی انجام دوباره ی عمل لازم نیست) **فی الجملة** (در بعضی از موارد – ما امر واقع اولی و امر ظاهری و امر اضطراری . اگر شما مامور به به امر واقعی اولی یا امر ظاهر یا امر اضطراری را انجام دادید بالاجماع انجام دادن این مامور به ، مسقط امر خودش هست مثل مثال اولی که عرض کردم . اگر هنگام اذان ظهر ، شما نماز با وضو بخوانید این عمل مسقط امر خوشد یعنی امر به نماز با وضو هست) **بلا شبهة**

و قبل الخوض فی تفصیل المقام و بیان النقض و الإبرام ینبغی تقدیم أمور (۴ امر)

. **أحدها** (یکی از این امور) : **المراد بالوجه فی العنوان**

الظاهر (متبادر) **أن** (احتمال اول) **المراد من وجهه فی العنوان هو النهج الذی ینبغی أن یؤتی به علی ذاک النهج شرعا و عقلا** (مقصود از کلمه ی وجهه در عنوان بحث ، آن مراد ، کیفیتی است که سزاوار است (هم شرعا و هم عقلا این که انجام شود به آن مامور به بر طبق ان کیفیت یعنی با تما قیود شرعی و عقلی انجام شود) **مثل** (دارد بیان عقلا می کند – کدام کیفیت و امر است که عقل می گوید باید در مامور به بیاید اما شرع درباره ی آن حرف نمی زند ؟ قصد قربت به معنی قصد الامر) **أن یؤتی به** (مثل این که آورده شود به آن مامور به ؛ به قصد قربت در عبادت) **بقصد التقرب فی العبادة وجهه لا** (عطف بر النهج – نهجی که بعد از هو امده است – مراد از وجهه در عنوان نیست خصوص کیفیتی که معتبر است ر مامور به شرعا) **خصوص الکیفیة المعتبرة فی المأمور به شرعا فإنه** (دلیل اول برای لاخصوص) **علیه یکون علی وجهه قیدا توضیحیا** (بنابر این خصوص می باشد قید علی وجهه ، قید توضیحی) **و هو** (توضیحی بودن علی وجهه) **بعید** (لانه خلاف الاصل و التاسیس خیر من التاکید لان الافاده خیر من الاعاده) **مع** (دلیل دوم برای لاخصوص) **أنه یلزم خروج التعبدیات عن حریم النزاع** (لازم می آید خارج شدن تعبدیات از حریم نزاع در مساله ی اجزاء) **بناء علی المختار** (این خروج عبادات بنابر نظریه ی صاحب کفایه است) **کما تقدم** (همان طور که مقدم شد مختار) **من أن قصد القربة من کیفیات الإطاعة عقلا** (قصد قربت از کیفیت اطاعت کردن است به حکم عقل) **لا من قیود المأمور به شرعا علی المختار**(نیست از قیود شرعی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مامور به) **و** (احتمال سوم – عطف بر خصوص) **لا الوجه المعتبر عند بعض الأصحاب** (نیست مراد از علی وجهه ، وجهی که معتبر است در نزد بعضی از اصحاب یعنی سید مرتضی) **فإنه مع عدم اعتباره عند المعظم** (همانا وجه با این که اعتبار ندارد وجه در نزد اکثر و بیشتر علما) **و إلا** (معتبر بودن وجه در نزد کسی که معتبر می داند وجه را) **فی خصوص العبادات لا مطلق الواجبات** (فقط در خصوص عبادات شرط است نه در مطلق واجبات) **لا وجه** (ترجیح بلامرجح یعنی از بین قیود چرا این قید را آورده است خب قصد تمییز را نیاورده است) **لاختصاصه بالذکر علی تقدیر الاعتبار** (وجهی نیست برای اختصاص وجه به ذکر در صورت معتبر بودن) **فلا بد من إرادة ما** (معنای عامی که) **یندرج فیه من المعنی** (پس ناچاریم ما از اراده کردن معنای عامی که مندرج می شود وجه در داخل آن معنی) **و هو ما ذکرناه** (و آن معنی عام همان معنایی است که ما آن را ذکر کردیم) **کما لا یخفی.**

نوار ۱۰۸ : اجزاء – معنی کلمه ی اقتضاء در عنوان بحث

کلمه ی اقتضاء دو معنی دارد :

- **معنی اول :** علیت
- **معنی دوم :** دلالت

در بحث اجزاء بحث از اقتضاء است . حالا می خواهیم ببینیم بحث از اقتضاء است طبق کدام یک از این معانی .

کلمه ی اقتضاء دارای دو معنی است :

- **معنی اول :** گاهی کلمه ی اقتضاء به معنی علیت می آید . مثل : النار تقتضی الحراره . علت یعنی چیزی که چیز دیگری را به وجود می آورد .
- **معنی دوم :** گاهی کلمه ی اقتضاء به معنی دلالت است . مثل : الامر یقتضی الوجوب . این یقتضی به معنی یدل است . دلالت یعنی التاثیر فی علم بالشی یعنی سبب می شود که علم به شی پیدا کنیم . در این مثال یعنی امر موجب علم به وجوب می شود .

حالا در مبحث اجزا ، بحث از اقتضاء در میان است ، حال سوال این است که اقتضا به کدام یک از این معانی باید مورد بحث قرار بگیرد . ایا به معنی علت است (ایا علت می شود اجزاء را یا علت نمی شود) یا به معنی دلالت است (ایا دلالت می کند بر اجزاء یا دلالت نمی کند) : در این جا دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** اقتضای به معنی علیت محل بحث است . لذا صاحب کفایه در عنوان بحثش کلمه ی اقتضاء را اسناد داد به اتیان . چون ایشان می گوید در اجزا باید بحث بشود از اقتضای به معنی علیت لذا اقتضاء را به اتیان اسناد دارد لذا معنی عنوان این می شود ؟ ایا انجام مامور به علت برای سقوط امر می شود یا نمی شود . این جا دیگر بحثی از دلالت دلیل نیست زیرا اتیان کار

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مکلف است . طبق این بیان ، بحث اجزاء یک بحث عقلی است به این صورت که وقتی که مکلف مامور به را انجام داد ایا عقل می گوید این انجام مامور به علت برای سقوط امر ، هست یا نیست .

- **نظریه ی دوم (قدما)** : در مبحث اجزاء بحث از اقتضای به معنی دلالت است یعنی ایا دلالت می کند بر اجزاء یا دلالت نمی کند لذا قدما یقتضی را اسناد می دهد به امر . عنوان بحثشان این است : الامر بالشی هل یقتضی الاجزاء ام لا . زمانی که شارع امر می کند به یک چیزی ایا این امر دلالت می کند بر سقوط امر یا دلالت نمی کند . در این جا صحبت از دلالت دلیل است که دلالت این دلیل به چه مقدار است . طبق این قول ، این مساله ی اجزاء یک مساله ی لفظیه است چون بحث در مقدار دلالت دلیل است .

نکته : بیان اشتباه این مساله : این طور بحث را مطرح کردیم که صاحب کفایه عنوانش این است : اتیان الامامور به هل یقتضی الاجزاء ام لا بعد بگوییم این جا اقتضاء به معنی علیت است نه دلالت . صحبت روی این عنوان نیست که به چه معنی است و به چه معنی نیست . ما در این عنوانی که در عبارت صاحب کفایه آمده هیچ شکی نداریم که در به معنی علیت است همان طور که در عبارت قدما هیچ شکی نداریم که به معنی دلالت است . صحبت روی این نیست بلکه صحبت روی این است که در مساله ی اجزا باید اقتضاء به معنی علیت را مورد بحث قرار بدهیم یا اقتضاء به معنی دلالت را باید مورد بحث قرار بدهیم .

اشکال (مستشکل می گوید در بحث اجزاء هم پای اقتضای به معنی علیت و هم به معنی دلالت در کار است) :

امر ۳ صورت دارد :

۱) **امر واقعی :** مثل امر به نماز با وضو . به ان امری گفته می شود که تعلق گرفته است به افعال بما هی افعال . و اضطرار و شک مکلف مورد توجه قرار نگرفته است . به صلاه با وضو هم مامور به واقعی گفته می شود

۲) **امر اضطراری** : به آن امری گفته می شود که رفته روی افعال لکن حالت اضطرار مکلف در نظر گرفته شده است مثل امر به نماز با تیمم

۳) **امر ظاهری :** به ان امری گفته می شود که رفته است روی افعال و این جا ملاحظه ی شک مکلف شده است . مثل امر به نماز با وضوی استصحابی .

مستشکل می گوید در بحث اجزاء ما دو بحث داریم :

- **بحث اول :** ایا انجام هر مامور به ای مسقط امر خودش هست یا نیست مثلا شما مامور به واقعی را انجام بدهید مثلا نماز با وضو را انجام دادید ایا این ، مسقط امر به نماز با وضو هست یا مسقط نیست ؟ مستشکل می گوید اقتضا در این جا به معنی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

علیت است یعنی بعد از این که شما مامور به واقعی را انجام دادید ایا عقل حکم می کند به ساقط شدن امر واقعی یا حکم نمی کند و حکم می کند به تبدیل الامتثال

- **بحث دوم** : ایا انجام دادن مامور به اضطراری یا مامور به ظاهری بعد از رفع اضطرار و حالت شک ، ایا این اقتضای سقوط امر واقعی را دارد یا خیر مثلا الان مضطر هستید و مجبورید نماز با تیمم بخوانید و نماز را با تیمم خواندید بعد اضطرار از بین رفت و آب پیدا شد ، سوال این است که ایا این نماز با تیمم مسقط امر به نماز با وضو هست یا نیست . اگر بگوییم مسقط است احتیاجی به اعاده و قضا نیست اما اگر بگوییم مسقط نیست نیازمند به اعاده و قضاء هستیم .

در این بحث اقتضاء به معنی دلالت است . چرا ؟ چون باید دلیلی را که امر اضطراری و امر ظاهری در آنها به کار رفته است را بررسی کنیم و ببینیم مقدار دلالت این دلیل ها چه مقدار است یعنی باید ببینیم این دلیل می گوید چه مقدار نماز با تیمم مصلحت دارد . ایا نماز با تیمم وافی به تمامی مصالح است که دراین صورت دلیل بر اجزاء است یا وافی به تمام مصالح نیست که در این صورت دلالت بر عدم اجزاء دارد

جواب اشکال : صاحب کفایه می فرماید در همین جا (بحث دوم) هم اقتضاء به معنی علیت است . لکن این جا اقتضاء به معنی علیت است ، بعد از این است که یک مرحله را پشت سر گذاشتیم . یعنی چی ؟ یعنی اول اقتضاء به معنی دلالت است بعد اقتضا به معنی علیت است . به این بیان :

اگر کسی مامور به اضطراری یا ظاهری را انجام داد ایا اقتضی می کند سقوط امر واقعی را یا اقتضی نمی کند

این اول باید برویم سراغ آن دلیلی که امر اضطرای و ظاهری در انها به کار رفته است . ایا آن دلیل می آید مامور به اش را به منزله ی مامور به واقعی قرار می دهد یا نمی دهد . تا این جا اقتضی به معنی دلالت بود

اگر دلیل نماز با تیمم را به منزله ی نماز با وضو قرار داده شده باشد ، اگر مکلف نماز با تیمم را انجام داد عقل حکم می کند به سقوط امر واقعی و حکم می کند به اقتضای اجزای امر واقع اما اگر از ان دلیل تنزیل در نیامد عقل حکم می کند که این عملی که انجام دادید علت برای ساقط شدن امر واقعی نیست .

ثانیها : معنی الاقتضاء

الظاهر أن المراد من الاقتضاء (متبادر این است که مقصود از اقتضاء) **هاهنا** (مبحث اجزاء – این که بعضی از محشین این هاهنا را زده اند به عنوان و تیتر صاحب کفایه ، صحیح نیست) **الاقتضاء بنحو العلیة و التأثیر**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(تاثیر در وجود شی) **لا بنحو الکشف و الدلالة و لذا** (بخاطر همین مراد) **نسب إلی الإتیان لا إلی الصیغة** (نسبت داده شده است اقتضا به اتیان نه به صیغه)

إن قلت (می خواهد بگوید در مبحث اجزاء هم پای اقتضای به معنی علیت در کار است و هم پای اقتضای به معنی دلالت در کار است) **هذا** (اقتضاء) **إنما یکون کذلک** (می باشد این اقتضاء ، به معنی علیت) **بالنسبة إلی أمره** (نسبت به امر ماتی به – یعنی بحث اول : هر مامور بهی علت برای سقوط امر خودش هست یا نیست) **و أما بالنسبة إلی أمر آخر** (ام نسبت به امر دیگر) **کالإتیان بالمأمور به بالأمر الاضطراری أو الظاهری بالنسبة إلی الأمر الواقعی** (مثل انجام دادن مامور به به امر اضطراری (نماز با تیمم) یا مامور به به امر ظاهری (نماز با وضوی استحصابی) به نسبت مامور به به امر واقعی (نماز با وضو)) **فالنزاع فی الحقیقة فی دلالة دلیلهما** (پس نزاع در حقیقی در دلالت کردن دلیل امر اضطراری و امر ظاهری) **علی اعتباره** (بر اعتبار داشتن مامور به به امر اضطراری یا ظاهری) **بنحو یفید الإجزاء** (به گونه ای که افاده می کند اجزاء را – آن دلیل دلالت می کند که مامور به به امر اضطراری یا ظاهری ، وافی به تمام غرض هست) **أو بنحو آخر لا یفیده** (دلالت می کند دلیل بر این که مامور به اضطراری یا ظاهری وافی به تمام غرض نیست)

نوار ۱۰۹ : اجزاء – معنی اجزاء – فرق بین مساله ی اجزا با مسائل مره و تکرار و تبعیه القضا للاداء

قلت نعم (بله در بحث دوم نزاع در دلالت دلیل هست - اما این منافاتی ندارد که اقتضا در این بحث دوم به معنی علیت باشد یعنی در واقع دو نزاع درست می کند) **لکنه لا ینافی کون النزاع فیهما کان فی الاقتضاء بالمعنی المتقدم** (لکن نزاع در دلالت دلیل منافاتی ندارد بودن نزاع در مامور به اضطراری و ظاهری ، باشد نزاع در اقتضاء به معنی مقدم شده را یعنی علیت – یعنی نزاع در دلالت دلیل با این که اقتضاء در نزاع در مامور به اضطراری و ظاهری به معنی علیت باشد منافاتی ندارد) **غایته** (می خواهد بگوید در این جا دو نزاع است که یک نزاع ریشه می شود برای نزاع بعدی) **أن العمدة فی سبب الاختلاف فیهما** (عمده در سبب اختلاف علما در مامور به اضطراری و ظاهری) **إنما هو** (ان عمده سبب) **الخلاف فی دلالة دلیلهما** (اختلاف علما است در دلالت دلیل مامور به اضطراری و ظاهری) **هل إنه** (دلیل مامور به اضطراری و ظاهری) **علی نحو** (اشاره به اختلاف اول دارد – ایا ان دلیل ان دو مامور به به نحوی است) **یستقل العقل بأن الإتیان به موجب للإجزاء و یؤثر فیه** (استقلال دارد عقل به این که انجام دادن مامور به موجب است برای اجزاء و تاثیر می گذارد در اجزاء) **و** (عطف بر دلالت) **عدم دلالته** (و دلالت نداشتن دلیل) **و یکون النزاع فیه** (اجزاء این دو مامور به از امر واقعی) **صغرویا أیضا** (همان طور که کبروی است – یعنی نزاع هم صغروی است و هم کبروی است – یعنی اگر شما بحث می کنید که اتیان مامور به اضطراری و ظاهری مجزی از امر

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

واقعی هست یا نیست این جا دو نزاع وجود دارد . یک نزاع صغروی و یک نزاع کبروی . نزاع صغروی این است که ایا مامور به اضطراری و ظاهری به منزله ی مامور به واقعی هست یا نیست .

صغری : المامور به بالامر الاضطراری او الظاهری مامور به بالامر الواقعی – ولو تنزیلا

کبری : و المامور به بالامر الواقعی یقتضی الاجزاء

نتیجه : المامور به بالامر الاضطراری او الظاهری یقتضی الاجزاء

) **بخلافه فی الإجزاء بالإضافة إلی أمره** (بر خلاف نزاع در اجزاء نسبت به امر ماتی به – یعنی بحث اول که ایا مامور به امر واقعی یا اضطراری یا ظاهری نسبت به امر خودش مجزیی هست یا نیست) **فإنه لا یکون إلا کبرویا** (به سبب این که نزاع نمی باشد مگر کبروی) **لو کان هناک نزاع** (اگر باشد در کبری نزاعی) **کما نقل عن بعض** (دو نفر از اهل سنت) **فافهم** (اشاره دارد به این که شمای صاحب کفایه فرمود عمده این است . حالا که عمده این است پس اقتضا را به معنی دلالت بگیر) .

مطلب اول : کلمه ی اجزاء یعنی کافی بودن . مثلا می گوییم عمل الف مجزی از عمل ب است یعنی کافی است از عمل ب . مثلا اگر مکلف مامور به واقعی را انجام بدهد می گویند این عمل کافی است . کافی است از انجام دوباره ی آن مامور به واقعی . یعنی لازم نیست که دوباره مامور به واقعی را انجام بدهی .

ولی ما عنه الکفایه (عمل ب) دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی ما عنه الکفایه انجام دوباره ی عمل است .
- **صورت دوم :** گاهی ما عنه الکفایه ، مطلق التدارک (هم شامل اعاده است و هم شامل قضا کردن است) است . یعنی اگر این عمل را انجام دادی کافی است از انجام دادن اعاده و قضا .

مثلا اگر شما نماز را با وضوی استصحابی خواندی می گویند این عمل مجزی است و کافی است . کافی از چیست ؟ از مطلق تدارک . یعنی اگر داخل وقت یقین پیدا کردی که وضو نداشتی ، نیاز به اعاده نیست و اگر هم خارج وقت فهمیدی ، نیاز به قضا کردن نیست .

ثالثها : معنی الإجزاء

الظاهر أن الإجزاء هاهنا بمعناه لغة (متبادر این است که اجزاء در مبحث اجزاء به معنی لغوی است) **و هو الکفایة** (و آن معنی لغوی ، کافی بودن است) **و إن کان یختلف ما یکفی عنه** (اگر چه مختلف می باشد چیزی که کافی می باشد اتیان از ان چیز) **فإن الإتیان بالمأمور به بالأمر الواقعی یکفی فیسقط به التعبد به ثانیا** (به سبب این که انجام دادن مامور به به امر واقعی ، کفایت می کند پس ساقط می شود به وسیله ی اتیان مامور به واقعی ، تعبد و انجام دادن مامور به واقعی را برای بار دوم) **و بالأمر الاضطراری أو الظاهری**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الجعلی فیسقط به القضاء (و انجام دادن مامور به به امر اضطراری یا ظاهری جعلی ، کافی است (از مطلق التدارک) پس ساقط می شود به سبب این اتیان ، مطلق تدارک) **لا أنه یکون هاهنا اصطلاحا** (نه این که اجزاء می باشد در بحث اجزاء ، اصطلاحی – یعنی این طور نیست که علمای اصول اصطلاح خاصی دارند در رابطه با اجزاء) **بمعنی إسقاط التعبد أو القضاء فإنه** (داشتن معنی اصطلاحی برای اجزاء) **بعید جدا** (زیرا نقل لفظ از معنی لغوی به معنی دیگر نیازمند به دلیل است و در این جا دلیل منتفی است)

مطلب دوم : این امر رابع دو نکته است :

نکته ی اول : چه فرقی است بین مساله ی مره و تکرار و مساله ی اجزاء و عدم اجزاء ؟

اگر بگویید صیغه ی امر وضع شده است برای مره یعنی انجام یک عمل لازم است و انجام دوباره ی آن لازم نیست و اگر بگویید صیغه ی امر وضع شده برای تکرار یعنی انجام عمل به صورت مکررا لازم است در نتیجه مره با اجزاء می سازد و تکرار با عدم اجزاء . چه فرقی است بین این دوم ؟

صاحب کفایه می فرماید در بحث مره و تکرار بحث ما لفظی است یعنی بحث می کنیم که مامور به چیست ؟ مامور به مره است یا تکرار است . یعنی بحث می کنیم که صیغه ی امر وضع شده است برای مره یا تکرار . یعنی می خواهیم مامور به را مشخص کنیم . اما در اجزاء بعد از بحث مره و تکرار است و بحث روی این است که اگر مکلف مامور به ای که مشخص می باشد (در بحث مره و تکرار مشخص شده است) ایا عقل حکم به اجزاء می کند یا چنین حکمی نمی کند بنابراین این بحث ، بحثی عقلی است در حالی که بحث مره و تکرار یک بحث لفظی است . این نکته را بیان فرموده اند چون عده ای خیال کرده اند این دو بحث ، عین هم هستند

نکته ی دوم : یک بحثی است که ایا قضا تابع اداء هست یا نیست . گاهی مکلف واجب موقت را در وقتش نمی خواند مثلا نماز را در وقتش نمی خواهد . می خواهیم ببینیم همین امری که به نماز شده است مثل صل ، ایا همین امر دلالت می کند بر این که اگر انجام ندادی ، قضایش لازم است یا چنین دلالتی ندارد . اگر بگوییم چنین دلالتی دارد یعنی قضا تابع اداء است اما اگر بگوییم چنین دلالتی ندارد می گوییم قضاء تابع اداء نیست . در این مساله ۳ نظریه وجود دارد : الف : مطلقا تابع اداء هست . ب : مطلقا تابع اداء نیست . ج : تفصیل : اگر ان دلیلی که وقت را مشخص می کند متصل باشد ، تابع ادا نیست اما اگر منفصل باشد تابع اداء است .

حالا نکته این است که چه فرقی است بین مبحث اجزاء و مساله ی تبعیت القضاء للاداء ؟ صاحب کفایه می فرماید بحث تبعیت القضاء للادا یک بحث لفظی است و می خواهیم در ان معنی صیغه ی امر را بدانیم اما بحث اجزاء یک بحث عقلی است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

رابعها : الفرق بين هذه المسألة (مساله ی اجزاء) **و مسألة المرة و التكرار** [۷۴]

لا يكاد يخفى فإن البحث هاهنا (به سبب این که بحث در مساله ی اجزاء) **فی أن الإتيان بما هو المأمور به يجزی عقلا** (در این است که انجام دادن چیزی که آن چیز مامور به است ، مجزی است عقلا یا مجزی نیست) **بخلافه فی تلک المسألة** (بر خلاف بحث در مساله ی مره و تکرار) **فإنه** (بحث در مساله ی مره و تکرار) **فی تعيين ما هو المأمور به شرعا** (در مشخص کردن چیزی است که آن چیز مامور به شرعی است به حسب دلالت کردن صیغه) **بحسب دلالة الصيغة بنفسها أو بدلالة أخرى** (خود صیغه دلالت دارد یا به وسیله ی دلیل دیگری)

نعم كان التكرار عملا موافقا (بله تکرار از حیث عمل موافق است با عدم اجزاء) **لعدم الإجزاء لكنه لا بملاكه** (لکن تکرار به ملاک عدم اجزاء نیست یعنی اگر مولی می گوید عمل را تکرار بکن بخاطر عدم الاجزا نیست بلکه بخاطر این است که مامور به را انجام بدهی) **و هكذا الفرق بينها** (مساله ی اجزاء) **و بين مسألة تبعية القضاء للأداء فإن البحث فی تلک المسألة** (تبعیت القضا للاداء) **فی دلالة الصيغة على التبعية و عدمها** (بحث در مساله ی تبعیت قضا للادا در دلالت کردن صیغه است بر تبعیت یا دلالت نکردن است) **بخلاف هذه المسألة** (مساله ی اجزاء) **فإنه** (بحث در این است که) **كما عرفت فی أن الإتيان بالمأمور به يجزی عقلا عن إتيانه ثانيا أداء أو قضاء** (انجام دادن مامور به ایا مجزی است از انجام دادن مامور به برای بار دوم به صورت ادائی یا قضائی) **أو لا يجزی فلا علقة بين المسألة و المسألتين أصلا.**

إذا عرفت هذه الأمور فتحقيق المقام يستدعی البحث و الكلام فی موضعين.

نوار ۱۱۰ : اجزاء : بحث اول : مجزی بودن انجام دادن هر مامور به ای از امر خودش

عنوان بحث : بحث در این است که اگر مکلف مامور به واقعی یا اضطراری یا ظاهری را انجام داد ، ایا انجام هر یک از این ۳ تا مسقط امر مربوط به خودش هست یا خیر ؟

مثال : فرض کنید الان دارند اذان ظهر می گویند و می بینید آب هست . وضو می گیرید و نماز با وضو می خوانید . به نماز با وضو مامور به واقعی می گویند . اگر شما نماز با وضو خواندید ایا مسقط امر واقعی هست یا نیست . اگر بگوییم مسقط است انجام دوباره ی نماز با وضو جایز نیست اما اگر مسقط نبود باید دوباره نماز با وضو را بخوانی .

در این مساله ، دو نظریه است :

[۷۴] مناهج الوصول ج ۱ ص ۳۰۱ – محاضرات ج ۲ ص ۲۲۳

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی اول (ابوهاشم جبائی و قاضی عبدالجبار)** : می گویند انجام مامور به واقعی یا اضطراری یا ظاهری ، مسقط امر خودش نیست . البته دیگر نگفته اند که چند بار باید عمل را تکرار بکند . اگر کسی نماز خواند با وضو این مسقط امر به نماز با وضو نیست [۷۵]
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه)** : ایشان می فرمایند این اتیان اول (بار اولی که مامور به را انجام دادید) ۳ صورت دارد :

❖ **صورت اول** : گاهی یقین داریم که این اتیان اول علت تامه برای حاصل شدن غرض نهایی مولی نیست . در این صورت انجام دوباره ی عمل به قصد الامر جایز است .

مثال : یک مولایی به عبدش امر می کند که آب بیاور تا وضو بگیرم . الان غرض اصلی و نهایی مولی ، وضو گرفتن است . این عبد می رود و آب می آورد اما مولی هنوز وضو نگرفته است . این آب اوردن را بهش اولین اتیان می گویند . در این جا علت تامه برای حاصل شدن غرض مولی نیست . حالا که نیست می تواند عبد یک آب دیگر بیاورد یعنی عمل را دوباره انجام بدهد .

❖ **صورت دوم** : گاهی اتیان اول علت تامه است برای حاصل شدن غرض نهایی مولی . در این صورت انجام دوباره ی عمل به قصد الامر جایز نیست . زیرا فرض این است که با اولین اتیان غرض حاصل می شود و وقتی غرض حاصل شد امر ساقط می شود و وقتی امر ساقط شد دیگر امری وجود ندارد تا دوباره عمل را به قصد الامر انجام بدهد .

❖ **صورت سوم** : یک مرتبه شک داریم که اتیان اول ، ایا علت تامه برای حاصل شدن غرض نهایی مولی هست یا نیست مثل این که مولی به عبدش امر می کند که برای ما آب بیاور و عبد هم آب می اورد . این جا شک داریم که غرض اصلی مولی حاصل شد یا نشد زیرا اصلا نمی دانیم غرض اصلی مولی چیست . این جا صاحب کفایه می فرماید در این صورت انجام دوباره ی عمل به قصد الامر جایز است [۷۶] .

الموضع الأول : إجزاء الإتيان بالمأمور به مطلقا عن أمره دون غيره

أن (صورت دوم) **الإتيان بالمأمور به بالأمر الواقعي** (انجام دادن مامور به به امر واقعی بلکه به امر اضطراری یا ظاهری) **بل بالأمر الاضطراري** (نماز با تیمم) **أو الظاهري** (نماز با وضوی استصحابی) **أيضا** (مثل اتیان به مامور به ، به امر واقعی) **يجزي** (خبر ان الاتیان – مجزی است یعنی انجام دوباره ی عمل به قصد الامر

---

[۷۵] فصول ص ۱۱۶ و مفاتیح الاصول ص ۱۲۶

[۷۶] حضرت امام می فرمایند ما در این جا دو بحث داریم : الف : ایا انجام دادن دوباره ی عمل جایز هست یا نیست . ب : تبدیل الامتثال بالامتثال جایز هست یا نیست . بین این دو فرق است . صاحب کفایه که می فرماید صورت شک ملحق به صورت اول است ، این در باب تبدیل جایز است اما بحث صاحب کفایه در تبدیل نیست بلکه بحث صاحب کفایه در این است که ایا انجام دوباره ی عمل جایز هست یا نیست . لذا حضرت امام اشکال گرفته است که صاحب کفایه بین این دو بحث ، خلط کرده است

کانال ضدا @soda96
www.soda96.ir

جایز نیست) **عن التعبد به** (انجام ماموربه به قصد الامر برای بار دوم) **ثانیا لاستقلال العقل** (علت برای یجزی – به دلیل مستقل بودن عقل به این که) **بأنه لا مجال مع موافقة الأمر بإتیان المأمور به علی وجهه** (مجالی نیست با موافقت کردن امر (هر ۳ امر) به وسیله ی انجام دادن مامور به ، با تمامی اجزاء و شرایط شرعیه و عقلیه اش) **لاقتضائه** (خبر برای لامجال) **التعبد به ثانیا** (برای این که اقتضی بکند آن امر تعبد و عمل کردن به آن امر را برای بار دوم)

نعم (وارد صورت اول می شود) **لا یبعد أن یقال بأنه یکون للعبد تبدیل الامتثال** (بعید نیست که گفته شود به این که جایز می باشد برای عبد ، تبدیل الامتثال) **و التعبد به ثانیا** (و متعبد بشود به مامور به برای بار دوم) **بدلا عن التعبد به أولا** (عِوَض از تعبد به مامور به اولا) **لا منضما إلیه** (نه این که تعبد دوم منضم بشود به تعبد اول – زیرا منضم شدن در جایی است که مطلوب مولی هردو فرد باشد در حالی که مفروض این است که مطلوب مولی هردو فرد نیست بلکه صرف الطبیعت است و صرف الطبیعت با یک وجود محقق می شود) **کما أشرنا إلیه فی المسألة السابقة** (همان طور که اشاره کردیم ما به جواز تبدیل در مساله ی قبلی)

و ذلک (جواز تبدیل) **فیما علم أن مجرد امتثاله** (در موردی است که یقین می باشد این که مجرد امتثال امر از ناحیه ی عبد) **لا یکون علة تامة لحصول الغرض** (علت تامه نمی باشد برای حاصل شدن غرض نهایی مولی) **و إن کان وافیا به لو اکتفی به** (می خواهد بگوید اگر عبد همین آبی را که برای بار اول آورده بود بگذارد و دیگر نرود آب بیاورد ، این وافی به غرض هست – اگر چه امتثال امر وافی به غرض است اگر اکتفا می کرد بعد به امتثال اول) **کما إذا أتی بماء أمر به مولاه لیشربه فلم یشربه** (مثل جایی که بیاورد عبدآبی را که امر کرده است به ان آب مولای ان عبد تا بنوشد مولی ان آب را اما هنوز ننوشیده است آب را بعد از اتیان اول) **بعد** (مضاف الیه آن حذف شده است لذا مبنی بر ضم است) **فإن الأمر بحقیقته** (حقیقتا) **و ملاکه لم یسقط بعد** (امر حقیقتا و به ملاکش (یعنی آن غرض اصلی که علت برای امر شده – نوشیدن آب) ساقط نشده است بعد از اتیان اول) **و لذا** (بخاطر این عدم سقوط) **لو أهریق الماء** (اگر ریخته شود آب) **و اطلع علیه العبد** (و اطلاع پیدا کند بر این ریختن ، عبد) **وجب علیه إتیانه ثانیة** (واجب است بر عبد اوردن آب برای بار دوم) **کما إذا لم یأت به أولا** (مثل هنگامی که عبد برای بار اول آب نیاورده باشد) **ضرورة** (علت برای وجب علیه اتیانه ثانیه) **بقاء طلبه ما لم یحصل غرضه الداعی إلیه** (بخاطر این که باقی است طلب مولی تا زمانی که حاصل نشده است غرض ای که انگیزه شده است برای آن طلب) **و إلا** (اگر طلب باقی نباشد – یعنی طلب نیست ولی غرض هست : از این جا معلوم میشود که از همان روز اول غرض موجد امر نبوده است) **لما أوجب حدوثه** (هر آینه موجب نمی شد این غرض ، حدوث امر را) **فحینئذ** (در این هنگام که اتیان علت تامه نیست) **یکون له الإتیان** (جایز است برای عبد اتیان کردن به یک آب دیگری بخاطر که موافق با امر) **بماء آخر موافق للأمر کما کان له قبل إتیانه الأول بدلا عنه** (همان طور که جایز بود اتیان به آب دیگر برای عبد قبل از اتیان اول عبد بدل از اتیان اول)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نعم (صورت دوم) **فيما كان الإتيان علة تامة لحصول الغرض** (در جایی که بوده باشد اتیان ، علت تامه برای حاصل شدن غرض) **فلا يبقى موقع للتبديل** (باقی نمی ماند جایگاهی برای تبدیل) **كما إذا أمر بإهراق الماء في فمه** (مثل زمانی که امر می کند مولی به ریختن آب در دهانش برای رفع کردن تشنگی اش) **لرفع عطشه فأهرقه** (پس عبد آب را می ریزد – این جا دیگر جایز نیست اتیان دوم زیرا با اتیان اول دیگر امری باقی نمانده است) **بل** (صورت سوم) **لو لم يعلم أنه من أي القبيل** (بلکه اگر معلوم نباشد که اتیان اول از کدام قبیل است) **فله التبديل** (پس برای عبد است ، تبدیل کردن یعنی عبد می تواند دوباره امر را انجام دهد) **باحتمال أن لا يكون علة** (به احتمال این که نبوده باشد آن اتیان ، علت) **فله إليه سبيل** (پس برای عبد است به آن تبدیل راهی) **و يؤيد ذلك** (و تائید می کند صحت وجواز التبدیل را – اگر فرد اول علت تامه نباشد)

نوار ۱۱۱ : اجزاء – مقام اول : مجزی بودن مامور به اضطراری از امر واقعی – بحث ثبوتی

توضیح محل بحث : بحث ما این است که اگر مکلف مامور به اضطراری را انجام داد ایا مجزی هست از امر واقعی یا مجزی نیست ؟ مثلا شما می خواهید نماز ظهر و عصر بخوانید . می بینید آب نیست لذا تیمم می گیرید و نماز با تیمم می خوانید . به این نماز با تیمم مامور به اضطراری می گویند . می خواهیم ببینیم این نماز با تیمم مجزی هست یا نیست . اگر مجزی باشد نتیجه اش این است که اگر در وقت آب پیدا کردید ، این نماز با وضو بر شما لازم نیست اما اگر بگوییم مجزی نیست نتیجه اش این است که اگر در وقت آب پیدا کردید نماز با وضو لازم است و اگر در خارج از وقت آب پیدا کردید قضای نماز با وضو لازم است .

صاحب کفایه می فرماید ما در این جا دو بحث داریم :

- **بحث ثبوتی :** یعنی باید بررسی کنیم که مامور به اضطراری در واقع چند صورت دارد و نتیجه ی هر صورتی چیست .
- **بحث اثباتی :** یعنی باید کلام را ببریم روی آن دلیلی که داخل آن امر اضطراری به کار رفته و ببینیم اشاره به کدام صورت دارد .

بحث اول : بحث ثبوتی : می خواهیم ببینیم مامور به اضطراری (نماز با تیمم) چند صورت دارد و نتیجه ی هر صورت چیست . صاحب کفایه می فرماید مامور به اضطراری ۲ صورت دارد :

- **صورت اول :** یک مرتبه مامور به اضطراری مشتمل بر تمامی مصلحت مامور به واقعی است . فرض کنید نماز با وضو ۱۰۰ درجه مصلحت دارد . ان وقت این نماز با تیمم (مامور به اضطراری) عینا همان ۱۰۰ درجه مصلحت را دارد . این جا نماز با تیمم مشتمل بر تمامی مصلحت نماز با وضو است . در این صورت :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- ✓ **اولا** انجام دادن مامور به اضطراری مجزی است زیرا فرض این است که مامور به اضطراری مشتمل بر تمامی مصلحت مامور به واقعی هست
- ✓ **ثانیا** صاحب کفایه می فرماید جواز بدار به این بستگی دارد که شارع در چه صورتی به نماز با تیمم این مقدار (به تمام مقدار مصلحت مامور به واقعی) مصلحت داده است . در این جا سه صورت متصور است :
  - **صورت اول :** یک مرتبه شارع به نماز با تیمم مطلقا این مقدار از مصلحت را داده است (یعنی چه شما صبر بکنید تا آخر وقت چه صبر نکنید ، چه مایوس بشوید از پیدا کردن آب چه مایوس نشوید) : در این صورت بدار جایز است
  - **صورت دوم :** یک مرتبه شارع در صورتی به نماز با تیمم این مقدار از مصلحت را داده که شما در طول وقت انتظار بکشید و اگر آب پیدا نکردید ، نماز با تیمم این مقدار مصلحت داده است : در این صورت بدار جایز نیست و باید تا آخر وقت صبر کنید .
  - **صورت سوم :** شارع در صورتی به نماز با تیمم این مقدار از مصلحت را داده است که شما اول وقت مایوس بشوید و نامید بشوید از پیدا کردن آب : در این صورت در صورت پیدا شدن یاس ، بدار جایز است .

- **صورت دوم :** یک مرتبه مامور به اضطراری مشتمل بر تمامی مصلحت مامور به واقعی نیست و فقط مشتمل بر مقداری از مصلحت مامور به واقعی است و یک مقدار از مصلحت مامور به واقعی باقی می ماند . خود این صورت ، ۲ صورت دارد :

❖ **صورت اول :** یک مرتبه آن مقدار باقی مانده از مصلحت تدارکش ممکن است . تدارک یعنی با خواندن نماز با وضو ان مقدار باقی مانده مصلحت جبران می شود . خود این صورت نیز دو صورت دارد :

- **صورت اول :** یک مرتبه ان مقدار باقی مانده به مقداری است که تدارکش واجب است . مثلا فرض کنید نماز با وضو ۱۰۰ درجه مصلحت دارد و نماز با تیمم ۵۰ درجه مصلحت دارد . الان ۵۰ درجه از مصلحت نماز با وضو باقی مانده است و این مصلحت باقی مانده واجب التدارک است زیرا نصف مصلحت از دستت رفته است .

در این صورت :

- ✓ **اولا** مامور به اضطراری مجزی نیست زیرا مقداری از مصلحت باقی مانده و ان مقدار هم تدارکش واجب است
- ✓ **ثانیا** بدار جایز است لکن شما می توانید نماز اول وقت بخوانید با تیمم بعد که آخر وقت آب پیدا کردید یک نماز با وضو هم بخوانید یا می توانید از

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

همان اول صبر کنید تا آخر وقت که اضطرار رفع شود و آب پیدا کنید بعد نماز با وضو بخوانید اما اگر رفع اضطرار در بعد از وقت است شما نماز با تیمم را که خوانید بعد از وقت هم باید نماز با وضو بخوانی .

- **صورت دوم :** یک مرتبه ان مقدار باقی مانده به مقداری است که تدارکش مستحب است . مثلا فرض کنید نماز با وضو ۱۰۰ درجه مصلحت دارد و نماز با تیمم ۹۰ درجه مصلحت دارد . مقدار باقی مانده ۱۰ درجه است که تدارکش مستحب است زیرا عمده ی مصلحت گیر شما آمده است .

در این صورت :

- ✓ **اولا** مامور به اضطراری مجزی است .
- ✓ **ثانیا** بدار جایز است .

❖ **صورت دوم :** یک مرتبه آن مقدار باقی مانده از مصلحت تدارکش ممکن نیست . مثلا فرض کنید نماز با تیمم مشتمل بر تمامی مصلحت نماز با وضو نیست و فقط مشتمل بر مقداری از مصلحت نماز با وضو است و مقداری از مصلحت نماز با وضو باقی می ماند و ان وقتی این مقدار باقی مانده از مصلحت ، قابل تدارک نیست یعنی مکلف نمی تواند با انجام نماز با وضو این مقدار باقی مانده را جبران کند .

صاحب کفایه می فرماید این صورت دو ویژگی دارد :

- ✓ **اولا** انجام دادن مامور به اضطراری مجزی هست زیرا وقتی مامور به اضطراری را انجام دهید به یک مقداری از مصلحت می رسید و فرض هم این است که جبران باقی مانده به وسیله ی انجام نماز با وضو ممکن نیست
- ✓ **ثانیا** می خواهیم ببینیم بدار جایز هست یا نیست (بدار یعنی این که به مجرد این که دیدید اذان ظهر می گویند و شما دیدید آب ندارید می توانید تیمم بگیرید) : در این صورت بدار جایز نیست و وظیفه ی شما این است که صبر کنید تا آخر وقت تا شاید اب را پیدا کنید و بتوانید نماز با وضو بخوانید تا تمام مصلحت را بدست بیاورد و اگر نماز با تیمم بخوانید مقداری از مصلحت را فوت کرده اید . یعنی یک کاری کرده اید که به تمام مصلحت نرسید .

اشکال (نوار ۱۱۲) : مستشکل دوتا از طرفی دارد بعد نتیجه می گیرید . مستشکل می گوید

از طرفی : مامور به اضطراری مشتمل بر تمام مصلحت مامور به واقعی نیست .

و از طرفی دیگر : جبران آن باقی مانده ی مصلحت هم ممکن نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

پس جا ندارد که شارع امر بکند به نماز با تیمم . یعنی شارع باید بگوید در طول وقت نماز با تیمم واجب نیست . بلکه اقای مکلف باید تا بعد از وقت صبر کنی تا آب گیرت بیاید و یک نماز با وضو انجام بدهی تا به تمام مصلحت برسی .

جواب صاحب کفایه :

ایشان می فرمایند بله ما هم قبول داریم که شارع نباید امر بکند به نماز با تیمم در طول وقت اما به شرط این که وقت ، مصلحت اهم نداشته باشد . در حالی که انجام عمل در وقت مصلحت اهم دارد و وقتی مصلحت اهم که داشت باهمین مصلحت ، جبران باقی مانده از مصلحت می شود .

بحث دوم : بحث اثباتی :

مقتضای فلم تجدوا ماءا فتیمموا ، چیست ؟ این است که مجزی است . زیرا اگر مجزی نبود باید قید می زد . اقا الان که آب نداری وظیفت تیمم است و بعد از این که آب پیدا کردی اعاده یا قضا واجب است و از آنجایی که قید نزده تمسک می کنیم به اطلاق و می گوییم مجزی است .

مقتضای اطلاق دلیل (مقید نشدن به این که بعد از رفع اضطرار اعاده یا قضا لازم است) اعم از این که دلیل به لسان بدلیت باشد مثل یکفیک عشر سنین و یا به لسان امر مثل تیمموا صعیدا این است که ، مامور به اضطراری مجزی است و در صورت عدم صحت تمسک به اطلاق (به این که مولی در مقام تشریع اصل مامور به اضطراری باشد نه در مقام بیان تمامی وظیفه ی مضطر) نسبت به وجوب اعاده یا قضا [۷۷] ، به اصل عملی که برائت است رجوع می شود .

نکته (نوار ۱۱۳) : شما در وقت نماز با تیمم خواندید . در خارج از وقت آب پیدا کردید . ایا نماز با وضو بر شما واجب هست یا نیست . ایا قضا بر شما واجب هست یا نیست ؟ می خواهیم ببینیم ادله ی قضاء ، چی می گویند ؟ در این که سبب وجوب قضاء چیست ، دو احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول :** یحتمل سبب وجوب قضا ، فوت واقع باشد مطلقا . یعنی اگر واقع فوت شد ، قضا واجب است مطلقا یعنی اعم از این که آن واقع وظیفه ی فعلی شما باشد یا نباشد . اگر بگوییم سبب وجوب قضا این احتمال است ، در این جا قضا واجب است .
- **احتمال دوم :** یحتمل سبب وجوب قضا ، فوت واقع باشد لکن آن واقعی که وظیفه ی فعلیه ی مکلف باشد . اگر بگوییم سبب وجوب قضا این احتمال است ، در این صورت قضا واجب نیست زیرا شما وقتی که دارند اذان می گویند می بینید آب ندارید . لذا تیمم می کنید و یک نماز با تیمم می خوانید

[۷۷] نهایه الدرایه ج ۱ ص ۱۵۲ – نهایه الافکار ج ۱ ص ۲۳۳

قاتل صُدا @soda96

www.soda96.ir

تا اخر وقت هم آب پیدا نمی کنید . الان مامور به واقعی (نماز با وضو) از شما فوت شده است اما این امر واقعی ، وظیفه ی فعلیه شما نبوده پس قضا بر شما واجب نیست .
الان دارند اذان ظهر می گویند و آب هم هست . اما یک شخص اصلا نماز نمی خواند . در این جا قضا بر این شخص واجب است زیرا واقع از او فوت شده که این واقع هم وظیفه ی فعلی اش بوده است .

بل (صاحب کفایه می فرماید ما یک دلیل داریم از روایات که می گویند تبدیل الامتثال بالامتثال جایز است . سوال می کنیم این روایت کجا است ؟ می گوید در باب نماز جماعت . ما در انجا روایت داریم که اگر کسی نماز فردی را خواند به قصد امر ، بعد از خواندن نماز می بیند یک نماز جماعت منعقد شده است . روایت امر کرده است همین نماز را به جماعت بخوان به قصد امتثال امر . این تبدیل الامتثال بالامتثال است [۷۸]) **یدل علیه ما ورد من الروایات** (دلالت می کند بر صحت تبدیل ، آن چیزی که وارد شده است از روایات) **فی باب إعادة من صلی فرادی جماعة** (در باب اعاده کردن کسی که نماز فردی خوانده است به صورت جماعت) **و** (عطف بر باب) **أن الله تعالی یختار أحبهما إلیه** (و این که خداوند اختیار می کند محبوب ترین از این دو را نسبت به خودش)

الموضع الثانی : و فیه مقامان

المقام الأول : إجزاء الإتیان بالمأمور به بالأمر الاضطراری عن الأمر الواقعی

فی أن الإتیان بالمأمور به بالأمر الاضطراری هل یجزی عن الإتیان بالمأمور به بالأمر الواقعی ثانیا (قید اتیان – نباید این قید ثانی را می آورد زیرا امتثال دومی در کار نیست بحث روی همان امتثال اول است) **بعد رفع الاضطرار فی الوقت إعادة و فی خارجه قضاء أو لا یجزی** (در این که انجام دادن مامور به به امر اضطراری ایا مجزی است از انجام دادن مامور به به امر واقعی برای بار دوم بعد از رفع شدن اضطرار در وقت ، از جهت اعاده و در خارج وقت از جهت قضا کردن یا مجزی نیست)

تحقیق الکلام فیه (تحقیق سخن در مقام اول) **یستدعی التکلم فیه** (درخواست می کند این تحقیق تکلم کردن را در مقام اول – بحث ثبوتی) **تارة فی بیان ما یمکن أن یقع علیه الأمر الاضطراری من الأنحاء** (یک مرتبه در بیان کردن ان چیزی که ممکن می باشد که واقع بشود بر آن چیز ها امر اضطراری ، از صورت های مختلف – یعنی می خواهیم ببینیم امر اضطراری چند قسم و صورت دارد) **و بیان ما هو قضیة کل منها** (و بیان چیزی که آن چیز مقتضای هر یک از این انحاء است) **من الإجزاء و عدمه و أخری**

---

[۷۸] این روایت از ما نحن فیه خارج است زیرا اگر مکلف نماز را دوباره به جماعت می خواند به قصد امر استحبابی است یعنی امر دومی در کار است در حالی که بحث ما در جایی است که امتثال دوم به قصد امتثال امر اول باشد .

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

فی تعیین ما وقع علیه (بحث اثباتی – در معین کردن نحوه ای است که واقع شده است امر اضطراری بر آن چیز)

فاعلم (شروع بحث ثبوتی) **أنه** (احتمال اول) **یمکن أن یکون التکلیف** (ممکن می باشد که بوده باشد موضوع تکلیف اضطراری یعنی نماز با تیمم) **الاضطراری فی حال الاضطرار کالتکلیف الاختیاری فی حال الاختیار** (مثل موضوع تکلیف اختیاری است در حال اختیار) **وافیا** (خبر ان یکون) **بتمام المصلحة** (نماز با تیمم وافی است به تمام مصلحتی که در نماز با وضو است) **و کافیا فیما هو المهم و الغرض** (و نماز با تیمم کافی است در مصلحتی که ان مصلحت مهم برای مولی است و غرض مولی است) **و** (احتمال دوم) **یمکن** (ممکن است که نباشد موضوع تکلیف اضراری یعنی نماز با تیمم) **أن لا یکون وافیا** (این که نبوده باشد وافی به تمام مصلحت) **به کذلک** (مثل قسم اول که وافی بود – این جا وافی نیست) **بل یبقی منه شیء** (بلکه باقی می ماند از تمام المصلحت چیزی) **أمکن استیفاؤه** (صورت اول از صورت دوم – ممکن استیفاء کردن و جبران کردن آن شی یعنی ایا امکان دارد جبران کردن آن مقدار باقی مانده از مصلحت) **أو لا یمکن** (یا ممکن نیست استیفاء) **و ما أمکن** (و ان مقدار باقی مانده از مصلحت که ممکن می باشد) **کان بمقدار یجب تدارکه** (می باشد به مقداری که واجب است تدارک ان مقدار) **أو یکون بمقدار یستحب** (یا می باشد آن مقدار ، به مقداری که مستحب است) **و** (حکم صورت اخر) **لا یخفی أنه** (تکلیف اضطرای – موضوع تکلیف اضطراری یعنی نماز با تیمم) **إن کان وافیا به** (اگر وافی باشد به تمام المصلحه) **یجزی** (مامور به اضطراری مجزی است) **فلا یبقی مجال أصلا للتدارک** (پس باقی نمی ماند مجالی اصلا برای جبران کردن) **لا قضاء و لا إعادة و کذا** (و همچنین مجزی است) **لو لم یکن وافیا و لکن لا یمکن تدارکه** (هرچند نبوده باشد موضوع تکلیف اضطراری وافی به تمام مصلحت لکن ممکن نمی باشد تدارک کردن آن فوت شده) **و لا یکاد یسوغ له البدار فی هذه الصورة** (و جایز نیست برای مکلف بدار در این صورت – صورت آخر) **إلا لمصلحة** (مگر بخاطر مصلحتی که بوده است مصلحت در آن بدار) **کانت فیه لما** (علت برای عدم جواز بدار) **فیه من نقض الغرض** (بخاطر آن چیزی که در بدار است از نقض شدن غرض مولی) **و تفویت مقدار من المصلحة** (و فوت شدن مقداری از مصلحت) **لولا مراعاة ما هو فیه من الأهم** (اگر نباشد مراعات کردن چیزی که آن چیز در بدار است از اهم) **فافهم**.

نوار ۱۱۲ : اجزاء – ادامه ی مجزی بودن اتیان مامور به اضطراری از امر واقعی – اتمام بحث ثبوتی و شروع بحث اثباتی

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است .

لا یقال (اشکال به صورت آخر) **علیه** (بنابر هذه الصوره – صورت آخر) **فلا مجال لتشریعه** (مجالی نیست برای تشریع کردن مامور به اضطراری) **و لو بشرط الانتظار** (ولو بدون بدار – یعنی اصلا شارع در طول وقت نباید امر بکند به نماز با تیمم و باید وقت را کنار بگذارد یعنی حتی این طور هم نباید بگوید که صبر بکن تا

کانال ضدا @soda96

www.soda96.ir

آخر وقت بعدا نماز با تیمم بخوان .) **لإمکان** (علت برای لامجال) **استیفاء الغرض بالقضاء** (زیرا امکان دارد استیفاء کردن غرض مولی (تمام مصلحت) به سبب قضا کردن)

فإنه یقال هذا (تشریع مامور به اضطراری) **کذلک** (همچنین است یعنی مجالی نیست برایش) **لو لا المزاحمة بمصلحة الوقت** (در صورتی که اگر نباشد مزاحمتی برای مصلحت از دست رفته بر فرض تشریع مامور به اضطراری) **و** (در صورت اول ، اول – جایز بودن بدار بستگی دارد که در چه صورت مامور به مشتمل بر تمامی مصلحت هست) **أما تسویغ البدار** (اما جایز کردن شارع ، بدار را) **أو إیجاب الانتظار** (یا واجب کردن انتظار تا آخر وقت) **فی الصورة الأولی** (مامور به اضطراری مشمول تمامی مصلحت مامور به واقعی هست) **فیدور** (بیان ۳ احتمال - این تسوغ بدار دائر مدار این است که عمل (صلاه با تیمم) به مجرد اضطرار مطلقا (چه انتظار بکشی چه نکشی ، چه یاس داشته باشی چه نداشته باشد) یا عمل به شرط انتظار یا عمل با یاس از عارض شدن اختیار ، دارای مصلحت باشد و وافی به غرض باشد) **مدار کون العمل بمجرد الاضطرار مطلقا أو بشرط الانتظار أو مع الیأس عن طرو الاختیار ذا مصلحة** (خبر کون العمل) **و وافیا بالغرض.**

و (بیان حکم صورت واجب التدارک) **إن لم یکن وافیا** (اگر نبوده باشد مامور به اضطراری وافی یعنی مشتمل بر تمامی مصلحت نماز با وضو نیست) **و قد أمکن تدارک الباقی** (و به تحقیق امکان دارد جبران کردن باقی مانده ی مصلحت) **فی الوقت** (در صورتی که رفع اضطرار در وقت باشد) **أو مطلقا و لو بالقضاء خارج الوقت** (هرچند با قضا کردن در خارج وقت) **فإن کان الباقی مما یجب تدارکه** (اگر باشد باقی مانده ی مصلحت از آن چیزهایی که واجب می باشد جبران کردن آن چیز) **فلا یجزی** (انجام دادن مامور به اضطراری مجزی نیست) **بل لا بد من إیجاب الإعادة أو القضاء** (بلکه ناچاریم از واجب کردن اعاده یا قضاء) **و إلا** (اگر تدارک واجب نباشد – یعنی مستحب التدارک باشد) **فیجزی** (پس مجزی است از مامور به اضطراری) **و لا مانع عن البدار فی الصورتین** (و مانعی نیست از بدار در هردو صورت) **غایة الأمر یتخیر فی الصورة الأولی** (مخیر می باشد مکلف در صورت اول یعنی ما یجب تدارکه) **بین البدار و الإتیان بعملین العمل الاضطراری فی هذا الحال** (بین بدار (یعنی تا اذان ظهر گفتند نماز با تیمم بخواند) و انجام دادن دو عمل ، یک : عمل اضطراری در این حال یعنی حال اضطرار و عمل اختیاری بعد از رفع اضطرار) **و العمل الاختیاری بعد رفع الاضطرار أو** (عطف بر بدار – دارد شق دوم بین را بیان می کند) **الانتظار و الاقتصار بإتیان ما هو تکلیف المختار** (یا انتظار بکشد تا آخر وقت بعد یک نماز با وضو بخواند – یا انتظار بکشد مکلف و اکتفا کردن مکلف به انجام دادن چیزی که ان چیز تکلیف صاحب اختیار است) **و فی الصورة الثانیة** (مستحب التدارک) **یجزی البدار** (مجزی است بدار و مستحب می باشد اعاده بعد از عارض شدن اختیار و رفع اضطرار) **و یستحب الإعادة بعد طرو الاختیار.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

هذا کله (تمام این مطالب) **فیما** (در انحائی است) **یمکن أن یقع علیه الاضطراری من الأنحاء** (ممکن می باشد که واقع شود بر این انحاء مامور به اضطراری) **و أما** (بحث اثبات) **ما** (اما نحوه ای که واقع شده است امر اضطراری بر آن نحوه) **وقع علیه فظاهر إطلاق دلیله** (ظاهر مطلق بودن دلیل مامور به اضطراری – مطلق یعنی مقید نشده است به این که بعد از رفع اضطرار انجام نماز با وضو واجب است) **مثل قوله تعالی** فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً **و قوله علیه السلام** : (روایت اول) **التراب أحد الطهورین و** (روایت دوم) **یکفیک عشر سنین ، هو** (ظاهر اطلاق دلیل ، اجزاء است) **الإجزاء و عدم وجوب الإعادة أو القضاء و لا بد فی إیجاب الإتیان به ثانیا** (ناچاریم در واجب شدن انجام مامور به واقع برای بار دوم) **من دلالة دلیل بالخصوص** (از دلالت کردن دلیلی به طور خاص)

نوار ۱۱۳ : اجزاء – ادامه ی مجزی بودن اتیان مامور به اضطراری از امر واقعی – ادامه ی بحث اثباتی – مقام دوم : مجزی بودن اتیان مامور به ظاهری از امر واقعی

مطلب اول : بیان یک نکته : این مطلب را در جلسه ۱۱۱ پیاده شده است

و بالجملة فالمتبع هو الإطلاق (پس ان چیزی که تبعیت می شود آن تبعیت شده ، اطلاق ادله است) **لو کان** (اگر باشد اطلاق – اشاره به این دارد که اگر شرایط تمسک به اطلاق وجود داشته باشد) **و إلا** (اگر اطلاق نباشد) **فالأصل** (پس چیزی که تبعیت می شود اصل عملی است) **و هو یقتضی البراءة من إیجاب الإعادة** (و ان اصل اقتضا می کند برائت را از واجب کردن اعاده) **لکونه** (به دلیل این که این واجب کردن اعاده) **شکا فی أصل التکلیف و کذا** (مرجع اصل برائت است) **عن إیجاب القضاء بطریق أولی** (علت اولویت – اگر ما با اصل برائت اعاده را نفی کردیم به طریق اولویت قضا را نفی می کنیم . دلیل اولویت ؟ وقت را در نظر بگیرید . خارج از وقت را هم در نظر بگیرید . اگر شارع بخواهد تمام مصلحت را بدهد به وقت می دهد . پس اگر در وقت آب پیدا کردی با این حال اعاده واجب نبود پس به طریق اولی قضا واجب نخواهد بود) **نعم** (بیان نکته) **لو دل دلیله** (اگر دلالت کند دلیل قضا) **علی أن سببه فوت الواقع** (بر این که سبب قضا ، فوت شدن واقع است هرچند نباشد ان واقع ، فریضه فعلی) **و لو لم یکن هو** (واقعی که فوت شده است) **فریضة** (فعلیه) **کان القضاء واجبا علیه** (می باشد قضا واجب بر مکلف) **لتحقق سببه** (به دلیل محقق شدن سبب قضا) **و إن أتی بالغرض** (هرچند که انجام داده است مکلف ، غرض فعلی مولی را – غرض فعلی مولی نماز با تیمم بوده است لکن واقع را انجام نداده بخاطر همین قضا واجب است) **لکنه مجرد الفرض** (لکن دلالت دلیل قضا بر این ، صرف فرض است یعنی سبب قضا احتمال دوم است نه احتمال اول)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب دوم :

مقدمه : حکم ظاهری دارای دو اصطلاح است :

- **اصطلاح اول :** حکم ظاهری به آن حکمی گفته می شود که به وسیله ی اصل عملی ثابت می شود مثلا شک داریم نماز جمعه در زمان غیبت واجب هست یا نیست ، می گوییم نماز جمعه در زمان حضور واجب بوده پس وجوب را استصحاب می کنیم . به این وجوب که به وسیله ی استصحاب ثابت شده است ، حکم ظاهری می گویند .
در مقابل ان حکم واقعی است که ان حکمی است که به وسیله ی دلیل اجتهادی ثابت می شود .
- **اصطلاح دوم :** حکم ظاهری به ان حکمی می گویند که به وسیله ی دلیل اجتهادی یا اصل عملی ثابت بشود . در مقابل آن حکم واقعی است که به معنی حکم لوح محفوظی است .
از بین این دو اصطلاح ، اصطلاح دومی عام مطلق است . یعنی هر حکم ظاهری به معنی اول ، حکم ظاهری به معنی دوم هست اما عکسش نیست .

حالا در بحث اجزا که می گوییم اگر مکلف مامور به ظاهری را انجام بدهد ایا مجزی هست یا نیست ، مراد از ظاهری ، ظاهری به معنی دوم است .

سوال : اگر اصل عملی یا دلیل اجتهادی جعل شرط یا جزء کرد (یعنی گفت این ، شرط است یا این جزء است) ثم انکشف به این که عمل در واقع فاقد جزء یا شرط بوده ، ایا این عملی که انجام گرفته است مجزی هست یا نیست ؟

- **مثال اول :** یکی از شرایط صلاه ، طهارت است . شما دو ساعت پیش طهارت داشتید . الان شک دارید که طهارتتان باقی هست یا نیست . استصحاب این جا جعل طهارت می کند یعنی تو الان طهارت داری . جعل در مقابل حکایت است . استصحاب خبر نمی دهد که در واقع برای تو طهارت ثابت است . خب استصحاب جعل طهارت کرد . مگر طهارت شرط نیست ؟ استصحاب جعل شرط کرد بعد شما امدید با این استصحاب نماز خواندید بعدا انکشف که این عمل فاقد طهارت بوده است ، ایا این عملی که انجام داده اید مجزی هست یا نیست ؟
- **مثال دوم :** یکی از شرایط نماز این است که لباس نمازگزار باید طاهر باشد . بینه (دلیل اجتهادی) خبر داد این لباس طاهر است . الان بینه جعل طهارت کرد و گفت طاهر است . ان وقت شما آمدید با این لباس نماز خواندید بعدا کشف شد که این لباس طاهر نبوده است . ایا این عملی که انجام دادید مجزی هست یا نیست ؟

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جواب : در این مساله دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (قدما) :** می گویند مجزی نیست . یعنی اگر کسی نماز بخواند با وضوی استصحابی مجزی نیست و باید قضا یا اعاده کند
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه) :** می گویند مجزی است . چرا مجزی است ؟ من این را در ضمن ۳ مرحله بیان می کنم :
  - ❖ **مرحله ی اول :** ما دو دسته دلیل داریم :
    - **دسته ی اول :** ادله ی اجزاء و شرایط مثل لاصلاه الا بطهور (دلیل بر شرط) لا صلاه الا بفاتحه الکتاب (دلیل بر جزء)
    - **دسته ی دوم :** ادله ی اصول عملیه و ادله ی امارات مثل لاتنقض الیقین بالشک (دلیل بر اصل عملی – استصحاب)
  - ❖ **مرحله ی دوم :** دسته ی دوم ادله حاکم هستند بر دسته ی اول به نحو توسعه .

حکومت این است که دو دلیل است که دلیل دوم نگاهش به دلیل اول است . یعنی این دلیل دوم ، دلیل اول را توضیح می دهد . توضیح دادن یا به این است که او را یا توسعه می دهد یا ضیق می دهد مثلا یک دلیل داریم که اکرم العلما و دلیل دیگری داریم که خادم العالم عالم . الان این دلیل دوم نگاهش به اکرم العلما است . یعنی او را توضیح می دهد به این صورت که او را توسعه می دهد . این جا می گویند دلیل دوم حاکم است بر دلیل اول .

یا مثلا الخمر حرام و الفقاع خمر استصغره الناس . که دلیل دوم حاکم بر دلیل اول است یعنی او را توضیح می دهد به این صورت که او را توسعه می دهد

و گاهی حکومت به شکل تضییق است . مثلا یک دلیل داریم که اکرم العلما و دلیل دیگری داریم که می گوید الفاسق لیس بعالم . این دلیل ، دلیل اول را توضیح می دهد به این صورت که او را ضییق می کند

صاحب کفایه می فرماید دسته ی دوم حاکم است بر دسته ی اول آن هم به نحو توسعه مثلا لاتنقض الیقین بالشک نگاه می اندازد به لاصلاه الا بطهور و طهور را توضیح می دهد یعنی آن را توسعه می دهد و می گوید مراد از طهور هم طهور واقعی است و هم طهور ظاهری است پس شرط صلاه ، مطلق طهور است اعم از واقعی و ظاهری .

- ❖ **مرحله ی سوم :** اگر برای شما کشف خلاف بشود (این تعبیر هم مسامحه است) یعنی کشف شد که این نمازی که با وضوی استصحابی خواندید بعد متوجه شدید که وضو نداشتید ، ایا با این کشف خلاف روشن می شود که عمل شما فاقد جزء یا شرط بوده ؟ خیر زیرا شرط و جزء هردو اعم هستند لذا عملی که انجام دادید مجزی است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۱۴ : اجزاء – مقام دوم : مجزی بودن اتیان مامور به ظاهری از امر واقعی

سوال دوم : من شک دارم این عبا طاهر است یا نجس . بینه به من گفت این عبا طاهر است . من با این عبد نماز خواندم . بنابراین من با طهارت بینه ای نماز خوانم بعد از نماز انکشف که عبای من طاهر نبوده است . اماره با زبان حکایت حرف می زند یعنی وقتی خبر عادل می آید ، می گوید این عبا طاهر است یعنی خبر می دهد و جعل طهارت نمی کند (بر خلاف استصحاب) . ایا این عملی که انجام دادم مجزی هست یا نیست ؟

جواب : بستگی دارد به این که مبنای شما در اماره چیست . در اماره ۳ نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول :** حجیت اماره از باب طریقیت محضه است . یعنی ایجاد مصلحت نمی کند و کارش فقط این است که می خواهد شما را به واقع برساند . در این صورت نمازی که با این عبا خوانده شده مجزی نیست زیرا اماره خبر از واقع داده بعد دیدیدم که آن واقع نبوده است .
- **نظریه ی دوم :** حجیت اماره از باب سببیت است . یعنی اگر بر یک چیزی اماره قائم شد اگر شما به ان چیز عمل کردید این اماره سبب می شود که در آن چیز مصلحت پیدا بشود .

صاحب کفایه می فرماید این جا دو بحث داریم :

- ❖ **بحث ثبوتی :** این بحث عین بحثی ثبوتی است که در اوامر اضطراری داشتیم . باید بررسی کنیم این عملی که انجام دادید با طهارت بینه ای ایا مشتمل بر تمام مصلحت مامور به واقعی هست یا نیست اگر نبود قابل جبران هست یا نیست و اگر قابل جبران هست واجب الجبران است یا مستحب الجبران . در انجا می گفتیم در ۳ مورد مجزی است و در یک مورد مجزی نیست ، این جا هم همین را می گوییم .
- ❖ **بحث اثباتی :** که از ادله ی مامور به اضطراری چی بر می آید ؟ اجزاء . این جا می فرماید از ادله ی بینه اجزاء در می آید به همان بیانی که قبلا گفته شد که اگر اعاده یا قضا لازم بود باید قید می زد و حالا که قید نزده است معلوم می شود لازم نیست پس مجزی است .

بنابراین مقتضی اطلاق ادله حجیت اماره بنابر سببیت (توضیح اطلاق : مقید نشدن به این که اگر عملی که اماره ی سببیه بر تحقق شرط و یا جزء آن قائم شده ، فاقد بودن آن کشف شد ، اعاده و یا قضاء آن واجب است) این است که عمل انجام گرفته مجزی است .

- **نظریه ی سوم :** حجیت اماره از باب مصلحت سلوکیه است . این را صاحب کفایه مطرح نکرده است

المقام الثانی فی إجزاء الإتیان بالمأمور به بالأمر الظاهری و عدمه (در مجزی بودن انجام دادن ماموربه ظاهری از مامور به واقعی و مجزی نبودنش)

و التحقیق أن ما کان منه (امر ظاهری) **یجری** (آن چه که می باشد از امر ظاهری ، یعنی آن امر ظاهری ای که جاری می شود در مشخص کردن شرط مثلا استصحاب طهارت – جاری می شود در مشخص کردن

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

چیزی که آن چیز موضوع تکلیف است – چرا این جا اسم شرط را موضوع تکلیف گذاشته است ؟ بخاطر این که در لاصلاه الا بطهور ، تکلیف رفته روی طهور لذا طهور که شرط است شده است موضوع تکلیف) **فی تنقیح ما هو موضوع التکلیف** (مراد از ما هو موضوع التکلیف شرط است) **و تحقیق متعلقه** (مراد از متعلقه ، جزء است – آن امر ظاهری ای که جاری می شود در تثبیت کردن جزء مثل قاعده ی تجوز که با جعل تمامیت ، تثبیت می کند فاتحه الکتاب را – چرا این جا اسم جزء را متعلق تکلیف گذاشته است زیرا در لا صلاه الا بفاتحه الکتاب تکلیف رفته است روی جزء پس جزء می شود متعلق تکلیف – موضوع و متعلق در این جا به یک معنی هستند برخلاف موضوع و متعلقی که در باب مجمل و مبین بیان می شود) **و کان** (ان امر ظاهری ای که بوده است آن امر ظاهری) **بلسان تحقق ما هو شرطه أو شطره** (به زبان جعل چیزی که آن چیز شرط مامور به است یا جزء مامور به است) **کقاعدة الطهارة** (کل شی لک طاهر حتی تعلم انه قذر) **أو الحلیة** (کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام) **بل** (چرا گفته بل ؟ چون اختلاف در آن وجود دارد) **و استصحابهما فی وجه قوی** (بلکه استصحاب کردن طهارت و حلیت در یک قول قوی – فی وجه قوی اشاره به دو چیز دارد : اولا استصحاب را اصل بگیریم نه اماره ثانیا اگر استصحاب را اصل بگریم محتوی استصحاب را جعل حکم مماثل بگیریم زیرا عده ای تنزیل می گیرند که بحثش را خواهیم گتف) **و نحوها** (مثل قاعده ی فراغ و تجاوز) **بالنسبة إلی کل ما اشترط بالطهارة أو الحلیة** (نسبت به هر چیزی که شرط شده است (مشروط است) به طهارت و حلیت مثل نماز) **یجزی** (خبر ان – آن اصل عملی که زبانش ، زبان جعل است مجزی است) **فإن** (به دلیل حکومت – به سبب این که دلیل امر ظاهری) **دلیله یکون حاکما علی دلیل الاشتراط** (می باشد حاکم بر دلیل شرط و جزء) **و مبینا لدائرة الشرط** (و تبیین می کند دائره ی شرط را یعنی آن را توسعه می دهد) **و أنه أعم من الطهارة الواقعیة و الظاهریة** (روشن می کند که ان شرط اعم است از طهارت واقعی و ظاهری) **فانکشاف الخلاف فیه** (پس روشن شدن خلاف واقع بودن در شرط و جزء) **لا یکون موجبا لانکشاف فقدان العمل لشرطه** (نمی باشد آن انکشاف موجب و سبب برای روشن شدن نداشتن عمل شرطش را – یعنی بعد از این که کشف خلاف شد سبب نمی شود که معلوم شود عمل بدون شرط انجام شده – هنر انکشاف خلاف از الان به بعد است اما نسبت به ما قبل کاری ندارد) **بل بالنسبة إلیه** (انکشاف خلاف نسبت به شرط) **یکون من قبیل ارتفاعه من حین ارتفاع الجهل** (می باشد از قبیل از بین رفتن شرط از هنگام از بین رفتن جهل) **و هذا** (این یک صفحه) **بخلاف ما کان منها** (بر خلاف آن چیزی که بوده باشد از اوامر ظاهریه – یعنی بر خلاف اوامر ظاهریه ای که) **بلسان أنه ما هو الشرط واقعا** (به زبان این است که شرط و جزء ، چیزی است که ان چیز شرط است در واقع – یعنی لسان امر ظاهری لسان حکایت است نه جعل) **کما هو** (همان طور که این لسان) **لسان الأمارات فلا یجزی** (مجزی نیست بنابر طریقیت) **فإن دلیل حجیته** (زیرا دلیل حجت بودن امر ظاهری – امر ظاهری مثل بینه و دلیل ان مثل آیات و روایات) **حیث کان بلسان أنه** (چون که می باشد ان دلیل به زبان این است که مامور به (عمل) واجد می باشد برای آن چیزی که آن چیز شرط واقعی مامور به است – مثلا بینه می گوید این نمازی که خواندی واجد شرط واقعی هست) **واجد لما هو شرطه الواقعی . فبارتفاع الجهل** (پس با از بین

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

رفتن جهل یعنی وقتی که خلاف واقع بودن روشن شد یعنی روشن شد که عمل را بدون شرط انجام داده) **ینکشف أنه لم یکن کذلک** (کشف می شود که مامور به ، نبوده است واجد شرط و جزء) **بل کان لشرطه فاقدا** (بلکه فاقد می باشد مامور به ، شرطش را)

هذا (این عدم اجزاء در امارات) **علی ما هو الأظهر الأقوی فی الطرق و الأمارات** (بنابر قولی است که ان قول هم اظهر است و هم اقوی است در نزد ما در باب امارات و طرق – طرق و امارات فرقی ندارند) **من أن حجیتها لیست بنحو السببیة** (از این که حجت بودن امارات نیست به نحو سببیت) **و أما بناء علیها** (اما بنابر حجت بودن امارات به نحو سببیت) **و أن العمل** (صلاه با طهارت بینه ای) **بسبب أداء أمارة** (و این که عمل به سبب این که منجر شده است اماره به واجد بودن عمل شرطش را یا واجد بودن عمل جزئش را ، می گردد ان عمل صحیح حقیقتا) **إلی وجدان شرطه أو شطره یصیر حقیقة صحیحا کأنه واجد له مع کونه فاقدة** (انگار که عمل واجد است ان شرط و جزء را با این که عمل فاقد شرط و جزء است) **فیجزی** (جواب و اما بناء علیها است – پس مجزی می باشد العمل یعنی صلاه با طهارت بینه ای) **لو کان الفاقد معه** (اگر بوده باشد عملی که فاقد است (صلاتی که فاقد طهارت است – زیرا فرض این است که انکشف الخلاف شده) با این که فاقد است ، در این حال (در حال قیام اماره) مثل واجد (یعنی مثل نماز با طهارت واقعی باشد) **فی هذا الحال کالواجد فی کونه وافیا بتمام الغرض** (در بودن واجد ، وافی به تمامی غرض و مصلحت) **و لا یجزی** (و مجزی نیست العمل یعنی صلاه با طهارت بینه ای) **لو لم یکن کذلک** (اگر نبوده باشد ان عمل ، وافی به تمامی غرض و مصلحت) **و یجب الإتیان بالواجد** (و واجب می باشد انجام دادن عملی که واجد است – باید نماز را با طهارت بخواند) **لاستیفاء الباقی إن وجب** (برای استیفاء کردن و بدست آوردن باقی غرض اگر باقی غرض استیفائش واجب باشد) **و إلا** (اگر استیفاء باقی غرض واجب نباشد) **لاستحب** (مستحب می باشد انجام دادن عمل واجد – انجام دادن نماز با طهارت مستحب می باشد)

هذا (این استیفاء باقی) **مع إمکان استیفائه** (با ممکن بودن استیفاء باقی است) **و إلا** (اگر استیفاء باقی ممکن نباشد) **فلا مجال لإتیانه** (مجالی نیست برای انجام دادن واجد شرط یا جزء) **کما عرفت فی الأمر الاضطراری**

نوار ۱۱۵ : اجزاء : ادامه ی مقام دوم

و لا یخفی (اشاره به مقام اثبات) **أن قضیة إطلاق دلیل الحجیة علی هذا هو الاجتزاء بموافقته** (مقتضای مطلق بودن دلیل حجیت (ادله ی حجیت اماره) بنابر قول به سببیت ، اکتفاء کردن است به موافقت با امر ظاهری – امر ظاهری در مثال من بینه بود) **أیضا** (مثل مقام اثبات در امر اضطراری – انجا هم قائل به اجزاء شدیم)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نکته : اگر اماره خبر از وجود شرط یا وجود جزء بدهد ثم انکشف الخلاف (بینه (دو عادل) به من گفت این عبا طاهر است و من به این بینه عمل کردن و با این عبا نماز خواندم ثم انکشف که طاهر نبوده است) ، در این اماره ۳ احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول :** یک مرتبه ما یقین داریم که این اماره حجیتش از باب طریقیت است . طبق این احتمال نمازی که با این عبا خوانده ام مجزی نیست زیرا ارزش بینه طبق این احتمال به این است که ما را به واقع برساند در حالی که ما را به واقع نرسانده است
- **احتمال دوم :** یک مرتبه ما یقین داریم که این اماره حجیتش از باب سببیت حجت است . طبق این احتمال نمازی که خواندم مجزی است
- **احتمال سوم :** یک مرتبه شک داریم که این اماره حجیتش از باب طریقیت است یا سببیت است .

این جا ما دو بحث داریم :

❖ **بحث اول** (بحث در رابطه با اعاده – در وقت کشف خلاف شده باشد) : ایا اعاده لازم هست یا نیست ؟ صاحب کفایه می فرماید اعاده لازم است بخاطر قاعده ی اشتغال . الاشتغال الیقینی یستدعی الفراغ الیقینی . چگونه ؟

وقتی اذان گفتند یک تکلیفی بر گردن ما امد و ان تکلیف : نماز با طهارت لباس ، است . حالا من یک نمازی خواندم با طهارت کذایی یعنی بینه ای که این بینه هم مشکوک است که به نحو طریقیت است یا سببیت . این جا شک می کنم که فراغت ذمه حاصل شد یا نشد زیرا اگر به نحو سببیت باشد فراغت ذمه حاصل شده اما اگر به نحو طریقیت باشد قطعا فراغت ذمه حاصل نشده است . و عقل در این جا حکم می کند که اشتغال یقینی اقتضاء می کند فراغت یقینی را لذا باید اعاده کنید .

بیان دو اشکال :

- **اشکال اول :** یک نفر می آید یک استصحابی را در مقابل قاعده ی اشتغال قرار می دهد . و بیان شده است که در تعارض استصحاب با اشتغال ، استصحاب مقدم می شود .

آن استصحاب ، استصحاب عدم فعلیت تکلیف واقعی است . دو عادل خبر داد که این لباس طاهر است و من با این طهارت بینه ای نماز خواندم . هنوز کشف خلاف نشده ، ایا در این جا که کشف خلاف نشده ، ایا آن مامور به واقعی در حق من به فعلیت می رسد ؟ خیر به فعلیت نرسیده است .

پس مامور به واقعی بر گردن من به فعلیت نرسیده . بعد از این که کشف خلاف شد من شک می کنم که عدم فعلیت حکم واقعی به حال خودش باقی هست یا

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نیست ، استصحاب عدم فعلیت تکلیف واقعی می کنم . پس این عملی که انجام دادم مجزی است پس اعاده واجب نیست .

اشکال صاحب کفایه : می فرماید این استصحاب ، اصل مثبت است (زیرا پس اول حکم شرعی نیست یعنی این که این عمل مجزی است ، حکم شرعی نیست بلکه حکم عقلی است) و اصل مثبت حجت نیست لذا نمی تواند در مقابل قاعده ی اشتغال بایستد .

- **اشکال دوم (نوار ۱۱۶) :**

مستشکل می گوید شک ۳ صورت دارد :

- **صورت اول :** شک در اجزاء بخاطر شک در این که اماره طریقیت دارد یا سببیت .
- **صورت دوم :** شک در اجزاء بخاطر این که ایا مامور به اضطراری مشتمل بر مصلحت مامور به واقعی هست یا نیست .
- **صورت سوم :** شک در اجزاء بخاطر شک در این که ایا مامور به ظاهری سببی مشتمل بر مصلحت مامور به واقعی هست یا نیست .

مثال : دو عادل خبر دادند این عبا طاهر است و ما هم یقین داریم اماره از باب سببیت حجت است . من با این عبا نماز خواندم . این نمازی که خواندم به آن مامور به ظاهری سببی گفته می شود . ساعت ۳ بعد ظهر کشف خلاف شد و یقین پیدا می کنم طاهر نبوده شک می کنم این نمازی که با این عبا خواندم مجزی هست یا نیست . چرا شک می کنم ؟ زیرا شک می کنم که این مامور به ظاهری سببی مشتمل بر مصلحت مامور به واقعی هست یا نیست .

مستشکل می گوید شک ۳ صورت دارد . بعد می گوید شمای آخوند در صورت دوم و سوم قائل به برائت هستید اما در صورت اول قائل به احتیاط هستند . خب صورت اول هم مثل صورت دوم و سوم است لذا قائل به برائت بشوید و بگویید اعاده واجب نیست .

جواب صاحب کفایه : صورت دوم و سوم با صورت اول فرق دارد . صاحب کفایه می فرماید مامور به اضطراری ، مامور به واقعی است لکن واقعی ثانوی و فرض این است که مکلف مامور به واقعی را انجام داده بعد شک می کنیم که مامور به واقعی اولی بر مکلف انجام دادنش واجب هست یا نیست . این شک می شود شک در تکلیف و شک در تکلیف مجرای برائت است . و در صورت سوم مامور به ظاهری

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

سببی هم مامور به واقعی است (اگر قائل به سببیت بشویم) لکن واقعی ثانوی و فرض این است که مکلف مامور به واقعی را انجام داده است بعد شک می کنیم که مامور به واقعی اولی بر مکلف انجام دادنش واجب هست یا نیست . این شک می شود شک در تکلیف و شک در تکلیف مجرای برائت است .

اما صورت یک این طور نیست . شما نماز خواندید با طهارت بینه ای . این بینه هم مشکوک است که سببی است یا طریقی ، لذا شک داریم که مامور به واقعی را انجام داده ایم . حالا که شک داریم ، بعد از کشف خلاف عقل می گوید اشتغال ذمه یقینی است لذا باید فراغت یقینی پیدا بکنید و فراغت یقینی به اعاده است لذا باید اعاده کنید عمل را .

❖ **بحث دوم** (نوار ۱۱۷ - بحث در رابطه با قضاء – در خارج از وقت کشف خلاف شده است – اگر بینه خبر داد این عبا طاهر است و من با این عبا نماز ظهر خواندم . ساعت ۹ شب روشن شد که این عبا طاهر نبوده است . این جا شک می کنم این نمازی که خوانده ام مجزی هست یا نیست . چرا چنین شکی می کنیم ؟ زیرا شک می کنیم بینه حجت بودنش از باب سببیت است یا از باب طریقیت است . اگر حجیتش از باب سببیت باشد آن نمازی که خواندم مجزی است اما اگر از باب طریقیت باشد این نماز انجام شده مجزی نیست) :

صاحب کفایه می فرماید در ۳ صورت قضا واجب است :

- **صورت اول** : اگر ما قائل بشویم قضاء تابع اداء است .

یک بحثی هست که بعدا می رسیم که ایا قضا تابع ادا هست یا نیست . یعنی ایا وجوب قضا از امر به اداء استفاده می شود یا این که از امر به اداء استفاده نمی شود و احتیاج به امر جدید دارد . بعضی می گویند قضا تابع امر به اداء است یعنی وقتی شارع می فرماید صل صلاه الظهر ، شارع در این جا دو خواسته دارد : خواسته ی اول : انجام نماز ظهر در وقت

خواسته ی دوم : اصل خواندن نماز ظهر

حالا فرض بگیرید مکلف نماز ظهر را در وقت نخواند . خواسته ی اول شارع ساقط می شود اما خواسته ی دوم به حال خودش باقی است . یعنی این صل صلاه الظهر می گوید حالا که نماز ظهر را در وقتش نخواندی ، می خواهم اصل نماز را در خارج وقت بخوانی . این جا می گویند قضا ، تابع اداء است .

اما بعضی دیگر می گویند قضا تابع ادا نیست و وجوب قضا باید با امر دیگری ثابت شود لذا این صل صلاه الظهر داخلش فقط یک خواسته است و آن این است که نماز ظهر را داخل وقت انجام بده .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حالا در ما نحن فیه من نماز ظهر را با طهارت بینه ای خواندم (بینه ای که شک دارم حجیتش از باب سببیت است یا طریقیت) و ساعت ۹ شب هم کشف خلاف شده است و مشخص شده که عبای من طاهر نبوده است . ایا نمازی که خواندم مجزی هست یا نیست . صاحب کفایه می فرماید اذان ظهر را که می گویند امر شارع رفته روی صلاه مجزیه (نمازی که اگر آن را انجام بدهید ، امر شارع ساقط می شود) بنابراین صلاه مجزیه را از ما می خواهد و فرض این است که شما در وقت صلاه مجزیه را انجام نداده اید زیرا احتمال دارد آن بینه ای که به شما گفته است عبا طاهر است از باب طریقیت حجت باشد . حالا همین امری که رفته روی صلاه مجزیه ، همین امر می گوید من از تو می خواهم در خارج از وقت ، صلاه مجزیه را انجام بدهید یعنی در خارج وقت باید قضا بکنی .

- **صورت دوم** : اگر قائل بشویم که قضا نیازمند به امر جدید است و فوت هم یک امر عدمی است .

در این صورت هم قضا واجب است زیرا اذان ظهر را که گفتند شما اتیان صلاه مجزیه نکرده اید . بعد از این که نماز خواندید با طهارت بینه ای مشکوک ، شک می کنید که صلاه مجزیه انجام گرفت یا نگرفت . استصحاب می کنیم انجام ندادن (انجام ندادن یعنی فوت که در این فرض ، فوت یک امر عدمی است) صلاه مجزیه را پس قضا کردن واجب است .

- **صورت سوم** : اگر قائل بشویم که قضا نیازمند به امر جدید است و فوت هم یک امر وجودی بدانیم (فوت یعنی فوت شدن) و بگوییم اصل مثبت حجت است .

اذان ظهر را که گفتند من صلاه مجزیه را که هنوز انجام نداده ام . بعد از این که نماز خواندم با طهارت بینه ای مشکوک ، شک می کنم که صلاه مجزیه انجام گرفت یا نگرفت . استصحاب می کنیم عدم اتیان صلاه مجزیه پس صلاه مجزیه فوت شده است پس قضایش واجب است . این پس اول ، اصل مثبت است .

نکته : در این صورت قضا واجب نیست : قضا ، تابع ادا نباشد و فوت امر وجودی باشد و اصل مثبت حجت نباشد

هذا (اجزاء بنابر سببیت و عدم اجزاء بنابر طریقیت) **فیما إذا أحرز أن الحجیۀ بنحو الکشف و الطریقیۀ أو بنحو الموضوعیۀ و السببیۀ** (در موردی است که احراز شده باشد که حجت شدن اماره به نحو کشف و طریقیت است یا به نحو سببیت است) **و أما إذا شک فیها** (اما زمانی که شک بشود در حجیت) **و لم یحرز أنها علی أی الوجهین** (و احراز نشود که حجیت اماره بر کدام یک از دو وجه است) **فأصالۀ** (بحث اول : اعاده لازم هست یا نیست – ظاهر اصاله استصحاب است اما مراد قاعده ی احتیاط است) **عدم الإتیان بما** (

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صلات با طهارت بینه ای بنابر سببیت – قانون این است که اتیان نشده است به چیزی که ساقط می شود با آن چیز تکلیف) **یسقط معه التکلیف مقتضیة للإعادة فی الوقت** (این قانون اقتضاء دارد اعاده را در وقت) **و استصحاب عدم کون التکلیف بالواقع فعلیا فی الوقت لا یجدی** (و استصحاب نبودن تکلیف به واقع ، فعلی در وقت ، نفع نمی رساند) **و لا یثبت کون ما أتی به مسقطا إلا علی القول بالأصل المثبت** (و ثابت نمی کند استحصاب ، بودن آن چیزی که اتیان شده است به آن چیز ، اسقاط کننده ، مگر بنابر قائل شدن به اصل مثبت) **و** (این جا می خواهد بگوید شک ، شک در سقوط تکلیف است و شک در سقوط تکلیف مجرای احتیاط است) **قد علم اشتغال ذمته بما یشک فی فراغها عنه بذلک المأتی** (در حالی که یقین دارد مکلف ، مشعول شدن ذمه اش را به چیزی که (صلاه با طهارت) شک می کند در مکلف در فارغ شدنش از ان چیز به وسیله ی ان عملی که انجام داده است (صلاه با طهارت بینه ای))

نوار ۱۱۶ : اجزاء : ادامه ی مقام دوم

و (اشکال دوم) **هذا** (این شک در اجزاء بخاطر شک در سببیت و طریقیت – شک صورت اول) **بخلاف** (**بر خلاف آن دو شک بعدی است**) **ما إذا علم أنه مأمور به واقعا** (بر خلاف ان موردی است که مکلف می داند این که ماتی به ، مامور به است واقعا ثانویا – در صورت دوم و سوم مکلف یقین دارد که آن عملی که انجام داده است (ماتی به) همان مامور به واقعی است اما واقعی ثانوی – حالا صاحب کفایه می فرماید شک صورت اول برخلاف شک صورت دوم و سوم است) **و شک فی أنه** (و شک می کند مکلف در این که مامور به واقعی ثانوی) **یجزی عما هو المأمور به الواقعی الأولی** (مجزی می باشد از ان چیزی که ان چیز مامور به واقعی اولی است یا مجزی نیست – یعنی شک می کند که مامور به واقعی اولی بر او واجب هست یا نیست و این شک در اصل تکلیف است) **کما فی الأوامر الاضطراریة أو الظاهریة** (کجا ماتی به ، مامور به واقعی ثانوی است ؟ همان طور که در اوامر اضطراری و ظاهریه بنابراین که بوده باشد حجیت آن بنابر سببیت) **بناء علی أن یکون الحجیة** (حجت بودن اماره) **علی نحو السببیة . فقضیة الأصل فیها** (پس مقتضای اصل عملی در اوامر اضطراریه و ظاهریه ی سببیه) **کما أشرنا إلیه** (همان طور که اشاره کردیم ما به آن اصل) **عدم وجوب الإعادة للإتیان** (علت برای واجب نبودن اعاده) **بما** (مامور به اضطراری و ظاهری سببی) **اشتغلت به الذمة یقینا** (واجب نبودن اعاده است بخاطر انجام دادن عملی که مشغول شده است ذمه ی مکلف به آن چیز یقینا – یعنی مامور به واقعی که قطعا بر گردن مکلف آمده است را انجام داده است) **و أصالة عدم فعلیة التکلیف الواقعی** (و اصاله فعلی نشدن تکلیف واقعی اولی) **بعد رفع الاضطرار و کشف الخلاف**

و أما (بحث دوم) **القضاء فلا یجب بناء علی أنه فرض جدید** (بنابراین که قضا ، یک واجب جدید است)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۱۷ : اجزاء : ادامه ی مقام دوم :

سوال : اگر اصل عملی یا اماره اثبات تکلیف کرد (تا الان بحث ما درباره ی این بود که اصل عملی یا اماره جعل جزء یا شرط بکند) ثم انکشف الخلاف ، ایا عملی که انجام گرفته است مجزی هست یا نیست ؟ فرض کنید روایت زراره می گوید نماز جمعه در زمان غیبت واجب است . (اماره بر اثبات تکلیف قائم شده است) ثم انکشف الخلاف . بعد از مدتی یقین پیدا کردی نماز ظهر واجب است . ایا اعمال انجام شده مجزی هست یا نیست ؟

جواب : در این مساله دو نظریه است :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : مجزی نیست مطلقا (چه اصل باشد و چه اماره و اگر اماره بود چه طریقیت باشد چه سببیت)
- **نظریه ی دوم (محقق خوئی)** : اگر اماره باشد و قائل به سببیت باشیم مجزی است و الا (اگر اصل عملی باشد یا اماره باشد بنابر طریقیت) مجزی نیست

و کان الفوت (این جا فوت را امری وجودی گرفته است) **المعلق علیه وجوبه** (و باشد آن فوتی که معلق شده است بر این فوت ، وجوب قضا – اقض ما فات) **لا یثبت بأصالة عدم الإتیان** (ثابت نشود به واسطه ی استصحاب عدم اتیان فریضه ی مجزیه) **إلا علی القول بالأصل المثبت** (جز بنابر قائل شدن به اصل مثبت) **و إلا** (اگر قضا تابع ادا باشد و فوت هم امر عدمی باشد یا فوت امر وجودی باشد و اصل مثبت حجت باشد – و اگر این طور نبود) **فهو** (قضا) **واجب کما لا یخفی علی المتأمل فتأمل جیدا**

ثم (سوال) **إن هذا** (این دو صفحه – از اول المقام الثانی) **کله فیما یجری فی متعلق التکالیف** (شرط و جزء – مراد از متعلق در این جا معنی لغوی است یعنی چیزی که تکلیف به او تعلق گرفته است که در این جا تکلیف به جزء و شرط تعلق گرفته است) **من الأمارات الشرعیة و الأصول العملیة** (در اماره و اصل عملی ای است که جاری می شود درباره ی جزء و شرط) **و أما ما یجری فی إثبات أصل التکلیف** (اما آن اماره و اصل عملی ای که جاری می شود در اثبات کردن اصل تکلیف) **کما إذا قام الطریق أو الأصل علی وجوب صلاة الجمعة یومها فی زمان الغیبة** (همان طور که قیان کند اماره یا اصل عملی بر واجب بودن نماز جمعه در روز جمعه در زمان غیبت) **فانکشف بعد أدائها وجوب صلاة الظهر فی زمانها** (پس کشف می شود بعد از انجام دادنم نماز جمعه ، واجب بودن نماز ظهر در زمان غیبت) **فلا وجه لإجزائها مطلقا** (پس وجهی نیست برای مجزی بودن نماز جمعه مطلقا – مطلقا یعنی چه اصل چه اماره و طبق اماره چه طریقی چه سببی – قبول این که بنابر سببیت باز عمل مجزی نباشد ، سخت است لذا این فرض را توضیح می دهد) **غایة الأمر** (در واقع نماز ظهر واجب است . ولی روایت زراره می گوید نماز جمعه واجب است . ما هم معتقد به سببیت هستیم . یعنی همین روایت زراره سبب می شود در نماز جمعه مصلحت پیدا بشود . اما این منافاتی ندارد با این که نماز ظهر هم مصلحت داشته باشد . یعنی بنابر سببیت در لوح محفوظ دو چیز

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نوشته شده باشد ، نماز ظهر واجب است . نماز جمعه واجب است . روایت زراره که نگفته است نماز ظهر واجب نیست . تا این جا مجزی نیست . زیرا یک قسمتی از لوح محفوظ را انجام دادی اما یک قسمتی را انجام ندادی یعنی نماز ظهر را انجام ندادی بنابراین مجزی نیست . مگر این که اجماع قائم بشود که در ظهر روز جمعه فقط یک عمل واجب است . اگر چنین اجماعی قائم بشود دیگر احتیاجی به قضا کردن نیست) **أن تصیر صلاة الجمعة فیها** (می گردد نماز جمعه در جمعه) **أیضا** (مثل نماز ظهر) **ذات مصلحة** (دارای مصلحت) **لذلک** (بخاطر قیام اماره) **و لا ینافی هذا** (و منافاتی ندارد مصلحت پیدا کردن نماز جمعه) **بقاء صلاة الظهر علی ما هی علیه من المصلحة** (باقی ماندن نماز ظهر بر آن چیزی که نماز ظهر بر آن چیز است از مصلحت) **کما لا یخفی إلا** (تا قبل از الان عمل مجزی نیست اما بعد از الا مجزی است) **أن یقوم دلیل بالخصوص علی عدم وجوب صلاتین فی یوم واحد** (جز این که قائم بشود دلیل خاصی بر واجب نبودن دو نماز در یک روز)

تذنیبان

اگر شما یقین پیدا کردید در زمان غیبت نماز جمعه واجب است . بر طبق قطع عمل کردید بعد یقین پیدا کردید که قطعت مخالف با واقع بود . ایا عملی که انجام دادید ، مجزی هست یا نیست ؟ صاحب کفایه می فرماید مجزی نیست . زیرا آن چیزی که انجام دادی مامور به نبوده و آن چیزی که مامور به بوده است را انجام ندادی . بعد تبصره می زند و دو صورت را استثنا می کند و می گوید در این دو صورت مجزی است . این دو صورت مربوط به مقام ثبوت است و با روایات یکی از این دو صورت را بدست می آوریم . این دو صورت عبارتند از :

- **صورت اول :** عمل انجام شده مشتمل بر تمام مصلحت مامور به واقعی باشد .
- **صورت دوم :** عمل انجام شده مشتمل بر مقداری از مصلحت مامور به واقعی باشد لکن جبران مقدار باقی مانده از مصلحت مامور به واقعی ممکن نباشد

الأول [الإجزاء فی القطع بالأمر خطأ]

لا ینبغی توهم الإجزاء (سزاوار نیست توهم کردن اجزاء را – یعنی قطعا مجزی نیست) **فی القطع بالأمر فی صورة الخطإ** (در قطع پیدا کردن به یک امری در صورت خطا) **فإنه لا یکون موافقة للأمر فیها** (زیرا ماتی به نمی باشد موافق با امر در صورت خطا) **و بقی الأمر بلا موافقة أصلا** (و باقی مانده است امر واقعی بدون موافق اصلا) **و هو** (سزاوار نبودن توهم) **أوضح من أن یخفی**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۱۸ : اجزاء : تذنیبان

مطلب اول : اگر مکلف قطع پیدا بکند به یک امر . مراد از امر یعنی فعل امر . و بر طبق این امر عمل کرد ثم انکشف خطا قطعه یعنی کشف شد که آن قطعش خطا بوده . ایا عملی که انجام داده است مجزی هست یا نیست ؟ صاحب کفایه می فرماید مجزی نیست .

مثلا شما قطع پیدا می کنید به یک امر مثلا قطع دارید امر رفته است روی نماز جمعه . ۸۰ سال نماز جمعه خواندید ثم انکشف که قطعتان خطا بوده است . ایا این نماز جمعه ای که در طول ۸۰ سال انجام داده اید ، مجزی هست یا نیست ؟ صاحب کفایه می فرماید مجزی نیست . زیرا آن چیزی که انجام دادید (نماز جمعه) مامور به نیست و آن چیزی که مامور به است (نماز ظهر) را انجام نداده اید و مامور به واقعی موافقت نشده است . پس اجزاء را از کجا می خواهید در بیاورید ؟

نکته : ماتی به (عملی که شما آن را انجام داده اید و قطع داشتید این عمل امر دارد – در مثال ما ، نماز جمعه بود) در دو صورت مجزی است :

- **صورت اول** : ماتی به (نماز جمعه) مشتمل باشد بر تمامی مصلحت مامور به واقعی (نماز ظهر)
- **صورت دوم** : عمل انجام شده (ماتی به – نماز جمعه) مشتمل بر مقداری از مصلحت مامور به واقعی باشد لکن جبران مقدار باقی مانده از مصلحت مامور به واقعی ممکن نباشد

این دو صورت مربوط به مقام ثبوت است (البته برای مقام ثبوت می توان صورت های دیگری هم تصور کرد) . سوال این است که حالا ما از کجا باید مقام ثبوت را بدست بیاوریم ؟ ایشان می فرماید از آیات و روایات . یعنی اگر روایات گفتند که ماتی به شما مجزی است . ما از این کشف می کنیم که یا به صورت اول است یا به صورت دوم .

مثال اول : شما مسافر هستید . قطع پیدا می کنید به یک امر یعنی قطع پیدا می کنید امر رفته است روی تمام خواندن نماز . ماتی به شما اتمام صلاه است . نماز را تمام خواندید بعدا برای شما کشف خلاف شد ، صاحب کفایه فرمود مجزی نیست مگر در دو صورت . لکن روایت داریم که از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) اگر کسی در سفر به جای قصر ، اتمام بخواند مجزی است . از این روایت می فهمیم که این عمل یا به صورت اول است یا به صورت دوم . این مساله اجماعی است اما در عکسش (یعنی کسی در جای اتمام ، قصر بخواند) اختلافی است . لذا عبارت صاحب کفایه را فقط به صورت اول باید معنی کنیم

مثال دوم : اگر جا ، جای اخفات نماز است اما قطع پیدا می کند که باید جهرا بخواند . بر طبق قطع عمل می کند و نماز را جهرا می خواند ثم انکشف که قطعش خلاف واقع بوده است . صاحب کفایه فرمود این عمل مجزی نیست مگر در دو صورت . ما روایت داریم که اگر کسی به جای اخفات ، جهری بخواند مجزی است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثال سوم : عکس مثال دوم یعنی به جای جهر ، اخفات بخواند . این جا هم اجماعی است که اخفات خواندن مجزی است

نکته : اگر شما قطع دارید به حجت بودن یک چیزی . مثلا قطع دارید قیاس حجت است . بر طبق او عمل کردید سپس کشف خلاف شد ، این اعمالی که انجام دادید مجزی نیست مگر این که آن عملی که بر طبق آن حجتی که قطع پیدا کرده بودید به این که حجت است ، مگر آن که آن عمل آن دو صورت را داشته باشد و از کجا آن دو صورت را کشف کنیم ؟ از مقام اثبات .

خلاصه مطالب : طریق دو صورت دارد :

- **صورت اول :** یا اصل است : اصل دو حالت دارد
  - **حالت اول :** یا کارش جعل است
  - **حالت دوم :** یا کارش اثبات تکلیف است
- **صورت دوم :** یا اماره است : اماره هم دو حالت دارد :
  - **حالت اول :** یا کارش حکایت است
  - **حالت دوم :** یا کارش اثبات تکلیف است

نعم (استدراک از عدم اجزا است – بیان نکته که در دو صورت مجزی است) **ربما یکون ما** (مثل تمام خواندن نماز در سفر) **قطع بکونه مأمورا به** (چه بسا می باشد آن چیزی که قطع پیدا شده است به بودن آن چیز ، مامور به – مثلا قطع پیدا می کند به این که تمام خواندن نماز در سفر ، مامور به اس) **مشتملا علی المصلحة** (می باشد آن چیز مشتمل بر تمام مصلحت مامور به واقعی) **فی هذا الحال** (در حال قطع به کونه مامور به - یعنی اتمام در سفر در حالی که قطع به آن داری مشتمل بر تمام مصلحت است) **أو علی مقدار منها** (یا مشتمل است بر مقداری از مصلحت) **و لو فی غیر الحال** (و لو در غیر حال قطع) **غیر ممکن مع استیفائه استیفاء الباقی منها** (که ممکن نمی باشد با استیفاء این مقدار ، استیفاء کردن باقی مانده از مصلحت) **و معه** (و با این دو صورت) **لا یبقی مجال لامتثال الأمر الواقعی** (مجالی نیست برای امتثال امر واقعی – زیرا مجزی است و وقتی مجزی است یعنی مسقط امر واقعی است در نتیجه امر واقعی ای در کار نیست که بخواهیم امتثالش کنیم) **و هکذا** (مثل قطع خطایی هست در مجزی نبودن) **الحال فی الطرق** (دو معنی شده برای این عبارت که یکی اش غلط است – معنی درست این است که شما قطع پیدا می کنید به یک چیزی مثلا قطع پیدا می کنید در اسلام قیاس حجت است بعد کشف می شود که قطعت خلاف واقع بوده و قیاس حجت نبوده است . این اعمالی که انجام دادی مجزی نیست بغیر از آن دو صورت – وضعیت در امارات) **فالإجزاء** (در این دو صورت) **لیس لأجل اقتضاء امتثال الأمر القطعی أو الطریقی للإجزاء** (پس اجزاء نیست بخاطر این که اقتضا می کند امتثال امر قطعی یا امر طریقی ، اجزاء را – می گوید اگر ما می گوییم در این دو صورت مجزی است این مجزی بودن بخاطر این نیست که آن امر واقعی اقتضای

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اجزاء دارد بلکه بخاطر این است که ماتی به مشتمل بر مصلحت است) **بل إنما هو لخصوصیۀ اتفاقیۀ** (تصادفی) **فی متعلقهما کما فی الإتمام و القصر**(اشاره دارد که اتمام را به جای قصر را بخوانی نه این که قصر را به جای اتمام بخوانی) **و الإخفات و الجهر** (بلکه آن اجزاء بخاطر خصویت اتفاقیه ای است که در متعلق این دو امر وجود دارد – همان طور که در اتمام و قصد و اخفات و جهر است – خصوصیت یعنی اشتمال بر تمامی مصلحت یا اشتمال بر مقداری از مصلحت که جبران باقی مانده مصلحت هم ممکن نیست)

مطلب دوم : شهید ثانی می فرماید در تمامی موارد کشف خلاف (مثلا عمل کرده بودی بر طبق اصل یا اماره بعد کشف خلاف می شود) ما باید قائل بشویم به عدم اجزاء . صاحب کفایه در بعضی از موارد قائل به اجزاء شد (مثل جاهایی که کار اصل جعل جزء یا شرط است – یا مثل جایی که اماره کارش حکایت از وجوب جزء و شرط باشد بنابر سببیت) و بعضی جاها قائل به عدم اجزا شد (مثل جایی که اصل یا اماره اثبات تکلیف بکنند و مثل جایی که اماره کارش حکایت از وجوب جزء یا شرط است بنابر طریقیت)

حالا شهید ثانی می فرماید در تمامی این موارد باید قائل به عدم اجزاء بشویم زیرا اجزائ لازمه اش تصویب است و تصویب باطل است پس حکم به اجزاء باطل است .

مراد شهید ثانی از تصویب این است که : یعنی لازمه اش این است که واقع و عمل هیچ حکمی نداشته باشد جز محتوای اصل و اماره .

مثال اول : من شک دارم عبای من طاهر است یا نجس است . کل شی لک طاهر حتی تعلم ان قدر می گوید طاهر است . من با این طهارت قاعده ای نماز خوانمد بعد انکشف الخلاف که طاهر نیست . صاحب کفایه فرمود مجزی است اما شهید ثانی می فرماید باید بگویید مجزی نیست زیرا اگر بگویید مجزی است لازمه اش تصویب است . زیرا این نمازی که من خوانده ام ، دو حکم دارد . حکم واقعی اش بطلان است اما مقتضی کل شی لک طاهر ، صحت است و شهید ثانی می فرماید اگر قائل به اجزاء شدید (اجزاء یعنی اعتنایی به واقع نکن و واقع ساقط شده است) یعنی این نماز حکمی ندارد مگر صحت یعنی در واقع فقط یک حکم دارد و آن صحت است . و این تصویب است که باطل است .

جواب اول : صاحب کفایه می فرماید این چیزی که می گویید دقیقا بر خلاف است . یعنی این دو (اجزاء و تصویب) دو چیز غیر هم هستند . تصویب یعنی بی حکمی و اجزاء یعنی با حکمی . وقتی می گوییم این مجزی از آن است شما باید یک قائل به حکم واقعی باشید تا بگویید این مجزی از حکم واقعی هست .

در تمامی موارد چه قائل به اجزاء بشوید چه قائل به عدم اجزاء بشوید ، در تمامی این موارد یک حکم واقعی وجود دارد که ان حکم انشائی است یعنی حکمی که خداوند ان را جعل کرده است برای افعال . لکن در مواردی که قائل به اجزاء شدید می گویید حکم واقعی وجود دارد اما به انشائی بودن خودش باقی است و یک حکم دیگری به فعلیت می رسد که آن حکم ، محتوی اصل و اماره است اما در مواردی که قائل به عدم اجزاء

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شدید ، آن حکم واقعی به مرحله ی فعلیت می رسد . شهید ثانی خیال می کرد در موار اجزاء حکم واقعی وجود ندارد . صاحب کفایه می فرماید در اجزاء حکم واقعی هست اما به فعلیت نمی رسد .

جواب دوم (نوار ۱۱۹) : شهید ثانی فرمود اگر کسی قائل به اجزاء بشود لازمه اش تصویب است . صاحب کفایه می فرماید نه تنها لازمه اش تصویب نیست بلکه لازمه اش عدم تصویب است . چگونه ؟ موضوع اصول عملیه و امارات ، عدم العلم بالحکم است . یعنی شما وقتی می روید سراغ اصل عملی که عمل به حکم نداشته باشید . اماره هم همین طور است . یعنی وقتی می روید سراغ خبر زراره که علم به حکم نداشته باشد و الا اگر علم به حکم داشته باشید دیگر معقول نیست که بروید سراغ اماره و اصول عملیه .

صاحب کفایه می خواهد کاری کند که لازمه ی اجزاء بشود عدم تصویب . اگر کسی قائل به اجزاء شد یعنی باید ملتزم بشود به این حکمی که اصل عملی و اماره آن را به این حکم رسانده است . زیرا قائل شدن به اجزاء دو قسم دارد : اولا باید معتقد به این حکم بشود . ثانیا باید معتقد بشوید این حکم مسقط یک حکم دیگری است .

در چه صورت شما می توانید ملتزم بشوید به حکمی که ان را اصل عملی یا اماره رسانده است ؟ زمانی که رجوع کنید به اصل عملی و اماره . رجوع به اصل عملی و اماره فرع بر این است که یک حکمی در واقع باشد و شما جاهل به آن حکم باشید تا رجوع کنید به اماره و اصل عملی و الا اگر حکمی در واقع نباشد ، جهل به حکم معقول نیست و جهل به حکم وقتی نبود ، رجوع به اصل عملی و اماره نیست در نتیجه اجزائی هم در کار نیست .

الثانی : الفرق بین التصویب و الإجزاء

لا یذهب علیک (جواب به شهید ثانی) **أن الإجزاء فی بعض موارد الأصول و الطرق و الأمارات** (مجزی بودن در بعضی از موارد اصول عملیه ، و طرق و امارات) **علی ما عرفت تفصیله** (بنابر ان چیزی که شناختی تو ، تفصیل بعض موارد را) **لا یوجب التصویب المجمع علی بطلانه** (سبب نمی شود تصویبی را که اجماع شده است بر باطل بودنش) **فی تلک الموارد** (در موارد اجزاء) **فإن الحکم الواقعی بمرتبته محفوظ فیها** (همانا حکم واقعی با مرتبه اش (مرتبه ی انشاء) محفوظ است در آن موارد اجزاء)

نوار ۱۱۹ : اجزاء – ادامه ی تذنیب دوم

مطالب این نوار در جلسه ی قبل بیان شده است

فإن الحکم المشترک بین العالم و الجاهل و الملتفت و الغافل لیس إلا الحکم الإنشائی (پس حکم ای که مشترک است بین عالم و جاهل و ملتفت و غافل نیست جز حکم انشائی) **المدلول علیه بالخطابات** (که دلالت می شود بر آن حکم انشائی به سبب خطابات – الصلاه واجبه) **المشتملة علی بیان الأحکام**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

للموضوعات بعناوينها الأولية (خطاباتی که مشتمل می باشند بر بیان احکام برای موضوعات با عناوین اولیاشان یعنی با قطع نظر از جهل و اضطرار) **بحسب** (قید احکام – به چه علت این احکام می رود روی این موضوعات با عناوین اولیه ؟ بخاطر این که در این موضوعات ملاک حکم است یعنی مصالح و مفاسد) **ما يكون فيها من المقتضيات** (به حسب آن چیزی که می باشد در ان موضوعات از ملاکات) **و هو (حكم انشائی) ثابت فی تلک الموارد كسائر موارد الأمارات** (می خواهد بگوید حکم واقعی انشائی هست چه در موارد اجزاء و چه در موارد عدم اجزاء - آن حکم انشائی ثابت است در ان موارد یعنی موارد اجزاء مثل بقیه ی سایر موارد امارات که در انها قائل به عدم اجزاء شدیم) **و إنما المنفی فيها** (تلک الموارد – موارد اجزاء) **ليس إلا الحكم الفعلی البعثی** (آن چیزی که نفی شده است در آن موارد (موارد اجزاء) نیست مگر حکم فعلی) **و هو** (و ان حکم فعلی) **منفی فی غير موارد الإصابة و إن لم نقل بالإجزاء** [۷۹] (شما بالاخره یک مواردی را قائل به اجزاء و موارد دیگری را قائل به عدم اجزاء شدید . بنابراین در هردو مورد حکم واقعی هست اما در موارد اجزاء آن حکم واقعی انشائی به فعلیت نمی رسد اما در موارد عدم اجزاء آن حکم واقعی به فعلیت می رسد – و ان حکم فعلی ، منفی است در غیر موارد اصابت (موارد خطا کردن اماره) هرچند قائل به اجزاء نشویم یعنی چه قائل به اجزاء باشیم چه نباشیم حکم فعلی نیست) **فلا (در صورت خطا اماره دارد بيان می کند) فرق بين الإجزاء و عدمه إلا فی سقوط التكليف بالواقع بموافقة الأمر الظاهری** (پس فرقی نیست بین اجزاء و عدم اجزاء مگر در ساقط شدن تکلیف به واقع به سبب موافقت کردن امر ظاهری (در اجزاء) و ساقط نشدن تکلیفه به واقع بعد از روشن شدن مصادفت نکردن اماره با واقع در صورت عدم اجزاء) **و عدم سقوطه** (تکلیف به واقع) **بعد انكشاف عدم الإصابة** (خطای اماره) **و** (در موارد اجزاء می گویید آن تکلیف واقعی ساقط می شود ؟ یا بخاطر این است که مامور به ظاهری مشتمل بر تمامی مصحلت واقع است یا این که مشتمل بر مقداری از مصلحت واقع است و باقی مانده از مصلحت قابل جبران نیست) **سقوط التكليف** (و ساقط شدن تکلیف به واقع – یعنی مجزی بودن) **بحصول غرضه** (به سبب حاصل شدن غرض تکلیف واقعی است یعنی به سبب بدست آوردن تمامی مصلحت تکلیف واقعی است) **أو لعدم إمكان تحصيله** (یا به سبب ممکن نبودن بدست آوردن غرض – یعنی امکان ندارد که تمامی مصحلت واقع را بدست بیاوری) **غير التصويب المجمع علی بطلانه** (این سقوط غیر از تصویبی است که اجماع شده است بر باطل بودنش) **و هو** (و ان تصویب عبارت است از) **خلو الواقعة عن الحكم غير ما أدت إليه الأمارة** (خالی بودن واقعه از حکم غیر از حکمی که منجر شده است به آن حکم اماره یا اصل عملی) **كيف** (جواب دوم صاحب کفایه به شهید ثانی – چگونه اجزاء عین تصویب است ؟) **و كان الجهل بها بخصوصيتها أو بحكمها مأخوذا فی موضوعها** (در حالی که جهل به واقعه ، به خصوصیات واقعه (اشاره دارد به شبهه موضوعیه – من شک دارم

---

[۷۹] این کلام درست نیست و به همین دلیل محقق مشکینی اشکال گرفته است . چرا صاحب کفایه چنین اشتباهی کرده است ؟ صاحب کفایه که این مطلب به این واضحی را می فهمد پس چرا این طور بیان فرموده است و به نحو مطلق فرموده است ؟ صاحب کفایه با این عبارت می خواهد مواردی را بگوید که هنوز کشف خلاف نشده است . بلکه اگر به اصل عملی یا اماره عمل بکنید تا وقتی که کشف خلاف نشده حکم فعلی وجود ندارد اما این حرف درست نیست زیرا صاحب کفایه کلام را برده است به ان لم نقل بالاجزا و بحث از اجزاء و عدم اجزاء وقتی است که کشف خلاف بشود

@soda96 قائل صدا

www.soda96.ir

این مایع سرکه است یا شراب است . یعنی علم به حکم دارم و می دانم سرکه حلال و شراب حرام است . ولی جاهل هستم به خصوصیت این مایع به این می گویند شبهه موضوعیه) یا به حکم واقعه (در شبهه حکمیه) می باشد اخذ شده در موضوع اماره و اصل) **فلا بد من أن یکون الحکم الواقعی بمرتبته محفوظا فیها کما لا یخفی** (پس ناچار است از این که بوده باشد آن حکم واقعی با مرتبه اش محفوظ در اماره و اصل) .

بحث اجزاء تمام شد اما ایا این مقداری که مرحوم صاحب کفایه فرموده است کافی هست یا نیست ؟ کافی نیست لذا برای این که شقوق مساله اجزاء و حکم هر یک از این شقوق کاملا روشن بشود باید به بیانات مرحوم نائینی مراجعه کنید و مرحوم مظفر هم تمام بیانات محقق نائینی را در اصول فقه بیان کرده است

نوار ۱۲۰ : مقدمه ی واجب – اصول بودن مقدمه ی واجب – عقلی بودن مساله ی مقدمه ی واجب

در بحث امروز دو مطلب داریم :

مطلب اول : درباره ی مساله ی مقدمه ی واجب (که این مساله جزء مسائل کدام علم است) ، ۵ نظریه وجود دارد که به ۲ نظریه اشاره می کنیم :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه)** : می فرمایند این مساله از مسائل علم اصول است . یعنی اگر یک نفر از شما بپرسد که یکی از مسائل عمل اصول را نام ببر . می توانید بگوید مساله ی مقدمه ی واجب **دلیل** : در مساله ی مقدمه ی واجب بحث از ملازمه است . یعنی بحث از این است که ایا لازمه ی واجب شدن یک چیزی ، واجب شدن مقدمه اش هست یا نیست . مثلا رفتن روی پشت بام . یک عملی است که یک مقدمه دارد . مقدمه ی آن نصب نردبان است . حالا اگر شارع رفتن به روی پشت بام را واجب کرد . ما در مساله ی مقدمه ی واجب بحث می کنیم که ایا لازمه ی واجب شدن رفتن به پشت بام ، واجب شدن نصب نردبان هست یا نیست .

  حالا که بحث از ملازمه است ، این مساله ی مقدمه ی واجب ضابطه ی اصولی شدن را پیدا می کند . ضابطه ی اصولی بودن چیست ؟ این است که در راه استخراج حکم شرعی کلی از آن استفاده شود . خب اگر مساله ی مقدمه ی واجب بحث از ملازمه می کند ما با این ملازمه می توانیم برسیم به یک حکم شرعی کلی . مثلا می گوییم :

  صغری : الصلاه واجبه

  کبری : و کل واجب ، تجب مقدمته

  نتیجه : الصلاه تجب مقدمته

  الان از این مساله ی مقدمه واجب کمک گرفتیم برای رسیدن به یک حکم شرعی کلی که وجوب مقدمه باشد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی دوم (بعضی از علما مثل قدما) :** این مساله از مسائل علم فقه است . یکی از مسائل علم فقه این است که ایا مقدمه ی واجب ، واجب هست یا نیست

دلیل : ما در مساله ی مقدمه ی واجب بحث می کنیم از وجوب و عدم وجوب مقدمه . حالا که بحث از وجوب و عدم وجوب است ضابطه ی مساله ی فقهی در آن وجود دارد . ضابطه ی مساله ی فقهی این است : فقه بحث می کند از عوارض فعل مکلف و منظور از عوارض ، احکام تکلیفیه و وضعیه است مثلا بحث می کنید نماز واجب هست یا نیست . الان نماز خواندن یک کار است . بحث می کنید از احکام و عوارض نماز که ایا نماز واجب هست یا نیست . خب در مساله ی مقدمه ی واجب هم همین ضابطه است . مقدمه ی واجب کار مکلف است مثلا پیمودن طریق برای حج ، کار مکلف است . بعد بحث می کنیم از عوارض و احکام فعل مکلف یعنی بحث می کنیم پیمون طریق برای حج ایا واجب هست یا نیست [۸۰] .

مطلب دوم : بر فرض که قائل بشویم این مساله ی مقدمه ی واجب ، از مسائل علم اصول است . حالا می خواهیم ببینیم این مساله از کدام یک از مسائل علم اصول است زیرا در علم اصول مسائل زیادی وجود دارد . یک قسمتی از مسائل علم اصول اسمشان مباحث الفاظ است . قسمت دیگری اسمشان مباحث عقلیه است . قسمت دیگری ، اسمشان اصول عملیه است . این مساله از کدام یک از مسائل علم اصول است ؟ در این جا دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** از مسائل عقلیه ی علم اصول است نه از مباحث الفاظ . یعنی بحث می کنیم که ایا عقل حکم می کند که اگر یک چیزی واجب شد ، مقدمه اش هم واجب شده است یا چنین حکمی نمی کند . یعنی این بحث از بخش ملازمات عقلیه است .

دلیل :

قدم اول : صاحب کفایه می فرماید بحث از ملازمه یک بحثی است مربوط به مقام ثبوت . یعنی بحث از ملازمه این طور است : ما بحث می کنیم که در واقع و در خارج ، بین وجوب عمل و وجوب مقدمه اش ملازمه هست یا نیست .

قدم دوم : صاحب کفایه می فرماید بحث درباره ی دلالت امر بحثی مربوط به مقام اثبات است . یعنی ما موقعی که پای امر را به میان بکشیم ، این طور بحث می کنیم : اگر شارع امر کرد به یک

---

[۸۰] ایت الله بروجردی می فرماید مقدمه ی واجب از مبادی احکامیه است . مبادی احکامیه به معنی مبادی تصدیقیه نیست . مبادی احکامیه یعنی بحث کردن از عوارض حکم . به این می گویند مباید احکامیه یعنی ما در مساله ی مقدمه ی واجب بحث می کنیم از عوارض حکم . چه حکمی ؟ وجوب ذی المقدمه . ما بحث می کنیم که ایا وجوب ذی المقدمه ، وجوب مقدمه از عوارضش هست یا نیست . امام هم اشکال می گیرد .

بعض دیگر می گویند مساله ی مقدمه ی واجب از مبادی تصدیقیه است یعنی بحث از وجود دلیل است . مبادی تصدیقیه معنایش این است که ، چون یکی از ادله اربعه عقل است و ما در مساله ی مقدمه واجب بحث می کنیم که ایا حکم عقل این جا وجود دارد یا وجود ندارد عده ی دیگری می گویند این مساله مقدمه ی واجب ، از مسائل علم کلام است

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

عملی ایا این امر دلالت بر ملازمه می کند یا دلالت بر ملازمه نمی کند ؟ بحث از دلالت ، بحث از مقام اثبات است .

قدم سوم : انسان زمانی اجازه دارد که بحث را ببرد روی اثبات که ثبوت مورد قبول باشد یعنی کسی که مساله ی مقدمه ی واجب را می اندازد در مقام اثبات ، این باید ثبوت را قبول بکند یعنی باید قبول بکند در واقع ملازمه هست بعد بیاییم بحث کنیم که اگر شارع امر می کند به یک عملی ایا این امر قدرت دارد که حکایت از آن واقع و ان ملازمه بکند یا چنین قدرتی ندارد

قدم چهارم : صاحب کفایه می فرماید در همان مرحله ی ثبوت گیر داریم یعنی گیر داریم که ایا در واقع و با قطع نظر از الفاظ اصلا ملازمه ای بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه وجود دارد یا ندارد . حالا که در مقام ثبوت گیر هستیم ، نوبت به مقام اثبات نمی رسد [۸۱] .

- **نظریه ی دوم (ظاهر صاحب معالم – زیرا کلام ایشان صراحت ندارد) :** از مسائل الفاظ علم اصول است مثل مبحث صیغه ی امر است . بحث روی لفظ است .

دو قرینه در کلام صاحب معالم هست که این ها نشانگر این است که این مساله را جزء مباحث الفاظ می داند :

- ❖ **قرینه ی اول : دلیل صاحب معالم :** صاحب معالم از کسانی است که می گوید مقدمه ی واجب ، واجب نیست یعنی اگر شارع به عملی امر بکند آن عمل می شود واجب لکن مقدمه اش دیگر واجب نمی شود . وقتی که می خواهد برای این مدعایش دلیل بیاورد این طور دلیل می آورد : اگر امر دلالت بر وجوب مقدمه بکند لازمه اش این است که یا به نحو مطابقی یا به نحو تضمنی یا به نحو التزامی دلالت بکند ، و اللازم منتفی یعنی امر بر وجوب مقدمه دلالت نمی کند به هیچ یک از ۳ دلالت . از این معلوم می شود که ایشان مساله ی مقدمه ی واجب را جزء مسائل الفاظ شمرده که بحث را برده روی دلالت امر زیرا امر لفظ است .
- ❖ **قرینه ی دوم : چینش کتاب معالم :** صاحب معالم آمده است مساله ی مقدمه ی واجب را در مباحث الفاظ ذکر کرده است . ظاهر این کار این است که این بحث را از مباحث الفاظ می داند .

فصل فی مقدمة الواجب

و قبل الخوض فی المقصود ینبغی رسم أمور (و قبل از داخل شدن در مقصود (بحث از ملازمه) شایسته است نوشتن اموری)

---

[۸۱] به این بیان صاحب کفایه ۳ اشکال وارد است . یکی از اشکالات این است که گاهی ما از مقام اثبات به مقام ثبوت می رسیم . اشکال دیگر این که این حرف صرف مدعی است و دلیلی ندارد .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

الأول : المسألة فقهية أم أصولية أم عقلية

الظاهر أن المهم (غرضی که) **المبحوث عنه فی هذه المسألة** (متبادر این است که مهمی که (غرضی که) بحث می شود از این مهم در این مساله ی مقدمه ی واجب) **البحث عن الملازمة بين وجوب الشیء و وجوب** (وجوب شرعی نه عقلی) **مقدمته** (بحث از ملازمه ی بین وجوب شی و وجوب مقدمه شی است) **فتكون مسألة أصولية** (پس می باشد این مساله ، یک مساله ی اصولی) **لا عن نفس وجوبها** (اشاره به نظریه ی دوم – عطف بر عن الملازمه – نیست بحث از خود وجوب مقدمه) **كما هو** (بحث از نفس وجوب) **المتوهم من بعض العناوين** (همان طور که بحث از نفس وجوب توهم می شود از بعضی از عناوین – بعضی عناوین این طور است که ایا مقدمه ی واجب ، واجب هست یا نیست) **كی تكون فرعية** (بحث از وجوب نیست تا این که بوده باشد مساله ی مقدمه ی واجب یک مساله ی فقهی) **و و ذلک** (فقهی بودن مساله ی مقدمه ی واجب بر فرض بحث از خود وجوب) **لوضوح أن البحث كذلک** (بخاطر این که بحث اینچنینی یعنی بحث از نفس وجوب مناسب با اصولی نیست) **لا يناسب الأصولی و الاستطراد** (طردا للباب یعنی توسعه ی اصول) **و لا وجه له** (وجهی نیست برای استطراد) **بعد إمكان أن يكون البحث على وجه** (بحث از ملازمه) **تكون عن المسائل الأصولية** (بعد از این که امکان دارد این که بوده باشد بحث از مقدمه واجب ، به نحوی که بوده باشد این مساله از مسائل علم اصول).

ثم الظاهر أيضا (سپس متبادر است دوباره – ایضا یعنی مثل ظهور اصولی بودن این مساله) **و أن المسألة** (مساله ی مقدمه ی واجب) **عقلية و الكلام فی استقلال العقل بالملازمة و عدمه** (ایا عقل استقلال دارد در حکم به ملازمه یا استقلال ندارد) **لا لفظية** (مساله ی مقدمه ی واجب لفظیه نیست) **كما ربما يظهر من صاحب المعالم** (همان طور که چه بسا ظاهر می شود این لفظی بودن از صاحب معالم) **حيث استدل على النفی بانتفاء الدلالات الثلاث** (چون استدلال کرده است صاحب معالم بر نفی (نفی وجوب مقدمه) به سبب منتفی بودن دلالات سه گانه (مطابقی و تضمنی و التزامیه)) **مضافا إلى أنه ذكرها فی مباحث الألفاظ** (علاوه بر این که صاحب معالم ذکر کرده است مساله ی مقدمه واجب را در مباحث الفاظ) **ضرورة** (علت برای ثم الظاهر – علت این که مساله ی مقدمه واجب از مسائل عقلیه است نه لفظیه) **أنه إذا كان نفس الملازمة بين وجوب الشیء و وجوب مقدمته ثبوتا محل الإشكال** (زمانی که خود ملازمه بین وجوب شی و وجوب مقدمه اش در ثبوت و واقع ، محل اشکال باشد) **فلا مجال لتحرير النزاع فی الإثبات** (پس مجالی نیست برای بیان کردن نزاع در مقام اثبات و ادله) **و الدلالة عليها بإحدى الدلالات الثلاث كما لا يخفى .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۲۱ : مقدمه ی واجب : اقسام مقدمه و اشکالات وارد بر مقدمه ی داخلیه و جواب صاحب کفایه به اشکالات

مقدمه در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول : مقدمه ی داخلیه** : به اجزاء واجب ، مقدمه ی داخلیه گفته می شود . دقت کنید که من نمی گویم به هر جزئی از اجزاء واجب مقدمه ی داخلیه گفته می شود . مثلا به نیت و تکبیر و قیام و رکوع و سجود و ... به این ها مقدمه ی داخلیه گفته می شود

سوال : نماز چند مقدمه ی داخلیه دارد ؟ یکی و ان یکی عبارت است از نیت و تکبیر و قیام و رکوع و سجود و .. است .

بنابراین نیت به تنهایی مقدمه ی داخلیه نیست بلکه جزء مقدمه ی داخلیه است .

دو اشکال بر مقدمه ی داخلیه : بر این مقدمه دو اشکال وارد شده است که این دو اشکال از طرف محمد تقی اصفهانی وارد شده است (صاحب هدایه المسترشدین) :

- **اشکال اول** : مقدمه همان طور که از اسمش روشن می شود باید مقدم و جلوتر از ذی المقدمه باشد و حال آنکه مقدمه ی داخلیه جلوتر از ذی المقدمه نیست زیرا مقدمه ی داخلیه عین ذی المقدمه است و یک شی که نمی تواند بر خودش مقدم شود .
- **اشکال دوم** : مقدمه باید مغایر با ذی المقدمه باشد زیرا اگر کسی در مساله ی مقدمه ی واجب قائل به ملازمه بشود چی می گوید ؟ می گوید از امر به ذی المقدمه یک امری ترشح می کند به نام امر غیری که می رود روی مقدمه پس باید این دو غیر از هم باشند . در حالی که در مقدمه داخلی مغایرت نیست بلکه عین ذی المقدمه است .

جواب صاحب کفایه به دو اشکال :

- **جواب به اشکال اول** : صاحب کفایه می فرماید مقدمه ی داخلیه ، ذوات الاجزاء است یعنی خود اجزاء یعنی نیت و تکبیره الاحرام و قیام و ... مقدمه ی داخلیه هستند به عبارت دیگر مقدمه ی داخلیه عبارت است از اجزاء لابشرط (یعنی نه به شرط وصل شدن به همدیگر) اما ذی المقدمه اجزاء است به شرط شی یعنی اجزاء به شرط اجتماع و انضمام بعضها الی بعض . در این جا اجزاء معروض است و قید اجتماع عارض است و معروض همیشه مقدم است اول باید یک اجزائی باشد تا بعدا اجزاء با قید اجتماع پیدا بشود
- **جواب به اشکال دوم** : شما گفتید که مقدمه باید غیر ذی المقدمه باشد در حالی که این جا غیریتی نیست . اما غیریت این جا وجود دارد اما غیریت اعتباری . مقدمه اجزاء لابشرط است اما ذی المقدمه اجزاء به شرط شی است و این ها غیر از هم هستند . ما در باب مقدمه و ذی المقدمه تغایر می خواهیم ، تغایر حقیقی نمی خواهیم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکال به جواب صاحب کفایه : شما گفتید اجزاء لابشرط اند ، این حرف شما با کلام فلاسفه تنافی دارند زیرا فلاسفه می گویند اجزاء به شرط لا هستند .

توضیح : انسان دو جزء دارد : یک جزء مشترک (مشترک بین انسان و گاو و شتر و ..) و یک جزء مختص . این جزء مشترک ، جسم نام حساس متحرک بالاراده است .

بررسی جزء مشترک : حالا این جزء مشترک شما به دو نحوه می توانید آن را در نظر بگیرید

الف : یک مرتبه این جزء مشترک را به عنوان جزء در نظر می گیرید . در این صورت دو ویژگی پیدا می کند :

۱) **ویژگی اول :** اولا حمل بر انسان نمی شود مثلا نمی توانید بگوید الانسان ، جسم نام حساس متحرک بالاراده . این مثل این است که بگوییم زید ید . ثانیا حمل بر جزء دیگر انسان هم نمی شود . مثلا نمی توانید بگویید الناطق جسم نام حساس متحرک بالاراده . این مثل این است که بگوییم پا ، دست است . به اصطلاح ، به شرط لای از حمل است .

۲) **ویژگی دوم :** در این صورت ، به او می گویند ماده یا هیولی .

ب : یک مرتبه جزء مشترک را بما هو مبهم در نظر می گیرید . یعنی به عنوان این که این جسم نام حساس متحرک بالاراده انسان است یا گاو است یا بقر است . در این صورت دو ویژگی پیدا می کند :

۱) **ویژگی اول :** قابل حمل است هم بر انسان و هم بر جزء دیگر . به اصطلاح ، لابشرط از حمل است

۲) **ویژگی دوم :** به ان جنس می گویند .

بررسی جزء مختص : حالا جزء مختص (نفس ناطقه) را به دو نحوه می توانید ان را در نظر بگیرید :

الف : گاهی این جزء مختص را به عنوان جزء در نظر می گیرید . در این صورت دو ویژگی پیدا می کند :

۱) **ویژگی اول :** قابل حمل بر انسان و جزء دیگر نیست و به اصطلاح به شرط لای از حمل است

۲) **ویژگی دوم :** به آن صورت گفته می شود

ب : یک مرتبه جزء مختص را بما هو محصل در نظر می گیرید . یعنی این جزء مختص را به عنوان این که جنس را حصه حصه می کند در نظر گرفته اید . آن چیزی که حیوان را قسمت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قسمت می کند و آن را به قسمت های مختلف مثل انسان و اسب و بقر تقسیم می کند ، فصل است . در این صورت دو ویژگی پیدا می کند :

۱) **ویژگی اول :** اولا قابل حمل بر انسان و جزء دیگر انسان است ،

۲) **ویژگی دوم :** به ان فصل گفته می شود

به ماده و صورت می گویند اجزاء خارجیه و به جنس و فصل می گویند اجزاء تحلیلیه . حالا مستشکل می گوید شما این جا می گویید اجزاء لابشرط است اما فلاسفه می گویند اجزاء خارجیه یعنی ماده و صورت به شرط لا است لذا بین حرف شما و فلاسفه تنافی وجود دارد .

جواب : صاحب کفایه می فرماید این که علمای معقول می گویند اجزاء خارجیه به شرط لا هستند ، این را با اجزاء تحلیلیه سنجیده اند زیرا اجزاء تحلیلیه قابل حمل است و اجزاء خارجیه قابل حمل نیستند . اما در ما نحن فیه که می گوییم اجزاء لا بشرط است طرف مقابل اجزاء ، مرکب و کل است . اجزاء نسبت به مرکب لابشرط است و مرکب به شرط شی است . یعنی بحث اهل معقول در یک وادی دیگری است .

❖ **نوع دوم : مقدمه ی خارجیه :** به هر شرطی از شرایط واجب ، مقدمه ی خارجیه گفته می شود. مثلا به طهارت مقدمه ی خارجیه گفته می شود بنابراین نماز خیلی مقدمات خارجیه دارد .

الأمر الثانی : فی تقسیمات المقدمة

أنه ربما تقسم المقدمة إلی تقسیمات.

منها تقسیمها إلی داخلیة و هی (مقدمه ی داخلیه) **الأجزاء المأخوذة فی الماهیة المأمور بها** (اجزائی است که اخذ شده است در ماهیت مامور به) **و الخارجیة و هی الأمور الخارجة عن ماهیته** (و آن مقدمه ی خارجیه اموری است که خارج است از ماهیت مامور به) **مما لا یکاد یوجد بدونه** (از آن اموری که موجود نمی شود ماهیت بدون این امور)

و ربما یشکل فی کون الأجزاء مقدمة له (چه بسا اشکال می شود در بودن اجزاء ، به عنوان مقدمه برای واجب) **و سابقة علیه** (و سابق بر واجب) **بأن المرکب لیس إلا نفس الأجزاء بأسرها** (به این که مرکب نیست مگر خود اجزاء به تمامها)

و الحل أن المقدمة هی نفس الأجزاء بالأسر (مقدمه همان نفس اجزاء است با تمامی اجزاء) **و ذو المقدمة هو الأجزاء بشرط الاجتماع** (و ذو المقدمه اجزاء است به شرط اجتماع) **فیحصل المغایرة** (و لو اعتبارا) **بینهما** (پس حاصل می شود مغایر بین مقدمه و ذی المقدمه) **و بذلک** (به واسطه ی این حل) **ظهر أنه لا بد فی اعتبار الجزئیة أخذ الشیء بلا شرط** (ناچاریم در ملاحظه کردن جزء (اگر یک چیزی را بخواهید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به عنوان جزء در نظر بگیرید) اخذ شی به صورت بلا شرط) **کما لا بد فی اعتبار الکلیۀ من اعتبار اشتراط الاجتماع (** همان طور که ناچاریم ما در ملاحظه کردن کل ، از معتبر بودن شرط بودن اجتماع)

و (جواب به اشکال مقدر) **کون الأجزاء الخارجیۀ کالهیولی** (ماده) **و الصورۀ** (بودن اجزاء خارجیه مثل هیولی و صورت) **هی الماهیۀ المأخوذۀ بشرط لا** (آن اجزاء خارجی ماهیتی است که اخذ شده است به صورت به شرط لا) **لا ینافی** (منافاتی ندارد) **ذلک** (جزء لابشرط است) **فإنه** (به سبب این که کلام اهل فلسفه) **إنما یکون فی مقام الفرق بین نفس الأجزاء الخارجیۀ و التحلیلیۀ من الجنس و الفصل** (می باشد کلام اهل فلسفه در مقام فرق گذاشتن است بین اجزاء خارجیه (ماده و صورت) و تحلیلیه است از جنس و فصل) **و أن الماهیۀ إذا أخذت بشرط لا** (و ماهیت هنگامی که اخذ بشود به شرط لا – ماده و صورت) **تکون هیولی أو صورۀ** (می باشد آن ماهیت هیولی و صورت) **و إذا أخذت لا بشرط تکون جنسا أو فصلا** (و هنگامی که اخذ بشود ماهیت به صورت لابشرط می باشد آن ماهیت جنس و فصل) **لا بالإضافۀ إلی المرکب فافهم.**

نوار ۱۲۲ : مقدمه ی واجب : عدم دخول مقدمه ی داخلیه در محل نزاع –

سوال : ایا مقدمه ی داخلیه داخل در این نزاع هست یا خیر ؟ بحث ما در این است که ایا بین واجب شدن ذی المقدمه و واجب شدن مقدمه اش ملازمه هست یا نیست . یعنی اگر شارع به یک عملی امر کرد ، ایا لازمه ی امر به این عمل ، امر شدن به مقدمه ی این عمل هست یا نیست . یعنی بحث ما روی ملازمه است . حالا می خواهیم ببینیم مقدمه ی داخلیه داخل در محل نزاع هست یا نیست . اگر بگوییم داخل در نزاع است این طور می شود : اگر شارع یک عملی را واجب کرد ایا لازمه ی واجب شدن این عمل ، واجب شدن مقدمه ی داخلیه این عمل هست یا نیست . اگر بگوییم خارج از نزاع است که هیچ ، باید مقدمه ی داخلیه را بگذاریم کنار .

در این مساله دو نظریه است :

- **نظریه ی اول (بعضی از علما مثل حضرت امام) :** مقدمه ی داخلیه هم داخل در محل نزاع هست
- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه و مشهور) :** مقدمه ی داخلیه داخل در محل نزاع نیست .

دلیل :

❖ **صغری :** اگر مقدمه ی داخلیه داخل در محل نزاع باشد لازمه اش اجتماع مثلین است

توضیح : چگونه لازمه اش اجتماع مثلین است ؟ صلاه چیست ؟ صلاه همین اجزاء است . نیت ، قیام ، تکبیر ، رکوع و ... . مقدمه ی داخلیه هم همین هاست بنابرعقیده صاحب کفایه . حالا اگر مقدمه ی داخلیه داخل در محل بحث است ، این اجزاء به اعتبار این که صلاه است ، واجب به وجوب نفسی هستند و همین اجزاء به اعتبار مقدمه ی داخلیه ، وجوب غیری پیدا می کنند

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

. پس این اجزاء هم واجب می شوند به وجوب نفسی و هم واجب می شوند به وجوب غیری . و این اجتماع مثلین است .

- **کبری :** واللازم باطل (اجتماع مثلین باطل لانه لغو محض)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

سوال : چرا این وجوب دوم را ، اجتماع مثلین می گیرید خب آن را تاکیید بگیرید یعنی وجوب غیری تاکیید وجوب نفسی را بکند ؟ جواب : تاکیید وقتی که دو شی هم رتبه باشند در حالی که این دو وجوب تعدد رتبه دارند .

اشکال : مستشکل می گوید ما نحن فیه مثل اجتماع امر و نهی است . همان طور که اجتماع امر و نهی بخاطر تعدد جهت جایز است در این جا هم اجتماع مثلین (وجوب نفسی و وجوب غیری) جایز است بخاطر تعدد جهت .

توضیح : در مساله اجتماع امر و نهی بحث در این است که ایا جمع شدن امر و نهی در شی واحد جایز هست یا نیست (امکان دارد یا ندارد) در مساله ۳ نظریه وجود دارد :

نظریه ی اول : امکان دارد

نظریه ی دوم : امکان ندارد

نظریه ی سوم : عقلا امکان دارد اما عرفا امکان ندارد

حالا کسانی که در این بحث اجتماع امر و نهی می گویند امکان دارد ، از انها سوال می کنیم که مگر می شود یک شی هم امر داشته باشد و هم نهی . جواب می دهند که چون تعدد جهت دارد اشکال ندارد این صلاه در دار غصبی از یک جهت صلاه است و از یک جهت غصب است . از یک جهت به او امر خورده و از یک جهت به او نهی خورده است .

حالا مستشکل می گوید ما نحن فیه هم مثل اجتماع امر و نهی است . یعنی همان طور که اجتماع امر ونهی بخاطر تعدد جهت جایز بود خب در این جا هم اجتماع مثلین بخاطر تعدد جهت جایز باشد . زیرا این اجزاء دو جهت دارند یک جهت صلاتی و یک جهت مقدمه بودن .

جواب صاحب کفایه :

بیان ساده : این جا با آن جا فرق دارد و این قیاس ، اشتباه است .

در مساله ی اجتماع امر و نهی ، دو جهت وجود دارد ، دو عنوان وجود دارد که یک عنوان متعلق ام و عنوان دیگر متعلق نهی است لکن این دو عنوان منطبق شده اند بر شی واحد . در مساله ی اجتماع امر و نهی دو عنوان وجود دارد : صلاه ، غصب . امر رفته روی صلاه و نهی رفته روی غصب . لکن این دو عنوان صلاه و غصب در یک شی واحد جمع شده اند . یعنی ایستادن شما در خانه غصبی هم عنوان نماز را دارد و هم عنوان غصب را دارد . به عبارت دیگر در مساله ی اجتماع امر و نهی موضوع وجوب و حرمت متفاوتند یعنی موضوع متعدد است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما در ما نحن فیه دو جهت وجود ندارد ، دو عنوان وجود ندارد و به عبارت دیگر موضوع وجوب نفسی همان موضوع وجوب غیری است زیرا در ما نحن فیه شارع فقط فرموده است صل . و این طور نفرموده است که صل و آت مع مقدماتها . که در این صورت دو عنوان پیدا می شود : صلاه و مقدمه که این دو عنوان بر یک شی واحد منطبق شده اند . لکن فرض این است که شارع این طور نفرموده است . در این جا موضوع وجوب نفسی و موضوع وجوب غیری یک چیز است و آن اجزاء است .

بیان فنی : در مساله ی اجتماع امر و نهی به ان دو جهت ، حیثیت تقییدیه می گویند اما در ما نحن فیه امر رفته روی صلاه . صلاه جهت تقییدی است اما این امری که می گویید از صل تولید شده و می رود روی مقدمه ، این مقدمه جهت تعلیلی است . زیرا فرض این است که شارع امر را روی مقدمه نبرده است لکن ما می خواهیم بگوییم از امر به صل یک امری تولید می شود که می رود روی اجزاء اما مقدمه بودن واسطه شده که امر برود روی اجزاء . لذا مقدمه حیثیت تعلیلیه است

ثم لا یخفی أنه ینبغی خروج الأجزاء عن محل النزاع کما صرح به بعض (سزاوار است خارج شدن اجزا (مقدمه ی داخلیه) از محل نزاع همان طور که تصریح کرده اند به این خروج بعضی از علما مثل سلطان العلماء و محمد تقی اصفهانی و میرزای نائینی در دوره ی اول خارج اصول اما در دوره ی دوم از عقیده اش برگشته است) **و ذلک** (خروج) **لما عرفت** (بخاطر آن چیزی است که شناختی تو) **من کون الأجزاء بالأسر** (از این که تمامی اجزاء می باشد عین مامور به ذاتا و ماهیتا) **عین المأمور به ذاتا و إنما کانت المغایرة بینهما اعتبارا** (و مغایر بین اجزاء و مامور به ، اعتباری است یعنی لحاظی است . یعنی اگر اجزاء را لابشرط در نظر گرفتی می شود مقدمه اما اگر اجزاء را به شرط شی در نظر گرفتی می شود مامور به) **فتکون واجبة بعین وجوبه** (پس می باشد اجزاء واجب به عین وجوب مامور به یعنی به وجوب نفسی) **و مبعوثا إلیها** (و برانگیخته شده است به ان اجزاء) **بنفس الأمر الباعث إلیه** (به سبب خود ان امری که تحریک کننده است به سوی مامور به) **فلا تکاد تکون واجبة بوجوب آخر** (پس نمی باشد اجزاء واجب به وجوبی دیگر یعنی وجوب غیری و مقدمی) **لامتناع اجتماع المثلین** (به دلیل ممتنع بودن اجتماع مثلین) **و لو قیل بکفایة تعدد الجهة** (اجتماع مثلین ممتنع است هرچند گفته شود به کافی بودن متعدد بودن جهت) **و جواز اجتماع الأمر و النهی معه** (و هرچند گفته شود به جایز بودن اجتماع امر و نهی با تعدد جهت – یعنی اگر در مساله ی اجتماع امر و نهی بگوییم بخاطر تعدد جهت جایز است اما در اجتماع مثلین می گوییم جایز نیست) **لعدم تعددها هاهنا** (به دلیل متعدد نبودن جهت در اجزاء واجب) **لأن الواجب بالوجوب الغیری لو کان إنما هو نفس الأجزاء** (به دلیل این که آنچیزی که واجب است به وجوب غیری و مقدمی (اگر باشد وجوب غیری – یعنی اگر قائل بشویم که مقدمه ی واجب ، واجب هست) ان واجب به وجوب غیری

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

خود اجزاء است نه عنوان مقدمه بودن اجزاء و نه عنوان متوسل شدن به سبب اجزاء به مرکب مامور به) **لا عنوان مقدميتها و التوسل بها إلى المركب المأمور به .**

نوار ۱۲۳ : مقدمه ی واجب : معانی مقدمه ی داخلیه

مقدمه ی داخلیه دو معنی دارد :

- **معنی اول** : به معنی اجزاء واجب است . من نمی گویم هر جزئی از اجزاء واجب . دقت کنید . می گویم اجزاء واجب . مثلا اگر از شما سوال کنند که مقدمه ی داخلیه نماز چیست ، حق ندارید بگویید نیت بلکه باید بگوید نیت و تکبیر و قیام و رکوع و سجود و .. . این ها همه شان اجزاء واجب است و همه شان مقدمه ی داخلیه هستند .

  اجزاء واجب دو ویژگی دارد :

  - **ویژگی اول** : اولا مقدمه است برای واجب . مگر واجب چیست که این ها مقدمه هستند برای واجب ؟ واجب همین اجزاء است لکن با یک قیدی که آن قید ، قید اجتماع و انضمام بعض اجزاء به بعض دیگر ، است . و بدیهی است که اجزاء مقدمه است برای اجزاء به قید اجتماع زیرا ابتدا باید یک اجزائی وجود داشته باشد تا قید اجتماع روی آن سوار بشود .
  - **ویژگی دوم** : اجزاء از محل نزاع خارج است . یعنی این که بحث می کنیم ایا بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه اش ملازمه هست یا نیست ، این نزاع شامل اجزاء نیست زیرا اگر نزاع شامل اجزاء باشد لازمه اش این است که اجزاء هم واجب باشد به وجوب نفسی و هم واجب باشد به وجوب غیری و این اجتماع مثلین است و اجتماع مثلین محال است

- **معنی دوم** : به معنی هر جزئی از اجزاء واجب . مثلا اگر از شما بپرسند یک مقدمه ی داخلیه نام ببر ؟ می توانید بگویید نیت . یا تکبیر .

حالا بعضی از علما فرموده اند مقدمه ی داخلیه ی به این معنی داخل در محل بحث است . یعنی ما که بحث می کنیم ایا بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه هست یا نیست ، مقدمه ی داخلیه به این معنی داخل در این نزاع هست . دلیل این بعض این است :

این بعض می گویند هر جزئی از اجزاء را ، ما به دو نحوه می توانیم در نظر بگیریم .

- **نحوه ی اول** : به عنوان این که این جزء در ضمن کل است . مثلا امر رفته روی صلاه . صلاه کل و مرکب است . آن جزئی که در ذهن تصور کردید نیت است مثلا . این نیت در ضمن کل (صلاه) هست . اگر جزء را این طور در نظر گرفتیم این جزء می شود واجب به وجوب نفسی زیرا امری که رفته روی کل ، روی این جزء هم می رود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نحوه ی دوم :** به عنوان این که این جزء مقدمه است برای واجب ، ان را در نظر می گیریم . زیرا واجب همین جزء است به اضافه ی اجزاء دیگر .در این صورت این جزء واجب می شود به وجوب غیری (در صورتی که قائل بشویم که مقدمه ی واجب ، واجب است)

این بعض می گویند به دلیل این که دو جهت در این کل وجود دارد لذا اشکال ندارد که جزء و مقدمه ی داخلیه هم واجب نفسی باشد هم واجب غیری زیرا جهتشان متفاوت است .

این بعض می خواهند این نتیجه را بگیرند که مقدمه ی داخلیه به این معنی اولا مقدمه است ثانیا داخل در محل نزاع است .

صاحب کفایه می فرماید در این که مراد این بعض چیست ، دو احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول :** یحتمل مراد این بعض این باشد که در هر جزئی از اجزاء مثل نیت دو وجوب جمع شده است . یک وجوب نفسی و یک وجوب غیری . اگر مراد این باشد کلامشان باطل است زیرا این بیان لازمه اش اجتماع مثلین است و اجتماع مثلین باطل است پس این کلام باطل است
- **احتمال دوم :** یحتمل مراد این بعض این باشد که در هر جزئی از اجزاء ملاک هردو وجوب هست (ملاک وجوب نفسی و ملاک وجوب غیری ، هردوش در این جزء وجود دارد – ملاک واجب نفسی شدن ، این است که این جزء در ضمن کل است و ملاک واجب غیری شدن این است که این جزء مقدمه است برای کل) اما از بین این دو وجوب ، جزء فقط یک وجوب را پیدا می کند و آن وجوب نفسی است زیرا وجوب نفسی مقدم است بر وجوب غیری : صاحب کفایه می فرماید اگر مرادشان این احتمال باشد کلامشان صحیح است زیرا اجتماع مثلین لازم نمی آید . **فتامل** [۸۲] .

مطلب دوم : مقدمه ی خارجیه ۶ قسم است : مقتضی ، سبب ، شرط ، عدم المانع ، معد ، علت تامه . برای تعریف هر یک به مرحوم فیروز آبادی و به شیخ انصاری در مطارح الانظار مراجعه کنید

ضرورة (می خواهد بگوید زمانی که شارع می فرماید صل از این صل یک امری تولید می شود که می رود روی مقدمه ی به حمل شایع یعنی فرد مقدمه و فرد مقدمه ، اجزاء است . نمی رود روی مقدمه به حمل اولی) **أن الواجب بهذا الوجوب** (آن چیزی که واجب شده است به این وجوب یعنی وجوب غیری) **ما کان**

---

[۸۲] خود صاحب کفایه در حاشیه توضیح داده است که مرادش از فتامل چیست . فتامل می خواهد بگوید در جزء ملاک وجوب غیری نیست یعنی مقدمیت نیست بخاطر این که جزء (نیت) یک وجودی غیر از وجودش در ضمن کل ندارد یعنی جزء فقط یک عنوان دارد و آن عنوان ، در ضمن کل بودن ، است و دیگر عنوان مقدمیت ندارد زیرا وقتی شارع فرمود صل ، از این صل آن امری که تولید می شود می رود روی خود جزء و نمی رود روی مقدمیت . فافهم . اشاره دارد که صاحب کفایه شما قائل هستید که اجزاء مقدمیت دارد پس این جا هم باید قائل بشوید که جزء هم مقدمیت دارد

قائل صدا @soda96

www.soda96.ir

بالحمل الشائع مقدمة (مصداق مقدمه (اجزاء) – آن چیزی است که می باشد آن چیز به حمل شایع مقدمه) **لأنه** (سوال می کنیم که چرا وجوب غیری می رود روی اجزاء – به دلیل این که آن ما کان بالحمل الشایع مقدمه یعنی اجزاء) **المتوقف علیه** (چیزی است که توقف دارد وجود واجب بر آن چیز – وجود واجب بر اجزاء توقف دارد) **لا عنوانها** (نه عنوان مقدمه – وجود واجب بر عنوان مقدمه توقف ندارد) **نعم یکون هذا العنوان علة لترشح الوجوب علی المعنون** (بله می باشد این عنوان (عنوان مقدمه) علت برای ترشح کردن وجوب به معنون یعنی فرد مقدمه و اجزاء)

فانقدح بذلک (روشن شد به وسیله ی امتناع اجتماع مثلین- اشکال صاحب کفایه به نظر بعض) **فساد توهم** (احتمال اول) **اتصاف کل جزء من أجزاء الواجب بالوجوب** (متعلق به اتصاف) **النفسی و الغیری باعتبارین** (فاسدن بودن توهم کردن این که متصف می باشد هر جزء از اجزاء واجب به وجوب نفسی و وجوب غیری به دو اعتبار) **فباعتبار کونه فی ضمن الکل واجب نفسی** (به اعتبار این که هر جزء در ضمن کل است ، واجب نفسی است) **و باعتبار کونه مما یتوسل به إلی الکل واجب غیری** (و به اعتبار این که هر جزء از آن چیزهایی است که توسل پیدا می شود به آنها به کل (یعنی مقدمیت دارد) واجب غیری است) **اللهم** (احتمال دوم – توجیه توهم) **إلا أن یرید أن فیه ملاک الوجوبین و إن کان واجبا بوجوب واحد نفسی لسبقه** (جز این که اراده کند متوهم این که در ان جزء ملاک هردو وجوب هست هرچند که می باشد هر جزء واجب به یک وجوب نفسی بخاطر مقدم بودن وجوب واجب نفسی) **فتأمل** .

هذا (این دو صفحه) **کله فی المقدمة الداخلیة و أما المقدمة الخارجیة** (مثل طهارت) **فهی ما کان خارجا عن المأمور به** (آن چیزی است که می باشد خارج از ماهیت مامور به) **و کان له دخل فی تحققه** (و می باشد برای آن مقدمه خارجیه دخالتی در محقق شدن مامور به) **لا یکاد یتحقق بدونه و قد ذکر لها أقسام** (و ذکر شده است برای مقدمه ی خارجیه اقسامی) **و أطیل الکلام** (توسط شیخ انصاری در مطارح) **فی تحدیدها بالنقض و الإبرام** (و طول داده شده است سخن در تعریف این اقسام) **إلا أنه** (ذکر و تحدید اقسام) **غیر مهم فی المقام** (چرا مهم نیست ؟ چون یکی از اقوالی که در مقدمه ی واجب است تفصیل بین سبب و غیر سبب است به این معنی اگر مقدمه سبب بود واجب است اما اگر غیر سبب بود واجب نیست . شیخ انصاری وقتی که می خواسته این قول را توضیح بدهد می فرماید اول باید فرق بین سبب و غیر سبب را توضیح بدهیم تا این قول کاملا روشن شود ولی بنابر عقیده ی صاحب کفایه (قائل به تفصیلی نیست و می گوید مطلقا مقدمه واجب نیست) چون تفصیل نداده است لذا کلام شیخ انصاری نسبت به نظریه ی صاحب کفایه اهمیتی ندارد) .

نوار ۱۲۴ : مقدمه ی واجب – تقسیمات مقدمه ی واجب

مطلب اول : مقدمه در یک تقسیم بر ۳ نوع است (این تقسیم به اعتبار حاکم بر توقف است) :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نوع اول : مقدمه ی عقلیه :** به آن مقدمه ای گفته می شود که انجام ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است و حاکم به توقف عقل است یعنی عقل می گوید اول باید مقدمه انجام بگیرد تا بعدش بتواند ذی المقدمه انجام بگیرد مثل تمام علل تکوینی نسبت به معلولات و مثل طلوع خورشید نسبت به روشنایی عالم .
- **نوع دوم : مقدمه ی شرعیه :** به آن مقدمه ای گفته می شود که انجام ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است و حاکم به توقف شرع است یعنی دین می گوید اول باید مقدمه انجام بگیرد تا بعدش بتواند ذی المقدمه انجام بگیرد مثل وضو نسبت به نماز .

صاحب کفایه می فرماید مقدمه ی شرعیه بازگشت می کند به مقدمه ی عقلیه یعنی مقدمه ی شرعیه همان مقدمه ی عقلیه است . چگونه بازگشت می کند ؟ اول باید بررسی کنیم که چرا شارع می گوید انجام ذی المقدمه متوقف بر انجام مقدمه است . وقتی این را بررسی کردیم و این مطلب روشن شد معلوم می شود که مقدمه ی شرعیه بازگشت می کند به مقدمه ی عقلیه .

صاحب کفایه می فرماید شارع می گوید انجام ذی المقدمه متوقف بر انجام مقدمه است . صاحب کفایه می فرماید علت این توقف این است که مقدمه شرط است برای ذی المقدمه . بعد عقل می گوید انجام مشروط بدون شرط عقلا ممکن نیست یعنی اول باید شرط انجام بگیرد بعد مشروط انجام بگیرد .

- **نوع سوم مقدمه ی عادیه :** این مقدمه ۴ معنی دارد که صاحب کفایه فقط دو معنی را ذکر کرده است :

❖ **معنی اول :** به آن مقدمه ای گفته می شود که انجام ذی المقدمه بدون مقدمه ممکن است اما عادت شخص این است که قبل از انجام ذی المقدمه ، ان مقدمه را انجام می دهد . مثلا یک نفر عادت دارد که هر موقع می خواهد برود بیرون ، عبا را می اندازد روی دوشش . الان انداختن عبا مقدمه است و بیرون رفتن ذی المقدمه است و بیرون رفتن بدون انداختن عبا ممکن است .

اصلا به این معنی مقدمه گفته نمی شود لذا از محل بحث خارج است

❖ **معنی دوم :** به آن مقدمه ای گفته می شود که انجام ذی المقدمه متوقف بر این مقدمه یا بدل مقدمه است پس عقل حکم می کند که کسی که بالفعل این بدل را ندارد انجام ذی المقدمه بدون انجام دادن مقدمه ، ممکن نیست .

رفتن بر روی پشت بام متوقف بر نصب نردبان یا بدلش یعنی پرواز کردن ، است . پرواز کردن برای انسان ، امکان ذاتی دارد زیرا معنی استحاله ذاتی این است که یا منجر می شود به ارتفاع نقیضین یا اجتماع نقیضین می شود و پرواز کردن انسان منجر به هیچیک نمی شود پس پرواز کردن برای انسان محال ذاتی نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حالا رفتن روی پشت بام متوقف است بر نصب نردبان یا بدلش . حالا عقل می گوید کسی که بالفعل پرواز ندارد ، انجام ذی المقدمه (رفتن روی پشت بام) متوقف است بر انجام مقدمه یعنی نصب نردبان .

صاحب کفایه می فرماید مقدمه ی عادیه به این معنی بازگشت می کند به مقدمه ی عقلیه زیرا عقل می گویند انجام دادن ذی المقدمه متوقف است بر انجام دادن مقدمه . فافهم .

مطلب دوم : مقدمه در یک تقسیم بر ۴ نوع است :

- **نوع اول : مقدمه الصحه :** اگر بخواهد ذی المقدمه به شکل صحیح انجام شود متوقف بر انجام مقدمه است مثل وضو نسبت به صلاه . یعنی صحت ذی المقدمه متوقف بر این مقدمه است . و اگر این مقدمه انجام نشود ، ذی المقدمه به شکل صحیح انجام نمی گیرد .
- **نوع دوم : مقدمه الوجود :** به مقدمه ای گفته می شود که وجود ذی المقدمه متوقف بر انجام مقدمه است مثل قطع مسافت نسبت به انجام حج .
- **نوع سوم : مقدمه العلم :** به آن مقدمه ای گفته می شود علم به وجود واجب متوقف بر این مقدمه است یعنی اگر خواستی یقین پیدا کنی که واجب را انجام دادی ، باید این مقدمه را انجام بدهی مثل شستن کمی بالاتر از مرفق برای یقین به وضو گرفتن و یا تمام موارد علم اجمالی که در آنها احتیاط واجب است این وجوب احتیاط از باب مقدمه ی علمیه است .
- **نوع چهارم : مقدمه الوجوب** : به آن مقدمه ای گفته می شود که وجوب ذی المقدمه متوقف بر آن است یعنی اگر مقدمه بود ، ذی المقدمه واجب می شود و اگر مقدمه نبود ، ذی المقدمه واجب نمی شود . مثل استطاعت نسبت به حج . این مقدمه از محل بحث خارج است زیرا بحث ما در مقدمه ی واجب است نه مقدمه ی وجوب .

بیان ۳ نکته (نوار ۱۲۵)

- **نکته ی اول :** مقدمه الصحت بازگشت می کند به مقدمه الوجود مطلقا (اعم از این که در عبادات قائل بشوید که الفاظ عبادات وضع شده برای خصوص صحیح یا قائل بشوید که وضع شده اند برای اعم از صحیح و اعم)

اگر شما در آن مبحث قائل به صحیح شده اید (گفتید الفاظ عبادات مثل صلاه برای خصوص صحیح وضع شده است) در این صورت برگشت مقدمه الصحه به مقدمه الوجود بسیار واضح است . مثلا وضو مقدمه ی صحت برای نماز است . اگر شما صحیحی شدید ، یعنی صلاه اصلا یعنی صلاه صحیحه . در این صورت بازگشت مقدمه الصحه به مقدمه الوجود بسیار واضح است زیرا بدون وضو صلاتی وجود ندارد زیرا فرض این است که صلاه برای خصوص صحیح وضع شده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما اگر در آن بحث قائل به اعم شدیم یعنی گفتیم الفاظ عبادات مثل صحیح وضع شده است برای اعم از صحیح و فاسد ، بازهم این وضو که مقدمه ی صحت بود بازگشت می کند به مقدمه الوجود . سوال می کنیم این دیگر چرا زیرا بنابر قول به اعم بدون وضو ، عمل ما صلاه هست پس چرا این جا مقدمه الصحه بازگشت می کند به مقدمه الوجود ؟ زیرا مقدمه الوجود معنایش این است که اگر مقدمه نبود ، ذی المقدمه نیست در حالی که بنابر اعم اگر وضو نباشد ، ذی المقدمه که صلاه باشد ، هست ؟ پس چطور این را می گویید ؟ می فرماید چون کسانی که می گویند الفاظ عبادات برای اعم وضع شده است می گویند بحث ما درباره ی مقدمه ی واجب است یعنی مقدمه ی عملی که واجب شده است و عملی که واجب شده است ، عمل صحیح است . ان بحث در رابطه با الفاظ بود اما هم صحیحی و هم اعمی می گویند در شرع مقدس خصوص صحیح واجب شده است . در مثال اگر وضو نبود ، واجب هم نخواهد بود . بنابراین مقدمه ی صحت به مقدمه ی وجود رجوع و بازگشت می کند .

- **نکته ی دوم :** مقدمه الوجوب از محل بحث خارج است . مثل استطاعت نسبت به حج که از محل نزاع خارج است . زیرا قبل از این که این مقدمه برای شخصی پیدا بشود (یعنی قبل از استطاعت) واجبی بر گردن او نیست ، حجی بر او واجب نیست پس وجوبی بر گردنش نیامده تا از این وجوب ، امری ترشح کند به مقدمه اش . و بعد از این که مقدمه برایش پیدا شد و مستطیع شد ، معنی ندارد که وجوب بیاید رویش زیرا لازمه اش طلب الحاصل است . وقتی مستطیع شد ، حج می شود واجب این جا معنی ندارد بگوییم از وجوب حج یک امری ترشح می کند به استطاعت . زیرا فرض این است که استطاعت حاصل شده است لذا اگر بگوییم امری به استطاعت خورده لازمه اش طلب الحاصل است .
- **نکته ی سوم :** مقدمه العلم هم از محل نزاع خارج است . مثل شستن کمی بالاتر از مرفق چرا از محل بحث خارج است ؟ این را با دو عبارت توضیح می دهم :

عبارت اول : می گوید این مقدمه العلم ، مقدمه ی چیزی است (علم به وجود واجب) که آن چیز واجب نیست و آن چیزی که واجب است (خود واجب – واجب آن مقداری است که معتبر است آن مقدار را بشوریم) این مقدمه العلم ، مقدمه ی او نیست .

عبارت دوم : مقدمه ی علم واجب است از باب قاعده ی اشتغال و احتیاط لذا وجوبش ، وجوب عقلی محض است نه از باب ملازمه . یعنی اگر می گوییم مقدمه علمیه واجب است این وجوبش از باب ملازمه نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و منها (از ان تقسیمات است) **تقسیمها** (تقسیم مقدمه) **إلی العقلیة و الشرعیة و العادیة .**

فالعقلیة هی ما استحیل واقعا (بدون احتیاج به بیان شارع) **وجود ذی المقدمة بدونه** (پس مقدمه ی عقلیه آن مقدمه آن چیزی است که محال می باشد واقعا وجود پیدا کردن ذی المقدمه بدون مقدمه) **و الشرعیة علی ما قیل** (شیخ انصاری) **ما استحیل وجوده بدونه شرعا** (و مقدمه ی شرعیه بنابر آن چیزی که گفته شده آن چیزی است که محال می باشد شرعا وجود ذی المقدمه بدون مقدمه) **و لکنه لا یخفی رجوع الشرعیة إلی العقلیة** (و مخفی نمی باشد بازگشت کردن مقدمه ی شرعیه به مقدمه ی عقلیه) **ضرورة** (بیان چگونگی بازگشت شرعیه به عقلیه) **أنه لا یکاد یکون مستحیلا ذلک** (وجود ذی المقدمه بدون مقدمه) **شرعا** (نمی باشد محال شرعی ، آن وجود ذی المقدمه بدون مقدمه) **إلا إذا أخذ فیه شرطا و قیدا** (مگر زمانی که اخذ بشود مقدمه در ذی المقدمه به عنوان شرط و قید) **و استحالة المشروط و المقید بدون شرطه و قیده یکون عقلیا** (و محال بودن مشروط و مقید بدون شرط و قید مشروط ، می باشد آن محال بودن عقلی پس شرع زمینه را فراهم می کند برای عقل . یعنی شرع می گوید این شرط است اما بعدش این عقل است که می گوید بدون شرط مشروط ممکن نیست)

و أما العادیة فإن کانت (معنی اول) **بمعنی أن یکون التوقف علیها بحسب العادة** (یعنی توقف به حسب عادت است یعنی حقیقتا توقفی در کار نیست – اما مقدمه ی عادیه اگر باشد این عادیه به معنی این که بوده باشد توقف ذی المقدمه بر مقدمه ، به حسب عادت) **بحیث یمکن تحقق ذیها بدونها** (به گونه ای که ممکن می باشد تحقق ذی المقدمه بدون مقدمه) **إلا أن العادة جرت علی الإتیان به بواسطتها** (جز این ک عادت جاری شده است بر انجام دادن به این ذی المقدمه به واسطه ی مقدمه) **فهی و إن کانت غیر راجعة إلی العقلیة** (عاده ی به این معنی اگرچه رجوع نمی کند به عقلیه) **إلا** (جز این که عادی به این معنی محل بحث نیست زیرا عادی به این معنی اصلا مقدمه نیست) **أنه لا ینبغی توهم دخولها فی محل النزاع** (جز این که سزاوار نیست توهم کردن داخل شدن عادی به این معنی در محل نزاع) **و** (معنی دوم) **إن کانت بمعنی أن التوقف علیها** (اگر بوده باشد عادیه به معنی این که توقف ذی المقدمه بر مقدمه) **و إن کان فعلا واقعیا** (هرچند آن توقف بالفعل و در حال حاضر (یعنی امکان بدل که در مثال پرواز کردن است ، وجود ندارد) واقعی است یعنی عقلی است) **کنصب السلم و نحوه للصعود علی السطح** (مثل قرار دادن نردبان و مثل آن برای بالا رفتن بر روی پشت بام) **إلا أنه** (جز این که آن توقف) **لأجل عدم التمکن من الطیران الممکن عقلا** (بخاطر نبودت قدر بر پرواز کردن است ، پروازی که عقلا ممکن است) **فهی أیضا** (مثل مقدمه ی شرعیه) **راجعة إلی العقلیة** (پس مقدمه ی عادیه به این معنی مثل مقدمه ی شرعیه رجوع کننده است به مقدمه ی عقلیه) **ضرورة استحالة الصعود بدون مثل النصب عقلا لغیر الطائر فعلا** (بخاطر این که بدیهی است که محال است عقلا صعود بدون امثال نصب برای کسی که بالفعل پرواز کننده نیست (یعنی کسی که بالفعل بدل را ندارد) **و إن کان طیرانه ممکنا ذاتا** (اگر چه پرواز آت غیر طائر ذاتا ممکن است) **فافهم.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۲۵ : مقدمه ی واجب – بیان ۳ نکته درباره ی تقسیم دوم – تقسیم سوم مقدمه ی واجب

بیان ۳ نکته : این مطلب در جلسه ی قبل پیاده شده است .

و منها تقسیمها إلی مقدمة الوجود و مقدمة الصحة و مقدمة الوجوب و مقدمة العلم

لا یخفی (نکته ی اول) **رجوع مقدمة الصحة إلی مقدمة الوجود** (مخفی نیست رجوع کردن مقدمه ی صحت (وضو) به مقدمه الوجود) **و لو علی القول بکون الأسامی موضوعة للأعم** (هرچند قائل بشویم به بودن اسامی عبادت وضع شده برای اعم از صحیح و فاسد) **ضرورة** (علت برای این که بنابر قول به اعم هم مقدمه ی صحت بازگشت می کند به مقدمه ی وجود) **أن الکلام فی مقدمة الواجب لا** (نه مقدمه ی عملی که اسمش صلاه است) **فی مقدمة المسمی بأحدها** (به دلیل این که بدیهی است که سخن در مقدمه ی واجب است نه در مقدمه ی عملی که نامیده شده است به یکی از اسامی – اگر کلام در این باشد بنابر قول به اعم مقدمه ی صحه بازگشت به مقدمه الوجود نمی کند) **کما لا یخفی**

و (نکته ی دوم) **لا إشکال فی خروج مقدمة الوجوب عن محل النزاع** (اشکالی نیست در این که خارج می باشد مقدمه ی وجوب از محل نزاع) **و بداهة عدم اتصافها بالوجوب** (وبدیهی است که متصف نمی شود مقدمه ی وجوب به وجوب که این وجوب امده است از ناحیه ی وجوبی که مشروط است به این مقدمه) **من قبل الوجوب المشروط بها** (وجوب ذی المقدمه) **و** (نکته ی سوم) **کذلک** (مثل مقدمه الوجوب است در خارج بودن از نزاع) **المقدمة العلمیة و إن استقل العقل بوجوبها** (هرچند که مستقل می باشد عقل به واجب بودن مقدمه ی علمیه) **إلا أنه من باب وجوب الإطاعة إرشادا** (قید وجوب اطاعت – الا این که این وجوب از باب وجوب ارشادی اطاعت است نه از باب وجوب مولوی) **لیؤمن من العقوبة علی مخالفة الواجب المنجز** (تا ایمنی باشد از عقوبت بر مخالف با واجب منجز) **لا مولویا من باب الملازمة** (وجوب مقدمه ی عملیه مولوی نیست از باب ملازمه) **و ترشح الوجوب علیها** (و از باب ترشح وجوب بر مقدمه ی علمیه از ناحیه ی وجوب ذی المقدمه نیست) **من قبل وجوب ذی المقدمة**

مطلب دوم : مقدمه (به عبارت دیگر شرط – مشهور تعبیر به شرط می کند) در یک تقسیم بر ۳ قسم است

- **نوع اول : مقدمه ی متقدم** : به آن مقدمه ای گفته می شود که وجودش از حیث زمان بر وجود ذی المقدمه تقدم دارد یعنی اول مقدمه پیدا می شود و در زمان بعد ذی المقدمه پیدا می شود مثل وضو نسبت به نماز
- **نوع دوم : مقدمه ی مقارن** : به آن مقدمه ای گفته می شود که همزمان با واجب است مثل استقبال الی القبله نسبت به صلاه
- **نوع سوم : مقدمه ی متاخر** : به آن مقدمه ای گفته می شود که اول ذی المقدمه موجود می شود بعد مقدمه .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **مثال اول :** یک خانمی مستحاضه به استحاضه کبیره است . باید روزه بگیرد . امروز را روزه گرفت . بعد از این که اذان مغرب و عشا گفتند باید غسل بکند . این غسل شرط صحت صوم است . صومی که قبل گرفته است (البته این علی قول است – قول دیگر این است که غسل دیشبش شرط است برای صوم امروز)
- **مثال دوم :** مثل بیع فضولی . اگر قائل بشویم که اجازه کاشف است آن هم کشف حقیقی نه حکمی . مثلا این اقا کتاب من را فروخته است بدون اجازه ی من . بعد امروز من اجازه می دهم . اگر بگوییم اجازه کاشف است ، این اجازه کاشف از این است که ده روز پیش کتاب از ملک من خارج شده و پولش وارد ملک من شده است . اما اگر قائل به نقل یا کشف حکمی بشویم این شرط می شود شرط مقارن .

فرق بین این دو مثال : ملکیت حکم وضعی است لذا آن اجازه می شود شرط حکم وضعی اما در مثال اول غسل ، شرط صوم است و صوم نه حکم وضعی است نه حکم تکلیفی است بلکه مامور به است .

اشکال [۸۳] **(نوار ۱۲۶) :** مستشکل می خواهد هم به شرط متاخر و هم به شرط متقدم اشکال بگیرد یعنی فقط شرط مقارن را قبول دارد .

مستشکل اول یک قاعده ی عقلیه را برای ما توضیح می دهد بعد از توضیح این قاعده می گوید این قاعده ی عقلیه با شرط متقدم و شرط متاخر تنافی دارد .

توضیح : قاعده ی عقلیه این است که علت تامه با تمامی اجزائش دو ویژگی دارد :

۱) **ویژگی اول :** رتبتا مقدم است بر معلول یعنی در چینش ذهنی اول علت تامه است بعد معلول یعنی این که اگر شما علت تامه را بدهید به ذهن و معلول را هم به ذهن بدهید این ذهن ابتدا علت تامه را می چیند بعد معلول را می آورد .

۲) **ویژگی دوم :** علت تامه با تمامی اجزائش زمانا مقارن با معلول است . مقارن است یعنی همزمان است . یعنی بین علت تامه و معلول یک فاء فاصله است . یعنی وجدت العله فوجد المعلول . به عبارت دیگر تفکیک بین علت تامه و معلول معقول نیست . یعنی معقول نیست که علت تامه در یک زمان باشد و معلول در آن زمان نباشد . بلکه معلول قطعا در آن زمان هست .

با حفظ این مقدمه ی عقلیه مستشکل می گوید :

- **صغری :** شرط متاخر و متقدم لازمه اش انفکاک اثر از موثر است

توضیح : شرط متاخر مثل اجازه ی بعدی نسبت به ملکیت قبلی . اول ملکیت پیدا شده است که معلول است و بعدا اجازه پیدا شده است که شرط است و جزء علت تامه است .

[۸۳] بهترین کسی که این اشکال را توضیح داده است ، میرزای نائینی است .

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

جای این شرط دقیقت قبل از ملکیت است به صورت مقارن . بنابراین شرط متاخر با این قاعده ی عقلی سازگاری نیست .

شرط متقدم مثل این : بعضی از فقها می گویند غسل قبلی شرط صوم بعدی است . الان این غسل شرط متقدم است . مستشکل می گوید این شرط لازمه اش انفکاک اثر از موثر است زیرا اول شرط (جزء علت تامه) آمده بعدا معلول درحالی که بین علت و معلول نباید هیچ فاصله ای وجود داشته باشد .

- ❖ **کبری :** واللازم باطل (انفکاک اثر از موثر محال است)
- ❖ **نتیجه :** فلملزوم مثله (شرط متاخر و متقدم محال است)

جواب صاحب کفایه : ایشان می فرمایند شرط ۳ حالت دارد :

- ❖ **حالت اول : یا متقدم است :** این شرط ۳ صورت دارد :
  - **صورت اول :** یا شرط متقدم شرط حکم تکلیفی است یعنی اگر آن شرط باشد حکم تکلیفی از طرف شارع صادر می شود .
  - **صورت دوم :** یا شرط متقدم شرط حکم وضعی است یعنی اگر آن شرط باشد حکم وضعی انتزاع می شود
  - **صورت سوم :** یا شرط متقدم شرط مامور به است .
- ❖ **حالت دوم : یا مقارن است :** این شرط ۳ صورت دارد :
  - **صورت اول :** یا شرط مقارن ، شرط حکم تکلیفی است .
  - **صورت دوم :** یا شرط مقارن ، شرط حکم وضعی است .
  - **صورت سوم :** یا شرط مقارن ، شرط مامور به است .
- ❖ **حالت سوم : یا متاخر است :** این شرط ۳ صورت دارد :
  - **صورت اول :** یا شرط متاخر ، شرط حکم تکلیفی است یعنی اول حکم تکلیفی صادر می شود بعدا شرطش می آید .
  - **صورت دوم :** یا شرط متاخر ، شرط حکم وضعی است . یعنی اول حکم وضعی می آید بعد شرطش می آید .
  - **صورت سوم :** یا شرط متاخر ، شرط مامور به است یعنی اول مامور به می آید بعد شرط می آید .

اشکال مستشکل در شرط متاخر و متقدم بود لذا شرط مقارن را بگذارید کنار در نتیجه ۶ صورت باقی می ماند . صاحب کفایه از این ۶ صورت جواب می دهد .

اجازه ی بعدی شرط ملکیت قبلی است . این شرط متاخر است برای حکم وضعی غسل بعدی نسبت به صوم قبلی . این شرط متاخر است برای مامور به

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

من به شما می گویم امروز بر تو واجب است صدقه بدهی زیرا زید فردا می آید . وجوب صدقه نسبت به آمدن زید . آمدن زید شرط متاخر است نسبت به حکم تکلیفی (وجوب صدقه)

ادامه ی جواب (نوار ۱۲۷) :

صاحب کفایه می فرماید اگر شرط متقدم یا متاخر شرط حکم تکلیفی باشد اشکال شما وارد نیست **مثال برای شرط متقدم برای حکم تکلیفی :** اذا جاءک زید فاکرمه بیوم بعده . زید دیروز آمده است ، لکن شارع و مولی امروز اکرام را واجب می کند . این شرط متقدم است و از طرفی شرط حکم تکلیفی (وجوب اکرام) است

مثال برای شرط متاخر برای حکم تکلیفی : ان سافرت فتصدق بیوم قبله ، شارع و حاکم امروز صدق کردن را بر مخاطب واجب می کند اما شرط واجب کردن صدقه این است که فردا مسافرت برود . یعنی مسافرت رفتن فردا ، شرط متاخر است برای حکم تکلیفی (وجوب صدقه) است .

صاحب کفایه می فرماید اگر شرط متقدم یا متاخر شرط حکم تکلیفی باشد اشکال شما وارد نیست **زیرا آنی که شرط است** (در مثال اول : تصور آمدن زید ، شرط است ، تصور مقارن با حکم است – در مثال دوم : تصور مسافرت مخاطب شرط می باشد ، تصور مقارن با حکم است) ، **متقدم یا متاخر نیست و آنی که متقدم** (در مثال اول : امدن خارجی زید مقدم است) **یا متاخر است** (در مثال دوم : مسافرت خارجی مخاطب متاخر است) ، **شرط نیست پس اشکال شما وارد نیست**

توضیح : تکلیف و حکم ، فعل اختیاری حاکم است نه غیر حاکم . یعنی اگر بخواهد حاکم ، حکم می کند و صدقه دادن را واجب می کند اما اگر نخواهد صدقه دادن را واجب نمی کند .

لکن حاکم عند الحکم یعنی هنگامی که می خواهد حکم بکند (این حکم کردن فعل ظاهری است زیرا می گوید اکرمه ، تصدق) باید قبلش یک عمل باطنی را انجام بدهد و بعد از انجام این عمل باطنی ، این عمل ظاهری را انجام بدهد . آن عمل باطنی ، تصور است . یعنی اول تصور می کند بعد حکم می کند . اما تصور چی ؟ تصور آن فعلی که مصلحت قائم به آن است . تصور ان فعلی که ان فعل مصحلت دارد . یعنی آن فعلی را که مصلحت دارد تصور می کند سپس حکم را می برد روی آن فعل . حالا این فعل دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی خود فعل و بدون هیچ گونه زیادتی و ضمیمه ای ، مصلحت دارد : در این صورت حاکم خود فعل را تصور می کند بعد حکم می کند . مثل این که فرض کنید صدقه دادن بدون هیچ اضافه و شرطی مصلحت دارد ، این جا شارع صدقه دادن را تصور می کند بعد وجوب را می برد روی آن و می فرماید تصدق .
- **صورت دوم :** گاهی خود فعل مصلحت ندارد بلکه فعل با یک ضمیمه ای مصلحت دارد یعنی مصلحت قائم است به فعل + ضمیمه . این ضمیمه گاهی مقدم و گاهی مقارن و گاهی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

موخر است . این جا حاکم فعل + ضمیمه را تصور می کند بعد حکم می کند . آن ضمیمه ، اسمش شرط است .

با این توضیحات روشن شد که ضمیمه ی خارجی شرط نیست بلکه تصور ضمیمه ، شرط تکلیف است و تصور هم همیشه مقارن با تکلیف است

به بیان دیگر این حکم و تکلیف کردن فعل اختیاری است و فعل اختیاری یک مقدماتی دارد . و تمامی آن مقدمات جایشان در ذهن است . از جمله ی ان مقدمات ، تصور فعل است حال یا تصور فعل بدون ضمیمه یا تصور فعل با ضمیمه [۸۴] .

ادامه ی جواب (نوار ۱۲۸) :

صاحب کفایه می فرماید اگر شرط متقدم یا متاخر ، شرط حکم وضعی باشد بازهم اشکال وارد نیست

مثال اول (شرط متقدم حکم وضعی) : ده سال پیش وصیت کننده ، وصیت کرد که ثلث اموال من برای توست . شرط وصیت این است که موصی در حین وصیت باید عاقل باشد . الان مرده است . این جا شارع حکم می کند که من مالک ثلث اموالش هم هستم . الان شرط عاقل بودن موصی در حین وصیت است . این شرط ده سال پیش بوده است اما ملکیت که حکم وضعی است الان آمده است .

مثال دوم (شرط متاخر حکم وضعی) : مثل اجازه ی بعدی که شرط ملکیت قبلی است . این اقا ده روز قبل کتاب من را فروخت . امروز من اجازه می دهم . اگر قائل به کشف بشویم این اجازه کاشف از این است که مشتری ده روز قبل مالک کتاب من شد . الان این اجازه ی بعدی شرط متاخر است و شرط حکم به ملکیت است و ملکیت هم حکم وضعی است .

صاحب کفایه می فرماید اگر شرط متقدم یا متاخر ، شرط حکم وضعی باشد بازهم اشکال وارد نیست . به همان دلیلی که در حکم تکلیفی بیان شد که آنی که شرط است متاخر یا متقدم نیست و آنی که متقدم یا متاخر است ، شرط نیست .

الان شارع حکم می کند به ملکیت من . شرط این ملکیت عاقل بودن موصی نیست بلکه تصور عاقل بودن موصی است . یعنی شارع الان تصور می کند که موصی در حین وصیت عاقل بوده بعد حکم به ملکیت می کند و تصور مقارن با حکم به ملکیت است

صاحب کفایه می فرماید اگر شرط متقدم یا متاخر ، شرط مامور به باشد بازهم اشکال وارد نیست .

مثال اول (شرط متقدم مامور به) : غسل قبلی شرط صوم بعدی است . خانمی که مستحاضه است به استحاضه کثیره . می خواهد روزه بگیرد . دیشب غسل می کند و نماز مغرب و عشا می خواند . این غسلی که دیشب کرده شرط صوم امروز است . الان شرط ، شرط متقدم است .

---

[۸۴] صاحب کفایه با این جواب در واقع اشکال شرط متاخر و متقدم را درست نکرد بلکه از اساس متاخر و متقدم بودن را خراب کرد و گفت اصلا این جا شرط ، شرط متاخر یا متقدم نیست بلکه شرط مقارن است یعنی تمامی شرایط را بر گرداند به شرط مقارن .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

مثال دوم (شرط متاخر مامور به) : غسل بعدی شرط صوم قبلی . خانمی که مستحاضه است به استحاضه کثیره . می خواهد روزه بگیرد . امروز را روزه گرفت اما شرط این روزه این است که وقتی اذان مغرب را گفتند غسل بکند نماز مغرب را بخواند بعد دوباره غسل بکند و نماز عشا را بخواند .

به همان دلیلی که قبلا بیان شد که آنی که شرط مامور به است متقدم یا متاخر نیست بلکه مقارن است و انی که متقدم یا متاخر است . شرط نیست

صاحب کفایه می فرماید شرط مامور به متقدم یا متاخر نیست . شرط مامور به ، ارتباط مامور به با متقدم یا متاخر است . صاحب کفایه در مثال اول می فرماید شرط صوم الان ، غسل قبل نیست بلکه ارتباط این صوم با غسل قبل است و در مثال دوم می فرماید شرط صوم الان غسل بعد نیست بلکه ارتباط این صوم با غسل بعد است .

حالا این ارتباط چیست ؟ این ارتباط ۳ ویژگی دارد :

۱) **ویژگی اول :** ارتباط یک معنی حرفی است که قوامش به دو طرف است . طرف اول : شرط متقدم یا متاخر . طرف دوم : مامور به

در مثال اول : اگر این خانم دیشب غسل کرد با غسل دیشب ارتباط پیدا نمی شود زیرا شرط صوم ، ارتباط مامور به با غسل قبل بود . اگر این خانم دیشب غسل کرد و اذان صبح نیت صوم نکرد ، ارتباط پیدا نمی شود . زمانی ارتباط حاصل می شود که این خانم دیشب غسل کرد و بعد از اذان صبح نیت صوم کرد . در این صورت صوم ارتباط پیدا می کند با صوم قبل .

در صومی که قبلش غسل است و در صومی که بعدش غسل است ، به این که قبلش و که بعدش ، ارتباط می گویند .

۲) **ویژگی دوم** : ارتباط مقارن با مامور به است . یعنی ارتباط هم زمان با وجود مامور به ، وجود دارد . مثلا در مثال اول : این خانمی که مستحاضه است به استحاضه کثیره ، دیشب غسل کرد وقتی که بعد از اذان صبح ، نیت صوم کرد ، همزمان با نیت کردن صوم ، ارتباط پیدا می شود . در شرط متاخر هم همین طور است . این خانم به مجرد صوم گرفتن ، ارتباط پیدا نمی شود اما به مجرد این که غسل دوم (غسل برای نماز عشاء) را انجام داد ارتباط حاصل شد . بعد از این که غسل کرد این غسل کشف می کند که هم زمان با صوم ، ارتباط بوده است . پس این که می گوییم ارتباط همزمان با صوم هست ، در شرط متقدم با متاخر کمی فرق دارد . در هردو ارتباط هست لکن در شرط متاخر به مجرد این که نیت صوم کرد می گویم ارتباط وجود پیدا کرد اما در شرط متاخر به مجرد صوم ارتباط در واقع هست اما

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ما نمی فهمیم [۸۵] . بلکه بعد از غسل دوم برای ما احراز می شود که این ارتباط وجود داشته است .

۳) **ویژگی سوم** : این ارتباط (ارتباط صوم با غسل قبل و ارتباط صوم با غسل بعد) باعث می شود که صوم حسن پیدا بکند زیرا پیش شارع صوم خالی حسن ندارد . در مثال اول صومی که قبلش غسل باشد حسن دارد و در مثال دوم صومی که بعدش غسل باشد حسن است .پس این ارتباط سبب حسن و مصلحت دار شدن عمل می شود و وقتی این عمل مصلحت پیدا کرد متعلق غرض قرار می گیرد یعنی شارع آن را می خواهد بعد شارع به آن امر می کند یعنی امر می کند به صوم در حالی که مقید است به غسل قبلی یا غسل بعدی .

نکته : تمامی اقسام ثلاثه شرط مامور به ، در محل نزاع داخل اند .

نوار ۱۲۶ : مقدمه ی واجب : اشکال به شرط متقدم و متاخر

مطالب این جلسه در جلسه قبل پیاده شده است .

و منها تقسیمها إلی المتقدم (وضو نسبت به نماز) **و المقارن و المتأخر بحسب الوجود** (وجود مقدمه زمانا) **بالإضافة إلی ذی المقدمة** (نسبت به وجود ذی المقدمه) **و** (بیان اشکال) **حیث إنها کانت من أجزاء العلة** (چون که می باشد مقدمه می باشد از اجزاء علت) **و لا بد من تقدمها بجمیع أجزائها علی المعلول** (و ناچاریم از مقدم بودن علت (تقدم رتبی) با تمام اجزائش بر معلول) **أشکل الأمر فی المقدمة المتأخرة** (مشکل می شود امر در مقدمه ی متاخره – چون اولا ذی المقدمه می آید و بعدا مقدمه و شرط می آید یعنی بین این دو فاصله اتفاق می افتد) **کالأغسال اللیلیة المعتبرة فی صحة صوم المستحاضة عند بعض** (مثل غسل های شبانه ای که شرط می باشد در صحیح بودن روزه ی زن مستحاضه در نزد بعضی از علما) **و الإجازة** (در عقد فضولی) **فی صحة العقد علی الکشف** (و مثل اجازه ی بعدی که شرط می باشد در صحیح بودن عقد بنابر قول به کشف) **کذلک** (عند بعض) **بل** (از الان می گوید اشکال در مقدمه ی متقدم هم هست) **فی الشرط أو المقتضی** (مثال برای مقتضی : وصیت کننده ۱۰ سال پیش گفته است من وصیت می کنم اموالم برای شمای موصی له باشد . ده سال پیش عقد خوانده اما الان می میرد . من الان مالک می شوم با این که عقد ۱۰ سال پیش خوانده شده بود . عقد مقتضی است) **المتقدم علی المشروط** (بلکه مشکل می شود امر در شرط یا مقتضی ای که مقدم است زمان بر مشروط) **زمانا** (قید المتقدم) **المتصرم حینه** (صفت برا شرط و مقتضی – شرط و مقتضی ای که از بین رفته است در هنگام مشروط – من الان مالک املاک وصیت کننده می شوم با این که الان عقد که مقتضی باشد نیست) **کالعقد فی الوصیة و الصرف** (صرف یعنی بیع النقدین بمثلها – من به طرف مقابل می گویم این طلا را به تو می فروشم در مقابل آن طلا . این اقا هم می گوید قبلت . این عقد و مقتضی . بعد از عقد باید تقابض صورت بگیرد . بعد از

[۸۵] حضرت امام این جا اشکال می گیرند که چگونه هنوز یک طرف نیامده است ، ارتباط محقق می شود ؟؟

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

تقابض ملکیت می آید . و زمانی که ملکیت می آید عقدی در کار نیست) **و السلم** (پیش فروش مثلا من می گویم من این میوه های درخت شما را می خرم الان . فروشنده هم قبول می کند بعدش باید قبض صورت بگیرد یعنی من باید پول این بایع را به او بدهم بعد از دادن پول ، ملکیت حاصل می شود اما زمانی که ملکیت حاصل می شود ، عقد و مقتضی ای در کار نیست) **بل** (می گوید اشکال در همه جا وارد است یعنی حتی در عقدهای معمولی هم وارد است مثلا من می گویم اشتریت هذا الکتاب بدینار ، ایشان هم می گوید قبلت هذا البیع . در این جا ملکیت بعد از تا قبلت حاصل می شود یعنی زمانی حاصل می شود که عمده ی اجزاء مقارن با ملکیت نیست) **فی کل عقد بالنسبة إلی غالب أجزائه** (بلکه مشکل می شود امر در هر عقدی به نسبت به بیشتر اجزاء عقد – با غالب اجزاء ، جزء اخیر را خارج می کند) **لتصرمها** (زیرا از بین رفته است آن اجزاء در هنگام تاثیر عقد) **حین تأثیره مع ضرورة اعتبار مقارنتها معه زمانا** (با این که بدیهی است که شرط می باشد مقارن بودن اجزاء با اثر از حیث زمان) **فلیس** (نتیجه ی بل اول) **إشکال انخرام القاعدة العقلیة مختصا بالشرط المتأخر فی الشرعیات** (پس نیست اشکال رخنه وارد شدن به قاعده ی عقلیه (مقارنت زمانی)مختص به شرط متاخر در شرعیات) **کما اشتهر فی الألسنة** (همان طور که مشهور شده است این اختصاص در سر زبان ها) **بل یعم الشرط و المقتضی المتقدمین المتصرمین حین الأثر** (بلکه شامل می شود اشکال ، شرط و مقتضی ای که متقدم هست و از بین رفته اند هنگام اثر)

تحقیق الشرط المتأخر

و التحقیق فی رفع هذا الإشکال أن یقال إن الموارد التی توهم انخرام القاعدة فیها (مواردی که توهم شده است رخنه وارد شدن به قاعده ی عقلیه در این موارد) **لا یخلو إما یکون المتقدم أو المتأخر شرطا** (یا این که می باشند شرط متقدم یا شرط متاخر شرط برای حکم تکلیفی یا حکم وضعی یا شرط مامور به) **للتکلیف أو الوضع أو المأمور به.**

نوار ۱۲۷ : مقدمه ی واجب – جواب صاحب کفایه به اشکال بر شرط متقدم و شرط متاخر

مطالب این نوار در جلسه ۱۲۵ پیاده شده است

أما الأول فکون أحدهما شرطا له لیس إلا أن للحاظه دخلا فی تکلیف الآمر (اما اول ، پس بودن یکی از متقدم و متاخر ، شرط برای تکلیف (اگر می گوییم متاخر یا متقدم شرط تکلیف است منظورمان این است که تصور متقدم و متاخر شرط است برای تکلیف زیرا تکلیف فعل اختیاری است و فعل اختیاری بادی مسبوق به تصور باشد) نیست ان بودن ، مگر بخاطر این که برای تصور ان متقدم یا متاخر دخالتی است در تکلیف و حکم کردن آمر – یعنی تصور متقدم یا متاخر شرط تکلیف است نه وجود خارجی متقدم یا متاخر) **کالشرط المقارن بعینه** (دخول وقت نسبت به وجوب صلاه ، شرط مقارن است . می گوید در شرط مقارن هم تصور شرط مقارن شرط تکلیف است نه وجود خارجی ان بنابراین تصور دخول وقت شرط تکلیف است نه دخول وقت خارجی) **فکما أن اشتراطه بما یقارنه لیس إلا أن لتصوره دخلا فی أمره** (پس همان طوری که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مشروط بودن تکلیف به چیزی که (شرطی که) مقارن می باشد تکلیف را ، نیست آن اشتراط مگر این که (مگر به این معنی که) برای تصور کردن آن ما یقارنه (دخول وقت) دخالتی است در امر آمر) **بحیث لولاه** (به گونه ای که اگر نبود این تصور – انگیزه برای واجب کردن صلاه پیدا نمی شود) **لما کاد یحصل له الداعی إلی الأمر** (حاصل نمی شود برای آمر ، انگیزه ی به امر) **کذلک المتقدم أو المتأخر** (همچنین است متاخر یا متقدم یعنی تصور متقدم و متاخر شرط تکلیف است) **و بالجملة حیث کان الأمر من الأفعال الاختیاریة** (چون که می باشد امر کردن ، از افعال اختیاری) **کان من مبادئه بما هو کذلک تصور الشیء بأطرافه** (می باشد از مقدمات امر ، به عنوان این که آن امر ، فعل اختیاری است ، تصور کردن شی با اطرافش یعنی ضمائمش) **لیرغب فی طلبه** (تا این که متمایل بشود آمر در طلب کردن آن شی و امر کردن به شی) **و الأمر به بحیث لولاه لما رغب فیه** (به گونه ای که اگر نبوده باشد آن تصور ، هر آینه متمایل نمی شود آمر به ان شی) **و لما أراده** (و اراده نمی کند ان شی را) **و اختاره** (و اختیار نمی کند آن شی را) **فیسمی کل واحد من هذه الأطراف** (نامیده می شود هر یک از این اطراف و ضمائم) **التی لتصورها دخل فی حصول الرغبة فیه و إرادته** (اطرافی که برای تصور کردن ان اطراف دخالتی است در حاصل شدن رغبت برای آمر در ان شی و اراده کردن آن شی) **شرطا** (نامیده می شود شرط) **لأجل دخل لحاظه** (به دلیل این که دخالت دارد تصور هر یک) **فی حصوله** (در حاصل شدن رغبت) **کان مقارنا له** (بوده باشد ان ملحوظ و متصور ، مقارن با آن شی در خارج) **أو لم یکن کذلک متقدما أو متأخرا** (یا این که نبوده باشد آن متصور ، مقارن با شی در خارج می خواهد متقدم باشد در خارج یا متاخر) **فکما فی المقارن یکون لحاظه فی الحقیقة شرطا** (پس همان طور که در مقارن ، می باشد تصور مقارن در حقیقت شرط) **کان فیهما** (می باشد تصور در متقدم و متاخر) **کذلک** (مثل شرط مقارن است یعنی شرط است) **فلا إشکال**

نوار ۱۲۸ : مقدمه ی واجب : ادامه ی جواب صاحب کفایه به اشکال بر شرط متقدم و شرط متاخر

مطالب این نوار در جلسه ۱۲۵ پیاده شده است .

و کذا الحال (و همچنین است وضعیت – یعنی اشکال وارد نیست) **فی شرائط الوضع** (حکم وضعی) **مطلقا** (مثل عربیت عقد – این عربیت عقد شرط حصول ملکیت است . همزمان با عقد ، عربیت هست . همزمان با حصول ملکیت ، عربیت است – صاحب کفایه می فرماید حتی در شرط مقارن مثل عربیت ، خود عربیت شرط نیست بلکه تصور عربیت شرط است یعنی شارع تصور عربی بودن عقد را می کند بعد حکم می کند که ملکی حاصل می شود) **و لو کان مقارنا** (اگر بوده باشد آن شرط ، مقارن با مشروط) **فإن دخل شیء فی الحکم به** (همانا دخالت داشتن چیزی (شرطی – اجازه ی بعدی) در حکم به وضع – یعنی اگر شی ای شرط حکم وضعی باشد مثل اجازه بعدی که شرط است برای ملکیت – مراد از حکم ، حکم غیر مستقیم است . یعنی شارع مستقیما حکم به ملکیت نمی کند بلکه حکم می کند که برای مشتری تصرف در این مال جایز است و ما از این جواز تصرف ، حکم ملکیت را انتزاع می کنیم پس گویا شارع حکم کرده است به ملکیت مشتری) **و صحة انتزاعه** (و دخالت داشتن چیزی در صحیح بودن انتزاع وضع یعنی انتزاع ملکیت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صحیح است) **لدی الحاکم** (حاکم غیر مستقیم) **به** (دخالت دارد اجازه ی بعدی در حکم به ملیکت در نزد حاکم به وضع) **لیس إلا ما کان بلحاظه یصح انتزاعه** (اگر می گوییم اجازه ی بعدی در حکم به ملکیت دخالت دارد معنایش این است – نیست دخالت آن شی جز شرطی که می باشد با تصور ان شی و آن شرط ، صحیح است انتزاع وضع یعنی شارع تصور اجازه بعدی مالک می کند بعد حکم می کند به جواز تصرف و ما از این جواز تصرف ، ملکیت را انتزاع می کنیم) **و بدونه لا یکاد یصح اختراعه عنده** (و بدون لحاظ شارع ، صحیح نمی باشد اختراع غیر مستقیم وضع در نزد شارع) **فیکون دخل کل من المقارن و غیره بتصوره و لحاظه** (پس می باشد دخالت هر یک از مقارن و غیر مقارن (متقدم و متاخر) به تصور هر یک) **و هو مقارن** (و این تصور مقارن با مشروط است) **فأین انخرام القاعدة العقلیة فی غیر المقارن** (پس کجاست رخنه وارد شدن به قاعده ی عقلیه در غیر مقارن) **فتأمل تعرف** .

و أما الثانی (شرط متقدم و متاخر شرط مامور به باشند) **فکون شیء** (مثل غسل قبلی) **شرطا للمأمور به** (بودن شی ، شرط برای مامور به) **لیس إلا ما** (نیست مگر چیزی که) **یحصل لذات المأمور به بالإضافة إلیه وجها و عنوانا به یکون حسنا** (حاصل می کند برای ذات مامور به (صوم بعدی) به سبب ارتباط مامور به با آن شی ، وجهی را و عنوانی را که به سبب این وجه و عنوان می باشد مامور به حسن) **أو** (باید واو باشد – این جا مراجعه کنید به حاشیه ی فیروزآبادی) **متعلقا للغرض** (و می باشد مامور به متعلق برای غرض شارع) **بحیث لولاها** (به طوری که اگر نبوده باشد آن اضافه) **لما کان کذلک** (هر آینه نمی باشد آن مامور به حسن و متعلق غرض شارع)

و (ضرب حسن است یا قبیح است ؟ بستگی دارد . اگر این ضرب مرتبط شد با ادب کردن می شود حسن و بعد حسن متعلق غرض است و بعد به ان امر می شود – حالا اگر این ضرب مربوط شد به ایذاء ، می شود قبیح و بعد متعلق غرض به ترک قرار می گیرد و بعد از ان نهی می شود پس این ارتباط گاهی موجب حسن است و گاهی موجب قبح است حالا در ما نحن فیه هم همین طور است اگر صوم با غسل ارتباط پیدا بکند می شود حسن اما اگر با غسل ارتباط پیدا نکند می شود قبیح) **اختلاف الحسن و القبح** (مختلف بودن حسن و قبح یعنی این که گاهی حسن است و گاهی قبیح است) **و الغرض** (و اختلاف غرض یعنی این که یک مرتبه غرض به انجام است و گاهی غرض به ترک است) **باختلاف الوجوه** (به سبب مختلف بودن عناوین) **و الاعتبارات الناشئة من الإضافات** (که ناشی می شوند از ارتباطات) **مما لا شبهة فیه** (این اختلاف از آن چیزهایی است که شبهه ای نیست در آن اختلاف) **و لا شک یعتریه** (و شکی عارض بر ان چیز نمی شود)

جلسه ۱۲۹ : مقدمه ی واجب – عبارت خوانی جلسه ی قبل

و (در ما نحن فیه : ارتباط مامور به با شرط متقدم و شرط متاخر و شرط مقارن . این جا باید ۶ پله برداریم . پله ی اول : شرط متقدم و شرط مقارن (ستر عورت در صلاه) و شرط متاخر (غسل بعدی برای صول قبلی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

) . پله ی دوم : این شرایط باعث ارتباط مامور به با شرط می شوند . پله ی سوم : ارتباط که پیدا شد یک عنوان پیدا می شود مثل عنوان مصلحت داشتن . پله ی چهارم : وقتی این عنوان پیدا شد ، مامور به با آن ارتباط ، حسن پیدا می کند . پله ی پنجم : متعلق غرض قرار می گیرد . پله ی ششم : امر به مامور به تعلق می گیرد – حالا مرحوم صاحب کفایه می خواهد این پله ها را بیان کند) **الإضافة کما تکون إلی المقارن تکون إلی المتأخر أو المتقدم بلا تفاوت أصلا** (و ارتباط (ارتباط مامور به با شرط) همان طور که می باشد با مقارن (ستر عورت در نماز) می باشد با متاخر یا متقدم بدون تفاوتی اصلا) **کما لا یخفی علی المتأمل فکما تکون إضافة شیء** (مثل صلاه) **إلی مقارن له** (همان طور که می باشد ارتباط صلاه با چیزی که مقارن با آن صلاه است مثل ستر عورت) **موجبا لکونه معنونا بعنوان** (ارتباط سبب می شود برای بودن شی معنوان به یک عنوان) **یکون بذلک العنوان حسنا** (که می باشد شی با ان عنوان ، حسن و متعلق برای غرض یعنی غرض به آن تعلق می گیرد) **و متعلقا للغرض ، کذلک إضافته إلی متأخر أو متقدم** (و همچنین است ارتباط شی (صوم) با متاخر (غسل بعدی) یا متقدم (غسل قبلی)) **بداهة أن الإضافة إلی أحدهما** (بدیهی است که ارتباط مامور به با یکی از این دو یعنی متقدم و متاخر) **ربما توجب ذلک** (چه بسا موجب می شود ان ارتباط و اضافه ، لکونه معنونا بعنوان یکون بذالک العنوان حسنا) **أیضا** (مثل ارتباط با مقارن) **فلو لا** (مربوط به شرط متاخر است – این خانم که مستحاضه است به استحاضه کثیره وقتی که غسل بعدی را انجام داد این غسل بعدی کاشف است از این است که صوم همراه با ارتباط بوده است) **حدوث المتأخر فی محله** (اگر نباشد حدوث متاخر (پیدایش غسل بعدی) در محلش (قبل از نماز مغرب و قبل از نماز عشاء)) **لما کانت للمتقدم** (هر آینه نمی بوده باشد برای متقدم یعنی صوم قبلی) **تلک الإضافة الموجبة لحسنه** (آن ارتباطی که موجب می شود برای حسن بودن متقدم) **الموجب لطلبه و الأمر به** (حسن بودنی که سبب می شود برای طلب کردن متقدم و امر کردن به متقدم) **کما هو** (همان طور که این مطلب وضعیت است در مقارن هم) **الحال فی المقارن أیضا** (مثل متاخر) **و لذلک** (بخاطر این که ارتباط با متقدم و متاخر ، موجب عنوان ذی حسن می شود) **أطلق علیه الشرط** (اطلاق شده است به متقدم و متاخر ، شرط) **مثله** (مثل مقارن) **بلا انخرام للقاعدة أصلا** (بدون رخنه وارد شدن به قاعده زیرا شرط مقارن با ماموربه است) **لأن** (علت بلا انخرام للقاعده) **المتقدم أو المتأخر کالمقارن** (به دلیل این که متقدم یا متاخر مثل مقارن ، نیست مگر طرف ارتباط مامور به با متقدم یا متاخر) **لیس إلا طرف الإضافة الموجبة** (صفت الاضافه) **للخصوصیة الموجبة للحسن** (ارتباطی که سبب میشود برای خصوصیتی که آن خصوصیت سبب است برای حسن بودن مامور به) **و قد حقق فی محله** (و به تحقیق ، تحقیق شده است در محل تحقیق یعنی علم کلام) **أنه** (حسن) **بالوجوه و الاعتبارات و من الواضح أنها تکون بالإضافات** (از امور بدیهی است که وجوه و اعتبارات می باشند به سبب ارتباطات – اگر این صوم خانمی که مستحاضه است به استحاضه کثیره ، اگر این صوم ارتباط برقرار کرد با غسل بعدی یعنی بعدش غسل انجام شد ، یک عنوان پیدا می شود که مصلحت داشتن است بعد می شود حسن و بعد از حسن شدن غرض به آن تعلق می گیرد و بعد امر به ان می شود)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فمنشأ (کسانی که می گویند شرط متقدم و شرط متاخر سبب می شوند که به قاعده ی عقلی خلل وارد شود ، منشا این توهمشان این است که علما آمده اند به این متقدم و متاخر اطلاق شرط کرده اند در حالی که این ها شرط نیستند بلکه طرف شرط هستند . شرط آن ارتباط است) **توهم الانخرام إطلاق الشرط علی المتأخر** (اطلاق کردن شرط است بر متاخر) **و قد عرفت أن إطلاقه علیه** (و حال آنکه شناختی تو که اطلاق شرط بر متاخر در شرط مامور به) **فیه کإطلاقه علی المقارن** (مثل اطلاق شرط بر مقارن) **إنما یکون لأجل کونه طرفا للإضافة** (همانا این اطلاق بخاطر این است که متاخر ، طرف است برای ارتباط) **الموجبة للوجه الذی یکون بذاک الوجه** (ان عنوان – مصلحت داشتن) **مرغوبا و مطلوبا** (ارتباطی که موجب می شود برای عنوانی که با این عنوان مامور به می شود مرغوب و مطلوب) **کما کان فی الحکم** (همان طور که بود اطلاق شرط در حکم – اگر شرط متقدم یا مقارن یا متاخر ، شرط حکم باشد چه وضعی چه تکلیفی ، آن مقارن و متاخر و متقدم شرط نیست بلکه تصور شرط است اما چون که بر آن متقدم اطلاق شرط شده است علما خیال کرده اند آن متقدم شرط است در حالی که تصور متقدم شرط است) **لأجل دخل تصوره فیه** (بخاطر این که دخالت دارد تصور متاخر در ان حکم) **کدخل تصور سائر الأطراف و الحدود التی لو لا لحاظها** (در حین حکم) **لما حصل له الرغبة فی التکلیف** (مثل دخالت داشتن تصور کردن سایر اطراف (بقیه ی جوانب) و حدودی که اگر نبوده باشد لحاظ کردن و تصور کردن آن اطراف ، هر آینه حاصل نمی شود برای آمر ، رغبت در تکلیف یعنی رغبت در حکم تکلیفی کردن – اجازه ی بعدی مالک در بیع فضولی ، در این مثال همان ده روز قبل که فضولی کتاب من را فروخت ، شارع اجازه ی من را تصور می کند بعد حکم به ملکیت می کند . این جا می خواهد بگوید این تصور کردن منحصر به اجازه ی بعدی نیست ، این از باب مثال است . شارع خیلی چیزهای دیگر را هم تصور می کند مثل بلوغ المتعاقدین ، رضایت طرفین ، عالم بودن بایع و مشتری به ثمن و مثمن و ... موارد دیگر را هم تصور می کند) **أو لما صح عنده الوضع** (یا صحیح نیست در نزد مولی ، حکم وضعی)

و (حالا صاحب کفایه می فرماید آن اشکالی که مستشکل گرفت را اشخاص زیادی جواب داده اند) **هذه** (این ۳ صفحه) **خلاصة ما بسطناه** (خلاصه ی چیزی است که ما آن چیز را بسط داده ایم – این بسط در کتاب فوائد الاصول مرحوم صاحب کفایه است) **من المقال فی دفع هذا الإشکال** (از سخن در دفع کردن این اشکال) **فی بعض فوائدنا و لم یسبقنی إلیه أحد فیما أعلم** (تا جایی که من می دانم سبقت نگرفته است مرا احدی) **فافهم و اغتنم.**

و لا یخفی (بیان نکته : تمامی شرایط مامور به (شرط مقارن و متقدم و متاخر) داخل در محل نزاع است) **أنها** (مقدمه ی مامور به – شرایط حکم تکلیفی و حکم وضعی محل بحث نیست) **بجمیع أقسامها داخلة فی محل النزاع** (اگر قائل به ملازمه شدید هم باید متقدم و هم مقارن و هم متاخر را باید انجام بدهید) **و بناء علی الملازمة یتصف اللاحق بالوجوب** (متصف می شود لاحق یعنی متاخر به وجوب – یتصف از باب این که طرف شرط است) **کالمقارن و السابق إذ بدونه لا تکاد تحصل الموافقة** (زیرا بدون لاحق حاصل

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نمی شود موافقت با امر مولی) **و** (امر رفته روی صوم . الان این خانم ، روزه گرفت و ساعت ۱۲ ظهر این امری که متوجه به او شده ساقط نشده زیرا امر رفته روی صومی که مرتبط با غسل بعدی است . بنابراین این امر پا در هوا می آمد تا زمانی که غسل را انجام بدهد . وقتی که غسل را انجام داد آن امر ساقط می شود . فرض این است که غسل بعدی را انجام نمی دهد در این صورت پس موافقت با امر حاصل نمی شود) **یکون سقوط الأمر بإتیان المشروط به مراعی بإتیانه** (می باشد ساقط شدن امر به سبب انجام دادن چیزی که مشروط به لاحق است (صوم قبلی که مشروط به غسل بعدی است) معلق به انجام دادن آن لاحق) **فلو لا اغتسالها فی اللیل** (پس اگر غسل نکند در شب) **علی القول بالاشتراط** (بنابر قائل شدن به اشتراط غسل در شب آتی) **لما صح الصوم فی الیوم** (هر آینه صحیح نمی باشد روزه در روز)

جلسه ۱۳۰ : مقدمه ی واجب : بحث واجب مطلق و مشروط – تعریف واجب مطلق و مشروط – نسبی بودن این دو صفت و دلیل ان – شرط در جمله ی شرطیه قید وجوب است (یعنی قید هیات است) یاد قید واجب (یعنی قید ماده است)

در بحث امروز دو مطلب داریم :

مطلب اول : واجب در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول : واجب مطلق** : زمانی که ما واجب را با یک امری مقایسه می کنیم اگر وجوب این واجب مشروط به ان امر نباشد به این واجب ، واجب مطلق گفته می شود . مثل این که شما صلاه را با وضو مقایسه می کنید . می بینید که واجب شدن صلاه مشروط به وضو نیست . وقت که داخل شد نماز واجب می شود چه وضو بگیرید چه وضو نگیرید .
- **نوع دوم : واجب مشروط** : زمانی که ما واجب را با یک امری مقایسه می کنیم اگر وجوب این واجب مشروط به ان امر باشد به این واجب ، واجب مشروط می گویند . مثل این که صلاه را با دخول وقت مقایسه می کنید و می بینید وجوب صلاه مشروط به دخول وقت است یعنی اگر وقت داخل شده باشد صلاه واجب است اما اگر وقت داخل نشده باشد صلاه واجب نیست

نکته : این نکته یک مدعی و دلیل است

- **مدعی** : مطلق بودن و مشروط بودن دو صفت نسبی است نه حقیقی . یعنی یک واجب ممکن است نسبت به یک امر مطلق باشد اما نسبت به امر دیگری مشروط باشد مثل همین صلاه که نسبت به وضو مطلق و نسبت به دخول وقت ، مشروط است .

اگر این دو ، صفت حقیقی باشند چگونه می شود ؟ اگر این مطلق بودن صفت حقیقی باشد معنایش این است که وقتی می گوییم واجب مطلق یعنی این واجب نسبت به تمام چیزها مطلق است و مشروط به هیچ چیزی نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **دلیل :**

- **صغری :** اگر مطلق بودن و مشروط بودن صفت حقیقی باشد لازمه اش این است که واجب مطلق و مشروط وجود نداشته باشد

توضیح : شما می گویید واجب مطلق . اگر مطلق بودن صفت حقیقی باشد معنایش این است که واجب نسبت به تمامی چیزها مطلق است . در این صورت واجب مطلق در دین نداریم زیرا شما هر تکلیفی را که در دین در نظر بگیرید حداقل نسبت به شرایط عامه تکلیف مشروط هستند .

اگر مشروط صفت حقیقی باشد معنایش این است که واجب نسبت به تمامی چیزها مشروط است در حالی که ما یک واجباتی در دین داریم که نسبت به بعضی چیزها مشروط نیستند و همه این مطلب را قبول دارند

- **کبری :** واللازم باطل (نداشتن واجب مطلق و مشروط باطل است یعنی داریم)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله (مطلق بودن و مشروط بودن صفت حقیقی باشند باطل است)

مطلب دوم :

بعضی مواقع هست که دلیل مثل روایت ، به صورت جمله ی شرطیه است . مثلا روایت آمده است که : ان جاءک زید فاکرمه . آمدن زید شرط است و اکرمه جواب است . این جواب از دو چیز تشکیل شده است : هیات و ماده . معنی هیات اکرم ، وجوب است و ماده ی ان اکرام است . به اکرام می گویند واجب . حالا بحث در این است که این شرط (آمدن زید) شرط وجوب است یا شرط واجب است ؟ اگر بگوییم شرط وجوب است (یعنی شرط مفاد هیات است) معنایش این است که اگر زید نیاید وجوبی هم نیست . وجوب زمانی می آید که زید بیاید . اگر بگوییم شرط واجب است (یعنی شرط مفاد ماده است) معنایش این است که وجوب آمده اما اکرام باید بعد از امدن محقق شود .

به عبارت دقیق : قیودی که در لسان دلیل اخذ شده است درباره ی این قیود دو نظریه معروف (در این مساله ۴ نظریه وجود دیگر که دو نظریه دیگر مربوط به صاحب فصول و فاضل تونی است) وجود دارد

- **نظریه ی اول (مشهور و صاحب کفایه) :** شرط ، شرط وجوب است یعنی شرط ، شرط مفاد هیات است . یا قید ، قید وجوب است .

دلیل : ظاهر جمله ی شرطیه . موقعی که می گوید ان جاءک زید فاکرمه ظاهرش این است که شرط قید جزاء است و جزاء ، وجوب اکرام است .

- **نظریه ی دوم (منسوب به شیخ انصاری** - مرحوم کلانتر چنین نسبتی داده است اما میرزای شیرازی فرموده است این نسبتی که داده اند به شیخ درست نیست) : قید ، قید واجب است

@soda96 کانال صُدا

www.soda96.ir

مثلا ساعت ۹ صبح مولی به عبدش می گوید ان جاءک زید فاکرمه . زید شب می آید . مولی صبح گفته اما زید شب می آید . اگر مجی زید ، شرط وجوب باشد ، وجوب شب می آید اما بنابر عقیده ی شیخ انصاری که مجی شرط واجب باشد وجوب همان صبح می آید اما وجوب را باید شب انجام بدهید

(**ابتدای نوار ۱۳۱**) : شیخ انصاری دو مدعی دارد :

- **مدعی سلبی** : شرط قید وجوب نیست یعنی قید معنی هیات نیست .

دلیل :

- **صغری** : مفاد هیات جزئی حقیقی است .

توضیح : ما گفتیم که یک قاعده ی فلسفی داریم به نام قاعده ی تشخص که می گوید الشی ما لم یتشخص لم یوجد سوا کان وجودا ذهنیا او خارجیا . این قاعده می گوید هر چیزی که در عالم خارج از ذهن وجود دارد ، جزئی حقیقی است . الان این اقایی که جلوی من نشسته است در عالم خارج وجود دارد پس جزئی حقیقی است و قابل انطباق بر چیز دیگری نیست . چرا هر چیزی که در عالم خارج وجود دارد ، جزئی حقیقی است ؟ زیرا این قاعده می گوید شی تا جزئی نشود ، موجود نمی شود پس از این که موجود شده ، معلوم می شود که جزئی است .

حالا شیخ انصاری می گوید معنی هیات اکرم ، آن وجوبی است که به وسیله ی این هیات موجود شده . وجوبی که موجود شده معنی هیات اکرم است . مولی به محض این که می گوید اکرمه ، یک وجوبی را ایجاد می کند . این وجوب موجود شده ، معنی هیات اکرمه است . و الشی ما لم یتشخص لم یوجد در نتیجه معلوم می شود که این وجوب موجود شده ، جزئی حقیقی است

- **کبری** : جزئی حقیقی قابل تقیید نیست .

شما نمی توانید جزئی حقیقی را مقید بکنید . چرا ؟ تقیید یعنی تضییق . تضییق یعنی محدود کردن . چیزی قابل تقیید است که قابل انطباق بر افراد متعدد باشد . قابل انطباق بر حصه های متعدده باشد . تا شما به وسیله ی تقیید بگویید مراد من این فرد است نه فرد دیگر . مراد من این حصه است نه حصه ی دیگر .

جزئی حقیقی حصص متعدده و افراد متعدده ندارد تا شما با تضییق و مقید کردن بگوید مراد من این فرد است نه فرد دیگر .

وقتی که مولا می گوید اکرم . معنی هیات اکرم یعنی وجوب موجود و وجوب موجود جزئی حقیقی است و افراد متعدده ندارد تا شما به وسیله ی شرط مقیدش بکنی و بگویی این وجوب موجود ، وجوب بر فرض مجی است تا بیایی فرد دیگرش را خارج بکنی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نتیجه :** مفاد هیات ، قابل تقیید نیست .

❖ **مدعی ایجابی و اثباتی :** شرط قید ماده است مثلا در این مثال مجی زید قید اکرام است .

دلیل : رجوع قید به ماده امر وجدانی است مثلا در مثال ان جاءک زید و اکرمه ، وجدان و عقل می گویند این مجی زید قید اکرام است .

توضیح : شیخ می فرماید زمانی که مولی یک چیزی را تصور می کند و یک چیزی را در ذهنش می آورد ، دو حالت دارد :

- **حالت اول :** یا مولی ان چیز را می خواهد : این هم دو حالت دارد :
  - **حالت اول :** یک مرتبه مولی آن چیز را بدون قید می خواهد مثلا اکرام زید را بدون قید می خواهد
  - **حالت دوم :** یک مرتبه مولی آن چیز را با قید می خواهد . مثلا فرض کنید اکرام زید بر فرض آمدن را می خواهد . این قید خودش دو حالت دارد :
    - **حالت اول :** یا آن قید اختیاری است و تحت اختیار مکلف است . باز دو حالت دارد :
      - **حالت اول :** یا آن قید واجب التحصیل است .
      - **حالت دوم :** یا آن قید واجب التحصیل نیست .
    - **حالت دوم :** یا آن قید اختیاری نیست .
- **حالت دوم :** یا مولی ان چیز را نمی خواهد . از محل بحث خارج است .

شیخ انصاری می فرماید در تمامی این تقسیماتی که ذکر شد طلب و خواستن قید ندارد . انی که گاهی مقید است و گاهی مطلق است آن فعل و ماده و واجب است . زیرا ما می گوییم مولی یک بار آن چیز را می خواهد یا نمی خواهد . اگر می خواهد ان را با قید می خواهد یا با قید نمی خواهد . الان قید همیشه به این چیز و فعل متصل است . معلوم می شود که قید ، قید فعل و ماده است و قید طلب و خواستن نیست .

الأمر الثالث فی تقسیمات الواجب

منها تقسیمه إلی المطلق و المشروط

و قد ذکر لکل منهما تعریفات و حدود تختلف بحسب ما أخذ فیها من القیود (به تحقیق ذکر شده اس برای هر یک از مطلق و مشروط ، تعریفاتی که مختلف می باشند این تعریفات به حسب قیودی که اخذ شده است در این تعریفات یعنی چون قیود مختلف شده این سبب شده تعریفات هم مختلف بشوند – مطارح الانظار ص ۴۳) **و ربما أطیل الکلام بالنقض** (اشکال گرفتن) **و الإبرام** (دفع اشکال) **فی النقض علی الطرد و**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

العکس (چه بسا طولانی شده است سخن به وسیله ی اشکال گرفتن و دفع اشکال در اشکال گرفتن بر مانع الاغیار بودن و جامع الافراد – می گوید بعد از این که علما این تعریفات را ذکر کرده اند . یک گروهی به این تعریفات اشکال گرفته اند که این تعریفات جامع و مانع نیست . حالا یک گروه دیگر آمده اشکال گرفته اند به اشکال و گفته اند این اشکال خودش اشکال دارد و وارد نیست و عده ی دیگری آمده اند از این اشکال دفع اشکال کرده اند و گفته اند اشکال وارد است) **مع أنها کما لا یخفی** (با این که این تعریفات همان طور که مخفی نیست تعریفاتی لفظی هست که برای شرح الاسم است) **تعریفات لفظیة لشرح الاسم** [۸۶] **و لیست بالحد و لا بالرسم** (و این تعریفات ، تعریف به حد نیست و نیست تعریف به رسم) **و الظاهر أنه لیس لهم اصطلاح جدید فی لفظ المطلق و المشروط** (می گوید این که می گویند واجب مطلق و مشروط ، این کلمه ی مطلق و مشروط به معنی لغوی اش به کار رفته است . مطلق یعنی رها یعنی وابسته به چیزی نیست و مشروط یعنی وابسته بنابراین این دو کلمه ، حقیقت شرعیه ندارد و به همان معنی لغوی به کار رفته اند – متبادر این است که نیست برای علما یک اصطلاح جدید در لفظ مطلق و مشروط) **بل یطلق کل منهما بما له من معناه العرفی** (بلکه اطلاق می شوند هر یک از این دو با آن چه که برای هر یک است از معنی عرفی و لغوی هر یک) **کما** (بیان نکته) **أن الظاهر أن وصفی الإطلاق و الاشتراط وصفان إضافیان لا حقیقیان** (متبادر این است که دو صفت اطلاق و اشتراط ، دو صفت نسبی است نه دو صفت حقیقی) **و إلا** (اگر این دو صفت حقیقی باشند) **لم یکد یوجد واجب مطلق** (موجود و یافت نمی شود واجب مطلق) **ضرورة اشتراط وجوب کل واجب ببعض الأمور لا أقل من الشرائط العامة کالبلوغ و العقل** (زیرا بدیهی است که مشروط می باشد وجوب هر واجبی به بعضی از امور لا اقل از شرایط عامه)

فالحری (گاهی ما یک واجب را با یک مقدمه اش می سنجیم و یک واجب دیگر را با یک مقدمه اش . در این هنگام ممکن است واجب اول بشود مشروط و واجب دوم بشود مطلق . حالا واجب اول و واجب دوم را با یک مقدمه ی دیگرشان می سنجیم . در این صورت ممکن دارد بالعکس شود یعنی واجب اول بشود مطلق و واجب دوم بشود مشروط . مثلا صلاه نسبت به دخول وقت سنجیم و حج را نسبت به تحصیل زاد و راحله . صلاه می شود مشروط و حج می شود مطلق . حالا طلاه را با وضو می سنجیم و حج را با استطاعت . در این صورت بر عکس می شود) **أن یقال** (سزاوار است که گفته شود) **إن الواجب مع کل شیء یلاحظ معه** (واجب با هر چیزی که ملاحظه بشود واجب با ان شی) **إن کان وجوبه غیر مشروط به** (اگر وجوب آن واجب مشروط نباشد به آن شی) **فهو** (پس ان واجب مطلق است نسبت به آن شی) **مطلق بالإضافة إلیه و إلا** (اگر وجوبش مشروط باشد) **فمشروط کذلک** (پس آن واجب مشروط است نسبت به آن شی) **و إن کانا**

---

[۸۶] **محقق اصفهانی این جا به صاحب کفایه اشکال می گیرد که شما آمده اید تعریف لفظی را مرادف با شرح الاسم گرفته اید و حال آنکه خلاف مراد حکماست . گاهی شما طالب این هستید که یک تصور اجمالی از معنی لفظ پیدا بکنید سوال می کنید و یک نفر به شما جواب می دهید به این جواب تعریف لفظی می گویید مثلا سوال می کنید صعدانه چیست . جواب می دهند نبت یک گیاهی است . به این جواب ، تعریف لفظی می گویند اما شرح الاسمی به تعریف به حد یا رسم گفته می شود مثلا به انسان ، حیوان ناطق می گویند . به این تعریف شرح الاسم می گویند**

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

بالقياس إلى شيء آخر كانا (کانا را حذف کنید) **بالعكس** (اگرچه می باشد واجب نسبت به چیز دیگری بالعکس یعنی مطلق می شود مشروط و مشروط می شود مطلق)

رجوع القيود إلى الهيئة

ثم (مطلب دوم) **الظاهر أن الواجب المشروط كما أشرنا إليه** (در کجا اشاره شد ؟ در همین عبارت ان کان وجوبه غیر مشروط به تا .....) **أن نفس الوجوب فيه مشروط بالشرط** (متبادر این است که واجب مشروط همان طور که اشاره کردیم ما به این تبادر ، خود وجوب در واجب مشروط ، مشروط است به شرط) **بحيث لا وجوب حقيقة و لا طلب واقعا قبل حصول الشرط** (به گونه ای که حقیقتا وجوبی نیست و طلبی نیست در واقع قبل از حاصل شدن شرط) **كما هو** (همان طور که مشروط بودن وجوب) **ظاهر الخطاب التعليقي** (ظاهر خطاب شرطی است) **ضرورة أن ظاهر خطاب إن جاءک زيد فأكرمه كون الشرط من قيود الهيئة** (ظاهر خطاب ان جاءک زید فاکرمه ، بودن شرط از قیود معنی هیات است) **و أن طلب الإكرام و إيجابه معلق على المجيء** (و طلب اکرام و واجب شدن اکرام معلق است بر مجی)

نوار ۱۳۱ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب مطلق و مشروط – ادامه ی بحث : شرط در جمله ی شرطیه قید وجوب است (یعنی قید هیات است) یاد قید واجب (یعنی قید ماده است) – دو مدعی شیخ انصاری و دلیل انها

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است .

لا أن الواجب فيه يكون مقيدا به (نه این که واجب (اکرام) در این طلب ، می باشد مقید به مجی زید – اکرام مقید به مجی نیست بلکه وجوب مقید است به مجی یعنی قید ، قید هیات است نه قید ماده) **بحيث** (مولی ساعت ۹ صبح می فرماید ان جاءک زید فاکرمه و زید شب می آید ، اگر مجی زید قید اکرام باشد وجوب ساعت ۹ می آید اما اکرام شب محقق می شود) **يكون الطلب و الإيجاب في الخطاب فعليا و مطلقا** (به گونه ای که می باشد طلب و وجوب در خطاب ، فعلی است و مطلق است یعنی قید ندارد و به مجرد گفتن ان جاءک زید فاکرمه ، حکم می آید و قیدی ندارد) **و إنما الواجب يكون خاصا** (و واجب می باشد خاص و مخصوص به زمان مجی و مقید به زمان مجی) **و مقيدا و هو** (و ان واجب) **الإكرام على تقدير المجيء**

كلام الشيخ في رجوع الشرط إلى المادة

فيكون (اگر این حرف ها را بزنیم نتیجه اش این است که) **الشرط من قيود المادة لا الهيئة** (پس می باشد شرط (مجی زید) از قیود ماده نه از قیود هیات) **كما نسب** (همان طور که نسبت داده شده است – مرحوم کلانتر در مطارح نسبت داده است) **ذلک** (قید ماده بودن) **إلى شيخنا العلامة أعلى الله مقامه مدعيا** (در حالی که شیخ ادعای می کند – مدعی سلبی) **لامتناع كون الشرط من قيود الهيئة واقعا** (

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

که ممتنع می باشد که باشد شرط از قیود هیات حقیقتا – یعنی حقیقتا قید هیات نیست) **و** (مدعی اثباتی) **لزوم کونه من قیود المادة لبا** (لازم است بودن قید از قیود ماده (واجب – اکرام) عقلا یعنی عقل حکم می کند که قید ، قید ماده است) **مع الاعتراف بأن قضیة القواعد العربیة أنه** (شرط و قید) **من قیود الهیئة ظاهرا** (شیخ انصاری می فرماید اگر ما باشیم و قاعده ی ادبیات ، قاعده ی ادبیات می گوید شرط قید هیات است اما نباید بر طبق این قاعده ی ادبیاتی عمل نکنیم . کدام قاعده ادبیاتی چنین حرفی می زند ؟ وضع ادوات شرط زیرا ادوات شرط برای منوط کردن جزاء به شرط است . جزاء وجوب اکرام است نه خود اکرام – با این که شیخ اعتراف دارد که مقتضای قواعد عربیه این است که قید ظاهرا از قیود هیات است)

أما (دلیل مدعی سلبی) **امتناع کونه من قیود الهیئة** (اما ممتنع بودن ، بودن شرط از قیود هیات – این که ممتنع می باشد که باشد آن شرط از قیود هیات) **فلأنه** (علت برای ممتنع بودن قید برای هیات) **لا إطلاق فی الفرد الموجود من الطلب** (اطلاقی نیست (اطلاق یعنی توسعه و توسعه یعنی قابلیت انطباق بر افراد متعدده) در آن فردی که موجود شده است از طلب (معنی هیات اکرم ، طلب موجود است)) **المتعلق بالفعل** (طلبی که تعلق گرفته است بفعل یعنی اکرام) **المنشإ بالهیئة** (طلبی که انشاء شده است به سبب هیات) **حتی یصح القول بتقییده بشرط و نحوه** (اطلاقی نیست در طلب موجود تا این که صحیح باشد که قائل بشویم به مقید کردن آن شرط و مثل شرط) **فکل ما** (پس هر قیدی که خیال می کند رجوع می کند به طلب ، در حقیقی قید ماده و فعل و واجب است) **یحتمل رجوعه إلی الطلب** (پس هر قیدی که احتمال می رود رجوع آن قید به طلب) **الذی یدل علیه الهیئة** (طلبی که دلالت می کند بر آن طلب ، هیات) **فهو عند التحقیق راجع إلی نفس المادة** (پس ان قید هنگام تحقیق رجوع می کند به ماده)

و (دلیل مدعی ایجابی) **أما لزوم کونه من قیود المادة لبا** (اما لازم بودن عقلی ، بودن شرط و امثال شرط از قیود ماده) **فلأن العاقل إذا توجه إلی شیء و التفت إلیه** (زیرا عاقل هنگامی که توجه می کند به چیزی و ملتفت می شود به آن چیز) **فإما أن یتعلق طلبه به** (یا این که تعلق می گیرد طلب عاقل به آن شی – مثلا اکرام زید را می خواهد) **أو لا یتعلق به طلبه أصلا** (یا تعلق نمی گیرد به آن شی ، طلب عاقل – مثلا اکرام زید را نمی خواهد) **لا کلام علی الثانی** (نیست سخنی بنابر صورت دوم زیرا از محل بحث خارج است .)

و علی الأول (بنابر تعلق گرفتن طلب عاقل به شی) **فإما أن یکون ذاک الشیء موردا لطلبه و أمره مطلقا علی** (توضیح مطلقا) **اختلاف طوارئه** (یا این که می باشد آن شی مورد برای طلب و امر عاقل مطلقا و بدون قید ، با اختلاف فروض و قیود شی یعنی آن شی را می خواهد با هر قیدی که می خواهد باشد) **أو علی تقدیر خاص** (یا این که می باشد آن شی مورد برای طلب و امر عاقل بر فرض قید خاصی – مثلا اکرام زید بر فرض آمدن را می خواهد) **و ذلک التقدیر** (این که طبق یک قید خاصی می خواهد) **تارة یکون من الأمور الاختیاریة** (یک مرتبه آن تقدیر و قید می باشد از امور اختیاری) **و أخری لا یکون کذلک** (و بار

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

دیگر نمی باشد آن تقدیر و قید از امور اختیاری – یعنی از امور غیر اختیاری است) **و ما کان من الأمور الاختیاریة** (تقدیر و قیدی که می باشد از امور اختیاری) **قد یکون مأخوذا فیه علی نحو یکون موردا للتکلیف** (گاهی می باشد اخذ شده در شی به صورتی که می باشد آن قید مورد تکلیف یعنی واجب التحصیل است) **و قد لا یکون کذلک** (و گاهی نمی باشد آن قیدی که از امور اختیاری است ، به صورتی که مورد تکلیف باشد یعنی مورد تکلیف نیست در نتیجه واجب التحصیل نیست) **علی** (چه چیزی باعث شده که مطلوب مختلف شود یعنی مولی گاهی یک چیز را بدون قید می خواهد و گاهی با قید می خواهد ؟ می گوید غرض . گاهی غرض تعلق می گیرد به یک شی بدون قید و گاهی غرض تعلق می گیرد به یک شی با قید) **اختلاف الأغراض الداعیة إلی طلبه و الأمر به** (بنابر مختلف بودن غرض هایی که دعوت کرده است مولی را به طلب کردن و امر کردن به شی) **من غیر فرق** (می گوید در این بحث ما دیگر کاری نداریم که احکام را تابع مصالح و مفاسد بدانیم یا ندانیم زیرا این جا صحبتی از حکم و مصلحت و مفسده نیست بلکه صحبت از مطلوب و غرض است) **فی ذلک** (فرق نیست در مختلف بودن مطلوب) **بین القول بتبعیة الأحکام للمصالح و المفاسد** (که عدلیه قائل است) **و القول بعدم التبعیة** (که اشاعره قائل هستند) **کما لا یخفی هذا** (این مطالب) **موافق لما أفاده بعض الأفاضل المقرر لبحثه** (موافق است با آن چیزی که بیان کرده است آن چیز را بعضی از افاضلی که تقریر کننده است برای بحث شیخ انصاری یعنی مرحوم کلانتر در مطارح) **بأدنی تفاوت**

نوار ۱۳۲ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب مطلق و مشروط : ۲ اشکال صاحب کفایه بر ادعای اول شیخ انصاری

اشکالات صاحب کفایه به مدعی اول :

- **اشکال اول :**
  - **صغری :** مفاد هیات کلی است

توضیح : در هیات وضع عام ، موضوع له عام و مستعمل فیه عام است . یعنی واضع زمانی که می خواهد هیات اکرم را وضع بکند یک معنی کلی را در ذهنش آورده و بعد هیات اکرم را وضع کرده برای این معنی کلی و در مقام استعمال هم هیات همیشه در این معنی کلی به کار می رود .

بله در باب هیات یک جزئیت وجود پیدا می کند . ولی این جزئی از انشاء پیدا شده است ولکن انشاء خارج از معنی هیات است . این همان مطلبی است که در اول کفایه فرمود .

در اسم جنس صاحب کفایه عقیده اش این است که وضع و موضوع له و مستعمل فیه آن عام است . مثلا وضاع وقتی رجل را می خواهد وضع بکند یک معنی کلی در ذهنش می آورد و رجل را برای همان معنی کلی وضع می کند و در مقام استعمال هم رجل در معنی کلی به

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

کار می رود . لکن این جا واضع با ما یک شرطی کرده است که اگر معنی را به عنوان مستقل تصور کردی یعنی به عنوان طرف نسبت (موضوع یا محمول قضیه) تصور کردید باید از اسم استفاده کنید . وقتی که واضع می خواهد کلمه ی رجل را وضع بکند پای یک جزئی به میدان می آید زیرا متکلم وقتی که می خواهد رجل را استعمال کند باید معنی رجل را تصور کند و تصور شی باعث جزئیت شی می شود . الشی ما لم یتشخص لم یوجد لکن این تصور جزء معنی رجل نیست . صاحب کفایه می فرماید همان طور که در اسماء اجناس وضع و موضوع له و مستعمل فیه عام است ولی پای یک جزئی در میان می آید (از تصور) اما این جزئیت از یک چیزی پیدا شده که خارج از معنی است . مثل هیات که ، چطور در باب هیات معنی ان کلی است اما وقتی که متکلم می خواهد معنی هیات را انشات بکند ، پای یک جزئی به وسط می آید که این جزئی ناشی از انشاء است و انشاء خارج از معنی هیات است ، در اسم جنس هم همین طور است وضع و موضوع له و مستعمل فیه عام است اما وقتی که متکلم می خواهد اسم جنس را به کار ببرد یک جزئیت ایجاد می شود که ناشی از تصور است لکن تصور معنی خارج از معنی است . می گوید هیات مثل اسم جنس است

یک تشبیه دیگر می کند و می گوید هیات مثل حروف است . عقیده ی صاحب کفایه در حروف این است که وضع و موضوع له و مستعمل فیه آنها عام است . مثلا وقتی واضع حرف من را می خواهد برای یک معنایی وضع بکند ابتدا یک معنی کلی را تصور می کند سپس لفظ من را برای همین معنی کلی وضع می کند و بعد در مقام استعمال لفظ من را در همین معنی کلی به کار می برد لکن واضع با ما شرط کرده است که این معنی (شروع) را اگر به عنوان حالت بین دو شی تصور کردید ، باید از حرف استفاده کنید .

زمانی که متکلم می خواهد از حرف استفاده کند یک جزئیت موجود می شود که این جزئیت از تصور معنی ایجاد می شود لکن تصور معنی خارج از معنی است . هیات هم به همین شکل است . بنابراین هیات هم معنی اش کلی است لکن بخاطر انشاء یک جزئیت حاصل می شود که انشاء خارج از معنی هیات است .

- ❖ **کبری** : کلی قابل تقیید است .
- ❖ **نتیجه** : مفاد هیات ، قابل تقیید است .

- **اشکال دوم** : سلمنا که معنی هیات ، فرد و جزئی باشد ، لکن المحال غیر واقع و الواقع غیرمحال آنی که محال است این است که جزئی اول موجود بشود بعدا قیدش بزنید . معنی هیات را موجود بکنید (جزئی می شود) بعد آن را قید بزنید . این محال است اما این در این جا اتفاق نیافتاده است بلکه آن چیزی که این جا اتفاق افتاده است عبارت است از : مقیدا انشاء شده است یعنی اول مقید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شده است بعدا مقید انشاء شده است یعنی مولی در ذهنش آمده طلب را با تمامی خصوصیتاش و قیدهایش تصور کرده است بعد از تصور کردن ، این مقید را انشاء کرده است و این محال نیست .

اشکال :

- **صغری :** اگر شرط قید هیات باشد لازمه اش تفکیک انشاء از منشاء است .

توضیح : فرض کنید زید شب می آید . من الان دارم می گویم ان جاءک زید فاکرمه . اگر این مجی زید قید هیات باشد ، انشاء الان است ولی منشا (وجوب) شب است اگر بگوییم شرط قید هیات است معنایش این است که تا زید نیاید ، وجوبی هم نیست و این یعنی انشاء الان است و منشا آینده است و این محال است زیرا انشاء علت تامه است برای منشا و تفکیک بین علت تامه ومعلول محال است .

- **کبری :** واللازم باطل (تفکیک انشاء از منشاء باطل است) .
- **نتیجه :** فلملزوم مثله .

جواب اشکال : صاحب کفایه می فرماید منشاء دو حالت دارد :

- **حالت اول :** گاهی منشاء ، طلب بدون قید است . در این صورت بلافاصله همزمان با انشاء ، منشا نیز ایجاد می شود و تفکیکی در کار نیست یعنی انفکاک انشاء از منشا محال است .
- **حالت دوم :** گاهی منشا ، طلب با قید است . مثل این که وجوب اکرام مقید بشود به آمدن زید ، این جا قضیه باید این طور باشد که اول انشا باید باشد بعدا منشا . اگر همزمان با انشاء منشا باشد این غلط است . یعنی نه تنها انفکاک انشاء از منشا محال نیست بلکه این انفکاک لازم است [۸۷] .

إشکال المصنف علی الشیخ قدس سرهما

و لا یخفی ما فیه (مخفی نیست اشکالاتی که در این مطالب است) **أما حدیث** (اشکال به مدعی اول شیخ انصاری) **عدم الإطلاق فی مفاد الهیئة** (اما قضیه ی عدم اطلاق (عدم توسعه – عدم قابلیت انطباق بر افراد متعدده) در معنی هیات) **فقد حققناه سابقا أن کل واحد من الموضوع له و المستعمل فیه فی الحروف یکون عاما کوضعها** (به تحقیق ما تحقیق کردیم ، که هر یک از موضوع له و مستعمل فیه در حروف عام است مثل وضع حروف که عام است) **و إنما الخصوصیة** (جزئیت) **من قبل الاستعمال** (از ناحیه ی استعمال است – یعنی این کسی که می خواهد حرف را استعمال بکند اول معنی حرف را تصور می کند . تصور که کرد می شود جزئی) **کالأسماء** (اسماء الاجناس) **و إنما الفرق بینهما** (فرق بین اسماء و حروف – فرقشان فقط در شرط واضع است . واضع شرط کرده که اگر این معنی را به عنوان مستقل و طرف

[۸۷] این جواب صاحب کفایه مصادره به مطلوب است و حرف خودش را در واقع دارد به عنوان جواب به مستشکل می گوید

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

نسبت تصور کردی باید از اسم استفاده کنی و اگر معنی را به عنوان حالت بین دو چیز تصور کردی باید از حرف استفاده کنی) **أنها وضعت** (به تحقیق اسماء وضع شده است) **لتستعمل و قصد بها المعنی بما هو هو** (برای این که استعمال بشود اسماء و قصد بشود به وسیله ی اسماء معنی به عنوان این که آن معنی معنی است یعنی به عنوان این که آن معنی مستقل است) **و الحروف وضعت لتستعمل و قصد بها معانیها بما هی آلة و حالة لمعانی** (و حروف وضع شده اند برای این که استعمال بشوند و قصد بشوند به وسیله ی حروف معانی حروف به عنوان این که این معانی وسیله ای است و حالتی است برای معانی مرتبطات به حروف – در مثال سرت من البصره مرتبطات سیر کردن و بصره است) **المتعلقات فلحاظ الآلیة** (پس تصور آلیت و وسیله بودن) **کلحاظ الاستقلالیة** (مثل تصور استقلالیت) **لیس من طوارئ المعنی** (نیست این تصور آلیت نیست از عوارض معنی) **بل من مشخصات الاستعمال** (بلکه از مشخصات استعمال است یعنی در اسم استعمال با تصور استقلالیت است اما در حرف استعمال با تصور آلیت است) **کما لا یخفی علی أولی الدرایة و النهی.**

فالطلب المفاد من الهیئة المستعملة فیه مطلق قابل لأن یقید (پس طلبی که مفاد از هیات است ، هیاتی که استعمال می شود در طلب ، کلی است که قابلیت دارد برای این که مقید بشود) **مع** (اشکال دوم) **أنه لو سلم أنه فرد** (اگر پذیرفته شود که طلب مفاد از هیات ، فرد و جزئی است) **فإنما یمنع عن التقید** (مانع می شود فرد بودن از تقید) **لو أنشئ أولا غیر مقید** (اگر انشاء شود فرد اول به صورت غیر مقید) **لا ما إذا أنشئ من الأول مقیدا** (نه این که از اول انشاء بشود مقیدا – در این صورت محال نیست) **غایة الأمر قد دل علیه** (دلالت شده است بر این مقید – یعنی وقتی می گوید ان جاءک زید فاکرمه ، طلب مقید را انشاء کرده اید) **بدالین** (به وسیله ی دو دال : هیات و شرط) **و هو** (انشاء المقید) **غیر إنشائه** (غیر از انشاء طلب است برای بار اول سپس تقیید طلب برای بار دوم) **أولا ثم تقییده ثانیا فافهم.**

نوار ۱۳۳ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب مطلق و مشروط – اشکال صاحب کفایه به مدعای دوم شیخ انصاری

اگر یادتان باشد شیخ انصاری دو مدعی داشت یکی مدعای سلبی و یک مدعای اثباتی که می گفت شرط ، شرط ماده است . ماده در مثال ما ، اکرام است . صاحب کفایه به این حرف جواب می دهد که شرط ، شرط ماده نیست بلکه شرط هیات است . صاحب کفایه توضیح می دهد . ایشان با این توضیحات می خواهد بیان کند ، قید ، قید حکم است . قید وجوب است .

اشکال به مدعای دوم شیخ انصاری :

درباره ی احکام (وجوب و حرمت و ...) ۲ نظریه وجود دارد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی اول** : احکام تابع مصالحی است که در خود احکام است . چرا نماز واجب شد ؟ می گوییم چون در وجوب مصلحت است نه این که در صلاه مصلحت است . شرب خمر چرا حرام شد ؟ چون در حرمت مصلحت است نه این که در خمر مفسده است . طبق این نظریه می گوییم که طلب دو صورت دارد :
  - **صورت اول** : گاهی طلب ، بدون قید مصلحت دارد . در این صورت مولی طلبش باید مطلق باشد زیرا طلب بدون قید مصلحت دارد . مثل اکرم زیدا که وجوب اکرام مصلحت دارد . وجوب مصلحت دارد بدون هیچ قیدی .
  - **صورت دوم** : گاهی طلب ، با قید مصلحت دارد . در این صورت مولی طلبش باید طلب با قید باشد زیرا طلب با قید مصلحت دارد . مثل ان جاءک زید فاکرمه . چرا اکرام واجب است زیرا وجوب اکرام مصلحت دارد اما این وجوب مصلحت دارد با وجود یک قید که ان قید ، آمدن زید است یعنی وجوب با قید آمدن زید مصلحت دارد .

    با این توضیحات روشن شد که اطلاق وارد بر هیات شد و قید وارد بر هیات شد زیرا گفتیم طلب و وجوب قید دارد و صحبتی اصلا از ماده نیست
- **نظریه ی دوم (مشهور)** : احکام تابع مصالح و مفاسدی است که در متعلق احکام وجود دارد . مثلا صلاه واجب است چرا واجب است ؟ چون در صلاه مصلحت هست . شرب خمر حرام است زیرا در شرب خمر مفسده است نه این که در حرمت مصلحت است .

صاحب کفایه می فرماید طبق این نظریه هم قید ، قید حکم است زیرا : این احکامی که می گویند تابع مصالح و مفاسدی است که در متعلق احکام است ، مراد از این احکام ، احکام واقعیه است یعنی اگر یک حکمی در واقع مصلحت داشت خداوند در واقع وجوب را می برد روی آن . مثلا در صدر اسلام زکاه مصلحت داشته ، زکاه همیشه مصلحت دارد . لذا در واقع وجوب رفته روی آن . به این وجوب ، وجوب واقعی انشائی می گویند . لکن همیشه حکم واقعی فعلی نمی شود مثل همین زکاه که زکاه در صدر اسلام در واقع واجب بود اما وجوبش فعلی نشد زیرا اگر فعلی می شود یا کسی مسلمان نمی شد یا کم مسلمان نمی شدند . گاهی حکم واقعی موانعی دارد که باعث می شود که فعلی نشود . بنابرای فعلی شدن حکم واقعی شرطی دارد و آن این است که مانعی نداشته باشد . بنابراین عدم المانع شرط حکم فعلی است . صاحب کفایه تلاش کرد شرط را شرط حکم قرار داد .

به عبات دیگر مراد از این احکام ، احکام واقعی است اما حکم فعلی تابع مصلحتی است که در خود حکم است یعنی اگر حکم فعلی مصلحت داشت ، می آید و اگر مصلحت نداشت ، نمی آید . حالا که این طور شد کلامی که در نظریه ی اول آمد این جا هم می آید .

اشکال (نوار ۱۳۴) :

- **صغری** : اگر شرط قید حکم باشد لازمه اش لغویت و بی فائده بودن انشاء است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : فرض کنید مولی ساعت ۹ صبح به شما می گوید ان جاءک زید فاکرمه . زید شب می آید . اگر بگویین مجی زید قید برای حکم است . انشاء الان است اما چه فایده ای دارد ؟ زیرا مجی زید شب می آید . بنابراین این که الان انشاء بکند می شود لغو و هیچ فایده ای ندارد .

- ❖ **کبری :** واللازم باطل (لغو بودن انشاء ، باطل است)
- ❖ **نتیجه :** فلملزوم مثله (این که شرط قید حکم باشد ، باطل است)

جواب صاحب کفایه : در این صورت که شرط قید حکم باشد ، انشاء دو فایده دارد :

۱) **فایده ی اول :** عدم احتیاج به خطاب جدید . فرض کنید زید شب می آید و مولی می داند که شب قدرت ندارد که انشاء کند لذا الان می گوید ان جاءک زید فاکرمه ، وقتی که شب آمد دیگر نیازی به انشاء جدید نیست و به همین خطاب صبح اکتفاء می شود

۲) **فایده ی دوم :** عدم تکرار خطاب . مکلفین بعضی واجد شرط هستند در حین خطاب مولی و بعضی فاقد شرط هستند حالا اگر بخواهد درباره ی واجدین و فاقدین حکمی صادر کند ، چه کار باید بکند که مونه اش کمتر باشد و چه کار بکند که مونه اش بیشتر باشد ؟ اگر بخواهد کاری کند که مونه اش کمتر باشد و آسان تر باشد یک خطاب مشروط می آورد و می فرماید ان استطعتم فاحجوا اما اگر مولی خطاب مشروط نیاورده درباره ی کسانی که بالفعل مستطیع هستند باید بگوید فحجوا و درباره ی کسانی که در آینده مستطیع می شوند ، باید صبر کند تا مستطیع شوند بعد به آنها بگوید فحجوا اما اگر مشروط بیاورد خطاب را دیگر نیازی به تکرار خطاب نیست .

فإن قلت علی ذلک (بنابراین که شرط قید هیات باشد) **یلزم تفکیک الإنشاء من المنشإ** (لازم می آید جدا شدن انشاء از منشاء) **حیث** (علت برای تفکیک – چرا تفکیک لازم می آید) **لا طلب قبل حصول الشرط** (چون نیست طلبی قبل از حصول شرط – طلب آینده است با این که انشاء الان است)

قلت المنشأ إذا کان هو الطلب علی تقدیر حصوله (منشا اگر بوده باشد ان منشا ، طلب بر فرض حصول شرط یعنی منشا ، طلب با قید باشد) **فلا بد أن لا یکون قبل حصوله طلب و بعث** (پس ناچاریم از این که نبوده باشد قبل از حصول شرط ، طلب) **و إلا** (اگر قبل از حصول شرط ، طلب باشد – هنوز زید نیامده اما وجوب باشد) **لتخلف عن إنشائه** (هر آینه تخلف می کند منشا از انشاء ان منشا – اگر طلب با قید است این جا قانون این است که انشاء الان و منشا بعدا . حالا اگر بر خلاف این قانون عمل بشود ، در این صورت است که تخلف انشاء از منشا صورت گرفته است . می خواهد بگوید اگر طلب با قید بود ، حتما باید انفکاک وجود داشته باشد) **و إنشاء أمر علی تقدیر کالإخبار به** (و انشاء کردن امر (شی – طلب – یعنی انشا کردن طلب) بنابر یک فرضی (متکلم بگوید این طلب یک قیدی دارد) مثل خبر دادن به آن امر علی تقدیر

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(من به شما می گویم اگر مرا زیارت کنی ، اکرام می کنم . الان دارم خبر می دهم از اکرام خودم . الان اخبار من مقید شده به یک چیزی – می خواهد بگوید مقید شدن خبر یا طلب به چیزی ممکن است)) **بمکان من الإمکان کما یشهد به** (امکان) **الوجدان فتأمل جیدا**

و أما حدیث لزوم رجوع الشرط إلی المادۀ لبا (و اما قضیه ی لازم بودن رجوع کردن شرط به ماده عقلا) **ففیه** (این حرف ها طبق نظریه اول است که احکام تابع مصالحی است که در خود احکام است) **أن الشیء إذا توجه إلیه** (شی زمانی که توجه می کند مولی به آن شی – شی مثل اکرام زید) **و کان موافقا للغرض** (و می باشد آن شی موافق با غرض مولی یعنی غرض مولی تعلق گرفته است به این شی) **بحسب ما فیه من المصلحۀ أو غیرها** (به حسب آن چه که در ان شی است از مصلحت طبق عدلیه یا غیر مصلحت یعنی جهتی که موجب طلب است) **فکما یمکن أن یبعث فعلا إلیه** (همان طوری که ممکن است این که بعث کند مولی بالفعل به ان شی . مثلا می گوید اکرم زیدا – یعنی همان طوری که طلب مطلق و بدون قید ممکن است) **و یطلبه حالا** (و طلب کند مولی آن شی را بدون قید) **لعدم مانع عن طلبه کذلک** (بخاطر نبودن مانع از طلب کردن آن شی فعلا و حالا یعنی بدون قید) **یمکن أن یبعث إلیه معلقا** (ممکن می باشد این که بعث کند مولی به آن شی معلقا) **و یطلبه استقبالا** (طلب کند مولی آن شی را در آینده یعنی طلب مربوط به آینده است) **علی تقدیر شرط متوقع الحصول** (معلق است بر فرض شرطی که انتظار می رود حاصل شدن آن شرط) **لأجل مانع عن الطلب و البعث** (چرا معلق شده و طلب با قید است ؟ بخاطر مانع بودن از طلب و بعث فعلی قبل از حاصل شدن شرط) **فعلا قبل حصوله فلا یصح منه إلا الطلب و البعث معلقا بحصوله** (پس صحیح نیست از طالب جز طلب و بعث در حالی که معلق شده است به حاصل شدن شرط) **لا مطلقا** (نه طلب مطلق یعنی حق ندارد طلب را مطلق بیاورد) **و لو متعلقا بذاک** (آن شی) **علی التقدیر** (می خواهد بگوید طلب مطلق صحیح نیست ولو این طلب مطلق تعلق بگیرد به آن شی بر یک فرضی یعنی قید را برای اکرام بیاورد . این صحیح نیست) **فیصح منه طلب الإکرام بعد مجیء زید** (پس صحیح می باشد از طالب ، طلب اکرام بعد از آمدن زید) **و لا یصح منه** (و صحیح نمی باشد از طالب ، طلب مطلق بدون قید برای اکرامی که مقید به مجی است) **الطلب المطلق الحالی للإکرام المقید بالمجیء هذا** (رجوع قید به طلب) **بناء علی تبعیۀ الأحکام لمصالح فیها فی غایۀ الوضوح .**

نوار ۱۳۴ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب مطلق و مشروط : اشکال به صاحب کفایه و جواب صاحب کفایه به اشکال

و أما بناء علی تبعیتها للمصالح و المفاسد فی المأمور به و المنهی عنه (بنابر تبعیت کردن احکام ، مصالح و مفاسد در مامور به و منهی عنه را) **فکذلک** (رجوع قید به طلب در غایه الوضوح است – یعنی مثل نظریه ی اول است) **ضرورۀ أن التبعیۀ کذلک** (بدیهی است که تبعیت کردن احکام از مصالح و مفاسد) **إنما تکون فی الأحکام الواقعیۀ بما هی واقعیۀ** (می باشد این تبعیت در احکام واقعیه به عنوان این که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این احکام ، احکام واقعیه است) **لا بما هی فعلیة** (نه به عنوان این که این احکام ، احکام فعلیه هستند) **فإن المنع عن فعلیة تلک الأحکام غیر عزیز** (مانع از فعلیت ان احکام واقعیه ، کم نیست – پس عدم مانع شرط حکم فعلی است) **کما** (۴ مثال می زند که حکم واقعی هست اما فعلی نشده است) **فی موارد الأصول** (در موارد اصول عملیه – فرض کنید در واقع نماز ظهر واجب است اما شک کردید در زمان غیبت نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه ، چون در زمان حضور نماز جمعه واجب بوده شما وجوب نماز جمعه را استصحاب می کنید) **و الأمارات علی خلافها** (مثلا در واقع نماز ظهر در جمعه واجب است اما روایت زراره می گوید نماز جمعه واجب است – اماراتی که بر خلاف احکام واقعیه است) **و فی بعض الأحکام فی أول البعثة** (بعضی از احکام در اوائل بعثت فعلی نبوده اند) **بل إلی یوم قیام القائم عجل الله فرجه مع أن : حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال إلی یوم القیامة و حرامه حرام إلی یوم القیامة** (این روایت را چرا آورده است ؟ می گوید با این که ما این روایت را داریم که حلیت و حرمت استمرار دارد اما این روایت تنافی با این ندارد که حکم واقعی فعلی نشود زیرا این روایت مربوط به حکم واقعی است لکن همین حکمی که در واقع هست ممکن است الان برای ما فعلی نیست) **و مع ذلک** (با این استمرار حکم – این استمرار را از روایت گرفتم) **ربما یکون المانع عن فعلیة بعض الأحکام باقیا** (چه بسا مانع از فعلی شدن بعضی از احکام باقی باشد) **مر اللیالی و الأیام** (بگذرد شب ها و روز ها) **إلی أن تطلع شمس الهدایة و یرتفع الظلام کما یظهر** (همان طور که ظاهر می شود بقاء مانع تا ظهور) **من الأخبار المرویة عن الأئمة علیهم السلام**

[فائدة إنشاء الوجوب المشروط]

فإن قلت فما فائدة الإنشاء (پس چیست فایده ی انشاء) **إذا لم یکن المنشأ به طلبا فعلیا و بعثا حالیا** (زمانی که نبوده باشد منشا به واسطه ی انشاء ، طلب فعلی و بعث حالی یعنی اگر با گفتن ان جاءک زید فاکرمه بالفعل وجوب اکرام نیاید ، پس الان که این را می گوییم این انشاء چه فایده ای دارد ؟)

قلت کفی فائدة له (کفایت می کند به عنوان فائده برای انشاء) **أنه یصیر بعثا فعلیا بعد حصول الشرط بلا حاجة إلی خطاب آخر** (انشاء می گردد طلب فعلی بعد از حاصل شدن شرط بدون نیاز به خطاب دیگر) **بحیث لولاه** (به گونه ای که اگر نبوده باشد انشاء قبل از شرط) **لما کان فعلا** (بعد از حصول شرط) **متمکنا من الخطاب** (هر آینه نبود مولی بعد از حصول شرط ، متمکن از خطاب) **هذا مع** (فایده ی دوم) **شمول الخطاب کذلک** (با این که شامل می شود خطاب مشروط) **للإیجاب فعلا** (برای واجب کردن در حال خطاب) **بالنسبة إلی الواجد للشرط** (نسبت به واجد شرط) **فیکون بعثا فعلیا بالإضافة إلیه** (پس می باشد خطاب مشروط ، بعث فعلی به نسبت واجد شرط) **و تقدیریا بالنسبة إلی الفاقد له** (و می شود خطاب مشروط بعث تقدیری به نسبت فاقد شرط) **فافهم و تأمل جیدا.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۳۵ : مقدمه ی واجب ، ادامه ی واجب مطلق و مشروط :

در بحث امروز ۳ مطلب داریم :

مطلب اول : مقدمه الوجود (به ان مقدمه ای گفته می شود که وجود ذی المقدمه متوقف بر ان است مثل وضو نسبت به صلاه زیرا واجب شدن نماز متوقف بر وضو نیست اما وجود صلاه متوقف بر وضو است) بر دو قسم است :

- **قسم اول : مقدمه الوجود واجب مطلق :** مثل این که الان اذان ظهر را گفتند و تمامی شرایط وجوب صلاه هم فراهم است . این صلاه ، واجب مطلق است زیرا شرطی ندارد . حالا وضو نسبت به این صلاه می شود مقدمه الوجود واجب مطلق .
- **قسم دوم : مقدمه الوجود واجب مشروط :** مثل این که قبل از استطاعت ، حج مشروط است . حالا قطع مسافت نسبت این حج ، می شود مقدمه الوجود واجب مشروط .

با حفظ نکته ، درباره ی این دو مقدمه ، دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول :** بعضی می فرمایند مقدمه الوجود واجب مطلق داخل در محل نزاع هست اما مقدمه الوجود واجب مشروط داخل در محل نزاع نیست . یعنی قطع مسافت داخل در محل نزاه نیست .

دلیل : قبل از استطاعت حج ، واجب مشروط است . خب حالا که واجب مشروط شد ، بالفعل واجب نیست حالا که واجب نیست ، وجوب از این ذی المقدمه چگونه می تواند سرایت به مقدمه اش ؟

- **نظریه ی دوم (صاحب کفایه) :** هردو نوع مقدمه داخل در محل نزاع است .

مقدمه الوجود واجب مطلق مثل وضو ، اگر قائل شدیم که مقدمه ی واجب ، واجب است قائل می شویم که این وضو واجب است . ان هم واجب مطلق یعنی وقتی که اذان ظهر گفتند و تمامی شرایط نماز ظهر فراهم بود صلاه می شود واجب ان هم واجب مطلق . وضو هم می شود واجب مطلق لکن واجب غیری مطلق .

اما مقدمه الوجود واجب مشروط . قبل از استطاعت حجت واجب مشروط است . مشروط به استطاعت است . اگر قائل شدیم که مقدمه ی واجب ، واجب است ، قطع مسافت هم می شود واجب اما واجب مشروط یعنی همان طور که وجوب حج مشروط به استطاعت است ، وجوب قطع مسافت هم مشروط به استطاعت است لکن وجوب قطع مسافت ، وجوب غیری مشروط است .

مطلب دوم : درباره ی این شرایط که در لسان دلیل اخذ شده است (مثل این این که مولی فرموده است : ان استطعت فحج) این شرایط بالاجماع داخل در محل بحث نیستند و از باب مقدمه ی واجب ، واجب نیستند . حالا باید بررسی کنیم که بنابر قول مشهور چرا و بنابر قول شیخ چرا .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **بررسی طبق نظر مشهور :** مشهور قیود را قیود هیات می گرفتند یعنی قید وجوب می گرفتند . طبق این نظریه استطاعت از باب مقدمه ی واجب ، واجب نمی شود زیرا قبل از استطاعت ، حج واجب نیست تا یک وجوبی از حج سرایت بکند به استطاعت و بعد از این که شخص مستطیع شد معنی ندارد که استطاعت بشود واجب زیرا لازمه اش تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل محال است .
- **بررسی طبق نظریه ی شیخ انصاری :** شیخ انصاری قیود را قیود واجب و ماده می گرفتند . یعنی مولی به مجرد این که به شما فرمود ان استطعت فحج ، حج بر شما واجب می شود ولو مستطیع نباشد اما حج بعد از استطاعت انجام می گیرد . حالا بنابر این قول دیگر چرا استطاعت از محل نزاع خارج است و از باب مقدمه ی واجب ، واجب نیست ؟ زیرا عقیده شیخ این است که این شرط مفروض الحصول است یعنی می گوید اگر این شرط خودش خود به خود حاصل شد بعدش حج انجام می گیرد . اگر استطاعت باید خود به خود حاصل شود دیگر وجهی ندارد که بگویید تحصیلش واجب است زیرا اگر بگویید تحصیلش واجب است خلف است .

فرق این دو نظریه در شرطی است که در لسان دلیل اخذ نشده است .

ثم الظاهر دخول المقدمات الوجودیة للواجب المشروط فی محل النزاع (آن چه متبادر است ، داخل بودن مقدمات وجودی ای که برای واجب مشروط است ، در محل نزاع است) **أیضا** (مثل داخل بودن مقدمات وجودی واجب مطلق در محل نزاع) **فلا وجه لتخصیصه بمقدمات الواجب المطلق** (پس وجهی نیست برای مخصوص کردن محل نزاع به مقدمات وجودیه ی واجب مطلق) **غایة الأمر تکون فی الإطلاق و الاشتراط تابعة لذی المقدمة کأصل الوجوب بناء علی وجوبها من باب الملازمة (** نهایت امر ، می باشد مقدمه ی وجودیه می باشد در مطلق بودن و مشروط بودن ، تابع برای ذی المقدمه مثل اصل وجوب (یعنی همان طور که در اصل وجود مقدمه تایع ذی المقدمه است در صفت وجوب هم تابع ذی المقدمه است) بنابر واجب بودن مقدمه از باب ملازمه)

و أما الشرط المعلق علیه الإیجاب فی ظاهر الخطاب (اما شرطی که (استطاعت) معلق شده است بر این شرط وجوب در ظاهر خطاب – این ظاهر عبارت با شیخ هم می خورد زیرا شیخ هم قبول دارد که در ظاهر قید ، قید وجوب است) **فخروجه مما لا شبهة فیه و لا ارتیاب** (پس خروج این شرط از محل نزاع از ان چیزهایی است که شبهه ای نیست در ان و شکی نیست در آن) **أما علی ما هو ظاهر المشهور و المتصور لکونه مقدمة وجوبیة (اما بنابر آن چیزی که ان چیز ظاهر مشهور است ، بخاطر این است که این شرط مقدمه ی وجوبیه است)**

و أما علی المختار لشیخنا العلامة (امام بنابر نظریه ی انتخاب شده توسط شیخ انصاری) **أعلی الله مقامه فلأنه** (به دلیل این که شرط – استطاعت) **و إن کان من المقدمات الوجودیة للواجب** (اگرچه می باشد از مقدمات وجودیه برای واجب) **إلا أنه** (جز این که این شرط) **أخذ علی نحو** (اخذ شده است به گونه ای

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

که) **لا یکاد یترشح علیه الوجوب منه** (ترشح و سرایت نمی کند بر این شرط وجوبی از طرف واجب – به صورت مفروض الحصول اخذ شده است)

نوار ۱۳۶ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب مطلق و مشروط

فإنه جعل الشیء واجبا علی تقدیر (متعلق به محذوف و حال است برای الشی) **حصول ذاک الشرط** (به سبب این که شیخ قرار داده است شی را (حج را) واجب در حالی که ان شی موجود می شود بر فرض حاصل شدن ان شرط) **فمعه** (می خواهد بگوید قبل از استطاعت ، استطاعت از باب مقدمه ی واجب واجب نیست زیرا اگر از باب مقدمه ی واجب ، واجب است می شود خلف زیرا فرض این است که استطاعت باید خود به خود حاصل بشود لذا اگر بگوید استطاعت از باب مقدمه ی واجب ، واجب است معنایش این است که خود به خود نیست و این خلف است پس استطاعت – پس با حاصل شدن ان شرط یعنی استطاعت) **کیف یترشح علیه الوجوب** (چگونه ترشح می کند به آن شرط ، وجوب) **و یتعلق به الطلب** (و تعلق می گیرد به آن شرط طلب) **و هل هو إلا طلب الحاصل** (و ایا آن طلب شرط غیر از طلب حاصل است ؟)

مطلب اول : اگر مولی به عبدش بگوید ان استطعت فحج ، این استطاعت که شرط است تحصیلش واجب نیست یعنی از باب مقدمه ی واجب ، واجب نیست نه بنابر قول مشهور و نه بنابر قول شیخ بنابراین بین قول شیخ و مشهور در این استطاعت فرقی وجود ندارد . حالا سوال می کنیم که پس فرق بین نظر شیخ و مشهور کجا ظاهر می شود ؟ جواب می دهد در شرایط دیگری که در لسان دلیل اخذ نشده است . مثلا مولی می فرماید ان استطعت فحج ، شما می دانید ده ماه دیگر مستطیع می شود . کلام را ببرید روی شریط دیگری که در لسان دلیل اخذ نشده است مثل قطع مسافت . بنابر قول شیخ از همین الان قطع مسافت واجب است زیرا شیخ می فرماید حج الان واجب است پس مقدمه اش هم که قطع مسافت باشد واجب است اما مشهور استطاعت را شرط وجوب حج می دانند یعنی تا مستطیع نشود حج واجب نیست و فرض این است که ده ما دیگر استطاعت می آید پس قطع مسافت طبق نظر مشهور واجب نیست .

نعم (استدراک از این است که گفتیم تحصیل شرط واجب نیست . نعم که بعضی مواقع تحصیل شرط واجب است . تحصیل شرطی واجب است که در لسان دلیل اخذ نشده است) **علی مختاره قدس سره** (بله بر طبق نظریه ی شیخ انصاری) **لو کانت له مقدمات وجودیهٔ غیر معلق** (در ظاهر خطاب) **علیها** (اگر بوده باشد برای واجب (حج) یک مقدمات وجودیه ای که (قطع مسافت) معلق نشده است بر آن مقدمات وجودیه ، وجوب واجب) **وجوبه لتعلق بها الطلب** (تعلق می گیرد به آن مقدمات (قطع مسافت) طلب) **فی الحال** (قبل از حصول شرط) **علی تقدیر اتفاق وجود الشرط فی الاستقبال** (بر فرض اتفاق افتادن وجود شرط در آینده) **و ذلک** (وجوب مقدمات وجودیه – وجوب قطع مسافت) **لأن إیجاب ذی المقدمهٔ علی ذلک حالی** (به دلیل این که واجب کردن ذی المقدمه بنابر مختار شیخ ، فعلی است یعنی الان بالفعل حج واجب است) **و الواجب إنما هو استقبالی** (و واجب که حج باشد استقبالی است یعنی در آینده انجام می گیرد)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

كما يأتي (همان طور که می آید این بیان : وجوب حالی و واجب استقبالی) **فی الواجب المعلق فإن الواجب المشروط علی مختاره** (همانا واجب مشروط بنابر نظریه ی مختار شیخ انصاری) **هو بعینه** (آن واجب مشروط) **ما اصطلح علیه صاحب الفصول من المعلق** (چیزی است که اصطلاح کرده است بر آن صاحب فصول از معلق یعنی واجب مشروط شیخ همان واجب معلق صاحب فصول است) **فلا تغفل**

مطلب دوم : واجب بر دو نوع است :

- **نوع اول : واجب مطلق :** مثل این که اذان می گویند و تمامی شرایط واجب شدن نماز هم هست . این جا صلاه می شود واجب مطلق . ایا شناختن احکام واجب مطلق از باب مقدمه ی وجودیه واجب ، واجب هست یا نیست ؟ بله می تواند واجب بشود .
- **نوع دوم : واجب مشروط :** خودش بر دو نوع است :

❖ **نوع اول : قبل از حصول شرط :** شما الان مستطیع نیستید ایا شناختن احکام حج بر شما واجب هست یا نیست ؟ طبق عقیده ی شیخ تعلم احکام واجب است زیرا خود حج هم واجب است اما طبق نظر مشهور ، از باب مقدمه ی واجب ، واجب نیست زیرا هنوز حج واجب نیست اما از یک باب دیگر واجب است و ان حکم عقل به وجوب یادگیری احکام است .

❖ **نوع دوم : بعد از حصول شرط :** شما الان مستطیع شدید . حج نسبت به استطاعت واجب مشروط است اما این شرط محقق شده است . ایا این جا تعلم و شناختن احکام حج از باب مقدمه ی واجب می تواند واجب باشد یا نمی تواند ؟ می تواند زیرا حج بر ما واجب شده است لذا مقدمه اش هم می شود واجب .

وجوب المعرفة و التعلم

هذا (وجوب مشروط مقدمه ی واجب مشروط بنابر وجوب مقدمه – اگر بگویم مقدمه واجب ، واجب است ، مقدمه ی واجب مشروط ، وجوب مشروط دارد) **فی غیر المعرفة و التعلم من المقدمات** (در غیر شناختن احکام و یادیگری احکام است از بین مقدمات – یعنی باید از بین مقدمات این را کنار بگذارید ، این مقدمه با بقیه مقدمات فرق دارد) **و أما المعرفة فلا یبعد القول بوجوبها** (اما شناختن احکام بعید نیست قائل شدن به واجب بودن معرفت احکام حتی در واجب مشروط) **حتی فی الواجب المشروط بالمعنی المختار** (به معنایی که انتخاب شده ما هست که شرط قید هیات است یعنی استطاعت قید وجوب است) **قبل حصول شرطه** (قبل از حاصل شدن شرط واجب مشروط) **لکنه لا بالملازمة** (لکن وجوب معرفت نیست از باب ملازمه زیرا قبل از حصول شرط هنوز حج واجب نشده تا بخواهد مقدمه اش بشود واجب) **بل** (اگر ما احتمال می دهیم یک احکامی در واقع هست عقل می گوید شناختن و فحص و بحث واجب است لذا اگر فحص نکردید حق ندارید برائت عقلیه را جاری کند اما بعد از فحص حق اجرای برائت را دارید . حالا صاحب کفایه همین بیان را این جا می آورد که محشین به ایشان اشکال گرفته اند . ایشان می فرمایند شما مستطیع نیستند اما

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

احتمال می دهید حج یک واجبات و محرماتی داشته باشد . عقل می گوید شناختن احکام حج واجب است) **من باب استقلال العقل** (بلکه از باب این است که استقلال دارد عقل به این که) **بتنجز الأحکام علی الأنام** (منجز می باشد احکام بر مردم) **بمجرد قیام احتمالها** (به صرف قائم شدن احتمال وجود احکام) **إلا** (در صورت فحص منجز نیست) **مع الفحص و الیأس عن الظفر بالدلیل علی التکلیف** (جز با فحص کردن از ادله و نا امید شدن از دست پیدا کردن به دلیل بر تکلیف) **فیستقل بعده بالبراءة** (پس مستقل می باشد عقل بعد از فحص و یاس به برائت) **و أن العقوبة علی المخالفة بلا حجة و بیان** (این که عقوبت شارع بر مخالف شما بدون حجت و بیان است) **و المؤاخذة علیها بلا برهان** (به این که مواخذه بر آن مخالف بدون برهان است) **فافهم** (این بیان هیچ ربطی به این جا ندارد)

مطلب سوم : در مورد کلمه ی واجب بحث می خواهیم کنیم که اطلاق واجب بر واجب مطلق حقیقت است یا مجاز ؟ حقیقت زیرا همین الان واجب است . اطلاق واجب بر واجب مشروط بنابر عقیده ی شیخ حقیقت است اما اطلاق واجب بر واجب مشروط بنابر عقیده ی مشهور بستگی دارد .

تذنیب : کیفیة إطلاق الواجب المنجز

لا یخفی أن إطلاق الواجب علی الواجب المشروط (اطلاق کردن لفظ واجب بر واجب مشروط – الان شما مستطیع نیستند بعد من بگویم حج واجب بعد از استطاعت است ، این جا اطلاق طبق هردو قول حقیقت است) **بلحاظ حال حصول الشرط علی الحقیقة** (این اطلاق بر حقیقت است) **مطلقا** (هم طبق عقیده ی شیخ هم مشهور) **و أما بلحاظ حال قبل حصوله فکذلک علی الحقیقة** (این اطلاق حقیقت است طبق قول شیخ زیرا طبق قول شیخ الان حج واجب است) **علی مختاره قدس سره فی الواجب المشروط لأن الواجب و إن کان أمرا استقبالیا علیه** (زیرا واجب هرچند می باشد یک امر استقبالی یعنی حج در آینده انجام می گیرد طبق مختار شیخ) **إلا أن تلبسه بالوجوب فی الحال** (اما متلبس شدن واجب به وجود الان است) **و** (اطلاق واجب بنابر قول مشهور مجاز است زیرا شخص الان که مستطیع نیست بنابر مشهور حج هم واجب نیست پس اطلاق واجب بر حج می شود مجاز) **مجاز علی المختار حیث لا تلبس بالوجوب علیه قبله** (زیرا نیست تلبس به وجوب طبق نظر مختار من صاحب کفایه قبل از حصول شرط یعنی قبل از حاصل شدن شرط (استطاعت) شما مشغول به وجوب نیستید در نتیجه اطلاق واجب می شود مجازی) **کما عن البهائی رحمه الله** (همان طور که نقل شده است از شیخ بهائی تصریح کردن ایشان به این که) **تصریحه بأن لفظ الواجب مجاز فی المشروط** (کلمه ی واجب مجاز است در مشروط) **بعلاقة الأول** (یعنی این شخص سیاول الی الاستطاعه یا این حج سیاول الی الواجب ، یعنی در شرف استطاعت است یا در شرف واجب شدن است حج) **أو المشارفة** [۸۸]

[۸۸] بدایع الافکار ص ۱۷۹ – فرق بین اول و مشارفه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۳۷ : مقدمه ی واجب : اتمام واجب مطلق و مشروط – واجب معلق و منجز

در بحث امروز ۳ مطلب داریم :

مطلب اول : این مطلب را قبلا توضیح دادم . این مطلب درباره این بود که کلمه ی واجب ، می خواهیم ببینیم اطلاق کلمه ی واجب بر واجب مطلق و واجب مشروط ، حقیقت است یا مجاز .

مطلب دوم : بحث ما درباره ی استعمال صیغه است که می خواهیم ببینیم استعمال صیغه ی امر بنابر عقیده ی مشهور شیخ انصاری است حقیقت یا مجاز ؟ صاحب کفایه می فرماید طبق هر دو عقیده ، حقیقت است . اما بنابر عقیده ی شیخ وقتی که مولی می فرماید ان استطعت فحج ، این صیغه ی فحج ، در طلب بدون قید به کار رفته است زیرا شیخ می فرماید این طلب فعلی است و شرط ، قید واجب است نه قید طلب . و طلب بدون قید هم معنی صیغه است پس استعمال می شود استعمال حقیقی .

اما بنابر عقیده ی مشهور ، می گوییم صیغه استعمال شده در طلب با قید زیرا بنابر عقیده ی مشهور شرط قید طلب است و طبق این نظریه استعمال صیغه در طلب با قید حقیقت است به نحو تعدد دال و مدلول . یعنی دو دال داریم و دو مدلول . دال اول صیغه و دال دوم شرط (ان استطعت) . دال اول که صیغه باشد در طلب استعمال شده و دال دوم که شرط باشد استعمال شده در قید . بنابراین طبق این عقیده هم صیغه استعمال شده در معنی خودش که طلب باشد . پس استعمال صیغه ، حقیقی است .

و أما الصیغة مع الشرط فهی حقیقة (اما صیغه با شرط (ان استطعت فحج) پس ان صیغه حقیق است) **علی کل حال** (هم بنابر عقیده ی شیخ و هم بنابر عقیده ی مشهور) **لاستعمالها علی مختاره قدس سره فی الطلب المطلق** (به دلیل استعمال شدن صیغه طبق نظر شیخ انصاری در طلب مطلق و طلب مطلق معنی صیغه است) **و علی المختار** (طبق نظر مختار من صاحب کفایه و مشهور ، استعمال شده است صیغه) **فی الطلب المقید علی نحو تعدد الدال و المدلول** (در طلب مقید به صورت تعدد دال و مدلول) **کما هو** (همان طور که حقیقت بودن استعمال صیغه به نحو تعدد دال و مدلول وضعیت می باشد) **الحال** (من به شما می گویم طلب بر دو نوع است : طلب مطلق و طلب مقید . به این طلبی که من آن را تقسیم کردم به دو نوع طلب ، می گویند مقسم و طلب مبهم یعنی طلب بی رنگ . به اصطلاح می گویند ماهیت لابشرط مقسمی . و به این دو می گویند اقسام . طلب مطلق خودش قید دارد و قیدش اطلاق است . حالا اگر شما صیغه را استعمال کنید در طلب مطلق نه طلب مبهم ، این استعمال حقیقی است به شکل تعدد دال و مدلول . یک مولای به شما می گوید اکرم زیدا . شما شک می کنید که ایا شرط طلب آمدن زید هست یا نیست . مقدمات حکمت را جاری می کنید و می گویید پس این طلب ، طلب مطلق است . طلب مطلق است یعنی چه بیاید چه نیاید اکرام واجب است . الان این اکرم زیدا استعمال شده است در طلب مطلق به نحو تعدد دال و مدلول . دو دال داریم و دو مدلول . دال اول صیغه که در طلب به کار رفته است . دال دوم مقدمات حکمت است که مدلولش اطلاق است) **فیما إذا أرید منها المطلق المقابل للمقید** (در موردی که اراده بشود از

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صیغه ، مطلقی که مقابل با مقید است) **لا المبهم المقسم** (مراد از صیغه مبهمی که مقسم است نیست) **فافهم**

مطلب سوم : تقسیم صاحب فصول [۸۹] (علمای دیگر این تقسیم را قبول ندارند) واجب در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول : واجب معلق** : به واجبی گفته می شود که در این واجب ، وجوب فعلی است اما واجب استقبالی و آینده است مثل این که مولی می فرماید ان اسطتعت فاحج طبق نظر شیخ که شیخ قائل است الان حج واجب است اما حج که واجب باشد در آینده انجام می گیرد .
- **نوع دوم : واجب منجز** : به واجبی گفته می شود که در این واجب الوجوب و الواجب کلاهما فعلی یعنی هم وجوب و هم واجب فعلی است . یعنی الان وجوب هست و همین الان هم زمان انجام واجب است . مثلا اذان ظهر گفته اند و تمامی شرایط انجام نماز ظهر فراهم است . به این نماز ظهر واجب منجز می گویند . صاحب فصول مثال می زند به شناختن اصول دین .

صاحب فصول می فرماید فرق بین واجب معلق من و واجب مشروط مشهور ، در مثال ان استطعت فحج ، اگر این حج واجب مشروط باشد طبق مشهور ، الوجوب و الواجب بعد الاستطاعه است . صاحب فصول می فرماید در واجب مشروط مشهور وجوب قید دارد لذا وجوب فعلی نیست اما در واجب معلق من وجوب قید ندارد و فعلی است

و منها تقسیمه إلی المعلق و المنجز

قال فی الفصول إنه ینقسم باعتبار آخر (واجب تقسیم می شود به یک اعتبار دیگری) **إلی ما** (واجبی که) **یتعلق وجوبه بالمکلف و لا یتوقف حصوله علی أمر غیر مقدور له** (به واجبی که تعلق می گیرد وجوب واجب به مکلف (وجوب فعلی است) و توقف ندارد حصول آن واجب بر یک امری که مقدور نیست برای مکلف) **کالمعرفة** (مثل شناخت اصول دین) **و لیسم منجزا** (و باید نامیده شود این واجب به منجز) **و إلی ما یتعلق وجوبه به و یتوقف حصوله علی أمر غیر مقدور له** (و به واجبی که تعلق می گیرد وجوب واجب به آن مکلف و توقف دارد حاصل شدن آن واجب بر امری که مقدور مکلف نیست یعنی وجوب فعلی است اما واجب فعلی نیست) **و لیسم معلقا** (و باید نامیده شود این واجب ، معلق) **کالحج فإن وجوبه یتعلق بالمکلف من أول زمن الاستطاعة أو خروج الرفقة** (وجوب حج تعلق می گیرد به مکلف از اول زمان استطاعت یا زمان خروج کاروان) **و یتوقف فعله علی مجیء وقته** (و توقف دارد انجام حج بر آمدن وقت حج) **و هو غیر مقدور له** (وقت حج مقدور برای مکلف نیست) **و الفرق بین هذا النوع** (واجب معلق) **و بین الواجب المشروط** (بنابر عقیده ی مشهور) **هو أن التوقف هناک للوجوب** (توقف در واجب

[۸۹] به صاحب فصول ۴ اشکال وارد است . یک اشکال شیخ انصاری و دو اشکال صاحب کفایه و یک اشکال محقق نهاوندی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

مشروط مال وجوب است یعنی وجوب متوقف است) **و هنا** (و در واجب معلق) **للفعل** (وجوب مال فعل است یعنی این فعل است که متوقف است) **انتهی کلامه رفع مقامه.**

لا یخفی أن شیخنا العلامۀ أعلی الله مقامه حیث اختار (چون که انتخاب کرده است در واجب مشروط آن معنی را) **فی الواجب المشروط ذاک المعنی** (شرط قید ماده است) **و جعل الشرط لزوما من قیود المادۀ** (و قرار داده است شیخ انصاری شرط را از قیود ماده) **ثبوتا** (به حکم عقل – اشاره به دلیل دوم شیخ دارد) **و إثباتا** (دلیلا – اشاره به دلیل اول شیخ دارد) **حیث** (علت برای اختار) **ادعی امتناع کونه من قیود الهیئۀ کذلک** (چون ادعی کرده است که ممتنع می باشد که شرط از قیود هیات باشد اثبات و ثبوتا) **أی إثباتا و ثبوتا علی خلاف** (متعلق به ادعی) **القواعد العربیۀ** (بر خلاف قواعد ادبیه و بر خلاف ظاهر مشهور) **و ظاهر المشهور کما یشهد** (همان طور که شهادت می دهد به) **به** (رجوع قید به ماده ، خلاف ظاهر مشهور است) **ما تقدم آنفا عن البهائی** (مطلبی که مقدم شد از شیخ بهائی – چطوری کلام شیخ بهایی شاهد می شود ؟ شیخ بهایی فرمود لفظ واجب در مشروط مجاز است حالا اگر نزد مشهور شرط ، قید ماده باشد لفظ واجب دیگر مجاز نیست . از این که فرموده است مجاز است معلوم می شود که قید هیات است) **أنکر** (خبر ان شیخنا العلامه – انکار کرده است بر صاحب فصول این تقسیم را) **علی الفصول هذا التقسیم**

نوار ۱۳۸ : مقدمه ی واجب – ادامه ی واجب معلق و منجز – اشکالات وارد بر این تقسیم

اشکالات وارد بر تقسیم صاحب فصول :

- **اشکال اول (این اشکال از طرف شیخ انصاری است) :** تقسیم اول بی نیاز از تقسیم دوم است یعنی ما در تقسیم اول گفتیم واجب دو نوع است : مطلق و مشروط . در این تقسیم می گویید واجب دو نوع است معلق و منجز . این تقسیم اول ما را از تقسیم دوم بی نیاز می کند زیرا این تقسیمی که صاحب فصول بیان می فرماید عین مشروطی است که شیخ انصاری بیان می فرماید .

اشکال صاحب کفایه به این اشکال : این اشکال وارد نیست زیرا از طرفی این واجب مشروطی که مشهور به آن قائل هستند صحیح است (مشهور می گویند شرط ، قید هیات است) و از طرف دیگر صاحب فصول معتقد به مشروط مشهور است نه واجب مشروط شیخ انصاری را . در نتیجه تقسیم اول ما را از این تقسیم بی نیاز نمی کند . صاحب فصول برای واجب مشروط یک معنایی می کند غیر از معنایی که شیخ انصاری برای واجب مشروط می کند پس در نزد صاحب فصول واجب مشروط غیر از واجب معلق است .

- **اشکال دوم (این اشکال از طرف صاحب کفایه است) :** صاحب کفایه می فرماید این معلق و منجز از اقسام واجب مطلق است نه از اقسام واجب . یعنی باید این طور بگویید که واجب دو نوع است : مطلق و مشروط و واجب مطلق بر دو نوع است : معلق و منجز .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می گوید اگر این تقسیم دوم را برای واجب قرار دادید و گفتید واجب دو نوع است معلق و منجز . پس این تقسیم می شود یک تقسیم مستقل برای واجب و از طرفی تقسیم اول هم یک تقسیم مستقل است برای واجب . وقتی این دو تقسیم هردو یک تقسیم مستقل هستند باید تمامی اقسام تقسیم قبل برای هر یک از اقسام تقسیم بعد صحیح باشد مثلا این طور باید بتوانید بگویید که واجب دو نوع است . معلق و منجز و هر یک از این معلق و منجز دو نوع است : مطلق و مشروط . در حالی که این صحیح نیست . به عبارت دیگر این تقسیم یک شعبه ای که شعبه های تقسیم اول است

- **اشکال سوم (این اشکال هم از خود صاحب کفایه است) :**

بیان دو نکته :

❖ **نکته ی اول :** چرا صاحب فصول ملتزم شده است به واجب معلق (وجوب فعلی ، واجب استقبالی) ؟ علتش این است که در آینده ما دچار یک مشکلی می شویم . هر کسی به یک شکلی از آن مشکل جواب داده است و صاحب فصول با ملتزم شدن به واجب معلق به آن مشکل جواب داده است . آن مشکل این است که بعضی از مقدمات هنوز که ذی المقدمه واجب نشده ، واجب شده اند و حال آنکه وجوب مقدمه تابع وجوب ذی المقدمه است . مثلا یک شخصی فردا می خواهد روزه بگیرد . شرط روزه گرفتن این است که محدث نباشد . هنوز اذان صبح گفته نشده و روزه هم واجب نشده لکن غسل بر او واجب است . الان غسل مقدمه ی روزه است و با این که هنوز روزه واجب نشده ، غسل که مقدمه است واجب است . صاحب فصول می گوید با قائل شدن به واجب معلق به این مشکل جواب می دهد به این بیان که قبل از اذان صبح ، روزه واجب شده است یعنی وجوب فعلی است اما واجب استقبالی است و روزه بعد از اذان صبح انجام می گیرد .

❖ **نکته ی دوم :** این واجب معلق (وجوب فعلی ، واجب استقبالی) و واجب منجز (وجوب و واجب هردو فعلی اند) ، یک ما به الاشتراک دارند و یک ما به الامتیاز دارند . ما به الاشتراک بین این دو واجب این است که در هردو واجب ، وجوب فعلی است . و ما به الامتیاز انها این است که در معلق ، واجب استقبالی است اما در منجز واجب فعلی است .

سوال : دفع این مشکل اثر ما به الاشتراک است یا اثر ما به الامتیاز است ؟

اثر ما به الاشتراک است . یعنی اگر قائل شدیم وجوب فعلی است حتی قبل از نماز صبح ، با این وجوب فعلی آن مشکل دفع می شود .

حالا می فرماید : در تقسیم ، اقسام باید در ان نکته ای که هدف مقسم است ، اختلاف داشته باشند . هدف صاحب فصول ، دفع مشکل بود . این تقسیم باید اقسامش مختلف باشند در ان نکته برای رسیدن به هدف یعنی یک قسم از این تقسیم ما را به هدف برساند و یک قسم ما را به این هدف

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نرساند در حالی که در این تقسیم هردو قسم ما را به این هدف می رسانند . پس وجهی برای این تقسیم نیست .

- **اشکال چهارم (این اشکال از محقق نهاوندی است – صاحب تشریح الاصول) :** ایشان آمده است اعتباریات (وجوب و حرمت و استحباب و ...) را مقایسه کرده با تکوینیات . ایشان می فرماید در تکوینیات اراده منفک از مراد نیست و به مجرد این که شخص اراده کرد همزمان با اراده مراد هم محقق می شود در اعتباریات هم باید این طور باشد در حالی که در واجب معلق این طور نیست زیرا طلب الان است اما مراد و مطلوب آینده است .

اشکالات صاحب کفایه به محقق نهاوندی (نوار ۱۳۹) :

❖ **اشکال اول (اشکال به مقیس الیه یعنی اراده در تکوینیات) :** در تکوینیات اراده دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی اراده تعلق می گیرد به امر حالی و فعلی . در این صورت اراده از مراد منفک نمی شود مثل این که من اراده می کنم دستم را حرکت بدهم . بالافاصله بعد از اراده کردن ، حرکت دست می آید
- **صورت دوم :** گاهی اراده تعلق می گیرد به امر استقبالی متاخر . در این صورت اراده از مراد منفک می شود مثل این که شما الان اراده می کنید که در تابستان کربلا باشد . الان بودن کربلا در تابستان را اراده کردید . این جا اراده به یک امر متاخر تعلق گرفته است . این جا اراده از مراد منفک می شود .

در نتیجه کلام محقق نهاونی که به شکل مطلق فرمود در تکوینیات اراده از مراد جدا نمی شود ، باطل است

نکته :

چه عاملی سبب شده که ایشان توهم بکند که در تکوینیات اراده از مراد هیچگاه منفک نمی شود ؟

جواب : عامل ، تعریف اراده است یعنی علما اراده را به گونه ای تعریف کرده اند که این تعریف سبب توهم محقق نهاوندی شده است که در تکوینیات اراده از مراد جدا نمی شود.

علما اراده را این طور تعریف می کنند : الشوق الموکد المحرک للعضلات نحو المراد الشوق الموکد یعنی اراده به آن شوق اکید و شدید گفته می شود که این شوق شدید عضلات را حرکت می دهد . این کلمه ی محرک ظهور دارد در تحریک فعلی . یعنی این طور می شود : اراده به آن شوق اکیدی گفته می شود که بالفعل و در حال حاضر و هم اکنون عضلات را به حرکت در می آورد به سمت مراد . اگر مراد از محرک ،

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

محرک فعلی شد بلافاصله بعد از اراده ، مراد می آید . صاحب کفایه در جواب به منشا توهم می فرماید :

- **اولا** : سلمنا که کلمه ی محرک ظهور در محرک فعلی باشد ولی منظور از مراد در تعریف اراده اعم از مراد اصلی و تبعی است . الان شما این جا هستید بعد اراده می کنید در تابستان آینده کربلا باشید . این جا مراد اصلی شما بودن در کربلاست . اما یک مراد تبعی هم هست و ان این است که مثلا از الان باید دنبال پول باشید ، باید دنبال گذرنامه و ... باشید . پس گاهی اراده منفک از مراد اصلی می شود یعنی گاهی این شوق اکید عضلات را به حرکت در می آورد برای مراد تبعی . و این جا تفکیک حاصل شد بین اراده و مراد اصلی .
- **ثانیا (نوار ۱۴۰)** : اصلا قبول نداریم که کلمه ی محرک ظهور در تحریک فعلی داشته باشد . می گوید ظهور دارد در تحریک شانی . ما این جواب را در ضمن دو مرحله بیان می کنیم :
  - **مرحله ی اول** : مراد دو صورت دارد :

۱) **صورت اول** : گاهی شما اراده می کنید چیزی را که مربوط به زمان حال است .

۲) **صورت دوم** : گاهی شما اراده می چیزی را که مربوط به زمان آینده است . این خودش دو صورت دارد :

۱. **صورت اول** : گاهی این مراد استقبالی مقدماتی دارد مثلا اراده می کنید که در تابستان آینده کربلا باشد . این مقدماتی دارد مثلا باید دنبال پول باشید و قطع مسافت کنید

۲. **صورت دو** : گاهی این مراد استقبالی مقدماتی ندارد مثل این که اراده کردم که وقتی که نماز ظهر شد ، دستم را حرکت بدهم . در این قسم آخر ، تحریک بالفعلی وجود ندارد نه به سمت مراد نه به سمت مقدمات .

به سمت مراد تحریک بالفعلی وجود ندارد زیرا مراد آینده است و به سمت مقدمات تحریک

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بالفعل وجود ندارد زیرا اصلا مقدمه ای وجود ندارد

با حفظ این مطلب اگر مراد از محرک در تعریف اراده ، محرک فعلی باشد ، یلزم که اراده به قسم سوم (استقبالی بدون مقدمه) هیچگاه تعلق نگیرد . زیرا تحریک فعلی ای وجود ندارد نه به نسبت مراد و نه به نسبت مقدمات . و حال انکه بالضروره انسان گاهی اراده می کند امر استقبالی بدون مقدمه را و چه بسا اشتیاقش نسبت به امر استقبالی بدون مقدمه خیلی شدید تر باشد نسبت به امر حال یا امر استقبالی با مقدمه

- **مرحله ی دوم :** پس منظور از کلمه ی محرک که در تعریف اراده اخذ شده چیست حالا که مراد محرک فعلی نیست ؟ می گوییم منظور ، محرک شانی است . یعنی به هر شوقی اراده گفته نمی شود بلکه به شوق شدیدی اراده گفته می شود که شانیت تحریک عضلات را داشته باشد مثلا در امر استقبالی بدون مقدمه ، همین جا اگر مراد استقبالی مقدمه داشته باشد این شوق شدید شانیت تحریک عضلات نسبت به مقدمه را دارد .

از این دو مرحله روشن شد که در تکوینیات تفکیک اراده از مراد ، ممکن است

❖ **اشکال دوم :** صاحب کفایه می فرماید وقتی که شارع امر می کند . بیایید بررسی کنیم که انگیزه ی شارع از امر کردن چیست ؟ ان انگیزه عبارت است از ایجاد انگیزه برای انجام دادن مامورِبه . کی این انگیزه برای انجام مامور به ایجاد می شود ؟ وقتی که امر شارع را تصور بکند و بعد مامور به را تصور بکند و امور مترتب بر انجام مامور به را تصور بکند و بعد اموری که بر ترک مامور به مترتب می شوند را تصور بکند . تا مکلف این تصورات را انجام ندهد ، نمی رود مامور به را انجام بدهد . و تصور کردن این امور وقت می برد لذا تفکیک حاصل شد بین اراده و مراد . لذا در شرعیات هم ثابت شد که تفکیک اراده از مراد ممکن است .

- **اشکال پنجم (نوار ۱۴۱) :** واجب معلق باطل است :

❖ **صغری :** شرط وجوب و تکلیف ، قدرت مکلف بر انجام واجب در زمان وجوب است

دلیل : شرط واجب کردن این است که مکلف در هنگام وجوب قدرت بر انجام واجب را داشته باشد . ولی چنین شرطی در واجب معلق منتفی است . کسانی که قائل به واجب معلق هستند الان که ساعت ۷ صبح است می گویند نماز ظهر واجب است . شرط واجب شدن این است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

که مکلف قادر بر نماز ظهر باشد در حین وجوب .یعنی مکلف باید در ساعت ۷ صبح قادر به انجام نماز ظهر باشد در حالی چنین قدرتی ندارد .

- ❖ **کبری** : قدرت مکلف بر انجام واجب در زمان وجوب ، در واجب معلق منتفی است
- ❖ **نتیجه** : شرط وجوب و تکلیف در واجب معلق منتفی است .

جواب صاحب کفایه به اشکال :

این اشکال وارد نیست زیرا صغری باطل است . یعنی این که شرط وجوب ، قدرت مکلف بر انجام واجب در زمان وجوب است ، باطل است . زیرا :

- ❖ **صغری** : شرط وجوب و تکلیف ، قدرت مکلف بر انجام واجب در زمان واجب است
- ❖ **کبری** : قدرت مکلف بر انجام واجب در زمان واجب در واجب معلق موجود است
- ❖ **نتیجه** : شرط وجوب و تکلیف ، در واجب معلق موجود است ولی به نحو شرط متاخر .

یعنی این که الان که ساعت ۷ صبح شارع فرض بودن وقت می کند و با این فرض که وقت هست نماز ظهر را واجب می کند . دخلو وقت آینده است اما فرض دخول وقت الان است لذا می شود شرط مقارن .

- **اشکال ششم** : این اشکال یک مقدمه دارد که آن را بیان می کنیم بعد اصل اشکال را بیان می کنیم
- ❖ **مقدمه** : ما یک مقدماتی داریم به نام مقدمات مفوته . مقدمات مفوته به آن مقدماتی گفته می شود که هنوز ذی المقدمه واجب نشده انجام این ها واجب است زیرا اگر مقدمات قبل انجام نگیرد سبب می شود که ذی المقدمه در زمان خودش فوت بشود .

مثال اول : مثلا یک شخصی قصدش این است که روز ، روزه بگیرد و شب هم جناب دارد . تا قبل از اذان صبح غسل بر او واجب است . غسل مقدمه ی صوم است و واجب است با این که قبل از نماز صبح روزه واجب نیست . حالا اگر غسل را قبل از دخول وقت ، انجام ندهد صومش فوت می شود زیرا نمی تواند داخل وقت غسل بکند زیرا در این صورت روزه اش باطل می شود .

مثال دوم : یا مثلا فرض کنید دو ماه دیگر موسم حج است و حج هنوز واجب نیست . قطع مسافت مقدمه ی حج است . این جا ذی المقدمه هنوز واجب نیست اما مقدمه اش که قطع مسافت باشد واجب است زیرا اگر قطع مسافت نکنید سبب می شود که در ایام ذی الحجه به حج نرسید و حج از دست شما فوت شود

این مقدمات مفوته با آن قاعده ی عقلی که می گفت وجوب مقدمه تابع وجوب ذی المقدمه است تنافی دارد زیرا این قاعده می گوید اول باید ذی المقدمه واجب بشود تا مقدمه اش بشود واجب . حالا هر کسی به این اشکال جوابی داده است . صاحب فصول با اختراع واجب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

معلق به این اشکال جواب داده است . یعنی این طور جواب داده است که هنوز که موسم حج فرا نرسیده حج واجب است در نتیجه مقدمه اش هم می شود واجب .

❖ **اصل اشکال :**

تعریفی که صاحب فصول برای واجب معلق کرد باطل است . قبلا صاحب فصول واجب معلق را این طور تعریف کرد : به واجبی گفته می شود که وجوب فعلی است (الان وجوب الان هست) اما واجب استقبالی یعنی واجب معلق است بر یک امری که مقدور مکلف نیست .

صاحب کفایه می فرماید این تعریف باطل است و در این تعریف نباید واجب را متوقف بر امر غیر مقدور بدانید بلکه باید واجب معلق را این طور تعریف کنید : الوجوب فعلی (وجوب در حال حاضر هست) اما واجب یا متوقف بر یک امر غیر مقدور است (مثل دخول وقت) یا متوقف بر امر مقدور است (مثل این که یک ماه دیگر مکلف می شود مستطیع و دو ماه دیگر موسم حج می رسد . صاحب فصول می رسد همین الان حج واجب است اما حج که واجب است متوقف است بر یک امری (استطاعت) که این امر مقدور مکلف است . برو تلاش بکن مستطیع بشوی)

چرا باید تعمیم بدهد ؟ زیرا صاحب فصول با این تعمیم هم به هدفش می رسد . هدف صاحب فصول رفع مشکل از مقدمات مفوته است و با این تعمیم هم رفع مشکل می شود .

نکته : صاحب کفایه از این مشکل که در مقدمات مفوته داریم به نحو شرط متاخر جواب می دهد . صاحب کفایه می فرماید شارع مقدس همین الان فرض موسم حج و فرض استطاعت می کند و با این فرض که الان موسم حج است و استطاعت هست ، حج را بر مکلف می کند واجب در نتیجه مقدمه ی حج هم می شود واجب . پس طبق کلام صاحب فصول و صاحب کفایه الان وجوب حج هست اما طبق نظر صاحب فصول وجوب حج به نحو وجوب معلق است اما بنابر نظر صاحب کفایه وجوب مشروط است به شکل شرط متاخر .

ضرورة (علت برای انکر) **أن المعلق بما فسره** (بخاطر این که معلق با آن معنایی که تفسیر کرد صاحب فصول آن معلق را – یعنی معلق طبق معنای صاحب فصول) **یکون من المشروط بما اختار له من المعنی** (می باشد معلق ، از واجب مشروط به آن معنایی که اختیار کرده است شیخ برای ان مشروط – یعنی معلق فصولی عین مشروط شیخی است در نتیجه تقسیم اول ما را بی نیاز می کند از تقسیم دوم) **علی ذلک** (بیان متقدم در بیان شیخ) **کما هو واضح** (همان طور که این یکی بودن (معلق فصول با مشروط شیخی) روشن است) **حیث لا یکون** (به دلیل این که نمی باشد) **حینئذ** (در این هنگام : تفسیر مشروط به تقید ماده یعنی مشروط را تفسیر کردیم به تقید ماده) **هناک** (در واجبات) **معنی آخر معقول** (یک معنایی دیگری که تصور بشود یعنی برای معلق صاحب فصول یک معنای دیگری غیر از معنی ما برای واجب مشروط

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

، تصور نمی شود) **کان هو المعلق المقابل للمشروط** (که باشد آن معنی دیگر ، معلق که در مقابل مشروط است ، چنین معنایی وجود ندارد)

و (اشکال صاحب کفایه به شیخ انصاری) **من هنا** (که مشروط شیخ همان معلق فصول است) **انقدح أنه فی الحقیقة** (روشن می شود که شیخ در حقیقت) **إنما أنکر الواجب المشروط بالمعنی الذی یکون هو ظاهر المشهور و القواعد العربیة** (انکار کرده است واجب مشروط را با آن معنایی که می باشد ظاهر مشهور و قواعد عربیه – نکته : این صاحب کفایه نمی خواهد بگوید این شیخ که دارد اشکال می گیرد به صاب فصول داخل این اشکال ، اشکال بر مشهور خوابیده است . این را نمی خواهد بگوید بلکه می خواهد بگوید شیخ انصاری اشکال دارد اما این اشکالش در واقع به مشهور است نه صاحب فصول) **لا الواجب المعلق بالتفسیر المذکور** (انکار نکرده است شیخ ، واجب معلق را با تفسیری که ذکر شد یعنی تفسیر صاحب فصول)

و حیث قد عرفت بما لا مزید علیه (و زیرا شناختی تو به آن چیزی که زائد بر آن نیست (یعنی هر چیزی که بود را گفتیم)) **إمکان رجوع الشرط إلی الهیئة** (ممکن می باشد رجوع کردن شرط به هیات) **کما هو ظاهر المشهور** (همان طور که رجوع شرط به هیات ظاهر مشهور و قواعد عربیه است) **و ظاهر القواعد فلا یکون مجال لإنکاره علیه** (پس مجالی نمی باشد برای انکار کردن شیخ بر فصول)

نعم (دو اشکال صاحب کفایه بر صاحب فصول) **یمکن أن یقال إنه لا وقع لهذا التقسیم** (نیست وقوعی برای این تقسیم یعنی تقسیم واقع نشده و صحیح نیست) **لأنه** (اشکال اول) **بکلا قسمیه من المطلق المقابل للمشروط** (زیرا این تقسیم با هردو قسمش (معلق و منجز) از اقسام مطلقی است که مقابل مشروط است نه از اقسام واجب) **و** (اشکال دوم – صاحب فصول دنبال وجوب مقدمه است یعنی می خواهد یک کاری کند که مقدمه بشود واجب . این وجوب مقدمه . صاحب کفایه می فرماید این وجوب مقدمه باید اثر ما به الامتیاز واجب معلق باشد (آینده بودن واجب) و حال آنکه اثر ما به الامتیاز نیست بلکه اثر ما به الاشتراک (فعلی بودن وجوب) است یعنی این تقسیم در صورتی ثمره دارد که این دو قسم در آن اثر (وجوب مقدمه) فرق داشته باشند و حال انکه فرق ندارند و هردو قسم ما را به وجوب مقدمه که اثر باشد می رسانند پس این تقسیم فائده ندارد) **خصوصیة کونه حالیا أو استقبالیا** (و خصوصیت این که واجب حالی است (در منجز) یا استقبالی (در معلق) است) **لا توجبه** (موجب نمی شود این تقسیم را) **ما لم توجب الاختلاف فی المهم** (مادامی که موجب نشود این خصوصیت اختلاف را در غرض – غرض وجوب مقدمه است) **و إلا** (اگر هر خصوصیت موجب تقسیم بشود) **لکثر تقسیماته لکثرة الخصوصیات** (قطعا زیاد می شود تقسیمات واجب به دلیل زیاد بودن خصوصیات) **و** (می خواهد بگوید خصوصیت حالی یا استقبالی بودن زمانی موجب تقسیم می شود که موجب اختلاف در آن نکته باشد که مورد نظر است در حالی که اختلافی در آن نکته نیست) **لا اختلاف فیه فإن ما رتبه علیه** (چیزی که مترتب کرده است صاحب فصول آن چیز را بر معلق) **من وجوب المقدمة فعلا** (از وجوب فعلی مقدمه) **کما یأتی** (همان طور که می آید) **إنما هو** (این ما

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

رتب) **من أثر إطلاق وجوبه** (از آثار مطلق بودن وجوب و حالی بودن وجوب است نه از آثار استقبالی بودن واجب) **و حالیته لا من استقبالیة الواجب فافهم** (که کلام صاحب فصول فائده دارد)

الإشکال علی الواجب المعلق و دفعه

ثم إنه ربما حکی عن بعض أهل النظر (چه بسا حکایت شده است از بعضی از اهل دقت – محقق نهاوندی) **من أهل العصر إشکال فی الواجب المعلق** (اشکالی در واجب معلق) **و هو** (و آن اشکال) **أن الطلب و الإیجاب** (طلب و ایجاب در تشریعیات در مقابل اراده ی در تکوینیات است – در قابل اراده ای است که حرکت می دهد عضلات را به سمت مراد) **إنما یکون بإزاء الإرادة المحرکة للعضلات نحو المراد فکما لا تکاد تکون الإرادة منفکة عن المراد** (پس همان طور که نمی باشد اراده منفک از مراد در تکوینیات) **فلیکن الإیجاب غیر منفک عما یتعلق به** (پس باید بوده باشد ایجاب غیر منفک از چیزی که تعلق گرفته است ایجاب به آن چیز) **فکیف یتعلق بأمر استقبالی** (پس چگونه تعلق می گیرد ایجاب به یک امر استقبالی) **فلا یکاد یصح الطلب و البعث فعلا** (پس صحیح نمی باشد طلب و بعث فعلی به سوی یک چیز متاخر) **نحو أمر متأخر**

نوار ۱۳۹ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – اشکال صاحب کفایه به اشکال محقق نهاوندی بر تفصیل صاحب فصول – بیان منشا توهم محقق نهاوندی و اشکال بر آن

مطالب این نوار در جلسه قبل پیاده شده است .

قلت فیه (در این کلام محقق نهاوندی است این اشکال) **أن الإرادة تتعلق بأمر متأخر استقبالی کما تتعلق بأمر حالی** (اراده تکوینیه تعلق می گیرد به امر متاخر آینده همان طور که تعلق می گیرد به امر فعلی) **و هو أوضح من أن یخفی علی عاقل فضلا** (و این تعلق اراده به امر متاخر استقبالی ، واضح تر است از این که مخفی بشود بر انسان عاقل چه برسد از انسان فاضل) **عن فاضل ضرورة** (علت برای تتعلف بامر متاخر) **أن تحمل المشاق فی تحصیل المقدمات** (گاهی مقصود اصلی مقدماتی دارد یا مسافتش دور است . چه چیزی سبب شده است که شما به سمت انجام مقدمات بروید ؟ آن اراده ای که تعلق گرفته است به آن امر متاخر استقبالی – زیرا تحمل کردن سختی در بدست آوردن مقدمات) **فیما إذا کان المقصود بعید المسافة و کثیر المئونة** (در جایی که بوده باشد مراد اصلی ، مسافتش دور یا هزینه اش زیاد باشد) **لیس** (نیست تحمل مشقت) **إلا لأجل تعلق إرادته به** (مگر بخاطر این که تعلق گرفته است اراده ی مرید به آن مقصود) **و کونه مریدا له** (بخاطر این است که آن مرید اراده دارد ان مقصود را) **قاصدا إیاه** (قصد دارد مقصود را) **لا یکاد یحمله علی التحمل إلا ذلک** (وادار نمی کند مرید را بر تحمل مقدمات جز تعلق اراده به مقصود اصلی) **و** (نکته – منشا توهم محقق نهاوندی) **لعل الذی أوقعه فی الغلط** (ممتنع بودن انفکاک اراده از مراد) **ما قرع سمعه** (شاید چیزی که انداخته است محقق نهاوندی را در اشتباه ، چیزی است که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

کوبیده است گوش ایشان را) **من تعریف الإرادة بالشوق المؤکد المحرک للعضلات نحو المراد** (از تعریف اراده به شوق موکدی که به حرکت در می آورد عضلات را به سمت مراد) **و توهم أن تحریکها نحو المتأخر مما لا یکاد** (توهم این است که حرکت کردن عضلات به سمت متاخر از چیزی است که ممکن نیست)

نوار ۱۴۰ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – ادامه ی اشکال اول صاحب کفایه به محقق نهاوندی و اشکال دوم صاحب کفایه

مطالب این جلسه در نوار ۱۳۸ پیاده شده است

و قد غفل (به تحقیق غفلت کرده است محقق نهاوندی) **عن أن کونه محرکا نحوه یختلف حسب اختلافه** (می خواهد بگوید تحریک گاهی اصلی است و گاهی تبعی است زیرا مراد گاهی اصلی است و گاهی تبعی است – از این که بودن اراده ، محرک به سمت مراد ، این محرک بودن اراده مختلف می باشد بر حسب مختلف بودن مراد) **فی کونه** (متعلق به اختلاف) **مما لا مئونة له** (در این که مراد از آن چیزهایی است که نیست مئونه ای برایش یعنی مقدمه ندارد) **کحرکة نفس العضلات** (مثل حرکت دادن خود عضلات – اگر شما همین الان اراده بکنید که عضلاتتان را تحریک کنید این جا تحریک ، تحریک اصلی است) **أو مما له مئونة** (یا این که مراد از آن چیزهایی است که برای آن چیز مئونه است و مقدمات کم یا زیاد است) **و مقدمات قلیلة أو کثیرة فحرکة العضلات** (پس حرکت عضلا تیک مرتبه خودش مقصود اصلی است و گاهی مقدمه است برای مقصود اصلی – پس حرکت عضلات اعم است از این که باشد خود آن حرکت مقصود یا مقدمه باشد برای مقصود) **تکون أعم من أن تکون بنفسها مقصودة أو مقدمة له و** (جامع بین هردو این است که در هر دو دارید به سمت مقصود می روید لکن در اولی خودش مقصود است اما در دومی در راستای مقصود است) **الجامع** [۹۰] (جامع بین دو حرکت) **أن یکون نحو المقصود** (این است که می باشد شوق به سمت مقصود – که این مقصود دو حالت دارد) **بل** (اشکال دوم به منشا توهم) **مرادهم من هذا الوصف** (محرک للعضلات) **فی تعریف الإرادة** (مراد علما از وصف محرک در تعریف اراده – چرا این محرک در تعریف اراده اخذ شده است ؟ می خواهد بگوید به هر شوقی اراده گفته نمی شود . به ان مرتبه ی شدیده و اکیده شوق گفته می شود که شانیت تحریک عضلات را دارد و این معنایش این است که گاهی اراده هست ولی مراد نیست) **بیان مرتبة الشوق الذی یکون هو الإرادة** (بیان کردن آن مرتبه و فرد از شوق است که می باشد آن مرتبه ، اراده – یعنی به هر شوقی اراده گفته نمی شود بلکه به مرتبه ی خاصی از شوق) **و إن لم یکن هناک فعلا** (اگر چه نباشد در این جا در حال اراده ، تحریکی – اشاره به تحریک شانی دارد) **تحریک لکون المراد و ما اشتاق إلیه کمال الاشتیاق أمرا استقبالیا** (بخاطر این که مراد و چیزی که اشتیاق پیدا کرده است انسان به ان چیز به کمال اشتیاق یک امر استقبالی است که احتیاجی به آماده کردن مئونه و مقدمه ندارد) **غیر محتاج إلی تهیئة مئونة أو تمهید مقدمة ضرورة** (علت برای هو الاراده و ان لم یکن .. می

---

[۹۰] این جا مرحوم حکیم یک اشکال دارد . رجوع کنید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

خواهد بگوید قوام اراده به تحریک فعلی نیست زیرا انسان گاهی اشتیاقش به آن مراد بی مقدمه خیلی بیشتر است . شوق و اراده هست اما تحریک فعلی نیست .) **أن شوقه إليه** (بخاطر این که شوق انسان به امر استقبالی) **ربما يكون أشد من الشوق المحرک فعلا نحو أمر حالی أو استقبالی** (چه بسا شدید تر است از شوق محرک فعلی به سمت امر حالی یا استقبالی ای که نیازمند می باشد به محرک فعلی) **محتاج إلى ذلک** (تحریک فعلی) .

هذا (اشکال دوم به منشا توهم) **مع أنه لا يكاد يتعلق البعث إلا بأمر متأخر عن زمان البعث** (تعلق نمی گیرد بعث تشریعی مگر به امری که متاخر است از زمان بعث) **ضرورة أن البعث إنما يكون لإحداث الداعی للمكلف إلى المكلف به** (به دلیل این که بعث همانا می باشد بعث برای ایجاد انگیزه برای مکلف به سمت مکلف به و مامور به) **بأن** (بیان داعی) **يتصوره** (به این که تصور کند مکلف ، مکلف به را) **بما يترتب عليه من المثوبة** (با آن چه که مترتب می شود بر مکلف به از ثواب در صورت انجام مکلف به) **و على تركه من العقوبة** (و ان چه که مترتب می شود بر ترک مکلف به از عقاب) **و لا يكاد يكون هذا إلا بعد البعث بزمان** (و نمی باشد احداث داعی مگر بعد از بعث با گذشت زمانی) **فلا محالة يكون البعث نحو أمر متأخر عنه بالزمان** (پس به ناچار می باشد بعث به سمت امر متاخر از بعث به یک زمانی) **و لا يتفاوت طوله و قصره** (و تفاوت نمی کند طول زمان یا کوتاهی زمان) **فيما هو ملاک الاستحالة و الإمكان فی نظر العقل الحاكم** (در چیزی که ان چیز ملاک محال بودن و ممکن بودن است در نظر عقلی که حکم است در) **فی هذا الباب و لعمری ما ذكرناه واضح** (قسم به زندگیم که آن چیزی که ذکر کردیم ما واضح است) **لا سترة عليه** (و پوششی نیست بر این ما ذکرناه) **و الإطناب** (و طول دادن مطلب بخاطر برداشتن مغالطه ای است که واقع شده است در ذهن بعضی از طلاب) **إنما هو لأجل رفع المغالطة الواقعة فی أذهان بعض الطلاب.**

نوار ۱۴۱ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – ادامه ی اشکالات بر واجب معلق – اشکال پنجم و ششم – بیان یک نکته

مطالب این نوار در ۱۳۸ پیاده شده است

و (اشکال پنجم بر واجب معلق) **ربما أشكل على المعلق** (چه بسا اشکال شده است بر واجب معلق) **أيضا** (مثل اشکالات قبل) **بعدم القدرة على المكلف به** (واجب – نماز ظهر) **فی حال البعث** (اشکال شده به قدرت نداشتن مکلف بر انجام مکلف به در حال بعث و وجوب) **مع أنها من الشرائط العامة** (با این که قدر بر انجام مکلف به از شرایط عامه تکلیف است)

و فيه أن الشرط إنما هو القدرة على الواجب فی زمانه (شرط می باشد آن شرط ، قدرت بر انجام واجب است در زمان خودش یعنی در زمان واجب) **لا فی زمان الإيجاب** (نه قدرت بر انجام واجب در زمان وجوب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **و التکلیف غایة الأمر** (می خواهد بگوید انی که شرط تکلیف است قدرت بر انجام تکلیف در زمان واجب است به شکل شرط متاخر) **یکون من باب الشرط المتأخر** (نهایت امر می باشد قدرت از باب شرط متاخر) **و قد عرفت بما لا مزید علیه** (به تحقیق شناختی تو به مقداری که نیست اضافه ای بر آن مقدار) **أنه کالمقارن** (شرط متاخر مقل شرط مقارن است زیرا آن چیزی که شرط است دخول خارجی وقت نیست بلکه فرض و تصور دخول وقت شرط است) **من غیر انخرام للقاعدة العقلیة** (ما یک قانون عقلی داریم که علت باید با تمامی اجزائش از حیث رتبه مقدم بر معلول باشد و باید مقارن با معلول باشد از حیث زمان . حالا در مثال ما معلول وجوب حج است . بنابراین علت وجوب با تمامی اجزائش باید مقارن با وجوب باشد . یکی از اجزاء علت ، دخول وقت حج است . اگر مراد از دخول وقت خارجی باشد ما دچار مشکل می شویم زیرا این دخول خارجی وقت بعد است با این که معلولش قبل است . با این کلام صاحب کفایه این اشکال هم بر طرف می شود زیرا دخول خارجی وقت شرط نیست بلکه فرض و تصور آن شرط است و تصور مقارن با وجوب است) **أصلا فراجع.**

ثم (اشکال ششم بر واجب معلق) **لا وجه لتخصیص المعلق** (سپس وجهی نیست برای اختصاص دادن و منحصر کردن واجب معلق) **بما یتوقف حصوله علی أمر غیر مقدور** (به واجبی که متوقف می شود حاصل شدن آن واجب بر یک امر غیر مقدور) **بل ینبغی تعمیمه إلی أمر مقدور** (بلکه سزاوار است تعمیم دادن آن امر به امر مقدور متاخر مثل استطاعت) **متأخر أخذ علی نحو یکون موردا للتکلیف و یترشح علیه الوجوب من الواجب** (امر متاخری (استطاعت) که اخذ شده است به صورتی که می باشد مورد برای تکلیف (یعنی واجب التحصیل است) و ترشح نمی کند بر آن امر متاخر ، وجوب از واجب (حج)) **أو لا** (**لعدم** (علت برای لاوجه لتخصیص – زیرا صاحب فصول با تعمیم هم به هدفش می رسد) **تفاوت فیما یهمه** (به دلیل تفاوت نداشتن در چیزی که مهم می باشد صاحب فصول را) **من وجوب تحصیل المقدمات التی لا یکاد یقدر علیها فی زمان الواجب** (از واجب بودن بدست آوردن مقدماتی که قادر نیست مکلف بر انجام آن مقدمات در زمان واجب) **علی المعلق** (متعلق به وجوب – بنابر واجب معلق واجب است تحصیل مقدمات) **دون المشروط** (نه طبق مشروط – یعنی طبق واجب مشروط تحصیل مقدمات واجب نیست زیرا هنوز استطاعت نیامده تا حج بشود واجب در نتیجه مقدمه اش واجب بشود) **لثبوت** (علت برای وجوب تحصیل مقدمات بنابر واجب معلق) **الوجوب الحالی فیه** (زیرا ثابت است وجوب فعلی در واجب معلق) **فیترشح منه الوجوب علی المقدمة** (پس ترشح می کند از واجب معلق ، وجوب بر مقدمه) **بناء علی الملازمة** (بنابر ملازمه ی بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه) **دونه** (نه بنابر واجب مشروط) **لعدم ثبوته فیه إلا بعد الشرط** (به دلیل ثابت نبودن وجوب فعلی در واجب مشروط مگر بعد از شرط)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۴۲ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – تنبیه : زمان فعلی شدن وجوب مقدمه ، شرایط واجب شدن مقدمه الوجود

بر فرض قائل بشویم که مقدمه ی واجب ، واجب است ، این جا دو بحث مطرح می شود :

- **بحث اول** : چه موقع وجوب مقدمه ، فعلی می شود ؟ زمانی که وجوب ذی المقدمه فعلی بشود . گر ذی المقدمه بالفعل واجب بود به تبع وجوب ذی المقدمه ، مقدمه اش هم بالفعل واجب می شود .

مثال اول (مشروط به شرط متاخر) : مکلف یک ماه دیگر مستطیع می شود و دو ماه دیگر موسم حج می شود . شارع الان استطاعت بعدی را فرض می کند یعنی فرض می کند که استطاعت بعدی می آید و با این فرض الان حج را واجب می کند . الان که حج واجب باشد به تبع وجوب حج ، قطع مسافت هم واجب می شود .

مثال دوم (مثال برای واجب منجز) : همین الان اذان ظهر می گویند . الان نماز ظهر واجب است . و انجام نماز هم صحیح است زیرا دخول وقت هم مقدمه الوجوب و هم مقدمه الوجود است . یعنی دخول وقت هم شرط وجوب است و هم شرط وجود است . وقتی که نماز ظهر واجب شد ، وضو هم که مقدمه اش است می شود واجب .

مثال سوم (مثال برای واجب معلق) : یک ماه دیگر مکلف مستطیع می شود اما الان حج واجب است زیرا صاحب فصول می فرماید استطاعت شرط وجوب نیست بلکه شرط واجب است . وقتی حج واجب بود به تبعش قطع مسافت هم می شود واجب .

۳ مثال زدم . این ۳ تا در یک چیز اشتراک دارند و ان این است که در هر ۳ مورد ، وجوب فعلی است و وقتی وجوب فعلی بود ، مقدمه اش هم بالفعل واجب خواهد بود

- **بحث دوم** :

سوال : مقدمه الوجود با چه شرایطی واجب می شود ؟

به چیزی مقدمه الوجود گفته می شود که انجام واجب متوقف بر آن است نه وجوب واجب . مثل وضو که نسبت به صلاه ، مقدمه الوجود است و مقدمه الوجوب نیست . یعنی انجام صحیح نماز متوقف بر وضو است نه وجوب نماز .

جواب : با ۳ شرط ، مقدمه الوجود می شود واجب :

- **شرط اول** : این مقدمه الوجود ، مقدمه الوجوب نباشد . بعضی از مقدمه الوجود ها هستند که مقدمه الوجوب نیستند مثل وضو نسبت به نماز لکن برخی از مقدمه الوجود ها هستند که مقدمه الوجوب هم هستند مثل استطاعت که هم وجوب حج بر آن متوقف است و هم انجام حج . خلاصه ی این شرط این است که مثل استطاعت نباشد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **شرط دوم :** این مقدمه الوجود به صورت عنوان برای مکلف نباشد . بعضی مواقع در دلیل این طور آمده : المستطیع یجب علیه الحج . الان استطاعت مقدمه الوجود هست اما در این دلیل عنوان قرار گرفته برای مکلف . در این صورت مقدمه الوجود واجب نیست . یا مثل المسافر یقصر ، سفر مقدمه ی قصر است آنهم مقدمه الوجود یعنی قصر باید بعد از سفر انجام شود . لکن این مقدمه الوجوب در این جا برای مکلف عنوان قرار گرفته است لذا واجب نیست
- **شرط سوم :** این مقدمه الوجود ، وجود اتفاقی او دخیل در واجب نباشد . مثل استطاعت که مقدمه الوجود حج است ولی وجود اتفاقی او دخیل در حج است یعنی شارع فرموده اگر استطاعت خود به خود حاصل بشود ، حج بر شما واجب می شود . بر شما واجب نیست که تلاش کنید تا مستطیع بشوید تا حج بر شما واجب بشود . بنابراین این مقدمه هم واجب نیست .

نتیجه : اگر مقدمه الوجود ، مقدمه الوجوب بود یا عنوان برای مکلف بود یا وجود اتفاقی آن دخیل در واجب بود ، این مقدمه الوجود از باب مقدمه ی الواجب ، واجب نمی شود زیرا قبل از این که مقدمه بیاید (استطاعت) ذی المقدمه واجب نیست (حج واجب نیست) و بعد از این که مقدمه آمد ، معقول نیست که مقدمه واجب بشود زیرا می شود طلب الحاصل .

نعم (نکته – استدراک از دونه لعدم ثبوته فیه الا بعد الشرط است ، ما قبلا عرض کردیم که در واجب مشروط الان مقدمه واجب نیست نعم که مقدمه بنابر واجب مشروط هم می شود واجب لکن مشروط به شرط متاخر) **لو کان الشرط علی نحو الشرط المتأخر** (بله اگر بوده باشد شرط (استطاعت) به صورت شرط متاخر) **و فرض وجوده** (و فرض شود وجود ان شرط در ظرفش – ظرف استطاعت یک ماه دیگری است اما فرض الان است یعنی شارع الان فرض می کند که استطاعت در زمان خودش به وجود می آید) **کان الوجوب المشروط به حالیا** (می باشد وجوب (وجوب حج) مشروط به شرط تاخر ، فعلی یعنی وجوب حج می شود فعلی) **أیضا** (مثل واجب معلق) **فیکون وجوب سائر المقدمات الوجودیة للواجب أیضا** (مثل وجوب خود واجب) **حالیا** (پس می باشد وجوب سایر مقدمات وجودیه (قطع مسافت) برای واجب حالی و بالفعل مثل وجوب خود واجب) **و لیس الفرق بینه و بین المعلق** (و نیست فرقی بین واجب مشروط و بین واجب معلق) **حینئذ** (در این هنگامی که شرط به نحو شرط متاخر بود) **إلا کونه** (مگر این که وجوب) **مرتبطا بالشرط** (مرتبط می باشد به شرط – در واجب مشروط) **بخلافه** (وجوب در واجب معلق) **و إن ارتبط به الواجب** (هرچند مرتبط می باشد به شرط ، واجب (حج))

تنبیه : وجوه دفع الإشکال فی فعلیة وجوب المقدمة قبل ذیها

قد انقدح من مطاوی ما ذکرناه (به تحقیق روشن شد از اثناء مطالبی که ما ذکر کردیم آن مطالب را) **أن المناط فی فعلیة وجوب المقدمة الوجودیة** (معیار در فعلی شدن وجوب مقدمه ی وجودیه) **و کونه فی**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الحال (و بودن آن وجوب مقدمه فی الحال یعنی در حال حاضر یعنی فعلی بشود) **بحیث یجب علی المکلف تحصیلها** (به گونه ای که واجب باشد بر مکلف ، بدست آوردن مقدمه ی وجودیه) **هو فعلیة وجوب ذیها** (خبر ان المناط ، آن مناط فعلی شدن وجوب ذی المقدمه است) **و لو کان أمرا استقبالیا** (هرچند آن ذی المقدمه امر استقبالی باشد یعنی ذی المقدمه در آینده انجام می گیرد) **کالصوم فی الغد** (مثل روزه در فردا که مقدمه اش غسل است) **و المناسک فی الموسم** (و مناسک در موسم حج که مقدمه اش قطع مسافت است) **کان وجوبه مشروطا بشرط موجود أخذ فیه** (می باشد وجوب ذی المقدمه مشروط به شرطی که موجود است (در ظرف خودش) که اخذ شده است آن شرط در آن وجوب ولو به نحو متاخر) **و لو متأخرا أو مطلقا** (عطف بر مشروطا یعنی وجوب ذی المقدمه مطلق باشد نه مشروط) **منجزا کان** (وجوب ذی المقدمه منجز باشد یا معلق) **أو معلقا فیما** (بحث دوم) **إذا لم تکن مقدمة للوجوب** (شرط اول - در جایی که نبوده باشد مقدمه وجودیه ، مقدمه برای وجوب) **أیضا** (همان طور که مقدمه الوجود است)

نوار ۱۴۳ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – شروع بحث مقدمات مفوته

أو (عطف بر مقدمتا - این مقدمه الوجود به یک گونه ای نباشد که واجب التحصیل بودنش محال باشد ، این یعنی عنوان برای مکلف نباشد یا حصول اتفاقی اش قید واجب باشد) **مأخوذة فی الواجب علی نحو یستحیل أن تکون موردا للتکلیف** (در زمانی که نباشد آن مقدمه ماخوذ در واجب به نحوی که محال باشد این که بوده باشد آن مقدمه ، مورد برای تکلیف) **کما** (شرط دوم – دو مورد مثال بزنید که مقدمه الوجود نمی تواند از باب مقدمه الواجب بشود واجب التحصیل : مورد اول : عنوان باشد برای مکلف یعنی شرط دوم . مورد دوم : وجود اتفاقی او شرط واجب باشد که شرط سوم است – این دارد دو مصداق برای ماخوذتا دارد بیان می کند که اشاره به شرط دوم و سوم است) **إذا** (شرط دوم) **أخذ عنوانا للمکلف** (همان طوری که اگر اخذ شود مقدمه عنوان برای مکلف) **کالمسافر و الحاضر و المستطیع إلی غیر ذلک أو** (شرط سوم) **جعل الفعل المقید باتفاق حصوله و تقدیر وجوده بلا اختیار** (یا زمانی که قرار داده شود فعلی (حج) که مقید است به این که اتفاق بیافتد حاصل شدن شرط (استطاعت) و فرض وجود پیدا کردن شرط بدون اختیار مکلف – مثل استطاعت از راه هدیه یا ارث) **أو باختیاره** (یا با اختیار مکلف مثل استطاعت پیدا کردن از طرق کار کردن) **موردا للتکلیف ضرورة** (می خواهد علت بیاورد برای این ۳ شرط) **أنه لو کان مقدمة الوجوب** (مقدمه الوجود اگر بوده باشد مقدمه الوجوب) **أیضا** (همان طور که مقدمه الوجود است) **لا یکاد** (علت شرط اول) **یکون هناک** (در ذی المقدمه) **وجوب إلا بعد حصوله** (نمی باشد در ذی المقدمه وجوبی مگر بعد از حاصل شدن مقدمه الوجوب) **و بعد الحصول یکون وجوبه طلب المحال** (و بعد از حاصل شدن مقدمه الوجوب می باشد وجوب آن مقدمه الوجوب ، طلب الحاصل که محال است) **کما** (علت شرط دوم و سوم) **أنه** (همان طور که مقدمه الوجود) **إذا أخذ علی أحد النحوین** (هنگامی که اخذ بشود به یکی از دو نحو یعنی یا عنوان باشد یا وجود اتفاقی آن شرط باشد) **یکون کذلک** (می باشد وجوب مقدمه ، طلبا للحاصل) **فلو لم یحصل** (اگر حاصل نباشد مقدمه – مقدمه ای که عنوان است یا وجود اتفاقی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

او قید واجب است) **لما کان الفعل موردا للتکلیف** (هر آینه نمی باشد ذی المقدمه مورد برای تکلیف) **و مع حصوله** (و با حاصل شدن مقدمه) **لا یکاد یصح تعلقه به** (صحیح نمی باشد تعلق گرفتن تکلیف به مقدمه) **فافهم**

اشکال : اجماع قائم شده بر این که انجام بعضی از مقدمات قبل از واجب شدن ذی المقدمه لازم است . قبل از این که اذان صبح بگویند بالاجماع غسل لازم است . در حالی که وجوب مقدمه ، تابع و معلول وجوب ذی المقدمه است . اشکال این است که چگونه معلول مقدم بر علت شده است ؟

جواب : با التزام به واجب معلق یا واجب مشروط شیخ انصاری یا واجب مشروط به شرط متاخر یا قائل شدن به وجوب نفسی تهیائی مقدمه از این اشکال جواب داده شده است .

إذا عرفت ذلک (زمانی که شناختی تو ، این تنبیه را) **فقد عرفت أنه لا إشکال أصلا فی لزوم الإتیان بالمقدمۀ قبل زمان الواجب** (اشکالی نیست اصلا در لازم بودن انجام دادن مقدمه قبل از زمان واجب) **إذا لم یقدر علیه بعد زمانه** (هنگامی که مقدور نمی باشد بر انجام مقدمه بعد از زمان واجب) **فیما** (متعلق به لزوم الاتیان – اتیان به مقدمه واجب است اگر وجوب ذی المقدمه فعلی بشود – قبل از اذان صبح در چه صورتی وجوب صوم می شود فعلی ؟ صوم واجب معلق باشد یا قائل به مشروط شیخ انصاری باشد یا مشروط به شرط متاخر باشد) **کان وجوبه حالیا** (در زمانی که باشد وجوب واجب ، بالفعل) **مطلقا** (می خواهد بگوید فعلی و حالی شدن وجوب واجب به هر نحوی که می خواهد باشد ، به نحو واجب معلق باشد یا به نحو واجب مشروط شیخ باشد یا واجب مشروط به شرط متاخر باشد) **و لو کان مشروطا بشرط متأخر کان معلوم الوجود فیما بعد** (اگر چه بوده باشد آن واجب مشروط به یک شرط متاخری که می باشد این شرط معلوم الوجود یعنی یقین داریم که این شرط وجود پیدا می کند بعدا) **کما لا یخفی ضرورۀ** (علت برای لا اشکال – اگر قبل از اذان صبح وجوب صوم فعلی شد وجوب غسل هم فعلی می شود) **فعلیۀ وجوبه و تنجزه** (زیرا بدیهی است که فعلی شده است وجوب واجب یعنی صوم و منجز شده است وجوب واجب) **بالقدرۀ علیه** (به سبب قدرت پیدا کردن به انجام دادن واجب) **بتمهید مقدمته** (با آماده کردن مقدمه اش) **فیترشح منه الوجوب علیها علی الملازمۀ** (پس ترشح می کند از واجب ، وجوبی بر مقدمه بنابر قائل شدن به ملازمه) **و لا یلزم منه** (لازم نمی آید از این وجوب مقدمه) **محذور وجوب المقدمۀ قبل وجوب ذیها** (محذور واجب شدن مقدمه قبل از وجوب ذی المقدمه – چرا این محذور دیگر پیش نمی آید ؟ زیرا وجوب ذی المقدمه فعلی شد) **و إنما اللازم الإتیان بها قبل الإتیان به** (و آن چیزی که لازم می آید ، انجام دادن مقدمه است قبل از انجام دادن ذی المقدمه) **بل لزوم الإتیان بها عقلا و لو لم نقل بالملازمۀ** (بلکه لازم بودن انجام دادن مقدمه عقلا هرچند قائل نشویم به ملازمه) **لا یحتاج إلی مزید بیان و مئونۀ برهان** (احتیاج ندارد به بیان اضافی و هزینه کردن برهان) **کالإتیان بسائر المقدمات فی زمان الواجب قبل إتیانه** (مثل انجام دادن سایر مقدمات در زمان واجب قبل از انجام دادن واجب – اذان ظهر را گفتند و

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نماز ظهر واجب می شود ولی هنوز که نماز ظهر را انجام ندادید باید وضو بگیرید . این جا هیچ مشکلی نیست)

فانقدح بذلک (روشن شد به وسیله ی مشروط به شرط متاخر) **أنه لا ینحصر التفصی عن هذه العویصة** (منحصر نمی باشد فرار کردن از این مشکل) **بالتعلق بالتعلیق** (به تمسک کردن به تعلیق – واجب معلق صاحب فصول) **أو بما یرجع إلیه** (یا به چیزی که رجوع می کند به تعلیق از قرار دادن شرط از قیود ماده در واجب مشروط) **من جعل الشرط من قیود المادة فی المشروط**

فانقدح بذلک (روشن شد با جواب ما – جواب ما : مشروط به شرط متاخر بود) **أنه لا إشکال فی الموارد التی یجب فی الشریعة** (اشکالی نیست در مواردی که واجب می باشد در شریعه) **الإتیان بالمقدمة قبل زمان الواجب** (انجام دادن مقدمه قبل از زمان واجب) **کالغسل فی اللیل فی شهر رمضان و غیره مما وجب علیه الصوم فی الغد**

إذ (علت برای لااشکال – یک برهان ان داریم و یک برهان لم . برهان ان : از معلول به علت می رسیم . اگر دلیل داشته باشیم که قبل از زمان واجب ، مقدمه واجب شده است از این وجوب مقدمه پی می بریم که ذی المقدمه هم واجب است . این جا از معلول به علت رسیدیم) **و یکشف به بطریق الإن** (زیرا کشف می شود به سبب وجوب مقدمه ، از طریق ان) **عن سبق وجوب الواجب** (از این که مقدم بوده است وجوب واجب و وجوب ذی المقدمه) **و إنما المتأخر هو زمان إتیانه** (و آن چیزی که متاخر است ، زمان انجام واجب است نه وجوب واجب) **و لا محذور فیه** (و نیست محذوری در این تاخر) **أصلا**

نوار ۱۴۴ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – اشکال و جواب – اقسام قیود

اگر کسی قائل بشود که قبل از وقت واجب ، ذی المقدمه واجب نیست مثلا کسی بگوید قبل از اذان ظهر ، نماز ظهر واجب نیست ، حالا آمدیم دلیل قائم شد که مقدمه واجب است . صاحب کفایه می فرماید این وجوب ، وجوب نفسی است و دیگر وجوب مقدمی نیست زیرا ذی المقدمه واجب نیست بنابراین وجوب مقدمه ، می شود وجوب نفسی ولو این وجوب نفسی یک وجوب نفسی تهیئی است یعنی این واجب شدن مقدمه مکلف را آماده می کند تا بعدا ذی المقدمه بر او واجب شود .

اشکال (این اشکال و جواب در مطارح آمده است – این اشکال ، اشکال بر شیخ انصاری و صاحب فصول است :)

- **صغری** : اگر قبل از وقت ، ذی المقدمه واجب باشد لازمه اش این است که تمامی مقدمات وجودیه ی ذی المقدمه هم واجب باشد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : اگر قبل از وقت ذی المقدمه واجب شد ، خب پس تمامی مقدمات وجودیه ی آن هم قبل از وقت واجب می شود . پس چرا شما می گوییم فقط آن مقدماتی که دلیل بر وجوبشان داریم واجب می شود ؟ چرا منحصر به این موارد می کنید ؟ باید به شکل کلی بیان کنید .

- **کبری** : واللازم باطل (واجب بودن تمامی مقدمات وجودیه ی ذی المقدمه قبل از وقت ، باطل است یعنی تمامی مقدمات وجودیه ی ذی المقدمه قبل از وقت واجب نیستند . هنوز وقت نماز ظهر نرسیده . شخصی ساتر عورت ندارد اما قدرت بر تحصیل ستر عورت دارد و مکلف هم می داند که اگر الان یعنی قبل از وقت ، دنبال ساتر نرود وقتی وقت فرا رسید قادر به تحصیل ستر عورت نیست . طبق نظر شیخ و صاحب فصول باید بگوییم در این صورت تحصیل ستر عورت واجب است در حالی که احدی از علما نمی گویند تحصیل ستر عورت واجب است . علما می گویند ستر واجب نیست بلکه وقتی که وقت فرا رسید نماز می خواند بدون ساتر)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

جواب : شیخ می فرماید در این که معیار در واجب شدن مقدمه چیست ، دو احتمال وجود دارد :

- **احتمال اول** : یحتمل معیار واجب شدن مقدمه ، قدرت بر مقدمه در وقت واجب باشد . یعنی اگر مکلف در وقت قادر بر مقدمه بود ، مقدمه بر او واجب است اما اگر در وقت قادر بر مقدمه نبود ، مقدمه بر او واجب نیست . طبق این احتمال آن مقدمات وجودیه (ستر عورت) بر مکلف واجب نیست زیرا معیار واجب شدن مقدمه ، قدرت بر مقدمه در وقت واجب است و فرض این است که این مکلف در وقت واجب قدرت بر مقدمه ندارد
- **احتمال دوم** : یحتمل معیار واجب شدن مقدمه ، قدرت بر مقدمه از زمان وجوب ذی المقدمه تا آخر وقت واجب باشد . یعنی اگر مکلف در این محدوده (از زمان وجوب ذی المقدمه تا اخر وقت واجب) قادر بر مقدمه بود ، تحصیل مقدمه بر او واجب است اما اگر قادر نبود ، تحصیل مقدمه بر او واجب نیست . مثلا مکلف ساعت ۹ صبح که ستر عورت ندارد اما قادر بر تحصیل ستر عورت است و می داند که اگر تحصیل ستر عورت نکند وقتی اذان ظهر شد دیگر قادر بر تحصیل ستر عورت نیست ، در این جا ستر عورت برای این فرد واجب است .

مطلب دوم : قیدی که در لسان دلیل می آید ، ۳ صورت دارد :

- **صورت اول** : یک مرتبه یقین داریم این قید ، قید واجب است یعنی اگر این قید هم نباشد وجوب هست اما واجب باید بعد از قید انجام بگیرد .
- **صورت دوم** : یک مرتبه یقین داریم این قید ، قید وجوب است . یعنی اگر قید نباشد وجوبی هم در کار نیست

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صورت سوم :** یک مرتبه در قید شک می کنیم که ایا قید وجوب است یا قید واجب است . حالا که قید وجوب بود ، ایا قید مقارن است یا متاخر است یا متقدم است ؟ یا اگر قید واجب بود ایا قید واجب التحصیل است یا واجب التحصیل نیست .
  می فرماید در مقام اثبات ، اگر دلیل داشتیم بر تعیین قید فبها و نعم المطلوب اما اگر دلیل نداشتیم باید رجوع کنیم به اصول عملیه .

و لو فرض العلم بعدم سبقه (اگر فرض بشود علم به سابق نبودن وجوب ذی المقدمه قبل از آمدن وقت یعنی اول باید وقت بیاید تا ذی المقدمه بشود واجب) **لاستحالة اتصاف مقدمته بالوجوب الغیری** (قطعا محال می باشد متصف شدن مقدمه ی واجب به وجوب غیری زیرا ذی المقدمه هنوز واجب نیست) **فلو نهض دلیل علی وجوبها** (پس اگر قیام کند دلیلی بر وجوب مقدمه) **فلا محالة یکون وجوبها نفسیا و لو تهیؤا** (پس قهرا می باشد وجوب مقدمه ، وجوب نفسی ولو که این وجوب ، وجوب تهیئی باشد) **لیتهیأ بإتیانها و یستعد لإیجاب ذی المقدمة علیه** (برای آماده شدن مکلف به سبب انجام مقدمه و برای مستعد شدن مکلف برای واجب شدن ذی المقدمه بر مکلف) **فلا محذور أیضا** (همان طور که در تاخر محذور نبود)

إن قلت (اشکال) **لو کان وجوب المقدمة فی زمان کاشفا عن سبق وجوب ذی المقدمة** (اگر بوده باشد وجوب مقدمه در یک زمان ، کشف کننده از مقدم بودن وجوب ذی المقدمه - یعنی اگر مقدمه ای در یک زمان واجب شد این کشف کند که ذی المقدمه اش قبلا واجب شده است) **لزم وجوب جمیع مقدماته** (لازم می آید واجب بودن تمام مقدمات واجب) **و لو موسعا** (ولو مقدمات موسعه – به آن مقدماتی می گویند که مقدور مکلف است هم در وقت و هم قبل از وقت . در مقابل مقدمات مضیقه که به مقدماتی گفته می شود که فقط قبل از وقت مقدور مکلف است اما بعد از وقت دیگر مقدور مکلف نیست) **و لیس کذلک** (نیست این چنین – یعنی جمیع مقدمات واجب نیست) **بحیث یجب علیه المبادرة لو فرض عدم تمکنه (در وقت) منها لو لم یبادر** (می گوید قبل از وقت همه ی مقدمات واجب نیست تا بگوییم اگر مکلف قبل از وقت علم دارد که در وقت قادر نیست ، قبل از وقت تحصیل مقدمات لازم است – به گونه ای گه واجب می باشد بر مکلف ، اقدام بر انجام مقدمه اگر فرض بشود قادر نبودن مکلف از انجام مقدمات در صورتی که اقدام به انجام مقدمه قبل از وقت نکند)

قلت لا محیص عنه (چاره ای نیست از این لزوم وجوب – یعنی بله تمامی مقدمات واجب است) **إلا إذا أخذ فی الواجب من قبل سائر المقدمات** (من قبل سائر المقدمات یعنی چی ؟ هر مقدمه ای یک سهمی دارد در این که قدرت ما بر انجام ذی المقدمه را ایجاد می کند . بحث ما در این عبارت این است که مکلف قدرت بر واجب و ذی المقدمه دارد از ناحیه ی قدرتش بر مقدمات یعنی بحث ما در خصوص قدرت مکلف بر واجب است بلکه می خواهیم قدرت مکلف بر واجب را مطرح کنیم از ناحیه ی قدرت مکلف بر مقدمات – می خواهد همان دسته بندی من را بیان کند یعنی کلام را باید ببریم روی قدرت بر مقدمه – چرا فرموده سایر ؟

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حتی آن مقدماتی که دلیل بر انجام آنها قبل از وقت نداریم) **قدرة خاصة** (مگر زمانی که اخذ بشود در واجب از ناحیه ی سایر مقدمات ، یک قدرت مخصوصی) **و هی** (و ان قدرت مخصوص) **القدرة علیه بعد مجیء زمانه** (یعنی قدرت بر سایر مقدمات بعد از آمدن زمان واجب) **لا القدرة علیه فی زمانه من** (به معنی ابتداء است) **زمان وجوبه** (نه قدرت بر سایر مقدمات در زمان واجب که شروع شده است از زمان وجوب) **فتدبر جدا**

تتمة : تردد القید بین رجوعه إلی المادة أو الهیئة

قد عرفت اختلاف القیود فی وجوب التحصیل و کونه موردا للتکلیف و عدمه (به تحقیق شناختی تو مختلف بودن قیود را در واجب بودن تحصیل (یعنی بعضی از قیود تحصیلشان واجب و بعضی واجب نیست) و بودن آن قید مورد برای تکلیف ، و واجب نبودن تحصیل) **فإن علم حال قید فلا إشکال** (اگر حال و وضعیت قید دانسته شود پس اشکالی نیست) **و إن دار أمره ثبوتا بین أن یکون راجعا إلی الهیئة نحو الشرط المتأخر أو المقارن و أن یکون راجعا إلی المادة علی نهج یجب تحصیله أو لا یجب** (و اگر دائر شد امر قید در واقع بین این که آن قید رجوع کند به هیات مثل شرط متاخر یا مقارن و این که قید باشد رجوع کننده به ماده به صورتی که واجب می باشد تحصیلش یا واجب نمی باشد) **فإن کان فی مقام الإثبات ما یعین حاله و أنه راجع إلی أیهما من القواعد العربیة فهو** (پس اگر بوده باشد در مقام اثبات و دلیل ، چیزی که (دلیلی که) تعیین می کند وضعیت قید را و این که او رجوع کننده است به کدام یک از هیات و ماده است از قواعد عربیه ، پس آن چیز است) **و إلا** (و اگر دلیلی که تعیین می کند وضعیت قید را وجود نداشت) **فالمرجع هو الأصول العملیة.**

نوار ۱۴۵ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – کلام شیخ انصاری در این که در صورت شک در قید ، قید قید ماده خواهد بود و دو دلیل ایشان

کلام شیخ انصاری : اگر قید ، مردد است که قید هیات است یا قید ماده است ، شیخ انصاری فرموده به دو دلیل ، قید ، قید ماده است .

فرض کنید مولی فرموده : ان جاءک زید فاکرمه . الان ان جاءک قید است ، ایا قید است برای هیات اکرم است یا قید برای ماده اکرم است . اگر قید باشد برای هیات معنایش این است که اگر زید نیاید وجوب هم نیست چون در این صورت قید وجوب می شود اما اگر قید برای ماده باشد (اکرام) به مجرد این که مولی این جمله را بیان کرد ، وجوب اکرام امده اما اکرام باید بعد از آمدن زید انجام بگیرد . حالا در این جمله مردد هستیم که ایا مجی زید ، قید هیات است یا قید ماده است ، شیخ در این مورد می فرماید به دو دلیل این مجی زید قید ماده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **دلیل اول** : این دلیل را در ضمن ۲ مرحله بیان می کنیم :

❖ **مرحله ی اول** : اگر هیات مطلق باشد ، اطلاق آن اطلاق شمولی است و اگر ماده مطلق باشد ، اطلاق آن ، اطلاق بدلی است .

توضیح : این ، ان جاءک زید اگر قید ماده باشد ، معنایش این است که هیات مطلق است و وقتی هیات مطلق شد معنایش این است که اکرام واجب است چه زید بیاید چه زید نیاید . الان اگر هیات مطلق شد ، اطلاقش شمولی است یعنی یک مطلقی است که شامل دو فرد می شود . دو فردش عبارت است از : زید بیاید . زید نیاید .

اما اگر ماده مطلق باشد ، اطلاقش بدلی است . مثلا در همین مثال اگر ان جاءک زید قید هیات باشد ، در این صورت ماده اطلاق دارد . اما اطلاقش بدلی است . زیرا می گوییم که اگر زید بیاید وجوب اکرام هست و در این جا لازم نیست تمامی اکرام ها را انجام بدهید بلکه فقط یک اکرام را که انجام بدهد کافی است .

❖ **مرحله ی دوم** : اطلاق شمولی قوی تر از اطلاق بدلی است و نشانه اش این است که در باب مطلق و مقید اگر این دو باهم تعارض کنند ، اطلاق شمولی مقدم می شود . اطلاق شمولی مقدم می شود یعنی یک کاری بکن که کلام بشود اطلاق شمولی که قوی تر است .

بنابراین قید ، قید ماده می شود زیرا در این صورت اطلاق می شود اطلاق شمولی .

- **دلیل دوم** : این دلیل را نیز در ضمن ۲ مرحله بیان می کنیم :

❖ **مرحله ی اول** : تقیید هیات ، تقیید ماده هم هست ولی تقیید ماده ، تقیید هیات نیست یعنی اگر بگویید قید ، قید هیات است با این حرفان دو قید زده اید هم هیات و هم ماده اما اگر بگویید قید ، قید ماده است فقط ماده را قید زده اید .

اگر شما هیات را قید بزنید ، ماده هم خود به خود قید می خورد . در مثال ان جاءک زید فاکرمه اگر قید ، قید هیات باشد معنایش این است که اگر زید بیاید وجوب اکرام می آید اگر نیاید وجوب اکرام نیست . الان وجوب اکرام مقید شد به آمدن زید در نتیجه اکرام هم مقید می شود به امدن زید زیرا اگر قبل از آمدن زید ، زید را اکرام بکنند این اکرام ، آن اکرامی نیست که وجوب روی آن آمده است و لذا امتثال و اطاعت محسوب نمی شود . اما اگر بعد از آمدن زید اکرام بکند این اکرام همان اکرامی است که وجوب روی ان آمده است و این اکرام ، امتثال و اطاعت محسوب می شود .

اما اگر ماده را قید بزنید ، قید هیات نیست . ان جاءک زید قید ماده است یعنی اکرام باید بعد از آمدن زید باشد اما هیات و وجوب اکرام در این صورت اطلاق دارد ممکن است بعد از امدن باشد و ممکن است قبل از آمدن باشد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **مرحله ی دوم** : اذا دار الامر بین این که یک عملی (تقیید هیات) انجام بدهیم که دو خلاف اصل دارد و یک عملی (تقیید ماده) انجام بدهیم که یک خلاف اصل دارد ، عقل می گوید عملی مقدم است ک یک خلاف اصل در ان است .

و ربما قیل (چه بسا گفته شده است) **فی الدوران بین الرجوع** (در دوران بین رجوع کردن قید به هیات یا ماده) **إلی الهیئة أو المادة بترجیح** (متعلق به قیل – گفته شده به ترجیح داشتن اطلاق در طرف هیات و قید خوردن ماده به دو وجه) **الإطلاق فی طرف الهیئة و تقیید المادة بوجهین** (متعلق به ترجیح – یعنی به دو وجه ترجیح دارد) .

أحدهما (یکی از این دو وجه) **أن إطلاق الهیئة یکون شمولیا** (اطلاق هیات ، می باشد اطلاق شمولی)**کما فی شمول العام لأفراده** (همان طور که در شامل شدن عام برای افرادش است یعنی شمول عام ، افرادش را اطلاق شمولی است) **فإن وجوب الإکرام علی تقدیر الإطلاق یشمل جمیع التقادیر التی یمکن أن یکون تقدیرا له** (به سبب این که وجوب اکرام بر فرض اطلاق (یعنی قید ، قید ماده باشد) شامل می شود تمام فروضی که (فرض آمدن شرط و فرض نیامدن شرط) ممکن است که باشد فرض برای وجوب اکرام) **و إطلاق المادة یکون بدلیا غیر شامل لفردین فی حالة واحدة** (و مطلق بودن ماده (یعنی اگر قید ، قید هیات باشد) می باشد اطلاق ماده ، اطلاق بدلی که شامل نمی شود دو فرد را در یک حالت یعنی وقتی مولی می فرماید ان جاءک زید فاکرمه ، با این جمله یک اکرام می خواهد نه دو فرد از اکرام)

ثانیهما (دومین از آن دو وجه) **أن تقیید الهیئة** (مقید کردن هیات – مقید کردن وجوب اکرام) **یوجب بطلان محل الإطلاق فی المادة** (موجب می شود باطل شدن محل اطلاق در ماده یعنی اطلاقی برای ماده باقی نمی ماند - زیرا در این صورت وجوب اکرام بعد از آمدن زید است لذا مکلف برای این که امتثال کرده باشد باید اکرام را بعد از آمدن زید انجام بدهد . نمی تواند قبل از امدن زید انجام دهد) **و یرتفع به** (از بین می رود به واسطه ی تقیید هیات مورد اطلاق ماده) **مورده بخلاف العکس** (یعنی اگر قید ، قید ماده باشد اطلاق هیات بر سر جایش باقی می ماند) **و** (مرحله ی دوم) **کلما دار الأمر بین تقییدین کذلک** (و هر زمانی که دوران پیدا کند امر بین دو تقیید این چنینی یعنی تقییدی که موجب دو تقیید باشد یا تقییدی که موجب یک تقیید باشد) **کان التقیید الذی لا یوجب بطلان الآخر أولی** (می باشد تقییدی که سبب نمی شود باطل شدن اطلاق دیگری را ، اولی یعنی تقییدی که فقط سبب یک تقیید است اولویت دارد)

أما الصغری (تقیید هیات ، تقیید ماده هم هست) **فلأجل أنه لا یبقی مع تقیید الهیئة محل حاجة و بیان لإطلاق المادة** (بخاطر این که باقی نمی ماند با مقید شدن هیات (اگر مجی زید ، قید وجوب اکرام باشد) محل نیاز و محل بیانی برای اطلاق ماده یعنی موردی برای اطلاق ماده نیست) **لأنها لا محالة** (به

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

دلیل این که ماده قهرا) **لا تنفک عن وجود قید الهیئة** (منفک نمی باشد ماده از وجود قید هیات یعنی اکرام از مجی زید منفک نیست و باید اکرام بعد از مجی زید انجام بگیرد) **بخلاف تقیید المادة** (برخلاف مقید شدن ماده که سبب مقید شدن هیات نمی شود و هیات بر اطلاق خودش باقی می ماند) **فإن محل الحاجة إلی إطلاق الهیئة علی حاله** (محل نیاز به اطلاق هیات به حال خودش باقی است) **فیمکن** (بیان فایده ی اطلاق هیات) **الحکم بالوجوب علی تقدیر وجوب القید و عدمه** (پس ممکن است حکم کنیم به وجوب بر فرض وجوب قید یا عدم وجوب قید)

و أما الکبری (کلما دار الامر .....) **فلأن التقیید و إن لم یکن مجازا إلا أنه خلاف الأصل** (مقید کردن هرچند که مجاز نیست اما مقید کردن خلاف اصل است – اگر شما مطلق را قید زدید مثلا گفتید اعتق رقبه بعد معلوم شد مراد از رقبه ، رقبه مومنه است . اگر این مطلق را قید زدید ایا این قید زدن سبب می شود مطلق بشود مجاز . صاحب کفایه بعدا می فرماید خیر سبب مجازیت نمی شود و این قید از باب تعدد دال و مدلول است) **و** (ما گفتیم تقیید هیات ، تقیید ماده هم هست . حالا یک نفر می گوید تقیید هیات ، تقیید ماده نیست زیرا اصلا برای ماده اطلاق درست نمی شود تا بگوییم اول با این جمله اطلاق برای ماده درست می شود و بعد قیدش می زنیم . مرحوم شیخ انصاری جواب می دهد که ما که نمی خواهیم بگوییم تقیید اصطلاحی است . ما می خواهیم بگوییم که اگر هیات را مقید کردید یک اتفاقی می افتد که با ماده معامله ی مقید می کنید) **لا فرق فی الحقیقة بین تقیید الإطلاق** (و در حقیقت فرقی نیست بین مقید کردن اطلاق و بین این که عمل بشود به عملی که مشترک می باشد با تقیید اطلاق ، در اثر و باطل بودن عمل کردن به اطلاق) **و بین أن یعمل عملا یشترک مع التقیید فی الأثر و بطلان العمل به .**

و ما ذکرناه من الوجهین (و آن دو دلیلی که ذکر کردیم ما) **موافق لما أفاده بعض مقرری** (مرحوم کلانتر در مطارح الانظار) **بحث الأستاذ العلامة** (موافق است با آن چیزی که افاده کرده است آن چیز را بعضی از مقررین بحث شیخ انصاری) **أعلی الله مقامه و أنت خبیر بما فیهما** (و تو آگاهی به اشکالاتی که در این دو وجه و دو دلیل است)

نوار ۱۴۶ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز – اشکالات صاحب کفایه بر دو دلیل شیخ انصاری

اشکالات صاحب کفایه بر ادله شیخ انصاری :

- **اشکال بر دلیل اول :** صاحب کفایه می فرماید اطلاق شمولی و اطلاق بدلی هردو از مقدمات حکمت استفاده می شوند بنابراین احدهما اقوی از دیگری نیست تا احدهما مقدم شود بر دیگری .

توضیح : مقدمات حکمت (مولی در مقام بیان است – امکان اطلاق و تقیید هست – مولی قرینه ای بر تقیید نیاورده ، قدر متیقنی در مقام تخاطب نیست) ۳ صورت دارد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **صورت اول** : گاهی نتیجه ی مقدمات حکمت ، اطلاق شمولی است . مثل احل الله البیع که مولی در این جا در مقام بیان است و مولی می تواند قید بزند و قرینه و قدر متیقنی در مقام تخطاب نیست . نتیجه ی جاری کردن این مقدمات حکمت این است که خداوند تمام بیع ها را حلال کرده است مگر ان بیع هایی که با دلیل حرام شده اند .
- **صورت دوم** : گاهی نتیجه ی مقدمات حکمت ، اطلاق بدلی است . مثل این که یک نفر کفاره بر گردنش هست خداوند می فرماید اعتق رقبه . مقدمات حکمت را جاری می کنیم ، مقتضی این مقدمات حکمت این است که شما یک دانه رقبه را که آزاد بکن لکن شما مخیر هستید هر کدام از این بنده ها را که خواستید آزاد بکنید .
- **صورت سوم** : گاهی نتیجه ی مقدمات حکمت ، تضییق است (معمولا نتیجه ی مقدمات حکمت اطلاق و توسعه است) مثل این که صیغه ی امر از مولی صادر شده است مثلا مولی فرموده است اکرم ، ما شک می کنیم که این اکرم ، برای وجوب تعیینی یا وجوب تخییری است ؟ اگر وجوب تخییری باشد دست ما باز تر است اما اگر تعیینی باشد دست ما ضیق و بسته می شود . ما قبلا گفتیم که مقتضی مطلق بودن صیغه ی امر ، تعیینی بودن وجوب است در نتیجه ؛ نتیجه ی مقدمات حکمت ، تضییق است . همچنین در وجوب نفسی و غیری .

نکته : در بحث تعادل و تراجیح گفته شده که همیشه عام بر مطلق مقدم می شود . مثلا این که مولی می فرماید اکرم کل عالم . این عام است . بعد بفرماید لاتکرم الفاسق . این مطلق است . این دو در ماده ی اجتماع یعنی عالم فاسق تعارض می کنند . عند التعارض همه می گویند عام مقدم می شود در نتیجه اکرام این عالم فاسق واجب است .

صاحب کفایه می فرماید اگر می بینید هنگام تعارض ، عام بر مطلق مقدم می شود از این باب نیست که عام مفید شمول و مطلق مفید بدل است . بلکه از باب دیگری است و از باب این است که عام برای عموم وضع شده ولکن مطلق برای عموم وضع نشده و اطلاقش از مقدمات حکمت استفاده می شود بنابراین عام شامل این فرد می شود بالوضع و به واسطه ی ظهوری که از ناحیه ی وضع پیدا کرده اما اثبات اطلاق به وسیله ی مقدمات حکمت است و یکی از مقدمات حکمت این است که قرینه و ما یحتمل القرینه هم بر خلاف نباشد و یحتمل این عام خودش یک قرینه باشد بنابراین اطلاق خراب می شود .

- **اشکال بر دلیل دوم** : ایشان می فرمایند ایجاد مانع برای اطلاق ماده ، تقیید و خلاف اصل نیست . اگر ان جاءک زید فاکرمه ، اگر مجی زید قید هیات باشد اصلا مانع درست می شود برای مطلق شدن ماده . یعنی باعث می شود از همان اول اطلاقی برای ماده درست نشود نه این که اول اطلاق درست می شود بعدا اطلاق خراب می شود . و این خلاف اصل نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به عبارت دیگر صاحب کفایه می فرماید : اللازم لیس بخلاف للاصل و ما هو خلاف للاصل فهو غیر لازم . ان جاءک زید فاکرمه ، اگر مجی زید قید باشد برای هیات اکرام معنایش این است که وجوب اکرام در صورت آمدن زید است . در این صورت زمینه برای انعقاد اطلاق ماده فراهم نمی شود زیرا ماده در صورتی مطلق می شود که مقدمات حکمتش فراهم باشد اما همین که قید زدیم به هیات این ما یصلح للقرینه است یعنی یحتمل قرینه باشد برای مقید شدن ماده . و در این صورت مقدمات حکمت وجود نخواهد داشت در نتیجه اطلاقی برای ماده شکل نمی گیرد . و این خلاف اصل نیست یعنی یک چیزی را از اول یک کاری بکنیم که مقید باشد و مطلق نباشد ، این خلاف اصل نیست . بنابراین چیزی که لازم می آید خلاف اصل نیست و ان چیزی که خلاف اصل است این جا نمی آید . آن چیزی که خلاف اصل است این است که اطلاق برای ماده ثابت بشود و بعدا او را قید بزنید . این خلاف اصل است اما این که اتفاق نیافتاده است .

بیان دو نکته (نوار ۱۴۷) :

- **نکته ی اول :** لعل که شیخ انصاری خیال کرده است که اطلاق مطلق مثل عموم عام است و این حرف ها را زده است . مگر عموم عام چه خصوصیتی دارد که خیال کرده است اطلاق مطلق مثل عموم عام است ؟ عموم بالوضع است یعنی عام به وسیله ی وضع دلالت بر عموم دارد مثلا اکرم العلما ، علما عام است که و دلالتش بر عموم به وسیله ی وضع است . حالا این عامی که عمومش ثابت شد اگر تخصیصش بزنید این می شود خلاف اصل . یعنی به محض گفتن اکرم العلما ، عموم برای علما ثابت می شود

  شیخ انصاری شاید در ذهنش بوده اطلاق مطلق هم مثل عموم عام است . یعنی وقتی مولی می فرماید ان جاءک زید فاکرمه ، اطلاق برای اکرام ثابت باشد چه مقدمات حکمت باشد چه نباشد . شاید در ذهن شیخ این بوده است . حالا که اطلاق برای ماده ثابت شد یا شما خود ماده را قید می زنید یا یک عملی انجام می دهید (تقیید هیات) که مثل تقیید ماده است . صاحب کفایه می فرماید این چیزی که در ذهن شیخ بوده باطل است زیرا قیاس اطلاق مطلق به عموم عام قیاس مع الفارق است .
- **نکته ی دوم :** قید دو صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی قید متصل است مثل ان جاءک زید فاکرمه . در این صورت حرف شیخ انصاری باطل است . حرف شیخ انصاری این بود که اگر قید ، قید هیات باشد لازمه اش دو تقیید است : تقیید هیات و ماده و این دو خلاف اصل است اما اگر قید ، قید ماده باشد ، فقط یک تقیید لازم می آید و این یک خلاف اصل و یک خلاف اصل مقدم است بر دو خلاف اصل . این کلام شیخ انصاری باطل است زیرا

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اثبات کردیم که اگر قید ، قید هیات باشد ، لازمه اش تقیید ماده نیست زیرا از اول اطلاقی برای ماده پیدا نمی شود

- **صورت دوم** : گاهی قید منفصل است مثل مولی الان می فرماید اکرم زیدا بعدا در یک کلام دیگر می گوید شرط اکرم زیدا ، مجی زید است . این جا برای کلام شیخ انصاری مجالی هست زیرا به مجرد این که مولی گفتن اکرم زیدا ، هم اطلاق برای ماده پیدا می شود و هم اطلاق برای هیات . قید بعدی که می آید اگر قید هیات بگیرید ، باعث تقیید ماده هم می شود در نتیجه دو خلاف اصل لازم می آید اما اگر قید ماده بگیرید فقط ماده تقیید می خورد و لازمه اش فقط یک تخصیص است . **فتامل** [۹۱]

أما فی الأول (اشکال در دلیل اول – اگر هیات مطلق باشد اطلاقش شمولی است و اگر ماده مطلق باشد اطلاقش بدلی است و اطلاق شمولی مقدم می شود بر بدلی – صاحب کفایه می فرماید دلیل بر مقدم کردن اطلاق شمولی بر بدلی نیست زیرا منشا هردو مقدمات حکمت است) **فلأن مفاد إطلاق الهیئة و إن کان شمولیا بخلاف المادة** (مفاد و محتوای اطلاق هیات هرچند می باشد اطلاق شمولی بر خلاف ماده که اطلاقش شمولی نیست و بدلی است) **إلا أنه لا یوجب ترجیحه علی إطلاقها** (جز این که این شمولی بودن سبب نمی شود ترجیح داشتن اطلاق هیات بر اطلاق ماده را) **لأنه** (به دلیل این که شمولی بودن) **أیضا** (مثل بدلی بودن) **کان بالإطلاق و مقدمات الحکمة** (می باشد به واسطه ی اطلاق و مقدمات حکمت) **غایة الأمر أنها** (نهایت امر مقدمات حکمت یک مرتبه اقتضای عموم شمولی را دارد) **تارة یقتضی العموم الشمولی** (شمول تمامی افراد را) **و أخری البدلی** (و مرتبه ی دیگر اقتضای عموم بدلی را دارند) **کما ربما یقتضی التعیین** (تضییق را) **أحیانا** (همان طور که چه بسا مقدمات حکمت ، اقتضی دارد تعیین را) **کما لا یخفی**

و (بیان نکته – عام بر اطلاق مقدم می شود اما مقدم شدنش بخاطر شمولی بودن نیست بلکه بخاطر وضع است) **ترجیح عموم العام علی إطلاق المطلق** (و ترجیح دادن عموم عام بر اطلاق مطلق در ماده ی اجتماع) **إنما هو لأجل کون دلالته بالوضع** (این ترجیح بخاطر بودن دلالت عام به وسیله ی وضع است) **لا لکونه شمولیا** (ترجیح عام نیست بخاطر بودن عام ، شمولی) **بخلاف المطلق فإنه بالحکمة** (بر خلاف مطلق که مطلق به وسیله ی مقدمات حکمت است یعنی دلالت مطلق بر ماده ی اجتماع به وسیله ی مقدمات حکمت

---

[۹۱] همین جا هم کلام شیخ انصاری درست نیست . شیخ انصاری یک مذاقی دارد و آن این است که در صورتی اطلاق برای یک چیزی درست می شود که تا ابد قید برای این نیاید لذا اگر در آینده برای یک چیزی قید بیاید معلوم می شود که این چیز از اول مطلق نبوده است حالا اگر قید منفصل باشد . شما این قید را زدید به هیات ، ایا ماده مقید می شود یا نمی شود طبق شیخ ؟ نمی شود زیرا شیخ عقیده اش این است که در صورتی اطلاق برای شی منعقد می شود که تا ابد قید نخورد . حالا اگر قید منفصل شد و قید شد برای هیات ، ماده مقید نمی شود زیرا همین که ماده بعدا قید خورد سبب می شود مقدمات حکمت برای مطلق بودن ماده فراهم نشود در نتیجه اطلاقی برای آن شکل نمی گیرد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است) **فیکون العام أظهر منه** (پس می باشد عام اظهر از مطلق در نتیجه به مناط اظهریت مقدم می شود) **فیقدم علیه** (پس مقدم می شود عام بر مطلق) **فلو** (می خواهد شاهد بیاورد که تقدیم عام بر مطلق بخاطر این است که دلالت عام بالوضع و دلالت مطلق به وسیله ی مقدمات حکمت است . بعضی کلمات هستند که عام بدلی هستند مثل من ، ادوات استفهام ، کلمه ی ای ، مثل اعتق ای رقبه کانت . این عام بدلی است یعنی یک دانه بنده . لاتکرم الفاسق . این مطلق است و اطلاقش شمولی است . الان عام بدلی است و مطلق شمولی است . در این جا باز می گویند عام مقدم است . این شاهد بر این است که علت مقدم شدن عام ، شمولی بودن عام نیست) **فرض أنهما فی ذلک علی العکس** (پس اگر فرض شود که عام و مطلق در شمولی و بدلی بودن بر عکس هستند یعنی عام بدلی بود و مطلق شمولی بود) **فکان عام بالوضع دل علی العموم البدلی و مطلق بإطلاقه دل علی الشمول لکان العام یقدم** (قطعا عام مقدم می شود) **بلا کلام**

نوار ۱۴۷ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب معلق و منجز

و أما فی الثانی فلأن التقیید و إن کان خلاف الأصل (تقیید اگر چه می باشد خلاف اصل) **إلا** (اگر قید ، قید هیات باشد سبب می شود که مقدمات حکمت برای ماده فراهم نشود در نتیجه ماده مطلق نمی شود و در نتیجه تقیید مطلق فراهم نمی شود) **أن العمل** (قید برای هیات باشد) **الذی یوجب عدم جریان مقدمات الحکمة** (عملی که موجب می شود که مقدمات حکمت جاری نشود در ماده) **و انتفاء بعض مقدماته** (سبب می شود منتفی بودن بعضی از مقدمات حکمت را – عدم ما یصلح للقرینیه منتفی می شود) **لا یکون علی خلاف الأصل أصلا** (این عمل (تقیید هیات) نمی باشد بر خلاف اصل – زیرا اصلا اطلاقی درست نداشت که با تقیید هیات آن اطلاق را خراب بکنیم تا با خراب کردن اطلاق بشود خلاف اصل بلکه با تقیید هیات کاری کردیم که از اساس اطلاقی برای ماده پا نگیرد) **إذ معه** (به دلیل این که با منتفی شدن بعضی از مقدمات حکمت) **لا یکون هناک** (در ماده) **إطلاق** (نمی باشد در ماده اطلاقی) **کی یکون بطلان العمل به فی الحقیقة مثل التقیید الذی یکون علی خلاف الأصل** (تا این که بوده باشد باطل شدن عمل به اطلاق در حقیقت مثل تقییدی که می باشد این تقیید بر خلاف است)

و بالجملة لا معنی لکون التقیید خلاف الأصل (خلاصه این که معنایی نیست برای بودن تقیید بر خلاف اصل – یعنی نیست معنایی برای این حرف که می گویند تقیید خلاف اصل است) **إلا کونه** (تقیید) **خلاف الظهور المنعقد للمطلق** (جز بودن تقیید بر خلاف ظهوری که پاگرفته است برای مطلق) **ببرکة مقدمات الحکمة** (به سبب برکت مقدمات حکمت) **و مع انتفاء المقدمات** (با منتفی شدن مقدمات حکمت) **لا یکاد ینعقد له هناک** (در صورت منتفی شدن مقدمات حکمت) **ظهور** (منعقد نمی شود برای آن مطلق ، در صورت منتفی شدن مقدمات حکمت ، ظهوری) **کان ذاک العمل المشارک** (که بوده باشد ان عملی که (تقیید هیات) مشارک است با تقیید (تقیید ماده) در اثر و باطل بودن عمل کردن به اطلاق مطلق) **مع**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

التقیید فی الأثر و (تفسیر اثر) **بطلان العمل بإطلاق المطلق مشارکا معه فی خلاف الأصل** (تا بوده باشد آن عمل (تقیید هیات) مشارک با تقیید ماده در خلاف اصل بودن) **أیضا** (مثل اثر)

و (بیان نکته ی اول) **کأنه توهم** (انگار که شیخ انصاری توهم کرده است که) **أن إطلاق المطلق کعموم العام ثابت** (اطلاق مطلق مثل عموم عام ثابت است – یعنی همان طور که عموم عام ثابت است ، اطلاق مطلق هم ثابت است) **و رفع الید عن العمل به تارة لأجل التقیید** (دست برداشتن از عمل به اطلاق مطلق یک مرتبه برای تقیید خود ماده است و باردیگر به سبب عملی (عملی که نمی توانید به اطلاق ماده عمل بکنید یعنی تقیید هیات) است که باطل کننده است عمل کردن به اطلاق ماده را) **و أخری بالعمل المبطل للعمل به و هو** (این توهم فاسد است) **فاسد لأنه لا یکون إطلاق إلا فیما جرت هناک المقدمات** (زیرا اطلاقی وجود ندارد مگر در جایی که جاری بشود در آنجا ، مقدمات حکمت)

نعم (نکته ی دوم) **إذا کان التقیید بمنفصل** (هنگامی که باشد تقیید به وسیله ی قید منفصل) **و دار الأمر بین الرجوع إلی المادة أو الهیئة** (و امر دور می زند بین رجوع کردن قید به ماده یا هیات) **کان لهذا التوهم** (می باشد برای این توهم مجالی) **مجال حیث انعقد للمطلق إطلاق** (زیرا منعقد می شود برای مطلق (ماده) اطلاقی) **و قد استقر له ظهور** (و مستقر می شود برای مطلق ظهوری) **و لو بقرینة الحکمة فتأمل .**

نوار ۱۴۸ : مقدمه ی واجب : واجب نفسی و غیری : تعریف واجب نفسی و غیری ، اشکال بر تعریف واجب غیری ، جواب شیخ انصاری به اشکال بر تعریف غیری و اشکال صاحب کفایه بر جواب شیخ انصاری

واجب در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول : واجب غیری** : ما امر به لغیره . واجب غیر به آن عملی گفته می شود که شارع آن را واجب می کند ولی انگیزه ی شارع در واجب کردن این عمل این است که مکلف این عمل را انجام بدهد تا بتواند واجب دیگری را انجام بدهد . مثل وضو که شارع آن را واجب کرده است تا مکلف وضو را انجام بدهد تا بتواند وضو را انجام بدهد .
- **نوع دوم : واجب نفسی** : ما امر به لنفسه . یعنی عملی که شارع این عمل را واجب کرده است و انگیزه ی شارع از واجب کردن این عمل ، رسیدن به واجب دیگر نیست بلکه انجام دادن خود این عمل است .

واجب نفسی بر دو نوع است :

❖ **نوع اول** : گاهی این واجب نفسی خودش محبوبیت دارد مثل شناختن خداوند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **نوع دوم :** گاهی این واجب نفسی خودش محبوبیت ندارد بلکه بخاطر خواص و فوائدی است که بر این واجب مترتب می شود . مثل صلاه که واجب نفسی است اما خود صلاه محبوبیت ندارد بلکه محبوبیت صلاه بخاطر فوائدی است که در صلاه است مثل قربان کل تقی ، معراج کل مومن ، ناهی عن الفحشاء و المنکر .

اشکال : تعریف واجب غیری ، مانع غیری نیست زیرا ما واجب غیری را این گونه تعریف کردیم که ما امر به لغیره ، و این تعریف شامل قسم دوم از واجب نفسی هم می شود .

جواب : از این اشکال ، جوابهای متعددی داده شده است .

❖ **جواب اول (جواب شیخ انصاری) :** تعریف واجب غیری ، مانع اغیار است . زیرا واجب غیری تعریفش این است که عملی است که واجب شده است برای توسل پیدا کردن به سمت واجب دیگری . و این تعریف شامل قسم دوم از واجبات نفسیه نمی شود زیرا آن فوائد و آن خواص واجب نیست تا بگوییم شارع این عمل را واجب کرده برای رسیدن به واجب دیگر . چرا این خواص واجب نیست ؟ زیرا آن خواص مقدور مکلف نیست و شرط تکلیف ، قدرت است . وقتی این خواص واجب نبود نمی توانیم بگوییم : الصلاه امر بها لاجل واجب آخر زیرا واجب آخری در کار نیست .

به بیان دیگر :

- **صغری :** شرط این که تعریف واجب غیری شامل قسم دوم واجب نفسی بشود این است که واجب بودن فوائد و خواص است
- **کبری :** واجب بودن فوائد و خواص منتفی است (زیرا خواص مقدور مکلف نیستند)
- **نتیجه :** شرط این که تعریف واجب غیری شامل قسم دوم واجب نفسی بشود ، منتفی است .

اشکال صاحب کفایه به این جواب :

ایشان می فرماید خواص و فوائد مقدور مکلف است در نتیجه می توانند که بشوند واجب . درست است که معراجیت صلاه بدون واسطه مقدور مکلف نیست لکن مقدور با واسطه که هست . یعنی صلاه را انجام می دهد تا معراجیت برایش مقدور بشود .

نکته : اگر در لسان دلیل این عبارت آمده باشد که شارع فرموده باشد که قدرت شرط است . متبادر از قدرت ، قدرت بلاواسطه است اما فرض این است که قدرت ، شرط شرعی نیست بلکه شرعی عقلی است و وقتی شرط عقلی بود هم شامل با واسطه می شود و هم شامل بی واسطه .

❖ **جواب دوم (نوار ۱۴۹) :** صاحب کفایه ابتدا یک مقدمه می گوید بعد جواب می دهد

مقدمه : ایشان می فرمایند واجب بر دو نوع است :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نوع اول : واجب نفسی** : می خواهیم ببینیم ملاک واجب نفسی چیست یعنی می خواهیم ببینیم چه چیزی سبب شده که شارع وجوب نفسی را ببرد روی یک عمل ؟ آن ملاک عبارت است از حسن و محبوبیت خود عمل . اعم از این که این واجب ، مقدمه برای واجب دیگری باشد یا نباشد .

مثال اول : مثل معرفت خداوند متعال . شناختن خداوند خودش حسن و محبوبیت دارد و مقدمه برای واجب دیگری هم نیست

مثال دوم : صلاه خودش حسن و محبوبیت دارد و مقدمه است برای واجب دیگر و ان واجب دیگر عبارت است از آن خواص و فوائد مثل معراج و مقرب شدن

- **نوع دوم : واجب غیری** : می خواهیم ببینیم ملاک واجب غیری چیست یعنی می خواهیم ببینیم که چه چیزی سبب شده است که شارع وجوب غیری را ببرد روی یک عمل ؟ ملاکش ، حسن غیر است . یعنی غیر حسن و محبوبیت دارد . اعم از این که این واجب خودش هم حسن داشته باشد یا نداشته باشد .

مثال اول : مثل طهارات ثلاث (وضو ، غسل ، تیمم) چرا شارع وجوب غیری را می برد روی این ها ؟ بخاطر حسن صلاه . زیرا صلاه حسن و محبوبیت دارد و صلاه بدون این ها انجام نمی گیرد و خود این ها هم حسن دارند .

مثال دوم : مثل نصب سلم . چرا مولی وجوب غیری را می برد روی نصب سلم . زیرا کون علی السطح حسن دارد و کون علی السطح بدون نصب سلم نمی شود و نصب سلم خودش حسن ندارد زیرا عبادت نیست .

نتیجه : نتیجه این است که نفسی بودن و غیری بودن امری نسبی است . یعنی این که یک واجب ممکن است از یک جهت نفسی باشد اما همین واجب از جهت دیگری غیری باشد . مثل طهارت ثلاث از یک جهت وجوب نفسی دارد و از یک جهت دیگر وجوب غیری دارد .

اصل جواب : صاحب کفایه می فرماید ما اشکل لم یقع و ما وقع لم یشکل .

ما وقع لم یشکل ، آنی که واقع شده اشکالی ندارد و آنی که اشکال دارد واقع نشده است .

اگر یک عمل بخواهد واجب نفسی باشد ، مناطش فقط و فقط ، حسن خودش است . اگر یک عمل بخواهد واجب غیری باشد ملاکش فقط حسن غیر است .

حالا می گوییم آنی که اشکال دارد واقع نشده . آنی که اشکال دارد این است که تعریف واجب غیری ، شامل واجب نفسی بشود و این واقع نشده زیرا تا می گویید واجب غیری یعنی حسن بودن غیر و تا وقتی می گویید واجب نفسی یعنی حسن بودن خود عمل . لذا تعریف واجب غیری شامل واجب نفسی نمی شود . انی که واقع شده این است که واجب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

غیری شامل واجب نفسی می شود نه به ملاک واجب نفسی ، بلکه به ملاک این که غیر حسن دارد و این اشکال ندارد زیرا بعضی از واجبات هم نفسی است و هم غیری . آن چیزی که اشکال دارد این است که تعریف واجب غیری ، واجب نفسی را شامل شود به ملاک واجب نفسی

و منها (از تقسیمات واجب است) **تقسیمه إلی النفسی و الغیری**

و (می خواهد این دو واجب را تعریف کند و منشا این تقسیم را بیان کند . می فرماید گاهی که شارع یک عمل را واجب می کند انگیزه ی شارع از واجب کردن این عمل این است که مکلف این عمل را انجام بدهد تا بتواند واجب دیگری را انجام بدهد و گاهی انگیزه ی شارع این نیست بلکه خود آن واجب ، محبوبیت دارد) **حیث کان طلب شیء و إیجابه لا یکاد یکون بلا داع** (چون که طلب کردن شی و واجب کردن شی نمی باشد بدون انگیزه – یعنی شارع برای واجب کردن یک عملی ، انگیزه دارد) **فإن کان الداعی فیه هو التوصل به إلی واجب لا یکاد التوصل بدونه إلیه لتوقفه علیه** (پس اگر بوده باشد انگیزه در این طلب ، رسیدن به سبب این شی به یک واجبی است که این واجب ممکن نیست رسیدن بدون ان شی به آن واجب به دلیل این که توقف دارد واجب بر آن شی – صلاه متوقف بر وضو است) **فالواجب غیری و إلا** (اگر داعی توصل به واجب نباشد) **فهو** (پس ان واجب ، واجب نفسی است) **نفسی سواء کان الداعی محبوبیۀ الواجب بنفسه کالمعرفۀ بالله تعالی** (مساوی است که بوده باشد انگیزه ، محبوب بودن خود واجب است مثل شناختن خداوند متعال) **أو محبوبیته بما له من فائدۀ مترتبۀ علیه** (یا محبوب بودن واجب به سبب چیزی که برای ان واجب است از فائده ای که بر این واجب مترتب می شود) **کأکثر الواجبات من العبادات و التوصلیات**

هذا (این مطلب و این تعریف – اشکال : تعریف واجب غیری مانع اغیار نیست) **لکنه لا یخفی أن الداعی لو کان هو محبوبیته کذلک** (مخفی نیست که انگیزه اگر بوده باشد آن انگیزه ، محبوب بودن واجب به این شکل) **أی بما له من الفائدۀ المترتبۀ علیه** (یعنی به آن چیزی که برای واجب است از فائده که بر آن واجب مترتب است) **کان الواجب فی الحقیقۀ واجبا غیریا** (در حقیقت ، واجب می شود واجب غیری) **فإنه لو لم یکن وجود هذه الفائدۀ** (اگر وجود این فائده واجب و لازم نباشد هر آینه دعوت نمی کند مولی به واجب کردن ذی الفائده یعنی صلاه) **لازما لما دعا إلی إیجاب ذی الفائدۀ** (عملی که مشتمل بر فائده است مثل صلاه)

فإن قلت (اشاره به جواب شیخ انصاری به اشکال) **نعم و إن کان وجودها محبوبا لزوما** (اگرچه وجود آن فائده ، محبوب است به صورت لازم) **إلا أنه** (جز این که این فائده مقدور نیست در نتیجه واجب نیتس در نتیجه تعریف واجب غیری شامل او نیست) **حیث کانت** (از آنجایی که می باشد فائده از خواصی که مترتب

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

می شود بر افعال مثل صلاه) **من الخواص المترتبة علی الأفعال التی لیست داخلة تحت قدرة المکلف** (خواصی که نیست داخل در تحت قدرت مکلف – یعنی مقدور مکلف نیست) **لما کاد یتعلق [بها] بهذا الإیجاب** (هر اینه تعلق نمی گیرد به این فائده ، وجوب)

قلت بل هی داخلة تحت القدرة (بلکه آن خواص داخل است تحت قدرت مکلف یعنی مقدور مکلف است) **لدخول أسبابها تحتها** (زیرا داخل است اسباب این خواص تحت قدرت مکلف) **و القدرة علی السبب قدرة علی المسبب** (قدرت بر سبب ، قدر بر مسبب است) **و هو واضح و إلا** (اگر قدرت بر سبب ، قدر بر مسبب نباشد) **لما صح وقوع مثل التطهیر** (هر آینه صحیح نیست واقع شدن امثال تطهیر و ...) **و التملیک و التزویج و الطلاق و العتاق إلی غیر ذلک من المسببات موردا لحکم من الأحکام التکلیفیة** (صحیح نیست که امثال این ها واقع بشوند مورد برای حکمی از احکام تکلیفیه زیرا طهارت مقدور ما نیست ، طهارت مقدور مع الواسطه است پس طهارت نباید واجب شود)

نوار ۱۴۹ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و غیری : جواب صاحب کفایه به اشکال بر تعریف واجب غیری

مطلب اول : جواب صاحب کفایه بر اشکال بر تعریف واجب غیری : این مطلب در جلسه ی قبل پیاده شده است

مطلب دوم : واجب در یک تقسیم بر ۳ نوع است :

- **نوع اول :** بعضی از واجبات را یقین داریم که نفسی هستند . مثل معرفت خداوند
- **نوع دوم :** بعضی از واجبات را یقین داریم که غیری هستند مثل نصب سلم
- **نوع سوم :** در بعضی از واجبات شک داریک که غیری هستند یا نفسی مثل این که شارع فرموده است اکرم زیدا بعد شک داریم این اکرام واجب نفسی است یا واجب غیری . این جا سه بحث وجود دارد :

❖ **بحث اول :** مقتضای وضع صیغه چیست ؟ مقتضای وضع صیغه هیچکدام نیست . مقتضای وضع صیغه فقط وجوب است که این وجوب هم با وجوب نفسی می سازد هم با وجوب غیری

❖ **بحث دوم :** مقتضای اطلاق و مقدمات حکمت چیست ؟ این جا اختلاف وجود دارد . در این جا دو نظریه وجود دارد :

▪ **نظریه ی اول (صاحب کفایه) :** صاحب کفایه می فرماید مقتضای اطلاق ، واجب نفسی است زیرا واجب غیری نیاز به قرینه ی زائده دارد و نیاز به قید دارد لذا از این که قید نزده است واجب نفسی اثبات می شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی دوم (شیخ انصاری – نوار ۱۵۰)** : ایشان می فرمایند از اطلاق صیغه نمی توان استفاده کرد یعنی نمی تواند گفت این صیغه اطلاق دارد و مقتضای اطلاقش هم واجب نفسی است . نمی توان این حرف را زد . دلیل مرحوم شیخ را در ضمن دو مرحله بیان می کنیم :
  - **مرحله ی اول** : این مرحله از دو قیاس تشکیل شده است :
    - **قیاس اول :**
      - **صغری** : مفاد صیغه ، افراد طلب حقیقی است

        توضیح : یعنی واضع آمده هیات امر (نه ماده اش) را وضع کرده برای آن طلب هایی که در درون طالبین است و این طلب ها قائم است به نفس طالبین .
      - **کبری** : افراد طلب حقیقی ، جزئی حقیقی است

        این طلبی که در درون طالب است جزئی حقیقی است بخاطر قاعده ی تشخص . الشی ما لم یتشخص لم یوجد سواء کان وجدا ذهنیا ام خارجیا . الان طلب حقیقی وجود ذهنی گرفته و چیزی که وجود ذهنی گرفته می شود جزئی حقیقی
      - **نتیجه** : مفاد صیغه ، جزئی حقیقی است
    - **قیاس دوم :**
      - **صغری** : مفاد صیغه و هیات ، جزئی حقیقی است
      - **کبری** : جزئی حقیقی ، قابل تقیید نیست .
      - **نتیجه** : مفاد صیغه و عیات قابل تقیید نیست و چیزی که قابل تقیید نبود ، قابل اطلاق هم نیست
  - **مرحله ی دوم** : مرحوم شیخ می فرماید اگر مفاد هیات و معنی هیات ، مفهوم طلب باشد ، مفهوم طلب کلی است اما مفهوم طلب مفاد هیات نیست . دلیل :
    - **صغری** : اگر مفاد هیات ، مفهوم طلب باشد لازمه اش این است که با انشاء مفهوم طلب صلاه ، صلاه مطلوب بشود

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : اگر بگوییم معنی هیات و صیغه ی امر ، مفهوم طلب باشد لازمه اش است که به مجرد انشاء مفهوم طلب صلاه ، صلاه بشود مطلوب زیرا سیره ی عقلا این است که اگر انشاء طلب به یک چیزی تعلق بگیرد آن چیز می شود مطلوب . لذا اگر مولی انشاء مفهوم طلب صلاه بکند صلاه می شود مطلوب

- **کبری : واللازم باطل** (هیچگاه صلاه با انشاء مفهوم طلب ، مطلوب نمی شود زیرا مطلوب شدن دائر مدار طلب حقیقی و اراده است و لذا اگر اراده و طلب حقیقی به یک عملی تعلق گرفت این عمل می شود مطلوب و لو انشاء طلب به آن تعلق نگیرد و اگر اراده و طلب حقیقی به یک عملی تعلق نگرفت این عمل مطلوب نمی شود ولو انشاء طلب به آن تعلق بگیرد مثل اوامر امتحانی که در انها انشاء طلب تعلق می گیرد اما طلب حقیقی به عمل تعلق نمی گیرد)
- **نتیجه : فلملزوم مثله** (پس مفاد هیات و صیغه ، مفهوم طلب نیست)

اشکالات صاحب کفایه به شیخ انصاری :

- **اشکال اول :** ایشان می فرمایند مفاد هیات ، مفهوم طلب است . یعنی این صیغه و هیات ، معنایش مفهوم طلب است و مفهوم طلب کلی است در نتیجه مفاد هیات کلی است و کلی قابل اطلاق و تقیید هست .

و اساسا آن طلب حقیقی و اراده ی حقیقی نمی تواند مفاد صیغه باشد زیرا مفاد صیغه باید یک چیزی باشد که با ان صیغه انشاء بشود و طلب حقیقی که با صیغه انشاء نمی شود . طلب حقیقی ، مقدمات خاص خودش را دارد سوال : پس این طلب حقیقی در این وسط چه کاره است ؟ انگیزه است . این صیغه ای که از دهان مولی خارج می شود به انگیزه های مختلفی . گاهی انگیزه طلب حقیقی است و گاهی چیزهای دیگر مثل امتحان ، تعجیز و .. است .

- **اشکال دوم (نوار ۱۵۱) :** صاحب کفایه می فرماید بین طلب حقیقی و طلب انشائی نسبت عموم و خصوص من وجه است . یعنی این که گاهی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

هردو طلب هست و گاهی فقط طلب انشائی است و گاهی فقط طلب حقیقی است . مثل این که مولی امر می کند به یک عملی و در درونش هم طالب انجام عمل هست . این جا هردو طلب هست . اما گاهی زمانی امر می کند به یک عملی ، این جا طلب انشائی پیدا می شود اما مولی در درونش طالب انجام عمل نباشد این جا طلب حقیقی نیست مثل اوامر امتحانیه . و مثل این که مولی در درونش طالب یک چیزی است اما در ظاهر امر به آن چیز نمی کند این جا طلب حقیقی هست اما طلب انشائی نیست .

با حفظ این نکته ؛ فعل و عمل ۳ صورت دارد :

۱) **صورت اول :** گاهی فعل مطلوب است هم به طلب حقیقی هم به طلب انشائی . مثل این که مولی امر می کند به یک عملی ، و قرینه نباشد که انگیزه ی مولی از امر غیر طلب است ، در نتیجه این عمل مطلوب به طلب حقیقی است .

۲) **صورت دوم :** گاهی فعل مطلوب است فقط به طلب انشائی . مثل جایی که مولی امر می کند به یک عمل . در این جا این فعل می شود مطلوب به طلب انشائی . اما قرینه وجود دارد که انگیزه ی مولی از امر ، طلب نیست . در نتیجه مطلوب به طلب حقیقی نیست

۳) **صورت سوم :** گاهی فعل ، مطلوب است فقط به طلب حقیقی . مثل این که مولی در درونش طالب انجام یک عملی هست اما در ظاهر نسبت به این عمل امری صادر نمی کند .

اشکال صاحب کفایه این است : شیخ فرمود اگر فعل بخواهد متصف به مطلوب بشود فقط به واسطه ی طلب حقیقی متصف می شود . صاحب کفایه می فرماید این کلام باطل است زیرا گاهی فعل به مطلوب متصف می شود فقط به واسطه ی طلب انشائی .

❖ **بحث سوم :** مقتضای اصول عملیه چیست (زمانی بحث مقتضای اصول عملیه پیش می آید که تمسک به اطلاق صحیح نباشد) : ایا مقتضای اصل عملی واجب نفسی است یا واجب غیری است ؟ مولی فرموده است تطهر ، ما شک می کنیم که طهارت واجب نفسی است یا واجب غیری است (یعنی مقدمه است) ، اصل عملی این جا چه می گوید ؟

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید مساله دو صورت دارد :

- **صورت اول (نوار ۱۵۲) :** یک مرتبه این غیر و ذی المقدمه (مثلا) ، وجوبش فعلی شده است . مثلا وقت داخل شده و صلاه وجوبش فعلی شده باشد . در این صورت طهارت واجب است و این که نفسی باشد یا غیری ، ثمره ای ندارد
- **صورت دوم :** یک مرتبه این غیر (مثلا) ، وجوبش فعلی نشده است . در این جا اصل این است که واجب نیست زیرا شبهه در این جا شبهه وجوبیه است و این جا مجرای برائت است .

مثل این مثال : شارع فرموده تطهر . امر کرده به طهارت . طهارت می شود واجب اما شک می کنیم واجب نفسی است یا غیری است یعنی از باب این که مقدمه برای صلاه است واجب شده است . در این صورت اگر صلاه وجوبش فعلی شده باشد ، انجام طهارت واجب است هرچند نوع وجوبش را نمی دانم اما اگر صلاه وجوبش فعلی نشده باشد . در این جا انجام طهارت لازم نیست زیرا شبهه ، شبهه وجوبیه است و مجرای برائت است و اصل این است که انجامش لازم نیست .

فالأولی أن یقال (پس در دفع اشکال اولی این است که گفته شود) **إن الأثر المترتب علیه و إن کان لازما** (اثری (فائده – معراج بودن برای مومن) که مترتب می شود بر واجب نفسی هرچند که می باشد این اثر لازم یعنی بر ما واجب است که این اثر را تحصیل کنیم) **إلا أن ذا الأثر** (صلاه) **لما کان معنونا بعنوان حسن یستقل العقل بمدح فاعله** (جز این که دارای اثر و فائده ، از انجایی که می باشد معنون به عنوان حسن (یعنی یک عنوان حسنی بر صلاه صادق است – این عنوان سبب شده خود دارای اثر که صلاه باشد خودش دارای حسن و فائده بشود) ، مستقل می باشد عقل به مدح کردن فاعل ان عنوان) **بل و بذم تارکه** (بلکه مستقل می باشد عقل به ذم کردن ترک کننده ی ان عنوان) **صار متعلقا للإیجاب** (گردیده است آن ذا الاثر متعلق برای وجوب نفسی ، به عنوان این که آن ذا الاثر معنوان به عنوان حسن است نه به عنوان حسن غیر (معراجیت مومن)) **بما** (به عنوان این که) **هو** (ذا الاثر) **کذلک** (معنون به عنوان حسن است) **و لا ینافیه** (ایجاب بما هو کذالک – منافاتی ندارد ایجاب بما هو کذالک را) **کونه مقدمۀ لأمر مطلوب واقعا** (این که ذا الاثر مقدمه باشد برای یک امری که مطلوب باشد در واقع) **بخلاف الواجب الغیری لتمحض وجوبه فی أنه لکونه مقدمۀ لواجب نفسی** (به خاطر خالص بودن وجوب واجب غیری در این که آن واجب غیری بخاطر این است که واجب غیری مقدمه است برای یک واجب نفسی) **و هذا** (این واجب غیری) **أیضا** (مثل واجب نفسی) **لا ینافی أن یکون معنونا بعنوان حسن فی نفسه** (منافاتی ندارد که معنون باشد برای یک عنوانی که فی نفسه حسن است) **إلا أنه لا دخل له فی إیجابه الغیری** (جز این که این عنوان حسن نیست دخالتی برایش در وجوب غیری او) **و لعله مراد من فسرهما بما أمر به لنفسه و ما أمر به**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

لأجل غیره (و شاید مطلبی که در این ۶ خط ذکر شد ، مراد کسی است که تفسیر کرده است واجب نفسی و غیری را به واجبی که امر شده است به آن بخاطر خود آن واجب و واجبی که امر شده است به آن واجب بخاطر غیر ان یعنی حسن در غیر است) **فلا یتوجه علیه الاعتراض** (پس متوجه نمی شود به این تعریف ، اشکال) **بأن** (بیان اشکال و اعتراض) **جل الواجبات لو لا الکل** (به این که اکثر واجبات اگر نگوییم همه شان) **یلزم أن یکون من الواجبات الغیریة** (لازم می آید که اکثر واجبات بشوند از واجبات غیریه) **فإن المطلوب النفسی قلما یوجد فی الأوامر** (زیرا واجب نفسی کم است که پیدا بشود در اوامر) **فإن جلها مطلوبات لأجل الغایات** (به دلیل این که اکثر واجبات نفسی مطلوباتی است برای غایات (مثل معراجیت مومن) که این غایات خارج هستند از حقیقت واجبات) **التی هی خارجة عن حقیقتها فتأمل** (اشاره به ضعف الاولی – رجوع به حاشیه ی مشکینی) .

ثم إنه لا إشکال فیما إذا علم بأحد القسمین (اشکالی نیست در موردی که معلوم باشد یکی از دو قسم) **و أما إذا شک فی واجب أنه نفسی أو غیری** (اما هنگامی که شک بشود در واجب که این واجب نفسی است یا غیری) **فالتحقیق** (بحث اول : مقتضای وضع) **أن الهیئة و إن کانت موضوعة لما یعمهما** (هیات هرچند وضع شده است برای وجوبی که شامل می شود وجوب نفسی و غیری را) **إلا** (بحث دوم) **أن إطلاقها یقتضی کونه نفسیا** (جز این که مطلق بودن ضیغه اقتضاء دارد بودن واجب را نفسی) **فإنه لو کان شرطا** (واجب اگر بود شرط برای دیگری) **لغیره لوجب التنبیه علیه** (هر آینه واجب می بود آگاهی دادن به این لو کان شرطا لغیره) **علی المتکلم الحکیم**.

نوار ۱۵۰ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و غیری :

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است

و أما ما قیل (اما مطلبی که گفته شده است – شیخ انصاری گفته است) **من أنه لا وجه للاستناد إلی إطلاق الهیئة** (نیست وجهی برای استناد کردن به اطلاق هیات صیغه ی امر – یعنی نمی توانیم به اطلاق هیات صیغه ی امر استناد کنیم تا ثابت کنیم مراد از وجوب ، وجوب نفسی) **لدفع الشک المذکور** (برای دفع کردن شک مذکور ، شک در نفسی بودن یا غیری بودن وجوب) **بعد کون مفادها الأفراد** (بعد بودن مفاد هیات ، افراد – افراد طلب حقیقی) **التی لا یعقل فیها التقیید** (افرادی که معقول نمی باشد در این افراد ، تقیید)

نعم (مرحله ی دوم کلام شیخ) **لو کان مفاد الأمر هو مفهوم الطلب صح القول بالإطلاق** (بله اگر بوده باشد معنی هیات صیغه ی امر ، مفهوم طلب ، صحیح است قائل شدن به اطلاق) **لکنه بمراحل من الواقع** (لکن این که مفاد امر ، مفهوم طلب باشد ، به مرحله هایی از واقع است یعنی خیلی دور از واقع است) **إذ لا شک** (علت برای بمراحل من الواقع است - زیرا شکی نیست به حکم عقلا) **فی اتصاف الفعل بالمطلوبیة**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بالطلب المستفاد من الأمر (در متصف شدن فعل به مطلوبیت به سبب طلبی که استفاده می شود از امر) **و لا یعقل اتصاف المطلوب بالمطلوبیة بواسطة مفهوم الطلب** (معقول نیست متصف شدن فعل مطلوب مثلا صلاه ، به مطلوب بودن به واسطه ی مفهوم طلب – زیرا معیار در مطلوب شدن فعل ، طلب حقیقی است نه مفهوم طلب) **فإن الفعل یصیر مرادا** (مطلوبا) **بواسطة تعلق واقع الإرادة** (به سبب این که فعل می گردد مطلوب به واسطه ی تعلق گرفتن واقع اراده و طلب یعنی به واسطه ی اراده ی واقعی می شود مطلوب نه به واسطه ی مفهوم اراده و طلب) **و حقیقتها لا بواسطة مفهومها و ذلک** (این معقول نبودن) **واضح لا یعتریه** (عارض نمی شود بر این معقول نبودن شکی ، یعنی در این مطلب هیچ شکی نیست) **ریب**

ففیه (در این قیل است) **أن مفاد الهیئة کما مرت الإشارة إلیه لیس الأفراد بل هو مفهوم الطلب** (معنی و مفاد هیات صیغه ی امر همان طور که گذشته است اشاره به آن مفاد ، افراد نیست بلکه ان مفاد ، مفهوم طلب است) **کما عرفت تحقیقه** (مفاد هیات – البته در وضع حروف صاحب کفایه اشاره ای به مفاد هیات نکرده لکن هیات ملحق به حروف است یعنی هر آن چیزی که در رابطه با حروف می گویند درباره ی هیات هم گفته می شود) **فی وضع الحروف** (همان طور که شناختی تو ، تحقیقش را در وضع حروف) **و لا یکاد یکون فرد الطلب الحقیقی** (و نمی باشد مفاد ، فرد طلب حقیقی) **و الذی یکون بالحمل الشائع طلبا** (نمی باشد مفاد چیزی که می باشد به حمل شایع طلب یعنی مفاد طلب حقیقی نیست) **و إلا** (اگر مفاد هیات طلب حقیقی باشد) **لما صح إنشاؤه بها** (هر آینه صحیح نمی باشد انشاء مفاد به وسیله ی هیات) **ضرورة أنه** (بخاطر این که فرد یا طلب حقیقی) **من الصفات الخارجیة** (صفات نفسانیه – مثل علم) **الناشئة من الأسباب الخاصة** (مبادی اراده) .

نعم ربما یکون هو السبب لإنشائه (چه بسا می باشد طلب حقیقی سبب برای انشاء مفهوم طلب یعنی گاهی انگیزه ی انشاء مفهوم طلب ، آن طلب حقیقی است که متکلم در درونش دارد) **کما یکون غیره** (همان طور که می باشد سبب غیر طلب حقیقی) **أحیانا** .

نوار ۱۵۱ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و واجب غیری : اشکال دوم صاحب کفایه بر نظریه ی شیخ – مقتضای اصل عملی نسبت به اطلاق صیغه

مطالب این نوار در جلسه ۱۴۹ پیاده شده است

و اتصاف الفعل بالمطلوبیة الواقعیة (مولی در درونش و در نفسش طالب این عمل باشد) **و الإرادة الحقیقیة** (و متصف شدن فعل و عمل به مطلوبیت واقعی و اراده ی حقیقیه – یعنی می خواهد بگوید : اگر فعل بخواهد متصف به طلب حقیقی بشود این منافاتی ندارد با این که متصف به طلب انشائی هم بشود) **الداعیة إلی إیقاع طلبه** (که این اراده ی حقیقیه انگیزه شده برای ایجاد کردن طلب فعل) **و إنشاء إرادته** (و ایجاد اراده ی فعل) **بعثا نحو مطلوبه الحقیقی** (بخاطر تحریک به سمت مطلوب حقیقی مولی) **و**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تحریکا إلی مراده الواقعی (بخاطر به حرکت در اوردن عبد است به سمت مراد واقعی مولی) **لا ینافی** (خبر اتصاف الفعل – منافات ندارد اتصاف فعل به مطلوبیت واقعی ، متصف شدن فعل به طلب انشائی را) **اتصافه بالطلب الإنشائی أیضا** (مثل متصف شدن فعل به طلب حقیقی) **و** (می خواهد نسبت بین طلب حقیقی و طلب انشائی را بیان کند) **الوجود الإنشائی لکل شیء** (و وجود انشائی برای هر چیزی – وجود انشائی طلب – وجود انشائی هر چیزی یعنی لفظ آن چیز را بگویید) **لیس إلا قصد حصول مفهومه بلفظه** (نیست وجود انشائی مگر قصد کردن حاصل شدن مفهوم ان شی به وسیله ی لفظ آن شی) **کان هناک** (در وجود انشائی) **طلب حقیقی أو لم یکن بل کان إنشاؤه بسبب آخر** (بوده باشد در طلب انشائی ، طلب حقیقی یا نبوده باشد مثل این که طلب انشائی به انگیزه ی تعجیز صادر شده باشد – بلکه بوده باشد انشاء طلب به سبب دیگری غیر از طلب حقیقی)

و (شیخ انصاری فرمود هیات امر (اضرب) معنایش طلب حقیقی است . چه عاملی سبب شده است که شیخ چنین اشتباهی بکند ؟ اطلاق گویی علما . علما فرموده اند معنی هیات طلب است و مطلق گفته اند . شیخ گمان کرده مرادشان طلب حقیقی است) **لعل منشأ الخلط و الاشتباه** (شاید منشا اشتباه شیخ انصاری) **تعارف التعبیر عن مفاد الصیغة بالطلب المطلق** (متعارف بودن و شایع بودن تعبیر کردن از مفاد صیغه به طلب قید یعنی می گویند مفاد صیغه ، طلب است) **فتوهم منه** (پس توهم کرده است شیخ از این طلب مطلق) **أن مفاد الصیغة یکون طلبا حقیقیا** (مفاد صیغه می باشد طلب حقیقی) **یصدق علیه الطلب بالحمل الشائع** (که صدق می کند بر طلب حقیقی ، طلب به حمل شایع – یعنی وقتی می گویم الطلب الحقیقی ، طلب این حمل می شود حمل شایع) **و لعمری** (قسم به زندگانیم) **إنه من قبیل اشتباه المفهوم بالمصداق** (مفاد صیغه و معنی صیغه ، طلب مفهومی است . لکن مفهوم طلب یک مصداقش ، طلب حقیقی است . زیرا طلب حقیقی از افراد مفهوم طلب است . شیخ آمده به جای مفهوم ، مصداق را گذاشته است – این اشتباه از قبیل اشتباه مفهوم به مصداق است) **فالطلب الحقیقی إذا لم یکن قابلا للتقیید** (پس طلب حقیقی زمانی که نبوده باشد قابل برای تقیید – اگر طلب حقیقی قابل تقیید نبود (چون جزئی است) این معنی اش این است که طلب انشائی هم که مفاد هیات و صیغه است قابلیت تقیید ندارد) **لا یقتضی أن لا یکون مفاد الهیئة قابلا له** (اقتضی نمی کند که نبوده باشد مفاد هیات قابل برای تقیید) **و إن تعارف تسمیته بالطلب** (اگر چه معمول و متعارف می باشد نامیدن مفاد هیات به طلب) **أیضا** (مثل نامیده طلب حقیقی به طلب – یعنی به طلب حقیقی طلب می گویند به مفاد هیات که طلب انشائی باشد ، هم طلب می گویند) **و عدم تقییده بالإنشائی** (و مقید نشدن طلب به انشائی) **لوضوح إرادة خصوصه** (به دلیل واضح بودن اراده کردن خصوص طلب انشائی) **و أن الطلب الحقیقی لا یکاد ینشأ بها کما لا یخفی**

فانقدح بذلک (مفاد هیات ، طلب انشائی است نه طلب حقیقی) **صحة تقیید مفاد الصیغة بالشرط** (صحیح است مقید کردن مفاد صیغه به وسیله ی شرط) **کما مر هاهنا** (در واجب مشروط و مطلق) **بعض**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الكلام و قد تقدم فی مسألة اتحاد الطلب و الإرادة ما یجدی [فی] المقام (مطلبی که نافع می باشد در این مقام)

هذا (رجوع به اطلاق هیات) **إذا کان هناک إطلاق** (زمانی است که بوده باشد در صیغه ، اطلاقی یعنی شرایط تمسک به اطلاق وجود داشته باشد)

نوار ۱۵۲ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و غیری – ویژگی امر غیری ، بیان یک اشکال و جواب های ان

و (بحث سوم) **أما إذا لم یکن** (اما زمانی که نباشد اطلاق) **فلا بد** (صورت اول – اگر ذی المقدمه وجوبش فعلی شده انجام واجب مردد لازم است ولو جهت وجوبش را نمی دانیم) **من الإتیان به** (پس ناچاریم از انجام دادن واجب مردد - طهارت) **فیما إذا کان التکلیف بما احتمل کونه شرطا له فعلیا** (در موردی که بوده باشد تکلیف به چیزی که (صلاه) احتمال دارد بودن واجب مردد شرط برای آن چیز ، فعلی) **للعلم بوجوبه فعلا** (به دلیل علم به وجوب فعلی واجب مردد) **و إن لم یعلم جهة وجوبه** (اگرچه معلوم نشده است جهت وجوب واجب مردد) **و إلا** (اگر تکلیف فعلی نبود) **فلا** (اتیان به واجب مردد لازم نیست) **لصیرورة الشک فیه بدویا** (بخاطر گردیدن شک در وجوب اتیان ، شک بدوی) **کما لا یخفی.**

امر غیری (وجوب مقدمه) ویژگی های زیادی دارد . صاحب کفایه در بحث امروز یک ویژگی امر غیری را بیان می کند . آن ویژگی این است که موافقت امر غیری بما هو امر غیری ثواب ندارد و مخالف امر غیری بما هو امر غیری عقاب ندارد . یعنی اگر کسی مقدمه را انجام داد این امر غیری را اطاعت کرده اما این اطاعت امر غیری از آن جهت که امر غیری است ، ثواب ندارد . همان طور که اگر آن را انجام نداد ، بما هو امر غیری عقاب ندارد .

دلیل : چون ثواب و عقاب از تبعات قرب و بعد از مولی است . یعنی یک عملی بما هو این عمل موجب تقرب به مولی شد ، ثواب دارد و اگر یک عملی بما هو این عمل موجب بعد از مولی شد ، عقاب دارد و مقدمه از آن جهت که مقدمه است نه مقرب است و نه مبعد پس انجامش نه ثواب دارد و ترکش هم عقاب ندارد .

لذا اگر مکلف یک ذی المقدمه را انجام بدهد که این ذی المقدمه ، مقدمات زیادی داشته ، این را بدهیم دست عقل و بگوییم اقای عقل این مکلف چند ثواب می برد ؟ عقل می گوید فقط یک ثواب می برد . و همچنین در ناحیه ی عقاب که عقل می گوید اگر ذی المقدمه را انجام ندهد با این که مقدمات زیادی دارد ، عقل می گوید فقط یک عقاب دارد .

اشکال : شما می گویید مقدمه بما هی مقدمه ، ثواب ندارد . در حالی که روایات زیادی داریم که انجام مقدمه ثواب دارد مثلا کسی که قطع مسافت می کند برای زیارت سید الشهدا (علیه السلام) ، در قبال هر قدمی که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بر می دارد چندین حج نوشته می شود . این قطع مسافت مقدمه است . این حرف تنافی دارد با آن ویژگی امر غیری .

جواب های صاحب کفایه :

- **جواب اول :** این ثواب مربوط به خود ذی المقدمه و زیارت سید الشهدا است ولی یک قانونی داریم که از روایات استفاده می شود و ان این است که : افضل الاعمال احمزها . حالا اگر کسی قطع مسافت می کند برای زیارت سید الشهدا ، این زیارت یک زیارت سختی شده است . چه چیزی باعث شده این زیارت بشود سخت ؟ مقدمه اش . چون این مقدمه سبب شده که این زیارت بشود سخت لذا مجازا ثوابی که مربوط به ذی المقدمه است را به مقدمه اش نسبت داده اند . بنابراین این تنافی با ویژگی امر غیری ندارد .
- **جواب دوم :** سلمنا که این مقدمه ثواب دارد اما این ثواب بخاطر استحقاق نیست بلکه از باب تفضل خداوند است و وقتی تفضلی شد مضر به بحث ما نیست . زیرا علی القاعده انجام مقدمه ثواب ندارد و اگر خداوند ثواب می دهد بخاطر تفضل و رحمتش است .

تذنیبان

الأول :

لا ریب فی استحقاق الثواب [۹۲] **علی امتثال الأمر النفسی** (شکی نیست در مستحق بودن ثواب در مقابل امتثال و اطاعت کردن امر نفسی) **و موافقته** (امر نفسی) **و استحقاق العقاب علی عصیانه و مخالفته عقلا** (و مستحق بودن مکلف ، عقاب را در مقابل معصیت و مخالفت امر نفسی به حکم عقل) **و أما استحقاقهما علی امتثال الغیری** (اما مستحق بودن مکلف ، ثواب و عقاب را در مقال اطاعت امر غیری و مخالفت امر غیری) **و مخالفته ففیه إشکال** (در این مستحق بودن اشکال است – در این مساله ۳ قول است) **و إن کان التحقیق عدم الاستحقاق علی موافقته و مخالفته بما هو موافقة و مخالفة** (هرچند تحقیق مستحق نبودن مکلف است در مقابل موافقت امر غیری و مخالف امر غیری ،از ان جهت که موافقت و مخالفت امر غیری است) **ضرورة** (علت برای عدم الاستحقاق) **استقلال العقل بعدم الاستحقاق إلا لعقاب واحد أو لثواب** (به دلیل این که بدیهی است مستقل بودن عقل را به مستحق نبودن مکلف مگر برای عقاب و ثواب واحد را) **کذلک** (واحد) **فیما خالف الواجب** (کجا مستحق یک عقاب است ؟ در موردی که مخالفت می کند مکلف واجب نفسی را) **و لم یأت بواحدة من مقدماته علی کثرتها** (و نمی اورد مکلف هیچیک از مقدمات واجب نفسی را با کثرت مقدمات) **أو** (کجا مستحق ثواب واحد است ؟) **وافقه و أتاه بما له من**

---

[۹۲] مرحوم فیروزآبادی می فرماید اتفاقا شک وجود دارد در استحقاق ثواب . اگر ما امر نفسی را انجام دادیم مستحق ثواب نمی شویم زیرا وظیفه مان را انجام داده ایم . لذا اطاعت امر نفسی هم که ثواب می دهند از باب تفضل است

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

المقدمات (یا موافقت کرده است مکلف واجب نفسی را و انجام داده است آن واجب نفسی را با آن چیزی که برای واجب نفسی است از مقدمات)

نعم (بیان اشکال) **لا بأس باستحقاق العقوبة علی المخالفة** (مخالفت واجب نفسی) **عند ترک المقدمة** (اشکالی نیست به مستحق بودن مکلف عقوبت را در مقابل مخالفت واجب نفسی هنگام ترک مقدمه – یعنی از همان زمانی که مقدمه را ترک می کند بخاطر ترک ذی المقدمه مستحق عقاب است) **و** (عطف بر باستحقاق – شکی نیست به زیاد شدن ثواب در مقابل موافقت با واجب نفسی در موردی که اگر اتیان کند مکلف به مقدمات ، به عنوان این که این مقدمات ، مقدمات است برای واجب نفسی) **بزیادة المثوبة علی الموافقة فیما لو أتی بالمقدمات بما هی مقدمات له من باب** (از چه بابی شما در مقابل انجام دادن این مقدمات ثواب می برید ؟) **أنه** (از باب این که این واجب نفسی) **یصیر حینئذ** (هنگام اتیان مقدمات به عنوان مقدمات برای واجب) **من أفضل الأعمال** (می گردد ان واجب از افضل اعمال) **حیث صار أشقها** (زیرا می گردد این واجب ، شدید ترین اعمال) **و علیه** (بنابر ثواب بر خود واجب) **ینزل ما ورد فی الأخبار من الثواب علی المقدمات** (جواب اول - حمل می شود آن چیزی که وارد شده است در اخبار از ثواب دادن در مقابل مقدمات) **أو** (جواب دوم) **علی التفضل فتأمل جیدا و ذلک** (علت برای ضروره استقلال العقل) **لبداهة أن موافقة الأمر الغیری بما هو أمر لا بما هو شروع فی إطاعة الأمر النفسی لا توجب قربا و لا مخالفته بما هو کذلک بعدا** (به دلیل بدیهی بودن این که موافقت کردن با امر غیری از آن جهت که آن امر غیری ، امر غیری است نه از آن جهت که امر غیری شروع است در اطاعت کردن امر نفسی ، موجب قرب نمی شود و نه مخالف کردن با امر غیری از آن جهت که امر غیری ، امر غیری است موجب نمی شود بعد را) **و المثوبة و العقوبة إنما تکونان** (ثواب و عقاب) **من تبعات القرب و البعد.**

نوار ۱۵۳ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و غیری : ویژگی های اول و دوم واجب غیری و بحث اشکالات طهارات ثلاث – دو اشکال بر طهارات ثلاث و جواب های صاحب کفایه به آن – بیان یک اشکال و جواب صاحب کفایه به آن .

مطلب اول : مقدمه ۴ ویژگی دارد (صاحب کفایه این ۴ ویژگی را یک جا ذکر نکرده است بلکه پراکنده ذکر کرده است) :

- **ویژگی اول :** انجام مقدمه ثواب نداردیعنی اگر مکلف همه مقدمه را انجام بدهد و هم ذی المقدمه را ، این جا فقط یک ثواب دارد و ان ثواب مربوط به ذی المقدمه است .

اشکال : بعضی از مقدمات ثواب دارد یعنی اگر مکلف خود مقدمه را انجام بدهد در قبال انجام این مقدمات ثواب گیرش می آید مثل طهارات ثلاث (وضو ، غسل ، تیمم) . بنابراین اگر مکلف وضو بگیرد و بعد نماز بخواند این جا دو ثواب گیرش می آید یکی در قبال وضو و یکی در قبال نماز . بنابراین طهارات ثلاث بر خلاف قانون مقدمه است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **ویژگی دوم :** اگر مقدمه واجب باشد ، مقدمه واجب توصلی است . للتوصل الی ذی المقدمه است . در نتیجه انجامش نیاز به قصد قربت ندارد .

اشکال : بعضی از مقدمات ، واجب تعبدی است یعنی اگر انسان این مقدمات را انجام می دهد باید این مقدمات را با قصد قربت انجام بدهد مثل طهارات ثلاث نسبت به نماز .

جواب صاحب کفایه به این دو اشکال :

❖ **جواب اشکال اول :** اگر این ثواب داشتن از ناحیه ی امر مقدمی (امر غیری) بیاید اشکال دارد لکن ثواب داشتن از امر غیری پیدا نشده بلکه از چیز دیگری پیدا شده که آن یک امر نفسی استحبابی است . بنابراین اشکال وارد نیست . بنابراین طهارات ثلاث با یک امر دیگری ثواب دار شده است سپس امر غیری رفته روی طهارات ثواب دار .

❖ **جواب اشکال دوم :** اگر عبادت شدن از ناحیه ی امر غیری بیاید ؛ اشکال دارد زیرا امر غیری عبادت درست کن ، نیست . اما عبادات شدن طهارات ثلاث از ناحیه ی امر غیری نیامده بلکه با چیز دیگری عبادت شده اند بعد امر غیری آمدم روی طهاراتی که عبادت هستند . یعنی طهارات ثلاث قبل از این که امر غیری بیاید روی آنها ، عبادت شده اند بعد امر غیری آمده روی انها . چگونه طهارات ثلاث عبادت شده اند ؟ به وسیله ی امر نفسی استحبابی .

اشکال : اگر عبادت شدن طهارات ثلاث به واسطه ی امر نفسی استحبابی باشد ، لازمه اش یک چیزی است که این چیز باطل است .

- **صغری :** اگر عبادت شدن طهارات ثلاث به واسطه ی امر نفسی استحبابی باشد ، لازمه اش این است که اگر مکلف این طهارات ثلاث را به قصد امر غیری انجام بدهد ، کافی نباشد .

یعنی اگر وضو بگیرد به این قصد که مقدمه است برای نماز ، اگر این کار را انجام داد کافی نیست زیرا عبادیت وضو بخاطر امر نفسی استحبابی است .

- **کبری :** واللازم باطل (کافی نبودن انجام طهارات ثلاث با قصد امر غیری ، باطل است یعنی همه می گویند کافی است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله (معلوم می شود عبادت طهارات ثلاث به واسطه ی امر نفسی استحبابی نیامده است در نتیجه اشکال بر می گردد)

جواب اشکال : از این اشکال ۴ جواب داده شده است :

- **جواب اول (جواب صاحب کفایه) :** صاحب کفایه می فرماید اگر کسی طهارات ثلاث را به قصد امر غیری انجام بدهد ، اجمالا به قصد نفسی استحبابی هم انجام داده است . لذا اشکال وارد نیست . اما چگونه ؟ مقدمه ی صلاه وضو نیست بلکه وضوی عبادی است . یعنی وضویی که با قصد قربت انجام بگیرد . پس امر غیری رفته

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

روی وضو عبادی و هر امری ما را دعوت می کند به انجام متعلق خودش و متعلق امر غیری طهارت عبادی است . حالا اگر کسی این طهارت عبادی را به قصد امر غیری انجام بدهد ، یعنی این طور : خدایا من وضوی عبادی انجام می دهم به عنوان این که مقدمه است برای صلاه . الان این وضو را به قصد امر غیری انجام داده اید اما اجمالا قصد امر نفسی استحبابی هم کرده اید زیرا شما که می گویید وضوی عبادی ، این یعنی وضویی که امر نفسی استحبابی به آن تعلق گرفته است . یعنی این طور می گویید که خدایا من وضویی که امر نفسی استحبابی تعلق گرفته است را انجام می دهم به عنوان این که مقدمه است برای نماز .

- **جواب دوم (جواب شیخ انصاری – نوار ۱۵۴)** : عبادت بودن طهارات ثلاث از ناحیه ی امر غیری و مقدمی پیدا نشده است پس اشکالی وارد نیست . این کلام شیخ را در ضمن دو مرحله توضیح می دهیم :
  - **مرحله ی اول** : ذات غسلات و مسحات مقدمه برای صلاه نیست بلکه غسلات و مسحات به ملاحظه ی آن عنوان خاصی که در واقع دارند مقدمه برای صلاه هستند

    توضیح : اول گفتیم ذات غسلات و مسحات مقدمه برای صلاه نیست . این یعنی چی ؟ یک مقایسه داشته باشیم بین وضو و قطع مسافت . وضو مقدمه است برای صلاه و قطع مسافت مقدمه است برای حج . در قطع مسافت خود قطع مسافت مقدمه است برای حج یعنی انسان با هر قصدی ، قطع مسافت بکند مقدمه ی حج را انجام داده است . ولی در وضو خود این شستن و مسح کردن مقدمه برای نماز نیست بلکه شستن ها و مسح کردن ها به ملاحظه ی این که معنون هستند به یک عنوانی یعنی فرد هستند برای یک عنوان مخصوصی در واقع ، به ملاحظه ی ان عنوان که ما نمی دانیم چیست ، مقدمه است برای نماز .
  - **مرحله ی دوم** : ما علم تفصیلی به ان عنوان نداریم . همان عنوانی که غسلات و مسحات که به ملاحظه ی این عنوان می شوند مقدمه برای صلاه . لذا اجمالا باید آن عنوان را قصد بکنیم . زیرا علم تفصیلی به ان عنوان نداریم . لذا حالا که علم تفصیلی به آن نداریم باید اجمالا ان عنوان را قصد بکنیم یعنی ان مسحات و غسلات را باید به قصد اجمالی ان عنوان انجام بدهیم . قصد اجمالی آن عنوان چگونه است ؟ ما این غسلات و مسحات را به قصد امر غیری انجام می دهیم . اگر این ها را به قصد امر غیری انجام بدهیم آن عنوان را قصد کرده

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ایم زیرا امر غیری می رود روی مقدمه . مقدمه فرض این است که غسلات و مسحات به ملاحظه ی آن عنوان است . حالا اگر این غسلات و مسحات را به قصد امر غیری انجام دادیم معنایش این است که ما غسلات و مسحات را به قصد ان عنوان انجام داده ایم زیرا اگر ما این غسلات و مسحات را به قصد امر غیری انجام دادیم معنایش این است که این غسلات و مسحات را به عنوان این که مقدمه است انجام دادیم .

نتیجه : عبادات بودن این طهارات ثلاث از ناحیه ی امر غیری نیست بلکه از ناحیه ی آن عنوانی است که ما علم تفصیلی به آن نداریم . در نتیجه اشکالی وجود ندارد زیرا اشکال در صورتی وارد است که عبادات شدن طهارات ثلاث از ناحیه ی امر غیری پیدا شده باشد

اشکالات صاحب کفایه بر این جواب : این جواب مرحوم شیخ به دو دلیل باطل است :

- **اشکال اول :** قصد آن عنوان (عنوانی که علم تفصیلی به آن نداریم و این شستن و مسح کردن ها به ملاحظه ی ان عنوان مقدمه است برای صلاه) منحصر به این راه (قصد امر غیری) نیست یعنی اگر خواستیم قصد آن عنوان را بکنیم راهش منحصر به این نیست که امر غیری را قصد کنیم بلکه ما می توانیم به وسیله ی امور دیگری قصد اجمالی آن عنوان را بکنیم . حالا اگر ما به وسیله ی یک امور دیگری قصد آن عنوان را بکنیم لکن مسحات و غسلات را به داعی نفسانی انجام بدهید ، طبق قول شیخ انصاری لازمه اش این است که انجام وضو و غسل و تیمم در این صورت صحیح است زیرا تمام هم و غم شیخ این است که ما آن عنوان را قصد بکنیم . حالا صاحب کفایه می فرماید ما این عنوان را می توانیم به وسیله ی امور دیگری قصد کنیم . بعد از ان ، این غسلات و محساتی که همراه با ان عنوان شده را با یک داعی نفسانی انجام بدهیم ، لازمه ی اش این است که غسل و مسح بشود صحیح زیرا هم و غم شیخ انصاری قصد آن عنوان بوده و ما هم آن عنوان را قصد کرده ایم .

  و حال انکه این ها صحیح نیست و تمام این ها باید به قصد قربی انجام بگیرد . این ها باید با چیزی انجام بگیرد که قصد قربت با او صحیح است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **اشکال دوم :** ما دو مشکل داشتیم . اشکال دوم این است که بعضی از مقدمات ثواب دارند در حالی که مقدمه ثواب ندارد [۹۳] . شیخ به این اشکال جواب نداد .

- **جواب سوم (از شیخ انصاری – نوار ۱۵۵) :** عبادیت طهارات از امر غیری پیدا نشده است تا اشکال پیدا بشود بلکه این عبادیت از غرض شارع از امر نفسی پیدا شده است .

توضیح : زمانی که شارع امر می کند به ذی المقدمه ، این امر شارع به ذی المقدمه امر نفسی است زیرا این امر مقدمه برای چیز دیگری نیست . شارع یک غرضی دارد زیرا عدلیه می گویند افعال شارع معلل به اغراض است . زمانی که شارع امر نفسی می کند به ذی المقدمه یک غرضی دارد که یان غرض با دو شرط حاصل می شود :

۱) شرط اول : ذی المقدمه (صلاه) باید با قصد قربت انجام بگیرد

۲) شرط دوم : این طهارات ثلاث که مقدمه هستند باید با قصد قربت انجام بگیرد

اگر هردو شرط حاصل بشود غرض شارع حاصل می شود اما اگر دو تا یا یکی از انها محقق نشود ، غرض شارع حاصل نمی شود .

اشکال صاحب کفایه : این جواب اشکال دارد زیرا این جواب اشکال اول را بر طرف می کند اما اشکال دوم را (طهارات ثلاث با این که مقدمه ثواب ندارد ، ثواب دارند) بر طرف نمی کند [۹۴] .

- **جواب چهارم (این جواب هم از شیخ انصاری است اما نه صراحتا) :** عبادیت طهارات ثلاث از مجموع دو امر پیدا شده است یعنی شارع دو امر کرده است . از این دو امر عبادیت طهارات ثلاث تولید شده است [۹۵] .

توضیح : اول شارع مقدس امر می کند به ذات وضو . امر غیری می کند . منظور از ذات وضو یعنی وضو بدون قصد قربت بعد شارع یک امر غیری دوم می کند که این امر غیری دوم می رود روی وضو به قصد ان امر غیری اولش . امر اول می گوید وضو

---

[۹۳] البته این اشکال وارد نیست زیرا شیخ انصاری اشکال ثواب را در جای دیگری جواب داده است

[۹۴] محشین این جا به اشکال صاحب کفایه اشکال گرفته اند . اشکال اول این که اگر ما عبادیت را درست کردیم لازمه ی عبادت بودن در این جا ، ثواب داشتن هم هست . اشکال دوم این است که مرحوم شیخ اصلا در مقام جواب گویی از این اشکال دوم نبوده و لذا مرحوم شیخ در جای دیگری به این اشکال دوم جواب داده است

[۹۵] شبیه این جواب در واجب تعبدی و توصلی بیان شده است . در بحث تعبدی و توصل یکسانی که می گفتند قصد الامر نمی تواند در متعلق امر اخذ بشود می گفتند ما از دو امر استفاده می کنیم . امر اول می رود روی ذات صلا و امر دوم می رود روی صلاه مع قصد الامر . افعل صلاتک بقصد الامر الذی ذکرناه قبله . حالا جواب شیخ انصاری در این جا عین همین جواب است

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

بگیر اما امر دوم می رود روی وضوی به قصد امر غیری اول . وضو بگیر به قصد آن امر غیری اول . شیخ می فرماید عبادیت طهارات ثلاث از مجموع این دو امر درست شده است . در این صورت دیگر اشکالی وارد نیست

اشکالات صاحب کفایه :

- **اشکال اول :** بالاجماع مقدمه ی صلاه وضوی عبادی است یعنی وضویی که با قصد قربت انجام بگیرد . کسانی که می گویند مقدمه ی واجب ، واجب است می گویند از امر شارع به ذی المقدمه ، یک امر غیری تولید می شود که این امر غیری می رود روی وضوی با قصد قربت .

حالا صاحب کفایه سوال می کند که این امر غیری اول از کجا آمده است ؟ اگر بگویید از امر به ذی المقدمه آمده که می گوییم از امر به ذی المقدمه ، امر غیری ای تولید می شود که می رود روی وضو با قصد قربت نه روی وضوی خالی . زیرا وضوی با قصد قربت مقدمه است . نتیجه این که این امر اول منشا ندارد .

- **اشکال دوم :** اساسا این حرف ثبوتا حرف خوبی است اما اثباتا منتفی است زیرا تعدد امر وجود ندارد . لذا در مقام احتمال پردازی خوب است اما در مقام اثبات و دلیل هیچ دلیل بر تعدد امر وجود ندارد .

- ویژگی سوم :
- ویژگی چهارم :

إشکال و دفع :

أما الأول : و هو الإشکال

فهو (آن اشکال) **أنه إذا کان الأمر الغیری** (در صورتی است که مقدمه ی واجب ، واجب باشد زیرا اگر قائل به وجوب مقدمه نشویم دیگر امر غیری ای وجود نخواهد شد) **بما هو** (زمانی که باشد امر غیری به عنوان امر غیری) **لا إطاعة له و لا قرب فی موافقته و لا مثوبة علی امتثاله** (نیست اطاعتی برای آن امر غیری و نیست تقربی در موافقت کردن امر غیری و نیست ثوابی در قبال امتثال امر غیری) **فکیف** (اشکال اول) **حال بعض المقدمات** (وقتی این ها را ندارد پس چگونه است که حال بعضی از مقدمات مثل طهارات) **کالطهارات حیث لا شبهة فی حصول الإطاعة و القرب و المثوبة بموافقة أمرها** (زیرا که شکی نیست در حاصل شدن اطاعت و تقرب و ثواب با موافق کردن امر این طهارات) **هذا** (این اشکال اول – بیان اشکال دوم) **مضافا إلی أن الأمر الغیری لا شبهة فی کونه توصلیا** (علاوه بر این که امر غیری شکی نیست در این که امر غیری ، توصلی است یعنی لازم نیست که قصد قربت بکنید برای انجام امر غیری) **و قد اعتبر**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فی صحتها إتیانها بقصد القربة (در حالی که شرط شده است در صحیح بودن طهارات ، انجام طهارات به قصد قربت)

و أما الثانی [و هو الدفع]

فالتحقیق أن یقال إن (جواب اشکال اول) **المقدمة فیها بنفسها** (قبل از تعلق گرفتن امر غیری به طهارات) **مستحبة و عبادة** (مقدمه در طهارات ، خود این مقدمه مستحب و عبادت است – بنابراین قبل زا تعلق گرفتن امر غیری ، ثواب داشته اند) **و** (جواب اشکال دوم) **غایاتها** (و غایات طهارات – مراد از غایات یعنی اموری که طهارات بخاطر آنهاست . در یک کلمه یعنی ذی المقدمه . من طهارت می گیرم تا نماز بخوانم . این تا نماز بخوانم می شود غایت) **إنما تکون متوقفة علی إحدی هذه العبادات** (می باشد متوقف بر یکی از این عبادات – یعنی مقدمه ی صلاه ، وضوی عبادی است) **فلا بد أن یؤتی بها عبادة** (پس ناچار است انجام بشود این طهارات به عنوان عبادت) **و إلا** (اگر طهارات به عنوان عبادات انجام نشود) **فلم یؤت بما هو مقدمة لها** (پس انجام داده نشده است به چیزی که آن چیز مقدمه است برای غایات) **فقصد القربة فیها إنما هو لأجل کونها فی نفسها أمورا عبادیة و مستحبات نفسیة** (پس قصد قربت در این طهارات همانا این قصد قربت بخاطر بودن طهارت (خود این طهارات) امر عبادی و مستحب نفسی است) **لا لکونها مطلوبات غیریة** (قصد قربت در این طهارات نیست بخاطر بودن طهارات مطلوب غیری) **و** (جواب اشکال) **الاکتفاء بقصد أمرها الغیری** (و اکتفا کردن به قصد امر غیری طهارات – هنگام انجام دادن طهارات) **فإنما هو** (همانا می باشد این کافی بودن) **لأجل أنه** (بخاطر این است که امر غیری) **یدعو إلی ما هو کذلک** (عبادت است) **فی نفسه** (دعوت می کند به مقدمه ای که آن مقدمه این چنین (عبادت است) خود این مقدمه) **حیث إنه لا یدعو إلا إلی ما هو المقدمة** (زیرا امر غیری دعوت نمی کند مگر به چیزی که آن چیز مقدمه است) **فافهم** (که این جواب صحیح نیست)

نوار ۱۵۴ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و غیری – جواب شیخ انصاری به اشکال و اشکالات صاحب کفایه بر جواب اول شیخ انصاری

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است

و قد تفصی عن الإشکال بوجهین آخرین (به تحقیق خلاصی شده است از اشکال (اشکال عبادیت طهارات ثلاث و اشکال ثواب داشتن طهارات ثلاث) به دو وجه دیگر از شیخ انصاری)

أحدهما **ما ملخصه** (یکی از آن دو وجه ، وجهی است که خلاصه ی ان این است) : **أن الحرکات الخاصة ربما لا تکون محصلة لما هو المقصود منها من العنوان** (حرکات مخصوص (مثل غسلات و مسحات) چه بسا نمی باشد آن حرکات ، تحصیل کننده ی ان چیزی (آن عنوانی است) که ان چیز مقصود است از حرکات – یعنی صرف انجام حرکات محصل آن عنوان نیست) **الذی** (صفت عنوان) **یکون بذاک العنوان مقدمة و**

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

موقوفا علیها (عنوانی که می باشد حرکات با این عنوان مقدمه و وقوف علیهه – یعنی این حرکات به عنوان این که فردی از آن عنوان است می شود مقدمه نه خودش به تنهایی) **فلا بد فی إتیانها بذاک العنوان** (ناچاریم برای انجام دادن ان حرکات با این عنوان) **من قصد أمرها** (از قصد کردن امر به این حرکات – امر غیری یعنی باید این حرکات را باید به قصد امر غیری انجام بدهیم زیرا اگر این حرکات را با قصد امر غیری انجام بدهیم ، حرکات را با ان عنوان انجام داده ایم) **لکونه** (علت برای لابد - بخاطر این که امر) **لا یدعو إلا إلی ما هو الموقوف علیه** (دعوت نمی کند مگر به چیزی که آن چیز مقدمه است چون هر امری دعوت می کند به متعلق خودش و امر غیری هم دعوت می کند به مقدمه) **فیکون عنوانا إجمالیا و مرآة لها** (پس می باشد قصد امر غیری ، عنوان اجمالی و مراه برای مقدمه – مقدمه حرکات با آن عنوان است) **فإتیان الطهارات عبادة و إطاعة لأمرها لیس لأجل أن أمرها المقدمی یقضی بالإتیان کذلک** (به جا آوردن طهارات به عنوان عبادت و به عنوان اطاعت امر به این طهارت ، نیست این اتیان بخاطر این که امر مقدمی به این طهارات حکم می کند به اتیان عبادی – یعنی اگر می گوییم این حرکات را با قصد امر غیری انجام بدهید بخاطر این نیست که خود قصد امر غیری موضوعیت دارد بلکه بخاطر این است که شما با این قصد برسید به قصد عنوان) **بل إنما کان** (بلکه می باشد اتیان به قصد امر غیری) **غیری لأجل إحراز نفس العنوان** (بخاطر احراز کردن عنوانی است که) **الذی یکون بذاک العنوان موقوفا علیها** (می باشند طهارات با آن عنوان مقدمه)

و فیه مضافا (اشکال اول) **إلی أن ذلک لا یقتضی الإتیان بها کذلک** (این جواب اقتضی نمی کند انجام دادن طهارات را به قصد امر غیری) **لإمکان الإشارة إلی عناوینها** (زیرا ممکن است اشاره کردن به عناوین طهارات) **التی تکون بتلک العناوین موقوفا علیها** (عناوینی که می باشند طهارات به واسطه ی این عناوین ، مقدمه) **بنحو آخر** (اشاره کنیم به این عناوین به صورت دیگری) **و لو بقصد أمرها** (هرچند به قصد امر به این طهارات به شکل وصف نه به صورت غایت و داعی) **وصفا لا غایة و داعیا بل کان الداعی إلی هذه الحرکات الموصوفة بکونها مأمورا بها شیئا آخر** (بلکه می باشد داعی به این حرکات ، حرکاتی که موصف هستند به بودن این حرکات مامور به ، می باشد داعی چیز دیگری) **غیر أمرها** (غیر از امر به حرکات) **أنه غیر واف** (اشکال دوم) **بدفع إشکال ترتب المثوبة علیها** (این جواب وافی نیست به دفع کردن اشکال ترتب ثواب بر طهارات) **کما لا یخفی.**

نوار ۱۵۵ : مقدمه ی واجب : ادامه ی وجب نفسی و غیری – جواب دوم و سوم شیخ انصاری به اشکال و اشکالات صاحب کفایه بر این دو جواب – شروع تذنیب دوم

ثانیهما : **ما محصله** (دومین از این دو وجه ، وجهی است که خلاصه ی آن وجه این است که) **أن لزوم وقوع الطهارات عبادة** (لازم بودن واقع شدن طهارات به عنوان عبادت – یعنی این که طهارت باید به عنوان عبادت انجام بگیرد) **إنما یکون لأجل أن الغرض من الأمر النفسی بغایاتها** (همانا می باشد این لزوم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بخاطر این که غرض شارع از امر نفسی به غایات طهارات یعنی ذی المقدمه ی طهارات مثل صلاه) **کما لا یکاد یحصل بدون قصد التقرب بموافقته کذلک** (همان طور که حاصل نمی شود غرض بدون قصد قربت به موافقت امر نفسی) **لا یحصل** (غرض) **ما لم یؤت بها** (طهارات) **کذلک** (قصد التقرب) **لا باقتضاء أمرها الغیری** (حاصل نمی شود غرض تا زمانی که اتیان نکند مکلف طهارات را به قصد قربت نه بخاطر اقتضاء کردن امر غیری طهارت یعنی اکر غیری طهارات اقتضای عبادت بودن طهارات را نکرده است بلکه غرض امر است که اقتضای عبادت بودن طهارات را داشته است) .

و بالجملهٔ (خلاصه ی جواب) **وجه لزوم إتیانها عبادهٔ** (دلیل لازم بودن انجام دادن طهارات به عنوان عبادت) **إنما هو لأجل أن الغرض فی الغایات** (این لزوم بخاطر این است که غرض در غایات و ذی المقدمه مثل صلاه و طواف) **لا یحصل إلا بإتیان خصوص الطهارات من بین مقدماتها أیضا** (مثل اتیان به خود غایات که باید با قصد قربت باشند) **بقصد الإطاعهٔ** (مگر به انجام دادن خصوص طهارات از بین مقدمات غایات (زیرا صلاه مقدمات مختلفی دارد و از بین تمام مقدمات فقط مقدمه ی طهارت است که عبادت است) به قصد اطاعت و به قصد قربت)

و فیه أیضا (مثل وجه قبل است) **أنه** (این وجه دوم) **غیر واف بدفع إشکال ترتب المثوبهٔ علیها** (وافی نیست به دفع کردن اشکال مترتب شدن ثواب بر طهارات) **و** (جواب چهارم از اشکال) **أما ما ربما قیل** (اما آن چیزی که چه بسا گفته شده است) **فی تصحیح اعتبار قصد الإطاعهٔ فی العبادات** (در درست کردن شرط بودن قصد قربت در عبادات) **من الالتزام بأمرین** (از ملتزم شدن به دو امر – هردو امر غیری است) **أحدهما کان متعلقا بذات العمل** (یکی از دو امر ، تعلق می گیرد به ذات عمل مثلا به خود وضو تعلق می گیرد) **و الثانی بإتیانه بداعی امتثال الأول** (و امر دوم تعلق گرفته به انجام دادن ذات العمل به انگیزه ی امتثال امر اول) **لا یکاد** (خبر اما ما ربما قبل – اشکال اول به جواب چهارم) **یجزی فی تصحیح اعتبارها فی الطهارات** (مجزی نیست و کافی نیست تعدد امر در درست کردن معتبر بودن قصد اطاعت و قصد قربت در طهارات) **إذ** (علت برای لایکاد یجزی) **لو لم تکن بنفسها مقدمهٔ لغایاتها** (زیرا اگر نباشند خود طهارات ، مقدمه برای غایات طهارات مثل صلاه و طواف) **لا یکاد یتعلق بها أمر من قبل الأمر بالغایات** (تعلق نمی گیرد به آن طهارات یک امری از ناحیه ی امر به غایات یعنی یک امر غیری به آنها تعلق نمی گیرد) **فمن أین یجیء طلب آخر من سنخ الطلب الغیری** (از کجا می آید طلب دیگری (طلب و امر غیری اول) که این طلب دیگری از سنخ طلب غیری است) **متعلق بذاتها** (که تعلق گرفته است به ذات طهارات) **لیتمکن به** (تا قدرت پیدا کند مکلف به وسیله ی این طلب اول) **من المقدمهٔ** (طهارات عبادی) **فی الخارج** (از انجام مقدمه در خارج) **هذا** (اشکال دوم به جواب چهارم – این حرف اثباتا قابل اثبات نیست) **مع أن فی هذا الالتزام** (علاوه بر این که در این التزام – ملتزم شدن به وجود دو امر) **ما فی تصحیح اعتبار قصد الطاعهٔ فی العبادهٔ علی ما عرفته مفصلا** (اشکالی است که در تصحیح و درست کردن شرطیت قصد قربت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

در عبادت بود طبق بیانی که شناختی تو مفصلا آن اشکال را ـ یعنی اشکالی که در انجا بیان کردیم این جا هم هست) **سابقا فتذکر.**

الثانی (تذنیب دوم) [اعتبار قصد التوصل فی الطهارات و عدمه]

أنه (صاحب کفایه فرمود عبادت بودن طهارات ثلاث از امر نفسی استحبابی پیدا شده است . طبق این نظریه شیخ می تواند وضو بگیرد به قصد امر نفسی استحبابی که رفته روی وضو و قصد رسیده به ذی المقدمه هم نکند . اما شیخ انصاری در جواب اول فرمود این عبادیت از عنوانی حاصل می شود که چسبیده است به ذی المقدمه . در جواب دوم فرمود از غرض از امر نفسی به ذی المقدمه و در جواب سوم فرمود از مجموع دو امر عبادیت درست می شود . حالا طبق این ۳ جواب شیخ مکلف اگر بخواهد وضو را انجام بدهد ایا باید به قصد رسیدن به ذی المقدمه انجام بدهد ؟) **قد انقدح مما هو التحقیق فی وجه اعتبار قصد القربۀ فی الطهارات** (در علت شرط بودن قصد قربت در طهارات) **صحتها** (صحیح بودن این طهارات) **و لو لم یؤت بها** (اگر چه بجای نیاورد مکلف این طهارات را به قصد رسیدن به واسطه ی این طهارات به غایاتی از غایات طهارات) **بقصد التوصل بها** (طهارات) **إلی غایۀ من غایاتها** (طهارات)

نوار ۱۵۶ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب نفسی و غیری : ادامه ی تذنیب دوم

سوال : منشا عبادیت طهارات ثلاث چیست ؟ طهارات ثلاثه یعنی وضو و غسل و تیمم . این ها عبادت هستند می خواهیم ببینیم عبادت بودن این ها از کجا پیدا شده است .

جواب : درباره ی منشا عبادیت طهارات ثلاث احتمالات زیادی وجود دارد اما ما دو احتمال را بررسی می کنیم

- **احتمال اول** : منشا امر نفسی استحبابی است . یعنی یک امر نفسی استحبابی به طهارات خورده است و این امر سبب شده این طهارات بشوند عبادت . طبق این احتمال اگر مکلف این طهارات ثلاث را به قصد امتثال ان امر نفسی استحبابی انجام بدهد صحیح است .
- **احتمال دوم** : منشا عبادیت طهارات ثلاث ، امر غیری باشد . یعنی امری که از ناحیه ی غیر و ذی المقدمه پیدا شده است . اگر این طهارات ثلاث بخواهند صحیح باشند ، شرطش این است که به قصد امر غیری این طهارات ثلاث را باید انجام دهد یعنی باید این طور بگوید که خدایا من این وضو را می گیرم به قصد این که امتثال کرده باشد امر غیری به وضو را . فقط در این صورت صحیح است .

صاحب کفایه این جا با کلمه ی بل یک ترقی می کند و می فرماید اگر مکلف قصد توصل به غیر بکند کافی است و دیگر نیازی نیست که قصد امر غیری بکند یعنی اگر این طور بگوید که خدایا من این وضو را می گیرم به قصد این که به وسیله این وضو بتوانم برسم به ذی المقدمه ، همین کافی است . حتی اگر از امر غیری غافل باشد زیرا روح امر غیری یعنی قصد توصل . زیرا امر غیری یعنی امری که

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

از غیر و ذی المقدمه پیدا شده است و اگر کسی عمل را بانجام بدهد به قصد امر غیری ، این فرد نمی تواند از ذی المقدمه غافل باشد زیرا ریشه این امر غیری از ذی المقدمه است .

بعد یک ترقی دیگر می کند و می فرماید اگر کسی این طهارات ثلاث را به قصد توصل الی الغیر انجام بدهد و معتقد باشد که امر غیری وجود ندارد (زیرا کسی می گوید امر غیری وجود دارد که قائل باشد به این که مقدمه ی واجب ، واجب است لذا اگر کسی بگوید مقدمه ی واجب ، واجب نیست پرونده ی امر غیری بسته می شود) یعنی کسی معتقد بشود که مقدمه ی واجب ، واجب نیست اگر این طهارات ثلاث را به قصد توصل الی الغیر انجام دهد بازهم کافی است .

نکته : یک سوال و جواب است

سوال : طبق احتمال دوم (منشا عبادیت طهارات ثلاث ، امر غیری است) چرا قصد توصل به غیر لازم است ؟

جواب : دو جواب داده شده است :

- **جواب اول :** صاحب کفایه می فرماید اصلا روح امر غیری ، توصل الی الغیر است .

زیرا امر غیر این طور است که وقتی می گوید من این را انجام می دهم به قصد امر غیری ، در این جا حتما آن غیر در ذهنش هست . پس اصلا روح قصد امر غیری یعنی توصل به غیر در نتیجه روح این طهارات ثلاث می شود توصل به غیر .

- **جواب دوم (این جواب از ظاهر کلام شیخ انصاری استفاده می شود) :** قصد توصل الی الغیر بخاطر احراز عنوان مقدمیت است که متعلق امر غیری است یعنی باید این طهارات ثلاث را به قصد توصل الی الغیر و رسیدن به غیر انجام بدهید تا آن عنوانی که امر غیری رفته روی ان را قصد کرده باشید .

شیخ انصاری می گوید قصد توصل الی غیر بخاطر این لازم است که عنوان مقدمیت که متعلق امر غیری است احراز شود . شیخ می فرماید امر غیری روی وضو نرفته است بلکه رفته روی وضو بما هو مقدمه یعنی امر غیری رفته روی عنوان مقدمه . اگر امر برود روی یک عنوان ، اگر بخواهید ان امر را اطاعت کنید باید آن عنوان را قصد بکنید مثلا اگر امر رفته روی نماز ظهر و شما خواستید این امر را اطاعت کنید باید نماز ظهر را قصد بکنید و بگویید نماز ظهر می خوانم به قصد آن امر . حالا شیخ می فرماید امر می رود روی عنوان مقدمه لذا اگر بخواهید امر غیری را اطاعت کنید باید قصد عنوان مقدمه را داشته باشید . یعنی طهارات ثلاثه را به قصد عنوان مقدمه انجام دهد و این یعنی این که طهارات ثلاثه را به قصد توصل الی الغیر باید انجام بدهد .

اشکال صاحب کفایه : صاحب کفایه می فرماید امر غیری روی عنوان مقدمه نرفته است بلکه رفته است روی ذات وضو . و این مقدمه بودن حیثیت تعلیلیه است . یعنی این عنوان

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مقدمه بودن را کنار بگذار و امر رفته روی وضو لکن این مقدمه بودن علت می شود که امر از صلاه ترشح کند و تولید شود به سمت وضو . یعنی وضو عنوان مقدمه را پیدا کرد سبب می شود که امر غیری بروی روی ان .

نعم (احتمال دوم – منشا عبادیت طهارات ثلاث امر غیری باشد) **لو کان المصحح لاعتبار قصد القربة فیها** (عبادیت طهارات) **أمرها الغیری** (اگر بوده باشد مصحح و درست کننده برای معتبر بودن و شرط بودن قصد قربت در طهارات ثلاث (یعنی عبادیت طهارات) ، امر غیری طهارات ثلاث یعنی اگر ملاک عبادیت طهارات امر غیری باشد) **لکان قصد الغایة مما لا بد منه فی وقوعها صحیحة** (قطعا قصد غایت (قصد ذی المقدمه) از ان چیزهایی است که ناچاریم از این قصد در واقع شدن طهارات به صورت صحیح یعنی اگر طهارات بخواهد صحیح واقع بشود باید قصد غایت و قصد توصل الی الغیر بکنید) **فإن** (از این عبارت در می آید که مرادش از قصد غایت ، قصد امر غیری است) **الأمر الغیری لا یکاد یمتثل إلا إذا قصد التوصل إلی الغیر** (به سبب این که امر غیری امتثال نمی شود مگر زمانی که قصد بشود توصل به غیر) **حیث** (علت برای جمله ی قبلی) **لا یکاد یصیر داعیا** (الی العمل) **إلا مع هذا القصد** (زیرا نمی گردد امر غیری دعوت کننده به عمل مگر با این قصد قصد توصل به غیر زیرا اصلا امر غیری یعنی امری که از ناحیه ی غیر پیدا شده است) **بل فی الحقیقة** (بلکه در حقیقت) **یکون هو** (قصد توصل به غیر) **الملاک** (بلکه می باشد قصد توصل به غیر ملاک برای واقع شدن مقدمه به عنوان عبادت) **لوقوع المقدمة عبادة و لو لم یقصد أمرها** (هرچند که قصد نشود امر غیری به طهارت) **بل و لو لم نقل بتعلق الطلب بها أصلا**(بلکه هرچند قائل نشویم به تعلق گرفتن طلب غیری به طهارت اصلا یعنی اگر قائل بشویم مقدمه ی واجب ، واجب نیست)

و (نکته) **هذا** (کونه الملاک فی وقوع المقدمه عباده) **هو السر** (این سر و راز است) **فی اعتبار قصد التوصل فی وقوع المقدمة عبادة** (در شرط بودن توصل به غیر در واقع شدن مقدمه به عنوان عبادت) **لا ما توهم** (نه چیزی که توهم شده است) **من أن المقدمة إنما تکون مأمورا بها بعنوان المقدمیة** (از این که مقدمه می باشد مامور به (به امر غیری) به عنوان مقدمه) **فلا بد عند إرادة الامتثال بالمقدمة من قصد هذا العنوان** (پس ناچاریم هنگام اراده کردن امتثال مقدمه ، از قصد کردن این عنوان یعنی عنوان مقدمیت) **و قصدها کذلک** (و قصد کردن مقدمه به عنوان مقدمه) **لا یکاد یکون بدون قصد التوصل إلی ذی المقدمة** (نمی باشد بدون قصد رسیدن به ذی المقدمه) **بها** (بهع سبب مقدمه) **فإنه** (ما توهم) **فاسد جدا ضرورة أن عنوان المقدمیة لیس بموقوف علیه الواجب** (زیرا عنوان مقدمه ، نیست متوقف بر او واجب یعنی ذی المقدمه یعنی حج متوقف بر اسم مقدمه نیست بلکه متوقف بر قطع مسافت خارجی است) **و لا بالحمل الشائع** (نسبت به خود عنوان) **مقدمة له** (و مقدمه ، به حمل شایع مقدمه نیست – می گوید عنوان مقدمه به حمل شایع هم مقدمه نیست . دو تعبیر هست . یک مرتبه می گویند عنوان مقدمه به حمل شایع مقدمه نیست یعنی این فرد از عنوان (مقدمه) واجب نیست . یعنی صحبت روی عنوان مقدمه است . مقدمه خودش یک فردی از افراد عنوان است بنابراین این که می گفتیم قطع مسافت خارجی مقدمه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است منافاتی با این نکته ندارد .) **و إنما كان المقدمة هو نفس المعنونات بعناوينها الأولية** (همانا مقدمه آن مقدمه خود معنونات (مصادیق) به عناوین اولیه است - مثلا این وضوی خارجی فرد عنوان وضو است این وضوی خارجی می شود معنون به این عنوان وضو) **و المقدمية إنما تكون علة لوجوبها** (و مقدمه می باشد علت برای واجب شدن معنونات)

نوار ۱۵۷ : مقدمه ی واجب : مقدمه ی چهارم : نظر صاحب معالم در مقدمه ی واجب و اشکال صاحب کفایه بر آن ، نظر شیخ انصاری و نظر صاحب فصول

ایا مقدمه ی واجب واجب است یا واجب نیست مثلا وضو مقدمه است برای صلاه ، ایا وضو واجب است یا واجب نیست ؟ در این مساله بیشتر از ۱۰ قول است لکن امروز به ۳ قول اشاره می کنیم :

- **نظریه ی اول (صاحب معالم)** : می فرماید وجوب مقدمه مشروط به اراده ی ذی المقدمه است یعنی اگر مکلف قصد کرد که ذی المقدمه را انجام بدهد مقدمه اش می شود واجب . اما اگر مکلف چنین قصدی نداشت ، این مقدمه واجب نیست . قطع مسافت مقدمه است برای حج . صاحب معالم می گوید اکر مکلف این اراده را کرد که حج را انجام بدهد در این صورت قطع مسافت واجب است اما اگر چنین اراده ای نداشت ، قطع مسافت واجب نیست

اشکال صاحب کفایه : این دلیل باطل است زیرا وجوب ذی المقدمه علت است و وجوب مقدمه معلول است یعنی وجوب ذی المقدمه علت می شود برای وجوب مقدمه و یک قانون در علت و معلول هست و آن این است که معلول (وجوب مقدمه) در اطلاق و اشتراط تابع علت (وجوب ذی المقدمه) است . یعنی این که اگر علت نسبت به یک چیزی مشروط بود قطعا معلول نسبت به آن چیز مشروط بود و اگر علت نسبت به یک چیزی مطلق بود (مشروط نبود) معلول هم نسبت به آن چیز مطلق است .

وجوب صلاه علت است برای وجوب وضوء . تا صلاه واجب نشود ، وضو واجب نمی شود . حالا وجوب صلاه نسبت به وقت ، مشروط است یعنی در صورتی وجوب برای صلاه می آید که وقت داخل بشود در نتیجه وجوب وضو هم نسبت به دخول وقت می شود مشروط

وجوب صلاه علت و وجوب وضو معلول است . وجوب صلاه نسبت به مسجد رفتن مطلق است یعنی واجب شدن صلاه مشروط به این نیست که شخص برود مسجد . چه شخص مسجد برود چه نرود وقتی وقت داخل شد نماز رفتن واجب است در نتیجه وجوب وضو نسبت به مسجد رفتن ، مطلق است .

حالا صاحب معالم می فرماید وجوب مقدمه مشروط به اراده ی ذی المقدمه است . صاحب معالم می فرماید وجوب مقدمه مشروط به اراده ی ذی المقدمه است اما وجوب خود ذی المقدمه مشروط به اراده ی ذی المقدمه نیست . یعنی صاحب معالم می فرماید وقتی وقت داخل شد چه مکلف اراده ی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

انجام نماز داشته باشد چه نداشته باشد ، صلاه بر او واجب است . بنابراین وجوب ذی المقدمه نسبت به اراده ی ذی المقدمه می شود مطلق . در نتیجه وجوب مقدمه هم نسبت به اراده ی ذی المقدمه باید مطلق باشد . نباید بشود مشروط آن طوری که صاحب معالم فرمود .

بنابراین گفتار صاحب معالم با این قانونی که در علت و معلول هست تنافی دارد .

- **نظریه ی دوم (شیخ انصاری)** : ایشان می فرماید اگر مکلف ، مقدمه را به قصد رسیدن به ذی المقدمه انجام بدهد ، مقدمه واجب است اما اگر به این قصد انجام ندهد ، واجب نیست . پس وجوب مقدمه مشروط به قصد توصل است . مثلا اگر کسی مشغول قطع مسافت است و این قطع مسافت را به این قصد انجام می دهد که حج برود . در این جا قطع مسافت واجب است اما اگر قطع مسافت به قصد دیگری مثلا رفتن برای تجارت دارد انجام می دهد در این صورت قطع مسافت واجب نیست .

اشکالات صاحب کفایه :

❖ **اشکال اول :**

- **صغری :** ملاک در وجوب مقدمه و ملازمه ، توقف و مقدمیت است .

توضیح : به چه علت عقل می گوید مقدمه واجب است . ملاک ملازمه و واجب شدن مقدمه چیست ؟ ملاک ، توقف است یعنی عقل می بیند انجام ذی المقدمه متوقف است بر انجام مقدمه و انجام ذی المقدمه بدون انجام مقدمه ممکن نیست .

- **کبری :** مقدمیت و توقف در هر مقدمه ای وجود دارد چه با قصد توصل باشد چه بدون قصد توصل باشد

توضیح : ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است . یعنی اگر کسی بخواهد ذی المقدمه را انجام بدهد متوقف بر این است که مقدمه اش را انجام بدهد و این توقف در هر مقدمه ای است چه مقدمه ای که مکلف این مقدمه را به قصد توصل انجام بدهد و چه به قصد توصل انجام ندهد یعنی این قطع مسافت را چه با قصد توصل انجام بدهند حج بر او توقف دارد و چه با قصد توصل انجام ندهند باز هم حج متوقف بر آن است .

- **نتیجه :** ملاک وجوب مقدمه و ملازمه در هر مقدمه ای وجود دارد پس موجبی نیست برای تخصیص . و شمای شیخ انصاری به چه دلیل می آید وجوب مقدمه را منحصر می کنید به یک مقدمه ی خاص (مقدمه ای که انجام بگیرد به قصد توصل) صاحب کفایه می فرماید ملاک وجوب مقدمه در مقدمه ای که برای توصل نیست هم هست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **اشکال دوم :**

خود مرحوم شیخ انصاری معترف است که اگر مکلف مقدمه را به قصد توصل انجام ندهد ، مجزی است . این اعتراف را در مطارح الانظار می کند بعد در انجا یک مثال عرفی می زند به این که یک مولایی به عبدش می گوید برو گوشت بخر . گوشت خریدن نیازمند به پول است پس پول داشتن مقدمه است . حالا این عبد می رود پول تهیه می کند اما نه به قصد خریدن گوشت ، شیخ می فرماید اگر این مقدمه را انجام بدهد مجزی است .

با حفظ این نکته :

- **صغری :** اگر در وجوب مقدمه ، قصد توصل لازم باشد لازمه اش این است که انجام مقدمه بدون قصد توصل مجزی نباشد
- **کبری :** واللازم باطل عند الشیخ (مجزی نبودن انجام مقدمه بدون قصد توصل ، باطل است یعنی مجزی است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله (شرط بودن قصد توصل در وجوب مقدمه باطل است یعنی شرط نیست)

نکته : قصد توصل در ترتب ثواب دخیل است نه در وجوب مقدمه . یعنی اگر مکلف بخواهد بخاطر انجام دادن مقدمه ثواب گیرش بیاید باید مقدمه را به قصد توصل به ذی المقدمه انجام بدهد . **فافهم** [۹۶]

- **نظریه ی سوم (صاحب فصول) :** ایشان می فرماید مقدمه ی واجب در صورتی واجب است که موصله باشد یعنی اگر یک مقدمه ای را مکلف انجام دهد و بعد ذی المقدمه بر آن مترتب شود و انجام بگیرد این کاشف از این است که مقدمه واجب بوده اما اگر شخصی مقدمه را انجام داد اما بعد از انجام مقدمه ، ذی المقدمه انجام نگرفت این کاشف از این است که مقدمه واجب نبوده است .

نکته : فرق بین این نظریه و نظریه ی شیخ انصاری واضح است . نسبت بین این دو نظریه عام و خاص من وجه است یک ماده ی اشتراک و دو ماده ی افتراق دارند .

ماده ی اجتماعشان : یک نفر قطع مسافت می کند به قصد رسیدن به حج و بعدش هم حج انجام می گیرد . این قطع مسافت بر طبق دو نظریه واجب است .

ماده ی افتراق اول : یک نفر قطع مسافت می کند به قصد انجام حجت اما به هر دلیلی حج انجام نشد این قطع مسافت طبق عقیده ی شیخ واجب اما طبق عقیده ی صاحب فصول واجب نیست

ماده ی افتراق دوم : یک نفر قطع مسافت می کند به قصد تجارت و بعد حج را انجام می دهد . این قطع مسافت طبق عقیده ی شیخ واجب نیست اما طبق عقیده ی صاحب فصول واجب است .

---

[۹۶] **اصلا شیخ انصاری در مقدمه ی عبادیه قصد توصل را لازم می داند اما در سایر مقدمات مثل مشهور است و می گوید مقدمه واجب است و قصد توصل لازم نیست**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکالات صاحب کفایه بر صاحب فصول (نوار ۱۶۰) :

❖ **اشکال اول :** این اشکال از دو قسمت تشکیل شده است :

- **قسمت اول : قسمت اثباتی :**
  - **صغری :** غرض از وجوب مقدمه ، قدرت بر انجام ذی المقدمه است .

چرا شارع مقدس می آید مقدمه را واجب می کند ؟ غرض قدرت بر انجام ذی المقدمه است یعنی مکلف به وسیله ی انجام مقدمه قدرت پیدا کند بر انجام ذی المقدمه زیرا اگر مکلف مقدمه را انجام ندهد قادر به انجام ذی المقدمه نیست .

  - **کبری :** قدرت بر انجام ذی المقدمه ، در تمامی مقدمات (چه موصله و چه غیر موصله) موجود است .
  - **نتیجه :** غرض از وجوب مقدمه در تمامی مقدمات موجود است پس موجبی برای تخصیص نیست .
- **قسمت دوم : قسمت سلبی :** غرض از وجوب مقدمه ترتب ذی المقدمه بر مقدمه نیست . یعنی بگوییم شارع غرضش از واجب کردن مقدمه این است که انجام ذی المقدمه را مترتب بکند بر مقدمه یعنی بعد از مقدمه ، ذی المقدمه را انجام بدهد . غرض این نیست . وقتی غرض این نبود ، دیگر معنی ندارد بر اساس ترتب ذی المقدمه بر مقدمه صحبت کنیم .

توضیح (نوار ۱۶۱) :

مقدمه : ذی المقدمه دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی ذی المقدمه ، واجب اختیاری است . این ذی المقدمه ی واجب اختیاری به آن ذی المقدمه ای گفته می شود که بعد از این که مکلف تمامی مقدمات این واجب را انجام داد این اختیار برایش محفوظ است که ذی المقدمه را انجام بدهد یا انجام ندهد یعنی این طور نیست که با انجام تمامی مقدمات در منگنه بیافته و حتما ذی المقدمه محقق بشود .

مثل صلاه که مقدمات زیادی دارد مثل وضو ، استقبال الی القبله ، ستر عورت و ... . اگر مکلف تمامی این مقدمات را انجام داد ، این اختیار برایش محفوظ است که نماز بخواند یا نخواند .

- **صورت دوم :** گاهی ذی المقدمه ، واجب قهری است . به ان ذی المقدمه ای گفته می شود که اگر مکلف تمامی مقدمات را انجام داد دیگر بعد از انجام گرفتن مقدمات ، ذی المقدمه خود به خود محقق می شود چه مکلف

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بخواهد چه نخواهد . ذی المقدمه جبرا و قهرا می آید . یعنی بعد از انجام تمام مقدمات ، مکلف اختیارش را از دست می دهد .

مثل طلاق و عتق . یک نفر کفاره بر گردنش است و می خواهد عتق رقبه بکند . به مجرد این که مقدمات عتق رقبه را انجام داد و گفت انت حر ، همین که این کلام از دهانش بیرون آمد ، عتق رقبه محقق می شود چه بخواهد چه نخواهد . یعنی تا قبل از گفتن انت حر اختیار داشت اما بعد از آن دیگر اختیار ندارد . انت حر مقدمه است برای عتق نه خودش . عتق نتیجه ی انت حر است . انت حر صیغه عتق است .

به مجرد این که شوهر به زنش گفت انت طالق ، طلاق محقق می شود .

با حفظ این مقدمه :

- **صغری** : اگر غرض از وجوب مقدمه ترتب ذی المقدمه بر مقدمه باشد ، لازمه اش دو امر است

۱) **امر اول** : لازمه اش این است که در اکثر واجبات ، مقدمه واجب نباشد زیرا اکثر واجبات در دین اسلام واجبات اختیاری هستند که خصوصیاتشان این است که بعد از انجام تمام مقدمات ، ذی المقدمه محقق نمی شود و دست مکلف است که محققش بکند یا نکند . و بحث ما روی ترتب است نه ترتیب . ترتب یعنی مترتب بشود اما ترتیب یعنی مکلف مترتب بکند . بین این دو فرق است .

۲) **امر دوم** : لازمه اش این است که در خصوص واجب قهری ، مجموع المقدمات من حیث المجموع واجب باشد زیرا علت تامه مجموع المقدمات من حیث المجموع است .

اگر بگوییم غرض از وجوب مقدمه ، ترتب ذی المقدمه بر مقدمه است یعنی غرض این است که بر مقدمه ، ذی المقدمه مترتب بشود لازمه اش این است که در واجبات قهریه مجموع المقدمات مجموعا واجب باشد زیرا آنی که علت تامه است برای این که ذی المقدمه بعدش محقق شود ، تک تک مقدمات نیست بلکه مجموع مقدمات است . مثلا اگر یک واجب قهری داشته باشیم که مثلا ۵ مقدمه داشته باشد باید بگوییم در این واجب قهری مجموع المقدمات من حیث المجموع واجب است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به عبارت دیگر : صاحب فصول می گوید مقدمه ی موصله واجب است یعنی مقدمه ای که ما را برساند به ذی المقدمه یعنی مقدمه ای که بعد از انجام ان ، ذی المقدمه محقق بشود

حالا بررسی کنیم که در واجب اختیاری مقدمه ی موصله چیست و در واجب قهری مقدمه ی موصله چیست ؟

در واجب اختیاری مقدمه ی موصله وجود ندارد زیرا مقدمه ی موصله یعنی ان مقدمه ای که بعدش ذی المقدمه خود به خود محقق شود و واجب اختیاری چنین مقدمه ای ندارد .

و در واجب قهری مجموع المقدمات مقدمه ی موصله است یعنی تمامی مقدمات که انجام گرفت ذی المقدمه بعدش خود به خود محقق می شود . پس مقدمه ی موصله مجموع المقدمات است نه تک تک مقدمات .

- **کبری** : و اللازم باطل (صاحب فصول می فرماید در تمامی واجبات ، تمامی مقدمات و تک تک مقدمات واجب است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

اشکال (نوار ۱۶۲) : شما می گویید که در واجب غیر اختیاری و قهری (واجب تولیدی) علت تامه واجب است ، خب در واجب اختیاری هم بگویید علت تامه واجب است ؟ چرا این دو واجب را از هم تفکیک کرده اید ؟ زیرا صاحب کفایه این دو نوع واجب را از هم تفکیک کرد و گفت در واجب تولیدی علت تامه واجب است . حالا مستشکل می گوید در واجب اختیاری هم بگویید علت تامه واجب است .

یعنی مستشکل می گوید اگر مقدمه ی موصله واجب باشد لازمه اش این نیست که فقط مقدمه ی واجب قهری واجب باشد بلکه لازمه اش این است که هم مقدمه ی واجب قهری و هم مقدمه ی واجب اختیاری واجب است .

سوال می کنیم چرا ؟ می گوید همان طور که واجب قهری مقدمه ی موصله دارد ، واجب اختیاری هم مقدمه ی موصله دارد یعنی واجب اختیاری هم یک مقدمه ای دارد که بعد از انجام آن مقدمه ، واجب خود به خود و قهرا انجام می شود . مقدمه ی موصله ی واجب اختیاری چیست ؟ اراده و مقدمات اراده . مقدمات اراده : تصور شی ، تصدیق به فائده شی ، رغبت ، هیجان

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

رغبت و اراده . اگر کسی این ۵ نکته در ذهنش باشد و بیاید قطعا بعد از انجام این ۵ تا ، ذی المقدمه موجود می شود .

جواب صاحب کفایه به اشکال : این اشکال وارد نیست .

صاحب کفایه اول در ضمن دو نکته ، مقدمه ای بیان می کند

مقدمه :

- **نکته ی اول** [۹۷] : اراده امر اختیاری نیست . امر اختیاری به ان امری گفته می شود که مسبوق به اراده باشد . حالا اگر خود این اراده امر اختیاری باشد معنایش این است که باید قبل از این اراده ، یک اراده ی دیگر باشد . نقل کلام می کنیم به اراده ی دوم و سوال می کنیم اختیاری است یا غیر اختیاری . اگر غیر اختیاری باشد فهو المطلوب اما اگر اختیاری است باید مسبوق باشد به اراده ی سوم دوباره نقل کلام می کنیم به اراده ی سوم فهکذا یتسلسل . لذا اراده امر اختیاری نیست
- **نکته ی دوم** : اگر یک مقدمه ای مرکب شد از یک امر اختیاری و یک امر غیر اختیاری ، این مقدمه متصف به وجوب غیری نمی شود . الان در ما نحن فیه مستشکل فرمود مقدمه ی موصله واجب اختیاری ، تشکیل شده از تصور و تصدیق و رغبت و هیجان و اراده و این مقدمه از یک سری امور غیر اختیاری (اراده) و اختیاری (بقیه) تشکیل شده است . و چنین چیزی که مرکب از اختیاری و غیر اختیاری است متصف به وجوب نمی شود

اصل جواب : با حفظ این دو نکته اگر گفتیم مقدمه ی موصله واجب است لازمه اش این است که فقط مقدمه ی موصله واجب قهری ، واجب باشد . یعنی لازمه اش همانی است که ما بیان کردیم . بنابراین مقدمه ی موصله ی واجب اختیاری واجب نیست زیرا این مقدمه یک امر غیر اختیاری داخلش است که اراده باشد . لذا این مجموع متصف به وجوب غیری نمی شود .

❖ **اشکال دوم** : این اشکال را در ضمن ۳ مرحله بیان می کنیم :

- **مرحله ی اول** : اگر مکلف مقدمه را انجام داد ، با انجام مقدمه امر غیری به مقدمه ساقط می شود بدون این که مکلف منتظر ترتب ذی القدمه باشد و شاهد حکم عقلا و وجدان است .

---

[۹۷] این نکته را در بحث طلب و اراده بیان کرده ایم اما صاحب کفایه در مبحث تجزی در اوائل جلد دوم از این نکته بر می گردد

@soda96 قائل صدا

www.soda96.ir

مثلا اگر مکلف قطع مسافت کرد ، امر غیری ای که رفته روی قطع مسافت ، ساقط می شود و دیگر مکلف منتظر مترتب شدن ذی المقدمه بر این مقدمه نیست یعنی منتظر این نیست که حج هم انجام بگیرد . همین که قطع مسافت کرد ، امر غیر قطع مسافت ساقط می شود .

- **مرحله ی دوم :** مسقط امر یکی از ۳ چیز است (یعنی اگر امری که به روی دوش یک انسان آمده بخواهد ساقط بشود ، سقوط این امر به واسطه ی یکی از این ۳ امر است مثلا مولی به شما می گوید اکرم زیدا یوم الجمعه . این امر با یکی از ۳ چیز ساقط می شود) :

۱. **اطاعت :** یعنی انجام مطلوب : یعنی شما زید را در روز جمعه اکرام بکنید

۲. **معصیت :** یعنی زید را در روز جمعه اکرام نکنید . این که عوض این اکرام ، اکرام دیگری لازم هست یا نیست این یک حرف دیگری است

۳. **ارتفاع موضوع تکلیف :** مثلا شما رفتی که زید را اکرام کنی اما زید مرد

- **مرحله ی سوم :** علت سقوط امر فقط موافقت است . یعنی بعد از این که مکلف مقدمه را انجام داد علت سقوط امر غیری ، فقط موافقت است . از این معلوم می شود که مقدمه ی غیر موصله هم واجب است زیرا فرض این است که مکلف مقدمه را انجام داده و حالت منتظره ندارد (و این مقدمه ، غیر موصله است) اگر ما گفتیم با اطاعت ساقط شده معنایش این است که شما مطلوب را انجام داده اید و دقیقا آن چیزی که واجب بوده است را انجام داده اید .

اشکال به اشکال دوم : علت سقوط امر منحصر در این ۳ چیز نیست . یک علت چهارمی در کار است و ان حصول غرض به واسطه ی غیر مامور به است . و بگوییم مقدمه هم از قبیل قسم چهارم باشد مثلا یک نفر حج بر او واجب است در نتیجه قطع مسافت هم بر او واجب است بعد یک نفر با دابه ی غصبی قطع مسافت می کند ، قطع مسافت با دابه ی غصبی مامور به نیست اما در عین حال غرض از قطع مسافت حاصل می شود .

پس سقوط امر کاشف از این نیست که اینی که انجام دادیم واجب است .

جواب به اشکال (نوار ۱۶۳) : این کلام صحیح نیست .

صاحب کفایه می فرماید عملی که محصل غرض و مسقط امر است دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی از متصف شدن به وجوب ، مانع وجود دارد . یعنی این عمل محصل غرض مولی هست و مسقط امر مولی هم هست اما یک مانعی وجود دارد که مانع می شود از این که این عمل متصف به وجوب بشود . در این صورت این عمل واجب نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این جا چیزی که محصل غرض و مسقط امر است ف غیر مامور به است . مثلا کسی که قطع مسافت می کند با دابه ی غصبی . همین که قطع مسافت کرد با دابه ی غصبی غرض مولی حاصل است و امر مولی به مقدمه هم ساقط می شود اما این قطع مسافت نمی تواند واجب باشد زیرا مانع دارد از وجوب و ان مانع این است که حرام است زیرا غصب است . زیرا مسافرت با دابه ی غصبی مامور به نیست لکن مسقط امر به مقدمه است

- **صورت دوم :** گاهی مانعی از وجوب عمل ، وجود ندارد . در این صورت عمل متصف به وجوب می شود . در این جا محصل غرض و مسقط امر ، مامور به است یعنی در این جا عملی که واجب است مسقط امر و محصل غرض است مثل ما نحن فیه یعنی مکلف مقدمه ای را انجام داده اما بعد از انجام مقدمه ، ذی المقدمه موجود نشده . الان این مقدمه ی غیر موصله ، محصل غرض و مسقط امر به مقدمه است و مانعی از واجب بودن این مقدمه هم نیست لذا این مقدمه می شود واجب در نتیجه محصل غرض و مسقط امر واجب می شود .

مستشکل حرفش این بود که اگر کسی مقدمه را انجام داد و بعد از انجام ذی المقدمه موجود نشد این مقدمه مسقط امر هست لکن این مقدمه واجب **نیست** . صاحب کفایه جواب می دهد هیچ مانعی از وجوب این مقدمه نیست در نتیجه مقدمه ی غیر موصله هم واجب است .

- **نظریه ی چهارم (صاحب کفایه – نوار ۱۵۹) :** مقدمه مطلقا واجب است

ثمره ی بین نظر صاحب کفایه و نظر مرحوم شیخ : صاحب کفایه ثمره را در یک مثال پیاده می کند و می فرماید اگر مکلف داخل در مکل غیر بشود ، این ۳ صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی مکلف ملتفت و متوجه نیست که انجام یک واجبی متوقف بر این دخول است .

در این ملک غیر ، یک نفر هست که احتیاج دارد که ما نجاتش بدهیم و نجات دادن این فرد هم واجب است اما این کسی که وارد ملک غیر می شود نمی داند که یک نفر محتاج کمک است و داخل آب افتاده است و در نتیجه نمی داند نجات دادن این فرد متوقف بر این دخول است .

بنابر قول مرحوم شیخ این دخول در ملک غیر واجب نیست زیرا مکلف این دخول را به قصد توصل و رسیدن به ذی المقدمه انجام نداده زیرا اصلا متوجه نیست که یک واجبی متوقف بر این دخول است . اما بنابر قول صاحب کفایه این دخول در واقع واجب است بخاطر این که این دخول در واقع مقدمه ی واجب است ولو این مکلف این را نداند . لکن مکلف نسبت به

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این دخول تجری کرده است زیرا این مکلف یقین دارد که دخول در ملک غیر حرام است پس مرتکب شده چیزی را که یقین دارد در واقع حرام است (ولو در واقع حرام نیست) و این تجری است مثل کسی که یقین دارد این مایع خمر است و این مایع را می نوشد با این که در واقع این مایع آب است نه شراب . این تجری است .

- **صورت دوم :** گاهی مکلف داخل در ملک غیر می شود و ملتفت هست که انجام یک واجبی متوقف بر این دخول است . لکن این دخول را به قصد توصل و رسیدن به واجب ، انجام نمی دهد . مثل این که به وارد یک ملک دیگری مثل باغی می شود و می داند در این باغ کسی نیازمند به کمک هست اما به قصد تفریح وارد این باغ می شود .

این دخول بنابر قول مرحوم شیخ واجب نیست بخاطر این که مقدمه را به قصد توصل و رسیدن به ذی المقدمه انجام نداده است اما طبق مرحوم صاحب کفایه واجب است لکن مکلف نسبت به ذی المقدمه تجری کرده است (در صورت اول نسبت به خود مقدمه تجری کرده بود) زیرا مکلف باید قصد انجام واجب داشته باشد چه قصد تفصیلی چه قصد اجمالی و این مکلف با این که خبر از واجب داشته اما قصد انجام واجب را نکرده است .

- **صورت سوم :** گاهی مکلف داخل در ملک غیر می شود و ملتفت هست که انجام یک واجبی متوقف بر این دخول است و این واجب را به قصد توصل به ذی المقدمه انجام می دهد اما این قصد یک قصد غیر اصلی است یعنی قصد اصلی او ، تفریح در باغ است ولی کنارش قصد رسیدن به واجب و ذی المقدمه را هم دارد اما قصد اصلی او چیز دیگری است .

این دخول بنابر عقیده ی مرحوم شیخ مردد است در این که واجب است یا واجب نیست زیرا مرحوم شیخ می فرماید اگر مقدمه را به قصد توصل و رسیدن به ذی المقدمه انجام دهد این مقدمه واجب است . اما مراد مرحوم شیخ از این کلام چیست ؟ ایا مراد مرحوم شیخ این است که منحصرا باید قصد توصل را داشته باشد و هیچ قصد دیگری نباشد داشته باشد . اگر مرادش این باشد این دخول واجب نیست زیرا علاوه بر قصد توصل ، قصد دیگری هم دارد اما اگر مراد مرحوم شیخ این است که باید قصد توصل داشته باشد اعم از این که در کنار این قصد توصل ، قصد دیگر داشته باشد یا نداشته باشد . در این صورت دخول واجب است

اما بنابر قول صاحب کفایه این دخول واجب است و هیچگونه تجری صورت نگرفته است . نسبت به مقدمه تجری نیست زیرا این اقا می داند انجام یک واجبی متوقف بر دخول و مقدمه است و نسبت به ذی المقدمه تجری نیست زیرا این اقا قصد انجام ذی المقدمه را دارد .

نکته : این شخص که داخل در ملک غیر شد ، آن طرف را هم نجات می دهد . بحث در این جاست زیرا اگر این اقا نجات ندهد از تجری بالاتر می رود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بیان سه نکته :

- **نکته ی اول :** قصد توصل و رسیدن به ذی المقدمه از اغراضی است که مترتب بر وجوب ذی المقدمه است غالبا . نه این که قصد توصل شرط وجوب مقدمه باشد . یعنی مکلفین وقتی که ذی المقدمه واجب شد ، غالبا زمانی که مقدمه را انجام می دهند ان را به قصد رسیدن به ذی المقدمه انجام می دهند . نه این که قصد توصل شرط وجوب مقدمه باشد که شیخ فرمود .
- **نکته ی دوم :** این نکته در حقیقت یک اشکال است بر صاحب کفایه که ایشان آن را مطرح می کند و جواب می دهد .

اشکال : اگر مکلف مقدمه را انجام بدهد اما به قصد توصل و رسیدن به ذی المقدمه نیست ، این مقدمه مثل مقدمه ی محرمه ی غیر منحصره است .

توضیح : مقدمه ی محرمه ی غیر منحصره یعنی چی ؟ اکر ما یک واجبی داشته باشیم که این واجب دو مقدمه دارد : یکی حرام و دیگری مباح است . اگر مکلف از بین این دو مقدمه ، مقدمه ی حرام را انتخاب بکند ، امر به مقدمه ساقط می شود و این مقدمه هم مجزی است لکن ساقط شدن این امر کاشف از این نیست که این مقدمه ی محرمه بشود واجب . حالا مستشکل می گوید این مکلفی که این مقدمه را انجام داده است اما به قصد رسیدن به ذی المقدمه نیست ، این هم مثل آن باشد یعنی با انجام این مقدمه ، امر به مقدمه ساقط می شود و مجزی است اما سقوط امر کاشف از این نیست که این مقدمه واجب است

این حرف به کجای صاحب کفایه اشکال است ؟ دلیل دوم صاحب کفایه این بود که گاهی مکلف مقدمه را انجام می دهد با این که قصدش رسیدن به ذی المقدمه نیست ، در عین حال شیخ انصاری اعتراف کرده که با انجام این مقدمه ، امر به مقدمه ساقط میشود و مجزی است . این کاشف از این است که چنین مقدمه ای واجب است . حالا مستشکل به این جا اشکال می گیرد . می گوید با این که امر به مقدمه ساقط است و مجزی است اما این اجزاء کاشف از این نیست که این مقدمه بشود واجب .

جواب اشکال : قیاس این جا با ان جا مع الفارق است

در انجا (واجب دو مقدمه دارد یکی مباح و دیگری حرمت) ملاک و مقتضی برای وجوب مقدمه است . ملاکش این است که این مقدمه ی محرمه واقعا مقدمه است و همین مقدمه بودنش مقتضی برای وجوب است اما مانع از وجوب مقدمه وجود دارد و آن مانع حرمت مقدمه است اما در ما نحن فیه (مکلف مقدمه را انجام می دهد اما به قصد توصل به ذی المقدمه نیست) مقتضی برای وجوب هست زیرا این مقدمه هم واقعا مقدمه است و مانعی از وجوب نیست زیرا در این جا عدم قصد توصل مانع محسوب نمی شود زیرا در این جا مقدمه می شود واجب اما در انجا مقدمه واجب نمی شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نکته ی سوم (نوار ۱۶۰)** : همان اشکالی که مرحوم شیخ به صاحب فصول گرفته است بر خود مرحوم شیخ هم وارد است .

مرحوم شیخ در مطارح الانظار ، نظر صاحب فصول را بیان کرده و سپس بر ایشان اشکال گرفته . یکی از این اشکالاتی که بر صاحب فصول گرفته است دقیقا بر خود مرحوم شیخ وارد است . مرحوم شیخ به صاحب فصول می فرماید حاکم به وجوب مقدمه عقل است یعنی عقل است که می گوید مقدمه واجب است و عقل بین مقدمات تفاوت نمی گذارد . عقل می گوید تمامی مقدمات واجب است چه مقدمه ی موصله چه غیر موصله . زیرا ملاک در حکم عقل ، توقف و مقدمیت است یعنی اگر عقل می گوید این مقدمه واجب است بخاطر این است که انجام ذی المقدمه ، متوقف بر انجام مقدمه است و این ملاک در تمامی مقدمات وجود دارد . یعنی تمامی مقدمات ، انجام ذی المقدمات بر آنها توقف دارد پس نباید تفصیل بدهیم بین مقدمه ی موصله و بین مقدمه ی غیر موصله .

صاحب کفایه می فرماید دقیقا همین اشکال بر خود شیخ انصاری وارد است زیرا ما می گوییم عقل بین مقدمات فرق نمی گذارد حالا این مقدمه را به قصد توصل به ذی المقدمه انجام بدهید یا به قصد توصل به ذی المقدمه انجام ندهید .

یعنی کون علی السطح متوقف بر نصب سلم است حالا کسی نصب سلم بکند به قصد رسیدن کون علی السطح یا چنین قصدی نداشته باشد . اگر این قصد را هم نداشته باشد این سبب نمی شود که از مقدمه بودن خارج بشود .

الأمر الرابع (صاحب کفایه فرمود قبل از این که وارد اصل مساله بشویم باید چند امر را من باب مقدمه ذکر کنیم این امر چهارم است – این امر در واقع رد بر صاحب معالم است) **[تبعیة المقدمة لذیها فی الإطلاق و الاشتراک]**

لا شبهة فی أن وجوب المقدمة بناء علی الملازمة یتبع فی الإطلاق و الاشتراط وجوب ذی المقدمة (شکی نیست در این که وجوب مقدمه (وجوب وضوء) بنابر ملازمه (ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه) تبعیت می کند در مطلق بودن و مشروط بودن ، وجوب ذی المقدمه را – وجوب ذی المقدمه نسبت به هر چیزی مطلق بود ، وجوب مقدمه هم نسبت به آن چیزها مطلق است و وجوب ذی المقدمه نسبت به هر چیزی مشروط بود وجوب مقدمه هم نسبت به آن چیزها مشروط است) **کما أشرنا إلیه** (در ص ۱۵۷ – در اوایل بحث تقسیمات واجب : غایه الامر تکون فی الاطلاق و الاشتراط ...) **فی مطاوی کلماتنا** (همان طور که اشاره کردیم ما به این تبعیت در اثناء کلماتمان) **و لا یکون مشروطا بإرادته** (و نمی باشد وجوب مقدمه مشروط به اراده ی ذی المقدمه) **کما یوهمه** (همان طور که به توهم می اندازد این مشروط بودن را ، ظاهر عبارت صاحب معالم در بحث ضد) **ظاهر عبارة صاحب المعالم رحمه الله فی بحث الضد قال** (صاحب معالم گفت – در اصول فقه خوانده اید که امر به شی مقتضی نهی از ضد است . شما وارد مسجد می شوید و

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

می بینید نجس است . ازل النجاسه عن المسجد می آید روی گردنتان . این ازاله نجاست یک ضدی دارد و آن صلاه است زیرا اگر صلاه بخوانید نمی توانید ازاله کنید حالا بعضی می گویند امر به ازاله مقتضی نهی از ضد یعنی صلاه است . این کسانی که این نظریه را دارند دو دلیل دارند . دلیل اولشان اسمش مسلک تلازم است و دلیل دومشان مسلک مقدمیت نام داشت . یعنی می گفتند ترک ضد و ترک صلاه مقدمه است برای فعل مامور به و ازاله . حالا صاحب معالم دارد این ها را رد می کند و می گوید شما که می گویید ترک صلاه مقدمه است برای ازاله و از باب مقدمه ی واجب ، ترک صلاه می شود واجب . این معنایش این است که انجام صلاه می شود حرام . صاحب معالم می فرماید آن دلیلی که برای وجوب مقدمه آورده شده ان دلیل در صورتی می گوید مقدمه واجب است که مکلف اراده ی ذی المقدمه داشته باشد – صاحب معالم دو اشکال شده است بر این مسلک مقدمیت) **و أیضا** (مثل اشکال اول) **فحجة القول بوجوب المقدمة علی تقدیر تسلیمها** (دلیل قائل شدن به وجوب مقدمه بنابر پذیرفتن آن دلیل) **إنما تنهض دلیلا علی الوجوب** (همانا قائم می شود آن دلیل ، به عنوان دلیل بر وجوب مقدمه) **فی حال کون المکلف مریدا للفعل المتوقف علیها** (در حالی که مکلف اراده کند آن فعلی را که توقف دارد بر مقدمه یعنی ذی المقدمه را اراده کند) **کما لا یخفی علی من أعطاها حق النظر** (بر کسی که بذل بکند به آن دلیل ، حق نظر و فکر را)

و (صاحب کفایه می فرماید آن دلیلی که علما برای وجوب مقدمه ذکر کرده اند می فرماید آن دلیل واقعا دلیل بر تبعیت (مقدمه در اطلاق و اشتراط تابع ذی المقدمه است) است اما دلیل بر ملازمه و وجوب مقدمه نیست) **أنت خبیر بأن نهوضها علی التبعیة واضح** (قیام کردن ان حجه بر تبعیت در اطلاق و اشتراط) **لا یکاد یخفی و إن کان نهوضها علی أصل الملازمة** (اگرچه قیام کردن ان حجه بر اصل ملازمه) **لم یکن بهذه المثابة** (نمی باشد به این درجه از وضوح) **کما لا یخفی.**

[دخل قصد التوصل فی تحقق الامتثال]

و هل یعتبر فی وقوعها علی صفة الوجوب (ایا شرط می باشد در واقع شدن مقدمه بر صفت وجوب – یعنی ایا شرط می باشد در واجب شدن مقدمه) **أن یکون الإتیان بها** (این که بوده باشد انجام دادن ان مقدمه) **بداعی التوصل بها إلی ذی المقدمة** (به انگیزه ی رسیدن به ذی المقدمه به وسیله ی مقدمه) **کما یظهر** (همان طور که روشن می شود این اعتبار از کلامی که نسبت داده است این کلام را به شیخ انصاری بعضی از افاضلی که تقریر کننده اند بحث شیخ را) **مما نسبه إلی شیخنا العلامة أعلی الله مقامه بعض أفاضل مقرری بحثه أو ترتب ذی المقدمة علیها** (یا ایا شرط می باشد که مترتب بشود ذی المقدمه بر مقدمه – حرف صاحب فصول) **بحیث لو لم یترتب علیها** (به گونه ای که اگر مترتب نشود ذی المقدمه بر مقدمه) **لکشف عن عدم وقوعها علی صفة الوجوب** (هر آینه کشف می کند این عدم ترتب از واقع نشدن مقدمه بر صفت وجوب یعنی کشف می شود که مقدمه واجب نبوده است) **کما زعمه صاحب الفصول قدس سره أو لا یعتبر فی وقوعها کذلک** (یا شرط نمی باشد در واقع شدن مقدمه بر صفت وجوب) **شیء منهما** (هیچکدام یک از این دو – قصد توصل و ترتب)

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۵۸ : مقدمه ی واجب : مقدمه ی چهارم : اشکالات صاحب کفایه بر نظریه ی شیخ

مطلب اول : اشکالات صاحب کفایه بر نظریه ی شیخ در وجوب مقدمه : این مطلب در اثناء مطالب جلسه ی قبل پیاده شده است

الظاهر عدم الاعتبار أما عدم اعتبار قصد التوصل (اما معتبر نوبدن قصد رسیدن به واسطه ی مقدمه به ذی المقدمه) **فلأجل** (اشکال اول به شیخ انصاری) **أن الوجوب لم یکن بحکم العقل إلا لأجل المقدمیة و التوقف** (بخاطر این است که وجوب نمی باشد به حکم عقل مگر بخاطر مقدمه بودن مقدمه برای ذی المقدمه و توقف داشتن ذی المقدمه بر مقدمه – علت وجوب این است) **و عدم دخل قصد التوصل فیه واضح** (و دخالت نداشتن قصد توصل در این توقف و مقدمیت روشن است یعنی این توقف هست چه قصد توصل باشد چه نباشد) **و** (اشکال دوم به شیخ انصاری) **لذا** (و بخاطر این دخالت نداشتن قصد توصل در توقف) **اعترف بالاجتزاء** (اعتراف کرده است شیخ به کافی بودن) **بما** (به مقدمه ای که) **لم یقصد به ذلک** (قصد نشده است به آن مقدمه ، توصل به ذی المقدمه) **فی غیر المقدمات العبادیة** (چون در مقدمات عبادیه قصد توصل را لازم می داند) **لحصول** (علت برای اجتزاء) **ذات الواجب** (بخاطر حاصل شدن خود واجب) **فیکون تخصیص الوجوب بخصوص ما قصد به التوصل من المقدمة** (پس می باشد منحصر کردن وجوب به خصوص ان مقدمه ای که قصد شده است به آن مقدمه ، رسیدن به ذی المقدمه) **بلا مخصص** (این منحصر کردن بدون مخصص است یعنی منحصر کننده ای وجود ندارد یعنی وجهی برای این تخصیص نیست) **فافهم** [۹۸]

نعم (بیان نکته - استدراک است از دخالت نداشتن قصد توصل – قصد توصل دخالت ندارد الا که یک جا دخیل است و آن در ثواب است) **إنما اعتبر ذلک فی الامتثال** (همانا شرط می باشد قصد توصل در امتثال امر غیری یعنی اگر بخواهد مکلف کارش عنوان امتثال داشته باشد تا با آمدن عنوان امتثال ثواب ببرد ، قصد توصل در این جا دخیل است) **لما عرفت** (فان الامر الغیری لایکاد یمتثل الا اذا قصد التوصل الی الغیر) **من أنه لا یکاد یکون الآتی بها بدونه ممتثلا لأمرها** (نمی باشد کسی که اتیان می کند مقدمه را ، بدون قصد توصل مطیع امر غیری مقدمه) **و** (عطف بر ممتثلا) **آخذا فی امتثال الأمر بذیها** (و شروع کننده در امتثال امر به ذی المقدمه نیست) **فیثاب بثواب أشق الأعمال** (تا این که ثواب داده شود آتی به سخت ترین اعمال) **فیقع الفعل المقدمی** (نتیجه ی عدم دخل توصل در اتصاف مقدمه به وجوب – یعنی حالا که قصد توصل در وجوب مقدمه دخیل نیست نتیجه اش این است که) **علی صفة الوجوب** (پس واقع می شود مقدمه بر صفت وجوب) **و لو لم یقصد به التوصل** (اگرچه قصد نشود به مقدمه ، توصل به ذی المقدمه) **کسائر الواجبات التوصلیة** (زیرا اگر مقدمه را بگوییم واجب است ، واجب توصلی خواهد بود - دفن میت واجب

---

[۹۸] شیخ انصاری در کتاب طهارت در بحث نیت وضو فرموده که قصد توصل لازم نیست پس مطلبی که در مطارح بیان فرموده اشتباه از مقرر است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است اگر کسی بخواهد دفن میت بکند حتما باید با قصد انجام بدهد ؟ خیر بدون قصد هم انجام بدهد کافی است) **لا علی حکمه السابق الثابت له** (نه بر حکم سابقش یعنی مقدمه بر حکم سابقش واقع نمی شود – یعنی آن حکمی که قبل از مقدمه داشته است – نه حتی اگر بدون قصد توصل انجام دهد باز واجب می شود) **لو لا عروض صفة توقف الواجب الفعلی المنجز علیه** (اگر نبود عارض شدن صفت توقف واجب فعلی منجز (ذی المقدمه) بر فعل مقدمی – اگر عملی مقدمه شد برای یک ذی المقدمه . صاحب کفایه می فرماید این عمل مقدمه می شود واجب حالا مکلف این مقدمه را به قصد توصل انجام بدهد چه به قصد توصل انجام ندهد و این طور نیست که اگر به قصد توصل انجام نداد ، این عملی که مقدمه شده به حکمی که قبل از مقدمه شدن داشته باقی بماند خیر بر آن حکم باقی نمی ماند و واجب می شود) **فیقع الدخول فی ملک الغیر واجبا** (پس واقع می شود دخول در ملک غیر ، واجب) **إذا کان مقدمة لإنقاذ غریق أو إطفاء حریق واجب فعلی لا حراما** (هنگامی که باشد دخول در ملک غیر ، مقدمه برای نجات دادن غریق یا خاموش کردن اتشی که این دو مورد واجب فعلی هستند و حرام نیستند) **و إن لم یلتفت إلی التوقف و المقدمیة** (دخول واجب است هرچند ملتفت نباشد مکلف به توقف انقاذ و اطفاء بر دخول در ملک غیر)

نوار ۱۵۹ : مقدمه ی واجب : ادامه ی مقدمه ی چهارم :

مطالب این نوار در جلسه ۱۵۷ پیاده شده است

غایة الأمر یکون حینئذ (هنگام عدم التفات به توقف و مقدمیت) **متجرئا فیه** (نهایت امر می باشد مکلف داخل ، در این هنگام متجری در دخول) **کما** (صورت دوم) **أنه مع الالتفات یتجرأ بالنسبة إلی ذی المقدمة فیما لم یقصد التوصل إلیه أصلا** (همان طوری که مکلف داخل ، با التفات به این توقف و مقدمیت تجری می کند نسبت به ذی المقدمه (انقاذ و اطفاء حریق) در جایی که قصد نکرده است مکلف داخل ، رسیدن به ذی المقدمه را) **و** (صورت سوم) **أما إذا قصده و لکنه لم یأت بها بهذا الداعی بل بداع آخر و أکده بقصد التوصل** (اما زمانی که قصد بکند مکلف داخل ، توصل به ذی المقدمه را ولکن مکلف داخل اتیان نکرده است به این مقدمه به این انگیزه ی توصل فقط بلکه به انگیزه ی دیگری (تفریح در باغ) داخل شده و تاکیید کرده است این انگیزه ی دیگر را با قصد توصل) **فلا یکون متجرئا أصلا** (پس نمی باشد مکلف متجری اصلا یعنی نه نسبت به مقدمه و نه نسبت به ذی المقدمه)

و بالجملة (نکته ی اول) **یکون التوصل بها إلی ذی المقدمة** (می باشد توصل به واسطه ی مقدمه به ذی المقدمه) **من الفوائد المترتبة علی المقدمة الواجبة** (از فوائدی که مترتب می شود بر مقدمه ی واجب) **لا أن یکون قصده قیدا و شرطا لوقوعها علی صفة الوجوب** (نه این که قصد توصل قید و شرط باشد برای واقع شدن مقدمه بر صفت وجوب) **لثبوت** (علت برای لا – چرا قصد توصل شرط برای وجوب مقدمه نیست) **ملاک الوجوب فی نفسها** (زیرا ثابت است ملاک وجوب (توقف) در خود مقدمه) **بلا دخل له فیه أصلا** (بدون این که دخالتی باشد برای قصد در این ملاک اصلا یعنی این توصل دخالتی در توقف ندارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **و إلا** (اگر قصد توصل دخیل باشد) **لما حصل ذات الواجب** (هر آینه حاصل نمی شود خود واجب – مراد از خود واجب هم می تواند مقدمه باشد و هم می تواند ذی المقدمه باشد) **و لما سقط الوجوب به** (و ساقط نمی شود وجوب غیری با اتیان بدون قصد توصل) **کما لا یخفی.**

[المقدمة الموصلة]

و (نکته ی دوم) **لا یقاس** (اتیان مقدمه بدون قصد توصل مقایسه نشود) **علی ما إذا أتی بالفرد المحرم منها** (بر آن موردی که اتیان می کند مکلف به فردی که حرام است از مقدمه) **حیث** (بیان مقایسه) **یسقط به الوجوب** (زیرا ساقط می شود به واسطه ی این فرد محرم ، وجوب غیری) **مع أنه لیس بواجب** (با این که این فرد محرم واجب نیست – خب در ما نحن فیه هم همین حرف را بزن و بگو که امر به مقدمه ساقط می شود و انجام مقدمه مجزی است اما این سقوط کاشف از وجوب مقدمه نیست) **و** (علت برای عدم مقایسه) **ذلک** (این عدم مقایسه) **لأن الفرد المحرم إنما یسقط به الوجوب** (زیرا فرد محرم همانا ساقط می شود به وسیله ی فرد محرم وجوب) **لکونه کغیره** (به دلیل این که فرد محرم مثل غیر فرم محرم یعنی فرد مباح است) **فی حصول الغرض به بلا تفاوت أصلا** (در حاصل شدن غرض به وسیله ی فرد محرم) **إلا أنه لأجل وقوعه علی صفة الحرمة** (این فرد محرم بخاطر واقع شدن این فرد محرم بر صفت حرمت) **لا یکاد یقع علی صفة الوجوب** (واقع نمی شود بر صفت وجوب یعنی واجب شدنش مانع شدارد) **و هذا** (این مطالب در فرد محرم) **بخلاف [ما]** (بر خلاف مقدمه ای است که) **هاهنا** (در این جاست – جایی که مکلف مقدمه را انجام می دهد ولی به قصد توصل به ذی المقدمه نیست) **فإنه** (ما هاهنا – به سبب این که مقدمه در این جا) **إن کان کغیره** (اگر بوده باشد مقدمه مثل غیرش) **مما یقصد به التوصل فی حصول الغرض** (از آن مقدمه هایی که به سبب انها قصد می شود توصل به ذی المقدمه در حاصل شدن غرض) **فلا بد أن یقع علی صفة الوجوب مثله** (ناچار است از این که واقع شود این مقدمه ای که در این جا هست بر صفت وجوب مثل غیر) **لثبوت المقتضی فیه بلا مانع** (بخاطر ثابت بودن مقتضی در مقدمه ای که در این جاست ، بدون هیچ مانعی) **و إلا** (اگر غرض با او حاصل نمی شود یعنی این مقدمه ای که به قصد توصل انجام نشده ، اگر غرض با این مقدمه حاصل نیست) **لما کان یسقط به الوجوب** (هر آینه نباید ساقط بشود به وسیله ی مقدمه ای که در این جاست ، وجوب غیری) **ضرورة و التالی** (عدم سقوط) **باطل بداهة فیکشف هذا** (پس کشف می کند این سقوط) **عن عدم اعتبار** (از معتبر نبودن) **قصده فی الوقوع علی صفة الوجوب قطعا و انتظر لذلک تتمة توضیح .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۶۰ : مقدمه ی واجب : ادامه ی مقدمه چهارم : نکته ی سوم – شروع اشکالات صاحب کفایه بر نظریه ی صاحب فصول ، بیان اشکال اول

مطلب اول : نکته ی سوم : این مطلب در جلسه ی ۱۵۷ پیاده شده است

مطلب دوم : اشکالات صاحب کفایه بر نظریه ی صاحب فصول : این مطالب هم در جلسه ۱۵۷ پیاده شده است

و (نکته ی سوم) **العجب أنه** (تعجب این است که شیخ انصاری) **شدد النکیر علی القول بالمقدمة الموصلة** (تشدید کرده است انکار را (یعنی انکار شدید فرموده) بر قول به مقدمه ی موصله یعنی قول صاحب فصول) **و** (عطف بر المقدمه – تفسیر المقدمه الموصله) **اعتبار ترتب ذی المقدمة علیها فی وقوعها علی صفة الوجوب** (و شرط بودن مترتب شدن ذی المقدمه بر مقدمه در واقع شدن مقدمه بر صفت وجوب یعنی شرط واجب شدن مقدمه این است که ذی المقدمه بر مقدمه مترتب شود یعنی بعد از مقدمه ، ذی المقدمه انجام بگیرد) **علی** (متعلق به شدد النکیر) **ما حرره بعض مقرری بحثه** (بنابر آن مطلبی که تحریر کرده است (نوشته است) آن مطلب را بعضی از مقررین (مرحوم کلانتر در مطارح) بحث شیخ انصاری) **قدس سره بما** (متعلق به شدد النکیر – تشدید کرده است انکار را به اشکالی که) **یتوجه علی اعتبار قصد التوصل فی وقوعها کذلک** (متوجه می شود بر شرط بودن قصد توصل در واقع شدن مقدمه بر صفت وجوب – یعنی اشکالی که متوجه می شود بر نظر خود شیخ انصاری) **فراجع تمام کلامه زید فی علو مقامه و تأمل فی نقضه و إبرامه**

و (اشکالات صاحب کفایه بر صاحب فصول) **أما عدم اعتبار ترتب ذی المقدمة علیها فی وقوعها علی صفة الوجوب** (اما شرط نبودن مترتب شدن ذی المقدمه بر مقدمه در واقع شدن مقدمه بر صفت وجوب – شرط نیست در وجوب مقدمه این که ذی المقدمه مترتب بشود بر مقدمه) **فلأنه** (قسمت اثباتی – غرض از وجوب مقدمه ، قدرت بر انجام ذی المقدمه است) **لا یکاد یعتبر فی الواجب إلا ما له دخل فی غرضه** (اگر دو واجب داشته باشیم یکی واجب اول و یکی واجب دوم . غرض از وجوب واجب اول باید یک چیزی باشد که در محدوده ی خودش باشد چون اگر غرض از وجوب هر واجبی هر چیزی باشد پس هر چیزی بخاطر هر چیزی می تواند واجب باشد مثلا شارع می تواند بخاطر معراج بودن صوم ، صلاه را واجب بکند . غرض از وجوب دوم هم باید همین طور باشد باید یک چیزی باشد که در محدوده ی خودش باشد . حالا یک مقدمه داریم که واجب است و یک ذی المقدمه هم داریم که واجب است . غرض از وجوب مقدمه باید چیزی باشد که در محدوده ی خودش باشد . محدوده ی خودش قدرت است یعنی با انجام مقدمه شما قدرت پیدا می کنی لذا قدرت می تواند غرض واجب شدن مقدمه باشد . ما چه کار داریم به مترتب شدن ذی المقدمه بر مقدمه ؟ – شرط نمی باشد در واجب مگر چیزی که (این چیز باید در واجب باشد) برای آن چیز دخالتی است در غرض از واجب یعنی در واجب باید غرض باشد) **الداعی إلی إیجابه** (غرضی که باعث شده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

واجب شدن واجب را و طلب کردن واجب را) **و الباعث علی طلبه و لیس الغرض من المقدمۀ إلا حصول ما لولاه لما أمکن حصول ذی المقدمۀ** (و نیست غرض از مقدمه مگر قدرت – مگر حاصل شدن چیزی که (قدرت بر انجام ذی المقدمه) اگر نباشد آن چیز هر آینه ممکن نیست حاصل شدن ذی المقدمه) **ضرورۀ** (علت است برای این که غرض از وجوب مقدمه این است – لیس الغرض من المقدمه) **أنه لا یکاد یکون الغرض إلا ما یترتب علیه من فائدته و أثره** (غرض نمی باشد مگر چیزی که مترتب می شود بر آن شی (واجب) از فائده و اثر واجب یعنی غرض از وجوب یک واجب باید فائده و اثری باشد که این اثر از خود واجب است و در خود واجب است) **و لا یترتب علی المقدمۀ إلا ذلک** (و مترتب نمی شود بر مقدمه مگر قدرت بر انجام ذی المقدمه) **و لا تفاوت فیه** (و تفاوتی نیست در این غرض اصلا) **بین ما یترتب علیه الواجب** (بین مقدمه ای که مترتب می شود بر این مقدمه ، واجب) **و ما لا یترتب علیه أصلا** (و مقدمه ای که مترتب نمی شود بر این مقدمه ، واجب) **و أنه لا محالۀ یترتب علیهما** (این غرض قهرا مترتب می شود بر هردو مقدمه هم موصله و هم غیر موصله – زیرا با انجام دادن هر دو مقدمه ، قدرت بر انجام ذی المقدمه می آید) **کما لا یخفی** .

و أما (قسمت سلبی دلیل) **ترتب الواجب فلا یعقل أن یکون الغرض الداعی إلی إیجابها و الباعث علی طلبها** (مترتب شدن واجب ، معقول نیست که بوده باشد این ترتب ، غرض دعوت کننده به واجب شدن واجب و تحریک کننده به طلب مقدمه) **فإنه** (زیرا این ترتب) **لیس بأثر تمام المقدمات** (نیست اثر تمامی مقدمات) **فضلا عن إحداها فی غالب الواجبات** (می خواهد بگوید در واجبات اختیاری این ترتب ذی المقدمه بر تمامی مقدمات نیست چه برسد به تک تک مقدمات یعنی اگر مکلف تمامی مقدمات هم انجام بده بازهم ذی المقدمه انجام نمی گیرد و انجام ذی المقدمه بستگی به اراده ی مکلف دارد – چه برسد به یکی از مقدمات یعنی به طریق اولی اگر فقط یکی از مقدمات را انجام بدهد ، اثرش نیست – چرا فرموده در غالب واجبات ؟ زیرا غالب واجبات ، واجب اختیاری هستند) **فإن الواجب إلا ما قل فی الشرعیات و العرفیات فعل اختیاری یختار المکلف** (همانا واجب ای که این چنین صفت دارد در شرعیات و عرفیات است ، مگر موارد کم ، فعل اختیاری هستند که اختیار می کند آنها را مکلف یعنی بعد از این که مکلف تمامی مقدمات را انجام داد ، ذی المقدمه محقق نمی شود و تحقق ذی المقدمه بستگی به اراده ی مکلف دارد) **تارۀ إتیانه بعد وجود تمام مقدماته** (یک مرتبه انتخاب می کند مکلف ، اتیان آن واجب را بعد از وجود تمام مقدمات آن واجب) **و أخری عدم إتیانه** (و مرتبه ی دیگر انتخاب می کند عدم انجام واجب را بعد از انجام تمام مقدمات) **فکیف یکون اختیار** (ترتب) **إتیانه غرضا من إیجاب کل واحدۀ من مقدماته** (پس چگونه می باشد مترتب شدن اتیان واجب ، غرض از واجب کردن هر یک از مقدمات واجب - با این که در واجب اختیاری ذی المقدمه بر تمامی مقدمات مترتب نیست چه برسد به یکی از مقدمات یا تک تک مقدمات) **مع عدم ترتبه** (ذی المقدمه) **علی تمامها** (مقدمات) **فضلا عن کل واحدۀ منها** .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۶۱ : مقدمه ی واجب : ادامه ی مقدمه ی چهارم : شروع اشکالات صاحب کفایه بر صاحب فصول

نعم (صورت دوم – ذی المقدمه ای که واجب قهری است) **فیما کان الواجب من الأفعال التسبیبیة و التولیدیة** (در جائی که باشد واجب از افعال تسبیبی و تولید – یعنی مسبب این واجب چیز دیگری است که اگر این چیز دیگر انجام شود واجب خود به خود انجام می گیرد و یعنی مولد این واجب چیزی دیگری است که اگر این چیز دیگر انجام بگیرد ، واجب خود به خود تولید می شود) **کان مترتبا لا محالة** (واجب مترتب می شود قهرا) **علی تمام مقدماته** (بر تمامی مقدماتش) **لعدم تخلف المعلول عن علته** (زیرا تخلف نمی کند معلول (واجب) از علتش که مقدمات باشد)

الرد علی القول بالمقدمة الموصلة

و من هنا (از این ۸ خط و نیم) **قد انقدح** (روشن می شود) **أن القول بالمقدمة الموصلة یستلزم إنکار وجوب المقدمة فی غالب الواجبات و القول بوجوب خصوص العلة التامة فی خصوص الواجبات التولیدیة** (قائل شدن به مقدمه ی موصله ، مستلزم می باشد منکر شدن وجوب مقدمه را در غالب واجبات و مستلزم می باشد قائل شدن به وجوب خصوص علت تامه (مجموع مقدمات من حیث المجموع) در خصوص واجبات تولیدیه و غیر اختیاریه)

نوار ۱۶۲ : مقدمه ی واجب : ادامه ی مقدمه ی چهارم : اشکالات صاحب کفایه بر صاحب فصول

مطالب این نوار در اثناء جلسه ۱۵۷ پیاده شده است

فإن قلت (اشکال بر اشکال اول صاحب کفایه به صاحب فصول) **ما من واجب إلا و له علة تامة** (نیست واجبی مگر این که برای آن واجب است علت تامه – ان علت تامه می شود مقدمه ی موصله اش) **ضرورة استحالة وجود الممکن** (واجب شرعی – صلاه ، طلاق) **بدونها** (بخاطر این که بدیهی است که محال است وجود ممکن بدون علت تامه) **فالتخصیص بالواجبات التولیدیة بلا مخصص** (پس منحصر کردن وجوب مقدمه به واجبات تولیدیه و غیر اختیاریه ، بدون مخصص است یعنی این منحصر کردن شما بدون دلیل است)

قلت نعم و إن استحال صدور الممکن بلا علة (بله هرچند محال می باشد صادر شدن ممکن بدون علت تامه) **إلا أن مبادی** (اراده و مقدمات اراده) **اختیار** (انتخاب) **الفعل الاختیاری من أجزاء علته** (جز این که مقدمات انتخاب فعل اختیاری (مثلا صلاه – این صلاه مقدماتش : تصور و تصدیق و رغبت و هیجان رغبت و اراده است) از اجزاء علت ان فعل اختیاری است) **و هی لا تکاد تتصف بالوجوب** (و ان مبادی متصف نمی شود به وجوب غیری) **لعدم کونها بالاختیار** (زیرا نیست آن مبادی به اختیار) **و إلا** (اگر مبادی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اختیاری باشد) **لتسلسل** (هر آینه تسلسل می شود) **کما هو** (همان طور که تسلسل روشن است برای کسی که تامل بکند) **واضح لمن تأمل** .

و لأنه (اشکال دوم صاحب کفایه بر صاحب فصول) **لو کان معتبرا فیه الترتب** (اگر معتبر بود در وجوب مقدمه ، ترتب ذی المقدمه بر مقدمه – یعنی بگوییم وجوب مقدمه مشروط به این است که ذی المقدمه بر مقدمه مترتب شود) **لما کان الطلب یسقط بمجرد الإتیان بها من دون انتظار لترتب الواجب علیها** (هر آینه طلب (وجوب غیری) ساقط نشود به مجرد انجام دادن مقدمه بدون انتظار ترتب واجب بر مقدمه) **بحیث لا یبقی فی البین إلا طلبه و إیجابه** (می خواهد بگوید که اگر ما بگوییم شرط وجوب مقدمه ، ترتب است این لازمه اش این است که امر مقدمه ساقط نشود به گونه ای که فقط امر به ذی المقدمه باقی بماند – به گونه ای که باقی نماند در بین مگر طلب ذی المقدمه و ایجاب واجب و ذی المقدمه) (صاحب کفایه می خواهد دو نظیر بزند و می فرماید که چگونه در این دو نظیر ایجاد این دو نظیر مسقط طلب مقدمی است ، در ما نحن فیه هم انجام مقدمه مسقط امر مقدمی است . **نظیر اول :** مثلا مکلف قطع مسافت بکند و فرض بکنیم که اصلا این قطع مسافت مقدمه هم نیست . اگر مکلف قطع مسافت بکند دیگر شارع امر به این قطع مسافت ندارد زیرا طلب حاصل است . **نظیر دوم :** مکلف قطع مسافت بکند و قطع مسافت هم مقدمه است برای حج . اما مکلف حج را انجام نداده است . ایا این جا معقول است که شارع دوباره امر بکند به قطع مسافت ؟ خیر زیرا طلب حاصل است زیرا قطع مسافت شد . حالا می فرماید ما نحن فیه هم مثل این دو نظیر است یعنی مکلف مقدمه را انجام داد و بعدش ذی المقدمه مترتب نشد ، چگونه این دو نظیر که مقدمه نیست یا هست اما اصلا واجبی در کار نیست ، زیرا قطع مسافت می کنید اما مستطیع نیستید ، چگونه در این دو مورد قطع مسافت مسقط امر غیری است خب در ما نحن فیه هم بگویید مقدمه ی غیر موصله مسقط امر غیری است) **کما إذا لم تکن هذه** (همان طوری که اگر نبود مقدمه ماتی بها ، اصلا مقدمه) **بمقدمته أو کانت حاصلة من الأول قبل إیجابه** (یا بوده است این مقدمه ی ماتی بها ، حاصل از اول یعنی قبل از ایجاب واجب) **مع أن الطلب لا یکاد یسقط إلا بالموافقة أو بالعصیان** (با این که طلب ساقط نمی شود مگر با موافقت (انجام مطلوب) یا با عصیان و مخالفت یا با مرتفع شدن موضوع تکلیف) **و المخالفة أو بارتفاع موضوع التکلیف کما** (مثال برای ارتفاع موضوع تکلیف) **فی سقوط الأمر بالکفن أو الدفن** (ساقط شدن امر به کفن یا دفن به سبب غرق شدن میت) **بسبب غرق المیت أحیانا أو حرقه** (میت) **و لا یکون الإتیان بها بالضرورة من هذه الأمور غیر الموافقة** (و نمی شود اتیان به مقدمه از این امور ، غیر از موافقت یعنی علت سقوط امر موافقت و موافقت یعنی انجام مطلوب پس معلوم می شود که مطلوب را انجام داده اید که ساقط شده پس معلوم می شود که مقدمه ی غیر موصله هم واجب است)

إن قلت (می خواهد بگوید علت سقوط امر منحصر در ۳ چیز نیست بلکه یک عامل دیگر هم هست و آن حصول غرض است به واسطه ی غیر مامور به) **کما یسقط الأمر فی تلک الأمور** (همان طور که ساقط می شود امر (امر به مقدمه) به واسطه ی آن امور ثلاثه) **کذلک یسقط بما لیس بالمأمور به فیما یحصل به**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الغرض منه (همچنین ساقط می شود امر به واسطه ی چیزی که نیست مامور به در جایی که حاصل می شود به سبب غیر مامور به ، غرض از امر) **کسقوطه** (مثل ساقط شدن امر) **فی التوصلیات بفعل الغیر أو المحرمات** (مثلا شما لباستان نیازمند به تطهیر دارد و خانم شما این لباس را تطهیر کرد این جا امر ساقط می شود)

نوار ۱۶۳ : مقدمه ی واجب : ادامه ی مقدمه ی چهارم : جواب به اشکال بر اشکال دوم صاحب کفایه بر صاحب فصول – ادله ی صاحب فصول بر وجوب مقدمه ی موصله

مطلب اول : جواب به اشکال بر اشکال دوم صاحب کفایه بر صاحب فصول : این مطلب در ضمن مطالب نوار ۱۵۷ بیان شده است

مطلب دوم : صاحب فصول در کتاب فصول ، دو نکته ذکر کرده است که باید این دو نکته را مطرح کنیم :

- **نکته ی اول** : صاحب فصول فرموده است توصل به ذی المقدمه شرط وجود مقدمه است نه شرط وجوب مقدمه .

توصل به ذی المقدمه یعنی رسیدن و انجام گرفتن ذی المقدمه . صاحب فصول می فرماید این شرط وجود ذی المقدمه است یعنی اگر عمل بخواهد عنوان مقدمه پیدا بکند شرطی رسیدن به ذی المقدمه است و شرط انجام گرفتن ذی المقدم است . ولی توصل به ذی المقدمه شرط وجوب مقدمه نیست زیرا اگر بگوییم توصل و انجام گرفتن ذی المقدمه شرط وجوب مقدمه است ،مشکلش این است که وجوب مقدمه متوقف می شود بر انجام گرفتن ذی المقدمه و انجام گرفتن ذی المقدمه متوقف است بر وجود مقدمه در نتیجه پس وجوب مقدمه متوقف است بر وجود مقدمه و این باطل است زیرا در این صورت معنایش این است که بعد از این که مقدمه موجود شد ، مقدمه می شود واجب و این محال است زیرا طلب الحاصل است . اگر یک چیزی موجود شد دیگر وجوب روی ان نمی آید زیرا اگر برود روی ان طلب الحاصل است .

نکته : این نکته ی اول خلاف بعضی از عبارات صاحب فصول است زیرا بعضی از عبارات ایشان در فصول داد می زند که توصل شرط وجوب مقدمه است نه وجود .

- **نکته ی دوم** : صاحب فصول ۳ دلیل ذکر کرده است بر این که مقدمه ی موصله واجب است و غیر موصله واجب نیست .

بیان ۳ دلیل برای واجب بودن مقدمه ی موصله و واجب نبودن مقدمه ی غیر موصله :

❖ **دلیل اول** : حاکم به ملازمه عقل است و عقل به بیش از این مقدار حکم نمی کند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

عقل می گوید بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه اش ملازمه است . و عقل به بیش از این مقدار یعنی بیش از وجوب مقدمه ی موصله حکم نمی کند . عقل می گوید بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ی موصله ملازمه است .

- **دلیل دوم** : عقل تجویز می کند که مولی تصریح بکند به عدم مطلوبیت مقدمه ی غیر موصله . با حفظ این نکته اگر مقدمه ی غیر موصله واجب بود این تصریح جایز نمی بود .

صاحب فصول می فرماید مولی می تواند تصریح کند که من حج می خواهم و ان قطع مسافتی که بعدش حج انجام نشود را نمی خواهم . وقتی مولی می تواند چنین تصریحی بکند معنایش این است که مقدمه ی غیر موصله واجب نیست زیرا اگر واجب باشد نباید مولی بتواند چنین تصریحی بکند .

- **دلیل سوم** : صاحب فصول می فرماید غرض از وجوب مقدمه ، رسیدن به ذی المقدمه است و این غرض فقط در مقدمه ی موصله است . لذا می گوییم مقدمه ی موصله واجب است و مقدمه ی غیر موصله به دلیل این که غرض در او نیست می گوییم واجب نیست .

به بیان دیگر :

صغری : غرض و ملاک از وجوب مقدمه ، رسیدن به ذی المقدمه است

کبری : رسیدن به ذی المقدمه فقط در مقدمه ی موصله است

نتیجه : غرض و ملاک از وجوب مقدمه ، فقط در مقدمه ی موصله است پس وجهی نیست برای تعمیم و وجهی ندارد که بگوییم هر مقدمه ای واجب است .

قلت (می خواهد بگوید عملی که مسقط امر است دو صورت دارد : یک بار مانعی از واجب شدنش هست و یک بار مانعی از وجوبش نیست که در این صورت واجب می شود) **نعم** (بله گاهی تکلیف به واسطه ی غیر امور ثلاثه (موافقت – معصیت – ارتفاع موضوع) ساقط می شود لکن غیر این سه تا در جایی است که عملی که انجام گرفته مانع داشته باشد برای واجب شدن اما در ما نحن فیه یعنی مقدمه ی غیر موصله مانعی از وجوبش نیست پس می شود واجب) **و لکن لا محیص عن أن یکون ما** (فعل اختیاری مکلف) **یحصل به الغرض من الفعل الاختیاری للمکلف متعلقا للطلب** (چاره ای نیست از این که بوده باشد ان فعل اختیاری که حاصل می شود به واسطه ی این فعل اختیاری ، غرض ، متعلق طلب غیری می شود یعنی وجوب غیری دارد) **فیما لم یکن فیه مانع** (در موردی که نبوده باشد در آن مورد مانعی از طلب غیری) **و هو** (و ان مانع) **کونه بالفعل محرما** (و آن مانع بودن فعل است بالفعل حرام) **ضرورة** (علت برای لامحیص) **أنه لا یکون بینهما تفاوت أصلا** (نمی باشد بین مقدمه ی موصله و غیر موصله تفاوتی اصلا یعنی اگر مقدمه ی غیر موصله را هم انجام دادی ، واجب را انجام دادی که مسقط امر است) **فکیف یکون أحدهما متعلقا له فعلا دون الآخر**(پس چگونه می باشد یکی از این دو (موصله) متعلق برای طلب بالفعل نه دیگری یعنی غیر موصله)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

استدلال صاحب الفصول على وجوب المقدمة الموصلة

و قد استدل صاحب الفصول على ما ذهب إليه بوجوه (و به تحقیق استدلال کرده است صاحب فصول بر نظری که معتقد شده است به آن نظر (یعنی واجب بودن مقدمه ی موصله) ، به ادله ای) **حیث قال** (چون که گفته است صاحب فصول ، بعد از بیان نکته ی اول) **بعد بیان أن التوصل بها إلی الواجب من قبیل شرط الوجود لها لا من قبیل شرط الوجوب** (بعد از بیان این که رسیدن به واسطه ی مقدمه ، به واجب (ذی المقدمه) از قبیل شرط وجود است برای مقدمه نه از قبیل شرط وجوب) **ما هذا** (عبارت بعدی) **لفظه** (کلامی که این عبارت بعدی لفظش است – این عبارت ، عین عبارت صاحب فصول نیست) **و الذی یدلک علی هذا** (چیزی که راهنمایی می کند تو را بر این – یعنی وجوب مقدمه ی موصله) **یعنی الاشتراط بالتوصل** (قصد می کند صاحب فصول ، مشروط بودن وجود مقدمه را به توصل و رسیدن به ذی المقدمه) **أن** (دلیل اول) **وجوب المقدمة لما کان من باب الملازمة العقلیة فالعقل لا یدل علیه زائدا علی القدر المذکور** (وجوب مقدمه از آن جایی که می باشد وجوب مقدمه از باب ملازمه ی عقلیه پس عقل دلالت نمی کند بر وجوب مقدمه زائد بر مقدار مذکور – مقدار مذکور مقدمه ی موصله بود) **و** (دلیل دوم) **أیضا لا یأبی العقل** (امتناع نمی کند عقل این که بگوید آمر حکیم) **أن یقول الآمر الحکیم أرید الحج** (اراده می کنم من حج را) **و أرید المسیر الذی یتوصل به إلی فعل الواجب** (و می خواهم مسیری را و سیری را (قطع مسافتی را که) که رسیده می شود به واسطه ی ان سیر به فعل واجب یعنی حج) **دون ما لم یتوصل به إلیه** (نه سیری که رسیده نمی شود به واسطه ی آن سیر به واجب یعنی من چنین سیری را نمی خواهم) **بل الضرورة قاضیة بجواز تصریح الآمر بمثل ذلک** (بلکه بداهت حکم می کند به جایز بودن تصریح کردن آمر به مثل این اراده ی سیر موصل نه غیر موصل) **کما أنها قاضیة بقبح التصریح بعدم مطلوبیتها له مطلقا** (چه موصله چه غیر موصله) **أو علی تقدیر التوصل بها إلیه** (مولی بگوید من مطلق قطع مسافت را نمی خواهم چه قطع مسافتی که منجر به حج می شود چه منجر به حج نمی شود ، این قبیح است یا بگوید من قطع مسافتی که موصل به حج است را نمی خواهم این هم قبیح است - همان طور که ضرورت حکم می کند به قبیح بودن تصریح مولی به مطلوب نبودن مقدمه برای آمر مطلقا یا بر فرض رسیدن به واسطه ی مقدمه به واجب یعنی بگوید مقدمه ی موصله مطلوب نیست) **و ذلک** (جواز تصریح و قبح تصریح) **آیة عدم الملازمة بین وجوبه و وجوب مقدماته** (نشانه ی نبود ملازمه بین وجوب واجب و وجوب مقدمات واجب است بر فرض نرسیدن به واسطه ی مقدمه به واجب) **علی تقدیر عدم التوصل بها إلیه و** (دلیل سوم) **أیضا** (دوباره) **حیث إن المطلوب بالمقدمة مجرد التوصل بها إلی الواجب** (زیرا مطلوب به واسطه ی مقدمه (یعنی انی که به واسطه ی مقدمه طلب شده – مولی به وسیله ی طلب مقدمه دنبال رسیدن به ذی المقدمه است) مجرد رسیدن به واسطه ی مقدمه به واجب است) **و حصوله** (و مجرد حاصل شدن واجب) **فلا جرم یکون التوصل بها إلیه و حصوله معتبرا فی مطلوبیتها** (پس به ناچار می باشد رسیدن به واسطه ی مقدمه به واجب و حاصل شدن واجب ، معتبر در مطلوبیت مقدمه) **فلا تکون مطلوبة إذا انفکت عنه** (پس نمی باشد مقدمه واجب و مطلوب زمانی که منفک بشود مقدمه از واجب – مقدمه ی غیر موصله است

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

که از واجب منفک می شود) **و صریح الوجدان قاض** (ضریح وجدان حکم می کند که) **بأن من یرید شیئا** (کسی که قصد می کند یک چیزی را (قطع مسافت را)) **بمجرد حصول شیء آخر** (برای مجرد حاصل شدن چیز دیگری مثل حج) **لا یریده** (قصد نمی کند آن شی اول را یعنی قطع مسافت را) **إذا وقع مجردا عنه** (زمانی که واقع شود شی اول مجرد از شی دوم) **و یلزم منه** (لازم می آید از این حکم وجدان) **أن یکون وقوعه** (این که وقوع آن شی) **علی وجه المطلوب** (به نحو مطلوب و واجب) **منوطا بحصوله** (منوط به حاصل شدن شی آخر) **انتهی موضع الحاجة من کلامه زید فی علو مقامه**

نوار ۱۶۴ : مقدمه ی واجب : ادامه ی مقدمه ی چهارم : اشکالات صاحب کفایه بر ادله ی صاحب فصول بر وجوب مقدمه ی موصله : اشکال بر دلیل اول و دوم صاحب فصول

اشکالات صاحب کفایه بر ادله ی صاحب فصول بر وجوب مقدمه ی موصله :

- **اشکال بر دلیل اول** : حاکم به ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه عقل است و عقل حکم به وجوب مطلق المقدمه می کند نه خصوص مقدمه ی موصله .

دلیل :

- ❖ **صغری** : ملاک وجوب مقدمه ، توقف و مقدمیت است .
- ❖ **کبری** : توقف و مقدمیت در مطلق المقدمه موجود است حتی در مقدمه ی غیر موصله
- ❖ **نتیجه** : ملاک وجوب مقدمه در مطلق المقدمه موجود است حتی در مقدمه ی غیر موصله پس وجهی برای تخصیص وجوب مقدمه به مقدمه ی موصله نیست .

حج متوقف بر قطع مسافت است . تا این جا مربوط به مقدمه است . بدون قطع مسافت حج ممکن نیست . حالا مکلف بعد از انجام مقدمه بیاید اراده ی ذی المقدمه بکند و آن را انجام بدهد و یا اراده ی ذی المقدمه نکند و آن را انجام ندهد ، این ربطی به قطع مسافت و مقدمه ندارد . مقدمه متوقف علیه است چه مکلف بعد از انجام آن ، اراده ی ذی المقدمه بکند یا نکند .

- **اشکال بر دلیل دوم** : صاحب کفایه می فرماید بعد از این که گفته شد ملاک وجوب ، توقف و مقدمیت است و توقف در مطلق المقدمه وجود دارد وجهی برای تصریح آمر به عدم مطلوبیت مقدمه ی غیر موصله نیست .

صاحب کفایه می فرماید همین که به این مقدمه ی غیر موصله می گویید مقدمه ، می شود واجب و دیگر امر نمی تواند بگوید که آن قطع مسافتی که بعدش حج انجام نمی گیرد را نمی خواهم . این را نمی تواند بگوید . زیرا موصله بودن یا نبودن یک اسمی است که بعد از اراده مکلف می چسبد به مقدمه .

نکته (این قسمت در نوار ۱۶۵ قرار دارد) : واجب در یک تقسیم بر دو نوع است :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۱) **واجب اصلی (غیر از واجب نفسی است)** : به آن واجبی گفته می شود که مولی التفات و توجه به ان واجب دارد و لذا آن واجب متعلق اراده ی اصلیه قرار می گیرد .

مثال اول (واجب نفسی) : مثل صلاه که واجب اصلی است . زیرا مولی متوجه به او هست و لذا اراده ی اصلی خودش را می برد روی آن

مثال دوم (واجب غیری) : فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق . یعنی وضو . این وضو واجب اصلی است زیرا خطاب مستقل دارد و این نشانه ی این است که مولی به آن توجه دارد و اراده ی اصلی مولی به آن تعلق گرفته است

۲) **واجب تبعی** : به آن واجبی گفته می شود که مولی التفات و توجه به آن ندارد لذا متعلق اراده ی اصلیه ی مولی قرار نمی گیرد بلکه متعلق اراده ی غیر اصلیه قرار می گیرد . اراده ی غیر اصلیه یعنی این که مولی اراده ی چیز دیگری می کند اما لازمه ی اراده ی او ، اراده کردن این واجب است .

مثل نصب سلم نسبت به کون علی السطح . مولی از ما کون علی السطح را می خواهد لکن نصب سلم مقدمه ی آن است . اما مولی توجهی به نصب سلم ندارد و در عین حالی که توجهی ندارد اما متعلق اراده ی غیر اصلیه هست .

با حفظ این نکته ؛ اگر در خارج مقدمه انجام بگیرد ولی ذی المقدمه انجام نگیرد (قطع مسافت می کند اما بعد از قطع مسافت حج را انجام نمی دهد) ، این مقدمه دو صورت دارد

۱. **صورت اول** : گاهی این مقدمه ، واجب تبعی است . در این صورت مولی می تواند تصریح بکند به این که مطلوب من اصلا در خارج موجود نشده است . یعنی نه مطلوب نفسی و نه مطلوب غیری ، هیچکدام واقع نشده اند . اما مطلوب نفسی واقع نشده که واضح است زیرا مطلوب نفسی حج است که فرض این است که آن را انجام نداده است . اما مطلوب غیری واقع نشده ، چرا ؟ چون قطع مسافت که انجام شده است پس چرا می گویید مطلوب غیری واقع نشده ؟ می گوید علتش این است که مولی به این مقدمه التفات و توجه ندارد و زمانی که انسان به خود شی التفات نداشت به صفتش هم توجه ندارد . زیرا زمانی مولی به این قطع مسافت می تواند اسم مطلوب بگذارد که به این قطع مسافت توجه داشته باشد اما فرض این است که مولی توجهی به قطع مسافت ندارد .

۲. **صورت دوم** : گاهی این مقدمه ، واجب اصلی است . در این صورت مولی می تواند این تصریح را بکند که مطلوب نفسی من در خارج موجود نشده و دیگر نمی تواند تصریح بکند که مطلوب غیری موجود نشده زیرا التفات و توجه دارد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید ولی فائده ای در این حاصل شدن مطلوب غیری نیست .

فافهم (اشاره به ضعف مطلب دارد)

بیان دو نکته (نوار ۱۶۴) :

- **نکته ی اول :** بین مقدمه ی موصله و غیر موصله هیچ تفاوتی نیست جز این که در موصله ، ذی المقدمه موجود می شود و در غیر موصله ذی المقدمه موجود نمی شود . فقط همین تفاوت وجود دارد . ولی این موجود شدن و نشدن بستگی به اراده ی مکلف دارد نه به مقدمه یعنی اگر مکلف مقدمه را انجام داد و بعد از انجام مقدمه ، مکلف ذی المقدمه را اراده کرد و آن را انجام داد این مقدمه می شود موصله ولی توجه داشته باشید که موصله بودن بعد از این که مکلف اراده ی انجام ذی المقدمه کرد و آن را انجام داد می رود روی مقدمه . اما اگر مکلف اراده ی ذی المقدمه را نکرد در نتیجه ان را انجام نداد ، غیر موصله می رود روی مقدمه .
- **نکته ی دوم :** این نکته یک اشکال و جواب است

اشکال : عنوان موصله بودن و غیر موصله بودن ، موجب دو چیز است :

۱) **امر اول :** موجب جواز تصریح به مطلوبیت در موصله و غیر مطلوبیت در غیر موصله یعنی باعث می شود که مولی بتواند بگوید من موصله را می خواهم و غیر موصله را نمی خواهم

۲) **امر دوم :** موجب وجوب مقدمه ی موصله و موجب عدم وجوب مقدمه ی غیر موصله می شود .

پس بین موصله و غیر موصله تفاوت هست .

جواب اشکال (نوار ۱۶۵) : صاحب کفایه می فرماید اگر موصله بودن و نبودن ، اگر دو صفت حقیقی برای مقدمه باشد اشکال مستشکل وارد است لکن موصله بودن و نبودن دو صفت حقیقی برای مقدمه نیست بلکه دو صفتی است که از وجود ذی المقدمه و عدم ذی المقدمه انتزاع می شود و این دو صفت باعث تغییر در ذات و ماهیت مقدمه نیست لذا اشکال مستشکل وارد نیست .

جوابشان این است که موصله بودن یا نبودن هیچ ربطی به ذات مقدمه ندارد و این ها از وجود ذی المقدمه یا عدم وجود ذی المقدمه بعد از مقدمه ناشی می شود یعنی اگر ذی المقدمه بعد از انجام مقدمه موجود شد ، موصله بودن انتزاع می شود اما اگر ذی المقدمه بعد از انجام مقدمه موجود نشد ، غیر موصله بودن انتزاع می شود . بنابراین دو صفت ، مربوط به ذات مقدمه نیست .

- **اشکال بر دلیل سوم (نوار ۱۶۶) :**
  - صغری : مناط وجوب مقدمه ، تمکن از واجب است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به چه علت مقدس مولی می آید مقدمه را واجب می کند ؟ تا مکلف با انجام مقدمه قدرت پیدا بکند بر انجام ذی المقدمه . بنابراین ملاک وجوب مقدمه ، قدرت است نه توصل و اساسا توصل نمی تواند معیار وجوب مقدمه باشد زیرا اگر مکلف ، تمامی مقدمات را انجام بدهد ذی المقدمه بر آن مترتب نمی شود زیرا انجام ذی المقدمه بستگی دارد به اراده ی مکلف

- ❖ **کبری :** و تمکن از واجب ، در مطلق المقدمه موجود است . یعنی هر مقدمه ای که انجام بدهید چه موصله باشد چه غیر موصله ، قدرت بر انجام ذی المقدمه پیدا می کنید
- ❖ **نتیجه :** مناط وجوب مقدمه ، در مطلق المقدمه موجود است . پس وجهی نیست برای تخصیص .

کلام صاحب فصول در ذیل دلیل سوم : صاحب فصول در ذیل دلیل سوم یک کلامی داشت که صاحب کفایه این کلام را نقل می کند سپس آن را رد می کند .

صاحب فصول یک جمله داشت و آن این است : وجدان صراحتا حکم می کند به این که اگر مولی چیزی را بخاطر حاصل شدن چیز دیگری اراده می کند اگر چیز دیگر حاصل نشود ، چیز اول متعلق اراده قرار نمی گیرد . به عبارت دیگر مقدمه ی غیر موصله واجب نیست .

جواب صاحب کفایه به این کلام : وجدان حکم می کند به این که مقدمه ی غیر موصله واجب است . دلیل

- **صغری :** اگر مقدمه ی موصله واجب باشد لازمه اش دو چیز است :
  1) امر اول : دور
  2) امر دوم : اجتماع مثلین

توضیح :

بیان دور : اگر مقدمه ی موصله واجب باشد ، وجود مقدمه متوقف است بر وجود ذی المقدمه است . در چه صورتی مقدمه می شود موصله ؟ در صورتی که بعدش ذی المقدمه موجود بشود پس وجود مقدمه متوقف است بر وجود ذی المقدمه . چون اگر ذی المقدمه موجود نشود مقدمه ی موصله هم موجود نمی شود .

پس وجود ذی المقدمه می شود مقدمه المقدمه . پس وجوب ذی المقدمه متوقف بر وجوب مقدمه است و وجوب مقدمه هم متوقف بر وجود ذی المقدمه است و این دور است .

اگر مقدمه ی موصله واجب باشد ، وجودش متوقف بر وجود ذی المقدمه است . چگونه صلات وجودش متوقف بر وجود وضو است حالا این جا بالعکس شده یعنی وجود مقدمه متوقف است بر وجود ذی المقدمه پس وجود ذی المقدمه می شود مقدمه المقدمه یعنی اول باید ذی المقدمه باشد تا بعد مقدمه موصله وجود پیدا کند . و وجوب ذی المقدمه (چون شد مقدمه) متوقف است بر وجوب مقدمه و از آن طرف وجوب مقدمه هم متوقف شد بر وجوب ذی المقدمه . و این دور است :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

وجوب ذی المقدمه متوقف است بر وجوب مقدمه (چون ذی المقدمه مقدمه المقدمه شد) و وجوب مقدمه هم متوقف است بر وجوب ذی المقدمه در نتیجه وجوب ذی المقدمه متوقف است بر وجوب خود ذی المقدمه و این دور است .

بیان اجتماع مثلین : ذی المقدمه واجب به وجوب نفسی است حالا اگر این ذی المقدمه ، مقدمه المقدمه باشد واجب به وجوب غیری هم می شود یعنی هم واجب است به وجوب نفسی و هم واجب است به وجوب غیری و این اجتماع مثلین است و اجتماع مثلین محال است لانه لغو محض .

نکته : تاکیید هم در این جا معنی ندارد زیرا تاکییید فرع بر عرضیت است در حالی که وجوب نفسی و غیری طولیت دارند نه عرضیت

- **کبری** : واللازم باطل (دور و اجتماع مثلین باطل است)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله .

المناقشة فی أدلة صاحب الفصول

و قد عرفت (اشکال بر دلیل اول صاحب فصول – به تحقیق شناختی تو) **بما لا مزید علیه** (به مقداری که نیست زائدی بر آن مقدار – یعنی هر چی را که بوده و نبوده را گفتیم) **أن العقل الحاکم بالملازمة دل علی وجوب مطلق المقدمة** (همانا عقلی که حاکم است به ملازمه دلالت دارد بر وجوب مطلق مقدمه چه موصله چه غیر موصله) **لا خصوص ما** (موصله) **إذا ترتب علیها الواجب** (نه خصوص مقدمه زمانی که مترتب شود بر مقدمه ، واجب) **فیما** (متعلق به دل – در مقدمه ای که) **لم یکن هناک** (در آن مقدمه) **مانع عن وجوبه** (عقل می گوید مقدمه مطلقا واجب است تا زمانی که مانعی از وجوب مقدمه نباشد – در مقدمه ای که نباشد در آن مقدمه مانعی از وجوبش مثلا آن مقدمه حرام نباشد) **کما** (مثال برای جایی که مانع از وجوب ، وجود دارد) **إذا کان بعض مصادیقه محکوما فعلا بالحرمة** (زمانی که بوده باشد بعضی از مصادیق مقدمه ، بالفعل محکوم باشد به حرمت مثلا اگر یک مقدمه ای بالفعل حرام است شارع نمی تواند این مقدمه را به عنوان مقدمه ی واجب ، واجب بکند) **لثبوت** (علت برای دل علی وجوب مطلق المقدمه) **مناط الوجوب حینئذ** (حین عدم المانع) **فی مطلقها** (زیرا ثابت است معیار وجوب در هنگامی که مانعی نیست ، در مطلق مقدمه) **و عدم اختصاصه بالمقید بذلک** (ترتب واجب بر مقدمه) **منها** (و اختصاصی ندارد مناط وجوب مقدمه به مقید به ترتب واجب بر مقدمه ، از بین مقدمات)

و قد انقدح منه (اشکال بر دلیل دوم صاحب فصول – به تحقیق روشن شد از ثبوت مناط وجوب مقدمه در مطلق المقدمه) **أنه لیس للآمر الحکیم الغیر المجازف بالقول** (جایز نیست برای آمر حکیمی که سخن گزاف نمی گوید) **ذلک التصریح** (آن تصریح – تصریحی که صاحب فصول فرمود جایز است یعنی تصریح به عدم اراده ی مقدمه ی غیر موصله) **و أن دعوی أن الضرورة قاضیة بجوازه مجازفة** (به تحقیق ادعای (ادعای صاحب فصول) این که بداهت حکم می کند به جایز بودن تصریح ، گزافه گویی است زیرا بر خلاف

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حکم عقل است زیرا بعد از این که قبول کردید که مناط وجوب در مقدمه ی غیر موصله هست دیگر ضرورت حکم به این تصریح نمی کند) **کیف یکون ذا** (چگونه واقع می شود جواز تصریح) **مع ثبوت الملاک فی الصورتین** (با ثابت بودن ملاک وجوب مقدمه در دو صورت یعنی هم در مقدمه ی موصله و هم در مقدمه ی غیرموصله) **بلا تفاوت أصلا کما عرفت** (در اشکال بر شیخ انصاری این را فهمیدید)

نعم (نکته ی اول – بین مقدمه ی موصله و غیر موصله هیچ تفاوتی نیست مگر یک چیز و ان یک چیز موجود شدن و نشدن ذی المقدمه است که این هم بستگی به اراده ی مکلف دارد و ربطی به مقدمه ندارد) **إنما یکون التفاوت فی حصول المطلوب النفسی فی إحداهما و عدم حصوله فی الأخری** (می باشد تفاوت بین موصله و غیر موصله در حاصل شدن مطلوب نفسی (واجب – حج) در یکی از این دو (مقدمه) و حاصل نشدن واجب در دیگری (غیر موصله)) **من دون دخل لها فی ذلک أصلا** (بدون این که دخالتی باشد برای این مقدمه در این تفاوت اصلا) **بل کان بحسن اختیار المکلف و سوء اختیاره** (بلکه می باشد این تفاوت به حسن اختیار مکلف و سوء اختیار مکلف) **و جاز للآمر أن یصرح بحصول هذا المطلوب فی إحداهما و عدم حصوله فی الأخری** (و جایز است برای آمر این که تصریح بکند به این که حاصل شده است مطلوب نفسی در یکی از این دو (در موصله) و حاصل نشده است مطلوب نفسی یکی دیگری یعنی غیر موصله)

نوار ۱۶۵ : مقدمه ی واجب : بیان یک نکته – جواب اشکال

مطالب این نوار در جلسه ۱۶۴ پیاده شده است

بل من حیث إن الملحوظ (متعلق اراده) **بالذات هو هذا المطلوب** (بلکه از جهت این که آن واجبی که متعلق اراده قرار گرفته است بالذات و اصالتا (نه تبعا) این ملحوظ ، این مطلوب است (مطلوب نفسی – می خواهد بگوید مطلوب نفسی ، واجب اصلی است)) **و إنما کان الواجب الغیری ملحوظا إجمالا بتبعه** (و می باشد واجب غیری (مقدمه – قطع مسافت) متعلق اراده ، به تبع مطلوب نفسی) **کما یأتی أن وجوب المقدمة علی الملازمة تبعی** (همان طور که خواهد آمد که وجوب مقدمه بنابر ملازمه تبعی است یعنی به تبع وجوب ذی المقدمه است) **جاز (تصریح اول) فی صورة عدم حصول المطلوب النفسی** (جایز است در صورت حاصل نشدن مطلوب نفسی – یعنی مقدمه حاصل شده اما ذی المقدمه حاصل نشده است) **التصریح بعدم حصول المطلوب أصلا لعدم الالتفات إلی ما حصل من المقدمة** (جایز است تصریح کردن به این که حاصل نشده است مطلوب اصلا (یعنی نه مطلوب نفسی و نه مطلوب غیری – مطلوب نفسی حاصل نشده که واضح است و مطلوب غیری حاصل نشده زیرا به آن توجه ندارد) بخاطر نداشتن التفات و توجه به مقدمه ای که حاصل شده است) **فضلا عن کونها مطلوبة** (چه برسد به این که التفات داشته باشد از این که آن مقدمه مطلوب است) **کما** (تصریح دوم) **جاز التصریح بحصول الغیری** (همان طور که جایز می باشد تصریح به حاصل شدن مطلوب غیری و مقدمه یعنی می تواند تصریح کند که مقدمه فقط حاصل شد)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مع عدم فائدته لو التفت إليها (با نداشتن فائده ای در این حصول اگر ملتفت باشد مولی به این مقدمه) **كما لا يخفى فافهم** [۹۹]

إن قلت (اشکال بر عدم تفاوت بین دو مقدمه است – زیرا صاحب کفایه قبلا فرمود مع ثبوت الملاک فی الصورتین بلاتفاوت اصلا) **لعل التفاوت بينهما** (شاید تفاوت بین موصله و غیر موصله) **فی صحة اتصاف إحداهما بعنوان الموصلية دون الأخرى** (در صحیح بودن اتصاف یکی از این دو به عنوان موصلیت نه دیگری) **أوجب التفاوت بينهما فی المطلوبية و عدمها** (موجب شده است آن تفاوت ، تفاوت را بین موصله و غیر موصله در مطلوبیت و غیر مطلوبیت) **و جواز التصريح بهما** (در این که جایز باشد تصریح به مطلوبیت و غیر مطلوبیت) **و إن لم يكن بينهما تفاوت فی الأثر** (اگرچه نمی باشد بین موصله و غیر موصله تفاوتی در اثر – مراد از اثر قدرت و تمکن است یعنی هردو موجب قدرت هستند) **كما مر.**

قلت إنما يوجب ذلک (تفاوت در موصله و غیر موصله) **تفاوتا فيهما** (همانا موجب می شود تفاوت در موصله و غیر موصله ، تفاوت در آن دو یعنی مطلوبیت و عدم مطلوبیت ، جواز تصریح بهام) **لو كان ذلک** (اگر بوده باشد تفاوت در موصله و غیر موصله) **لأجل تفاوت فی ناحية المقدمة** (بخاطر تفاوت در ناحیه ی مقدمه) **لا فيما إذا لم يكن فی ناحيتها أصلا** (نه در جایی که نبوده باشد تفاوت در موصله و غیر موصله از ناحیه ی مقدمه – یعنی موصله یا غیر موصله بودن بخاطر چیز دیگری غیر از مقدمه باشد) **كما هاهنا** (مقدمه ی موصله و غیر موصله) **ضرورة أن الموصلية إنما تنتزع من وجود الواجب و ترتبه عليها** (به دلیل این که موصلیت انتزاع می شود از وجود واجب و مترتب شدن واجب بر مقدمه) **من دون اختلاف فی ناحيتها** (بدون اختلافی در ناحیه ی مقدمه) **و كونها فی كلا الصورتين** (بودن مقدمه در هردو صورت) **على نحو واحد و خصوصية واحدة** (بر یک نحو است و بر یک خصوصیت است) **ضرورة أن الإتيان بالواجب بعد الإتيان بها بالاختيار تارة** (به دلیل این که انجام ذی المقدمه و واجب بعد از انجام مقدمه یک مرتبه به اختیار است) **و عدم الإتيان به كذلک** (به اختیار است) **أخرى** (بار دیگر انجام ندادن ذی المقدمه و واجب بعد از انجام مقدمه به اختیار است) **لا يوجب تفاوتا فيها** (انجام و عدم انجام واجب و ذی المقدمه سبب نمی شود تفاوتی را در مقدمه) **كما لا يخفى.**

---

[۹۹] مرحوم فیروزآبادی : صاحب کفایه می فرماید اگر مولی بگوید مطلوب غیری من حاصل شد اما در این حصول هیچ فایده ای نیست . خب در این جا صاحب کفایه هم صدا شده است با صاحب فصول . صاحب فصول هم می گوید اگر مقدمه حاصل بشود اما ذی المقدمه حاصل نشود فایده ای ندارد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۶۶ : مقدمه ی واجب : اشکال صاحب کفایه بر دلیل سوم صاحب فصول بر واجب بودن مقدمه ی موصله –

مطالب این نوار در جلسه ۱۶۴ پیاده شده است

و أما ما أفاده قدس سره (اشکال بر دلیل سوم صاحب فصول – اما دلیلی که افاده کرد صاحب فصول آن دلیل را) **من أن مطلوبیة المقدمة حیث کانت بمجرد التوصل بها** (مطلوب بودن (وجوب) مقدمه چون که می باشد آن مطلوبیت و وجوب ، به مجرد رسیدن به واسطه ی مقدمه – یعنی علت واجب شدن مقدمه رسیدن به ذی المقدمه است) **فلا جرم یکون التوصل بها إلی الواجب معتبرا فیها** (پس لاجرم می باشد توصل به واسطه ی مقدمه به واجب و ذی المقدمه ، شرط در مقدمه)

ففیه (پس در این ما افاده ، هست این اشکال) **أنه إنما کانت مطلوبیتها** (همانا می باشد مطلوبیت مقدمه و وجوب مقدمه) **لأجل عدم التمکن من التوصل بدونها** (بخاطر قدرت نداشتن از رسیدن به ذی المقدمه است بدون مقدمه) **لا لأجل التوصل بها** (نیست بخاطر رسیدن به ذی المقدمه به واسطه ی مقدمه) **لما عرفت** (علت برای لا لاجل - بخاطر آن چیزی که شناختی تو) **من أنه لیس من آثارها** (از این که توصل نیست از آثار مقدمه – زیرا اگر مکلف تمامی مقدمات را هم انجام بدهد چه بسا ذی المقدمه انجام نگیرد) **بل مما یترتب علیها أحیانا بالاختیار** (بلکه رسیدن به ذی المقدمه از آن چیزهایی که مترتب می شود بر مقدمه در بعضی از زمان ها به سبب اختیار و اراده ی مکلف) **بمقدمات أخری و هی مبادی اختیاره** (به واسطه ی یک مقدمات دیگری و آن مقدمات دیگر ، مقدمات اراده مکلف است) **و لا یکاد یکون مثل ذا غایة لمطلوبیتها** (و نمی باشد مثل این (رسیدن به ذی المقدمه – که گاهی مترتب می شود بر مقدمه) غرض برای مطلوبیت و وجوب مقدمه) **و داعیا إلی إیجابها** (و دعوت بکند به وجوب مقدمه) **و** (اشکال صاحب کفایه به ذیل کلام صاحب فصول) **صریح الوجدان إنما یقضی** (همانا حکم می کند) **بأن ما أرید لأجل غایة** (به این که چیزی که اراده شده است (قطع مسافت) بخاطر یک غایتی (مطلوب نفسی – حج)) **و تجرد عن الغایة** (و مجرد شد آن ما ارید از غایت – یعنی مکلف قطع مسافت کرد اما حج را انجام نداد) **بسبب عدم حصول سائر ما له دخل فی حصولها** (چون اراده ی حج نکرده – به سبب حاصل نشدن سایر چیزهایی که برای آن چیزها دخالتی است در حصول غایت مثل اراده) **یقع** (خبر ان ما ارید) **علی ما هو علیه من المطلوبیة الغیریة** (واقع می شود ما ارید (قطع مسافتی که بعدش حج نیست – مقدمه ی غیرموصله) بر آن چیزی که ، ما ارید بر آن چیز بوده از مطلوبیت غیریه و وجوب غیری) **کیف** (چگونه مقدمه ی مجرده (مقدمه ی غیر موصله) بر مطلوبیت و وجوب غیری نباشد) **و إلا** (اگر مقدمه ی مجرده واجب نباشد یعنی فقط موصله واجب باشد) **یلزم أن یکون وجودها من قیوده** (لازم می آید که بوده باشد وجود غایت (ذی المقدمه) از قیود ما ارید یعنی مقدمه ی مقدمه باشد) **و مقدمة لوقوعه** (و وجود غایت مقدمه باشد برای وقوع ما ارید یعنی وقوع مقدمه یعنی وجود ذی المقدمه مقدمه می شود برای وجود مقدمه) **علی نحو** (متعلق به وقوع) **یکون الملازمة بین وجوبه بذاک النحو و وجوبها** (به نحوی که می باشد ملازمه بین وجود ما ارید به این نحو (وجوب غیری) و وجوب غایت)

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

و هو (قید بودن – مقدمه بودن) **کما تری ضرورة أن الغایة** (زیرا غایت و ذی المقدمه – حج) **لا تکاد تکون قیدا لذی الغایة** (نمی باشد آن غایت (ذی المقدمه – حج) نمی باشد قید (مقدمه) برای ذی الغایه (مقدمه – قطع مسافت)) **بحیث کان تخلفها موجبا لعدم وقوع ذی الغایة** (به گونه ای که باشد تخلف غایت (حج) ، موجب برای انجام نگرفتن ذی الغایه یعنی قطع مسافت) **علی ما هو علیه من المطلوبیة الغیریة** (بر آن چیزی که آن ذی الغایه بر روی آن چیز بوده است از وجوب غیری) **و إلا** (اگرغایت قید ذی الغایه باشد یعنی اگر ذی المقدمه مقدمه المقدمه باشد) **یلزم أن تکون مطلوبة** (لازم می آید که بوده باشد غایت ، واجب به واسطه ی طلب ذی الغایه یعنی واجب بشود به وجوب غیری) **بطلبه کسائر قیوده** (مثل بقیه ی قیود ذی الغایه زیراخود مقدمه هم یک سری مقدماتی دارد و همان طور که مقدمه واجب غیری است ، مقدمات مقدمه هم واجب به وجوب غیری هستند) **فلا یکون وقوعه علی هذه الصفة منوطا بحصولها کما أفاده** (پس نمی باشد وقوع ذی الغایه (مقدمه) بر این صفت (وجوب غیری) منوط به حاصل شدن غایت یعنی ذی المقدمه)

نوار ۱۶۷ : مقدمه ی واجب :

مطلب اول : منشا توهم و تخیل صاحب فصول :

صاحب کفایه می فرمایند صاحب فصول حیثیت تعلیلیه را با حیثیت تقییدیه خلط کرده است . یعنی توصل و رسیدن به ذی المقدمه علت وجوب مقدمه است ولی صاحب فصول خیال کرده است که توصل قید مقدمه است لذا بیان فرموده مقدمه با قید توصل واجب است .

حیثیت تعلیلیه و تقییدیه یعنی چی ؟ حیثیت یعنی جهت و عنوان . حیثیت تعلیلیه یعنی آن جهت و عنوانی که علت برای حکم است . فرض کنید مولی فرموده است اکرم زیدا . اکرام زید واجب است . الان وجوب رفته روی اکرام زید . بعد مولی فرمود لکونه عالما . الان این جا موضوع زید و حکم وجوب است و ان جهت و عنوان ، عالم است . عالم حیثیت تعلیلیه است و علت است برای وجوب اکرام است . جزء موضوع نیست .

اما حیثیت تقییدیه یعنی چی ؟ یعنی آن جهت و عنوانی که موضوع حکم یا قید موضوع است .

مثال اول : در هیچ آیه و روایتی نداریم که شارع زمانی که می خواهد از غصب نهی بکند ، نهی بکند از کون و بگوید لاتکن یعنی در این مکان نباش . چنین بیانی اصلا وجود ندارد . شارع هر زمان که می خواهد از غصب نهی کند نهی را می برد روی غصب و می فرماید لاتغصب . این جا می گویند غصب حیثیت تقییدیه است . یعنی تمام الموضوع برای حرمت ، غصب است

مثال دوم : مثل این که شارع امر می کند به صلاه با طهارت . منظور این است که صلاه واجب نیست بلکه یک حصه ی خاصی از صلاه واجب است و ان صلاه با طهارت است . پس موضوع وجوب صلاه خالی نیست . به این طهارت می گویند حیثیت تقییدیه . یعنی یک عنوان و جهتی است که قید موضوع است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حالا صاحب کفایه می فرماید توصل و رسیدن به ذی المقدمه ، حیثیت تعلیلیه است برای وجوب مقدمه یعنی وجوب می رود روی مقدمه و آن وقت رسیدن به ذی المقدمه علت است برای وجوب مقدمه پس موضوع فقط مقدمه است پس خود مقدمه واجب است اما علت این که وجوب رفته روی مقدمه ، رسیدن به ذی المقدمه و ایصال است . اما صاحب فصول گمان کرده است که توصل قید موضوع است ، حیثیت تقییدیه است لذا فرموده مقدمه ی موصله واجب است . این منشا توهم و تخیل صاحب فصول بود

مطلب دوم : صاحب فصول برای مدعای خودش ۳ دلیل ذکر کرد . در پایان دلیل سومش صاحب فصول یک عبارتی داشت به این بیان : من یرید شیئا لمجرد حصول شیئ آخر لا .... (زمانی که مولی یک چیزی را اراده می کند ولی این چیز را به منظور حاصل شدن چیز دیگری اراده می کند مثل این که قطع مسافت را می خواهد به منظور حج ، صاحب فصول فرمود اگر چیز دوم نباشد چیز اول مطلوب نیست)

صاحب کفایه بر این عبارت یک اشکالی در جلسه ی قبل گرفت و یک اشکال الان می گیرد : صاحب کفایه می فرماید مقدمه ی موصله تخلف از علت وجوب ندارد . یعنی این طور نیست که علت وجوب در مقدمه ی غیر موصله نباشد بلکه علت وجوب در مقدمه ی غیر موصله هست زیرا علت وجوب ، تمکن و قدرت پیدا کردن است نه توصل و قدرت پیدا کردن در تمامی مقدمات وجود دارد چه موصله چه غیرموصله . شما همین که مقدمه را انجام دادید ، قدرت بر انجام ذی المقدمه پیدا می کنید .

مطلب سوم : دلیل چهارم صاحب فصول و نقد آن (این دلیل چهارم مال صاحب فصول نیست بلکه مال یکی از معاصرین صاحب کفایه است و آن صاحب عروه است) : تصریح مولی به این که تمامی مقدمات جز موصله حرام است ، این تصریح جایز است و این جواز تصریح دلیل بر این است که مقدمه ی غیر موصله نمی تواند واجب باشد . زیرا اگر بخواهد واجب باشد ، حرام است در نتیجه نمی تواند واجب باشد . زیرا یک چیز نمی تواند هم واجب باشد هم حرام

اشکالات صاحب کفایه بر این دلیل :

- **اشکال اول :** بله ما قبول داریم در صورت تصریح مقدمه ی غیر موصله واجب نمی شود . ولی این واجب نشدن بخاطر وجود مانع است نه بخاطر نبود مقتضی . یعنی اگر می بینید در این صورت مقدمه ی غیر موصله واجب نمی شود بخاطر این است که مانع است از وجوبش که آن مانع تصریح مولی به حرمت است . و اگر واجب نمی شود بخاطر این نیست که مقتضی برای وجوب ندارد . منظور از مقتضی یعنی ملاک و مراد از ملاک یعنی مقدمیت .
- **اشکال دوم :**
  - ❖ **صغری :** اگر منع از تمامی مقدمات جز موصله جایز باشد لازمه اش دو محذور است :
    1) طلب حاصل

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

۲) ترک ذی المقدمه و واجب نفسی ، مخالفت و عصیان نباشد

توضیح :

- **الف :** چگونه لازمه اش این است که ترک ذی المقدمه مخالفت و عصیان نباشد ؟ زیرا اگر شارع نهی بکند از تمامی مقدمات جز مقدمه ی موصله یعنی از مقدمات غیر موصله نهی بکند ، خب این مقدمه غیر موصله می شود حرام . وقتی حرام شد ، در رسیدن به ذی المقدمه بسته می شود و راهی برای رسیدن به ذی المقدمه نیست زیرا اگر مقدمه حرام شد ، ذی المقدمه و واجب نفسی می شود ممتنع شرعی . زیرا مقدمه ای که ما را به آن می رساند حرام شرعی است . و الممتنع الشرعی کالممتنع العقلی پس این ذی المقدمه می شود ممتنع عقلی یعنی مقدور شما نیست . در نتیجه ترک این ذی المقدمه مخالفت نیست زیرا مقدور شما نیست .
- **ب :** چگونه لازمه اش طلب الحاصل است [۱۰۰] ؟ وجوب ذی المقدمه متوقف بر جواز مقدمه است . چه زمانی ذی المقدمه واجب می شود ؟ در صورتی که مقدمه جایز باشد زیرا اگر مقدمه حرام باشد دیگر ذی المقدمه واجب نمی شود و ذی المقدمه ممتنع شرعی می شود .

و جواز مقدمه علی الفرض متوقف بر رسیدن به ذی المقدمه است زیرا بنابر فرض صاحب عروه مقدمه در صورتی جایز است که موصله باشد در نتیجه اگر موصله نباشد مولی می تواند حرام بکند و اصلا تصریح به حرمت کرده است .

و ایصال مقدمه متوقف است بر اتیان ذی المقدمه . وقتی به این مقدمه می گویند موصله است که ذی المقدمه اتیان و انجام شود

نتیجه : وجوب ذی المقدمه – جواز مقدمه – رسیدن به ذی المقدمه – انجام ذی المقدمه . در نتیجه وجوب ذی المقدمه متوقف است بر انجام ذی المقدمه یعنی تا وقتی که ذی المقدمه را انجام ندادید ، مقدمه واجب نیست . بعد از این که ذی المقدمه را انجام دادید ، آن گاه ذی المقدمه می شود واجب و این طلب الحاصل یعنی بعد از این که یک چیزی انجام شد مولی بیاید طلب بکند آن چیز را این می شود طلب الحاصل .

- ❖ **کبری :** واللازم باطل
- ❖ **نتیجه :** فلملزوم مثله یعنی مولی نمی تواند نهی بکند از تمامی مقدمات جز موصله

---

[۱۰۰] محشین این جا یک توضیحی داده اند که بر خلاف حاشیه ی خود صاحب کفایه است . خود صاحب کفایه این جا توضیح داده است و توضیحاتی که می دهیم بر طبق توضیحات خود صاحب کفایه است

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

و لعل منشأ توهمه (و شاید منشا توهم صاحب فصول – فرموده مقدمه ی موصله واجب است) **خلطه بین الجهة التقییدیة و بین التعلیلیة** (خلط کردن صاحب فصول است بین جهت و حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه) **هذا** (صاحب فصول در پایان دلیل سوم این عبارت را داشت که کسی که یک چیزی را اراده می کند به منظور چیز دیگر اگر آن چیز دیگر حاصل نشود آن چیز اول مطلوب و مراد نیست یعنی مقدمه ی غیر موصله واجب نیست حالا صاحب کفایه می فرماید مقدمه غیر موصله تخلف از وجوب ندارد یعنی این طور نیست که ملاک وجوب در او نباشد – این جواب از صریح الوجدان قاض) **مع ما عرفت** (علاوه بر آن چیزی است که شناختی تو از این که تخلفی نیست از علت وجوب ، در مقدمه ی غیرموصله) **من عدم تخلف هاهنا** (در مقدمه ی غیر موصله) **و** (عطف بر عدم – تفسیر عدم تخلف) **أن الغایة** (غرض از وجوب مقدمه) **إنما هو حصول** (ان غایت ، حاصل شدن چیزی است که اگر نباشد آن چیز) **ما لولاه** (قدرت و تمکن بر انجام ذی المقدمه) **لما تمکن من التوصل إلی المطلوب النفسی** (هر آینه قدرت پیدا نمی کند مکلف از رسیدن به مطلوب نفسی و ذی المقدمه) **فافهم و اغتنم**

ثم إنه لا شهادة علی الاعتبار فی صحة منع المولی عن مقدماته بأنحائها (نیست شهادتی بر اعتبار (اعتبار ترتب ذی المقدمه در وجوب مقدمه) در صحیح بودن منع کردن مولی از به تمامی انحاء مقدمات واجب مگر در مقدمه ای که مترتب بشود بر آن مقدمه ، واجب) **إلا فیما إذا رتب علیه الواجب لو سلم** (اگر قبول شود منع – اشاره به جواب اول) **أصلا** (قید لاشهاده) **ضرورة** (اشاره به جواب دوم – می خواهد بگوید اگر در این صورت مقدمه ی غیر موصله واجب نمی شود زیرا مانع وجود دارد نه این که مقتضی برای وجوب ندارد) **أنه و إن لم یکن الواجب منها** (اگر چه نمی باشد واجب از مقدمات) **حینئذ** (هنگام صحیح بودن منع) **غیر الموصلة** (یعنی غیر موصله واجب نیست) **إلا أنه** (عدم وجوب غیر موصله) **لیس لأجل اختصاص الوجوب بها فی باب المقدمة** (نیست بخاطر اختصاص داشتن وجوب به موصله) **بل لأجل المنع عن غیرها** (بلکه بخاطر این است که منع شده است از غیر موصله) **المانع عن الاتصاف بالوجوب** (مانع می شود این منع از متصف شدن به وجوب) **هاهنا** (در مقدمه ی غیر موصله) **کما لا یخفی.**

مع (توضیح لو سلم) **أن فی صحة المنع عنه نظر** (با این که در صحیح بودن منع از ناحیه ی مولی ، اشکال است) **وجهه أنه یلزم أن لا یکون ترک الواجب حینئذ** (حین صحه المنع) **مخالفة و عصیانا** (دلیل نظر این است که لازم می باشد که نبوده باشد ترک واجب (ذی المقدمه) در این هنگام مخالفت و عصیان) **لعدم التمکن شرعا منه** (زیرا قدرت شرعی بر انجام واجب وجود ندارد) **لاختصاص جواز مقدمته بصورة الإتیان به** (زیرا اختصاص دارد جایز بودن مقدمه ی واجب به صورت انجام ذی المقدمه که مقدمه بشود موصله)

و (توضیح طلب الحاصل) **بالجملة یلزم أن یکون الإیجاب مختصا بصورة الإتیان** (لازم می آید این که بوده باشد وجوب ذی المقدمه ، مختص به صورت انجام ذی المقدمه) **لاختصاص جواز المقدمة بها** (زیرا

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اختصاص دارد جواز مقدمه به صورت انجام ذی المقدمه) **و هو** (این اختصاص) **محال فإنه یکون من طلب الحاصل المحال فتدبر جیدا.**

نوار ۱۶۸ : مقدمه ی واجب : ثمره ی مقدمه ی موصله – اشکال شیخ انصاری به ثمره

بحث ما در این مورد هست که چه ثمره ای است بین قول مشهور و قول صاحب فصول ؟ مشهور می گویند مقدمه واجب است مطلقا اما صاحب فصول می فرماید فقط مقدمه ی موصله واجب است ، چه ثمره ای است بین این دو قول ؟

خلاصه ی ثمره : ثمره اش این است که بنابر قول مشهور در صورت تزاحم صلاه با ازاله ، صلاه فاسد است اما بنابر قول صاحب فصول صلاه صحیح است . یعنی اگر وارد مسجد شدید و دیدید که مسجد نجس شده ، ازاله نجاست از مسجد بر شما واجب است و در این جا صلاه ضد ازاله است یعنی در یک زمان نمی توان هردو کار را انجام بدهد . بنابر قول مشهور اگر مشغول به نماز شدید ، نمازتان باطل و فاسد است اما بنابر قول صاحب فصول نمازتان صحیح است

سوال اول : چرا بنابر قول مشهور نماز فاسد و باطل است : جواب به این سوال از دو قیاس تشکیل شده است

- **قیاس اول :**
  - **صغری :** ترک صلاه ، مقدمه ی ازاله است . یعنی اگر خواستید ازاله بکنید مقدمه اش ترک صلاه است زیرا اگر نماز بخوانید نمی توانید ازاله بکنید
  - **کبری :** ازاله واجب است
  - **نتیجه :** ترک صلاه مقدمه ی واجب است .
- **قیاس دوم :**
  - **صغری :** ترک صلاه ، مقدمه ی واجب است
  - **کبری :** مقدمه ی واجب ، واجب است
  - **نتیجه :** ترک صلاه ، واجب است .

وقتی ترک صلاه واجب شد ، نقیضش حرام می شود و نقیض ترک صلاه ، صلاه است پس صلاه می شود حرام . و حرمت صلاه موجب فساد و باطل شدن نماز است زیرا نهی از عبادت موجب فساد عبادت است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

سوال دوم : چرا بنابر قول صاحب فصول ، نماز صحیح است و فاسد نیست ؟

- **قیاس اول :**
  - **صغری :** ترک صلاه موصل (یعنی شما صلاه را ترک بکنید و بعد از ترک مشغول ازاله بشوید) ، مقدمه ی ازاله است (چون صاحب فصول می فرماید مقدمه ی موصله واجب است)
  - **کبری :** ازاله واجب است
  - **نتیجه :** ترک صلاه موصل ، مقدمه ی واجب است
- **قیاس دوم :**
  - **صغری :** ترک صلاه موصل ، مقدمه ی واجب است
  - **کبری :** مقدمه ی واجب ، واجب است
  - **نتیجه :** ترک صلاه موصل ، واجب است

یعنی بر شما واجب است که صلاه را ترک کنید و بلافاصله مشغول به ازاله بشوید . پس نقیض ترک صلاه موصل حرام است . نقیض ترک صلاه موصل ، صلاه نیست تا بگوییم صلاه می شود حرام و حرمت صلاه موجب فساد نماز است بلکه نقیض آن ترک ترک صلاه موصل است و ترک ترک صلاه موصل دو فرد دارد : صلاه ، ترک مجرد .

الف : اگر کسی مشغول به نماز شد ، این معنایش این است که ترک نمازی که بعدش ازاله باشد را انجام نداده است . پس این صلاه می شود ترک ، ترک صلاه موصل .

ب : ترک مجرد : اگر کسی صلاه را ترک بکند و ازاله هم ترک بکند یعنی نه نماز بخواند و نه ازاله بکند ، این معنایش این است که ترک کرده است ترک صلاه موصله را . یعنی ترک صلاتی که بعدش ازاله را انجام بدهد ف ترک کرده است .

و اگر شی (ترک ترک صلاه موصل) حرام شد ، مقارن اتفاقی او حرام نمی شود . مراد از مقارن اتفاقی ، صلاه است . چرا به صلاه می گویند مقارن اتفاقی ؟ زیرا ترک ترک صلاه موصل دارای دو فرد است . گاهی اتفاق می افتد که در ضمن این فرد است و گاهی اتفاق می افتد که در ضمن آن فرد است . و وقتی که یک چیزی حرام شد و این چیز دو فرد داشت شما حق ندارید انگشت بگذارید روی یک فرد و بگویید این فرد حرام است . در نتیجه نماز حرام نیست پس فاسد نیست .

این ثمره ای است که خود صاحب فصول در کتاب فصول آن را بیان فرموده است .

اشکال شیخ انصاری به این ثمره : شیخ می فرماید طبق هردو نظریه ، صلاه فاسد است

اما طبق نظریه مشهور صلاه فاسد است که واضح است به همان دلیلی که بیان شد . اما بنابر قول صاحب فصول صلاه فاسد زیرا باید گفته شود که اگر ترک ترک صلاه موصل شد حرام ، تمام افراد آن شی هم حرام

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است و افراد ترک ترک صلاه موصله یکی صلاه و دیگری ترک مجرد است و هردو حرام می شوند لذا صلاه هم حرام می شود در نتیجه صلاه هم فاسد است .

نوار ۱۶۹ - شیخ می فرماید اگر بگویید ملازم حرام نمی شود لازمه اش این است که بنابر مشهور هم صلاه فاسد نباشد زیرا بنابر قول مشهور ترک صلاه مقدمه ی ازاله است پس می شود واجب و نقیضش می شود حرام . نقیضش ترک ترک صلاه است . نقیض ترک صلاه ، صلاه نیست که شما بگویید حرمت می خورد به صلاه و موجب فساد صلاه می شود . نقیض ترک صلاه ، ترک ترک صلاه است و صلاه فرد یا ملازم ترک ترک صلاه است . چگونه حرمت ملازم سبب موجب حرمت ملازم شد و در نتیجه ملازم شد فاسد خب بنابر نظر صاحب فصول هم بگویید ملازمه موجب حرمت ملازم است و ملازم می شود حرام و فاسد پس فرقی بین مشهور و صاحب فصول نیست و تنها فرقی که بین این دو نظریه وجود دارد این است که طبق مشهور ملازم یک دانه است زیرا ملازم ترک ترک صلاه فقط صلاه است اما طبق نظر صاحب فصول ، ملازم دوتا است . یکی صلاه و دیگری ترک مجرد است . فرقشان در همین است فقط .

بنابراین شیخ انصاری می فرماید اگر بنابر نظریه ی مشهور صلاه را فاسد می داند بنابر صاحب فصول هم باید فاسد بدانید و اگر بنابر صاحب فصول صلاه را فاسد نمی دانید بنابر نظر مشهور هم نباید فاسد بدانید پس طبق هردو قول صلاه یا صحیح است یا فاسد و

جواب صاحب کفایه به اشکال شیخ انصاری :

هدف صاحب کفایه این است که اشکال شیخ را رد بکند در نتیجه ثمره ی صاحب فصول زنده می شود .

صاحب کفایه می فرماید که صلاه بنابر قول صاحب فصول از ملازمات اتفاقیه است و حرمت شی (مراد از شی ، ترک ترک صلاه موصله است) موجب حرمت ملازم اتفاقی نیست ولی صلاه بنابر قول مشهور خارجا و مفهوما و یا حداقل خارجا عین ترک ترک صلاه است لذا حرمت ترک ترک صلاه موجب حرمت آن می شود .

توضیح : صلاه بنابر قول صاحب فصول از ملازمات اتفاقیه ی نقیض است و اگر یک چیزی حرام شود ملازم اتفاقیه اش حرام نمی شود . بنابر صاحب فصول ترک صلاه موصل مقدمه ی ازاله است پس می شود واجب و نقیض می شود حرام و نقیض آن ترک ترک صلاه موصل است . این ترک ترک صلاه موصل دارای دو ملازم است : صلاه و ترک مجرد . لکن صلاه ملازم اتفاقی است یعنی گاهی این نقیض و ترک ترک صلاه موصل در ضمن این ملازم است و اگر یک شی حرام شد این ملازم اتفاقی اش حرام نمی شود . تازه اگر یک شی حرام شد ملازمش حرام نمی شود چه برسد به ملازم اتفاقیش .

اگر کسی رو به جنوب بود محال است که پشت به شمال نباشد اما فقها می گویند اگر رو به جنوب بودن شد واجب این پشت به شمال بودن حرام نیست با این که پشت به شمال ملازم همیشگی اش نه اتفاقیش . این جا صلاه ملازم اتفاقی است لذا به طریق اولی حرام نمی شود .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تازه تعبیر به ملازم هم یک تعبیر مسامحی است بلکه باید گفت همراه اتفاقی . ان وقت اگر یک چیزی هم حرام شد ، ملازم همیشگی اش حرام نمی شود چه برسد به ملازم اتفاقی اش .

اما بنابر عقیده ی مشهور صلاه نسبت به نقیض یا عینا و مفهوما یک چیز هستند یا حداقل خارجا یک چیز هستند . بنابر عقیده ی مشهور مقدمه ی ازاله ، ترک صلاه است پس واجب است و نقیض حرام می شود . نقیضش می شود ترک ، ترک صلاه . این ترک ، ترک صلاه می شود حرام . شیخ انصاری می فرماید این صلاه یا در خارج و معنی (چرا در معنی عین هم اند . زیرا ترک ترک ، نفی در نفی است و نفی در نفی یعنی اثبات پس ترک ترک صلاه یعنی صلاه) یا فقط در خارج عین ترک ، ترک صلاه است . یعنی شما که در خارج صلاه می خوانید این عمل شما هم صلاه است و هم ترک ترک صلاه است و اگر کسی این را قبول نکند حداقل خارجا عین ترک ترک صلاه است . و اگر یک چیزی حرام شد (در این جا ترک ترک صلاه حرام شده است) خب قطعا یک چیزی که هم معنایش است یا آن چیزی که با او اتحاد وجودی دارد می شود حرام .

یعنی صاحب کفایه چیزی که برای شیخ انصاری مهم نبود ، همان را گرفته و برایش مهم شده است . شیخ انصاری فرمود بنابر عقیده ی مشهور پای یک ملازم در میان است وطبق نظر صاحب فصول پای دو ملازم در میان است و گفت این باعث فرق نیست . صاحب کفایه می فرماید اتفاقا همین باعث فرق است .

ثمرة القول بالمقدمة الموصلة .

بقی شیء و هو (ان شی باقی مانده) **أن ثمرة القول بالمقدمة الموصلة** (ثمره ی قائل شدن به مقدمه ی موصله که نظریه ی صاحب فصول بود – این ثمره بنابر قول مشهور مطرح نشده است) **هی تصحیح العبادة التی یتوقف علی ترکها فعل الواجب** (آن ثمره ، صحیح بودن عبادتی است (صلاتی) که متوقف است عمل واجبی (ازاله) بر ترک ان عبادت) **بناء** (در مبحث ضد دو مسلک داریم : مسلک مقدمیت و مسلک تلازم . این ترک صلاه نسبت به ازاله ، عده ای می گویند مقدمه است برای ازاله یعنی از راه مقدمه بودن اثبات می کنند ترک صلاه واجب است اما عده ای می گویند ترک صلاه ملازم با ازاله است یعنی لازم و ملزوم اند یعنی اگر کسی ازاله کرد ، لازمه اش ترک صلاه است و این ها از طریق ملازمه اثبات می کنند که ترک صلاه واجب است و می گویند اگر یک لازمی یک حکمی داشت باید لازمه دیگرش هم همان حکم را داشته باشد ، حالا این بناء می خواهد بگوید تمام این بحث ها در صورتی است که ترک صلاه را نسبت به ازاله ، مقدمه بگیریم و از راه تلازم وارد نشویم) **علی کون ترک الضد مما یتوقف علیه فعل ضده** (بنابراین که بوده باشد ترک صلاه از آن چیزهایی که متوقف است بر ترک صلاه ، انجام دادن ضد صلاه یعنی ازاله) **فإن ترکها** (همانا ترک عبادت – ترک صلاه) **علی هذا القول** (بنابر قول به مقدمه ی موصله – قول صاحب فصول) **لا یکون مطلقا واجبا** (نمی شود به نحو مطلقا واجب ، سواء که ضد دیگر را (یعنی ازاله) انجام داده باشد یا انجام نداده باشد) **لیکون فعلها محرما فتکون فاسدة** (تا این که بوده باشد فعل عبادت (صلاه) حرام پس بوده باشد حرام فاسد) **بل** (می خواهد بگوید آن ترک صلاتی که به عنوان مقدمه واجب است ، ترک

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صلاه موصل است – یعنی آن ترکی به عنوان مقدمه واجب است که موصل باشد یعنی ترک صلاتی واجب است که بعد از آن شروع به ازاله کنید) **فیما یترتب علیه الضد الواجب** (بلکه وجوب در آن ترکی است که مترتب بشود بر آن ترک ، ضد الواجب یعنی ازاله) **و مع الإتیان بها** (می گوید اگر مشغول به صلاه شدید پس ازاله مترتب بر ترک نشده است – و با انجام دادن عبادت) **لا یکاد یکون هناک** (در هنگام انجام عبادت) **ترتب** (نمی باشد در این جا ترتب ازاله بر ترک صلاه) **فلا یکون ترکها** (عبادت – صلاه) **مع ذلک** (با این عدم ترتب ازاله بر ترک صلاه) **واجبا** (پس نمی باشد ترک عبادت (صلاه) همراه با ترک ازاله ، واجب پس فعلش حرام نیست تا فاسد باشد – فصلاه الماتی بها ترکها لیس ترکا موصلا (این صلاتی که دارید انجام می دهید همراه با ترک ازاله است پس ترک این صلاه ، ترک موصل نیست زیرا فرض این است که ازاله را ترک کرده اید ، یعنی ترکی نیست که شما را برسانید به ازاله) لکون المفروض ترک الازاله) **فلا یکون فعلها منهیا عنه** (پس نمی باشد انجام عبادت ، منهی عنه و حرام پس نمی باشد عبادت فاسد) **فلا تکون فاسدة**

و ربما أورد (چه بسا ایراد شده است – وارد کننده شیخ انصاری است) **علی تفریع هذه الثمرة** (بر متفرع کردن این ثمره) **بما حاصله** (به ایرادی که خلاصه ی آن ایراد این است) **بأن فعل الضد** (انجام ضد - صلاه) **و إن لم یکن نقیضا للترک الواجب مقدمة** (اگرچه نمی باشد نقیض آن ترکی که واجب است به عنوان مقدمه – آن چیزی که واجب است به عنوان مقدمه ، ترک صلاه موصله است . نقیض ان ترک ترک صلاه موصله است و بعد این صلاه یکی از افراد این نقیض است) **بناء علی المقدمة الموصلة** (بنابر مقدمه ی موصله – صلاه نقیض ترک صلاه موصل نیست) **إلا أنه لازم لما هو من أفراد** (کلمه ی افراد نباید وجود داشته باشد چون صلاه لازمه ی خود نقیض است نه لازمه ی یکی از افراد نقیض) **النقیض** (جز این که انجام صلاه لازمه ی چیزی است که ان چیز از افراد نقیض است) **حیث إن نقیض ذاک الترک الخاص** (زیرا نقیض ان ترک خاص (ترک صلاه موصل) رفع ترک خاص است یعنی ترک ترک صلاه موصل است) **رفعه و هو** (و ان رفع) **أعم من الفعل و الترک الآخر المجرد** (اعم است از انجام صلاه و ترک دیگر مجرد یعنی مجرد از ازاله) **و هذا** (این ملازم بودن فعل با نقیض) **یکفی فی إثبات الحرمة** (کفایت می کند در اثبات حرام بودن صلاه)

نوار ۱۶۹ : مقدمه ی واجب : ادامه ی اشکال شیخ انصاری به ثمره ی مقدمه ی موصله و جواب صاحب کفایه به اشکال شیخ انصاری

و إلا (دلیل است برای این که اگر یک چیزی حرام شد باید تمام افرادش هم بشود حرام – اگر این لزوم کافی نباشد – کافی در اثبات حرمت ، بنابر عقیده ی صاحب فصول این ترک ترک صلاه موصله که حرام است دو ملازم دارد . شیخ می فرماید اگر این لزوم که دو ملازم دارد کافی برای حرمت نباشد لازمه اش این است که طبق مشهور هم صلاه حرام نباشد پس فاسد هم نیست) **لم یکن الفعل المطلق محرما** (نمی باشد فعل مطلق (صلاه) حرام) **فیما** (یعنی بنابر قول مشهور) **إذا کان الترک المطلق واجبا** (در موردی که بوده

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

باشد ترک مطلق (نه ترک موصل) ، واجب – چون بنابر عقیده ی مشهور مقدمه ی ازاله ، ترک صلاه است نه ترک صلاه موصله یعنی می خواهد بگوید بنابر قول مشهور هم صلاه نباید حرام باشد) **لأن** (دلیل برای لم یکن محرما) **الفعل أیضا** (همان طور که فعل نقیض ترک موصل نیست) **لیس نقیضا للترک** (زیرا بنابر قول مشهور نقیض ترک صلا ه ، صلاه نیست بلکه ترک ترک صلاه است و آن وقت صلاه ملازم ترک ترک صلاه است – به دلیل این که فعل (صلاه) نیست نقیض برای ترک (ترک مطلق – ترک صلاه)) **لأنه أمر وجودی و نقیض الترک إنما هو رفعه** (زیرا فعل (صلاه) امر وجودی است و نقیض ترک ، همانا می باشد رفع ترک است یعنی نقیض ترک صلاه ، ترک ترک صلاه است) **و رفع الترک إنما یلازم الفعل مصداقا و لیس عینه** (و رفع ترک (ترک ترک صلاه) همانا می باشد ملازم فعل از جهت مصداق و وجود و نیست رفع ترک عین فعل) **فکما أن هذه الملازمۀ تکفی فی إثبات الحرمۀ لمطلق الفعل** (پس همان طور که این ملازمه کفایت می کند در اثبات کردن حرمت برای مطلق فعل یعنی صلاه) **فکذلک تکفی** (همچنین کفایت می کند این ملازمه در این مقام یعنی بنابر قول صاحب فصول) **فی المقام غایۀ الأمر أن ما هو النقیض** (ما هو النقیض عبارت است از : ترک ترک صلاه) **فی مطلق الترک** (آن چیزی که آن چیز نقیض است در مطلق الترک (ترک صلاه)) **إنما ینحصر مصداقه فی الفعل فقط** (همانا منحصر می شود مصداق ما هو النقیض ، در فعل یعنی صلاه) **و أما النقیض** (ترک ترک خاص – ترک ترک صلاه موصله) **للترک الخاص** (اما نقیض برای ترک خاص یعنی ترک صلاه موصله) **فله فردان** (پس برای این نقیض ترک خاص ، دو فرد است : صلاه و ترک مجرد) **و ذلک** (این فرق) **لا یوجب فرقا فیما نحن بصدده** (موجب نمی شود فرقی را در چیزی که ما در صدد آن چیز هستیم – مراد ما نحن بصدده ، فساد صلاه است) **کما لا یخفی** .

قلت (جواب صاحب کفایه به اشکال شیخ انصاری – بنابر عقیده ی صاحب فصول ، ترک ترک صلاه موصله حرام است اما صلاه مقارن اتفاقی است یعنی گاهی در ضمن این است و اگر یک چیزی حرام شد ملازم همیشگی اش حرام نمی شود چه برسد به ملازم اتفاقی اما بنابر عقیده ی مشهور ترک ترک صلاه حرام و صلاه خارجا و مفهوما یا خارجا عین آن است و وقتی یک چیزی حرام شد ، آن چیزی که خارجا با او متحد است هم حرام می شود) **و أنت خبیر بما بینهما من الفرق** (تو آگاه هستی به فرقی که بین قول مشهور و صاحب فصول است) **فإن الفعل فی الأول** (همانا صلاه در قول صاحب فصول) **لا یکون إلا مقارنا لما هو النقیض** (نمی باشد مگر مقارن با چیزی که ان چیز نقیض است – آن چیز نقیض : ترک ترک صلاه موصله است) **من** (بیان نقیض) **رفع الترک** (ترک ترک) **المجامع معه** (این رفع ترکی که یک مرتبه جمع می شود با فعل) **تارۀ و مع الترک المجرد أخری** (و بار دیگر جمع می شود با ترک مجرد) **و لا تکاد تسری حرمۀ الشیء إلی ما یلازمه فضلا عما یقارنه أحیانا** (و سرایت پیدا نمی کند حرمت چیزی به چیزی که ملازمت دارد آن چیز را ، چه برسد به چیزی که گاها مقارنت دارد او را)

نعم (اگر دو ملازم داریم . اگر ملازم یک حکمی داشت این لازمه اش این نیست که آن ملازم دیگر هم باید همان حکم را داشته باشد بله باید حکمی مخالف با این ملازم نداشته باشد یعنی موافقت شرط نیست بلکه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

عدم مخالفت شرط است) **لا بد أن لا یکون الملازم محکوما فعلا بحکم آخر علی خلاف حکمه** (بله ناچار نباید باشد ملازم بالفعل محکوم به حکم دیگری بر خلاف حکم ملازم دیگر) **لا أن یکون محکوما بحکمه** (نه این که محکوم باشد ملازم به حکم ملازم دیگر)

نوار ۱۷۰- زمانی که صلاه با ازاله ی نجاست از مسجد تزاحم می کنند . بنابر عقیده ی مشهور ترک صلاه مقدمه ی ازاله است یعنی شما صلاه را که ترک کردید مقدمه و زمینه فراهم می شود که ازاله ی نجاست بکنید . پس بنابر قول مشهور ترک صلاه می شود واجب زیرا مقدمه ی واجب ، واجب است . بعد از این که ترک صلاه واجب شد ، نقیضش می شود حرام . آن وقت این کلمه ی صلاه از دو حالت خارج نیست :

- **حالت اول** : یا مفهوما و خارجا عین نقیض است ، یعنی صلاه هم معنایش و هم خارجا عین نقیض است .
- **حالت دوم** : یا حداقل صلاه خارجا عین نقیض است یعنی حتی در معنی صلاه عین نقیض نباشد اما خارج عین نقیض است یعنی عملی که در خارج انجام می دهیم هم صلاه است و هم ترک ترک صلاه . زمانی که نقیض حرام شد قهرا آن چیزی که مفهوما یا خارجا یا حداقل خارجا عین نقیض است می شود حرام پس صلاه می شود حرام و در نتیجه صلاه باطل است

و هذا (فعل (صلاه) بنابر قول صاحب فصول) **بخلاف الفعل فی الثانی** (برخلاف فعل (صلاه) است بنابر قول مشهور – بنابر قول صاحب فصول صلاه ملازم با نقیض (ترک ترک صلاه موصله) است اما بنابر نظر مشهور صلاه خارجا و مفهوما یا حداقل خارجا عین نقیض است) **فإنه** (می خواهد بگوید صلاه مفهوما خارجا عین نقیض است نه این که صلاه ملازم با نقیض است خیر اصلا خودش نقیض است) **بنفسه یعاند الترک المطلق** (مقدمه ی ازاله – بنابر عقیده ی مشهور مقدمه ی ازاله ، ترک صلاه است که در مقابل ترک صلاه موصله است) **و ینافیه** (به سبب این که فعل (صلاه) خود ان فعل (یعنی صلاه خودش نقیض ترک صلاه است و این طور نیست که نقیض ترک صلاه یک چیز دیگری است که صلاه ملازم آن چیز است) تعاند دارد با ترک مطلق و منافات دارد ترک مطلق را) **لا ملازم لمعانده و منافیه** (نه این که فعل و صلاه ملازم است با نقیض و معاند ترک صلاه) **فلو لم یکن عین ما یناقضه بحسب الاصطلاح مفهوما** (پس اگر نبوده باشد فعل و نماز ، عین چیزی که نقیض می باشد ترک را (نقیض ترک) ، از جهت اصطلاح و مفهوما) **لکنه متحد معه عینا و خارجا** (لکن فعل و صلاه متحد می باشد با ترک در خارج) **فإذا کان الترک واجبا** (پس زمانی که بوده باشد ترک فعل و ترک صلاه واجب – وجوب از باب مقدمه است) **فلا محالة یکون الفعل منهیا عنه** (پس قهرا می باشد فعل و صلاه ،نهی شده از آن یعنی حرام است در نتیجه فاسد است) **قطعا فتدبر جیدا**

نوار ۱۷۰ : مقدمه ی واجب : واجب اصلی و تبعی :

مطلب اول : این مطلب در جلسه ی قبل پیاده شده است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب دوم : واجب در یک تقسیم بر دو نوع است :

- **نوع اول :** واجب اصلی
- **نوع دوم :** واجب تبعی

درباره ی این تقسیم دو نظریه وجود دارد :

❖ **نظریه ی اول (شیخ انصاری و صاحب کفایه) :** این تقسیم به لحاظ مقام ثبوت و واقع است یعنی هنوز که شارع حرف نزده است واجب اصلی و تبعی پیدا می شود و وجود دارد یعنی با قطع نظر از بیان و خطاب شارع این واجب اصلی و تبعی پی ریزی می شود . یعنی شارع یک واجبی را مورد توجه قرار می دهد (واجب اصلی) و یک مرتبه است که یک واجبی را مورد توجه قرار نمی دهد (واجب تبعی)

توضیح : با قطع نظر از خطاب و امر شارع واجب بر دو نوع است :

- **نوع اول : اصلی :** واجبی است که شارع به او التفات و توجه دارد و لذا اراده ی مستقله به او تعلق می گیرد . منظور از اراده همان اراده ای است که در طلب و اراده خواندیم یعنی اراده ی نفسانیه .
- **نوع دوم : تبعی :** واجبی است که مولی [۱۰۱] به او التفات و توجه ندارد و لذا اراده ی مستقله به آن تعلق نمی گیرد . اگر اراده به این تعلق می گیرد به تبع تعلق گرفتن اراده به یک چیز دیگری است که قبلا اسمش را اراده ی اجمالیه گذاشتیم .

بیان دو نکته :

- **نکته ی اول :** واجب غیری گاهی اصل و گاهی تبعی است . یعنی گاهی یک چیزی مقدمه است اما مولی به آن توجه دارد که این می شود واجب غیری اصلی و گاهی یک چیزی مقدمه است و مولی هم به آن توجه ندارد که می شود واجب غیری تبعی .
- **نکته ی دوم :** واجب نفسی فقط اصلی است . زیرا

صغری : واجب نفسی به واجبی گفته می شود که دارای مصحلت نفسیه است (مصلحت نفسیه یعنی در خودش مصلحت است)

کبری : و عملی که دارای مصلحت نفسیه است معقول نیست که مورد التفات و توجه نباشد

نتیجه : پس واجب نفسی معقول نیست که مورد توجه و التفات نباشد پس واجب نفسی حتما مورد توجه است در نتیجه فقط واجب اصلی است

---

[۱۰۱] **چرا در واجب تبعی از لفظ مولی به جای شارع استفاده شد ؟ زیرا در مورد شارع معقول نیست که ملتفت و متوجه به تمامی جوانب نباشد**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **نظریه ی دوم (میرزای قمی و علامه مظفر در اصول فقه) :** این تقسیم به لحاظ مقام اثبات و دلالت است : یعنی این شالوده ی این تقسیم بعد از خطاب شارع ریخته می شود . یعنی بعد از این که شارع خطاب و بیان کرداین تقسیم به وجود می آید .

با در نظر گرفتن خطاب و امر شارع واجب بر دو نوع است :

- **نوع اول : واجب اصلی :** واجبی است که هدف متکلم از کلام رساندن او می باشد . مثل این که شارع می فرماید اقیموا الصلاه ، در این جا هدف شارع رساندن وجوب صلاه است
- **نوع دوم : واجب تبعی :** واجبی است که هدف متکلم از کلام رساندن او نیست بلکه از تبعات هدف است یعنی هدف رساندن یک چیزی دیگری است آن وقت به تبع چیز دیگر ، این هم رسانده می شود مثل این که مولی می فرماید اشتر اللحم . در این جا رفتن به بازار واجب تبعی است .

بیان ۳ نکته (نوار ۱۷۱) :

نکته اول : بنابر میرزای قمی هم واجب نفسی و هم واجب غیری گاهی متصف به اصلی و گاهی متصف به تبعی می شوند . به عبارت دیگر واجب بر دو قسم است :

- **قسم اول : واجب نفسی :** این واجب بر دو نوع است :

نوع اول : واجب اصلی : مثل اقیموا الصلاه . اقامه ی صلاه واجب نفسی است و چون با خطاب بیان شده می شود واجب نفسی اصلی .

نوع دوم : واجب تبعی : اگر یک نجاست یا متنجسی بیافتد در چاه ، ایا آب چاه نجس می شود یا خیر ؟ دراین مساله ۳ نظریه وجود داشت :

۱) **نظریه ی قدما :** آب چاه نجس می شود . لذا قدما این بحث را داشتند : منزوحات بئر . حالا اگر یک نجاستی در درون چاه افتاد و کشیدن تمامی آب چاه لازم بود چون برای ۸ چیز کشیدن تمامی آب چاه لازم بود که یکی از انها خمر بود . حالا یک فرض کنید یک آبی هست که دائما جوش می خورد خب این آب که تمام نمی شود . این جا فقها می گویند تراوح لازم است یعنی بر شما واجب است که یک روز کامل آب بکشید . تراوح هم به واسطه ی ۴ مرد باشد . حالا در روایت آمده است تراوحوا باربعه رجال یعنی بر شما واجب است که به وسیله ی ۴ مرد تراوح کنید . الان ۴ مرد واجب نفسی است . زوج بودن متراوحین هم واجب نفسی است یعنی واجب است که زوج باشند . لکن زوجیت لازمه ی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

خطاب است . خطاب اولا و بالذات در صدد ۴ مرد است لکن لازمه ی ۴ مرد ، زوج بودن . پس زوج بودن متراوحین واجب نفسی تبعی است .

- **قسم دوم : واجب غیری** : این واجب بر دو نوع است :
  - **نوع اول : واجب اصلی** : مثل فاغسلوا ایدیکم .
  - **نوع دوم : واجب تبعی** : مثل این که مولی می فرماید کن علی السطح . این جا نصب سلم واجب است به وجوب غیری و تبعی هم هست زیرا لازمه ی خطاب است و خطاب در صدد بیان این نیست .

نکته ی دوم : صاحب کفایه می فرماید تقسیم واجب به اصل و تبعی به لحاظ مقام ثبوت است نه مقام اثبات . **دلیل** :

- **صغری** : اگر این تقسیم به لحاظ مقام اثبات باشد لازمه اش این است که این تقسیم حاصر (حصر کننده) نباشد (یعنی تقسیم تمامی اقسام واجب را در بر نگیرد)

توضیح : صاحب کفایه می فرماید اگر این تقسیم به لحاظ مقام اثبات باشد ظاهرش این است که این تقسیمی که می گوییم واجب بر دو نوع است یا اصلی یا تبعی ، این تقسیم حاصر و محصور کننده نباشد یعنی یک واجبی داشته باشیم که نه اصلی است نه تبعی . مثل این که اجماع قائم می شود که تیمم واجب است . این تیمم نه واجب اصلی است نه تبعی . اگر گفتیم این تقسیم به لحاظ مقام اثبات است اگر دلیل لبی قائم شد بر این که تیمم واجب است این تیمم نه اصل است نه تبعی . اصلی نیست زیرا خطابی نیست و تبعی نیست زیرا خطابی نیست تا این لازمه ی آن خطاب باشد .

- **کبری** : واللازم باطل (لانه خلاف الظاهر)
- **نتیجه** : فلملزوم مثله

نکته ی سوم : این نکته یک سوال و جواب است .

سوال : اگر درباره ی یک واجب شک شود که اصلی است یا تبعی ، وظیفه چیست ؟

جواب : درباره ی تعریف واجب تبعی دو تعبیر وجود دارد :

- **تعبیر اول** : ما لم یتعلق به اراده مستقله . طبق این تعبیر مقتضی استصحاب ، تبعی بودن واجب است

شارع امر کرده به یک عمل . این عمل می شود واجب اما شک می کنیم که این واجب ، اصلی است یا تبعی . اگر شما واجب تبعی را این طور تعریف کنید که واجبی است که اراده ی مستقله به او تعلق نگرفته است یعنی عدمی او را تعریف کنید ، مقتضای استصحاب این است که این واجب ، تبعی است زیرا

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یک زمانی اراده ی مستقله از طرف مولی به این واجب تعلق نگرفته بود . شک می کنیم آن عدم ، پا به عرصه ی وجود گذاشت یا نه ، استصحاب عدم می کنیم در نتیجه می شود واجب تبعی یعنی اراده ی مستقله هنوز به آن تعلق نگرفته است .

- **تعبیر دوم :** ما تعلق به اراده غیر مستقله . طبق این تعبیر با استصحاب ، تبعی بودن اثبات نمی شود زیرا اصل مثبت می شود .

شارع امر می کند به یک عمل و این عمل واجب می شود و ما شک می کنیم اصلی است یا تبعی . واجب تبعی این است که آن واجبی است که اراده ی غیر مستقله به آن تعلق گرفته است . در این صورت واجب تبعی وجودی تعریف شده است و این حالت سابقه ندارد تا بخواهید استصحاب کنید لذا اگر خواستید با عدم تعلق اراده ی مستقله این را اثبات کنید می شود اصل مثبت . این طور می شود که یک زمانی اراده ی مستقله به این واجب تعلق نگرفته بود ، شک می کنیم این امر عدمی ، وجود پیدا کرد یا نه ، استصحاب عدم می کنیم پس اراده ی غیر مستقله به او تعلق گرفته است . این اصل مثبت است و اصل مثبت حجت نیست [۱۰۲] .

و منها (از تقسیمات واجب است ، تقسیم شدن واجب به اصل و تبعی – بعضی از محشین اشکال گرفته اند که این تقسیم واجب جایش این جا نیست بلکه جایش بعد از بحث واجب معلق و مشروط است زیرا در انجا بحث از تقسیمات واجب مطرح شد . صاحب کفایه اول آمد چندتا از تقسیمات واجب را گفت بعد یک تعدادی تقسیمات مقدمه را گفت و الان یک تقسیم واجب را بیان می کند لذا بهتر بود انجا مطرح می کرد این تقسیم را) **تقسیمه إلی الأصلی و التبعی** .

و الظاهر (متبادر – نظر شیخ و صاحب کفایه) **أن یکون هذا التقسیم** (این است که بوده باشد این تقسیم واجب به اصلی و تبعی) **بلحاظ الأصالة و التبعیة فی الواقع و مقام الثبوت** (به لحاظ اصلی بودن و تبعی بودن در مقام واقع و ثبوت – یعنی این اصلی بودن و تبعی بودن در عالم واقع پی ریزی می شود) **حیث یکون الشیء تارة متعلقا للإرادة و الطلب** (چون که می باشد شی یک مرتبه متعلق اراده و طلب مستقل) **مستقلا** (مستقل یعنی نه به تبع اراده ی چیز دیگر) **للالتفات إلیه** (علت برای تعلق اراده استقلال به آن – به دلیل ملتفت بودن مولی به آن شی) **بما هو علیه مما یوجب طلبه** (باء به معنی مع یا سببیت است – با آن چیزی که آن شی روی آن چیز است (یعنی مولی هم التفات به شی دارد و هم التفات دارد به ما هو علیه) از آن چیزهایی که موجب می شود طلب کردن ان شی را - که ان چیز ملاک است) **فیطلبه** (پس طلب می کند مولی آن شی را – مراد از طلب در این جا ، طلب درونی است) **کان طلبه نفسیا أو غیریا** (

[۱۰۲] در اصل مثبت ۴ نظریه وجود دارد . نظر شیخ انصاری این بود که اگر واسطه ، واسطه ی خفیه باشد اصل مثبت حجت و اگر واسطه جلیه باشد حجت نیست . انصافا این جا واسطه ، خفیه است لذا طبق عقیده ی شیخ این اصل مثبت حجت است

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

می باشد طلب مولی ، نفسی (در این صورت می شود واجب نفسی اصلی) یا غیری (در این صورت می شود واجب غیری اصلی)) **و أخری** (بیان واجب تبعی) **متعلقا للإرادة تبعا لإرادة غیره** (و بار دیگر شی می باشد متعلق اراده به تبع اراده ی غیر آن شی – مثلا مولی تمام توجهش به این است که شما به روی پشت بام بروید و هیچ توجهی به نصب نردبان ندارد . این جا اراده ی مولی به کون علی السطح تعلق می گیرد و به تبع این اراده او به نصب نردبان هم تعلق می گیرد) **لأجل** (چرا متعلق اراده است) **کون إرادته لازمة لإرادته** (بخاطر این که اراده ی این شی لازمه ی اراده ی غیر است) **من دون التفات إلیه** (این قید نسبت به مولی عرفی درست است اما در مورد مولی شرعی صحیح نیست زیرا مولی شرعی حکیم است و مولی حکیم به تمام جوانب کار التفات و توجه دارد) **بما یوجب إرادته** (بدون این که التفات باشد به آن شی ، با آن چیزی که موجب می شود اراده ی آن شی را یعنی ملاک) **لا بلحاظ الأصالة و التبعیة فی مقام الدلالة و الإثبات** (این تقسیم نیست به لحاظ اصلی بودن و تبعی بودن در مقام دلالت و اثبات) **فإنه (همانا شی) یکون فی هذا المقام** (می باشد در این مقام یعنی مقام اثبات) **تارة مقصودا بالإفادة** (یک مرتبه مقصود است به افاده یعنی رساندن از کلام – واجب اصلی می شود) **و أخری غیر مقصود بها علی حدة** (و یک بار دیگر مقصود نیست به افاده به صورت مستقل و جداگانه مثل این که متکلم می گوید گوشت برایم بخر . هدف متکلم از این جمله رساندن وجوب خریدن گوشت است نه وجوب رفته به بازار) **إلا أنه** (شی – رفتن به بازار) **لازم الخطاب** (یعنی محتوای خطاب بدون این شی ممکن نیست) **کما فی دلالة الإشارة** [۱۰۳] (دلالت اشاره هم لازمه ی خطاب است – دلالت اشاره این است که دو جمله را کنار هم بگذارید و یک چیزی را استفاده بکنید مثل این که : والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین (دو سال کامل : ۲۴ ماه) بعد آیه ی دیگری داریم که می فرماید : و حمله و فصاله ثلاثون شهرا (حاملگی و شیر دادن مجموعا ۳۰ ماه طول می کشد) حالا آن ۲۴ و ۳۰ کم می کنیم می بیند ۶ ماده . می گویند این دو آیه به دلالت اشاره دلالت دارند که اقل حمل ۶ ماه است) **و نحوها** (مثل دلالت اشاره – مثل مفاهیم)

و علی ذلک (بنابراین که تقسیم به لحاظ اصاله و تبعیت در مقام ثبوت است – اشاره به دو نکته) **فلا شبهة فی انقسام الواجب الغیری إلیهما** (شکی نیست در این که تقسیم می شود واجب غیری به اصل و تبعی) **و اتصافه بالأصالة و التبعیة** (و متصف می شود واجب غیری به اصالت و تبعیت ، هردو) **کلیهما حیث یکون متعلقا للإرادة علی حدة عند الالتفات إلیه بما هو مقدمة** (چون که می باشد واجب غیری متعلق برای اراده ی مستقله هنگام التفات مولی به آن واجب غیری به عنوان آن که مقدمه است) **و أخری لا یکون متعلقا لها کذلک** (و بار دیگر نمی باشد واجب غیری متعلق برای اراده ی مستقله) **عند عدم الالتفات إلیه** (هنگام التفات نداشتن مولی به آن واجب غیری) **کذلک** (بما هو مقدمه) **فإنه یکون لا محالة مرادا تبعا لإرادة ذی المقدمة علی الملازمة** (به سبب این که واجب غیری ، می باشد قهرا مراد به دلیل تبعیت

---

[۱۰۳] بهترین کسی که دلالات سیاقیه مثل دلالت اقتضاء و تنبیه و اشاره را توضیح داده است میرزای قمی است در قوانین

@soda96 قائل صدا

www.soda96.ir

کردن اراده ی ذی المقدمه بنابر این که قائل بشویم بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه وجود دارد)

کما (عدل فلاشبهه – نکته ی دوم : واجب نفسی فقط اصلی است زیرا واجب نفسی یک عملی است که در خودش مصلحت هست و معنی ندارد که در یک خود یک عملی مصلحت وجود داشته باشد اما مورد التفات و توجه نباشد) **لا شبهة فی اتصاف النفسی** (همان طور که شبهه ای نیست در متصف شدن واجب نفسی به اصلی بودن) **أیضا** (مثل واجب غیری) **بالأصالة و لکنه لا یتصف بالتبعیة** (لکن واجب نفسی متصف نمی شود به وجوب تبعی) **ضرورة أنه لا یکاد یتعلق به الطلب النفسی** (به دلیل این که تعلق نمی گرد به نفسی ، طلب نفسی) **ما لم تکن فیه مصلحة نفسیة** (زمانی که نبوده باشد در ان واجب نفسی ، یک مصلحت نفسی) **و معها یتعلق الطلب بها مستقلا** (و با وجود مصلحت نفسی در آن واجب نفسی ، تعلق می گیرد طلب مستقل به آن واجب نفسی) **و لو لم یکن هناک شیء آخر مطلوب أصلا** (هرچند که نبوده باشد در انجا یک چیزی دیگری مطلوب) **کما لا یخفی**

نوار ۱۷۱ : مقدمه ی واجب : ادامه ی واجب اصلی و تبعی : بیان ۳ نکته – تذنیب : ثمره ی بحث مقدمه ی واجب

مطلب اول : بیان ۳ نکته : این مطلب را در جلسه ی قبل پیاده کردیم

مطلب دوم : تذنیب : یک سوال و جواب است .

سوال : ایا مساله ی مقدمه ی واجب ثمره دارد یا خیر ؟

جواب : برای این مساله ۴ ثمره بیان شده است که ثمره ی اول مقبول و ۳ ثمره ی آخر مردود است :

- **ثمره ی اول** : وجوب مقدمه .

اگرگفتید مقدمه ی واجب ، واجب است خود وجوب مقدمه یک ثمره است و اگر هم گفتید مقدمه ی واجب ، واجب نیست خود عدم وجوب مقدمه یک ثمره است . مثلا می گویید المشی مقدمه الحج و الحج واجب فالمشی مقدمه الواجب . و مقدمه الواجب ، واجبه فالمشی واجبه (وجوب شرعی) .

- **ثمره ی دوم** : اگر مقدمه ی واجب ، واجب باشد در صورتی که مکلف اتیان یک واجب را نذر کرده باشد با انجام مقدمه بری الذمه می شود . مثلا یک نفر نذر می کند که اگر در امتحان قبول شدم یک واجب را انجام بدهد بعد اگر کسی مقدمه را واجب بداند و این اقای نذر کرده ، یک مقدمه را انجام بدهد در این جا بری الذمه می شود .
- **ثمره ی سوم** : اگر مکلف یک واجبی را که مقدمات کثیره دارد با تمامی مقدماتش ترک بکند ، فسق برای او حاصل می شود . زیرا اصرار بر معصیت کرده است . یکی از علل فسق ، اصرار بر صغیره است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

❖ **ثمره ی چهارم :** اگرمقدمه ی واجب ، واجب باشد اخذ اجرت در قبال انجام مقدمه ، حرام است زیرا اخذ اجرت در مقابل واجب ، حرام است .

❖ **ثمره ی پنجم (نوار ۱۷۳ – ثمره ی وحید بهبهانی) :** درباره ی مقدمه ی واجب دو نظریه ی معروف هست :

- **نظریه ی اول :** مقدمه ی واجب ، واجب است . طبق این نظریه مقدمه ای که ذاتا حرام است (مثل داخل شدن در ملک غیر که یک مقدمه است که ذاتا حرام است زیرا غصب است و این داخل شدن مقدمه است برای نجات دادن غریق) داخل در باب اجتماع امر و نهی می شود و احکام ان باب را دارد .
- **نظریه ی دوم :** مقدمه ی واجب ، واجب نیست . طبق این نظریه مقدمه ای که ذاتا حرام است داخل در باب اجتماع امر و نهی نمی شود و فقط حکم حرمت را دارد .

اشکالات صاحب کفایه بر این ثمره : صاحب کفایه ۳ اشکال می گیرند :

- **اشکال اول :**
  - **صغری :** شرط باب اجتماع امر و نهی ، وجود دو عنوان است

مثل این که ان حرکتی که در دار غصبی انجام می دهید دو عنوان دارد : غصب و صلاه اما این مقدمه ای که ذاتا حرام است مثل دخول در ملک غیر دو عنوان ندارد بلکه بما هو دخول واجب است و بما هو دخول حرام است .

ممکن است در ذهن کسی بیاید که دخول بما هو دخول حرام و دخول به ما هو مقدمه واجب است لذا دو عنوان درست شد . دخول و مقدمه . قبلا توضیح دادیم که وجوب روی عنوان مقدمه نمی رود بلکه می رود روی چیزی که به حمل شایع مقدمه است یعنی می رود روی مصداق مقدمه و در این جا مصداق مقدمه خود دخول است پس این عنوان دخول به دو عنوان واجب و حرام نشده بلکه به یک عنوان هم واجب است هم حرام .

  - **کبری :** وجود دو عنوان در چنین مقدمه ای که ذاتا حرام است بنابر قول به ملازمه ، منتفی است
  - **نتیجه :** شرط باب اجتماع امر و نهی ، در چنین مقدمه ای بنابر قول به ملازمه ، منتفی است
- **اشکال دوم :** مقدمه ای که ذاتا حرام است دو صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی منحصره نیست : مثل این که یک نفر دارد غرق می شود و دو راه وجود دارد برای این که بتوانیم ان را نجات بدهیم . یک راهش دخول در ملک

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

غیر است که حرام است و یک راهش مباح است . در این صورت چنین مقدمه ای فقط حرام است . در نتیجه این جا اجتماع امر و نهی ای وجود ندارد .

- **صورت دوم :** گاهی منحصره است . در این صورت بین حرمت مقدمه و وجوب ذی المقدمه ، تزاحم پیدا می شود یعنی باید این دو تا را سبک و سنگین کنیم و باید دید مناط کدام یک مهمتر و قوی تر است . اگر وجوب ذی المقدمه مهمتر است ، مقدمه حرمتش را از دست می دهد لذا اجتماعی نیست اما اگر حرمت مقدمه مهمتر از وجوب ذی المقدمه است ، در این جا مقدمه فقط حرام است زیرا ذی المقدمه وجوبش را از دست می دهد در نتیجه وجوبی از او به سوی مقدمه ترشح نمی کند در نتیجه این مقدمه فقط حرام است و اجتماعی رخ نمی دهد .

بنابراین طبق هردو صورت ، اجتماع امر و نهی ای در کار نیست

- **اشکال سوم :** صاحب کفایه می فرماید مقدمه ای که ذاتا حرام است دو صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی توصلی است : مثلا همین دخول در ملک غیر است . در این صورت با انجام مقدمه ، غرض از مقدمه حاصل می شود (غرض یعنی رسیدن به ذی المقدمه) چه مقدمه ی واجب ، واجب باشد چه واجب نباشد . و بنابر وجوب چه امتناعی بشوید چه امکانی و جوازی بشوید .

اگر گفتید دخول در ملک غیر واجب تصولی است ، شما داخل در ملک غیر که شدید ، غرض از این مقدمه که رسیدن به ذی المقدمه است برای شما حاصل می شود چه بگویید مقدمه ی واجب ، واجب است چه بگویید واجب نیست و در صورت واجب بودن مقدمه ، چه قائل به امتناع بشوید چه قائل به جواز بشوید

  - **صورت دوم :** گاهی تعبدی است : مثل وضو گرفتن با آب غصبی . در این صورت بنابر امتناع و تقدیم جانب نهی (بگوییم در مساله ی اجتماع امر و نهی ، اجتماع جایز نیست) با انجام مقدمه غرض از مقدمه حاصل نمی شود چه قائل به وجوب مقدمه باشیم چه قائل به وجوب مقدمه نباشیم . و بنابر جواز با انجام مقدمه ، غرض از مقدمه حاصل می شود چه قائل به وجوب مقدمه باشیم چه نباشیم .

صاحب کفایه می خواهد بگوید از هر راهی که قائل بشوید ، وجوب مقدمه یا عدم وجوب مقدمه در مساله دخیل نیست و نتیجه ی مساله را عوض نمی کند

نعم (نکته ی دوم - در جلسه ی قبل گفتیم بنابر عقیده ی صاحب کفایه واجب نفسی متصف به تبعی نمی شود نعم که بنابر عقیده ی میرزای قمی واجب نفسی متصف به وجوب تبعی می شود) **لو کان الاتصاف بهما بلحاظ الدلالة اتصف النفسی بهما** (بله اگر باشد متصف شدن به اصلی و تبعی ، به لحاظ دلالت و مقام اثبات ، واجب نفسی هم مثل واجب غیری متصف می شود به اصلی و تبعی) **أیضا** (مثل واجب غیری)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ضرورة أنه قد يكون غير مقصود بالإفادة (بخاطر این که واجب نفسی گاهی می باشد غیر مقصود به رساندن یعنی گاهی مقصود به رساندن نیست وقتی شارع می فرماید تراوحوا باربعه رجال آن چیزی که مقصود به رساندن است اربعه رجال است نه زوجیت . زوجیت مقصود به رساندن نیست بلکه لازمه ی خطاب است) **بل أفيد بتبع غيره المقصود بها** (بلکه افاده می شود (رسانده می شود) به تبع غیرش (اربعه رجال) که ان غیر ، مقصود می باشد به رساندن) **لكن الظاهر كما مر أن الاتصاف بهما إنما هو في نفسه** (لکن متبادر همان طور که گذشت (در اول تقسیم گذشت) متصف شدن واجب به اصل و تبعی ، آن اتصاف در خود و ذات واجب است یعنی خود واجب با قطع نظر از دلیلش متصف به اصلی و تبعی می شود) **لا بلحاظ حال الدلالة عليه** (نه به لحاظ حال دلالت دلیل بر آن واجب) **و إلا** (اگر اتصاف واجب به اصلی و تبعی ، به لحاظ حال دلالت دلیل باشد) **لما اتصف بواحد منهما إذا لم يكن بعد مفاد دليل** (هر آینه متصف نمی شود واجب به هیچ یک از این دو (اصلی و تبعی) زمانی که واجب مفاد دلیل نباشد (و لازمه ی دلیل هم نباشد - مثال جایی که واجب را از دلیل لبی دریافته باشیم)) **و هو** (این عدم اتصاف) **كما ترى**

حكم الشك في الأصالة و التبعية

ثم (نکته ی سوم) **إنه إذا كان الواجب التبعي** (زمانی که واجب تبعی باشد) **ما لم يتعلق به إرادة مستقلة** (واجبی که تعلق نگرفته است به آن واجب ، اراده ی مستقله – تعریف عدمی است) **فإذا شك في واجب أنه أصلي أو تبعي** (زمانی که شک شود در این که واجب اصلی است یا تبعی است) **فبأصالة عدم تعلق إرادة مستقلة به** (پس به وسیله ی اصاله تعلق نگرفتن اراده ی مستقله به آن واجب) **يثبت أنه تبعي** (ثابت می شود که آن واجب ، تبعی است) **و يترتب عليه آثاره** (و مترتب می شود بر این واجب تبعی ، آثار واجب تبعی) **إذا فرض له آثار شرعية** (اگر فرض بشود برای واجب تبعی ، آثار شرعی) **كسائر الموضوعات المتقومة بأمور عدمية** (مثل سایر موضوعاتی که قوام پیدا کرده اند به امور عدمی مثل آب قلیل . که آب را با وجدان احراز کرده ایم و قلت که به معنی عدم کثرت است با استصحاب احرار می شود. در این جا که بحث واجب تبعی است ، واجب بودنش محرز بالوجدان است و تبعی بودن نیز با استصحاب احراز می شود)

نعم (تعریف دوم برای واجب تبعی) **لو كان التبعي أمرا وجوديا خاصا** (بله اگر باشد واجب تبعی یک امر وجودی مخصوص – ما تعلق به اراده غیر مستقله) **غير متقوم بعدمي** (که قوام پیدا نکرده است به امر عدمی) **و إن كان يلزمه** (اگرچه می باشد آن امر عدمی (عدم تعلق اراده ی مستقله) لازم دارد وجودی را (تعلق اراده ی غیر مستقله) لکن هر آنه ثابت نمی شود تبعی به واسطه ی آن اصالت مگر به بنابر قول به اصل مثبت) **لما كان يثبت بها إلا على القول بالأصل المثبت كما هو واضح** (همان طور که این عدم ثبوت روشن است) **فافهم** [۱۰۴]

[۱۰۴] مراجعه کنید به مرحوم فیروز آبادی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تذنیب : ثمرة النزاع فی وجوب المقدمة و عدمه

فی بیان الثمرة و هی (ثمره) **فی المسألة الأصولیة کما عرفت سابقا** (در مساله ی اصولیه همان طور که شناختی تو قبلا) **لیست** (نیست آن ثمره) **إلا أن تکون نتیجتها** (جز این که بوده باشد نتیجه ی آن مساله ، صالح برای واقع شدن در راه اجتهاد و استنباط حکم شرعی) **صالحة للوقوع فی طریق الاجتهاد و استنباط حکم فرعی کما** (سوال : ایا این مساله ی مقدمه ی واجب ایا در راه اجتهاد واقع می شود یا خیر ؟ می فرماید بله می شود اگر قائل به ملازمه شدید و معلوم شد که فلان عمل مقدمه است برای یک واجبی ، این عمل می شود واجب) **لو قیل بالملازمة فی المسألة** (یعنی اگر در مساله ی مقدمه واجب گفتیم بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه هست) **فإنه بضمیمة مقدمة** (به ضمیمه ی این مقدمه که فلان شی (قطع مسافت) مقدمه است برای واجب ، نتیجه گرفته می شود که فلان شی واجب است) **کون شیء مقدمة لواجب یستنتج أنه واجب.**

و منه (ضابطه ی در ثمره) **قد انقدح** (به تحقیق روشن می شود) **أنه لیس منها** (نیست از ثمره) **مثل بِرء النذر بإتیان مقدمة واجب عند نذر الواجب** (مثل اطاعت کردن نذر به وسیله ی انجام دادن مقدمه ی واجب هنگام نذر کردن واجب) **و حصول الفسق بترک واجب واحد بمقدماته إذا کانت له مقدمات کثیرة** (و حاصل شدن فسق به وسیله ی ترک کردن یک واجب با مقدمات آن واجب زمانی که بوده باشد برای آن واجب ، مقدمات کثیره ای) **لصدق الإصرار علی الحرام بذلک** (به دلیل صادق بودن اصرار بر حرام به وسیله ی ترک واجب با مقدماتش) **و عدم جواز أخذ الأجرة علی المقدمة** (جایز نبودن اخذ اجرت در مقابل انجام مقدمه)

نوار ۱۷۲ : مقدمه ی واجب : ادامه ی بحث ثمره ی مساله ی مقدمه ی واجب – اشکالات صاحب کفایه بر ثمرات بیان شده برای مساله ی مقدمه ی واجب

اشکالات صاحب کفایه بر ثمرات بیان شده :

- **اشکال بر ثمره ی دوم :** ناذر ۳ صورت دارد :

❖ **صورت اول :** گاهی ناذر ، اتیان واجب نفسی را نذر کرده است : در این صورت با انجام مقدمه ، نذر اطاعت نمی شود مطلقا (چه قائل به ملازمه باشیم چه نباشیم) چون بر فرض که مقدمه واجب باشد وجوبش وجوب غیری است نه وجوب نفسی . پس در این صورت اول ثمره پیدا نمی شود .

❖ **صورت دوم :** گاهی ناذر ، نذر می کند اتیان واجب را . مثلا نذر می کند اگر در امتحان قبول شدم یک واجبی را انجام دهم . در این صورت اگر مکلف مقدمه را انجام بدهد ، نذر را

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اطاعت نکرده است مطلقا زیرا واجب انصراف دارد به واجب نفسی زیرا کلمه ی واجب کثیرا در واجب نفسی به کار می رود و کثرت استعمال منشا است برای انصراف . پس در این صورت هم ثمره پیدا نمی شود .

❖ **صورت سوم :** گاهی ناذر ، اتیان یک عمل لازم ولو لزومش عقل باشد را نذر می کند . در این صورت با انجام مقدمه نذر اطاعت می شود مطلقا . چرا اطاعت حاصل می شود ؟ زیرا اگر قائل به ملازمه باشیم مقدمه می شود لازم شرعی و این فرد هم نذر کرده یک عمل لازمی انجام بدهد اما اگر قائل به ملازمه نباشیم مقدمه لازم عقلی است . و در بحث مقدمه ی واجب ، بحث روی وجوب شرعی است نه وجوب عقلی . پس در این صورت سوم هم ثمره ای بین قول به ملازمه و قول به عدم ملازمه پیدا نمی شود زیرا در هردو صورت نذر اطاعت شده است .

- **اشکال بر ثمره ی سوم :** اگر مکلف یک واجبی را با مقدمات کثیره ای که دارد ترک کند اصرار بر گناه و نتیجتا فسق حاصل نمی شود . چون مکلف با ترک اولین مقدمه عمل حرامی را انجام داده و معصیت کرده است . تا الان یک معصیت کرده است . بعد از این که مکلف اولین مقدمه را ترک کرد انجام ذی المقدمه می شود غیر مقدور و وقتی غیر مقدور شد دیگر واجب و ذی المقدمه وجوب ندارد و وقتی وجوب نداشت یک وجوبی از ذی المقدمه به مقدمات ترشح نمی کند . بنابراین اگر بقیه مقدمات و ذی المقدمه را ترک بکند ، گناهی نکرده است تا لازمه اش اصرار بر گناه و در نتیجه فسق او باشد . لذا مکلف فقط یک گناه کرده است .
- **اشکال بر ثمره ی چهارم :** صاحب کفایه در این اشکال می خواهد اطلاق ثمره را از بین ببرد . صاحب کفایه می فرمایند که واجبی که اخذ اجرت در قبال انجام ان حرام است ، دو صورت دارد :

❖ **صورت اول :** گاهی واجب توصلی است : این جا دو صورت وجود دارد :

- **صورت اول :** گاهی شارع یک عملی را مجانا و بدون اخذ اجرت واجب کرده است یعنی وجوب توصلی را برده است روی عمل مجانی . در این صورت اخذ اجرت در قبال چنین واجبی حرام است مثل دفن میت . که واجب توصلی است لکن از ادله در می آید که شارع این دفن میت را مجانا واجب کرده است یعنی مکلفین دفن میت را باید مجانا انجام بدهند
- **صورت دوم :** گاهی شارع یک عملی را واجب کرده است مطلقا چه در قبالش اجرت اخذ بشود چه در قبالش اجرت اخذ نشود . در این جا نه تنها اخذ اجرت در قبال چنین واجبی اشکال ندارد بلکه لازم است تا اختلال در نظام لازم نیاید . مثل صناعت هایی که نظم اجتماع در آنهاست مثل نانوایی و خیاطت .

❖ **صورت دوم :** گاهی واجب تعبدی است . در واجبات تعبدیه ما دچار دو مشکل هستیم :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **مشکل اول** : اخذ اجرت با قصد قربت تنافی دارد . اگر کسی واجب تعبدی بر گردنش است یعنی باید با قصد قربت انحام بدهد بعد در قبال انجام این عمل اجرت بگیرد این اخذ اجرت با قصد قربت تنافی دارد مثل نماز استیجاری .

جواب از مشکل اول : اخذ اجرت از قبیل داعی بر داعی است نه از قبیل داعی بر عمل . یعنی اجیر و مکلف نماز را به قصد اخذ اجرت انجام نمی دهد و اخذ اجرت انگیزه اش برای انجام عمل نیست بلکه این اخذ اجرت انگیزه است برای انجام عمل با قصد قربت . یعنی عمل با قصد قربت را بخاطر اخذ اجرت انجام می دهم .

- **مشکل دوم** : اخذ اجرت در مقابل واجب تعبدی ، اکل مال به باطل است . مستاجر یعنی کسی که اجیر می گیرد در قبال پولی که می دهد باید یک چیزی گیرش بیاید تا موقعی که اجیر آن پول را می خورد ، اکل مال به باطل نباشد در حالی که چیزی گیرش نمی یاید پس اکل مال به باطل است .

جواب به مشکل دوم : مستاجر هم در قبال دادن اجرت چیزی گیرش می آید و آن چیز ، بری الذمه شدن میت است . و منفعت منحصر به منفعت دنیوی نیست .

مع (رد ثمره ی دوم) **أن البِرء و عدمه** (با این که اطاعت نذر و عدم اطاعت نذر) **إنما یتبعان قصد الناذر** (تبعیت می کنند این دو ، قصد نذر کننده را – یعنی بستگی دارد که ناذر چه چیزی را نذر کرده است) **فلا** (صورت اول) **برء بإتیان المقدمۀ لو قصد الوجوب النفسی** (پس نیست اطاعتی به واسطه ی انجام مقدمه ، اگر قصد بکند ناذر ، وجوب نفسی را) **کما** (صورت دوم) **هو المنصرف عند إطلاقه** (همان طور که وجوب نفسی منصرف است هنگام مطلق بودن وجوب) **و لو قیل بالملازمۀ** (هرچند که قائل بشویم به ملازمه ی بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه) **و ربما یحصل البرء به** (صورت سوم - چه بسا حاصل می شود اطاعت نذر ، به واسطه ی انجام مقدمه) **لو قصد ما یعم المقدمۀ** (اگر قصد بکند ناذر چیزی را که شامل می شود مقدمه را) **و لو قیل بعدمها** (هرچند قائل بشویم به عدم ملازمه) **کما لا یخفی** .

و (رد ثمره ی سوم) **لا یکاد یحصل الإصرار علی الحرام بترک واجب و لو کانت له مقدمات غیر عدیدۀ** (و حاصل نمی شود اصرار بر حرام به واسطه ی ترک یک واجب هرچند بوده باشد برای آن واجب ، مقدمات بی شمار و زیادی) **لحصول العصیان** (علت برای لایحصل الاصرار) **بترک أول مقدمۀ** (به دلیل حاصل شدن عصیان به سبب ترک اولین مقدمه) **لا یتمکن معه من الواجب** (ترکی که قدرت ندارد مکلف با این ترک ، از انجام ذی المقدمه و واجب – یعنی ذی المقدمه دیگر مقدور نیست و وقتی مقدور نبود دیگر وجوبی ندارد پس مقدماتش هم وجوب ندارند) **و لا یکون ترک سائر المقدمات بحرام** (و نمی باشد ترک کردن سایر مقدمات حرام) **أصلا لسقوط التکلیف** (به دلیل ساقط شدن تکلیف ، یعنی ذی المقدمه دیگر واجب نیست) **حینئذ** (در هنگام عدم تمکن از واجب) **کما هو واضح لا یخفی** .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

حکم أخذ الأجرة علی الواجبات

و (رد ثمره ی چهارم) **أخذ الأجرة علی الواجب لا بأس به** (و گرفتن اجرت در مقابل واجب اشکالی ندارد به این اخذ اجرت) **إذا لم یکن إیجابه علی المکلف مجانا و بلا عوض** (زمانی که نبوده باشد واجب شدن عمل بر مکلف مجانی و بدون عوض) **بل کان وجوده المطلق** (غیر مقید به مجانیت) **مطلوبا** (بلکه بوده باشد وجود مطلق آن واجب ، مطلوب)**کالصناعات الواجبة کفائیة التی لا یکاد ینتظم بدونها البلاد** (مثل صناعات واجب کفائی ای که منظم نمی شود بدون این صناعات شهر ها) **و یختل لولاها معاش العباد** (و مختل می شود اگر نباشد این صناعت ها معیشت بندگان) **بل ربما یجب أخذ الأجرة علیها** (بلکه چه بسا واجب می باشد گرفتن اجرت بر این صناعات) **لذلک أی لزوم الاختلال و عدم الانتظام لو لا أخذها** (لازم می آید اختلاف و نبود نظم را اگر نباشد اخذ اجرت) **هذا فی الواجبات التوصلیة.**

و أما الواجبات التعبدیة فیمکن أن یقال بجواز أخذ الأجرة علی إتیانها بداعی امتثالها (اما واجبات تعبدیه پس ممکن می باشد که گفته شود به جایز بودن اخذ اجرت در مقابل انجام واجبات تعبدیه به انگیزه ی امتثال واجبات تعبدیه یعنی اخذ اجرت رفته است روی واجب به داعی امتثال) **لا علی نفس الإتیان** (نه بر خود اتیان تا این که تنافی داشته باشد عبادیت واجبات تعبدیه را) **کی ینافی عبادیتها فیکون من قبیل الداعی إلی الداعی** (پس می باشد اخذ اجرت از قبیل داعی بر داعی) **غایة الأمر یعتبر فیها** (معتبر می باشد در واجبات تعبدیه مثل غیر واجبات تعبدیه)**کغیرها أن یکون فیها** (بوده باشد در واجبات تعبدیه) **منفعة عائدة إلی المستأجر** (منفعتی که عود و بازگشت کند به مستاجر) **کی لا تکون المعاملة سفهیة و أخذ الأجرة علیها أکلا بالباطل** (تا نبوده باشد معامله ، سفهی و و اخذ اجرت در مقابل آن اکل مال به باطل نباشد)

نوار ۱۷۳ : مقدمه ی واجب : ادامه ی بحث ثمره ی مساله ی مقدمه ی واجب – ثمره ی مرحوم وحید بهبهائی برای این مساله و اشکالات صاحب کفایه بر این ثمره

مرحوم وحید بهبهایی برای مساله ی مقدمه ی واجب یک ثمره را ذکر کرده است که صاحب کفایه آن را رد می کند . این مطالب را در جلسه ۱۷۱ پیاده کرده ایم .

المناقشة فی ثمرة أخری للمسألة

و ربما یجعل من الثمرة اجتماع الوجوب و الحرمة (چه بسا قرار داده می شود از ثمره ی مساله ی مقدمه ی واجب ، اجتماع وجوب و حرمت زمانی که گفته شود به ملازمه یعنی اگر ما قائل به ملازمه بشویم اجتماع وجوب و حرمت لازم می آید) **إذا قیل بالملازمة فیما کانت المقدمة محرمة** (در موردی که بوده باشد مقدمه حرام) **فیبتنی** (جواز و عدم جواز اجتماع وجوب و حرمت مقدمه) **علی جواز اجتماع الأمر و النهی**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و عدمه (جواز اجتماع امر و نهی) **بخلاف ما** (برخلاف آن موردی که اگر گفته شود به عدم ملازمه – یعنی اگر گفتید مقدمه ی واجب ، واجب نیست اجتماع امر و نهی ای لازم نمی آید) **لو قیل بعدمها**

و فیه (در این ثمره است) :

أولا : أنه (این مقدمه) **لا یکون من باب الاجتماع** (نمی باشد از باب اجتماع امر و نهی) **کی تکون مبتنیة علیه** (تا این که بوده باشد اجتماع وجوب و حرمت در مقدمه مبتنی بر جواز اجتماع امر و نهی) **لما أشرنا إلیه** (دلیل برای لایکون – بخاطر آن چیزی که اشاره کردیم ما به آن چیز نه یک بار یعنی چند بار) **غیر مرة أن** (منصوب به نزع خافض) **الواجب ما هو بالحمل الشائع مقدمة لا بعنوان المقدمة** (به تحقیق واجب ، چیزی است که ان چیز به حمل شایع مقدمه است (مصداق مقدمه است) نه به عنوان مقدمه یعنی عنوان مقدمه واجب نیست) **فیکون علی الملازمة من باب النهی فی العبادة و المعاملة** (پس می باشد اجتماع وجوب و حرمت بنابر ملازمه ، از باب نهی در عبادت است (در صورتی که مقدمه عبادت است) و از باب نهی در معامله است (در صورتی که مقدمه معامله باشد))

و ثانیا : لا یکاد یلزم الاجتماع أصلا (لازم نمی آید اجتماع اصلا) **لاختصاص الوجوب بغیر المحرم** (به دلیل اختصاص داشتن وجوب مقدمی به چیزی که حرام نیست) **فی غیر صورة الانحصار به** (در غیر صورت انحصار به محرم – یعنی مقدمه ، مقدمه منحصره نباشد) **و فیها** (و در صورت انحصار به محرم یعنی اگر مقدمه ، مقدمه ی منحصره باشد) **إما لا وجوب للمقدمة** (یا وجوبی نیست برای مقدمه) **لعدم وجوب ذی المقدمة** (بخاطر واجب نبودن ذی المقدمه بخاطر مزاحمت وجوب ذی المقدمه با حرمت مقدمه) **لأجل المزاحمة. و إما لا حرمة لها** (و یا نیست حرمتی برای مقدمه بخاطر مزاحمت) **لذلک کما لا یخفی.**

و ثالثا : أن الاجتماع و عدمه لا دخل له فی التوصل بالمقدمة المحرمة (اجتماع و عدم اجتماع نیست دخالتی برای انها در رسیدن به ذی المقدمه به واسطه ی مقدمه محرمه و نرسیدن) **و عدمه أصلا فإنه یمکن التوصل بها إن کانت توصلیة** (ممکن است رسیدن به واسطه ی مقدمه به ذی المقدمه ، اگر بوده باشد مقدمه توصلی) **و لو لم نقل بجواز الاجتماع** (اگرچه قائل به جواز اجتماع نباشیم) **و عدم جواز التوصل بها** (و جایز نیست رسیدن به ذی المقدمه توسط مقدمه اگر بوده باشد مقدمه تعبدی بر طبق قول به امتناع و تقدیم جانب نهی) **إن کانت تعبدیة علی القول بالامتناع قیل بوجوب المقدمة أو بعدمه** (گفته شود به وجوب مقدمه یا عدم وجوب مقدمه – یعنی وجوب و عدم وجوب شرعی مقدمه دخیل نیست) **و جواز التوصل بها علی القول بالجواز** (و جایز است رسیدن به ذی المقدمه توسط مقدمه بر طبق قول به جواز) **کذلک أی قیل بالوجوب** (وجوب مقدمه) **أو بعدمه.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و بالجملة (خلاصه ی مقدمه ی تعبدیه) **لا یتفاوت الحال** (تفاوت نمی کند در وضعیت) **فی جواز التوصل بها و عدم جوازه** (در جایز بودن رسیدن به ذی المقدمه و جایز نبودن رسیدن به ذی المقدمه توسط مقدمه) **أصلا بین أن یقال بالوجوب أو یقال بعدمه** (بین این که گفته شود به وجوب مقدمه یا گفته شود به عدم وجوب مقدمه) **کما لا یخفی.**

نوار ۱۷۴ : مقدمه ی واجب : تاسیس اصل عملی در مساله ی مقدمه ی واجب –

در این که در مساله ی مقدمه ی واجب بحث درباره ی چه چیزی می باشد ، دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول** : بحث از ملازمه و عدم ملازمه است . طبق این نظریه در صورت عجز از اقامه ی دلیل بر احد الطرفین ، اصلی وجود ندارد تا به وسیله ی آن حکم مساله روشن شود . زیرا قائلین به ملازمه ، ملازمه را ازلی می دانند همان طور که قائل به عدم ملازمه ، عدم ملازمه را ازلی می دانند پس حالت سابقه ای وجود ندارد تا استصحاب شود .

ما در مساله ی مقدمه ی واجب در این بحث می کنیم که ایا بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه اش ملازمه هست یا نیست . بحث ما روی ملازمه و عدم ملازمه است . اگر بتوانیم اثبات کنیم ملازمه هست ، وجوب مقدمه اثبات می شود و اگر نتوانیم اثبات کنیم عدم وجوب ذی المقدمه اثبات می شود . حالا اگر بتوانیم اقامه ی دلیل کنیم بر احد الطرفین ، مرجع ما می شود دلیل اما اگر نتوانستیم اقامه دلیل بکنیم ، ایا اصلی وجود دارد یا ندارد ؟ صاحب کفایه می فرماید اصلی وجود ندارد زیرا قائلین به وجود ملازمه ، می گویند ملازمه ی ازلیه هست یعنی تا بوده ملازمه بوده و کسانی هم که می گویند ملازمه نیست می گویند عدم ملازمه ازلی است یعنی تا بوده عدم ملازمه بوده بنابراین هیچ حالت سابقه ای نیست [۱۰۵] .

- **نظریه ی دوم** : بحث درباره ی وجوب و عدم وجوب مقدمه است . طبق این نظریه در صورت عجز از اقامه ی دلیل بر احد الطرفین ، اصلی وجود دارد که به وسیله ی آن حکم مساله روشن می شود . و آن اصل ، اصل عدم وجوب مقدمه است .

ما در مساله ی مقدمه ی واجب بحث می کنیم که مقدمه واجب هست یا واجب نیست . طبق این نظریه اگر بتوانیم اقامه ی دلیل بکنیم فبها اما اگر نتوانیم اقامه ی دلیل کنیم ، در این جا اصل وجود دارد زیرا در یک زمانی ذی المقدمه واجب نبود مثل زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند اما هنوز احکام را تبلیغ نکرده بودند . وقتی که ذی المقدمه واجب نبود ، مقدماتش هم واجب نبوده است لذا شک می کنیم مقدمه واجب شد یا نشد ، استصحاب می کنیم عدم وجوب مقدمه را .

---

[۱۰۵] مرحوم شیخ انصاری در تقریرات وقتی می خواهد دلیل بیاورد بر این که ملازمه حالت سابقه ندارد این دلیل صاحب کفایه را نمی آورد بلکه یک دلیل شفاف می اورد و می فرماید ملازمه حکم عقلی است و استصحاب در حکم عقلی جاری نیست زیرا در آن دوم یا موضوع حکم عقلی هست یا نیست . اگر باشد حکم هست و شکی در آن نیست و اگر نباشد حکم هم نیست و شکی در آن نیست

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

بیان دو اشکال (هدف هردو اشکال این است که بگویند اصل عدم وجوب مقدمه جاری نمی شود)

❖ **اشکال اول :**

- **صغری :** شرط استصحاب این است که مجرا ، حکم شرعی باشد و یا موضوعی که حکم شرعی بر آن مترتب شود .

توضیح : شرط استصحاب این است که مجرا (محل جریان – آن چیزی که استصحابش می کنید یا مستصحب) یا حکم شرعی مجعول باشد یا موضوعی باشد که حکم شرعی بر آن مترتب می شود .

مثال اول : در زمان حضور معصوم نماز جمعه ، واجب تعیینی بوده است . در زمان غیبت شک می کنید که نماز جمعه به وجوبش باقی هست یا نیست . استصحاب وجوب نماز جمعه می کنید . الان مجری وجوب نماز جمعه است که حکم شرعی مجعول است .

مثال دوم : این مایع دو ساعت پیش خمر بود . الان شک می کنیم خمریتش باقی هست یا نیست . استصحاب خمریت این مایع می کنیم . الان مجری ، خمریت مایع است و خمریت موضوع است برای یک حکم شرعی که حرمت باشد .

در ما نحن فیه ، ما استصحاب عدم وجوب مقدمه می کنیم و این عدم وجوب مقدمه نه حکم شرعی است و نه موضوعی که حکم شرعی بر آن مترتب بشود .

قسمت اول : اما عدم وجوب حکم شرعی نیست : زیرا (ابتدا کلام را می بریم روی وجوب مقدمه بعد می بریم روی عدم وجوب مقدمه) : وجوب مقدمه حکم شرعی مجعول نیست زیرا وجوب مقدمه نسبت به وجوب ذی المقدمه از قبیل لازم الماهیه است مثل زوجیت برای اربعه .

لازم الماهیه یعنی اربعه چه در خارج باشد چه در ذهن باشد ، زوجیت لازمه اش هست . اما یک چیزهایی داریم که لازمه وجود است مثل احراق و حرارت که لازمه ی وجود خارجی آتش است . لازمه ی الماهیه که شد جعل علی حده ندارد یعنی بعد از این که خداوند اربعه را خلق فرمود دوباره نمی آید زوجیت را برای اربعه خلق بکند بلکه همین که اربعه را خلق فرمود خود به خود زوجیت برای آن خلق می شود .

حالا مستشکل می گویند وجوب مقدمه نسبت به وجوب ذی المقدمه مثل لازم الماهیه است یعنی وقتی که وجوب ذی المقدمه خلق شد خود به خود وجوب مقدمه هم خلق می شود و جعل علی حده ندارد پس مجعول شرعی مستقل نیست .

حالا برویم روی عدم وجوب . وقتی وجوب حکم شرعی مجعول نبود قهرا عدم وجوبش هم حکم شرعی مجعول نیست زیرا عدم تابع وجود است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قسمت دوم : عدم وجوب ، موضوع برای حکم شرعی نیست : باز اول کلام را می بریم روی وجوب و بعد کلام را می بریم روی عدم وجوب

اما وجوب موضوع برای حکم شرعی نیست زیرا هیچ ثمره ای ندارد . می گوییم چند ثمره که گفته شد که بالاخره یکی از آنها را قبول کردیم . مستشکل می گویند آن ثمره ، ثمره ی مهمی نیست پس این وجود ثمره می شود کالعدم .

بنابراین عدم این وجوب هم یک موضوعی که اثر شرعی مهمی داشته باشد ، نیست .

- **کبری :** این شرط در استصحاب عدم وجوب مقدمه ، منتفی است .
- **نتیجه :** شرط استصحاب ، در استصحاب عدم وجوب مقدمه ، منتفی است .

جواب اشکال اول :

شرط استصحاب این است که مجرا حکم شرعی یا موضوع دارای حکم شرعی باشد اما مجرا لازم نیست که حکم شرعی مجعول علی حده باشد . یعنی لازم نیست که مجرا یک حکم شرعی ای باشد که شارع مقدس ، علی حده و مستقلا آن حکم را جعل کرده باشد . بلکه اگر حکم مجعول بالتبع هم باشد هم استصحاب جاری است . بنابراین شرط استصحاب در این استصحاب عدم وجوب مقدمه موجود است پس استصحاب عدم وجوب مقدمه ، جاری می شود .

❖ **اشکال دوم (نوار ۱۷۵) :** فرض این است که ذی المقدمه واجب است . با حفظ این نکته

- **صغری :** اگر اصل عدم وجوب مقدمه جاری شود لازمه اش تفکیک بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه است
- **کبری :** واللازم باطل (تفکیک بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه باطل است و همان نفی ملازمه است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله (اگر اصل عدم وجوب مقدمه جاری شود لازمه اش همان نفی ملازمه است - بنابراین این که گفت درباره ی ملازمه یا عدم ملازمه اصلی وجود ندارد ، باطل است)

توضیح : ما بحث می کنیم ایا مقدمه واجب هست یا نیست . این بحث ما در چه فرضی است ؟ در این فرض است که ذی المقدمه واجب است و الا اگر ذی المقدمه واجب نباشد دیگر جای این بحث نیست که مقدمه واجب هست یا نیست . زیرا وقتی ذی المقدمه واجب نباشد قطعا مقدمه اش هم واجب نیست . در این هیچ بحثی نیست .

حالا اگر اصل عدم وجوب مقدمه را جاری کنید لازمه اش این است که بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه تفکیک قائل بشوید زیرا ذی المقدمه واجب است اما مقدمه واجب نیست پس بین این دو وجوب تفکیک پیدا شد و تفکیک بین این دو وجوب معنایش

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

عدم ملازمه است بنابراین ما به وسیله ی اصل عدم وجوب مقدمه ، نفی ملازمه کردیم .

با توجه به این توضیحات شما چرا می گفتید در این جا اصل عملی ای وجود ندارد ؟

جواب صاحب کفایه : ایشان می فرمایند در این که مراد قائلین به ملازمه ، از ملازمه چیست ، ۳ احتمال هست :

- **احتمال اول :** یحتمل مراد ، ملازمه ی واقعیه باشد یعنی بین وجوب واقعی ذی المقدمه و وجوب واقعی مقدمه ملازمه است .

یعنی کسانی که قائل به ملازمه هستند مرادشان این است که اگر ذی المقدمه در واقع واجب بود لازمه ی وجوب واقعی ذی المقدمه ، وجوب واقعی مقدمه است .

طبق این احتمال ، این اصل عدم وجوب مقدمه نمی تواند وجوب واقعی مقدمه را خراب کند تا نتیجتا ملازمه از بین برود .

- **احتمال دوم :** یحتمل مراد ، ملازمه ی ظاهریه باشد یعنی اگر در ظاهر ذی المقدمه واجب بود لازمه ی وجوب ظاهری ذی المقدمه ، وجوب ظاهری مقدمه است . طبق این احتمال با اصل عدم وجوب مقدمه ، وجوب ظاهری مقدمه از بین می رود در نتیجه ملازمه نفی می شود .
- **احتمال سوم** (در این احتمال نسخه های کفایه محتمل است ، ما بر طبق نسخه ی مرحوم فیروزآبادی بیان می کنیم) : یحتمل مراد مطلق الملازمه باشد . یعنی قائلین به ملازمه می گویند بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه است و دیگر به این ملازمه رنگ نمی دهند که چه نوع ملازمه ای است .

طبق این احتمال ، اصل عدم وجوب مقدمه ملازمه ی مطلقه را بخاطر نفی ملازمه ی ظاهریه ، نفی می کند .

فی تأسیس الأصل فی المسألة (کلام در تاسیس کردن اصل عملی در مساله ی مقدمه ی واجب است)

اعلم أنه لا أصل فی محل البحث فی المسألة (بدان که نیست اصل عملی در محل بحث (بحث از وجود ملازمه و عدم وجود ملازمه) در مساله ی مقدمه ی واجب) **فإن الملازمة بین وجوب المقدمة و وجوب ذی المقدمة و عدمها لیست لها حالة سابقة** (همانا ملازمه ی بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه و عدم ملازمه ، نیست برای ملازمه و عدم ملازمه حالت سابقه ای (تا این که استصحاب بشود)) **بل تکون الملازمة أو عدمها أزلیة** [۱۰۶] (بلکه می باشد ملازمه یا عدم ملازمه ، ازلی) **نعم** (اگر کلام را ببریم روی وجوب و عدم وجوب مقدمه ، این ها حالت سابقه دارند و حالت سابقه ان عدم است زیرا وجوب مقدمه یک امر حادث است و سابق هر امر حادثی عدم است) **نفس وجوب المقدمة یکون مسبوقا بالعدم** (بله خود وجوب

[۱۰۶] برای علت این که ملازمه چرا حالت سابقه ندارد ، رجوع کنید به حاشیه ی مشکینی –

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

مقدمه می باشد مسبوق به عدم) **حیث یکون حادثا بحدوث وجوب ذی المقدمۀ** (زیرا می باشد وجوب مقدمه حادث به حدوث وجوب ذی المقدمه) **فالأصل عدم وجوبها** (پس اصل عدم وجوب مقدمه است)

و (اشکال اول) **توهم عدم جریانه** (و توهم کردن عدم جریان استصحاب را) **لکون وجوبها علی الملازمۀ من قبیل لوازم الماهیۀ غیر مجعولۀ** (به دلیل این که وجوب مقدمه (نسبت به وجوب ذی المقدمه) بنابر ملازمه از قبیل لوازم الماهیه است و مجعول نیست علی حده یعنی بعد از این که شارع مقدس وجوب ذی المقدمه را جعل کرد دیگر برای وجوب مقدمه جعل دیگری انجام نمی دهد و وجوب مقدمه خود به خود جعل می شود) **و لا أثر آخر مجعول مترتب علیه** (و نیست یک اثر دیگری که جعل شده باشد شرعا که مترتب بشود بر وجوب مقدمه – یعنی می خواهد بگوید موضوع دارای حکم شرعی هم نیست) **و لو کان** (و اگر بوده باشد اثر نمی باشد آن اثر مهم) **لم یکن بمهم هاهنا** (در مساله ی مقدمه ی واجب) **مدفوع** (خبر و توهم) **بأنه و إن کان غیر مجعول بالذات** (اگرچه می باشد غیر مجعول بالذات یعنی حقیقتا مجعول نیست) **لا بالجعل البسیط** (نه به جعل بسیط – جعل یک مفعولی مثل جعل الله المشمشه) **الذی هو مفاد کان التامۀ و لا بالجعل التألیفی الذی هو مفاد کان الناقصۀ** (و نه به جعل تالیفی که مفاد کان ناقصه است – کان زید عالما که یعن اوجد الله زیدا عالم یعنی اول خداوند زید را خلق می کند سپس عالمیت را برای او خلق می کند) **إلا أنه مجعول بالعرض** (الا این وجوب مقدمه جعل شده است بالعرض و به تبع جعل وجوب ذی المقدمه) **و یتبع جعل وجوب ذی المقدمۀ و هو** (این جعل بالعرض و بالتبع) **کاف فی جریان الأصل** (استصحاب)

نوار ۱۷۵ : مقدمه ی واجب : ادامه ی بحث تاسیس اصل در مقدمه ی واجب – بیان اشکال دوم – ادله ی صاحب کفایه بر واجب بودن مقدمه ی واجب : بیان دلیل اول

مطلب اول : اشکال دوم و جواب آن : این مطلب را در جلسه ی قبل پیاده کرده ایم

و لزوم التفکیک بین الوجوبین (و لازم آمدن تفکیک بین دو وجوب یعنی وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه) **مع الشک** (قید برای لزوم – چه موقعی تفکیک لازم می آید ؟ با وجود شک در وجوب مقدمه با فرض این که ذی المقدمه واجب است) **لا محالۀ** (لازم می آید تفکیک قهرا) **لأصالۀ** (علت برای لزوم تفکیک – چرا تفکیک لازم می آید) **عدم وجوب المقدمۀ مع وجوب ذی المقدمۀ** (به دلیل اصاله عدم وجوب مقدمه با این که ذی المقدمه واجب است) **لا ینافی الملازمۀ بین** (الوجوبین) **الواقعیین** (لزوم تفکیک منافاتی ندارد ملازمه ی بین دو واقعی را یعنی وجوب واقعی مقدمه و وجوب واقعی ذی المقدمه) **و إنما ینافی الملازمۀ بین** (الوجوبین) **الفعلیین** (و همانا منافات دارد لزوم تفکیک ملازمه بین دو وجوب فعلی را) **نعم لو کانت الدعوی** (اگر بوده باشد ادعای قائلین به ملازمه) **هی** (ان ادعی) **الملازمۀ المطلقۀ حتی فی المرتبۀ الفعلیۀ** (ملازمه ی مطلقه حتی در مرتبه ی فعلیت) **لما صح** (مرحوم فیروز می فرماید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

لما صح درست نیست بلکه باید باشد لصح التمسک بالاصل در اثبات باطل شدن این ادعی) **التمسک بالأصل** (هر آینه صحیح می باشد تمسک کردن به اصل عملی در اثبات باطل شدن این دعوی) **کما لا یخفی.**

مطلب دوم : دو دلیل از طرف صاحب کفایه بر این که مقدمه ی واجب ، واجب شرعی است (در وجوب عقلی بحثی وجود ندارد)

- **دلیل اول : وجدان :** ما زمانی که به وجدان و درون خودمان مراجعه می کنیم می بینیم عقل حکم به ملازمه بین اراده ی ذی المقدمه و اراده ی مقدمه می کند . نهایتا مقدمه دو صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی تفصیلا مورد التفات است : یعنی اصلا مولی به مقدمه توجه ویژه دارد نه این که به تبع توجهش به چیزی دیگر ، به مقدمه هم توجه دارد نه یک توجه مخصوص به خود مقدمه دارد . در این صورت مقدمه ، وجوب غیری اصلی دارد . وجوب غیری دارد چون مقدمه است اما وجوبش اصلی است زیرا مورد التفات تفصیلی است .
  - **صورت دوم :** گاهی اجمالا مورد التفات است یعنی مستقیما مولی توجه به مقدمه ندارد بلکه به تبع توجهی که به ذی المقدمه دارد ، توجه به مقدمه هم پیدا می شود . در این صورت وجوب مقدمه ، وجوب غیری تبعی است
- **دلیل دوم (نوار ۱۷۶ – این دلیل منسوب به میرزای شیرازی بزرگ است) :** این دلیل را در ضمن ۳ مرحله بیان می کنیم :
  - **مرحله ی اول :** در شرع مقدس و در عرف به بعضی از مقدمات ، امر غیری تعلق گرفته است . در دین اسلام روی بعضی از مقدمات امر غیری رفته است و همچنین در عرف .
    مثال در شرع مثل این ایه : اذا قمتم الی الصلاه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق . الان فاغسلوا ، امر شده به وضو و این امر ، امر غیری است . از کجا می فهمیم غیری است ؟ زیرا فرموده اذا قمتم الی الصلاه
    مثال در عرف : مولی به عبدش می گوید : ادخل السوق للاشتراء . الان امر رفته روی داخل شدن در بازار که مقدمه است . از کجا می فهمیم مقدمه است ؟ للشتراء
  - **مرحله ی دوم :** معلوم می شود که در این بعض المقدمات ، مناط امر غیری وجود دارد . و الا اگر مناط وجود نداشته باشد ، عرف ممکن است اشتباه بکند اما شارع هیچگاه اشتباه نمی کند . پس از امر شارع به این مقدمات معلوم می شود که مناط امر غیری در این مقدمات هست و مناط امر غیری همان توقف و مقدمیت است
  - **مرحله ی سوم :** پس در مطلق المقدمه مناط امر غیری وجود دارد . اذ لا فرق بین مقدمه و مقدمه . پس مطلق المقدمه ، واجب است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شارع مقدس به بعضی از مقدمات امر کرده . معلوم می شود در این بعضی از مقدمات مناط امر غیری هست . اگر در بعضی از مقدمات مناط امر غیری هست معلوم می شود در مطلق مقدمات مناط امر غیری وجود دارد زیرا فرقی بین مقدمات وجود ندارد و حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واجد . بخاطر این که همان طور که این مقدمه ، مقدمیت دارد و انجام ذی المقدمه متوقف بر آن است خب سایر مقدمات هم این مقدمیت را دارند و انجام ذی المقدمه متوقف بر آنهاست . بنابراین در مطلق مقدمه ها مناط امر غیری هست پس مطلق مقدمه واجب است .

مطلب سوم : دلیل سوم از طرف ابوالحسین بصری بر وجوب مقدمه

- **دلیل سوم (دلیلی از ابوالحسین بصری) :** این دلیل را در ضمن دو مرحله بیان می کنیم :
  - **مرحله ی اول :** المقدمه لو لم تکن واجبه ، لجاز ترکها .

اگر یک عملی واجب شد ، ترکش جایز نیست خب اگر مقدمه واجب نباشد ترکش جایز است

  - **مرحله ی دوم :** و حینئذ فان بقی الواجب علی وجوبه یلزم التکلیف بما لایطاق و الا لخرج الواجب عن کونه واجبا .

در این هنگام که ترک مقدمه جایز شد ، شما اگر بگویید واجب و ذی المقدمه بر وجوبش باقی است این تکلیف بما لایطاق است اما اگر بگویی واجب بر وجوبش باقی نیست لازمه اش این است که واجب از واجب بودن خارج شود و هردو محذور است .

مثلا قطع مسافت مقدمه است برای حج . اگر این قطع مسافت واجب نباشد پس ترکش جایز است و وقتی ترکش جایز شد ، مکلف هم ترک کرد قطع مسافت را . در این جا ایا حج بر وجوبش باقی هست یا نیست ؟

اگر بگوییم حج بر وجوبش باقی است لازمه اش این است که شارع شما را امر کرده باشد به امر غیر مقدور زیرا شما مقدمه را ترک کرده اید لذا حج دیگر مقدور شما نیست پش شارع چگونه شما را تکلیف کرده است به حجی که مقدور شما نیست ؟ درنتیجه تکلیف به

اگر بگوییم حج بر وجوبش باقی نیست ، لازمه اش این است که واجب از واجب بودن خارج شود .

هردو محذور است لذا نمی توان گفت مقدمه واجب نیست

دو اصلاح از طرف صاحب کفایه برای این دلیل :

- **اصلاح اول :** مراد از لجاز در مرحله ی اول ، عدم منع شرعی است زیرا در این صورت است که ملازمه پیدا می شود نه اباحه ی شرعیه .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شما در مرحله ی اول نوشتید : المقدمه لو لم تکن واجبه ، لجاز ترکها . صاحب کفایه می فرماید منظور از جاز ترکها ، یعنی عدم منع شرعی . یعنی ترک مقدمه منع شرعی ندارد و جایز است . اگر مراد از جاز ، عدم منع شرعی بگیریم کاملا ملازمه موجود است زیرا اگر یک چیزی واجب نبود ، ترکش منع شرعی ندارد . زیرا اگر یک عملی واجب بود ترکش منع شرعی دارد . اما اگر یک عملی واجب نشد ، ترکش منع شرعی ندارد مثل آب خورد که واجب نیست لذا اگر کسی ترکش کند ، ترکش حرام نیست .

نمی توان گفت مراد از جاز ، اباحه است زیرا ملازمه ای وجود ندارد زیرا ممکن است یک عملی واجب نباشد اما ترکش هم مباح شرعی نباشد بلکه یک حکم دیگری داشته باشد . لازمه ی واجب نبودن مقدمه این نیست که ترکش مباح باشد به عنوان یکی از احکام خمسه .

- **اصلاح دوم :** حینئذ ، حین اضافه شده است به اذ . اذ تنوین دارد و تنوینش ، تنوین عوض است که به جای جمله ی محذوف آمده است . ان جمله ی محذوف چیست ؟ ظاهر استدلال این است که مراد از حینئذ : حین اذ جاز ترکها است . اگر مراد از حینئذ ، این معنی باشد ، عبارت این طور ترجمه می شود : و زمانی که ترک مقدمه جایز باشد یا تکلیف بما لایطاق لازم می آید یا واجب از واجب بودن خارج می شود . حالا سوال این است که چه کسی گفته اگر ترک مقدمه جایز شد ، لازمه اش تکلیف بما لایطاق است ؟؟ ممکن است ترک مقدمه جایز باشد ولی مکلف مقدمه را ترک نکند . در چه صورتی تکلیف به ما لایطاق لازم می آید ؟ در صورتی که مقدمه را ترک بکند .

اصلاح دوم این است که مضاف الیه کلمه ی اذ ، تَرَکَها است نه لجاز ترکها . در این صورت لزوم تکلیف بما لایطاق صحیح است

اشکال صاحب کفایه بر این دلیل :

صاحب کفایه می فرماید مراد از این جاز در لجاز ترکها چیست : ایا مراد جواز شرعی است یا مراد جواز شرعی و عقلی است . هرکدام که باشد باطل است . اگر مراد از جاز ، جواز شرعی باشد تکلیف بما لایطاق لازم نمی آید . این جا دیگر صاحب کفایه شق دوم را (لازم می آید که واجب دیگر واجب نباشد) بیان نکرده است لکن محقق خوئی توضیح داده است و فرموده که اگر مراد از جاز ، فقط جواز شرعی باشد نه محذور تکلیف بما لایطاق لازم می آید نه محذور خروج الواجب عن کونه واجبا . اما صاحب کفایه این محذور دوم را دیگر نفرموده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

إذا عرفت ما ذكرناه (زمانی که شناختی تو آن چیزی را که ذکر کردیم ما – یعنی مطالبی که از اول بحث مقدمه ی واجب بیان کردیم) **فقد تصدی غیر واحد من الأفاضل** (به تحقیق به عهده گرفته اند بسیاری از افاضل) **لإقامة البرهان علی الملازمة** (برای اقامه کردن برهان بر ملازمه) **و ما أتی منهم بواحد خال عن الخلل** (و نیامده است از این افاضل ، یک برهانی که خالی باشد از اختلال – یعنی تمام برهان هایی که ذکر کرده اند دارای اشکال است) **و الأولی إحالة ذلک** (وجوب مقدمه) **إلی الوجدان** (اولی حواله دادن وجوب مقدمه است به وجدان) **حیث إنه أقوی شاهد علی أن الإنسان إذا أراد شیئا** (به دلیل این که وجدان قوی ترین شاهد است بر این که انسان زمانی که اراده کرده است چیزی را که برای آن چیز مقدمات است) **له مقدمات أراد تلک المقدمات** (اراده می کند انسان ان مقدمات را) **لو التفت إلیها** (اگر ملتفت باشد انسان به آن مقدمات) **بحیث ربما یجعلها فی قالب الطلب مثله** (به گونه ای که چه بسا قرار می دهد ان مقدمات را در قالب طلب یعنی طلب را می آورد روی مقدمه مثل خود شی که طلب را می برد روی شی) **و یقول مولویا** (و در حالی که مولوی است می گوید) **ادخل السوق و اشتر اللحم** (داخل در بازار شود و گوشت بخر) **مثلا بداهة** (علت برای یقول مولویا – به چه علت خطاب ادخل السوق یک خطاب مولوی است ؟) **أن الطلب المنشأ بخطاب ادخل** (بخاطر این که طلبی که انشان می شود به سبب خطاب ادخل) **مثل المنشإ بخطاب اشتر** (مثل طلبی است که انشاء می شود به وسیله ی خطاب اشتر) **فی کونه بعثا مولویا** (در این که آن خطاب یک برانگیختن مولوی است) **و أنه حیث تعلقت إرادته بإیجاد عبده الاشتراء** (و از آنجایی که تعلق می گیرد اراده ی انسان به ایجاد کردن عبدش خریدن را) **ترشحت منها** (ترشح می کند از ان اراده ی انسان) **له إرادة أخری بدخول السوق** (اراده ی دیگری به داخل شدن در بازار بعد از التفات پیدا کردن به دخول در بازار) **بعد الالتفات إلیه و** (عطف بر ه در الیه) **أنه یکون مقدمة له** (و بعد از التفات به این که دخول سوق می باشد مقدمه برای اشتراء لحم) **کما لا یخفی.**

نوار ۱۷۶ : مقدمه ی واجب : دلیل دوم صاحب کفایه بر وجوب مقدمه ی واجب – دلیل سوم بر وجوب مقدمه و دو اصلاح از طرف صاحب کفایه بر این دلیل

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است

و (دلیل دوم بر وجوب مقدمه – دلیل منسوب به میرزای شیرازی) **یؤید الوجدان** (و تائید می کند وجدان را) **بل یکون من أوضح البرهان** (بلکه می باشد ان وجود الاوامر از روشن ترین برهان بر وجوب مقدمه) **وجود الأوامر** (فاعل یوید و یکون) **الغیریة فی الشرعیات و العرفیات** (وجود داشتن اوامر غیریه در شرعیات و عرفیات) **لوضوح** (علت برای یوید – چرا تائید می کند) **أنه لا یکاد یتعلق بمقدمة أمر غیری إلا إذا کان فیها مناطه** (تعلق نمی گیرد به یک مقدمه ای ، امر غیری مگر زمانی که بوده باشد در مقدمه ، مناط امر غیری) **و إذا کان فیها کان فی مثلها** (و هنگامی که بوده باشد مناط امر غیری در این مقدمه ، می باشد مناط امر غیری در امثال این مقدمه یعنی ان مقدماتی که امر غیری به آن تعلق نگرفته است – زیرا

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بین مقدمات فرقی نیست) **فیصح تعلقه به** (پس صحیح می باشد تعلق امر غیری به مثل مقدمه) **أیضا** (مثل تعلق امر غیری به مقدمه) **لتحقق ملاکه و مناطه** (بخاطر وجود پیدا کردن ملاک و مناط امر غیری) **و** (صاحب کفایه دو تفصیل را که در اصل مساله ی مقدمه واجب وجود دارد را به صورت اجمالی ذکر و رد می کند و بعدا به تفصیل انها را بیان و رد می کند) **التفصیل بین السبب و غیره** (گفته اند اگر مقدمه سبب بود (مثل صیغه ی عقود) واجب است اما اگر سبب نبود (مثل قطع مسافت) واجب نیست) **و الشرط الشرعی** (اگر مقدمه شرط شرعی بود مثل وضو ، واجب است) **و غیره** (اگر مقدمه شرط شرعی نبود مثل قطع مسافت ، واجب نیست) **سیأتی بطلانه** (خواهد امد باطل بودن این دو تفصیل) **و أنه لا تفاوت فی باب الملازمۀ بین مقدمۀ و مقدمۀ** (و تفاوتی نیست در باب ملازمه بین یک مقدمه ای و مقدمه ی دیگر) **و** (دلیل سوم بر وجوب مقدمه) **لا بأس بذکر الاستدلال الذی هو کالأصل لغیره** (اشکالی نیست به ذکر کردن استدلالی که ان استدلال مثل ریشه است برای استدلالات دیگر – از چه جهت ریشه است ؟ به دلیل این که بقیه ی ادله ای که برای وجوب مقدمه ذکر شده به یک نوعی از این دلیل گرفته شده است) **مما ذکره الأفاضل عن الاستدلالات** (از ادله ای که ذکر کرده است آن ادله را افاضل) **و هو** (و آن استدلال که در حکم اصل و ریشه است) **ما ذکره أبو الحسن [أبو الحسین] البصری** (استدلالی است که ذکر کرده است ان را ابوحسین بصری) **و هو أنه لو لم یجب المقدمۀ لجاز ترکها** (اگر مقدمه واجب نباشد ، هر آینه جایز می باشد ترک مقدمه) **و حینئذ** (هنگام جایز بودن ترک مقدمه) **فإن بقی الواجب علی وجوبه** (اگر باقی بماند واجب بر وجوبش) **یلزم التکیف بما لا یطاق** (لازم می آید تکلیف به غیر مقدور – زیرا مکلف قطع مسافت را ترک کرد در نتیجه حج مقدورش نیست لذا اگر حج واجب باشد می شود تکلیف به غیر مقدور) **و إلا** (اگر واجب بر وجوبش باقی نباشد) **خرج الواجب المطلق عن وجوبه** (حج نسبت به قطع مسافت ، واجب مطلق است . حالا اگر بگوییم اگر ترک مقدمه جایز شد اگر وجوب واجب باقی نباشد لازمه اش این است که وجوب واجب (حج) متوقف باشد بر اتیان قطع مسافت . یعنی حج نسبت به قطع مسافت می شود واجب مشروط در حالی که واجب مطلق است)

و فیه (خبر مقدم – در این استدلال است) **بعد إصلاحه** (بعد از اصلاح کردن این استدلال) **بإرادۀ عدم المنع الشرعی من التالی فی الشرطیۀ الأولی** (به اراده کردن عدم منع شرعی از تالی (لجاز ترکها) در شرطیه ی اول) **لا الإباحۀ الشرعیۀ** (مراد اباحه شرعیه نیست) **و إلا** (اگر مراد از لجاز ، اباحه ی شرعیه باشد) **کانت الملازمۀ** (می باشد ملازمه ی بین مقدم و تالی در شرطیه ی اول ، واضح البطلان) **واضحۀ البطلان و** (اصلاح دوم) **إرادۀ الترک عما أضیف إلیه الظرف** (و اراده کردن ترک از چیزی که اضافه شده است به آن چیز ظرف یعنی اذ – یعنی مراد از مضاف الیه اذ ترک است نه جاز ترکها) **لا نفس الجواز و إلا** (اگر مراد جواز باشد) **فمجرد الجواز بدون الترک** (پس به صرف جایز بودن بدون ترک) **لا یکاد یتوهم معه** (توهم نمی شود با صرف جواز بدون ترک) **صدق القضیۀ الشرطیۀ الثانیۀ** (مراد از شرطیه ی دوم : تکلیف به ما لایطاق است) **ما لا یخفی** (مبتدای موخر)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۷۷ : مقدمه ی واجب : اشکال صاحب کفایه بر دلیل ابو الحسن بصری بر وجوب مقدمه (دلیل سوم) – تفصیل بین سبب و مسبب در مساله ی مقدمه ی واجب و اشکالات آن

مطلب اول : اشکال صاحب کفایه بر دلیل سوم :

در این که مراد از ، جواز چیست ، دو احتمال است :

- **احتمال اول :** یحتمل مراد از جواز ، جواز شرعی باشد . یعنی این : اگر مقدمه واجب نبود ترک مقدمه شرعا جایز است . این درست است . طبق این احتمال ، هیچ یک از دو محذور لازم نمی آید . اما محذور اول (تکلیف به ما لایطاق) لازم نمی آید ، این در متن کفایه ذکر نشده است اما محذور دوم (خروج واجب از واجب بودن) لازم نمی آید بخاطر این است که اگر مکلف مقدمه را ترک کرد ، وجوب ذی المقدمه ساقط می شود بخاطر عصیان و این محذور نیست زیرا سقوط وجوب گاهی با اطاعت است و گاهی با معصیت است .

توضیح : طبق این احتمال هیچ یک از دو محذوری که در مرحله ی دوم گفتیم ، لازم نمی آید . محذور اول ، تکلیف به ما لایطاق بود که این را صاحب کفایه توضیح نمی دهد که چرا لازم نمی آید اما محقق خوئی در محاضرات توضیح می دهد اما محذور دوم که خروج واجب از واجب بودن بود ، لازم نمی آید زیرا ، اگر مقدمه واجب نباشد و مکلف مقدمه را ترک کرد ، این اقای مکلف معصیت کرده زیرا یک کاری کرده که نتواند ذی المقدمه را انجام بدهد . حالا اگر مکلف مقدمه را ترک کرد ، وجوب ذی المقدمه ساقط می شود ولی این ساقط شدن وجوب ذی المقدمه به واسطه ی معصیت مکلف است . و این محذور نیست .

مثلا وقتی اذان گفتند نماز بر مکلف واجب است . حالا اگر مکلف در طول وقت وضو را ترک کرد معصیت کرده است زیرا ترک وضو سبب ترک نماز می شود . اگر مکلف در طول وقت وضو را ترک کرد ، وجوب صلاه ساقط می شود بخاطر معصیت . و این محذور نیست . این در همه جا وجود دارد این بخاطر توی مکلف است که واجب از وجوب خارج شده نه این که شارع آمده واجب را از وجوب خارج کرده تا بشود محذور و خلف . زیرا محذور ما این بود که اگر مکلف مقدمه را ترک بکند و واجب از وجوبش خارج شود لازمه اش این است که واجب از واجب بودن خارج شده باشد و این خلف است . صاحب کفایه می فرماید این خلف نیست زیرا معصیت مکلف است که سبب شده است که این واجب از وجوبش خارج شده باشد .

- **احتمال دوم :** یحتمل مراد از جواز در لجاز ترکها ، جواز شرعی و عقلی باشد . ترجمه این طور می شود که اگر مقدمه شرعا واجب نباشد لازمه اش این است که ترک مقدمه هم عقلا و هم شرعا جایز باشد . در احتمال اول می گفتیم شرعا جایز است اما دیگر عقلا جایز نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

طبق این احتمال ملازمه در مرحله ی اول منتفی است . زیرا لازمه ی عدم وجوب شرعی مقدمه ، عدم وجوب عقلی مقدمه نیست تا در نتیجه ترک مقدمه عقلا جایز باشد .

توضیح : در مرحله ی اول گفتیم که اگر مقدمه واجب نباشد جایز است ترک ان و مراد از جواز ، جواز عقلی و شرعی است یعنی هم عقلا و هم شرعا جایز است ترک مقدمه . حالا می فرماید اگر مراد از جواز ، هم عقلی باشد و هم شرعی ، ما ملازمه را قبول نداریم یعنی قبول نداریم که اگر مقدمه شرعا واجب نباشد لازمه اش این است که ترک مقدمه هم شرعا و هم عقلا جایز باشد زیرا اگر مقدمه شرعا واجب نبود لازمه اش این نیست که عقلا هم واجب نباشد زیرا ممکن است که یک عملی شرعا واجب نباشد اما عقلا واجب باشد . مثل تمام کسانی که می گویند مقدمه واجب ، شرعا واجب نیست همه ی انها می گویند لکن عقلا واجب است . در باب حرام هم همین طور است یعنی این طور نیست که اگر یک عملی شرعا حرام نبود ، عقلا هم حرام نباشد بلکه ممکن است یک عملی شرعا حرام نباشد اما عقلا حرام باشد .

(احتمال اول – مراد از جواز ، جواز شرعی است) **فإن الترک** (همانا ترک مقدمه) **بمجرد عدم المنع** (ممنوع نبودن ترک مقدمه - جواز ترک مقدمه) **شرعا** (به مجرد این که جایز می باشد ترک مقدمه شرعا) **لا یوجب صدق إحدی الشرطیتین** (سبب نمی شود صادق بودن هیچ یک از دو شرطیتین را یعنی تکلیف بما لایطاق و خروج واجب از واجب بودن یعنی این دو محذور لازم نمی آید) **و** (عطف سبب بر مسبب – یعنی اگر هیچ یک از دو محذور لازم نیامد لازمه اش این است که هیچ یک از این دو شرطیتین صادق نباشد) **لا یلزم أحد المحذورین** (و لازم نمی آید هیچیک از دو محذور) **فإنه** (علت برای این که محذور دوم لازم نمی آید) **و إن لم یبق له وجوب معه** (هرچند باقی نمی ماند برای ذی المقدمه ، وجوبی با ترک مقدمه یعنی اگر مکلف مقدمه را ترک کرد ، وجوبی برای ذی المقدمه باقی نمی ماند) **إلا أنه کان ذلک** (باقی نماندن وجوب) **بالعصیان** (جز این که می باشد عدم بقاء وجوب ، به سبب معصیت) **لکونه متمکنا من الإطاعة و الإتیان** (بخاطر این که مکلف ، قادر است بر اطاعت امر به ذی المقدمه و انجام دادن ذی المقدمه) **و قد اختار ترکه** (و انتخاب کرده است مکلف ترک ذی المقدمه را به واسطه ی ترک مقدمه ی ان ذی المقدمه) **بترک مقدمته بسوء اختیاره** (به واسطه ی سوء اختیار مکلف) **مع حکم العقل بلزوم إتیانها إرشادا** (با این حکم عقل حکم می کند به لازم بودن انجام دادن مقدمه) **إلی ما فی ترکها** (بخاطر ارشاد و راهنمایی کردن به چیزی که در ترک مقدمه است از معصیت امر به ذی المقدمه) **من العصیان المستتبع للعقاب** (که به دنبال اورنده است عقاب را)

نعم (احتمال دوم – مراد از جواز ، جواز شرعی و عقلی است) **لو کان المراد من الجواز جواز الترک شرعا و عقلا** (اگر بوده باشد مقصود از جواز (در لجاز ترکها) جایز بودن ترک مقدمه هم شرعا و هم عقلا) **یلزم أحد المحذورین** (لازم می آید یکی از دو محذور – اگر ترک مقدمه شرعا و عقلا جایز بود ، اگر مقدمه را ترک کرد امر به ذی المقدمه سقوط می کند زیرا ذی المقدمه دیگر مقدور نیست . ولی این امر به ذی المقدمه

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

که سقوط می کند بخاطر چی سقوط می کند ؟ نه بخاطر اطاعت است و نه بخاطر معصیت است زیرا فرض این است که ترک مقدمه شرعا جایز است . پس بخاطر چیست ؟ از این جا معلوم می شود که این سقوط بخاطر این است که واجب از واجب بودن خارج شده است و شق دیگری در کار نیست و تکلیف به ما لایطاق هم در صورتی که بگویید واجب بر وجوبش باقی مانده لازم می آید) **إلا (می خواهد بگوید ملازمه را قبول نداریم) أن الملازمة علی هذا** (بنابراین احتمال دوم در قضیه ی شرطیه ی اول) **فی الشرطیة الأولی** (اگر مقدمه شرعا واجب نبود ، لازمه اش این است که جایز باشد هم عقلا و هم شرعا ترکش) **ممنوعة بداهة** (علت برای ممنوعه) **أنه لو لم یجب شرعا** (مقدمه اگر واجب نباشد شرعا) **لا یلزم أن یکون جائزا شرعا و عقلا** (لازم نمی آید که بوده باشد مقدمه جایز هم شرعا هم عقلا – زیرا ممکن است عقلا جایز نباشد) **لإمکان أن لا یکون محکوما بحکم شرعا** (به دلیل امکان داشتن این که مقدمه محکوم به یک حکم شرعی نباشد) **و إن کان واجبا عقلا إرشادا** (اگرچه مقدمه واجب باشد به حکم ارشادی عقل) **و هذا واضح.**

مطلب دوم : عقیده ی بعضی از علما این است که ؛ مقدمه دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی مقدمه سبب است : در این صورت مقدمه واجب است مثل صیغه ی طلاق که سبب است برای طلاق و مقدمه ی طلاق هم هست . حالا بعضی مواقع طلاق می شود واجب ، وقتی که طلاق شد واجب این دسته از علما می گویند صیغه ی طلاق هم که مقدمه اش است و سبب است برای طلاق می شود واجب
- **صورت دوم :** گاهی مقدمه غیر سبب است : در این صورت مقدمه واجب نیست . مثل وضو .

دلیل این نظریه : مسبب مقدور نیست و لذا امر به مسبب ، به امر به سبب رجوع می کند در نتیجه مقدمه ی سببی واجب می شود . اگر طلاق بر ما شد واجب ، این امری که رفته روی طلاق چون طلاق مقدور ما نیست پس باید امر را بر گردانیم روی صیغه پس صیغه که مقدمه است می شود واجب .

اشکالات وارد بر این نظریه :

- ❖ **اشکال اول :** مقدور با واسطه ، مقدور است . و مسبب هم مقدور با واسطه است . و همین مقدار قدرت برای تعلق گرفتن امر به مسبب کافی است .
- ❖ **اشکال دوم :** این نظریه اصلا تفصیل در مساله ی مقدمه ی واجب نیست زیرا وجوب مقدمه ، وجوب غیری است اما این اقا می گوید امر به مسبب را بر می گردانیم به امر به سبب و امر به مسبب امر نفسی است یعنی این اقا معتقد است که برخی مقدمات واجب نفسی است و برخی دیگر واجب نفسی نیست و این از محل نزاع خارج است .

التفصیل فی وجوب المقدمة بین السبب و غیره :

و أما التفصیل بین السبب و غیره (اگر مقدمه سبب بود واجب است اما اگر سبب نبود واجب نیست) **فقد استدل علی وجوب السبب** (به تحقیق استدلال شده است بر واجب بودن سبب) **بأن التکلیف لا یکاد**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

يتعلق إلا بالمقدور و المقدور لا يكون إلا هو السبب (تکلیف تعلق نمی گیرد مگر به مقدور و مقدور نمی باشد مگر سبب و مسبب می باشد از آثار سبب) **و إنما المسبب من آثاره المترتبة عليه قهرا** (آثاری که مترتب می شود بر سبب قهرا – یعنی به مجرد این که صیغه ی طلاق با شرایطش از دهان متکلم خارج شد ، مسبب که طلاق باشد مترتب می شود) **و لا يكون من أفعال المكلف و حركاته أو سكناته** (و نمی باشد مسبب (طلاق) از افعال و حرکات و سکنات مکلف) **فلا بد من صرف الأمر المتوجه إليه عنه إلى سببه** (پس به ناچار باید برگردانیم امری که متوجه به مسبب است از مسبب به سبب مسبب یعنی باید بگوییم سبب واجب است)

و (اشکالات صاحب کفایه بر این نظریه و این تفصیل) **لا يخفى ما فيه** (و مخفی نیست اشکالی که در این تفصیل است) **من** (اشکال اول) **أنه ليس بدليل على التفصيل** (این تفصیل و دلیل اصلا نیست دلیلی بر تفصیل در مساله ی مقدمه ی واجب) **بل على أن الأمر النفسي إنما يكون متعلقا بالسبب دون المسبب** (بلکه دلیل بر این است که امر نفسی می باشد متعلق به سبب نه مسبب) **مع (اشکال دوم) وضوح فساده (با روشن بودن فساد این دلیل و تفصیل) ضرورة أن المسبب مقدور المكلف (زیرا بدیهی است که مسبب (طلاق) مقدور است برای مکلف) و هو (و مکلف) متمكن عنه بواسطة السبب (قادر می باشد از مسبب به واسطه ی سبب) و لا يعتبر في التكليف أزيد من القدرة** (و شرط نمی باشد در تکلیف ، بیشتر از قدرت – یعنی هیچ کسی نگفته است قدرت بی واسطه شرط است) **كانت بلا واسطة أو معها** (بوده باشد آن قدرت بدون واسطه یا با واسطه) **كما لا يخفى.**

نوار ۱۷۸ : مقدمه ی واجب : تفصیل دوم در مساله ی مقدمه ی واجب و اشکالات صاحب کفایه بر این تفصیل – اشکال و جواب

مطلب اول : کلام بعضی از علما (قول دیگری در مساله ی مقدمه ی واجب) : مقدمه دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی مقدمه ، شرعیه است مثل وضو . چنین مقدمه ای واجب است زیرا اگر واجب نباشد مقدمه نیست .

  چون شارع گفته است وضو مقدمه است برای صلاه ، وضو می شود مقدمه ی شرعیه و اگر چنین مقدماتی واجب نباشد اصلا برای ما معلوم نمی شود که مقدمه هستند زیرا با عقل خودمان که نمی توانیم بفهمیم وضو مقدمه است برای صلاه لذا شارع باید امر بکند به وضو تا این وضو واجب بشود به وجوب غیری تا بفهمیم این وضو مقدمه است
- **صورت دوم :** گاهی مقدمه ، عقلیه یا عادیه است مثل قطع مسافت نسبت به حج و دخول در بازار نسبت به خریدن گوشت . چنین مقدمه ای واجب نیست . این قطع مسافت مقدمه ی عقلیه است یعنی عقل مقدمه بودن را می فهمد لذا لازم نیست که شارع به شما بگوید قطع مسافت مقدمه است برای حج .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکالات بر این تفصیل :

- **اشکال اول :** مقدمه ی شرعیه به مقدمه ی عقلیه بازگشت می کند لذا هر آنچیزی که در مقدمه ی عقلیه گفته می شود در این مقدمه نیز گفته می شود .
- **اشکال دوم :** تعلق امر غیری به یک شی متوقف بر مقدمه بودن آن شی است . حال اگر مقدمه بودن آن شی متوقف بر امر غیری باشد لازمه اش دور است .

این اقای مفصل گفت اگر خواستیم بفهمیم که این شی مقدمه است ، مقدمه بودنش متوقف است بر این که شارع امر غیری به آن بکند پس مقدمه بودن شی متوقف است بر امر غیری ، خب امر غیری هم متوقف است بر مقدمه بودن این شی و این دور است .

اشکال : شرطیت و مقدمیت ، منتزع از تکلیف است پس شرطیت و مقدمیت منتزع از وجوب غیری است بنابراین چاره ای از این دور نیست .

مستشکل می گوید شرط بودن یک شی ، و مقدمه بودن یک شی از تکلیف انتزاع می شود یعنی شارع اول امر می کند به یک عملی بعد ما از این امر به این عمل انتزاع می کنیم که این شی شرط است یا مقدمه است یا جزء است . زیرا شرطیت حکم وضعی است و حکم وضعی طبق یک قول انتزاع می شود از حکم تکلیفی .

حالا که شرطیت از امر انتزاع می شود پس شما باید اول بگویید شارع امر غیری را برده روی این شی که این امر غیری بشود تکلیف تا ما از این تکلیف ، شرط بودن را انتزاع بکنیم . لذا مفری از این دور نیست .

جواب : شرطیت از امر نفسی به مقید به شرط انتزاع می شود نه از امر غیری تا دور لازم بیاید .

صاحب کفایه می فرماید اگر بگوییم شرطیت و شرط بودن یک شی از امر غیری انتزاع می شود بله دور پیش می آید اما شرطیت از امر غیری انتزاع نمی شود بلکه از امر نفسی ای گرفته می شود که به مقید به این شرط تعلق گرفته است . مثلا شارع امر نفسی کرده است به صلاه با طهارت . آن وقت ما از این امر نفسی ، شرط بودن طهارت را انتزاع می کنیم . در باب جزء هم همین طور است . شارع امر نفسی را برده است روی صلاه با سوره . و ما از این امر نفسی ، جزئیت سوره را انتزاع می کنیم . در نتیجه دور لازم نمی آید .

نتیجه نهایی بحث مقدمه ی واجب : صاحب کفایه مثل مشهور معتقد است که مقدمه ی واجب ، واجب شرعی است . بعد ۳ دلیل را ذکر کردند که دلیل سوم را رد کردند اما دو دلیل اول را قبول کردند .

[التفصیل فی وجوب المقدمۀ بین الشرط الشرعی و غیره]

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و (تفصیل حاجبی) **أما التفصیل بین الشرط الشرعی و غیره** (مثل شرط عقلی وعادی) **فقد استدل علی الوجوب فی الأول** (استدلال شده است بر وجوب در شرط شرعی) **بأنه لو لا وجوبه شرعا لما کان شرطا** (به این دلیل که اگر نباشد وجوب شرعی ، شرط شرعی ، هر آینه نمی باشد این شرط شرعی ، شرط برای مامور به) **حیث إنه لیس مما لا بد منه عقلا أو عادة** (زیرا شرط شرعی نیست از آن چیزهایی که ناچاریم ما از آن عقلا یا عادتا – یعنی می گوید شرط شرعی یک چیزی نیست که عقل و عادت ان را بگوید و ما بدون امر شرعی آن را متوجه بشویم و شرط بشود)

و (اشکالات صاحب کفایه بر تفصیل دوم) **فیه مضافا** (اشکال اول) **إلی ما عرفت من رجوع الشرط الشرعی إلی العقلی** (علاوه بر چیزی که شناختی تو که رجوع می کند شرط شرعی به شرط عقلی – می خواهد بگوید این کار شما تفصیل نیست) **أنه** (اشکال دوم – اشکال دور) **لا یکاد یتعلق الأمر الغیری إلا بما هو مقدمة الواجب** (تعلق نمی گیرد امر غیری مگر به چیزی که آن چیز مقدمه ی واجب است – یعنی تعلق گرفتن امر غیری متوقف است بر مقدمه بودن) **فلو کانت مقدمیته متوقفة علی تعلقه بها لدار** (و اگر بوده باشد مقدمه بودن ما هو مقدمه ، متوقف بر تعلق امر غیری به مقدمه ، هر آینه دور می شود) **و** (اشکال و جواب) **الشرطیة و إن کانت منتزعة عن التکلیف** (و شرطیت هرچند که انتزاع می شود از تکلیف) **إلا أنه عن التکلیف النفسی المتعلق بما قید بالشرط** (جز این که این شرطیت ، انتزاع می شود از تکلیف نفسی ای که تعلق می گیرد به چیزی (صلاه) مقید شده است به شرط (طهارت)) **لا عن الغیری** (شرطیت انتزاع نمی شود از تکلیف غیری تا این که دور لازم بیاید) **فافهم** (مراجعه کنید به عنایه الاصول)

مطلب دوم : مقدمه ی مستحب هم مثل مقدمه ی واجب است یعنی همان طور که مقدمه ی واجب ، واجب است ، مقدمه ی مستحب ، مستحب است اما مقدمه ی حرام و مکروه دو صورت دارند :

- **صورت اول :** مقدمه ای که با انجام آن ترک حرام و ترک مکروه تحت اختیار مکلف نیست ، چنین مقدمه ای حرام و مکروه است .

اگر یک عمل حرامی بود که یک مقدمه ای دارد . یک مرتبه اگر مکلف این مقدمه را انجام داد دیگر قهرا حرام را انجام می دهد چنین مقدمه ای حرام است و همچنین مقدمه ی مکروه . مثل القاء فی النار که مقدمه ی احراق است . سوزاندن یک انسان حرام است اما مقدمه ای این کار انداختن در آتش است . وقتی کسی را بیاندازی در اتش خود به خود احراق و سوختن انسان محقق می شود لذا این جا انداختن در آتش که مقدمه است هم حرام است

- **صورت دوم :** مقدمه ای که با انجام آن ترک حرام و ترک مکروه تحت اختیار مکلف است ، چنین مقدمه ای حرام و مکروه نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما یک مرتبه مقدمه مثل بالا نیست یعنی مقدمه ی حرام به گونه ای است که اگر مکلف آن را انجام بدهد مکلف باز می تواند حرام را انجام ندهد و قادر بر ترک حرام است . این چنین مقدمه ای حرام و مکروه نیست . مثل شرب خمر که حرام است و مقدمه اش خریدن انگور و رفتن به میخانه است . حالا ممکن است کسی به میخانه برود اما شرب خمر نکند . چنین مقدمه ای حرام نیست .

تتمة [مقدمة المستحب و الحرام و المكروه]

لا شبهة فی أن مقدمة المستحب کمقدمة الواجب (شکی نیست در این که مقدمه مستحب مثل مقدمه ی واجب است پس می باشد مستحب البته اگر گفته شود به ملازمه) **فتکون مستحبة لو قیل بالملازمة** (لو قیل بالملازمه دیگر بیانش درست نیست زیرا ثابت کردن که ملازمه ثابت است) **و أما مقدمة الحرام و المکروه فلا تکاد تتصف بالحرمة أو الکراهة** (اما مقدمه ی حرام و مکروه متصف نمی شوند به حرمت یا کراهت) **إذ** (قسم دوم مقدمه حرام و مکروه) **منها ما یتمکن معه من ترک الحرام أو المکروه اختیارا** (زیرا بعضی از مقدمه ی حرام و مکروه است مقدمه ای است که متمکن می باشد مکلف با آن مقدمه از ترک اختیاری حرام و مکروه – یعنی اگر مکلف آن مقدمه را انجام داد بازهم می تواند حرام را اختیارا انجام ندهد و ترک کند) **کما کان متمکنا قبله** (همان طور که می بود قادر بر ترک حرام و مکروه قبل از انجام مقدمه) **فلا دخل له** (ما یتمکن – مقدمه) **أصلا فی حصول ما هو المطلوب من ترک الحرام أوالمکروه** (پس نیست دخالتی برای مقدمه در حاصل شدن چیزی که آن چیز مطلوب است که آن مطلوب ترک حرام و مکروه است) **فلم یترشح من طلبه طلب ترک مقدمتهما** (پس ترشح نمی کند از طلب ترک حرام و مکروه ، طلب ترک مقدمه ی حرام و مکروه) **نعم** (قسم اول مقدمه ی حرام و مکروه) **ما لا یتمکن معه من الترک المطلوب** (بله مقدمه ای که قدرت ندارد مکلف با آن مقدمه از ترک مطلوب یعنی ترک الحرام ، ترک المکروه – یعنی اگر مقدمه ، مقدمه ای بود که با انجام آن دیگر مکلف اختیاری در ترک حرام و مکروه ندارد و قهرا حرام و مکروه انجام می گیرد) **لا محالة یکون مطلوب الترک** (می باشد آن مقدمه ، ترکش مطلوب) **و یترشح من طلب ترکهما طلب ترک خصوص هذه المقدمة** (و ترشح پیدا می کند از طلب ترک حرام و مکروه ، طلب ترک خصوص این مقدمه یعنی مقدمه ای که بعد از انجام آن حرام و مکروه قهرا انجام می گیرد) **فلو لم یکن للحرام مقدمة** (می خواهد بگوید اگر حرام یک مقدمه ای که علت تامه است برای ارتکاب حرام ، نداشته باشد هیچ مقدمه ای از مقدمات حرام ، حرام نمی شود - پس اگر نباشد برای حرام ، مقدمه ای) **لا یبقی معها اختیار ترکه** (که باقی نمی ماند با آن مقدمه ، اختیار داشتن ترک حرام – اگر برای حرام چنین مقدمه ای نبود) **لما اتصف بالحرمة مقدمة من مقدماته** (هر آینه متصف نمی شود به حرمت ، مقدمه ای از مقدمات حرام)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۷۹ : اتمام مقدمه ی واجب : بیان یک اشکال و جواب – شروع بحث ضد : مراد از اقتضی ، مراد از ضد ،

اشکال (هدف مستشکل این است که بگوید مقدمه ی حرام ، حرام است و دو قسم ندارد) :

محال است که در عالم خارج فعلی موجود بشود و علت تامه نداشته باشد لان الشی ما لم یجب ، لم یوجد . بنابراین ، حرام موجود علت تامه دارد و ان علت تامه ، حرام است .

مستشکل می گوید که هر فعلی که در عالم خارج از ذهن موجود می شود علت تامه ای دارد و محال است که یک فعلی در خارج محقق بشود اما علت تامه نداشته باشد زیرا این قانون را داریم که شی تا وقتی که علت تامه اش موجود نباشد ، موجود نمی شود . بنابرای اول باید علت تامه در خارج بیاید تا این شی در خارج موجود شود . الان مکلف در خارج یک عمل حرامی انجام می دهد که این عمل حرام هم یک علت تامه دارد . این علت تامه در حقیقت مقدمه ی حرام است .

جواب : بله هر فعل موجودی علت تامه دارد که اجزاء علت تامه عبارتند از : تصور ، تصدیق ، رغبت ، هیجان رغبت و اراده . ۴ جزء اول ، متصف به حرمت نمی شوند زیرا بعد از ۴ جزء اول حرام مترتب نمی شود تا از حرام ، حرمتی به این ۴ جزء ترشح کند . اما جزء پنجم حرام نیست زیرا امر غیر اختیاری است به دلیل تسلسل و امر غیر اختیاری قابل برای تعلق حرمت نیست . پس علت تامه ی حرام ، حرام نیست مگر از باب تجری .

صاحب کفایه می فرماید ما قبول داریم که هر فعلی که در عالم خارج موجود می شود یک علت تامه ای دارد . بعد علت تامه علی قول (چون اختلاف است) ۵ جزء دارد : تصور و تصدیق و رغبت و هیجان رغبت و اراده . تصور فائده می کند بعد تصدیق می کند بعد میل پیدا می کند و بعد میلش شدید می شود و بعد اراده می کند آن فعل حرام را . صاحب کفایه می فرماید ۴ جزء اول حرام نیست زیرا اگر در وجود مکلف این ۴ جزء باشد حرام مترتب نمی شود تا شما بگویید اگر این ۴ جزء آمد حرام مترتب شد پس یک حرمتی از آن حرام ترشح می کند به این ۴ جزء . زیرا ممکن است کسی تصور و تصدیق و رغبت و هیجان رغبت را داشته باشد اما در عین حال حرام را مرتکب نشود . بنابراین انجام حرام بر این ۴ جزء مترتب نمی شود .

اما جزء اخیر که اراده باشد نیز حرام نیست زیرا اراده امر غیر اختیاری است و تکلیف روی امر غیر اختیاری نمی رود بنابراین حرمت روی اراده نمی رود . چرا اراده امر غیر اختیاری است ؟ زیرا اگر اختیاری باشد لازمه اش تسلسل است زیرا امر اختیاری به امری گفته می شود که مسبوق به اراده باشد . هر کاری که قبلش اراده بود به این کار ، امر اختیاری گفته می شود حالا اگر این اراده را امر اختیاری گرفتید ، این اراده باید مسبوق به اراده ی دیگری باشد یعنی مکلف اراده بکند اراده را و نقل کلام می کنیم روی اراده ی دوم . ایا اختیاری است یا غیر اختیاری ؟ ما که می گوییم غیر اختیاری است فثبت المطلوب اما اگر کسی بگوید این اراده ی دوم هم اختیاری است یعنی مسبوق است به اراده ی سوم دوباره نقل کلام می کنیم به این اراده ی سوم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

فهکذا فیتسلسل . برای این که تسلسل پیش نیاید صاحب کفایه می گوید که باید بگوییم اراده امر اختیاری نیست [۱۰۷] .

لا یقال (اشکال بر لما اتصف بالحرمه مقدمه من مقدماته) **کیف** (چگونه برای حرام مقدمه ای که علت تامه است ، نباشد) **و لا یکاد یکون فعل إلا عن مقدمۀ** (و حال آنکه نمی باشد فعل مگر از مقدمه ای که) **لا محالۀ معها یوجد** (قهرا با ان مقدمه ، فعل موجد می شود) **ضرورۀ أن الشیء ما لم یجب لم یوجد .**

فإنه یقال نعم لا محالۀ یکون من جملتها ما یجب معه صدور الحرام (قهرا می باشد از جمله ی مقدمات ، مقدمه ای که واجب می باشد با آن مقدمه ، صادر شدن حرام در خارج) **لکنه لا یلزم أن یکون ذلک** (ما یجب معه صدور الحرام) **من المقدمات الاختیاریۀ** (لکن لازم نمی آید این که بوده باشد ان ما یجب معه صدور الحرام از مقدمات اختیاریه) **بل من المقدمات الغیر الاختیاریۀ** (بلکه می باشد از مقدمات غیر اختیاریه) **کمبادئ الاختیار** (مثل مقدمات و مبادی اختیار و انتخاب عمل – مراد از مبادی ، اراده است) **التی لا تکون بالاختیار** (مبادی ای که به اختیار نیستند و غیر اختیاری هستند) **و إلا** (اگر این مبادی به اختیار باشند) **لتسلسل فلا تغفل و تأمل.**

مطلب دوم : مساله ضد

بحث در این است که ایا امر به شی ، مقتضی نهی از ضد است یا خیر ؟ اگر شارع مقدس امر کرد به یک شی که این شی یک ضدی دارد که اگر آن ضد را انجام دادید دیگر قادر به انجام شی نیستید ، ایا این امر صادر شده به شی اقتضی می کند نهی از آن ضد را ، و مراد از نهی ، نهی شرعی است نه نهی عقلی زیرا در نهی عقلی هیچ بحثی نیست و همه وجود نهی عقلی را قبول دارند . مثل مساله ی مقدمه ی واجب که بحث روی وجوب شرعی است و کسی روی وجوب عقلی بحث ندارد

مثال اول (مثال برای ضد خاص) : شما وارد مسجد می شوید و می بینید مسجد نجس است . ازل النجاسه عن المسجد می آید روی گردنتان . شارع امر کرده است به ازاله النجاست از مسجد . این ازاله نجاست از مسجد یک ضدی دارد که اگر مشغول به آن ضد شدید دیگر نمی توانید ازاله را انجام بدهید . این ضد نماز است . ایا امر به ازاله مقتضی نهی از نماز هست یا نیست ؟ اگر بگوییم امر به شی مقتضی نهی از ضد است ، صلاه می شود منهی و اگر ما قائل بشویم که نهی از عبادت موجب فساد است نماز می شود فاسد .

---

[۱۰۷] البته چون معمولا در جلد اول غیر اختیاری دانستن اراده به نفع ایشان تمام می شود ، صاحب کفایه در جلد اول اراده را امر غیر اختیاری می داند اما در جلد دوم در بحث تجری چون در آنجا به نفعشان این است که اراده امر اختیاری باشد آنجا می فرمایند امر اختیاری است . تا الان ۳ جا مطرح کرده ایم که اراده را امر غیر اختیاری می داند

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

مثال دوم (مثال برای ضد عام) : شارع امر کرده به صلاه و این صلاه یک ضدی دارد و آن ترک صلاه . ایا این که شارع امر کرده است به صلاه ، از این امر یک نهی ای تولید می شوید که بخورد به ترک صلاه ؟

بیان ۳ نکته :

- **نکته ی اول :** مراد از اقتضاء اعم است از این که به نحو عینیت باشد یا جزئیت باشد یا تلازم لفظی باشد یا تلازم عقلی باشد . چرا مراد معنی اعم است ؟

زیرا بعضی از علما می گویند نهی از ضد عین امر به شی است . صل عین لاتترک الصلاه است . بعضی می گویند نهی از ضد جزء امر به شی است (این هم فقط در ضد عام می گویند) یعنی وقتی که شارع امر به صلاه می کند این امر به صلاه از دو جزء تشکیل شده است که یک جزء آن ، نهی از ترک است . جزء دیگرش طلب است . بعضی می گویند امر به شی به تلازم لفظیه دال بر نهی از ضد است (هم در ضد عام هست هم در ضد خاص) یعنی امر به دلالت التزامیه دلالت دارد بر نهی از ضد و دلالت التزامیه از اقسام دلالت لفظیه است . بعضی می گویند امر به شی به تلازم عقلی دال بر نهی از ضد است (در هردو ضد وجود دارد) تلازم لفظی یعنی لزوم بین بالمعنی الاخص و تلازم عقلی یعنی غیر لزوم بین بالمعنی الاخص .

حالا صاحب کفایه می فرماید مراد از اقتضا که در عنوان بحث آمده است اعم از تمام این موارد است یعنی شامل تمام این موارد می شود

- **نکته ی دوم :** مراد از کلمه ی ضد که در عنوان بحث آمده است ، مطلق المنافی است اعم از این که وجودی باشد یا عدمی . مراد از ضد یعنی منافی شی . حالا این منافی شد یک امر وجودی باشد مثل صلاه در مثال اول یا این منافی یک امر عدمی باشد مثل ترک صلاه در مثال دوم . صاحب کفایه می خواهد بفرماید مراد از ضد در این جا یعنی در اصول ، ضد منطقی نیست .
- **نکته ی سوم** :

بعضی اعتقاد دارند که امر به شی ، مقتضی نهی از ضد خاص است (یعنی اگر شارع امر کرد به یک شی ، از این امر به شی یک نهی ای تولید می شود که این نهی می خورد به ضد . می گوییم به چه نحو اقتضای دارد ؟ می گوید به نحو تلازم که این تلازم هم به شکل مقدمه بودن است یعنی حرام بودن ضد مقدمه است برای مامور به) به نحو مقدمه یعنی منهی بودن ضد مقدمه برای مامور به است ، به این صورت که :

قیاس اول :

- ❖ **صغری :** ترک ضد خاص (ترک صلاه) مقدمه ی انجام دادن مامور به (انجام ازاله) است (از باب عدم المانع)
- ❖ **کبری :** و انجام دادن مامور به واجب است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نتیجه** : پس ترک ضد خاص مقدمه ی واجب است .

قیاس دوم :

- **صغری** : ترک ضد خاص ، مقدمه ی واجب است
- **کبری** : مقدمه ی واجب ، واجب است
- **نتیجه** : پس ترک ضد خاص ، واجب است

قیاس سوم :

- **صغری** : ترک ضد خاص ، واجب است
- **کبری** : هر چیزی که واجب باشد ، ترکش (ضدش) حرام است
- **نتیجه** : ترک ضد خاص ، ترکش حرام است یعنی ترک ترک ضد خاص حرام است و ترک ترک ضد خاص یعنی انجام ضد خاص پس انجام ضد خاص ، حرام است .

فصل : فی مسألة الضد

الأمر بالشیء (ازاله در مثال اول – صلاه در مثال دوم) **هل یقتضی النهی عن ضده** (در مثال اول صلاه ، در مثال دوم ترک) **أو لا.**

فیه (در این اقتضی و عدم اتقاضی) **أقوال و تحقیق الحال** (و تحقیق وضعیت این بحث) **یستدعی رسم أمور.**

الأول [المراد بالاقتضاء و الضد]

الاقتضاء فی العنوان (اقتضاء در عنوان بحث) **أعم من أن یکون بنحو العینیة** (اعم است از این که بوده باشد به نحو عینیت یعنی امر به شی عین نهی از ضد است) **أو الجزئیة** (نهی از ضد جزء امر به شی است) **أو اللزوم من جهة التلازم بین طلب أحد الضدین** (ازاله) **و طلب ترک الآخر** (آخر یعنی صلاه - بعضی می گویند لازمه ی ازاله ، ترک الصلاه است . اگر ازاله شد واجب ملازمش هم می شود واجب و ملازک ازاله ترک صلاه است لذا ترک صلاه می شود واجب لذا ترک ترک صلاه می شود حرام یعنی انجام صلاه می شود حرام) **أو المقدمیة علی ما سیظهر** (یا از جهت مقدمیت است این لزوم – ترک صلاه مقدمه است برای ازاله) **کما أن المراد بالضد هاهنا** (همان طور که مراد از ضد ، در مبحث ضد) **هو مطلق المعاند و المنافی وجودیا کان أو عدمیا** (مطلق منافی است ، وجودی باشد آن منافی یا عدمی باشد)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

الثانی [دفع توهم المقدمیة بین الضدین]

أن الجهة المبحوثة عنها فی المسألة (جهتی که بحث می شود از آن جهت در مساله ی ضد) **و إن کانت** (اگر چه آن جهت این است که) **أنه هل یکون للأمر اقتضاء بنحو من الأنحاء المذکورة** (ایا می باشد برای امر اقتضاء به نحوی از انحائی که ذکر شد ؟ - انحائی که ذکر شد : عینیت و جزئیت و تلازم) **إلا أنه لما کان عمدة القائلین بالاقتضاء فی الضد الخاص** (عمده ی کسانی که قائل به اقتضاء هستند در ضد خاص) **إنما ذهبوا إلیه** (همانا قائل شده اند به اقتضاء) **لأجل توهم مقدمیة ترک الضد** (بخاطر توهم کردن مقدمه بودن ترک ضد) **کان المهم صرف عنان الکلام فی المقام إلی بیان الحال** (می باشد مهم برگرداندن افسار سخن را در این مساله ی ضد به بیان وضعیت و تحقیق سخن در مقدمیت و عدم مقدمیت) **و تحقیق المقال فی المقدمیة و عدمها فنقول و علی الله الاتکال**

نوار ۱۸۰ : مساله ی ضد : منشا توهم مقدمه بودن ترک صلاه برای ازاله – اشکالات صاحب کفایه بر این منشا – جواب محقق خوانساری به اشکال دوم صاحب کفایه بر منشا توهم

سوال : منشا توهم مقدمیت عدم الضد برای وجود ضد دیگر چیست ؟

توضیح : در بحث دیروز داشتیم که برخی خیال کرده اند که ترک صلاه مقدمه است برای ازاله . وقتی وارد مسجد شدید و دیدید که مسجد نجس شده ، در این جا ازل النجاسه عن المسجد می آید روی گردنتان . خب ازاله ی نجاست می شود واجب . این ازاله یک ضد دارد و آن صلاه است زیرا اگر مشغول به نماز بشوید دیگر نمی توانید ازاله کنید و اگر مشغول به ازاله شدید نمی توانید نماز بخوانید . حالا برخی از علما خیال کرده اند که ترک صلاه مقدمه است برای ازاله . می خواهیم ببینیم منشا این خیال و توهم چیست . چون اگر گفتیم ترک صلاه مقدمه است برای ازاله از آنجایی که ازاله واجب است ترک صلاه می شود مقدمه برای واجب . و ترک صلاه می شود واجب و در نتیجه ضدش که ترک ترک صلاه باشد می شود حرام و ترک ترک صلاه یعنی انجام صلاه پس انجام صلاه حرام می شود و از همین جا گفته اند امر به شی مقتضی نهی از ضد است . حالا می خواهیم ببینیم چه چیزی سبب شده که عده ای خیال کنند که ترک صلاه مقدمه است برای ازاله .

جواب : الضدان متمانعان فی الوجود ، پس عدم یکی ، مقدمه برای وجود دیگری است از باب عدم المانع . و عدم المانع از جمله ی مقدمات است .

توضیح : منشا توهم این است که صلاه و ازاله این ها ضدان هستند . ضدان یک قانونی دارند و آن این است که در وجود تمانع دارند یعنی این مانع از آن و آن مانع از این است . یعنی اگر صلاه موجود شد این صلاه مانع می شود از وجود ازاله و بالعکس . پس اگر می گویند ترک صلاه مقدمه است برای ازاله بله مقدمه است از باب عدم المانع . چون اگر یکی بخواهد موجود بشود این متوقف بر این است که مانعی در کار نباشد . پس عدم یکی (ترک صلاه) مقدمه است برای ازاله از باب عدم المانع .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکالات صاحب کفایه بر این منشا :

- **اشکال اول :**
  - **صغری :** اگر عدم یکی مقدمه برای وجود دیگری باشد لازمه اش این است که این دو (عدم و وجود) هم رتبه و در عرض هم نباشند

توضیح : اگر عدم صلاه ، مقدمه باشد برای وجود ازاله ، پس لازمه اش این است که این دو در عرض هم و هم رتبه نباشند . در این صورت اول باید مقدمه باشد بعد ذی المقدمه باشد یعنی باید ترک صلاه جلوتر باشد از ازاله زیرا مقدمه تقدم رتبی دارد بر ذی المقدمه . بنابراین این دو نباید هم رتبه باشند . در حالی که این دو هم رتبه هستند . مثلا اگر شما وارد مسجد شدید و اراده ی ازاله کردید ، همین که اراده ی ازاله کردید در عرض هم دو چیز حاصل می شود : انجام ازاله و ترک صلاه .

  - **کبری :** واللازم باطل
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله

- **اشکال دوم :**
  - **صغری :** اگر عدم یکی مقدمه برای وجود دیگری باشد لازمه اش دور است

نتیجه : اگر ترک صلاه مقدمه باشد برای ازاله لازمه اش دور است زیرا وجود ازاله متوقف است بر ترک صلاه (چون اگر مکلف بخواهد ازاله بکند این متوقف است بر این که اول ترک صلاه بکند . این از چه نوع توقفی است ؟ از باب توقف شی بر عدم المانعش است . چون شی متوقف بر چند چیز است : مقتضی ، شرط ، عدم المانع) و از این طرف عدم الصلاه هم متوقف است بر وجود ازاله . این از باب توقف عدم بر وجود المانع است . چون اگر یک شی بخواهد معدوم بشود یکی از علت های معدوم شدن شی ، وجود المانع است .

  - **کبری :** واللازم باطل
  - **نتیجه :** فلملزوم مثله

جواب محقق خوانساری به دور :

وجود یکی متوقف بر عدم دیگری است از باب توقف وجود شی بر عدم المانع . ولی عدم دیگری متوقف بر وجود آن یکی نیست بلکه مستند به عدم المقتضی است پس دوری نیست .

مرحوم خوانساری یک طرف دور را قبول می کند و طرف دیگر را قبول نمی کند در نتیجه دوری نیست . ایشان می فرماید وجود ازاله متوقف بر ترک صلاه است . این درست است . از باب تتوقف وجود شی (ازاله) بر عدم المانع . اما ترک صلاه مقدم بر وجود ازاله نیست از باب توقف عدم بر وجود المانع . چرا ترک صلاه متوقف بر وجود ازاله نیست از باب توقف عدم بر وجود المانع ؟ چون وقتی می

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

گویند شی معدوم شد بخاطر این که مانع دارد ، که مقتضی برای این شی باشد و شرایط شی باشد در عین حال شی معدوم شده باشد . در این جا عدمش را مستند می کنند به وجود المانع .

حالا محقق خوانساری می فرماید ترک صلاه متوقف بر وجود ازاله نیست از باب توقف عدم بر وجود المانع زیرا شما زمانی می توانید عدم صلاه را مستند کنید به وجود المانع که مقتضی و شرایط برای آن فراهم باشد اما در عین حال معدوم باشد و حال آنکه در این جا مقتضی برای صلاه نیست پس در این جا ترک صلاه مستند به این است که مقتضی ندارد نه این که مانع دارد . زیرا این مکلفی که اراده ی ازاله کرد ، این اقا دیگر اراده ی صلاه ندارد و اراده یعنی مقتضی .

اشکال محقق خوانساری بر این کلام خودشان (نوار ۱۸۱) :

این بیان (عدم احد الضدین مستند به عدم المقتضی است نه عدم المانع) در صورتی است که ضدان منتهی به اراده ی شخص واحد شوند . اگر شخصی اراده ی احد الضدین داشت ، قهرا اراده ی ضد دیگر ندارد پس عدم ضد دیگر مستند به عدم المقتضی است مثلا من وارد مسجد می شوم و اراده ی ازاله داریم ، در این جا من دیگر اراده ی صلاه ندارم زیرا اراده متضادین محال است حالا که اراده ی یکی داریم و اراده ی دیگری نداریم لذا در این جا عدم صلاه مستند به عدم المقتضی است یعنی من اراده ی صلاه ندارم ولی این بیان در صورتی که ضدان منتهی به اراده ی شخصین بشوند صحیح نیست . در این جا عدم الضد مستند به وجود المانع است نه عدم المقتضی . مثلا یک جسم را در نظر بگیرید ، من اراده ی سفیدی این جسم را دارم اما شما اراده ی سیاهی این جسم را دارید و الان مقتضی برای هردو متضاد هست . مقتضی سفیدی ، اراده من و مقتضی سیاهی ، اراده ی شما است . این جسم اگر شد سفید در این صورت ترک سیاهی مستند به عدم المقتضی نیست زیرا مقتضی سیاهی وجود دارد که آن اراده ی شماست . پس این جا اگر سیاهی محقق نشده بخاطر وجود مانع است .

جواب محقق خوانساری به این اشکال :

در همین صورت هم عدم احد الضدین مستند به عدم المقتضی است . زیرا مراد از مقتضی اراده ی موثره ی در وجود مراد است نه صرف اراده .

یک جسم را در نظر بگیرید و من اراده ی سفیدی این جسم را داریم و شما اراده ی سیاهی این جسم را دارید و محقق خوانساری در بیان اشکال فرمودند این جا اراده برای سفیدی و سیاهی هردویشان هست حالا اگر این جسم شد سفید ، سیاه نشدنش بخاطر عدم المقتضی نیست زیرا فرض این است که اراده برای سیاه شدنش هست ، لکن سیاه شدنش بخاطر وجود مانع است . مانع یعنی سفیدی . محقق خوانساری می فرماید در این جا هم سیاه نشدن جسم بخاطر عدم المقتضی است زیرا مقتضی در این جا صرف اراده نیست بلکه مراد از مقتضی آن اراده ای است که موثر در وجود مراد است . در این مثال اراده ی من غالب شد و اراده ی شما مغلوب شد . اگر اراده ی شما مغلوب شد پس سیاه نشدن این جسم مستند به عدم المقتضی است یعنی مقتضی ندارد زیرا مقتضی اراده ی موثره است و در این جا اراده ی موثره وجود ندارد.

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکال صاحب کفایه به جواب محقق خوانساری به اشکال دور (نوار ۱۸۲) :

اگرچه با این بیان دور مرتفع می شود اما ملاک استحاله ی دور باقی است .

صاحب کفایه می فرماید با این بیان محقق خوانساری (توقفغ ازاله بر ترک صلاه فعلی است اما توقف ترک صلاه بر ازاله تقدیری و فرضی و اگری است) ولو دور از بین می رود زیرا یکی فعلی و دیگری فرضی است اما ملاک استحاله ی دور باقی است یعنی آن علتی که باعث محال بودن دور است ، ان علت بازهم باقی است و با کلام محقق خوانساری آن علت از بین نمی رود .

حالا آن علت استحاله ی دور چیست ؟ و چگونه آن علت در این جا باقی است ؟

علت استحاله ی دور ، تقدم الشی علی نفسه است . چون دور منجر می شود به تقدم الشی علی نفسه ، محال است . یعنی دور باعث می شود که یک چیزی بر خودش مقدم شود و مقدم شدن یک چیز بر خودش محال است لذا دور هم می شود محال .

چگونه ملاک محال بودن دور باقی مانده است ؟ ازاله متوقف است بر ترک صلاه و این توقف هم فعلی است . یعنی اگر مکلف بخواهد بالفعل ازاله داشته باشد این ازاله توقف دارد بر ترک صلاه . حالا این ازاله از حیث رتبه می شود متاخر زیرا ازاله متوقف است بر ترک صلاه . یعنی اول ترک صلاه سپس ازاله . حالا از آن طرف : اگر این ازاله صلاحیت داشته باشد که ترک صلاه مستند به او باشد ، در چه صورت می گویند ازاله صلاحیت این را دارد که ترک صلاه مستند به آن باشد ؟ این عبارت اخری توقف تقدیری است . اگر مقتضی برای صلاه بود و شرایط هم بود اما در عین حال صلاه موجود نبود ، این نبودن صلاه مستند به وجود ازاله است . این عبارت اخری این است که ازاله این صلاحیت را دارد که عدم صلاه به او مستند بشود . ما قبلا گفتیم که ازاله متوقف است بر ترک صلاه لذا متاخر است . حالا اگر ازاله صلاحیت داشته باشد که ترک صلاه به او مستند بشود لازمه اش این است که ازاله ای که متاخر بود بر خودش مقدم شود و در رتبه ی متقدم قرار بگیرد . زیرا می گویید ازاله صلاحیت دارد که ترک صلاه مستند به او باشد یعنی ازاله مقدم می شود .

اشکال محقق خوانساری به این جواب صاحب کفایه : ازاله اصلا صاحیت ندارد که ترک صلاه مستند به او بشود و متوقف بر او بشود .

صاحب کفایه از راه صلاحیت بر محقق خوانساری اشکال گرفت حالا محقق خوانساری می فرماید ازاله اصلا صلاحیت برای مستند شدن ندارد . محقق خوانساری می فرماید ما یک قضیه ی شرطیه داریم که این است : لو کان المقتضی للصلاه موجودا لستند عدمها الی الازاله . اگر مقتضی برای صلاه بود اما صلاه نبود ، عدم صلاه مستند می شود به ازاله . این یک قضیه ی شرطیه است که صادقه است . چون اگر کسی اراده ی صلاه داشت و شرایط صلاه هم بود اما در عین حال صلاه موجود نشد ، عدم صلاه مستند می شود به ازاله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

محقق خوانساری می فرماید اگر صادق بودن قضیه ی شرطیه ، لازمه اش صدق طرفین باشد صلاحیت اثبات می شود . الان طرفین این قضیه چیست ؟ مقدم : کان المقتضی للصلاه موجودا تالی : لاستند عدمها الی الازاله

الان این قضیه شرطیه را همه قبول که صادق است . اگر صادق بودن این قضیه ی شرطیه لازمه اش این باشد که طرفینش هم صادق باشند این جا صلاحیت اثبات می شود . اگر طرفینش صادق باشند یعنی مقتضی برای صلاه وجود داشته باشد ، صلاحیت اثبات می شود . زیرا این قضیه ی شرطیه صادق است در نتیجه طرفینش هم صادق بود و وقتی طرفینش صادق بود معنایش این است که مقتضی برای صلاه موجود است و وقتی مقتضی برای صلاه موجود بود ، عدم صلاه قهرا مستند می شود به مانع (ازاله) .

لکن صدق قضیه ی شرطیه متوقف بر صدق طرفین نیست یعنی ممکن است قضیه ی شرطیه صادق باشد اما طرفینش صادق نباشد مثل این ایه ی شریفه : لو کان فیهام آلهه الا الله لفسدتا – این قضیه ی شرطیه خودش صحیح و صادق است اما طرفینش قطعا کاذب است زیرا وجود آلهه در آسمان و زمین و فساد در آسمان و زمین صادق نیستند و کاذب هستند .

در نتیجه اثبات صلاحیت نمی شود .

جواب صاحب کفایه به اشکال محقق خوانساری :

اگر این حرف را بزنید لازمه اش این است که اصلا صلاه و ازاله متضادان نباشند . اگر ازاله صلاحیت نداشته باشد که عدم الصلاه مستند به او بشود لازمه اش این است که صلاه و ازاله متضادان نباشند زیرا مقتضی و شرایط برای صلاه هست ، در عین حال صلاه نیست اما ازاله هست . بررسی کنیم چرا صلاه نیست . فرض این است که علت نبود صلاه ، ازاله نیست زیرا محقق خوانساری فرمود ازاله صلاحیت ندارد که عدم الصلاه مستند به ازاله شود . سوال می کنیم علت عدم الصلاه پس چیست ؟؟ مانعی وجود ندارد پس باید صلاه موجود شود در عین این که ازاله هم موجود است پس معلوم می شود که متعاند نیستند در نتیجه ضدان نیستند .

به بیان دیگر (نوار ۱۸۳) :

- **صغری :** اگر ازاله صلاحیت نداشته باشد که عدم الصلاه (در فرض وجود مقتضی و شرایط برای صلاه) مستند به او بشود لازمه اش این است که صلاه و ازاله متضادان نباشند
- **کبری :** واللازم باطل (خود محقق خوانساری ازاله و صلاه را متضادان می داند)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله (صلاحیت نداشتن ازاله برای این که عدم صلاه به او مستند شود ، باطل است)

إن توهم توقف الشیء علی ترک ضده (همانا توهم کردن متوقف بودن شی (ازاله) بر ترک کردن ضد شی (صلاه)) **لیس إلا من جهۀ المضادۀ و المعاندۀ بین الوجودین** (نیست این توهم مگر از جهت تضاد

@soda96 کانال صُدا

www.soda96.ir

و تعاندی که بین دو وجود است) **و قضیتها** (و مقتضای این مضاده ، تمانع است بین این دو وجود) **الممانعة بینهما و من الواضحات أن عدم المانع من المقدمات** (و از امور بدیهی است که عدم المانع از جمله ی مقدمات است)

و هو (و این توهم) **توهم فاسد و ذلک** (این فساد توهم) **لأن المعاندة و المنافرة بین الشیئین لا تقتضی إلا عدم اجتماعهما فی التحقق** (زیرا معانده و تنافر بین دو شی اقتضاء نمی کند مگر جمع نشدن این دو شی را در وجود – اگر می گوییم این دو شی با هم عناد دارند نهایت هنری که این عناد از خودش نشان می دهد این است که این دو در وجود خارجی جمع نمی شوند) **و** (می خواهد اثبات کند ترک صلاه و وجود ازاله هم رتبه هستند و با هم جمع می شوند) **حیث لا منافاة أصلا بین أحد العینین و ما هو نقیض الآخر و بدیله** (و چون که منافاتی نیست اصلا بین یکی (ازاله) از دو عین (صلاه و ازاله) و بین چیزی که (ترک صلاه) آن چیز نقیض دیگری است و چیزی که آن چیز بدیل دیگری است (بدیل صلاه ، ترک صلاه است) – یعنی چون که منافاتی نیست بین ازاله و عدم الصلاه) **بل بینهما** (احد و ما هو نقیض الاخر) **کمال الملاءمة** (بلکه بین ازاله و ترک صلاه ، نهایت سازگاری است یعنی هم رتبه هستند و با هم جمع می شوند) **کان** (جواب حیث) **أحد العینین مع نقیض الآخر** (می باشد احد العینین (ازاله) با نقیض دیگری (ترک صلاه) و چیزی که آن چیز بدیل دیگری است (ترک صلاه) در مرتبه ی واحده) **و ما هو بدیله فی مرتبة واحدة من دون أن یکون فی البین ما یقتضی تقدم أحدهما** (ترک صلاه) **علی الآخر** (بدون این که بوده باشد در این بین چیزی که اقتضی بکند تقدم یکی از این دو را (احد و ما هو نقیض الاخر) بر دیگری (ازاله)) **کما لا یخفی.**

فکما (بیان یک نظیر – انسان و لا انسان نقیضان هستند اما صلاه و ازاله ضدان هستند . حالا می فرماید عین حرفی که در متناقضان می زنیم در ضدان هم می زنیم . اگر سبب برای انسان موجود شد همین سبب ، سبب برای ترک لا انسان هم هست . چگونه انسان و لا انسان در عرض هم هستند (همین که انسان هست ، لا انسان نیست و بالعکس) همین مساله در ضدان هم هست) **أن قضیة المنافاة بین المتناقضین** (همان طور که مقتضای منافات بین متناقضین مثل انسان و لا انسان) **لا تقتضی تقدم ارتفاع أحدهما فی ثبوت الآخر** (اقتضاء نمی کند مقدمه شدن از بین رفتن یکی از دو متناقض را در ثبوت دیگری یعنی این طور اقتضاء نمی کند که اول باید لا انسان از بین برود تا بعدش انسان موجود شود همین که سبب بود برای وجود انسان ، همین سبب ، سبب است برای از بین رفتن لا انسان) **کذلک فی المتضادین کیف** (اشکال دوم – چگونه عدم یکی مقدمه باشد برای وجود دیگری است) **و لو اقتضی التضاد** (و حال آنکه اگر اقتضاء بکند تضاد بین دو شی – صلاه و ازاله) **توقف وجود الشیء علی عدم ضده** (توقف وجود شی بر عدم ضدش را – متوقف بودن وجود ازاله را بر عدم صلاه) **توقف الشیء علی عدم مانعه** (از نوع توقف شی بر عدم مانع آن شی) **لاقتضی** (جواب لو – هر آینه اقتضاء می کند آن تضاد) **توقف عدم الضد علی وجود الشیء** (توقف داشتن عدم ضد (عدم صلاه) را بر وجود شی (ازاله)) **توقف عدم الشیء علی مانعه** (از نوع توقف عدم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

شی بر مانع آن شی) **بداهة** (علت برای تلازم) **ثبوت المانعیة فی الطرفین و کون المطاردة** (مانعیت و ممنوعیت) **من الجانبین** (بخاطر این که بدیهی می باشد که ثابت می باشد مانعیت در دو طرف (یعنی این مانع ان است و آن هم مانع این است – صلاه مانع ازاله است و ازاله هم مانع صلاه است) و بدیهی است بودن ممنوعیت از دو جانب) **و هو دور واضح** (و این توقف دوری روشن است)

نوار ۱۸۱ : مساله ی ضد : اشکال محقق خوانساری بر جواب خودشان و جواب ایشان به اشکال

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است

و (جواب محقق خوانساری به اشکال دور) **ما** (مبتدا) **قیل** (و مطلبی که گفته شده است – محقق خوانساری بیان کرده است) **فی التفصی عن هذا الدور** (در خلاص شدن و فرار کردن از این دور) **بأن التوقف من طرف الوجود فعلی بخلاف التوقف من طرف العدم** (توقف از طرف وجود فعلی است (یعنی بالفعل توقف وجود دارد ، یعنی وجود ازاله متوقف است بر ترک صلاه از نوع توقف وجود شی بر عدم المانع) برخلاف توقف از طرف عدم (یعنی بالفعل توقفی وجود ندارد یعنی نمی توانید بگویید عدم الصلاه متوقف است بر وجود المانع – این توقف فرضی است ، در چه صورتی می توانید بگویید عدم الصلاه متوقف است بر وجود مانع ؟ اگر مقتضی برای صلاه وجود داشته باشد و شرایط صلاه باشد اما در عین حال صلاه موجود نشده باشد . ببینید شد اگری . که در مقابل فعلی است)) **فإنه** (توقف العدم علی الوجود – توقف عدم صلاه بر ازاله) **یتوقف علی فرض ثبوت المقتضی** (اراده) **له** (وجود الصلاه) **مع شراشر شرائطه غیر عدم وجود ضده** (متوقف می باشد بر فرض ثابت بودن مقتضی برای وجود (صلاه) با تمامی شرایط وجود (تمامی شرایط صلاه هم هست) جز معدوم شدن وجود ضد آن ضد معدوم (مانع) یعنی جز معدوم شدن مانع - یعنی صلاه مقتضی اش هست و شرایطش هم هست لکن باید عدم المانع هم وجود می داشت که متاسفانه عدم المانع وجود ندارد یعنی مانعی وجود دارد) **و لعله** (شاید ثبوت مقتضی برای صلاه) **کان محالا** (می باشد محال زیرا فرض این است که شما اراده ی ازاله دارید در نتیجه شما اراده ی صلاه ندارید) **لأجل انتهاء عدم وجود أحد الضدین** (صلاه) **مع وجود الآخر إلی عدم تعلق الإرادة الأزلیة به** (بخاطر این که منتهی می شود عدم وجود صلاه در صورتی که وجود داشته باشد ازاله به تعلق نگرفتن اراده ی ازلیه خداوند به آن احد یعنی صلاه) **و تعلقها بالآخر** (و تعلق گرفتن اراده ی ازلیه به دیگری یعنی ازاله) **حسب ما اقتضته الحکمة البالغة** (به حسب آن چیزی که اقتضی می کند آن چیز را حکمت خداوند – مصلحت ازاله بیشتر بوده است از نماز) **فیکون العدم دائما مستندا إلی عدم المقتضی** (پس می باشد عدم الصلاه همیشه مستند به عدم المقتضی یعنی مستند به نبود اراده است) **فلا یکاد یکون مستندا إلی وجود المانع کی یلزم الدور** (پس نمی باشد این عدم الصلاه مستند به وجود مانع (وجود ازاله) تا لازم بیاید دور)

إن قلت (اشکال محقق خوانساری به جواب خودشان به اشکال دور) **هذا** (این جواب به دور) **إذا لوحظا منتهیین إلی إرادة شخص واحد** (زمانی که در نظر گرفته شوند ضدان منتهی بشوند به اراده ی یک شخص

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) و **أما إذا كان كل منهما متعلقا لإرادة شخص** (اما زمانی که بوده باشد هر یک از این دو ضد متعلق به اراده ی یک شخص) **فأراد مثلا أحد الشخصين حركة شيء و أراد الآخر سكونه** (مثلا اراده کند یکی از دو شخص حرکت کردن چیزی را و اراده کند شخص دیگری ساکن بودن ان شی را) **فيكون المقتضى لكل منهما حينئذ** (حین کون الاراده الضدین من شخصین) **موجودا** (پس مقتضی برای هر یک از حرکت و سکون ، در این هنگام موجود می باشد) **فالعدم لا محالة يكون فعلا مستندا إلى وجود المانع** (پس عدم احد الضدین قهرا می باشد بالفعل مستند به وجود المانع نه عدم المقتضی زیرا فرض این است که مقتضی هست – محقق خوانساری با این اشکال می فرمایند جوابی که به دور دادیم کلیت ندارد و در بعضی صور درست است و در بعضی صورت درست نیست)

قلت (جواب محقق انصاری به اشکال خودشان) **هاهنا** (در شخصین) **أيضا** (مثل شخص واحد) **مستند** (در این جا هم مثل آنجا ، عدم الضد مستند است به – اگر می بینی این جسم سیاه نشده است ، سیاه نشدنش مستند است به) **إلى عدم قدرة المغلوب منهما في إرادة** (به این که قدرت ندارد مغلوب از این دو شخص در اراده ی مغلوب - یعنی بازهم اراده ندارد زیرا مراد از مقتضی صرف اراده نیست بلکه اراده ی موثره است و مغلوب اراده ی موثره ندارد پس مقتضی ندارد) **و هي مما لا بد منه في وجود المراد** (و قدرت از آن چیزهایی است که ناچاریم از آن چیز در وجود مراد) **و لا يكاد يكون بمجرد الإرادة بدونها** (و نمی باشد مراد به مجرد اراده بدون قدرت – در صورتی می گویند اراده و مقتضی برای این مراد هست که اراده ، اراده ی قویه باشد) **لا** (عطف بر الی بالا) **إلى وجود الضد** (مستند به وجود ضد نیست یعنی عدم سیاهی مستند به وجود سفیدی نیست) **لكونه** (وجود ضد) **مسبوقا بعدم قدرته** (بخاطر این که وجود ضد مسبوق است به عدم قدرت و اراده ی شخص – می خواهد بگوید این جسم سیاه نشده است . چرا سیاه نشده است ؟ دو چیز این جا وجود دارد که باید ببینیم که سیاه نشدن مستند به کدام است : اراده ی قوی سیاهی نیست و دوم وجود سفیدی . این جا باید سیاه نشدن را مستند کنیم به نبود اراده ی قوی برای سیاهی زیرا عدم المقتضی مقدم است بر وجود المانع) **كما لا يخفى ، غير سديد** (خبر ما قیل – آن جوابی که از صرف محقق خوانساری داده شده به اشکال دور ، صحیح نیست)

نوار ۱۸۲ : مساله ی ضد : اشکال صاحب کفایه به جواب محقق خوانساری به اشکال دور – جواب محقق خوانساری به اشکال اخوند و جواب صاحب کفایه به جواب محقق

اشکال صاحب کفایه به جواب محقق خوانساری به اشکال دور : این مطلب در نوار ۱۸۰ پیاده شده است

فإنه و إن كان قد ارتفع به (تفصی مرحوم خوانساری) **الدور** (هرچند دور از بین می رود به واسطه ی این جواب محقق خوانساری) **إلا أن غائلة لزوم توقف الشيء** (عدم الضد – ترک صلاه) **على ما** (وجود احد الضدین – وجود ازاله) **يصلح أن يتوقف عليه ، على حالها** (علی حائلها خبر ان است - جز این که مشکله

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ی لازم آمدن توقف شی (عدم الضد) بر چیزی که (ازاله ای که) صلاحیت دارد که متوقف بشود ان الشی (ترک صلاه) بر آن چیز (ازاله) ، این مشکله به حال خودش است یعنی بر سر جایش خودش باقی است) **لاستحالة أن يكون الشيء** (اسم ان یکون) **الصالح لأن يكون موقوفا عليه الشيء موقوفا عليه** (خبر ان یکون اول - به دلیل محال بودن این که بوده باشد الشی (وجود الضد – ازاله) ای که صلاحیت دارد برای این که بوده باشد موقوف باشد بر آن الشی الصالح (ازاله) ، موقوف علیه یعنی موقوف باشد بر شی دوم (عدم الضد - ترک صلاه) – می خواهد بگوید ازاله متوقف است بر ترک صلاه . در این جا موقوف علیه ترک صلاه است و موقوف ازاله است . حالا می گوید این ترک صلاه موقوف علیه است . حالا که موقوف علیه است و ازاله موقوف است ، این ازاله حتی در حد صلاحیت نمی تواند برگردد و بشود موقوف علیه زیرا اگر چنین صلاحیتی داشته باشد دور لازم می آید) **ضرورة أنه** (زیرا بدیهی است که الشی (ازاله)) **لو كان في مرتبة يصلح لأن يستند إليه** (اگر بوده باشد آن شی (ازاله) در یک مرتبه ای (مرتبه ی متقدمه) که صلاحیت دارد آن شی برای این که استناد بشود بر آن شی – در چه صورت به ازاله استناد می شود ؟ در صورتی که بگوییم ترک صلاه متوقف است بر ازاله . در این صورت ازاله متقدم می شود و حال انکه متاخر بود زیرا ازاله متوقف بود بر ترک صلاه) **لما كاد يصح أن يستند فعلا إليه** (هر آینه صحیح نیست که استناد پیدا کند الشی (ازاله) بالفعل به الشی دوم (عدم ضد - ترک صلاه))

و المنع (مبتدا – منع کردن محقق خوانساری) **عن صلوحه** (وجود الضد – از صلاحیت داشتن وجود ضد یعنی ازاله) **لذلک** (استناد عدم الضد (عدم الصلاه) به آن ازاله) **بدعوى** (چگونه منع کرده ؟ به ادعای این که قضیه ی شرطیه ی : کون العدم (عدم الضد – عدم الصلاه) مستند است به وجود ضد (ازاله)) **أن قضية كون العدم مستندا إلى وجود الضد لو كان مجتمعا مع وجود المقتضى** (اگر بوده باشد وجود الضد (ازاله) جمع شده باشد با وجود مقتضی برای ضد معدوم (صلاه)) **و إن كانت صادقة** (اگرچه این قضیه صادق است) **إلا أن صدقها لا يقتضي كون الضد صالحا لذلك** (جز این که صدق این قضیه اقتضا نمی کند که ضد (ازاله) صلاحیت داشته باشد برای استناد عدم الضد به آن) **لعدم اقتضاء صدق الشرطية صدق طرفيها** (زیرا اقتضاء نمی کند صدق قضیه ی شرطیه ، صدق طرفین قضیه را) **مساوق** (خبر و المنع – مساوق است با منع کردن مانع بودن ضد) **لمنع مانعية الضد و هو** (منع مانعیت ضد) **يوجب رفع التوقف رأسا من البين** (موجب می شود رفع توقف را (یعنی موجب می شود که بگوییم ازاله متوقف بر عدم الصلاه نیست و عدم الصلاه هم متوقف بر ازاله نیست) به طور کلی) **ضرورة** (دلیل برای یوجب رفع التوقف) **أنه لا منشأ لتوهم توقف أحد الضدين على عدم الآخر** (زیرا منشائی نیست برای توهم کردن توقف داشتن یکی از دو ضد (ازاله) بر عدم دیگری (عدم صلاه)) **إلا توهم مانعية الضد** (مگر توهم کردن مانع بودن ضد) **كما أشرنا إليه** (همان طور که اشاره کردیم ما به این توهم) **و صلوحه لها** (مگر توهم صلاحیت داشتن ضد برای مانعیت)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۸۳ : مساله ی ضد : دلیل قائلین به مسلک مقدمیت –

دلیل قائلین به مسلک مقدمیت : کسانی که می گویند امر به شی دلالت دارد بر نهی از ضد ، دو مسلک داریم : مقدمیت (یعنی می گویند عدم صلاه مقدمه است برای ازاله) و تلازم . تلازم را بعدا می رسیم . الان بحث ما روی مسلک مقدمیت است . کسانی که قائل به مقدمیت هستند یک دلیلی دارند که دلیلشان این است :

- **صغری :** عدم الضد از باب عدم المانع برای ضد است چون ضدان متمانعان هستند .

توضیح : مستدل یعنی کسی که می گوید عدم صلاه مقدمه است برای ازاله می گوید صلاه و ازاله ضدان هستند و ضدان متمانعان هستند یعنی این ضد مانع می شود از آن و آن مانع می شود از این یعنی اگر کسی مشغول به صلاه شد دیگر نمی تواند مشغول به ازاله شود و بالعکس . حالا می خواهیم ببینیم چه ارتباطی است بین عدم صلاه و ازاله . موقعی که صلاه مانع از ازاله و ازاله مانع از صلاه است ، خب عدم صلاه می شود از باب عدم المانع نسبت به ازاله زیرا خود صلاه مانع از ازاله است بنابراین عدم صلاه می شود از باب عدم المانع .

- **کبری :** عدم المانع از مقدمات است .
- **نتیجه :** عدم الضد ، از مقدمات برای ضدش است .

جواب صاحب کفایه به این دلیل [۱۰۸] **:** تمانع دو معنی دارد :

- **معنی اول :** مجرد تعاند بین شیئین به گونه ای که ممتنع می باشد اجتماع این دو شی در وجود . یعنی این دو شی در یک وجود خارجی جمع نمی شوند مثل ضدین (سفیدی و سیاهی)
- **معنی دوم :** احدهما مانع از دیگری است به گونه ای که می باشد برای عدم یکی دخالتی است در وجود دیگری . مثلا می گویند این دو چیز باهم تمانع دارند و به این معنی است که این احد مانع از دیگری است به گونه ای که عدم احدهما دخالت دارد در وجود دیگر یعنی اگر دیگری بخواهد موجود بشود باید عدم احد وجود داشته باشد یعنی عدم احد علت ناقصه است برای دیگری

با حفظ این نکته در این که مراد از تمانع در صغری چیست ، دو احتمال است :

- ❖ **احتمال اول :** یحتمل معنی اول باشد : تمانع به این معنی ، بین ضدین صحیح است ولی مقتضای تمانع به این معنی ، مقدمیت عدم احدهما برای دیگری نیست .
- ❖ **احتمال دوم :** یحتمل معنی دوم باشد : مقتضای تمانع به این معنی مقدمیت عدم احدهما برای وجود دیگری هست اما ثبوت تمانع به این معنی ، ممنوع است .

---

[۱۰۸] این جواب همان جوابی است که علامه مظفر در اصول فقه داده است

@soda96 فایل صدا

www.soda96.ir

ضدان متمانع هستند یعنی وجود یکی مانع است از دیگری به طوری که عدم احدهما دخالت دارد در وجود دیگری . اگر مراد از تمانع در صغری این معنی باشد بله مقتضی این معنی مقدمه بودن عدم یکی برای وجود دیگری هست اما قبول نداریم که تمانع بین ازاله و صلاه به این معنی باشد . چرا تمانع به این معنی نیست ؟ در چه صورت می توانیم بگوییم علت عدم الصلاه ، وجود ازاله است ؟ در صورتی که مقتضی و شرایط برای صلاه باشد در حالی که فرض این است که صلاه مقتضی ندارند زیرا فرض این است که مقتضی برای ازاله است و صلاه اراده و مقتضی ندارد ثانیا این دو (عدم صلاه و ازاله) در عرض هم هستند یعنی همین که اراده ی ازاله کردید هم ازاله را اراده کرده اید و هم عدم صلاه را و این طور نیست که اول عدم صلاه باشد بعد ازاله .

إن قلت التمانع بین الضدین کالنار علی المنار (تمانع بین دو ضد مثل آتش روی مناره است یعنی خیلی واضح و روشن است) **بل کالشمس فی رابعۀ النهار** (بلکه مثل خورشید است در رابعه ی نهار یعنی وسط آسمان) **و کذا کون عدم المانع مما یتوقف علیه مما لا یقبل الإنکار** (و همچنین بودن عدم المانع از آن اموری که متوقف است ماموربه بر آن عدم المانع ، این توقف مامور به بر عدم المانع از چیزهایی است که قبول نمی کند انکار را زیرا عدم المانع از مقدمات است) **لیس ما ذکر إلا شبهۀ فی مقابل البدیهۀ** (پس نیست ان اشکالی (اشکال دور) که ذکر شده مگر شبهه در مقابل امر بدیهی)

قلت التمانع بمعنی التنافی و التعاند الموجب لاستحالۀ الاجتماع مما لا ریب فیه و لا شبهۀ تعتریه (تمانع به معنی تنافی و تعاند که موجب است برای محال بودن اجتماع (بین دو ضد) از آن اموری است که شکی نیست در آن امور و نیست شبهه ای که عارض بشود ان امور را) **إلا أنه لا یقتضی إلا امتناع الاجتماع و عدم وجود أحدهما إلا مع عدم الآخر** (جز این که تمانع به این معنی اقتضا نمی کند مگر ممتنع بودن اجتماع و عدم وجود احد الضدین مگر با عدم دیگری را (سیاهی جمع می شود با عدم سفیدی)) **الذی هو بدیل وجوده** (عدمی که آن عدم جانشین وجود دیگری است – عدم سیاهی جانشین سیاهی است) **المعاند له** (وجود دیگری (سیاهی) که معاند است با آن احد – این جسم الان سفید است پس جمع شده است با عدم سیاهی که این عدم سیاهی بدیل سیاهی است ، آن وقت این عدم سیاهی نقیض با سیاهی است و این سیاهی ضد سفیدی است) **فیکون فی مرتبته** (پس می باشد عدم آخر ، در مرتبه ی وجود احد – یعنی این طور نیست که اول عدم سیاهی می آید بعد سفیدی که بگوییم سفیدی مترتب است بر عدم سیاهی تا عدم سیاهی مقدمه باشد برای سفیدی) **لا مقدما علیه** (نه مقدمه بر وجود احد ولو تقدم طبعی – یعنی حتی تقدم طبعی هم ندارد) **و لو طبعا** (تقدم طبعی : که در مقابل تقدم بالعلیه است و به معنی تقدم جزء العله بر معلول است – علت ناقصه نسبت به معلول تقدم طبعی دارد) **و المانع الذی یکون موقوفا علی عدمه الوجود** (چه نوع مانعی است که عدمش مقدمه است برای وجود دیگری ؟ مانع از تاثیر مقتضی یعنی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مقتضی برای آن هست و شرط هم هست اما در عین حال آن نیست . در این جا می گویند نبود آن مستند است به وجود مانع ، مثل لباسی که تر است و آتش هم هست و لباس هم در تماس با آتش هست اما احتراق و سوختن نیست . این جا مقتضی (اتش) برای احتراق هست و شرط احتراق (تماس با آتش) هم هست اما احتراق نیست . این عدم احتراق را نسبت می دهند به وجود مانع که تر بودن لباس است - و مانعی که وجود می باشد موقوف بر عدم آن مانع ، (وجود احتراق موقوف است بر تر نبودن)) **هو ما** (ان مانع آن چیزی است که منافی باشد و مزاحم باشد مقتضی را در تاثیر مقتضی (یعنی مقتضی و شرایط هست اما این مانع از تاثیر مقتضی مانع می شود)) **کان ینافی و یزاحم المقتضی فی تأثیره لا ما یعاند الشیء و یزاحمه فی وجوده** (نه مقدمه ای که معاندت دارد شی را و مزاحمت دارد شی را در وجودش)

نعم (رجوع کنید به ایروانی (نهایه النهایه) - یک نفر هست برادرش افتاده تو آب و همچنین پسرش . انغاذ غریق و انغاذ ولد واجب است . چرا این فرد هم می خواهد پسرش را و هم می خواهد برادرش را نجات بدهد ؟ چون محبت دارد . علت تامه انغاذ ولد و اخ ، محبت است اما محبت ولد می چربد معمولا ، این چربیدن محبت ولد سبب می شود که محبت اخ تاثیر نگذارد در انغاذ اخ پس در این جا عدم محبت ولد می شود از باب عدم المانع برای انغاذ اخذ) **العلة التامة لأحد الضدین** (علت تامه برای یکی از دو ضد – نجات ولد و نجات اخ) **ربما تکون مانعا عن الآخر** (چه بسا می باشد مانع از دیگری مثل نجات اخ) **و مزاحما لمقتضیه فی تأثیره** (و مزاحم می شود مقتضی دیگری را در تاثیر آن مقتضی یعنی محبت به ولد سبب میشود که به چربد بر محبت اخ و این محبت اخ تاثیر نگذارد در نجات دادن اخ پس عدم محبت ولد می شود از باب عدم المانع برای نجات اخ) **مثلا تکون شدة الشفقة** (علت تامه) **علی الولد الغریق و کثرة المحبة له تمنع عن أن یؤثر ما فی الأخ الغریق من المحبة و الشفقة** (مانع می شود از تاثیر گذاشتن چیزی که در اخ غرق شده است از محبت و شفقت) **لإرادة إنقاذه** (متعلق به یوثر – تاثیر بگذارد برای اراده ی انقاذ اخ) **مع المزاحمة** (در صورت تزاحم بین انقاذ) **فینقذ به الولد** (پس نجات داده می شود ولد نه اخ) **دونه فتأمل جیدا.**

نوار ۱۸۴ : مساله ی ضد : کلام محقق خوانساری و اشکال بر آن – بررسی حکم ضد خاص بنابر مسلک تلازم و نقد آن – بررسی حکم ضد عام و نقد ان

کلام محقق خوانساری : مرحوم خوانساری یک کلامی دارد که صاحب کفایه کلام ایشان را ذکر بعد رد می کند . کلام ایشان این است که وجود یک ضد دو صورت دارد :

- **صورت اول** : گاهی مسبوق به ضد دیگری است . در این صورت رفع ان ضد دیگر برای وجود ان یک ضد ، لازم است و به اصطلاح عدم الضد مقدمه برای وجود ان یک ضد است .

اگر این جسم در حال حاضر سیاه است ، اگر این جسم بخواهد بشود سفید ، این وجود سفیدی مسبوق است به یک ضد دیگر . زیرا این جسم الان سیاه است . در این جا محقق خوانساری می

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

فرماید عدم سیاهی مقدمه است برای وجود سفیدی . این جا مقدمه بودن را قبول داریم . یعنی قبول داریم که عدم احد الضدین مقدمه است برای وجود ضد دیگر .

- **صورت دوم :** گاهی مسبوق به وجود ضد دیگر نیست . در این صورت عدم الضد مقدمه برای وجود آن یک ضد نیست .

مثل این که صلاه و ازاله با یکدیگر متضادان هستند و الان شما نه مشغول صلاتید و نه مشغول ازاله . این جا محقق خوانساری می فرماید عدم الصلاه مقدمه برای ازاله نیست .

اشکال صاحب کفایه بر کلام محقق خوانساری :

ارتفاع ضد برای وجود یک ضد لازم است ولی بخاطر عنادی که بین الضدین وجود دارد نه بخاطر این که عدم احد الضدین مقدمه برای وجود ضد دیگر است .

این جسم الان سیاه است . اگر بخواهد بشود سفید حتما باید سیاهی را از دست بدهد یعنی برای سفید شدن جسم ، عدم سیاهی لازم است زیرا این دو با هم عناد دارند و بخاطر این است که عدم سیاهی لازم است نه بخاطر این که عدم سیاهی مقدمه است برای سفیدی . زیرا قبلا ثابت کردیم که اگر عدم احد الضدین بخواهد مقدمه باشد برای وجود ضد دیگر باید هم رتبه نباشند بلکه عدم باید تقدم داشته باشد بر وجود ولی اثبات کردیم که عدم با وجود ضد دیگر هم رتبه است پس اگر می گوییم عدم سیاهی جسم برای سفید شدن جسم لازم است از این باب است که سیاهی و سفیدی باهم عناد دارند و اجتماعشان ممکن نیست و از این باب نیست که عدم یکی مقدمه است برای دیگری . مسلک مقدمیت تمام شد و ثابت کردیم عدم احد الضدین مقدمه برای وجود ضد دیگر نیست

مطلب دوم : برخی از علما اعتقاد دارند که ضد خاص بخاطر تلازم حرام است (مسلک تلازم) . دلیل :

- **قیاس اول :**
  - **صغری :** فعل الضد الخاص ملازم لترک المامور به
  - **کبری :** و ترک المامور به حرام
  - **نتیجه :** ففعل الضد الخاص ملازم للحرام
- **قیاس دوم :**
  - **صغری :** فعل الضد الخاص ملازم للحرام
  - **کبری :** ملازم الحرام ، حرام
  - **نتیجه :** ففعل الضد الخاص حرام

شما وارد مسجد شدید می بینید که مسجد نجس است . ازل النجاسه عن المسجد می آید روی گردنتان . الان ازاله نجاست یک ضد دارد و ان صلاه است . حالا بعضی می گویند صلاه حرام

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

است بخاطر تلازم . می گویند انجام ضد خاص یعنی نماز ، ملازم با ترک مامور به (ازاله) است زیرا اگر کسی مشغول به صلاه شد لازمه اش ترک ازاله است . ترک ازاله حرام است پس انجام صلاه می شود ملازم با یک حرامی و چیزی که ملازم با یک حرام است ، حرام است پس انجام صلاه می شود حرام . به این می گویند مسلک تلازم .

اشکال صاحب کفایه بر مسلک تلازم : لازم نیست متلازمین موافق در حکم باشند بلکه لازم است که مخالف در حکم نباشند پس ملازم الحرام ، حرام باطل است .

اگر دو چیز داشتیم که متلازمان بودند ، اگر یکیش حرام بود این دلیل نمی شود که دیگری هم حرام باشد زیرا بنابر عقیده ی عدلیه احکام تابع مصالح و مفاسد است . اگر بخواهد ملازم دیگر حرام باشد بستگی به این دارد که ملاک حرمت آن ملازم در این ملازم هست یا نیست . اگر مفسده ای که در آن هست و باعث حرمت آن شده است ، در این هم باشد باعث حرمت این هم می شود اما اگر در این نباشد ، سبب حرمتی ندارد . متلازمین لازم نیست موافق در حکم باشند . در باب متلازمین لازم است که مخالف در حکم نباشند به طوری که مکلف از امتثال هردو عاجز باشد مثل این که عدم صلاه حرام باشد و ازاله واجب باشد . یعنی ممکن است که یکی از متلازمین یک حکمی داشته باشد اما متلازم دیگر اصلا حکم فعلی ای نداشته باشد . باید مخالف نباشند اما لازم نیست که موافق باشند .

بحث ضد خاص تمام شد و از این به بعد وارد بحث ضد عام می شود . ضد عام یعنی ترک .

مطلب سوم : بعضی از علما اعتقاد دارند که امر به شی دلالت می کند بر نهی از ضد عام به نحو دلالت تضمن

دلیل :

- **صغری :** امر دال بر وجوب است
- **کبری :** و وجوب ، طلب الفعل + منع من الترک است .
- **نتیجه :** پس امر دال بر طلب الفعل + منع من الترک است .
  پس امر دال بر منع از ترک است به دلالت تضمنیه .

اشکال صاحب کفایه : این دلیل مبتنی بر این است که وجوب حقیقتی مرکب باشد و حال آنکه وجوب حقیقتی بسیط است . تمام این حرف ها مبتنی بر حرف قدماست . ولی به عقیده ی ما وجوب بسیط است و آن یعنی طلب شدید . وقتی وجوب شد بسیط دیگر وجوب دو جزء ندارد که بگویید یک جزئش منع از ترک است و ان امری که دال بر وجوب است به دلالت تضمن دال بر جزئش هم هست . دلیل این مطلب را بعدا در بحث نسخ وجوب صاحب کفایه ذکر می کند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و مما ذكرنا (و از مطالبی که ذکر کردیم ما – این که عدم احد الضدین مقدمه برای وجود ضد دیگر نیست) **ظهر أنه** (روشن شد که) **لا فرق بين الضد الموجود و المعدوم** (فرقی نیست بین ضد موجود و ضد معدوم) **فی أن عدمه** (در این که عدم ضد اول – عدم سیاهی) **الملائم للشیء** (سازگاری دارد با شی – ضد دیگر – عدم سیاهی سازگاری دارد با سفیدی) **المناقض لوجوده** (عدم ضدی که تناقض دارد با وجود ضد – عدم سیاهی با سیاهی تناقض دارد) **المعاند** (صفت برای وجود) **لذاک** (وجود ضد اول (سیاهی) که عناد دارد با آن شی – وجود سیاهی عناد دارد با سفیدی) **لا بد أن يجامع معه** (ناچار است که جمع بشود ان عدم با شی – عدم سیاهی جمع می شود با سفیدی . اما چرا جمع می شود ؟ بخاطر این که سیاهی با سفیدی عناد دارند نه این که عدم سیاهی مقدمه است برای سفیدی) **من غير مقتض لسبقه** (بدون این که مقتضی باشد برای تقدم عدم بر وجود – تقدم عدم سیاهی بر وجود سفیدی) **بل قد عرفت ما يقتضی عدم سبقه** (بلکه شناختی تو ، ادله ای که اقتضا می کنند ، مسبوق نبودن عدم را – عدم سیاهی تقدم ندارد بر وجود سفیدی)

فانقدح بذلک (روشن شدن به وسیله ی این عبارت لافرق) **ما فی تفصيل بعض الأعلام** (اشکالی که در تفصیل بعضی از بزرگان است) **حيث قال** (زیرا که گفته است و قائل شده است بعض الاعلام به توقف وجود و ضد) **بالتوقف علی رفع الضد الموجود** (توقف داشتن وجود و ضد بر رفع ضد موجود – یعنی سفید شدن جسم متوقف است بر رفع سیاهی) **و عدم التوقف علی عدم الضد المعدوم** (و توقف ندارد ضد بر عدم ضدی که معدوم است) **فتأمل فی أطراف ما ذكرناه** (پس فکر کن تو در اطراف مطالبی که ذکر کردیم ما ان مطالب را) **فإنه دقيق و بذلک حقيق** .

فقد ظهر (پس روشن شد که حرام نیست ضد از ناحیه ی مقدمه بودن برای ضد دیگر) **عدم حرمة الضد من جهة المقدمية.**

و (بررسی حرمت ضد از طریق مسلک تلازم) **أما من جهة لزوم عدم اختلاف المتلازمين فی الوجود فی الحكم** (اما از جهت این که لازم است که اختلاف نداشته باشد متلازمین در وجود (صلاه و ترک ازاله – ازاله و ترک صلاه) در حکم) **فغايته (نهايت اين لزوم اين است) أن لا يكون أحدهما فعلا** (این است که نبوده باشد یکی از متلازمین بالفعل محکوم به غیر حکمی که حکم شده است ملازم دیگر به آن حکم یعنی متلازمین نباید متخالف در حکم باشند) **محكوما بغير ما حكم به الآخر لا أن يكون محكوما بحكمه** (نه این که بوده باشد احد المتلازمین محکوم باشد به حکم ملازم دیگر)

و عدم خلو الواقعة عن الحكم فهو إنما يكون بحسب الحكم الواقعی (و خالی نبودن واقعه از یک حکم ، این خالی نبودن به حسب حکم واقعی است نه حکم فعلی – بله عمل در واقع بدون حکم نیست اما بالفعل می تواند بدون حکم باشد) **لا الفعلی فلا حرمة للضد من هذه الجهة** (پس نیست حرمتی برای ضد از این

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

جهت – جهت تلازم) **أيضا** (مثل جهت مقدمیت) **بل** (صلاه قبل از این که ضد ازاله بشود ، چه حکمی داشت ؟ هر حکمی که در واقع داشته الان که ضد ازاله است ، همان حکم را دارد لکن الان که ضد ازاله است آن حکم واقعی فعلی نمی شود) **علی ما هو علیه** (بلکه ضد بر همان حکم واقعی ای است که آن ضد بر حکم واقعی بوده اگر نبود ابتلا به تضاد با واجب فعلی (ازاله)) **لو لا الابتلاء بالمضادة للواجب الفعلی من الحکم الواقعی.**

الأمر الثالث [تقریب الاقتضاء التضمنی و فساده]

أنه قیل بدلالة الأمر بالشیء بالتضمن علی النهی عن الضد العام بمعنی الترک (گفته شده است ، دلالت داشتن امر به شی به وسیله ی دلالت تضمنی بر نهی از ضد عام که به معنی ترک است) **حیث** (بیان چگونگی دلالت – چون که) **إنه یدل علی الوجوب المرکب من طلب الفعل و المنع عن الترک** (امر دلالت می کند بر وجوبی که این وجوب مرکب است از طلب الفعل و منع از ترک) **و التحقیق أنه لا یکون الوجوب إلا طلبا بسیطا** (نمی باشد وجوب مگر طلب بسیط و بی جزء) **و مرتبة وحیدة أکیدة من الطلب** (و یک مرتبه ی اکیده از طلب است) **لا مرکبا من طلبین** (وجوب مرکب از دو طلب نیست : طلب الفعل و طلب عدم ترک) **نعم** (می گوییم اگر وجوب مرکب نیست پس چرا علما می گویند وجوب مرکب از دو جزء است ؟ می گوید بد فهمیدید . علما وجوب را بسیط می دانند اما وقتی می خواهند وجوب را به طرف شان بشناسانند از لازمه اش استفاده می کنند و لازمه ی وجوب ، منع از ترک است . یعنی این طور توضیح می دهند که وجوب یعنی طلب الفعل + منع از ترک . در این جا علما در مقام بیان تعریف حقیقی وجوب نیستند تا بگویید از این تعریف معلوم می شود که منع از ترک جزء معنی وجوب است) **فی مقام تحدید تلک المرتبة و تعیینها** (بله در مقام تعریف آن مرتبه (مرتبه ی وحیده ی اکیده از طلب) و مشخص کردن آن مرتبه) **ربما یقال الوجوب یکون عبارة من طلب الفعل مع المنع عن الترک** (چه بسا گفته می شود که وجوب می باشد از طلب فعل + منع از ترک) **و یتخیل منه** (و خیال می شود از این تحدید که این تحدید ، ذکر می شود برای وجوب به عنوان حد و تعریف حقیقی) **أنه یذکر له حدا فالمنع عن الترک لیس من أجزاء الوجوب و مقوماته** (پس منع از ترک نیست از اجزاء وجوب و مقدمات وجوب) **بل من خواصه و لوازمه** (بلکه می باشد از خواص و لوازم وجوب) **بمعنی أنه لو التفت الآمر إلی الترک** (به این معنی اگر التفات کند آمر به ترک) **لما کان راضیا به** (هر آینه نمی باشد آمر راضی به ترک) **لا محالة و کان یبغضه البتة** (و می باشد آمر ، بغض دارد ترک را)

نوار ۱۸۵ : مساله ی ضد : کلام صاحب فصول و نقد و توجیه ان – ثمره ی مساله ی ضد و کلام شیخ بهائی در رد ثمره و اشکال صاحب کفایه بر کلام شیخ بهائی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مطلب اول : کلام صاحب فصول و نقد آن و توجیه ان

کلام صاحب فصول : صاحب فصول یک نظریه ای دارد . صاحب کفایه این نظریه را ذکر سپس رد می کند

صاحب فصول می فرماید امر به شی عین نهی از ضد عام است بنابراین صل عین لاتترک الصلاه است . در این صورت قهرا دلالت امر به شی بر نهی از ضد می شود دلالت تطابقی نه دلالت تضمنی یا التزامی .

اشکال صاحب کفایه :

- **صغری :** منع از ترک و معنای وجوب ، متلازمان هستند .

صاحب کفایه عقیده شان این است که زمانی که مولی یک عملی را واجب می کند این وجوب یک لازم دارد و ان منع از ترک یعنی زمانی که مولی یک عملی را واجب می کند عقل وارد میدان می شود و می گوید لازمه ی این وجوب این است که ترک این عمل ممنوع است . بنابراین زمانی که شارع می فرماید صل ، عقل می گوید لازمه ی وجوب صلاه این است که ترک صلاه ممنوع است . بنابراین منع از ترک لازمه ی عقلی معنی وجوب است . معنی وجوب ملزوم و منع از ترک لازم است

- **کبری :** و متلازمان ، غیر از هم هستند نه عین هم . این هم بدیهی است . چون دارید می گویید یک ملزوم و یک لازم . مثل خورشید و طلوع روز و روشنی روز .
- **نتیجه :** منع از ترک و معنای وجوب ، غیر از هم هستند نه عین هم

توجیه کلام صاحب فصول : صاحب کفایه کلام صاحب فصول را توجیه می کند .

اگر مراد صاحب فصول از عینیت ، عینیت مجازیه باشد نه حقیقیه ، کلامش صحیح است . صاحب فصول می فرماید امر به شی عین نهی از ضد است . مراد از عینیت در این عبارت چیست ؟ اگر مرادش عینیت مجازی باشد کلامش صحیح است اما اگر مرادش عینیت حقیقیه است کلامش باطل است .

و عینیت مجازی یعنی در باب امر یک طلب وجود دارد که این طلب به دو چیز اسناد داده می شود :

اول : به وجود فعل . این اسناد ، اسناد حقیقی است مثل اسناد جری به ماء . **دوم :** به ترک ، ترک فعل . این اسناد مجازی است مثل انساد جری به المیزاب . لکن مراد صاحب فصول این نمی تواند باشد و این صرفا یک توجیه است . البته به صاحب فصول می توان جواب های دیگری هم داد

مطلب دوم : ثمره مساله ی ضد

می خواهیم ببینیم که این که بحث می کنیم ایا امر به شی مقتضی نه از ضد هست یا نیست چه ثمره ای دارد . علما ثمرات زیادی ذکر کرده اند که تمام این ثمرات هم مربوط به ضد خاص است . یکی از ثمرات این است :

گاهی ضد خاص مامور به ، عبادت است . با حفظ این نکته ، در مساله ضد دو نظریه ی معروف وجود دارد :

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

- **نظریه ی اول :** امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص است . طبق این نظریه عبادت فاسد و باطل است
- **نظریه ی دوم :** امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص نیست . طبق این نظریه عبادت فاسد و باطل نیست

گاهی شارع به یک عملی امر می کند که ضد خاص این عمل یک عبادت است . حالا اگر بگوییم امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص است . در این جا نهی می خورد به آن ضد خاص عبادی و نهی در عبادت علی یک قول موجب فساد است اما اگر گفتیم امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص نیست اگر امر به یک شی که ضد خاصش عبادت است ، کرد دیگر نهی نمی خورد به آن ضد عبادی و در نتیجه آن عبادت فاسد و باطل نیست . مثل مثال مسجد و ازاله .

کلام شیخ بهائی : این ثمره باطل است . دلیل :

ضد خاص عبادی مطلقا فاسد است . مطلقا یعنی هم بنابر قول به اقتضاء و هم بنابر قول به عدم اقتضاء . اما بنابر قول به اقتضاء که روشن است . اما بنابر قول به عدم اقتضاء ، به دلیل این که :

- **صغری :** شرط صحت عبادت ، وجود امر فعلی است
- **کبری :** و وجود امر فعلی منتفی است
- **نتیجه :** پس شرط صحت عبادت ، منتفی است

شیخ بهائی می فرماید اگر شما وارد مسجد شدید و دیدید که مسجد نجس است وازل النجاسه می آید روی گردنتان این ازل النجاسه یک ضد عبادی دارد به نام صلاه . شما چه بگویید امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص هست یا مقتضی نیست ، اگر شما مشغول به ازاله نشوید بلکه مشغول به صلاه بشوید ، این صلاه باطل است . اگر قائل به اقتضاء بشوید دلیلش روشن است زیرا در این صورت به صلاه نهی خورده است یعنی مشغول به صلاه منهی شده اید و نهی از صلاه علی قول موجب فساد است اما بنابر عدم اقتضاء هم صلاه باطل است زیرا شیخ بهائی عقیده اش این است که شرط صحت عبادت وجود امر فعلی است یعنی عبادت در صورتی صحیح است که شارع بالفعل به آن امر داشته باشد و شما به قصد آن امر فعلی عبادت را انجام بدهید اما در این جا شارع امر بالفعل نسبت به صلاه ندارد زیرا نسبت به ازاله که اهم است ، امر فعلی دارد و وقتی شارع نسبت به ازاله امر فعلی داشت دیگر نمی تواند نسبت به صلاه امر فعلی داشته باشد زیرا تکلیف بما لایطاق می شود .

جواب صاحب کفایه به شیخ بهائی : در صحت عبادت ، وجود امر فعلی لازم نیست بلکه رجحان و محبوبیت کافی است . بنابر اقتضاء ضد عبادی نه امر فعلی دارد نه رجحان و محبوبیت لذا ضد عبادی فاسد است ولی بنابر عدم الاقتضاء ، ضد عبادی امر فعلی ندارد ولی رجحان و محبوبیت ذاتیه دارد که مکلف به قصد این رجحان می تواند عبادت را متقربا به جا بیاورد .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و من هنا (منع از ترک لازمه ی وجوب است) **انقدح أنه لا وجه لدعوى العينية** (وجهی نیست برای ادعای عین بودن امر به شی با نهی از ضد عام) **ضرورة أن اللزوم يقتضى الاثنينية لا الاتحاد و العينية** (به دلیل این که بدیهی است که لزوم منع از ترک برای وجوب ، اقتضاء دارد دو تا بودن را نه اتحاد و عینیت را)

نعم (توجیه کلام صاحب فصول) **لا بأس بها** (اشکالی نیست به ادعای عینیت) **بأن يكون المراد بها** (به این که بوده باشد مراد از عینیت) **أنه يكون هناك** (در امر) **طلب واحد** (بوده باشد در این جا یک طلب) **و هو كما يكون حقيقة منسوبا إلى الوجود و بعثا إليه** (و این طلب وحد همان طور که می باشد حقیقتا منسوب به وجود فعل (یعنی می توانی بگویی شارع طالب فعل است) و تحریک کردن به وجود) **كذلك يصح أن ينسب إلى الترك بالعرض و المجاز** (و همچنین صحیح است که نسبت داده شود آن طلب را به ترک ترک صلاه ، بالعرض و المجاز – چون حقیقتا طلب در لسان خطاب مربوط به فعل است نه ترک ترک) **و يكون زجرا و ردعا عنه** (و می باشد این طلب ، منع کردن و ردع کردن از ترک) **فافهم**.

الأمر الرابع : ثمرة المسألة

تظهر الثمرة فى أن نتيجة المسألة و هى النهى عن الضد (ظاهر می شود ثمره در این که نتیجه ی این مساله که آن مساله نهی از ضد است) **بناء على الاقتضاء بضميمة أن النهى فى العبادات يقتضى الفساد ينتج** (خبر ان نتیجه المساله) **فساده إذا كان عبادة** (بنابر اقتضاء به ضمیمه کردن این که نهی در عبادات اقتضا دارد فساد را ، نتیجه می دهد این مساله فساد ضد را هنگامی که بوده باشد ضد ، عبادت)

و عن البهائى رحمه الله أنه أنكر الثمرة (و از مرحوم شیخ بهائی نقل شده که او انکار کرده است ثمره را) **بدعوى أنه لا يحتاج فى استنتاج الفساد إلى النهى عن الضد** (به ادعا کردن این که احتیاجی نمی باشد در نتیجه گرفتن فساد به نهی از ضد) **بل يكفى** (بلکه کافی می باشد در فساد) **عدم الأمر به لاحتياج العبادة إلى الأمر** (نبود امر به ضد به دلیل احتیاج داشتن عبادت به امر نه ملاک امر)

و فيه (در این انکار شیخ بهائی این اشکال است که) **أنه يكفى** (در عبادت) **مجرد الرجحان و المحبوبية للمولى** (کفایت می کند مجرد رجحان (ولو این رجحان موجب امر فعلی نشود) و محبوبی عمل برای مولی) **كى يصح أن يتقرب به منه** (تا این که صحیح باشد از عبد این که تقرب پیدا بکند عبد به واسطه ی مجرد رجحان الی المولی) **كما لا يخفى و الضد بناء على عدم حرمته** (و ضد (صلاه) بنابر حرام نبودن صلاه – یعنی بنابر عدم الاقتضاء) **يكون كذلك** (می باشد راجح – زیرا آن ازاله سبب می شود که صلاه امر فعلی پیدا نکند و باعث این نمی شود که صلاه از ریشه کارش خراب بشود) **فإن المزاحمة** (به سبب این که مزاحمت صلاه با ازاله) **على هذا** (بنابر عدم حرمت ضد) **لا يوجب إلا ارتفاع الأمر المتعلق به فعلا** (موجب نمی شود مزاحمت مگر از بین رفتن امری که فعلا به ضد تعلق گرفته است) **مع بقائه على ما هو**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

علیه من ملاکه من المصلحة (با باقی بودن ضد بر آن چیزی که ضد روی آن چیز بوده از ملاک امر که مصلحت است) **کما هو** (همان طوری که ملاک بودن مصلحت) **مذهب العدلیة أو غیرها** (یا غیر مصلحت ملاک امر است) **أی شیء کان** (هر چیزی که می خواهد باشد ملاک) **کما هو مذهب الأشاعرة و عدم حدوث ما یوجب مبغوضیته و خروجه عن قابلیة التقرب به** (و موجود نشده است چیزی که موجب بشود مبغوضیت ضد و خارج شدن ضد از قابلیت ضد برای تقرب به مولی را) **کما حدث** (همان طور که موجود شده است ما یوجب مبغوضیته) **بناء علی الاقتضاء**.

نوار ۱۸۶ : مساله ی ضد : بحث ترتب – اشکال اول صاحب کفایه بر ترتب ، اشکال مستشکل بر اشکال اول صاحب کفایه بر ترتب

برخی از بزرگان مثل مرحوم کاشف الغطاء و میرزای نائینی و میرزای شیرازی و سید محمد اصفهانی می خواهند کلام شیخ بهائی را به نحوه ی دیگری رد بکنند و ان این است که اگر بگوییم امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص نیست در همین جا هم صلاه امر دارد در حالی که شیخ بهائی می فرمود که صلاه امر ندارد . این اقایان از راه ترتب وارد شده اند . ترتب بحث ساده ای است ولی بستگی دارد چگونه وارد بحث می شوید .

رد کلام شیخ بهائی توسط برخی بزرگان به وسیله ی نظریه ی ترتب :

بنابر عدم الاقتضاء (امر به شی مقتضی نهی از ضد نیست) دو امر وجود دارد که این دو امر در طول هم می باشند نه در عرض که مکلف می تواند صلاه را به قصد امر انجام دهد لذا صلاه حتی بنابر قول به شیخ بهایی هم صحیح می شود . این دو امر عبارتند از :

۱) **امر اول** : امر به ازاله . این امر قید ندارد .

۲) **امر دوم** : امر به صلاه . این امر قید دارد . و قید آن ، یکی از دو چیز است :

۱. **الف** : عصیان امر به ازاله به نحو شرط متاخر : به این صورت ازل النجاسه و ان عصیت فصل

۲. **ب** : عزم بر معصیت به نحو شرط متقدم یا مقارن : به این صورت : ازل النجاسه و ان عزمت علی العصیان فصل .

تمام مبحث ترتب همین است

توضیح : این چند محقق می گویند اگر قائل بشویم که امر به شی مقتضی نهی از ضد خاص نیست ، دو امر وجود دارد که در طول هم هستند . امر اول : امر به ازاله است یعنی وقتی وارد مسجد شدید شارع امر می کند به ازاله نجاست از مسجد . این امر هیچ قیدی ندارد یعنی در مرحله ی اول ازاله به گردن انسان می آید . امر دوم امر به صلاه است که قید دارد . قیدش یکی از دو چیز است . چه موقع شارع امر می کند به صلاه ؟ قیدش اولش این است : در صورت معصیت امر به ازاله یعنی اگر امر به ازاله را معصیت کردید شارع امر می کند به صلاه . صل با قید معصیت می آید . شما وارد مسجد شدید و دیدید مسجد نجس است . شارع می فرماید ازل

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

النجاسه عن المسجد . بعد می فرماید و ان عصیت ، فصل . اگر امر به ازاله را معصیت کردی ، نماز بخوان . لکن این عصیان امر به ازاله شرط متاخر صل است و شرط متقدم و مقارن نیست .

(**نکته :** درباره ی شرط متاخر دو نظریه است : یک نظریه صاحب کفایه دارد و یک نظریه هم دیگران دارند . صاحب کفایه شرط متاخر را برگرداند به شرط مقارن و گفت وجود خارجی شرط نیست بلکه تصور شرط خارجی شرط است و تصور هم شرط مقارن است . در واقع جواب صاحب کفایه به اشکال شرط متاخر ، فرار از اشکال بود . اما عقیده ی دیگران این است که همان وجود بعدی شرط متاخر است . مثلا زنی که مستحاضه است به استحاضه کثیره ، امروز روزه می گیرد و شرط روزه ی امروزش غسل بعدی است و صاحب کفایه می فرمود غسل بعدی شرط نیست بلکه تصور غسل بعدی شرط روزه است که در این صورت شرط می شود شرط مقارن اما غیر صاحب کفایه می فرمایند خود غسل بعدی شرط روزه است . حالا بزرگان می گویند عصیان یعنی معصیت امر به ازاله شرط متاخر است برای نماز . حالا ما باید قول دیگران را روی این پیاده کنیم نه قول صاحب کفایه را . اگر بخواهیم توضیح این مطلب را طبق عقیده ی صاحب کفایه بدهیم آب خوردن است اما درست نیست بلکه باید این مطلب را طبق نظریه دیگران توضیح بدهیم)

یک لحظه قبل از صلاه (یک لحظه قبل از معصیت امر به ازاله) این جا دو امر وجود دارد : امر به ازاله و امر به صلاه . چرا امر به ازاله است ؟ چون الان ازاله نجاست هنوز معصیت نشده تا این معصیت امر به ازاله را ساقط بکند . پس در این جا مقتضی برای سقوط امر به ازاله وجود ندارد . صل هم وجود دارد . چرا وجود دارد ؟ زیرا شرطی وجود دارد . شرطش عصیان بعدی است . چرا عصیان بعدی الان وجود دارد ؟ زیرا می گوییم یک آن قبل از صلاه یعنی صلاه موجود می شود . بنابراین شرط صل ، وجود دارد . بنابراین امر به صلاه هم می شود فعلی .

یا قیدش این است : عزم بر عصیان یعنی قصد و تصمیم بر عصیان . این طور می شود ازل النجاسه عن المسجد و ان عزمت علی العصیان فصل . حالا این عزم یا شرط مقارن است یا شرط متقدم . عزم بر معصیت که داشت هم ازل فعلی است و هم صل . ازل فعلی است زیرا عزم بر معصیت ازل النجاسه ، را از فعلیت نمی اندازد . قصد بر معصیت امر را از فعلیت نمی اندازد . صل هم فعلی است زیرا شرطش موجود است . شرطش چیست ؟ عزم قبلی یا مقارن بر معصیت ازل ، است .

پس این چند نفر امر را درست کردند که به آن امر ترتبی می گویند زیرا امر اول قید ندارد و امر دوم بعد از امر اول است . همین که می گوییم بعد ، یعنی ترتبی .

بنابراین حتی بنابر قول به عدم الاقتضاء ، امر فعلی وجود دارد .

نکته : مشکل ما در ترتب این است که چگونه با عصیان بعدی دو امر به فعلیت می رسد . تصور عصیان بعدی که هیچ مشکلی ندارد لذا توضیح مساله ی ترتب طبق نظر صاحب کفایه در شرط متاخر ، خیلی روشن است . توضیحش همینی بود که عرض کردم یعنی یک لحظه قبل از این که مکلف شروع بکند به نماز خواندن ، هم ازل فعلی است و هم صل .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اشکالات صاحب کفایه بر ترتب [۱۰۹] :

- **اشکال اول :** همان نکته ای که علت امتناع امر به ضدین در عرض واحد است ، همان علت امتناع امر به ضدین به نحو ترتب است .

چرا شارع نمی تواند در عرض هم دو امر بکند به دو ضد ؟ چرا شارع نمی تواند به مکلف بگوید ازل النجاسه عن المسجد و صل ؟ چون لازمه اش امر به ضدین است و امر به ضدین محال است زیرا تکلیف به ما لایطاق است .

صاحب کفایه می فرماید همان علتی که باعث می شود امر به ضدین در عرض واحد جایز نباشد همان علت باعث می شود که امر به ضدین به نحو ترتب هم جایز نباشد . چگونه ؟

(طبق قید اول – عصیان بعدی) در مرتبه ی امر به اهم (شارع می فرماید ازل النجاسه عن المسجد) امر به مهم وجود ندارد ولی در مرتبه ی امر به مهم (مرتبه ی امر به مهم یعنی با یکی از این دو قید : یا با عصیان بعدی یا با عزم بر عصیان) امر به مهم که هست اما امر به اهم چی ؟ امر به اهم هم هست زیرا علتی برای سقوطش نیست پس شارع در یک آن و یک لحظه (آن قبل از صلاه – آن قبل از معصیت امر به ازاله زیرا نماز خواندن یعنی معصیت کردن امر به ازاله) قبل از صلاه ، امر به اهم هست و امر به مهم هست لذا شارع در یک آن امر کرده است به ضدین یعنی هم امر کرده است به صلاه و هم امر کرده به ازاله .

(طبق قید دوم – عزم بر عصیان) یا زمانی که مکلف قبلا عزم داشته که ازاله نکند یا مقارن با امر شارع عزم داره که ازاله نکند ، در زمان عزم امر به ازاله هست زیرا عزم بر معصیت امر به ازاله را از بین نمی برد و در همین لحظه امر به صلاه هم موجود است زیرا شرطش موجود است پس در این جا هم امر شده به ضدین و امر به ضدین هم محال است زیرا منجر می شود به تکلیف بما لایطاق .

اشکال به اشکال صاحب کفایه بر ترتب : اجتماع طلب ضدین به سوء اختیار است و چنین اجتماعی محال نیست . صاحب کفایه فرمود یک لحظه قبل از صلاه (یک لحظه قبل از معصیت کردن امر به ازاله) هم صل فعلی است و هم ازل ، لذا تکلیف به ما لایطاق است و این محال است . حالا مستشکل جواب می دهد که چه چیزی در این جا سبب شده که طلب الضدین بشود ؟ سوء اختیار مکلف . خب عصیان بعدی نکند و عزم بر معصیت نداشته باشد . این سوء اختیار سبب شده که طلب الضدین بشود و هردو امر فعلی بشوند و اگر طلب الضدین بخاطر سوء اختیار باشد ، اشکالی ندارد . یعنی اگر مکلف با اراده ی خودش سبب بشود که ضدین بر گردنش بیاید هیچ اشکالی ندارد . این تقصیر خودش است

جواب های صاحب کفایه بر اشکال (نوار ۱۸۷) :

- **جواب اول :** طلب ضدین ، طلب المحال است و طلب المحال مطلقا از مولی قبیح است .

---

[۱۰۹] تمام مطالبی که صاحب کفایه در این بخش بیان می کند مغالطه است و مغالطه اش همان مغالطه ای است که مرحوم مظفر بیان فرموده است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

طلب الضدین طلب المحال است زیرا الضدین جمع شدنشان محال است و مکلف نمی تواند در یک آن دو ضد را جمع کند پس این که می گویند طلب الضدین می شود طلب المحال . یعنی اگر مولی طلب الضدین می کند یعنی طلب المحال می کند و طلب المحال مطلقا از مولی حکیم قبیح است زیرا طلب مربوط به مولی است و ربطی به عبد دارد و مولی این صنف طلب را ندارد حالا منشا تحقق طلب الضدین هر چیزی که می خواهد باشد .

پش شما نمی توانید این طلب الضدین را به وسیله ی سوء اختیار بکنید جایز

- **جواب دوم** : صاحب کفایه می فرماید
  - **صغری** : اگر طلب الضدین در صورت سوء الاختیار جایز باشد لازمه اش این است که تعلیق طلب الضدین بر امر اختیاری هم جایز باشد

توضیح : مستشکل میگفت طلب الضدینی که در بحث ترتب اتفاق می افتد به سوء الاختیار مکلف است یعنی مکلف با اراده و اختیار خودش سبب شده که مولی از او طلب الضدین بکند و چون این طلب الضدین به سبب خود اراده مکلف بوده محال نیست . صاحب کفایه می فرماید اگر طلب الضدین در صورت سوء الاختیار جایز باشد و محال نباشد لازمه اش این است که تعلیق طلب الضدین بر امر اختیاری هم جایز باشد یعنی لازمه اش این است که مولی بتواند بگوید افعل کذا (اضرب زیدا مثلا) و ان عصیت فتحرک و اسکن فی زمان واحد . الان در این جا طلب الضدین (تحرک و سکونت) معلق شده بر یک امر اختیاری (عصیت) . این هم باید جایز باشد زیرا فرقی بین این و آن نیست .

  - **کبری** : واللازم باطل (تعلیق طلب الضدین بر امر اختیاری جایز نیست – هیچکسی از علما چنین مطلبی را نمی گوید)
  - **نتیجه** : فلملزوم مثله (طلب الضدین در صورت سوء الاختیار جایز نیست)

اشکال بر جواب دوم : مستشکل می فرماید بین دو طلبی که در عرض واحد هستند و دو طلبی که به نحو ترتب هستند فرق وجود دارد . زیرا صاحب کفایه وقتی که جواب می داد فرمود مولی می تواند بفرماید : افعل کذا (اضرب زیدا مثلا) و ان عصیت فتحرک و اسکن فی زمان واحد . یعنی می شود طلب الضدین فی عرض واحد . حالا مستشکل می گوید طلب الضدین فی عرض واحد با طلب الضدین به نحو ترتب تفاوت دارد . افعل کذا (اضرب زیدا مثلا) و ان عصیت فتحرک و اسکن فی زمان واحد تفاوت دارد با ازل النجاسه و فان عصیت فصل . تفاوتش در چیست ؟ اگر مولی طلب الضدین بکند در عرض واحد ، هر کدام از این طلب ممانعت می کند از طلب دیگری یعنی طلب اول که آمد می گوید طلب دوم ممنوع است و طلب دوم که آمد می گوید طلب اول ممنوع است یعنی موقعی که مولا می گوید اسکن ،

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ممانعت می کند از فتحرک و فتحرک که امد می گوید اسکن نباید باشد زیرا این ها در عرض هم هستند . اما در طلب الضدین به نحو ترتب امر به این شکل نیست زیرا در مرتبه ی طلب المهم (عصیان امر به ازاله – زیرا شارع وقتی که امر به ازاله عصیان شد ، طلب به صلاه دارد) در این جا طلب الصلاه هرگز ممانعت از طلب ازاله نمی کند زیرا هم رتبه نیستند . شرط ممانعت این است که در عرض هم و هم رتبه باشند . ولی طلب المهم در مرتبه ی طلب الاهم نیست زیرا طلب المهم رتبه اش بعد از عصیان طلب الاهم است و عصیان طلب الاهم رتبه اش بعد از طلب الاهم است . یعنی نمودارش این طور می شود :

طلب الاهم ..... معصیت طلب الاهم ..... طلب المهم

الان طلب المهم هم رتبه با طلب الاهم نیست بلکه طلب الاهم دو رتبه مقدمه است و شرط ممانعت هم رتبه بودن است

جواب های صاحب کفایه به این اشکال :

- **جواب اول :** مستشکل می گفت که در مرتبه ی طلب المهم (عصیان طلب الاهم – یعنی زمانی که طلب الاهم بود بعد طلب الاهم معصیت شد ، طلب المهم پیدا می شود) شرط ممانعت موجود نیست اما صاحب کفایه می فرماید در مرتبه ی طلب المهم ، شرط ممانعت موجود است یعنی هم طلب المهم هم ممانعت می کند از طلب الاهم و هم طلب الاهم ممانعت می کند از طلب المهم . چرا ؟

علتش این است که از طرفی هردو امر فعلی هستند یعنی هم امر به ازاله فعلی است و هم امر به صلاه فعلی است و از طرفی متعلق این دو ، تضاد با هم دارند . صلاه و ازاله با هم تضاد دارند و وقتی دو متعلق داریم که تضاد با هم دارند و دو امر فعلی به آنها بخورد خب موقعی که طلب المهم آمد ، قطعا طلب الاهم نیست زیرا اگر طلب الاهم باشد معقول نیست زیرا فرض این است که این دو متعلق تضاد دارند با هم ، بنابراین طلب المهم خیلی راحت ممانعت می کند از طلب الاهم و طلب الاهم هم ممانعت می کند از طلب المهم [۱۱۰] .

- **جواب دوم (نوار ۱۸۸) :** در مرتبه ی طلب المهم (بعد از عصیان طلب الاهم ، به طوری که عصیان به نحو شرط متاخر باشد یا در مرتبه ی عزم بر معصیت طلب الاهم) دو احتمال وجود دارد :

  - **احتمال اول :** یحتمل ممانعت از طرفین باشد . یعنی در مرتبه ی طلب المهم ، طلب المهم ممانعت می کند از طلب الاهم و طلب الاهم هم ممانعت می

[۱۱۰] محقق خوئی در این جا اشکال دارند و ان این است که همان طور که صاحب کفایه در توضیح حرف مستشکل گفتند : شرط ممانعت این است که در عرض هم باشند و حال انکه طلب المهم و طلب الاهم در عرض هم نیستند لذا محقق خوئی می فرمایند این حرف از صاحب کفایه عجیبت است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

کند از طلب المهم . این احتمال در جواب اول بیان شد . جواب اول صاحب کفایه بر اساس این احتمال بود .

- **احتمال دوم** : یحتمل ممانعت از طرفین نباشد بلکه فقط از طرف طلب الاهم باشد . همین ممانعت یک طرفه هم سبب محال شدن ترتب می شود زیرا محال است که مولی دو طلب داشته باشد که احدهما (اهم) مانع از دیگری باشد .

در مرتبه ی طلب المهم در زچه زمانی مولی طالب مهم است ؟ در زمان معصیت طلب الاهم به نحو شرط متاخر یا در زمان عزم بر معصیت طلب الاهم . در این زمان مولی طلب المهم دارد . در این مرتبه که طلب المهم است ، طلب الاهم هست زیرا این افرادی که راه ترتب را پیشنهاد داده اند می گویند در یک مرتبه دو طلب جمع می شوند . حالا احتمال دوم این است که بگوییم ممانعت از طرفین نیست یعنی این طور نیست که طلب الاهم از طلب المهم ممانعت کند و طلب المهم هم ممانعت بکند از طلب الاهم . خیر این طور نیست . بلکه ممانعت فقط یک از طرف است . ممانعت فقط از طرف طلب الاهم است یعنی طلب الاهم که طلب الازاله است از طلب المهم و طلب الصلاه ممانعت می کند .

صاحب کفایه می فرماید همین ممانعت یک طرفه هم سبب می شود که ترتب بشود محال . زیرا محال است که مولی دو طلب داشته باشد که احدهما مانع بشود از دیگری (طلب المهم) معقول نیست که مولی اول طلب الاهم داشته باشد و این طلب الاهم خصوصیتش این است که مانع می شود از طلب المهم ، بعد مولی طلب المهم داشته باشد . این محال است .

اشکال : ترتب هم در شرع و هم در عرف ، واقع شده است و وقوع دلیل بر امکان است . در شرع واقع شده است [۱۱۱] مثل این که یک نفر در ماه رمضان مسافرت برایش واجب است بخاطر حفظ النفس . الان سافر می آید روی گردنش ولی معصیت می کند و مسافرت نمی رود . مولی می فرماید : سافر و ان عصیت فصم یعنی اگر مسافرت نرفتی این طور نیست که روزه بر تو واجب نیست بلکه واجب است .

[۱۱۱] مرحوم فیروزآبادی در عنایه الاصول ۴ مثال شرعی برای این جا می زنند . و مرحوم حکیم یک مثال عرفی از خود درس صاحب کفایه بیان می کنند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما در عرف ، مثالش این است که یک مولایی به عبدش می گوید انقذ ولدی و ان عصیت انقذ اخی . این ترتب است . طلب نجات ولد اهم و طلب نجاه اخ ، مهم است و این تربت است

پس ترتب هم در شرع واقع شده است هم در عرف و وقوع دلیل بر امکان است

جواب : بعد از این که برهان عقلی بر استحاله ی ترتب قائم شده باید این موارد را توجیه کرد لان الظهور لا یصادم البرهان و توجیه یکی از دو چیز است :

۱) طلب المهم بعد از رفع الید از طلب الاهم است پس اجتماع طلبین لازم نمی آید . یعنی مولی وقتی طلب المهم می کند دیگر حقیقتا طالب اهم نیست در نتیجه ترتبی وجود ندارد زیرا کسانی که قائل به ترتب هستند ، می گویند هردو طلب جمع هستند

۲) طلب الاهم ، طلب مولوی (به انگیزه ی طلب صادر شده است) و طلب المهم ، طلب ارشادی است (به انگیزه های دیگری غیر از طلب صادر شده است – ارشاد به ثواب است . این صلاه که مهم است قبل از تزاحم ملاک و ثواب داشت اما بعد از تزاحم با ازاله چی ؟ طلب الاهم (طلب به ازاله) مانع می شود از این که مهم طلب مولوی داشته باشد اما مانع از ملاکش نیست یعنی این طلب المهمی که از طرف مولی صادر شده فقط ارشاد به این است که ملاکی که قبل از مزاحمت بوده بعد از مزاحمت هم هست لکن طلبش دیگر فعلی نیست) پس اجتماع طلبین لازم نمی آید . زیرا کسانی که قائل به ترتب هستند می گویند دو طلب جمع می شود آن هم دو طلب مولوی اما این جا دو طلب مولوی وجود ندارد و یکی شان ارشادی است پس ترتبی وجود ندارد .

- **اشکال دوم :**
  - **صغری :** قول به ترتب ، لازمه اش استحقاق دو عقاب است در قبال مخالفت دو طلب است

توضیح : اگر کسی قائل به ترتب بشود لازمه اش این است که مکلف مستحق دو عقاب است . یک عقاب بخاطر ترک طلب المهم و یک عقاب بخاطر ترک طلب الاهم

قائلین به ترتب می گویند در مرتبه ی طلب المهم یعنی در ان مرحله ای که مولی طلب المهم دارد که ان مرحله عبارت است از عصیان طلب الاهم به نحو شرط متاخر یا عزم بر معصیت طلب الاهم ، در این مرحله هم طلب المهم هست و هم طلب الاهم . و هردو طلب هم فعلی هستند و هردو بالفعل اطاعت می طلبند حالا آمدیم در مرتبه ی طلب المهم مکلف هردو را ترک کرد لذا باید مستحق دو عقاب بشود در حالی که این محال است زیرا یک لحظه قبل از صلاه (یک لحظه قبل از معصیت طلب الازاله – یک لحظه بعد از دو امر زیرا مولی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

وقتی که امر می فرماید ازل النجاسه و ان عصیت فصل ، این مخاطب کامپیوتر نیست که تا مولی امر کرد این مکلف بلند بشود بالاخره کلام مولی تمام می شود و چند دقیقه بعد عبد این عمل را انجام می دهد) الان در این لحظه قائلین به ترتب می گویند هردو طلب فعلی است یعنی در این لحظه مولی طالب این است که مکلف در این لحظه هردو عمل را انجام بدهد و چنین کاری در یک لحظه برای مکلف مقدور نیست بنابراین اگر مولی در برابر این کار عبدش را عقاب کند می شود عقاب بر ما لایقدر علیه العبد .

- **کبری :** واللازم باطل (استحقاق دو عقاب باطل است)
- **نتیجه :** فلملزوم مثله

الترتب

ثم إنه تصدی جماعة من الأفاضل (عهده دار شده اند جماعتی از بزرگان) **لتصحیح الأمر بالضد** (برای درست کردن امر به ضد (صلاه)) **بنحو الترتب علی العصیان** (به شکل ترتب امر به ضد بر عصیان –یعنی امر به ضد مترتب است بر عصیان امر به ازاله – یعنی این طور است : ازل النجاسه و ان عصیت فصل) **و عدم إطاعة الأمر بالشیء** (و اطاعت نکردن امر به شی (ازاله)) **بنحو** (متعلق به ترتب) **الشرط المتأخر** (به نحو شرط متاخر یعنی عصیان بعدی شرط صل است) **أو** (قید دوم – عزم بر عصیان – ازل النجاسه و ان عزمت العصیان فصل) **البناء** (عطف بر العصیان) **علی معصیته بنحو الشرط المتقدم أو المقارن** (به نحو ترتب بر بناء بر معصیت به نحو شرط متقدم یا مقارن) **بدعوی أنه لا مانع عقلا عن تعلق الأمر بالضدین** (مانعی نیست عقلا از این که تعلق بگیرد امر به ضدین این طور) **کذلک أی بأن یکون الأمر بالأهم مطلقا** (به این که بوده باشد امر به اهم مطلقا و بدون شرط و قید) **و الأمر بغیره معلقا علی عصیان** (و بوده باشد امر به غیر اهم (مهم) معلق بر عصیان ان امر یا معلق باشد بر بناء و عزم بر عصیان) **ذاک الأمر أو البناء و العزم علیه بل هو واقع کثیرا عرفا** (بلکه ترتب واقع می شود زیاد در عرف – مثلا می گویند برو شیرگاومیش بگیر اگر نداشت شیر گاو بگیر) **قلت** (اشکال اول بر ترتب) **ما هو ملاک استحالة طلب الضدین فی عرض واحد آت فی طلبهما کذلک** (چیزی که آن چیز ملام محال بودن طلب الضدین در عرض واحد است ، همان چیز می آید در طلب ضدین به نحو ترتب) **بقوله فإنه و إن لم یکن فی مرتبة طلب الأهم اجتماع طلبهما** (هرچند که نمی باشد در مرتبه ی طلب اهم ، اجتماع طلب ضدین – زیرا در مرتبه ی طلب اهم ، طلب مهم وجود ندارد) **إلا أنه کان فی مرتبة الأمر بغیره اجتماعهما** (جز این که در مرتبه ی امر به غیر اهم (مهم) اجتماع ضدین می باشد) **بداهة فعلیة الأمر بالأهم فی هذه المرتبة** (زیرا فعلی می شود امر به اهم در مرتبه ی امر به مهم) **و عدم سقوطه بعد** (و هنوز امر به اهم ساقط نشده است) **بمجرد المعصیة فیما بعد ما لم یعص** (به صرف معصیت در ما بعد هنوز که معصیت نکرده است) **أو العزم علیها مع فعلیة الأمر بغیره** (یا به مجرد عزم و قصد بر معصیت با فعلی بودن امر به غیر اهم) **أیضا** (مثل فعلیت امر به اهم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

) **لتحقق ما هو شرط فعليته فرضا** (بخاطر وجود پیدا کردن چیزی که شرط فعلیت پیدا کردن امر به مهم است فرضا)

نوار ۱۸۷ : مساله ی ضد : بحث ترتب

مطالب این نوار در جلسه ی قبل پیاده شده است

لا يقال نعم (در ترتب ، اجتماع طلب الضدين لازم می آید ، لکن این اجتماع به سوء اختیار است و اجتماعی که به سبب سوء اختیار باشد محال نیست) **لكنه بسوء اختيار المكلف** (لکن این اجتماع طلب الضدین ، به سبب سوء اختیار مکلف است) **حيث يعصى فيما بعد بالاختيار** (چون معصیت می کند مکلف در ما بعد (چون عصیان شرط متاخر است) با اراده و اختیار) **فلولاه** (پس اگر نبود عصیان بعدی مکلف ، یا عزم مکلف) **لما كان متوجها إليه إلا الطلب بالأهم** (هر آینه متوجه نبود به مکلف مگر طلب به اهم) **و لا برهان على امتناع الاجتماع إذا كان بسوء الاختيار** (و نیست برهانی بر ممتنع بودن اجتماع هنگامی که بوده باشد اجتماع طلب الضدین بر روی دوش مکلف ، به سبب سوء اختیار)

فإنه يقال (جواب اول) **استحالة طلب الضدين ليس إلا لأجل استحالة طلب المحال** (محال بودن طلب الضدین نیست مگر بخاطر محال بودن طلب المحال) **و استحالة طلبه من الحكيم الملتفت إلى محاليته لا تختص بحال دون حال** (و محال بودن طلب المحال از مولی حکیمی که التفات دارد به محال بودن طلب المحال ، اختصاص به یک حال و وضعیت ندارد نه وضعیت دیگر بلکه مطلقا محال است) **و** (جواب دوم) **إلا** (اگر طلب الضدین در صورت سوء الاختیار محال نباشد) **لصح** (هر آینه صحیح می باشد طلب الضدین) **فيما علق على أمر اختيارى فى عرض واحد** (در موردی که معلق بشود این طلب الضدین بر یک امر اختیاری در عرض واحد) **بلا حاجة فى تصحيحه إلى الترتب** (بدون این که نیاز باشد در تصحیح و درست کردن طلب الضدین به ترتب) **مع أنه محال بلا ريب و لا إشكال** (با این که تعلیق محال است بدون هیچ شک و اشکالی)

إن قلت (اشکال به جواب دوم صاحب کفایه – بین طلب الضدین به نحو عرض واحد با طلب الضدین به نحو ترتب فرق است زیرا در عرض واحد دو طلب در عرض هم هستند اما در به نحو ترتب ، این ها در عرض هم و در یک رتبه نیستند) **فرق بين الاجتماع فى عرض واحد و الاجتماع كذلك** (فرق است بین اجتماع دو طلب در عرض واحد و اجتماع دو طلب علی نحو الترتب) **فإن الطلب فى كل منهما** (طلب در هر یک از ضدین) **فى الأول** (اجتماع عرضی) **يطارد الآخر** (ممانعت می کند دیگری را) **بخلافه فى الثانى** (بر خلاف طلب در ثانی یعنی اجتماع به نحو ترتب) **فإن الطلب بغير الأهم لا يطارد طلب الأهم** (به سبب این که طلب بالمهم و غیر اهم ، منع نمی کند طلب الاهم را – زیرا مستشکل می گوید این ها در عرض هم نیستند و شرط ممانعت این است که در عرض هم باشند) **فإنه** (به سبب این که طلب المهم) **يكون على**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تقدیر عدم الإتیان بالأهم (می باشد مشروط و معلق بر فرض انجام ندادن اهم یعنی عصیان اهم) **فلا یکاد یرید غیره علی تقدیر إتیانه** (مکلف یا اتیان به اهم دارد یا اتیان به اهم ندارد . اگر اتیان به اهم نداشت ، طلب المهم می آید اما اگر اتیان به اهم داشت از ریشه طلب المهم نیست تا ممانعتی در کار باشد – به سبب این که اراده نمی کند آمر ، غیر اهم را بنابر فرض انجام دادن اهم) **و عدم عصیان أمره** (و بر فرض معصیت نکردن امر به اهم)

قلت لیت شعری (جواب اول به اشکال – در مرتبه ی طلب المهم شرط ممانعت موجود است زیرا هردو امر فعلی هستند و متعلق هردو امر هم تضاد دارند – این جا اقای خوئی و بروجردی اشکال دارند) **کیف لا یطارده** (کاش می دانستم چگونه ممانعت نمی کند امر به اهم را ، امر به مهم) **الأمر بغیر الأهم و هل یکون طرده له إلا من جهة فعلیته و مضادة متعلقه للأهم** (در حالی که نمی باشد منع کردن طلب المهم ، طلب الاهم را مگر از ناحیه ی فعلیت طلب المهم و تضاد متعلق طلب المهم ، با اهم) **و المفروض فعلیته و مضادة متعلقه له**

و عدم إرادة غیر الأهم (و اراده نداشتن مولی ، غیر اهم را ، یعنی مهم را یعنی مولی طلب المهم ندارد) **علی تقدیر الإتیان به** (بر فرض انجام دادن اهم) **لا یوجب عدم طرده لطلبه** (اما این اراده نداشتن مهم ، سبب نمی شود ، منع نکردن طلب مهم ، طلب اهم را – یعنی صاحب کفایه به مستشکل می گوید این که در فرض انجام اهم مولی دیگر طلب مهم ندارد ، این حرف شما درست است اما این سبب نمی شود هک طلب مهم ، طلب اهم را منع نکند) **مع تحققه** (با تحقق طلب مهم) **علی تقدیر عدم الإتیان به** (در صورت عدم انجام طلب اهم) **و عصیان أمره** (و معصیت کردن امر به اهم) **فیلزم اجتماعهما** (پس لازم می آید اجتماع دو طلب) **علی هذا التقدیر** (در صورت عدم انجام اهم) **مع ما هما علیه من المطاردة** (با آن چیزی که این دو طلب روی آن هست از ممانعت) **من جهة المضادة بین المتعلقین** (بخاطر جهت تضادی که بین دو متعلق است)

نوار ۱۸۸ : مساله ی ضد : ادامه ی بحث ترتب – جواب دوم صاحب کفایه بر اشکال به ایشان ، یک اشکال و جواب – اشکال دوم صاحب کفایه بر ترتب

مطالب این نوار در جلسه ی ۱۸۶ پیاده شده است .

مع (جواب دوم صاحب کفایه به اشکال) **أنه یکفی الطرد من طرف الأمر بالأهم** (کفایت می کند ممانعت برای محال بودن ترتب ، از طرف امر به اهم یعنی لازم نیست که ممانعت از دو طرف باشد بلکه از یک طرف هم باشد کافی است – همین که طلب الاهم ممانعت بکند از طلب المهم این ممانعت سبب می شود برای محال بودن ترتب) **فإنه علی هذا الحال** (به سبب این که امر به اهم (طلب ازاله) بر این حال یعنی در حال عصیان) **یکون طاردا لطلب الضد** (می باشد مانع برای طلب ضد یعنی مانع طلب صلاه است) **کما**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

کان فی غیر هذا الحال (همان طور که می باشد این مانع بودن طلب الاهم در غیر این حال یعنی در غیر حال عصیان – اگر عبد می خواهد مشغول به ازاله بشود و الان هم مشغول به ازاله هست ، در این جا یک طلب وجود دارد و آن طلب الاهم است . این جا طلب الاهم مانع می شود از طلب المهم حالا می فرماید در حال معصیت هم مثل این جاست) **فلا یکون له معه أصلا بمجال** (پس نمی بوده باشد برای طلب المهم با وجود طلب الاهم ، مجالی اصلا – یعنی ترتب مجالی ندارد)

إن قلت فما الحیلة فیما وقع کذلک من طلب الضدین فی العرفیات (مستشکل می گوید اگر شمای صاحب کفایه منع می کنید از ترتب ، پس چیست چاره در آن چه که واقع شده است علی نحو الترتب ، از طلب ضدین در عرفیات – فراوان در عرف ترتب واقع شده است این ها را چه می کنید)

قلت لا یخلو (خالی نمی باشد این ما وقع) **إما أن یکون الأمر بغیر الأهم بعد التجاوز عن الأمر به و طلبه حقیقة** (یا این است که می بوده باشد که امر به مهم ، بعد از تجاوز و اعراض مولی از امر به اهم و طلب به اهم است یعنی مولی حقیقتا از امر به اهم اعراض کرده است و دیگر امر به اهمی ندارد در نتیجه طلب الضدین و اجتماع دو طلبی در کار نیست پس ترتبی هم در کار نیست)

و إما أن یکون الأمر به إرشادا إلی محبوبیته (و یا این که بوده باشد امر به مهم ، ارشاد به محبوبیت مهم و باقی ماندن مهم بر چیزی که ان مهم بر روی آن چیز بوده است از مصلحت و غرض) **و بقائه علی ما هو علیه من المصلحة و الغرض لو لا المزاحمة** (اگر صلاه با ازاله تزاحم نمی کرد مصلحت داشت حالا که تزاحم کرده است باز آن مصلحت را دارد) **و أن الإتیان به** (و انجام دادن مهم) **یوجب استحقاق المثوبة** (موجب می شود استحقاق ثواب را) **فیذهب بها** (پس می رود به وسیله ی این ثواب) **بعض ما استحقه من العقوبة علی مخالفة الأمر بالأهم** (بعضی از چیزهایی که بخاطر مخالفت با طلب الاهم از دست داده بود یعنی مقداری از عقابش کم می شود – بعضی از چیزهایی که استحقاق دارد ان چیز را از عقاب در مقابل مخالفت با امر به اهم) **لا أنه أمر مولوی فعلی کالأمر به** (نه این که امر به مهم ، امر مولوی فعلی است مثل امر به اهم) **فافهم و تأمل جیدا.**

ثم إنه (اشکال دوم صاحب کفایه بر ترتب) **لا أظن أن یلتزم القائل بالترتب** (گمان نمی کنم که ملتزم بشود قائل به ترتب) **بما هو لازمه** (به چیزی که ان چیز لازمه ی ترتب است) **من الاستحقاق فی صورة مخالفة الأمرین لعقوبتین** (از مستحق بودن مکلف در صورت مخالف با دو امر ، دو عقوبت را) **ضرورة** (علت برای لا اظن) **قبح العقاب علی ما** (امتثالی که) **لا یقدر علیه العبد** (به دلیل قبیح بودن عقاب بر چیزی که عبد قادر بر آن چیز نیست) **و لذا** (و بخاطر همین قبیح بودن) **کان سیدنا الأستاذ قدس سره** (بود سید استاد ما – مرحوم سید حسن شیرازی) **لا یلتزم به** (ملتزم به تعدد عقوبت نمی شد بنابر ان چیزی که در ذهن من هست) **علی ما هو ببالی و کنا نورد به علی الترتب** (و ما ایراد می گرفتیم به واسطه ی تعدد عقاب بر ترتب) **و کان بصدد تصحیحه** (و بود استاد در صدد درست کردن ترتب) **فقد**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ظهر (نتیجه ی کل مطالب – پس وجهی نیست برای صحیح بودن صلاه در صورتی که تضاد داشته باشد صلاه با چیزی که ان چیز مهمتر است از عبادت است مگر با ملاک امر یعنی اگر کسی ازاله نکرد و مشغول به صلاه شد نمی تواند این صلاه را با قصد امر فعلی انجام دهد زیرا امر فعلی با ترتب درست نشد و فقط می تواند به قصد محبوبیت ذاتی و رجحان ذاتی صلاه را انجام بدهد) **أنه لا وجه لصحة العبادة مع مضادتها لما هو أهم منها إلا ملاک الأمر**

نوار ۱۸۹ : مساله ی ضد ، ادامه ی بحث ترتب

مطلب اول : اگر ضد خاص عبادی دو ویژگی زیر را داشته باشد ، می توان آن را به قصد امر انجام داد بدون این که احتیاج به ترتب باشد . این دو ویژگی عبارتند از :

- **ویژگی اول** : ضد خاص ، عبادت موسعه باشد نه مضیقه
- **ویژگی دوم** : مامور به بعضی از وقت ضد را اشغال کند نه تمامی وقت آن را

با این دو ویژگی می توان ضد خاص را به قصد امر به طبیعت به جای آورد .

توضیح : فرض کنید الان دارند اذان ظهر می گویند و شما می بینید یک نفر غرق شده است . انقذ الغریق می آید روی گردنتان . الان مامور به ، انقاذ غریق است . این مامور به یک ضد خاصی دارد که عبادت است و آن صلاه است . صلاه ضد انقاذ غریق است زیرا اگر مشغول صلاه شدید دیگر نمی توانید در همان لحظه انقاذ غریق کنید و بالعکس . الان مامور به ما انقاذ غریق است و ضد خاصش صلاه است و صلاه هردو ویژگی را دارد یعنی اولا صلاه عبادت موسعه است زیرا فرض این است که این اتفاق در اول وقت اتفاق افتاده است . و آن انقاذ غریق فقط بعضی از وقت صلاه را اشغال می کند نه تمام وقت صلاه را . انقاذ مثلا فقط نیم ساعت طول می کشد نه ده ساعت . الان در این جا صلاه اول وقت ، امر ندارد زیرا مزاحمت پیدا کرده با انقاذ اما این سبب نمی شود اصل صلاه امر نداشته باشد بلکه فقط صلاه اول وقت است که امر ندارد پس شما می توانید صلاه اول وقت را به قصد امر به صلاه انجام بدهید نه به قصد امر به صلاه اول وقت . زیرا صلاه اول وقت امر ندارد بلکه به قصد امر به صلاه و طبیعت می توانید آن را انجام بدهید . در این جا امر هست بدون این که احتیاج به ترتب باشد .

اشکال : طبیعت متعلق امر قرار گرفته است . این طبیعت به ما هی هی شامل فرد مزاحم (نماز اول وقت) هست ولی این شمول مفید نیست و آن چیزی که مفید است این است که طبیعت بما هی ماموربها شامل فرد مزاحم بشود و چنین شمولی هم وجود ندارد . خلاصه : الشامل لایفید و المفید لایشمل .

توضیح : امر رفته روی طبیعت صلاه . این صلاه بما هی صلاه شامل صلاه اول وقت هست زیرا صلاه اول وقت هم صلاه است اما این شمول فائده ندارد زیرا شما می خواهید صلاه اول وقت را بما هی مامور به و به قصد امر انجام بدهید و حال آنکه صلاه بما هی صلاه شامل صلاه اول وقت است . انی که فائده دارد این است که صلاه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

به عنوان این که امر دارد شامل صلاه اول وقت بشود به طوری که صلاه اول وقت بشود یکی از افراد صلاه امر دار . آنی که مفید است این است . و این هم که شامل نیست .

جواب اشکال : درباره ی متعلق امر دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول :** متعلق طبیعت است نه افراد . طبق این نظریه اگر خروج فرد مزاحم (صلاه اول وقت) از دایره ی افراد عبادت به تخصیص باشد این فرد مزاحم ملاک ندارد و لذا انجام آن به قصد امر محصل غرض نیست ولی اگر خروج به واسطه ی مزاحمت با اهم باشد ، فرد مزاحم ملاک را دارد و لذا می توان آن را به قصد امر به طبیعت انجام داد که در این صورت محصل غرض است .
- **نظریه ی دوم :** متعلق افراد است نه طبیعت . طبق این نظریه می توان فرد مزاحم را به قصد امر به افراد دیگر انجام داد . فتامل .

توضیح : یک بحثی است که پس فردا می رسیم که آن بحث این است که متعلق احکام و متعلق اوامر و نواهی چیست ؟ این جا دو نظریه است : بعضی می گویند امر می رود روی طبیعت مثلا در صل ، امر می رود روی طبیعت صلاه و متعلق افراد نیست یعنی الان این نمازی که مشغول به خواندنش هستی و یکی از افراد صلاه هست ، این امر ندارد بلکه آن چیزی که امر دارد طبیعت صلاه است اما نظریه دوم این است که افراد متعلق امر است . خیلی فرق است بین این دو زیرا اگر گفتید امر می رود روی افراد تمام خصوصیت هایی که برای این فرد از نماز هست ، تمام این خصوصیت ها هم امر رفته روی انها اما اگر گفتید امر رفته روی طبیعت دیگر امر روی خصوصیات فردیه نرفته است .

صاحب کفایه طبق هردو نظریه جواب می دهد . می فرماید اگر امر رفته باشد روی طبیعت ، جواب می دهد به این بیان که شارع می فرماید صل ، امر رفته روی طبیعت صلاه . این صلاه اول وقت از تحت صل ، خارج شد . چرا ؟ چون مزاحم اهم دارد و آن انقاذ غریق است . صاحب کفایه می فرماید خروج صلاه اول وقت از دایره ی افراد صلاه چگونه است ؟ ایا به وسیله ی تخصیص است یا به وسیله ی مزاحمت است ؟ اگر تخصیص باشد شما نمی توانید صلاه اول وقت را به قصد امر به صلاه انجام بدهید زیرا این صلا اول وقت محصل غرض نیست . چرا محصل غرض نیست ؟ اگر ما یک خاصی داشتیم و یک عامی ، مولی فرمود اکرم العلما (عام) بعد فرمود لاتکرم الفساق منهم (خاص) . این خاص می آید عالم فاسق را از تحت عالم و عام خارج می کند . چگونه خارج می کند ؟ با تخصیص . ویژگی تخصیص این است که وقتی که مولی فرمود اکرم العلما ، عالم فاسق اصلا مقتضی برای وجوب اکرامش نیست از همان اول . سوال : اگر از همان اول مقتضی برای وجوب اکرام عالم فاسق نبوده است پس چرا شارع امر فرموده است ؟ جواب : لمصحله اقتضت کتمان الحق ولو مصلحه التدرج فی الاحکام .

حالا صاحب کفایه می فرماید شارع فرمود صل . امر رفته روی طبیعت صلاه و این طبیعت صلاه یک سری افرادی دارد . فرد اول وقت از تحت صل ، خارج شده است اما خروجش به تخصیص نیست و این طور نیست

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

که این انقذ الغریق بیاید این صل را تخصیص بزند و صلاه اول وقت را از تحت صل خارج بکند بلکه خروج صلاه اول وقت بخاطر مزاحمت است . اگر بگوییم خروج صلاه اول وقت از صل به واسطه ی تخصیص است معنایش این است که صلاه اول وقت مصلحت ندارد و وقتی مصلحت نداشت شما حق ندارید صلاه اول وقت را به قصد امر به طبیعت انجام بدهید زیرا محصل غرض مولی نیست زیرا غرض مولی این است که شما با انجام صلاه به مصلحت برسید و فرض این است که اگر خروج صلاه اول وقت از تحت صل به وسیله ی تخصیص باشد ، صلاه اول وقت اصلا مصلحت ندارد . اما صاحب کفایه می فرماید خروج صلاه اول وقت از تحت صل ، به واسطه ی تخصیص نیست بلکه به واسطه ی مزاحمت است . یعنی صلاه اول وقت مقتضی برای وجوب دارد لکن مانع ندارد . مانع دارد از این که امر فعلی به آن تعلق بگیرد و آن مانع انقاذ غریق است .

اما اگر گفتیم متعلق احکام ، افراد است . این صلاه اول وقت یکی از افراد صلاه است ، ایا شما می توانید صلاه اول وقت را به قصد همین امری که به خود این صلاه اول وقت خورده ، انجام بدهید ؟ خیر زیرا این صلاه اول وقت که یکی از افراد صلاه است امر ندارد . انقاذ مانع از امر است . لذا صاحب کفایه می فرماید اگر بگوییم متعلق اوامر افراد است می توانیم صلاه اول وقت را به قصد امری که به افراد دیگر صلاه تعلق گرفته است ، انجام بدهیم . **فتامل** (نمی شود این صلاه اول وقت را به قصد امر به افراد دیگر انجام داد زیرا امر مربوط به افراد دیگر است . چه ربطی به این فرد دارد – این اشکال مرحوم فیروزآبادی است)

نعم (قبل از نعم صاحب کفایه فرموده بود که صلاه اول وقت امر ندارد لذا نمی شود صلاه اول امر را به قصد امتثال امر انجام داد پس باید آن را به قصد ملاک و مصلحت انجام بدهید تنها راهش این است – حالا استدراک می کند که اگر صلاه دو ویژگی داشته باشد انسان می تواند صلاه را به قصد الامر هم انجام دهد) **فیما إذا کانت موسعة** (بله در جایی که بوده باشد عبادت موسعه – اشاره به ویژگی اول) **و کانت مزاحمة بالأهم ببعض الوقت لا فی تمامه** (ویژگی دوم – و بوده باشد عبادت (صلاه) مورد مزاحمت به وسیله ی اهم (انقاذ غریق) در بعض وقت نه در تمام وقت) **یمکن أن یقال** (**ممکن است که گفته شود**) **إنه حیث کان الأمر بها علی حاله** (چون که می بوده باشد امر به عبادت موسعه بر حالش – یعنی امر به صلاه ساقط نمی شود – در صورتی امر به صلاه ساقط می شود که صلاه با انقاذ غریق در تمام وقت تزاحم کند) **و إن صارت مضیقة بخروج ما** (صلاه اول وقت) **زاحمه الأهم من أفرادها من تحتها** (من تحتها متعلق به خروج است - اگر انقاذ نبود این صلاه افراد بیشتری داشت حالا که انقاذ آمده یک فردش کم شده و آن فرد اول وقت است – اگر چه گردیده است عبادت موسعه ، مضیق (نمی خواهد بگوید شده واجب مضیق بلکه می خواهد بگوید از افرادش کم شده است) به سبب خارج شدن چیزی که مزاحم شده است آن چیز را اهم (انقاذ) از افراد عبادت موسعه ، از تحت عبادت موسعه) **أمکن أن یؤتی بما زوحم منها بداعی ذاک الأمر** (ممکن است که انجام شود فردی که مورد مزاحمت قرار گرفته است از افراد (یعنی صلاه اول وقت) به قصد آن امر یعنی امر به طبیعت) **فإنه** (ما زوحم – فردی که مزاحمت شده است) **و إن کان خارجا عن تحتها بما هی مأمور بها** (اگر چه می باشد آن فرد مزاحمت شده ، خارج از تحت عبادت به عنوان این که ان عبادت مامور بها است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

یعنی دیگر از افراد صلاه ماموربها نیست) **إلا أنه** (جز این که این فرد مزاحم) **لما کان وافیا بغرضها** (چون که می باشد وافی به غرض عبادت – غرض از عبادت این است که مکلف به مصلحت برسد) **کالباقی تحتها** (مثل افرادی که باقی مانده است تحت عبادت مثل غیر اول وقت) **کان عقلا مثله (این فرد مزاحم به حکم عقل می باشد مثل باقی) فی الإتیان به فی مقام الامتثال** (در انجام آن باقی در مقام امتثال – یعنی با هردو می توانید امر به طبیعت را امتثال کنید) **و الإتیان به بداعی ذاک الأمر** (و در انجام دادن باقی به قصد امر به طبیعت – یعنی همان طور که می توانید باقی به قصد امر به طبیعت انجام بدهید ، صلاه اول وقت را نیز می توانید به قصد امر به طبیعت انجام بدهید) **بلا تفاوت فی نظره بینهما أصلا** (بدون هیچ تفاوتی در نظر عقل بین فرد مزاحم و باقی)

و (بیان اشکال) **دعوی أن الأمر لا یکاد یدعو** (امر دعوت نمی کند مگر به چیزی که آن چیز از افراد طبیعت ماموربها است – و صلاه اول وقت از افراد صلاه بما هی ماموربها نیست) **إلا إلی ما هو من أفراد الطبیعة المأمور بها و ما زوحم** (صلاه اول وقت) **منها بالأهم** (و آن چه که مورد مزاحمت قرار گرفته شده است از افراد عبادت به واسطه ی اهم یعنی انقاذ) **و إن کان من أفراد الطبیعة** (اگرچه می باشد این ما زوحم از افراد طبیعت) **لکنه لیس من أفرادها** (لکن این ما زوحم نیست از افراد طبیعت به عنوان این که این طبیعت مامور بها است) **بما هی مأمور بها فاسدة** (خبر دعوی – جواب اشکال) **فإنه** (خروج فرد مزاحم (صلاه اول وقت) از طبیعت ماموربها) **إنما یوجب ذلک** (موجب می شود این عدم داعویت را) **إذا کان خروجه عنها** (زمانی که بوده باشد خروج فرد مزاحم از آن طبیعت) **بما هی کذلک** (به عنوان این که این طبیعت مامور بها است) **تخصیصا** (تخصیصا باشد آن خروج یعنی صل افراد زیادی دارد . حالا انقذ الغریق آمده است صلاه اول وقت را از تحت عموم صل خارج کرده است) **لا مزاحمة** (بخاطر مزاحمت نباشد) **فإنه معها** (به سبب این که فرد مزاحم با این مزاحمت) **و إن کان** (اگرچه این فرد مزاحم شامل نمی شود این فرد مزاحم را طبیعت مامور بها – این عدم شمول بخاطر وجود مانع است نه بخاطر عدم مقتضی) **لا تعمه الطبیعة المأمور بها إلا أنه** (جز این که این عدم شمول نیست بخاطر قصوری که در این فرد مزاحم است زیرا ملاک را دارد و وقتی می گویند قصور دارد که ملاک را نداشته باشد) **لیس لقصور فیه بل لعدم إمکان تعلق الأمر بما** (طبیعتی که) **تعمه** (فرد مزاحم) **عقلا** (بلکه این عدم شمول بخاطر این است که امکان ندارد عقلا تعلق گرفتن امر به طبیعتی که شامل بشود فرد مزاحم را – چرا عقلا ممکن نیست ؟ بخاطر مزاحمت) **و علی کل حال فالعقل لا یری تفاوتا فی مقام الامتثال و إطاعة الأمر بها** (پس عقل فرقی نمی بیند در مقام امتثال و اطاعت امر به طبیعت ، بین این فرد (فرد مزاحم) و سایر افراد) **بین هذا الفرد و سائر الأفراد أصلا. هذا** (تمام این توضیحات بنابر این قول است که اوامر تعلق بگیرند به طبیعت) **علی القول بکون الأوامر متعلقة بالطبائع.**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و أما بناء على تعلقها بالأفراد (اما بنابر تعلق گرفتن اوامر به افراد) **فكذلك** (همچنین است یعنی اتیان به فرد مزاحم بداعی امر ممکن است) **و إن كان جريانه عليه** (اگرچه جاری شدن اتیان به فرد مزاحم به داعی امر ، بنابر تعلق گرفتن اوامر به افراد مخفی تر است) **أخفى كما لا يخفى فتأمل.**

نوار ۱۹۰ : اتمام مساله ی ضد و مساله ی ترتب – شروع بحث هل یجوز أمر الآمر مع علمه بانتفاء شرطه

نکته : صاحب کفایه یک نکته ای ذکر می کنند که با بیان آن پرونده ی بحث ترتب و مساله ی ضد بسته می شود و این نکته یک سوال و جواب است .

سوال : بر فرض ترتب ، امکان عقلی داشته باشد ، آیا وقوع ترتب در شریعت محتاج به دلیل هست یا نیست ؟ صاحب کفایه فرمود که ترتب استحاله ی عقلیه دارد و عقلا محال است . عقیده اش این بود که همان طور که طلب الضدین در عرض محال است و شارع نمی تواند بگوید ازل النجاسه و صل ، طلب الضدین در طول هم ، هم محال است یعنی شارع نمی تواند بگوید : ازل النجاسه و ان عصیت فصل .

حالا اگر از این محال بودن دست برداریم و بگوییم که ترتب ممکن است عقلا ، ایا وقوع ترتب در شریعت محتاج به دلیل است یا خیر یعنی اگر بخواهد ترتب در دین واقع شود ایا باید یک دلیلی بیاید که آن دلیل دلالت بکند بر این که ترتب در شریعت واقع شده است یا نیاز به وجود چنین دلیلی نیست ؟

جواب : با وجود دو امر (امر به اهم و امر به مهم) در شریعت ، وقوع ترتب محتاج به دلیل دیگری نیست . در شرع مقدس امر به اهم شده و امر به مهم هم شده است . با وجود این دو امر دیگر احتیاج به دلیل دیگری نیست تا آن دلیل بگوید ترتب واقع می شود . مثلا شما وارد مسجد می شوید و می بینید مسجد نجس شده است . خب این جا امر به ازاله شده و از طرفی امر به نماز هم شده است . و شما هم می دانید که امر به هردو شده است و می دانید که شما قادر بر انجام هردو نیست خب این لازمه اش ترتب است . یعنی ازل النجاسه و ان عصیت فصل . یعنی همین که دو امر در شریعت وجود دارد و این که عقل می گوید شما قادر نیستید که هردو را انجام بدهید این خود به خود ترتب را واقع می کند .

ثم لا يخفى أنه بناء على إمكان الترتب و صحته (مخفی نمی باشد که بنابر ممکن بودن و صحیح بودن ترتب) **لا بد من الالتزام بوقوعه من دون انتظار دليل آخر عليه** (ناچاریم از ملتزم شدن به واقع شدن ترتب بدون انتظار کشیدن دلیل دیگری (غیر از آن دو امر) بر وقوع ترتب) **و ذلك** (التزام به وقوع – چرا ملتزم به وقوع می شویم ؟) **لوضوح أن المزاحمة على صحة الترتب** (بخاطر این که مزاحمت بین ازاله و صلاه ، بنابر صحیح بودن ترتب) **لا تقتضى عقلا إلا امتناع الاجتماع فى عرض واحد** (مزاحمت اقتضاء نمی کند عقلا مگر ممتنع بودن اجتماع در عرض واحد را) **لا كذلك** (نه به نحو ترتب) **فلو قيل بلزوم الأمر فى صحة العبادة** (می خواهد بگوید که اگر کسی قائل بشود که عبادت نیاز به امر فعلی دارد و با صرف

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

وجود ملاک نمی شود عبادت را انجام داد در این جا اگر قائل به ترتب شدیم ، خیلی راحت مکلف می تواند بر فرض ترک کردن ازاله ، صلاه را انجام بدهد) **و لم یکن فی الملاک کفایهٔ** (و نمی بوده باشد در ملاک امر ، کفایتی در صحت عبادت) **کانت العبادهٔ مع ترک الأهم صحیحهٔ** (می باشد عبادت و صلاه با ترک اهم یعنی ازاله ، صحیح) **لثبوت الأمر بها فی هذا الحال** (زیرا ثابت است امر به عبادت در حال ترک اهم) **کما إذا لم تکن هناک مضادهٔ** (اگر صلاه ، ازاله مزاحمش نبود ، صلاه امر داشت حالا که ازاله با ان مزاحم شده و شما قائل به ترتب شدید و ازاله را ترک کردید بازهم صلاه امر دارد – همان طور که اگر نبوده باشد درباره ی عبادت ، مزاحمت با اهم)

مطلب دوم : آیا امر کردن آمر با علم آمر به انتفاع شرط امر جایز است یا خیر ؟ شارع مقدس می داند که مکلف استطاعت ندارد . خب استطاعت شرط امر به حج است و شرط وجوب حج است . حالا شارع با این که می داند این مکلف استطاعت ندارد ایا بر شارع با این علمش بر شارع جایز است که امر کند مکلف را به انجام دادن حج یا جایز نیست بر شارع ؟

در این مساله دو نظریه ی معروف است :

- **نظریه ی اول (اکثر اهل سنت) :** جایز است . یعنی شارع می تواند به مکلفی که می داند این مکلف استطاعت ندارد ، امر کند به حج
- **نظریه ی دوم (اکثر علمای شیعه) :** جایز نیست . دلیل :
  - **صغری :** وجود امر بدون شرط ، وجود معلول بدون علت تامه است

توضیح : امر یعنی وجوب و تکلیف شارع . این امر یک معلول است لذا باید اول علت تامه اش باشد یا این امر موجود شود . یکی از اجزاء علت تامه ، شرط است یعنی اول شرط باید باشد تا امر بیاید . حالا اگر بگوییم بدون شرط ، امر نیز وجود دارد ، این عبارت اخری این است که معلول بدون علت تامه هم می تواند باشد .

  - **کبری :** وجود معلول بدون علت تامه ، محال است
  - **نتیجه :** وجود امر بدون شرط ، محال است

نکته : در یک صورت امر با علم به منتفی بودن شرط امر ، جایز است و آن در صورتی است که مراد از امر ، در عنوان بحث امر انشائی و مراد از مرجع ضمیر شرطه ، امر فعلی باشد . به این می گویند صنعت استخدام .

عنوان بحث این است : **هل یجوز أمر الآمر مع علمه بانتفاء شرطه** (ایا جایز است امر با این که آمر علم دارد به منتفی بودن شرط امر) حالا مراد از امر را امر انشائی بگیریم (امر انشائی آن امری است که شارع آن را می برد روی اشیاء بما هی هی یعنی به همان عنوان اولیه ای که آن اشیاء دارند بدون عروض عناوین ولی این امر به مرحله ی ابلاغ به مردم نرسیده است) ولی ضمیر در کلمه ی شرطه را بزنیم به امر فعلی . یعنی

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

این طور می شود : ایا شارع می تواند امر انشائی داشته باشد با این که علم دارد این امر انشائی هرگز به فعلیت نمی رسد زیرا شرط فعلیت منتفی است . ایا چنین چیزی ممکن هست یا نیست . در این صورت بله می شود بحث کرد و نزاع جایز است و در شرع مقدس و عرف هم نظیر زیاد دارد مثل تمامی موارد امتحان مثل قضیه ی حضرت ابراهیم (علیه السلام)

فصل

لا یجوز أمر الآمر مع علمه بانتفاء شرطه (جایز نیست امر کردن آمر با علم داشتن آمر به منتفی بودن شرط امر) **خلافا لما نسب إلی أکثر مخالفینا** (در حالی که مخالف می باشد این مطلب با چیزی که نسبت داده شده است به اکثر مخالفین ما) **ضرورة** (علت برای لایجوز) **أنه لا یکاد یکون الشیء مع عدم علته** (تحقق پیدا نمی کند و موجود نمی شود شی (امر) با نبود علت آن شی) **کما هو** (همان طور که این عدم علت مفروض است در این بحث) **المفروض هاهنا فإن** (علت برای المفروض) **الشرط من أجزائها و انحلال المرکب بانحلال بعض أجزائه مما لا یخفی** (به سبب این که شرط از اجزاء علت است و منتفی شدن مرکب (علت تامه) به سبب منتفی شدن بعضی از اجزائش (شرط) ، از آن چیزهایی است که مخفی نیست) **و** (در فلسفه اگر یادتان باشد مخصوصا نهایه مرحوم علامه فرمود که مواد ثلاث : وجوب و امکان و امتناع . این ۳ تا به حسب تصور عقلی هرکدام بر دو نوع است : بالذات و بالغیر . و الا ممکن بالغیر نداریم . حالا این عبارت چی می خواهد بگوید ؟ اگر یک شی منتفی بشود بخاطر این که علتش موجود نیست می گویند این شی امتناع بالغیر دارد یعنی امتناع ناشی نشده است از خودش . می گوید ما قبول داریم که یک شی بخاطر نبودن علتش ، ممتنع می شود ولی این منافاتی ندارد با این که ممکن بالذات باشد لذا مراد از جواز در عنوان بحث امکان ذاتی است . صاحب کفایه می فرماید اصلا این بحث صلاح نیست که در بین علما مطرح بشود زیرا بدیهی است که امکان بالذات دارد لذا جای این بحث نیست) **کون الجواز فی العنوان بمعنی الإمکان الذاتی** (بودن کلمه ی جواز در عنوان بحث ، به معنی امکان ذاتی) **بعید عن محل الخلاف بین الأعلام** (می تواند به معنی امکان ذاتی باشد اما بعید است از محل اختلاف بین علما)

نعم (استدراک است از لایجوز – در یک صورت امر آمر جایز است) **لو کان المراد من لفظ الأمر الأمر ببعض مراتبه** (اگر بوده باشد مراد از لفظ امر ، امر باشد به بعضی از مراتب امر یعنی مرتبه ی انشاء) **و من الضمیر الراجع إلیه بعض مراتبه الأخر** (و بوده باشد مراد از ضمیری که رجوع می کند به امر ، بعض مراتب دیگر امر یعنی مرتبه ی فعلیت) **بأن یکون النزاع فی أن أمر الآمر یجوز إنشاء مع علمه بانتفاء شرطه بمرتبة فعلیة** (به این که بوده باشد نزاع در این که امر آمر جایز می باشد انشاء ان امر با علم داشتن آمر به منتفی بودن شرط امر به مرتبه ی فعلیت آن امر)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

تصویر النزاع فیه

و بعبارة أخری کان النزاع فی جواز إنشائه (می باشد نزاع در جایز بودن انشاء امر) **مع العلم بعدم بلوغه إلی المرتبة الفعلیة** (با علم آمر به نرسیدن ان امر به مرتبه ی فعلیت) **لعدم شرطه** (بخاطر نبودن شرط آن امر) **لکان جائزا** (هر آینه می بوده باشد این مراد جایز) **و فی وقوعه فی الشرعیات و العرفیات غنی و کفایة** (و در واقع شدن امر انشائی بدون بلوغ به مرتبه ی فعلیت ، در شرعیات و عرفیات بی نیازی است و کفایت است مثل اعملوا ماشئتم که این امر به انگیزه ی تهدید است) **و لا یحتاج معه** (و احتیاجی نمی باشد با این وقوع) **إلی مزید بیان أو مئونة برهان**

و قد عرفت سابقا أن داعی إنشاء الطلب (انگیزه ی انشاء طلب منحصر نمی باشد حقیقتا به بعث و تحریک جدی) **لا ینحصر بالبعث و التحریک جدا حقیقة بل قد یکون صوریا امتحانا** (بلکه می باشد امر صوری و امتحانی) **و ربما یکون غیر ذلک** (بلکه می باشد داعی و انگیزه غیر بعث و امتحان مثل تهدید و تعجیز)

و (یک نفر می گوید اگر امر به انگیزه ی طلب حقیقی نبود اصلا امر نیست . صاحب کفایه می گوید طلب حقیقی نیست اما طلب و امر مجازی هست) **منع کونه** (امر منشا به غیر داعی بعث جدی) **أمرا** (و منع بودن امر منشا به غیر داعی بعث جدی ، یعنی کسی بیاید منع بکند که این امری که انشاء شده به داعی ای غیر از بعث حقیقی و جدی ، امر است یعنی بگوید اگر امر به غیر از داعی بعث حقیقی باشد ، امر نیست) **إذا لم یکن بداعی البعث جدا واقعا** (زمانی که نبوده باشد امر به انگیزه ی بعث جدی) **و إن کان فی محله** (اگرچه می باشد این منع ، در محل خودش یعنی بله امر واقعی نیست) **إلا أن إطلاق الأمر علیه** (جز این که اطلاق امر به این) **إذا کانت هناک قرینة** (زمانی که بوده باشد در این اطلاق یک قرینه ای) **علی أنه بداع آخر غیر البعث** (بر این که این امر به انگیزه ای است غیر از بعث جدی از باب مجاز) **توسعا مما لا بأس به** (از آن اموری است که اشکالی نیست به آن امور) **أصلا کما لا یخفی.**

نوار ۱۹۱ : تعلق اوامر و نواهی به طبیعت –

بحث ما در این مورد بود که ایا امر آمر با علم امر به منتفی بودن شرط امر جایز هست یا نیست . صاحب کفایه این جا می فرماید بین این دو نظریه مصالحه برقرار می کنیم یعنی یک کاری می کنیم که این دو نظریه مخالف هم نباشند به این بیان که کسانی که می گویند جایز است مرادشان تعدد مرتبه است یعنی ایا امر انشائی آمر با علم به منتفی بودن شرط امر فعلی جایز هست یا نیست . و این را همه قبول دارند . و مراد قائلین به عدم جواز وحدت مرتبه باشد یعنی ایا آمر می تواند انشاء امر بکند با این که آمر می داند شرایط انشاء امر فراهم نیست یا این که ایا امر می تواند امر فعلی بکند با این که شرایط امر فعلی فراهم نیست . این ها می گویند این جایز نیست و این را همه می گویند جایز نیست .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و قد ظهر بذلک (به تحقیق روشن شد به وسیله ی مطالبی که بیان شد) **حال ما ذکره الأعلام فی المقام من النقض و الإبرام** (وضعیت مطالبی که ذکر کرده است آن مطالب را ، بزرگان در این بحث از اشکال و دفع اشکال – کسانی که اشکال گرفته اند دحدت رتبه در ذهنشان بوده و کسانی که دفع اشکال کرده اند تعدد مرتبه در ذهنشان بوده است) **و ربما یقع به** (چه بسا واقع می شود به وسیله این مطالب بیان شده) **التصالح بین الجانبین** (مصالحه بین دو طرف یعنی جوازی و مانعی) **و یرتفع النزاع من البین فتأمل جیدا**

مطلب دوم : بحث در این است که ایا متعلق اوامر و نواهی طبیعت است یا فرد ؟ بحث ما در این است که امر مولی رفته است روی طبیعت یا روی فرد

ابتدا دو نکته :

- **نکته ی اول :** طبیعت یعنی کلی طبیعی با قطع نظر از خصوصیات فردیه ای که با انها فرد ، فرد می شود . و فرد یعنی وجود طبیعت با تمامی خصوصیات فردیه . کلی طبیعی مثل انسان . و فرد مثل زید .
- **نکته ی دوم :** در متعلق دو احتمال وجود دارد :

❖ **احتمال اول :** متعلق ، طبیعت و کلی طبیعی باشد . طبق این احتمال اگر طبیعت بر فرض محال از خصوصیات فردیه منفک بشود ، مضر به به مقصود مولی نیست و به بیان دیگر مطلوب یک جزء دارد و ان طبیعت است .

❖ **احتمال دوم :** متعلق فرد باشد . طبق این احتمال ، وجود طبیعت اگر بر فرض محال از خصوصیات فردیه منفک شود ، مضر به مقصود مولی است . به عبارت دیگر مطلوب ، دو جزء دارد : طبیعت و خصوصیات فردیه .

توضیح : اگر بگوییم مولی طالب طبیعت است یا بگوییم مولی طالب فرد است یعنی این فردی که شما دارید آن را در خارج انجام می دهید طلب مولی رفته روی آن با تمامی خصوصیاتش . لکن در تمامی این افرادی که در عالم خارج موجود می شوند یک قدر مشترک است که آن کلی طبیعی است لکن این کلی طبیعی در این فرد ، ضمیمه شده به یک خصوصیات فردیه ای که این خصوصیات فردیه سبب شده است که این فرد بشود این فرد . آن کلی طبیعی در آن فرد ضمیمه شده است به یک خصوصیات فردیه ی دیگری که این خصوصیات فردیه سبب شده آن فرد بشود آن فرد .

اگر بگوییم متعلق اوامر و نواهی ، طبیعت است . الان این طبیعتی که در عالم خارج به یک خصوصیات فردیه ای موجود شده اگر شما بر فرض محال (وجود طبیعت را نمی توان از خصوصیات فردیه جدا کرد) بتوانید طبیعت را از خصوصیات فردیه اش جدا بکند این مضر به مقصود مولی نیست زیرا مولی طبیعت می خواهد و طبیعت هم وجود دارد . به عبارت دیگر مطلوب مولی در این صورت یک جزء دارد و آن طبیعت است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

اما اگر گفتیم متعلق امر و نهی فرد است ، فرد وجود طبیعت است + خصوصیات فردیه . اگر خصوصیات فردیه نباشد دیگر فرد فرد نیست و همان طبیعت است . اگر شما این وجود طبیعت (طبیعت خارجی) را از خصوصیات فردیه جدا کنید این جا مضر به مقصود مولی است زیرا اگر بگوییم متعلق فرد است ، متعلق از دو جزء تشکیل شده و شما به یک جزء ضربه وارد کردید .
شارع مقدس صلاه را با یک سری اجزاء و شرایطی را می خواهد حالا مکلف می آید این صلاه با اجزاء و شرایط را در خارج انجام می دهد در فلان مکان و زبان و با فلان لباس و ... . اگر بگوییم متعلق امر فرد است یعنی این امر روی تمامی این خصوصیات این صلاتی که در خارج انجام گرفته می شود یعنی در فلان مکان و زمان بودنش هم امر رفته روی آن و متعلق امر هستند اما اگر بگوییم امر مولی می رود روی طبیعت دیگر این خصوصیات فردیه نیستند و امر روی آنها نمی رود .

با حفظ این دو نکته : حق این است که متعلق اوامر و نواهی ، طبیعت است و دلیل ان ، وجدان است .

توضیح : بالوجدان مولی طالب ایجاد طبیعت است یعنی طالب این است که طبیعت از عدم پا به عرصه ی وجود بگذارد بدون این که خصوصیات فردیه مورد نظر او باشد . صاحب کفایه می فرماید شارع مقدس ، امر اصلا یعنی طلب ایجاد . شارع مقدس طالب این است که یک صلاه با تمامی اجزاء و شرایطش موجود بشود و از حالت عدم پا به عرصه ی وجود بگذارد . چرا این را می گویند ؟ زیرا اگر بگوییم طلب مولی می رود روی صلاتی که در خارج هست می شود طلب الحاصل . شارع مقدس طالب این است که مکلف این طبیعت را از حالت عدم ، موجود کند . حالا اگر یک انسان یک نماز با تمامی شرایط و اجزاء را انجام بدهد دیگر بعد از این ایا خصوصیات دیگر هم طلب مولی رفته روی آنها یا خیر ؟ می گوییم نرفته است و دیگر مولی طالب خصوصیات فردیه نیست .

فصل الحق أن الأوامر و النواهی تکون متعلقة بالطبائع دون الأفراد (حق این است که اوامر و نواهی می باشند متعلق به طبایع (طبیعت کلیه ، کلی طبیعی مثل صلاه ، انسان) نه افراد)

و لایخفی أن المراد أن متعلق الطلب فی الأوامر هو صرف الإیجاد (مخفی نیست که مراد این است که متعلق طلب در اوامر ، آن متعلق ، صرف ایجاد است یعنی امر معنایش این است : طلب ایجاد . حالا ایجاد چه چیزی ؟ این جا اختلاف وجود دارد) **کما أن متعلقه فی النواهی هو محض الترک** (همان طور که متعلق طلب در نواهی ، آن متعلق محض ترک است یعنی معنی نهی طلب ترک است اما ترک چه چیزی ؟ در این جا بحث و اختلاف وجود دارد) **و متعلقهما** (و متعلق ایجاد و ترک ، خود طبیعت است) **هو نفس الطبیعة** (پس امر می شود طلب ایجاد طبیعت (طلب ایجاد طبیعت یعنی مولی طالب این است که مکلف این طبیعت معدوم را در خارج ایجاد بکند یعنی این طور نیست که امر برود روی طبیعت موجود زیرا این طلب الحاصل است) و نهی می شود طلب ترک طبیعت) **المحدودة بحدود** (طبیعتی که مقید شده است به واسطه ی قیودی و محدود شده است به حدودی) **و المقیدة بقیود تکون بها موافقة للغرض** (قیودی که می باشد

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

طبیعت به واسطه ی آن قیود ، موافق با غرض و مقصود مولی) **و المقصود من دون تعلق غرض بإحدی الخصوصیات اللازمة للوجودات** (بدون تعلق گرفتن غرض مولی به یکی از خصوصیاتی که لازمه ی وجودات است) **بحیث لو کان الانفکاک عنها بأسرها ممکنا** (به گونه ای که اگر بوده باشد جدا شدن از خصوصیات به تمامی خصوصیات ، ممکن) **لما کان ذلک** (انفکاک از خصوصیات فردیه) **مما یضر بالمقصود أصلا** (هر آینه نمی بوده باشد این انفکاک از آن چیزهایی که مضر می باشد به مقصود) **کما هو الحال** (همان طور که عدم تعلق غرض به خصوصیات فردیه وضعیت می باشد در قضیه ی طبیعیه – به آن قضیه ای گفته می شود که حکم در ان بر نفس الطبیعه من حیث هی هی بار می شود مثل الانسان حیوان) **فی القضیة الطبیعیة فی غیر الأحکام بل فی المحصورة** (بلکه در قضیه ی محصوره که در مقابل مهمله است . به قضیه ای گفته می شود که دارای سور است . شما می گویید کل انسان حیوان . به این قضیه ، محصوره می گویند . در این جا حکم به خصوصیات تعلق نگرفته است) **علی ما حقق فی غیر المقام** (طبق آن چیزی که تحقیق شده است در غیر این جا یعنی در جای خودش)

و فی مراجعة الوجدان للإنسان غنی و کفایة عن إقامة البرهان علی ذلک (یک مرتبه مولی می فرماید که بزن ، دیگر هیچ قیدی نمی زند . یک مرتبه می گوید بزن با فلان چوب اما یک مرتبه قید نمی زند و مطلق می گوید زن . یک مرتبه می گوید در فلان زمان یا فلان مکان بزن ، یک مرتبه مطلق می گوید بزن . وقتی که مطلق گفت بزن و قیدی نیاورد بعد شما این بزن با یک سری خصوصیاتی در عالم خارج محقق بکنید ، ایا طلب مولی روی این خصوصیات رفته است ؟ می فرماید بالوجدان طلب مولی روی انها نرفته است – و در مراجعه به وجدان برای انسان بی نیازی و کفایت است از اقامه کردن برهان و دلیل بر تعلق امر و نهی به طبیعت یعنی دیگر احتیاج نیست که برهان و دلیل اقامه کنیم که امر و نهی به طبیعت تعلق گرفته است) **حیث** (توضیح وجدان) **یری** (چرا که می بیند انسان) **إذا راجعه** (زمانی که مراجعه می کند وجدان را) **أنه لا غرض له فی مطلوباته إلا نفس الطبائع** (نیست غرضی برای انسان در مطلوباتش (مثل زدن) مگر خود طبیعت (طبیعت زدن)) **و لا نظر له** (و نیست نظری برای انسان مگر برای خود طبایع) **إلا إلیها من دون نظر إلی خصوصیاتها الخارجیة** (بدون نگاه به خصوصیات خارجیه طبایع و عوارض عینی و خارجی آن طبایع) **و عوارضها العینیة و أن نفس وجودها السعی بما هو وجودها تمام المطلوب** (و این که خود وجود سعی طبایع (یعنی وجود ساری و کلی طبایع – آن زدنی که کلی است و با هر فرد از زدن ، قابل اتحاد است) به عنوان این که آن وجود سعی ، وجود طبیعت است ، تمام المطلوب است نه جزء المطلوب است) **و إن کان ذاک الوجود** (اگر چه آن وجود سعی در خارج منفک نیست از خصوصیت) **لا یکاد ینفک فی الخارج عن الخصوصیة**

فانقدح بذلک (پس روشن شد به واسطه ی این توضیحات) **أن المراد بتعلق الأوامر بالطبائع دون الأفراد** (مراد از تعلق گرفتن اوامر به طبیعت نه افراد این است که) **أنها بوجودها السعی** (طبیعت با آن وجود سعی اش – وجود کلی و وسیعش) **بما هو وجودها** (به عنوان این که آن وجود سعی ، وجود طبایع است)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

قبالا لخصوص الوجود (در مقابل خصوص وجود یعنی در مقابل وجود خاص و جزئی) **متعلقة للطلب** (ان طبایع متعلق است به طلب) **لا** (می خواهد بگوید طبیعت بما هی هی ، متعلق طلب نیست یعنی وقتی شارع می گوید صل مرادش صلاه بما هی هی نیست زیرا صلاه بما هی هی مصلحت ندارد) **أنها** (نه این که طبایع) **بما هی هی** (به عنوان این که آن طبایع ، طبایع هستند) **کانت متعلقة له** (می باشد آن طبایع متعلق برای طلب) **کما ربما یتوهم** (همان طور که چه بسا توهم می شود ، کونها متعلقه له) **فإنها کذلک** (بما هی هی) **لیست إلا هی** (به سبب این که طبایع بما هی هی ، نیست مگر طبایع) **نعم هی کذلک تکون متعلقة للأمر فإنه طلب الوجود** (بله طبیعت بما هی هی می باشد متعلق برای امر (ماده ی امر) به سبب این که امر طلب الوجود است در نتیجه اگر امر به طبیعت تعلق بگیرد به معنی طلب وجود طبیعت می شود - صاحب کفایه اول یک نعم می گوید بعد با فافهم اشاره می کند که این نعم ضعیف است . با این نعم می خواهد بفرماید که طبیعت من حیث هی هی ، متعلق طلب نیست اما متعلق امر (ماده ی امر) می تواند باشد یعنی مولی می تواند بگوید امرتک بالصلاه ، و مراد از صلاه ، صلاتی است که بما هی هی است . چرا چنین چیزی را مولا می تواند بگوید ؟ زیرا ماده ی امر به معنی طلب الوجود است در نتیجه اگر امر تعلق بگیرد به طبیعت من حیث هی هی می شود طلب وجود ماهیت لذا اشکال بر طرف می شود) **فافهم** (در محتوی و مفهوم امر ، وجود نخوابیده است و اشکال دیگر این که اگر گفتیم طبیعت من حیث هی هی مصلحت و مفسده ندارد معنایش این است که متعلق طلب قرار نمی گیرد چه طلب در قالب صیغه ی امر باشد چه در قالب ماده ی امر)

نوار ۱۹۲ : مراد از تعلق گرفتن اوامر به طبیعت چیست

مطلب اول : درباره ی متعلق اوامر و نواهی دو نظریه وجود دارد :

- **نظریه ی اول** : متعلق اوامر و نواهی ، طبیعت و ماهیت است . شارع زمانی که می فرماید صل ، این جا امر به چه چیزی تعلق گرفته است ؟ شارع طالب چیست ؟ این جا دو نظریه است . نظریه ی اول این است که متعلق امر طبیعت است یعنی شارع از مکلفین درخواست می کند که این طبیعت و ماهیت را موجود بکنند یعنی دیگر خصوصیات فردیه متعلق طلب نیست و مولی طالب خصوصیات فردیه نیست .

حالا می خواهیم ببینیم مراد از طبیعت چیست ؟ در این که مراد از طبیعت و ماهیت چیست ، ۴ احتمال وجود دارد :

- ❖ **احتمال اول** : مراد از طبیعت ، طبیعت من حیث هی هی باشد . این احتمال مراد نیست زیرا طبیعت من حیث هی هی ، مصلحت و مفسده ندارد تا متعلق امر و نهی قرار بگیرد . شارع امرش را برده است روی طبیعت و ماهیت . یعنی شارع طبیعت را می خواهد نه طبیعت + خصوصیات فردیه . حالا احتمال اول این است که مراد از طبیعت ، طبیعت من حیث هی هی باشد . صاحب کفایه می فرماید مراد این نیست یعنی این طور نیست که شارع امرش را

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

برده باشد روی طبیعت من حیث هی هی . طبیعت من حیث هی هی یعنی این که انسان خود طبیعت و ماهیت را در نظر بگیرد با قطع نظر از کلیه ی امور خارج از ماهیت . حالا می فرماید مراد طبیعت من حیث هی هی نیست زیرا این طبیعت فقط خودش است یعنی اگر طبیعت و ماهیت را من حیث هی هی در نظر گرفتید و تمام توجهت را به خود ماهیت دادی و و قطع نظر کردی از هر چیزی که خارج است از ماهیت ، این طوری فقط خودش است و چیزی دیگری نیست . و چنین طبیعتی مصلحت و مفسده ندارد و حال آنکه امر و نهی می رود روی چیزی که مصلحت و مفسده دارد . ماهیت و طبیعت من حیث هی هی یعنی مفهوم و معنی و این چنین چیزی مصلحت و مفسده ندارد .

- ❖ **احتمال دوم :** مراد طبیعت ، طبیعت موجوده باشد . صاحب کفایه می فرماید این احتمال هم مراد نیست زیرا طلب الحاصل است . کسانی که می گویند امر و نهی مولی رفته روی طبیعت مرادشان طبیعت موجوده نیست زیرا می شود طلب الحاصل . اگر بگوییم متعلق امر ، طبیعت موجوده است معنایش این است که شارع به واسطه ی امر از عبد می خواهد که طبیعت موجوده را موجود بکند و اگر طبیعت موجود است دیگر نمی شود ان را موجود کرد و این می شود طلب کردن چیزی که حاصل است و این محال است . و اگر گفتیم متعلق نهی ، طبیعت موجوده است معنایش این است که این طبیعتی که بالفعل در خارج موجود است را معدوم بکن و طبیعتی که در خارج موجود است که معدوم نمی شود .
- ❖ **احتمال سوم :** مراد از طبیعت ، طبیعت من حیث هی هی است به طوری که وجود غایت آن باشد . این احتمال هم مراد نیست . یعنی این طور نیست که مولی بگوید من از تو درخواست می کنم طبیعت من حیث هی هی را لتوجد (تا این که موجود شود) . این احتمال نسبت به احتمال اول یک چیز اضافه دارد و ان اضافه ، این است که وجود غایت باشد برای طلب . مثلا در صل ، معنایش این است که شارع ، طالب صلاه من حیث هی هی است لتوجد .
- ❖ **احتمال چهارم :** مراد از طبیعت ، ایجاد طبیعت معدومه است . این احتمال مراد است . یعنی مولی از عبد درخواست می کند که طبیعت معدومه را ایجاد و موجود بکند

- **نظریه ی دوم :** متعلق افراد باشد . اگر این نظریه را گفتیم معنایش این است که اگر نمازی بخوانید با تمامی اجزاء و شرایط بعد این نماز را در فلان زمان و مکان و با فلان لباس ، بخوانید ، تمامی این اجزاء و شرایط و در فلان مکان و زمان بودن و ... متعلق طلب است زیرا فرد هیچگاه از خصوصیات فردیه جدا نیست بنابراین طلب روی تمام خصوصیات فردیه هم رفته است .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

صاحب کفایه می فرماید مراد از فرد ، فرد موجود نیست بخاطر همان اشکالی که گذشت یعنی اگر کسانی می گویند متعلق امر و نهی ، افراد است مرادشان فرد موجود نیست . زیرا لازمه اش طلب الحاصل است . و در ناحیه ی نهی هم معقول نیست زیرا چیزی که موجود شده ، معدوم نمی شود.

دفع وهم : المراد من تعلق الأوامر بالطبائع

لا یخفی أن کون وجود الطبیعة أو الفرد متعلقا للطلب إنما یکون بمعنی (مخفی نیست این که بودن وجود طبیعت یا وجود فرد ، متعلق برای طلب (این که می گویند وجود طبیعت یا وجود فرد متعلق طلب است ، مرادشان این نیست که مولی طالب این طبیعت موجوده بالفعل یا فرد موجود بالفعل است) همانا می باشد به این معنی که) **أن الطالب یرید صدور الوجود من العبد** (طلب کننده اراده می کند صادر شدن وجود طبیعت یا وجود فرد را از عبد) **و جعله بسیطا الذی هو مفاد کان التامة** (و طالب اراده می کند جعل متعلق را به نحو جعل بسیط یعنی مولی طالب این است که عبد به این متعلق ، جعل بسیط بدهد به معنی ایجاد الشی یعنی آن متعلق را موجود کند ، جعل بسیطی که مفان کان تامه است) **و إفاضته** (و مولی اراده می کند افاضه ی وجود را) **لا** (احتمال دوم) **أنه یرید ما هو صادر و ثابت فی الخارج** (نه این که طالب اراده می کند آن چیزی را که آن چیز صادر شده و ثابت شده است در خارج) **کی یلزم طلب الحاصل** (تا این که لازم بیاید طلب الحاصل – این طلب الحاصل فقط در امر است لکن در نهی می شود اعدام موجود که ممکن نیست) **کما توهم** (همان طور که این طلب الحاصل توهم شده است – صاحب فصول خیال کرده است که این جا طلب الحاصل به وجود می آید یعنی صاحب فصول ، وجود طبیعت و فرد را که می گوییم متعلق طلب است را یک گونه ای معنی کرده است که لازمه اش طلب الحاصل است) **و** (اشاره به احتمال سوم) **لا جعل الطلب متعلقا بنفس الطبیعة** (و به این معنی نیست که طالب اراده دارد قرار دادن طلب را متعلق به خود طبیعت (طبیعت من حیث هی هی) و حال انکه قرار داده است طالب ، وجود طبیعت را غایت برای طلب طبیعت) **و قد جعل وجودها غایة لطلبها** .

و قد عرفت أن الطبیعة بما هی هی لیست إلا هی (به تحقیق شناختی تو که طبیعت بما هی هی نیست مگر طبیعت) **لا یعقل أن یتعلق بها طلب** (معقول نیست که تعلق بگیرد به آن طبیعت ، طلب) **لتوجد أو تترک** (تا این که موجود بشود (در اوامر) یا ترک بشود (در نواهی)) **و أنه لا بد فی تعلق الطلب من لحاظ الوجود أو العدم معها** (اگر مولی می خواهد طلب را ببرد روی طبیعت باید وجود را در نظر داشته باشد زیرا آن چیزی که مصلحت و مفسده دارد ، وجود است – ناچار است مولی در تعلق گرفتن طلبش ، ناچار است از در نظر گرفتن وجود در اوامر یا در نظر گرفتن عدم در نواهی ، با طبیعت) **فیلاحظ وجودها فیطلبه و یبعث إلیه کی یکون** (پس ملاحظه می کند طالب ، وجود طبیعت را پس طلب می کند وجود طبیعت را و بر می انگیزاند به سمت وجود طبیعت تا این که موجود بشود و محقق بشود) **و یصدر منه** (و صادر بشود وجود طبیعت از مکلف)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(بدون شک در عالم خارج از ذهن یک اموری هست که واقعی هستند و منشا اثر هستند . در عالم خارج یک بلندگو هست که واقعی است و دست من را پر می کند . حالا ما از این امر واقعی دارای اثر دو مفهوم را انتزاع می کنیم یک مفهوم مشارک و یک مفهوم مختص . مفهوم مشترک وجود است . مفهوم مختص ماهیت است . زیرا ماهیات در عالم خارج از همدیگر متمایز هستند . در این بحثی نیست . اما بحث در این است که این امر واقعی که دارای اثر است ، مصداق حقیقی برای وجود است با مصداق حقیقی برای ماهیت است . در این مساله دو نظریه ی معروف است . نظریه ی اول : آن امر واقعی مصداق حقیقی وجود است لذا حمل وجود بر آن ، حمل حقیقی است . در این جا ماهیت و طبیعت یک امر اعتباری است که از این وجود انتزاع شد . به این دسته می گویند اصاله الوجودی ها . نظریه ی دوم : امر واقعی مصداق حقیقی طبیعت و ماهیت است لذا اسناد ماهیت به آن حقیقی است و اسناد وجود به آن مجازی است لذا اشاره می کنید به این و می گویید هذا بلندگو این اسناد حقیقی است اما اگر گفتید هذا وجود این اسناد ، مجازی است . حالا صاحب کفایه می خواهد بگوید تمام این صحبت هایی که کردیم و صحبت از وجود را به میان کشیدیم بنابر اصاله الوجود است اما بنابر اصاله الماهیه متعلق امر و نهی ، طبیعت خارجیه است لکن ماهیت خارجیه به مفاد کان تامه یعنی ماهیتی که توی مکلف در خارج بیاری پس بنابر اصاله الماهیه هم دچار مشکل نیستیم زیرا پای وجود را در میان نمی کشیم) **هذا** (لحاظ وجود) **بناء علی أصالة الوجود و أما بناء علی أصالة الماهیة** (بنابر اصیل بودن ماهیت) **فمتعلق الطلب لیس هو الطبیعة بما هی** (متعلق طلب نیست طبیعت بما هی هی) **أیضا** (مثل اصاله الوجود) **بل بما هی بنفسها فی الخارج** (بلکه مرادشان طبیعت خارجیه است به مفاد کان تامه نه ناقصه – به عنوان این است که ان طبیعت (نه به وجودش) در خارج است) **فیطلبها کذلک** (پس طلب می کند طالب این طبیعت را ، بما هی بنفسها فی الخارج) **لکی یجعلها بنفسها** (تا این که قرار بدهد مکلف این طبیعت را ، خود این طبیعت را از امور خارجی) **من الخارجیات و الأعیان الثابتات** (از عین های ثابت در خارج) **لا بوجودها** (توضیح بنفسها –نه به وجود طبیعت زیرا بنابر اصاله الماهیه در عالم خارج وجود ، وجود ندارد) **کما کان الأمر بالعکس علی أصالة الوجود** (یعنی متعلق طلب ، طبیعت بما هی هی نیست بلکه وجود طبیعت است به مفاد کان تامه)

و کیف کان (هر جور که بوده باشد اصالت –چه اصاله با وجود باشد چه با ماهیت) **فیلاحظ الآمر ما هو المقصود** (پس در نظر می گیرد امر آن چیزی را که آن چیز مقصود است از ماهیت خارجیه (بنابر اصاله الماهیه) یا وجود (بنابر اصاله الوجود)) **من الماهیة الخارجیة أو الوجود فیطلبه** (پس طلب می کند آمر این مقصود را و بر می انگیزاند به سمت آن مقصود تا صادر بشود مقصود از مکلف) **و یبعث نحوه لیصدر منه و یکون ما لم یکن** (و برای این که بوده باشد ، چیزی که نبوده است) **فافهم و تأمل جیدا .**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۹۳ : نسخ وجوب

اگر وجوب یک عمل نسخ شد (گاهی شارع مقدس یک عملی را واجب می کند و بعد از مدتی وجوب آن عمل را بر می دارد مثلا وجوب نماز خواندن به سمت بیت المقدس که بعد از مدتی شارع مقدس این وجوب را برداشت و فرمود نماز خواندن به سمت بیت المقدس واجب نیست) در این جا دو بحث وجود دارد :

- **بحث اول** : ایا دلیل اجتهادی (دلیل ناسخ یا منسوخ) دلالت بر ثبوت حکمی از احکام اربعه ی باقیه می کند یا خیر ؟

شارع مقدس فرمود نماز خواندن به سمت بیت المقدس واجب است و بعد از مدتی فرمود دیگر نماز خواندن به سمت بیت المقدس واجب نیست . حالا می خواهیم ببینیم دلیل ناسخ (یعنی دلیلی که آمده است وجوب را برداشته است) یا دلیل منسوخ (آن دلیلی که می گفت نماز خواندن به سمت بیت المقدس واجب است) که به ان دلیل اجتهادی می گویند دلالت دارد بر این که بعد از این که وجوبش نسخ شد ، یک حکمی از احکام اربعه ی باقی (حرمت ، استحباب ، کراهت ، اباحه) را دارد یا چنین دلالتی ندارد ؟

جواب : خیر (دلالت ندارد) زیرا بعد از نسخ ، ثبوت هر یک از احکام اربعه ی باقیه ممکن است و هیچیک از این دو دلیل (دلیل ناسخ و منسوخ) دال بر تعیین یکی از این احکام اربعه نیست . مثلا در مثال نماز خواندن به سمت بیت المقدس ، نه دلیل ناسخ و نه دلیل منسوخ هیچکدام دلالت ندارد که یکی از این احکام ثابت است زیرا هر حکمی از آن احکام باقی مانده احتمالش هست و هیچکدام از دلیل ناسخ و منسوخ دال بر هیچ یک از این احکام باقی مانده نیست . لذا دست ما از دلیل اجتهادی خالی است .

- **بحث دوم** : ایا استصحاب جواز بالمعنی الاعم دلالت بر جواز بالمعنی الاعم فعل بعد از نسخ می کند یا خیر ؟

نماز خواندن به سمت بیت المقدس واجب شد . در ضمن وجوب ، جایز هم شد زیرا جواز جنس است برای وجوب و استحباب و کراهت و اباحه . یعنی در تمام این احکام اربعه ، جواز هست همراه با یک فصل . جواز متصل می شود به یک فصل می شود وجوب و متصل می شود به فصل دیگر می شود مکروه . وجوب برداشته شد ، شک می کنیم آن جواز به حال خودش باقی هست یا نیست ، ایا می توانیم استصحاب جواز را بکنیم و بگوییم جواز بالمعنی الاعم را دارد یعنی حرام نیست . ایا می توان با استصحاب ، اثبات جواز بکنیم ؟

جواب : خیر نمی توان استصحاب کرد زیرا

- ❖ **صغری** : استصحاب جواز بالمعنی الاعم ، استصحاب کلی قسم ثالث است
- ❖ **کبری** : و استصحاب کلی قسم ثالث جاری نیست .
- ❖ **نتیجه** : استصحاب جواز بالمعنی الاعم ، جاری نیست

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

توضیح : در بحث استصحاب گفتیم که استصحاب بر دو نوع است : گاهی استصحاب فرد می شود و گاهی استصحاب کلی . استصحاب کلی ۴ نوع است : قسم اول ، قسم دوم و قسم سوم و قسم چهارم . استصحاب کلی قسم سوم اقسامی داشت که یک قسمش این بود : ما یقین داریم کلی در ضمن یک فرد موجود شد ، یقین داریم این فرد از بین رفت اما شک می کنیم کلی باقی هست یا نیست زیرا احتمال می دهیم که همزمان با از بین رفتن این فرد ، یک فرد دیگری جایگزین این فرد شده باشد مثل این که در این اتاق انسان بود در ضمن زید . یقینا زید از اتاق بیرون آمد اما شک می کنیم انسان در این اتاق باقی هست یا نیست زیرااحتمال می دهیم همزمان با خارج شدن زید از اتاق ، خالد وارد اتاق شده باشد . ایا می توانیم استصحاب انسان بکنیم . در این مساله اقوالی است که صاحب کفایه می فرماید چنین استصحابی جاری نیست . حالا صاحب کفایه می فرماید اگر استصحاب جواز بالمعنی الاعم را کردید می شود استصحاب کلی قسم سوم که جاری نیست

چگونه می شود استصحاب کلی قسم ثالث ؟ این جواز بود . جواز کلی است زیرا جنس است برای وجوب و استحباب و کراهت و اباحه . این جواز در ضمن وجوب بود . یقین داریم وجوب از بین رفت اما شک می کنیم جواز باقی هست یا نیست . چرا شک می کنیم زیرا احتمال می دهیم همزمان با از بین رفتن وجوب یک حکم دیگری که وجوب می تواند در ضمن او باشد ، محقق شده باشد . و این کلی قسم ثالث است و عقیده ی صاحب کفایه این است که استصحاب کلی قسم ثالث جایز نیست و جاری نمی شود

نکته : در بعضی از موارد ، استصحاب کلی قسم ثالث جاری می شود (در جائی که فردی که احتمال حدوث ان داده می شود عرفا ادامه و استمرار فرد از بین رفته باشد) ولی این صورت در ما نحن فیه منتفی است .

مثال اول : این جسم ، سیاهی متوسط داشت . ما یقین داریم این سیاهی متوسط از بین رفته حالا یا به طور کلی از بین رفته (مثلا تبدیل به سفیدی شده است) یا آن مرتبه ی توسطش از بین رفته و تبدیل شده به مرتبه ی شدید یعنی سیاه شدید شده است . عرف این سیاهی شدید را ادامه و استمرار همان سیاهی متوسط می داند . زیرا عرف توسط و شدت را از حالات می داند مثل این که زید غنی بوده حالا شده فقیر . این زید ، همان زید است فقط حالتش عوض شده است . عرف سیاهی شدید و سیاهی متوسط را دو فرد متباین نمی داند . این جا استصحاب کلی جایز است و می توانید بگویید این جسم سیاهی داشت بعد شک می کنیم سیاهی اش باقی هست یا نیست ، استصحاب سیاهی می کنیم زیرا در این جا شک در بقاء معنی دارد زیرا ان سیاهی شدید همان سیاهی متوسط است عندالعرف .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مثال دوم : این جسم ، سیاهی متوسط داشت . یقین داریم این سیاهی متوسط از بین رفته حالا یا به طور کلی از بین رفته یا مرتبه ی متوسطش از بین رفته و تبدیل شده به سیاهی کم . عرف این سیاهی خفیف را ادامه ی همان سیاهی متوسط می داند . زیرا توسط و خفت را از باب تبدل حالات می داند یعنی می گوید اصل سیاهی باقی است فقط حالاتش عوض شده است . در نتیجه استصحاب کلی جایز است و می توان استصحاب سیاهی را انجام داد .

صاحب کفایه می فرماید : اگر این فردی که احتمال حدوثش می رود (سیاهی شدید و خفیف) عند العرف ادامه همان فردی باشد که از بین رفته است ،این جا استصحاب کلی جایز است لکن این استصحاب در ما نحن فیه جاری نیست یعنی نمی توانید بگویید که عمل واجب بود پس در ضمن وجوب ، جواز بود حالا یقین داریم وجوب از بین رفته حالا یا به طور کلی از بین رفته یا مرتبه ی شدیدش از بین رفته و تبدیل شده به یک مرتبه ی ضعیفه که استحباب باشد . ایا می توان گفت جواز باقی بود حالا استصحاب جواز بکنیم زیرا عند العرف احکام هرکدام با دیگری متضاد است یعنی عرف استحباب و وجوب را دو امر متباین می دانند .

حالا که وجوب و استحباب عند العرف دو امر متباین هستند پس عرف آن جوازی که در وجوب است را کاملا مغایر می داند با جوازی که در استحباب است . وجواز در استحباب را استمرار جواز در وجوب نمی داند در نتیجه استصحاب جواز نمی شود کرد [۱۱۲] .

فصل

إذا نسخ الوجوب (زمانی که نسخ شد وجوب) **فلا دلالة لدليل الناسخ و لا المنسوخ على بقاء الجواز بالمعنى الأعم** (پس دلالتی نیست برای دلیل ناسخ و منسوخ بر باقی بودن جواز بالمعنی الاعم و نه بر بقاء جواز بالامعنی الاخص یعنی اباحه) **و لا بالمعنى الأخص كما لا دلالة لهما على ثبوت غيره من الأحكام** (همان طور که دلالتی نیست برای دلیل ناسخ و منسوخ ، بر ثابت بودن غیر جواز بالمعنی الاخص از احکام) **ضرورة** (دلیل برای لا دلاله لهما) **أن ثبوت كل واحد من الأحكام الأربعة الباقية بعد ارتفاع الوجوب واقعا ممكن** (به دلیل این که ثابت بودن هر یک از احکام اربعه ی باقی مانده در واقع بعد از ، از بین رفتن وجوب ، ممکن است) **و لا دلالة لواحد من دليلى الناسخ و المنسوخ بإحدى الدلالات على تعيين واحد منها** (و نیست دلالتی برای هیچیک از دو دلیل ناسخ و منسوخ به واسطه ی یکی از دلالات (مطابقی ، تضمنی و التزامی) بر تعیین یکی از احکام اربعه ی باقی مانده) **كما هو** (همان طوری که این عدم دلالت روشن تر است از این که مخفی باشد) **أوضح من أن يخفى فلا بد للتعيين من دليل آخر** (پس ناچاریم برای معین کردن حکم ، از یک دلیل دیگری غیر از دلیل ناسخ و منسوخ) **و** (بحث دوم) **لا مجال لاستصحاب**

[۱۱۲] این نکته اشکال دارد و اشکالش این است که این اصلا استصحاب کلی قسم ثالث نیست

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

الجواز (و نیست مجالی برای استصحاب جواز بالمعنی الاعم) **إلا بناء علی جریانه فی القسم الثالث من أقسام استصحاب الکلی** (مگر بنابر جاری شدن استصحاب در قسم سوم از اقسام استحصاب کلی) **و هو** (و قسم ثالث استصحاب کلی) **ما إذا شک فی حدوث فرد کلی** (موردی است که شک می شود در حادث شدن فرد کلی در حالی که مقارن و همراه است با از بین رفتن فرد دیگر کلی) **مقارنا لارتفاع فرده الآخر و قد حققنا فی محله** (و به تحقیق ، تحقیق کردیم ما در محلش – مبحث استصحاب) **أنه لا یجری الاستصحاب فیه** (جاری نمی شود استصحاب در قسم سوم) **ما لم یکن** (بیان نکته – در بعضی از صورت ها استصحاب کلی قسم سوم جایز است) **الحادث المشکوک من المراتب القویة أو الضعیفة المتصلة بالمرتفع** (جاری نمی شود استصحاب تا زمانی که نبوده باشد حادث مشکوک (فردی که حدوثش مشکوک است) از مراتب قویه یا ضعیفه ای که متصل می باشد (یعنی دنباله اش است و دو فرد متباین نیستند) به آنی که از بین رفته است) **بحیث عد عرفا** (به گونه ای که شمرده می شود ان حادث مشکوک ، باقی است نه این که این حادث مشکوک یک امرحادثی است که غیر از مرتفع است یعنی عرف می گویند سیاهی شدید بقاء همان سیاهی متوسط است) **أنه باق لا أنه أمر حادث غیره .**

و من المعلوم (می خواهد بگوید ما نحن فیه از آن مواردی نیست که استصحاب در آن جاری شود) **أن کل واحد من الأحکام مع الآخر عقلا و عرفا من المباینات و المتضادات غیر الوجوب و الاستحباب** (می خواهد بگوید هر حکمی با احکام دیگر عقلا و عرفا غیر از هم هستند غیر از وجوب و استحباب که عقلا مثل هم هستند اما عرفا غیر از هم هستند و ملاک در استصحاب عرف است) **فإنه و إن کان بینهما التفاوت بالمرتبة و الشدة و الضعف عقلا إلا أنهما متباینان عرفا** (هرچند که می باشد بین وجوب و استحباب ، تفاوت به سبب مرتبه و شدت و ضعف به حکم عقل اما از جهت عرف متباین هستند) **فلا مجال للاستصحاب**[۱۱۳] (پس مجالی برای استصحاب جواز نیست زیرا ملاک در جریان استصحاب حکم عرف است نه عقل) **إذا شک فی تبدل أحدهما بالآخر** (زمانی که شک بشود در تبدیل شدن یکی از وجوب و استحباب به دیگری) **فإن حکم العرف و نظره یکون متبعا فی هذا الباب** (به سبب این که حکم عرف می باشد تبعیت شده در این باب استصحاب)

نوار ۱۹۴ : وجوب تخییری

درباره ی واجب تخییری ۴ نظریه معروف وجود دارد[۱۱۴] :

- **نظریه ی اول (اکثر علمای شیعه)** : در واجب تخییری تمامی اطراف واجب است به نحو وجوب تخییری . شارع درباره ی کفاره می فرماید : اطعم او صم او اعتق رقبه . این واجب تخییری . این

[۱۱۳] بعضی از محشین این استصحاب را ، استصحاب استحباب گرفته اند که به نظر ما خلاف ظاهر است زیرا بحث ما در استصحاب جواز بود

[۱۱۴] به معالم یا عنایه الاصول مراجعه کنید

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نظریه می گوید تمامی این موارد واجب است به نحو وجوب تخییری و وجوب تخییری یعنی دو چیز : الف : انجام تمام اطراف واجب نیست ب : ترک تمام اطراف جایز نیست

- **نظریه ی دوم (اشاعره)** : در واجب تخییری ، احد الاطراف واجب است لا علی التعیین . یعنی یکی از این ۳ مورد واجب است ان هم معین نیست .

تذکر : در این که مراد از احد الاطراف چیست ، دو احتمال است :

- ❖ **احتمال اول** : یحتمل مراد ، احد مفهومی باشد یعنی مفهوم احد . اگر مراد این باشد ، معنی و مفهوم احد جایش در ذهن است زیرا در خارج مفهوم نداریم .
- ❖ **احتمال دوم** : یحتمل مراد ، احد مصداقی باشد یعنی مصداق احد . اگر مراد این باشد مصداق و فرد احد جایش در خارج است .

- **نظریه ی سوم** : در واجب تخییری ، تمامی اطراف واجب است به نحو وجوب تعیینی ولی با انجام یک طرف بقیه ساقط می شوند . شارع زمانی که می فرماید اطعم او صم او اعتق رقبه ، این نظریه می گوید تمام این ها واجب تعیینی هستند لکن خصوصیت واجب تعیینی در این جا این است که اگر یکی را انجام دادید بقیه ساقط می شوند .
- **نظریه ی چهارم** : در واجب تخییری ، احد الاطراف واجب است که این احد عند الله معین است و عند المکلفین معین نیست . در واجب تخییری از بین اطراف واجب تخییری (صوم و اطعام و عتق) یکی از انها واجب است که ان یکی در نزد خداوند معلوم است که کدام است اما در نزد مکلف مشخص و معین نیست حالا اگر مکلف آن یکی را که عند الله معلوم است انجام داد فبها و نعم المطلوب اما اگر ان چیزی را که عند الله معلوم است ، انجام نداد ، بدلش را انجام داده است و این بدل مسقط آن چیزی است که عند الله معلوم است

تحقیق صاحب کفایه : حالا صاحب کفایه یک تحقیقی دارند که با این تحقیق مساله را ریشه یابی می کنند

زمانی که از طرف شارع امر به احد الشیئین یا احد الاشیاء ، تعلق می گیرد دو صورت دارد (ثبوتا) : مثلا شارع زمانی که امر می کند به یکی از دو چیز مثلا می فرماید اطعم او صم یا به یکی از چند چیز امر می کند مثلا می فرماید اطعم او صم او اعتق ، این جا دو صورت وجود دارد که این دو صورت مربوط به مقام ثبوت است :

- **صورت اول** : گاهی شارع یک غرض دارد که هر یک از این اطراف ، محصل آن غرض است یعنی هر یک از اطراف علت تامه برای حصول آن غرض است . در این صورت :
  - ✓ **اولا** : جامع بین اطراف واجب است لان الواحد لایصدر الا من الواحد .

اگر شارع یک غرض دارد که هر یک از این اطراف علت تامه است برای حاصل شدن غرض ، خب در این جا اگر پای دو طرف در میان باشد معنایش این است که این غرض دو علت تامه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

دارد و اگر پای ۳ طرف در میان باشد این یک غرض معلول ۳ علت تامه خواهد بود و ما یک قاعده داریم به نام قاعده ی الواحد که می گوید معلول واحد صادر نمی شود مگر از علت واحده . این جا شارع یک غرض دارد پس چگونه می گویید پای ۲ یا ۳ تا علت تامه در کار است ؟ از این معلوم می شود که این جا ، جامعی وجود دارد که جامع بین این ها علت تامه است برای حاصل شدن غرض که این قدر جامع در تمام اطراف وجود دارد . پس هر یک از این اطراف فردی هستند برای این قدر جامع .

پس غرض معلول ، قدر جامع است در نتیجه آن قدر جامع است که واجب است . پس این که شارع می گوید روزه بگیر ، یا اطعام داشته باشد یا عتق بکن ، این ها افراد آن قدر جامع هستند و این قدر جامع است که واجب است .

سوال : اگر ان قدر جامع علت تامه است برای حاصل شدن غرض پس چرا شارع مقدس اسم این ۳ مورد را مثلا اورده است ؟

جواب : علتش این است که عقل انسان نمی تواند بفهمد مصداق این قدر جامع چیست . مثلا اگر به ما بگویند کفاره باید بدهید نمی توانیم مصادیق کفاره را تشخیص بدهیم

نکته : چرا معلول واحد نمی تواند دو علت داشته باشد ؟ اگر ما یک معلول داشته باشیم که دو علت تامه داشته باشد ، بین معلول و علت تامه باید سنخیت باشد یعنی کمال ارتباط باید وجود داشته باشد . حالا اگر یک معلول داشته باشیم که دو علت تامه داشته باشد که بین انها هم هیچ قدر جامعی وجود نداشته باشد ، معلول با این علت تامه اول سنخیت دارد در نتیجه لازمه اش این است که بین این معلول با علت تامه دوم سنخیتی وجود نداشته باشد زیرا فرض این است که بین این دو علت تامه قدر جامعی نیست در نتیجه این دو علت دو امر متباین هستند و وقتی دو امر متباین بودند وقتی که معلول با این علت ارتباط پیداکردنمی تواند ارتباط داشته باشد با علت دیگر . زیرا اگر معلول با این علت اول ارتباط بر قرار کرد معلوم می شود یک چیزی در این علت اول است که سبب شده این ارتباط را ، که قهرا این چیز در علت دوم نیست زیرا فرض این است که علت اول و دوم متباین هستند و وقتی این چیز در علت دوم نبود سبب می شود که بین معلول و علت دوم سنخیت و ارتباطی پیدا نشود در حالی که باید بین معلول و علت تامه ، سنخیت و ارتباط وجود داشته باشد .

- ✓ **ثانیا :** تخییر بین اطراف عقلی است نه شرعی . اگر بگوییم در واقع قدر جامع واجب است ، تخییر بین اطراف عقلی می شود زیرا یک قانون کلی است که در اصول فقه هم خوانده اید و آن قانون این است که هر زمانی که شارع مقدس امرش را می برد روی کلی و کلی را واجب می کند و صحبتی از افراد کلی نمی کند شما به حکم عقل بین افراد مخیر هستند . حالا اگر قائل شدیم که آن قدر جامع واجب است شما بین افراد آن مخیر هستید و چون شما افراد آن قدر جامع را نمی دانستید که چی هستند ، شارع برای شما نام برده است .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

مثل این که شارع به شما امر می کند اشتر قلما . خب قلم آهنی داریم ، چوبی داریم ، پلاستیکی داریم و شارع بیان نکرده که کدام یک را بخر . این جا عقل وارد میدان می شود و می گوید شارع نفرموده است که کدام را بخر ، شارع امر را برده روی کلی که این کلی یک سری افرادی دارد در نتیجه به حکم عقل بین این افراد مخیر هستم .

فقط فرق بین این مثال قلم با محل بحث ما ، در این است که عقل افراد قلم را خودش متوجه می شود اما در مساله ی ما عقل خودش به تنهایی افراد قدر جامع را متوجه نمی شود در نتیجه شارع افراد را نام می برد .

لذا این صورت خارج از بحث است زیرا بحث ما در رابطه با تخییر شرعی .

- **صورت دوم :** گاهی مولی اغراض متعدده دارد که هر یک از اطراف محصل ، یک غرض است ولی با حاصل شدن یک غرض ، بقیه ی اغراض حاصل نمی شود .

شارع فرموده اطعم او صم او اعتق رقبه . شارع در این جا غرض های متعدد دارد مثلا در این مثال ۳ غرض دارد . هر یک از این اطراف (اطعام و صیام و عتق) هرکدام محصل یک غرض هستند لکن این اغراض متعدده یک خصوصیت دارد و آن این است که اگر یک طرف را انجام دادید و یک غرض حاصل شد ، سایر اغراض حاصل نمی شود . در این صورت :

- ✓ **اولا :** تخییر بین اطراف شرعی است نه عقلی لذا همین صورت محل بحث است . چرا در این صورت ، تخییر عقلی نیست ؟ زیرا در این جا این طور نیست که شارع یک غرض داشته باشد که مجبور باشیم بین اطراف ، قدر جامع درست کنیم تا تخییر شما بین اطراف ، بشود عقلی . این جا فرض این است که چندین غرض وجود دارد که هر طرف محصل یک غرض است لذا تخییر می شود ، تخییر شرعی .
- ✓ **ثانیا :** قول اول صحیح (تمام این اشیا به وجوب تخییری ، واجب هستند) و بقیه ی اقوال باطل است .

ادله صحت قول اول و بطلان ۳ قول بعد :

(نوار ۱۹۵) : قول اول صحیح است . زیرا می گوییم در هر یک از این اشیاء ملاک و مصلحت وجود دارد در نتیجه باید بگوییم تمام این ها واجب است . صاحب کفایه می خواهد بگوید اگر در هر یک از این اشیاء ملاک دارد باید بگویید واجب است بعد شما بیا در وجوب تصرف بکن و بگو این وجوب ، وجوب تخییری است و از اول نگو همه شان واجب نیست .

قول دوم (احد الاشیاء واجب است ، که مراد از این احد یا مفهوم است یا مصداقی) باطل است زیرا تعدد غرض و ملاک کاشف از تعدد واجب است . در صورت دوم شارع غرض های

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

متعدد دارد و وقتی غرض متعدد شد قهرا واجب هم باید بشود متعدد در حالی که قول دوم می گفت یک واجب داریم [۱۱۵] .

اما قول سوم (همه شان واجب است اما به نحو وجوب تعیینی) باطل است زیرا یا استیفاء تمامی ملاکات ممکن است که در این صورت وجهی برای سقوط بقیه نیست و یا استیفاء ممکن نیست که در این صورت وجهی برای وجوب همه نیست .

قول سوم این بود که تمامی این اشیاء واجب است به وجوب تعیینی لکن اگر یکی را انجام دادی بقیه ساقط می شوند . صاحب کفایه جواب می دهد که ملاکاتی که در این اشیاء هست ، بدست آوردنشان ممکن هست یا نیست ؟ یا بدست آوردن تمامی این ملاکات و مصالح ممکن است یا ممکن نیست . اگر ممکن است وجهی برای سقوط وجوب نیست . چرا با انجام یکی بقیه ساقط شوند ؟ خب بقیه را هم انجام بدهد تا به ملاکات درون آن ها هم برسد . اما اگر استیفاء ملاکات ممکن نیست ، پس وجهی ندارد که همه شان واجب باشد .

اما قول چهارم باطل است (احد معین واجب است) زیرا تعدد ملاک و غرض کاشف از تعدد وجوب است پس حق ندارید بگوید احدهما واجب است

فصل : الوجوب التخییری

إذا تعلق الأمر بأحد الشیئین أو الأشیاء (زمانی که تعلق بگیرد امر به یکی از دو شی یا یکی از اشیاء) **ففی وجوب** (خبر مقدم) **کل واحد علی التخییر** (پس در واجب بودن هر یک از دو شی یا اشیاء به صورت تخییری) **بمعنی عدم جواز ترکه إلا إلی بدل** (به معنی جایز نبودن ترک هر یک مگر با بدلش یعنی مگر این که بروید به سمت بدلش یعنی حق نداری اطعام را ترک بکنی مگر این که صوم را انجام بدی) **أو وجوب الواحد لا بعینه** (یا واجب بودن یکی نه به تعیین آن یکی یعنی احد لا علی التعیین واجب است) **أو وجوب کل منهما مع السقوط بفعل أحدهما** (یا واجب بودن هر یک از دو شی یا اشیاء با ساقط شدن وجوب به سبب انجام دادن یکی از دو شی یا اشیا ء) **أو وجوب المعین عند الله** (یا واجب است معین نزد خدا ، اما پیش مکلف آن احد معین نیست) **أقوال** (مبتدای موخر) .

و التحقیق أن یقال (تحقیق این است که گفته شود) **إنه إن کان الأمر بأحد الشیئین** (اگر بوده باشد امر به یکی از دو چیز – بیان صورت اول) **بملاک أنه هناک غرض واحد** (به ملاک این که در واقع یک غرض وجود دارد) **یقوم به کل واحد منهما** (که قیام می کند به آن غرض واحد هر یک از آن دو شی – یعنی طرف اول علت تامه است برای حصول آن غرض و همچنین طرف دوم) **بحیث إذا أتی بأحدهما حصل به تمام الغرض** (به گونه ای که اگر انجام شود یکی از آن دو شی ، حاصل می شود به وسیله ی این انجام ،

---

[۱۱۵] مرحوم حکیم برای باطل بودن این قول یک دلیلی ذکر کرده است که این دلیل با عبارت صاحب کفایه سازگاری ندارد . دلیل باطل بودن قول دوم همین دلیلی است که بیان کردیم

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

همه ی غرض) **و لذا** (بخاطر حصول تمام الغرض) **یسقط به الأمر** (ساقط می شود به وسیله ی آن احد ، امر) **کان الواجب فی الحقیقة هو الجامع بینهما** (در حقیقت آن چیزی که واجب است ، ان واجب ، جامع بین دو شی است) **و کان التخییر بینهما بحسب الواقع عقلیا لا شرعیا** (و می باشد تخییر بین دو شی به حسب واقع ، عقلی نه شرعی) **و ذلک** (این لزوم جامع – چرا وجود جامع لازم است) **لوضوح أن الواحد لا یکاد یصدر من الاثنین بما هما اثنان** (به دلیل واضح بودن این است که واحد (غرض واحد) صادر نمیشود از دو چیز از آن جهت که ان دو چیز ، دو چیز هستند و کاملا متباین هستند) **ما لم یکن بینهما جامع فی البین** (زمانی که نبوده باشد بین دو آن شی جامعی) **لاعتبار نحو من السنخیة بین العلة و المعلول** (به دلیل شرط بودن نحوی از سنخیت و کمال ارتباط بین علت و معلول)

و علیه (بنابر وجوب جامع – اگر جامع واجب است پس چرا شارع مقدس اسم افراد را آورده است ؟ زیرا مصداق آن جامع برای ما معلوم نیست) **فجعلهما متعلقین للخطاب الشرعی** (پس قرار دادن این دو شی ، متعلق برای خطاب شرعی – شارع فرموده است اطعم او اعتق) **لبیان أن الواجب هو الجامع بین هذین الاثنین** (برای بیان این است که واجب جامع بین این دوتاست) **و** (صورت دوم) **إن کان بملاک أنه یکون فی کل واحد منهما غرض** (اگر بوده باشد امر به احد الشیئین (شارع می فرماید اطعم او اعتق) به ملاک این که می باشد در هر یک از دو شی یک غرضی که – ویژگی این غرض این است که قابل جمع نیست یعنی اگر شما یکی از دو شی را انجام دادید به ملاکش می رسید و وقتی به ملاک این شی رسیدید با انجام شی دیگر به ملاک او نمی رسید) **لا یکاد یحصل مع حصول الغرض فی الآخر بإتیانه** (حاصل نمی شود ان غرض با حاصل شدن غرض در دیگری ، با انجام دیگری یعنی اگر اولی را انجام دادی به غرض و ملاک اولی می رسی اما بعد از انجام اولی ، اگر دومی را انجام بدهی به ملاک دومی نمی رسی) **کان** (جواب ان) **کل واحد واجبا** (می باشد هر یک از این اشیاء ، واجب به یک نحوی از وجوب) **بنحو من الوجوب یستکشف عنه** (که کشف می کند از این نحو از وجوب ، تبعات و آثار هر یک از این اشیاء) **تبعاته من** (بیان تبعات و آثار هر یک – الان ۳ اثر بیان می کند که هر ۳ اثر ویژگی وجوب تخییری است) **عدم جواز ترکه إلا إلی الآخر** (از این که جایز نیست ترک کل واحد مگر این که به سمت دیگری بروید) **و ترتب الثواب علی فعل الواحد منهما** (و مترتب شدن ثواب بر انجام دادن یکی از دو شی) **و العقاب علی ترکهما** (و عقاب بخاطر ترک کردن این دو شی – اگر هردو شی را ترک کرد مکلف مستحق عقاب است) **فلا وجه** (رد بقیه ی اقوال) **فی مثله للقول بکون الواجب هو أحدهما لا بعینه مصداقا و لا مفهوما** (پس وجهی نیست در مثل این صورت دوم برای قائل شدن به این که واجب احد الشیئین است لا علی التعیین ، احد مصداقی و نه احد مفهومی) **کما هو** (همان طور که این عدم الوجه روشن است) **واضح**[۱۱۶] **إلا أن یرجع إلی ما ذکرنا** (مگر

---

[۱۱۶] ما بیان کردیم که علت این لاوجه این است که تعدد غرض و تعدد ملاک کاشف از تعدد وجوب است اما مرحوم حکیم علت را این ذکر کرده است که چون احد مصداقی ، اصلا خارجیت ندارد و در عالم خارج اصلا وجود ندارد لذا اطعام در خارج ، اطعام است نه احد زیرا این کسانی که می گویند احد مصداقی ، مرادشان احد لابعینه است و شما انگشت روی هرکدام که بگذارید احد علی التعیین است نه احد لا علی التعیین . لکن احد مفهومی نمی تواند باشد زیرا مفهوم جایش تو ذهن است و وجوب روی چیزی که جایش در ذهن است نمی رود.

@soda96 قتال ضدا

www.soda96.ir

این که رجوع کند قول دوم به چیزی که ما ذکر کردیم آن چیز را) **فیما إذا کان الأمر بأحدهما بالملاک الأول** (در موردی که بوده باشد امر به احد الشیئین به ملاک اول – می خواهد بگوید در مساله یک ملاک است و اگر به شی اول امر شد بخاطر همین ملاک است و اگر به شی دوم هم امر شد بخاطر همین ملاک است) **من** (بیان ما ذکرنا) **أن الواجب هو الواحد الجامع بینهما** (از این که واجب ، واحدی است که جامع می باشد بین دو شی) **و** (رد قول چهارم) **لا أحدهما معینا** (و نیست احد الشیئین معنی واجب) **مع کون کل منهما مثل الآخر** (با این که هر یک از این دوشی مثل دیگری است در این که هر یک وافی به غرض است) **فی أنه واف بالغرض و** (رد قول سوم) **لا کل واحد منهما تعیینا مع السقوط بفعل أحدهما** (و نه این ک هر یک از این دو شی واجب باشد تعیینا ، با ساقط شدن به واسطه ی انجام دادن یکی از این دو شی – یعنی بگویید همه شان واجب تعیینی است اما اگر یکی را انجام دادید بقیه ساقط می شوند) **بداهة عدم السقوط** (زیرا بدیهی است ساقط نشدن) **مع إمکان استیفاء ما فی کل منهما من الغرض** (در صورتی که امکان داشته باشد بدست آوردن آن چیزی که در هر یک از این دو شی است از غرض و ملاک – یعنی اگر استیفاء تمام ملاک ها ممکن است وجهی برای ساقط شدن بعض نیست) **و عدم جواز الإیجاب کذلک** (و جایز نیست واجب بشود تعیینا در صورت ممکن نبودن استیفاء غرض) **مع عدم إمکانه فتدبر.**

نوار ۱۹۵ : ادامه ی وجوب تخییری : نفی تخییر بین اقل و اکثر

یک سوال و یک جواب است .

سوال : همان طور که تخییر بین متباینین ممکن است ، ایا تخییر بین اقل و اکثر هم ممکن است یا خیر ؟ تخییر بین متباینین ممکن است الان اطعام ستین مسکین و عتق رقبه ، متباینین هستند و تخییر بین این ها جایز و ممکن است . ولی ایا تخییر بین اقل واکثر هم ممکن است . مثل این که شما در رکعت سوم وچهارم مخیر هستید بین ۵ چیر که الان دو تا را مثال می زنیم . مخیر هستید بین ۳ تسبیح و یک تسبیح . ایا تخییر بین اقل و اکثر معقول هست یا نیست ؟

جواب : در این مساله دو نظریه است :

- **نظریه ی اول :** تخییر بین اقل و اکثر ، ممکن نیست . دلیل :
  - **صغری :** شرط تخییر ، اتصاف دو طرف به وجوب است

توضیح : اگر دو چیز بخواهند بشوند واجب به وجوب تخییری باید هردو متصف به وجوب بشوند و حال آنکه در اقل و اکثر هردو طرف متصف به وجوب نمی شود زیرا شما با انجام

لکن این جواب دقیق نیست به قرینه بعدش . صاحب کفایه می فرماید قول دوم باطل است مگر این که بگوییم قائل به این قول نظر دارد به صورت اول (غرض یکی است) یعنی این قولی که دارد مربوط به صورت اول است این جا حرفش درست است و می توان گفت احد واجب است . همین که صاحب کفایه این حرف را می زند ، این دلیل بر این است که حرف مرحوم حکیم غلط است زیرا اگر دلیل مرحوم حکیم را قبول بکنیم نتیجه اش این است که وجوب به احد تعلق نمی گیرد چه مربوط به صورت اول باشد چه مربوط به صورت دوم یعنی این علتی که ایشان ذکر کرده به هیچ وجهی سبب نمی شود که قول دوم درست بشود حتی بنابر صورت اول

@soda96 کانال صدا

www.soda96.ir

اقل (همین که یک تسبیح را گفتید) غرض شارع و آمر حاصل می شود زیرا اقل یکی از دو طرف تخییر است پس با انجام اقل غرض شارع حاصل می شود و وقتی غرض حاصل شد امر ساقط می شود در نتیجه اکثر واجب نیست . زائد بر اقل یا مستحب است یا مباح .

- **کبری :** اتصاف دو طرف به وجوب ، در اقل و اکثر منتفی است
- **نتیجه :** شرط تخییر در اقل و اکثر منتفی است

اشکال صاحب کفایه : در یک صورت تخییر بین اقل و اکثر ممکن است و ان در صورتی است که اقل بحده الخاص و به صورت به شرط لا واجب باشد و اکثر بحده الخاص و به صورت به شرط شی واجب باشد .

پس اقل به شرط لا واجب است و اکثر به شرط شی واجب است . حالا شما قصد کردید که اکثر را بگویید و ۳ تسبیح بگویید . ایا این جا با انجام اولین تسبیح ، غرض مولی حاصل شد یا نشد ؟ نشد زیرا فرض این است که در اکثر ، اقل به شرط شی واجب است . شما اگر اکثر را خواستید موجود بکنید این طور نیست که با انجام این اقلی که در ضمن اکثر است ، غرض شارع حاصل شده باشد تا بگویید وجهی برای وجوب بقیه نیست . در نتیجه تخییر ممکن شد .

اشکال بر اشکال صاحب کفایه (نوار ۱۹۶) : هدف مستشکل این است که بگوید تخییر بین اقل و اکثر در بعضی جاها معقول است و در بعضی جاها معقول نیست

مستشکل می گوید اقل دو صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی وجود مستقلی ندارد و به عبارت دیگر ، اکثر دفعتا موجود می شود که در این صورت تخییر بین اقل و اکثر فرض دارد . مثل این که شما یکبارگی شروع می کنید به کشیدن یک خط طولانی و بین این کشیدن هیچ توقفی هم نمی کنید . این جا می گویند اکثر (خط طویل) دفعتا موجود شده است زیرا بینش سکونی فاصله نشده است . در این جا می گویند برای اقل یک وجود مستقلی نیست زیرا از اول تا اخر به هم وصل است .
- **صورت دوم :** گاهی اقل وجود مستقلی دارد و به عبارت دیگر ، اکثر تدریجا موجود می شود که در این صورت تخییر بین اقل و اکثر ، فرض ندارد . یعنی بعد از این که اقل را انجام دادید یک مقدار توقف می کنید بعدا زائد بر اقل را به آن ضمیمه می کنید به طوری که زائد بر اقل جدای از آن اقل است . مثل این که یک شخصی اول یک بار تسبیح می گوید بعد یک مکثی می کند سپس دو تسبیح دیگر را می گوید . یا ابتدا انسان اول یک خط نیم متری می کشد بعد توقف می کند سپس ادامه ی این خط نیم متری را می کشد تا برسد به یک متر . این جا تخییر بین اقل و اکثر ممکن نیست به همان دلیلی که آورده بود . شما به مجرد این که یک اقل را که یک وجود مستقل است انجام دادید ، این جا غرض مولی حاصل می شود در

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نتیجه امر ساقط می شود در نتیجه دیگر زائد بر اقل وجوبی پیدا نمی کند زیرا دیگر امری نیست تا برود روی زائد بر اقل .

جواب صاحب کفایه به اشکال : بعد از این که اقل به حده الخاص و به صورت به شرط لا واجب شد و اکثر بحده الخاص و به صورت به شرط شی واجب شد ، فرقی بین این دو صورت نیست . مستشکل می گفت اگر اکثر تدریجا موجود شود تخییر معنی ندارد مثل این که شما اول یک تسبیح می گویید بعد توقف می کنید بعدا دو تسبیح دیگر را به آن ضمیمه می کنید . صاحب کفایه می گوید اگر آن صورتی که برای تخییر اقل و اکثر فرض کردیم ، گفتیم که اقل بحده الخاص واجب است یعنی به شرط لا واجب است ، و اکثر بحده الخاص واجب است یعنی به شرط شی واجب است دیگر فرقی بین این دو صورت نیست زیرا اگر مکلف قصدش این است که ۳ تسبیح را بگوید ، اولین تسبیح را که گفت بعد مقداری مکث کرد ، این جا واجب را انجام نداده است زیرا بنایش این است که اکثر را موجود بکند و فرض این است که طرف تخییر ، اقل به شرط شی است .

اگر مکلف اکثر را دفعتا وجود داد و دفعتا یک خط طولانی کشید (مثلا یک خط یک متری کشید) ، ایا می توانیم انگشت بگذاریم روی اقلش (روی نیم مترش) ، و بگوییم این اقل واجب است و با انجام همین نیم متر غرض مولی حاصل می شود ؟ خیر نمی توانیم بگوییم زیرا این نیم متر همراه با نیم متر دیگر متعلق غرض است و انجایی هم که اکثر تدریجا موجود شده باشد باز قضیه هم همین است . بنابراین آن فرضی که برای تخییر ارائه دادیم ، دیگر فرقی بین این دو صورتی که شمای مستشکل می گویید ، نیست و ما در هردو صورتی که شما بیان کردید ، کلام خودمان را روی آن پیاده می کنیم .

- **نظریه ی دوم (نظریه ی صاحب کفایه) :** اقل و اکثر دو صورت دارد :
  - **صورت اول :** گاهی غرض در اقل به صورت به شرط لا و غرض به اکثر به صورت به شرط شی تعلق می گیرد . در این صورت تخییر بین اقل و اکثر ، ممکن است . این صورت همان مطلبی است که تا الان داشتیم روی آن بحث می کردیم
  - **صورت دوم :** گاهی غرض به اقل تعلق می گیرد مطلقا (چه زائد به او ضمیمه شود چه ضمیمه نشود) : در این صورت تخییر بین اقل و اکثر ، ممکن نیست . یعنی شارع فقط اقل را می خواهد . در این صورت تخییر معنی ندارد زیرا اگر مکلف اکثر را انجام داد به مجرد این که به اقل رسید ، غرض حاصل می شود در نتیجه امر ساقط می شود و دیگر وجوبی نیست تا این وجوب برود روی اکثر .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نفی التخییر بین الأقل و الأکثر

بقی الکلام فی أنه هل یمکن التخییر عقلا (در صورت اول – در جائی که غرض یکی است) **أو شرعا** (در صورت دوم – در جائی که غرض متعدد است) **بین الأقل و الأکثر أو لا** (باقی مانده است سخن در این که ایا ممکن می باشد تخییر عقلی یا شرعی بین اقل و اکثر یا ممکن نیست)

ربما یقال بأنه محال (چه بسا گفته شده است به این که تخییر بین اقل و اکثر محال است) **فإن الأقل إذا وجد** (به سبب این که اقل زمانی که موجود شد) **کان هو الواجب لا محالة** (می باشد آن اقل ، واجب قهرا) **و لو کان فی ضمن الأکثر** (هرچند که بوده باشد اقل در ضمن اکثر) **لحصول الغرض به** (زیرا حاصل می شود غرض مولی به وسیله ی اقل) **و کان الزائد علیه من أجزاء الأکثر زائدا علی الواجب** (و می باشد زائد بر اقل از اجزاء اکثر (یعنی آن اجزاء اکثری که زائد بر اقل است) زائد بر واجب) **لکنه** (اشکال صاحب کفایه) لیس کذلک (لکن تخییر بین اقل و اکثر نیست این چنین یعنی محال نیست) **فإنه إذا فرض** (زمانی که فرض شود که ان چیزی که تحصیل می کند غرض مولی را در موردی که یافت شد اکثر) **أن المحصل للغرض فیما إذا وجد الأکثر ، هو الأکثر** (آن محصل غرض ، اکثر است) **لا الأقل الذی فی ضمنه** (نه آن اقلی که در ضمن اکثر است) **بمعنی أن یکون لجمیع أجزائه حینئذ دخل فی حصوله** (به این معنی که می بوده باشد برای تمامی اجزاء اکثر در این هنگامی که اکثر محصل غرض است ، دخالتی در حاصل شدن غرض) **و إن کان الأقل لو لم یکن فی ضمنه کان وافیا به** (اگرچه می بود اقل ، اگر نبود اقل در ضمن اکثر (یعنی اگر می خواستی فقط یک عدد تسبیحات انجام بدهی) وافی به غرض) **أیضا** (مثل اکثر) **فلا محیص عن التخییر بینهما** (پس راه فراری نیست از تخییر بین اقل و اکثر – زیرا اگر بگویی اقل واجب است در این صورت می شود ترجیح بدون مرجح) **إذ تخصیص الأقل بالوجوب** (زیرا مخصوص کردن اقل به وجوب) **حینئذ** (در این فرض) **کان بلا مخصص** (می باشد این تخصیص ، بدون مخصص) **فإن الأکثر بحده** (زیرا اکثر با تمامی حدودش ، تمامی حدودش یعنی تمامی اجزاءش یعنی اقل به شرط شی) **یکون مثله** (می باشد مثل اقل در این فرض) **علی الفرض مثل أن یکون الغرض الحاصل من رسم الخط مترتبا علی الطویل** (مثل ان غرضی که حاصل می شود از کشیدن خط طویل زمانی که کشیده شود آن خط طویل بان آن چیزی که برای طویل است از حد) **إذا رسم بما له من الحد لا علی القصیر فی ضمنه** (نه بر خط کوتاهی که در ضمن خط طویل است) **و معه** (با حاصل شدن غرض با اکثر) **کیف یجوز تخصیصه** (چگونه جایز است مخصوص کردن وجوب به چیزی که شامل نمی شود اکثر را) **بما لا یعمه و من الواضح کون هذا الفرض بمکان من الإمکان** (حالا که این فرض ما ممکن بود پس تخییر بین اقل و اکثر هم ممکن است)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

نوار ۱۹۶ : ادامه ی وجوب تخییری

إن قلت هَبهُ (فعل امر است به معنی اعطاء – اعطا کن تو تخییر بین اقل و اکثر را – بیان صورت اول) **فی مثل ما إذا کان للأکثر وجود واحد لم یکن للأقل فی ضمنه وجود علی حدهٔ** (در مثل موردی که بوده باشد برای اکثر یک وجود واحد ، که نبوده باشد برای اقلی که در ضمن اکثر است ، وجودی مستقل) **کالخط الطویل الذی رسم دفعهٔ بلا تخلل سکون فی البین** [۱۱۷] (مثل خط طولانی ای که کشیده شده است دفعتا و یک مرتبه بدون خلل وارد شدن سکون و توقفی در بین کشیده شدن) **لکنه ممنوع** (صورت دوم - لکن تخییر ممنوع است) **فیما کان له فی ضمنه وجود** (در موردی که بوده باشد برای اقل در ضمن اکثر ، وجود مستقل – چرا این جا ممنوع است ؟ زیرا بعد از این که اکثر را موجود کرد وقتی که رسیدیم به اقل ، انگشت را می گذاریم روی ان و می گوییم تا این جا غرض حاصل شد در نتیجه امر ساقط می شود در نتیجه زائد بر آن اقل که با آن اکثر به وجود می آید ، متصف به وجوب نیست و حال انکه شرط وجوب تخییری این است که زائد بر اقل مثل اقل متصف به وجوب بشود) **کتسبیحهٔ فی ضمن تسبیحات ثلاث** (مثل یک تسبیح در ضمن تسبیحات ثلاث) **أو خط طویل رسم مع تخلل العدم فی رسمه** (یا خطا طولانی ای که کشیده شده است با فاصله شدن عدم و سکون در کشیدن آن خط طولانی) **فإن الأقل قد وجد بحده** (به تحقیق اقل ، به تحقیق موجود شده است با آن حدود خاصش یعنی با آن اجزائش به صورت به شرط لا) **و به یحصل الغرض علی الفرض** (و به واسطه ی این اقل حاصل می شود غرض بنابر فرض که تخییر بین اقل و اکثر است) **و معه** (و با این حصول غرض) **لا محالهٔ یکون الزائد علیه** (قهرا می باشد زائد بر این اقل) **مما لا دخل له فی حصوله** (از آن اموری که دخالتی نیست برای آن امور در حاصل شدن غرض) **فیکون زائدا علی الواجب لا من أجزائه** (پس می باشد زائد بر اقل ، زائد بر واجب نه از اجزاء واجب زیرا فرض این است که اقل وجود مستقل دارد)

قلت لا یکاد یختلف الحال بذاک (مختلف نمی شود وضعیت به وسیله ی استقلال و عدم استقلال اقل) **فإنه مع الفرض** (به سبب این که با آن فرض – فرض ما که اقل به حده الخاص یک طرف تخییر است و اکثر بحده الخاص یک طرف تخییر است) **لا یکاد یترتب الغرض علی الأقل فی ضمن الأکثر** (مترتب نمی شود غرض بر اقلی که در ضمن اکثر است – یعنی اگر مکلف اکثر را انجام داد حق ندارد که بگوید در این اقلی کع رسیدم غرض حاصل شد و امر ساقط شد) **و إنما یترتب علیه** (همانا مترتب می شود غرض بر اقل) **بشرط عدم الانضمام** (به شرط منضم نشدن چیزی به اقل) **و معه کان مترتبا علی الأکثر بالتمام** (و با انضمام می باشد غرض مترتب بر اکثر با تمامی اجزاء) .

---

[۱۱۷] این خط طویل چگونه کشیده شده است ؟ مرحوم مشکینی در حاشیه دو نحوه برایش بیان می کند . نحوه ی اول این است که شما انگشت بگذارید و تا آخر بکشید یا این که یک چیزی را فرو ببرید توی مرکب و بگذارید روی زمین

@soda96 کانال ضدا

www.soda96.ir

و بالجملة (اگر اقل بحده الاخاص واجب بود یعنی به شرط لا و اکثر هم بحده الخاص واجب بود یعنی به شرط شی ، این جا تخییر معقول شد . سوال این است که در این جا در چه صورت تخییر بین این دو طرف عقلی است و در چه صورتی تخییر بین این دو شرعی است ؟ در صورتی که غرض مولی یکی است ، تخییر عقلی است زیرا اگر غرض یکی بود ، غرض واحد ناشی می شود از شی واحد و شی واحد آن قدرجامعی است که بین اقل است و اکثر . چس هر یک از اقل و اکثر می شود فردی از آن قدر جامع . غرض معلول آن قدر جامع است پس قدر جامع می شود واجب . آن قدر جامع چون دو فرد دارد ما به حکم عقل مخیر هستیم بین افرادش . اما اگر غرض متعدد تخییر می شود شرعی زیرا اگر غرض متعدد بود معلوم میشود که اقل علت تامه است برای غرض و اکثر هم محصل و علت تامه است برای غرض . و این جا دیگر قدر جامعی در کار نیست . شارع هم به اقل و هم به اکثر امر می کند اما امرش به این و آن به نحو تخییر است زیرا جمع بین اغراض ممکن نیست لذا تخییر می شود شرعی) **إذا کان کل واحد من الأقل و الأکثر بحده** (زمانی که بوده باشد هر یک از اقل و اکثر با حد هر یک یعنی اقل به صورت به شرط لا و اکثر به صورت به شرط شی) **مما یترتب علیه الغرض** (از اموری که مترتب می شود بر آن امور ، غرض یعنی بر هر یک از این ها یک غرض مترتب است یعنی مولی یک غرض بیشتر ندارد) **فلا محالة یکون الواجب هو الجامع بینهما** (پس قهرا می باشد واجب ، جامع بین اقل و اکثر) **و کان التخییر بینهما عقلیا** (و می باشد تخییر بین اقل و اکثر ، عقلی) **إن کان هناک غرض واحد** (اگر بوده باشد در واقع ، یک غرض) **و تخییرا شرعیا فیما کان هناک غرضان** (و می باشد تخییر بین اقل و اکثر ، تخییر شرعی در جایی که بوده باشد در واقع دو غرض) **علی ما عرفت.**

نعم (نظریه ی دوم – استدراک از ممکن بودن تخییر بین اقل و اکثر – تا قبل از این نعم صاحب کفایه می فرمود تخییر بین اقل و اکثر ممکن است الان می فرماید در یک صورت ممکن نیست) **لو کان الغرض مترتبا علی الأقل** (اگر بوده باشد غرض مترتب بر اقل) **من دون دخل للزائد** (بدون این که دخالتی باشد برای زائد – یعنی مولی فقط اقل را می خواهد) **لما کان الأکثر مثل الأقل** (این جا نمی باشد اکثر مثل اقل یعنی اکثر طرف تخییر نیست) **و عدلا له** (و نمی باشد اکثر ، عدل برای اقل) **بل کان فیه اجتماع الواجب و غیره مستحبا کان أو غیره حسب اختلاف الموارد** (بلکه می باشد در آن اکثر ، اجتماع واجب و غیر واجب که این غیر واجب یا مستحب است یا غیر مستحب بر حسب اختلاف موارد) **فتدبر جیدا.**

فصل فی الوجوب الکفائی

واجب کفایه : واجبی است که ابتدائا بر همه واجب می شود ولی اگر بعضی انجام دادند از دیگران ساقط می شود و اگر همه با هم انجام بدهند همه ثواب می برند و اگر همه با هم ترک کردند ، همه عقاب می شوند . حالا این جا یک بحثی محشین دارند که اگر همه دفعتا با هم انجام دادند ، همه دفن میت کردند ، این که می گویند همه ثواب می برند ، این یک ثواب است که پخش می شود روی همه ی این ها یا به تعداد همه ی این ها ثواب داریم .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

و التحقيق أنه سنخ من الوجوب (واجب کفایی نوعی است از وجوب) **و له تعلق بکل واحد** (و برای این وجوب ، تعلقی است به هر تک تک از مکلفین) **بحيث لو أخل بامتثاله الكل لعوقبوا على مخالفته جميعا** (به گونه ای که اگر اختلال بورزند به امتثال آن واجب همه (یعنی همه ترکش کنند) هر آینه عقاب می شوند کل در مقابل مخالفت با واقع) **و إن سقط عنهم لو أتى به بعضهم** (هرچند ساقط می شود واجب از کل ، اگر انجام بدهد این واجب را بعضی از این کل) **و ذلک** (عقاب همه و سقوط – این جا مولی یک غرض دارد لذا اگر همه ترک کنند ، غرض مولی فوت می شود لذا همه عقاب می شوند اما اگر یک نفر انجام بدهد چون غرض مولی محقق شده ، از بقیه ساقط می شود) **لأنه** (عقاب همه و سقوط) **قضية ما إذا كان هناک غرض واحد** (مقتضای آن موردی است که بوده باشد در واقع ، غرض واحد) **حصل بفعل واحد** (که حاصل می شود این یک غرض به واسطه ی یک انجام) **صادر عن الكل أو البعض** (این یک انجامی که صادر می شود توسط همه یا توسط بعضی)

كما أن الظاهر هو امتثال الجميع (ظاهر این است که امتثال کرده اند همه اگر اتیان بکنند همه به آن واجب دفعتا) **لو أتوا به دفعة و استحقاقهم للمثوبة** (و ظاهر استحقاق داشتن همه است ، ثواب را) **و سقوط الغرض بفعل الكل** (و ساقط می شود غرض به واسطه ی انجام دادن همه) **كما هو** (همان طور که ساقط شدن غرض به وسیله ی انجام دادن همه) **قضية توارد العلل المتعددة على معلول واحد** (مقتضای وارد شدن علل متعدده است بر معلول واحد – اگر یک معلول داشتیم که چند علت داشت یعنی چند علت بود که یک معلول را تحقق دادند ، این علت ها این طور نیست که تک تک هرکدام این معلول را ایجاد کردند بلکه باید گفت این علت ها با ان قدر جامعشان ، این معلول را محقق کردند)

فصل : الواجب المؤقت

انجام عمل نیازمند به زمان است اما گاهی شارع مقدس این زمان را قید برای واجب قرار داده است یعنی فرموده است این واجب را باید در این زمان انجام بدهی . حالا واجب موقفت به حسب تصور عقلی ۳ صورت دارد

- **صورت اول** : گاهی مقدار وقتی که شارع برای واجب قرار داده است مساوی است با همان مقداری که عمل به ان نیاز دارد مثل صوم رمضان . به این واجب ، واجب موقف مضیق می گویند
- **صورت دوم** : گاهی مقدار وقتی که شارع برای واجب قرار داده است کمتر است از مقدار وقتی که عمل به آن نیاز دارد مثل این که مولی خیاطی یک لباسی از شما می خواهد که این خیاطی دو روز طول می کشد اما دو ساعت به شما وقت بدهد
- **صورت سوم** : گاهی مقدار وقتی که شارع برای واجب قرار داده است بیشتر است از مقدار وقتی که عمل به آن نیاز دارد مثل نماز ظهر . به چنین واجبی ، واجب موقت موسع می گویند .

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

(**نوار ۱۹۷**) : ایا واجب موسع ممکن هست یا نیست ؟ صاحب کفایه می فرماید واجب موسع واقع شده در نتیجه قهرا ممکن است . واجب موسع مثل نماز ظهر . توهمش این است که عده ای گفته اند واجب موسع محال است زیرا واجب به عملی گفته می شود که ترکش جایز نیست و حال آنکه واجب موسع ترکش جایز است و می توانید اول وقت آن را ترک کنید

لا یخفی أنه و إن کان الزمان مما لا بد منه عقلا فی الواجب (هرچند می باشد زمان از ان اموری که ناچاریم از آن امور عقلا در واجب – یعنی واجب حتما در زمان انجام می گیرد) **إلا أنه تارة مما له دخل فیه شرعا** (اما زمان یک مرتبه از اموری است که برای آن امور است دخالتی در واجب شرعا) **فیکون موقتا و أخری لا دخل له فیه أصلا فهو غیر موقت** (و بار دیگری نیست دخالتی اصلا برای زمان در آن واجب پس واجب می شود غیر موقت) **و الموقت إما أن یکون الزمان المأخوذ فیه بقدره فمضیق** (و موقت یا می باشد زمانی که اخذ شده است در واجب موقت ، به قدر واجب پس واجب موقف مضیف است) **و إما أن یکون أوسع منه فموسع** (و یا می باشد زمانی که اخذ شده است در واجب موقت ، وسیع تر است از واجب پس واجب می شود موسع)

و (نماز ظهر واجب موسع است – این نماز ظهر یک افراد طولی دارد و یک افراد عرضی . افراد عرضی مثل نماز ظهر در خانه ، نماز ظهر در مسجد و افراد طولیش مثل نماز ظهر اول وقت و نماز ظهر وسط وقت حالا همان طور که بین افراد عرضیه ، تخییر عقلی است بین افراد طولیه هم تخییر عقلی است) **لا یذهب علیک أن الموسع کلی** (و مخفی نیست بر تو که واجب موسع کلی است) **کما کان له أفراد دفعیة** (همان طور که می باشد برای واجب موسع ، افراد دفعی و عرضیه) **کان له أفراد تدریجیة** (می باشد برای ان موسع ، افراد تدریجیه و طولیه) **یکون التخییر بینها** (می باشد تخییر بین افراد تدریجیه مثل تخییر بین افراد دفعیه ، تخییر عقلی) **کالتخییر بین أفرادها الدفعیة عقلیا.**

و لا وجه لتوهم أن یکون التخییر بینها شرعیا (و وجهی نیست برای توهم کردن این که تخییر بین این افراد شرعی بشود) **ضرورة أن نسبتها إلی الواجب نسبة أفراد الطبائع إلیها** (به دلیل این که نسبت این افراد به واجب مثل نسبت افراد یک طبیعت است به طبیعت) **کما لا یخفی**

نورا ۱۹۷ : ادامه ی واجب موقت ، امر کردن به امر ، امر کردن بعد از امر کردن – اتمام مباحث الفاظ

و وقوع الموسع فضلا عن إمکانه مما لا ریب فیه و لا شبهة تعتریه (واقع شدن واجب موسع چه برسد به ممکن بودن واجب موسع از اموری است که نیست شکی در او و نیست شبهه ای که عارض بشود او را) **و**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

لا اعتناء ببعض التسويلات كما يظهر من المطولات (و اعتناء نمی شود به بعضی از شبهات آن طوری که ظاهر می شود این عدم الاعتناء از بعضی از کتب مطول اصولی)

بحث دوم : ایا قضاء تابع اداء هست یا نیست ؟ یعنی اگر شارع امر کرد به یک واجب موقت و مکلف این واجب موقت را در طول وقت انجام نداد ایا همان امری که به واجب موقت شده ،انجام واجب موقت را در خارج از وقت لازم می کند یا نمی کند مثل این که شارع امر کرد به نماز ظهر در زمانش بعد مکلف نماز ظهر را در وقتش انجام نداد ایا این امر شارع برای واجب کردن نماز ظهر در خارج از وقت کافی است یا کافی نیست اگر گفتیم کافی است یعنی قضاء تابع اداء است اما اگر گفتیم کافی نیست یعنی قضاء تابع اداء نیست و قضا نیازمند به امر جدید است ؟ صاحب کفایه می فرماید اگر ما باشیم و خود امر ، از خود امر وجوب قضاء در خارج از وقت در نمی آید .

ثم إنه لا دلالة للأمر بالموقت (نیست دلالتی برای امر به واجب موقت) **بوجه** (به هیچ وجهی از وجوه) **على الأمر به فی خارج الوقت بعد فوته فی الوقت** (دلالت ندارد بر امر به موقت در خارج از وقت بعد از فوت شدن موقت در داخل وقت) **لو لم نقل بدلالته على عدم الأمر به** (اگر ما نگوییم که آن امر به موقت دال است بر عدم الامر به موقت در خارج از وقت – صاحب کفایه می فرماید وقتی شارع امر می کند به یک واجب موقتی ، ما در مرحله ی اول می گوییم این امر دال است بر عدم امر به موقت در خارج از وقت حالا اگر این را نگوییم لااقل عدم دلالت هست – چرا می گوییم این امر دلالت دارد بر عدم ؟ چون اگر شارع به یک عملی در یک وقتی امر بکند این وقت می شود وصف و ممکن است قائل بشویم که وصف مفهوم دارد یعنی اگر وصف منتفی شد دیگر امر دلالتی بر وجوب عمل در خارج از وقت نمی کند)

نعم (با ۳ شرط قضا تابع اداء است یعنی اگر شارع امر کرد به یک واجب موقتی ، اگر این واجب در وقت خودش فوت شد همین امر دلالت دارد بر این که انجام موقت در خارج از وقت واجب است : شرط اول : دلیل واجب اطلاق داشته باشد (هم شامل وقت بشود و هم شامل خارج از وقت بشود) شرط دوم : دلیلی که وقت را مشخص کرده منفصل باشد نه متصل . شرط سوم : آن دلیلی که وقت را مشخص کرده اطلاق نداشته باشد . مراد از اطلاق (به بیان مرحوم حکیم) این است که یعنی این دلیلی که وقت را مشخص کرده نیاید بگوید که تمامی مراتب مصلحت مطلقا مربوط به وقت است – به اصطلاح می گویند اگر این ۳ شرط جمع بود این جا از باب تعدد مطلوب است یعنی مولی دو خواسته دارد : اول : اصل عمل را می خواهد و راضی به ترک نیست . دوم : عمل را در این وقت می خواهد . حالا اگر شما عمل را در وقتش انجام ندادید ، شما خواسته ی دوم را انجام ندادید اما خواسته ی اول سرجای خودش باقی است) **لو كان التوقيت بدليل منفصل** (اگر بوده باشد بیان وقت به وسیله ی یک دلیل منفصل – اگر بیان وقت با بیان متصل بشود مثلا مولی بفرماید اقم الصلاه لدلوک الشمش الی غسق اللیل ، این می شود از باب وحدت مطلوب یعنی مولی یک خواسته دارد و آن این است : انجام مطلوب در داخل وقت . اگر این خواسته را انجام داید فبها و اگر انجام ندادید خواسته ی مولی ساقط می شود لذا گفتیم که دلیل توقیت باید منفصل باشد) **لم يكن له إطلاق على التقييد**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

بالوقت (که نمی بوده باشد برای دلیل منفصل ، اطلاقی بر مقید کردن (تمامی مراتب مصلحت) به وقت) **و کان لدلیل الواجب إطلاق** (و بوده باشد برای دلیل واجب موقت ، اطلاق – مراد از اطلاق یعنی هم خارج از وقت بشود هم داخل وقت – اگر دلیل واجب اطلاق نداشته باشد دیگر این جا امری که از عبد بخواهد این عمل در خارج از وقت انجام بگیرد وجود نخواهد داشت) **لکان قضیهٔ إطلاقه** (هر آینه مقتضای اطلاق دلیل واجب) **ثبوت الوجوب بعد انقضاء الوقت** (ثابت بودن وجوب است بعد از تمام شدن وقت) **و کون التقیید به بحسب تمام المطلوب لا أصله** (و می باشد تقیید به ان وقت ، به حسب تمام مطلوب (یعنی مطلوب تام و کامل) نه اصل مطلوب - سوال می کنیم که اگر شارع می خواهد بگوید وجوب صلاه در خارج از وقت هم هست یعنی اگر مکلف در داخل وقت صلاه را انجام نداد ، باز این وجوب در خارج از وقت هم هست پس چرا شارع مقید به وقت کرده است ؟ جواب می دهد که این مقید کردن به وقت بخاطر مطلوب کامل است یعنی اگر عمل بخواهد به نحو کامل انجام بگیرد باید در وقت انجام بگیرد اما این طورنیست که اگر در وقت انجام نگرفت ، دیگر اصلا مصلحت نداشته باشد بلکه در خارج از وقت هم مصلحت دارد هرچند مصلحتش ناقص است)

و بالجملهٔ (می خواهد بگوید در واجب موقف باید بررسی کنیم که مولی یک خواسته دارد و آن انجام عمل در وقت است یا این که مولی دو خواسته دارد : الف : انجام عمل به طوری که مولی راضی به ترک نیست صلا دوم : انجام عمل در وقت) **التقیید بالوقت** (مقید کردن واجب به وقت) **کما یکون بنحو وحدهٔ المطلوب** (همان طور که می باشد آن تقیید به نحو وحدت مطلوب یعنی مولی یک خواسته دارد) **کذلک ربما یکون بنحو تعدد المطلوب** (همچنین می باشد مقید کردن به وقت به نحو تعدد مطلوب یعنی مول یدو خواسته دارد) **بحیث کان أصل الفعل و لو فی خارج الوقت مطلوبا فی الجملهٔ** (به گونه ای که می باشد اصل عمل هرچند در خارج از وقت باشد ، مطلوب فی الجمله) **و** (بیان معنی فی الجمله) **إن لم یکن بتمام المطلوب** (اگرچه نمی باشد آن عمل خارج از وقت ، تمام المطلوب) **إلا أنه لا بد فی إثبات أنه بهذا النحو من دلالهٔ** (ناچاریم در اثبات کردن آن مطلوب به این نحو است (یعنی به نحو تعدد مطلوب است) از دلالت و قرینه ای) **و** (پس دست ما از امر کوتاه است و این امر دلالت بر وجوب قضا در خارج از وقت ندارد . ایا می شود در این جا از استصحاب استفاده کرد ؟ یعنی بگوییم این عمل در وقت واجب بود . مکلف انحامش نداد شک می کنیم در خارج از وقت بر وجوبش باقی هست یا نیست . استصحاب وجوب را می کنیم . ایا چنین استصحابی را می توان انجام داد یاخیر ؟ می فرماید این جا استصحاب جاری نیست زیرا متیقن غیر از مشکوک است . متیقن ، وجوب صلاه در این وقت است . این دیگر مشکوک نیست زیرا وجوب صلاه در این وقت ادامه پیدا نمی کند تا بعد از وقت . و مشکوک هم که عبارت باشد از وجوب صلاه در خارج از وقت قبلا نبوده است بنابراین استصحاب جاری نیست بنابراین این جا شک می کنیم که وجوب هست یا نیست ، و این شک در تکلیف است لذا برائت جاری می شود) **لا یکفی الدلیل** (و کفایت نمی کند برای افاده ی تعدد مطلوب ، دلیل بر وقت) **علی الوقت إلا فیما عرفت** (مگر در آن موردی که شناختی تو – ان مورد ، نعم است) **و مع عدم الدلالهٔ فقضیهٔ أصالهٔ البراءهٔ عدم وجوبها فی خارج الوقت** (و با دلالت نداشتن دلیل واجب بر

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

افاده ی تعدد مطلوب ، پس مقتضای اصاله البرائه ، واجب نبودن واجب است در خارج از وقت) **و لا مجال لاستصحاب وجوب الموقت بعد انقضاء الوقت** (و مجالی نیست برای استصحاب کردن وجوب موقت بعد از تمام شدن وقت زیرا آنی که در سابق واجب بود الان باقی نیست و اینی که الان در آن شک داری قبلا نبوده است) **جیدا .**

مطلب سوم : گاهی مولی امر می کند به امر . گاهی مولی به عبد اولش امر می کند که به عبد دوم امر بکند . در این جا متعلق امرش ، امر است . می خواهیم ببینیم ایا امر به امر به شی ، امر به آن شی به حساب می آید یا خیر . یعنی امر با واسطه به یک چیزی مثل امر بدون واسطه به آن چیز است یا نیست ؟ می فرماید مساله ۳ صورت دارد :

- **صورت اول :** گاهی این عبد اول مثل یک مبلغ و پیغام بر است . در این صورت ، دلالت می کند زیرا این مامور اول کاره ای نیست و هدفش فقط این است که امر مولی را به عبد دوم برساند
- **صورت دوم :** یک مرتبه غرض مولی انجام عمل نیست بلکه این است که این عبد اول ، امر را صادر بکند . مثل این که یک مولایی به پسرس امر می کند که تو به عبد امر بکن . این جا غرض این مولی این است که پسرش امر کردن را یاد بگیرد . این جا امر به امر کردن ، امر به شی نیست
- **صورت سوم :** یک مرتبه شارع غرضش انجام عمل هست اما نه به نحو مطلق بلکه غرض مولی انجام عمل هست اما در صورتی که به وساطت عبد اول باشد

فصل [الأمر بالأمر]

الأمر بالأمر بشیء (امر کردن به امر به یک چیزی) **أمر به** (امر به آن شی است) **لو کان** (صورت اول) **الغرض حصوله** (اگر بوده باشد غرض مولی ، حصول آن شی) **و لم یکن له غرض فی توسیط أمر الغیر به إلا تبلیغ أمره به** (و نمی باشد برای مولی غرضی در واسطه کردن امر غیر (عبد اول) به آن شی ، مگر رساندن امرش به آن شی) **کما هو** (همان طور که کون الغرض هو التبلیغ) **المتعارف فی أمر الرسل با لأمر أو النهی** (متعارف است در امر کردن به پیامبر به امر کردن یا نهی کردن) **و أما لو کان الغرض من ذلک** (اما اگر بوده باشد غرض از امر به امر) **یحصل بأمره بذاک الشیء** (حاصل می شود امر غیر ، به آن شی ، یعنی همین که غیر امر را صادر کرد ، غرض مولی حاصل است بدون تعلق گرفتن غرض مولی به آن شی) **من دون تعلق غرضه به أو مع تعلق غرضه به لا مطلقا** (یا با تعلق گرفتن غرض مولی به آن شی اما نه بشکل مطلق) **بل بعد تعلق أمره به** (بلکه تعلق می گیرد غرض مولی به شی ، بعد از تعلق گرفتن امر غیر به آن شی) **فلا یکون أمرا بذاک الشیء** (پس نمی باشد امر به امر ، امر به آن شی) **کما لا یخفی**

و قد انقدح بذلک (به تحقیق روشن شد به وسیله ی این وجود احتمالات) **أنه لا دلالة بمجرد الأمر بالأمر علی کونه أمرا به** (نیست دلالتی به صرف امر به امر بر این که آن امر به امر ، امر به شی است) **و لا**

@soda96 کانال صُدا

www.soda96.ir

بد فی الدلالة علیه من قرینة علیه (ناچاریم در دلالت کردن بر این که امر به امر ، امر به شی باشد ، از این که قرینه ای باشد بر این که امر به امر ، امر به شی است)

مطلب چهارم : گاهی مولی یک امر می کند بعد مکلف آن امر را امتثال می کند و بعد از امتثال مکلف ، مولی دوباره امر می کند به همان عمل مثل این که مولی می فرماید اطعم زید بعد شما اطعام زید کردید بعد دوباره مولی می فرماید اطعم زید . در این بحثی نیست . اما یک مرتبه مولی به شما می گوید اطعم زید ، هنوز که امتثال نکردید دوباره می گوید اطعم زید . ایا این جا مولی دو خواسته دارد یعنی دوبار باید اطعام زید بکنید یا یک خواسته دارد ؟

فصل [الأمر بعد الأمر]

إذا ورد أمر بشیء (زمانی که وارد شد امر به چیزی –اطعم زیدا) **بعد الأمر به** (بعد از امر کردن به آن شی) **قبل امتثاله** (قبل از امتثال امر اول) **فهل یوجب تکرار ذاک الشیء أو تأکید الأمر الأول** (ایا موجب می شود این امر بعد از امر ، تکرار آن شی را یا موجب می شود تاکیید امر اول را) **و البعث الحاصل به** (یا موجب می شود تاکیید آن بعث و تحریکی را که حاصل می شود به واسطه ی امر) **قضیة إطلاق المادة هو التأکید** (مقتضای اطلاق (مقید نشدن) ماده ی امر دوم ، تاکیید است – مولی فرمود اطعم زید . ماده در این جا اطعام زید است بعد فرمود اطعم زید .این جا هم ماده اطعام زید است . این جا ماده مطلق است و مقید به مره اخری نشده است لذا مقتضای اطلاق و عدم مقید به مره اخری ، تاکیید است زیرا یک طبیعت قابلیت دارد که فقط یک طلب بیاید رویش و دو طلبی نمی تواند روی آن بیاید زیرا طلب اول که امد طالب صرف الوجود و صرف الوجود لایتثنی و لایتکرر پس به یک چیز نمی تواند دو طلب تعلق بگیرد پس مقتضای اطلاق ماده ، عدم تکرار است اما مقتضای هیات ، تکرار است زیرا دو طلب است لذا این جا تعارض می شود) **فإن الطلب تأسیسا** (به سبب این که طلب تاسیسی – طلبی که عمل را بخواهد) **لا یکاد یتعلق بطبیعة واحدة مرتین** (تعلق نمی گیرد به یک طبیعت دو مرتبه) **من دون أن یجیء تقیید لها فی البین** (بدون این که بیاید تقییدی برای ان طبیعت یعنی اگر طبیعت مقید نباشد طبیعت واحده قابلیت دو طلب را ندارد) **و لو کان بمثل مرة أخری** (اگرچه بوده باشد آن تقیید به مثل مره اخری – یعنی این طور بگویید اطعم زیدا ، اطعم زیدا مره اخری) **کی یکون متعلق کل منهما غیر متعلق الآخر** (تا این که بوده باشد متعلق هر یک از دو امر ، غیر از متعلق دیگری) **کما لا یخفی و المنساق من إطلاق** (استعمال) **الهیئة** (آن چیزی که سبقت می گیرد به ذهن از استعمال هیات) **و إن کان هو تأسیس الطلب لا تأکیده** (هرچند می باشد آن منساق ، تاسیس طلب نه تاکیید آن – متبادر این است که دو هیات ، دو طلب) **إلا** (درست است که منساق از دو هیات ، تاسیس و دو طلب است اما چون که این دو طلب رفته روی یک ماده می گوییم تاکیید است) **أن الظاهر هو انسباق التأکید عنها** (ظاهر سبقت گرفتن تاکیید است از هیات در موردی که بوده باشد هیات ، مسبوق به مثل خودش و ذکر نشده باشد در آنجا سببی یا یک سبب ذکر شده است) **فیما کانت**

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مسبوقة بمثلها و لم يذكر هناک (در این دو امر) **سبب أو ذكر سبب واحد** . (بین این دو امر حرف عطف نباید باشد زیرا اگر حرف عطف بود این حرف عطف نشانه ی تغایر است و همین حرف عطف می شود قرینه در حالی که بحث ما جایی است که قرینه ای وجود نداشته باشد)

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir